/

تاریخ
شرفنامه در شرح حال
ولطیف احوال وذکر سلطنت وجهانگیری
خاقان گیتی ستان امیر تیمور
گورکان

بسم الله الرحمن الرحیم

حمداً کثیراً مبارکاً لمن تؤتی الملک و تنزع الملک ممن یشاء ، وصلوة وادعیة طیبة علی خاتم الانبیاء ، وسید الاولیاء محمد وآله
الاصفیاء ، واصحابه النجباء ، وذریته البررة الاتقیاء ، بنام خدائی که از نام اوست ، که ما را توانائی و گفتگوست ،
خداوند کل آشکار و نهان ، نهان و آشکارا بر او شد عیان ، طرازنده چهر آفتاب ، نگارنده نقش ماه از سحاب ،
خدائی که هستی بر او اثبات ، بجز هستی او فنا در فنات ، جهانی که باید که ست از رهت ، بجز ظل هستی حق وان کیست ،
زهی صنع کامل که از یک وجود ، پدیدار هر چه است و آنچه بود ، ز یک خم برآورد صد گونه رنگ ، فلک با شتاب و زمین با درنگ ،
ز یک شاخ رست آنچه هستی جهان ، ز نرمی گل و درشتی خار ، اگر طالبی قصه چند و چرا ، میالا بغیرش دو چند را ،
که هستی هم اوست برای صواب ، خیالیست همچون فریب سراب ، یقین است کاول خدا بود و بس ، درین خود نخفته است یک مجلس ،
مکن سهو کاخر همان اول است ، ولی دیده عقل ما احول است ، سوی آتش اندیشه را راه نیست ، گران عقل فرزانه آگاه نیست ،
سخن چون به آتش سد لب بسوخت ، بذکر صفاتش روان بر فروخت ، مالک الملکی که عون عنایت بی نهایتش مضمون من تعز من یشاء
و تعز من تشاء را بر سر بر خلافت مصیر انی جاعل فی الارض خلیفة سروری برافرازد بفضیلت دانش و بینش کرامت نمود
و اولاد و امجادش را بتاج موفور الابتهاج ولقد کرمنا بنی آدم سرافراز گردانیده و در بر و بحر عالم ملک و تصرف
و استعمرکم فیها ارزانی فرموده ولله الحمد رب السموات ورب الارضین رب العالمین توانائی که رایات اقتدار سلاطین

کامکار را باوج فرمان دهی و کشورستانی برافراخت و صفحه شمشیر مصقول شاهان جهان را آیینه چهره نمای عروس
فتح و نصرت ساخت نضارت ریاض شریعت را بآب یاری تیغ آتش بار مجاهدان منوط گردانید و سرسبزی نهال
اسلام را بسرخ روئی حسام خون آشام غازیان مربوط فرمود قادری که قهرمان تقدیرش سحاب عنبرین نقاب را
بچتر داری سلطان پیغام بران فرمان داده و حامی حمایتش عنکبوت بیهوت را در معماری حصار سرور انبیا و رسل
ملک و جوان تخشید مثنوی شهی چتر او عنبرین پرنه ، سر سدره از پای تختش بلند ، جهان داری شیر شش بارگاه ،
بشرق و بغرب آتش پادشاه ، بعهدش ز رفعت شده فرش عرش ، پی گرد نعلین او عرش فرش ، شجاعی که چون
دست یازد بجنگ ، کفش ریزه سنگ سازد خدنگ ، خدنگش بکوری دشمن روان ، ربایند ز اعدای ملت روان ،
نبرد انتقامش ز کفار حیف ، قوی داشت دست نبوت بسیف ، هزاران هزار آفرین و درود ، ز جان آفرین خالق
هست وجود ، براو باد و بر آل و اولاد او ، بر اصحاب و احفاد و امجاد او ، اللهم صل علی السید محمد و آله وصحبه وسلم
کلما ذکره الذاکرون وکلما غفل عن ذکره الغافلون قال الله جل وعلا وربک یخلق ما یشاء ویختار ما کان
لهم الخیرة سبحان الله وتعالی عما یشرکون پادشاه بی انباز و ملک عالم و عالمیان بی نیاز و مجاز عظم سلطانه
و بهر برهانه قادر مختار است و منقطع ز بنهان و آشکار هر چه خواهد آفریند و از آفریده هر که را خواهد برگزیند سابقه عنایت
ازلی چون رقم اختصاص بر صفحه حال برگزیده کشد سعادت متعاضده و مرادات بقبضه اقتدار او سپارد و رابطه ارادت
لم یزلی چون برفعت و منزلت سروری تعلق گیرد عروج ببرج معالی پایه مکنتش بیان کرده پرتو آفتاب تاییدات آسمانی
چون بر ساحت سعادت مقبلی تابد انوار آثارش بیان ابری که از بخار بند ار معاندان در هوای خیال محال بندد
پوشیده نگردد و نسیم رضا و رحمت صمدانی اگر بر چمن اقبال دولتمندی وزد طراوت بهار گیتی نگارش باسیب خزانی
که از دم سردی حسودان خیزد نقصان و زبون نپذیرد نهال دولتی که پرورده جویبار توفیق الهی بود از تند
باد حوادث روزگار گزند نیابد و کاخ رفعتی که برافراخته لطف نامتناهی آیات بمنجنیق مکر و حیال اختلال نپذیرد بیت
بزرگ کرده او را فلک نه چند خورد ، عزیز کرده او را جهان ندارد خوار ، و مصداق این سیاق صورت حال صاحبقران
که در بیان کیفیت آن شروع میرود و من الله العون والتوفیق والهدایة الی سواء الطریق تشبیب سخن و ذکر شمه
از مفاخر حضرت صاحبقرانی همایون شبی چون سواد بصر ، همه ظلمتش روشنی سر بسر ، شبی قدرش از روز روشن فزون

این کتاب که بنا بدستور مرحوم عبدالرحمان ابوی اینجانب
برشته تحریر درآمده بعنوان یادگار بجناب آقای پرویز خان
اسفندیاری تقدیم گردید ۱/۱/۳۰
احمد ریاحی

همش بهره و بهرش کامش مضمون * کواکب همه سعد و مسعود حال * مبارک بتاثیر و فرخ بفال * مر این بخت فرخنده یارانه
مرا دل اندر کنار آمده * بپرداختم مجلس از خاص و عام * بیاراستم بزم عشرت بکام * برافروختم شمعی از نور فکر
خرد ساقی و می معانی بکر * نوازنده ساز بزمم سروش * سراینده نغمه ذوق و هوش * همه شب بدین گونه عشرت کنان
دل کام یابم به پرورد جان * چو صبح سعادت دمیدن گرفت * نسیم عنایت وزیدن گرفت * خروس ظفر تاج نصرت بسر
بیفشاند بال و بگسترد پر * بهنگام دولت چو آواز داد * دلم مرغ اندیشه پرواز داد * وزان پس چو طوطی داستان بکرد
ز صاحبقران قصه آغاز کرد * که آن شاه دین دار گیتی ستان * باندک زمان چون گرفت این جهان * چو زین برنهد سعادت نهاد
برون کرد به کربت و عالم کشاد * ز سرحد چین تا بپایان روم * چه از مصر و شام و چه از هند و بوم * چه ایران چه توران چه بحر و چه بر
بجائی که بود از عمارت اثر * بنفس شریف خود آنجا رسید * بگیتی نشانی چو لشکر کشید * بهر جا سپاهش توجه نمود
تخت آن زمین فعل آتش نمود * جهان گشت لشکر گران تا کران * چو فوج ظفر لشکر اندر روان * بهر جا رسید و بهر جا که رفت
بتابید دادار فیروز گشت * خدای جهان آفرین یاورش * همه خسروان جهان چاکرش * فلک بنده و آفتابش غلام
زمانه مطیع و جهانش بکام * مرادی که در خاطر آراستی * چنان رو نمودی که او خواستی * بنفس قوی بوده دین ورش
بجز داد کرد یاری از کس نخست * به نیروی مردی و فرهنگ و هوش * بگردون برافراشت اورنگ و کوس * نه رایش بتدبیر محتاج غیر
نه امضای آن کار محض خیر * به هر کاری که رو می نمود * سرش جز الهام دولت نبود * هر آنجا که از لطف کردی نگاه
جهان را بنودی در آن بوم راه * دگر آتش قهرش افروختی * بیک شعله زان کشوری سوختی * بکوه ار ز کین سایه انداختی
چو یخ پیش خورشید بگداختی * بخشم ار بسوی چرخ کردی نگاه * شدی تیره رخسار خورشید و ماه * دم ار ز کین او کس بعالم نزد
وگر زد دگر در جهان دم نزد * خلافش در اندیشه کس نگشت * که جان را وصال تنش ننگ گشت * کس از خط فرمان او سر نتافت
که همچون قلم تیغ بر سر نیافت * چو نقشش باورنگ شاهی نشاند * بعالم خراج و باج در کس نماند * همه پادشاهان آفاق پاک
بدرگاه او بنده و پا بزیر خاک * چو روی زمین شد بفرمان او * جهان غرقه موج احسان او * سر گنج بگشاد و دست کرم
در فتنه دربست و پای ستم * هر آن کس که روزی عطایش رسید * دگر نیل او روی حاجت ندید * بعهد همان آن دادگر
بعالم نماند از تباهی اثر * برانداخت رسم فساد و فجور * بگیتی بیکباره نزدیک و دور * نه در شهر و مخزن نه در کوه و دشت
جنایات در اندیشه کس نگذشت * زر و مال عالم در آن روزگار * تو گفتی ز مرد دزد و دزد مار * امان در زمانش بحدی رسید

که مي

که مسدود شد رسم بند و کلید * ز نقش کژی لوح گیتی زدود * همین راستی پیشه‌اش مهر بود * تو گفتی زمین سر بسر شد حرم
سپنجا و آئین ظلم و ستم * ببومی که باران عدلش نشست * دگر باره خار جفائی نرست * ز مرآت دین زنگ بدعت زدود
ز باغ جهان خار عصیان درود * مرادش ز شاهی و فرماندهی * ز تخت بزرگی و تاج مهی * مراعات دین بود و تعظیم شرع
همین اصل دید و جز این جمله فرع * همه کوششش بهر اسلام بود * دگر چیزها دانه و دام بود * ندیدی کس از خویش ارجمندی
گرامی تر از اهل بیت نبی * بجان معتقد بود سادات را * همان اهل تقوی و طاعات را * کجا کاملی بود از اهل علم
تواضع نمودی مر او را بحلم * نکو داشتی اهل دستار را * بخصوص متقی دین دار را * چو اندیشه کاری آراستی
ز خلوت نشینان مدد خواستی * بسوی مزار بزرگان دین * باخلاص رفتی ز راه یقین * چو کار بزرگش فراز آمدی
بخلوت سرای نیاز آمدی * توجه نمودی بدادار پاک * نهادی جبین تضرع بخاک * مناجات کردی ز خواهش گری
ز حق خواستی نصرت و برتری * بسوز دل آب چشم از خدا * طلب داشتی حاجت خویش را * چو از هاتف دولتش بحر و کوش
صدای اجابت رسیدی بگوش * روان سجده شکر کردی نخست * بصدق تمام و یقین درست * پس آنگه سر از سجده برداشتی
لوای کرامت برافراشتی * ز گنجور کردی تو خار طلب * ز بسیارش ماند گردون عجب * ببخشیدی از خنده و زر چون برون
کسی را که محتاج بودی فزون * نماندی در آن بوم کس بینوا * دل از شادمانی زبان اندر دعا * چو زان پس بمقصود پرداختی
قضا هرچه او خواستی ساختی * همه میل طبعش بخیرات بود * که روشن دل کامل الذات بود * بسی بقعه خیر پرداخته
بر ایوان کیوان برافراخته * چه از خانقاهان اهله خوان * چه از مسجد جامع و خیر آن * چنین بوده صاحبقران را حسب
ور اندیشه در شاه راه ادب * پدر بر پدر تا با آدم رود * همه پای بر تخت شاهی نهد * کمالات آن شاه دریا نوال
فزون بود از هر چه بندی خیال * ببالای قدرش قبای ثنا * چو تنگست و کوته بوقت ادا * مرتب کنم حلیه شاهوار
که اخبار شاهیش بوده تمام * در او اول کنم در ولادت شروع * که کی کرد خورشید شاهی طلوع * گفتار در ولادت

همایون حضرت صاحبقرانی از نص کلام قدیم پادشاه علیم عظمت کبریاءه و عمت نعماءه حیث قال عزّ من قائل فاراد ربک ان یبلغا اشدهما ویستخرجا کنزهما رحمة من ربک مستفاد میشود که چون لطف فیاض علی الاطلاق از قرانه اعطی کل شیء خلقه ثم هدی خلعت بهجت صلاح و میل نکوکاری پیرایه دولت و بختیاری سعادت مندی سازد از میان برکات آن در احوال و اوضاع اولاد و اسباط و امجاد او آثار گرامی و نتایج ارجمند بظهور میرسد و مضمون فرموده حضرت ربانی

تعبیر کرده بود و قصه آن در مقدمه مسطور است محوّل به کوکب ششم که بلسان تعبیر عبارت از صاحب جده ولیست از بطن سیم
قاجولی بهادر که انوار سلطنتش جهات خافقین منوّر گردانید و بعد از او از میامن آثار عدل و انصاف اولاد
و اخلافش جهان روشن بماند از شرق فتح و فیروزی ظهور آغاز نهاد و زمانه از وفور سرور و بهجت بزبان تهنیتش بمحوای
بیت زهی خوابی که تعبیرش تو باشی * خوش آن آیت که تفسیرش تو باشی * بر گشاد از فرخجستگی اش همچو آفتاب جبین
که سپهر سریر سلطنت هفت اقلیم را هر چند روز در آفتابی شود گیتی افروز و از امارات طالع مسعودش چون صبح صادق روشن
که شب پریشانی عالم عنقریب از صبح دولتش روزی گردد خرم تر از عید نوروز و تحقیق این سخن آنست که چون وضع قواعد سلطنت و
رفع مبانی خلافت وجود مبارک آن حضرت اساس و بنیاد دولت دودمان ثابت ارکان صاحبقران اخرالزمان
بود و در طالع خان بنیادی مرتبه ثبات و استقرار بغایت مناسب افتاده و احوال و اوضاع عالم را از تغیر و انقلاب
چاره نیست حکمت باهره یدبّر الامر من السماء الی الارض که در خانه تکوین و ایجاد نقش کشای جهان کون و فساد
بر بالای سینه چنان اقتضا فرمود که طالع همایونش برجی باشد که باتش منافی انقلاب نبود و متحلی این صفت برج جدی است
که ثبات که در عنصریات بخاک منسوبست و در فلکیات از سیارات بزحل و جدی با آنکه از بروج منقلب است خانه خاکی
زحل واقع شده و این غایت ثبات در عین انقلاب و دلیلی از این قوی تر بر استمرار و استقرار متصور نیست و نزد اهل تحقیق
مقرّرست که نهایت کمال هر صفتی در آن است که با ضد خود معانق تواند شد چنانکه از تاویل در تنظیم اسمای حسنی تعالت
و تقدّست روشن میگردد هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شئ علیم و از این مقدمات لطیف غریب
بوضوح پیوست که از برای طالع خواقین گوئی آنچه در آن ثبات و دوام مطلوبست موافقتر از برج جدی تواند بود و شمائم
صدق این دعوی از حدائق ازهار اسرار مقطعات حروف مشترک قرآنی استنشاق توان نمود بیت مرد باید که بو تواند برد
ورنه عالم پر از نسیم صباست * ایضاً با الماس فکرت گهر سفته شد * سخن من که در پرده چون گفته شد * لاجرم طالع فرخنده برج
جدی اتفاق افتاد و صاحب جدی که علو مطلق علویات فلک اوراست چه برترکوکبی است از کواکب سیاره بحسب تسویه در
دهم بود که مقام ولادت ارفع محلی آن است از فلک دوّار و لهذا خانه رفعت و اقبال و منصب و اشتغال و بحسب برجیت در
یازدهم که خانه امانی و آمال است اختر خداوند طالع باوج سلطنت صعود نماید بقدر علو و رفعت شرف بر سایر سلاطین روزگار
فایق و برتر آمد و صورت هر مراد که بکلک امید بر لوح اندیشه نقش بندد بر حسب دلخواه بحصول پیوندد و نیّر اعظم که کوکب

پناه ختمی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات وانّ صلاح الرجل لیدرک البطن السابع رصدق این معنی دلیلی
واضح و برهانی لایح و مطابق این اشارت و موافق این بشارت حال فرخنده مآل بدر نامدار حضرت صاحبقرانیست
که جبلت کریمه طرافای تغمده الله بغفرانه بر مروّت و دوستی اهل صلاح و تقوی مفطور بود چنانچه در مقدمه سبق ذکر یافته و
در مدت العمر بمجالست و محاورت سیادت نشان آن طایفه عالیشان رغبتی تمام داشته و شک نیست که انس و الفت بدین غایت
بی مناسبتی ذاتی و تشابهی که در مجمع الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف واقع شده باشد صورت نه بندد
مصرع با خود آورده از آنجا نه بخود بر بسته * لاجرم از برکت دوستی درویشان حضرت عزت که در گلزار صدق نیت آن
کامکار ستوده آثار به پرورش انبتها الله نباتا حسنا بر آمده بود فضای صحرای فسیح الکال آمال از خرمن دولت و اقبال
و دخل کرامات و افضال مالامال گشت مثنوی چو بخشش اقبال منشور داد * سپهرش یکی نامور پور داد * در عهد سلطنت قزان
سلطان خان بتاثیر صبح پادشاهی از افق تاییدات الهی دمیدن گرفت و شعشعه اختر جهانبانی از اوج عنایات
ربانی درخشیدن آغاز نهاد و بتاریخ شب سه شنبه پنجم شعبان سنه ست و ثلاثین و سبعمائه موافق ... که مبدء دور
سیالهای مغول است در ظاهر خطه دلکش کش از غدر طهارت آب تکینه خاتون که از این شرح مطهر در حباله نوئین دین
پدر بود آفتاب وجود حضرت صاحبقرانی از مطلع ولادت فرخنده آثار طالع و ماه غره عالم افروزش از برج سعادت
پایدار لامع گشت قطعه بر آسمان بزرگی هلالی از نو تافت * ببوستان معالی گلی ز نو شکفید * ز دوحه دولت مغربی خور نهاد بر روی
سپهر چون که بآن ماه پاره درنگرید * جهانی در صورت انسانی بجهان آمد جهانیان جان نثار مقدم همایونش ساختند
و عالمی در کسوت فردی قدم در عالم نهاد علم پادشاهی خانیش باوج اقتدار برافراخت بیت چو قدرش بر سپهر افزود کردی
زیادت شد * چو دانش در جهان اوج جهانی در جهان آمد * عابدان مجامع لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون
تا ذات شریفش از آسیب عین الکمال محفوظ ماند مبادرت و التجا و مواظبت نمودند و مسبحان صوامع و الملائکة یسبحون
بحمد ربهم و یستغفرون لمن فی الارض مادام که در فیض باقتضای مدارج کمال ترقی نماید با قامت وظایف دعا مبادرت جستند
مثنوی که سرسبز بادا این نونهال * که شد رسته در باغ جاه و جلال * جوان بخت بادا و فیروز بخت * توانا و دانا و کشور
گشای * بتاج و تخت جهان تازه باد * سر خصم او تاج دروازه باد * و از طلوع آن نیّر سعادت پرتو حقیقت آثار
صالحه که اشارت صحیح تصحیح آن تصریح نمیخه ظهور پیوست و سر خواب قاجولی بهادر که تومنای خان ملقب ارباب دول

جلالیت و اقتدار در وتد رابع که خانهٔ مقامات و قرار محل شرف خویش عطارد با رد خانچه بمثابت دو افتاب بشاشت از
دویم درجه حمل رایات فتح و فیروزی برافراشته و منشور اقبال بتوقیع سعادت نگاشته تا هنگام طلوع آفتاب سلطنت در مقام
اصلی خود ظهور فرموده همانجا مقر سریر پادشاهی گردانید و آن مملکت را در زینت و رونق و معموری و عظمت دیار و بلاد عالم
بگذرانید و مشتری که ینبوع سعادت و حافظ صورت با مریخ که کوکب قوت و قدرت در پنجم طالع که خانهٔ فرزندان
افاضت عطیات از چند مقام دیگر نشسته تا از کثرت اولاد و اعقاب سعادتمند شوکت صورت دولت به پیوند فرزندان قرن
باقی و پایدار ماند و سعد اصغر که در این طالع نیز هم چنان عاشر خانه جاه عقیلا دو هم چنان خامس خانه اولاد و بخانه محل شرف خویش
که سیم طالع و خانه اقربا در شانزدهم درجه حوت ساز سعادت از پرده مثلث نواخته و قمر که واسطه وصول تاثیر علویات
بسفلیات اوست در چهاردهم درجه سرطان برج برتو اتصال براو انداخته تا از میمنت فرزندان و خویشان منقبت سلطنت و پادشاهی
با قصی مدارج کمال رسیده تا انقراض عالم از تطرق نقص و زوال ایمن ماند بیت در احکام منقب اختر آمد پدید • که دنیا
به دو داد خواهد کلید • لاجرم قابلهٔ قبول حضرتش مهد سلالت استعدادت بر آورده و دایه لطف لطفا یزدش بشیر دل پذیر تربیت
و رعایت می پرورد بیت بنازد دایه بخشش به بر در آورده • بشیر کام پستان لطف پرورده • و چون ایام رضاع گذرانید
و سن مبارکش بمبادی حد تمیز رسید از ریاض حرکات و سکنات نوبادهٔ سلطنت و جهانداری چون ریاحین از نسیم بهاری میدمید و از
مجاری گفتارش نور سروری و کامکاری چون بارقه برق از ابر آزادی میجهید مثنوی ببازی اگر تیرش آهنگ بود • هدفش
ز دیهیم اورنگ بود • بآیین فرمان دهی و دلیل • شدندی برش کودکان خیل خیل • شدی کودکی بر بساش اسیر • یکی نصب کشتی
برسم وزیر • ز چوب و ز نی آدمی ساختی • بکاری ز هر سو بر دن تاختی • چنان فرض کردی که فرمان بخت • به یرغو در آوردی
او در تخت • چو روشن شدی جرم بر گشته‌ش • بریدی و بر نیزه کردی سرش • سزا گفتی این است نا کهتران • نه پیچند دیگر
سر از مهتران • بجد بود مانند بازی او • ببازی نه بد سرفرازی او • و چون در دیوان نحن قسمنا به پرورش عنایت
نرفع درجات من نشاء منشور دولتش بطغرای جهان آرای وآتیناه الملک متوشح گشته بود خاطر خطیرش بر کوب بادپایان تیزتگ
نورد و ممارست سواری و مباشرت آلات و اسباب نبرد میل تمام داشت و از دوره سالگی تا عنفوان شباب روزگار بمداومت شکار و مباشرت
رسوم آیین رزم و پیکار میگذرانید مثنوی شب و روز در رزم بود و شکار • دل و جان در اندیشه کارزار • ذات مکارم آیاتش
لطف نامتناهی الهی و کنون ضمیر منیرش محض خیر و نیکخواهی بود و بنحو عجب طاهر از آثار قهر و سیاست در مبادی حال از بعض اتباع و اشیاع

عالم انقطاعش صدور می‌یافت چنانچه بشرح پذیر خواهد گشت جهت ضرورت جهانگیری و لوازم کشورگشائی بود که بیت ملک را گر قرار
خواهی داد • تیغ را بیقرار باید کرد • و دلیل بر آنکه این سخن از تکلف بیگانه و از زیب و ریبت و نه از قبیل تصنعات منشیانهٔ شیرین
سخن وری است اشارات حضرت رسالت است حیث قال صلی الله علیه و آله و سلم الولد سرابیه چه از سلیل صلب همایونش داد گستری
بر تخت خلافت جاودان باقی باد که اگر گویند من المهد الی اللحد مرکز از کان حضرت موری ازو ده کشته است اهل عالم از
دور و نزدیک باتفاق تصدیق نمایند بیت جهان داری که گوی دولت او برد • سلیمان قدر و موری را نیازرد •
جوان بختی که با وجود جمعیت اسباب ترفه و کامکاری و آلات دولت و بختیاری کلهٔ اوقات قدسی حالتش بنشو و نما و ملاهی چنانچه
شیمه سرخوشان شراب دولت و نشوه جاه بآلوده نگردد بلکه روزگار سعادت آثارش مطلقا بادای فرایض طاعات و نوافل
عبادات و تلاوت قرآن و غمخواری جهان و جهانیان صرف میشود و مآثر المعانی ظهر من الشمس و ابین من الامس خلافت پناهی
حشمت فریدون و شجاعت اسفندیار با عفت ذوالنون و عبادت مالک دینار جمع فرموده و ابهت و اقتدار خسروان
کامکار با متابعت سر کوزه نشینان ولایت شعار در سلک توفیق نظام داده مصرع خداوند الملک ابرار از رواش • و هو السلطان
الاعظم المطاع و الخاقان الاعدل الاکمل الواجب الاتباع رافع رایات الخلافه بالعدل و الاحسان راسم آیات الرحمة و الرأفة علی
صحایف الامکنة و الازمان آیة الله بین البرایا المجتهد فی اعلاء کلمة العلیا مفیض النعم الظاهرة و الباطنة الموعود من الله بتنویه
فی المائة الثامنة مشید مبانی الشرع المبین ظل الله فی الارضین المخصوص بمزید الحفظ من عنایة الاله الرحمن معین الحق و السلطنة و الدنیا
و الدین ابو نصر شاهرخ بهادر سلطان خلد الله تعالی سبحانه و ملکه و خلافته و سلطانه و چون خامه شکین عمامه بعد ازین
خصوصا در مقاله ثانی بذکر مناقب علیه و مواقف سنیه آن حضرت عطرسایی خواهد کرد عنان از شروع در آن کشیده شد مصرع
کان نه بحری است که پایان و کناری دارد • و باز از اولاد امجاد این حضرت آنچه چشم امید از مشاهدهٔ آن روشن است و نه بواسطه
اخبار از دیگر دیار استماع میرود یوسف طلعتی مملکت سلیمانی را بمقامات ابراهیمی و منزلات اسماعیلی مشحون بمکارم اخلاق مصطفوی
و مآثر بسالت و شجاعت مرتضوی علی المصطفی و علیهم الصلوة و السلام عزیز گردانیده است که بیت معجزه ذات شریفش بصورت بشری
تبارک الله کوئی که رحمت جسم • سلطنت پناهی که با آنکه در حسن سیرت و بقای سریرت خلف سعادتش رسیده در اطوار الولد
سر لابیه تقتدی بوالده المجید سر کرده است بلکه در کمال حلم و کم آزاری مصدوقه حسنات الابرار سیئات المقربین بظهور رسانیده و ذات ملکی صفاتش
جامع اصناف فضایل و کمالات و منبع انواع فواضل و کرامات است شعر ابکی و اضحک خصمه و ولیه • (بالسیف و القلم الضحوک الباکی)

الله والله یرمی خافا جوده فمصنا بالبحر والافلاکی ذهن وقادش در ادراک دقایق حقایق و سرایر غیر یکاد زیتها
یضیء ولو لم تمسسه نار ورای مشکل گشایش در کشف خفیات رموز حل معضلات امور کاشف سر نور علی نور مثنوی ملک سیرتی
منور تنش زآب و گل پر از هوش مغز و پر از رای دل نبوشته بغبار سر قدر که رایش نگردد در آن باخبر زبان معجز بیانش که
ترجمان ملهم توفیق است چون گاه تقریر بیه ان من البیان لسحرا روش سازد چه روح از نسیب آنکه کرد وحی منزل است
اندر قند بسجده که سبحان لم یزل و چون از بنان گوهرفشانش که مفاتیح خزاین فضل و احسان است در وقت تحریر آثار بستان علم
بالقلم شاهد اقتدار است عقل واله شود و دیده بماند حیران دل شور شود و قوت روان یابد جان شعر اذا قال
قال الدر الثمین منتظم وان خط فالوشی البدیع منمنم بکلک لطایف نگار بدایع آثار که شرفات قصر شرف کتابه نون
والقلم و ما یسطرون مزین فرماید بیت ای حسن خط از دفتر اخلاق تو بابی سلطانی تو وصف تو حرفی ز کتابی بر در
و دیوار روزگار بهر دیار بجو هر صوری نگارش حاجت بیان نیست لا یحتاج الصباح الی المصباح و خبر خانه کثرت صریر شن در بطون
اوراق مصاحف و مجلدات قرآنی و در شئون کتب و درج بل بروج شموس و اقمار معالی و معانی جمال کمال و فی ذلک فلیتنافس
المتنافسون بر نظر دیده وران اطراف و اکناف عالم به نیکوتر وجهی جلوه داده لا خبر بعد المعاینة بیت چگویم در راه صاف
آن سرفراز که مدت آفتاب از صفت بی نیاز وهرچند محقق است که بیت گر بگویم و گر نه اهل عقل کاین طراز قبای دولت کیست
اما چون قلم مشتری شمه از صفات محمدت آیاتش زبان با آب حیات آشنا گردد گر آفتاب همایون استعداد یابد شاید بیت چو وصف ذات
شریفش کند زبان قلم عجب مدار که آب حیات از او زاید غره جبین آفرینش و روشنی دیده دل آفرینش خلاصه کارخانه
ایجاد و نمودار صورت لطف و رحمت ارحم الراحمین مثنوی نشاننده شاه و ستاننده کاه روان بخش فرمانش بر ماه و ماه نگهبان
کیهان و پشت جهان سرتاجداران و جهان وارث ملک سلیمان سمی خلیل الرحمن المؤید من السماء المظفر علی الاعداء
مظهر شعار شرع سید المرسلین قهرمان الماء والطین المنظور بانظار الطاف الملک المنان معز الحق والسلطنة والدنیا
والدین ابو الفتح ابراهیم سلطان خلد الله تعالی فی مرضیه آثار ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین ذوارف فضله و احسانه
مثنوی در آن قسمت که بخشش نمودند دو ابراهیم را رتبت فزودند یکی دولت سرای ملت آراست یکی شد کار ملک از عدل آراست
از آن آتش سوزنده ریحان وزین نار ستم شد نور احسان از آن شد خانه در مکه پر نور وزین ملک سلیمان گشت معمور یکی زان آتش
او در جهان گیتی وزین یک این جهد را آرزو شد اسمعیل آن را کش قربان وز اسماعیل این قربان سر و جان زهی نامی که

از بخشش عام حروف ابروی بیم را غاز و انجام میان ابرو بیم زین نام بین دو چشم نامت گشته روشن جهان نامی
ازین نام بلند است سریر سلطنت زو ارجمند است لاجرم زمزمه زبان حال و مقال صغار و کبار فحوای این گفتار است
مثنوی خدایا برحمت نظر کرده که این سایه بر خلق گسترده دعاگوی این دولتم بنده وار خدایا تو این سایه پاینده دار
و چون محل آنکه پرتو بیان بر زواهر جواهر خرد مآثر آن حضرت مرصع گرده مقاله سیم است خامه قلم بصوب ثبت اخبار و آثار
حضرت صاحبقران گیتی ستان انعطاف می یابد و بخت کیفیت طرز و نسق این تالیف و طریق ضبط و تحقیق آن باز نموده میشود
و من الله العون و التائید حمید مجید گفتار در خصایص این تالیف و ذکر مزیتی چند که باب شد در بیان اشباه و نظایر
تاریخ مفاخر و مآثر حضرت صاحبقرانی بر وجهی که مسوده آن بکمال شد و بی تغییری در آن بزیادتی و نقصان به بیاض خواهد رفت
از سایر تواریخ ارباب دولت و اقبال و اصحاب عظمت و اجلال که متقدمان و متأخران بنظم و نثر نوشته اند و بتازی و فارسی در
سلک بیان کشیده اند به گونه مزیت مخصوص است یکی وفور فواید و کثرت نفع چه سود بخش تر میوه که در بوستان تصانیف این فن
شاخسار خصایص هر یک به انامل تامل توان چید آگاه گشتن است از غرایب احوال و عجایب اتفاقات و انقلابات که در طی
اطلاقات احکام تقدیر بر دقایق حیل و لطایف تدبیرات مرتب شده باشد که مرآت نقاش الواح ضمایر بآن اهل کیاست
و دانش مرآتی بود صواب نمای که مکالم ورزیدن رماح دولت و فرصت در تحصیل مطالب علیه و تکمیل مراتب سنیه چهره رای صاحب
در آن توان دید و کاه و بسبب گناه نکبت در بیرون شدن از مضایق اهوال خطرات و تحرز نمودن از طوارق اخطار روزگار
عکس تدبیری منتج در آن مشاهده توان کرد بیت جز عکس رای اهل سعادت کمان مبر آئینه که چهره نماید در او ظفر و چون
حضرت صاحبقرانی از مبدء تاسیس کاخ سروری و ملک ستانی تا غایت ترفیع شرفات قصر سلطنت و جهانبانی معظمات
امور را بسبع مجموع نفس همایون خود انتقالی میفرموده با آنکه تمام ممالک اسلام از ایران و توران جولانگاه وبکران فرمان آنحضرت شده بود
همت عالی نهمتش در هیچ حال از توسیع دایره حکومت و تفسیح عرصه مملکت نشستی یا روزی غافل و ذاهل نغنوده و ناسوده در اثنای
سفر بوده که از زین سمند لشکرکشی و کشورگشائی بسریر پادشاهی و فرمان روائی برآمده و با سلطنت روی زمین هم در اثنای سفر دعوت
حق را اجابت نموده و تخت شاهی بتخته تابوت رحمت تا متناهی الهی بدل شد نور الله مضجعه بانوار الرحمة والرضوان لاجرم چندان
بدایع و قایع که آن متوجه گیتی ستان را روی نموده و آن مقدار آثار غریب و اتفاقات عجیب که بر رایهای رزین و تدبیرات
اصابت آئین آن صاحبقران سعادت قرین ترتیب پذیرفته از هیچ نامدار سپهر اقتدار از اساطین سلاطین و عظمای ملوک

کامکار عشرت آن سرور عالی‌جنت مصرع والحق که رتبه کوه‌نمای • و نیز چون ذکر و تبیین جزئیات قضایا و باز نمودن تعبیر و تحریر
آن چه بیان کیفیت هر قضیه و تفتیش از چگونگی وقوع آن بتفصیل که در این صحیفه ظفرالتزام رقم در هیچ نسخه از تواریخ ملوک
متقدم و متأخر اتفاق نیفتاده و با آنکه صاحب منظومه ترکی گفته که بعضی از غرایب امور که آن حضرت بنفس مبارک خود
متصدی آن شده بوده و نگذاشت که بسلک تحریر درآید که شاید بعد از این مردم باور ندارند و حمل بر تکلف و تعلف
نمایند و بدین سبب بسیاری از بدایع وقایع و محاربات که آن حضرت را در اوایل احوال دست داده ناگفته مانده
و هرکه از مبادی تا مقاطع این کتاب بنظر تأمل و تدبر درآورد و از نظر و طرز نظایر و حالات او واقف باشد یقین
داند که اختصاص او بدین فضیلت دو که اشارت بآن رفته امری است واقعی و در آن اصلا شایبه تکلف و سخن‌آرائی نیست

مثنوی محک خرد از دانش بود • که معیار ذم و ستایش بود • خرد زان محک گزین بی‌غبار • بداند نقود سخن را عیار •

و مزیت سیم حلیه صدق آن و راستی و درستی قصص و اخبار چه حضرت صاحبقران را در سفر و حضر توجه اعاظم ارباب
عمایم از سادات و علما و فقها و اهل فضل و دانش از بخشیان ایغور و دبیران فرس ملازم می‌بوده‌اند و همواره جمعی از ایشان
برحسب فرمان قضاجریان هرچه وقوع می‌یافت از صادرات افعال و اقوال آنحضرت و واردات احوال ملک و ملت و ارکان
دولت همه را بتحقیق نموده باهتمام تمام قلمی میکردند و حکم چنان بود بر سبیل تأکید که هر قضیه چنانچه در واقع بوجه باز نموده شود
و در آن بزیادتی و نقصان تخصیص در باب اصالت و شجاعت هرکس که اصلا مراعات جانب و مداهنه کرده نشود خصوصا در [illegible]
و جرأت آن حضرت تعلق داشته باشد که در آن بهیچ‌وجه مبالغه نرود و هم باشارت علیه آنحضرت اصحاب بلاغت و براعت آن را کسوت عبارت
پوشانیده بنظم و نثر در سلک تألیف میکشیدند بهمان شرط که ضبط آن رفته بود و بکرات در مجلس عالی بسمع مبارک میرسانیدند
تا وثوق تمام بصحت آن حاصل میشد و بدین نمط منظومه ترکی و مؤلفی فارسی هریک از آن مشتمل بر معظمات احوال و اوضاع
آن حضرت رقم زده کلک نظم و تألیف شده بوده و بغیر از آن بعضی از بندگان درگاه عالم‌پناه متصدی تدوین تاریخ آنحضرت
شده و در تفتیش و تحقیق آن سعی بلیغ مینمودند و فضلای سخن‌پرداز در ظل تربیت و رعایت ایشان آن را بنظم و نثر ترکی و فارسی
مرتب و متحلی ساخته و پرداخته بودند و چون در این کتاب که سبب تألیف و کیفیت وضع مقدمه و مقالاتش در دیباچه
سبق ذکر یافته نوبت بیان بآن مقاله رسید حضرت سلطنت‌پناهی که خامه تجدید در این مجال بذکر القاب خجسته فالش [illegible]
التفاتی که بذات شریف در جمع و ترتیب این تصنیف از اول تا آخر بسمت ازدیاد و تضاعف پذیرفت و مجموع نسخ مذکور از منظوم

ومنثور

ومنثور ترکی و فارسی از تمام ممالک طلب داشته جمع آمده بود و آماده و هنگام توجه مبارک بآن شغل فرخنده و کار عظیم
مردم از خواننده و داننده و نویسنده در حواشی بساط جلالت مناط از سر تیقظ و احتیاط باقامت وظایف خدمت
قیام مینمودند بخشیان ترکی‌دان و منشیان فارسی‌زبان هریک نسخه از آن نسخها میخواندند در هر واقعه که جمعی که
وقوع آن حاضر بوده‌اند اوضاع آن چنانچه برای العین دیده بودند عرضه میداشتند و بعد از اطلاع بر مضمون نسخ و تقریر
ارباب وقوف و خبرت و تکرر استکشاف و استفسار تقریر و تحریر آن آنچه خاطر خطیر آن حضرت بصحت و راستی آن جزم مینمود
بزبان دررباری گهرنثار ادا فرموده تا آنرا کاتبان بقید کتابت درمیآوردند و بتکرار آنرا بازخوانده محقق و مقرر میگشت و اگر
جزوی امری در عقده ابهام و اشتباه میماند یا مخالفتی میان نسخ و راویان واقع میشد رسل و رسایل باطراف ممالک
ارسال میرفت و از معتمدان صاحب وقوف که در آن قضیه اعتمادی بر سخن ایشان بیشتر بود استفسار کرده میشد و بدین طریق قصه
قصه تحقیق نموده در مجلس همایون قلمی میگشت و چند نوبت بازخوانده تصحیح می‌یافت چنانچه جمع این تاریخ و نسق و وضع و ترتیب آن
و ایراد هر قضیه در محل مناسب که تألیف کتاب عبارت از آنست استطلاع از خیابات حسن التفات و نتایج خاطر فایض آن حضرت
وبعد از آن برحسب فرمان بجای که قرار یافته شمه تحریر می‌پذیرفت و دیگر بار در مجلس عالی بشرف اصغا می‌یافت و نوشته
اول و نسخه اصل رجوع نموده در تصحیح آن مبالغه باقصی الغایه میرفت و اصلاحی که بخاطر همایون میآمد کرده میشد و چون امر
واجب الامتثال چنان بود که هرچه در مسوده اولی که در مجلس معلی قلمی میشد مجموع همان ترتیب نقل کرده شود و اصلا تغییری
در اصل قصه بکم و بیش واقع نگردد و در آن سواد التزام رفته که در هر واقعه جمیع جزئیات آن تا ذکر اوقات رکوب و نزول
و اسفار و تعیین منازل و تبیین مقادیر مسافات مواضع و مراحل همه بازنموده شود در ایراد آنچه بتاریخ تعلق داشته باشد
تکلفی در عبارت کرده نشود تا تطویل نه انجامد و از وقوع تکرار که مترسلان از آن اندیشند مبالاتی چندان نرفت لهذا اشعار
که تکرار در آن معانا بسیار نباشد و چون حوادث وقایع عالم بیکدیگر مرتبط و متشبک است از بهر تحقیق مبادی احوال حضرت
صاحبقرانی بایراد حکایتی چند احتیاج است بنا بر این اول شروع در آن کرده میشود و ما التوفیق الا بالله علیه توکلت و الیه
انیب ذکر خروج امیر قزغن چون قزان سلطان خان بن یسور اغلن در شهور سنه ثلث و ثلثین و سبعمائه موافق توی ییل در
الوس جغتای خان بر سریر خانی قرار یافت دست تسلط و تعدی برگشاد و پای طغیان از جاده عدل و نصفت بیرون نهاد
والملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم خلایق از آسیب ظلم او بجان آمدند و مردم از نکایت بیدادش بفغان چه سیاست

و فیروزی با فراغت ذات چنانچه امرای الوس را که بغورتای طلبه شتی مرکش از خانت و هم در خانه خویش رسم و بیت بجای
آوردی و بعد از آن متوجه او شدی چه بیت زبس جور آن خیره بخت کبر ÷ ز مردم سر بهر برآمد نفیر ÷ امیر قزغن که از عظمای
امرای عهد بود و او بیاق اتو بت با بعضی امرای الوس جغتای اتفاق نموده یاغی شد و در سالی سپاهی جمع و ترتیب لشکر مشغول
عزم محاربه او کرد و قزان سلطان خان چون واقف شد با لشکر متوجه دفع او گشت و از قلعه کذشته در صحرای قریه دره زنگی بتاریخ سنه
ست واربعین وسبعمائه اتفاق محاربه افتاد و امیر قزغن را چشم زخم رسید و بچشم او زخم تیری که از شصت قزان سلطان
خان بطرف او گشاد یافت تیره شد و از دیدن باز ماند و شکست یافت و قزان سلطان خان بطرف قرشی باز گشت و در آن زمستان
سرمای عظیم شد و اکثر چهارپایان لشکر او تلف گشت چون امیر قزغن بر آن حال اطلاع یافت باز لشکر جمع آورده روی همت به تیغ
او نهاد و متوجه قرشی گشت و در سنه سبع واربعین وسبعمائه با او جنگ کرده ظفر یافته او را از میان برداشت و مدت سلطنت قزان
سلطان خان در ماوراءالنهر و ترکستان چهارده سال شمسی بود و بعد از او مملکت در تحت تصرف امیر قزغن در آمد دانشمندچه
اغلن را که از نسل اوکتای قاآن بود بخانی برگزید و بعد از دو سال او را شو نقار کرده به دار القرار فرستاده بیان قلی
اغلان بن سورغدو بن دوا خان را بر سریر خانی نشاند مثنوی رباعی شاهی که چو بر سریر شاهی بنشست ÷ دست در جود و قصه
بگشاد و به بست ÷ با همت او حوصله دریا تنگ ÷ با رفعت او مرتبه گردون پست ÷ و مدت سلطنت او ده سال تمادی شد و امیر قزغن
بضبط مملکت و تدابیر امور و نسق مصالح و اسعاف حوایج جمهور بنوعی قیام نمود که آثار مفاخر او طراز تواریخ سلاطین رفیع
مقدار زیبد و ذکر خصایل پسندیده اش دیباچه مآثر ملوک گردد چنانچه مثنوی جهان پروری شمه آیین و داد ÷ جهانگیر
خردمند و نیکو نهاد ÷ ستم را زیان عدل را سود از او ÷ خدا راضی و خلق خوشنود از او ÷ بروزگار فرخنده آثارش دست
هیچ ظالم حلقه تشویش بر در خانه رعیتی نزده و پای هیچ ستم پیشه ساحت سرای کسی بکام نا شفقه در هم نسپرده قطعه هر خوش دلی
کز اهل جهان گوشه نشینی بود ÷ آن را بیک لطیفه قضا کرد روزگار ÷ محتاج بود خلق به پیرایه چنین ÷ آخر مراد ملک برآورد روزگار ÷
بر جاده قویم شریعت و منهاج مستقیم طریقت راسخ قدم بود و صادق دم و در وضیع و شریف از سوابب بیدریغش غریق نعم
و مشمول کرم و از معظمات امور که در ایام او وقوع یافت آن بود که از ازدحام لشکر سراکشیده به در هرات آمد و شرح این حال
بر سبیل اجمال آنست که چون بعد از وفات سلطان ابوسعید در تخت ایران از نسل چنگیز خان پادشاهی ذو شوکت نافذ فرمان
استقلال نیافت و امرای ترک در خراسان علوم تسلط و استیلای که سابقا ایشان را بود نیافتند و در الوس جغتای خان اواخر عهد قزان سلطان خان

بود

بود و بواسطه افراط سیاست و قهر خاطر مردم بغایت از و رمیده و متنفر گشته چنانچه اشارتی بدان رفت ملک معزالدین حسین کرت
غیاث الدین را که در مقدمه ایمانی با صلح و نزد ایشان رفته در هرات فوتی و کمکی حاصل و شیخ حسن جوری و امیر وجیه الدین
مسعود سربداران با لشکر آراسته از شجعان و ابطال از سبزوار متوجه او شدند و او نیز سپاه خود را مرتب ساخته روی جلادت بمقابله و مقاتله
ایشان آورد و سیزدهم صفر سنه ثلاث واربعین وسبعمائه در زاوه لشکر جانبین بهم رسیده جنگی عظیم در پیوست و در اول شکست بر سپاه
ملک افتاد و بسیاری از ایشان کشته شدند ملک با معدودی چند بیالای پشته بر آمد و اشارت کرد که رایت برافراخته طبل فرو کوبند
و از لشکریانش که متفرق گشته بودند سیصد سوار باز با او پیوستند ملک مردم خود را دل داده حمله کرد و سربداران که ایشان بغارت مشغول شده
امیر مسعود در میان ایشان افتاده و روان متوجه ایشان شد و شیخ حسن از عقب او میراند در آن حال از حسن اتفاق که دولت بحقیقت عبارت از
آنست شخصی هم از میان ایشان نیزه ای به پهلوی شیخ حسن جوری فرو برد چنانچه از آن جانب بیرون آمد و در زمان جان تسلیم کرد
و او با امیر مسعود سربداران گفته بود که اگر من درین کارزار کشته شوم تو روان برگرد و بصلاح خود مشغول شو و چون شیخ حسن بر وفق خالی
که خود زده بود سر در سر فضولی کرد امیر مسعود بنا بر وصیت شیخ بی توقف روی بگریز نهاد و سپاه ملک پس از شکست غالب گشته تیغ
انتقام در سربداران کشته روز نهادند و غنیمت فراوان بدست ایشان افتاد و ملک بعد از حصول مراد چون متفقد سپاه خود
پرداخت هیچ دهچه نبود که از ایشان کسی بقتل نیامده بود اما بحکم الامور بخواتیمها خلعت فیروزی از خزانه تنصر من تشاء و انت
العزیز الرحیم بر قامت سعادت او راست آمد و چون مظفر و منصور با غنایم و فتوحات نامحصور به هرات معاودت نمود نهال اقبال
او نشو و نمائی بکمال یافت و از بخار پندار در هوای دماغش سحاب غرور و عجاب تراکم پذیرفت و آنکه آبا و اجداد او مجموع
از یمن التفات شاهزادگان چنگیزی و حمایت امرای آن حکومت هرات کرده بودند او دم استقلال زد و با اظهار شعار سلطنت
چون تکلیس نوبت و رفع چتر جسارت نمود و دیگران اقتدار در میان خالی نیز کرده چند کرت لشکر کشیده و تا حدود خود و سیورغان
تاخت کرد بیت چو خالی کرد از گوهر خزینه ÷ بیا قوتی نشیند آبگینه ÷ و چون از مساس عدالت و بردباری امیر قزغن ممالک
ماوراءالنهر بقرار خود باز آمد جمعی از مشایخ عظام جام که با ملک حسین قرابتی سببی داشتند و از حرکات او که برتر از حد خود نمی
راضی نبودند پیش امیر قزغن رفتند و از او شکایت کردند و امرای الوس و ایردی که ملک حسین با ایشان مصافی داده بود و بسیاری
از مردم ایشان را بقتل آورده بزبان تشنیع تسجیع امیر قزغن رسانیدند مثنوی که از نسل چنگیز خان بر فتاد ÷ که کس گوهر شاه را زد
بباد ÷ جهان غره خوری به گهر ÷ که جز خود نبیند کسی در نظر ÷ امیر قزغن چون بر حقیقت حال ملک حسین اطلاع یافت فرمود که تا چریک را

چه راه آن باشد که دعوی سلطنت کند و از فرمان پادشاهان سر کشد باد نخوت و غرور را از دماغ پر پندار او به تیغ آبدار
بتشار بیرون کنیم و بسم باد پای آتش سرعت شهر و حصار او را با خاک برابر کرده از خون پر دلانش جیحون سازیم و بدین عزم
تواجیان را باطراف ممالک فرستاد که عساکر از آب آمویه گذشته بمیعاد مقرر در بلخ جمع شوند و چون آن امر نفاذ یافت امیر
قزغن در رکاب بیان قلی خان و دانشمند و امرای الوس مثل امیر بیان سلدوز و محمد خواجه اپردی و شنکس و امیر اولجایتو
اپردی و امیر عبدالله پسر تایغو و شاهان بدخشان جمع آمدند و باتفاق روی توجه بصوب هراة آوردند و چون این خبر
به ملک حسین رسید امیرآخور را با سیصد سوار بجهت خبر گیری روان ساخت تا آنجا که تواند برود و کیفیت احوال باز داند و اگر تعین شود که
لشکر جغتای از آب عبور نموده است اصلاح معبرها کند و سبک باز گردد و چون امیرآخور از آب مرغاب بگذشت و گذشتن لشکر توران زمین
از جیحون محقق شد روان مراجعت نمود و پیش ملک حسین آمد و عرضه داشت مثنوی قراچی سپه از ترکان آمده ۞ ز توران با ابرکاشی آمده ۞ بالات پیکار
ساز نبرد ۞ بگردنده گردون بر آورده گرد ۞ تو گویی که کرده بفرمان دی ۞ همه ملک توران ز آهن تهی ۞ ملک حسین سران سپاه
و اعیان و اشراف مملکت خود را جمع کرده بطریق مشورت با ایشان در میان نهاد مثنوی سپاهی ز توران بما آمده ۞ که از
گردشان شیشه شد ناپدید ۞ گروهی از حمله کوه بلب ۞ که حمله چون سیل اندر نشیب ۞ نخستین بر آفاق جان کرده ترک ۞ پس آنگه
نهاده ز فولاد ترک ۞ اصحاب ملک را هر یک رای نمود و چون سپاه توران هم بعدد زیاد بودند و هم در جنگ صحرا ایشان
دلیرتر ملک یارای آنکه لشکر بیرون برد چه آنچه هزار سوار بود و ده پانزده هزار سوار بود و ده پانزده هزار پیاده و ملک صواب که
از آن بند احصار و کوچه باغ را پنهان سازد که زبونی و لا گنه و مخالفان خیره گردند لاجرم رای بر آن قرار گرفت که هم در ظاهر
شهر روی بدیشان آورند و در مقابله دم فهمه مردانه بکوشند و از جانب شرقی شهر از پای مرغ و کهندژتان دیواری بکشیده
و خندقی فرو برده و اسباب و ساز محاربه و مقاتله از شهر بیرون برده جنگ را آماده گشتند و ملک حسین مردم خود را بر نبرد و پیکار
تحریص میکرد که چپ بکوشیم در جنگ مردانه وار ۞ چه اندیشه از لشکر بیشمار ۞ دل و زور و زهره بکار آوریم ۞ جهان بر عدو تنگ و
تار آوریم ۞ و چون امیر قزغن با سپاه صف شکن از راه دره پاشان در آمده کهدستان نزول کرد روز دیگر با خان و امیر اولجایتو و شنکس و
دیگر امرا سوار شده و در دامن کازرگاه و بالای پل شکسته بلند بر آمدند و لشکر ملک بنظر احاطه در آوردند امیر قزغن فرمود که این تاجیک مردم
رزم و پیکار نیند اما این محل که او اختیار کرده لشکرش ز دو جانب تنگ است از دو جهت یکی آنکه هنگام حمله و آویزش ایشان را سر بالا باید آمد
و سپاه ما را سر زیر و دیگر آنکه چون آفتاب طلوع کند بر چشمهای ایشان خواهد تافت و مقابل خود را نتوانند دید از آنجا لشکرگاه خود باز گشته

فرود آمدند و روز دیگر مصاف آراسته کرده و روی جلادت بشهر نهادند و چون بمعرکه رسیدند امیر قزغن بلشکر اشاره کرد که تمام
لشکر بیرآمدن طرفین در تحت نظر او بود و سپاه خود را بجنگ امر فرمود بهادران توران زمین یکبار حمله کردند و لشکر هرات
نیز دست مقاومت برگشادند و جنگی عظیم در پیوست مثنوی زمین از خون مردان موج زن گشت ۞ سپر با خشت و جوشنها کفن گشت ۞
دلیران بهم در هم فتاده ۞ صلای مرگ در عالم فتاده ۞ تن از بس سر از پیکر نگون شد ۞ همه صحرای کین دریای خون شد ۞
لشکر ملک بعد از کوشش بسیار زار و زخمدار منهزم شدند و از عقب در رسیدها انداخته بودند اکثر در آن وحل اسیر اجل شدند
و سپاه ترک از پس ایشان رسیده دست بردی عظیم نمودند و شکستی فاحش بر لشکر هرات افتاد ملک بشهر در آمد و سپاهش کوچه باغ
متصل شهر را با کوشش فراوان ضبط نمودند و امیر قزغن با امرا و لشکر منصور مظفر بمعسکر خود باز گشت و بعد از آن … هراة از دو لوار … پیادند
در روز دیگر امیر قزغن بنزدیک شهر آمده بمحاصره مشغول شد و سپاه ظفر پناه هر روز بجنگ پیش میرفتند و تا شب هنگام نیران محاربه
و قتال اشتعال می یافت مثنوی بدین گونه چل روز پیکار بود ۞ زمین پر ز خون و هوا تار بود ۞ و چون ملک از ضیق محاصره در تنگ
بود با اکابر و اشراف شهر در میان داشت که قضیه مصالحه رسانند مبنی بر آنکه ملک در این محال ایشان را فدا تمنی کند و سال دیگر
احرام اخلاص بسته بدرگاه خان و امیر قزغن برود و عذر جرایم و تقصیرات گذشته بخواهد و چون امیر قزغن حاکمی عادل و رحیم
دل بود دانست که رعایا عاجز و در رحمت و خرابی تمام در حال آن ولایت راه یافته بصلح رضا داد مثنوی رعایای مسکین
به تنگ آمدند ۞ ز تنگی بکام نهنگ آمدند ۞ نه کاریست پیکار و خون ریختن ۞ که شد در و گردن … ۞ ملک حسین برسم پیشکش و ساوری
بسی چیز از اسبان آراسته و اصناف خواسته از نقد و جنس و غیر آن بیرون فرستاد و وعده کرد که چون امیر بار دیگر مراجعت نماید به تختگاه
فرود آید بنده بتوجه احراز سعادت زمین بوس کرده و آن معنی را بعهود و مواثیق مؤکد گردانید و امیر قزغن بجانب ماوراء النهر
معاودت فرمود و این وقایع در شهور سنه اثنین و خمسین و سبعمائه که صورت مرقسان ذی … موافق توشقان ئیل اتفاق افتاد
و بعد از آن واقعه کار ملک حسین رو بتراجع نهاده و قومی که در خاطر داشت نقصان پذیرفت و سران سپاهش که اکثر غوری بودند
بغایت متسلط شده بودند و بقصد او اتفاق نمودند که او را گرفته برادرش ملک باقر را بجای او بنشانند و ملک این معنی دریافت و قدرت بر دفع
آن نداشت و خود را بصفت نگاه میداشت غوریان با یکدیگر اتفاق کرده بودند که چون ملک سوار شود فرصتی نگاه دارند و او را
بگیرند روزی ملک از بستان سرای خود سوار شده بیرون آمد دید که غوریان با همدیگر ملکی و عزیمتی دارند تفرس کرد که
همان زمان قصد او خواهند کرد و جمعی از باد علیس آمده بودند و اسپی چند در بازار کرده و غلبه بسود او خرید و فروختن

جمع شده و در این حال ملک را نظر بر ایشان افتاد و غوریان گفت این جماعت را غارت کنید غوریان از غارت حرم خارج مشغول شده
ملک فرصت غنیمت دانسته کوچه غلطی بایشان داده و متوجه قلعه اسکلچه شد که اجداد او در جلگای هرات بطرف جنوبی مایل بغربی شهر ساخته
بوده و در آن وقت معمور بود و مشحون بذخایر بسیار و در شهور سنه ثلث و خمسین و سبعمائه ملک حسین برحسب وعده که کرده بود
از اسکلچه عازم ماوراء النهر شده و چون بآنجا رسید امیر قزغن مقدم او را باعزاز و اکرام تلقی نمود و با نواعی نوازش مخصوص
گردانیده نوید داد که هرات را که غوریان بیراه او ملک باز گرفته بودند باز ستانده و باو ارزانی دارد و لیکن امرای الوس که با
ملک بد بودند و در هر وقت امیر قزغن را بر آن میداشتند که او را بگیرد و چون امیر قزغن سخن ایشان نمی شنید اتفاق نمودند که ملک را
بقتل آورند که بعد از وقوع کسی از ایشان بازخواست نخواهد کرد و چون امیر قزغن از آن حال آگاه گشت ملک را طلب کرد و از قصد و اندیشه
امرا خبر داده فرمود که مصلحت آنست که هم امشب متوجه دیار خود گردی تا گزندی بتو نرسد ملک وظیفه دعا و ثنا بجای آورده او را
وداع کرد و بمنزل خود باز گشت و چون شب در آمد سوار گشته روی توجه بسمت هرات نهاد و چون بدانجا رسید بدست تشهیر در آمده ورود
حصار بیند حکومت نشسته کس فرستاده باقرا گرفته محبوس کرد و از جمله وقایع که هم در این ایام وقوع یافت آن بود که میرزاده عبدالله
پسر امیر قزغن از سمرقند لشکر برکشیده بخوارزم رفت و آن را تسخیر کرد امیر قزغن زمستان سالی سرای مخیم اقامت ساختی و در بهار بجلگای قرنون
بردختی و تابستان و خزان در شهر مونک رایت توطن افراختی و بیشتر اوقات صید کردی و جانوران انداختی روزی از مراتع حرم ال
و از محافظت شرایط احتیاط و تیقظ غافل بوده با تنچه و کس بی سلاح از سالی سرای سوار شده و از جیحون عبور نموده در ارهنگ جانوران خنق
گرد شاهانه شاهین صید آئین بکار ظهور طیار پرواز میداد ناگاه شهباز اجل بقصد مرغ روح او از کمین اینما تکونوا یدرککم الموت کمین گشاده
و قتلغ تمور پسر بوالدای که او یاقش از نات بوده و هم داماد امیر قزغن و از دیرگاه باز در کمین کین انتهاز فرصتی چنین بود مجال
یافت و با گروهی غدار بر سر او شتافت و آن نامدار عدالت شعار را به تیر غدر انداخته به تیغ ظلم شهید کردند و از ابراء جمعی
امیر قزغن طایفه مثنوی ره ویشان رزم و کین جوی بیش + هوس بر پیش خون خود تا صبح + زره جامه شان روز و شب خارزین +
زین پشت اسپ و صوار گین + در عقب قتلغ تمور در حوالی قندز باو رسیده او را در میان گرفته و بشمشیر انتقام بکشته را بینداختند بیت
سرانجام غدار نبود نکو + بود پیش جهان کینه جو + و امیر قزغن را بسالی سرای نقل نموده دفن کردند مصراع روانش پر نور باد +
و این وقایع در شهور سنه تسع و خمسین و سبعمائه موافق ایت ئیل واقع شد ذکر جلوس امیرزاده عبدالله بن قزغن بعد از حادثه
امیر قزغن امیرزاده عبدالله از سمرقند آمده متصدی منصب پدر گشت و امرا بمتابعت و طاعت او اتفاق نمودند در اوایل حال بیان قلی را

با قرابلی

بر قرار سابق بخانی برداشت و ملکی داشت و چون در زمان حیات پدر بیشتر در سمرقند بسر برده بود و بتسخیرات ولکس آن دیار فردوس
وش خوپذیر شده خواست که مرکز رایت دولتش همانجا باشد عازم سمرقند شد و بیان قلیخان را با خود ببرد و هر چند امیر
قونقو و دیگر امرا و ارکان دولت پدرش از روی نصح و دولتخواهی عرضه داشتند که مقام اصلی یاکی بیش از رعایت حزم دور است
اصلا سود نشد بیت و الکس که نصیحت عزیزان نکند گوش + بسیار بخاید سرانگشت ندامت + و در آنجا هم در آن سال جابر
غرضی فاسد و نظری که با حرم بیان قلی خان داشت بقتل او اقدام نمود و تمور شاه اغلان پسر بیسون تمور خان را بجای او
بخانی بنشاند و نعش بیان قلیخان را ببخارا نقل نموده بجوار مزار مکرم شیخ عالم شیخ سیف الدین باخرزی قدس سره دفن کردند مصرع
مرقدش پر نور باد از شمع رضوان جاودان ذکر لشکر کشیدن بیان سلدوز و شکسته شدن امیرزاده عبدالله بحکم و من یعمل
سوءا یجز به قتل بیان قلی بر امیرزاده عبدالله مبارک نیامد و امیر بیان سلدوز لشکر جمع آورده از حصار شادمان متوجه سمرقند
شد و چون بکش رسید امیر حاجی برلاس بن بورلقی بن ایلنگر بن ایسومنکای بن قراچار نویان با تمامت سپاه خویش باو
پیوست و باتفاق بر سر امیرزاده عبدالله آمدند و جنگ کرده او را براندند و برادر او تمور شاه اغلان را که بخانی برداشته بود از میان برداشتند
بیت چو بد کردی مباش ایمن ز آفات + که واجب شد طبیعت را مکافات + و امیر عبدالله گریخته و از جیحون گذشته بولایت تقلان
به اندرآب رفت و در آنجا بمرد و اتباع و اشیاع امیر قزغن مجموع متفرق شدند و امیر بیان سلدوز و امیر حاجی برلاس
که از نویان کامکار و امرای نامدار در آن روزگار بمزید شوکت و اقتدار ممتاز بودند مملکت را در حوزه تصرف آوردند و متصدی
ضبط امور و نسق مصالح جمهور گشتند و امیر بیان مرد حلیم کم آزار بود اما شرب مدام شغلی تمام داشتی و مانند غنچه و لاله صبح تا شام
روز کار که مستی چنانچه در سالی یک لحظه هوشیار نبودی و بغیر از نقش مصراع غیر باده که با دوست دیگر باد ای در اینه بیدار میدانه
باندک زمانی اسباب شر و شور تیز شده هرج و مرج مجال مملکت راه یافت و از امرا و نویان هر کس در مقامی که بود بکنگک
بنشد بزرگ مستولی و فرمان روائی بر صفحه تصور نگاشت و رایت استقلال و استبداد برافراشت هر کس تیغی داشت بر تیغ خیالش از
ایشان دماغ بیضه اندیشه سروری و گردن فرازی بنهاد و هر که قوتی بیشتر بود شهباز آرزو دیش در هوای سودای سلطنت طیران
نمود شهر کش با توابع و لواحق که از سوالف ایام باز تعلق باجداد حضرت صاحبقرانی و امیر حاجی برلاس داشت بر قرار
تصرف ایشان بود و خجند در تصرف حضرت شاه بایزید جلایر و بعضی از ولایات در تصرف امیر حسین بن مسلا بن امیر قزغن و او با
ختل و ختلان قاش منصب پدر بیسکرد و الجی بوغا سلدوز در بلخ با قوم خود دم از استقلال میزد و در شبورغان محمد خواجه ابردی که او ما

او نایمان بود همین طریق می‌سپرد و شاهان بدخشان در کوههای خویش سر بگریبان فرو نیاورده بخصم ... لجا ...
در ولایت ختلان و ارهنک همین شیوه داشت و امیر خضر یسوری که یورت قدیم او سرپل و تاب گشت از نواحی سمرقند بود جمعی سپاهی
جمع آورده دیگری را در حساب نمیگرفت و در میان این طوایف مختلف کرات و مرات مقابله و مقاتله واقع شده و مردم بسیار
در آن عرصه تلف گشتند از آن جمله محمد خواجه اپردی با امیر تیلمش که حاکم قهستان بود و از قصد و محاربه ملک عزالدین حسین
به تنگ آمده بماوراءالنهر رفته بود و از آنجا بازگشته با امیر محمد خواجه پیوسته و میان ایشان صداقتی عظیم حاصل شده با یکدیگر
عهد کردند که باتفاق لشکر بسر ملک حسین کشند باستصواب آن عزم لشکر عظیم ترتیب کرده متوجه هرات شدند و ملک نیز لشکر خود جمع آورده باستقبال
ایشان روانه شد و محمد خواجه و تیلمش از غایت غرور و پندار با خود مقرر کرده بودند که چون ملک را بهزیمت براندازند تا تخته ... از
تن جدا گشته عنان باز نپیچند و چون ملک از آب مرغاب گذشته در صحرای ... لشکر طرفین بهم رسیدند محمد خواجه و تیلمش تیغ
کشیده پیش از همه حمله کردند و از غرایب اتفاقات دو تیر از صف لشکر ملک بر مقتل آن دو سردار آمده هر دو بر خاک هلاک
افتادند و هیچ آفریده دیگر را گزندی نرسید بیت نه خاکی بخون کس آغشته شد • نه یک مور در زیر پی کشته شد • و لشکری با آن شوکت
و کثرت منهزم و پریشان گشت القصه بسبب هرج و مرج الوس جغتای را تشتت بالا گرفت و فتنه و آشوب انتشار یافت و رعایای بیچاره
در کشاکش تشویش و پریشانی مبتلا و گرفتار ماندند **ذکر لشکر کشیدن توغلقتمور خان بمملکت ماوراءالنهر** چون اوضاع ممالک ماوراء
النهر از حدوث وقایع مذکور بهم برآمد توغلقتمور خان بن ایمل خواجه بن دوا خان از نسل جغتای خان که پادشاه جته بود و داعیه
بحسب نسب سلطنت آن ممالک میرسید حشم و اتباع خود را جمع آورده لشکری برآراست **و در ربیع الثانی سنه احدی و ستین و سبعمائه**
موافق سیچقان ییل بر رسم کشورگشائی روی آرزو بسوی ماوراءالنهر نهاد و از زمان وفات ترمشیرین خان تا این وقت بیست و سی سال
بود و در این قرن هشت خان در الوس جغتای خان پادشاهی کردند و چون توغلقتمور خان بموضع جاق سلاق رسید که
بقرب آب خجند واقع است از صحاری تاشکنت با امرا و ارکان دولت جاتقی کرده صلاح امر و آن دیدند که ایلچی بقتمورخان که
او یماق اوکرایت و حاجی بیک که او یماقش از کنوت و بیلیک که او یماقش قاتقی بود برسم منقلای پیش روان شوند امرای
الوس باقبال فرمان مبادرت نمودند و چون از آب خجند عبور کردند امیر بایزید جلایر قدم متابعت در راه خلوص نهاده با قوم
خود بایشان پیوست و باتفاق روی عزیمت بصوب شهرسبز آوردند امیر حاجی برلاس لشکر کش و قرشی و آن نواحی گرد آورده
بعزم مدافعه و معارضه ایشان سوار شد و چون صفهای آن عزم مصلحت ندید پیش از آنکه سپاه جانبین بهم رسند عنان توجه بجانب

خراسان

خراسان تافت بیت همی تا برآید بتدبیر کار • طریق صلاحت به از کارزار • **گفتار در مشورت کردن حضرت صاحبقرانی**
با امیر حاجی برلاس در رجعت نمودن از آب جیحون و ملاقات کردن با امرای توغلقتمور خان شعر الرای قبل شجاعة
الشجعان • هو اول و هی المحل الثانی • فاذا هما اجتمعا لنفس حرة • بلغت من العلیاء کل مکان • حکمت بالغه حکیم تعالی
و تقدس • که وقوع هر امری بوجود سببی منوط گردانیده و حصول هر مقصودی بتوسط وسیله مربوط ساخته شغل خطیر سلطنت را
که ظل مرتبه الوهیت به دو خصلت از خصال پسندیده انسانی باز بسته اول رای ثاقب که چون شب حادثه تیره شود
به پرتو انوار روشن راه بمأمن نجات توان برد بیت برائی لشکری را شکسته توان • بشمشیر یکی تا صد توان کشت • **دوم شجاعت**
کامل که هنگام تلاطم امواج حروب و فتن بقوت قلب و سکون خاطر پای جلادت و ثبات توان فشرد بیت بجائی که کار اندر آید
به تنگ • جگر باید آنجا ولیکن درنگ • و بحسب رتبه رای بر شجاعت مقدم است و فضل و فواید تدبیر از عواید شمشیر و تیر اتم است
و اشمل تیغ اگرچه در تیز زبانی آیتی است آیت فتح مبین از تلقین رای دوربین آموزد و سنان هر چند بالوان میدان شمع سان
درخشانست شمع ظفر از پرتو تدبیر صواب فروزد حکم شمشیر اگرچه بر همه بر نجهد رای مستقیم نفاذ یابد قبول آن نکردن دشمنان فرود
آید و پیغام تیر اگر از تقریر تدبیر باشد در دل خصم جای گیر افتد روشنی دیده اقبال از غبار معرکه افزاید و در تاریکی معرکه روشنی
سپهر دستگیر آید بیت هنگام تدبیر رای نیک • به از صد سپاه و چو دریای ریگ • **و مصداق این سیاق آنست** که چون امیر حاجی
برلاس از توجه سپاه جته متوهم شد و یورت قدیم مهمل گذاشته عازم خراسان گشت و از خول عبور کرده بکنار رود جیحون رسید حضرت صاحبقران
بیت جهان دار جم قدر گردون شکوه • ثبات نبیب (?) و شیاره کوه • فلک قدر تیمور دریا نوال • که بادا براو رحمت ذوالجلال
بیقین دانست که اگر مثل این خویشتن داری کند وطن اصلی یکباره زیر و زبر خواهد شد و مقام موروثی بمصداق **فاصبحت خاویة** ...
چه پدرش امیر طراغای در آن سال بجوار رحمت حق پیوسته بود بیت پدر رفته و عم گریزان شده • ز بیگانه کشور پریشان شده • مخالف
بسیط الوس در خطر • گشاده عقاب بلا بال و پر • و در چنین حال با وجود آنکه مبارکش هنوز از عدد بیست و پنج سالگی تجاوز
ننموده بود آئینه ضمیر منیرش از صیقل تجارب روزگار جلا پذیرفته رای مشکل گشای را که مطرح انوار تایید الهی و مهبط اسرار عنایات
نامتناهی بود بر کشف آن واقعه مایل گشت و سنت سنیه **وشاورهم فی الامر** کار بند گشته برسم مشورت بر صحیفه ضمیر امیر حاجی نگاشت که
مملکت اگر بی حاکم باشد البته خللهای فاحش با وضاع آن راه یابد و بیگانگان و ادانی آن حدود از صدمات قهر و غدر مخالفان پایمال
گردند بیت ملک بی سر چون تن بیجان بود • حال تن بیجان تهی و ویران بود • صواب این مینماید که چون لشکر بجانب خراسان خواهید رفت

من بکش باز گردم و الوس را استمالت داده از آنجا بطرف خان بروم و امرا و ارکان دولت را به جمیع تا ولایت خراب
و رعایا که ودایع حضرت آفریدگار اند به تشویش نیفتند امیر حاجی از این سخن که نتیجه الهام ربانی بود رواج سعادت و اقبال اتمام
نمود و آن رای را تحسین فرموده حضرت صاحبقران عنان دولت بصوب ولایت سغد معطوف داشته روان شد و چون بموضع خزار رسید
حاجی محمود شاه یسوری را دید که متعلقای لشکر جته را چرخچی شده گروهی با نبوه تعجیل هر چه تمامتر می آمدند و بدان طمع نهب و
غارت تولایت نیز کرده و کیسهای از زر و از نیز ذخایر و اموال آن حدود و نواحی دوخته حضرت صاحبقران بیاری
دولت روز افزون او را تسکین فرمود که چندان شما توقف نمایید که من بروم و با امرا ملاقات کنم و باستصواب ایشان و آنچه
براق و مصلحت وقت باشد بتقدیم رسد کلام شریف آن حضرت چون مطلقا از تلقین ملهم دولت آسمانی بود چون حکم قضا از کرد
در هیچ باب باز و مقابل نشد لاجرم ایشان با کمال شعفی که بر قبض داشتند همانجا باستادند و حضرت صاحبقران بسعادت روان شد
و چون بکش رسید امرای جته نیز بآنجا رسیده بودند با میران سه گانه ملاقات کرد و چون ایشان بارقه فر ایزدی در جبین مبارکش
مشاهده نمودند مقدم همایونش را بانواع اعزاز و اکرام گرامی داشتند و او را بر اظهار متابعت خان و شتابها نمودند و تومان
امیر قراچار و ایالت ولایت کش با توابع و لواحق بر او مقرر شد و از میامن رای عقده گشایش سیل قهر و بلا که روی بآن
دیار نهاده بود باز گشت و باران لطف و احسان که امید سالکان از آن گسسته بود باریدن آغاز نهاد و مضمون رباعی غم از قبل تو
شادمانی گردد ◊ عمر از نظر تو جاودانی گردد ◊ گر باد به دوزخ برد از کوی تو خاک ◊ آتش همه آب زندگانی گردد ◊ بظهور پیوست
مردم کوته نظر را تصور آن بود که این معنی دولت عظیم است که آنحضرت را رو نمود اما قضا بهزار زبان با دا میر حال که بیت
بوی تو گمره دست صبا فاش نشود ◊ تا زتو ورد باد صبا باش نشود ◊ حضرت صاحبقران ازین امرای جته مرخص نمود و سایه التفات بر حفظ
و محافظت الوس انداخت و تجمیع لشکر از شهر سبز تا بکنار آب جیحون فرمان داد و باندک زمانی پیاده و سوار جمع آمد و از آنجا منعطف فرموده
با میر خضر یسوری پیوست و در این اثنا میان امرای جته مخالفت افتاد و با تمام لشکر خویش از آن نواحی کوچ کرده باز گشتند و باردوی
توغلقمور خان پیوستند و امیر بایزید جلایر با اتباع خود بحضرت صاحبقرانی و امیر خضر یسوری ملحق شد ذکر لشکر کشیدن امیر حسین بعزم
رزم امیر بیان سلدوز و مدد خواستن از امرا امیر حسین نبیره امیر قزغن در این ولا از کابل توجه نمود و آهنگ جنگ بیان سلدوز
کرد و ترتیب و تجهیز لشکر مشغول شد و ایلچی روان داشته از حضرت صاحبقرانی و امیر بایزید جلایر و امیر خضر یسوری مدد طلبید
ایشان بعد از شورت صلاح دیدند که حضرت صاحبقران و امیر خضر یسوری ملتمس امیر حسین مبذول دارند و امیر بایزید بموجب جانب

توغلقمور خان

توغلقمور خان شود تا امرای جته را مجال بدگویی و فرصتی نماند و امیر بایزید بامضای آن رای مبادرت نموده و چون
بولایت خجند رسید خبر شنید که توغلقمور خان با مجموع لشکر بازگشته است و در کنار آب چون مایه غرق خود میجست از آن اندیشه گذاشت
این کشت و همان جا توقف نمود و از اینجانب حضرت صاحبقران و امیر خضر با لشکر آراسته قطعه بکه و تنها یک یک سردار ◊ بکه حمله
سر بسر صفدر ◊ چرخ از زخم تیغشان بفزع ◊ مرگ از نوک رمحشان بحذر ◊ با هژبران بیشه هم بالین ◊ با پلنگان کوه هم بستر
روی توجه بمعاونت امیر حسین آوردند و از قهلقه که آن را دربند آهنین گویند گذشته با امیر حسین رسیدند و باتفاق عازم
حصار شادمان گشتند که امیر بیان سلدوز آنجا بود و چون او قوت مقابله با ایشان در حیز مکنت خود ندید بضرورت فرار
اختیار کرده روی بجانب بدخشان آورد و ایشان در عقب او روان شدند و چون به بدخشان رسیدند شاه بهاء الدین که والی
آنجا بود کمر بخدمت و ملک تحت تصرف امیر حسین در آمد و بعد از ضبط و نسق آن کیقباد برادر کیخسرو ختلانی را بیاسا رسانید
و چون صحیفه آمال امیر حسین از میامن امداد حضرت صاحبقرانی و امیر خضر منقوش دولت و اقبال زینت پذیرفت مراسم منت
و سپاسداری بتقدیم رسانید و ایشان بعزم معاودت روان شدند و روی سعادت بولایت خویش نهادند بیت ظفر همعنان ظفر
بزرکاب ◊ ز بخت جوان خرم و کامیاب ◊ و چون گذار امیر خضر بر ولایت و دیار حضرت صاحبقرانی بود مکارم خسروانه
اقتضای آن کرد که مراسم مهمانداری بنوعی که لایق آیین پادشاهان باشد بتقدیم رسد در موضع کشم بدخشان از آنجا روان شد
و از آنجا تا بشهر سبز که پانزده روزه راه است بچهار شبانه روز قطع فرمود و هنگام چاشت در باغ میدان که از ییلاق کش است
نزول کرده بترتیب طوی فرمان چون امیر خضر نزدیک رسید حضرت صاحبقرانی اشارت حدیث نبوی را علیه الصلوة و السلام اکرم
اکرم الضیف امتثال فرموده مهمان را استقبال نمود و آنچه از لوازم اکرام و اجلال توانند بود باقصی الغایه بجای آورده به کان
حضرت اسباب طوی مهیا و آماده داشته بودند و مجلس انس و عشرت را بمقدمات بهجت و مسرت انتظام داده مثنوی شد آراسته
مجلس ارجمند ◊ مهیا در او هر چه باشد پسند ◊ خورش خورده شد جام برداشتند ◊ ز جام طرب کام برداشتند ◊ و بعد از طوی امیر خضر
بولایت خود توجه نمود و حضرت صاحبقران در مقر ابهت و جلال خویش استقرار یافت و آفتاب رحمت و احسانش بر
در و دیوار روزگار صغار و کبار آن دیار تافت بیت منور شد از نور عدلش جهان ◊ رعایا همه شاد و ملک آبادان ◊
ذکر مدد خواستن امیر حسین از حضرت صاحبقرانی نوبت ثانی در اثنای این احوال امیر توغلق سلدوز با امیر حسین آغاز
مخالفت نهاده و تیغ تمرد و عناد از بی آبی آب داد امیر حسین را چون دولت باستظهار حضرت صاحبقرانی گرم بود معتمدی

فرستاد و صورت واقعه را با رای مشکل‌گشایش در میان نهاد و امیر بایزید و امیر خضر یسوری را نیز ازان حال آگاهی داد
حضرت صاحبقران از فرط فتوت و مردی که شیمهٔ آن خسرو کامکار بود فی الحال بجمع سپاه فرمان فرمود که
در بزم و رزم دم شمشیر زمرد فام را لب لعل خوبان طراز انگارند و تاب و پیچ کمند را حلقه و چین زلف ماهرویان شمارند
قطعه همه شیر تن شیر دست و دلیر * همه پیل شکن دیوبند و پیل شکار * بیان دریه و لیکن بحمله صاعقه فعل * که دیده است
بجهان دریه صاعقه کردار * و با چنین لشکر جرار روی شوکت و اقتدار بصوب معاونت امیر حسین آورد و در موضع
قحلقه امیر خضر با سپاه خود بموکب همایون پیوست و باتفاق روان شده در حصار با امیر حسین رسیدند دشمن چون شنید که پیش از
رسیدن باد گریزد و مانند دیوار بی بنیاد که سیل آن رسیده از هم فرو ریزد گریخته بود امیر حسین مقدم ایشان را بانواع
اعزاز و اکرام تلقی نمود و رسم طوی و اعزلشی اقامت کرده هر یک را بمستقر دولت خویش روانه داشت حضرت صاحبقران چون
از دربند آهنین بگذشت خبر شنید مع جلال پیوست که امیر حاجی برلاس که بهنگام پاس از هراس امرای جته بخراسان رفته بود
باز آمده است و با امیر بایزید ملاقات کرده اتفاق نموده اند که لشکرها جمع کرده بسر امیر خضر یسوری روند و امیر حاجی از پیش کش آمده
تا سپاه آن جانب را گرد آورد و خورشید عالم آرای ازین خبر آگاهی یافت با لشکری که بسعادت ملازمت رکاب میمون فایز بودند از
کش عبور نمود با امیر خضر پیوست و باتفاق روی توجه بصوب کش نهادند گفتار در محاربهٔ حضرت صاحبقرانی و امیر خضر یسوری با
امیر حاجی برلاس و شکست آن چون امیر حاجی از توجه حضرت صاحبقرانی و خضر یسوری وقوف یافت سپاه جمع کرده
از کش روان شد و جنگ را آماده گشت و در موضع اقار لشکر طرفین بهم رسیدند مثنوی پر از نالهٔ کوس شد مغز میغ * پر از آب
شنگرف شد مغز تیغ * دهاده بر آمد ز هر دو گروه * بیابان بند هیچ پیدا ز کوه * دلیران همه در هم آویختند * چو رود روان
خون همی ریختند * بهادران هر دو سپاه کوششی نمودند که زمانه از ذکر آثار رستم و اسفندیار شرمسار شد و بهرام تیغ گذار از فراز حصار
فیروزه کار سپهر زینهار آمد و از جهان برآه از روان بخشی عرصه شمشیر فنا گشت و عاقبت الامر صبح ظفر از مطلع اقبال حضرت صاحبقران
بیهمال دمید و نسیم فیروزی بر رایت نصرت شعار خسرو گردون اقتدار وزید و امیر حاجی از آنجا گریخته روی بجانب سمرقند نهاد و
با امیر بایزید ملحق شد حضرت صاحبقران با شهر سبز و امیر خضر و یسوریان عزم سمرقند جزم کرده از عقب روان شدند و در شیراز
لشکر کش با جمعیت آماده سعادت از دست داده پای جسارت به بیراهه ضلالت نهاده گریز بهنگام نموده با امیر حاجی پیوستند و بغیر از
امیر جاکو و مبارک بن طوغان بن غاران بن شرف بن قراجار نویان کسی پیش حضرت صاحبقران نماند امیر خضر یمنی رحل

موضعه کرد و نوعی بیوفائی بخاطر خود راه داد و چهرهٔ مصادقه و مصافات را بناخن بدگمانی بخراشید چنانچه اثر آن از مجاری
گفتار و کردارش پیدا شد حضرت صاحبقران را چون یقین گشت که امیر یسوری هرچند بخضر معروف است راه صواب گم کرده [illegible]
کار جهت و صلهٔ رحم را ملاحظه فرموده با امیر جاکو روانه شد و با امیر حاجی برلاس ملحق گشت و باتفاق پیش امیر بایزید در مقدم
خجستهٔ آن حضرت مبتهج و شادمان گشته رایت افتخار و استظهار برافراشت و از اقامت وظایف ترحیب و تعظیم و لوازم اعزاز و تکریم
هیچ دقیقه نامرعی نگذاشت و لاغرو بیت آزاد بنده که بود در رکاب تو * خرم ولایتی که تو آنجا سفر کنی * گفتار در
محاربهٔ حضرت صاحبقرانی با امیر خضر یسوری حضرت صاحبقران چون مدتی با امیر خضر طریق مودت و مصادقت
مسلوک داشته بود و از دقایق مراعات و محافظت جانب او هیچ باب نکته فرو نگذاشته در آن ولا که خدمتش از بدگمانی چو جرم
رقم غدر و مکری که اصلا پیرامون ضمیر منیر آن حضرت نگشته بود بر صفحهٔ حال او کشید خاطر خطیرش ازان اندازه از او آزرده گشت
چنانچه جهت حسن و انابت بهیچ وجه تحمل آن غبن رخصت نمیداد و امیر بایزید و امیر حاجی خود آهنگ قصد او داشتند دران حال با
لشکری گران ترتیب کرده متوجه امیر خضر شدند و حضرت صاحبقرانی قطعه آنکه چون آتش سنانش را با حمله دهر افروزی
فتح میمنی که با زبانهٔ او * چو کند رمی کند بازی * برسم منقلای از پیش روان شده و چون از عقبه کش عبور فرمود در موضع
سروش تاقی لشکر جانبین اتفاق افتاد امیر خضر هرچند میدانست که سررشته دولت نجات از دست داده و روزگار ستیز اش دم بدم بگوش
جان فرو میخواند که قطعه سالها جام جم بدست تو بود * قدر نشناختی کسی چه کند * برده بودی و داوت آمده بود * چون تو
کج باختی کسی چه کند * اما ندامت را فایده نبود بتکلف جلادتی اظهار کرد و سپاه خود را ترتیب داده در مقابله بایستاد از غریو
کورکه و کوس فروکوفتند و دلاوران با نعره و خروش در هم آویختند بیت برچرخ برد باد هوا خاک معرکه * بر باد داد
آب حیات آتش سنان * پیکان چو عشق در حرم دل گرفت جای * حربه چو عقل قبهٔ سر ساخته مکان * که تیر همچو غمزهٔ
دلدار دلربا * که نیزه همچو قامت جانانه جانستان * بر گلستان معرکه برسم تفرج * چشم زره چو دیدهٔ عشاق خونفشان *
تا بر فوات حبیش ناله سپر دمی * رخسارش از زبان گشتن بر ده آن * هوای معرکه از گرد سپاه سیاه شد و زمین بزرگاه از
خون دلیران لعل فام گشت امیر خضر چون طاقت مقاومت نداشت همچو روزگار دولت خود پشت کرد و مانند بخت برگشته روی
فرار بصوب ادبار آورد بیت پلنگ ار چه باشد دلیر * نیارد زدن پنجه با نره شیر * و امیر بایزید از میامن اقبال
حضرت صاحبقرانی در مسند حکومت متمکن گشت و امیر حاجی نیز حاکم قوم خود شد بیت ظفر جوی بر مقبلان گرد

که زود از مقبلان مقبل شود برد؛ اما سر لطایف خفیه که در ضمن تقدیرات الهی مضمرست و عقول بشری از فهم حکمت آن
قاصر و بجز در این اثنا طریق صواب از نظر بصیرت امیر بایزید پوشیده داشت و روز دیگر از بیدولتی خیال محال خواست که
نسبت با حضرت صاحبقران غدری سگالد رای انور آن حضرت چون آینهٔ مطرح الهامات ربانی بود بحکم «اتقوا فراسة
المؤمن فانه ینظر بنور الله» در مجلس آن شعبده را بفراست دریافت و بهانهٔ رعاف دست پیش بینی گرفته بیرون آمد و فی الحال
سوار شد و بر پشت اسب ترکش بر میان و دل بر عون عنایت ملک دیان بست و روی توکل به بیابان نهاد و از آن ورطهٔ
مخوف خود را بکنار انداخت اگر حامی حفظ الهی محافظت نماید از آسیب غدر معاندان گزند نیابد و طایر دولتی که از آشیان
عنایت ازلی پرواز گیرد بدام مکر و حیلهٔ بد فرجامان پای بند نگردد. بیت: اگر تیغ عالم بجنبد ز جای؛ نبرد رگی تا نخواهد خدای
و چون حاجی برلاس از رفتن صاحبقران واقف شد از پی او کس فرستاد و رای عقده گشایش را آگاهی داد که خبر رسید
که عبدالله طایفه و زنده حشم پسر محمد خواجه اردکی لشکر فراهم آورده اند و اندیشهٔ مخالفت و عصیان دارند از آب عبور نموده
و لشکر چول را جمع آورد و ازین جانب نیز جوغام را با انبوهی تمام از عقب خواهم فرستاد تا دفع فساد ایشان کرده آتش
فتنه بالا نگیرد. مصراع: علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد؛ و جوغام پسر ایلیا و دار بن اوجار بن لالا بن قراچار نویان بود
حضرت صاحبقران چون از کیفیت آن حال اطلاع یافت با سپاه چون بی آنکه انتظار وصول جوغام کشد روی سعادت بدفع آن حادثه نهاد
و امیر بایزید از جلای لشکر رجعت نموده بخجند رفت و چون حضرت صاحبقرانی بحوالی ترمذ رسید شیخ علی ارجری با بی حساب از جد
خود بیرون داده با لشکری پیش آمد و در موضع انگار ایتاق پیکار اتفاق افتاد رسید لشکر ملکه گریجان بود و شکست یافتن مخالفان دلاوران
موکب ظفر پناه بحملهٔ اول ایشان را بر داشته و تا ترمذ کهنه دوانیده متفرق و پراکنده گردانیدند و چون از آن جنگ برگشتند ترمذ
کهنه را مخیم نزول همایون ساختند. ذکر لشکر کشیدن تغلق تیمور خان بولایت ماوراءالنهر نوبت دوم. چون تغلق تیمور خان داعیهٔ
سلطنت مملکت ماوراءالنهر دیگر باره دامن همت گرفت لشکری بقیاس جمیع آورده در جمادی الاول سنه اثنین و ستین و سبعمائه
موافق اود ئیل روی توجه بآن دیار نهاد و چون بخجند رسید امیر بایزید جلایر کمر متابعت بر میان انقیاد بست و امیر بیان
سلدوز نیز طریق اطاعت سپرده برسم استقبال تا سمرقند بیامد و امیر حاجی برلاس با آنکه نوبت اول مخالفت کرده بود توکل
ساخته پیش خان رفت و در اثنای این حال خان بگرفتن امیر بایزید و کشتن او فرمان داد و امیر حاجی برلاس وهم در
بخود راه داده فرار اختیار کرد و در ولایت کش بنا داده بعضی از الوس خود کوچانیده از آب جیحون بگذرانید و از سپاه جته

کثیر ایشان

کثیر ایشان غلبه بکامشی او از عقب بیامدند و جنگی عظیم واقع شد و جوغام برلاس کشته شد و امیر حاجی متوجه خراسان و چون بجوین
رسید که قریه ایست در بلوک جوین از ولایت سبزوار جمعی از اشرار آنجا او را با ایکو برادرش بخبر گرفته بقتل آوردند و عنقریب
بعد از فتح خراسان از آثار انتقام صاحبقران گیتی ستان بعد آنکه جماعتی از ایشان بر تیغ قهر گشته شد آن قریه بسیورغال از
اقطاع ورثان امیر حاجی گشت و تا غایت اهالی آنجا بارکش و کارگذار ایشانند و از امرای جته امیر حمید کداقش کرلکوت بود
و از اقران و امثال خویش بکمال عقل و مزید کیاست و کفایت ممتاز پیش خان راهی تمام داشت و هرچه بر سبیل نصیحت و نیکوخواهی
با خان گفتی مقبول میافتاد و درین حال شمه از کمال شهامت و جرأت حضرت صاحبقرانی بعرض خان رسانید و در باب
ولایتی که بحکم ارث تعلق بآن حضرت داشت امان طلبید خان سخنان او را بسمع رضا اصغا نمود ایلچی روان کرده حضرت
صاحبقران را طلب فرمود چون آن حضرت بحسب اشارت پیش خان آمد مقدم او را بانواع ترحیب و نوازش گرامی داشت
و ایالت ولایت کش و تومان موروثی با توابع و لواحق بوی ارزانی داشت خان در آن زمستان عزم رزم امیر حسین جزم کرده
متوجه او شد و امیر حسین نیز لشکر فراهم آورده تا کنار آب وخش بیامد و آن موضع را مخیم خیام خویش ساخت و چون خان از دربند
آهنین گذشته بآنجا رسید و سپاه طرفین بیکدیگر رسیده صفها بیاراستند کیخسرو ختلانی با اتباع خود از امیر حسین روگردان شد
و صف و میدان پرداخته بلشکر خان پیوست امیر حسین چون آن حال مشاهده نمود روی بهزیمت نهاد و خان مظفر و منصور از عقب او روان شد و از آب
جیحون گذشته تا بغلان بیامد و لشکریان ایل و الوس آن حدود و نواحی را تا عقبهٔ هندوکش غارت کردند و بهار و تابستان
در آن اطراف و نواحی بگذرانیدند. ذکر رجعت تغلق تیمور خان بجانب جته. چون پاییز در آمد خان متوجه سمرقند شد و در
راه فرمان داد امیر بایزید جلایر را بیاسا رسانیدند و چون بسمرقند رسید تمام ممالک ماوراءالنهر تحت تسخیر
و تصرف در آمده بود و مجموع امرا و نوینان اطراف بکام و ناکام سر بر خط فرمان نهاده و جماعتی که از فساد ایشان
اندیشناک بود بیاسا رسانیدند و بعضی که محل اعتماد بودند بعنایات و تربیت اختصاص بخشید و پسر خود الیاس خواجه
اغلن بحکومت آن دیار نصب نمود و غلبهٔ تمام از امرا و لشکریان جته مقدم بر همه بیکچک را با کار او نامزد فرمود و حضرت
صاحبقرانی را بصنوف تربیت و عواطف مخصوص داشته پیش پسر بگذاشت و چون از مجاری احوال و اوضاع آن حضرت آثار شهامت
و جرأت معلوم نمود ضبط امور آن ممالک را برای رزین او مفوض فرمود و خود در عین جلالت و کامکاری بمقر سریر سلطنت بازگشت. بیت:
ظفر ملازم و دولت قرین و نصرت یار؛ قوی بطالع فرخنده پشت استظهار. گفتار در توجه نمودن حضرت صاحبقرانی

بطلب امیر حسین قال الله تبارک و تعالی سنة الله التی قد خلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلا حضرت ملک علام ذوالجلال
والاکرام گلزار لطف و افروزش بخار قهر جگر سوز نیست و انوار انعام عامش خالی از شوایب ظلام انتقام نه شعر بید فهو فی
قبضتین ولا اولا قبضة نعیم و قبضة شقوة و از اوج تؤتی الملک را نشیب حضیض و تنزع الملک در مقابل او
گشاده کی فضای یبسط الرزق لمن یشاء کی معنی و یقدر را معادل مصراع گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهم اند لاجرم سنت الله
جاری شده که چون عنایت بعلت بعلو شان برگزیده تعلق گیرد اورا در مبادی احوال بانواع شداید و بلا آزمایش نماید
و چون ظهور ان الارض لله یورثها من یشاء در منظری جلوه گری آغاز نهد اورا باصناف شفقت و عنایت پرورش دهد
بیت اول شکسته باش که اوج سریر ملک یوسف ز مجاورت چاه جاه یافت آدم صفی الله علیه الصلوة و السلام که در جمیع مراتب
تا برسه کی ینزع عنهما لباسهما نکشید خلعت گران مایه فاجتبیناه رتبه بطراز فتاب علیه مطرز نشد و حضرت خاتم علیه
افضل الصلوة و اکمل التحیات که بهترین همه اوست چون بر کربت غربت و رنج مهاجرت مصابرت فرمود منشور بلند پایه
انا فتحنا لک فتحا مبینا توقیع و ینصرک الله نصرا عزیزا موشح گشت قطعه وصال دوست طلب میکنی بلاکش باش که خار و گل هم
بایکدگر تواند بود کسی که در بعشق دوست حلقه کند که پیش تیر بلا ها سپر تواند بود و در نظایر این تسبیب مجاری احوال حضرت
صاحبقرانیست که چون توغلق تیمورخان از دیار ماوراءالنهر باز گشت و تقدم امرا و مردم جته با میر پلکچ مسلم داشته بود و کفایت مصالح
اهالی آن مملکت بحسن تدبیر حضرت صاحبقرانی باز گذاشته امیر پلکچ برحسب فرمان خانی بی رخصت دست تظلم و بیداد بگشاد و از بیم
پای خسارت براه عدوان و طغیان نهاد حضرت صاحبقران چون مشاهده فرمود که یاساق خان برقرار نمانده و حال ملک
باختلال خواهد انجامید اقامت در آن دیار مصلحت ندید عزم طلب نمودن امیر حسین جزم کرد و روی همت بلند جناب براه آورد
چون از امیر حسین خبری ظاهر نبود در تفحص حال او در بیابانها و جویها می گشت تا در برابر خیوق بسر چاه ساغج باو رسید و از آنجا باتفاق
تکل حاکم خیوق رفتند آن بد نهاد غدار خواست که ایشان را بگیرد بیت که زیرشت بد بنیاد جز بدی ناید از بدان دوری گزین که گفته ای
ایشان از مکر او واقف شدند و از آنجا سوار گشته با شصت نفر روی توکل بطرف یایاب نهادند تکل با هزار سوار تکل از عقب ایشان
تاخت آورد و چون برسید از اول روز جنگ در پیوست زبان تیغ آیه کل من علیها فان بگوش جان فرو میخواند و صفیر تیر پیغام کل
نفس ذائقة الموت بنزدیک و دور میرسانید از اتباع حضرت صاحبقران طغای بوغا برلاس و امیر سیف الدین را بعد از کوشش
بسیار اسب از کار باز ماند و هر دو در آن ریگستان پیاده بماندند و ایلچی بهادر را تیر اسب از پا در آمد و همچنان از غایت مردانگی

روی از پیکار نتافت و تیر در کمان نهاده پیاده بیرق بیت خروشان که شیر و پلنگ و نهنگ پیاده در آیند هر یک بجنگ
حضرت صاحبقران که جبلت مبارکش بر محافظت و غمخواری زیردستان مجبول بود کمان از دست آزاده او را پاره کرد داد
از جنگ باز دارد و از اسب عنان آن پیاکان عرصه تلف کرده دلاوران هر دو طرف تا بحدی کوشیدند که از هزار کس
که با تکل بودند پنجاه سوار بیادوش نمانده و از این جانب که شصت نفر بودند هفت نفر ماند امیر حسین دست جلادت برآورد
بر سر تکل تاخت و شمشیر صاعقه کردار بیت درفش تکل را بدو نیم کرد دل رزم جویان پر از بیم کرد و چون سپاه
تکل بر سر امیر حسین ریختند حضرت صاحبقران با تیغ ظفر پیکر بنصرت نشان حمله کرده مجموع را متفرق گردانید و امیر حسین را بیرون
آورد و چون پراکندگان دیگر باره مجتمع گشتند و از عقب ایشان در آمده بجنگ مشغول گشتند اسب امیر حسین را زخم تیر رسید
و چون او پیاده ماند خاتون الجای ترکان آغا پیاده شده اسب را باو داد و حضرت صاحبقران که مثنوی زنامردن تیره گردد سپهر
کشد سرمه از چشم سوزن بتیر عقابی که در مغز ترک بجز فتح باشد در بیضه مرگ روی شجاعت بلشکر دشمن آورده
مثنوی روان راست خم کرد و چپ کرد راست فغان از خم چرخ چاچی بخاست چو پیکان ببوسید انگشت شاه گذر کرد از دیده
کینه خواه قضا گفت گیر و قدر گفت ده فلک گفت احسنت ملک گفت زه هر تیر که بر روی آن سپاه زده و از پشت زین بروی
زمین انداخت و دیگران را سهم پیکان جانستان از قصد سر تیر چون مور بر روی قهر برجای باز داشت امیر حسین را متواری شده و از آن کارزار
بجول در آمدند بعد از حرب بیش هفت نفر از آن هفت نفر سه اکثر مجروح تر و شتابانه که نزول کردند سر لطف حق که عطای بصورت بلا
فرماید و حلاوت شکر را در دوای تلخ مذاق تعبیه فرماید مقتضی آن شد که بقیه اسباب صوری بکلی از میان برخیزد تا توجه از سر اخلاص
بمبدا و اسطه در وهم فضل و رحمت پروردگار آورد بیت خدای عزوجل انجمن برگزید لطیفه ایست که کس را خبر از آن نبود ازدحام
سه دزد ترکمان بر سه غول جهانی در صورت انسانی بودند در چنان حالتی پیدا شده ایشان را گرفته قیمه بحنبه و خاک چنین تنگی بر ذوق تمام
بجنبد مصرع کم بت زیلی انگهی شناخت حق حضرت صاحبقران که این همه نقشهای بوالعجب طلسم گنج دولت جاویدان او بود بصلابت
واقعه دست و حیرت بخاطر عاطر راه نداده بیت عالم علوی و سفلی زند ز بالا گر شود نه آن کوهی که از زلزال هرگز بجنبد ز جای
با دلی قوی و خاطری گشاده رفتار اتصال داده و الجای ترکان آغا را که خواهر امیر حسین و حرم محترم آن صاحب تایید بود همراه کرده یک
فوج ترکمان و می توکل بر الله بفضل لی بنهاد الله نهاده و چون از نبول بیرون آمده بجوی بی رسیدند و در آن یورت فوجی از ترکمانان بود
علی جشم بالمه شرارت بر ایشان زده گرد شده دستبرد او گرفته حضرت صاحبقرانی را ز دو قوز غیرت و حمیت دامنه حرم عفت پناه را

در پناه حفظ الهی بجاهی که غله در آن ریزند نهان کرده و خنک در پای فتح و نصرت را یغمی بسر آمد آتش کردار بیت گزلیکه دل تنگ
گرفته بهت نور دل ، ورنیکه جان ربود گرفته بت لطف جان ، از نهان رگشته و روان بی اندیشه رو بایشان آورد یکی از آنجماعت
حاجی محمد نام حضرت صاحبقران را شناخت و ترکمانان را از جنگ منع نمود و اسبی خاص کشیده آن حضرت را سوار کرد و باتفاق ترکمانان
آن شب منزل خویش را از فر وجود همایونش غیرت فزای بزم سپهر ساخت و وظیفه خدمتگزاری تقدیم رسانید بجای آورد و روز دیگر حضرت
صاحبقرانی که بیت به بخشش کف او ساحی وفا کند ، اگر ستاره درم گردد و فلک غربال ، دست همت بنوازش ایشان گشاده
و یک قطعه لعل گران بها و دو تغار بافته از لولو لالا که قیمت آن خراج مملکتی بود بایشان داد و حاجی محمد مذکور ره سر بپایحاج
مهیا داشته بخبر حی هنس سارق قولان چی ملازم کرد و حضرت صاحبقران پیش امیر حسین مراجعت فرمود و او را سوار ساخته متوجه
محمودی شدند و در آن حول چاهی که از ترشح بش سال جاب را تازه توان داشت فرود آمدند و قریب دوازده شبانه روز در آن منزل
توقف نمودند بیت در رنج توان یافت بزرگی و بلندی ، نرگس شرف تاج زر از رنج تبر یافت ، ذکر غدر علی بیک جون
قربانی با امیر حسین و حضرت صاحبقرانی در آن وقت که امیر حسین و حضرت صاحبقرانی در موضع محمودی بودند علی بیک
بن ارغون شاه جون قربانی از وضع ایشان آگاهی یافت و چون خامه خیف القلم باهو کاین برجریده حال آن تیره بخت
نگاشته بود که بانواع عقوبت و نکال گرفتار آمده به بدترین وجهی مستأصل شود و شامت قبح سیرتش با تباع و اشیاع او سرایت کرده مجرد
قتل آوارگی و بیچارگی تلف و ناچیز گردند سر نوشت بد او را بجان داشت که شصت سوار مسلح را مرتب ساخت و تاخت بر سر امیر حسین
و حضرت صاحبقرانی فرستاد و بحیرایشان را گرفته بردند و در خانه تاریک که اسباب وحشت چندان کلک بود که راندن آن بیانی
روی صلاح میسر نمی شد بند کردند و پنجاه و دو روز گوهر شاهوار تا چند گاه در حبس بسر نبرد پای مراد بر گوشه تاج سلاطین کامکار نتواند نهاد
و لعل آبدار تا مدتی در زندان کان پرورش نیابد بدست مقصود در کمر سروران رفیع مقدار نتواند زد گل حمر نکهت جان پرور
در تنگنای غنچه پایه و مشک از فر شامه عطر گستر از بسته گی نافه کند بیت گهر را حبس چه باز آرد بشکسته ، آینه را چه عیب ز آینه دان بوده
عمری است تا برابری زر می کند ، آهن از آن شرف که چواخر زمان بود ، او را چنان بلند شود دست اقتدار ، گویا موس حضرت
صاحبقران بود ، محمد بیک برادر بزرگ علی بیک چون از آن حرکت ناپسندیده آگاه شد بعضی که نتیجه آن خسارت و خامت عاقبت
و پشیمانی روزگار تواند بود و جواب آن گستاخی البته روزی ثمره بخت خسارت بار آورد مثنوی گر از کوه پرسی بیابی جواب ، که
شاخ خطا میوه ندهد صواب ، از عقده و هوس برای امیر حسین و حضرت صاحبقرانی تحف و هدایا فرستاد و برادر خویش را بزبان پیغام سرزنش

و ملامت بسیار کرد و مبالغه نمود که در زمان ایشان را رها کرده عذر خواهی نماید و تقدیم وسع و امکان تدارک و خاطر
جویی بجای آرد اما چون علی بیک را پرده شقاوت بدیده بصیرت فرو د آمده بود چهره صواب مشاهده نتوانست کرد بیت
نصیحت همه عالم چو باد در قفس است ، بگوش مردم نادان و آب در غربال ، و در لوازم طبیعت آن تحف و هدایا که برادرش
فرستاده بود خود برگرفت و بعد از شصت و دو روز ایشان را بیرون آورده رها کرد و دور خور دنات اسبی لاغر
و شتر عنکبوت هیکل بدیشان داد قطعه گردون پیر قیمتی بر پشتش نشست ، کثرت شکن شکسته دندانش ، شب مولد اوان دعوت نوح ، روز پیری زمان
طوفانش ، در آن ولا مبارکشاه سنجری پادشاه دولت با حضرت صاحبقران طریقه اخلاص و هواداری مسلوک داشته با
فرزندان پیش آن حضرت آمد و تمهید معذرت نمخه بیان تنگدستی و خدمات پسندیده بجای آورد و پس دیرازان و ابلو کاری که
زبان ستار باشد ریاض دولتش بسبزه پیروزی آراسته گشت و در آن عمر مناصب ارجمند و حکومت شهرهای معتبر فایز شد بیت
جون همان مه روی اینه که خواهی کشتن ، بر تو باد اگه همه تخم نکویی کاری ، حضرت صاحبقرانی تمام آن اسبان را بملکشاه امیر
حسین کرد بیت اگر بزرگ عطا بود و از آن عجب مدار ، نهاد بحر بزرگیست و از آن بزرگ عطا ، گفتار در جدا شدن حضرت
صاحبقرانی و امیر حسین و توجه نمودن بطرف کش بعد از آن امیر حسین و حضرت صاحبقرانی در باب مصلحت وقت ربچل
مشورت اندیشه کرده رای شان بر آن قرار گرفت که امیر حسین بطرف گرمسیر روانه شود و حضرت صاحبقرانی بصوب
ولایت و الوس خویش رجعت نماید و موعد ملاقات گرمسیر باشد پیش توشن و او امیر هزاره نکودری بود بحسب اشارت
فاذا عزمت فتوکل علی الله با مضای آن عزم نهضت نمودند و امیر حسین روی توجه بجانب گرمسیر آورد و حضرت
صاحبقرانی بصوب ولایت کش روانه شد و چون از آب گذشته بیجار رسیدند که از قری بخارا است رسید مهد عصمت پناه اولجای ترکان آغا
در آنجا باز داشت و بحکم آنکه ماه دولتش در سپهر سلطنت هنوز تا ملال روز افزون بود حال قضای سپهر بنهانی بکرد پوشیده ، از آنجا
گذشت و بمیان ولایت و ایل در آمد تمرک توچین از وصول آنحضرت آگاه شد با دو پانزده کس با عزاز سعادت پای بوس حضرت
صاحبقران کامکار با آن جماعت عازم خراز و صبحگاهی که خسرو سیارگان از کمینگاه مشرق پرتو انداخته مراکب کواکب را
از مرغزار سپهر رانده کلّه اسب از بالای خراز براندند و نماز دیگر با قوبلی رسانیدند و از آب جیحون گذرانیدند و بجول و کلستان
در آمدند و چون هوا بغایت گرم بود در کنار آب و سایه جنگل توقف نمودند و در آنجا مهد اعلی اولجای ترکان آغا از بخارا
توجه نموده بحضرت صاحبقرانی پیوست و بعد از یکماه ناگاه سپاهی پیاهی از دور پدید آمد حرم گرد رعایت آن گرد از آب ادت

واجبت اقتضای آن کرد که از آب بگذرند و صاحبقران کامکار بعون پروردگار سوار بر بارهٔ همایون در آب جیحون
راند مثنوی بآب اندر افگند مرکب روان * بتایید حق شاه صاحبقران * همان مرکب مهدیعت پناه * درآمد بآب ازپی
اب شاه * همه بندگان نیز در تاختند * فرس را بجیحون درانداختند * چو کشتی همی راندند اسب را * به نیروی شاه مظفر لوا *
گذشتند مجموع از آن رودبار * باقبال کیخسرو روزگار * جهان را فلک مژده داد از نوی * که شد تازه آیین کیخسروی *
کسی را که ایزد نگهدار اوست * سعادت بجنگ و بهر کار یار اوست * ومن یتوکل علی الله فهو حسبه و بعد از گذشتن آب بچول درآمده
وچند روز نشستند تا ایل و الوس از ییلاق مراجعت نمود و آنجا خالی ماند حضرت صاحبقران میل به ییلاق نمود و مدت یکماه در آن
موضع توقف نمود و از آنجا عنان عزیمت بصوب سمرقند انعطاف داد و چون برسید در خانهٔ خدمت معلی قتلغ ترکان آغا که
خواهر کلان آنحضرت بود بسعادت نزول فرمود و موافق عهد و حکم چهل و شش روز آنجا بگذرانید و چون بعضی مردم را بر حال
فرخنده مآلش اطلاع افتاد و زمانه بافشای آن سر زبان برگشاد بی توقف سوار شده بکش درآمد و در دهی جقی نام قشلاق
ساکن شد تا فلک الافلاک چهل و شش نوبت گرد عالم برآمد بعد از آن بدولت و اقبال برنشست و شب در بیابان کنار آب جوی
رانده و در آنجا با تمور خواجه اغلن و بهرام جلایر رسیدند و از جهت وعده که حضرت صاحبقران با امیرحسین فرموده بود باتفاق
عازم قندهار شدند و تقدیر موافق تدبیر آمده در میرین پش تومن که وعده گاه بود با امیرحسین رسیده و تو نیستند و بهرام جلایر
گریخته بطرف منه وستان رفت گفتار در نهضت امیرحسین و حضرت صاحبقران بجانب سیستان در این وقت والی سیستان
دشمن قوی داشت که مقابله و مقاتله با او در حیز قدرت و مکنت خود نمیدید از سر عجز و بیچارگی دست تضرع و اضطرار بدین دولت
و اقتدار امیرحسین و صاحبقران کامکار زده صورت واقعه خود عرضه داشت ایشان بحکم آنکه فریادرسی مستضعفان و دادخواهی
بر ذمت همت صاحبدولتان واجب است بار بر مراد او نهادند که هر یک در بیشهٔ کارزار شیر زیان و در دریای معرکه نهنگ جانستان بوده
متوجه صوب سیستان گشتند والی آنجا با قامت رسم استقبال استعجال نمود و بعد از تقدیم شرایط خدمت ملتمس شد که اگر از پیاس امداد
ایشان بیاس شوکت دشمنش انهدام پذیرد و جان تاریک او از آن ورطهٔ هایل خلاص یابد شمع دولتش دیگر و ملتمس خطیر
جواهر و کرایم اموال که در نظر آورده و مدة العمر بر این ثابت و در مقام خدمت باشد ایشان حسب اشارت اغاثة الملهوف من
عهد قد عنان عزم بجانب رزم دشمنش تافته و بتیغ آبدار دمار از روزگار مخالفانش برآوردند و اگرچه والی سیستان جمله
آن بنمود که بعهد خود وفا نماید و آنچه تقبل نموده بجای آورد چه ز هر کس نیاید کز آن مرحمت * مثال عهد امیر بسر دارد و چون امیرحسین

امیرحسین

و حضرت صاحبقران از آنجا بازگشتند سپاهی گران از سکزیان بر سر راه آمده و پای جسارت از طریق ادب بیرون نهاده
و دست جنگ بمحاربه و قتال برگشادند مثنوی دمادم خروش مدد دار و گیر * هوا دام کرکس شد از پر تیر * تو گفتی زمین برج
خواهد زدن * و زو موج بر اوج خواهد زدن * حضرت صاحبقران مثنوی که چون دست بردی به تیر و کمان * از شست سر
تیر او پیکان * بشهاب ناوک دیده دوز سینه سوز بسی از سکزیان دیو سار را بخاک هلاک انداخت مثنوی بهر تیر از شست صاحبقران
تن جنگجویی بپرداخت جان * کسی را که زد تیغ سندان شکاف * دو نیمه نمود از سرش تا بناف * کسی را که زد گرز بر فرق سر *
کله خود گرد از ظلم سر بدر * بنوک سنان گره برگره * بسی کرد خشان گردان زره * زبادی که آمد از آن گرز و دست *
بسی کرد را پشت و گردن شکست * ایشان بیکبارگی روی قصد بآن حضرت آوردند باتفاق تیرباران کردند و دست مبارک
آن حضرت که مقرر بود که بوسه جای لب پادشاهان عالم بود و منبع فیض ارزاق بنی آدم آمد از زخم تیری آزرده گشت
چنان دستی را از آسیب چشم زخم چاره نباشد دست کلیم الله علی نبینا و علیه السلام چون کرامت و اضمم یدک الی جناحک تخرج
بیضاء من غیر سوء مخمور بود لخت از شعلهٔ آتش کافری بسوخت مثنوی هر دست که از خار جفا زخم نه بیند * از شاخ امانی
گل مقصود نچیند شعر فما افلاک ید تعود بطبها * فیض النوال و لم ترها تقبیلا * جهانبان برآورده نزدیک بود که اشک گلگون از دیده
سپهر فروبارد و قضا هم حرامی دستی آن دست عنان داد که زمام حل و عقد امور عالم مطلق بقبضهٔ اختیار و اقتدار او سپرده و عنقریب جهان
که ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها و چون سپاه سکزیان از صدمات حمله دلاوران لشکر منصور از هم فرو ریخته متفرق شدند
امیرحسین و حضرت صاحبقرانی بگرمسیر معاودت فرمودند و آن حضرت جهة معالجه دست مبارک در مخیم تومن توقف نموده امیرحسین
با تومن کس متوجه تعلایمش و چون بحوالی آنجا رسید آجویی که برادر کوچک بلکچک بود با لشکر بسیار راه بر او بست و جنگ درپیوست سپاه
امیرحسین از انبوهی گروه دشمن بستوه آمده شکست و امیرحسین باضطرار فرار اختیار کرده با دوازده کس که چهار سوار و هشت پیاده بمواضع
شبرتو مراجعت نمود گفتار در صحت یافتن حضرت صاحبقرانی و توجه نمودن بصوب ارصف چون چشم زخمی که دست مبارک
حضرت صاحبقران را دست داده بود بجای مردی و اذا مرضت فهو یشفین بسر آمد و جراحت بصحت رسید و صحت بصحت بدل گشت
آن حضرت با تمور خواجه اغلن و چست و چهار مرد دیگر توجه بصوب ارصف نهاد و چون بکهمرد رسید خبر امیرحسین و کیفیت حالات
او استماع فرمود نوکری سونجک نام پیش او فرستاد تا مژده صحت و سلامت رسانید و مقرر سازد که در ارصف اتفاق ملاقات افتد
در اثنای راه بیابان ارصف و کهمرد صدیق برلاس که از نسل طغرین قراچار نویان بود با پانزده جا کرد بعزم ملاقات

حضرت صاحبقرانی مطیّهٔ توفیق در بادیهٔ طلب رانده بمقصود رسیدند آن حضرت صدیقی را بجانب امیرحسین روانه داشت که هرچه
زودتر بیاید آمد و خود بسعادت براند و در اثنای طریق از طرف ارهنگ سپاهی صد سوار نمود حضرت صاحبقران پیاده
چپ رکاب تا حال ایشان باز داند و چون خبرگیر معلوم کرد که قراچی بیس که آوازهٔ آمدن امیرحسین بنواحی نغلان
شنیده بود متوجه شده و روان ببالای ... آمده و جرجی زود رای گفته صاحبقران از آن حرکت تفرس نمود که آن جماعت
سر نهفته مخالف از طرفین تعجیل رانده و بعد از تلاقی مجموع در رکاب همایون آنحضرت عازم ارهنگ گشته و بعد از وصول
و نزول در ارهنگ جمعی را بقراولی فرستاد و شبگاهی خبر آوردند که از دور سپاهی جمعی سواران مینماید حضرت صاحبقران تنها
... سوار شده و از پس ایشان رفته از طرف راست درآمد و سؤال فرمود که شما چه کسانید جواب گفتند که فوجی از نوکران
فلان کسیم حضرت صاحبقران پرسید که تو غلغجه برلاس و امیر سیف الدین و آتشه و تونک و جماعتی دیگر از یکتایان بودند
قریب شصت نفر که بعزم ملازمت آنحضرت روی اخلاص براه خدمتگاری نهاده بودند چون بدیدند که معبود و مقصود پ کرد ره
عاشقی قدم درراه نهی * معشوق اول قدم پیش آید * روی نمود روان پیاده گشتند مراسم زمین بوس تقدیم رسانیدند و چون
آنحضرت بمنزل همایون معاودت فرمود روز دیگر از طرف کهمرد گردی پیدا آمد و بعد از تفحص شیر بهرام بود که هنگام توجه
حضرت صاحبقران از مخیم تومن در آنجا تقاعد نموده بود و بعد از آن پشیمان شده و از عقب روان گشته چون صدیق برسید
بشارت صحت و ... حضرت صاحبقران بامیرحسین رسانیده او را از گلبن آمال غنچهٔ اقبال شکفتن گرفت و از چمن
نسیم شادمانی وزیدن آغازید بی توقف کمر عزیمت بسته سوار شد و در خدمت او ملغولی بود با صد و سی سوار و محمود تغلی
با صد و پنجاه پیاده و در ارهنگ با آنحضرت بهم پیوسته و یکدیگر را درکنار گرفته بر بساط انس و الفت قرار جستند و تنه کار احوال
که هریک را در غیبت روی نموده بود سخن درپیوستند و چون آگاهی یافتند که تکلی بوغا سلدوز در قلعهٔ اولاجو دولت ... در
عداوت بسته قصد آن حصار کردند شیر بهرام بواسطهٔ صداقتی که با تکلی بوغا داشت تعلل نمود که برود و او را نصیحت کرده بپادرد
باین معنی استمالت آن قصد در تعویق انداخته خود روانه شد و چون تکلی بوغا از آن اطلاع یافت فرار بر حصار اختیار کرد و در ... نغلان
این احوال سیصد مرد از قوم ... جاون که هزاره ... و از قدیم باز در عداد اتباع و اشیاع دودمان حضرت صاحبقران
بودند برسیدند و در سلک دیگر ملازمان انتظام یافتند و سواد شوکت و استعداد لشکر سمت ازدیاد پذیرفت و از آن محل کوچ کرده در دره
صوف نزول کردند و الجس پسر تومن با دویست کس تاخت آورده بود تا آن حوالی که میان ولایت بلخ را برانده چون از حال

امیرحسین

امیرحسین و حضرت صاحبقران وقوف یافت با ایشان قوی شد آنحضرت تموکه را باسه کس بطرف قتلغه فرستاد تا خبری باز داند
و او چون از معبر ترمذ گذشته بقتلغه رسید دید که لشکر جته ولایت را غارت کرده برگشته تموکه بحسب اتفاق با خویشان متعلقان
خود دچار خورد و بعد از رسم خوش و پرسش او را خبر دادند که خانه و فرزندانت بهمین نزدیکی فرود آمده اند و مبالغه
بسیار نمودند که بخانه خود رود و زمانی فرزند و کسان خویشتن ببیند و آنجا دق ... اصلا قبول نکرد که چون مخدوم از
خانه دور است خدمتکار نشاید که بخانه درآید مصراع ازچنین طایفه آموز ادب خدمت را * که بهر کام که خواهی برسی خدمت را *
و امیرحسین و حضرت صاحبقران از دره صوف کوچ کرده بدره گز آمدند و بمیدان اولجی بغا نزول فرمودند و در آنجا
استماع افتاد که امیر سلیمان برلاس و امیر موسی و امیر جاکو برلاس و امیر جلال الدین و امیر هندوکه برلاس با جماعتی خبر حضرت
صاحبقران شنیده اند و با جته مخالفت نموده از میان ایشان بیرون آمده اند و بترمذ رسیده و تولان بوغا روانه تا بلشکرگاه
از جیحون بگذرد و ایشان را کیفیت احوال اعلام کند و چون از آنجا کوچ کرده بکلکای بلخ درآمدند امیر ابوسعید پسر ... و تکلی بوغا
سلدوز که در قلعهٔ اولاجو گریخته بود و پسر ابوسعید کورکه داماد او بود در قلعه و حیدر اندخودی هر سه با شش هزار مرد تکل کمر عداوت
برمیان بسته دست جلادت گشاده بشبگاهی بمعسکر ظفر پناه رسیدند و بر لب آب سیاه که در میان فاصله بود جوشان و خروشان
فرود آمدند و از طرفین گذار آب را گرفته کمین کردند صاحبقران ظفر قرین تیغ برجیس بشارت الحرب خدعه بنفس مبارک گذار
آب رفت و هرگونه سخنان هوشمندانه و حکایات فریبنده آب بیکسی بر آتش صولت و حدت ایشان ریخت و هرآینه کار ...
صاحب تا بنده هنگام حدوث وقایع بحسن تدبیر و لطف تقریر آن مقدار مصالح دولت رعایت نماید که از دست صدهزار
هزار شمشیرزن خنجرگذار برنیاید بیت کارها راست کند عاقل ... سخن * که بصد لشکر جرار میسر نشود * سپاه آن طرف لب آب
را گرفته بیرون رفته و لشکر نصرت شعار کنار بکنار جوی فوت بیراندند و از جانبین محل گذار بجستند و مجال جنگ ... قرب صد فرسنگ بود
تا برابر بلخ رسیدند گفتار در جنگ امیرحسین و صاحبقران و فتح و ظفر با بوسعید و تکلی بوغا و حیدر چون عساکر طرفین مقابل
بلخ رسیدند از هر دو جانب جوی عبدالله را در میان گرفته صف برکشیدند و میمنه و میسره و قلب ترتیب دادند جنگ را آماده گشتند و لشکر
امارات دولت در استقبال امرا که در ترمذ بودند برسیدند و بحضرت صاحبقرانی پیوستند و تموکه نیز برسید احوال ... واقع که تحقیق نموده بود
عرضه داشت و آن روز از وقت چاشت تا لب آتش حرب و قتال بسمت اشتعال ... اشتغال یافت ... و تیر و جوشن رسم ...
بود و حال مبارزان هر دو طرف بر یکدیگر تیرباران کردند و از زخم پیکان رخنه در خانهٔ حیات بسیار پیدا شد مثنوی زمر تیرگز گشت

پرواز کرده تنی را نپوند جان باز کرد و در آن روز تموکه زخمدار شد و شب هنگام مثنوی که در پرده کوه رفت آفتاب
سر روز روشن درآمد بخواب فرود آمدند از دو جانب سپاه بزرگ راندند بر بنگاه روز دیگر که شهسوار سپرده زده
سفار سپهر از قطره افق گذشته سپاه انجم را هزیمت داد لشکر جانبین باز در جوش و خروش آمده صدای عربده کورکه و کوس در خم
این طاق آبنوس افتاد حضرت صاحبقرانی بعون تایید آسمانی حمله کرد و از پل گذشته روی قهر و کین با آن لشکر جنگجوی نبرد آیین
آورد و ایشان هرچند بعد دیار و هنگام پیکار پیل افکن و شیر شکار بودند با سطوت حمله آن نتوانستند کامکار جز فرار چاره ندیدند
و گردی چنان انبوه از یک حمله خسرو گردون شکوه پدید آمد که از هم فرو ریختند و چون روسیاه از پیش تیغ آفتاب بگریختند
بیت ستاره اگر چه بود بیشمار شب دهند چو مهر یکتنه روی آورد سوی پیکار امیر حسین و صاحبقران کامگار بعد از آن
فتح نامدار عرض سپاهی که ملازم بودند باز دیدند دو هزار سوار بیش در آمد حضرت صاحبقران با جمعی از ایشان از پس ایشان بر
کنار آب جیحون رسید از معبر ترمد بکشتی گذشته قراول بجانب قلعه فرستاد تا خبری باز دانند و لب آب را مخیم نزول همایون
ساخت قراولان از تعب و کوفتگی راه از رعایت شرایط حزم ذاهل گردیدند و خواب بر ایشان غالب شد تا لشکر اجونی
برادر کوچک بیلک برسید و از ایشان بگذشت حضرت صاحبقران با اعتماد قراول فقط … گشته و سپاه بخیمهای خود غافل و آسوده
کناگاه یاغی با قراول در هم آمیخته رسیدند مثنوی جهان جو چه بیاید قراول روان نزیبد بجز مردم کاردان
دلیر و سبک حمله و تیز هوش بهر کار سر تا قدم چشم و گوش وفا باشد و راستی کیش شان بود کاهلی کافری پیش شان
لشکر را در آن حال چون مجال آنکه فراهم آمده بمقابله مخالفان در ایستند بضرورت بکشتی در آمدند و خیمها را گذاشته از آب بگذشتند
و حضرت صاحبقرانی با چند کس در جزیره بمحاربه و مدافعه مشغول گشت و چندان پای ثبات و تمکین بفشرد که لشکریان از آب بگذشتند
و بعد از آن خود عبور فرموده بیت که هوشیار انجام عالم پناه بهر حال بودی پناه سپاه و مدت یکماه ایشان از دو جانب
آب و لشکر مخالف از آن طرف در مقابل یکدیگر نشستند و پس از آن حضرت صاحبقران بسوختن کشتیها فرمان داد و از آنجا
کوچ کرده متوجه خلم شد که از حدود بلخ است و در آن محل با امیر حسین و بقیه لشکر بهم رسیدند گفتار در توجه نمودن امیر حسین
و حضرت صاحبقران بجانب طالقان و ختلان و صلح کردن پادشاهان امیر حسین و حضرت صاحبقرانی باتفاق عزم
قندز کردند و در آنجا ایل بولدائی را جمع آورده عنان عزیمت بجانب بدخشان تافتند و چون بطالقان رسیدند در آب شور
مذاق وفاق را از چاشنی والصلح خیر شیرین ساخته پادشاهان بدخشان از در صلح در آمدند و تلخی وحشت و مخالفت که

هراینه

هر اینه موجب ترش روئی دولت تواند بود بکلی مرتفع شد و از آنجا بطرف ارهنگ بازگشتند و در آنجا از آب
گذشته بجانب بیالی سرای عبور نموده متوجه ختلان شدند و بجول در آمدند و از جول گذشته موضع دشت کولک مخیم نزول
فرخنده گشت شبانه که بحکم وجعل اللیل سکنا میل آرمیدن کند بعد از آنکه حضرت صاحبقرانی بعزم استراحت تخفیف جامه
فرموده بود و پای مبارکش از شامت صحبت موزه پرداخته امیر حسین باشنده خاصه حضوران حضرت کس فرستاد و چون
توجه فرموده بمجلس در آمد از حاضران پولاد بوقا بود و شیر بهرام و امیر حسین با حضرت صاحبقرانی شکوه شیر بهرام آغاز
نهاد که در چنین وقتی که بدشمن رسیده ایم عزم ایل خود کرده جدائی میجوید و بپای مروت و وفا طریق موافقت و ولای بود
صاحبقران کامکار او را با انواع نصیحت فرمود و سرزنش نمود اما جواب او بر فحوای مصرع من گوش استماع ندارم لمن تقول
محصور بود امیر حسین را هرچند از آن لجاج و استبداد نایره غضب اشتعال می یافت بحسب مقتضای حال تحمل او کی داشت
بیت هر چند توانا بود و قادر مرد گاه گاهی خشم را فرو باید خورد آخر الامر شیر بهرام بصوب الوس روان شد و در آن
حال خبر تحقیق پیوسته بود که تو غلغ … و لشکر جته را سر کرده با الیاس … می آمده اند و تمور پسر تو بکلان و سابق
و شنکوم و توغلقوا جه برادر حاجی بیگ و کوچ تمور پسر بیلک و دیگر امرا هزاره و قشون با پنج هزار مرد از سر جاله
تا پل سنگی نشسته اند و از آنجانب پیش از شش هزار مرد در معرکه همایون حاضر نبود صاحبقران بقوه پاک اعتقاد بصدق قدم
کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بگوش صدق اخلاص از هاتف توفیق می شنید و دوراندیشه دولت روز افزون
که صیقل توفیق آسمانی جلا نظر یافته بود بدیده یقین میدید مثنوی که گر بحر کینی شود پر نهنگ و گر کوه و صحرا بود پر پلنگ
کسی را که باشد بخت بلند نیاید از و یک سر مو گزند با دو هزار مرد دلاور روی توکل بسوی دشمنان آورده و از پیش
روان شده و در سر پل سنگی سپاه جانبین بهم رسیدند از وقت چاشت که رایت سلطنت والضحی بر افراشتند تا آن زمان که
بر جهم … واللیل اذا سجی شانه زدند آتش پیکار از زبانه نار حامیه حکایت میکرد و زمین را از گرد و غبار …
اذا زلزلت الارض زلزالها میگفت صفیر تیر صدای فاتبعه شهاب ثاقب در گوش جان میانداخت و برق سنان و شمشیر
یکاد البرق یخطف ابصارهم بر دیده دل جلوه میداد و زبان تیغ تحقیق معنی بالسوق والاعناق بر برهان قاطع
باد امیرسانید و از واقعه گران وقع در شان نزول القارعة ما القارعة حجتی واضح با ثبات میرسانید و آن روز تا شب
دلاوران رزم آزمای از هر دو جانب در سر پل تا بحدی کوشش نمودند که تاب و طاقت در جگر جلادت صبح … نماند که از فرط …

به وقت شب سوار گردون عنان از میدان برتافتند و کثرت سپاه مخالف بیش از اندازه بود حضرت صاحبقران بالهام
منتقش شده که شیر شجاعت را تا بصیقل رای روشن تر دارند چهره ظفر در آن نتوان دید و تیر طلبات اگر نه از شست تدبیر گشاد
آید از صدای صفیر بشارت نصرت نتوان شنید خاطر خطیر بر اندیشه آن واقعه گماشت تا کلک تایید نقش صورت به بود در لوح
ضمیر منیر نگاشت گفتار در گذشتن حضرت صاحبقرانی از آب پل سنگی و گریختن لشکر جته حضرت صاحبقران امیر موسی
و امیر مؤید ارلات و فوج قراباهادر با پانصد مرد که یکی از هزار بار گذوی بر سر پل سنگی در مقابله لشکر جته بازداشت و به نفس مبارک
با هزار و پانصد سوار که غبار عرصه پیکار را سرمه دیده و آرزو داشتندی در ضمان اقبال روی سعادت از بالای آب به میدان
جنگ نهاد و در میان میدان در سر کش نیم شب از آب بشناه گذشتند و روی بکوه آوردند روز دیگر قراول یاغی را
از اثر پای پیاده معلوم گشت که لشکر از آب گذشته است و از آن جهت ضعف در دل ایشان پدید آمد و چون شب درآمد بیت جهان در سرآورد
کحلی پرند * سر شب درآمد بمشکین کمند * صاحبقران کشورگشای عدو بند فرمان داد تا بر بالای کوههای بلند آتش بسیار افروختند
سپاه مخالف را از مشاهده آن ترس و هراس غالب شده و پای ثبات و قرار از جای برفت و از سر دهشت پای جهت
مرکب فرار دادند و عنان عزم به دست اضطرار داده روی ادبار بصوب گریز نهادند و بعون پروردگار جبار لشکر جرار که
در مقابل یک سوار ده جنگجوی تیغ زن نیزه گذار بیش بود بی تکلف رزم و پیکار از هم فرو ریخت والله یؤید بنصره من یشاء
زهی فروغ رای اصابت شعار نصرت آثار که از پرتو آتشی که از دور برافروزد خرمن شوکت و استظهار جهانی مخالف
کینه دار با چندین امرا و سردار بسوزد بیت آنجا که یک پیاده فرو کرد عزم او * ملکی توان گرفت به نیروی یک سوار *
و نه عجب آن را که عنایت باری یاوری کند که با او برابری کند و برکنده را که عزیز کرده پروردگار با بدخواه او بغیر درشت
خار و بجز تیره روزگار نبود مثنوی بر اندیش آن شاه گیتی فروز * نباشد مگر خار و برگشته روز * و چون دشمنان هم راه ادبار و گریز پیش گرفتند
حضرت صاحبقران با لشکر نصرت نشان چون شیر ژیان و سیل جهان خروشان جوشان از بالای کوه فرو تاختند تا میدان
کهرات تکامشی کرده به تیغ عمر فرسای و رمح جان گزای دمار از روزگار ایشان برآوردند بیت در آن ره ز بس کشته پشته شد
بیابان همه پشته بر پشته شد * و در آن محل مظفر و منصور شادمانی و سرور نزول فرمود و امیر حسین نیز با بقیه لشکر از عقب
برسید از میامن نسایم این فتح ارجمند نهال اقبال بلند و شاخ دولت قوی گشت و در غنچه امانی و آمال راه ارادتی تازه و طراوتی
نو بر روی مودت مستظهار هنگان با وج اقتدار برآمده و شوکت و شکوه شاه پناه گیتی در هزار بیت سپه را همه دست و دل شد قوی *

باقبال صاحبقران از نوی * و چون رتبه پیشی و برتری و داد گستری سلیف و سروری حضرت صاحبقران را تقدیر
شده بود الکای کش و آن حوالی را باتفاق امیر برلاس و امیر سیف الدین و تیمور بصوب کش روان ساخت و فرمود که
که چهار جوق شوند و هر سواری ده بند شاخه بسیار بزرگ از هر دو پهلوی اسب درآویزند تا غبار انگیزد و گرد فراوان
برخیزد و داروغا اگر در آنجا باشد بگریزد ایشان برحسب فرموده کاربند شدند و تدبیر موافق تقدیر افتاد و چون بجلگای
کش درآمدند داروغای جته از آن غبار ترسیده بودند و گریخته ایشان بشهر کش درآمده بضبط آن مشغول شدند و چون
عنایت بی نهایت الهی درباره آن شیده ارکان پادشاهی که از افروختن آتشی لشکری شکسته میشود و گاه از انگیختن
غباری دیاری تسخیر میگردد مصرع چشم بد دور که بالاتر ازین ممکن نیست * و در آن حال منجم آقات الیاس خواجه خان
ناش ار ایغی بود که در چهار فرسنگی کش واقع است اعیان امراء نامه از مجموع طوائف و سپاهی بیرون از حد و شمار در سلک
اجتماع منتظم و در آن وقت تغلق تیمور خان در مستقر سریر خانی خویش درگذشته بود و اولغ توختم و امیر حمید آمده بودند که
الیاس خواجه خان را با کوس باز برند تا بضبط جای پدر قیام نماید حضرت صاحبقران با صد سوار که لسعادت ملازمت
مستسعد بودند شبگیر کرده بجرار آمده و چون روز شد و پوینده گان از رسیدن جمشید خورشید رکاب شرف آگاه گشته در حرکت
آمدند مردم از وصول همایون آنحضرت خبر یافته با احراز دولت زمین بوس شتافتند آن حضرت بجهت سپاه جرار کش فرمان داد
تا لشکر با لشکر جلان بعد از چهل و سه روز غیبت هم در آنجا ملحق شد امیر حسین و حضرت صاحبقرانی با تمامی لشکر از آنجا کوچ کرده
متوجه غزار گشتند و در آنجا بمزار متبرک خواجه شمس طاب مثواه درآمدند و از روح مقدس آن بزرگ دین استمداد همت نمودند
عقد موافقت را بعهد و پیمان مستحکم گردانیدند و سوابق دوستی و اخلاص را بلواحق یگانگی و اختصاص مؤکد ساختند مصرع آری
باتفاق جهان می توان گرفت گفتار در بیان خواب دیدن حضرت صاحبقرانی و باب تفأل نموده از مشک جلک
الیاس خواجه خان نموده قال النبی علیه الصلوة والسلام الرؤیا الصالحة جزء من ستة و اربعین جزءا من النبوة
ارادت قدیم از عنایت علیم حکیم تعالی و تقدس چون رقم اختصاص بر ناصیه اخلاص صاحبدولتی کشید قامت قابلیتش را از خزانه انا
جاعلک خلیفة فی الارض بخلعت فاخر بیاراید آئینه ضمیر منیرش را به صیقل توفیق زدوده با نوار تحقیق منور سازد تا عرایس اسرار
غیبی در آنجا چهره نماید و مخدرات مغیبات امور در نظر شعورش پیش از وقوع و ظهور نقاب اشتباه بگشاید و از دریچهای عالم
که روح انسانی از آن منکشف احوال آینده پیش از آنکه واقع گردد تواند دید روزن خیالست چنانچه ازمضمون حدیث مبارک

افتاد مستفاد دیگر بیت: نقش بند خیالم خوش آمد این معنی * که صورتی بنگارد بشکل دلبر ما * یوسف صدیق علی نبینا و علیه السلام
صورت اذعان اخوه و ابوین که نقش آیه کریمه و رفع ابویه علی العرش و خروا له سجدا از آن خبر میدهد بیالهای حس
از وقوع از این دریچه دیده بود و بشارت فتح مکه شرفها الله تعالی مضمون چون لقد صدق الله رسوله الرؤیا
بالحق به بیان آن ناطق بر ضمیر وحی پذیر سلطان پیغامبران علیه و علیهم افضل الصلوات و اکمل التحیات هم از آن نقش
بسته بود و این کرامت عجب تمامت ملکی مصالح پادشاهی سلاطین عالی و اعاظم ملوک و خواقین را از وراثت خلافت صوری
دست میدهد چنانچه حضرت صاحبقرانی را روی نمود چه در آنحال که کاری چنان همونا که پیش آمده بود و لشکری از سپاهی
دشمن بسیار کم با ایشان مقابله و مقاتله میبایست کرد روزی وقت چاشت در آن باب تاملی میفرمود و در اثنای آن اندیشه خوابش در ربود
آوازی شنید صریح بزبانی فصیح که شاد باش و غم مخور که خدای تعالی ترا نصرت و فیروزی کرامت فرمود و چون از آن خواب
انتباه یافت از برای دفع اشتباه از حاضران پرسید که در این وقت مجلس این سخنی گفت همه گفتند نه تعیین پیوست
که این سخن از هاتف غیب بگوش هوش او رسیده و آن نسیم بشارت سمیم از گلشن لطف عمیم الهی وزیده چمن دلش بهوای تابنده
ربانی رونق ترشده و با دل قوی و خاطر گشاده پیش امیر حسین آمد و صورت واقعه باز نمود همگنان را از استماع این بشارت مواد
استظهار و استبشار بمضاعف پذیرفت و دل تابع و متبوع که چون غنچه گرفته بود از نسیم آگاهی چون گل از نسیم صبحگاهی
بشکفت بیت: دل کار خاطر شاه و سپاه بود دژم * ز زان بشارت فرخنده شادمان گشتند * گفتار در محاربه امیر حسین و حضرت
صاحبقران با لشکر جته و ظفر یافتن بر ایشان امیر حسین و حضرت صاحبقران بعد از اقامت وظایف شکر و ستایش پادشاه
جل و علا سوار شدند و در ترتیب و تعبیه لشکر شرایط حزم رعایت نموده دو قول مرتب داشتند امیر حسین دست راست آراسته
بیدق ظفر پیکر بر افراخت و حضرت صاحبقران چون هنگام نبرد همه دل بود جانب چپ مرکز رایت شعار خویش ساخت
و با این آیین صف آرایی کرده روان شدند و لشکر دشمن که در تاش اریغی بود بهمان منوال دو قول تعیین کرده میسره از فر
ایلیاس خواجه و امیر حمید زینت یافت و میمنه را شکوه امیر توقتمور و امیر بیکچک آیین بست و از جانبین لشکر قتال کرده
روی کینه و پرخاش بسوی قصد یکدیگر نهادند مثنوی: بجنبش درآمد زمین و زمان * تو گفتی بخواهد بریدن جهان * ز آواز
اسبان و گرد سپاه * نه خورشید تابنده و روشن نه ماه * سپه کینه و نعره برداشتند * سنانها به ابر اندر افراشتند *
در موضع قباتین سپاه طرفین بهم رسید و غریو کوس و کرنا و نعره دلیران در گنبد گردون پیچید اول مقاتل حضرت صاحبقرانی هراولان

لشکر

لشکر مخالف از غرور بسیاری و کینه کهنهای خود که داشتند مرکب مبارزت در میدان مسابقت جهانیدند آنحضرت قطب وار
پای وقار در مرکز قرار چون اساس دولت خویش استوار گردانید و در رکاب نصرت انتساب گرانی دینه سکینت تایید را
به تیر و کمان بازو برو و چپ را الف و دست را دال ساخته بیت: خدنگش الف از خم نون و دال * روان کرده بر سینه بد سگال
و سپاه بموافقت شاه چون ستاره در خیل ماه از چرخ کمان شهاب پیکان آتش فشان بجان دشمنان روان گردانیدند و
کلک تیر تفسیر وجعلناها رجوما للشیاطین بخون پردلان چنان تحریر کرد که از حال ایشان مصور بود آه خروا له سجدا معنی دیگر
بهادران لشکر مخالف که از حدت آتش کینه چون باد میآمدند مانند آب باران رو بمرکز خاک آوردند بعضی آب حیات
بر باد فنا داده و چندی از تار زخم پیکان آتش بار سینه پرکینه بر خاک نهاده بیت: جگر گاه بندار آتش کین بر فروخت * زخم
پیکان آبرو دیش همچو خون بر خاک ریخت * از شمشیر کشان دو سپاه فرو بود از قوم تهتمرین که در بحر کین نهنگ مردم خوار بودی
و در بیشه پیکار شیری جنگی پیکار وجنبو از خاصه کیان ملکخان که شاه و سپاه او را ماده استظهار نفیسی و رایه جنها در انجار
و از آقا دکان توقتمور بهادر و پیکی برادر بیکچک و دو لشکه و دو شاهزاده دیگر که هر یک سرور لشکری و پناه سپاهی بودند بیت:
نماند از دلیران کسی برقرار * همه کشته یا خسته افتاده زار * سپاه طرفین یکبارگی باز بر گریختند و در هم او بخشید و هوای
کارزار بر کارزار مخالفان چون ذره بهزار دیده خون میریخت مثنوی: ز قند از جای یکسر چه کوه * داده برآمد ز هر
دو گروه * بیابان چو دریای خون شد درست * تو گفتی ز روی زمین لاله رست * و چون صدمات حمله رزم آزمایان متواتر شده و
امواج بحر با استلاطم گشت موجب وعده مبشر غیبی حضرت صاحبقران اولیا دولت را بیامن الحمد لله الذی صدقنا وعده
شامل روزگار و اعدا و اوفر شوکت را معنی و تولوا علی ادبارهم مدبرین مصور حال آمد چنان لشکری جرار که بکثرت شمار از قطرات
امطار و اوراق اشجار نشان میداد از آنه که لشکری چون اوراق خزانی و قطرات باران نیسانی با طراف و اقطار متفرق
و پراکنده گشت وما النصر الا من عند الله الیاس خواجه خان و امیر بیکچک بهلند راغلن و امیر حمید و امیر تو خواجه دستگیر شدند
اما خان را در وفاداری که در جبلت اتراک مرکوز است دستگیر آمد وقتی چند از لشکر که او را گرفته بودند شناختند ولی الکه
سپاه را خبر شود او را با بیکچک سوار ساخته رها کردند و دیگر گرفتاران در قید اسار گرفتار بماندند و همان حضرت صاحبقرانی
شبگیر کرده تا آب یام برانده و در آنجا از سر راه بر دشمنان بگرفت و بسیاری کشته شدند بیت: ز خون آب در جوی چون لاله شد *
بلکه کهربا لعل بیجاده شد * و امیر جاکو و امیر سیف الدین رجب فرمان متوجه سمرقند شدند و این فتح ارجمند در شهور سنه خمس و ستین و سبعمائه

موافق لوی ئیل اتفاق افتاد و صاحبقران کامکار که همت بلندش در هر کار تا آخر انتهای مراد رسانیدی بنابر این
بمشورت امیر حسین با شیر بهرام ایلغار کرده در عقب دشمن روانه شد و از آب خجند گذشته تا شاهرخیه رسیدند و زنجیر نزول همایون ساخت و از برای
رفع حین الکمال چند روزی ئیل عارضه مزاجی بر رخسار دولت کشیده شد بیت هر چه آرام در پسند آرد * چشم زخمی بر آن گزند آرد *
و حضرت صاحبقرانی و امیر حسین را هر یک در محلی که بودند اندک مرضی طاری شد و عنقریب از شفا خانه و ننزل من القرآن
ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین بصحت مبدل گشت و مهد علیا اولجای ترکان بسعادت و کامرانی از طرف گرسیر آمده مصرع بلقیس عهد سوی
سلیمان رسید باز * و حضرت صاحبقران بعزم مراجعت از آب خجند عبور فرمود و بقصد شکار جرگه انداخت و امیر حسین نیز در موضع دوق
بمیل شکار و ترتیب جرگه موافقت نمود از هر دو طرف روان شده در اقار قمارشی کردند و روز چند بر حسب مصرع وقت را غنیمت دان
آن قدر که بتوانی * بعشرت و کامرانی گذرانیدند و از آنجا بسعادت و اقبال سوار شده بصوب سمرقند معاودت نمودند و آن خطه
فردوس آیین را بفر قدوم بهجت افزای مملکت آرای آذین بستند دیده امید اهالی آن دیار از غبار موکب همایون شان روشنائی
پذیرفت و کسیری که از لگد کوب حوادث روزگار بحال صغار و کبار راه یافته بود از مراهم مراحم و نوشدارو عنایت و نوازش
مومیائی یافت الحمد لله علی نعمائه قد رجع الحق الی مقامه * گفتار در قرلتای کردن امیر حسین و حضرت صاحبقرانی و بر داشتن
کابل شاه اغلن را بخانی چون مملکت ماوراء النهر و ترکستان با توابع و لواحق از قبضه تسلط و استیلاء قوم جته متخلص شد جمیع
امراء بزرگ و نوئینان قسمت قدر حکومت و فرمان دهی یکدیگر را گردن اذعان و انقیاد نمی نهادند چون هر یک از ضبوابط
قابل سلکیت بسبب استظهار کثرت اتباع و اشیاع خویش گرم بود مجموع سراتحاد و فرمان برداری یک کس فرو نمی آوردند وسنة الله جاریست
که هر کشوری را که چند حاکم باشد که حاکم آن بود زود بفساد انجامد و هر مملکت را که والی نبود که مجموع اهالی آن امتثال اوامر و نواهی
او را واجب و لازم شمرند و از حکم و فرموده او بهیچ وجه تجاوز روا ندارند نظام احوال و اوضاع آن البته اختلال پذیرد بیت جهان جهان
ز منبرست * ز منبر از خاک ره کمترست * بنابر این امیر حسین و حضرت صاحبقران با یکدیگر مشاورت کرده بعلت در آن دیدند که اولاد
نسل چنگیز خان یکی را بخانی بردارند و جهة بمضاء آن عزم هم در سال خمس و ستین و سبعمائه جمیع امرا و نوئینان را جمع آورده قرلتای
کردند در باب مصالح سلطنت و کفایت مهمات مملکت سخن راندند و رای بدان قرار یافت که کابل شاه اغلن پسر دورجی بن ایلجیدی بن داود خان
که از بیم آسیب تقلبات روزگار بکهار شعار فقر و لباس درویشی در آمده بود و از آن کسوت بیرون آمدند و قامت اقبالش را بخلعت
عالی طراز خانی بیاراستند و از برای تمام این مهم مثنوی یکی جشن کردند با زیب و ساز * که در وصف آن قصه کردند دراز * بسیم و

زر و نقد و تنسوق * همه محرمی کیسه ها آرایشته * و باتفاق اغلن را بر تخت سلطنت نشاندند و برسم که آیین سلاطین ترک است او را کاسه دادند مصرع
همه سرفرازان گردنکشان * بیکبارگی بار زانو زدند * و امیر حسید راند خوری را که در بند بود برنده خشم سپردند و همان کار
او بیافت و نحت و خودش را از زوال حیات بپرداخت بیت بهر زه و گر چون در آید بسر * کسی کز عدو خود نهد پا بدر * و چون
آن دیار از قدیم باز منسوب بحضرت صاحبقران و دودمان عالیشان او بوده مکارم ملکات ملکانه اقتضاء اکرام مهمانان
کرده امیر حسین را طوی داد و کاشانه کان حضرتش جشنی آراسته که زهره رشک از نظاره آن را حیرت نوخته باد ادای لوازم
نظم این چه زینت مگر گلش کامیست اینجا * خضر در آرزوی جرعه جام اینجا * نغمات داده رباب شنیم داد * مجلس خاص اطرافگاه
عامست اینجا * نغمه ساز سعادت بنواد رشب و روز * گردش ساغر انعام مدام است اینجا * عاطفت شاهیش همگنان بنواز شهای
درخور مراعات فرمود و امیر حسین را بپیشکشهای لایق بیت ز هر چیز کان بود شایسته تر * ز اسب و ز تیغ و کلاه و کمر * و چون
پدر امیر حمید را با پدر حضرت صاحبقران سوابق مودت و دوستی ثابت بود بحکم مودة الآباء قرابة الابناء در آن طوی
با امیر اولجایتو اردی که آیینه خرد و کیاستش از گرد تعصب تجربهای گونا گون جلا یافته بود و همگان در سوانح امور رای
مشکل گشایش رجوع نمودندی در باب خلاص امیر حمید و سکندر اغلن مشورت فرمود و القاء مهجه ایشان را از امیر حسین التماس
نمود امیر حسین هر چند بمقتضای رای ناشایست خواهی این نظم بود بیت دشمن چه بدست آمد ز پای درآور * تا باز بمیدان نبری دست آن
لیکن از برای خاطر شریف آن حضرت دست از سینه آن ملتمس باز نهاد و بخلاص ایشان رخصت داد و با این همه چون ایشان را عده
اللکل اجل کتاب نزدیک رسیده بود و آن معنی مفید نیفتاد و چون امیر حسین بعزم یورت قدیم متوجه سالی سرای شد صاحبقران سعادت
قرین امیر داود امیر سیف الدین را بفرستاد تا امیر حمید را بند برداشته با عزاز و اکرام بیاورند بایزید و امین که امیر حمید و دولت
ایشان بود چون امیر دو کلانه از دور دیدند گمان بردند و ان الظن اثم که ایشان از برای کشتن امیر حمید می آیند یکی گرزی زد
و او را بیکی نشری او امیر حمید را شهد نجات بلب امید رسیده بود زهر ممات بکام جان فرو رفت لا مرد لقضاء الله و لا معقب لحکمه
بیت ز جوی هر که قضا بار بست آب حیات * ز جام خضر نبیند بکم خمار ممات * و چون امیر حسین از این حال آگاه گشت کار زور آورتر
و از این قضیه از غیرت و تهور و امی از تجمل روان ساخته بیکبار اغلن را تعجیل طلبید اشت و بیاسا ق رسانید مصرع با تیر قضا سپر جانید *
و در آن زمستان امیر حسین و حضرت صاحبقران هر یک بمستقر دولت و کامرانی خویش آرام جستند مجاری امور و احوال بر وفق امانی و امال
و کاسه امانی و آمال از زلال دوستکامی و اقبال مالا مال و الحمد لله المنعم المفضال گفتار در جنگ لای و شرح کیفیت آن از جمن خارجی

گل آرای شود آیه عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم نسیم بشارت بمشام جان شکستگان معرکه بکاره و هجران برسد که حکمت بالغ
الهی تواند بود که عرایس مقاصد طالب بصورت مکاره بر منصه جلوه دهد و لطایف لطف و عطا را در مایهٔ عنف و عقاب آورد
بیت عاشقی کاکاکشت از لطف پنهانی دوست * هرچه پیش رسد ار خار یا گل خیر اوست * بسا ره رو که سبب ظهور آن آثار کلفت باشد
وسیلهٔ جمعیت و کامرانی که بر جای آن نامرادی و پریشانی بود بیت بسا رخنه که اصل مکتسباست * بسا دانه که در روی خرمنهاست * بسا
قفلا که بندش ناپدیدست * چو وا بینی نه قفل است آن کلیدست * و از اشباه و نظایر این احکام مجاری احوال حضرت صاحبقران است
در این مقام چه چون فصل زمستان که آن حضرت در مستقر دولت خویش قرین سعادت و اقبال آرمیده بود بآخر رسید و قهرمان
بهار منجنیق لاله را بر افروخته سپاه سبز خطان نباتی را بمیدان باغ و بستان کشید بیت لشکر کشید باد صبا سوی جویبار * و آماده ساخت
آلت و اسباب کارزار * پیکان ز غنچه کرد و ترتیب سپر ز گل * داده زره بآب و سنان تیز کرده خار * خبر آمد که لشکر جته باز عزیمت
اینجانب کرده متوجه شده اند حضرت صاحبقران روی همت بجمع لشکر آورده کس فرستاد و امیر حسین را از آن حال آگاهی داد امیر حسین
بغر نمود تا بولاد بوغا و زنده حشم پسر محمد خواجه اپردی و ملک بهادر بیایه ایلغار کرده هرچه زودتر بحضرت صاحبقرانی ملحق شوند
و چون ایشان بآن حضرت پیوستند با لشکری که گاه حمله کردن صولت و هنگام سیر سیاره نهفت باتفاق روی توجه بسوی دشمن
نهادند و چون بموضع اقار رسیدند ملاحظه حال جیول دواب کرده چند روز در آن علف زار توقف نمودند و از آنجا کوچ
کرده روان گشتند و از آب خجند گذشته فرود آمدند و امیر حسین سپاه گران جمع آورده از عقب ایشان بشتافت و چون بکنار آب
رسید و از آن جانب منقلای لشکر مخالف نزدیک شده بود حضرت صاحبقران در میان چناس و تاشکند لب آب را مخیم نزول ساخت
و سپاه را فرمان داد که تورا و چپرا جای خود مستحکم گردانیدند و شرایط حزم و احتیاط بجای آوردند و امیر حسین با تمامی لشکر که در
عقب بودند از آب سیحون عبور نمودند و بمور چل خواجه فرود آمدند و از آن طرف نیز سپاه مخالف بکنار آب بادام رسیده نزول
کردند امیر حسین و حضرت صاحبقرانی از آنجا نهضت نموده روان شدند و چون قراول طرفین یکدیگر را دیدند بترتیب لشکر مشغول
شده صفها بیاراستند بر دست راست امیر حسین رایت شوکت بعیوق بر افراشت و قیلس نیاغچی ارلات بوده هراول اولجای
توابردی و شیر بهرام و بولاد بوغا و فرنا دابردی و ملک بهادر و دیگر بهادران نامدار و حضرت صاحبقران که جان
عالم بود کردار در جانب چپ علم ظفر پیکر را شاه تیزین گردانید و در قول امیر سار بوغا با اقوام قبچاق تعیین فرمود
و در هراول تمور خواجه اغلن مقرر شده امیر جاکو و امیر سیف الدین و امیر مراد برلاس و عباس بهادر با دیگر دلاوران شمشیر گذار

درقول

در قول بداشت و این آیین بیت لشکر کین کش جلادت کیش * بشمار از سپاه دشمن بیش * پیش راندند اما بر وفق و یوم حنین
اذ اعجبتکم کثرتکم از عتاب اعجاب سالم نماندند چه جته در مصاف پیشین با آنکه بکثرت افزون بودند از سپاه این طرف شکست
عظیم یافتند این نوبت که لشکر این جانب بیش از ایشان بودند جته کار بر حیله نهادند و بسنگ جده که خاصیت آن از بدایع
صنع آفریدگارست توسل جسته جده کردند مثنوی نه بد لشکر جته را تاب جنگ * بافسون گری چاره جستند و سنگ *
بسنگ جده مرد افسون پژوه * جهان ساخت از باد و باران ستوه * بغرید ابر و فغان کرد باد * یکی صاعقه در جهان
او فتاد * و با آنکه آفتاب در جوزا بود ناگاه جهان سیاه جوشن ابر بیت باد در زیر رانش یکران وار * رعد غران و برق
آتشبار * از کمین گاه قضا بمیدان هوا تاخت ناوک برق از کمان رعد بهر سو کشاد داد و از باران تیر ساخته تیرباران
آغاز نهاد و روزگار را در آن ایام عشق فتنه و آشوب تازه گشته بود چندان آب از دیده سحاب فرو ریخت که طوفان بر خواست
بیت طوفان از آن دیار بر آمد تو گفتی ابر * اندم شنیده بود صدای دعای نوح * از بس آب و نم که بخاک فرو رفت کار از این
چون ماهی در آب دشوار شده دست و پای اسبان معرکه پیمای چنان در لای نشست که پوستین کشان با پشت زمین روده اشترگن
غلبه رطوبت پی بر استخوان کمان علت استرخا پیدا کرده برعشه انجامید و چون مفلوج لقوه زده سست شده و اطراف کردیم
طایر تیر را پر فرو ریخته و منقار از کار افتاده و از کثرت نم پوشیدنی و دیگر اسباب چنان گران شده که نه سوار قوت حرکت
داشت و نه بارگیر و با وجود این حال سپاه ظفر پناه از فرط حمیت و دلاوری پیش رفتند و لشکر مخالف بر جای خود قرار گرفته نمد بارانی
بودند و بقدر امکان جامه و سلاح را از وصول باران محافظت مینمودند و چون لشکریان بدیشان رسیدند از سر جنگ جستند و با اسبان
و سلاح محافظت نموده جنگ در جنگ آویختند مثنوی عنانهای هر دو گروه بتافت * جهان پر شد از لشکر چپ و راست * خروش
یلان و دم کره نای * جهان کرد که چرخ اندر آمد زپای * بدان رستخیزی که دم زمهریر * خروش یلان بود باران و تیر * زجان
سوزی پیکان جان کاف * نهان گشت در مهره پشت ناف * ز دل جوی ناوک دیده دوز * نفس در مجاری تن سینه سوز *
حضرت صاحبقرانی بتایید ربانی از میسره حمله کرده میمنه مخالف را که قیلس اینکوم نویان برادر امیر حسین بود شکست داد و امیر خواجه خان
از مشاهده این حال روی بگریز نهادند اما چون زمانه پای استی بیرون نهاده بود چپ لشکر مخالف نیز که قیلس شیر اول حاجی بیگ
بود در برابر اینجانب غالب آمده تیلاچی و زنده حشم را رانده با امیر حسین رسانیدند و قول و هم آمده متفرق شدند و دیگر بار آوردند
شیر بهرام و بولاد بوغا پای ثبات استوار داشته داد مردی دادند و چون حاجی بیگ میمنه اینجانب را پیش کرده میراندند فریاد

و از لکموران شاه و مکحال بتحریر بایستادند و از آن طرف امیر شمس الدین نیز با گروهی انبوه دست جلادت از آستین تهور بر آورده
کوششهای مردانه نمودند حضرت صاحبقران را نایره غضب اشتعال یافت و دست مقدرت آب تابنده بتاب مثنوی
تیغ آتشین برکشید چو آب ۞ که خیره شد چشمه آفتاب ۞ روان کرد مرکب چو غرنده شیر ۞ ز آهن کلاه اژدهائی زریر ۞
با هفده قشون بر ایشان تاخت و از باد حمله آتش بار بیم در خرمن قرار ایشان انداخت امیر شمس الدین از هراس صولت آنحضرت
عنان اقتدار از صوب پیکار برتافته روی هزیمت و انکسار بجانب فرار نهاد بیت هر که را شد یقین که حمله اوست ۞ پای منش بکام آهاست ۞
امیر حسین را از ظفر حضرت صاحبقران پشت استظهار قوی گشت و باز سپاه خود را جمع آورده بایستاد بیت ز نیروی ظفر شاه لشکرشکن
به راد کر جان درآمد به تن ۞ حضرت صاحبقران تابان بهادر و ذکر خود را پیش امیر حسین فرستاد که صلاح وقت در آن مینماید
که امیر پیش آید و باتفاق حمله کرده ارکان شوکت دشمنان را چنان متزلزل سازیم که ایشان را قوت مقابله و مکنت معاودت
اصلا نماند و چون از قوت طالع صاحبقران سعادت آل موکب اقبال امیر حسین آغاز رجعت نهاده بود و روز دولتش
بشام نکبت نزدیک شده و بر حسب نص ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم در این ایام طبیعت او از قرار معهود تغیر یافته
بود و در اخلاق ناپسندیده و افعال نکوهیده از او بظهور می پیوست چون تابان بهادر نزد او رسید بعد از سخنانی که زبانی او را
چنان بود که بتقاضا حضرت صاحبقران با زملک و بهمدی را که از بهادران امیر حسین بودند بسوی او روانه داشت که البته پیش
می باید آمد تا فرصت فوت نشود دگر باره چون پیغام شنید ایشان را بزد و دشنام داد و زبان تحیر و استبداد بوعید و تهدید برگشاد
که مگر من گریخته ام که مرا پیش میخوانند اگر شما غالب میشوید و اگر دشمن گمان میبرد که کسی از دست انتقام من جان خواهد برد
ملک و بهمدی آزرده خاطر از پیش او برگشته و نزد حضرت صاحبقران شتافته در خدمت همایونش عرضه داشتند که اصلا او کار این
پیکار سعی نمی باید نمود و در این باب پیش از این نکوشید آنحضرت از سخن ایشان متحیر و از نفیر بود دست اهتمام باز کشید و چون میسره هم
دو طرف مقابل خود را رانده بود و از پی روان گشته و لشکر از هم گذشته بودند سپاه هر دو جانب بجای یکدیگر رسیده هر کس
آنجا که بود فرود آمد مثنوی جهان جو فرود آمد از بارگی ۞ همه لشکرش نیز یکبارگی ۞ بنه بر همانجا فرود آورد رای ۞ نجنبید
تا روز روشن ز جای ۞ و در آن شب امیر حسین چند نوبت با سندهای حضور حضرت صاحبقرانی کس فرستاد و چون خاطر
مبارک آنحضرت از حرکات بیجای او باز مانده بود اجابت ننمود و التماس مبذول نفتاد مصرع دگر روز کاین ترک
سلطان شکوه ۞ ز دریای چین کوه سر بر زد بکوه ۞ گرایند شد هر دو لشکر بجوش ۞ علم بر کشیدند چون بیستون ۞ دم نای برخواست

چون رستخیز ۞ بسان برگ بحیره از کف حیز ۞ فضا با سرتیره انبار شد ۞ نهنگ بلا را دهن باز شد ۞ و چون دلاوران
نبرد آزمای از جانبین بهم ریخته و در یکدیگر آویخته شکست بر لشکر جته افتاده پشت بداده و روی بگریز نهادند و سپاه
این طرف از پی گریختگان چون جان ایشان از تن تا توان روان گشت و چون روز کار سرشته کاری شد و از این حال
توق امیر شمس الدین که از او جدا مانده بود با فوجی سپاه که سرگشته میگشتند پیدا شده و لشکر آنجانب که از عقب گریختگان
شتافته عنان برتافتند و روی توجه بآن توق نهادند و سپاه پراکنده باز جمع شده و یکبار حمله آورده زلزله در زمین و
زمان افتاد مثنوی ز هر سو کمان و بر انگیختند ۞ بشمشیر در یکدگر ریختند ۞ ز پیکان همه خود ها شد زره ۞ بسان در دل و
دیده ها شد گره ۞ زمانه چنانچه رسم بی ثباتی او است راستی را که از دولت بر فرخنده بود چگیاه نکبت نگونسار گرداند لشکر
آنجانب بعد از آنکه غالب گشته بود مغلوب شده روی بگریز آوردند بیت بسی تند رهست این چنین کش ۞ نماید رخت و ریخ
آورد پیش ۞ و در آشوب لگد و تاراج هزیمت خلقی بسیار در گل و لای فرو ماندند و دشمنان زبون شده چیره گشتند و تیغ کین
بر آوردند و قریب ده هزار کس عرضه تلف گشت و کان امر الله قدرا مقدورا این واقعه در اول رمضان سنه
ست و ستین و سبعمائه موافق بیلان ییل روی نمود و عجب اتفاقات قران ستم از قرانات ثلثه هوائی که در برج عقرب واقع
شد و منجمان آن را قران سمرقند خوانند و در آن نزدیکی شده بود و این سخن را بر تمم قصه ثبت افتاده لقصد الفساد اثار
باوضاع فلکی اذ لا مؤثر فی الوجود الا الله و چون امر از آنجا بازگشته بکش رسیدند و هر کس از ایشان عزم آن کرد که ایل خود را
از جیحون بگذراند امیر حسین حضرت صاحبقران را گفت خانه و ایل آن آب گذرانیدن مصلحت آنحضرت جواب فرمود که ایشان بعزم
گذشتن رفته اند اما مرا اینجا نیست میباید که ولایت را بگذارم که بکلی لگدکوب غدر و بیداد و یکانگان گردد لیکن دیگر سپاه
جمع آورده با مخالفان در معرض مقابله خواهم آمد و امیر حسین از آنجا متوجه سالی سرای شد و چون برسید تمام ایل و اتباع
خود را کوچانیده و از آب عبور کرده و از آب پشتها و عقبها گذرانید و موضع شبرتو اقامت نمود و خبر گیران را گماشت تا اگر از توجه
سپاه جته آگاه گردد بجانب هندوستان رود و صاحبقران کامکار چون امیر حسین از کش روان گشت روی همت بجمع لشکر آورده و تحسین
تدبیر دوازده قشون مرد مرتب ساخت و تیمور خواجه اغلن و جاورچی و عباس بهادر را با هفت قشون از آن برسم منغلای
روانه سمرقند گردانید و در آنجا جاورچی بشرب مشغول شده و سورت شراب در او تاثیر کرده و بر حسب شعر الراح کالریح ان مرت
علی عطر طابت و تخبث ان مرت علی الجیف ۞ بیران آن شرارت که در کانون اندرونش افروخته بود از رفرف دهان زبانه زد

گرفت و داود خواجه و هندو شاه را تخویف کرد که فلان کس یعنی حضرت صاحبقران بخاطر دارد که شما را گرفته پیش امیر حسین
فرستد و او بی توقف شما را خواهد کشت خواه ناخواه ایشان را خوف و هراس غالب شده فرار اختیار کرده بجانب دشمن شتافتند و چون
بموضع کولک رسیدند از لشکر جته کپک تیمور پسر اینغ تیمور و شیراول و الغرجاق پسر حاجی بیک برسم منقلای پیش آمده بودند
ایشان را بقجرچی شدند **پسر تیمور خواجه اغلن و چارچی و عباس بهادر آوردند و ایشان را** تربیت داده عقد جمعیت آن سپاه
از هم فرو گسست حضرت صاحبقران چون از آن حال آگاه گشت دانست که در کار دولت شورش عقده و تعویقی باقی و سخت کوششی تا
نخواهد داد **شعر علی المرء ان یسعی لتحسین حاله ⁂ ولیس علیه ان یساعده الدهر** و از آب آمویه عبور فرموده و بلخ را مخیم نزول
همایون ساخته تومان و ایل خود را که متفرق شده بودند جمع آورد و تومان کپک خان و تومان اولجای بوقای سلدوز را که آزاد
فرموده و جمعی را بضبط و محافظت کنار آب نامزد کرد تا شرایط حزم و احتیاط مرعی داشته از سوانح امور تغیر و خطر باخبر باشند و تیمور خواجه
اغلن را بجرم تقصیری که از او صدور یافته بود سیاست فرمود و بانتظار طلوع آفتاب دولت و جهانبانی بصبوح عشرت و کامرانی
مشغول گشت **چه** مردم کر فوائی که بعشرت گذرانی ⁂ وقت شمر خواجه درین عالم فانی ⁂ **ذکر محاصره کردن لشکر جته سمرقند را**
چون لشکر جته بسمرقند رسید و در آن وقت حصاری نبود مولانا زاده سمرقندی و مولانا خردک بخاری و ابوبکر کلوی نداف
اهل شهر را تحریک نموده کوچه بند و محافظت شهر مشغول گشته دم فی چلکوه شباهی آن رعیت مردانه با چنین لشکر جرار غدار داد کوشش
دادند و بمقابله و مدافعه مخالفان بنوعی قیام نمودند که دست تسلط و استیلای ایشان از دامن غرض اهالی آن شهر نرسید و چون
مردم را تمادی ایام محاصره تنگ به تنگ آمدند لطف چاره ساز درماندگان تبارک و تعالی فریادرسی فرموده نسیم روح
بخش **فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا** از مهب رحمت الهی وزیدن یافت و در اسبان جته افتاد و چندان اسب هلاک شد که از
چهار سوار یکی را اسب نماند و بدان سبب عاجز و متحیر مانده از همانجا بضرورت بازگشتند و اکثر ایشان را از کش پیاده
مراجعت بایست نمود **و چون** محافظت ملک و مقابله با چنان لشکری که امثال آن کارها در خور همت ملوک و همگنان است و ایشان را
نبوده بود از دست رعایا بر آمد جمعی را قوت و اختیاری بیشتر دادند باد غرور در سر ایشان راه یافته و پای جسارت از پایه خود برتر نهاده
دست تغلب و تعدی بخون ریزی و فساد بگیرند برگشادند **مصرع** یارب مباد آنکه گدا معتبر شود ⁂ و در آن وقت که لشکر جته بجانب
بازگشتن کرده بودند حضرت صاحبقران عباس بهادر را جهت استکشاف اوضاع جته بتعجیل فرستاده بود و احوال ایشان را بعد از
تفتیش و تحقیق بصوبی که گفته شد عرضه داشت آنحضرت کرد و چون رای عالی بر عزم سمرقند جهت اطلاع پیش امیر حسین فرستاد تا او را

از آنحال

از آنحال آگاهی داده باز نماید که عزیمت این طرف چه باید کرد و چون فرستاده خبر رسانید امیر حسین بهجت و سرور پیش از حد بی
نمود فی الحال از شبرتو کوچ کرده توجه سالی سرای نمود و حضرت صاحبقران خانه و ایل خود را از آب گذرانیده بموجب تقدیم
فرستاده بعزم استقبال امیر حسین سوار شده و در سر جلکای بقلان اتفاق ملاقات افتاد و یکدیگر را در کنار گرفته رسم مراعات از جانبین
بتقدیم پیوست و از گذشته و آینده سخنها گفته شد و بر آن حال اتفاق متفق گرا با ماس شورت کنگاش نقش ورای بر آن قرار گرفت که در اول
بهار متوجه سمرقند شوند و حضرت صاحبقران بسعادت معاودت نمود و از جیحون گذشته و منازل طی کرده بقرشی نزول فرمود و بجهت زمستان
آن شهر بقرشی آن شد که کپک خان در دو فرسخی نسف بجهت قصری بنا نموده و مغول قصر را قرشی خوانند و آنحضرت فصل زمستان
در آنجا توقف اختیار نموده بعمارت حصار قرشی فرمان داد و بفر دولت روز افزون هم در آن زمستان تمام شد **چه** هر چه در کشش
خواهد قضا راست دارد ⁂ برت روان تخم امیدی که کاشت ⁂ **گفتار در نهضت ارجمند امیر حسین و حضرت صاحبقران سعادت
اقتران بجانب سمرقند** اول بهار که جمشید گردون سریر خورشید از شرف سرای ناهید نفحه سایه وصول بر جبت اشرف خود برد
انداخت و ضحاک فیروزه تخت گل با لشکر سبزه و ریاحین حدود و اطراف حدایق و بساتین را مخیم نزول ساخت **مثنوی** چهار سوی چمن
لشکر بهار گرفت ⁂ بنفشه رنگ و سمن بوی گل نگار گرفت ⁂ صبا نقاب ریاحین شکسته بر انداخت ⁂ درخت مرده شاخ سبز بار گرفت
امیر حسین و حضرت صاحبقران برحسب وعده که رایت نصرت بصوب سمرقند بر افراختند و چون با غور سپاه و لشکرین طاهران حظ
فردوس آیین را از ضرب خیام ظل ساختند اتمام مهمات دولت و دین دفع سرداران جته شناختند که در این مدت عرصه خالی را
باقدام بغی و طغیان سپرده بودند و با نواع حرکات شنیع از قتل و نهب و غیر آن اقدام نموده فرمان کرد که مجموع ایشان نفاذ یافت
رای صواب نمای صاحبقران کشورگشای خلاص مولانا زاده را مصلحت دانسته او را از قهر امیر حسین در گذرانید و دیگران را در کان
گل که معسکر ظفر قرین آنجا بود بتیغ سیاست گذرانیدند **و چون** در دیوان قضا به پرده آنچه قدر ثبت و مقرر شده بود که چنانچه ظهور
آفتاب بعد از خفای کواکب جهانتاب آفتاب سلطنت حضرت صاحبقران بعد از زوال و انعدام امیر حسین طلوع نماید در این وقت
اسباب ادبار و نکبت امیر حسین روز بروز دست فراهم میداد **از آن جمله** حرص و آز و خست و بخل که اصلا لایق طور سروران
کردن فرازست در نهاد او غالب شده میلی تمام بجمع اموال و دفن ذخایر را طالب آمد تا سهمی که برامرا و ملازمان حضرت صاحبقران
چشم طمع سفید کرده و باسم امیر جاکو و امیر سیف الدین و اقبوغا و ایلچی بهادر و دولتشاه بخشی حیلتی خطر رقم زد و در استخلاص آن محصل
گماشت و چون با آن زرگی واقعه جنگ لای گذرانیده بودند و بیشتر اموال عرضه تلف و تاراج شده بود دست تنگ ایشان بیشتر تمامی

وجهی که آن گیسه طمع دوخته بود بمعرسیده همت خسروانهٔ حضرت صاحبقران اقتضای آن کرد که ایشان را مساعدتی فرماید مبلغ عظیم از
زر و سیم بوجه مطالبهٔ ایشان مبذول داشت و ازانجمله پاره دکوشوارهٔ مهد اعلی اولجای ترکان آغا بود و چون امیرحسین آن را
بدید باز شناخت که از آن خواهر او است اما بعل حرصش چنان پر از بود که حق برادری و خواهری را فرو گذاشت و دست از آن باز نداشت
بیت باچنین همت نیاید راست کار سروری ❊ پست همت در جهان هرگز نیابد مهتری ❊ و با این همه مبلغ سه هزار دینار از آن
وجه که رفع زده بود باقی ماند حضرت صاحبقران دریانوال باز داد آن اسبان خواصهٔ خویش جلیس کرد امیرحسین چون دانست که
اسبان خواصهٔ خویش آنحضرت قبول نکرد و تمهید معذرت نموده گفت من بسالی سرای امیر روم و تنها خاطر آن است که از نقود سیلی
لائق جهت خوارزم فرستم من حسین صوفی اگر رسم مساعدت این وجه را نقد کرده از عقب من روانه گردانی شاید و چون امیرحسین
بجانب سالی سرای روانه گشت حضرت صاحبقرانی در کش که مستقر دولت روز افزون بود اقامت فرموده آن وجه را نقد کرده
از عقب امیرحسین فرستاده عزم شکار سواری فرمود گفتار در وقوع مخالفت میان امیرحسین و حضرت صاحبقران بواسطهٔ فساد
مفسدان بعد از آنکه شعبده باز روزگار طرح بازی از نو در انداخت و مهرهٔ مکر در عرصهٔ تزویر منصوبهٔ تازه بساخت چه جاهل
مردم بواسطهٔ حرکات بیقانون از امیرحسین متنفر شده بود و نهال کینه اش از ریاض سینها سر بر زده و همه میخواستند که با حضرت
صاحبقران باو متفق باشند بمجلس قدم جسارت در راه مخالفت او نتوانند نهاد لاجرم افساد آغاز نهادند و امیرموسی و علی
درویش پسر بایزید جلایر که برادر زن او بود و فرهاد با تغاق سرخه بلکه جیل برکشیدند و باره ده خاتون سخن کرده مکتوبی
نگاشته ملک کذب و بهتان با امیرحسین فرستادند و ارده خاتون از خواتون ترشیرین خان بود و دختر او که مادر علی درویش بود در
حبالهٔ امیرحسین و مضمون آن تزویر نامه که سمت ما هذا الا افک مفتری داشت آنکه فلان کس یعنی حضرت صاحبقرانی امیرتیمور نسبت با تو
و با تو که امیرحسینی اندیشهٔ مخالفت و جدال دارد و بناخن نخوت سر سرکشی و استقلال میخارد و از کردار تو بغایت آزرده خاطر
و ملول و عزم رزم جزم کرده است و بترتیب مقدمات آن مشغول و چون امیرحسین بران نوشته بی تحقیق واقف شد التفور و حشت
انگیز را با خان در میان نهاد و بر تیغ او کسی فرستاد تا حضرت صاحبقران و جمعی که باز نموده اند بسمرقند پیش ارده خاتون
جمع آیند و بغور آن سخن رسیده حقیقت امر باز نمایند حضرت صاحبقران چون ساحت حالش از غبار آن افترا معرا و مبرا بود
هیچ اندیشه از آن ننمود بی توقف متوجه سمرقند شد و امیرموسی و علی درویش و فرهاد چون از توجه آن حضرت خبر یافتند از بیم
فضیحت و نکال و خوف مجازات و انفعال روی از آن کار برتافتند و روان بجانب خجند شتافتند بیت بهر جا که روی آمد از سنگی

فروغ دروغ آورد کاستی اما چون آن سخن گوش زده امیرحسین شده بود و تحقیق ناکرده بمانده صاحبقران مؤید و منصور
برای انور که از تلقین الهام دولت بر دقایق امور و خفیات اسرار اطلاع داشت اندیشه کرد که بحکم من تسمع یخل خبر هر خبر که از
افق گوش بر آمده پرتوش از روزن صماخ بکاخ دماغ تابد البته عکس پرتوش بمشکات ضمیر افتد و دل از آن اثر یابد و اگر نیز جای گیر
نیابد وساوس بهواجس نفسانی ترانه اکر و مکر سراید و امیرحسین خود در اصل مزاج تلوّنی تمام هست شاید که از آن معنی غباری
در خاطر او مانده باشد و بی شک ریش دل اگر چه سر فراهم آید اثرش بمانده بعد از این بر جانب او اعتماد کردن نفتوری حزم که اساس دل
امرش بر ارباب دول واجب است حرام مینماید بنابراین خاطر خطیرش در آن باب تأملی میفرمود و بکام اندیشه فراز و نشیب آن قضیه
می پیمود و شیر بهرام جلایر و بهرام جلایر خود امیرحسین اعتماد ندیده و پیوسته در معامله او نقش چاره بر لوح ضمیر می نگاشتند تا
روزی حضرت صاحبقرانی مکنون ضمیر منیر با ایشان در میان نهاده در آرزو بروی امید ایشان باز شده و رازی که بیشتر از
خوف آنحضرت در سینه انتظار میداشته بحجاب زبان آورده که امیرحسین را با هیچک از ما دل راست نیست و رای صواب بعد
این امر بر مخالفت او نمیخواهند هر چه زود تر ترتیب لشکر اشتغال میباید نمود که البته او بر قصد ما جازم است و بعد از فوت فرصت
پشیمانی چه سود بیت آنکس که بنه عقل بسمع رضا شنید ❊ پل پیش از آن ببست که سیلاب در رسید ❊ و چون ایشان رای میمون گرامی را
تصدیق نموده و مبالغه فرمودند و قدغه که حضرت صاحبقران را از خاطر مبارک سر بر زده بود بیشتر افزودند و با ایشان در مخالفت امیرحسین
اتفاق نموده عهد بستند و قرار بر آن شد که شیر بهرام بختلان رود که یورت اصلی او بود و بجمع سپاه مشغول گردد و حضرت
صاحبقرانی در این طرف بترتیب و تجهیز لشکر قیام نماید و شیر بهرام هنگام توجه ختلان شخصی عادل نام از نوکران حضرت صاحبقران
کرد و ان غلام همراه ببرد و از مردم خود تا خواجه عادل را باز داشت تا هر گاه که عادل بیاید تا خواجه برود و سپاه هر دو طرف از
حال یکدیگر آگاهی یابند و چون شیر بهرام بختلان رسید لشکر خود را جمع کرده بالای ییلاق پس ترک آمده و در آنجا متحصن شد و
اظهار مخالفت امیرحسین آغاز نهاد و امیرحسین با او مکر و فریبش گرفت و او را بعهدی از نهاس دولت خود سر از آن بالا فرود
آورده و مطیع و منقاد ساخت و چون حضرت صاحبقران از آن معنی خبر یافت شیر بهرام را مکتوبی نوشت مجملش آنکه بنیاد مخالفت
تو نهادی و یاغیگری آغاز کردی و اکنون باد خود را اینک مردی سازی رنج و باشد که جزای تو هم او دهد و پشیمانی فایده ندهد
و بمجالس شد و از اینجانب حضرت صاحبقرانی بهرام جلایر و امیر جاکو و عباس بهادر را لشکر داد و بطرف خجند فرستاد تا ایل
جلایر محافظت کنند و امیرموسی و علی درویش پسر بایزید را که سبب مخالفت و این افساد و تزویر ایشان بوده بگیرند و چون از این معنی آگاه شدند

بر تخته و بهرام الوس جلایر جمع آورده در ولایت خود حاکم شد و از خوف آنکه از عهده مخالف خان و امیر حسین بیکل توان
بیرون آمد موقوف حضرت صاحبقران با جماعتی که بتخته او بودند سوار شده و مردم علی درویش را بقتل آورده و ایل خود را از آن
وطرف خجند روان شد **گفتار در رفتن حضرت صاحبقران فیروزی اثر بسمرقند جهت جمع آوردن لشکر** حضرت صاحبقران سعادت
قرین بجانب سمرقند نهضت فرمود تا لشکر آنطرف جمع آورده و در این اثنا امیر سلیمان و جاورچی که اول تحریک سلسله مخالف با امیر حسین
ایشان کرده بودند از تخته پیش او رفتند و چون امیر خضر یسوری وفات یافته بود علی برادر او و الیاس حاجی محمود شاه یسوری با محمد
کمر اطاعت و انقیاد بسته در سلک بندگان حضرت صاحبقران انخراط یافتند و آنحضرت قرار داد فرمودند که برلاس را که
سمرقند دار دخمه گذاشت و بعزم معاودت بسوار تنه بسعادت روان شد و هندو که از بخت هندو صفت داشت کون بکر بخت و پیش امیر حسین
رفت و قراچون از ضبط و نسق کار عاجز بود خود را به بیوائی داد **مصرع** چاره کو بهتر از دیوانگی ❊ در آن وقت که حضرت صاحبقران
بعزم جمع سپاه از دولتخانه روان شد علیا مهد اولجای ترکان آغا عارضه مزاجی داشت و در این مدت مفارقت جان نازنینش
بموافقت آنحضرت از خانه تن عزیمت نموده بود و بجوار حضرت آمرزگار پیوسته و زمانه در وصف حالش بزبان بادارساه که
قطعه جای آنست که حوران بهشت از دیده ❊ بر سر او همه بادام سیاه اندازند ❊ چون به پیوند تن نازکش اندر تابوت
سنبل زلف ببرند و براه اندازند ❊ خاطر ارجمند حضرت صاحبقران کامکار از وقوع آن حادثه اندوه آثار بغایت پریشان گشت
و دیده واقعه دیده اش چون دست دریا نوال گوهر افشان گشت **چه** از سیل اشک بر سر طوفان دیده ❊ خونابه قطره قطره بشکل حباب ❊
و چون تدبیر آن کار از حیز اقتدار و اختیار بیرون و اسرار پرده دست وقار و اصطبار بجمیل تیغ **انا لله و انا الیه راجعون** استوار
داشت **چه** بهر کاری ز رنگ و بو چاره ❊ بجز برگ کس چاره نابدید ❊ و از حجاب سلطنت آفتاب صاحبقران کامیاب
در درج ابهت و تمکین سلطان بخت بیکم از صدف عفت و جلالت آن بانوی مقتس امین است **چه** بهشت برین باد ماوای او ❊
و در آن روضه آراسته جای او ❊ و چون امیر حسین خبر این واقعه بر وجه که فی الحقیقه مقدمه ماتم دولت و آغاز انهدام
بنیان رفعت او بود بشنید هم از جهت میل و محبت طبیعی که لازم قرابت کسی است خار مصیبت و اندوهش در جان تمکین نشست و هم
از آنجهه که علاقه خویشی سببی که با حضرت صاحبقرانی داشت بکلی گسسته شد و بشناخت واری و استظهارش شکست حال پریشانش بزبان
تحسر و در فحوای این نظم نوحه گری آغاز کرد **نظم** خواهر بخاک رفت و برادر بر آذر است ❊ بادش مدت و دشمن او نوحه بر سر است ❊
و آن کس که خویش بود بدان پشت دل قوی ❊ بیگانه گشت این غم از آن غصه بر سر است ❊ **گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران**

بعزم

بعزم رزم امیر حسین در پائیز سنه سبع و ستین و سبعمائه موافق آت ئیل حضرت صاحبقران لشکری گران **چه** همه شیر در بیشه کارزار
بنبرد آزمایان خنجر گذار ❊ ترتیب کرده با ملک خلک امیر حسین شتوار و امیر سیف الدین را با گروهی انبوه منغلای ساخته در مقدمه
روان کرد اینه و امیر حسین چون پسر بهرام را بحیله و مکر فریفته در دام تلبیس انداخته و مطیع و منقاد خود ساخته تصور میکرد که با حضرت
صاحبقران نیز همان منصوبه تواند باخت هیهات هیهات **چه** جهان پهلوان شاه گرد و دغلبازم ❊ ببازیچه سر در نیارد بدام ❊
در این ولا ملک بهادر و عبدالله پسر او را با عهدنامه پیش آنحضرت فرستاد و پیغام فرستاد که غایت باتفاق یکدیگر جهانیات
امور اشتغال نمودیم و از میامن اتفاق گوی تقدم از میدان اقران و امثال ربودیم حالا سزد که فیما بعد همان طریق مسلوک
شود بر این عهدنامه اعتماد کلی نموده بهیچگونه دغدغه بخاطر راه ندهد و چون لشکر منصور از قهلقه گذشته با یسون تخیم نزول همایون گشت
ملک و عبدالله رسیدند و بشرف بساط بوس استسعاد یافته پیغام امیر حسین و عهدنامه او عرضه داشتند و درخواست صلح و
آشتی آغاز نهادند صاحبقران سعادت قرین از الهام دولت فرصت آئین دانست که **مصرع** تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد ❊
آن عهدنامه را وقعی ننهاد و آن سخنان را بسمع قبول راه نداد اما یسوریان از بیم آنکه حکایات سابقه شاید که بجائی رسد
اندیشناک شدند و خواستند که از موکب ظفر پناه تخلف نمایند در آن حال **امیر جاکو و امیر عباس که با بهرام جلایر بخجند**
رفته بودند برسیدند و باتفاق دیگر امرا صلاح در آن دانستند که کلانتران یسوریان را که اندیشه مخالف کرده بودند بگیرند
رای آفتاب اشراق حضرت صاحبقرانی که از تائید آسمانی پرتو انوارش در هر کار جز به بهبود نتافتی بآن معنی رضا نداد
و بزبان دولت بیان حکمت برگشاد **مصلحت آنکه این قضیه در صبح نهار سعادت و غره بهار سلطنت و استقلال ما واقع شد** اگر بر قتل ایشان
گرد نسبت غدر بر دامن احوال نشیند دیگران پناه باین درگاه نیاورند و کار کشورستانی و جهانبانی چنانچه باید انتظام نیابد کاخ
دولت اگر براساس نیکوکاری بنا نکنند کنگره قدرش از طاق معرش گردون نگذرد و نهال اقبال اگر از جویبار عدل و احسان
آب خورد شاخ رفعتش میوه کامرانی بار آورد و سایه سعادت دو جهانی گسترد و بعد از ارشاد بندگان هواخواه یسوریان را
استمالت و نوازش فرموده اجازت مراجعت ارزانی داشت و دیگر لشکریان را بیار گشتن رخصت داده و از آنجا بسعادت معاودت
نموده قرشی از فر نزول همایون رتبت سپهر برین یافت و امیر حسین لشکر انبوه جمع آورده با پسر بهرام متوجه بخارا شد بخارا
و شیخ محمد بیان سلدوز روی دل بقبله اخلاص حضرت صاحبقرانی داشته اما چون سپاه امیر حسین در رسید بضرورت با ایشان
همسو شد **ذکر حیله امیر حسین و فرستادن خضر خزانه دار را باستمالت** امیر حسین خضر خزانه دار را بمصحفی که با آن سوگند خورده

بود پیش حضرت صاحبقران که مخالفت ایشان ما موجب ویرانی مملکت و پریشانی رعیت است و یقین میدانم که جلیت قوربر
تلغوچی سلیمان و رجعت باز به دستان منظور است و آن معنی روا نداشته و مطلق در این میدانم که لشکر انجاب در جغتا توقف
نمایند و از آن طرف در خوار و هر یک با صد مرد در تنگ چلچک بهم رسیم و تجدید عهد مصادقت و موالات کرده فوجی شود که بعد
از این مفسدان را میان ما مجال مدخلت و افساد نماند و تا ما بیله که غیر سیم مملکت قرار نخواهد یافت صایب تدبیر
هنوز رای منیر رسید است که نقدان عهد ما بر محک امتحان عیاری و بنیان آن پیمان را استحکام از آن اعتباری نخواهد بود بیت
زبان میدهد مار در زینهار ◆ ولیکن دندان او زهر دار ◆ لیکن چون محبوس و مراتب الکلمه بر آن بودند که مطلق در مصالحت
و بهبود در موافقت بر وفق رای ایشان بنا معامله بر عهد و میعاد امیر حسین نهاد و وثیقه را در خوار رقم زدند و سیصد مرد کارد دیده جنگل با ایشان
همنادی خیبار فرمود و از آنجا بعزم انکه دویست سوار از برای رعایت بدرقه بوکنم زرد و با صد کس به تنگ چلچک رود که وعده گاه است
و از آن طرف امیر حسین در توهم آنک شیر بهرام را گشت و همان شد که حضرت صاحبقران فرموده بود بیت تغیر قضا قول ارباب دل ◆
دگر نشود هر چه ایشان گویند ◆ و سه هزار سوار گزیده را با ایلغار روانه جانب حضرت صاحبقرانی گردانید تا حیلی از غلامان
آنحضرت در میان ایشان بود دلیرانه و تعجیل شتافت که صورت حال بعرض همایون رساند و چون آنحضرت به نو نزول فرمود
آن تاجیک شاه ملکی برسید و اتفاقا از نسل مبارک بهرام نام حاضر بود که در تجربه وقایع و حوادث ممارستی تمام داشت چون صورت
واقعه با او بلطف از تقلب خود و خبر آن را وقعی نهاد و گفت که چون امرا همه در صلح میکوشند این خبر موجب وحشت نباید رسانید
آن شخص را باز و برانده و خود دم در کشیده و سواران امیر حسین سحرگاه چون سیل شتابان دررسیدند حضرت صاحبقران از حسن اتفاق پیش از وصول
ایشان بعزم توجه وعده گاه سوار شده بود چون از رسیدن شان آگاه گشت روان براند و چون بتنگ خرم رسید خود را که بینده راه بر
دشمن ببست و جنگ در پیوست بیت بر آمد خروش دو دو دار و گیر ◆ چو باران بیارید نوک و تیر ◆ شد از خون گل رنگ شمشیر شاه ◆
همه لاله گون خاک ناورد گاه ◆ و چون بزخم تیغ آبدار و قوت بازوی کامکار آن لشکر غدار را باز داشت و از آنجا روان شد
و باز دشمنان حمله آوردند و جنگ کنان میرفتند تا بموضع قالمش که هر دو آب جلیه ایلک آنجا بهم میرسد و از آنجا مخالفان را یارای
پیش آمدن نماند خائبا خاسرا بازگشتند و چون خبر این غدر بخوار رسید لشکر که آنجا بودند مجموع متفرق شدند بیت ندانم که این چرخ
گردنده را ◆ خم آورد پشت شتابنده را ◆ چه شد کاین شتر کرباده خورست ◆ خرف گشت یا خود بخواب اندرست ◆ حضرت صاحبقرانی
با اندک مردمی که پیش او مانده بودند از خوار گذشته بقرشی نزول فرمود و با امرا مشورت نمود مصلحت در آن دیدند که از برای محافظت

حرم

حریم حرمت که مدار ناموس و حمیت بر آن است کوچها را نقل کنند با خان و در جوار بنجر ایشان که ایشان با حضرت صاحبقران
سوابق هواخواهی و خدمتکاری داشتند و بر اخلاص و یکجهتی ایشان وثوق حاصل بود بگذرانند و بعد از آن از سر فراغ خاطر
روی همت بتدبیر کار دشمنان آرند و چون رای بر آن قرار گرفت شب هنگام همان روز بجاه ایسجاق که در بیرون برداغ
واقع است وعده گاه ساخته هر کس بمحل ماوای خود شتافت و مهمات ضروری را کفایت نموده هم در آن شب با کوچ روان شده
روز دیگر لشکر امیر حسین بقرشی رسیدند و امیر موسی و امیر هندو شاه بحصار در آمده بساط اقامت بگستردند و چون حضرت صاحبقران
بجاه ایسجاق آمد چندان توقف فرمود تا خواص و خدم که در قصبه ها نشسته بودند جمع شدند و از آنجا کوچ کرده بطرف ماخان روان
گشتند و از آب آمویه گذشته بحول در آمد حضرت صاحبقرانی پس هر یک از ملک هرات و محمد بیک جون غربانی ایلچی فرستاد تا بر احوال
ایشان اطلاع یابد که در چه مقامند و از رفتن ایلچیان تا باز آمدن دو ماه نیم سر چاه شوراب را مخیم نزول همایون ساخته بودند
آن مدت هر کاروان که از خراسان متوجه ماوراء النهر بود و بآنجا رسید باز داشت و چون ایلچیان مراجعت نمودند از لطایف هر که
در خاطر خطیر نقش بست آوازه انداخت که ملک هرات ما را طلبکرده است و کاروانیان را اجازت رفتن داده هم در آن حال سوار شد
و برابر ایشان روی توجه بصوب هرات نهاد و بازرگانان چون بقرشی رسیدند که ایشان بهرات رفته پیش ملک امیر موسی بر آن حرکت
که جماعتی مردم متفرق باتفاق از دیده بودند بشکفتند اعتماد نمود و از قبیله قرشی بیرون آمده لشکر را جمع آورد و با ... سوار
بموضع ... نزول کرد و عزم داشت که به اوکند رود و ملک بهادر نیز با جمعی امرای قشون و ... سوار قرناس از
پیش امیر حسین آمده بودند و از خوار گذشته در قرعا شون توبه و کند لوکی نشسته گفتار در توجه نمودن حضرت صاحبقرانی
بجانب قرشی قال الله سبحانه و تعالی و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا مجاری امور
عالم و هر چه واقع میگردد از نیک و بد و بیش و کم نتیجه تقدیر ملک قدیر است و در حیز تسخیر پادشاهی وزیر وهو القاهر فوق
عباده وهو الحکیم الخبیر مثنوی اگر پای پیلست اگر پر مور ◆ ازو یافت هر یک ضعیفی و زور ◆ چو مرد و قسمت تقدیر پاک
موری زمار برآرد هلاک ◆ گل مراد در گلزار آمانی از نسیم عنایات ربانی شکفتن گیرد و دیگر حجاب در میانه بهانه و
طغرای ظفر و نصرت بر فتح نامه هر دولت خانه تا ینصره من یشاء وهو العزیز الرحیم رقم زند و کثرت لشکر و وفور شوکت
در این کارخانه افسانه رباعی این مستی تو مستی مستی دگر است ◆ وین هستی تو هستی هستی دگر است ◆ رو سر بگریبان تفکر کش ◆
کاین رست تو همین دستی دگر است ◆ پس هر که را دیده بصیرت از سرمه توفیق روشنائی یابد و پرتو انوار این معانی بر جام

فرجام نمای ضمیر منیر او نا به هر کار که پیش آید و بر مهم خطیر که روی نماید دست اعتصام در حبل متین توکل استوار سازد

و رایت عزم نصرت بازوی **وَاُفَوِّضُ اَمْرِیْ اِلَی اللّٰه** برافرازد **بیت** یزدان پناهی بهر نیک و بد * به درگاه او دادخواهی

برد * مراتب رجب **وَمَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُه** بر در هر مراد که حلقه ارزد و بجنبانه بیتوقف گشاید و روی امید که بجانب آرد خود مقصود پیش دو استقبال نماید **بیت** نشد کس رهیب توکل سوار * که او رانشد صید دولت شکار * دلیلی

روشن بر درستی و راستی این سخن صورت حال حجسته مآل حضرت صاحبقران است که چوکان کار و نهان را که توقف نموده بود اجازت

رفتن فرمود بحضور ایشان متوجه صوب هراة شد بعد از روان گشتن ایشان بمنزل مبارک رجعت فرموده چندان توقف

نمود که کاروان از آنجا تفرشی توان رفت بعد از آن عزم انتقام دشمنان جزم کرده کمر کوشش و اجتهاد بر میان مردی بست

و در آنحال زیادت از دویست و چهل و سه کس ملازم آنحضرت نبودند برحسب اشارت **فَاِذَا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ** از کمال

اخلاص و صدق نیت توکل بر خدای نصرت بخش کرده با آن نفر اندک متوجه قرشی شد که در حوالی آن دوازده هزار

سوار با چندین امرا و سردار در کمین کین آماده رزم و پیکار نشسته بودند و این امرای نامدار در طریق شجاعت و دلاوری و پیش از

اندازه پهلوانی و بهادری **بیت** مخصوصان درگاه الهی رسیدی * حالهای بوالعجب کان در نمی یابد کسی * چون لشکر ظفر اثر

بکنار آب اتویه رسید هم در آن شب بنفس مبارک با چهل کس اسب در آب رانده بشناه گذشتند و قریه خیسار را در میان گرفتند تا

کسی خبر بجانبی نبرد و از آنجا کشتیها گرفته بدان طرف آب فرستاد تا بقیه لشکر بکشتی عبور نمودند و از خواص دلاوران که در آن

یورش ظفر کردار ملازم بودند **سیورغتمش اغلان** بود و **امیر داود** که او با **قنش** و **علات** بود و خواهر کلانتر حضرت صاحبقران

قتلغ ترکان آغا در حباله او بود و **امیر جاکو برلاس** و **امیر مؤید ارلات** که دیگر خواهران حضرت **شیرین بیک آغا**

در حباله او بود و **امیر سار بوغا جلایر** و **حسین بهادر** و **امیر سیف الدین نکوز** و **عباس بهادر قپچاق** و **اقبوغا بهادر** نایمان

و **محمود شاه بخاری** و چون از آنجا روانه شدند شب بیوردالیغ رسیدند و ایلچیان امیر موسی آنجا بودند ایشان را بگرفتند و

آن شب بیوردالیغ را مرکز وار احاطه کرده آنجا توقف نمودند روز دیگر ایلغار کرده روی جلادت براه آوردند و در شب

بموضع قزلکهنه فرود آمدند و روز دیگر راهها ضبط نموده کمین کردند و هر که آمد تا آب بردارد او را موقوف داشته باز نگذاشتند

و شب هنگام بسعادت سوار شده و بشرکت آمدند امیر جاکو در آنجا عرضه داشت که معلق در آن می بینم که تو کلانه بر سر امیر موسی شبیخون

بریم که اگر او را بدست آوریم تمام مراد بجای کامگاری بسرم حضرت صاحبقرانی تیر جانی ملهم تا بند فرمود که مردم ما پس افگنند

اگر نمود

اگر نمود با انده چشم زخمی رسد باز جمع شدن مشکل باشد شما همین جا توقف نمایند تا من تفرشی روم و جای درآمدن و برآمدن

احتیاط نمایم و براق کار اندیشیده و پیام از ناتف دولت بگوش جان شنید که **بیت** چون مهر بخود سپه شکن باش * یار همه

خویش و خویشتن باش * فی الحال بسعادت و اقبال سوار شده و مشیر و عبدالله ملازم خود ساخته چون برق خاطف بقرشی آمد

و لب خندق قبله همه فرود آمد و آب خندق بسیار بود آن را بشیر سپرده و از قمر ناوی که بالای خندق انداخته اند بقلعه درآمد

بنفس مبارک تا بزانو بآب درآمده و در پایانی در محضر آلی روان شده و نجاک زیر راه و عبدالله نیز از عقب شتافته و نیم آن کار

اتفاق شد و چون بدروازه رسیدند که در جانب مزار است صاحبقران سرفرازدست بر درزده معلوم فرمود که بنفس نجاک انباشته اند

بازگشت و اطراف و جوانب باره بنظر احتیاط درآورده جایی که دیوارش پست تر بود باز جست و عبدالله را نمود که محل نردبان

نهادن آنجاست و هم از آن ممرّ که درآمده بود معاودت نمود و تعجیل هر چه تمامتر پیش لشکر شتافت و باز با ایشان هم در آن تفرشی آمد

و چهل و سه کس را بمحافظت اسبان بازداشت و صد مرد را با نردبانها که از پیش درتیغ آورده بودند از همان راه که خود در خندق

بود بحصار فرستاد و با صد مرد دیگر بدروازه شتر صد فتح الباب دولت بایستاد دلاوران که برحسب رای جهان شعار

بخاک ریز حصار برآمده بودند در همان محل که عبدالله را نموده بود نردبانها بنهادند و ببالای باره برآمدند و با شمشیرهای

کشیده بصوب دروازه شتافتند و چون آنجا رسیدند نگاهبانان مانند چشم و دل عاشق و معشوق مست و خراب یافتند

تیغ از ایشان دریغ نداشتند و یکی را زنده گذاشتند و در و پیش گم بند دروازه را به تیر شکست و حضرت صاحبقران فرمان داد که

برغو کشیدند **بیت** نفیر مود تا دل بر از کین کنند * دم اندر دم نای زرین کنند * ولی توقف با سپاه از آن تا شنیده و بیخبر بوده و از آن کری

زلزله در ایشان راه یافت اهالی قرشی را از نفیر برغو خواب از چشم جسته و در تحیر بسر آمده و نیز نهیب صاحبقران کشورگشای از نشاط

دولت بر نشانه ظفر آمد لشکر منصور بضبط قلعه مشغول گشتند زن و فرزند امیر موسی و اتباع او را اسیر کردند و مردان را در چاه و زندان

مقید گردانیدند و محمد بیک پسر امیر موسی که حضرت صاحبقران او را بعد از این بشرف مصاهرت خویش سرافراز گردانید خورد

سال بود آنحضرت فرمود که او را پوشیده مجال گریز دهند تا چون بپدر رسد لشکرش از بیم و هراس پراکنده شود محمد بیک در آن

بپدر ملحق شد اما ایشان لذین معنی انهزام بخود راه ندادند و متفرق نشدند و امیر موسی در زمان پیش ملک بهادر کس فرستاد

و او را بصورت واقعه آگاهی داد و بیکدیگر پیوسته لشکرها جمع آوردند و باتفاق روان گشتند چون روز به نیمه رسید با دوازده هزار

سوار حصار را مرکز وار در میان گرفته بودند امیر موسی که او بیاقش با توت بود مقابل دروازه شهر فرود آمده ملک با

لشکر قوناس محاذی دروازه طرف غزار نزول کرد حضرت صاحبقران نفس مبارک محافظ دروازه شهر شیخ تی و امیر سارنوغا
ملازم بود و امیر داود و امیر مؤید و امیر سیف الدین را بضبط دروازه غزار فرمان داد و سیونچک اغلن و امیر عباس و حسین بهادر
و اقبوغا و دیگر امرا را در باره و برجها بازداشت امیر مؤید ارلات با سی مرد از دروازه بیرون رفت و بران لشکر که گذار
زد و بتیغ بسیار داد مردی داده کارنامه رستم و اسفندیار را در نظر روزگار خوار کرد و شکست سراب ایشان گرفته بحصار
در آورد بیت بلشکر شاه چون رفت و رزم بیازماید ٭ گشوده در آسمان گرفته باز آمد ٭ و درین اثنا دوزکه بهادر چون دولت
از مخالفان بر تافته روی بقلعه در آمد و در سلک بندگان سعادت قرین منتظم شد حضرت صاحبقران عزم کرد که همان روز
بیرون رود و بقوت بازوی کامکار و زخم شمشیر ظفر نگار دشمنان را بر روز ستاره بنماید امیر سیف الدین را از قواعد نجوم
و احکام رمل وقوفی بود عرضه داشت که امروز توقف نمودن اولی مینماید فردا وقت چاشت ساعتی بغایت مسعود است این سخن را
محل قبول یافت و عزم بیرون رفتن موقوف ماند و از جانب مخالف پیرک بهادر با ده کس همه دریا دسپر بر دار بر در
دروازه آمدند و رعایت حزم رهایت انجا بودند و چون رایت صبح از نیکار افق برافراخته شد با پنجاه مرد از قلعه بیرون آمده
بحر زنشان در جنبید و تیغ برفشان و خنجر جان ستان خاک معرکه با خون برآمیختند بیت چکاچاک خنجر بگردون رسید ٭ ز قرشی روان خون
بجیحون رسید ٭ و بفرمان حضرت صاحبقران علی شاه و درویش بیک برغوجی با چپ سوار بمعاونت پیادگان سوار شده از حصار
بیرون تاختند و آتش کین و رایت فتح مبین برافروختند و برافراختند از مخالفان طغای بوغا بهادر با شمشیر کشیده حمله کرد
و قمبور بهادر راه او گرفته بیک نیزه‌اش از پا در آورد و در سپاه امیر موسی جوانی از تکلی بود بغایت متهور و دلاور و کار
پهلوانی در دماغ و غرور جوانی در سر گرزی که کوه البرز از تاب زخمش لرزیدی در چنگ آهنگ جنگ کرد قران بوغا از پیش
تهور پیش رفته هر دو دست او را چنان بگرفت که پای از جای بر نتوانست داشت تا سلی در رسید و او را اسیر گردانیدند بیت
هر آنکو برتری غرور دل نهاد ٭ زمانه غرورش دهد بر سر باد ٭ و امیر سارنوغا و ایلچی بهادر کمان کین بزه در آوردند و از بالای
دروازه تیرباران کردند مثنوی زشست خدنگ افکنان خود زجوش ٭ کمان کوشها گشت پر از کوش ٭ هوا پر ز زنبور
شد تیز پر ٭ خدنگی تن و آهنین تیز سر ٭ تیرباران از بالای حصار چون کار دشمنان روبه نشیب آورد و جان مخالفان
از نفسی که پیکان میزد بیرون جسته عزم عالم بالا میکرد بیت ز پیکان دل جنگجویان بجست ٭ ز انبوه جان راه گردون ببست ٭
سپاه دشمن از بیم تو را ماندند خسته گشتند بلک بادر شش بجستند و بخندقی که از برای حزم و احتیاط کنده بودند پناه جستند لشکر منصور از

ازآنجی

ازآنجی بیرون رانده از خیمه ایشان بگذرانیدند و در کوچهای شهر دوانیدند بیت گریزان شدند از دلیران همه ٭ چو از شیر غرنده آهو رمه
و باز از سپاه دشمن تومکل با صد مرد از طرفی دیگر حمله آورده و پیادگان مخالف دست جلادت به تیرباران گشاده لشکر ظفر قرین را
باز گردانیدند صاحبقران کامکار با پانزده سوار از حصار بیرون تاخت و سپهر از بیم لرزید و قره ونقش بهادران را قوتی
تازه و شوکتی بی اندازه بخشید ایلچی بوغا و بهرام متوکلانه روی بتوکل نهادند و او باره و دیوار را پناه ساخته بود و ایلچی بوغا
از بالای دیوار شمشیر براو حواله کرد و او شکسته روی بگریز نهاد در آن حال از جمله دلاوران لشکر منصور خراسانی نادانسته تیر
فرود آورد و روز حیات بهرام از آب حسام او بشام رسیده کارش تمام شد ولا مرد لقضاء الله بیت گر ننماید اجل
دشمن جان یار ملکوت ٭ چون وعده رسد دوست چه دشمن بکند ذات ٭ آخر الامر از فرود روز افزون امیر موسی با یکصد سوار
که در این جانب پیاده حمله‌جای آتش پیکار برافروخته بودند آب روی ناموس ریخته و خاک عار بر فرق روزگار بیخته از پیش
اندک نفری از عساکر گردون مآثر پشت داده و روی بگریز نهاده مجموع متفرق شدند و پراکنده گشتند اما ملک بهادر با پنجاه مرد
از لشکر قوناس از طرف دروازه غزار هنوز ایستاده بود حضرت صاحبقران آن مؤید آسمانی با شش کس روی شجاعت
بسوی ایشان آورد ملک چون دید که آنحضرت متوجه مقام اوست پای قرارش از جای رفته دست عجز در دامن فرار او
دبی آنکه شمشیر کشد سپر انداخته بگریخت و بعقبول خود شتافت که در کتب لوی بود حضرت صاحبقران عنان دوق بانصوب
تافت و چون شیر غران از عقب او روان شد ایشان چون سیاهی سپاه آنحضرت از دور بدیدند در انجام نتوانستند ایستاد
متفرق و پریشان گشته رو بگریز نهادند زهی عنایت بی نهایت الهی و زهی فضل نامتناهی که یک کس را بمزید لطف مخصوص گرداند
ان مایه قوت و شجاعت ارزانی دارد که با دویست و چهل و سه مرد باختیار نه بر سبیل اضطرار روی مقابله و مقاتله
با دوازده هزار سوار خونخوار همه دشمنان کینه دار نهد و چون برسد بدو شبانه روز شهر و حصار ایشان بستاند
و اهل و عیال اسیر کرده مال و منال بتالاند و همه را از زخم تیغ آبدار اقتباس متفرق و پراکنده گرداند و آن نفس مبارک در جای
ایشان تازد و بهادران را از اندرزد و اسیر سازد و این حکایت واقعی که متحقق بتواتر پیوسته و در مجلس تحریر بعضی
از آن مردم که برای العین این احوال را مشاهده کرده اند بی مداهنه تحریر گشته نه از قبیل لاف و گزافی که فردوسی در شاهنامه
برای سخنوری و فصاحت گستری بر بعضی بر بسته و در نظم قصه یوسف علی نبینا و علیه السلام خود معترف شده بانصاف داد
که مثنوی ز هر گونه نظم آراستم ٭ بگفتم در او هرچه خود خواستم ٭ اگرچه دلم بود از آن با مزه ٭ همی کاشتم تخم رنج بزه ٭

ازان تخم کشتن پشیمان شدم * زبان را و دل را گره بر زدم * که این داستانها دروغست پاک * دو صد زان نیرزد بیک مشت خاک *
برین میسزد گر بخندد خرد * زمین کی کجا خوار پسندد خرد * که یک نیمه عمر خود کم کنم * جهانی پر از نام رستم کنم * چه باشد
سخنهای برساخته * شب و روز اندیشه پرداخته * والحق این معذرت و انصاف از آن بدیع مقال بیهمال هم از
دلایل وفور فضل و کمالست مثنوی که جاوید فردوسی آسوده باد * بجائی که ناشسته‌اش مژده داد * القصه چون نیروی
اقبال فرخنده فال رایت شوکت واقعه‌از معاندان که با وجه تجبره بیکبار برافراشته بودند نگونسار شده و نقوش مباهات
و افتخار سعار ضمان که باستظهار کثرت اعوان و انصار بر لوح تصور و پندار نگاشته داشتند بآب تیغ آتشبار بکلی شسته گشت لشکر
مخالف یکبارگی پشت عجز بهزیمت داده امیر تولکه و سردار لشکر روی اضطرار بصوب فرار نهادند و حضرت صاحبقران امیر جاکو
و امیر سیف الدین را فرمود که ناشر چلک تکامشی کرده از گریختگان آنچه توانند بدست آورند ایشان و ازان بایزنک
تومچی روانه شدند صاحبقران کامیاب چون آفتاب که بی لشکر بر حشر خنجر زند و چون شیر که بسر پنجه قوت خویش شکار افکند
بیدرنگ از پی مخالفان تاخت کرده امیر داود چون ظفر در مقدمه روان شد و از طرف یاغی صد سوار دلاور که قفای
لشکر خود را نگاه میداشتند از آمدن ایشان آگاه گشتند و ده قشون شده جرانغار ایشان ایلچی بوغا را بر گردانیدند
و برانغار بر صاحبقران کامکار حمله آورد نهنگ مردم خوار یعنی شمشیر آبدار آتشبار در پای دو حضرت صاحبقران آغاز
سرفشانی کرد ایشان چون پشه از پیش باد صرصر گریزان شدند که از مشاهده آن سپاه جرانغار که جلادتی نموده بودند ایلچی بوغا
رانده از بیم فی الحال کمر بخشید و کوه نهاد ایشان همه بکر غنایم عساکر منصوره مقتاسند بیت بهر جا که رو کرد صاحبقران
ظفر تاخت با او عنان بر عنان * و آرزو ملک آغا که دختر امیر بایزید جلایر و خاتون امیر موسی بود با ملک بهادر
همراه گشته گریخته میرفتند صاحبقران فلک اقتدار از عقب ایشان روان شد و ملک را آواز داد که از سر خون تو اگرچه بگذشتیست
کنشتم عورات را از خود جدا گردان ملک چون مژده امان جان شنید بامتثال فرمان مبادرت نمود و قضیه من کان برسم
فقد ربح را غنیمت شمرده از ایشان جدا گشت و چون شتاب برفت عورات مجمان فیا خشند و صاحبقران سپهر اقتدار یک تنه
آفتاب وار در پی ایشان میرفت و با ایشان نوکری بود عاشق نام تاز کمان و تیر درست و اگرچه در آن کار دستی
نداشت و چون حضرت صاحبقران نزدیک شد تیر در کمان نهاده میکشید و نمی انداخت آنحضرت از اندیشه آنکه براو تیر اندازی
نیک باشد و اگر زخمی زند محل ملامت و سرزنش بود که از برای طمع در زن و مال زخم خورد احتراز میکرد و بسیار پیش میراند تا کام

ازقضا

از قضا بارگیر جهان نوردش را جو کرفت و بر جا بماند و در آن حال دولتشاه بخشی برسید و پسر در گیر شده و از پی عورات
بدوانید آن شخص که کمان داشت بضرورت تیری چند انداخت و عیب و عارش در آن کار ظاهر شده دست از کوشش باز داشت
و باز نان روی بگریز نهاد و دولتشاه هرچند از عقب ایشان بتاخت نرسید و در آن توقف ارزو ملک آغا حامله بود
بنوماه آغا و چون ساعات آن فرزند ارجمند که والسعید من سعد فی بطن امه که دست تعرض قاصدان بدان نرسید چه
در محکمه قضا عقد ازدواج آن بانوی جهان با حضرت صاحبقران فرقسم تقدیر یافته بود چنانچه شروح آن موضح خواهد
بود و آنحضرت از آن قولی که قریب قراقاق رجعت فرموده معسکر ظفر پناه را از فر نزول همایون بیاراست و امیر جاکو
و امیر سیف الدین را از آن توقف که در امتثال امر و فرمان نموده بودند خجلت زده و پشیمان شدند تا فرمان جریمان بجای
آورده باشند بر لب آب جله ایلک در عقب دشمنان تا تنگ چلچک تاخته و هزاره جلایر و جمعی دیگر را که گریخته متفرق شده
باز گردانیده بیاوردند بیت بهر طرف که چشم تو نهی جلوه ظفر * وز هر جهت که گوش کنی مژده سرور * حضرت صاحبقران
آن زمستان قرشی را بسعادت و سلامتی محل توقف و اقامت ساخت و سایه مرحمت و احسان بر حال اهالی و سکان آنجا
انداخته رعایا را استمالت نمود و بسعی در باب عمارت و زراعت ولایات بشارت فرموده و محمود شاه را بحکومت بخارا فرستاد
تا آن طرف را ضبط کرده معمور گرداند و خراج و اموال آن بخزانه عامره برساند و نیک بی شاه را که در خدمت ایشان بگردد
نشان فرستاده طلب نمود و امویه را با توابع با ورزاقی داد و او از سیاست تربیت آنحضرت حاکم جای خود شده بضبط آن مشغول
شد و علی یسوری که با یسوریان اکرانست در بخارا محمود شاه که داماد او بود پیش حضرت صاحبقران چند نوبت علی یسوری را
تفقد فرموده طلبداشت و ایشان بسعادت اقبال قربت سعد گشتند و امیر موسی حرم خود را شیرین آغا بطرف ما خان رودان
کرد و ترمجی بخشی نیز کوچ خود را با ایشان بفرستاده در اثنای طریق راه غلط کردند و بسی اسب و الاغ از آن سبب تلف شده
کسی را که خبیر بود در آن راه بفرستادند و ایشان را در ما خان سر کرده با قرق همایون رسانید ذکر لشکر کشیدن امیر حسین
بجانب حضرت صاحبقران چون امیر موسی از صدمه جلادت بهادران حضرت صاحبقران هزیمت یافته با سپاه نیک
بسوی امیر حسین شتافت و صورت واقعه را باز راند امیر حسین از آن معنی متعجب بماند و بغایت هراسان و اندیشناک شده و تعجیل
هر چه تمامتر لشکر خود را جمع آورده از سالی سرای متوجه آنحضرت گشت و امراء او لجایتو اپردی و جهانشاه و پسر تابلغو و پولاد بوغا
ده هزار مرد قرداناس با امیر موسی از پیش روان ساخت و ایشان از قلعه گذشته تنگ چلچک فرود آمدند و ترتیب

وتدبیر کار رزم و پیکار مشغول شدند حضرت صاحبقران چون بر آن حال اطلاع یافت بعزم شبخون متوجه ایشان گشت و از راه
طغور باغ که در دشت و راغ در فراز و نشیب آن مصرع گفتی که قیامت جهان در دهان برفت ؛ با آیین غول بیابان خاره سم
سیم برق بر سندان زمین کوفته سکه چستی و چالاکی زدند و چند کس را از راه بالا بزبان‌گیری ارسال فرمود تا کیفیت احوال
دشمنان تحقیق باز دانند ایشان جمعیت مردم از طرف یاغی گرفته بیاوردند بعد از استکشاف خبر لشکر چنان معلوم که در شب
ایشان از تنگ چکچک عبور کرده در جلد ایلک فرود آمده‌اند صاحبقران کامکار رعایت حزم را بازکسی فرستاده بعد از تحقیق
یقین پیوست که امیر موسی و امیر اولجایتو و دیگر امراء ده هزار مرد مکمل را ترتیب داده بر بالای آن قیا صفها کشیده‌اند و ایستاده
حضرت صاحبقران را در آن توقف زیاده واقع شد و لیکن ملازم نمودند به نیروی شجاعت صف لشکر آراست و روی توکل با ایشان
نهاد و چون دیگر که رای بدیه از طرفین سوار اند خفته حضرت صاحبقرانی از الهام تائید آسمانی اندیشه فرمود که بیت
کس از نمایش نیاید جواز ؛ نشست آیدش چون رود بر فراز ؛ بعد از چنان فتحی نامدار که تا انقراض عالم طغرای کارنامه
پادشاهان گردون اقتدار و دیباچه مناقب جهانداران در هر روزگار خواهد بود اقدام بر چنین جنگی نمودن معلی است
علی الخصوص در مبادی حال چه تجربه که آئینه تعین نمای عقل است روشن شده که مردوت عظیم که بیمن مآثرش طراز ثبات
مزین و نامه مفاخرش برسم دوام معنون خواهد بود و مبادی آنرا از تقلبات گوناگون چاره نه در عالم افروز فتح مدرار
عقب هلال و دفعه جگرسوز اعدا از کوه برآمده و آفتاب جهانتاب سلطنت سلیمانی را بر استیلا دیو گیر پیش درآمد بیت
دولت آن به که آفت وخیز بود ؛ دولت تیز تیز بود ؛ لاجرم آنحضرت در آن حال چون دشمن آگاه شده بود مجال شبخون
نمانده مرجعت اولی دانست از راه کورزنک روانه شد و لشکر مخالف با آن غلبه و کثرت اگرچه معاینه دیدند که ایشان اندک
نفری بیش نیند اصلا از جای خویش پیش نیامدند و کس از عقب ایشان نرفت حضرت صاحب قران قرین سعادت فرموده از
آنجا متوجه بخارا گشت علی سوری و محمود شاه اقامت رسم استقبال واجب دانسته و تقدیم عبودیت پیش آمده و خلعت خدمتکاری بجای
آوردند و موکب همایون بکلاباد سعادت شهر بخارا نزول فرمود امیر جاکو بسبب آنکه پیش از این محمود شاه را بروم تبسته بوده
بود و پیش و پس چوب زده و ادلی طمع کرده بر جانب او اعتماد نداشت و بصورت دولتخواهی بر خاطر خطیر حضرت صاحبقرانی
می‌گذاشت که مصلحت وقت توجه صوب خراسانست و هر چند مبالغه نمود آنحضرت قبول نفرمود امیر جاکو و امیر سیف الدین
و عباس بهادر متفق شده ولی استجازه بطرف خراسان با خان رفتند بعد از چند روز خبر بخارا رسید که شغلای امیر حسین و امیر موسی

و اولجایتو

و اولجایتو با لشکر گران نزدیک رسیده‌اند حضرت صاحبقران با علی سوری و محمود شاه فرمود که صلاح دولت و مملکت و خصمان
شجاعت و جلادت آن است بیت که ما لشکر از شهر بیرون بریم ؛ بر آن جنگجویان شبخون بریم ؛ ایشان را از نکبات این خطر نبود
اتفاق ننمودند و عرضه داشتند که ما بدان کار مصلحت در آن می‌بینیم که جای را نگاه داریم و چون دشمن برسد بدفع محاربه ایشان
قیام نماییم حضرت صاحبقران چون آثار خوف و بددلی از ایشان مشاهده فرمود و بر ثبات قدم ایشان نیز وثوقی نداشت
از آنجا نهضت نمود و عازم خراسان شد و چون بلب آمویه رسید از اتفاقات حسنه ده کشتی از بالای آب بیامد فرمان داد تا
آن کشتیها بگرفتند و از آب عبور کردند و بجول در آمده و از مرو گذشته در ماخان بسعادت و اقبال با فروغ همایون نزول فرمود
ذکر محاصره کردن امیر حسین بخارا را چون امیر حسین با لشکر بخارا رسید علی و محمود شاه با استظهار معاونت اهالی شهر بضبط و محافظت
حصار مشغول شدند و لشکر بیرون حصار را در میان گرفتند و جنگ درانداختند و مردم شهر جلادت نموده از دروازه کلاباد بیرون
آمدند و روی جسارت بکارزار ایشان نهادند امیر حسین از راه خداع و مکر با لشکر هزیمت نمود تا مزار شیخ عالم سیف الدین
باخرزی قدس سره باز گشتند مردم تاجیک مغرور آنکه لشکر گریخته بیرون و بی تحاشی با اسلحه و تیر و فلاخن از پی ایشان شتافتند
لشکر باز گردیده و بیک حمله جمله را تا دروازه براندند و بسیاری از آن زیاده سران را بزیر آوردند و بقیة السیف
که بهزار حیله جان از آن ورطه بیرون بردند تیر و کمان انداخته بسوراخها و کاهدانها خزیدند و دم درکشیدند بیت
هر آن سبک که او نه نشیند بجای خویش ؛ از دست روزگار بپیچد سرای خویش ؛ علی و محمود شاه خواستند که باز حشری
جمع آورده و بمحافظت شهر قیام نمایند هر چند در آن باب سعی نمودند و مردم را طلبیدند کسی سخن ایشان التفات نکرد
بضرورت دروازه را باز کرده بیرون جسته و راه ماخان پیش گرفتند آستین دولت از دست فرصت داده بودند و این عجز
بدندان اضطرار گرفته از پی جاپایت دویدند بیت شوربختی که دهد دامن اقبال از دست ؛ زود باشد که از آن غصه گریبان بدرد
امیر حسین تکاول از پی ایشان روان کرده تا کنار آب تاخته بیشتر نوکران ایشان را فرود آوردند و تمام اموال و چهار
پایان باز گرفتند علی و محمود شاه سوار و جمعی نوکران پیاده به بسی مشقت جان بیرون بردند و از آب عبور نموده بجول
درآمدند و از مرو گذشته با ماخان بسعادت بساط بوس حضرت صاحبقران مستسعد گشته و از هرگونه تقصیرات خویش
منفعل و شرمسار و بلطف و رحمت آنحضرت خوشدل و امیدوار مراحم خسروانه جرایم ایشان را قلم عفو کشیده نوازش بسیار
فرموده و باسب و جامه سرافراز گردانید و بعزم شکار سوار شده ایشان را در سلک ملازمان انتظام بخشید و امیر حسین را چون

بخارا متحصن شده چند روز آنجا توقف نمود و بعد از آن امیر خلیل را با دیگر امرا و لشکر قلعه بمحافظت آنجا باز داشته و لب‌بای کی
مراجعت نموده حضرت صاحبقرانی فرمان داد تا نهالهای باغات را آتش زده بسوختند و چون باز از نو سبز شده بسان را
بان قرار کردند گفتار در عبور نمودن حضرت صاحبقران از آب آمویه و گرفتن یکی شاه و تاختن آوردن
بر لشکر قزوناس و شکستن ایشان در این اثنا مسامع علیه آنحضرت رسید که یکی شاه که از میامن التفات بندگان حضرت
از ذل ادبار کی خلاص شده و در آمویه و توابع که جای حیات او بقدر حکومت تمکن یافته ان الانسان لیطغی ان راه استغنی
پای از جاده اطاعت بیرون نهاده و سر طغیان و عصیان برآورده و هر که را امیدانه که احرام توجه این حضرت
بسته از نوکران آنحضرت و غیرهم بگیرد و محبوس داشته نمیگذارد که بگذرد حضرت صاحبقران سبب استماع این خبر نایره غضب اشتعال
یافت و از راه قورت کول با ششصد مرد شبگیر کرده روان شد و چون بلب آب جیحون رسید هنگام آب خیز و سیل نقاب بسیار
و تیزی بیت به مدار که موج دریا نشیب + بگل چرخ گرداب و طوفان نهیب + چو باد از شتاب و چو آتش ز جوش +
چو مار از شکنج و چو شیر از خروش + آنحضرت بنفس مبارک محل گذر طلب کرده و نظر احتیاط به هر طرف آورده و بر رود
از پایان بورد الیغ جای گذار اختیار فرموده و امرا را فرمان داد که با چهارصد سوار بطرف نشیب آب روان کردند
و خود با دویست کس چاشتگاه بر آب زده آخر پیشین از آنجانب بشنا بیرون آمدند و از آنجا شبگیر کرده سحرگاه از اطراف
و جوانب آمویه که یکی شاه آنجا بود فرو گرفتند و او مردی دلیر بوده و پهلوان و چابک سواری تیرانداز سخت کمان دست
جلادت از آستین کوشش برآورد اما شامت کفران نعمت دامن دولت گرفت و سعادت یاری نکرد و اول تیری که بینداخت زه
کمانش بگسست و تیرش بر سر خطای سپاه آمده و دو رکه و خطای سپاه در رسیده و او را دستگیر کردند سبحان الله زه کمان گوئی
از تار پیمان خود بافته بود که بشکست و تیر از چوب مکر و غدر خود تراشیده بود که بسر خطا باز خورد حضرت صاحبقران
فرمان داد که کشتیها بآن طرف آب روان کردند و امرا با چهارصد مرد که حسب فرمان بآن طرف آب گذشته بودند حضرت
صاحبقران را در اثنای این احوال معلوم شد که لشکر قزوناس در نواحی بخارا نشسته اند محمد حالی اقتضای آن کرد که بعطف عنان تفرقه
جمعیت ایشان را بباد تفرقه بر دهد مصرع به نیروی تدبیر شبگیر کرد + و بموضع مراسم ایشان رسید بیت دو لشکر چنان در هم
آویختند + که از آهن آتش فرو ریختند + تو گفتی هوا لاله کاردی + ز پولاد و سجاده بازدی + بیک حمله سپاه حضرت بنیاد از گرد را
خاک ادبار بر دیده شوکت مخالفان پاشید و نسیم فتح از مهب عنایت الهی بر رایت ظفر پیکر وزید امیر خلیل که مقدم لشکر قزوناس بود

مقهور

مقهور و مغلوب شده و تمام لشکر متفرق و پراکنده شدند بیت دولتش بسیار از اینها کرد تا باشد کند + کاین منور از پرتو
صبح جلالش لمعه ایست + موکب همایون از آنجا مظفر و منصور در کنف حفظ ملک غفور بسعادت معاودت فرمود و از آب گذشته
یکماه بر سر جاهای موضع قراولی توبه توقف نمود و از آنجا عازم ماخان گشت و یکی شاه را نقد روان جان بحواله دیوان قهر
و انتقام از وجه جنایت کفران نعمت بقابض ارواح فرود آورد مصرع هر کس که چنان کند چنین آیدش + و هر آینه بیت
هر کو زولی نعمت خود روی بتابد + روزی بکشد کیفرش و چاره نیابد + گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران کردن
جلادت امیر جاکو را پیش ملک حسین برسالت چون حضرت صاحبقرانی از مرو گذشته ماخان را مضرب خیام نزول همایون ساخت
امیر جاکو را برسالت پیش والی هراة ملک حسین فرستاد ملک مقدم او را باعزاز و احترام تمام تلقی نمود و از شرایط مراعات
و محافظت جانب هیچ دقیقه فرو نگذاشت و نسبت با حضرت صاحبقرانی اظهار هواداری و محبت جانی کرده در باب
موافقت و مظاهرت مبالغه ها نموده و سوگندها فرمود که من سر خویش پیش ایشان نهادم اگر ایشان از آن طرف تشریف دهند بنیاد مودت
و موالات استحکام می پذیرد و عقد موافقت و ارکان معاضدت بعهد و پیمان موکد داشته کرده و چون امیر جاکو مراجعت نمود
این سخنان را بعرض رسانید و حضرت صاحبقران پیش از آن که حاجب امیر حاجی برلاس بآن طرف رسیده بود و بر عادت ناپسندیده
و شیمه غدر که از آن دودمان در هر زمان بظهور آمده اطلاع یافته چه امیر نوروز پسر ارغون آقا که در زمان سلطنت
قزان خان صاحب حل و عقد ممالک خراسان بود عم ملک حسین ملک فخرالدین که پدرش ملک شمس الدین کرت دیگر او را در قلعه
خیسار غدر بند کرده بود از بند پدرش طلب داشت و از قلعه خلاص کرده تربیت فرموده و دختر برادر خود را امیر حاجی با و داد و حکومت
هراة با و تفویض فرموده و کار او از آن تربیت بالا گرفت و چون مزاج قزان خان با فساد آنکه بامیر نوروز متغیر شد
و برادر و خویشان او را از اردو بیکان نقل آورده امیر قتلغشاه سلکوت و دیگر امرا بقصد امیر نوروز بخراسان فرستاد
او بنا بر حقوق بسیار که بر ملک فخرالدین داشت و مودت که با او کرده بود از طوس پناه برده و ملک فخرالدین با او بتجدید عهد کرد و
تغلظ ایمان موکد گردانید و با این همه چون امیر قتلغشاه به در هراة رسید ملک فخرالدین غدر ورزیده و امیر نوروز را بمدد او
بقتل آوردند و برادر ملک فخرالدین ملک غیاث الدین که پدر ملک حسین بود در عهد سلطان ابوسعید با امیر چوپان سلدوز
که مربی او بود همان طریقه سپرد و او را و پسرش جلاو خان که از سلطان ابوسعید گریخته پناه بدو برده بودند و با ایشان
عهد کرده بود بیداد بکشت و عجب تر آنکه امیر چوپان بهتوکوش برای امیر نوروز کردی که بطایفه غدار پناه برد و دو پشت

بعینه چهار دیوار بدل کرد و خود عاقبت همان کرد که او کرده و همان دید که او دید اذا جاء القضاء عمی البصر قضا چو
ز گردون فرو هشت پر ❊ همه زیرکان کور گردند و کر ❊ واین حکایت در مقدمه بتفصیل گذارش پذیرفته غرض آنکه حزم و کاردانی
حضرت صاحبقرانی بعد از اطلاع برین معانی رخصت ملاقات و مخالطت با ملک نیداد و محاسن خصال خسروانه روا نمیداشت
که بساطت و تودد او بعدم التفات و اعراض کلی مقابل کرده بنابرین فرزند ارجمند نور حدقه سلطنت و جهانداری و نور حدیقه
ابهت و کامگاری میرزاده جهانگیر را مبارک شاه سنجری ملازم گردانیده پیش ملک فرستاد و بروفق واذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن
منها او ردوها سخنان محبت آمیز مهر انگیز او را جوابی مناسب آن پیغام داد که چون بر دین داری و نیکوکاری ملک وثوقی
حاصلست فرزند را باعتماد پیش او فرستادیم و متعلقان را با غروق در این مملکت خواهیم گذاشت و در خاطر چنانست که عنان
عزیمت بصوب دیار اصلی معطوف گردد یقین که در رعایت و محافظت ایشان آنچه مقتضای مکارم ملکانه باشد بظهور خواهد
پیوست مصرع نباید از بزرگان جز بزرگی گفتار در نهضت همایون حضرت صاحبقرانی بما وراء النهر وشکستن لشکر امیر
حسین چون سابقه عنایت ربانی منشور سعادت حضرت صاحبقرانی را بطغرای فحوای بهجت افزای وجعلناکم خلائف فی الارض
موشح گردانیده بود همت بلند آنحضرت سر بهیچ آن فرو نمی‌آورد که چون سلاجقه بهمان قرار گرفته بمجرد انتظام اسباب
دولت و کامرانی قناعت نماید و مانند آسایش پرستان فرص عیش غنیمت شمرده لذات جسمانی طلبد و بزم عشرت و نشاط
آراید شعر سخن اناس یعشق الکاس ما ❊ فاسمح الثغر والمنایا در هنوق با وجود آنکه تمامت ممالک ماوراء النهر در حوزه
تصرف معاندان و مخالفان بود و در هر موضعی گروهی انبوه از لشکر دشمن تمکن یافته هر کس جای خود را آنچه تمام محافظت
مینمود صاحبقران بیپروا قدم در عزم آن دیار جزم کرد و باستظهار عون پروردگار سوار شد و با ششصد کس شبگیر کرده روی توجه
براه آورده و چون از آب جیحون گذشته شبگیر کرده نزدیک صبح به [illegible] رسیدند و آن روز در اندرون چهار باغی کمین
کرده توقف نمودند تا ایشان از رنج راه برآسودند و از موضعی جویباری شبگیر کردند و از طرف خزار قرشی راه بیابان
گرفتند و جمعی از نوکران امیر موسی آنجا بودند همه را دستگیر کرده در قید اسار در آوردند و خویشان قیصر و ناتمک و کوده
و ارده شاه با قوم خود بگریختند و دوکه و شیخعلی بهادر با بازرگانان بتصور آنکه از یاغیانند جنگ کردند غالب شده
چهار تنگ بغنیمت گرفته پیش حضرت صاحبقران آوردند آنحضرت فرمان داد تا تمام آن را بصاحبانش باز گردانیدند
و کم و بیش در آن تصرفی نرفت و از لشکر قرناس هفتاد مرد در موضع قوزی مناق نشسته بودند و امیر سلیمان یسوری با انجمن شد

وبرات خواجه و هندو شاه نیز با لشکر پیوستند و ناتمک و کوده از نزدیک خزار گذشته پیش ایشان رفتند و حضرت صاحبقرانی
از این حال آگاهی نیافته آفتاب زردی از قرشی سوار شده بسعادت و نیمه شب بموقف رسید و در آنجا خبر لشکر قرناس و گرفتی
که پیش ایشان جمع آمده بشنید جانب حزم رعایت نموده فی الحال از میان عمارات و دیوارها بیرون رفته و آنشب در ظاهر توقف
تا صبح توقف فرمود بیت دگر روز کاین گنبد لاجورد ❊ برآورد و بنمود یاقوت زرد ❊ رایت نصرت شعار از آنجا بسعادت روان شد
و در این اثنا امیر جاکو از اسب بیفتاده و چنان آزرده و مجروح شد که مزاجش از نهج سعادت انحراف یافت حضرت صاحبقرانی
سی سوار بتکفل همراه او کرده بما خان فرستاد و روی همت را نهج بیاس بمکک فرو ناس آورد و امراء بهادر را آن عزم متفق
و یکدل شد و بکر علی سوری که با آن رای صواب نموده بود تکلف بنداشت چون تأسیس این معنی بعرض حضرت صاحبقرانی رسانیدند
آنحضرت او را بجبر تکلف کرده سوار بیا و شیخعلی بهادر و قیبوغا بهادر را با شصت مرد برسم منقلای روان گردانید و از جانب
مخالف هندو شاه با سیصد سوار منقلای لشکر بود منقلای جانبین بهم رسیدند و در یکدیگر آویختند و بباد حمله آتش شعله پیکار
افروخته آب تیغ خاک معرکه را با خون برآمیختند بیت چو ابر و هوا در هم آویختند ❊ چو باران ز تن خون هم ریختند ❊ ز خون
دلیران و گرد سپاه ❊ زمین گشت لعلی هوا شد سیاه ❊ تائید آسمانی سپاه حضرت صاحبقرانی را با قلت عدد فتح و فیروزی کرامت
فرمود و منقلای دشمن را رانده و بقول ایشان رسانیدند و چون این فتح روی نمود آنحضرت فرود آمده اسبان را آسایش دادند
و در همان روز وقت پیشین بسعادت سوار شده و ششصد مرد در نهضت قشون سپاه حضرت و چون سپاه ظفرپناه از معارضان بعدد
بسیار کم بودند لشکرها بر استمالت و دلجوئی ایشان جهة ترغیب ایشان بکوشش [illegible] بلفظ گوهربار در آورد که امروز روز رزم
عشرت مردانست بیت بزم مردان عرصه رزم است و عشرت دار و گیر ❊ باده خون دشمن و جام مدام تیغ و تیر ❊ و امیر داود و
امیر سار بوغا و جهین برلاس و امیر سیف الدین و عباس بهادر و قیبوغا بهادر و هندو و ایلچی و دوکه و شیخعلی بهادر و علی سوری
و جهین و محمود شاه هر یک را بجای خود باز داشته و بنفس مبارک بقراول پیش رفت و چون با غنیم نزدیک رسید جرانغار و برانغار ترتیب
داده قول را بفر شکوه خویش بیاراست و فرمود که هنگام جنگ باید که سه جوق شده حمله بریم و چون سپاه طرفین در ساعت شنبه
مولانا بدرالدین و پسرش بگریختند و علی سوری با دو نوکر و دیگر زنهار حضرت صاحبقرانی بتائید ربانی حمله کرد بیت
در افکند خود را در آن کارزار ❊ چو شیری که گور افکند در شکار ❊ چو خورشید تیغش درخشنده شد ❊ عدو چون ستاره پراکنده شد ❊
شکست آنچنان خوی بنصرت پناه ❊ چنان لشکری را باندک سپاه ❊ کسی را که ایزد بود کارساز ❊ ز یاری لشکر بود بی نیاز ❊

لشکری با آن کثرت و شوکت ساعتی داد مقاومت نداده و از یک حملهٔ صاحبقران گیتی ستان پشت فرار نموده روی بهزیمت نهادند
و سپاه ظفرپناه تکامیشی کرده تا جلدالیک برفتند و کلانتران ایشان را بدست آورده و بسی غنایم از چهارپای و جنس و غیر آن
گرفتند بیت چو آن سیکالان هزیمت شدند ❊ سپه بی نیاز از غنیمت شدند ❊ و از آنجمله اولجایتو طایخانی و بولاد که با حضرت
صاحبقرانی سوابق دوستی و اخلاص داشته و درین ولا با مخالفان موافقت نموده آمده بودند و لشکریان ظفرقرین ایشان را
به تیغ کین بگذرانیدند و سرهای بریده را پیش حضرت صاحبقران آوردند و وقوع این حال از کمال مرحمت و افضال بر خاطر
همایون گران آمد و فرمان داد تا جسد ایشان را بشهر کش نقل کنند و علما و صلحای آنجا بر ایشان نماز گزارند و با وجود غدر
و عصیان که از ایشان بظهور پیوسته بود حقوق دوستی سابق این مرتبه رعایت کرده شد بیت بروزگار همایون او
محقق شد ❊ که چیست معنی لفظ مکارم الاخلاق ❊ و بعد از آن فتح از رجب همت عالی عزم آن کرد که دشمنان را مجال مداوا
نداده براند و بجلگای حصار رسانند و لشکر آنجا جمع کرده روی بجنگ امیرحسین آورند قوت قلق امرا رفت بهمت آنحضرت دعا
لشکر باتفاق زانو زده عرضه داشتند که دولتخواهان و هواداران دولتخواه و هواخواه بندگان درگاه اگر این عزیمت فسخ نموده
عنان توجه بصوب سمرقند معطوف گردانند عواطف خسروانه سخنان ایشان را بسمع رضا اصغا نمود گفتار در توجه حضرت
صاحبقرانی بجانب سمرقند بسعادت و کامرانی صاحبقران کامکار لشکر کش و نواحی آن جمع آورده متوجه سمرقند شد و
برناجوق ایغور و طغی شاه را در ولایت کش بازداشت تا ضبط اموال دیوانی نموده بسوبت در بینی از رعایا تحصیل کردانند و چون
رایت نصرت شعار بحوالی سمرقند رسید اوج قرابهادر با سپاه امیر موسی بیرون آمد و کنار آب رحمت گرفته بایستاد حضرت
صاحبقران لشکر ظفرقرین را مرتب داشته میمنه و میسره بیاراست و به نیروی دولت قاهره بیک حمله همه را متفرق گردانیدند و قتمور بهادر
از عقب اوج قرا شتافته شمشیری زد او را که تمام تیرهایش قلم شده و اوج قرابهادر از بالای زین خود را بجهت حایل دار فرو داد و درد
و بر سر اسب قتمور بهادر زد چنانچه اسب او از پای درآمد و سوار پیاده مانده اوج بهادر گریخته بشهر درآمد صاحبقران نصرت قرین بموضع
رهین نزول فرمود و اوج قرا لمهزار با ده هزار مرد مرتب و مکمل ساخته با آهنگ جنگ بیرون آمد سپاه ظفرپناه صاحبقران گردون اقتدار
چون شیران بسوی شکار روی جلادت بایشان نهادند و ایشان از غایت خوف و هراس از جنگ بگریختند بیت بیاراست و تن
توقف نمود ❊ رخ از دور بنمود و درنزد و ❊ چون لشکر گریخته بمحلهای خود رسیدند دربندها را تنگ کرده بودند و کوچها را چوب انداخته بودند
چنانچه سوار را مجال گذر نبود از غایت دهشت و ترس ایشان را بازین تحمل نکشند تمام زنهار شکسته شده و دنگ زده در بخوبی شهر درآمدند

بیت چو گنجهای گهر بایشان رسید ❊ گرفتند هر یک بگنجی خرید ❊ حضرت صاحبقران بسعادت و اقبال چند روزی در
سعد جنت مثال بموضع قرین کت و سافرج توقف فرمود و درین اثنا اتفاق افتاد که اولجایتو و بولاد بوغا با لشکر فرود آمده متوجه
شده بیامدند و بعد ازین خبر طغی شاه از کش گریخته برسید و تقریر کرد که جمعی بخبر بسر تر با جوق تاخته او را گرفته اند و
نقل آورده حضرت صاحبقران از آنجا نهضت نموده با لشکر بهرام انتقام بکنار آب یام فرود آمد و ارغون شاه بورد ایغی که
او را بخبرگیری فرستاده بود بیامد و یکی را گرفته بیاورد و چون ازو خبر پرسیدند نمود گفت جواب داد که اولجایتو و
بولاد بوغا بآب تونم نشسته اند و امیر حسین با لشکران بقرشی رسید در آنفت رای صواب نمای حضرت صاحبقران که بصیقل
توفیق جلا یافته بود مصلحت وقت چنان روی نمود که بحکم الامور مرهونة باوقاتها چند روزی با روزگار سازگاری کرده
شود تا هنگام آن در رسد که دشمنان را بجام انتقام سزای لایق در کنار توان نهاد و ما ذلک علی الله بعزیز بیت با وقت
همی مینت از آن افزاید ❊ گز سنگ بروزگار بیرون آید ❊ بنابرین لشکری که از کش و آن نواحی جمع آورده بود رخصت مراجعت
ارزانی داشت با ششصد سوار که از آن سوی آب باز ملازم رکاب حضرت آفتاب بودند بطرف پایان آب سمرقند روان شدند
و امیرحسین پیش ازین با امیر موسی پیغام کرده بود که سر راه حضرت صاحبقرانی بگیرد و امیر موسی و اوج قرا بهادر با لشکر در کوکلداره
جنی فرود آمده بودند و جنگ را آماده نشسته و چون آنحضرت برسید لشکر فیروزی اثر حمله کردند و ایشان چون پشه از پیش باد مرگ حیف
رو بگریز نهادند و بهزار حیله خود را بسمرقند انداختند حضرت صاحبقران از آنجا بسعادت سنگیر کرده بیاغرج رانده و بچراگاه اسبان
آسایش داده سوار شد و شب هنگام در قرجق فرود آمده زمانی برآسود و از آنجا کوچ کرده وقت صبح در موضع توده توبی
نزول فرمود و چاشتگاه ایلغار کرده شب درمیان بلوکلک رسید و از آب خجند گذشته شب آنجا توقف فرمود و چون کیخسرو و بهرام
جلایر که پیش خان جته بودند از آنجا کوچون تیمور و شیر اول را اسیر کرده با هفت هزار مرد جته آورده بودند و در تاشکنت
نشسته حضرت صاحبقران روی توجه بآن صوب آورد و چون فرمان خان نفاذ یافته بود که لشکر و ایل آن ولایت پیش بهرام
جمع شوند او بحکم یرلیغ در آن ولایت مستولی شده بود و چون هوای تاشکنت از غبار موکب همایون صاحبقران عطرسای گشت
بهرام پیش ازین نسبت با حضرت صاحبقران دم از موافقت و هواداری میزد و در مخالفت امیر حسین با آنحضرت عهد بسته بود
بتقویت و معاونت بندگان حضرت بر ایل و تومان خود حاکم شده و بر معارضان غالب آمده و در هیولا تصور بندگان
حضرت آن بود که او حقوق سابق مرعی دارد و عهد خود وفا نماید در معارضه و مقابله با امیرحسین بجان بکوشد و او خود اصلا

ازآن دره در پناه دولت با حضرت صاحبقران رسم خدمتی لایق بتقدیم رسانیده با این همه موضعی که در آن نواحی بخانه نشین
آنحضرت تعلق داشت جهت التمغا از برای خزانه خان جمع بتمامی تصرف نمود بیت لقم که لب تو جان فزائی کند ✦ افسوس که خرده
تو دل ببرد ✦ لاجرم غیرت حضرت صاحبقران زبان عتاب باز گشوده فرمود که من بسبب موافقت تو مخالفت با خان و امیر حسین
آغاز کردم و بسی خرابی از آن ممر بولایت راه یافت و رعایت جانب دوستی نموده ترا از آن حال که خود میدانی بمملکت رسانیدم و
بر سیاه خان غالب بر تو مسلط گردانیدم و امروز که اندک قوتی داری باعتماد عهد و پیمان تو اینجا آمدم و مروت و مردی
دیدی امید بکرم خدای مرا آن دارم که ترا دیگر باره بر در خود خوار و محتاج بینم و عنقریب چنان شد مصرع وانچ خود چه مراد بود
کوچ و بیافت ✦ و امیر کیخسرو از مقدم حضرت صاحبقران مبتهج و شادمان گشته آنحضرت را بخانه برد و طوی داد و آنچه از وظایف خدمت
خواهی و جانسپاری تواند بود بجای آورد و امیر کیخسرو در آن وقت که پیش تغلق تیمور خان رفته بود خان او را به امادی خود
گرامی گردانیده بود و تومان قتلغ دختر عم زاده خود میسون تیمور خان بن ابوکان را باو داده و او را از آن حرم محترم دختری بود رقیه
خانیکه او را حضرت صاحبقران در این ولا از برای فرزند ارجمند امیرزاده جهانگیر خواستگاری فرمود و بساط عیش و کامرانی
گسترده مدت یکماه بعشرت و شادمانی گذرانیدند ✦ ذکر لشکر فرستادن امیر حسین بجانب حضرت صاحبقرانی و
بازگشتن ایشان درانوقت خان و امیر حسین با لشکر قیاس از قرو ناس و از شهر سبز گذشته سالار یلاق را مخیم نزول ساخته
بودند و امراء معتبر مثل امیر موسی و شیخ محمد پسر بایان سلدوز و اولجایتو اردی و دیگر بهادران را با پنج هزار سوار جرار
رزم حضرت صاحبقران از پیش فرستاده و ایشان از سمرقند عبور نموده در کنار آب سنغو فرود آمده بودند و چون امیر موسی و دیگر
امراء بهادران و آن سپاه مکابرات از حضرت صاحبقران دیده بودند و هراس لشکر منصور در دل ایشان جای گرفته بسبب
فوج لشکر از پیش روان کرده بودند تا هر گروهی بر سر راهی نشسته بمحافظت آن طریق قیام نمایند ملک بهادر با سه هزار مرد بموضع سوزن
کران آمده بود و آن راه نگاه میداشت و جهانشاه با هزار و پانصد سوار در رباط ملک بود و خرمن با هزار مرد در موضع
ذوق راه تنی قدق محافظت مینمود صاحبقران گردون اقتدار چون بعلی استظهار عون عنایت پروردگار داشت از بسیاری
سپاه دشمن اندیشه نمیکرد بیت چو سر سبزیش داد یزدان پاک ✦ ورا از فراوانی دشمن چه باک ✦ یکی تن که با او بود کردگار ✦
نباید که اندیشد از صد هزار ✦ در حال باتفاق کیخسرو ده هزار مرد جنگ همراه کرده روی توکل بدفع مخالفان نهادند
و آنحضرت با پانصد مرد که در پیش روان شدند و از موضع خارمن بیرون آمده و از آب خجند گذشته شبگیر کرد و بر جهانشاه و لشکر او شبیخون

آورده ایشان را متفرق و پریشان گردانید و هم در آن روز بموضع ذوق تاخت آورد و خرمن را رانده و کوفته تمامی
اموال ایشان را بباد تاراج برداد و در آنجا زمانی توقف فرمود تا اسپان بیاسایند و سیصد مرد جنگ را با غنیمتها که
فتوح روزگار شده بود همانجا گذاشت و بیاری تایید باری پای عزم در رکاب توکل آورد و با دویست کس روی
همت ملکانه بسوی ملک بهادر نهاد و سی مرد جلد کار دیده که در پیش روان کرد و ده کس را از طرف دست راست و ده کس بطرف دست
چپ بقراولی فرستاد و بنفس مبارک با صد و شصت و شش سوار در عقب ایشان براند مخالفان چون آن سی مرد را پیشتر دیدند که
بی اندیشه میآیند اندیشناک شدند و گمان کردند که مگر لشکر مغول رسیده و غلبه در عقب سپاه ملک بهادر آمده و روی بگریز نهادند
و لشکر منصور از پی ایشان تاخته در آن حول بسیاری از ایشان فرود آوردند و چون کرنجه کان با امیر موسی و شیخ محمد و اولجایتو
رسیدند و ایشان را وهم و هراس حضرت صاحبقران در دل و جان قرار گرفته بود مصرع کل نم دیده را آبی تمام است ✦
با وجود آنکه پنج هزار مرد تکمیل بودند خوف بر ایشان غالب گشت و هم در آن شب بی توقف شبگیر کردند و حالت یوم یفر المرء من اخیه
صورت حال ایشان گشت هیچکس بکس نه ایستاد و هر یک از بیم جان بخود در گذر آن شب تاختند تا پیش امیر حسین در این ولا امیر کیخسرو از عقب
حضرت صاحبقران کس فرستاد که لشکر جته مسلمانان را غارت کرده و برده گرفته از ذوق باز گردیده و من با صد مرد در رباط
منتظر نشسته ام از وصول این خبر گرد ملال بر خاطر مبارک نشست و روان باز گشته با امیر کیخسرو پیوست و فرمود که مسلمانان را در دست
کافران اسیر گذاشتن روا نباشد و چون رای عقده گشای را بر تدارک آن واقعه کار صلاح در آن دید که شصت مرد گزیده کار
دان را بفرستند تا از طرف کوه خود را بلشکر جته نمایند باشد که ایشان متوهم شده و شتاب بگریزند و اسیران را با آن ترجیحی از
ربقه تسلط کفار خلاص توان کرد آن تدبیر صورت تقدیر بود که خامه عنایت پروردگار بر لوح ضمیر آن موید کامکار نگاشت
همانکه آن شصت مرد روان شده سیاهی خود را از جانب کوه بنمودند لشکر جته اسیران را با هر چه غارت کرده بودند بگذاشتند و بی توقف
بتاخت بگریختند سپاه منصور اسیران را با غنایم بیزحمتی بدست آورده بجهت نمودند و بدان تدبیر لطیف اسیران مسلمان از قوم
استیلای کافران خلاص یافتند بیت نه بر صدفه ریش وزیده باد غلط ✦ نه بر صحیفه عزش نشسته گرد فتور ✦ حضرت
صاحبقران بعد از آن از آنجا نهضت فرموده از آب سیحون عبور کرده در موضع خمرک نزول نمود و چون امراء و لشکرهای امیر حسین
شکسته و رسوا و پریشان و تاراج دیده پیش او رسیدند آتش خشم برافروخته رایت ملامت و زجر برافراخت و ایشان را سرزنشها کرده
گناه کار ساخت و خود از سر کین چون شیر غرین با خان روان شده و چون بتاق کوتل رسید فرمود تا تمام لشکر هزار مرد نامدار که در آنجا بود

و مردانگی هر یکی خود را ثانی رستم و اسفندیار میدانستند چندین برگزیده و ایشان را بر جنگ چالاک تیز گردانیده سخن گسترده بیت

که باید که مردانه جنگ آورید * جهان بر جهانجوی تنگ آورید * و بر سم سنغلای روان ساخته مبالغه کرد که تعجیل کنند

خجند بگذرید و آتش کین را بباد حمله افروخته با دشمن نبرد آورید بیت سراسر همه دل پر از کین شدند * ز کین اژدهای روان آذرین

گفتار در گریختن امیر حسین از هیبت حضرت صاحبقرانی و بازگشتن امیر خسرو و چون خبر توجه لشکر امیر حسین بحضرت صاحبقران

رسید شبانگاهی بود جهان از فراق آفتاب و تراکم سحاب چنان تاریک که فلک با چراغ ماه را میدید و سحاب لذیذه دوم

حسود دولت روز افزون مایه گرفته برفی عظیم میبارید و هوا چون رای مخالفان تیره تر از غار و ابر چون دست دریا نوال

حضرت صاحبقران سیم بار بیت هوا از تیغ وز مین پر ز برف * ز لب ره نبردی سوی گوش حرف * عالیحضرت گردون صولت

بیت در آن حال شد متوقف سوار * به نیروی تأیید پروردگار * و امیر کیخسرو چون دولت در آن کار یار و با تفاق با نفید

سوار روی توکل براه آورده نیمه شب بکنار آب سیر رسیدند و کنارها گرفته فرا آب تا بر غو کشیدند و چون قوت دولت

آسمانی هیبت حضرت صاحبقرانی را در دلها انداخته بود خیال لشکری با آن کثرت و شوکت چون رمه وحش بمجرد آوازی بهم بر

آمدند هم در آن شب از کنار آب سیحون گذشتند و پیش امیر حسین رفتند بیت سپه گشته پیش سپهبد خجل * سپهبد هم از بخت خود منفعل

در آن اثنا بهرام جلایر بی اشارت و استصواب حضرت صاحبقران کامیاب و کیخسرو و اولجایتو با لشکر جته باز گشت بجانب سیرام رفت

و چون اغرق صاحبقران و ازان کیخسرو پیش بهرام بود و ایشان بنزار غف مردم خود هنوز اغرق با نصوب تا قنه و چون بسیرام

رسیدند در قریه رحمی کت اغرق خود را یافته و بهرام پیش از وصول حضرت صاحبقران از آنجا رفته بود آنحضرت بیسار بوغا و

اقبوغا بهادر را بجانب جته پیش امیر شمس الدین و حاجی بیک فرستاد و طلب لشکر العداز تأمل استشاره در اختیار موضع قشلاق کیخسرو

با تمام رفت و حضرت صاحبقران با ششصد مرد خاصه باز گشت زمستان بسعادت اقبال در تاشکند که از اجاج و شاش بنز

گوینه بگذرانید خان و امیر حسین چون در آن نوبت مرخص شده بودند و ایشان را بر مراد نرسید در عرصه معارضه بر شکسته گاز

و فور شوکت و کثرت سپاه نشانده بید صدق تدبیری که دولت حضرت صاحبقران فره کرد از هم برنشد در آن هنگام که لشکر زمستان

هجوم کرد و سپاه او کافوری برف در بسیط گیتی گسترد بضرورت بازگشتند و در سمرقند پولاد بوغا را با جمعی بهادران انضباط آنجا

بگذاشتند و خود با خان با رنگ سرای رفته فصل زمستان در آنجا بسر بردند گفتار در مصالحت جستن امیر حسین و حضرت صاحبقران

چون فصل شتا بآخر رسید و رسولان صبا و شمال آوازه رسیدن لشکر بهار در انداخته و بصحن گوهر قمری و هزار در باب مصالحت گل

خار فصلها بر درختند بیسار بوغا و اقبوغا بهادر که حضرت صاحبقران ایشان را بجانب جته فرستاده بود باز آمدند و خبر آوردند

که از جته لشکر انبوه میرسد و چون بحضرت تحقیق صاحبقران بود و شنوده من عند الله و در هر وقت باندک سپاهی لشکرهای

گران میشکست ولی کثرت کارهای بزرگ از پیش میبرد و امور غریب از دو آتش بظهور میپیوست امیر حسین را دایم دل

در تدارک خاطر او بوده و در باب مصالحت با او سعی مینمود و چون اول بهار شد و خبر شنید که لشکر جته بمعاونت آنحضرت خواهد آمد

اندیشه کرد که اگر از جانب جته لشکری بسپاه او پیوندد کوه آهنین پیش باد حمله اش پر کاهی نسنجد و مارا لگد دست از جهان بباید

شست و دل از جهان برگرفت بیت اگر پیل لشکر او بنگونه جهان برهم زد * چون سپاهش برسد خود که تواند دم زد * و

صلاح در آن دانست که علما و مشایخ خجند و تاشکند و پیش جته ایشان استدعا نمود که با تفاق بحضرت صاحبقران از در دینداری

و مسلمانی درآمده و معارضه و مجادله که در میان ایشان موقف و مصالحت رسانند و غبار وحشت و آتش فتنه که در میانه بر

افروخته است بزلال موعظه و نصیحت فرو نشانند اصحاب درس و فتوی و ارباب زهد و تقوی بمقتضای نص و ان طائفتان

من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما درآمده موافقت نمودند و دست صلاح از آستین صدق برآوردند و بپای اخلاص پیش آن

سرور صاحبقران آمدند و بعد از تقدیم مراسم دعا و ثنا عرضه داشتند که چون بندگان را کمال دانش و دینداری و مرحمت

و نیکوکاری حضرت صاحبقرانی بیقین معلوم است بدرخواست حاجتی که متضمن خیر و صلاح دینی و دنیوی و اخروی مسلمانان ست

جسارت مینمایند حال آنکه مخالفت میان ایشان و امیر حسین خود موجب ویرانی مملکت و پریشانی رعیت و چون سخن بجائی رسد که شما

لشکر بیگانه در این دیار راه دهند دست تعرض کفار بخون و مال مسلمانان دراز شود و اگر ایشان را غلبه و استیلائی که مبادا

گردد دست دهد با شما هم وفا نکنند بیت ستیزه بجائی رساند سخن * که ویران شود خانمان کهن * امید که توفیق الهی بتوفیق حال

شما بجه خواهد بود چنان است که برحسب فرموده والصلح خیر زنگ کدورتی که بر آینه مصادقت و دوستی طرفین نشسته بمصقل مصالحت

جلا پذیرد تا عرایس مصالح ملک و ملت و سیاست دین لشکری و رعیت در صفای آن چهره بنمایند و از حسن اتفاق حضرت صاحبقرانی

در آن نزدیکی بخواب دیده بود که در آب خجند سیل بسیار آمده بود و او در میان آب بر سر چوب پاره نشسته بودی و سجده در

افتاده و از فریادرس درماندگان خلاص و نجات طلبیدی و از غایت دهشت از خود غایب شده و چون چشم باز کردی

خود را بر ساحل نجات دیدی از طرف سمرقند و در عقب نظر کردی دریا همچنان جوشان مشاهده نمودی و چون از خواب برآمد

رای مبارکش بالهام دولت آن سیل جوشان را بلشکر تعبیر فرمود و صورت نجات که در جانب سمرقند دیده بود دانست که آنچه

هم از آن طرف بحصول خواهد پیوست در خاطر خویش زودی توسل داینده وری از جانب جنه بکلی بکرده بند و چون ایلچیان آن گروه
مصالحت التماس نموده و دران باب مبالغه فرمودند در محکمهٔ رای آنحضرت بدو گواه عدل ثابت شد که خیر در سلوک جادهٔ
موافقت و مصالحت و چون خاطر شریف بر آن نهاد اندیشه فرمود که اگر جمعی در میان آمده شد نمایند و گفتگو کنند این کار
مدتی در حیز توقف و تاخیر نماند همان به که خود پیش امیر حسین روم و بجمعی که باشد رو برو گفت و شنید هر چه زودتر غبار کدورت
از میان برخیزد بیت هر کار که بی سرانگشت نکارند ؛ پیام خود بپای خود گذارند ؛ لاجرم نوکر پنجشنبه نام را جهة اعلام عزیمت
که فرموده بود پیش امیر حسین فرستاد و بنفس مبارک خاصه که تنها و در آن موید کامکار بود که کارهای کلی بنفس همایون خود
ساختی روی صدق بسوی کعبهٔ صفا نهاد بی توقف و اندیشه روان گشت و از جیحون عبور کرده متوجه سمرقند گشت و چون بتجار رسید
و آفتاب غرهٔ مبارکش ظاهر شهر سمرقند را منور گردانید وقت طلوع آفتاب بود خواست که بشهر در آید شخصی از شهر بیرون آمده خبر
خبر واقع رسانید که امیر حسین وفا نیافته است حضرت صاحبقران بعد استماع این خبر بشهر در آمد بتعجیل عزیمت عنان توجه بصوب
شادمان تافت و چون بشادمانی شادمان رسید با چند قشون از لشکر امیر حسین که از مقابل بیامدند دچار خورده چون
روی قصد بآن حضرت نهادند دفع صایل را بنیروی تایید حمله کرده ایشان را رانده منهزم و متفرق گردانیدند و از آنجا
بآب یام نزول فرموده زمانی توقف نمود تا اسبان چریده سیر شدند و بسعادت سوار شد و چون بموضع بیازی رسید
امیر موسی هزاره خانجی که تعلق بخاصه او داشت و دیگر سپاه جمع آورده با لشکری پیش آمد بهادران این طرف او را از قصد و نیت
حضرت صاحبقرانی خبر دادند که عزم ملاقات امیر حسین دارد تا کدورتی که در میان آمده بصفا مبدل شود امیر موسی کثرت لشکر
منظر بود و این سخن مسموع نداشت مصرع پشت سپهی گران سواری دارد ؛ و با آنکه خود را چند بار از زخم بود باز لشکر را آراسته آهنگ جنگ
کرد حضرت صاحبقرانی امیر سیف الدین و ختای بهادر را با پنجاه مرد فرستاد که از عقب ایشان در آمده حمله آوردند و بنفس مبارک
با هفتاد کس پیش ایشان بکرفت لشکر امیر موسی چون دیدند که سپاه از پیش ایشان در آمده و دست بر داین سپاه حملات دیده بودند
و مزارش چشیده فی الحال منهزم شده کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة متفرق و پریشان گشتند لشکر منصور از پی ایشان روان گشته بسیار را
بتیغ بگذرانیدند و بسی را فرود آورده از قتل در گذرانیدند و در این اثنا حضرت صاحبقران جهة تفقد دو تحمانه از عوانان
بوردلیغی را با بیلاکات لایق بجانب ماخان روان فرمود و در این حال از پس خبر آمد که لشکر امیر حسین رسید حضرت صاحبقرانی
رجعت نموده همان شب عنصد مرد در آنجا شهر بر بلندی بایستاد و لشکر قرناس سی قشون سواران کرده همه دست بر آراسته در رسیدند

و در مقابل صف ها برکشیدند و از جانبین سواران انداختند بیت خروشی بر آمد ز هر دو گروه ؛ که لعلی شد از بیم در درد صد کوه ؛
حضرت صاحبقران با سپاه ظفر پناه زمانی توقف نمودند تا آن بهادران بکاری که این راه بتجربهٔ آن نموده اند و رخ کشیده
در آیند دوست بگشایند کسی سر بر نیاورد و پای پیش ننهاد و آنحضرت ایشان را گذاشت و با دلاوران خویش رجعت نموده بسکبر
گرده از آب کوهک بگذشت و بیحرگاه قیلغا تنغار نزول فرمود و چون پیش از این نوکری پنجشنبه نام را بپای سرای پیش امیر حسین
فرستاده بود که سخن مصالحت برساند در آن موضع بانتظار معاودت او توقف نمود و چون پنجشنبه با امیر حسین رسید و خبری که بتو شنیده
گوش امید او براه انتظار آن بود برسانیدند معنی عظیمت شمرده در التزام موافقت و ترک مخالفت سوگند یاد کرده عهد و قول را ثابت
با پنجشنبه بفرستاد تا عهد از جانب نیز مستحکم شود حضرت صاحبقران عباس بهادر را با تورشاه روان کرد و امیر حسین با عباس بهادر تجدید
عهد کرده پیمان را بایمان مؤکد گردانیدند و امیر موسی و اولجایتو را با ده هزار مرد نفر فرستاد و با ایشان مبالغه کرد که خاطر فلان
کس را یعنی حضرت صاحبقران بدست آورده با او صلح کنند و سعی نمایند البته نوعی بسازند که میان ما ملاقات افتد و چون ایشان از
قلعه و کش گذشته در پایان قبه نقره رسیدند که مزار متبرک علی قاقدس سره آنجا فرود آمدند حضرت صاحبقران بعلی آباد سعد از نزول
فرموده بود ایشان بدر خواه مصالحه کس فرستادند و از آب کوهک عبور کرده پیش حضرت صاحبقران آمده و بشرف بساط بوس استسعاد
یافته حکایات در خواست امرا در باب مصالحت بعرض رسانیدند و قرار آن شد که آنحضرت با صد کس و امیر موسی و امیر اولجایتو هم بر آن حال
سوار شده با صد مرد بهم رسند و ملتمس ایشان مبذول افتاد و صلح گشتند و چون صبح با مرا رسید فی الحال سوار شده با صد مرد متوجه گشتند حضرت
صاحبقران با دولت مرد توجه نمود و چون بیکدیگر نزدیک شدند ملازمان با آنحضرت عرضه داشتند که امرا و صاحب وجود امیر حسین اینها آن
که بپای خود بدام آمده اند اگر اینها را بدست آوردیم دیگر او را قوت معاودت با ما نماند و بکلی دیر ان ویسا اصل شود گردش چرخ
نقش بوفق مخدعیت فرصت مپادا شمردن حالی آنحضرت آن سخن را انکلیس نکرد و فرمود که عهد شکستن از مردی نیست بیت از عهده چه
اگر برون آید مرد ؛ از هر چه گمان بری فزون آید مرد ؛ و چون امیر موسی و امیر اولجایتو بحضرت صاحبقران رسیدند زبان بمضاف
بعذر خواهی برگشادند و از جانبین عهد مودت و دوستی تازه کرده وحشت و کدورت بکلی از میان برخاست حضرت صاحبقرانی تسلی خاطر
ایشان را با وثاق امیر موسی فرود آمد و بقاعده بیاق بساط انبساط و یکانگی مبسوط گشت و بعد از آن لشکر خود را اجازت داده باز گردانیدند
و خود بجانبهای خویش معاودت نمودند و آنحضرت بجانب کش توجه نموده بسعادت و اقبال در آن خطهٔ جنت مثال نزول فرموده اصول
و اهالی آنجا با عزاز دولت پای بوس مبادرت نموده بانواع عنایات و نوازش سرافراز گشتند بیت باقبال فیروزی صاحبقران ؛

ز فرش چه ملک شادمان ؛ **ذکر لشکر کشیدن امیر حسین بجانب بدخشان** در آن وقت شاهان بدخشان با خان و امیر حسین
یاغی بودند امیر حسین لشکر کشیده بسر ایشان رفت و شاهان نیز سپاه خود را جمع آورده پیش آمدند و لشکر طرفین در مقابل یکدیگر نشستند
و چون ملکبین والی هراة از مخالفت شاهان بدخشان و توجه امیر حسین بجانب ایشان آگاه شد لشکر گران بطرف بلخ روان کرد تا
ایل و الوس آنجا را غارت کنند حضرت صاحبقران را بر آن حال اطلاع افتاد و از کش با سپاه ظفر پناه روی توجه بدفع ایشان نهاد
لشکر ملک با چون از توجه آنحضرت خبر شد شبورغان و بلخ را تا خلم تاخت کرده بتعجیل باز گشتند حضرت صاحبقران از معبر ترمذ عبور
فرموده و چون قراسیاییان باز گشته بودند عزم دیدن خان و امیر حسین کرد و چون امیر حسین از توجه آنحضرت آگاهی داد با شاهان
بدخشان صلح کرده روان باز گردید و در قندز اتفاق ملاقات افتاد و یکدیگر را کنار گرفته غبار وحشتی که در میان بود بکلی
مرتفع شد و چند روز متصل طویها کرده بعیش و عشرت مشغول شدند و از آنجا نهضت فرموده به ییلاق کلکس رفتند و حضرت
صاحبقرانی با خان کس فرستاد تا امیرزاده جهانگیر را اغرق بجانب کش فرمایند بیت روان گشت فرمان صاحبقران ؛ که
اغرق بسوی کش آمد روان ؛ **ذکر لشکر کشیدن امیر حسین بجانب کابلستان بحضرت صاحبقران** چون در آن وقت پولاد
و قبو خا مسعود [illegible] استظهار بحصار کابل باز کرده پای از جاده انقیاد بیرون نهاده بودند و سر از ربقه اذعان کشیده دم
از مخالفت میزدند امیر حسین و حضرت صاحبقرانی لشکرها مرتب داشته بعزم توجه آنجانب سوار شدند و چون از عقبه هندوکش
گذشته بکابل رسیدند پولاد و قبو خا مقابله و معارضه را آماده گشته بحصار تحصن جستند و لشکر از چهار جانب حصار را مرکزوار در میان گرفته
جنگ در پیوستند بیت چو باران بلیسان بهنگام جنگ ؛ ببارید از آن باره سنگ و خدنگ ؛ تو گفتی شد آن باره از [illegible]
همه سنگ و باران تیر ؛ حضرت صاحبقرانی روی همت عالی بقهر دشمنان آورده ایشان را عاجز و مضطر کرده بند و بهادران
نصرت نامش داد مردی و مردانگی داده **ختای بهادر و شیخعلی بهادر و بابسی دلاوران در آن جنگ زخمدار شدند** و چون
آنحضرت بنفس مبارک متصدی کارزار شده بود مخالفان را مقهور گشت و لشکر ظفر قرین حصار را بالحرب و ضرب گشادند
و پولاد و قبو خا را دستگیر کردند بیت سپه را چو صاحبقران بود ؛ نگین سعادت در انگشت بود ؛ خداوندشان ز عنایت ظفر ؛
بر اعدا همی بود کوته نظر ؛ **بعد از فتح حصار و قهر مخالفان و ضبط دیار مظفر و کامکار باز گشته** در این اثنا امیر حسین با حضرت صاحبقرانی
بر سبیل مشورت سخن راند که داعیه دارم که بلخ را نشستن جای سازم و قلعه هندوان را که در وقت معموری پایان بالش با هندوی
فلک همراز بودی و از ترشح آب خندق عمیق آن گاو زمین در شناوری با ماهی همباز بیت گردون چو خاک و خاک چو گردون

همی نمود

همی نمود ؛ ز رفعت و بلندی بخندق و حصار ؛ بحال عمارت باز آورم حضرت صاحبقران بحکم **المستشار مؤتمن** ادای لوازم
اخلاص آن رای منع فرمود و قصه عمش امیر عبدالله یاد داد که بعد از واقعه امیر قزغن عزم توطن در سمرقند جزم کرده و امرا
و دولتخواهانش عرضه داشتند که ولایت خود را گذاشتن و در میان بیگانگان وطن ساختن از طریق حزم دور است چه اگر کاری
افتد مردم بیگانه بکار نیایند و مددکاری ننمایند و او نصیحت نیکخواهان را نشنید و عاقبت بسخن ایشان رسید و دید آنچه
دید بیت هر کس که نصیحت عزیزان نکند گوش ؛ بسیار بخاید سر انگشت ندامت ؛ و این اندیشه که تو بخاطر آورده بعینه همان حکم دارد
و عاقل بعد از چنان تجربه چنان فکرها در خیال نیارد مصرع مکن کین که پشیمان شوی و سود ندارد ؛ امیر حسین این سخنان را مسلم داشت
و معترف شد که فرمایش نصیحت محض شفقت و نیکخواهی است اما توفیق قبولش رفیق نگشت و مفهوم آن بیت بسا شمع روشن که در دود آه
نمودم مدارا و سودای [illegible] ؛ وصف الحال آمد و بعزم آن کار ناکردنی که از جمله اسباب نکبت و ادبار او بود روی توجه
ببلخ نهاد و با وجود آنکه مقرر چنان بود که از رجعت کابل حضرت صاحبقرانی مستقر دولت خویش فرمایند از آنحضرت
التماس موافقت کرد و همراه ببلخ برد و همین که آنجا رسید عمارت حصار هندوان و حفر خندق آن پیش گرفت و سیاق اندر خته
تمامت رعایا و لشکر بجدی هر چه تمامتر مشغول گشتند و اهالی و متوطنان شهر بلخ را مجموع بقلعه در آورده شهر خراب بماند و
این قضیه **تاریخ سنه تسع و ستین و سبعمایه موافق جوی ییل بود در این اثنا خبر آمد که لشکر جته بار دیگر متوجه این طرف** شده و یابند
امیر حسین نیست که بمثال این واقعه بانوار آثار شهامت و جرات حضرت صاحبقرانی التماس یاد توجه او در بعوث ماوراء
النهر ضروری است بیت کف [illegible] کی بجا میرسد چنین کاری ؛ بی زر دگیر چون تو سرداری ؛ **گفتار در لشکر کشیدن بمحاربه
سپاه جته حضرت اعلی شاهی حضرت صاحبقرانی** چون توجه سپاه جته محقق شد حضرت صاحبقرانی متوجه ماوراءالنهر گشت
و با امیر موسی از جیحون عبور نموده روی جلادت بدفع دشمنان آوردند و لشکر جته تا سنگ رسیده بودند و چون [illegible] در رسیدند آنجا
توقف نمودند و حضرت صاحبقران با امیر موسی از سمرقند گذشته در [illegible] قشلاق اطراق کردند و امیر حسین نیز با باقی لشکر از عقب
آمده در حلکای کش نشستند و از اتفاقات حسنه میان امرای جته اختلاف افتاد و شمس الدین که او یماق دوغلات کنگ
تمور و شیراول با بعضی که بقصد حاجی بیک در کمون متفق گشتند و حاجی بیک بر آن اطلاع یافته با آهنگ جنگ ایشان بر نشست و
ایشان نیز سوار شدند و چون نزدیک یکدیگر رسیدند با هم مصاف شده باز گردیدند و قمرالدین و کنک تمور حمله کردند و با اتباع
خود باز گشته بگریختند و حاجی بیک پسر شیراول رفت و او را بقتل آورد و از نتیجه لشکر جته بهم برآمده متفرق شده باز گشتند

وآن مهم خطیر از یامن دولت حضرت صاحبقران بی کلفت زحمتی کفایت شد بیت چو در لشکر دشمن افتد خلاف * تو بگذار
شمشیر خود در غلاف * بعد از آن حضرت صاحبقران و امیر موسی پیش خان و امیر حسین کس فرستادند که چون لشکر جته پریشان
و پراکنده باز گشتند مصلحت آن است که در عقب ایشان بشتابیم و چون در آن زمستان شاهان بدخشان تاخت آورده بودند
و قندز را غارت کرده بار دیگر امیر حسین عزیمت صوب بدخشان و سرانجام معامله آنطرف کردن اولی دانست بیت چو دارم ز
کشور خود عدو * به یکره دیار از چه آرم رو * گفتار در نهضت امیر حسین و حضرت صاحبقران بجانب بدخشان چون به نیروی
دولت از اندیشه سپاه جته فراغت حاصل شد امیر حسین و حضرت صاحبقران با لشکر از نو ترتیب داده متوجه صوب بدخشان شدند و
چون از جیحون عبور نمودند قول و منقلای لشکر از طالقان و کلاوکان بگذشتند و کشم که توابع بدخشان است مضرب خیام نزول گشت
حضرت صاحبقران چنانچه مقتضاء تقدم ذاتی آنحضرت بود از پس بایلغار روان شد و امیر حسین پسر خود را با جهان ملک همراه آنحضرت
نفرستاد و خود با خان در کشم توقف نمود و از آنجانب بدخشانیان عقبه ارکس را گرفته پیاده شدند و بایستادند تصور آنکه
بعقاب تیر هیچ مرغ را نگذارند که از آنجا گذر یابد بمجرد آنکه سیاهی سپاه حضرت صاحبقران بدیدند وهم بر ایشان غالب شده روی
بگریز نهادند بیت غبار موکب منصورش از دور * شکست آرد بخصم ار هست فغفور * باز در عقبه جرم جلادتی نموده بایستادند و چون
رایات ظفر پیکر نزدیک رسید آنجا هم توقف نیارستند کرد فرار اختیار کردند و از آب جرم گذشته پل را خراب کردند و گذرهای
آب را گرفته بایستادند حضرت صاحبقران از دیگر جای محل گذر جست و فوجی از مردم خود را بنهانی بگذرانید و چون از
آن گذشتن لشکر خبر شد پای قرارشان از جای برفت و بطرف بالای بدخشان گریختند و در دره ارتنج که جائی صعب
سنگ و دو آب عظیم آنجا بهم می پیوندد حصاری بسته و مجموع شاهان در آن محل بایستادند و چون حصار کردن آثار روی
شجاعت بآنجا نهادند ایشان پشت داده از آن محل نیز بگریختند و بطرف قعر الک رفته از سر آب جیحون بگذشتند و گذرهای آب را
گرفته بایستادند منقلای لشکر ظفر قرین از عقب ایشان بشتافتند و جنگ جلادت بچنگ یازیده آن سراسیمگان را از آنجا هم برانده
و شاه شیخعلی بدخشانی را دستگیر کردند و گله‌های اسب و گوسفند ایشان را گرفته مفصل آن بعرض نواب حضرت صاحبقران
رسانیدند و جماعتی از بدخشانیان گریخته بودند و در دره جمشد آنحضرت جهان ملک را با انبوهی از لشکر بفرستاد و ایشان را
غارت کرده الجه بسیار گرفتند و چون باز گشتند بدخشانیان در تنگنای سر راه ایشان گرفته جنگ در پیوستند و چون نیران قتال
اشتعال یافت جهان ملک بگریخت و مخالفان چیره گشته هرچه ایشان غارت کرده بودند باز گرفتند و بعضی را بقتل آوردند و شصد و سی

فرود آورده اسب و جنیبه از همه بستدند و چون ملچی بشتاب تاخته صورت این حال بعرض صاحبقران رسانید تا بر غیرت
خسروانه برافروخت و بی توقف بنفس مبارک سوار شد و ببالای کوه بر آمد و از مول خبر آن واقعه نایلچه لشکر منهزم
از موافقه کردن در آن امر خطیر تخلف نمودند صاحبقران مؤید کامکار با سیزده کس سر راهی تنگ که ممر ایشان بود
بگرفت و دست شجاعت از آستین تا بیداسیمائی بر آورده دست بردی نمود که فلک دوار حیران و مریخ خنجر گذار را
انگشت تعجب در دهان بماند بیت گر آن جنگ رستم بدیدی بخواب * شدی از نهیب ویش زهره آب * خدا هر که را
سرفرازی دهد * چنین دار کارزار بازی دهد * و بعد از کوشش بسیار بزخم تیغ ظفر نگار لشکریان را از نهیب هیجای
مخالفان خیره گشته باز رهانید و از زبان مبارک آنحضرت که ترجمان مهم دولت بود منقول است که این همه جنگ که من
کرده ام و کارها که مرا پیش آمده است سختی آن جنگ ندیده ام و از آنجانب دیگر بار پنجاه پیاده سپرها برکشیده رو بآنحضرت
نهادند و نزدیک آمده تیرباران که بر جان مخالفان بیابت سوی صاحبقران روان کردند دو بیت مرد دیگر بامداد
ایشان از عقب بیامدند قوت طالع صاحبقران ایلچی بوغا را نیرو بخشید و پیاده در میان ایشان دوید و چند تا جنگ رای بر
گردن زد و بنکته و چرب زبانی با ایشان گفت که آن شخص را که می بینید فلان است یعنی حضرت صاحبقرانی و اسیر انکار را خلاص کرده باز
میدهد این جنگ بیهوده چرا میکنید اگر کشته شوید یا اسیر گردید گناه در گردن شما خواهد ماند پیادگان چون نام همایون آنحضرت
شنیدند دست جسارت از جنگ باز داشتند و سر بیک فرود آورده لب ادب را باقامت رسم زمین بوس بیاراستند و دو کس از
ایشان بپای بیچارگی پیش آمده بتضرع و زاری از حضرت صاحبقران امان جان طلبیدند اشارت علیه نفاذ یافت که آنچه از اسپ
و جنیبه لشکریان گرفته اید همه را جمع کرده علی الصباح بیاورید و بسپارید تا اسیران را بشما بخشیم ایشان اطاعت فرمان را
قبول بر دیده تسلیم نهاده گفتند بیت که ما بنده کاتیم و فرمان تو راست * سخن در سر و علم بر جان تو راست * و نتیجه دعاء سابقا بجای
آورده باز گشتند و صاحبقران گردون اقتدار مظفر و کامکار بیت فتح و ظفر ملازم و اقبال و بخت یار * در سایه محافظت
لطف کردگار * بمعسکر همایون نزول فرمود بدخشانیان تمام آنچه از سپاه اینجانب ستده بودند جمع کردند و بسی پیشکش از
تقوزهای اسب مرتب ساختند و روز دیگر همه را بر آورده مصرع جگر از نهیب خونین و لب از امید خندان * متوجه آستان نصرت
نشان حضرت صاحبقران شدند و بعد از آنکه مراسم بندگی اقامت کرده غنایم را باز رسانیدند و پیشکشها کشیدند مرحمت
خسروانه بجای اسیران ایشان فرمان داد و آنچه لشکر غلبه که بغیر از کشته و خسته ششصد و سی سوار از آن امیر گشته بیادگم نام بجا

داده بودند آن مؤید کامکار بیشتر دو کس از مخالفان ظفر یافته چیره شده و بضرب شمشیر بازسته و بجنگشها مغرات برسر
بیت چگویم از آن خسرو کار او ؛ که بیش از شمار است آثار او ؛ سعادت که اقبال را رهبر است ؛ عنانش بدست عنایت
در است ؛ بلشکر نشین است فتح و ظفر ؛ که بستان عطیه ز جای دگر ؛ و بعد از آن بسعادت و فیروزی از آنجا رجعت نمود
و چون در ظل حفظ و حمایت رحیم رحمن در شهر بدخشان نزول فرمود تیزکهی جلایر و بعضی لشکر که گریخته بودند آنجا رسیده
در معرض خطاب و عتاب افتادند امرا خواستند که دعوای ایشان موقوف ماند و بعد از معاودت پرسیده و غیرت خسروانه
تحمل نفرمود و باحضار ایشان فرمان داده بعد از پرسش گناه همه را پس و پیش چوب بایساق زدند مصرع و آن کنه را
این عقوبت همچنان بسیار است ؛ و در اثنای توقف حضرت صاحبقرانی در بدخشان امیرحسین پیش او کس فرستاد که شیخ محمد
بیلدوز و کیخسرو آمده و اتباع و اشیاع خود جمع آورده اند و رایت مخالفت برافراشته و فرونشاندن آتش این فتنه بیت
کار شمشیر آبدار تو است ؛ شیوه بخت کامکار تو است ؛ امیدوارم در این کار توقف روا نداری و تعجیل بجای آوری و خود با خان
لبالی سرای باز گشت گفتار در مراجعت حضرت صاحبقران از بدخشان چون خبر جسارت و مخالفت شیخ محمد
بیان سلدوز و کیخسرو بحضرت صاحبقران رسید بعزم حرکت از بدخشان سوار شده و بسعادت و اقبال روان گشت و چون همه سپاه
که مرکز دارد دولت و ظفر رایت فتح آیات حضرت صاحبقرانست مصرع بهر جانب که باشد نصرت آنجاست ؛ شیخ محمد بیان سلدوز
و کیخسرو نیز دست تابیده بهای این دو پیش دراز کرده و مکتوبی بآنحضرت نوشته بودند و اندیشه خود را عرضه داشته درخواست مرد و معاونت
کرده و آن مکتوب در راه بدست امیرحسین افتاده بود و حضرت صاحبقران را از آن معنی آگاهی دادند و چون بارسنگ رسید
و در کنار آب با امیرحسین ملاقات فرمود امیرحسین اظهار بشاشت و شادمانی کرد و از وظایف تعظیم و تکریم هیچ فرو نگذاشت
اما حضرت صاحبقران را در خاطر چنان بود که چون بنای مصادقت و مصافات از جانبین بعهد و پیمان مؤکد شده
امیرحسین آن مکتوب در میان آرد و ما فی الضمیر خود را پنهان ندارد که از نشانه صفای خاطر باز نمودن راز است شعر الحق
کالماء یبدو الی ناظره ؛ مع الصفاء و یخفیها مع الکدر ؛ بیت دوست چون آبست اگر صافی بود اسرار خویش ؛ بنماید
روشن و چون تیره شد پنهان کند ؛ امیرحسین اصلا اظهار آن نکرد و هیچ از آن بزبان نیاورد حضرت صاحبقران را
از این معنی حرارتی در خاطر مبارک پدید آمد و چون بمنزل فرخنده باز گشت کس در آمدند و باتفاق عرضه داشتند که امیرحسین
غدری بخاطر آورده قصد گرفتن شما دارد هر چند این سخن موجب زیادتی حرارت شد اما از آنجا که کمال تمکین و قوت نفس آن

بود

مؤید صاحبدولت بود بهیچگونه تغییر بخود راه نداد و آن حکایت را وقعی ننهاد و در عقب شخصی پیاده مکتوبی رسانید که
عادل سلطان که در آنوقت خان او بود بحضرت صاحبقران نوشته بود مضمونش آنکه امیرحسین با امیر موسی گفته است که فرصت
نگاه داشته ملازم مجال تور را بگیرد و با وجود امارات و علامات بیعهدی و غدر اندیشی امیرحسین که از چندین وجه بظهور
رسید مخایل حضرت صاحبقران از قوت تأیید آسمانی اضطراب بمجال خود راه نداد و آن مکتوب را پنهان داشته خاطر مبارک را
تسلی فرمود که اگر امیرحسین را غدری در خاطر بودی هم در مجلس اول بنفس خود اقدام نمودی امثال امیر موسی را کجا قدرت
آن باشد که مرا تواند گرفت بیت روبه چگونه شیر عرین را کند شکار ؛ زنهار از این حدیث دل خود درهم مدار ؛ و
بعد از این اندیشه بعزم ملاقات امیرحسین سوار شد تا حقیقت آن سخن را شگافته راز او باز داند و حجاب از کیفیت او
استکشاف نموده غدر فیه مرتفع گرداند و چون با امیرحسین رسید او هم سوار بود و لب آب جیحون ایستاده و مقارن وصول
آنحضرت از آنطرف آب کشتی رسید و شخصی بتعجیل بیرون آمده آهسته با امیرحسین گفت که یاغی نزدیک رسیده و لشکر آماده [illegible]
امیرحسین چون آن سخن شنید غیر از روان کردن حضرت صاحبقران چاره ندید صورت واقعه با آن حضرت در میان نهاد
و گفت تدبیر این قضیه همان است که بی توقف با سپاه خود از آب بگذری و لشکر مغلای را مرتب داشته بدفع دشمنان قیام نمائی
که زنده خشم و دیگر سرداران که از پیش رفته اند از عهده آن کار چنانچه باید تقصی نمی توانند نمود بیت نه هر کسی که کله کج
نهاد و تند نشست ؛ کلاهداری و آئین خسروی داند ؛ حضرت صاحبقران با لشکر خود از آب بگذشت و آنچه دلخواه او بود بوضوح
پیوست و چون بزنده خشم و سپاه مغلای رسید و لشکر آراسته و صفها مرتب داشته روی همت بر دفع و قهر دشمنان آورد و ایشان چون از
توجه آنحضرت واقف شدند روان روی گردانیده و پشت بهزیمت دادند بیت گور چندان زند ترانه دلیر ؛ که نباید بقهر پنجه
شیر ؛ کیخسرو از آنجا بطرف قرتکین و آلای رفت و زنده خشم در عقب او تکامشی فرموده او را تا خجند براندند و او از جیحون گذشته
بطرف تاشکند و اترار شتافت و رایت فتح آیات آنحضرت از آنجا بسعادت معاودت نموده مظفر و منصور در کش نزول فرمود و بعون
تأیید الهی در مستقر دولت روزافزون قرار گرفت بیت امید تازه و دولت قوی و بخت جوان ؛ مراد حاصل و دشمن زبیم در غم جان ؛
و امیرحسین چون از آثار دولت و یمن سیاست حضرت صاحبقران از شر بیلاکی دن امان یافت از ارهنگ بلخ آمده حصار هندوان را
مرکز رایات دولت خود ساخته بنیان کن شد گفتار در سبب مخالفت حضرت صاحبقران با امیرحسین نوبت ثانی طوطی نطق وحی
پرواز مرا زبان فاوحی الی عبده ما اوحی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات از مصر ان هو الا وحی یوحی شکراب گفتار بدین آثار در کلام

جان رتبت بلند رتبت نهاده که اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه یعنی چون ارادت باری تعالی و تقدس ببودن چیزی و پیدا شدن
حالی تعلق گیرد اسباب وقوع آن آماده و مهیا گرداند و مقدمات حصولش مرتب و پرداخته سازد بیت هر آن کار کآن زاد را آید زمان *
مهیا شود جمله اسباب آن * بر او راه بود نوعی آزرنگی * گشایش پذیرد بنا بی‌شکی * و چون در ازل وجعلکم خلائف فی الارض
منشی قضا القلم بما هو کائن به پروانچه نصیب برحمتنا من نشاء منشور خلافت روی زمین باسم همایون در سم صاحبقران سعادت
قرین نوشته بود و نشان ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها رسیده و بقانون قویم ذریة بعضها فوق بعض والله سمیع علیم
مقرر شده و از میامن سلطنت و جهانبانی خانواده بزرگوارش جهان و جهانیان در سایه عدل و احسان و ضمان امن و امان تا
دو من آخر الزمان بهجه و شادمان روزگار گذرانیده اسباب پادشاهی و استقلال آنحضرت ز کمن غیب بنوعی روی نمود که
دیده بصیرت عقل دران حیران و اندیشه عقلای عالم در فهم حکمت آن سرگردان بیت بنوعی شدی کار آماده * مراد هر
گونه پرداخته * گر اندیشه این عقل حیران شدی * چه هر چیز کو خواستی آن شدی * و چون رجب فرموده السلطان ظل الله فی الارض
سرت عظیم الشأن سلطنت سایه مرتبه الهی است لا اله الا الله وحده لا شریک له اقتضاء سر این معنی چنان است که شمول خطر سلطنت
اصلا شرکت بر نتابد و منصب جلیل جهانداری با انبازی تمشی نیابد بیت بزم دو جمشید بمقامی که دید * جای دو شمشیر نیامی که
دید * تنگ بود مملکتی بر دو شاه * کس ننشیند بفلکی با دو ماه * بنابراین مشیت الله جاری شد که چون فیاض موهبت انا مکنا له فی الارض
ارادت فرماید که رایت دولت صاحب شوکتی باوج شاهی برافرازد و میدان ربع مسکون جولانگاه یکران فرمان او
سازد و تخت هر سری که در او مجال سودای سروری باشد بتیغ قهر بر دارند و هر کسرا که اندیشه سرکشی و برتری بخود هر راه یابد زند نگذارند
بیت سرکشد شاخ نو از سرو بن * تا نزنند گردن شاخ کهن * تا نشود رکه چشمه پاک * آب نزاید ز دو چشمه خاک * و در ایام طلوع
تباشیر صبح سلطنت و مبدء ظهور ابهت و جلالت حضرت صاحبقرانی قوی ترکسی در آن اطراف و اکناف که داعیه حکومت و
سرداری داشت امیر حسین بود لاجرم اسباب زوال او هم از اخلاق و افعال او باندک مدتی دولت فراهم داد اولا حرص مال و بیماری که
بغایت کمال بر مزاج او غالب بود و تندخویی و درشت‌گویی با غرور و پندار و نخوت و استکبار جمع کرد بیت ره مردمی نزد او
خوار شد * دلش بنده گنج و دینار شد * باین واسطه خاطر مردم بکلی از او متنفر و روی دلها از راه مودت و موالات او برگشت
بیت کمر بسته از وی بپای کمین * کمینی کسی نشنود آفرین * و تا رکن شوکتش بموافقت حضرت صاحبقرانی قوی بود مردم را پیاز کاری
با او ضروری بود چه هر که اظهار مخالفت او کرده پای جلادت پیش نهاد سر آن در اهتمام آنحضرت جز از راه کرم سران نتوانست برده دار

کار کرده پیش نمود و بهر حال که رو نمود آنحضرت با او طریق موافقت و معاونت حسب الامکان بجای مردی و مردانگی بسر برد تا غایتی
که چون عادل سلطان خان از امیر حسین متوهم شده میل بحث و او را که از برحوالی کش بود حضرت صاحبقران از عقب او شتافته
و جنگ کرده او را بگرفت و پیش امیر حسین فرستاد و میان ایشان نسبت مصادقت و دوستی بعلاقه قرابت و خویشی مؤکد شده بود
اما باطن امیر حسین از شایبه مکر و غدر اندیشی خالی نبود و با وجود آنکه از مخالفتی که پیش از این میان او و حضرت صاحبقرانی
واقع شده بود بسی پشیمانی کشیده و بچندین وسیله باز مصافات و محبت رسانیده و عهد و پیمان بغلاظ ایمان مؤکد گردانیده در این ایام دیگر باره
از تلون مزاج خویش و اغوای پولاد بوغا که خویش او بود و امیر خلیل عهد و سوگند کمو نهاده مکر و حیله آغاز کرد و کس فرستاد
که از ایل و الوس آنحضرت هر که آنجا باشد از کش و آن نواحی کوچانیده ببلخ نقل کنند بعلت آنکه امیر موید در سر شب پسر حاجی
زده هلاک گردانیده و دیگر بحث کسی را بفرستاد تا حرم او شیرین بیک آغا که خواهر حضرت صاحبقرانی بود به بلخ برد و امیرزاده
جهانگیر را که حضرت صاحبقران پیش او گذاشته بود بفرستاد و با آنحضرت پیغام داد که امیر موسی را با کوچ پیش ما بفرست حضرت
صاحبقران را خود از حکایات قصد او که هم بمشافهه و هم بکتابت رسانیده بودند و نهانی داشتن مکتوب بکیخسرو و شیخ محمد بیان
که مصدق آن سخن بود هراز بخاطر مبارک راه یافته بود و چون این حرکات با امارات و علامات سابق منضم گشت رای عالی را از این معنی تحقیق شد
که امیر حسین خاطر گردانیده است و اندیشه قصد غدر دارد و پیش از این مباهله و مدارا گردد مصلحت ندانست بیت بباید غنودن چنان بی‌خبر *
که ناگاه سیلی در آید بسر * بجایی نخسبد عقاب دلیر * که آبی توان یافت او را بزیر * مثل ستیز منه برتر از رعایت مصلحه امیر موسی و
خواجه مهران و دولتخواهان خویش در میان نهاد که امیر حسین باز آغاز مکر و حیله کرده فکرهای عجب میاندیشد و از او غافل بودن
مقتضای حزم نیست حاضران چون این سخن بشنیدند امیر موسی و امرا ارکان دولت آنحضرت مثل امیر داود و امیر سیار بوغا و امیر حاجی
و امیر موید و حسین بهادر و امیر سیف الدین و عباس بهادر و امیر اقبوغا و ایلچی بهادر و شیخعلی بهادر و دولتشاه بخشی ایغور همه باتفاق
زبان برگشادند که بر عهد امیر حسین اصلا اعتماد نشاید داد و او در بند قصد و مخدرات است مبادا که چون فرصت فوت شود تدارک آن نتوان کرد و اندیشه
فایده نده البته در مخالفت با او یک دل و یکجهت باشیم و بهمگی متوجه دفع کار او بودن بیت جا نیز گشاده کمر زبان * دعا
ثنا کرده زیب بیان * که چون غدر جوشد دل کینه خواه * چه دو خاطر برایش بر راه * تو آتش کینه را بر فروز * که فرخ بود دشمن کینه
سوز * بداندیش نوبت مده دادگر * به بحر غث ز بیداد سر * قلم درکش آیین بیداد را * کفایت کن از خلق فریاد را * امیر جاکو
و دولتشاه بخشی در آن معنی مبالغه از حد گذرانیدند حضرت صاحبقرانی سخن ایشان مسموع داشته امیر موسی با آنحضرت عهد هواداری

و مجلسی تازه کرده مجموع دل بر مخالفت امیر حسین نهادند بحکم قضا، و قت علی برادر خضر یسوری را بیاساق رسانید بجزاء فما عصی الله
العقار در فشار کشیدن حضرت صاحبقرانی و ظفر یافتن بر امیر حسین بعون ربانی چون از هر گونه دلایل و علامات محقق شد که
امیر حسین نقض عهد اندیشیده و باز قصد غدر در دل داشته و در زیر گلیم نفاق میزند تا فرصت یافته مراد خود بحیله بدست آرد حضرت
صاحبقرانی را بحکم وجوب دفع صایل که بشرع ثابت شده ضرورت گشت که در تدبیر او سعی فرماید و پیش از آنکه هشیار نماند با بجه
تواند قیام کند و چون همت بلند جنابش جهت مبدا که بنیاد کار بر حیله و نفاق که فشاء آن عجز و مضطرات است نهد ثبت توکل بعون
عنایت ربانی قوی داشته روی همت بدفع امیر حسین نهاد و مردانه اظهار مخالفت کرده بجمع سپاه فرمان داد و شیخ محمد بیان که
از لب آب جیحون گذشته بود و با ترار رفته مدد قرقره قبچاق را طلب داشته و چون سپاه نصرت پناه بر حسب فرمان قضا
جریان بدرگاه سپهر اشتباه آمدند غول و منغلای ترتیب کرده امیر موسی را در غول بداشت و بنفس مبارک در چپ تر زبانی و فرخنده تر
طالعی از کش نهضت فرموده بار کرد جی از نبهادران بیش از آن شد بیت ظفر قرین و فلک بنده و ملک داعی : امید تازه و دولت قوی و
بخت جوان : فتوح سوی یمین سعود سوی یسار : سپهر پیش رکاب و زمانه زیر عنان : چون بخزار رسیدند چنانچه عادت
امیر موسی بود توهمی بجا یکبار بخود راه داده پیمان شکست و از لب آب سمرقند باز حضرت صاحبقرانی بالتفات بکار او نپرداخت
و سیونجق آغلان را با امیر موید و حسین برلاس جمعی از دلاوران برسم منغلای گردش وار یراق و غول نصرت شکوه همایون از آن شهر
روان گشت و چون منغلای از قتلقه گذشته بترمذ رسید منغلای لشکر امیر حسین که منه و شاه و خلیل سر کرده پیش آمده بودند سپاهی بسیار از
دیده و روی بگریز نهادند و از آب آمویه گذشته متوجه بلخ شدند و چون حضرت صاحبقرانی قرین تایید آسمانی بموضع بیا که در سه فرسنگی
ترمذ واقع است نزول فرمود عالیجناب نقابت قباب مرتضی اعظم اکرم المستغنی بکمال جلاله عن الاوصاف و الالقاب سید برکه
که از عظماء شرفاء مکه معظمه بود و در آن عصر غره جبین سیادات روی زمین و واسطه عقد زمره کرام آل طه و یس ذات شریف او
شعر شمس ضحیها هلال لیلتها : در تفاخر ما زبرجدها : بقصد وعده و موضعه در آن منزل همایون بمحض اتفاق پیش آمده و طبل و علم
که اظهر علامات سلطنت و پادشاهیست مهیا داشته هدیه حضرت صاحبقرانی ساخت و تلقین ملهم توفیق زبان سعادت گشاده بر درد
بشارت ارزنده کرامت بنواخت بیت که حفظ الهی نگهبان تو باد : جهان از کران تا کران آن تو باد : بزن گوی دولت که
میدان تراست : خدای جهان این چنین بخت خواست : و زبان مبارکش در آنحال گویا ترجمان تقدیر الهی بود و واسطه تقریر عنایت
نامتناهی بود که مضمون بشارتش نه تغییر در رفت و نه در خبر تأخیر افتاد بیت چو صاحبقران خیمه زد در بیا : قضا گفت بادش دلیل

بپا

بپا : بپا در روان دولت و زد رقم : گران همتان بر ندارم قدم : چو دولت رخ شاه فرخنده دید : جوان شد که دولت بدو
رسید : نه از دولت آن شاه شد ارجمند : که شد پایه دولت از وی بلند : چو دولت از این خاندان یافت نام : نه دولت بود گر
رود زین مقام : زهی دولت دولت نیکبخت : که گشت از قضا و قضا این تاج و تخت : حضرت صاحبقران از آن اتفاق
غریب که در فاتحه دولت روز افزونش رو نمود بر طبق اشاره الفاتحة ام الکتاب بحصول غایات امانی و اقبال ادعیه
واثق و مستظهر شده دست تولا و اعتصام در دامن اعلام دولت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
استوار کرده مقدم شریف آن شعبه دوحه نبوت را بغایت اجلال و تعظیم تلقی نمود و از صدق نیت و صفاء طینت آنحضرت بیان آثار
انس و الفتی پدید آمد که آن بزرگوار برکت آثار در تمام ایام حیات مجموع دولتی که مژده وصولش خود آورده بود مصاحب و مجالست
آنحضرت باختیار اختیار فرمود و هیچ حال از آن امر تخلف ننموده و بعد از وفات مرده در یک قبه آسوده اند روی بپای حضرت صاحبقران
همچنان بجانب اوست یعنی فرد فرد که هر کسی بشفیعی زنند دست : مائیم دست و دامن اولاد مصطفی : اللهم صل علی المصطفی و آله و صحابه
و احبابه و بارک و سلم و حسن عقیدت و کمال اخلاص که حضرت صاحبقرانی را نسبت باطلعت آل محمد بوده اشهر و اظهر از آنست که شرح مجمل آن
و شرح آن خود کجا توان داد و آثار آن خصلت گرامی که مزد رهانیدن خلایق از ظلمات ضلالت و رسانیدن بنور هدایت که رسیدن بان
شفاعت ابدی در سید لسعادت سرمدی از آن توان یافت نص قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی منحصرست در آن
الحمد لله و بحمد الله در خانواده بزرگوار شریف و امید برحمت بی نهایت پروردگار جل و علا چنانست که چون آب دولت در
این جوی که بحر احسان آنان چشمه سیار جاریست بقاء جریانش تا انقراض عالم باد دوام و دولت دین امین از نسخ و انصرام متصل و مستدام
باشد ان شاء الله تعالی بحق محمد و آله علیه و علیهم السلام بیت چو از دولت دین کو دست استوار : سزد گر بماند چو دین بر قرار : بقیه حضرت
صاحبقران از بیا نهضت فرموده بطرف ختایان بالای آب ختلان زد و روان شد و چون در ختلان بسعادت نزول کرد امیر جاکو
بجمع لشکر اطراف فرمان داد و او با امتثال امر مبادرت نموده متوجه شد و سپاه آن نواحی را از اهل و غیرهم جمع آورده روانه اردوی
همایون شد و پیش از آن حضرت خود عازم جانب ختلان گشت تا قضیه لشکر نیز آنجا سر انجام کند و چون رایات نصرت شعار بگذر اوباج رسید شیخ محمد بیان
با سلدوی قرقره بصوب فرمان شتافته بانجا بموکب همایون پیوستند و بسعادت دست بوس مبارک سرافراز گشت و چون از آب جیحون عبور فرمود
موضع علم مخیم نزول فرخنده گشت هزاره بانجا بعسکر همایون پیوسته امیر اولجایتو که امیر حسین او را در قندز گذاشته بود و شاه شیخ محمد دوانی خزانچی
که حضرت صاحبقران کسی بطلب او فرستاده بود با لشکر برسیدند و بعز تقبیل بساط آنحضرت مستسعد گشتند و چون همه را خاطر از امیر حسین رنجیده بود

وازاو ایمن نبودند از توجه حضرت صاحبقرانی بدفع او نجابت خرم وشادمان بودند وشادیها اظهار کردند که بیت زهی خجسته مملکت
کشا سپهر نجم الکلی پای ورند دلیر * تو سرو نوی خصم پیر کهن * کجا سر کشد پیر با سرو بن * بهر پایه این دولت تازه جهد *
عروس جهان را جهان‌آرای عهد * و امیر کیخسرو که ولایت ختلان را گرفته بود و از بیم امیر حسین بطرف آلای گریخته چون از عزم
حضرت صاحبقرانی آگاه شد فرحان وشادمان بمعسکر ظفر پناه پیوست وامیر جاکو نیز با لشکر ختلان برسید بیت بفرمان ز هر کشوری
حشری * بدرگه رسیدند با لشکری * در آن دشت جای نشستن نماند * همان موضع آب بستن نماند * و تمام امراء و نوئینان الوس
جغتای کمر طاعت و انقیاد حضرت صاحبقرانی بر میان جان بستند و مراسم هواداری و خدمتکاری اتفاق نمودند بیت
کمر بسته گردنکشان سر به دار * بدرگاه آن خسرو کامکار * حضرت صاحبقرانی جمعی بهادران کاردان را از بهر منقلای ز پیش روان
ساخت و از جانب امیر حسین نیز جماعتی پیش آمده بودند شیخعلی بهادر که بیت بنوک سنان پیل برداشتی * سپاهی بیک حمله برداشتی *
چون ایشان را بدید تیغ برکشید و چون شیر غرین حمله کرد بیت به موت رزمی گران گرز بهر * گریزنده شد ماه و باریک مهر *
برآمد دود از گیر و گریز * ز هر سو سر افشان شد ترک ریز * و ختای بهادر که بیت در آهنگ چون شیر غرنده بود * که
جنگ شمشیر زننده بود * از دیگر طرف حمله آورد و سپاه مخالف را از جای برداشته براندند و شیخعلی بهادر جوبان سرا الل را دستگیر
کرده بیاوردند و رایت نصرت آیت از آنجا نهضت نموده آن لشکر انبوه گرده از دامن کوه شادیان شادمان و شادخوان
بیت همه دل پر از مهر صاحبقران * کمر بر میان و ثنا بر زبان * روان شدند و لب آب دره گز زده قلعه ارز فرود آمدند
و حضرت صاحبقران سیورغتمش اغلن را باسم خانی موسوم گردانید و لشکر مرتب ساخته بسعادت و فیروزی متوجه شهر بلخ شده و
زنده چشم پسر محمد خواجه منقلای با لشکر اردی از سیورغان رسیده بمعسکر ظفر پناه موت و عیار گردون مآثر از اطراف و جوانب
شهر در آمده و قلعه هندوان که مشهور است در میان گرفته کورکه زدند و شورش انداختند بیت چو شاه جهانگیر گردون نهیب *
در آورد لشکر ز بالا و شیب * سپاهی چو مور و ملخ بیشمار * رسیدند تا گرد شهر و حصار * غریو در آمد ز توران گروه * که لرزان شد
از هوششان دشت و کوه * و از قلعه نیز سواره و پیاده بسیار بعزم رزم و پیکار بیرون آمدند و از هر دو جانب حمله کرده جنگ در
پیوست بیت سواران روان در هم آمیخته * پیاده کمین در هم آویخته * زمین گشت غرق و جهان شد سیاه * بلرزید مهر و بترسید
ماه * نگارنده از خون سبزه زمین * گشاینده رگ ارغوان کمین * برین گونه تا شب بیامد فراز * بپیچید کس دامن از جنگ باز *
در آن روز امیرزاده عمر شیخ با آنکه در سن شانزده سالگی بود مرکب جلالت در معرکه رانده آثار شجاعت و نجابت بظهور رسانید از

گشاد قضا تیر بر پشت باشی آمد که از زیر قدم سر بدر کرد چابک دستان صنعت جراحی پیچی گرم کرده آن جراحت را چنان داغ
کردند که تیغ از دیگر طرف بدر آمد و آن شاهزاده دلاور با وجود صغر سن هیچ اضطراب بخود راه نداد مصرع در آن بزم بهتر جوان
بود * روز دیگر که خسرو سپاه بسیار بعزم تسخیر قلعه فیروز باره گردون رایت منصور صبح از جانب مشرق بر افراخت و خسروی
که بر بالای آن حصار خود نمائی میکردند همه را یکبارگی از عرصه ظهور گم ساخت بیت گرفته خسرو فیروزه اورنگ * حصار مینا
شده خلق آهنگ * از جانبین دیگرباره بعزم جنگ کمر بستند بیت لشکر نصرت قرین از در صاحبقران * عون الهی معین * فتح پیش
عنان * غریو کوس بنزد و غبار جولان بیان میدان لوزد گوش و دیده کیوان و بهرام را خیره و تیره کردند بیت
بغرید بر کوس چرم هزبر * دم نای رویین بر آمد بابر * بر آرزد و آتش گردون ز گرد * پر از شیر غرنده هامون نبرد *
از قلعه جمعی خواصه گیان امیر حسین جلادتی نموده بیرون آمدند و از بادحمله دلیران شیران محاربه و قتال اشتعال یافت
بیت یکی را تن افتاده چیاده دست * یکی را سر و مغز از گرز پست * عقیقی شده از خون بفر سنگ سنگ * فرو ریخت ز آن جنگ خرچنگ
جنگ * امیر حسین از مشاهده آن کار زار خود را زار دیده و تدبیر واقعه بیرون از حیز قوت اقتدار بیت ز دست در قلعه رخود
جست * فرو هشته از دولت و ملک دست * حضرت صاحبقرانی پیش او کس فرستاد که اگر بر جان خود بخشایشی میکنی طریق آنست
که قدم بر جاده انقیاد نهاده بیرون آئی امیر حسین را کار بجد و فکر از ترده بود اذعان نمود و پسر بزرگ را با خانی که بر گزیده
بود بیرون فرستاد که سلوک جاده متابعت را کمر طاعت بسته ام التماس آنست که از خون من در گذری و تعاقب آن دیگری
نفرستاد حضرت صاحبقران را زبان عجز و مسکنت پیغام داد که چون دولت از من برگشته است و قرین روزگار تو گشته بیت بغضب
تو ملکت و فرمان روائی * مرا مهر و از بخت بد میوائی * بکلی دل از مال و ملک و حشمت و اقبال برداشته ام و خاطر تحمل رنج و عنا
و مشقت و بلا کاشته در خواست همین است که مرا راه دهی تا بیرون روم و بجانب کعبه معظمه توجه نمایم حضرت صاحبقران ملتمس او را
مبذول داشته بفرمود که هیچ آفریده متعرض او نشود تا بیرون آید و هر جا که خواهد برود و امیر حسین دیگرباره پیغام فرستاد که
فردا بیرون میروم و دل خواهم است که عهد کنید که کسی قصد جان من نکند حضرت صاحبقران بر حسب دلخواه او عهد کرد و قضیه بر آن
قرار یافت که روز دیگر بیرون آید و بسلامت برود و چون امیر حسین را نقض عهد در نهاد بود و تغیر راست که مصرع هر کس که همه را
چو خویشتن میداند * بر آن سخن اعتماد ننموده هم با دو نوکر در شب از قلعه بیرون آمد بیت نه عزمی درست و نه رای صواب * دلی
پر نهیب و سری پرشتاب * و از غایت وهم و حیرت ندانست که کجا برود بشهر کهنه افتاد و چون روشنائی صبح آغاز غمازی نهاد

از بیم جان بمناری که در میان مسجد آدینه بود برآمده و پنهان شده و فحوای نظم مولانا جلال الدین رومی قدس سره بیت بر مناره
اشترم رو دو فغان برآرد که پنهان شده من اینجا بکنم پنهان را — وصف الحال آمد و چون تقاضای اجل که حکمش در محکمه قضا بمثابت
لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون متعجل شده و اجل در رسیده بود گوشش مفید نیفتاد و بحسب اتفاق شخصی را اسبی گم شده
بود و به هر طرف در طلب و جستجو وی می‌شتافت در خاطرش افتاد که بر بالای منار برآید و اطراف و جوانب را احتیاطا تماشا
کند که گم شده خود را بازیابد و چون بمنار برآمد امیر حسین را بدید و بشناخت امیر حسین که در زمان رفاهیت وی دیناری
بخنجر گذاری و ثانی پهلوانی میداد از خوف سرگشت مروارید بر راه انجش نهاد و تقبل نمود که اگر از آن ورطه خلاصی یابد
رعایت او حسب المقدور بجای آورد برازی و درخواست امیر حسین بتفصیل باز راند و عذر خود و تمهید کرد که چون فوت
پنهان داشتن این معنی نبود تعرض ساندم و چون امرا و سپاه از آن حال آگاه گشتند سواره و پیاده روی بمحل مسجد آدینه نهادند
امیر حسین چون از بالای منار توجه مردم مشاهده کرد دست امید از جان شیرین شسته جای دیگر از آنجا فرود آمد
و هم در مسجد از سر خوف در سوراخی پنهان شد و از بخت برگشته گوشه از جامه‌اش بیرون بماند طلبکاران در جستجو سراغ
احتیاط مرعی داشته پیدا کردند و دست بسته پیش حضرت صاحبقران آوردند و دولت برسم ثنا زبان برگشاده که بیت
کسی که گردن از امرت کشید گردنش — با آستان تو اکنون کشان کشان آورد — و اقبال بر سبیل خاندار داد بیت سری که
از تو بسجده بریده باد چو زلف — دلی که از تو بگردد سیاه باد چو خال — حضرت صاحبقران نخواست که بهیچ وجه از عهد تجاوز نماید
با امرا گفت که من از خون او گذشته‌ام و با نقض عهد او کار او در گذشته و چون او را از مجلس همایون بیرون بردند امیر کیخسرو ختلانی زبان تظلم
برگشاد که امیر حسین برادر مرا کیقباد کشته بفرمایند که او را بمن سپارند تا بمقتضای شرع قصاص بجای آرم حضرت صاحبقران آن گروه را
تسکین فرمود که تو از این دعوی بگذر که خون برادر تو خود او را نخواهد گذاشت بیت تو بد کننده خود را بروزگار سپار — که روزگار ترا
چاکریست کینه گذار — و در اثنای این حالات تذکر حقوق مصاحبت و مؤانست قدیم و یاد وصلت و قرابت که بواسطه مهد علیا اولجای
ترکان میان حضرت صاحبقرانی و امیر حسین واقع شده بود شعله حزن و اندوه در کانون اندرون آنحضرت نوعی برافروخت
که بر حسب مصرع هر که که بسوزد جگرم دیده بگرید — آب حسرت از دیده مبارک آنحضرت چکیدن گرفت و بر کار دیده و چاشنی روزگار
چشیده و هیراد لجاتو از مشاهده آن حال اندیشه کرد که چون حضرت صاحبقرانی در این مقام است امیر حسین از این ورطه جان خواهد برد
و مبادا که چون فرصت از دست برود روی دست ندامت باید گزید بیت سنگ بر دست و مار بر سر سنگ — نه زیرکیست بود فسوس و درنگ

پنهان

پنهان با امیر کیخسرو و امیر مؤید اشارت کرد و ایشان از مجلس بیرون آمدند و بی طلب رخصت از حضرت صاحبقرانی سوار
بتاختند و کار امیر حسین بساختند و تن او را از جان و جان او را از اندیشه بغی و طغیان او بپرداختند و چون انقضای
بحکم شرع متوجه بود حمایت حضرت صاحبقرانی مفید نیفتاد و زبان حال آنحضرت را در این قضیه این دو بیت مناسب آمد مثنوی
نخواستم یاران سوفا — ز مول سپاه من آید جفا — ولی هر که او دل دگرگون کند — سزد گر سپهرش جگر خون کند — و امیر حسین را در کنار
گنبد خواجه عکاشه دفن کردند و لشکر منصور روی تسلط و استیلا بقلعه بقتلغ نهادند و آن را به تحت تصرف در آوردند و پسران امیر حسین
خان زاده سعید و نوروز سلطان با تیر گرد دارا و سوخته آب حیاتشان بر خاک هلاک ریختند و خاک وجودشان بباد فنا بر رفت و دو پسر دیگر
جهان ملک و خلیل سلطان گریخته بجانب هندوستان رفتند و هم در آنجا فوت شدند و خانی را که امیر حسین بنقب و نهب گرد کرده بود و بتیغ
هلاک خون ریخته مصرع آتش چو در افتد تر و خشک را بسوزد — و خزاین و متعلقان امیر حسین را با تمامت خزاین و دفاین که بدست حرص
و امساک جمع کرده و اندوخته بود پیش حضرت صاحبقرانی آوردند قطعه آنچه با مهر خازنش روید — هر چه از خاک بحر و کان آید — و آنچه او داغ حلقه
زاید — هر که زنان پیش و جان آید — حضرت صاحبقران از خواتین امیر حسین سرای ملکخانم دختر قزان سلطان خان و الوس آغا دختر بیان سلدوز
و اسلام آغا دختر خضر یسوری و طغی ترکان خاتون را بحرم خاص اختصاص کرد و سویج قتلغ آغا دختر تربت شیرین خان که حرم بزرگ امیر حسین بود
به بهرام جلایر داد و دلشاد آغا را بزنده چشم و عادل ملک دختر کیقباد ختلانی را با امیر جاکو و دیگر قمکانرا هر یک بکسی نامزد فرمود و دو جی را
بالمچی بوغا برادر تابان بهادر داد و فرمان جهان مطاع نفاذ یافت که تا اهالی شهر که با امیر حسین در قلعه بوده باز بشهر کهنه روند و در آنجا
عمارت کرده توطن سازند و قلعه یکباره به غارت پاک رفته ویران کردند و خانهای امیر حسین را خراب نمودند و چون نهال آمال او را که بیشتر
از بیخ بکندند مثنوی نشان از در و برج و باره نماند — بر آن در درو پیچ داره نماند — سرای سپنجی بدینسان بود — یکی خاره و دیگرش بستان بود
یکی بر فراز و یکی در نشیب — یکی با فروزی یکی با نهیب — چه تا زین سرای دون بگذریم — بدانش جهانی بدست آوریم — که شادی از آن جاودانه
بود — نه چون این غم آباد فانی بود — اللهم وفقنا لما تحب وترضی وجنبنا عما تکره وتسخط والحمد لله رب العالمین گفتار در جلوس
حضرت صاحبقرانی بر تخت سلطنت و جهانبانی قال الله تبارک و تعالی الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة
و امروا بالمعروف ونهوا عن المنکر ولله عاقبة الامور مالک الملک بارگاه کبریا جل و علا که مقتضای حکم تؤتی الملک من تشاء و
تنزع الملک ممن تشاء بر پرده انجم لطف و قهر اوست ملک و دین را در شیمه حکمت توامان و در مهد قدرت رضیع لبان کرده و چمن ملک را
طراوت سعادت جز از چشمه سار بیاض دین چشم نتوان داشت و چشمه سار دین را زلال احکام بی حسام ستیام والیان ملک جریان نیابد

قطعه سرسبزی نهال سعادت باغ ملک ❊ بی چشمه سار شرع مطهر طمع مدار ❊ لیکن زلال چشمهٔ دین کی شود روان ❊ بی سایهٔ سیاست شاهان کامکار ❊
بنابراین شایستهٔ سریر سلطنت و جهانداری و سزاوار افسر فرمان دهی و کامکاری صاحب دولتی تواند بود که پشت همت عالی و نقش نقوش
دین مبین بود و نصب العین ضمیر منیرش تشید احکام شرع سید المرسلین علیه و علیهم صلوات رب العالمین بود تا تندی که چون درخت بخشش
در گلشن سلطنت بالا کشد بهترین میوه اش اقامت مراسم امر معروف و لوازم نهی منکر شایسته و چون نهال اقبالش از جویبار حلوت
و فرمان روانی سرسبز و شاداب گردد تازه ترین نوباوه اش ایصال خیر و نفع و استیصال شر و فرو شمارد آیینه دولتش چون
صیقل توفیق زداید در او جز صورت نیکوخواهی و نکوکاری ننماید و شمع جلالش چون از لمعه عنایت ربانی برشود پرتو انوارش
شارع شرع مستقیم راه بر آید بادی حمله اش بکاه و از آن برافروزد که برج قلم و ستمکاری بسوزد و تیغ آبدارش از آن برخاک معرکه خون
ریزد که غبار فتنه از هر گوشه برخیزد و زبردستی از آن جوید که زیردستیان را حمایت نماید و پیشی از برای آن برجمه طلبد که در باره
کم مایه عنایت فرماید سرفرازی در آن داند که از پا ای [illegible] و پای شعی در طلب حرفه ی باز قصد کشاید تا جای
کار سرگشته از دست عدلش بر آید نهال کامکاری و درختی با ما پید از از تیغ جان [illegible] بهار معدلت شکوفه کرب شکفته و گلبن
پادشاهی را بآبیاری تیغ از آن سرسبز دارد تا بدست مرحمت خار [illegible] ساید بپایان آرد بیت بود کامش از شاهی و برتری ❊
رعیت نوازی و دین پروری ❊ بیاسان کند خاطر خلق شاد ❊ جهان لشکر آباد و دارد بداد ❊ لاجرم بعد از فتح بلخ مجموع امرا و نوئینان
الوس جغتای که در آنجا جمع آمده بودند مثل امیر شیخ محمد خلیفه زاده و امیر کیخسرو ختلانی و امیرزاده لجانبو اردی و امیر داوود دوغلات و امیر
سیاربوغا جلایر و امیر جاکو برلاس و زنده حشم اوردی و امیر موید ارلات و شاه شیخ محمد والی بدخشان و حسین بهادر و دیگر
امرا و سرداران باتفاق احکام پیاد آورده روزگار که فرموده انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی مشورت بوجوب ملاحظه جانب
ایشان مثل سید برکه و خان زادگان ترمذ و خان زاده ابوالمعالی و برادرش خانزاده علی اکبر همه یکدل و یک زبان گشته
حضرت صاحبقرانی که در تقویت دین و تمشیت سیاست از سلاطین عصر ممتاز بود شایسته پادشاهی و جهانبانی دانسته سر انقیاد بر خط
فرمان نهادند و باتفاق با آن حضرت بیعت تازه کرده میان و زبان بچاکری و ثناگستری ببستند و گشادند بیت که ای فر
فرخنده ات زیب گاه ❊ ترا زیبد آیین و تخت و کلاه ❊ دل ما یکایک بفرمان تست ❊ همه جان ما زیر پیمان تست ❊ سزاوار شاهان
کیهان تویی ❊ گزین دلیران شیران تویی ❊ تو شستی بشمشیر هندی زمین ❊ بآرام بنشین و رامش گزین ❊ و در زمانی که جهان از جور پیسلای
قهرمان شتا خلاص یافته که سلطان گردون سریر آفتاب تخت شرف بر آمده و در ممالک بساطین از برای خسرو ریاحین آن انجمن

فیروزه فام گلبن را به پیروزی بیاراست فراش ظفر زیب آیین جلوس همایونش قیام نمود عرصه گیتی از غبار وحشت و اندوه پرداخته
سراپرده بسطت و جاه را پیرامون بسیط ربع مسکون کشیده و قبه بارگاه رفعت و جلال را از سایبان سپهر گذرانیده و بساط امن
و امان گسترده سریر سلطنت را بچهار قائمه دوام و قرار و احتشام و افتخار ممکن و استوار ساخته و تاج شاهی را بجواهر عزت و شکوه
و یواقیت حشمت و عظمت مرصع کرده بر سر نهاد بیت بروزی که بنگ اختری یار بود ❊ نمودار دولت پدیدار بود ❊ گزیده ترین روزی
از روزگار ❊ چو عید همایون بفصل بهار ❊ مهندس نماینده سیمای تقویم سعود سعادت را از جداول زیج عنایت استخراج نموده باسطرلاب
فتح و فیروزی ارتفاع اختر بخت فال اقبال باز جست بیت وز آن پس بفرخنده تر طالعی ❊ سعودش ملاحظ بهمانی ❊ برافروخت
صاحبقران تاج زر ❊ برافراخته تخت شاهی بفر ❊ کمربست با فر شاهنشهی ❊ جهان سربسر گشت او را رهی ❊ مدان از بدی دست
کوتاه کرد ❊ روان را بسوی روشنی راه کرد ❊ نوئینان و امرا رعایت رسومی که در جلوس سلاطین میان ایشان متعارف است بتقدیم
رسانیده باتفاق زانو زدند و زبان و دست بتهنیت و نثار گشادند بیت زر و گوهر بر سرش افشاندند ❊ ورا شاه صاحبقران
خواندند ❊ و در آن زمان سن مبارک آنحضرت سی و چهار ساله که شمسی ترقی نموده بود و این اتفاق میمون در روز چهارشنبه دوازدهم
ماه مبارک رمضان الذی انزل فیه القرآن سنه احدی و سبعین و سبعمائه موافق ئیت ییل چنانچه ناظم جواهر خروش شیرین بیرون شیرین
هوش زیور کردن و گوش روزگار ساخته بیت ز منصب قرون رفته هفتاد و یک ❊ قضا گفت شه را که الملک و لک ❊ جهان کرد آباد
پستی خراب ❊ برآمد ز مشرق بلند آفتاب ❊ مهی را که پر نور کس ممکن نمود ❊ فلک داد رفعت که خورشید بود ❊ تمام اسم نام بعینی عدید ❊
و من شانه فیه با فش شدید ❊ تیمور طراحی شه شیر گرد ❊ عدو جهان گیر گیتی نورد ❊ وز آن پس جهان گیر شرقی نژاد ❊ جهان را
جوان کرد از عدل و داد ❊ قضا شمع اقبال او بر فروخت ❊ عطارد کمر بند سودا بسوخت ❊ قدر بخت او را چه شه مشتری ❊ بیاموخت
ناهید خنیاگری ❊ دلش با مسیحا چه همخانه شد ❊ بر و شمع خورشید پروانه شد ❊ درخشنده شمعی برآمد ز تیغ ❊ ز خور تاج بستد ز برج تیغ ❊
سعادت قران همچو رحمن شد ❊ ز رفعت مکانش جهان در سپرد ❊ زمین را سراسر همه صحن خاک ❊ بیشتاب شمشیرش از ظلم پاک ❊
تبرتیشه تیغ او بی گزند ❊ ز باغ جهان بیخ آفت بکند ❊ شکوه سپاهش کز ز نبرد ❊ برآورده از کوه البرز گرد ❊
چو کاف از نهیبت ز دنام قاف ❊ بپرید ز تیغ زبانش شکاف ❊ عدو گور و خون گری زرخند ❊ از و پایه تخت شد سربلند ❊
درین باغ هر شاخ کو سرکشید ❊ سرش زد بشمشیر و بخش برید ❊ درآورد عزیمت سوی بلخ کرد ❊ همه عمر دشمن ز غم تلخ کرد ❊
سرو پای خصم و سرا و وطن ❊ زر و سیم اجداد و فرزند و زن ❊ بجنبت دربت و لجه و بسوخت ❊ کرف و نهاد خرمن و فروخت ❊

بدایع اشارات و کرایم بشارات آنکه تاریخ این جلوس همایون بر چهار رکن عظیم از حروف منزله قدیم واقع شده که صدر سوره
البقره که سنام کلام علام افتاده موشح بدان و در ضمن این اتفاق حسن لطیف ایمائیست بدوام عالم و عالمیان را بدوام ایام این دولت
و خلود روزگار این سلطنت که بی تکلف و مداهنه نسبت با دیگر روزگارها و ازمنه آنچنانست که حریم حرم شریف نسبت با دیگر دیار
و امکنه بسیط زمین و زمان بساط امن و امان گسترده و ریاض احوال عباد و بلاد از خار تعرض و تغلب اهل فساد و عناد پیراسته
نهال امال خلایق از رشحات عدل و احسان میوه مقصود بار آورده و سایه رفاهیت گسترده و [illegible] آمال خاص و عام از
قطرات غمام انعام دانه هر مراد در خوشه آرزو پرورده و از تلخی و ناراستی جز در ابرو و زلف خوبان اثری نمانده و از فتنه و آشوب
غیر غمزه و طره ماهرویان از جانبی خبری نرسیده بیت گردون فروغ و گنبد از نیلگون تیغ ✦ و ایام بر کف زه از کمان
کمان ✦ ایزد تعالی و تقدس کافه اهل اسلام را از برکات معدلت و مرحمت این دودمان نامدار تا چرخ را مدار بود و زمین را
قرار ممتع و برخوردار داراد بحق محمد و آله الاطهار و چون حضرت صاحبقران تخت سلطنت و جهانبانی را از فر شکوه همایون
زیب بخشیده و بشارت بیت سر سلطنت اکنون کند سرفرازی ✦ که سایه بر سرش افکند خسرو غازی ✦ گوش زمانه از زبان
قضا شنید بیت سر گنج بگشاد صاحبقران ✦ نه چندان که آورد شمردن توان ✦ ببخشید چندان که شد زر بسر ✦ ز بخشش ترشح بود
دلیر ✦ مجموع کلانتران و سرداران الوس جغتای را از امرا و ارکان دولت بانواع نوازش و تربیت سرافراز گردانید
پایه قدر و منزلت بر افراخت و تمامت ذخایر و نفایس امیر حسین را علاوه جزایل مواهب و عطای پدر بخشیده و همه را اجازت
انصراف ارزانی داشت تا هر کس بمقام خویش بازگردد و شاهین عدل و نصفت در هوای آن دیار پرواز دهد گفتار در مراجعت
حضرت مؤید ارجمند از بلخ و انشاء قلعه و حصار سمرقند رای عالم آرای حضرت صاحبقرانی مراد پسر جاکو برلاس را بحکومت
بلخ و توابع نصب فرمود و عزم مراجعت جزم کرده در ضمان حفظ آلهی مصرع روشن دل و دادگستر و شاد ✦ روی توجه بصوب
کش نهاد و بر آب جیحون که از بلخ تا به آنجا شش فرسخ است کشتی پل بسته بسعادت بگذشت و در جلگای کش بر لب آب خشکارود
خیمه حشمت نزول همایون ساخت و دیده اولیاء دولت نور بهجت و سرور افزود و سینه اعداء مملکت را نیران ویل و تنور غم
شاه عالم پناه مدت دو ماه بیت بفر و ناز در آن منزل بهشت آئین ✦ که بُد زعزت زنت سرای علیین ✦ توقف فرمود
بساط عیش و عشرت چون سماط فضل و مکرمت علی الدوام بکام گسترده و گوهر مراد که در بحر امید گنجد صدف دولت بر حسب
آرزو پرورده بیت بفرخ تر زمان شاه جوانبخت ✦ بدار الملک خود شد بر سر تخت ✦ جهان را از عمارت داد یاری ✦ ولایت را ز فتنه

رستگاری ✦ و در اثنای آن خواص بندگان و هواداران که در این مدت بوظایف خدمتکاری و جان سپاری قیام نموده
بودند و اسامی ایشان مکرر ذکر شده همه را بعواطف مراحم پادشاهانه اختصاص بخشید و بصنوف مواهب سنیه گرامی داشت
و بمراتب و مناصب علیه رسانید بیت ز دریا دلی شاه کردون شکوه ✦ نوازش بسی کرد با آن گروه ✦ سر آن سپه را که برده رنج
بخروارها داد دینار و گنج ✦ غنی کردشان از زر انداختن ✦ ز نو هر زمان خلعتی ساختن ✦ و هر کس را برحسب حال تومان
و هزاره مقرر گردانید بقدر قابلیت و استعداد خلعت و منصب بر قانون استحقاق ارزانی داشت برید از آنجمله امیر داود دوغلات را داروغگی
سمرقند علاوه امارات و منصب دیوان و دیگر ترتیبها فرمود و امیر جاکو و امیر سیف الدین و امیر عباس و اسکندر و عالم شیخ و علمه
قوچین و اردوشیر قوچین و قماری ایناق برادر تموکه قوچین را امارت لشکر و تواجی گری که ثانی منصب سلطنت مثل ارکان
تفویض فرمود و امیر سار بوغا و حسین برلاس و امیر اقبوغا و حاجی محمود شاه و ایلچی بهادر و دولتشاه بخشی را امیر دلاوران
ساخت و ختای بهادر و شیخعلی بهادر و تابان بهادر و دوکه و بخشی شاه و قراهند و تکلک و ایاجی کلته و قران بوغا و سلار
و دور بهادر مقدم سپاه گردانید و ختای و شیخعلی و قمتمور را بزرگ ایشان و کلانتر بهادران ساخت و برین منوال هر کسی را
باندازه رتبت و استحقاق شغلی لایق و راهی مناسب مخصوص گشت بیت تا یدیلیش چو بار بها کرد ✦ عالم بکرم و کام بها کرد ✦
هر بنده که در رکاب او روزی رفت ✦ بر موکب سروری سوار بها کرد ✦ و هم در خلال این احوال بسعادت و اقبال روی بهمت
و جلال و سلطنت و استقلال بخطه فرخنده فال فردوس مثال سمرقند آورد و آن شهر گزیده را که از زینت و شهرت و نشست و طراوت
اشجار و حسنات عمارات و سیلان انهار غیرت هر دیار و غیرت فزای سایر بلاد و امصار است مرکز رایت دولت گردانیده و پایه تخت ساخت
و بنیاد قلعه و حصار و انشاء عمارات عالی و قصور زرنگار فرمان داد و سرکارها با امرا بخش فرمود امیر اقبوغا بمعرف اهتمام در
اتمام آن شغل نصب نمود و چون مجاری امور سلطنت بر وفق مرام انتظام یافت همت کیوان رفعت آن حضرت بتدارک خللها که در ایام فتنه
و ضبط ترکمانان از حوادث روزگار باحوال آن دیار راه یافته بود التفات نمود نسیم رحمت و رأفت از مهب نصفت و عدالت
وزیدن گرفت و سحاب انعاش که چون انعام سحاب عام بود بر کشت زار امید همگنان باریدن آغاز نهاد و باندک مدتی
سمرقند بیامن برکت و عدالت آنجناب والا و [illegible] از رفاهت آبادانی و کثرت اهالی و سکان و بسیاری صادر و وارد از
اطراف و اکناف گیهان بمرتبه رسید که از آوازه آن مصر را نسبت اهبطوا مصرا فان لکم ما سألتم جامه رشک در نیل زد و بغداد را
هر چند بدار السلام که لقب بهشت موسوم شده از رشک حسد و غیرت همواره سیلی بر چهره رواست بیت از پی رشک سمرقندش دجله

بشکست برج بغداد • و امیر موسی که هنگام توجه حضرت صاحبقران بجانب پنج چون بکلبت از موکب همایون تخلف نموده بود باز چون خبر فتح
آن حضرت شنید که بجهت طرف ترکستان رفته بود در اثناء این احوال حضرت صاحبقرانی جلکی قوچین را بطلب او فرستاد و چون باو رسید
قضیه بجنگ انجامید و امیر موسی شکست یافته گریخت و به تنگی بالا رفته در ییلاق و کوهستان سرگردان گشت تا دگر باره امیر قرلغاج برادر حسین
برحسب فرمان قضا جریان با جماعتی متوجه او شده و چون امیر موسی سپاه ایشان دید بی توقف گریخت و امیر قرلغاج در پی او شتافت
تا به وی رسید و امیر موسی با دو حرم خود از آب جیحون گذشته بسیورغان پیش زنده حشم رفت و آغاز اغوا و افساد نهاده با سپاه
رسانید که زنده حشم عقرب زنده نمانده و جنبش در تحت تصرف دیگران در آید بیت دار عجب به بتر • هم صحبت بد تباه • وین نکته یقین
دانند • آن را که خرد باشد • گفتار در قشلاق حضرت صاحبقرانی در عین اقبال و کامرانی در تیر ماه همین سال حضرت صاحبقران
جهانگشای جهت قورلتای تجمیع آمدن امرا و تومانات و هزاره جات شال داد و بموجب حسب فرمان چون اقبال دولت و ظفر و نصرت روی به درگاه
عالم پناه آورده جمع آمدند بیت ز اطراف شاهان و گردنکشان • رسیده به درگاه صاحبقران • لکن زنده حشم پسر محمد خواجه اردی که
چون دولتش برگشته بود چون کجت تخلف نمود آنحضرت ایلچی فرستاد تا او را از عصیان و بال آن ترسانیده به قورلتای طلبدارد و چون ایلچی به وی رسید
وسخن رسانید که اگر در مقام اطاعت و انقیادی بی توقف با ایشان سلطنت و شان بپایه شتافت زنده حشم زبان تعلق باظهار برگشاده که
بیت من بنده فرمانم • گر خواند و گر راند • شمشیر و کفن گیرم • گر کشته او دانند • و ایلچی را اکرام و اعزاز تمام کرده باز گردانید قرار
بر آنکه او نیز از عقب روان شود تا بآن وعده وفا نکرد و از نجابت کسی آمد و لسامع علیه رسانید که زنده حشم تحقیق از جاده انقیاد
برگشته و بیشتر از این امیر بیرام شاه ارلات و پسرش ییلانچی که با امیر تی در مقام یاغی گری بودند چون خبر فتح حضرت صاحبقرانی شنیدند
بسیج و شادمانی گشتند از طرف خراسان روی الحاق و هواداری بدرگاه سلطنت پناه نهادند و چون زنده حشم از آن معنی آگاه گشت از طریق
غدر و مکر بهانه صحبت و عشرت از سیاوری و شراب و ما یتعلق بهذا الباب بسر راه ایشان آمد و در موضع دنبه ییلاق ایشان را طوی داد
و در حال استیلاء سورت شراب پدر و پسر را گرفت و بند بر پای نهاده بدست برادر خود پیر محمد سپرده بحضور مردم با او گفت که ایشان را
بدرگاه حضرت صاحبقران رسان و در خفیه با برادر مواضعه داشت که ایشان را در هست سیاد پیر محمد هر دو را در بخود را همه ببرد و در شب کار
ایشان را بساخته عنان باز کرده پیش برادر آمد چون رای حضرت صاحبقران بر این حال اطلاع یافت امیر اولجایتو را فرمود برود و خوارزم
ملامت و سرزنش کرده نصیحت کن و بیاور تا نهال حیاتش بکلش هر قهر از بیخ بر نیاید بر کار دیده و قماش خود را انداخت بزبان معذرت
عرضه داشت که من زنان سپاه نیستم که نصیحت با او سود رسد بجنگ و مراد رسیان نجات باید برد اگر رای عالی مصلحت فرماید پسرم خواجه یوسف

بکفایت

بکفایت این مهم کمر بندگی بندد حضرت صاحبقران عذر او پسندیده مسموع داشتند تابان بهادر و خواجه یوسف را بفرستاد تا زنده حشم را بطریق صواب
ارشاد کرده بیاورند و چون ایشان بشبورغان رسیدند آن خود رای عاقبت نااندیش ایشان را بگرفت و مقید گردانید گفتار در لشکر کشیدن
حضرت صاحبقران بجانب شبورغان چون حضرت صاحبقران از جسارت نمودن زنده حشم در آن قضیه و بیباکی او آگاهی یافت
آتش خشم از کانون حمیت پادشاهانه زبانه زدن گرفت و با تمام لشکر از کش متوجه او شده پرچم رایت همایون را بشاه طوی
ربانی پیوسته و بازوی دولت زور افزون بتائیدات یزدانی آراسته و چون از آب جیحون عبور نموده خاک شبورغان از شرف سم
نعل بادپایان لشکر منصور سرمه گردون برکشید زنده حشم بقلعه آنجا که در شاهنامه بسفید دژ مذکور است تحصن جست و روی رای خطا از
صوب صواب بگردانید پشت بتمنع با آن حصن حصین بازکرد بیت ز آن حصاری که طرف باره او • در علو از ستاره دارد عار •
صحن او صحن اختر ثابت • بام او بام گنبد دوار • عساکر گردون مآثر غران و جوشان گرد قلعه برآمده کوزرکه و کوفته و از غریو کرکه
و کره نای و نعره و خروش بهادران تیر دارنده های زمین و زمان چون پیدا گشته باد وزان طرف به زنده حشم را از مشاهده
آن حال دود تحیر بسر آمده و آتش خوف و هراس در خرمن تمکن و ثبات افتاد چاره همان دید که دست عجز و مسکنت در
دامن تضرع و زاری آویخته با امیر اولجایتو توسل نموده او را شفیع گرفت و الحق بیت عذر به آن را که خطائی رسید •
کام از آن عذر بکامی رسید • امیر اولجایتو بپایه سریر سلطنت مصیر آمده در موقف عذر زر و استغفار ایستاده بگریه و زاری در
خواست کرد که جریده جرایم زنده حشم چون قدم در دایره ندم نهاده و از نادانی و تبه کاری خویش پشیمان شده برقوم
رقم عفو و اغماض کرده و سپاه ظفر پناه بسعادت معاودت نمایند تا بعد از تسکین غلبه حیرت و دهشت بقدم خدمتکاری و طاعت
کمر زری با شمشیر و کفن بدرگاه گردون پناه آید و در سلک دیگر بندگان انتظام یابد حضرت صاحبقران فرموده البرکة فی ما حکم
ملاحظه منهج شفاعت و در خواست امیر اولجایتو را بقبول تلقی فرمود و از خون زنده حشم درگذشت و زنده حشم امیر موسی را که تیغ
مخالفتش تیز کرده فتیان افسون او بود بیرون آورده به بندگان حضرت صاحبقران سپرد و سلام برادر کوچک خود را بعلامت
موکب همایون فرستاد حضرت صاحبقران پای عزم در رکاب معاودت در آورد و لشکریان را اجازت رجعت بمواضع خود
ارزانی داشت و چون بفتح و فیروزی بشهر سبز باز آمده بمستقر دولت و اقبال نزول فرمود نقوش جرایم و زلات امیر موسی را بزلال
عفو گناه سوز فرو شسته حامی لطف پادشاهانه بمراسم تمامت و اعزاز او قیام نمود و او را طوی داده بخلعتهای فاخر سرفراز
گردانید و امارت ایل او را باو تفویض فرمود بیتهای هیبد رسانید ولا غرو بیت ز ابتداء عهد عالم تا به ورپادوه • از بزرگان

عفو بوده است از فرو دستان گناه ❊ گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران لشکر را بجانب ترمد و بلخ چون زنده چشم را
سابقهٔ قضا رقم دخانت عاقبت بر صحیفهٔ قسمت کشیده بود با وجود خان مرحمتی که حضرت صاحبقران نسبت با وکرده بود
باز وسوسهٔ دیو غرورش از راه موافقت ببرد پای جسارت از جادهٔ مطاوعت بیرون نهاده عنان آرزو در سر بیهوشی
بدست پندار سپرده العجب که خانزاده ابوالمعالی در آن کار که روزگار بهزار زبان هر زمان بادمیرساند مصرع مکن
مکن که پشیمان شوی و سود ندارد ❊ با او متفق شده نه عجب چون گمراهی حوالت آید مصرع معذب ضلالت آمد ❊ و باتفاق
الوس بلخ و ترمد را بغارت دادند و چون پرتو این خبر خطا که از ایشان واقع شد بساحت ضمیر منیر حضرت صاحبقرانی افتاد جهانی
سپاه در وارغوان شاه بوزد الیغی را بیلغاری بیت همه با دل شاد و با ساز جنگ ❊ همه گیتی افروز با نام و ننگ ❊ همه رزم جویان
تیره گذار ❊ همه جنگجو زر در کارزار ❊ گراینده تاج و زرین کمر ❊ نشانندهٔ شاخ بر تخت زر ❊ بایلغار بفرستاد تا دفع شر
و فساد ایشان آثار مردی و مردانگی بظهور رسانند و دامن احوال رعایا که ودایع پروردگارند از خار تعرض متغلبان
ستمکار ایمن گردانند و چون امرا با سپاه ظفر پناه به ترمذ رسیدند مردم آن طرف بر آب آمویه در کشتیها نشسته بودند و جماعتی از مخالفان
در شب گریخته از پل گذشته بودند و پل را از پس ویران ساخته و چون یاغی سپاه لشکر نصرت قرین دیدند روی زرد کشته اند و هم بگریز
نهادند و از معول جان عنان بجانب پل تافته شتافتند و از سرگذشت شب غافل روان به پل راندند و چون بمیان پل رسیدند از بیقراری
پل خراب یافتند و بهادران لشکر منصور از عقب ایشان رسیده دست تا نیده به تیر باران گشادند و آن روز رستخیز کار از آب
ز بس تیر و درپیش دریای آب ❊ روان در نهیب و اجل در شتاب ❊ نه امید رحم و نه برگ ستیز ❊ نه یارای بودن نه راه گریز ❊
بسیاری از ایشان بزخم تیغ سپری شدند و بسیاری در آب ریخته از جان بری گشته و اندکی از ایشان چنانچه از ده یکی نبودی
بمشقت بسیار جان بکناره کشیدند و زنده چشم گریزان بشبورغان در آمده آن را محکم کرده پشت استظهار از روی پندار بدیوار
حصار باز ❊ گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران گیتی ستان امیر جاکو را بمحاصرهٔ شبورغان حضرت صاحبقران چون از
تحصن زنده چشم در قلعهٔ شبورغان آگاهی یافت امیر جاکو را بمحاصرهٔ آنجا نامزد فرموده او با لشکر از آب گذشته پیرامون حصار
شبورغان را فرو گرفتند و برسم محاصره گرد اگرد حصار فرود آمده زمستان آنجا بگذرانیدند و زنده چشم چون مرده در سوراخ
مانده سر بیرون نتوانست کرد و چون کوکبهٔ سپاه بهار در رسید بیت کرد نظاره را عروسان چمن ❊ سر باز دریچهای چوبین بیرون
زنده چشم سابقهٔ دوستی قدیم با امیر جاکو داشت وسیله ساخته از قلعه بیرون آمد و دست عجز و اضطرار بدامن حمایت او استوار کرده

مجات

جنایات را از گریبان ندامت بر آورده بپای اعتذار و استغفار بایستاد و امیر جاکو او را بنوید مرحمت حضرت اعلی امیدوار
گردانیده همراه خود کرده روی توجه بدرگاه عالم پناه آورد و چون امرا از آمدن ایشان وقوف یافتند صورت
حال بعز عرض حضرت صاحبقران رسانیدند و چون زنده چشم برسید تمام امرا مقدم او را بمراسم اعزاز و اکرام تلقی نمودند
و امیر جاکو باتفاق نوخان او را بشرف بساط بوس حضرت اعلی رسانیده لطف و مرحمت پادشاهانه شفیع جرایم او شده خجسته
زبان عفو حضرت صاحبقران او را بتشریف خطاب گرامی دل آسا فرمود که از سر گناهان تو گذشته خون تو بخشیدم تو هم بر جان
خود بخشای و دیگر سودای محال بدماغ راه مده که دولت خلعتی است که از خزانهٔ یختص برحمته من یشاء ❊ هر کس را که خواهند بپوشانند
دست آرزوی هر کس بسعی و کوشش بدامن آن نرسد بیت بر سری شایستهٔ تاج بزرگی بود ❊ گر نیازی با قضا سر در مکن
و بعد از آنکه سرش را بکلاه امان از گزند و گوشش را بگوشوارهٔ نصیحت و پند بیارا داو را نوازش فرموده انواع ثواب و رعایت
از کمر زرین و اسب تازی و شتر بسیار و استر قطار و گوسفند بیشمار در بارهٔ او ارزانی داشت و مرتبهٔ او را بلند گردانید و او کمر
خدمتکاری بسته در سلک ملازمان انخراط یافت ❊ گفتار در نهضت همایون حضرت صاحبقرانی بجانب خته در سنه اثنین و سبعین
و سبعمائه مطابق تنگوز ییل حضرت صاحبقران یورش جانب خته منتهای همت عالی ساخت بیت با سپاه ظفر طلیعه آن ❊ کامرانی
مهیمن دیان ❊ بسعادت نهاد روی براه ❊ نصرتش همعنان بیمن آله ❊ و چون از جیحون عبور فرموده کمزه و اوزکند متوجه شده
و حلقهٔ بندگی و خدمتکاری در گوش انقیاد و طاعتگذاری کشیده و چون آن ایل و الوس تحت تصرف و تسخیر بندگان حضرت در آمد
صاحبقران کامکار کیکتمور را ضبط و نسق آن مخالف فرموده بیت بسعادت قرین فتح و ظفر ❊ عون تایید ایزدی یاور ❊ بمستقر
سریر سلطنت و مسند خلافت معاودت نمود و در همان ایام خبر رسید که کیکتمور کفران نعمت اقدام نموده باقدام جسارت بساط
سرکشی و یاغیگری میسپرد و در آن وقت بهرام جلایر بموجبی که در تاشکنت هنگام عتاب بزبان حضرت صاحبقرانی گذشته
بود در سلک بندگان درگاه جهان پناه و ملازمان آستان کیوان اشتباه انخراط داشت فرمان همایون مطاع نفاذ پیوست که او و امیر عباس و ختای
بهادر و شیخ علی بهادر بعزم رزم کیکتمور روان شوند و آتش عصیان و طغیان او را بآب تیغ جان ستان فرو نشانند امرا و بهادران
بامتثال امر مسارعت نموده روی جلادت براه آوردند و چون بیاغی رسیدند و در مقابل یکدیگر صف کشیدند این بهرام جلایر که
باتفاق امیر صدهٔ ایشان تیز لکی که عداوت قدیم داشت با بهرام غدر اندیشیده خواستند که او را بگیرند بهرام ازان حال
اطلاع یافته با امرا که همراه بودند در میان نهاد و شرایط حزم مرعی داشته ناوک قصد ایشان به نشانهٔ مقصود نیامد و هم در آن حال

که سپاه جانبین صف کشیده ایستاده بودند خطای بهادر با شیخ علی بهادر در باب مصلحت جنگ در رعایت حزم در آن نهج کنکاج تعجیلی
از آن هیچ ممنوع نیست خطای بهادر از تصور آنکه مگر پهلوان شیخ را از اهل بد دلی کرده آتش غضبش اشتعال یافت و شمشیر کشیده و از آب
حمایت خواتون عبور نموده بیک تن تنها بر صف دشمنان زد و چندی از ایشان بینداخت و چون ایشان بسیار بودند شیخ علی بهادر نیز
از عقب درآمده بر دشمنان حمله برد و خطای بهادر را بتکلیف از میان مخالفان بیرون آورد و هر دو پهلوان بلشکر خود پیوستند و امثال
این امور که در واقع از بدایع وقایع است جز از آثار دولت مؤیدی صاحبقران نتواند بود مصرع به دولت توان کرد این کارها
و امرا در جان کنار آب با دشمنان صلح کرده بازگشتند و در اثنای آن جماعتی از ایل جلایر را که درباره بهرام غدر اندیشیده بودند
بیاساق رسانیدند و چون بسعادت بساط بوس استسعاد یافتند حضرت صاحبقران از مصالحه و مراجعت ایشان عنف فرمود
گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بجانب جته نوبت ثانی چون رجب سنه [illegible] ان الله تعالی یحب الهمم و یبغض سفسافها
همت بلند جناب صاحبقران کامیاب در هر کاری که شروع افتادی جز بحصول غایت و نهایت آن رضا ندادی از صلحی که
امرا با مخالفان کرده بودند و عرصه معارضه و محاربه بصلح ریخته استنکاف داشت یعنی که بیت سگ لیکت روباه ریزند جنگ
که با شیر مصلحش بود دفع جنگ بنفس مبارک عزم الغضوب جزم فرمود و یرلیغ همایون در باب جمع آمدن سپاه بهر طرف روان شد
و عساکر منصور از اطراف و اکناف در حرکت آمد بیت سپاه انجمن شد بدرگاه شاه ز مردان نصرت پناه زریک سیابان
فزون از شمار برزم اندرون شیر دشمن شکار سپاهی سراسر چو غرنده میغ بجنگ اندرون همچو برنده تیغ روان گرد لشکر شه
نیک بخت چو یک بیابان و برگ درخت بجنبش درآمد سپاهی چو کوه که از آن شد ستوه ازرگی آن گروه و چون رایت ظفر نگار شعاعات
از بیرام و نیکی گذشت ز نیام تولانی که آنحضرت مدد و در آن مبارک حضرت مصطفوی علیه و علیهم الصلوة و السلام در از رات
نصرت با زرق سبزه شهر محفوظ اقصی گشته لشکر مخالف بمجرد توجه آوازه آنحضرت از هم فرو ریخته تمکین نمود صاحبقران کامکار بلشکر جرار تا بموضع
سنگ نیغاج رفت و سپاه ظفر قرین رسیدند و اسیر بسیار و غنیمت فراوان بدست افتاد و رایات فتح آیات با کرایم غنایم بیرون از حد
و شمار در کنف حفظ پروردگار باز گشت در موضع آدون کوری امیر موسی و زنده چشم با وجود سوابق الطاف و لواحق اعطاف که
حضرت صاحبقران درباره ایشان مکررات ارزانی داشته بود باز آغاز مکر و غدر اندیشی کردند و با پسر خضر یسوری اتفاق
در آن باب شورت نموده عهد بستند و بمصحف سوگند خوردند که چون بموضع قرا سمان رسند حضرت صاحبقران را در هنگام شکار بگیرند
با آنکه عقل ایشان و آن اندیشه پریشان میخندید بیت کمین بر زه رانی که شیر ژیان به روباه بازی کند در زیان و خار زاده

ابوالمعالی ترمذی و شیخ ابوالیث سمرقندی که پیش از این در باب مخالفت آنحضرت با ایشان یکدل و یکسخن کرده بودند با ایشان اتفاق
نموده کسی که از آن معنی آگاهی داشت صورت حال بالکل عرض بصحیفه ضمیر منیر حضرت صاحبقرانی کامکار فرمان قضا جریان باحضار
ایشان نفاذ یافت و همه را در مقام خطاب بر انوار آورده سخن پرسیدند عصیان و غدر اندیشی ایشان ثابت شد و چون مهد
علیای سرای ملک خانم خواهرزاده امیر موسی بود و مخدره تتق عصمت و ابنت عکه بیکی نامزد پسر او شده بود حضرت صاحبقران
با او گفت که گناه عظیم که از تو بظهور پیوسته لیکن چون میان ما پیوند قرابت است از جرم تو عفو کردیم و از انتقام آن گذشتیم بیت مراعات پیوند
ریش سفید تو را داد بر زندگانی امید اگر نه بفرمودمی تا سرت به اندیشه کردی جدا از برت و خان زاده را که بود
که چون سلسله نسب متصل است با اهل بیت رسول صلی الله علیه و علیهم اجمعین بهیچ حال روا نمیدارم که غبار بیمی بدامن روزگار
او نشیند و تو ترک فضولی بگیر مصلحت آن است که از این ولایت بیرون روی و شیخ ابوالیث بسفر حجاز امر فرمود و پسر خضر
یسوری چون برادرزاده امیر سیف الدین بود شفاعت و درخواست او از آن ورطه خلاص یافت و نقوش جرایم او بزلال مراحم خسروانه
شسته گشت و یرلیغ لازم الاتباع صادر شد تا زنده چشم را بند کرده بسمرقند بردند و در مجلس یارغو دانشمند که راه آمده شدش بسته بود
که مصرع فریاد که آتش چشم راه بسته چه از دیده دو رهین عقل که گشاینده بند شک و نماینده راه یقین پوشیده نماند که مار
در جیب داشتن و دشمن را دوست انگاشتن از حساب حزم و عاقبت اندیشی دور است بیت نکند از درندگی توبه گرگ تا نکشندش
نکند مار ترک زخم زدن تا نکوبند سر بسند انش و چون حضرت صاحبقران بسمرقند که مقر سریر سلطنت است پیوند بود سعادت
نمخه باقبال و سعادت نزول اجلال فرمود و حکومت شبورغان و جای زنده چشم را به بیان تمور پسر اقبوغا داد بیت
سعادتش بهین گونه زد و روی زمین ز خسروان است انه به بندگان بخشد گفتار در ایلچی فرستادن حضرت صاحبقران پیش
والی خوارزم حسین صوفی چون حضرت صاحبقرانی بعون تایید ربانی مملکت را از قبضه تسلط و استیلای مخالفان استخلاص نمود
بضبط و نسق الوس جغتای اشتغال نمود و از مدت پنج شش سال باز کات و خیوق را والی خوارزم حسین صوفی بسر تعدای که
او ماقبس غنوکمرات بود تصرف نموده بود همت خسروانه سایه التفات بر آن حال انداخت و علقه تواچی با جمعی برسم رسالت پیش او
فرستاد و پیغام داد که زکات و خیوق تعلق بالوس جغتای دارد و در این مدت از انجا او ندانسته در حوزه تصرف آورده اکنون
چنان باید که آن را با تمام نواحی و لواحق بتصرف گماشتگان این جانب باز گذاری تا طریق مودت و دوستی میان این جانبین گشاده ماند و ابواب
موافقت و معاضدت آماده گردد علقه تواچی چون بخوارزم رسید و به تبلیغ رسالت قیام نمود اجمعی مراجعت باز انتوت بعرض رسانید حسین صوفی

در میدان خالی گوی مراد زده بود و از چیره دستی شهسواران میدان وغا غافل جواب گفت که من این ولایت را بتیغ گر
فته‌ام هم بتیغ ازمن توان گرفت بیت عروس ملک که مهرش بریده اند بتیغ ؛ کسی بتیغ مراورا طلاق تواند داد ؛ و چون فرستاده
مراجعت نمود و آن جواب ناصواب در پایه سریر سلطنت مآب معروض افتاد همت خسروانه داعیه توجه بجانب او در خاطر خطیر
آنحضرت انداخت ورع و مسلمانی مولانا جلال الدین کشی رحمة الله علیه که با کمال علم و تقوی و فضیلت درس و فتوی شرف ملازمت
حضرت صاحبقرانی را طراز خلعت مباهات و مفاخر ساخته بود روا نمیداشت که بواسطه غرور یک کس اهل مملکتی در معرض تفرقه
و تشویش افتند از آنحضرت بعد از تقدیم مراسم دعا و ثنا رخصت طلبید که بخوارزم رود و حسین صوفی را بهر گونه موعظه و نصیحت
از خواب غفلت بیدار گرداند و نوعی سازد که خون و مال مسلمانان عرضه تلف نگردد حضرت صاحبقرانی ملتمس او را مبذول داشته
اجازت رفتن ارزانی فرمود مولانا جلال الدین روی توجه بخوارزم نهاد تا برفق و مدارا آن مهم کفایت فرماید
چون بآنجا رسید وظایف نصیحت و خیراندیشی چنانچه از علما و دانشوران و ائمه دین بر و درستکار متقدم رسانید و در تسکین نایره
آشوب و اطفای نایره فتنه سعی بلیغ نمود و آن جابر را بهر گونه موعظه دلپذیر متوکد ساخت و بشواهد آیات و احادیث
مؤید گردانید اما چون محل قابل نبود فصاحت و بلاغت فایده نداد و نتیجه نداد مصرع چو گوش و هوش نباشد چه سود حسن مقال ؛
حسین صوفی از قبول نصیحت ابا کرد و مجلس آن بزرگ حقانی در حصار محبوس نمود و چون این خبر ناملایم بمسامع علیه حضرت صاحبقرانی
رسید بیت بفرمود تا جمع کرد سپاه ؛ بفرخنده درگاه عالم پناه ؛ لشکر در نهضت همایون حضرت صاحبقران بعزم رزم
بجانب خوارزم در بهار سنه ثلث و سبعین و سبعمائه موافق ییچان ییل که سلطان طبیعت از درر ابر آذاری عساکر الوس سلاطین بهاری را
مصرع غرق انعام عام گردانیده ؛ و سپاه نباتی را که از سستی توجهان نشو و نما تردد چارچیان شمال و صبا از هر طرف در حرکت
آمده بودند مصرع خلعت رنگ رنگ پوشانید ؛ حضرت صاحبقران لشکر گیتی ستان را جمع آورده و ایلغار داد بیت در گنج
بگشاد و روزی بداد ؛ بآیین کشورگشایان نژاد ؛ و از سمرقند نهضت نموده در صحاری قرشی نزول فرموده قپچق معسکر ظفر قرین ساخت
و ملک غیاث الدین پیرعلی پسر ملک فخرالدین حسین که بعد از وفات پدر در ذی قعده سنه احدی و سبعین و سبعمائه حاکم هراه و غور و قهستان
و توابع آن شده بود حاجی وزیر را با هدایا از اسبان تازی و شتران رکابی و قطار و چهار قبه و رخوت بسیار برسم پیشکش پایه
سریر اعلی روانه داشت و از آن جمله اسپی بود نقره خنگ موسوم بخنگ اعلی با زین زر بیت بهیکل چو فیل و بهیبت هژبر ؛ به پستی چو سیل و بالا
چو ابر ؛ ز آسیب گوش و کوس کام تنگ ؛ نشان برخ ماه و پشت پلنگ ؛ هر آنجا که در خاطر آورده سوار ؛ گذشتی ز اندیشه آنجا گذار

و حاجی وزیر درین محل برسید و بتقبیل بساط بوس استسعاد یافته صورت اخلاص و هواداری و یکجهتی و خدمتکاری ملک بعرض رسانید
عواطف پادشاهانه فرستاده را بخلعت و انعام سرافراز گردانیده و ملک نوازش نامه بانواع عواطف و مراحم آمیز با خلعت و یراق
مصحوب معتمدی همراه او گردانیده و رای ملک آرای امیر جاکو برلاس را بحکومت قندز و بقلان و کابل و آن نواحی فرستاده و جمعی از
با او همراه ساخت و ایل تورالدی را که یورت ایشان آنجا بود با وداد و امیر سیف الدین را بمحافظت سمرقند و رعایت مصالح آنجا باز
داشت و بنفس مبارک با سپاه ظفرپناه در کنف حفظ اله متوجه خوارزم شد بیت همی رفت منزل بمنزل چو باد ؛ سری پر زکین و دلی
پر ز داد ؛ ظفر همعنان و سعادت قرین ؛ بعزم جهانی همه فتح مبین ؛ و چون رایات فتح آیات از آنجا بر کنار آب جیحون بموضع سپایی
رسید قراول دشمن پیش آمده بودند قراول لشکر منصور حمله برده ظفر یافتند و ایشان را دستگیر کرده بیاوردند و بفتوح فتح باب سابق استبشار نمودند
بیت که اندازه گیرند کار از گمان ؛ ز آغاز هر کار و انجام آن ؛ و چون از آنجا بسعادت روان شده به کات رسیدند بیرم یساول
شیخ نوید که از قبل حسین صوفی یکی از اتباع داروغه بود و یکی قاضی باتفاق دروازه را استوار کردند و بضبط و محافظت آن مشغول
گشته عرادها بر افراخته و خود را بکاری که هیچ کار نیامد و داشته سپاه نصرت پناه گرد حصار بر آمده و دست بقلعه گشایی از کمال توانایی بر
آوردند و پای جلادت بسعادت پیش نهاده بیت چو از هر دو در جنگ جوشیده شد ؛ درشتی بر جهانجوی شد ؛ وزان سو بر آن لشکر جنگجوی
ز قلعه همی تیر بارید و سنگ ؛ ولیکن نیامد یکی کارگر ؛ که یاری ده شاه بد دادگر ؛ غیرت پادشاهانه حضرت صاحبقران بجوش
آمد فرمود صواب نباشد که غلام حسین صوفی را بگذاریم که روز شب رسانیده و او را بدست آوریم و فرمان داد که لشکریان همه
خاشاک جمع آورده خندق بینباشتند و خود بنفس مبارک بکنار خندق آمده اگر چه ملک را اشارت فرمود تا بخندق در آید و چون
او از غلبه وهم توقف کرد آن کار اقدام ننمود خاری سپاه او را اشارت کرد و او بی توقف بخندق در آمد بیت دلاور که کار در
کارزار ؛ نه دل یابد از مرد صف کارزار ؛ و شیر و تا خواجه از عقب و نیز رفته لشکریان چون آنصورت مشاهده نمودند روان بخندق
در آمده و بفصیل نهادند اول شیخعلی بهادر دست در دیوار فصیل زده خواست که برآید شیر پای او را بگرفت تا او نیز برآید و نتوانست بر
دو بکاک زیر افتاد و شیخعلی دیگرباره متوجه شد و بفصیل برآمد و یکی از آنجا نیزه بدست او زد و جهان پهلوان نیزه را بگرفت و بکشت
و تیغ بر سر او راند و سپاه نصرت آیین از هر طرف راه کرده بحصار در آمدند و کلانتران ایشان را بگرفتند و شمشیر آبدار از انبار دمار
از روزگار مخالفان بادیه پای خاکسار برآوردند بیت بسی تن که بی سر شد از تیغ تیز ؛ نه دست نبرد و نه پای گریز ؛ هر آنکو نشد
کشته از تیغ و تیر ؛ ببردند فارغ کنش اسیر ؛ زن و بچه و خانمان هرچه بود ؛ گرفتند و تاراج کردند زود ؛ و روز دیگر مراجعت حضرت

صاحبقران بخلاص ایشان فرمان داد و از آنجا بسعادت کوچ کرده بصوب خوارزم روان شد و کوجه ملک بغرات تغیری که در خدمت
رفتن کرده بود چون بایاق از رسیده بود و بر رود خرابه بسمرقند فرستاد و غیاث الدین ترخان از نسل قتلق که چنگیز خان اورا
ترخان کرده بود و خواجه یوسف و الجایتو بردوز از امرای لشکر پیاخته با دیگر بهادران از پیش روان کردند ایشان چون بکوی کرلن
رسیدند سنکلی خواجه و کلک باجوقی از سپاه یاغی آنجا بودند بهادران بیاد حمله آتش پیکار بر افروختند و منقلای حضرت صاحبقران بیمن
دولت قاهره چنانچه عادت معهود آن پادشاه نصرت پناه بود غالب آمدند و مخالفان را هزیمت داده در پی کردند و بسیاری از ایشان
بدست آورده از پای درآوردند صاحبقران گردون اقتدار لشکر ظفر شعار را فرمان داد تا از آنجا ایلغار کرده باطراف و جوانب
روان شدند و تمام ولایات خوارزم را غارت کردند ب سپاهش چو آهنگ ایلغار کرد ◦ ولایات یاغی لگدکوب کرد ◦ بغارت
گری چون کشیدند چنگ ◦ بیغما ز کشور ز آب و رنگ ◦ حسین صوفی چون از مقاومت عاجز بود محافظت نفس خود را غنیمت دانسته
بحصار خوارزم درآمد و کس بیرون فرستاد و بتضرع و استکانت امان طلبید و باشارت رای صواب نمای که در امور رضا خاطر
بندگان حضرت صاحبقران بجان کوشیده آتش فتنه را فرو نشاند کیخسرو ختلانی را ماده عداوت و حسدی که در باطن داشت و بحکم
ضرورت پرده نفاق بر آن می‌پوشید در حرکت آمده قاصدی پوشیده پیش حسین صوفی فرستاد که اصلا اعتماد بسخنهای وی دوستی
کسای و لشکر مرتب داشته از دروازه بیرون آی تا من از اینجانب با تومان خود برگشته بتو پیوندم حسین صوفی با آنکه حاصل کار مجز
افساد و ضلال بود فریفته شد و از کثرت لشکر و جمعیت بکلی تمام از شهر بیرون آورد و کوس و نقاره فرو کوفته سوار شدند و در لب
جوقاون که در دو فرسنگی خوارزم و در قرب صف کشیده رایت عناد برافراختند و در سکال پیشتر عیار کرده تا از هر طرف
بجیحون رفته بودند حضرت صاحبقران باقی لشکر که حاضر بودند ترتیب داد و کرزکه و بر عزم جنگ متوجه شده میمنه و میسره آراسته
لب آب قاون که در میان فاصل بود مقابل دشمن بایستاد ب و لشکر برابر کشیدند صف ◦ دلیران همه بر لب آورده کف ◦
بیاراسته میسره میمنه ◦ کشیدند نزدیک دریا بنه ◦ ز زخم تبرزین و کوپال و تیغ ◦ ز دریا برآمد یکی سرخ میغ ◦ ایلجی کلته و شبانی
و شغار جرغتو مرکب در آب راندند و میان کشتی در زیر ران انداخته روان شدند و از آنجانب بیرون آمدند و لشکر یاغی نیز حمله
آورده جنگ در پیوست و شیخ علی بهادر نیز با پنج نوکر از آب بگذشت و بر خواجه شیخ زاده حمله برده او را بگرزانید و امیر موید جهانشاهی
بهادر و اق تمور بهادر همان طریق از آب عبور نمودند و ایلچی بهادر نیز بگذشت اما چون مدت عمر مقدرش تمام گشته بود غرق شد و
فوزای و کان من المغرقین صورت حال او گشت حضرت صاحبقران کامیاب بنوعی که باد نهیب آتش آهنگ از سطح خاک آب راندن چه

جهان

جهان سله ور مانع آمد ب کز این پس همه نوبت ما است رزم ◦ ترا جای تخت و نکام بزم ◦ و خود اسب روان در آب انداخت
و شناکنان بسلامت از آن طرف بیرون رفت و خان زاده و ترمد ابو المعالی نیز از عقب او همین طریق سپرده روان دلاوران
ظفر پیشه از اطراف و جوانب حمله بردند و دشمنان را رانده و از پی ایشان تا بدروازه رسانیدند ب سپاه هماییش برگشت زار
گریزان همی رفت سوی حصار ◦ پس اندر سپاه جهان دار شاه ◦ روان در قفا بر گرفتند راه ◦ مخالفان از بیم جان بحصار جستند و
در دروازه ببستند و لشکر ظفر قرین بفتح و فیروزی پیرامن شهر فرود آمدند و حیاگر کردون مآثر که بجیحون رفته بودند با غنایم
بسیار و مال و اسباب بیحد و شمار باز آمدند و شهر را محاصره کرده بنشستند و حسین صوفی در اندرون حصار پشیمان و پریشان روزگار نام
در آن چند روز ب جهان دست غم حلق جانش فشرد ◦ کز آن درد نادیده درمان بمرد ◦ و بعد از حسین صوفی برادرش یوسف صوفی
بجای او متمکن گشت ب یکی چون رود دیگر آید بجای ◦ جهان نماند بیکه خدای ◦ گفتار در مصالحه حضرت صاحبقرانی با
یوسف صوفی و خواستاری نمودن خان زاده را از برای میرزا جهانگیر چون از یوسف تا غایت ترک ادبی بندگان
حضرت صاحبقران صادر نشده بود و سایل التجا و مدت مراقعت در دامن موقف و متابعت او محکم و برادرش
صوفی پسر سعد اش را از شکر یک دختر خان او زبک دختر بود شوین بیک نام بکان زاده مشهور ب که تا مردم آدم بگو افتاد ◦ جهان
بانو از نسل ایشان نزاد ◦ ز دریای خانی گزین گوهری ◦ فرشته نهادی پری پیکری ◦ برای جهان آرای حضرت صاحبقران آن لؤلؤ
صدف شاهی را با گوهر کان پادشاهی میرزاده جهانگیر در سلک ازدواج کشیدن مناسب دانست و قران نامید سپهر خانی بار جلیس سلطنت
و جهانبانی را دلیل حصول سعادت و کامرانی شناخت سخنی که فرستادگان یوسف صوفی در باب اظهار انقیاد و مطاوعت بعز
عرض میرسانیدند بقبول تلقی فرموده بنیاد مصالحت و مصافات بر آن پیوند همایون نهاد یوسف صوفی آن معنی را غنیمت شمرده
برغبتی تمام تقبل نمود که آن کریمه خدر عصمت و بهجت را اسباب فراخور مهیا ساخته هر گاه که اشارت علیه نفاذ یابد روانه
درگاه عالم پناه گرداند و قضیه بر این قرار یافته مجادله و عناد بدوستی و وداد مبدل شد و رایت نصرت شعار ظفر دثار
از آنجا رجعت نمود و چون حضرت صاحبقران در ضمان حفظ ملک دیان تعالی و تقدس بکلکه خاص نزول فرمود یرلیغ عالم مطاع
نفاذ پیوست که در همان روز کیخسرو ختلانی را گرفته بدیوان عالم حاضر کنند و تواجیان و امرا یرغوی او بپرسیدند و چون باقبال
امر قیام نموده قضیه او را بحکم تحقیق و تفتیش نمودند از جهت قاصدی که پیش حسین صوفی فرستاده بود و او را بر مخالفت و عصیان داشته
چنانچه ذکر کرده شد و از دیگر جهات گناهان او ثابت شد و بعد از ثبوت جنایت او را بنده کرده بسمرقند بردند و نوکران او حسین سرتیز

ایشان او را بقصاص امیر حسین بقتل آوردند و تومان ختلان را حضرت صاحبقران به پسر شیر بهرام محمد میرک که خویش کیخسرو بود
ارزانی داشت و حضرت صاحبقران آن زمستان در مستقر سریر سلطنت بدولت و عشرت بگذرانید و بساط احسان بر بسیط زمین و زمان
بگسترانید بیت خرم ز بخت همیشه تابنده دولتش ملکی زمین بعدلش فارغ از محن گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بجانب
خوارزم نوبت ثانی خاتمه کتاب مجید همایون که مشتمل است بر استعاذه از شر وسوسه شیطان بیرون ایشان صورتی دلیلی روشنست
برین معنی که از امهات مفاسد عالم جلیس شوم همنشین بد است و از مؤیدات و شواهد این سخن آنست که در آن هنگام که کیخسرو ختلانی را کرفتند
سلطان محمود شهزاده ابو اسحق پسر خضر یسوری و محمود شاه بخاری گریخته بخوارزم رفتند پیش یوسف صوفی و در مجلس او راه سخن یافته آغاز
اغوا و افساد نهادند و خاطر او را بهر گونه وسوسه از طریق مستقیم مودت و ولای حضرت صاحبقرانی بگردانیدند و او از شامت و بال
ایشان بشکستن عهد و پیمان گذشته بزرگان و ... اقدام نمود و هم در آن پایه تاخت کرده ولایت کات را خراب و اهالی
آنرا پراکنده گردانید و روزگار بزبان نصیحت بگوش او میرسانید بیت میدانستم که عهد و پیمان را تو درهم شکنی ولی بدین زودی نی
بنابرین سپاه ستمکار ظالم نهاد شتاب نموده سلطان عدالت شعار بهار اظهار آثار شوکت و قهر را آغاز نهاد حضرت صاحبقران
در زمان سنه اربع و سبعین و سبعمائه موافق ... ییل که در لشکر کشی آن قوم اتفاق افتاد لشکر اطراف و جوانب جمع آورد بیت سپاهی ز ریگ
بیابان فزون ز اندیشه مرکب برون گروهی نه بر دل کناره ز دل نه پوشیده تن که آهن گسل بسعادت و اقبال روی
... و جلال بصوب خوارزم آورده روان شد و چون از ریگستان گذشته با ... رسید یوسف صوفی را خوف و هراس غالب شده
از کردار نکوهیده خویش پشیمان گشت و از هرگونه وسیله با ... تضرع و تشفع امان طلبید و تقبل نمود که مخدره تتق عصمت و جلال خانزاده را با
تجمل و حشمت چنانچه باید ولایق آن آماده داشته هرچه زودتر روانه دارد و حضرت صاحبقران از مکارم ملکانه صحایف جرایم او را بزلال عفو بشست
و بسعادت از آنجا معاودت فرمود و چون بسمرقند که مستقر سریر سلطنت و مرکز رایت خلافت بود محفوف بحفظ الهی و مشمول الطاف نامتناهی
اتفاق نزول افتاد بترتیب مقدمات زفاف و تهیه اسباب طوی اشتغال داد گفتار در فرستادن حضرت صاحبقرانی امرا را بطلب مهد
علیا خانزاده بجانب خوارزم در شوال سنه خمس و سبعین و سبعمائه موافق بارس ییل که سلطان هفت اقلیم گردون مستقر
شرف خویش را مصرع بقرودت گیتی فروز آیین ببست و قهرمان طبیعت سرافرازان قوی نامیه را با آوردن عروس گل سوری
نامزد کرده مصرع مهد فیروزه گلبن بصد آیین آراست حضرت صاحبقران امیر یادگار برلاس که از نسل ... قراچار بود
و امیر داود ... و سرافرازان فرزانه را با هدایا و پادشاهانه روان بجانب خوارزم گردانید با مهد علیا

کچور

... و فوج سعادت و اقبال ... بحبوه عون و تایید ذو الجلال بسمرقند آورند و چون امرا مذکور بخوارزم رسیدند
یوسف صوفی مقدم ایشان را بمراسم اعزاز و تکریم و لوازم اجلال و تعظیم تلقی نمود و از شرایط حرمت و جانداری هیچ دقیقه
نامرعی نگذاشت بیت ز جانداری و تعظیم و اعزاز فرو نگذاشت چیزی آن سرافراز و ایشان برعایت رسم طوی بنوعی که
شایسته چنان قضیه تواند بود قیام نمودند و هدایا و تبرکات که همراه داشتند بیت ز دینار و یاقوت و مشک و عبیر ز دیبای
زربفت و خز و حریر ز چینی نسیج و ختائی پرند گذشته ز اندازه چون و چند ز زر و ز زیور و گوهر شاهوار و زان گونه
چیزی که آید بکار بسی جامهای گران مایه نیز پرستنده و اسب و هر گونه چیز برسانیدند یوسف صوفی نیز جشنی خسروانه
مرتب داشته طوی داد و خانزاده را شایسته ... بصوب درگاه عالم پناه روان داشت با ترتیبی لایق و تجملی فراخور بیت
چه از تاج پرمایه و تخت زر چه از یاره و طوق زرین کمر بسی زیور و گوهر شاهوار بسی خاتم و یاره و گوشوار بسی
درج و صندوق با قفل زر پر از لعل و یاقوت و دُر و گهر ز پوشیدنی و ز گستردنی ز هر چیز کو بود آوردنی کت و خیمه و خرگه و
کندلان ز هر گونه چندان که صد کاروان و امرای مذکور کسی را بتعجیل روانه سمرقند گردانیدند تا خبر توجه ایشان بعرض
... سریر اعلی رسانند و چون صورت حال در ملاحظه حضرت صاحبقرانی یافت کرایم اخلاق خسروی باعث اعزاز مقدم
شریف آن نهال روضه خانی شد قتلغ خاتون که عروس پسر قیدو خان بود با دیگر خواتین و مجموع نوئینان و امرا را با ...
رسوم استقبال اشارت فرمود بیت پذیره شدندش همه سرکشان بشادی درم ریز و گوهر فشان هوا از سر مشک سارا گرفت
زمین موج تا موج دیبا گرفت سادات و قضات و علما و مشایخ و سایر اکابر و اشراف و اعیان مملکت تا موضع کات استقبال
نمودند بیت همان جهان کارساز آمدند پرستنده از پیشباز آمدند جهان سربسر گشته آراسته همه راه بر زر و بر خواسته
زمین باغ فردوس دیدار شد هوا ابر بارنده دینار شد و در باب رعایت ترحیب و تکریم وصول همایون بعد از تقدیم وظایف
ضیافت و آداب رسوم طوی و نثار و پای انداز منزل بمنزل ... کرده شد که حجله سپهر از جمال عروس همایون زینت یافته
نظیر آن کم اتفاق افتاده باشد بیت بهر منزلی مجلسی ساختند بهشتی نو آیین بپرداختند سراسر زمین پیش ره تا بچرخ
هوا پر گهر شد زمین رنگ رنگ و چون خاطر اهالی و سپاهیان آن دیار که باطن مملکت عبارت از آنست از میامن عدل
و رحمت حضرت صاحبقران بنور امن و حضور در ربوه بهجت و سرور آراسته بود مناسب نمود که موقف آن اتفاق مبارک ظاهر آن
دیار موافق باطنش گردد و صورت مطابق معنی شود دار السلطنه سمرقند را بانواع تکلفات غریب و تجملات لطیف عجیب آیین بستند

ب پذیره شدن را چو برخواسته • همه کوی و برزن بیاراسته • و چون کافه مردم را دل که سلطان کشور بدن است در پناه دولت
روز افزون از اندیشه ترکتاز حوادث روزگار فراغت یافته بود و اعضا نیز که رعایا و کارگذاران کشورند و سر ایشان در آن شغل دست
از تکلیف کسب و زحمت کار باز رسته و در دکانها یکبارگی بسته بیشه کی که پیش از آن در کار مردم بودی در آن ایام فرخنده
فرجام حواله در کارخانها شده و کشادنی که وقتی دست ستم ازو تنی در آن فرصت، دری دهان قرابه و لب پیمانه و نام نشان غم جهان
کم شده که باده عمده از بیکار مانده و شادی و فرح جهان غالب و عام افتاد که کسی را مفرح یاقوتی میل نمی شد ب ولیکن
شب و روز در کار بود • که آنکه ز عیش دلدار بود • همه شهر جشن و همه سور سور • بهر گوشه صحبت بهر جا حضور • همه محفل از عشرت
سرای • مغنی زهره به ره عشرت کشای • سرای جهان را نوای سرود • فرستاده مردم بشادی درود • و عهد قیافه عهد
خانزاده مرصع بجواهر الطاف الهی و مکلل بکلل تأییدات نامتناهی بمبارکتر طالعی بهر قدر را از قدوم سعادت گستر غیرت نگارخانه
مجلس گردانیده چه از بس پرند و چینی و دیبای زرنگار • وز کثرت جواهر و دیبای بیشمار • برسم پای انداز و نثار گسترده
و بر افشانده زمین همان از دیده جهان بین نظارگیان پوشیده و پنهان ماند ب نگارستان رخ دریای در • چو برشد هوا
از گوهر رطب • ذکر زفاف امیرزاده جهانگیر با خدیجه [illegible] سیون بیک خان زاده • کمر بستگان درگاه سلطنت جاه
بترتیب مقدمات طوی و تهیه اسباب آن قیام نموده چندان پرده و خیمه و خرگاه و سایبان طناب در کشاکش شده [illegible]
گوناگون گسترده گشت که ب همه پشت زمین شد روی دیبا • همه زیر فلک بالای خیمه • و خیمه بزم خاص و مجلس بهره اختصاص
ب وثاقی مدور میان سپهر • سپهری پر از ماه و ناهید و مهر • درون و برونش مغرق بزر • مرصع بیاقوت و در گهر
ز دیبا تتق بسته گرداندرش • پر از گوی و عنبر سر و پیکرش • یکی تخت زرین گوهر نگار • نهادند در خرگه شهریار •
زده تکیه صاحبقران کامیاب • چو بر طارم چارمین آفتاب • شهان و مهان و سران سپاه • شده انجمن بر در پادشاه •
زمین سربسر شیر و دیبره شده • جهان تیره گشته فلک خیره شده • [illegible] ساقیان شیرین کار با شتاب شراب تلخ مذاق خوشگوار
یار شده دست بغارتگری عقل و هوش بر آورده و نغمه سرود مطربان خوش آواز با آهنگ نوای هرگونه رود و ساز راست
گشته پرده وری عشاق مدهوش آغاز نهادند ب در آن بزمگه شادی آراسته • جهان را بکام دل خواسته • نمودند مهر و
فزودند کام • گزیدند یار و گرفتند جام • هوا گشت از دود عود آبنوس • زمین چون لب دلبران جای بوس • جهان
صاحبقران کامران • به نیروی دولت به بخت جوان • زر و جامه و گوهر شاهوار • ببخشید بیرون ز حد شمار •

بدینگونه

بدینگونه چندی به بزم شهی • همی کرد هر روز گنجی تهی • و در اثنای آن چون اسباب و مقدمات چنانچه سزد و زیبد در غایت
کمال و نهایت جمال و در اوج آیین الکمال آماده و مرتب بود ب بفرمود تا موبدان و ردان • ستاره شناسان و
هم بخردان • شوند انجمن نزد تخت بلند • ز راز سپهر و پژوهش کنند • و بعد از رعایت احتیاط در اختیار وقت در مجلسی خاص
مشحون باکابر و خواص از اعیان مملکت و ارکان دولت آن مخدره تتق عفت و ابهت را با امیرزاده جهانگیر بموجب شرع
مطهر مصطفوی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بمبارکی و طالع سعید عقد نکاح بستند و هر سو زبان تهنیت و دست [illegible]
بثنا خوانی و گوهر افشانی برگشادند ب همه سرفرازان و گردنکشان • ز هر سو ثنا خوان و گوهر فشان • و چون خسرو انجم
بحجله نگارخانه خاور خرامید و جهان معجر کحلی مرصع شب در سر کشید ب شبی کز صفا چون شب قدر بود • ز صد ماه سالش فزون قدر
بود • همی گردش سعادت سپهر • مه و مهر بودند ناظر بمهر • کواکب بخوبی بهم متصل • مزاج چهار اخشیج معتدل • خلوتخانه زفاف
سعادت اتصاف که از فیض فضل الهی بجواهر الطاف و حلل اعطاف آراسته بود محل اجتماع نیرین سپهر سلطنت و برج مقارنه سعدین
آسمان ابهت و جلال گشت ب دهان تا شنار ز نغمه پر شد • صدف شایسته یکدانه در شد • لب از یاقوت ساقی چون تر شود • ز راندها
لوله بر در و سیم آلود • چو برخ تشنه در چشمه بقا • از و آب حیات آمد بدیدار • و این جشن فرخنده و قضیه مبارک در اواخر سنه
خمس و سبعین و سبعمائه اتفاق افتاد والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و خاتم النبیین گفتار در نهضت
همایون حضرت صاحبقران بجانب جته نوبت ششم در روز پنجشنبه غره شعبان سنه ست و سبعین و سبعمائه حضرت صاحبقران لشکر ظفر قرین
جمع آورده بتأیید حضرت رب العالمین متوجه جانب جته شد و چون رایات ظفر قرین محل نزول همایون گشت آفتاب از غایت برودت هوا
یکباره سر در سنجاب سحاب کشیده و ابر از دست دریا نوال شاه گوهر افشانی و سیم باری آموخته بود بباران و برف چهار ب
هر کرکسی نداده بدان آسمان نشان برف • بگفتی که اطراف جهان در دهان برف • مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است • اجرام کوهسار شده
پنهان میان برف • شدت سرما بمرتبه رسید که قوای بدنی از کار باز مانده نه دست را دادو ستد از دست برنجوهت و نه پای در آمد و
شد قدم میتوانست کشود و مردم از محافظت چهارپایان عاجز گشتند که جان شیرین در خطر بود و به واسطه مردم بسیار بمردند
و بسی از چهارپایان تلف شد حضرت صاحبقران را مرحمت و اشفاق بر آن داشت که از آنجا مراجعت فرموده مدت دو ماه
در سمرقند توقف نمود تا شدت برودت هوا بشکست • و باز در دوشنبه غره شوال موافق اوایل توشقان ئیل متوجه حدود جته گشت و
عساکر منصور را ترتیب داده متوجه جانب جته شد و امیرزاده جهانگیر را با [illegible] مشغلای نیکان روان گردانیده و شیخ محمد [illegible]

و عادل شاه پسر بهرام جلایر که بعد از وفات مرحوم مرشد حضرت صاحبقران ایالت ایل جلایر را باو تفویض فرموده بود ملازم بود
ظفر قرین شاهزاده جهانگیر و چون از سیرام گذشته بموضع چاروان رسیدند یکی را از جبه حضرت صاحبقران فرستادند و چون کیفیت حال
قمرالدین که او با غش دو فلاده بود از او پرسیدند خبر داد که او لشکر خود جمع کرده در موضع کوک توبه نشسته است و انتظار حال
میکشد و از توجه لشکر ظفر اثر آگاه نیست فرمان اعلی نفاذ پیوست که شغاول بی توقف روان شوند و خود نیز بتعجیل اسب براند و چون
قمرالدین از رسیدن عساکر گردون مآثر واقف شد توقف نتوانست نمود بمحلی حصین که آنرا گوزربان خوانند پناه جست
و آن تنه دره است بغایت مغاک و سه رودخانه عظیم آنجا جاری است قمرالدین با سپاهش از دو دره گذشته در دره سیم فرود
آمدند و راهها استوار گردانیدند شاهزاده جهانگیر لشکر عدو بند کشورگشای را یاسامیشی کرده برسر او راند و غلغله صدای کورگه
و نقاره در طاس گردون انداخته بهادران آتش فشان و عقاب روح شکار تیر را از آشیان کمان پرواز دادند و بعد از آنکه زخم
پیکان جانستان بنیروی بازوی کامکار خویش در دل دشمنان نشاندند در مقابل ایشان فرود آمدند سپاه قمرالدین بهنگام بر نگاه
نشسته بود چون شب درآمد محتسب شب روی بگریز نهادند چنانچه هنگام صبح از لشکر جته مخلصی آنجا نمانده بود بهادران فتح آیین تعاقب کرده
بسیاری از آن لشکر بیدین بقتل آوردند و چون خسرو سیارگان رایت ارتفاع برافراخت حضرت صاحبقران از عقب لشکر رسیده و امرا
وچین داوج فراهها دراز بی باغی نفرستاد و ایشان حسب فرمان شب را به روان شدند و چین در آب غرق شده و مشعله جبار
فرو نشست و چون بایل غنی رسیدند ایشان را غارت کرده ایل و ننال و چهارپایان ایشان را گرفتند و هزره ها که ایل شده
کوروان کرده بسمرقند فرستادند و حضرت صاحبقران بقصد استیصال مخالفان بموضع بای طاق نزول فرمود تا امیرزاده جهانگیر را با فوجی
از سپاه نصرت پناه بفرستاد تا در طلب قمرالدین و دفع او سعی بلیغ نموده اورا بدست آورد شاهزاده بلشکر حسب فرمان روانه شد و هزار
جته را که در موضع اوج فرا تمام داشتند بغارت بردند و قمرالدین راه کوهستان یافته در پی کردند و از ایل و الوس رانده و بیرون کرده تمام
بموضع و منازل او را یافتند و از جمله خاتون امیر شمس الدین توبان آغا و دختر او دلشاد آغا را گرفته شاهزاده کس فرستاد و آن
معنی را بعرض حضرت صاحبقران رسانید آنحضرت از مدت پنجاه و سه روز باز در آن مقام توقف اختیار فرموده بود و چون این خبر
بهجت افزای بمسامع علیه رسید از آنجا کوچ کرده ببالای قراقسماق برآمد و امیرزاده جهانگیر بسعادت معاودت فرموده در آن
محل بشرف پای بوس سرافراز گشت و غنایم بسیار از برده و اسب و گوسفند پیش کرد و دلشاد آغا بدولت بساط بوس حضرت اعلی
جوان بخت و دلشاد گردانید بیت که پیوسته صاحبقران شاد باد ؛ هزارش کنیزی چو دلشاد باد ؛ و با وجود صغر سن از فر اقبال صاحبقران

طلبان کاری بزرگ از دست او برآمد مصرع و زان دولت اینها نباشد غریب ؛ و حضرت صاحبقران از آنجا معاودت فرموده بات
باشی فرود آمد و از آنجا بصحرای اربه یاری نقل فرموده چند روز بعشرت و کامرانی توقف فرمود و مبارک شاه مکریت که امیران هزاره
و از هواخواهان قدیم آنحضرت بود مراسم طوی و تقوز بتقدیم رسانیده و بانواع خدمتهای شایسته تقرب جست بیت کمر بسته در بندگی آستانه
بدرگاه فرمانده کامکار ؛ و عاطفت پادشاهانه اولجای سالار اغلان حسین را که درین سفر سپری شده بود به پسرش خداداد ارزانی
داشت گفتار در زفاف همایون حضرت صاحبقرانی فرمان روا با عفت پناه دلشاد آغا قال الله تبارک
و تعالی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلاث ورباع چون بنت رحمت الهی جواز تعدد انکحه و جمع میان ازواج بصیغه امر کرامت
فرموده صاحبقران جوان بخت در آن منزل خجسته و صحرای دلگشای در عقبه امتثال امرنا کم وانکحوا در عین بهجت کرف و همای عیش
سایه سعادت بر شعبه دوحه امارت دلشاد آغا انداخت بندگان درگاه بترتیب طوی و اقامت مراسم آن قیام نموده بیت کی جشن
فرخنده آراستند ؛ می و رود و رامشگری خواستند ؛ فروزنده جشنی که خورشید و ماه ؛ نظاره شدند اندر آن جشنگاه ؛ بروزی که طالع
برومند بود ؛ نظرها سزاوار پیوند بود ؛ جهانجوی بر رسم آبای خویش ؛ بر آن چهره را کرد عنای خویش ؛ زمانه زبان تهنیت بر
گشوده و فلک از برای رسم نثار دامان پر از گوهر و جواهر آموده بیت تا درین بزم همایون گوهر افشانی کند ؛ آسمان از مه و نظرت
پر جواهر داشت جام ؛ دولت شاد کام خاص و عام باصلای عشرت در داده و از اسباب عیش و کامرانی هرچه در خیال آمال
و امانی گنجد بمراد دل مهیا و آماده بهر طرف که دیده آرزو نگاه میکرد بیت گلی بی آفت باد خزانی ؛ بهاری تازه بر شاخ جوانی ؛
ساغر زرنگار پر از شراب ارغوانی بر کف نهاده ایاغ میداشت و بهر جانب که گوش و هوش باز میشد بیت یوسف صفتی
نموده در چاه ؛ برده زرخش آب زهره و ماه ؛ سازی بقانون عشرت ساز کرده صدای نوای این سرود در بزم ماه و مشتری
سرای زهره بیانداخت بیت که صاحبقران جاودان شاد باد ؛ دلش خرم و مجلس آباد باد ؛ و بعد از آن مقام نهضت فرموده دار
بسی دبان عبور نموده اوزکند مضرب خیام نزول همایون گشت و مهد علیا قتلغ ترکان آغا با حواشی و توجیان و امرا که در فرقه استقبال
نموده در آن محل بعز بساط بوس استسعاد یافته در رسم تهنیت و نثار بتقدیم رسانیده بطوی و عشرت مشغول شدند و چون از آنجا کوچ کرده
روان شده بخجند رسید و عادل شاه پسر بهرام جلایر که مرحمه بدست ضرورت بسته حضرت صاحبقرانی را چون حفظ ربانی
در همه حال نگهبانی میکرد بالهام دولت از آثار و علامات اوضاع مجلس آن مکر پوشیده را تفرس نمود از مجاری حرکات و سکنات
غدر ایشان خبث باطن ایشان دریافت در حال از مجلس برخاسته سوار شده بیاره روی بیرون معاودت فرموده فرود آمده و از آن وقت

که آنحضرت متوجه قمر الدین شیخ محمد بیان سلدوز و عادلشاه جلایر و ترکن ارلات عهد کرده بودند که اگر مجال یابند حضرت
صاحبقران را گزند رسانند بیت آن را که خدا نگاه دارد * آسیب کسی بدو نیارد * کارش همه بخت نیک سازد * وز غصه حسود جان گدازد *
لاجرم آنحضرت قرین عنایات ازلی و تایید لم یزلی بمستقر سریر سلطنت ییلاق و سعادت معاودت فرمود و لشکریان را اجازت
انصراف ارزانی داشت و بنفس مبارک بزنجیرسرای که در دو منزلی قرشی واقعست بجانب غربی قرشی در آن جا قشلاق کرده و درین
زمستان عادلشاه احرام بساط بوسی بدرگاه عالم پناه آمد و برفق فاعف عنهم صورت آن رای فاسد و اندیشه باطل
که کرده بودند بزبان خود بعز عرض رسانید حضرت صاحبقرانی چون بر آن معانی اطلاع یافت از ابتدای حباب و حسن تدبیر آن را
ناشنیده انگاشت و عادلشاه را بعنایات پادشاهانه سرفراز گردانید و چون زمستان آخر انجامید و یوسف قباب با نوش دار
بمضمون فاتبعه الموت صورت حال آید بر تیغ جهان مطاع بنفاذ پیوست که سپاه بیشماره عدد بر تیغ رزم بعزم یورش خوارزم در درگاه
خلافت پناه جمع آیند و چون تمام تومانات و امرا با لشکرها از اطراف و جوانب توجه نمودند بیت بسته شد در بارگاه شاه انجمن *
بنرد ازبابان لشکرشکن * حضرت صاحبقران گرفتن شیخ محمد بیان سلدوز را به سیدی برغوی او فرمان داد و چون بعد از پرسش گناه او
روشن گشت روز بخشش تاریک و رشته عمرش باریک شده او را ببرادر امیر بایزید سلدوز که خویش او بود و تیغ بیداد او هلاک شده
سپردند تا او را بقصاص برادر جام شربت چشانید و فحوای مصرع یک روز بجز آنچه فروشی همه سال * بشنوانید و دو پسر بایزید جلایر
علی درویش و محمد درویش را نیز بیاساق رسانید و هل یجازی الا الکفور و ایالت تومان سلدوز از ضبط و نسق آن شبهات و حرکات
آق تمور بهادر مفوض گشت گفتار در توجه نمودن حضرت صاحبقرانی بجانب خوارزم نوبت ششم و هم از راه رجعت کردن
بواسطه یاغی شدن سار بوغا و عادلشاه در اول فصل سنه سبع و سبعین و سبعمائه توی ییل که از فرمان سلطان عصمت سپاه گیاه از
هر طرف جنبیده در روش افتادند و سرداران شکوفه بمحافظت شهر و حصار باغ و شجار نصب گشته لشکر سبزه روی فرودی بصحرا نهاد بیت
لشکر سبزه بفیروزی سلطان بهار * سوی صحرا زده رایات همایون آثار * آب غرق زره از جنبش باد صبا * گل سپر ساخته و خار شده
نیزه گذار * حضرت صاحبقران بتلقین دولت اقبال آئین خویش و تدبیر رای دوربین عاقبت اندیش بیت عزم خوارزم جزم کرد
بجزم * همتش بر گزیده رزم بزم * امیر اقبوغا را بضبط سمرقند باز داشت و امیر سار بوغا و عادلشاه جلایر و خطای بهادر
و ایلچی بوغا و دیگر امرا هزاره را با سی هزار سوار بجانب جته فرستاد و فرمان داد که در طلب قمرالدین سعی و کوشش بلیغ نموده
هرجا که بیابند او را دفع کنند بیت زگردان جنگ آوران سی هزار * برفتند جوینده کارزار * و رایت نصرت شعار در همان

حفظ و فیروزی کار متوجه خوارزم گشت بیت با سپاهی برون ز حد حصر * در شجاعت همه یگانه عصر * تند شیران بیشه پیکار * صفدر و
تیزچنگ و تیغ گذار * و چون در کنار آب جیحون موضع سرپایه از وصول اعلام سپهر فرسایش رشک طارم چهارم گشت ترکن ارلات
با لشکر خود از آن سوی آب متوجه عساکر همایون گشت و بطرف گرزوان یورت خود گریخت حضرت صاحبقران پولاد را با جماعتی در عقب او نامزد
و ایشان شب و روز رانده و از راه خود گذشته بر لب آب فاریاب بادریسته ترکن و برادرش ترمش با اتباع خود لب آب گرفته بجنگ
مشغول شدند بیت با سپاه دشمن که کوشد دلیر * همان کوشش گور باشد بشیر * بجائی که شیران بر آرند چنگ * چه یارای روبه که آید بجنگ *
و چون جنگ بریشان غالب آمد پراکنده و گریزان گشتند و لشکر ظفر قرین از عقب ایشان روان شد پولاد تنها بترکن رسید و اسب ترکن باز مانده بود
روان فرود آمد و اسب پولاد را بگرفت و بر نشست چنانچه خواست و پیش از آنکه رحمت بایسته تیری باو حواله کرد از کلاه خودش بگذشت آسیبی بسرش نرسید
پولاد برگشته روی جلادت باو نهاد و در هم آویختند و پولاد بفر اقبال صاحبقرانی ترکن را بر زمین زده مصرع سرش از تن بنام خود
جدا کرد بیت بگرسنه خوارزتن بر نهاد * بنخجیر سر زد و در گشت شاد * و از آن سر اموال در پی برادرش ترمش کرده او را بدست آورده کارش
بساخت بیت سر شیر را خاندم زتن باز کرد * دو دو دام را از ترمش ساز کرد * و سر هر دو را بپایه سریر اعلی رسانیدند یعنی ایشان
حضرت صاحبقران حواله گاه سر سروران دوران بود مصرع هر سر که بجای خود نیرزد آنجا * بدست دیگران بیابند بیت سر جای
کیفیت زبان بیان چنین فرماید * حواله اش بکند چرخ بخت بنگ جفا * و ازجماعت امرا که حضرت اعلی ایشان را بجانب جته فرستاده بود
سار بوغا و عادلشاه چون ولایت خالی یافتند اندیشه خطا کرده خطای بهادر و ایلچی بوغا را گرفته و بهمی که حضرت صاحبقران
او را در راه کان ... علی گذشته با ایشان موافق شد و ایشان ایل خود جلایر و قپچاق را جمع آورده عازم سمرقند شدند و حصار شهر را
محاصره آغاز نهادند اهالی شهر زخم تیر دیده دوز و ناوک جگرسوز گشتند ایشان را گرد شهر گردیدند و امیر اقبوغا که در شهر حاکم
بود صورت واقعه را عرضه داشت پایه سریر سلطنت مصیر کرده و موکب همایون از کاث گذشته بنجاس رسیده بود که این خبر بسامع
علیه پیوست از همانجای مراجعت نموده و میرزاده جهانگیر را منقلای ساخته از پیش روان گردانید و بنفس مبارک با قول لشکر از عقب توجه نموده
چون ببخارا رسید حیا کردند ماثر رتبت و بجانب رباط ملک نزول فرموده و شاهزاده بموضع کرمینه بشمشان رسید
و از جانبین صفها کشیده جنگ در پیوست بیت ز رزان نه کوشیده کوشش دمیر * بیفتاد خنجر کین میر قهر * تو گفتی که الماس بر کان شد * چو
مرجان که در کین همه جان شد * میرزاده جهانگیر بیاری و تایید نعم النصیر که موته در ضمان فتح و نصرت این دولت ابد مدت بوجه
دست بر مخالفان غالب آمد و ایشان گریخته بدشت قپچاق رفتند و یاس خان پناه بردند و ملازم آن درگاه شدند و حضرت

صاحبقران مظفر و کامیاب بمستقر سریر سلطنت بسعادت نزول فرمود و الوس جلایر را بار دیگر غارت کرده متفرق و پراکنده ساخت
و میرزاده عمر شیخ را بحکومت اندکان فرستاد و حاجی شاه و سارنبوغا به غارت ارس خان قیام نمودند و آخر الامر عرق شرارت و
فساد ایشان بحرکت آمده و در وقتیکه ارس خان بیلاق رفته بود عزم گریز کرده تیغ غدر از نیام بیوفائی برکشیدند و با اوجی بی کر
کاشته خان بود جنگ کردند او را بقتل آوردند و ازانجا گریختند و باوس جته پیش قمرالدین رفتند و او را بر فتنه و فساد تحریض نمودند

بیت از جوهر به همه جای خیزد ⁂ شور و شر و فساد و منازعی خیزد ⁂ **گفتار در توجه حضرت صاحبقرانی بجانب جته نوبت**

چهارم چون سارنبوغا و حاجی شاه بقمرالدین ملحق شدند در مرتبه آتش کینه دیرینه در نهاد او بود باد هوا و افساد تیز کردند قمرالدین
لشکر کشیده بولایت اندکان درآمد و هزاره قزاق از میرزاده عمر شیخ رو گردانیدند و با او پیوستند و شاهزاده که متحصن شد
پیش حضرت صاحبقران فرستاد و صورت حال بیان کرد که یاغی با غلبه تمام رسیده و اندکان را زیر و زبر گردانید آنحضرت از استماع این خبر
غضب اشتعال یافته در حال عازم آن طرف گشت تعجیل کرده و چون قمرالدین از توجه آنحضرت آگاه شد پای قرارش از جای رفت متوقف بازگردید و از موضع
ایل و خانه را گذرانید و خود با چهار هزار سوار آراسته در کمین گاهی توقف نمود و چون حضرت صاحبقرانی بآن موضع رسید و از کمین قمرالدین آگاهی نداشت
امرا را با تمام لشکر از عقب دشمنان روان گردانید و در نا گاه اینجا بهمراه با جمع سرداران مثل امیر توبه و خطای بهادر و شیخ علی بهادر
و اقتمور بهادر بماند خطای بهادر و شیخ علی بهادر در باب استیصال مخالفان سخنی میگفتند و حکایت منجر شد بهادری و پهلوانی و شعله عصبیت
افروخته گشت و ایشان نیز از پی دشمنان تاخت کردند و دیگران هم موافقت نمودند چنانچه با حضرت صاحبقران زیاده از دویست کس نماند
در این حال قمرالدین فرصت غنیمت شمرده با چهار هزار سوار کینه دار تیغ گذار از کمین گاه بیرون تاخت و تیغ کین کشیده روی بجانب حضرت صاحبقران
نهاد و آن حضرت عمیم دولت روز افزون و فتح **کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله** بکوش جان رسانیده مطلقا و هم اضطراب بخاطر مبارک
او راه نیافت و مردم خود را بجلادت تمام دل باز داد که ظفر و فیروزی از بخشش ملک و تائید حق است نه از بسیاری لشکر و بجناب مردانه جنگ کنید که
اگر اندک سستی پیش آریم کار از دست برود **بیت** بگفت این ز بر گستوان رخش تیز کرد ⁂ بمیدان درآمد بعزم ستیز ⁂ همی زد بر تیغ و گرز گران ⁂ همی تاخت
در حمله بر سرکشان ⁂ به حمله خیلی گلبندی کمند ⁂ بهر زخم جوی براندی ز خون ⁂ بهشان بر افکند یکبارگی ⁂ همی راند تا فلک بارگی ⁂ بدین گونه
آن خسرو ارجمند ⁂ بگرز و بتیغ و سنان و کمند ⁂ بکشت و بیرید و بفکند و ببست ⁂ سران را سر و گردن و پا و دست ⁂ و چون صاحبقران کامکار در آن
کارزار بنفس مبارک خود بجلادت تمام کوششی فرمود که امثال آن فرخیچه تائیدات آسمانی نتواند بود سپاه بنصرت جناب نیز داد مردی
و مردانگی دادند و باندک نفری چهار هزار سوار نامدار کینه گذار را بر هم شکسته منهزم و پراکنده گردانیدند **بیت** بیانید چنین کارها سرکشی

که یزدان

که یزدان دهد نصرت و برتری ⁂ و اکر در مجاری احوال و اوضاع آنحضرت و غرایب اطوار و آثار او از نیر خبرت و وقوف دل
کرده شود بیقین بپیوندد که ظاهر و باطن آن بزرگوار گردون اقتدار از مطرح انوار تائیدات الهی بوده چه آن روز که رجب ظاهر
از اعضا و جوارح صوری آنحضرت چنان اثری ظاهر شد بجنب باطن شبانه که در بهای حواس بحکم **وجعلنا النوم سباتا** بر رده خواب بسته
ماند و نفس قدسی سرشت متوجه باطن گشت از صفای آئینه ضمیر منیر صورت شیخ برهان الدین **قلیچ رحمة الله و رضوانه علیه** بطریق رؤیای صالحه که
یک جزو از چهل و شش جزو است از نبوت مشاهده نمود و بادب تمام پیش او رفته در باب فرزندار جمند امیرزاده جهانگیر که او را بیمار
و بستر فته کذاشته بود استمداد همت نمود که پسرم را از خدا تعالی درخواه شیخ فرمود که با خدا باش و اصلا متعرض ذکر فرزند نشد و چون
از خواب درآمد دانست که آن قضیه نه بر وفق آمال خواهد بود و از غایت گرانی خاطر ملول قلیچ که دبیر خاص آنحضرت بود تا تو تعجیل
از سنگ کول بفرستاد تا خبری تحقیق بیاورد و چون او روانه شد باز درباره فرزند خواب پریشان دید ملال خاطر مبارکش زیاده گشت
امرا و ملازمان را فرمود که گمان میبرم که از فرزند خود یکباره جدا مانده ام حال او از من میپوشید ایشان بزانو درآمده بغلاظ
شداد سوگند خوردند و بطلاق و عتاق مؤکد گردانیدند که ما گمان را از آن معنی وقوف نیست و از حال شاهزاده خبری نداریم
چون ازانجا کوچ کرده روان شد در شکیر یعاج باز بقمرالدین رسیدند و جنگ در پیوست و دیگر باره هزیمت یافته بگریخت و امیر اوج قرا اورا
تکامشی کرده از عقب روان شد و چون پاره راه بر فتنه قمرالدین باشت ... بازگشت و او را درمیان گرفته اسبش را از زخم تیر بیفکند
و او را نیز زخم بسیار رسید و عاقبت پیاده و خسته بجان امان یافت و دست پولاد بهادر در آن جنگ از زخم تیر مجروح بود و از قضا
آتشی در آن راه افتاد و پولاد بهادر خواست که آن آتش را باز نشاند و از کثرت رفت جراحتش زیاده شد و بآن رنج در گذشت **ذکر وفات**
امیرزاده جهانگیر چون حضرت صاحبقران از آن قمر رحبت فرمود و از جیحون عبور نموده بدار السلطنه سمرقند رسید تمام ارکان دولت و اعیان
مملکت و اکابر و اشراف **بیت** همه جامه کرده سیاه و کبود ⁂ ز خون دل از چشمها رانده رود ⁂ همه بر سر افشانده از غصه خاک ⁂ چو خامه
همه سینها کرده چاک ⁂ برسم استقبال مبادرت نمودند و مجموع خلایق همه سرها برهنه ساخته و پلاسهای نمدهای سیاه در گردن انداخته
از شهر بیرون و از گریه در موج خون آمدند و خروش و ولوله در آسمان انداختند **بیت** دریغ آن جهانگیر با دین و داد ⁂ که شد همچو
گل در جوانی بباد ⁂ و از ایوان کیوان فریاد و فغان گذرانیدند و صدای نوحه **بیت** دریغ آن جوان خسرو کامکار ⁂ که رفت و سر آمد
براو روزگار ⁂ بگوش سپهر طراز ان کنبد گردون رسانید حضرت صاحبقران از مشاهده آن حال آنچه بگواهی ضمیر الهام پذیر گمان میبرد یقین
شد **بیت** چو آگه شد از مرگ فرزند شاه ⁂ جهان بر جهانبان او شد سیاه ⁂ دو رخساره برانکشت و تن سوگوار ⁂ دژم کرده از خون ...

روزگار • سر تا سر مملکت که از فر قدوم حضرت صاحبقرانی گلشن بهجت و سرای سور بالبستی از حوالی واقعه جانکه زوال
سوز محل ماتم و انجمن شیون گشت
بیت
باتم نشستند بکسر سپاه • همه جامها شان کبود و سیاه • سر سروران گشت پر تیره خاک • همه دیده پر خون
دل چاک چاک • همه انجمن زار و گریان شدند • چو بر آتش تیز بریان شدند • حضرت صاحبقران ازین واقعه بحکم الاولاد اکباد بغایت
محزون و گرفته خاطر شد اما چون رای عالی محیط بود بآنکه فنا هر ملکی از قبیل واجبات و دوام و بقا هر محدثی از مقوله ممتنعات است
بشارت این وبشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون مرهم آن جراحت ساخت و روح شاهزاده سعید را
انواع خیرات و مبرات تقدیم فرموده اصناف صدقات بمستحقان رسانیده رسم آش و اطعام فقرا و مساکین باقامت پیوست و
کالبد شریف او را بکش نقل کرده در آنجا مقبره خوب ساختند و عمارتی بغایت عالی و دلکش بر افراختند
بیت
ز بهر ش گزین مرقدی ساختند •
که آن شاهان بپرداختند • مدت عمرش سی سال بود و از او دو پسر ماند امیرزاده محمد سلطان از خانزاده امیرزاده پیر محمد از
بخت ملکا خاتون دختر الیاس صوفی که بعد از وفات شاهزاده مرحوم بچهل روز بوجود آمده بود و واقعه وفات او در سنه سبع
و سبعین و سبعمائه موافق لوی ییل دست داد • و امیر سیف الدین را از وقوع این حادثه خاطر از کار و بار این جهان نفرت تمام پیدا
شد و گشت و از حضرت صاحبقرانی اجازت طلبیده متوجه حجاز شد گفتار در لشکر فرستادن صاحبقران ظفرقرین بر سر قمر الدین چون
صاحبقران بواسطه ملال واقعه فرزند سایه التفات از تدبیر مصالح سلطنت و ضبط امور مملکت باز گرفت
بیت
که این دنی دون
نیرزد بآن • که از بهر آن رنجه دارم روان • برای کلی توده خاک نژند • چرا دل باید بدل خود بند • چرا بهر کاری چنین
مختصر • دو اندیشه باید بهر بوم و بر • اعیان امرا و نوئینان در پایه سریر خلافت پناه حاضر شده و زمین عبودیت بلب اخلاص
ببوسیدند و بزبان دولتخواهی عرضه داشتند که حکمت قادر جهان آفرین تعالی و تقدس نظام عالم را بوجود پادشاهان کامکار منوط
گردانیده و دوام امن و امان بنی آدم که مقصود از آفرینش ایشانند بمعدلت و سیاست جهانداران رفیع مقدار منسوب است
بیت
اگر خنجر شه
نبودی نیام • ز عالم برافتد حلال و حرام • و گر تیغ سلطان شود تیره رنگ • بپوشد رخ آینه دین بزنگ • بود پادشه سایه
ذو الجلال • و زان سایه باشد جهان را جمال • فروغی ز عدل شه کامیاب • جهان را به از پرتو آفتاب • فلک تا بود بنده کام
ملک • بود نیک و بد مقتضای فلک • همه نقد گیتی نثار تو باد • عروس جهان در کنار تو باد • اگر شهنشاه خاطر همایون رضای
پروردگار است آن را بهیچ وسیله بهتر از دادگستری و رعیت پروری متصور نیست چه الکل اعلم ادلین در خبر آمده فضل العلوة والحق بحق است
حاصل کیاست از عمر که بداد دادن صرف کرده شود بر عبادت شصت ساله و هفتاد ساله ترجیح فرمود
بیت
عدل کن زانکه در ولایت دل

در بغری زند حلول • حضرت صاحبقران سخنان بندگان را چون قضا از محض اخلاص و هواخواهی بود بسمع قبول تلقی نمود
و روی همت بتدبیر مصالح مملکت آورده بترتیب و تجهیز لشکر فرمان داد درین اثنا خبر رسید که عادلشاه جلایر با چندکس در
کوهستان قراچق سرگشته میگردد حضرت صاحبقران برات خواجه کوکلتاش ایلچی بوقا را با پنجاه سوار بطلب او فرستاد ایشان از
سمرقند بلشکر کرده روان شدند و چون بازار رسیدند از آنجا جامعی بیرون کرده و از آن کوهها بجستجوی عادلشاه اشتغال نمودند و او را
در موضع آق سو بدست آورده بپایساق رسانیدند و آق سو ما بیلی است که در داغه کوه قراچق ساخته اند چه دیده بانی که از
اینجا بطرف دشت قبچاق احتیاط مینمایند و سار بوقا که با او از جای دیگر بودند منحرف گشته و باغی شده بود کرچه بعد از دو سال به هدایت
عقل رهنمای باز بدرگاه عالم پناه آمد و مراحم پادشاهانه جرم او را عفو فرمود اما قوم او باوار زانی داشت و رای عالم آرای
امیرزاده عمر شیخ را با میراق بوقا و خطای بهادر و دیگر امرا امر فرمود که بقصد قمر الدین روانه شوند و در قلع و قمع او بجد تمام کوشیده
حسب المقدور در آن باب سعی نمایند ایشان بموجب فرموده توجه نمودند بتعجیل هر چه تمامتر روان گشتند در پایان قوراتو بقمر الدین رسیدند
و یمن دولت قاهره و تیغ نبرد قام بهادر جنگ او کوشش با قوت ربانی داده و مخالفان را منهزم کردند بکبرایی گشتند چون کار و از نهیب ایشان
متفرق و گریزان شدند و بحکم امیر جلال الدین لشکر سفر آیل و اوس او را غارت کرده با ایلچی بردند
بیت
سپاه شاه هر جا که رود با فتح آید باز •
گفتار در نهضت همایون با صوب گرد و آن و کثرت انجم بجانب چته نوبت دوم چون سپاه نصرت شعار
با غنایم بسیار از یورش طرف چته باز آمدند حضرت صاحبقران هم در آن سال دیگر باره عزیمت آنجانب فرمود و محمد بیگ پسر امیر موسی که
بشرف مصاهرت آنحضرت سرفراز بود و امیر عباس و اقتمور بهادر را برسم منقلای روانه ساخت ایشان در حین فرمان شب و روز راند هاند
بو قام اسی کول بقمر الدین رسیدند و بیک جنگ مردانه او را گریزانیده ایلش بیاد تاراج بر دادند و مردمش را اسیر کرده برده گرفتند و
صاحبقران کامکار بنفس مبارک خود تا موضع قوچار تگاشی فرمود برفت و در آن موضع بسامع علیه رسانیدند که توقتمش اغلن از اوروس خان ترسیده
شده و روی امید بدرگاه عالم پناه آورده است و میرسد حضرت صاحبقران امیر تومن تمور اوزبک را باقامت رسم استقبال فرمان داد تا او را
با عزاز و اکرام تمام بیاورد و خود از راه اینا تو مراجعت نموده در اوزکند فرود آمد و از آنجا عزیمت کرده قرین دولت و اقبال بسمرقند
نزول اجلال فرمود و امیر تومن تمور توقتمش اغلن را باچادر و امرا و ارکان دولت او در بحضرت صاحبقرانی رسانید بحضرت مقدم او را عزیز و گرامی
داشته مکارم اخلاق پادشاهانه در باب رعیت و کرم او هیچ دقیقه نامرعی نگذاشت و بعد از اقامت رسم طوی چندان مال از نقد و جواهر و خلعت و کمر
و اسلحه و اسب و شتر و خیمه و خرگاه و کوس و علم و خیل و حشم و سایر اسباب حشمت و بزرگی باو و اتباع او داد که
مصرع
مهندس گنجه بپایان شمرد بقلم •

و او را از غایت احترام و اهتمام پسر خوانده **گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران توقتمش اغلن را بحکومت اترار و صبران** عالی
صاحبقران دریا نوال تمام ولایت صبران و سغناق را بتوقتمش اغلن ارزانی داشت و چون توقتمش در آنجا متمکن شد قتلغ بوغا پسر اروس خان
لشکر ها بسر او کشید و میان ایشان جنگ واقع شد و از طرفین کوشش بسیار نمودند و با وجود آنکه قتلغ بوغا در مصاف تیر خورده و از آن زخم
هلاک شد شکست بر جانب توقتمش افتاد و ایل او را غارت کردند و او گریخته پیش حضرت صاحبقران آمد آنحضرت او را زیاده از نوبت اول
اعزاز و اکرام فرموده تمام اسباب شوکت و شاهی مرتب داشته باز گردانید و چون بصبران رسید از آنجانب توخته قیا پسر بزرگ اروس خان
با چند شاهزاده جوجی نژاد و علی بیک و دیگر امرا با لشکر بی قیاس ترتیب داده روی انتقام بسوی او نهاده در رسیدند **بیت**
سپاهی گران کینه ور کینه جو ‖ سوی توقتمش اغلن آورده رو ‖ از انبوه و کثرت چو مور و ملخ ‖ گرفته کوه و بیابان و شخ ‖ بمیدان
کین فوج فوج آمدند ‖ چو دریای جوشان بموج آمدند ‖ **و چون توقتمش اغلن** لشکر خود آراسته بمقابله ایشان در آمد و جنگ در پیوست
سپاهش شکست یافته رو بگریز نهادند و او گریخته بکنار آب سیحون رسید و از بیم جان جامه بیرون کرده خود را در آب انداخت و
قراجی بهادر در پی او کرده بکنار آب رسید و دست او را بتیر مجروح گردانید و او از آب شناه کرده برهنه و ملبس و زخم دار
بجنگلی در آمد و بر روی خاک و خاشاک بیفتاد **و از غرایب اتفاقات حضرت صاحبقران** ایدکو برلاس را بجانب او روانه کرده
بود که او را نصیحت کند تا [illegible] ملک مردانه و دلیرانه در دفع دشمن رعایت حزم بجای آورده شیوه خود منضبط نماید از قضا اتفاق ایدکو را
شب در آن جنگل گذر افتاد و آواز ناله بگوش او رسید و چون تفحص نمود توقتمش را دید برهنه و مجروح بخود [illegible] **ب** ز خاکش برانگیخت
بالین ‖ تلخی شده دست از جان [illegible] ‖ روان فرود آمد و مراعات او و [illegible] بواجبی نموده احضری موافق حال [illegible] ماکول
و مشروب و ملبوس پیش او آورده و آنچه در دقیقه اهتمام و دلبستگی بود مرعی داشت و او را بحضرت صاحبقرانی رسانید و آن حضرت [illegible]
ظاهر بخارا را محل اقامت گردانیده بود چون بر حال توقتمش خان اطلاع یافت بتجدید آنچه از مرحمت پادشاهانه و جهان صاحبقرانی
سزد کرامت فرموده اسباب حشمت و کامکاری او را دیگر باره کما ینبغی مرتب داشت **در این اثنا که ایدکو که او** [illegible] منغوت بود
و از امرای الوس جوجی از اروس خان گریخته بیامده و خبر رسانید که اروس خان لشکرها جمع کرده متوجه اینجانبست و توقتمش را طلبیده
و مقارن الحال ایلچی اروس خان کبک منغوت و تولوجان نیز رسیدند و پیغام اروس خان رسانیدند محصلش آنکه توقتمش پسر مرا کشته است و
گریخته بولایت شما آمده دشمن مرا بسپارید و اگر نه محل جنگ تعیین کرده **مصرع** روان رو سوی کارزار آورید ‖ حضرت صاحبقران
زبان همت خسروانه بجواب برگشاد که او پناه بمن آورده است و من او را نخواهم داد **بیت** هر آنکس ز بیم جان و بیم گناه ‖ بزنهار این خانه

آرد پناه

آرد پناه ‖ اگر جان رود در سر کار او ‖ نخواهم روا رنج و آزار او ‖ و تا حکایت اسباب او آماده و مهیا **ب** برو وز من بگو
پیش اروس خان ‖ ز باران مرغابی ای رهبر میان ‖ دلیران مرا جنگ پیشه ‖ که شیرانند و دشت رزم بیشه ‖ نترسد مرد کار از پشه خود
نه شیر خشمناک از بیشه خود ‖ **گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بجانب اروس خان** حضرت صاحبقرانی چون ایلچیان اروس خان را
بازگردانید همت عالی را بر تجهیز و ترتیب لشکر گماشت امیر جاکو را جهت ضبط مملکت سمرقند باز گذاشت و تمامی الوس جغتای را جمع آورده هم
در آخر لوی ئیل متوجه اروس خان شد **ب** ز بس جنبش لشکر بیکران ‖ زمین گشت جنبان ز رزم آوران ‖ و ز انبوهی لشکر دشت چپ ‖ شده روز روشن
چو تاریک شب ‖ ز زخم سم لشکر دشت تنگ ‖ ز کوه و کمر بانگ فریاد خاست ‖ سپاهی که شد طی از زور جنبه ‖ که دوانند خود او را که چون توده ریگ ‖
توان ریگهای بیابان شمرد ‖ ولی لشکر شاه نتوان شمرد ‖ و چون از سیحون گذر کرد و بصحرای اترار مخیم سپاه نصرت شعار گشت و از آن طرف اروس خان تمام
الوس جوجی را فراهم آورده بسغناق که تا اترار بیست و چهار فرسخ است رسیده فرود آمد **ب** سپاهی شمارش برون از حساب ‖ کران تا کران
جهان موج آب ‖ سرآکنده [illegible] دل از کین ‖ با بروز تندی برآورده چین ‖ روزگار خواست که گرد آن فتنه فرو نشیند و گرمی آتش کین سلطین
ببرودت اثری برانگیخت از کران تا کران فرو گرفت و چندان برف و باران ببارید که اگر نه از شدت سرما بهم بستی از جمیع جوانب زمین سیل محیط گشتی
ب آب شد بسته در نه کوی و زمین ‖ همچو لولو در آب جستی چرخ ‖ برودت هوا بجائی رسید که اعضا و جوارح حیوانات مطلقا از
نطق و محلهم از جنبش باز ماند و این حال قریب سه ماه متمادی شده و آن دو لشکر [illegible] بر ابر یکدیگر نشسته در آن توقف کس را
مجال حرکت نه حضرت صاحبقران یارق تیمور و خطای بهادر و محمد سلطانشاه را که از ملک هرات گریخته پیش حضرت صاحبقران آمده
بود فرمود که بتعجیل تمام بر سر دشمن شبیخون برند و ایشان بر حسب فرموده با پانصد مرد تاخت روان شدند و شب در راه با پسر اروس خان
تیمور ملک اغلن دو چار شدند و با او زیاده از سه هزار سوار بود و هم در آن شب نزدیک صبح جنگ در پیوست **ب** بر انگیخته شد [illegible]
کینه دل ‖ ز جا خواست خون وز خون خواست گل ‖ سر تیغ چون خون ایشان [illegible] شد ‖ دل تیغ بر تابش تیغ شد ‖ و لشکر منصور بر
قرار معهود ظفر یافته دشمنان را منهزم و مقهور گردانیدند و از نیروی دست و کشاد شست ایلچی بوغا پای تیمور ملک اغلن بزخم تیری
مجروح گشت و دفع عین الکمال را در آن مصاف امیر یارق تیمور و خطای بهادر هر دو شهید شدند و چون لشکر ظفر قرین بفتح و فیروزی مراجعت نمودند
یرلیغ عالم مطاع نافذ شد که محمد سلطانشاه بجهت بجبر گری بشتابد و او [illegible] شخصی را بگرفت و بیاورد امیر مبشر نیز بهمین شغل مامور گشت
و او هم شخصی را گرفته بیاورد و چون کیفیت حال تفحص کرده شد معلوم گشت که از جانب مخالف دو بهادر نام ایشان الغ ساعین و ملک
سابقین با صد مرد بجبر گری باینطرف فرستاده اند و در این ولا [illegible] بهادر را که داد در شهر اترار بوده و لشکر [illegible]

و ایشان را در بیرون شهر با جماعت باغی که بجز کری با نطرف آمده بودند اتفاق ملاقات افتاد و اوق تمور بهادر به ثبت کرمی اور
قاهره صاحبقران روی جلادت بایشان نهاد و چون جنگ در پیوست قریب مخالفان را نزبت اختیار بلمه عنان از جنگ برتافت
تا دشمنان ازین و دلیران تیز شدند و صف لیسال کرده بایشان بهم برآمد بعد از آن تیغ بیداد از نیام انتقام بر کشیده و روباز کرده
بر سر ایشان تاخت و دو کس از نامداران بینداخت و ایشان را برهم شکست و آنچه بپای مردی اسب جان بیرون بردند خود را در
جرها و جویها انداختند و بکلی بود تجی برادر زاده اوق تمور بهادر سا تقین کوچک را نقل آورد و سا تقین بزرک را نهب و تاراج کرد
زنده بیش حضرت صاحبقرانی آورد بعلوم که اویس خان منهزم باز گشته است و قرا کیک را بجای خود گذاشته حضرت صاحبقران سند و تاراج
بغات و عاطفت خسروانه سرافراز گردانید و بغیر مبارک متوجه دشمن شد و قرا کیک نیز رفته بود و چون کسی از مخالفان در آن نواحی نماند
بسعادت و اقبال از آن یورش بیاید جیب ... لله کشی آردوی همایون خوش نزول فرمود و در آن جا هفت روز توقف نمود
بیت بخت جوان بهم دو نصرت قرین ... دولت ... کشاده ... تاخت کردن حضرت صاحبقران الوس انجان
صاحبقران گیتی ستان بعزم رزم ... روان ... اقبال ثابت ارکان ... توقتمش اغلن را در حرم جانخبه روان و تعجیل تمام شب و
روز رانده و پس از پانزده شبانه روز صبح ... اویس ... بود لشکر منصور ایشان را فارتیده و غنایم
بسیار از اسب و شتر و گوسفند و بره گرفتند از حسن اتفاق ... خان ... که ... کان حضرت در گذشته بود و خانه مخالف او
از شاهراه دولت و اقبال ... و پسر بزرگ او توخته جا بجای او نشسته او نیز در آن نزدیکی در گذشت حضرت صاحبقرانی
توقتمش اغلن را تقویت داشت فرمود پادشاهی تمام دشت قبچاق و الوس جوجی را با ارزانی داشت و اداد ... اسباب سلطنت مرتب و مهیا
ساخته و آن مملکت باز گذاشت و از ... خلیل ... تام که برق آتش های از رنگ برق سرش ... و باد گیتی نورد جهان پیمای اورد
خبری او چنین ... بیت ز اندیشه دل سبکپوی تر ❊ ز رای خردمند ره جوی تر ❊ شتابنده از پیش و از پس ❊ چنانکه ... مانند
باو بخشید و فرمود که برین اسب ... فرصت بر دشمن میرسی و وقت گریز کس تو نمیرسد و عنان عزیمت بصوب سمرقند معطوف داشته باقبال و سعادت
از دشت قبچاق معاودت نمود و به دولت و کامرانی در اوایل قیلان ئیل سنه ثمان و سبعین و سبعمائه بمستقر سریر جهانبانی نزول فرمود و بعد از
رجعت حضرت صاحبقرانی از جانب دشت تمور ملک بجای ... با لشکر گران متوجه توقتمش خان شد و بعد از مقابله و مقاتله بسیار
شکست بر جانب توقتمش خان افتاد و بران اسب که حضرت صاحبقران باو ارزانی داشته بود جان بدر برد و پس از مشقت بسیار یک سواره
تنها بآنحضرت رسید و از یمن نظر دولت قرین حضرت صاحبقران کامکار آن اسب نامدار سبب نجات آن شاهزاده همت پادشاهانه حضرت

صاحبقرانی سایه اهتمام بر روزگار حال توقتمش اغلن انداخت و بتاریخ اواخر سنه ثمان و سبعین و سبعمائه موافق قیلان ئیل اسباب
و شاهی او کما ینبغی مرتب داشته امرای بزرگ مثل توی تمور اوزبک و بخشی خواجه پسرش وارزون تمور و غیاث الدین ترخان و علی قوچین
همراه او بسغناق فرستاد تا او را بخانی بر دارند امرا با شال بیادرت نمودند توقتمش را در سغناق بتاریخ مذکور برتخت خانی نشاندند و جات
رسم بجای آوردند مصرع نثار زر آیین بر افشاندند ❊ گفتار در طلوع اختر شاهی از مطلع فضل الهی یعنی ولادت همایون حضرت
خلافت پناه شاهرخ الهی در اواسط همین سال قیلان ئیل که ریاض سلطنت حضرت صاحبقران از رشحات چشمه بانیه ملک دیان سبحانه و تعالی
نضارت و طراوتی تمام یافته بود و نهال اقبالش از ترشح زلال افضال ذو الجلال بحد اعتدال و نشو کمال رسیده چنانکه بندگان
حضرتش خان نشان گشته بلبل سعادت بر گلبن منقبت بنوای بیت شاه صاحبقران که بنده او ❊ در جهان پادشاه نشان باشد ❊ مترنم شده درخت
مجلس در جویبار دولت فرخنده آثار میوه مراد بار آورده و از تخم آرزو که دهقان امید در کشت قیب لی من لدنک ولیا افشانده بود
دخل انا نبشرک بغلام بحصول پیوسته و میامن اتفاق لم نجعل له من قبل سمیا شامل اسم همایون آمده کرامت و اتیناه الحکم صبیا و حنانا
من لدنا وزکوة و کان تقیا بر آن مرتب گشت و بتاریخ یوم الخمیس چهاردهم ربیع الآخر سنه تسع و سبعین و سبعمائه که مفتتح ایام فرمان دهی
و کشور ستانی دهر و روزگار خلافت و جهانبانی بود دیده دولت حضرت صاحبقرانی از فیض فضل باری در بلده محفوظه سمرقند که نسیم شگفت
بوده و کامرانی بنور طلعت فرخنده فرزند ارجمند روشن گشت که نسخه بقاء دوران جاودان امتدادش وجود مبارک او شده و رابطه دوام
ایام دولت ابد معادش طلوع خجسته فرجام او بیت چو از مادر مهربان شد جدا ❊ سبک نام نقدش بر پادشاه ❊ جهان بخش اسب بر او خنده گشت
که خورشید اقبال تابنده گشت ❊ جهانی گرفته پر و رو بش ❊ بر آمد بنازو بزرگی منش ❊ پرستنده گشت بیرو اشتی ❊ زبس تا قدم در که اوانستی ❊
روان در سرش چتر و پاد جای ❊ بزیر پیش تنگ سار ادهی ❊ ز جبین آفتاب تبش چون شعشعه نور از چهره خورشید ❊ بیت که همیون کند
تخت را از تاج ❊ فرستندش از نیک کشور خراج ❊ در آفاق کشورکشایی کند ❊ جهان در جهان پادشاهی کند ❊ همایون نظر کوکبی سعد بود
که از برج اقبال شه رخ نمود ❊ صورت اوضاع فلکی در وقت ولادت خجسته اش چنان افتاده که اهل احکام نجومی از ملاحظه آن بحصول امان
امانی و آمال و وصول با علی مدارج عظمت و جلال بی تردد استدلال نمایند چه نوبت ظهور را در افق شرقی که طالع اقتاب بخشش او تجاه
سعد اکبر که از منظر سعادتش در یچه نظر تمام دوستی از یکطرف بر تختگاه سلطان هفت اقلیم گردون گشاده است و از دیگر طرف بر بیت الشرف
او رسیده و صاحب طالع که سعد اکبر است تا افاضت تمام سعادت را فضا توانا شده سعد اصغر را با خود یار کرده هر دو با اتفاق هم
خانه ابدیه که برای آن مسرع و قات معاصره زنبوی در خروه الجامع آمده تا صاحب طالع المحفوف بشرف سلطنت و غره جلالت هر اد که از

طریق آرزو قدم در ساحت امید نهد بی توقف با حسن صورت و یسر وجوه بر منصهٔ ظهور جلوه گر آید چنانچه هر کس از زرنیک و
دور بدیدهٔ یقین مشاهده مینماید و نیر اعظم که کوکب سلطنت و جلالت عالی متجلی بر در فلک در آن حال که آنرا وتد عاشر خوانند و خانهٔ
جاه و پادشاهی و امکان دانند مقر سریر سلطنت ساخته و در شرف بوسط السماء بر افراخته و صاحب آن منزل که دستور ممالک افلاک
در آنجا که نسبت با او محل است و هم شرف در غایت قوت و بهجت بمجدت حاضر و آثار این معانی بر کافهٔ عالمیان بی شبهه روشن است و کار
زحل که اختر ثبات و وقار است در وتد رابع که خانهٔ مسکن و قرار است قرار گرفته و از سعد و قمر که واسطهٔ وصول اثر علوی بسفلی اوراء
شمارند هم در آنجا باوج استقبال بر آمده و بکمال بدری رسیده و پیوسته در مقام عزت و منظر خلاف در اوج نحس و کمال هیئت و ابتهاج
بی تزلزل و تشویش متمکن تواند بود و صاحب این علم نیز از خانهٔ ظهور مستغنی است از لف و نشر و برج مجور دار تیر گذار در وتد سابع که مقابل طالع
و خانهٔ شریک و منازع است مقام زهر قرار داده تا هر که پای از جادهٔ مطاوعت بیرون نهاده سر مقابله و معارضه برآرد بی توقف
جوهر روح بدست قابض ارواح سپارد و هر که در این معنی شکی بخاطر آورد هم در آیینهٔ حال خود صورت یقین مشاهده کرد و از جوزهرین عقدهٔ
راس که ارباب این صناعت مقوم رئیس دانند و اقرانی شمارند در بیت المال واقع شده و عقدهٔ ذنب که مایهٔ کاهش و کمی دانند در خانهٔ خوف
و بیم وقوع این اثر نیز غایت و صحت ذالک تقدیر العزیز العلیم و کمان نمی آید که در صحف اهل احکام نجومی را بر درستی قواعد خویش دلیلی چنین
مبین بوده باشد و سخن در سهام و دیگر کدخدات آثار را مستند با تمام ساخته نه مقتضای این مقام است با آنکه اینها همه نشانه جذب کمر دم مرمت
مبین از روی قیاس و تخمین بعضی امور غریبی از راه تنبیه نمایند اما آنچه در این محل بوی نسیم بشام جان اصحاب معنی رساند از نسیم گفتار
آثار عندلیب شاخسار اوتیت جوامع الکلم توان داشت حیث قال صلی الله علیه و آله و سلم ان الله یبعث لهذه الامة علی رأس کل مائة سنة من یجدد
لها دینها و چون محل تبت تفاصیل موافق و آثار آنحضرت مقالهٔ دوم است و مقصود درینجا ذکر مولد همایون این حدیث در اول مقاله اعاده
خواهد یافت که شمه از شرح آن گزارش پذیرد و من الله العون و التوفیق

گفتار در فرستادن حضرت صاحبقرانی توقمش خان را بجنگ تمور ملک

در نوبت اول که توقمش اغلن از اروس خان روی گردانیده و روی التجا بحضرت صاحبقرانی آورده و اروکتمور با او آمده بود و در
آن وقت که توقمش از تمور ملک منهزم شد و اروکتمور در جنگ افتاده تنها بماند و او را گرفته پیش تمور ملک بردند و تمور ملک خون او را بخشیده
رها کرد و بعد از مدتی که در میان ایشان اختلاف کمند روزی پیش تمور ملک خان زانو زده درخواست کرد که ایل و الیسان او را باز
دهند تا خان را کوچ دهد تمور ملک ملتمس او را ایشان ولی نداشت و با او گفت اگر میخواهی و اگر نمیخواهی برو و اروکتمور در آن زمان از کنج
پیش حضرت صاحبقران آمده در سمرقند بعز بساط بوس فایز گشته بعنایت پادشاهانه سرافراز شد و گفت او خاص تمور ملک عرضه داشت کرد بر روز

بفرمود

بشرب و خمر مشغول است و تا چاشتگاه در خواب شب و اگر همه مهم ضروری پیش آید کس را مجال آنکه او را از خواب غفلت بیدار کند نیست و از این
سبب مردم را امیدواری باو نمانده و جمیع الوس جوجی توقمش را جویا اند حضرت صاحبقرانی کسی را بسغناق فرستاد پیش توقمش که روان
بر سر تمور ملک خان رود و تمور ملک در آن زمستان در قراتال قشلاق کرده بود و توقمش خان برحسب فرمان لشکر آراسته متوجه او شد و چون بآنجا
رسید جنگی عظیم میان ایشان واقع شد و از میامن اقبال حضرت صاحبقران شکست بر طرف تمور ملک افتاد و توقمش خان غالب آمده و از آن دشت
بجای پدران بر تخت نشست و ارس خواجه را بر سبیل ایلچی بشارت فتح بحضرت صاحبقران فرستاد و آن حضرت از وصول آن خبر بهجت و شادمان
گشته چند شبانه روز بعشرت و شادمانی گذرانیدند و از برای تعمیم سرور مجموع محبوسان و بندیان را خلاص فرمود و ارس خواجه را با انواع عنایات
و عاطفت مخصوص داشته بخلعت و کمر سرافراز ساخته بیت فرستاده را اسب و دینار داد • ز هر گونه چیز بسیار داد • و او را باز گردانیدند و توقمش خان
از سغناق بازآمده و قشلاق بخارا کرد و چون فصل زمستان بپایان رسید و سپاه سبزه و ریاحین بسوی باغ و بستان کشید توقمش خان لشکر بکران برتب ساخته
روان شد و ممالک سرای و ایل حاق مسخر گردانید و شوکت و حشمت او روی در ترقی نهاد و از میامن تربیت حضرت صاحبقرانی تمام الوس
جوجی بحوزهٔ تصرف و اقتدار او در آمد بیت شرف خواهی بکن با مقبلان کار • که زود از مقبلان مقبل شود مرد •

گفتار در ایلچی فرستادن حضرت صاحبقران گیتی ستان بخوارزم

در آن حال که حضرت صاحبقران گیتی ستان در اترار مقابل اروس خان نشسته بود یوسف صوفی از
آن حال خبر یافته و بدفرصتی کرده لشکر بجانب بخارا فرستاد تا آن ولایت را تاخت کنند و هر چه یافتند غارت نمودند و تاراج و غارت ساختند
حضرت صاحبقران جلادتی را بایلچی گری پیش یوسف صوفی فرستاد و پیغام داد که بعد از اتفاق خویشی و پیوند موجب مخالفت چیست
یوسف صوفی ایلچی را گرفته محبوس گردانید و چون حضرت صاحبقرانی از آن کردار ناپسندیده آگاه شد بیت دبیر فرخنده را پیش خواند •
بفرمود تا خامه گوهر فشاند • سر نامه کرد آفرین خدای • که او بود و باشد همیشه بجای • کسی را که او کرد فیروز بخت • بماند باو
کشور و تاج و تخت • در افغان کیره بگانه تنه • بنام بر او آفتاب بلند • وز آن پس چنان راند پاسخ دبیر • چو از مشک بر زد رقم بر حریر
که ای شهریاران و رسم جهان • که این قدر داند آن نکته دان • که بر کشتن ایلچی او بند نیست • چرا این سرکه گوید خردمند نیست • ز کوشش بناید
بسوی دماغ • نه قرآن که بر نص الا البلاغ • فرستاده را کن روان بیدرنگ • مکن لشکر خویش خود را بجنگ • سر انجام نهالی که خار آورد •
پشیمانی و رنج بار آورد • و چون مکتوب بمهر مبارک موشح گشته قاصد مراحل نورد به یوسف صوفی رسانید او بی مشورت عقل صواب
اندیش آن قبیح را تیره نبد کرده باز دست جسارت بتحریک سلسلهٔ فتنه گشاد و توی بوغا را زد را با جمعی بفرستاد تا شتران ترکمانان که
در نواحی بخارا بودند براندند و ببردند بیت چو تیره شود مرد را روزگار • همه آن کند کش نیاید بکار • و در اثنای آن میل سرحای سیف الدین

از سفر حجاز معاودت نموده و باستلام عتبهٔ حرم دولت اقبال صاحبقرانی بهجت و استسعاد یافت و احوال اوزبک و ملوک طوایف که در ان
عصر بر ممالک ایران استیلا یافته بودند بعز عرض همایون رسانید و در همین سال حضرت صاحبقران مهد اعلی تومان آغا را که سلیل جلیل
امیر موسی بود بمقتضی شریعت غرا بعقد نکاح در آورد بیت جهان را ازین عقد فرخنده فال ✦ بیفزود صدگونه جاه و جلال ✦
و بکمال عاطفت بحضرت مقتضی آن شد که از برای بسط خاطر آن ملکهٔ ملکی نهاد حور نژاد نزهت آبادی بهشت مثال ترتیب
کرده شود فرمان قضا نفاذ صدور یافت که در جانب غربی سمرقند بعد فاصلهٔ کوهک دوازده باغ را بهم انداختند
و باغی ساختند و دران قصر عالی برافراختند و بپرداختند و جهت مطابقهٔ اسم و مسمی باغ بهشت موسوم گشت و حضرت صاحبقران در
زمستان زنجیر سرای قشلاق فرمود **گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران بخوارزم نوبت چهارم و فتح آن** چون
یوسف صوفی پای جرأت از طریق مراعات بیرون نهاد و از سر غرور دست تطاول بهر گونه بیحافظی گشاد حضرت صاحبقرانی را
غیرت عرق حمیت باعث قصد تهاجم گشت **در شوال سال هفتصد و هشتاد و یک هجری مطابق اول قوی ییل** وقت تحویل آفتاب بحوت ✦ این شده
درج داستان شده یاقوت ✦ لشکر فتح آیین بعزم خوارزم ترتیب داد بیت لشکری آن ظفر لشکرکش نصرت ترک ✦ نه تعیین بر
طول و عرض آن سپه واقف نه شک ✦ از سنان و نیزه‌هاشان در خطر روی سماک ✦ وز گزند نعل اسبان رخنه در پشت سمک ✦
و چون بسعادت و اقبال از قشلاق زنجیر سرای در ضمان حفظ ذوالجلال نهضت فرموده بخوارزم رسید لشکر نصرت شعار از اسکی اوزکند عبور
نموده شهر را درمیان گرفتند و گرد که زده سورن انداختند و در جنب فرمان رعایت احتیاط را حصاری دیگر برافراختند
و از جمیع جوانب سوبهای خود محکم گردانیدند و هر صبح و شام سورن انداخته هر روز از نهیب جنگ و پیکار زلزله در زمین و
زمان می‌افتاد و در جنب برلیغ عالم مطاع چندی از سپاه ظفرپناه باطراف و اکناف آن دیار تاخت کرده غنیمت بسیار از دختران
گلعذار و از پسران کارگذار و چهارپایان رهوار و شتر و گوسفند بیرون از اندازه و حصر و شمار بیاوردند **و درین اثنا یوسف صوفی نامه**
بحضرت صاحبقرانی فرستاد مشتمل بر آنکه چند از طرفین مردم در عذاب باشند و بواسطهٔ دو تن چندین هزار مسلمان عرضهٔ تلف گشته
عالمی خراب گردد و وظیفه آنکه ما هر دو قدم در میدان مردی نهاده بیت توکل بلطف خدایی کنیم ✦ بکوشیم و بخت آزمایی
کنیم ✦ ببینیم تا این سپهر ✦ درین داوری بر که گردد بمهر ✦ ز بازیچهٔ چرخ گیتی فروز ✦ که پیروز گردد که برگشته روز ✦
که برگردد از رزمگه سربلند ✦ دل دشمنان که گردد نژند ✦ حضرت صاحبقرانی را این معنی بغایت ملایم مزاج مبارک افتاد و مبتهج و
مسرور گشته فرمود که من از خدای تعالی همین میخواستم و بی توقف و تعلل از سر صدق توکل بیت بپوشید صاحبقران ساز جنگ ✦

نشست

نشست از بر بارهٔ پیل رنگ ✦ بخفتان چار آینه فرخ برش ✦ یکی مغفر خسروی بر سرش ✦ و شمشیر بسته سپر حمایل کرد و بسعادت سوار شده
روی توجه بسوی حصار آورده و نوئینان و امرا در پیش آمدند و زانو زده درخواست کردند که رخصت بندگان حضرت معلی نیست صاحبقران
نامه ازیشان التفات ننموده روان گشت امیر حاجی سیف الدین را غایت اخلاص و هواداری عنان تمالک از دست وقار در ربود بی اختیار
زانو زده دست در عنان آنحضرت زد و بزبان دولتخواهی عرضه داشت که تا بندگان زنده باشند چگونه شاید که بندگان حضرت بنفس مبارک خود
مباشر جنگ شود بیت چو خسرو به تنها کند کارزار ✦ چه باید درین دشت چندین سوار ✦ حضرت صاحبقران را نایرهٔ غضب برافروخت و
او را دشنام داده شمشیر کشیده حواله کرد و امیر حاجی سیف الدین دست از عنان باز داشت و پای باز پس نهاد و آنحضرت از سر وثوق
و استظهار بتایید الهی تنها براند تا بکنار خندق و آواز داد که یوسف صوفی را بگویید که بموجب التماس تو آمده‌ایم بقول خود وفا نمای
و بیرون آی تا ببینیم که خدای راه نمای کرا نصرت می‌بخشد یوسف صوفی خبر رسید و از گفتهٔ خود پشیمان شده دم درکشید حضرت صاحبقران دیگر بار
او را آواز داد که هر که بقول خود خلاف کند او را مرگ به از زندگانی و هرچند ازین نمط تغیر آمیز گفته تا باشد که ناموس دامن گیر شده بیرون
آید یوسف صوفی را محافظت جان از رعایت ناموس اولی نموده بحق این معنی سعدی فرموده بیت که گر لشکر جملهٔ عالم بجنگ ✦ بمیل گردند
شیر و پلنگ ✦ چو از دور بینند فرهنگ او ✦ نیارند رفتن بسوی جنگ او ✦ از غایت شرمندگی روی جواب هم نداشت حضرت صاحبقران که یکبار
زمانها توقف فرمود و چون کس از بالای باره دم نمی‌زد بمعسکر همایون معاودت نمود جهانیان از کمال شجاعت و دلاوری آنحضرت متعجب
مانده ستایشها نمودند بیت همه یکسره خواندند آفرین ✦ که بی تو مبادا زمان و زمین ✦ همه سودمندی ز گفتار تست ✦ خور و ماه روشن ز کردار تست
و هم در اثنای این احوال از طرف ترمذ خربزهٔ نوباوه بحضرت صاحبقران آوردند بمکارم اخلاق ملکانه فرمودند که یوسف صوفی برادر
ماست نصیبی ازین نوباوه بر طبقی زرین نهاده بطرفی چوبین بر سم تحفه پادشاهانه رخصت نداده چون بموجب فرموده از او طبق
زرین نامه بکنار خندق بردند از بالای باره پرسیدند که در طبق چیست جواب گفت که خربوزهٔ نوباوه است که حضرت صاحبقران برای یوسف
صوفی فرستاده است و آنرا بکنار خندق گذاشته بازگشت ایشان از پس یوسف صوفی بردند و او از رکاکت رای خربزه را فرمود که از بالای
باره در آب انداختند و طبق را بدربانی بخشید بعد ازان سرداری حاجی نام دروازه باز کرده با لشکر شکسته بیکار از مردان کار بیرون آمده امیرزاده
عمر شیخ با بهادران که ملازم رکاب همایون او بودند شمشیرها کشیده حمله کردند و از آب شتابان گذشته آتش پیکار برافروختند بیت بهر جا
کز ایشان نهادند پی ✦ تو گفتی در افتاد آتش بنی ✦ سر تیغ در چرخ مهتاب داد ✦ سنان باغ کین را بخون آب داد ✦ زمین را بخون
بازشا ختند ✦ همی سیب رنگ ان نا ختند ✦ ز چاک تبرزین جرکان ✦ زمین گشت لرزان برزانیستان ✦ همه رزمگه گشته به کوه کوه ✦ بهم

ر قلعه زهره کرده ⁂ چنین تا فرو شد سپهری درفش ⁂ زمین گشت از تیغ گردان بنفش ⁂ بهادران نبرد آزمای از هر دو جانب داد مردی و مردانگی دادند و بسی از سواران بخاک هلاک انداختند و مردم بسیار از طرفین زخمدار شدند و آخر الامر لشکر خوارزم از دم شکوه آمده روی بهزیمت نهادند و بحصار درآمدند و ایلچی بوغا و انوشیروان پسر اقبوغا کوششها دلاورانه نموده هر دو زخم رسیده و چون ایشان را بلشکرگاه همایون آوردند بمعالجه مشغول شد ایلچی بوغا صحت یافت و انوشیروان درگذشت بعد از آن چون لشکر نصرت نشان برحسب فرمان قضا جریان منجنیق نصب کرده برافراختند و بضرب سنگ قصر یوسف صوفی را ویران ساختند یوسف صوفی را از مشاهده این حال وهم و هراس مستولی شد و بجای دیگر نقل کرد و مدت محاصره سه ماه و شانزده روز متمادی شد اما روز بروز آثار دولت و علامات غلبه و نصرت هیأت لشکر منصور بظهور می پیوست و یوسف صوفی را از استیلای عوارض نفسانی از اندوه و حیرت و خوف و ضجرت مزاج از جادهٔ صحت و استقامت منحرف گشت و مرضی مهلک طاری شده بآن درگذشت ⁂ ز بس خوف و غیرت ز غم جان سپرد ⁂ سر همه گشت زاری ببرد ⁂ و این قضیه هم از نوادر اتفاقات دولت حضرت صاحبقرانیست چه در آن روز که آنحضرت تنها نزدیک حصار فرجه بود که یوسف صوفی جنگ کند و او بیرون نیامد بر زبان مبارک راند که هر که بقول خود وفا ننماید او را مرگ امان ندهد کانی است و هم در آن چند روز بتقدیر الهی وفات او بر حیات ترجیح نهاد و چون گرگ فنا پیراهن حیات یوسف صوفی را پاره کرد شیران بیشه ظفر و پلنگان قلهٔ مردی و هنر یعنی بهادران لشکر صاحبقران تاجور در روز چهارشنبه روی شجاعت و جلادت بشهر نهادند و از اطراف و جوانب جنگ درانداخته حصار را رخنها کرده درآمدند ⁂ چو کردند گرم آتش رزم را ⁂ فکندند بارهٔ خوارزم را ⁂ جهانی که نام وی از گنج بود ⁂ پر از دره و گوهر بی رنج بود ⁂ مسخر شد از سعی کند آوران ⁂ به نیروی اقبال صاحبقران ⁂ شمال و جنوب و صبا و دبور ⁂ ببرد این بشارت بنزدیک و دور ⁂ زمین تا بماهی برآمد غریو ⁂ که پیروز شد شاه گیتی خدیو ⁂ چاکر منصور دست تسلط بنهب و غارت برگشادند و هر چه اسم مال بر آن افتد از صامت و ناطق بباد تاراج بردادند ⁂ بقتل و غارت برآوردند دست ⁂ سرای سران حمله کردند پست ⁂ زن و کودکانشان ببردند اسیر ⁂ بکشتند جمعی بشمشیر و تیر ⁂ عمارات شهر را مضمون جعلنا عالیها سافلها صورت حال آمد و زوا کن و سیا کنش مصداق اذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها شده اوفتاد ⁂ لب بام کرده زمین بوس در ⁂ ستون نهاده نشیب برفته زجا ⁂ برآورده دیوار سوی سجود ⁂ چو چابک رسید ز قهر خدا ⁂ در آن سنح مردم شده توبه کار ⁂ امان رفته از قتل کجبها ⁂ و تمام اشراف زاده ها و دانشمندان و موالی و حفاظ و اصحاب و پیشه کاران را خانه کوچ بشهر کش فرستادند ⁂ زن و کودک و مردم پیشه کار ⁂ ببردند با خویشتن بیشمار ⁂ و این فتح نامدار

در قوی ئیل

در قوی ئیل سنه احدی و ثمانین و سبعمائه دست داد و حضرت صاحبقران گیتی ستان مرکب تیز گام دولت زیر ران ظفر در رکاب و نصرت همعنان روی مسعود مستقر سریر سلطنت و خلافت نهاد و چون محل خلافت و جلال بسعادت و اقبال نزول فرمود آن زمستان در دار بخیر سرای قشلاق اتفاق افتاد ⁂ حاصل شده از دولت انواع کامرانی ⁂ و آماده و مهیا اسباب شادمانی ⁂

گفتار در بنای حصار شهر کش و عمارت آق سرا

از بعضی کتب تواریخ منقول است که در مدینه کش در سوالف ایام مجمع کبار علماء اسلام بوده و از محدثان نامدار سه امام بزرگوار در آن دیار توطن فرموده اند ابو محمد عبد بن حمید بن نصر الکشی و عبد الله بن عبد الرحمن الدارمی السمرقندی و ابو عبدالله محمد بن اسمعیل البخاری رضی الله عنهم و رضوا عنه و در آن روزگار اهل علم از برای اقتباس انوار فضایل از اطراف و جوانب بدان بلدهٔ طیبه توجه نموده اند از جمله ابو الحسین مسلم بن حجاج القشیری النیشابوری بانجا توجه فرموده از عبد بن حمید الکشی استفاده نموده و بسیاری از ائمه و افاضل در آنجا بوده اند و همه از مجلس او استفاده نموده و ازین جهت کش بقبة العلم و الادب لقب شده و بواسطه طراوت و نضارت بساتین و مرغزار که هنگام بهار تا بام و دیوار آن شهر و دیار سبزه و سیرو ... شهر سبز اشتهار یافته و در اواخر سنه احدی و ثمانین و سبعمائه موافق یچی ئیل و اوایل فصل ربیع که معمار بهار قوای نامیه را بعمارت شهر مرغزار سبزه کماشت و قصر گلبن از شرفات اغصان باوج رفعت برافراخته بنقوش فیروزه کار اوراق و شمسه نگار گل بیاراست ⁂ معمار چرخ ملکه نهاد حصار ⁂ پیرامن شهر سبز گلزار نگار ⁂ در آنگاه در آن ملک خلد آثار ⁂ پرداخته قصر گل بصد زیب و نگار ⁂ حضرت صاحبقران کامکار جایگاه دلکشش را که ⁂ هوای فضایش چو خلد برین ⁂ گواهی ده عقل و دانش برین ⁂ گلش رنگ سار از آتش گلاب ⁂ خوشا در جهان جای و عهد شباب ⁂ مقر سریر سلطنت گردانیده بنای حصار شهر سبز فرمان داد و آنرا بامرا و لشکریان قسمت کرده ⁂ مصرع ⁂ طالعی که بنا حصار را باید ⁂ بنیاد نهادند و در اندرون شهر حسب فرموده قضا نفاذ قصری اساس افکندند که چون برافراخته پرداخته گشت ⁂ علوی کنگره کاخ بجائی رسید ⁂ که آسمان را نظر کردن آن خیره افکند ⁂ و التقاء شب سیاه فروغ جام آن کوکبش نموده که صبح دکان افکند ⁂ سجود فرو شد صد بار وهم و اندیشه ⁂ که تا کمند نظر چون بر آن توان افکند ⁂ عمارتی مربع آن رفیع که معمار قدرت والسماء بنیناها باید و انا لموسعون از ابداع والارض فرشناها فنعم الماهدون پرداخت هندسی مثال خود ساخته کردهٔ بنای جهان بانکه بارها کرده جهان گردیده و ندیده ⁂ ازین زمین برکشیده سوی سما ⁂ گشته نام نیز نقش آق سرا ⁂

گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران حاجی سیف الدین را بطلب ملک غیاث الدین بهرات

حضرت صاحبقرانی از قشلاق ایلچی پیش ملک غیاث الدین پیر علی فرستاده بود که اول بهار امرا و نوئینان بزرگ بقوریلتای جمع خواهند شد ملک نیز بیاید که حاضر گردد و چون فرستاده

انجا رسید ملک با او طریق ادب و رعایت جانب مرعی داشته تعللی نمود که اگر امیر حاجی سیف الدین تشریف دهد بنده دست استظهار بعز ان
مصاحبت آورده بخدمت شتابد بظاهر این سخن میگفت و در واقع بغایت ترسان و لرزان بود حضرت صاحبقران منصور او را استمالت
داشته امیر حاجی سیف الدین را در شهور سنه احدی و ثمانین و سبعمائه بفرستاد چون بهراة رسید ملک مقدم او را بترحیب و تعظیم تمام تلقی
نموده او را مدتی بهانه ترتیب پیشکش و تهیه اسباب سفر توقف کرده و بتجدید منبع از اطراف غله بحصار میکشانید و بیکسال پیش ازین پیرامون هراة
شهربندی دوران دو فرسنگ از نو بنیاد کرده بود و بجد تمام در اتمام او سعی نمود چنانچه بسی محلات و باغات که بیرون حصار قدیم بود
داخل اندرون شهر شده مغرور آنکه مگر تیر تقدیر را بسپر کوشش و تدبیر دفع تواند کرد و سهام بهمات مصرع با ناوک دیده دوز تقدیر
سپر انداختن با کاغذ یافته و حصار شکنین با پرده عنکبوت یافته سخت بیاد واه دارد بیت با تیر قضا سپر نخواهد پیشکار با حمله تقدیر
چه سپاه چه حصار ختان زرغا کزین حصار ز تسلیم با خیل حوادث چه فائدت پیکار و چون امیر حاجی سیف الدین آنچه ملک بکار کرتی
بر لوح خیال می نگاشت از صحیفه احوال و اوضاع او برخواند او را بحال خود رها کرده روی معاودت بپایه سریر اعلی آورد و آنچه از احوال
ملک تفرس نموده بود عرضه داشت وهم در اثنا این حالات علی بیک ابن ارغونشاه چون عزائم صاحبقرانی کمر بندگی بسته
بدرگاه عالم پناه آمد مراحم پادشاهانه با وجود سوابق جرایم که ازو صدور یافته بود نقوش زلات او را بزلال عفو و اغماض فرو شسته
مقدم او را گرامی داشت و با نواع نوازش و الطاف اختصاص بخشید و دختر او را از برای امیرزاده محمد سلطان رقم قبول کشید و طویها
کرات خلعت پوشانید و با او در باب توجه جانب هراة بر سبیل شورت سخن میرفت و قرار برآن یافت که اول بهار جهة یورش هراة عازم شود
علی بیک این معنی را التزام نموده بعهود و مواثیق مؤکد گردانید مرحمت حضرت صاحبقرانی او را بصنوف عنایت و تربیت سرافراز گردانیده رخصت
مراجعت کرامت فرمود و او بمحل خود معاودت نمود بیت چه زانعام خسرو سرافراز شد بمنزلگه خویشتن باز شد گفتار در فرستادن حضرت
صاحبقران امیرزاده میرانشاه را بخراسان از انوار مشکات کلمات نبوی مصطفوی بیت قال النبی علیه السلام ان الله تعالی یحب معالی الهمم
و یبغض سفسافها روشن میشود که همای همت برگزیدگان حضرت عزت سایه التفات جز بر عظایم امور و کرایم مهمات نیندازد و در مقصد
مقاصد غایت کمال آن مطمح نظر قصد و همت ساخته بفروتر از آن التفات ننمایند و از کوه شکوه بلند همتان صاحب تایید صدای این مضمون
و نحن اناس لا توسط عندنا لنا الصدر دون العالمین او القبر بر بیابه دزد او نار اطوار و اقتدار نوای غیرت بنوای بیت
گردون چرا نهیم جفای زمانه را همت چرا کنیم بهر کار مختصر دریا و کوه بر گذاریم و بگذریم سیمرغ وار زیر پر آریم بحر و بر یا بر مراد بر سر
گردون نهیم پای یا مردوار بر سر همت کنیم سر بگوش روزگار رسید لاجرم چون مدارج دولت حضرت صاحبقرانی بعون عنایات باری

عراقی و معارج پادشاهی و جهانبانی عروج نمود غلو همت و غیرت سلطنت بحکم السلطان ظل الله روا نمیداشت که دیگری
در این بقعه متعالی شرف مشارکت و مساهمت تواند بود و از السنه و افواه اینسخن افتاده که بزبان حال آنحضرت بسیار گفتی که
عرصه ربع مسکون در خور آن نیست که آن را دو پادشاه باشد بیت سلطان یکی بسزا که خدای جهان یکیست دنیا بنزد همت فرزانه اندکیست و در آن روزگار
بامیران زمین در هر مملکتی طایفه خروج کرده بودند و اساس سلطنتی انداخته و بتمادی ایام فرصت قوت و تمکنی تمام و رایت استقلال و استبداد برافراخته
بنابراین چون دولت روز افزون آنحضرت از تسخیر و ضبط ممالک توران بپرداخت و تمام الوس جغتای و الوس جوجی در تحت تصرف کارکنان
کامیابش قرار گرفت روی عزم قضا امضا بصوب تسخیر ایران آورده در خریف همین سال یعنی سنه اثنی و ثمانین و سبعمائه فرزند ارجمند
امیرزاده میرانشاه را با آنکه هنوز در سن چهارده سالگی بود بحکم الشبل فی المخبر مثل الاسد بحکومت خراسان نامزد فرمود و امیر جهانگیر
برلاس و امیر حاجی برلاس و امیر حاجی سیف الدین و امیر اقبوغا و امیر عثمان عباس و محمد سلطانشاه و قماری برادر تموکه و تابان بهادر و ارغون
بوغا برادر سار بوغا و پسر حسین برلاس و حمزه پسر امیر موسی و محمد قرقان و سیارق تکه و منکلی بسر اوج قرا و دیگر امرا با سپاه قشون سوار
که از لشکر نصرت شعار اختیار فرموده بود ملازم موکب همایون گردانید و همه را خانه کوچ بصوب خراسان روان ساخت شعر فاذا الجیاد
الخمس عشر حجة ولداته اذ ذاک فی اشغال بیت شهنشه چو شایسته فرزند پسر سزد گر برآرد بخورشید سر شاهزاده عالمیان بر حسب
فرمان با آن سپاه گران در ضمان امان و حفظ کلاءت یزدان عنان گران ظفر جولان بجانب ایران معطوف گردانید بیت ز توران
دلیران پرخاشجو شتابان بایران نهادند رو سپاهی چو مور و ملخ بیشمار همه تیغ داران خنجر گذار چو لشکر سوی رود جیحون رسید
غبار سواران بگردون رسید بفرمان شهزاده دادگر مهندس برآورد دست هنر بکشتی پلی برگذر کلف کشیده چو بر آب
مد الف ز جیحون زبان پل زعون اله گذشتند سوی خراسان سپاه و پایه زمستان در بلخ و شبورغان شادمان و کامران گذرانیدند
و در اواخر زمستان ولایت بادغیس را تاختند و مال بسیار و اسب و نعمت بیشمار فتوح روزگار عساکر نصرت شعار شد بیت شد از فر
اقبال شاه نکو خو ز بس خواسته لشکر آراسته ز اسب و زمال و زر گستردنی سپه گشته ازبس غنیمت غنی و چون آفتاب بنیه حوت رسید ملک
ایلچی فرستاده در پایه سریر اعلی عرضه داشت که اگر چه رایت ظفر پیکر بطرف هراة توجه نماید بنده میان بخدمتکاری بسته عساکر ظفر اثر را
چرچی باشد بیت غلامی کنم لشکر شاه را بترکان برم هم راه را گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحبقران سعادت قرین بایران
زمین در اوایل توشقان ئیل مطابق ماه محرم سنه ثلث و ثمانین و سبعمائه هجری علی صاحبها افضل الصلوة و السلام بتقریب فصل ربیع که
سلطان عدالت شعار بهار لشکر آراسته ریاحین و ازهار را در عرصه گاه فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها احضار

فرموده تمام روی زمین را از کران تا کران بیاراید صنع وانبتنا فیها من کل زوج بهیج نسخه فرموده ب سلطان ربیع را چو شد
زمین بگرفت یکسر همه روی زمین ٭ در هر طرف از سبزه سپاهی آراست ٭ در معرکش گشت جهان خلد برین ٭ حضرت صاحبقران گیتی ستان
عزم توجه ایران جزم فرموده با حضار عساکر و کتاب در اطراف و جوانب فرمان داد و پیش از جمع آمدن سپاه متوکلا علی الله بیار کرز طالع
روان شد ب آب دولت زیر ران جتر ظفر بالای سر ٭ فتح و نصرت پیش و پس عون الهی راهبر ٭ و عساکر منصور از هر طرف و جوانب
متوالی و متعاقب بموکب همایون می پیوستند ب چو دشت از گیاه گشت چون پرنیان ٭ ببستند گردان توران میان ٭ سپاهی بیامد ز ترکان گزین
همه تیغ داران خاور زمین ٭ ز ختلان و از ترمذ و ویسه گرد ٭ ز هر سو شد انبوه لشکر گرد ٭ ز خاور بجنبید تا باختر ٭ تو گفتی که گیتی برآورد پر
زمین آن سپه را همی برنتافت ٭ بر آن بوم کس راه رفتن نیافت ٭ و چون بعد از چند کوچ ب سوی جیحون رسید بالشکر ٭ شاه صاحبقران
دین پرور ٭ گذاره نمان بکشتی و زورق ٭ جسر بستند بر گذر زو دوق ٭ زآب جیحون گذشت و انداختند ٭ در خراسان فگندند رستاخیز ٭ تمام
دشت و صحرا از خیام و غلام و حویله و سپاه و بنه و بارگاه مالامال شد ب ز بس کثرت خلق و جوش سپاه ٭ سراپرده و خیمه و بارگاه ٭
جهان گشت گیتی ز نزدیک و دور ٭ که ره بسته شد بر صبا و دبور ٭ زمین گشت جنبان جوار سپاه ٭ تو گفتی همی برنتابد سپاه ٭ و چون حضرت
صاحبقران باندخود رسید از صدق نیت و صفای طویت بدیدن بابا سنکو که از زمره اولیا و اصحاب جذبه بود فرموده او از سر جذبه و
جنون که داشت سینه گوشت بطرف آنحضرت انداخت آنحضرت آن را شگون گرفته فرمود که خدای تعالی خراسان را که سینه روی زمین
گفته اند بما ارزانی خواهد داد و عنان شد و از آنجا بسعادت و اقبال روان گشت در کوچ و نزول آن کثرت بی اندازه مصدقه ان زلزلة
الساعة شیء عظیم هر روز از تازه مشاهده میرفت و از خروش کوس و کره نای و غریو کورکه و فغان جلاجل روئین درای صدای
فحوای یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات ومن فی الارض در گوش کیوان افتاد و ملک محمد برادر ملک غیاث الدین که در قلعه سرخس بود
چون از توجه رایت کشورگشای واقف گشت احرام اخلاص بسته بدرگاه عالم پناه آمد و بعز بساط بوس فایز شد ٭ با نواع نوازش و سیورغامشی
شرف اختصاص یافت و چون بعد از قطع مراحل و منازل از مرورود و مرغاب استسعاد یافته گذشته در جلگه انگ که یازده فرسخی هرات
نزول فرمود کس بطلب علی بیک فرستاد تا سپاه خود را جمع آورده هرچه زودتر بموکب ظفرقرین ملحق گردد علی بیک چهره عهد را بناخن
بیوفائی بخراشید و در اطاعت فرمان تعلل و تهاون ورزید و بادیه جسارت از سر غرور بر تر از حد خود نهاد و با آنکه خود نیامد فرستاده را
نیز اجازت مراجعت نداد و چون ملک غیاث الدین پسر علی با زودی نیشاپور را از سر امرای اتراک انتزاع نموده بود و بسیاری از لشکر او
در آن جانب بودند حضرت صاحبقران عنان عزیمت بصوب جام و کوسویه تافت تا لشکر آن جانب بملک ملحق نتوانند شد و چون بکوسویه رسید

پهلوان

پهلوان مهدی که سردار آنجا بود باستقبال شتافته تقبیل بساط بوس سرفراز گشت و اهالی آنجا را از عبور عساکر گردون مآثر مضرتی نرسید و صاحبقران
دین پرور پاک اعتقاد بعزم زیارت مولانا اعلم اورع زین الدین ابوبکر تایبادی که از علما متورعان روزگار بود تا یباد فرمود
و بصفای نیت و خلوص طویت صحبت آن یگانه روزگار دریافت و مولانا مشارالیه زبان نصیحت گشاده آنحضرت را بسخنان سودمند فرمود
و آنحضرت او را وداع کرده بسعادت و اقبال ابدپیوسته متوجه هرات شد گفتار در تسخیر قلعه فوشنج چون رایت بقلعه فوشنج رسید عساکر
نصرت نشان برحسب فرمان قلعه را مرکزوار در میان گرفتند چون در خندق حصار آب بسیار بود سه روز توقف کرده بترتیب اسباب
پیکار و تحصیل آلات فتح حصار اشتغال نمودند ب روز چهارم که سلطان مهر ٭ که تاجش ز نور است و تخت از سپهر ٭ مسخر اقلیم سبزفام ٭
برآورد تیغ شعاع از نیام ٭ بر تیغ عالم مطاع نفاذ پیوست که هر کس از محال خویش روی قوت و اقتدار بحصار آورده آتش پیکار برافروزند
و تیغ آبدار آتشبار دشمن خاکسار بادپیمای را بشعله قهر بسوزند ب بسه کار پیکار برساختند ٭ کوارگه زده سوی قلعه تاختند ٭ چو غرنده شیر و چو
برنده تیغ ٭ کسی را نبد جان ز فرمان دریغ ٭ بهادران سپاه بسیاحت و چابکی چون باد از آن آب خندق گذشته تا کال زیر حصار برآمدند
و آتش فنا در خرمن هستی مخالفان زده آب حیاتشان بر خاک هلاک ریختند و خاک وجودشان بباد نیستی بر دادند حضرت صاحبقران که
پیوسته بگوشش توکل مغفر توفیق آراسته بود و یحیی بیک [illegible] و حصار شکرده و دلاوران تیر و انداز ماهر بر جنگ تحریص فرموده و حضور مبارکش
ایشان را قوتی تازه و قدرتی بی اندازه میبخشید و از بالای حصار سنگ و تیر چون قطرات باران از ابر بهمن فرو میبارید چنانچه دو تیر بحضرت
صاحبقرانی رسید ب ز پیکان فولاد و پر عقاب ٭ بسر گشته زخمشان زخم خواب ٭ و امیرزاده علی پسر امیر موید که جمال بخشی یکی از جوانان
صاحبقران آراسته بود و الکو تمور ملکوت و عمر پسر عباس و [illegible] و دیگر بهادران به نیروی مردی و مردانگی پیش رفته بفصیل رسیدند و دست
جلادت در دیوار ما زده بفصیل برآمدند و هرچند از طرف دشمنان تیر و سنگ بر ایشان باریدن روی شجاعت برنتافتند ب شکر خسرو بیدار
هنگام نبرد ٭ هرچه مقدور بشر هست تو نشندی ٭ و آنچه در جنگ بباید همه آراسته ٭ بجز اثبات نمودن که بپسندی ٭ و شیر به شجاعت و مردی
شیخ علی بهادر و برادر او [illegible] سلطان و خواجه [illegible] میرک پسرانعلی شیشبرگ [illegible] و دست دلاوری حمله کردند و یکبار روبه روزنه گاه از
آب خندق گذشتند و بقوت بازوی کامکار زخم شمشیر صاعقه کردار تا در دروازه رفته با دشمنان دست و گریبان شده دشمنان را
مقهور و منکوب گردانیده در دروازه باز گشادند و لشکر منصور از اطراف و جوانب هجوم کرده بقلعه درآمدند و بقیة السیف که از
مخالفان روز برگشته مانده بودند بجموع تیغ انتقام گذرانیدند و دست تسلط بغارت و تاراج برآورده قلعه را از هرچه بود برداختند
و خراب بیاختند ب وز توده خاک اهل در جمله هلاک ٭ ای بخت خجسته حسن آنه عزاک ٭ وین فتح ارجمند تر ز ارکان بهشتند که

اشارت زبان رمز دریابند بشارتی بود عظیم بندگان حضرت صاحبقرانی را چه اول جائی که در فاتحه عزیمت فتح ایران زمین همت
آنحضرت متوجه تسخیر آن شد این قلعه بود و حقیقة آنکه حصنی بود بغایت حصین باره اش از بلندی سر بآسمان کشیده و فصیل در غایت استحکام برگرد
آن کشیده و دو سوارش برابر که حصاری بر روی زمین بآن محکمی هیچ رونده هیچ جای ندیده و پیرامنش خندقی عمیق و آب بسیار مخوف و انبوه
گروهی انبوه از مردان با آلات و اسباب کارزار و ذخیره بیشمار مشحون و در این جنگ اول که سپاه نصرت پناه در آن افتادند باسانی
مسخر شد و این معنی بر وفق فرموده الفاتحة الکتاب علامات آن بیت که تمام ممالک ایران باندک زمانی بی کلفت و زحمتی چندان
در تحت تسخیر و تصرف بندگان کامکارش قرار یابد و آنچه در اول امر رو نمود آخر کار همان بود بیت دیده چه باید و گرنه هرچه ظاهر
میشود سر عالم سراسر در وی هویدا کرده اند و در این قضیه زخم خشم زخم پیر الیاس و بعضی لشکریان از کام جنگ در آب خندق غرق شدند
بیت سینه اگرچه در آتش نهند رسم اینست سپند لشکر صاحبقران در آب بسوخت گفتار در تسخیر قلعه هرات چون خاطر مبارک
حضرت صاحبقرانی از اندیشه قلعه فوشنج بپرداخت عنان عزیمت بجانب هرات معطوف گشت و ملک غیاث الدین را که بغرور استواری حصار و
بسیاری اعوان و انصار فریفته بباب تعاون(؟) مقابله مهیا و آماده کرده بسنده بود روز چهارشنبه که لشکر ظفر قرین بهرات رسید باغات … از
… کرده و دیوارها را بینداختند و شهر را از اطراف و جوانب در میان گرفتند و گوزگه نزدیک سور است اندر خفته و در لشکر همایون صدور یافت
که در مقابله حصار خندقی … خرم را فرو برده جای خود محکم سازند امر عالی بامتثال تلقی نمودند و حضرت صاحبقران سوار شده
بسعادت و اقبال گرد شهر و باره و دور آن سیر نموده داخل و خارج از نظر احتیاط مطالعه نمود و مخالفان کمر کین بسته و دروازه
گشادند و جماعتی غوریان همه مردان کار و پیل افکنان شیرشکار بیرون آمدند و جنگی عظیم در پیوست بیت حدت دندان رمح از زهره جوشن
دریده صدمه نهیب گرز تارک مغفر شکست نفث به پیغام تیر خطه جان فتح کرد و ثبت با پای تیغ بنیر پیکر شکست امرا و بهادران
و بهادران تیغ گذار مثل قمار شاه و برلاس … در آن روز جنگهای مردانه کردند و دشمنان را تا در دروازه راندند و ایشان مغلوب و مقهور گردیده
و خلق بسیار بقتل آمدند بیت شد از کشته بر پشته بالا و پست بتاراج جان مرگ بگشاد دست بباریده چندان نم خون ز تیغ که باران نبارید
ز میغ و چون آن ایام گلستان … سیاه شب در آن … از درون و اندرون طلایه برگماشتند و از هر دو طرف تا روز پاس شب نگه داشتند و بهادران
لشکر منصور تورها و خیرها گرفته هیچ دقیقه از شرایط حزم فرو نگذاشتند بیت دگر روز چون گنبد لاجورد برآورد بر کوه یاقوت زرد سپاه نصرت
پناه سوار شده صف کشیدند و برابر حصار بایستادند از آن روز اتفاق جنگ … بیت چو بنشست بر فرش … زاغ شه و چرخ را گل
صفت مجمر … چنان تیره گشتی که از لب … ز بس تیرگی ره ببردی بگوش فوجی مخالفان از دروازه بخاری که در شهر بند بود

بیرون

بیرون آمدند و سه کس را بقتل آوردند و بتعجیل تمام بازگشتند و سوی حصار شتافتند بیت دگر روز چو چشمه آفتاب فرو شست از چشم گردون خواب
شه خاور از پرده بالا گرفت زمین از زری تار بالا گرفت جهانشاه روز جمعه لشکر ظفر قرین بیت همه سر بسر رزم جو دل پرکین بابروی
مردی در افکنده چین آهنگ جنگ کردند بیت جهان شد پر آوای بوق و سپاه همه بر نهادند از آهن کلاه تو گفتی زمین شد سپهر روان
همی بارد از تیغ هندی روان ز گرد سواران هوا بست میغ درخشنده چون برق پولاد تیغ زمین شد بگردار کشتی بر آب تو گفتی سوی جنگ
دارد شتاب امیر ادرس … با فوجی از لشکر نصرت شعار در زیر حصار … سعی نمودند که بپالا برایند و دشمنان از بالای حصار
کوششهای مردانه میکردند و در محافظت اطراف و جوانب آثار جلادت و مردانگی بظهور میرسانیدند صاحبقران کامکار بسعادت و اقبال
سوار شد بنظاره کارزار و شادیانه کوس بنرد … ز باران تیغ … در آن حضرت … را که همه در معارک و مهالک جانبازی
و سرافرازی عادت جلادت ایشان بود از شکوه حضور مبارک آنحضرت نیروی قوت یکی هزار شد و دست بردها نمودند که تاریخ آثار
رستم و اسفندیار گشت … از آنحضرت صدور یافت که از اطراف و جوانب جنگ سلطانی اندازند حمله آوردند امیر … و …
خطای بهادر بی توقف پیش رفته و دلاوران از هر طرف پای حصار رو آوردند تیر و سنگ اهل حصار را سپر کله خود ساخته و سر گرفته پیش رفتند و از دیوار
بر باره و حصار بالا رفتن گرفتند و … دلاور شیر دل … شیر در پیاده در آمدند و چون شهر بند بسیار بزرگ بود و مردم
از حال یکدیگر خبر نداشتند و آن روز ملک غیاث الدین بر پشت دروازه … خود کوششهای مردانه نمود اما حرکت المذبوحی بود
و فایده بر آن مرتب نشد و … اول کسی که آن روز جانب … مردی شده بفصیل برآمد خلیل بهادر بود و در …
برانغار و جرانغار هر یک از مقام خود حمله آوردند و جنگ کنان بفصیل برآمدند بهادران دروازه را چون دل دشمنان شکسته باز در
حصار ریخته و مانند باد خزان که برگ ریزان ریزد مخالفان را از بالای باره و سور … ماتم و شور را انداختند بیت هر که گردن
بپیچد ز صاحبقران سور او ماتم شود سودش زیان چون سپاه نصرت کمین شتافتند و دشمنان از سور ماتم یافتند ملک غیاث
الدین از نهیب استیلای آن سپاه آتش آهنگ … گریخت و شهر بند اندرون در آمد … منصور بقدر دو هزار … لشکر او گرفته
پیش حضرت صاحبقرانی آوردند مراحم پادشاهانه … از فتح و فیروزی خواست که اهالی آن مملکت را از آسیب قهر سپاه قیامت نهیب
امان یافته سلامت مانند رقم عفو بر صحایف احوال ایشان کشیده و بفرمود تا حکم واجب الاتباع … شود که هر که در مسکن خود آرمیده
… نزدیک … اهل و در امان باشند و هر که خلاف آن ورزد هرچه بیند از خود بیند و هرچند … گرفتاران …
ارزانی داشته … حضرت بموجب فرموده تقدیم رسانیدند و چون آن جماعت خلاص یافته بجای خود باز گشتند و بحصار در آمدند

و رعایا و ریکان شهر از آن حال واقف شدند گوشه‌ها کاشانهٔ عقل تهی کرده دست از فضول باز کشیده و خیال بیهوده از سر بیرون کرده پای
در دامن سلامت کشیدند بیت میلات از طلبی از فضول دست بدار • و گر نه شاخ فضولی ندهد اثر ده بار • و چون ملک بحصار اندرون در
آمد خواست که چاره سازد و باز طرح مقابله در اندازد منادی داد کردن که مردم بفصیل و باره بر آیند و در محافظت حصار سعی و کوشش
هر چند در بازار و محلات بگردیدند و آواز برسانیدند کس التفات ننمود و هیچ کس متحرک نشد و ملک دانست که جز تسلیم چاره نیست روز دیگر مادر
خود سلطان خاتون دختر طغای تیمور خان و پسر بزرگ خود پیر محمد را با پیشکشهای که در خور بود همراه کرده بحضرت صاحبقرانی فرستاد
مکارم اخلاق خسروانه ایشان را بنوازش و ترحم اختصاص بخشید و ملک زاده را بخلعت و کمر سرافراز گردانید و ایشان را رخصت مراجعت ار
گردانید و فرمود که ملک را بگویند که بیرون آید که اگر بمقابله و مقاتله اصرار نماید و شهر بجنگ گرفته شود موجب تخریب مملکت و تضییع اموال و
و بار ایالی آن گردد و وبال آن در گردن ملک باشد و بلند شیخی را با ترک و جوال و اوضاع او از رقعهای اندرونی چنانچه واقع بود
اطلاع یافت و کوتک و داغ را خان را معتبر بر سر بسلف گردانید • ملک غیاث الدین روز یکشنبه دیگر بنفسه بیرون آمد و بشرف
زمین‌بوس اختیار و دهشت بیرون آمد و چون بشرف بساط بوس مستسعد شد پای ادب در جادهٔ انقیاد نهاده زانو زده سر تسلیم فرود آورده
دست خضوع و خشوع در دامن اعتذار و استغفار زد بیت بداندیش را چون شود بخت • بیاید سر افکنده تا پای تخت • زبان را بپوزش بیاراسته
ز کردار بد عذر ها خواسته • حضرت صاحبقران او را امان داده نوازش نمود و بخلعت خاص و کمر مرصع مخصوص گردانیده باز گردانید روز
دیگر سادات و مشایخ و اشراف و اکابر بیرون آمدند و بتقبیل بساط بوس دریافت وظیفهٔ دعا و ثنا قیام نمودند این فتح در سلخ محرم سنه ثلث
ثمانین و سبعمائه موافق توشقان ییل اتفاق افتاد و رایات نصرت شعار از آنجا کوچ کرده بشرقی هراة بر مرغزار کهدستان نزول فرمود و چند روز توقف
نمود و نقل خزاین و ذخایر که ملوک غور بسالها اندوخته بودند فرمان داد بیت ز هر گونه گنج آگنده بود • ز دینار و زر گوهر نابسود • ز تخت و کلاه
تاج زر • کمرهای مرصع بدر و گهر • ز زرینه آلات و سیمینه ظرف • ز هر گونه تختهای شگرف • ز دیبای زربفت خروارها • ز دیگر نفایس
بانبارها • بفرمود شاه سرافراز کار • شترها کشیدند دینار بار • بصحرا کشیدند آنها همه • روان شد حکم شان بر همه • و بر بیع و دوام
الاتباع بتخریب حصار بیرون و اندرون هراة نفاذ یافت بیت چو شهر از خزاین بپرداختند • حصارش سراسر جدا ساختند • حصاری که پیش
سال خورد • چنان کرد از تو ملک راست گرد • چنان در هم با زمین گشت پست • که صاحبقران را چنین بود دست • و بر رسم امانی سلیمی را ایل شهر
و بچهار روز نقد شد • مولانا قطب الدین پسر مولانا نظام الدین که مقدم جمیع علما و قدوه ملک بود • و دویست که خانه‌ای معتبر را از شهر و ولایت
تعیین کردند تا کوچ شهر سبز روند و داروغه مهتر تیمورتاش که برادرزاده امیر آقبوغا بود بجهت نقل ایشان نامزد شده دروازهای

آن را که معروف باسم و ترین بخوش و کتابه کش نقل کردند و الی تونخانه داده و از آنجا منصوب • و ملک را حصاری دیگر بود بغایت محکم و استوار
که آن را اشکلچه میخوانند و امان کوه نیز گفتندی و به پسر کوچک خود امیر غوری که او را در دلاوری و مردانگی و کاردانی و فرزانگی بر امثال
و اقران خود فایق میدید سپرده بود صاحبقران کامکار اشارت فرمود که برو و پسرت را بیاور و اگر بیاوری تو نیز بقلعه در آئی تا محکم
شده باشد خود شاه • تمامی ملک بموجب فرموده بپای قلعه اشکلچه رفت و اندیشه را بر قلع آن اشکال گماشته پسر را پیش خواند و بر فرود آورد و بسعادت
بساط بوس رسانید و او نیز از عواطف پادشاهانه بخلعت و اعزاز گرامی سرافراز گشت • ذکر توجه رایات نصرت آیات بجانب طوس و کلات
چون خاطر خطیر حضرت صاحبقران از این قضایا بپرداخت امیر جهان شاه و جاکو را با جمعی از سپاه ظفر پناه جهت تسخیر نشابور و سبزوار بآنجانب
روانه کرد و قضیه علی بیک جهت همت عالی شد و عنان عزیمت را بصوب کلات و طوس معطوف داشت و چون در راه بمزار صاحب
الدعوه ابو مسلم مروزی رحمة الله علیه رسید بکمال اخلاص و صفای عقیدت باعث اقامت رسم زیارت شد فرود آمد و استمداد همت نمود از
حضرت حی لایموت تعالی و تقدس نصرت و تایید خواست بیت خدای جهان را ستایش نمود • بدرگاه او دست حاجت گشود •
بهر کار ازو خواستی یاوری • که زو دید پیروزی و برتری • و علی بیک را آوازه توجه آنحضرت سیل اضطراب و اضطرار در خانه ثبات
و قرار انداخته بود و باد ولی در آتش اندیشه و بیم بود نیم روی سعادت و انقیاد بمعسکر ظفر مآب نصرت رکاب آورده در این اثنا رسید
و گرد خجالت و انفعال بر چهره حال نشسته بشرف بساط بوس مستسعد گشت • و خواجه علی مؤید سرابدال سبزواری نیز چون از توجه لشکر منصور
آگاهی یافت بی توقف بدرگاه عالم پناه شتافت عاطفت خسروانه هر دو را بنواخت و با عزاز و اکرام مخصوص گردانید کمر و شمشیر
داد و خلعتهای فاخر پوشانید بیت پریشان در رحمت بازکرد • بهر یک و همان را سرافراز کرد • کمر داد و شمشیر و تشریف خاص •
بدلجویش یافتند اختصاص • و از آنجا بسعادت و اقبال سوار شده بجانب اسفراین که کاشکان امیر ولی و شنیده روان شد و بتعاون
وصول که مردم هنوز بتعیین یورت و مقام و اندیشه نزول و ضرب خیام مشغول بودند حکم جهان مطاع نفاذ یافت که کار شهر بسازند
عساکر نصرت شعار بی توقف جبرها بسر گرفته روی بحصار نهادند و رسیدن و فتح کردن یکی بود حصار را خراب کرده در آمدند
و خلق بسیار بقتل آوردند و عمارات مطلقا از حصار و خانه و مسکن و کاشانه با زمین هموار گشت بیت چو قهر سیاستش بر آورد دود •
همه خلق شد کشته و شهر پست • حصار و بیوت و مساکن نماند • بجز نامی از اسفراین نماند • حضرت صاحبقرانی ایلچی بمازندران
پیش امیر ولی فرستاد مضمون رسالت آنکه اگر بیاندیشه باحراز سعادت بساط بوس شتابد بعنایت و عاطفت مخصوص شده رفعت و بلندی
یابد و اگر تقاعد نماید و نیاید در محنت و بلا بر روی خود گشاده امیر ولی در تعظیم و ترحیب ایلچی شرایط ادب بجای آورده نوشته که همراه

پیوسته و بر سر نهاده و اظهار متابعت و انقیاد نموده با مدن و ملازمت دولت دریا قبل وعده داد * که از بن موی من تا بخم
فروزنده افسر و کلاه را * بگیسو نهادم زمین عرضه دار * کزین بر نیاید بسی روزگار * که بر حسب فرمان صاحبقران * چاپم به بندم بخدمت
میان * و صاحبقران کامکار از آنجا بازگشته در دولت سوار شده به ییلاق اغولجاتو بر آمده و چند روزی توقف نموده تا ایشان و دیگر چهارپایان
لشکریان * در آن مرغزار چو طلبه از نوی * بر آسوده فربه شدند و قوی * و از آن خاطر لشکری شاد شد * زاندیشه مرکب آزاد شد *
و در اثنا این احوال از اهالی خراسانه که پیش ازین ذکر یافت تغلق امیر حاجی برلاس و اینکه برادرش جسارت نموده بود جمعی از
اشرار را تغلق آورده و عاطفت پادشاهانه آنموضع را محمد درویش پسر اینکو علی درویش نبیره امیر حاجی ارزانی داشت و الی بوینا
بدو او تصرف متعلقان ایشان بست گفتار در مراجعت صاحبقران کشورگشای عدو بند بدار السلطنه شهر سمرقند حضرت صاحبقران
بیاری که وطالع سعد از آنجا نهضت فرموده ممالک خراسان را که بتحت تسخیر و تصرف در آمده بود ضبط ونسق نموده ملک هراة و دیگر
حکام آن ولایات را هر یک بجای خود مقرر داشته باز گردانیده و میر شیخ سبزواری را که پیش از فتح خراسان از ملک گریخته بود و بیناه
به بندگان حضرت صاحبقران آورده و سالها به دولت ملازمت رکاب همایون استسعاد یافته منصب پیشوائی سبزوار ارزانی داشت و بنابر آن
بیمار در راه و ادرونه انوالات بیا و روی توجه بتخت سلطنت پناه آورد کیوان در منظر ایوان سپهر بهر غبار از رخ رایت نصرت آیتش می رفت
و برجیس در مشیمه آینه سبز خضر گردون دفع چشم بد از اوان یکاد بخوانده تحفه نجم حصار فیروزه کار بهمان بدخواه دولت پایداریش از دار
فلاک دیوار بنیاد و بخت جمشید خورشید در چهار بالش چرخ چارمین زواهر جواهر اجلال و تمکین بر فرق روزگار همایون آثارش برسم نثار
میریخت ناهید نغمه سرای رسوم عشرت سرای حیاپرده سه گاه راست کرده عشاق وار آواز نوای نهضت این فتح بزرگ در داده که
ب رسید خسرو صاحبقران سوی توران * خجسته رایت و رای گزیده نام و نشان * جهان بکام و فلک بنده و ملک داعی * امید تازه و
دولت قرین و بخت جوان * فتوح سوی یمین و ظفر سوی یسار * سپهر پیش رکاب و زمانه زیر عنان * و تیر دبیر از بالای دوم گرد
فلک زبان قلم و قلم زبان تحریر و تقریر ثنا و دعا بر گشاده که ب خراسان که باشد جهان را دوات * بصاحبقران داده اند از نجات *
جهان هفت کشور ورا بنده باد * سرش برتر از ابر بارنده باد * همی روز روشن فزون باد بخت * به اندیشش او را نگون تاج و تخت *
بر یدی تیز گام ماه زر بخشش کشور هفت اقلیم علوی تاج زرین و سیر سیمین جلال و بدر تعظیم جلال و قدر او را ساخته و غلغله طرقوا
طرقوا در عالم انداخته تا رایات ظفر پیکرش ابای یمن و تمکین بشهر سمرقند در آمده غبار موکب همایونش دیده امید اهالی آن دیار را روشنی
بخشیده و فیض بیدریغ عدل و احسانش فاطبه سکان و قطان مملکت را فرا رسید ب کس از اهل شهر و دولت نماند * که منشور جهان او بر نخواند *

وزمستان

وزمستان بلده فاخره بخارا از نزول فرخنده بساط اقامت بسعادت و میامن گسترده و قشلاق در چمن کامرانی و نشاط کامی در آنجا کرده
ب بر کف نهاده جام می آرزو مدام * وشانه زده در خم زلف عروس کام * و امیرزاده میرانشاه که بر حسب فرموده پیشتر رفته بود
برادر ملک غیاث الدین ملک محمد را گرفته بسمرقند فرستاده و قشلاق آنجا کرده * ذکر وفات آکه بیکی زمانه از طراوت گلشن ترتیب امور دولت
و حشمت و نضارت روضه بهشت آیین عیش و عشرت عرق غیرت در حرکت آمده بر سم او ضاع عالم که بحکم تعاقب ایام الهی سرور و نعیم و صبوح
پیمانه می باشد مصرع گنج و مار و غم و شادی بهم اند * گرد جهانی بر ساحت احوال آن فرخنده فال نشانده حضرت صاحبقرانی را در پرده عصمت
دختری بود طغی شاه نام که او را بزبان عاطفت و ناز به آکه بیکی خوانده ی گوهر ذات شریفش را محمد بیک پسر امیر موسی در سلک ازدواج
کشیده و بانوی بآن جمال و کمال چشم زمانه و گوش روزگار در هیچ عصری از اعصار ندیده و نشنیده ب بهشتی برآراسته پرنگار *
چو خورشید تابان بجرم بهار * روانش خرد بود و تن جان پاک * تو گفتی که بهره ندارد ز خاک * حسن سیرتش که با زیبائی صورت
جمع بود ریاض خاطر فیاض حضرت صاحبقرانی به تخم محبت و مهربانی کاشتی لاجرم آنحضرت او را بیش از اندازه دوست داشتی و در اثنا
آن احوال نهال مزاج غنچه گلبن اقبال و شگفته دوحه سلطنت و جلال از نهج اعتدال انحراف یافته عرق مرض صعب طاری و وجود مسعودش از
حلیه صحت و حلیه سلامت عاطل و عاری مانده و چون وقت نزول ابری که شاه و گداه عاجز و ناتوان در وجوب قبول آن یکسان اند رسیده
بود هر چند در معالجه سعی نموده شد مفید نیفتاد و ودیعت حیات عاریتی را بمقتضای اجل موعود باز داده انا لله و انا الیه راجعون و از او یک پسر
مانده نام او سلطان حسین ب جهانرا ببر در دوش درکنار * ودر آن پس نداری بجان زینهار * نهانی نه آنم تو را دوست کیست * برای کسان زار
بباید گریست * حضرت صاحبقرانی که قوت و تمکینش بکلام و قوع وقایع و مصائب فحوای ب چالم علوی و سفلی زیر و بالا گر شود * من آن
کوهم که هرگز ترسم از زلزال خویش * بزبان راستی و درستی یادداشت سایندی از وقوع این واقعه هایله چنان متالم و متغیر شد که یکباره عنان
التفات از دنیا و ما فیها برتافت جهانرا از آن مصیبت جگرسوز اندوه اندوز جامه چاک و تارک پر خاک ساخته و پلاس سیاه در گردن
افکنده و از بس گریستن و نوحه کردن خون در جگر کوه و پلنگ دل اندا افتاده ب خون شفق از دیده گردون بچکید * مه روی بکند و زهره گیسو برید *
شب جامه سیه کرد و آن ماتم و صبح * بر زد نفس سرد و گریبان بدرید * و بآیین شرع مطهر ترتیب تجهیز و تکفین فراخور کرده ب
آن شهسوارش تهی زین * مرصع بهر گونه در و گهر * بشستند و خود پاک بود آن سرشت * نهالیست گفتی ز باغ بهشت * کفن کرده از
پرنیان و حریر * برآموده کافور و مشک و عبیر * نهاده بتابوتی از چوب عود * سپرده برضوان درب ودود * گلشن پرده ای نقش جهت
نگار * نهادند در مدفن نامدار * ز نور رضا باد روشن روان * بمخلدبرین شادمان جاودان * حضرت صاحبقران بعد از اتمام رسم تعزیت

نصرت و جاه و فقرا و مساکین ترویح روح با تزیین آن مرحومه را ازلهما الله من الفردوس فی اعلی علیین • دست تصدق صدق نیت
رکش و وفور انعام عامش باریدن گرفته از فیض خیرات و مبرات کافه ارباب استحقاق آن مایه توسع تا خواسته رسید که بوسیله تقریر و تحریر شرح
عشری عشیر آن نتوان داد چ نه چندان عطایا بدرویش داد • که از چند و چونش توان کرد یاد • در این اثنا از طرف خراسان خبر آمد
که علی بیک با امیر الی متفق شده و او را بر آن داشته است که لشکر بر سبزوار کشیده و علی مؤید را محاصره نمود حضرت صاحبقران را از واقعه
فرزند عزیز صورت بی ثباتی و کم اعتباری دنیا نوعی در نظر بصیرت نقش بسته بود که تمام عالم را فیها بر دیده همت هیچ ممنود نا معرض
یک دو دست که از نشاء شراب غرور در بزم پندار و هوس محو دی کنخسیه چو افتد مصراع آیا تو کجا و کجانیم • و اصلا آن حکایت منتقل الی اعراض
نمی شد و از وجود آن خبر سعادت مآلش هیچگونه تبدیل و تغییر راه نیافت یعنی چ سرائی که باید شدن زآن برون • نیرزد بگجیدن اندرون
فنون • و چون از شیمه شیب ازلی دین و ملک تو امان آمده اند و ضبط امور آن برادر بمعاونت این خواهر نسبی میکرد • مهد علیا قتلغ ترکان
آغا که خواهر حضرت صاحبقرانی بود • واز او پس بزرگتر قوت تحمل این واقعه جانسوز نداشت در حضرت برادر زبان اشفاق بنصایح دلپذیر برگشاد که این
واقعه ضروری که بسبب ملالت و ... خاطر خطیر است هیچ مزیدی ندارد که بر نخواهد گشت جانب رعایت مصالح ملک بیکبارگی فرو نتوان گذاشت
هر آینه انقیاد بلاد و تفرقه و پریشانی عباد منتفی شود از کسوت صواب عاری مینماید دل مبارک از آن اندیشه میباید پرداخت و ضبط امور ملک و
کفایت مهمات سلطنت را وجهه همت بلند جناب ساخت و بجانب مازندران و کلات نهضت فرموده جمعی را که از سر غرور پای جسارت از جاده
سلطاوعت بیرون نهاده دست چپاولی برآورده اند به عقوبتی که از آن معتبر باشد از قتل و نهب و تخریب اماکن و مساکن او جانی
کردن که عبرت و پند دیگران گردد تا همگنان کار آن بجرات خود رسیده و هم پیکان خالی المجب بموجب السعید من اتعظ بوعظ غیره • که او
و نوغرور از راه نرونده خود را و دیگران را در معرض بلاء و فنا نیندازند چ بروه تشان را چنان کن ادب • که یابند امان دیگران
از غضب • بدی را جزا هر که چند که هست • بکردار خویش ببایدش گرفت • مؤدای این کلمات چون شایسته نیکخواهی و مهربانی بود در
خاطر صاحبقران جهانگیر تاثیر کرده دوام همت پادشاهانه در حرکت آمده عدو و فرصت صوب خراسان و مازندران تصمیم فرمود چ
عمل رانند و ستان آمد بیاد • باز آغاز جهانگیری نهاد • گفتار لشکر کشیدن حضرت صاحبقرانی با ایران زمین نوبت ثانی
حضرت صاحبقران در میان تمام زمستان بجمع سپاه فرمان داد و لشکر بیان جنبش ستاره عدد در آن زمستان بازو و عادت از انتظار الصبر ابرار
نهاد نسیم فیروزی از طره پرچم رایات نصرت شعار چون باد نوروزی از روز و ایج گلزار مشام روزگار را مشکین کرده و انوار فتح و ظفر از انجم
اعلام ظفر پیکرش مانند بار قدمس از جبهه سر و قدان ماه منظر دیده دولت را روشنائی بخشیده چ ز توران بر آمد دگر باره جوش • بجای

کیوان

کیوان رسیده خروش • سپاهی بجنبید از حد گران • نعیم که عاجز بماند کمان • ز هر سو شده انجمن فوج فوج • چو دریا که خیزد ز هر گوشه
موج • گروهی دلاور چو شیر ژیان • همه دل پر از کین ایرانیان • جهانلشکری با جهان پادشاه • روان شد نشایان نمود آن اجوام
به آمویه لشکر زدشت • که انجا زجیحون بباید گذشت • کمشتی در آمویه پل ساختند • هنر پیکانش بپرداختند • چو از پستی پل گشادند راه
از آن آب بگذشت شاه و سپاه • جهانگیر صاحبقران سرفراز • با ایران زمین لشکر آورد باز • نهیب سپاهش بهر مرز و بوم • فتاده ز چین
تا با قصای روم • گر او گردی از شرق آهنگ حرب • عدو خواب آشفته دیدی بغرب • و چون از راه • خان عبور نمود حوالی کلات
مخیم سپاه گردون ما ثر گشت امیرزاده میرانشاه با سپاه ظفر پناه از خراسان آمده بمعسکر همایون پیوست و ملک غیاث الدین با لشکر
هراة توجه نموده باردوی همایون ملحق شده و علی بیک پیش از وصول رایات نصرت آیات متعلقات خود را با اهل ولایت بحصار کلات
در آورده بود چ ز بیم سپاه آنچه بودش بلیه • ببردند از کوسفندان گله • ز خیل و حشم آنچه زآن دشت یافت • بحصن کلاة اندر آورد یکبارگی •
صاحبقران کامکار را خاطر علاقه بود • تحریک سلسله مخالفت کرده بحقوق که علی بیک و والدش بسبب سیل قهر و سخط گردد وشن دل کی فرزند
سبب این خوف و هراس بحث حیا به که اندیشه خطا اصلا بگرد خاطر راه نداده و بانتظار تمام بجانب بیابد تا قضیه مخالفت بینجامد و اگر
هر چه چند از خود میدید لقد اعذر من انذر علی بیک را چون هنگام فرو نشستن چراغ دولت بود تا کوراسح الضلالع گرد از شکوه حرکت انقیاد و
راه بیگانه صواب نبرده برونق سآوی الی جبل یعصمنی پشت پندار و مستی بحصانت و محکمی کوه کلاة باز گذاشت و با حراز سعادت
نشتافت چ کسی را که روز بد آید به پیش • برپیچد سر از راه بهبود خویش • حضرت صاحبقران از صوب کلاة مراجعت نموده به کرکان
که از توابع ابیورد است نزول فرمود و خبر منصور جا رسانیدند که عنان عزیمت بجانب ولی معطوف خواهد گشت و بغلط داده بجر جلادت
داد چ جواهر زنا لمبسان خواست شد • جهان زرخت آوازه نابرنا شد • علی بیک و اتباع حشر را از مراجعت رایات فتح آیات ابیورد
و آوازه توجه مازندران امنی حاصل شده • بود و مجموع گله و رمه و اسب و کوسفند و دیگر چهار پایان از حصار بیرون آورده در مرغزار
رها کرده و تمامت آن عرصه تاراج و غارت سپاه فتوح روزگار لشکر ظفر شعار شده و در مقابله دروازه کلات که مشهور است بدروازه چهار ده
جهة نزول همایون شاه قبه بارگاه باوج سقف فیروزه فام گلشن ما برافراخته شد و در مع سنجق ظفر پیکرش در ساحت دولت فروزد
و پایه فرزش چون خار بر کار بمرکز زمین استوار گشت چ فرو شد بماهی و بر شد بماه • بن نیزه و قبه بارگاه • و سپاه فتح آثار کلاة از
چون حوادث روزگار از اطراف و جوانب فرو گرفتند امیرزاده میرانشاه در برابر دروازه و جهه نزول فرمود و امیرزاده علی که پسر امیر شیخ
ارلات بود در کنار ... فرود آمد و امیر حاجی سیف الدین در شهر ... محل نزول سپاه امیرزاده عمر شیخ دروازه دیگر که ... جلاد

را فوج نهیب صولت آن دلاوران قیامت آشوب ارکان تمکین علی بیک را متزلزل گردانید و از سر عجز و اضطراب جانب میرزا علی عرضه
داشت که از افعال ناپسندیده خود خجالت زده و شرمسارم و دیگر بی آنکه بی تمهید معذرتی بخدمت شتابم و سعادت بساط بوس دریابم ندارم
اگر مراحم پادشاهانه مسامحت نماید و آنحضرت با نفری اندک بدروازه تشریف فرمایند تا بنده بدولت پابوس سرفراز گشته دست
فراغ بدین عفو گناه سوز زده جرایم زلات را باعتذار و استغفار تدارک نمایم حضرت صاحبقران از کمال مرحمت بی پایان ملتمس او را
با سعادت مقرون گردانید و روز دیگر علی الصبح با پنج سوار بدر حصار تشریف حضور ارزانی داشت و آنحصار را راهی بود باریک و تنگ
در دره هولناک که تیغ کوهش در بلندی از سماک گذشته بود و در عمق بسمک رسیده و مسافت میان نشیب و فرازش از ثری تا به ثریا کشیده
ب بجنش نهیب برده آهنگ ✤ زان سوی سمک هزار فرسنگ ✤ نشیبش بفراز برده خرگاه ✤ زان سوی فلک بسالها راه ✤ علی بیک را چون
آمدن آنحضرت با اندک نفری معلوم شد شرارت نفس و خبث طبیعت بلکه عدم دولت و قلت سعادت او اثر آن داشت که اندیشه غدر دیگر کرده
جمعی به قلعه از کمین گاه حصار گماشت که اگر مجال یابند از سر جهالت دست بازی گشتنی دخور عهد و فا نموده بیرون آیند غافل از این معنی ب کانرا
که هست حفظ الهی نگاهبان ✤ از گردش سپهر نیاید بر او زیان ✤ کاخ سعادتی که شد از فضل حق بلند ✤ از منجنیق حیله نیاید بر او گزند ✤ حضرت صاحبقران
بعد از زمانهای که در وعده گاه توقف نمود مراجعت فرمود و از حمایت عنایت ربانی رجب وجعلنا من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا
فاغشیناهم فهم لا یبصرون بدانیشان کور گشته کس را مجال آن نشد که در آمدن و نه در بازگشتن که دست رد با خاطر رده بیک سوی نهی رساند
ب آن را که خدا نگاهدارد ✤ در سنگ ز آسمان ببارد ✤ حاشا که باو رسد گزندی ✤ و اشفته شود از آن سمندی ✤ لاجرم آنحضرت بسعادت و سلامت
بمعسکر همایون باز آمد ب جهانجو فرود آمد از کوه بر ✤ برفتند گردان با نبوه بر ✤ گرفتند یکسر ره آفرین ✤ که ای نامور شهریار گزین ✤
چه بد زادگی آزاد می آن ✤ بباب نبرد زخم بایت شت ✤ و چون نقض عهد و غدر آن ✤ علی بیک بظهور پیوست نایره غضب حضرت صاحبقران برافروخت
و در تیغ همایون جهاد پیوست که لشکر منصور جنگ در اندازند و اشارت علیه صادر شد که بهادران و دلاوران از محلی چند بیشتر حصار کلات بر بندند سپاه
ظفر پناه امتثال فرمان را کمر جان سپاری بستند و هر کس از موضع خویش پیش رفته آنچه در وسع کفت و مقدرت او بود کوشش نمود در اوایل ماه
ربیع الاول سنه اربع و ثمانین و سبعمائه موافق تیت ئیل شب شنبه جمعی از بهادران و لشکر بدخشان که ایشان در کوه روی با کبک دری برابری
کردن کار بجای رسیده اند و لکر گردی از پهلوی شیار آورده بازنک و طبک تنگ وارنده فرمان که بحصار بر آیند آن گروه فی الحال روی جلادت براه
نهاده هم در آن شب بکوه بر آمدند و جمعی دیگر نقاره فرو کوفته و بر غو کشیده بدروازه رسیدند ب زبانگ تبیره میان گروه ✤ دل کرکس اندر هوا شد ستوه ✤
سوار و پیاده بزین کمر ✤ همه تیغ دار و همه نیزه ور ✤ روان اندر آمد گروها گروه ✤ دلیران رسیده میان دو کوه ✤ حضرت صاحبقران

جمعی

جمعی از دلاوران لشکر را اختیار فرموده از پیش خود روانه داشت و جمعی از مقربان و بهادران مثل آق تیمور بهادر و ایکو تیمور از راه دیگر
بکمر کوه بر آمدند و آق تیمور دشمنان را رانده و قلعه بر آمد که بر مخالفان مشرف بود و ایکو تیمور بسر چشمه که در مقابل او بود بنیزه رسانید
و دیگر بهادران و مردم از میان لشکر ظفر قرین هر کس از جای خود حمله کرده مقابل خود را برانده و بر بالای کوه بر آمدند ب ز بس
نعره و ناله کرنای ✤ تو گفتی جهان اندر آمد ز جای ✤ بهر سنگ مرجان شده خاک خون ✤ بسی سروران را شده سرنگون ✤ ز خون
چشم گیتی همه نم گرفت ✤ ز بس کشته پشت زمین خم گرفت ✤ و عمر قابوس و شیر اجنه کش پیش رفته بوده در کمرگاه ایستاده دشمنان برا
حمله کرد حضرت صاحبقران جمعی از دلیران لشکر را بفرستاد تا مخالفان را بزخم تیغ جان شکار و نیروی بازوی کامکار منهزم و متفرق
گردانیدند و عساکر منصور چون آفتاب وقت ظهور از کوه بر آمدند و دشمنان مقهور و منکوب گشته بتضرع و زاری امان طلبیدند علی بیک را
کار و اضطرار باستخوان رسیده و باز از در مسکنت و انکسار در آمده و کس پیش حضرت صاحبقرانی فرستاد و به تشفیع و تضرع در خواست
کرد که لشکر منصور دست استیلا و ستیز از جنگ و خون ریز باز کشند تا من فردا بپای طاعت و انقیاد بیرون آمده زمین عبودیت را
سجده گاه جبین مرحمت و مسکنت سازم و بر این معنی عهد و پیمان را بایمان غلاظ موکد گردانید و یک روز و محمد شیخ حاجی را که از اعیان امرا
بودند با دختر خود خواند سلطان که نامزد میرزاده محمد سلطان شده بود بفرستاد و ایشان در مقام ادب زانو زده زبان استشفاع
بشفاعت عواطف پادشاهانه در خواست او در انجمن قبول تلقی نمود باز عهد علی بیک را در محل اعتماد و اعتبار در آورده فرمان داد که
سپاه نصرت پناه دست کین از پیکار باز داشته تیغ انتقام را احرام در نیام آرام دهند و از آنجا موکب ظفر معسکر نصرت شعار مراجعت
نموده بسعادت نزول فرمود و یک روز و محمد ملازم رکاب همایون بلشکرگاه ظفر پناه آمدند و روز دیگر چون سلطان سیارگان بر سبز
خنگ فلک سوار شده و افسر استیلاء و اقتدار برافراخت و مخالف سیاه روی شب فار و زار گشته معجر مشکین از سر بینداخت ب چو خور
از کوه بفراخت زرین کلاه ✤ شب از سر بینداخت شعر سیاه ✤ حضرت صاحبقرانی محفوف بتائید سبحانی سوار شده و در دروازه کلات را
از فر حضور سعادت گستر غیرت حصار فیروزه کار چرخ اخضر گردانید علی بیک بپای ضرورت و اضطرار از حصار چون مار از سوراخ
بیرون آمده و روی تضرع بخاک استکانت نهاده گناهان خود اعتراف نمود و بمکارم و مراحم پادشاهانه توسل جسته امان جان طلبید و
چون ملتمس او در دیوان عفو توقیع انجاح موشح گشت و دل از جان برگرفته بار دیگر برایه زندگانی بست زبان معذرت
بگوهش کری برگشاد که امروز از ملازمت رکاب همایون معاف باشم تا فردا بار دیگر با روی طلعی شتابم و سعادت بساط بوس دریابم
مرحمت حضرت صاحبقرانی آن ملتمس را نیز رقم اسعاف کشید و عنان سعادت بصوب معاودت معطوف گشته بمنزل مبارک خویش نزول فرمود

علی بیک را چون روز اقبال بشام زوال رسیده بود بخت برگشته هیچ حال ممکن نیست که قدم توفیق بر طریق صواب استوار دارد

ب: هر کرا از بخت واژون روز دولت شد سیاه ۰ طالع شوریده نگذارد که آید بر سر راه ۰ باز اندیشه خلافش نهاد پندار با عقل

کرده در ب راه نهره و دلیر مرها که عیار گران انجا بر آمده بودند محکم گردانید و کشف کرد و در سر دیوار حصار کمین کشیده ولی جهد

بکنگ و یاغی شد ومن یجعل الله له نورا فما له من نور حضرت صاحبقران بعد از چهار روز از انجا کوچ کرده بحصار قهقهه که

در میان باورد و کلات واقعست و خراب بود نزول فرموده بعمارت او فرمان داد سپاه ظفر پناه بدو شبانه روز آن را

معمور ساختند و حاجی خواجه را با جماعتی از مردان کار در انجا نشاندند و سیورغتمش خان را با امیرزاده علی و کلانتر بهادران

و شیخعلی با تومنهای خود از جای دیگر محافظت راههای کلات تعیین فرمود تا از جمیع جوانب راه آمد و شد بر ایشان بسته چنانچه

لحظه کردار مجلسی که آن مجلس را بیرون توان آمد و نه کسی پیش ایشان تواند رفت یا چیزی تواند برد ب: آن را که دل بخندق و صفا زندگی

بیافت ۰ در گور به که چه دم بیرون بره گفتار در فتح قلعه ترشیز حضرت صاحبقرانی چون حصار کلات را بحسن تدبیر مرهم فن الخان

نموده دل بیافت کند اندیشه صواب انجام رای بلکه فتح قلعه ترشیز ازجهت روی عزیمت مبارک بان صوب آورده و رایت نصرت مآل

برافراخت و از یسی و بان گذشته بخبوشان در آمد و مهد علیا دلشاد آغا را بواسطه عارضه مزاجی که طاری شده بود بجانب سمرقند

بازگردانید و در ضمان حفظ آفریدگار ب: بفرخنده تر طالعی شد سوار ۰ جهاندار صاحبقران کامکار ۰ بدولت روان شد یار

خدای جهان آفرین یاورش ۰ چو جوشنده بحر و خروشنده سیل ۰ بترشیز وان بوم بر کرد میل ۰ بعون الهی چو آنجا رسید ۰ سپه گرد قلعه

بکشید ۰ و قلعه ترشیز حصنی بود نامدار و حصاری بغایت محکم و استوار در ولایت قهستان بلندی باروی آن بمرتبه که پاسبانش اگر

بکنگره بر آمدی از آسیب تیر فلک در خطر بودی و ژرفی خندقش بحیثیتی که اگر درین بسیره رسیدی از تفرق کاو زمین امان یافتی

از بنای خندقش عقاب تیک پرواز نتوانستی گذشت و مرغ بر کنگره اش اگر توانستی رسید از نشستن آفتاب نتوانستی نشست ب: فلک پیکال

حصاری که سد اسکندر ۰ بدی پیش او نسج عنکبوت زار ۰ بغایتی ز بلندی که عقل نتوانست ۰ کند فکر کمندش بطرف بام حصار ۰

ز محکمی بطریقی که منجنیق سپهر ۰ بسنگ حادثه کاهش کندی از دیوار ۰ و محافظان آن حصار در آن روزگار شده بان دیده بانان بودند که

ملک غیاث الدین تغلیچه را با میر علی سدیدی سپرده بود و سدیدیان جماعت غوریان بودند به بهادری و حصارداری مشهور و در وقت

ایشان طایفه بودند در شیوه شجاعت و بهادری بسر حد کمال و در دلاوری و پهلوانی بی شبه و مثال و قلعه از کفایت و تدبیر ایشان از ذخیره

بسیار و انواع آلات حرب و اسباب پیکار مالامال و گروهی انبوه در انجا متحصن شده مستعد و آماده قتال و جدال ب: چنین حصار که

باره کش و خبرگی که پیش قدرت او ۰ پست روزگار گر چنین سپاه که آرد بتنگ جز شاهی ۰ که شد درست بدو رسم دین پیغمبر

صاحبقران کامکار ملک غیاث الدین را فرمود که اینها نوکران تواند و این قلعه تو بدیشان داده چون تو مطیع امر حکم باشی

ایشان چرا سر بار نمی زنند ملک غیاث الدین گفت که از بی عقلی ملک بپای حصار رفت چندان که ایشان را نصیحت نمود سخن ملک از قلعه بر زیر

نیامد فرمان قضا جریان نفاذ یافت و لشکر گیتی ستان قلعه را مرکز وار در میان گرفته فرود آمدند و توپها و هزار جا سوبهای

خود را مرتب و مستحکم گردانیده بجنگ مشغول شدند و با آنکه آتش میوه ز سناسنا ایشان در تابستان که مردم از شدت حرارت هوا

میوه فقند پیوسته آتش پیکار میافروختند و حضرت صاحبقران هر روز سوار شده گرد قلعه بر می آمد و مداخل و مخارج آن را ملاحظه

می فرمود مهندسان کاردان برحسب فرمان منجنیقها ساختند و عراده ها راست کرده بر افراختند و فرمان شد تا نقب چیان چیره دست

نقب در خندق بریده آنرا از آب خالی ساختند و در زیر حصار نقبها بنیاد انداختند و عساکر گردون مآثر از اطراف جنگ در پیوسته

دست بردهای مردانه نمودند و اهل حصار نیز در مقابل کوششهای مردانه نموده بغایت شجاعت و نهایت مردانگی و جلادت تقدیم

نمودند تقدیم میرسانیدند ب: گردها کرده چشم گیتی کور ۰ کوششها کرده گوش گردون کر ۰ تیغ چون سوسن گشته چون لاله ۰ روی چون گل

شده چو نیلوفر ۰ خار پشتی شده ز نیزه و تیر ۰ اجل جان شکار عمر شکر ۰ آخر الامر اعوان دولت روز بروز بزخم سنگ منجنیق و عراده باروی

و فصیل آنجا چنان در هم شکست که مصدوقه فجعلنا عالیها سافلها شاهد داد و قاصد ساز دیدبان را از آنجا حال شب و دل بگشت و دریافتند

که اقبال حضرت صاحبقرانی امریست آسمانی و مقاومت با آن دولت بجلادت و پهلوانی ممکن نیست از در عجز و ناتوانی در آمده بوسیله

امان خواستند و زبان تضرع و انکسار بپوزش و عذر گشاده شد عواطف خسروانه ایشان را امان بخشید و عنایات و استمالت ایمن و امیدوار

گردانید ایشان از قلعه بیرون آمدند و سعادت بساط بوس استسعاد یافته مراسم بندگی و خدمتکاری قیام نمودند صاحبقران

کامکار چون در ایشان آثار مردانگی و فرزانگی مشاهده فرموده بود همه را بانواع تربیت و نوازش مخصوص داشته سیورغالات و انعامات

پادشاهانه ارزانی داشت و بضبط و محافظت حصارها و قلعهای سرحد ترکستان نامزد فرمود ب: چو سلطان کند بنده را ارجمند ۰

میان بندگان شود سربلند ۰ و چون از آن مکان کوچ روانه انگاب شد داروغگی ترشیز از قبل امیرزاده میرانشاه و با بنا

الله مفوض گشت ذکر رسیدن ایلچی فارس در این ولا والی فارس جلال الدین شاه شجاع که غره جبین دودمان مظفری

در واسطه عقد ملوک آن دیار در آن روزگار او بود از ارشاد رای دولت بعرض اخلاص و هوا داری بندگان پایه سریر اعلی

مبادرت نموده و عرضداشته که از وجوه امراء او بود با مکتوبی مخصوص بعد از دعا و ثنا عرض فراغت و اخلاص و اظهار دولتخواهی

وخصاص روانه درگاه عالم پناه گردانید و برسم پیشکش بسی طرایف و تحف از جواهر نامدار و لآلی شاهوار و قناطیر مقنطره
از زر و دینار بیرون از حد و شمار و اقمشه فاخره و منسوجات و اجناس ثمین و ریسمان تار تاری با برگستوان و استران رهوار
با زینهای زرین و اشتر قطار با رخوت نفیس و آلات گزین و سراپرده سقرلاط و خرگاه و خیمه و سایه بان همه از اقمشه
در غایت تکلف و زیب مصحوب آن فرستاده بفرستاد و چون عرشاه بدرگاه سلطنت پناه رسید و بشرف بساط بوس
مستسعد گشته رسم انجامیش بجای آورد و مکتوبی که همراه داشت بنظر مطالعه نواب کامیاب رسانید تحف و هدایا که آورده بود بعد از
عرض تسلیم بندگان حضرت کرد صاحبقران کامکار او را بنواخت و بانواع احسان بدیع از زر و خلعت و اسب گرامی و بلند
پایه ساخت و جواب مکتوب مشتمل بر وفور عنایت و عاطفت کرامت فرمود او را بمقتضی الاذن طاره رسید وار باز گردانید و کس خود را
باسی هدایا و تحف همراه اوس والی فارس فرستاد تا او را بعواطف و مراحم خسروانه معتقد و مستظهر ساخته مخدره بردۀ عفتش را
جهت فرزند ارجمند امیرزاده پیر محمد پسر امیرزاده جهانگیر خواستاری نماید و اسباب مودت و مصادقت که در میان آمده
بقرابت و مصاهرت مؤکد گشته استحکام پذیرد استمرار یابد بیت محبت بپیوند چون شد قوی ❊ شود تازه شاخ امید از نوی

گفتار در توجه حضرت صاحبقران بصوب مازندران

چون حصار زرنج رجب و الحوالی بندگان حضرت در سلک تسخیر
پذیرفت و در تحت تصرف کارکنان انضباط یافت رایت نصرت شعار در کنف حفظ پروردگار بصوب مازندران روان
بیت ز رعد لشکر جنبش افزود دشت و کوه ❊ ز تف خنجر افسرده جوشش اندر گهر ❊ و چون از راه ورغی عبور نموده کبود جامه در
شامیان مخیم نزول همایون گشت والی مازندران امیر ولی از اطلاع بر آن معنی دهشت و حیرت بر حال خود یافت و از مقربان خود بیرجانی
و دیگر نزدیکان را با انواع پیشکشها از نقود و تحف و هدایا بفرستاد و بساط بوس بقدم تخشع و انکسار سپرده عاجلان و لیکان لطف پادشاهانه
عرضه داشت که همگی در خواست آنست که بنده را در مجال معاف داشته عساکر منصور در ضمان تایید رب غفور عنان توجه از
این دیار بر تابند تا مگسیه وارهان حاصل شده بجانب کعبه احرام کعبه اقبال در بندد و در عقب شتافته زمین عبودیت
بجبین اخلاص بفرسایند و تقیه غرکه بیت رجاء کاری قیام نماید بیت کلی بنده پیشم در کاه پناه
بخدمت به بسته سالها و ماه ❊ کرم بدیع تحضرت رقم معاف کشید و از خزانه سماحت خسروانه ذات عاطفت را
خلعت قبول پوشانید بیت کرم بین که دشمن چو گردد بتجا ❊ مرادش سراسر شود روا ❊ **در بیان آنکه از کلات خبر آمد که شیخلی بهادر**
کرها و مرهاتی آن قلعه را تحقیق کرده شبی تا آنکه امیرزاده علی را آگاهی دهد با چندی از نوکران خواهی خود منفعه کهار کلات

و چو صبح از غبار ظلمت شب تیرگی دشت را مظلم کرده و کمربندی باز خورده دشمنان وقت گشته شتاب در آمدند و کمرها و کندها گرفته
مدافعه و مقاتله را آماده شدند جهان پهلوان روی شجاعت بایشان نهاد و از طرفین سوران انداخته جنگی عظیم در پیوست
بیت زبس خروش برافتاده کوه ها لرزه ❊ زبس نهیب فرو رفته آسمان مادم ❊ زبان گردان چون زلف دلبران در تاب ❊
دهان سروران چون چشم سفله گان پرنم ❊ تا در آتشبان ترکشها از طایر تیر نشانی مانده بود زاغ کمان رزم هوای دست دلاوران
گوشه گیر شده و مار زبان تیغ در کام انتقام سرابرده خدنگ بهادران از زخمی خرده و ورد دگیر و لبید ز نقشا د بیت تیر جان یافته
ز وصل کمان ❊ تیغ باریده خون زهجر نیام ❊ آن نشسته چو نور در احداق ❊ وین روان همچو روح در اجسام ❊ و چون جعبه ها از تیر و
کف گریبان از دینار خالی مانده و تیغ سپر چون دل ال سبز و احوال مردم از شور تکسته و پریشان و بسیاری از مردم طرفین پس گا
شده و جمعی از سر خیرانه شی پای صلاح در میان نهاده به بیشتاری توفیق آب تسکین بر آتش فتنه افشاندند و غبار بلا که بباد حمله
بر خاسته بود از خاک معرکه برخاسته بود فرو نشانند و از جانبین عهد مصافات بسته علی بیک و شیخلی بهادر ملاقات کردند و در
مصالحت یکدیگر را کنار گرفته و وحشت و کدورت از میان برخاسته از فساد و ستیزه کناره جستند و علی بیک او را بخانه خود فرود
آورده آنچه از لوازم اعزاز و جانبداری تواند بود بجای بیاورد و با او طرح مصاحبت شبانه روزی در انداخته چشم آن
دارد که بوسیله شفاعت او عفو حضرت صاحبقران گناهان او را در گذارد بیت زمی محترم شفیعی آنرا که در یاری ❊ شاید
که باک ناش باشد امید واری ❊ **حضرت صاحبقران** چون التماس والی مازندران که از در اطاعت و انقیاد در آمده در خواست
کرده بود مبذول داشت بسعادت و اقبال عزم مراجعت فرموده از راه شلمغان و جرمغان عبور نموده مرغزار رادکان را مضرب
خیام سلطنت محل سراپرده عظمت گردانیده و در آنجا شیخلی بهادر و جماعتی که با او بوده باردوی همایون ملحق شدند و چون شیخلی را
علی بیک با تمیسر دکفن تشرف بساط بوس رسانیده و زانو زده خون او را در خواست کرد در حق پادشاهانه گناه او را عفو نمود
و عنایات و نوازش مخصوص گردانیده و شیخلی بهادر را ملحوظ نظر عنایت و تربیت گردانیده و رادکان را بسیورغال او
فرموده سبزوار را بعلی بیک مسلم داشت و فرمان داد که ملک غیاث الدین با فرزندان و علی بیک را با متعلقان
بسمرقند برند و مجموع قلاع خراسان را با نقیضت نموده خانه و کوچ بار و راه شهر نقل کنند **گفتار در رجعت صاحبقران
اسلام پناه بجانب تختگاه** چون ممالک خراسان از دغدغه مخالفان بیکبارگی صافی شد و کلانتران امیرزاده امیرانشاه
بر تمام آن بلاد و دیار متمکن و صاحب اختیار شد رایات نصرت نشان حضرت صاحبقران بسعادت و اقبال متوجه مستقر

سریر سلطنت و جهانگیری منصور را اجازت داد که بمواضع خود باز گردند و هر کس در خانهٔ خود بیارامد و تعجیل روان شده و چون غبار
موکب همایون سرمهٔ دیدهٔ اهالی سمرقند آمده و آن مملکت از فر نزول مبارک آنحضرت غیرت باغ ارم و روضهٔ رضوان گشت علی بیک و امیر غوری
پسر ملک غیاث الدین و ملک محمد برادرش را بند کرده با بندگان پیش امیرزاده و شیخ فرستاد و چون غوریان را تاشکنت و ملک غیاث الدین را
با پسر بزرگش پیر محمد در سمرقند موقوف داشت و در این زمستان از تصادم تقدیرات الهی در هرات حادثهٔ موحش روی نمود و تفصیل قضیه آنست
که پسران ملک فخر الدین محمد برادرش در زمان استیلا و حکومت ملک حسین و پسرش ملک غیاث الدین اقتدار و اختیاری نداشتند و در
غایت فلاکت و بیمونسی روزگار میگذرانیدند و چون حضرت صاحبقرانی هراة را فتح فرمود ایشان در پایهٔ سریر اعلی حال خود
عرضه داشتند که ما بندگان با ملک حسین ابن عمیم و او پسرش ملک غیاث الدین تمام اسباب و املاک مدران ما در دست تغلب و
تسلط فرو گرفته این بیچارگان را بکلی ضایع و محروم گذاشتند مرحمت پادشاهانه ایشان را بنواخت و حکومت غور برادر بزرگتر
ملک محمد ارزانی داشت و هم در آن ولا ابوسعید سپهبد که غوری تیجه چپاک بود ملک غیاث الدین او را بند کرده ده سال در آن
گذشته از میامن التفات آنحضرت خلاص یافت و در اواخر سنه اربع و ثمانین و سبعمایه که امیرزاده میرانشاه با امرا بکنار مرغاب
در موضع پنج ده که به بندی مشهور است قشلاق فرموده بود ملک محمد از محض جنون و جهالت روی شقاوت بتیه ضلالت آورده با جمعی
غوریان دزد و جاهل از تو جه بهراة شدند و ابوسعید سپهبد نیز خود در میان کار انداخته با ایشان پیوست و چون بهراة رسیده جمعی
از اراذل و اوباش سر در پی ایشان نهادند و دروازه فاد محصلان و نوکران امرا هر یک بمهمی بکار رفته بودند باتفاق بحصار اختیار
الدین در آمدند و آن چپاکان عاقبت نااندیش در شهر افتادند و دست تعدی و بیداد بهر گونه شر و فساد برگشادند و از جملهٔ حصار
در آمدند و هیزمی چند جمع کرده آتش بر آن زدند جماعت ترکان که در آن حصار بودند از آن حال متوهم شدند و جریده بی چیزی که
بنظر طمع شرری در آید خود را از باره بزیر انداختند که جان بسلامت بیرون برند و از نهیب تعرض آن طاغیان امان یافتند
و چون این خبر بامیرزاده میرانشاه رسید امیر حاجی سیف الدین و امیر آقبوغا را با فوجی از لشکر ظفر قرین بتعجیل روانهٔ هرات کرد و نیز
و خود نیز با لشکر متوجه شد و چون امرا برسیدند غوریان بدروازه مقابله پیش آمده و در سر کوچهٔ خیابان جنگ واقع شد و شکست بر
مخالفان افتاد و بسیاری از ایشان کشته شدند و آنها که زنده ماندند خود را در شهر کشیدند و در شب از هم فرو ریخته متفرق و پراکنده شدند
و امیرزاده میرانشاه نیز برسید و سپاه نصرت پناه تیغ سیاست از نیام انتقام کشیده جمعی کثیر از چپاکان بقتل آوردند و از سرهای
کشتگان منارها ساختند و با وجه عبرت و اعتبار بر افراختند مصراع هر کس که خیانت کند چنین آیدش * و چون بر تواتر خبر قتنه

از عمر شیخ امیرزاده میرانشاه بر پیشگاه خاطر اگاه حضرت اعلی تافت یرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت و ملک غیاث الدین که در ارک
سمرقند محبوس بود برادرش ملک محمد و پسر کوچکش امیر غوری و علی بیک جون غربانی که آنجا مقید بود هر چهار عرصهٔ چهار تکبیر فنا
گشتند و از صفحهٔ وجود ناپدید شدند و اتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصه تو داری شیاده افتاد و لا مرد لقضاء الله ذکر وفات
حضرت دلشاد آغا و قتلغ ترکان آغا در سال هفتصد و هشتاد و پنج هجری مطابق تنکوز ییل حرم محترم حضرت صاحبقرانی دلشاد
آغا از عالم ناپایدار رحلت نمود و مرغ روحش بامتثال امر ارجعی الی ربک راضیة مرضیة بال گشود و بعد از چند روز همشیره خواهر آنحضرت قتلغ
ترکان آغا از خوان روزگار با نواع خیرات و اصناف مبرات امتیاز داشت و معمار همتش بسعی تمام بقاع خیر از مدارس و خوانق پرداخته
از فیض احسانش طبقات خلایق محظوظ و بهره ور بودند دعوت حق را اجابت فرموده و از تنگنای دار غرور بفضای دلگشای سرای
سرور انتقال نمود * دردا که سقف خشت عصمت خراب شد * و آن نیل فضل گستر دولت سراب شد * ماتم سرای گشت سپهر چهارمین *
روح القدس تعزیت آفتاب شد * و او را در جوار مزار شاهزاده قثم بن العباس رضی الله عنهما دفن کردند و حضرت صاحبقران را از
حدوث آن واقعه حزنی عظیم بخاطر مبارک راه یافت و انده و هیش انداز گرد ضمیر منیر بر آمد و مراسم تعزیت باقصی تمام اقامت افتاد
و ثواب روح مطهر ایشان از فواضل صدقات حضرت صاحبقران آن مایه موهبت بارباب استحقاق رسید که شرح نتوان داد و چون رای
عالم آرای آنحضرت از غایت ملال و کلال عنان اندیشه از اشتغال دنیاوی بکلی بر تافت و اصلا پرتو التفات بر حال مملکت
و تدبیر مصالح سلطنت نمی انداخت سادات و علما و مشایخ و صلحا مشمول شدند که خواجه عبد الملک و شیخ زاده سیاغرجی اتفاق
نموده بحضرت گردون بسطت حاضر شدند و زبان دولتخواهی بمواعظ و نصایح بر گشوده خاطر مبارک را بلطایف و اشارات از
احادیث و آیات و نوادر حکایات تسلی دادند و بکفایت مهمات رعایا و لشکری و اشاعت آثار معدلت و داد گستری که بیان
ساعتی از زمان که بان صرف شود در میزان معرفت و ایقان بر عبادت عمری رجحان دارد ترغیب نمودند صاحبقران کامکار
قضیهٔ انا لله و انا الیه راجعون قبیح و بازوی اصطبار ساخته روی همت بلند جناب تدبیر مصالح ملک و ملت آورد گفتار در
فرستادن لشکر بجانب جته حضرت صاحبقران در همان سال تنقوز ییل امیرزاده علی را با لشکری بتقلع و قمع اشرار جته که بشرازجلیهٔ اسلام
بی بهره بودند نامزد فرمود و بطلب قمرالدین که برافروزنده شعلهٔ شرارت ایشان بود روانه گردانید و خود متوجه کش شد و چون
امیرزاده علی با سپاه روانه شد در راه طائفه سیرین که دریای فتنه را نهنگ و کوه فتنه را پلنگ بودند کمین غدر گشاده
اغرق امیرزاده علی را غارت نمودند و او شکسته بازگشت و پیش حضرت صاحبقرانی آمد آنحضرت تمغلی بهادر و سیف الملوک پسر حاجی سیف الدین

واتمش و درغوان شاه و اختاجی را با لشکران که در رزم جان‌سپاران و سربازان بقصد انتقام آن جماعت روان گردانید و چون نزدیک
ایشان خبر یافته امیر جهان شاه جاکو و ایلچی بوغا و شمس الدین اوچ قرا و حاجی تمور بهادر را با ده هزار سوار در عقب ایشان
بفرستاد و چون با تاقم رسیدند امرا که پیشتر رفته بودند جماعت بهرین را یافته بسیاری از ایشان بقتل آورده و تالان و برده
کرده و بازگشته در آنجا رسیدند و چون امیر جهان شاه مامور بود که در طلب قمر الدین سعی نماید ایشان را جمیع بازگردانید و با تاخت
از ایسی کول گذشته تا کول تو بجستجوی قمر الدین برفتند و چون او را جائی نیافتند مراجعت نموده در پانزده سمرقند رسیدند و در پایه
سریر اعلی با حراز سعادت زمین بوس سرافتخار باسمان رسانیدند **گفتار در نهضت صاحبقران ممالک‌ستان بطرف مازندران**
و رفتن بجانب سیستان صاحبقران گیتی‌ستان در همان پاییز از خدود سمرقند عزیمت مازندران فرموده روی همت بلند جانب
تجهیز و ترتیب لشکر آورد و سپاهی بکران بنظام حمله غیرت کردون و کاه شمار از عدد ثوابت و سیار افزون **بیت** چو شیر یل و در
زیر بارها چون پیل • چو مور بیحد و در دست تیرها چون مار • چو باد حمله بر و چو کوه حمله پذیر • چو رعد نعره زن و همچو برق تیغ گذار •
بر ترتیبه مبارکی و طالع فرخنده مسوّد شد و جبه دیده در حفظ و حمایت ملک ستان بصوب مازندران روان گشت تا پنجه سنجق ظفر بکارش با اوج
سپهر افرخته تاب بیترین شد و غلغلهٔ نهیب قیامت بنیش زلزله در جهان انداخته در حیات خافقین افتاد و چون بعد از قطع
مراحل و منازل بتربد رسید برسیدن نقاره لشکر فرمان قضا جریان صدور یافت و بر معبر آنجا پل بسته عبور فرموده و چون کنار
آب مرغاب محل نزول همایون گشت امیر جاکو که بموجب فرمان متصدی حکومت کابلستان بود از عقب آمده بسعادت بساطبوس سعید گشت
و مهمات ملکی که در دست بعز عرض رسانید و باز از جهة ضبط و نسق سرحد خود مراجعت نمود **و چون در این اثنا خبر آوردند** که قوتی از سرای کودرزی
دم از مخالفت بیرون زده و شیخ داود سبزواری که عاطفت حضرت صاحبقرانی او را به پیشوائی سبزوار بلند پایه و سرافراز کرده بود
بود کفران نعمت پیش گرفته دست جسارت بقتل پایان بهادر که داروغه آنجا بود دراز کرده است و یاغی شده چون امیرزاده میرانشاه
از آن حال آگاهی یافت امیر اقبوغا را از همراه با لشکری بطرف سبزوار فرستاده امیر حاجی سیف الدین با مدد او از عقب روان شد
و ایشان سبزوار را محاصره کرده مسخر گردانیدند و مردم بسیار بقتل آوردند و شیخ داود گریخته بالای قلعه مر باد که در قلعه کوه است
بر آمده متحصن شد **و الحالة هذه امیر حاجی سیف الدین** و امیر اقبوغا بمحاصره آن مشغول شدند چون این خبر بسامع جلال صاحبقران کامکار رسید
و از والی سیستان نیز مخالف بوده شیخ علی بهادر و اوچ قرا بهادر را با لشکری مرتب بطرف اسپرولی فرستاد تا در تعاقب آن سرحد ضبط
نمایند و خان توجه همایون بصوب سیستان معطوف داشت و چون موکب ظفر قرین **در اوایل رمضان سنه خمس و ثمانین و سبعمائه بهرات نزول**

فرمود و مردم آنجا با غوریان اتفاق اظهار مخالفت کرده بودند چنانکه پیش ذکر یافته مال امانی بر ایشان حواله رفت و رایت نصرت شعار
معطوف بود تا بندگرد کار توجه بسبزوار شد و چون آن دیار مخیم نزول صاحبقران کامکار گشت بر تیغ عالم مطاع نفاذ یافت و قلعه
لغف زدند و شیخ یحیی خراسانی بر سر تیغ جان پیاده کی نموده نیسان را چون خانهٔ زنبور مجوف یا حفره قلعه نوعی از هم فرو ریخت
که بیشتر مردم که در آنجا بودند هلاک شدند و شیخ یحیی نیز زیر دیواری بماند و قریب دو هزار کس اسیر کرده زنده بر بالای یکدیگر نهادند
و بگل و خشت استوار کرده و منار‌ها بر آوردند تا عالمیان از سطوت قهر آگاهی یافته خود را بوسوسه دیو غرور در چاه و حل غرور
نینداختند و چون خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر از آن قضیه بپرداخت عنان گردون مآثر را از تربت شیخ مغلای بجانب سیستان روان
فرمود و از عقب ایشان با لشکر نصرت پناه روی ظفر براه آورد **بیت** شبگیر رخواست آوای کوس • شد از گرد لشکر سپهر آبنوس •
همی رفت آن لشکر نامدار • سواران جنگی ز صد هزار • خروشان و جوشان گروها گروه • که جمله بلاده بر حمله کوه • **و شاه جلال الدین**
والی فراه هواخواه بندگان درگاه را گوشوار انقیاد ساخته از حصار بیرون آمد و رایت فرخنده فال را بقدم استعجال استقبال نمود و
پیشکشهای لایق بغایت قدرت و کمال امثال خویش از ملوک و حکام بنظر با علو رتبت محل جلالت قدر مقام **معراج** کیوان رتبه امیر
رفعت کسی • بعرض گاه اخلاص مخصوص آورده و جای بندگی و خدمتکاری که آرایش قامت آن کیش بود بکمر اطاعت و جان‌سپاری
بیاراست و چون حضرت صاحبقران با فتح و نجاح **اتی جیش من الافراج** از فراه روان شد و گرد موکب کشورگشاپس و زرین کشتی بگذرد او ان
امیر تیمور بهادر را با جمعی از امرا و قشونات فرمان داد که حوالی سیستان را تاخت کرده غارت کنند و چون با مثال امر شتافتند تا در
دروازه سیستان بیاد تاراج برفت و اموال و غنایم بسیار فوق الحساب بدست جمعیت عسکر سعادت مآب گشت و چون رایت تایید
پرچم از موضع اوک عبور نمود آن گروه و از تیغ گذار قلعه و حصار زره رسیدند بموجب فرمان قضا جریان جنگ در انداخته در روز مسخر کردند
و از مخالفان بهزار کس در اندرون جمع شده و از تفرقه جان در گذشته خلق عظیم کردند و بیشتر زخم تیر و شمشیر سپری شدند و از کشته پسر
سر هم انداختند و از سرها منارها ساختند **بیت** در دشت اب و باره شد از کشته بارها • و از بخت قد نیزه ز سر گوشوارها • تا کار
خصم نیزه شد از دو تیغش بلند • از کشته پشتها و ز سرها منارها • **گفتار در محاصرهٔ شهر سیستان و فتح آن** حضرت صاحبقران از حوالی
حصار زره با لشکر پایان بیمال اقامت روان شد و جمعی از خواص لشکر از پیش براند و چون مسافت نادر وازه اندکی بالا کشتی از زرنگ بر آمد و شاه
شاهان و تاج الدین سیستانی با جمعی از کس شاه قطب الدین پسر دو کمانه از سعادت پای بوس سرفرازی یافته در عبودیت و
خدمتگاری در آمده و بتضرع و زاری سخن قبول خراج و باج عرضه میداشتند و حضرت صاحبقران با ایشان در آن باب سخن مشغول گشت تا

دشمنان لشکر ایشان از در دروازه بیرون نهند و آهنگ جنگ کرده متوجه شدند حضرت صاحبقران ده هزار سوار تکل بادر
کمین باز داشت و محمد سلطان شاه را فرمود که با سپاهی اندک پیش رود و جنگ در انداخته خویشتن را گریزان ساخته بطرف دست
راست روان شود و چون بر حسب فرموده کار بند شد مخالفان چیره گشته دلیر از عقب ایشان در آمدند و بکمین گاه
رسیدند آن ده هزار سوار تکل بر ایشان تاختند و جنگی عظیم واقع شد مخالفان پیاده بودند و بزخم خنجر بسیار مجروح
پیاده شدند و چندی کشته و خلقی انبوه را از ایشان از تیغ انتقام بر خاک هلاک انداختند و بقیه که باز ماندند زخم برانده
و بدروازه رسانیدند ب ز بس خون که با خاک آغشته بود * بچشم ظفر لاله زار مینمود * زمین را ز خون آب بشتافتند
همی آب برگشتگان تاختند * و چون شاهسوار معرکه سپهر از هول آن رزم گاه بجانب مغرب شتافت و جهانیان تقدیر از
تار و پود تاریکی و ظلام کسوت مشکین فام وجعلنا اللیل لباسا بافت ب لشکر از جنگ دست باز کشید * تا ز مشرق سپیده دم بدمید *
باز چون آفتاب سر بر زد * بر سر خود کوه مغفر زد * لشکر آراست شاه عالم گیر * فلک بر شده خروش نفیر * حضرت صاحبقران
قول را بفر شکوه پادشاهانه چهار راست و میمنه فلک رایت فتح آیات امیرزاده میرانشاه زینت یافت و از امرا بزرگ امیر حاجی سیف الدین
و اقبوغا بهادر از تومنان ملازم بودند و قول میسره امیر سار بوغا بود و در پهلوی او خداداد پسر حسین و حیات سفور ه بر عام
و جوانب حصار محیط گشته کورکه فرو کوفتند و نعره برکشیدند و سوران انداختند و در پیش خود خندقی بساختند و بر لب خندق منه ها نشاندند
ب باز در وقت آنکه قفل زمین * کرد بر موکب شعاع کمین * عرض داده سپاه انجم را * شب ظلمت شعار ظلم آیین * ده هزار کس از
مردم اندرون بعزم شبخون بیرون آمدند و بحسب اتفاق در برابر شمس الدین عباس و برات خواجه افتادند ایشان تکیه بتند تا آن
پیادگان از خندق گذشته بخیمه و خرگاه رسیدند و اسب و شتری چند را بخنجر تلف گردانیدند بعد از آن از اطراف تیر باران کردند
و بسیاری از ایشان را بر خاک هلاک انداختند و بعضی خسته و جسته باز رفتند و چون دیگر روز که چشمه منوچهر چهر بعزم تسخیر
نگار سپهر لوای غبار بر فرخت و شهر بند گردون را بتیغ جهانستان عالم قطاع شعاع از خسر خیره و سواکب کواکب بپرداخت ب کشید
از کمین تیغ کین شاه مهر * بپرداخت زانجم حصار سپهر * بفرمان سلطان صاحبقران * خدیو جهان بخش گیتی ستان * لشکر فیروزی اثر
روی قهر بشهر آورده هر جانبی جنگ در انداختند و از آهن تیغ بر سنگ و لعاب چندین تیغ آتش پیکار برافروختند رایت تسخیر را
امیرزاده علی با پانصد سوار حمله برده دروازه که مقابل ایشان بود مخالفان را رانده در اندرون تاختند و دلاوران
زلزال در زمین همه را چین تصور ریخته در جبین بنداره کین روی تهور بایشان نهاده مصراع دل از آنده و جان بپرداختند *

و جماعتی از عقب در آمدند و از هر طرف دست جلادت گشاده راه دروازه بر آن فوج از سپاه ظفر پناه که لوای چرخ فرسای چتر
فیروزی ایشان بنود جبینه و آن بهادران نصرت آئین شمشیر کین را دست تا بند کشیده و ایشان بوردستان را پیاده اولسان
آوردند ب ز آمد شد تیر و تیغ و سنان * روان شد بپای زنهار روان * رسیده بلب جان جنگ آوران * ولی تیغ را لب
رسیده بجان * و در آن حال اقمور بهادر با هزار سوار هر یک با فرت رستم و قوت اسفندیار عنان ریز با هول رستاخیز دروازه
شتافتند و بزخم تیغ بلند آوازه محافظان دروازه را مقهور و مغلوب کرده براندند و جمعی را که راه بر سپاه نصرت پناه بسته
بودند متفرق ساختند و امیرزاده علی با قشون بیرون آمدند و منصور و مظفر بمعسکر همایون پیوستند شاه قطب الدین بدانست
که قوت مقاومت با سپاه گردون صولت نیاید کثرت از حیز قدرت و مکنت او بیرون است از راه ضرورت و اضطرار از حصار بیرون
آمده در ساحت دولت صاحبقران کامکار روی تضرع بخاک استکانت و انکسار نهاده زبان حالش بمضمون این نظم مترنم گشت ب
گردش چرخ جز بکام تو نیست * گوهر آفتاب انتقام تو نیست * حکمم چون بکان رسید کارم * از تو هم سوی تو پناه آرم * مرحمت پادشاهی
ذیل عفو بر جرایم او گسترده او را بجان امان بخشیده و بعنایت و نوازش مخصوص گردانید ب با عفو خسروانه چه سنجد گناه خصم * دریا
زباد گرد فشان تیره کی شود * حضرت صاحبقرانی تکمانی دو کله پوشیده و بی جبه راهی کرگ ب که اندام او همه تازش و چرخ کرد *
زمین کوب و دریا بر و ره نورد * گه شبه رعد و گه چو به برق * بیک تاختن طی کند غرب و شرق * سوار شده و با پانزده کس جهت تفحص
لشکر بطرف جرانغار توجه فرمود ناگاه قریب سی هزار مرد از رجال سیستان با وجود آنکه حاکم ایشان بیرون آمده ملازم پایه سریر اعلی
بوده تیر و کمان بر بالای باره و برآمدند و دست تکیه بر کرده غرور از حصار بیرون تاختند و دست قتالی بر آورده روی جنگ بسپاه
نصرت پناه نهادند صاحبقران کامکار چون آن حال مشاهده فرمود عنان کیران بسوی قول تافته متوجه ضبط لشکر شد مخالفان
تیرباران کردند و اسب حضرت صاحبقران مجروح گشت و چون بمنزل همایون رسید اشارت فرمود تا شاه قطب الدین را بند کردند و لشکر را از حرب
دشمن بنفس مبارک عزم رزم کرد امرا به استعلام فرمان مرکب فلک شکوه گرفته زانو زدند و بزبان هواخواهی عرضه داشتند که بندگان را
سالهاست تا از سایه دولت ابد پیوند بهار حشمت و کامرانی مهیا و آماده گشته روزگار بعیش و شادمانی میگذرد تا کی زنده باشیم
روا نمیداریم که آن حضرت مرتکب امری شود که شائبه خطر تواند بود ب هزار جان گرامی غریق منت و ناز * فدای شاه فلک اقتدار بنده
نواز * و چون حضرت صاحبقران بدرخواست بندگان عنان باز کشید امرا از قول میمنه و میسره بیکبار حمله کردند و بزخم پیکان آتش بار
دمار از روزگار آن بادیه پیمایان خاکسار بر آوردند و اکثر ایشان را بزیر سم خاره فرسای ستوران تلف و ناچیز گردانیدند و چندی جسته

و بقیه سه هزار تن از چنگال مرگ رسته بحصار گریخته و دروازه ها ببستند سپاه ظفر قرین یک حمله و کر بفصیل بر آمده رخنها کردند و شهر را
مسخر کرده حصار را چند انداختند و اماکن و مساکن را خراب و ویران گردانیدند و بقیه سپاهیان را که مانده بودند کار ساختند بیت
گشادند رزم آوران دست قهر ❊ بکشتند خلق و بکندند شهر ❊ تلف شد زن و مرد و برنا و پیر ❊ ز صد ساله تا کودکان با شیر ❊ حضرت صاحبقران
چند روز توقف فرموده و نقل اموال و خزاین شاهان فرمان داد بیت ز ماوای دستان سام سوار ❊ شتر دار بار نهادند بار
ز دینار و از گوهر نابسود ❊ ز تخت و ز گستردنی هرچه بود ❊ ز زرینه و تاجهای بزر ❊ ز سیمینه و گوشوار و کمر ❊ ز اسپان تازی
بسیمین ستام ❊ ز شمشیر هندی بزرین نیام ❊ همان برده و بدرهای درم ❊ ز مشک و ز کافور هر بیش و کم ❊ و هرچه در آن دیار بود از
ظروف و درر شاهوار و از نفایس اجناس تا منج در و دیوار بیاد تاراج بر رفت و برق غارت بر بیش و کم آن ولایت گرفته
و تربوخت بیت ز بیش و کم و خوب و بد نیک و زشت ❊ زمانه در آن بوم چیزی نهشت ❊ نه کس ماند و نه شهر و نه کشتمند ❊ از آن بوم و بر گرد
برخواسته ❊ رسید از بر و بوم زابلستان ❊ سوی روح رستم پیامی گران ❊ سراز خاک بردار و ایران ببین ❊ بکام دلیران توران زمین
و این فتح ارجمند در شوال سنه خمس و ثمانین و سبعمایه موافق توشقان ئیل اتفاق افتاد و آفتاب در جدی بود و شاه قطب الدین و کلانتران را
بسمرقند فرستادند و قضاة و علما و صلحا را که در آنجا بودند بحصار فراه روانه داشتند و بهادران رزم آزما که از چشمه تیغ آبدار نهال فتح
و فیروزی را سبز و سیراب گردانیده بودند بغایت و تربیت حضرت صاحبقرانی سرافراز گشته بانواع مراحم و عطایا اختصاص یافتند بیت
همه را غنیمتها بتاراج داد ❊ جهان را همه بدره و تاج داد ❊ بتخصیص آن را که مردی نمود ❊ عطای گران داد و رتبت فزود ❊
و حکومت ناحیه سیستان را بشاه شاهان ارزانی داشت گفتار در توجه حضرت صاحبقرانی بجانب بست رایت نصرت نشان بعد از
فتح سیستان و از آنجا عنان عزیمت متوجه بست شده و در راه عساکر ظفر لوا قلعه طاق را مسخر کردند و تمام او را ویران ساختند و چون آب
ابر بی مضرب خیام نزول همایون گشت از زلزله جوش سپاه و تسلط ایشان و تاب صدمه استیلا و تخریب ایشان لرزه بر بند رستم افتاد چنانچه
مفاصلش از هم بر آمد و آن را نیز خراب کرده از آن اثر هم اثری نماند بیت چه رستم که با شاه صاحبقران ❊ ز کیخسرو و کس نگوید نشان ❊
و رایات نصرت شعار از راه کوگه قلعه روان گشت و در این اثنا خبر دادند که تومن نکودری بکران عزم جانب کیچ و مکران مصمم گشته و رای
اصابت شعار صاحبقران کامکار امیرزاده میرانشاه را بطلب تومن و کفایت مهم او نامزد فرمود و امیرک محمد پسر امیر بهرام که مصاحبت
حضرت صاحبقرانی طراز الکام بود و امیر حاجی سیف الدین و شیخعلی و ارغون برلاس و سونجک بهادر و دیگر امرا را در رکاب او
روانه داشت و ایشان در زمان دولت قاهره ایلغار کرده روز و شب براندند و چون از جول گذشته بکلکای قرن در آمدند تومن با چشم

نکودری در آن صحرا فرود آمده بودند چون از وصول لشکر خبر یافت سوار شد بمعرض جنگ و مقابله در آمد امیر حاجی سیف الدین
ملاحظه آشنائی قدیم و کبرسن نموده او را بزبان حرمت آواز داده پرسش کرد و بطریق نیکخواهی گفت که بدیدت بیاید (?)
سر را علی چپاید آمد که هیچ اندیشه نیست و اصلا مخالفت نورزید تومن را پیمانه عمر پر شده بود نصیحت او از زبان نیکخواه
مسلم نداشت و بجنگ اقدام نموده باشارت زبان نیزه جان تسلیم کرد و سرش را بدرگاه عالم پناه فرستادند
بیت انجامت حواله گاه سرهای سران ❊ هر سر که بجای خود نیاید ببرند ❊ و حضرت صاحبقران سمند دولت ابد مدت
زیر ران باد رفتار لشکر همه نهنگان جانستان قلب شکن بالای آب هیرمند روان شد چون طره پرچم رایت نصرت نشان ظفر و مشعل
رزم افروز دشمن سوز نشان بند کاشانه فتح و فیروزی نمیرند و چون قوت دولت صاحبقرانی مقتضی آن بود که
هر که نسبت بآن حضرت از روی بی ادبی جسارت نماید البته سزای آن بالغ وجهی بیابد ملک مغفور که بکام رجعت
امیر حسین و حضرت صاحبقران از سیستان تیری بدست در بالوال آنحضرت زده بود در اینولا با پیشکش بدرگاه عالم پناه
آمد همینکه چشم مبارک آنحضرت بر او افتاد او را باز شناخت و چون از مجلس همایون بیرون رفت اشارت علیه از قهرمان
انتقام صدور یافت او را گرفته تیرباران کردند مصراع و آن که ره این عقوبت همچنان نبشت ❊ و بعبور دره عساکر منصور
حصار ممقنو و قلعه سرخ مسخر گشت و در قلعه ترار ترازسند و توقای ازایل تومن سه هزار مرد جمع آمده بودند در دهنهای
آن کوه ضبط کرده در آنجا متحصن شده و چون از سعادت اسلام بهره نداشتند دست فساد بر آورده بودند و مسلمانان از شر
ایشان بتنگ آمده لشکر ظفر لوای کشورگشا چون بدانجا رسیدند قلعه را در میان گرفته جنگ در انداختند بیت شده از گرد
سپه چهره افلاک سیاه ❊ کوه بر زلزله در زلزله از آشوب سپاه ❊ بسکه با خاک شده آمیخته خون تا دم حشر ❊ بجز از لاله ز دامان گل
نه دمد هیچ گیاه ❊ بهادران کوششهای مردانه نمودند و بعون دولت روز افزون قلعه را بآن متانت و محکمی بقهر مسخر
گردانیدند و متمردان که در آنجا بودند بعضی را از بالای کوه در انداختند و بعضی را بتیغ گذرانیدند و از سرهای ایشان منارها
ساختند بیت کوس اذان در داد و آنکه نیزه قامت بر کشید ❊ شد ز تکبیر زبان و شنه دشمن در سجود ❊ شد ز سرهای
مخالف بس منارا فراخته ❊ چون بمسجد طاقی ز ایشان بیامد در وجود ❊ و از آنجا عنان توجه بجانب قلعه دهنه تاقه شده
و آن قلعه را ایل تغاچی گرفته بودند و تحت ضبط و حیطه محافظت در آورده و چون نصرت آیین در آنجا نیز کوششهای مردانه نمود
قلعه را بنیروی بازوی جلادت و مردانگی گشادند و ایشان را مجموع بقتل آورده و از سرهای مقتولان منارها ساختند و اقبال

هیبت داوران فتح و فیروزی در عالم اندازد و سرافرازان قامت انقیاد را در متابعت امام صاحبقران خم داده بوغای
طاعت گذاری قیام نمایند و عصیان نگرایند **گفتار در پیکار جماعت اوغانیان بدکردار** پیش ازین اوغانیان از کوه
سلیمان کس فرستاده بودند و اظهار اطاعت کرده و شحنه طلب داشته و دران اثنا خبر آمد که قدم از جادهٔ سعادت بیرون نهاده
یاغی شده اند و رایت نصرت شعار بجانب ایشان روان شد و همان روز که لشکر منصور بانجا رسیدند رجب یرلیغ لازم الاتباع
جنگ در انداختند بیت ز جوش سپاه و خروش نفیر ، چو اطفال ترسیده گردون پیر ، شده عمرها کوته و کین دراز ، دم زندگانی
فلک مانده باز ، خدنگ از دل جنگیان کینه توز ، سپر شکاف و سنان سینه دوز ، رزم عظیم واقع شد و امیرزاده جاکو
الکوتمور و جماعتی از سپاه ظفر پناه زخمدار شدند و بنگی شاه پسر مبارک شاه بر داغوئی قرشهادت یافت اقتمور بهادر را
از مشاهدهٔ آن احوال عرق شجاعت در حرکت آمده و شعلهٔ غضب برافروخت در حضرت خدیو صاحبقران زانو زده و رخصت طلبید
که در راه خدمتکاری آنحضرت جان فدا کرده سرافرازی کند مرحمت حضرت صاحبقران را چون کمال جلادت و مردانگی او
معلوم بود از اندیشه آنکه خود را عرضهٔ تلف سازد اجازت نفرمود و بسیاری از قشونها چون طاقت مقاومت نداشتند
جای را خالی کرده بشتند مگر رمضان خواجه که روی از مصاف بر تافتن محرم داشت و جان قربان مردی و مردانگی کردن عید
انگاشت و چون کوه بر جای ثبات قدم منعه از خود بجنبید حضرت صاحبقران تحت خواجه اوزبک و شمس الدین عباس را اشارت
فرمود که حمله کنند و عید خواجه کمین کرده در پناه سنگی ایستاده بود چون دشمنان را راه گذر افتاد یکی از ایشان را بموی گرفته
فرو کشید و بر زمین زد و سر از تن جدا کرده بحضرت صاحبقران آورد و در سن کودکی مردانگی چنین بظهور رسانید و بهادران
از اطراف حمله کرده دست بردی نمودند که بهرام خون آشام را از نهیب پای ثبات از جای برفت و از عون تایید بیچون
و قوت دولت قاهرهٔ حضرت صاحبقرانی قلعه را تسخیر کرده مجموع آن بدکرداران قاطع الطریق را از آنجا فرود آورده و [illegible]
و قشونات بخش کرده همه را بجا بساق رسانیدند بیت از آن زمره گمراه راهزن ، یکی را نماند جان اندر بدن ، و صاحبقران
کامکار از آنجا برگشته در کنف حفظ پروردگار متوجه قندهار شد و جهان شاه بهادر و شیر و سکندر شیخی را با سپاهی بیت
بفرمود فرمان ده کامکار ، که سردار بردار کردند زار ، و چون صاحبقران سپهر اقتدار بقندهار نزول فرمود جهان شاه
جاکو را بنوازش پادشاهانه اختصاص بخشیده و از دریای عطا و بخشش بیکران محظوظ و بهره ور گردانیده و او را با لشکر آراسته بحصار قلات
فرستاده و چون امیر جهانشاه با سپاه بانجا رسید اسباب محاصره ساخته بجنگ مشغول شدند و نقبچیان جریده قوی بازو از اطراف

و جوانب حصار و باره در کار آمدند و حوالی آن را تمام خالی کرده بنیاد افکندند و چون حصار را تسخیر کرده بکلی خراب گردانیدند
و از آنجا مظفر و منصور مراجعت نموده بمعسکر همایون پیوستند و در اثنا امیرزاده میرانشاه نیز از راه اختیار در رباط سلطان
محمود جانیه سر بر خلاف سعیر رسید بیت در رکاب آمد از هر دیار ، بفتح و ظفر لشکر نامدار ، مخالف شده طعمهٔ تیغ قهر ،
ممالک مسخر چه قلعه چه شهر ، **گفتار در مراجعت حضرت صاحبقران بدار السلطنه سمرقند فردوس مانند** چون تمام سیستان
و زاولستان با توابع و لواحق تحت تسخیر و تصرف حضرت بندگان در آمده و در آن نواحی از مخالفان کسی نماند و هیچ
متنفس خلاف رضای بندگان حضرت نفسی نمیزاند بیت میان سینه و لب سالها بود در بند ، هر آن نفس که نباشد رضای
شاه بلند ، در زمانیکه خسرو کواکب مواکب آفتاب روی توجه بخانهٔ شرف و تمکین آورده و سلطان گل با کوکبهٔ ریاحین عازم
تختگاه چمن و دار السلطنه بساتین گشت حضرت صاحبقرانی را داعیهٔ معاودت بدار الملک سمرقند از خاطر همایون ارجمند سر زد
ایالت قندهار و ضبط و نسق آن دیار بسیقل برلاس قندهاری تفویض فرمود و ایل تومن را بسیقل نکودری ارزانی داشت
و چون در آن زمستان امیر جاکو بجوار رحمت حق پیوسته بود جای او را به پسرش امیر جهانشاه مفوض فرمود و امرا و لشکریان را اجازت
انصراف داده از غرق جدا شده پای عزیمت در رکاب استعجال در آورد و بمدت تایید خان سعادت و اقبال بصوب تختگاه
تختگاه جنت مآل معطوف داشت و در کنف حفظ ذو الجلال از انهار و جبال عبور نموده چنان مسافتی بعید را بچهارده شبانروز
که مدت سیر ساعات از سر طال بقعه کمال طی کرده در مستقر سریر سلطنت و جلال نزول فرمود و تمام خواتین و نوئینان طبقات
اکابر و اماجد از امرا و اشراف و اعیان بعد از اقامت مراسم زمین بوس زبان بهجت و استبشار بتهنیت فتوحات
نامدار که روی نموده بود برگشادند و رسم نثار و پیشکش باقامت رسانیدند و شکرانهٔ سلامت ذات بزرگوار خسرو
گردون اقتدار سجدات شکر الهی بادا رسانیده صدقها دادند و در این ولا از افق سلطنت برقی درخشید و از آسمان
پادشاهی شهاب ثاقب لامع شده حضرت صاحبقرانی را پسری در وجود آمد و سلطان ابراهیم موسوم گشت و خواتین و امرا
نثارها کردند بیت هوا حلهٔ ابر گهربار شد ، بسیط زمین فرش دینار شد ، و طویهای بزرگ کرده شادیها نمودند و
مدتی در بزم عشرت و شادمانی ساغر بهجت و کامرانی پیمودند و آن فرزند هم در سن طفولیت ودیعت روح را که از
موهبت **ثم انشاناه خلقا آخر** باو سپرده بودند بطهارت **کل مولود یولد علی الفطرة** بی آلایشی که طاری شود باز سپرد
و حضرت صاحبقران که بعد از سه ماه که در مستقر سلطنت بعظمت و ابهت بگذرانید همت عالی نهمتش عزمت تسخیر حدود مازندران و قضا

نمود گفتار در نهضت همایون حضرت صاحبقران بجانب مازندران در سنه ثلث و ثمانین و سبعمائه موافق سیچقان ئیل
حضرت صاحبقران در ضمان حفظ و تایید حفیظ دیان روی توجه باران آورده بصوب مازندران روان شد چو جهان جو بهر جا که شد کام یافت
ز توران دگر سوی ایران شتافت ؛ سر رزمش بر گذشت از فلک ؛ ظفر همعنان فرخنده هش یار کی ؛ سپه راند تا سوی تر در رسید ؛ ز مرغ شبه پر آب
جسری کشید ؛ بر آن پل چو لشکر ز جیحون گذشت ؛ همه ملک ایران بر آن زیر گشت ؛ و چون قبة الاسلام بلخ مخیم نزول مبارک شد چند روز
توقف فرمود چه بر حسب فرمان قضا جریان لشکر اطراف و جوانب متوجه معسکر همایون شدند چه سپاهی ز هر جانبی لشکری ؛ سپاهی گرانی
با سروری ؛ بدرگاه عالم پناه آمدند ؛ همه دل پر از مهر شاه آمدند ؛ سپهدار و جوشن وران صد هزار ؛ شماره ملشکر که آید سوار
کی لشکر آمد ز هر سو بلخ ؛ گز آوازه شد عیش بد خواه تلخ ؛ و پیش ازین چنانچه در محل خود مذکور شد دختر والی فارس جلال الدین شاه شجاع
حرم امیرزاده پیر محمد جهانگیر بخواستاری رفته بود و در اوایل سنه خمس و ثمانین و سبعمائه او زن او لجاتو و حاجی خواجه را برسالت
بفارس ارسال فرموده که او را بیاورند درین وقت ایشان برسیدند و خدر عصمت مآب جلالت انتساب همشیره شاه شجاع را با تجملی
تمام بدرگاه اعلام دولت بر دوام رسانیدند صاحبقران گردون غلام را وصول شاهزاده در آن مقام در طریق تفاول و شگون ملایم
خاطر همایون افتاد مهد اعلی خانم و تومان آغا و دیگر آغایان مقدم او را با عزاز و اکرام تلقی نموده نثارها کردند و طویهای
دلنشین شاد و هیا نمودند چه سراپرده و خیمه آراستند ؛ می و رود و رامشگران خواستند ؛ می ارغوانی ز زرین قدح ؛ گشوده نقاب از جهان فرح
سرود مغنی ز آهنگ ساز ؛ صلا داده ناهید را نوش ناز ؛ جهان پر صدای نوای سرور ؛ بگردون رسیده بخار بخور ؛ نمانده گزنده
غم و رهبان نشانی مگر در دل دشمنان و چون حاجی خواجه در آن سفر پای از حد خود فراتر نهاده بود و زندگانی نه بر قانون
کرده منهیان صورت ماجرای او بعرض رسانیدند و بعد از پرسش و ثبوت گناه بشحنه قهر بقتل او فرمان داد چه قدم برتر از
پایه خود نهاد ؛ از آن رو سر خویش بر باد داد ؛ بدرگاه سلطان مران کز ادب ؛ به بیچاره رسد روز عمرش بشب ؛ وما [illegible]
الا البحر عظما و قرب البحر محذور العواقب و چون سپاه از اطراف جمع آمد حضرت صاحبقران عرض دیده لشکر را ترتیب داد و
روی سعادت و اقبال براه نهاد چه در گنج بگشاد و روزی بداد ؛ سپه بر نشاند و بنه بر نهاد ؛ سپاهی که دریا و صحرا و کوه
شد از نعل اسبان ایشان ستوه ؛ خروش سواران و اسبان ز دشت ؛ ز بهرام و کیوان همی در گذشت ؛ و چون بآب مرغاب رسیدند
خدر معلا خان زاده که حرم امیرزاده میرانشاه بود برسم استقبال از هراة بیامد و امیرزاده خلیل سلطان را جهة پرورش بستد و
صاحبقران کامکار جلالت مدار تومان آغا را در اردوی همایون باز داشت و سرای ملک خانم و دیگر خواتین را بسمرقند باز گردانید

و از آن موضع نهضت فرموده براه برکه تاش در آمده و بجرس نزول نمود و چون از جرس روان شده و از بادورد گذشت و بنسا
رسید معلوم شد که قراول امیر ولی قلعه درون را محکم کرده با جاقیی آنجا متحصن شده اند شیخعلی بهادر و سونجک بهادر و مبشر و دیگر امرا
که منقلای لشکر بودند بموضع کاوکرش بقراول امیر ولی رسیدند و صف کشیده میمنه و میسره آراسته جنگ در پیوستند مبشر بهادر جلادت
پیش نهاده حمله کرد و دشمنان در مقابل تیر انداختند که بر دو دندان او آمده بشکست و از طرف حلقش بیرون رفت و در آن
با وجود زخم چنان باز حمله کرده بیک ضرب سر دشمن را بر خاک معرکه انداخت و دشمنان هزیمت یافتند صاحبقران کامکار
باز از آن کار مردانه که از او صدور یافت همان موضع کاوکرش را بهود بری سیورغال او گردانید و چون از آنجا
روان شد قلعه درون رسیدند و آن را در میان گرفته و از اطراف جنگ در انداخته فی الحال مسخر گردانیدند و کوتوال
و لشکریان امیر ولی که آنجا بودند مجموع را تیغ فنا در گذرانیدند چه قلعه و قلعه نشین از مدد او پاک ؛ آن مسخر شده این رجبت
این گشته هلاک ؛ حضرت صاحبقران از آنجا روان شده از دهستان جلادن عبور فرمود و از آب جرجان گذشته بنا سمان
فرود آمد چه سراپرده شاه صاحبقران ؛ کشیدند در دشت مازندران ؛ ز بس خیمه و خرگه و سایبان ؛ ز خورشید روی زمین
بی نشان ؛ هوا نیلگون گشت و دشت آبنوس ؛ بجوشید دریا ز آواز کوس ؛ و یرلیغ لازم الاتباع نفاذ پیوست که از امرا و هزاره
و صده و مجالکه بسته که از قشونات خود جدا نشوند و بی اجازت بجائی نروند و اگر نه مستوجب قتل باشند و هم چنین فرمان شد
تا بر جویها و آبها پل بستند و هر روز مقدار نیم فرسنگ کوچ میکردند و درختان بیشمار ابریده و راه میساختند چه گذرگاه لشکر چو بر
بیشه بود ؛ ولی نامداران پر اندیشه بود ؛ سپه را بفرمود صاحبقران ؛ که بندند در ره گشائی میان ؛ جوشن آن بیشه را زدند
ز آن بیشه راه گذر ساختند ؛ و چون قراول طرفین بهم رسیدند یاد ولاوران آتش پیکار برافروخت و آب تیغ آبدار آب حیات
ایشان را بر خاک هلاک ریخته خرمن زندگانی را باتش قهر بسوخت چه ز چهره بشد شرم و آیین مهر ؛ همه گرز بارید کین سپهر ؛
همه تیغ و ساعد ز خون گشته لعل ؛ خروشان شده خاک در زیر نعل ؛ و در آن جنگ از دست جلادت حاجی محمود شاه یسوری
آوازه مردانگی بوضوح پیوست و دشمنش ز زخم نیشتر مجروح گشت و قمتور بهادر و پسرش شیخ تمور جنگهای مردانه کردند و بهر طرف که روی
آوردند صف مخالف بر هم زده پای ثبات ایشان ببردند چه قوی بود پشت و دلش هم قوی ؛ به پیروزی و دولت خسروی ؛
کسی را نبد پای با او بجنگ ؛ اگر شیر پیش آمدی ور پلنگ ؛ تا مدت هفت روز بدین وضع هر چند روز جنگی عظیم واقع میشد در
روز هشتم عساکر منصور از پل در وشن بگذشتند و امیر ولی جلادت منهزم پیش آمد و حسب المقدور کوششهای مردانه نمود و تا تمام قوت در

جلد توانائی داشت پای ثبات در جنگ بیفشرد و چون مقابله با جنود مسعود همایون و دو فوج عون و عنایت ربانی از حیز قدرت
و مکنت انسانی بیرون است امیر ولی آخر الامر مغلوب گشت و پشت هزیمت نموده روی عجز بصوب گرزن نهاد لشکر ظفر قرین از عقب او
لجام ریز در تاختند و بسیاری از بهادران لشکر او را دستگیر کرده بیرحم تیغ از کمر زره وجود پرداختند بیت برآمد ز شور به اختر ❊ بند چشمان او را
مجال گریز ❊ همه راه اگر دست اگر پشته بود ❊ پر از پا و سر از دست بگسسته بود ❊ ذکر شبیخون آوردن امیر ولی چون سپاه نصرت پناه از آن
رزم فراغ یافته فرود آمدند اشارت علیه صادر شد تا تومانات و قشونات در ضبط و احکام جا بجای خود شرایط حزم و احتیاط مرعی
داشته در پیش خود خندقی فرو برند از چپ و راست فصیل ساخته در پیش فصیل سنجها استوار گردانیدند و چون با فر روز رسید رای عقده گشای
حضرت صاحبقران که در لوح حال صورت وقایع مستقبل مشاهده نمودی از لشکر قتلغ امین سی قشون اختیار فرموده کمین گاه تعیین نموده
در آنجا باز داشت و چون شب در آمد و جهان از استیلاء سواد بیت چو هندو تتار اندر آمد درو روی ❊ سیه کرده جامه فرو هشته موی ❊
امیر ولی با سپاه بسیار از مازندرانیان و دیوسار بعزم شبیخون از حصار بیرون آمدند و بر دست راست لشکر که محل نزول امیرزاده
میرانشاه بود سورن انداخته با سپاه حمله کرده بخندق رسیده چپرها و سنجها که تعبیه رفته بود بضرب نیزه و شمشیر جدا کردند و بسیاری
از لشکرش بر بالای هم در خندق افتادند امیرزاده میرانشاه بنفس خود حمله آورده فرمود تا لشکر منصور تیرباران کردند و از جانب
سی قشون که در کمین مستعد حرب ایستاده بودند بیرون تاختند و با تیغ کین رو بایشان نهادند و امیر ولی پیشتر گفته بود تا در
آن راهها چاه بسیار کنده بودند و سنجها تعبیه کرده و آب در آن انداخته و از این نوع حیلها پرداخته چون در آن تیره
شب لشکرش از زخم شمشیر سپاه ظفر پناه روی بگریز آوردند بازگشتند بسیاری در آن چاهها افتاده هلاک شدند و فحوای من حفر بئرا لاخیه
فقد وقع فیه صورت حال گشت و مصداق ولا یحیق المکر السیئ الا باهله بظهور پیوست بیت مکن بد که از بد نیابی امان ❊ مکن چاه تا
خود نیفتی در آن ❊ حضرت صاحبقران امیر اکو تیمور را طلبداشت و چون حاضر شد تفحص حال او فرمود گفته بکاولی در عقب مانده بود
بیت سپاه سحر چون علم بر کشید ❊ جهان حرف شب را قلم در کشید ❊ گسترد خورشید طاوس پر ❊ فرو برد زاغ گریزنده سر ❊ لشکر کامیاب ظفر شهر
استراباد رسیدند بیت سپاه جهانگیر صاحبقران ❊ رسیدند غران بمازندران ❊ برافراخته نیزه و گرز و تیغ ❊ زده بر سر دشمنان
میغ ❊ زن و مرد و کودک شیرخوار ❊ ندیدند از آن خیل زینهار ❊ و این محاربه در شوال سنه ست و ثمانین و سبعمائه هجری دست داد و امیر ولی را وهم
و هراس غالب شده در همان شب باندک نفری از سپاه و زنان و فرزندان خود را برداشت و از راه شلکو بطرف دهستان روان
و خود جمعی را در قلعه بیک کره کوه گذاشت و خود بجانب ری توجه نمود صاحبقران کامکار لشکری جرار با خواجه علی و شیخعلی بهادر

و عمر عباس

و عمر عباس و تقاری یساق و دیگر بهادران در عقب او نفر شتافتند و ایشان بمحل تمام رانده در ری بار سیدند و او از بیم جان
خود را بولایت رستمدار انداخت که در جنگلهاش از تشابک اشجار نسیم را گذار بدشواری تواند بود و در قلعه کوههاش از بلندی
زنبر مستجان افلاک تواند شنود و لی بواسطه حصانت آن مواضع از آسیب قهر لشکر منصور خلاص یافت و او دختر شیخعلی بیوراز
امرا طغی تیمور خان داشت و آن وقت که سر امرا الان دست غدر بقتل آن پادشاه دراز کرده ولی در مجلس ایستاده بود و گرد بخت و
بسیار رفت پدرش بجانی گشته شده و ولی در آنجا قوت گرفته باستراباد آمد و آن ولایات را در تحت تصرف در آورده مستولی
گشت و لقمان پادشاه پسر طغی تیمور از خوف او مدتی متواری و گریزان میگشت و در آخر بملازمت موکب همایون حضرت صاحبقران
استسعاد یافت مرحمت پادشاهانه در این هنگام که شهر استراباد در قبضه تصرف و تسخیر بندگان حضرت آمد آنجا را بوی ارزانی
داشت بیت بدرگاه او هر که گردد دوتا ❊ همه کام او شد بخوبی روا ❊ گفتار در توجه رایات منصور خسرو آفاق تا ییلاق
بجانب عراق بعد از آن حضرت صاحبقرانی امیر اقبوغا و امیر اوچ قرا را با اغرق و لشکر تعیین فرموده که در استراباد قشلاق
کنند و از هر ده مرد سه مرد برگزیده بملازمت رکاب همایون نامزد کرده بسعادت و اقبال سوار شده متوجه ملک ری گشت و چون موکب
نصرت مآب بکلکه در آمد سلطان احمد شیخ اویس جلایر در سلطانیه بود همانکه از توجه حضرت صاحبقرانی خبر یافت پای ثباتش از
جای برفت و قلعه را محکم گردانید و جمعی از معتمدان را با پسر خود اقبوغا آنجا گذاشت و خود فرار کرده بجانب تبریز روانه شد و زبان
زمانه این قول دلپذیر راست ترانه گشت بیت کی خسرو دین پرور اسلام پناه ❊ شاهنشه افسر ور زیبنده کلاه ❊ یکساله ره از تو دور
گریزد خصم ❊ از جنبش لشکرت چو گردد آگاه ❊ و عمر عباس با شصت سوار از غازیان جلادت بصوب سلطانیه تاختند و با آنکه در راه برفی عظیم و سرمائی
بیش از اندازه بود بآنجا شتافتند مخالفان را چون از توجه لشکر فیروزی اثر خبر شده نشد که با مدد نیس مقاومت کردن و با دیگر
زبان پنجه انداختن زمقتضای فرزانگی است راه گریز را الصوب صواب تر دیگر شتافتند و اقبوغا با ترده بطرف تبریز تاختند منوز ایشان
از قلعه تمام بیرون نیامده بودند که عمر عباس با شصت مرد برسیدند و آن دلاورانه شمشیر کشیده و از کمال شجاعت و مردانگی بقلعه در آمده و ضبط
و محافظت آن قیام نمود و نیز اقچی نامی را بری فرستاد تا خبر آن فتح ارجمند را در پایه سریر اعلی عرضه دارد و حضرت صاحبقران تمام زمستان
در ری با اقبال و کامرانی بگذرانید گفتار در توجه حضرت صاحبقرانی بصوب سلطانیه در اول بهار طراوت شعار که سلطان منیر
خاور آفتاب بقلعه عالی محل حمل نهضت فرمود سپاه در تبر تازه صبا از مواداری خسرو ربیع جهانگشا قلعه غنچه را بگلستان خار بگون لاله
رنگین کرده بچستی و چالاکی بگشود بیت صبا قلعه گشائی غنچه بسته کرد ❊ بفر دولت شاه ربیع عدل پیره کرده خارستان را بگون لاله خضاب

حصار فتح شد و فتح با ذخیره زر ۰ حضرت صاحبقرانی محفوف بتأییدات آسمانی بجانب سلطانیه نهضت فرمود و در اشکال سارق
عادل که از امراء شیخ اویس بود و پیش ازین شاه شجاع از سلطانیه او را با خود برده بود و بعد از وفات او که در دوشنبه سیوم
شهر شعبان سنه ست و ثمانین و سبعمائه چنانچه شمه از شاه شجاع از آن خبر رسید به وقوع پیوست ملازم پسرش سلطان زین العابدین
بود بعنایت حضرت صاحبقران بآمدن او اشارت علیه ارزانی داشت و او در جواب مصراع از شاه یک اشارت از ما بسر دویدن ۰
شیا علی الراس از شیراز باحراز سعادت بساط بوس شتافت و بعد از وصول بمراحم پادشاهانه پایه و سر افراز گشته بصنوف سیورغالات
و انعامات اختصاص یافت و آنحضرت ایالت ملک سلطانیه و ایالت الکای آن را باو تفویض نمود و محمد پسر سلطان شاه را با لشکر آنجا باز گذاشت
تا مامور باشند که آن سرزمین را ضبط نموده اطراف و نواحی آن را بحوزه تصرف در آورند و بعد از آن حضرت صاحبقران در شهور سنه
سبع و ثمانین و سبعمائه موافق اودئیل از سلطانیه مظفر و منصور و کامکار بسعادت مراجعت فرمود و کوهستان ... در آمد ملوک
آن ولایت را نه قوت مقاومت بود با سپاه نصرت آیت و نه توفیق طاعت بستان کموان رفت بضرورت امان جان از گریز
جستند و پیش از وصول عساکر منصور گریختند بیت بدین رزم صاحبقران ستیز ۰ امان خانه جان خویش کرد گریز ۰ و چون ولایت بید غلط
منازعی و معارضی میدان کمران استیلا و تصرف بندگان حضرت صاحبقران شد ایشان دست تسلط نهب و غارت بازید
بیت هر چه آن را توان گرفت و بود ۰ دست تاراج از آن زمین بر بود ۰ و غنایم بسیار بیرون از حد و شمار بر فتوحات عساکر
گردون مآثر افزود بیت مدام این سپاه خجسته مآل ۰ غنیمت کشد بار بر سر رجال ۰ و امیر ولی از موضع جالوس روی حیرت بدار الامان
فرار آورد صاحبقران کامکار بعزم تسخیر ولایت آمل و ساری عطف عنان بآنجانب فرمود و از طرف کوهستان آن ولایت متوجه
شد و در این اثنا سید کمال الدین و سید رضی الدین که حکام و ولاة آن دیار بودند از در انقیاد در آمده و از کمان درآمده بایلچیان
خود را با نثار و پیشکش و خراج بپایه سریر خلافت مصیر فرستادند و نقد متابعت بسکه مبایعت تمام عیار ساخته سکه و خطبه آن ممالک را
بنام القاب همایون حضرت صاحبقران سکه زدند و بلند آوازه گردانیدند حضرت صاحبقران ایشان را بمتابعت لقمان پادشاه
که آنحضرت حکومت ولایت استرآباد باو داده بود امر فرمود تا طریق موافقت و متابعت مسلوک داشته از صوابدید او تجاوز ننمایند

گفتار در مراجعت فرمان ده ربع مسکون بتختگاه همایون چون تمام ممالک مازندران و ری و رستمدار تا سلطانیه
در حوزه تسخیر و تصرف بندگان حضرت صاحبقران قرار یافت رایت نصرت آیت از آنجا بصوب سمرقند سریر سلطنت روان گشت و فیروزکوه
ما بنجه سعادت پیکرش جنبات خافقین را بانوار فتح و ظفر منور گردانیده و شمیم عنبر نسیم از قطره پرچم مشکبارش نکهت نصرت و فیروزی

باطراف و اکناف عالم رسانیده و چون موکب همایون از جیحون عبور کرده بدار السلطنه سمرقند رسید صبح سعادت و اقبال از
افق امانی و آمال اهالی آن دیار بدمید حضرت صاحبقران آن تابستان آنجا بسعادت و کامرانی گذرانیده و زمستان در بخارا
بعشرت و شادمانی قشلاق فرمود و در آن زمستان توقتمش خان لشکر گران قریب نه تومان اکثر کفار و همه بیرحم و ستمکار با دو
اغلن جوچی نژاد سرایشان بیک پولاد و از امرا عیسی بیک و علی بیک و قراچی و دیگر نوئینان از راه دربند به تبریز فرستاد
و چون ایشان از شیروان گذشته باذربایجان در آمدند و حوالی تبریز فرو گرفتند و در شهر حاکمی صاحب وجود که در امثال این
وقایع کاری ازو بیاید نبود رعایا و اهالی آنجا جهت محافظت اهل و عیال خود باتفاق امیر ولی که شکسته و گریخته آنجا رفته بود
و محمود خلخالی جوانب و حوالی شهر را مستحکم گردانیده و بدفع صایل کفره و جلب مشغول گشته و قریب هفته بمدافعه و مقاتله قیام
نمودند عاقبت آن لشکر غدار بغلبه و قهر شهر را مسخر گردانیدند و ولی و محمود خلخالی گریخته بولایت خلخال رفتند و لشکریان دست استیلا
بنهب و غارت برآوردند و از جور بیداد و فجور و فساد بهر چه در تصور آید اقدام نمودند و از ذخایر و اموال و نفایس اجناس
آنچه در جهان شهری بسالها جمع آمده بود بمدت ده روز بر باد تفرقه و تلف رفت مصراع چنین است رسم سرای سپنج ۰ و هم ازان
زمستان غارتها جمع کرده و برده ها گرفته از همان راه که درآمده بودند بازگشتند و چون خبر این واقعه بمسامع علیه حضرت صاحبقرانی
رسید غدر و بیدادی که بر مسلمانان رفته بود بر خاطر مبارکش گران آمد و بپایه التفات بر ضبط ممالک ایران اهتمام تمام
همت خود واجب دانست چه در آن وقت صاحب شوکتی که فرمانش بر تمام بلاد ایران جاری باشد نبود و بواسطه اختلاف حکام
دشمنان را از اطراف دندان طمع تیز شده و امثال این بلا بر رعایا و بیچارها میرسید بیت شاه را چون عدو بود هر سو ۰ ملک پر
فتنه و غوغا باشد ۰ چون شبانان بهم درآویزند ۰ رمه از گرگ در بلا باشد ۰

گفتار در توجه حضرت صاحبقران بعزم یورش سه ساله بجانب ایران در سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه موافق ارس ئیل حضرت صاحبقران عزیمت جانب ایران تصمیم داده
یرلیغ عالم مطاع نفاذ یافت که تواجیان بجمع سپاه ظفر پناه قیام نمایند بر حسب فرمان قضا جریان لشکر از اطراف و جوانب
روی توجه بدرگاه گردون پناه آوردند آنحضرت بعد از جمع و ترتیب عساکر منصور امیر سلیمان شاه بن داود و امیر عباس
و دیگر امرا را بجهت ضبط ما وراء النهر در سمرقند باز داشت بیت و زان پس شهنشاه چرخ اقتدار ۰ بفرخنده تر طالعی شد سوار ۰
بجنبید حق شاه صاحبقران ۰ ز توران شده سوی ایران روان ۰ دلیران توران زمین کینه خواه ۰ نهادند روی شجاعت براه ۰
گروهی مه دریای کوشش نهنگ ۰ برای رزم تم فزون گاه جنگ ۰ زمین خورد شد زیر سم ستور ۰ گرفته جهان یکسر آشوب و شور ۰

شده و پر از لشکر همه کوه و دشت ٭ روان روز چرخ نهم در گذشت ٭ و چون از جیحون عبور نموده منازل و مراحل قطع کرده لسعادت
و فیروزی بفیروزه کوه رسیده نرسیده کمال الدین والی ساری پسر خود سید غیاث الدین را با لشکر بدرگاه عالم پناه فرستاد
تا در سلک دیگر ملازمان موکب همایون منخرط باشند و چون رای مشکل گشای آنحضرت که جام جهان نمای دولت بود احوال
اوضاع ولاة و حکام اطراف استفسار و استکشاف میفرمود حکایت ملک عز الدین که حاکم لر کوچک بود و به کرداری و راه زنی
آن طایفه بیباک میکردند بمسامع علیه رسانیدند و پیشتر از این کاروانی را که متوجه حجاز بوده بولایت ایشان رسیده
زده بودند و غارتیده و خبر آن حرکت ناپسندیده بحضرت صاحبقران رسیده و در خاطر خطیر خطور یافته که اکثر ملک کلام
مجال انتقام حجاج که یاتین من کل فج عمیق از آن قاطعان طریق بکشد درین ولا که تجدید صورت افعال قبیحه
ایشان عرضه داشتند همت عالی نهمت اقتضاء آن کرد که بصاعقه سیاست خرمن کفت و اقتدار آن اشرار سوخته
خار فساد و بیداد ایشان از راه مسلمانان بر خیزد لاجرم فرمان قضا جریان نفاذ یافت و تواجیان از هر ده نفر
لشکری دو مرد کار اختیار کرده مرتب داشتند و صاحبقران کامکار اغرق که اشته لسعادت سوار شد و با آن سپاه
مرتب مکمل متوجه صوب لرستان گشته تعجیل بر جه تمامتر راند و بعد از وصول لشکر منصور تا بروجرد و حوالی او را غارت
کردند و خرم آباد را که حصنی حصین و پناه گاه متمردان و قطاع الطریق آن سرزمین بود مسخر کرده بکلی ویران ساختند
و اکثر آن دزدان را بدست آورده از سر کوهها فرو انداختند و در آن ایام امیر اق تیمور بهادر و عمر عباس و محمد سلطان
شاه بواسطه عفونت هوا بحکم سابقه قضا بیمار شدند و دار غرور بسرای سرور رحلت نمودند و خواجه علی مؤید را ازان
در بعضی از این معرکها زخمی رسید و بعد از مدتی بآن سبب درگذشت گفتار در توجه حضرت صاحبقران بجانب آذربایجان
و در آن اثنا بمسامع علیه رسانیدند که سلطان احمد جلایر لشکری جمع کرده از بغداد به تبریز آمده است حضرت صاحبقران اغرق را
با بعضی سپاه بشیخعلی بهادر گذاشته در همان روز لسعادت سوار شده و با لشکر جرار ایلغار فرموده متوجه تبریز گشت و چون سلطان احمد از
توجه آنحضرت واقف شد مجال توقف نیافت و چون شب ضعیف نهاد که پیش از وصول تند باد گریزد از تبریز گریخته بجانب بغداد
شتافت بیت که صاحبقران هر طرف ره نهاد ٭ شکل زد خود پشه و تند باد ٭ که پیش از وصول شه کامیاب ٭ گریزان شدی دشمن از
اضطراب ٭ حضرت صاحبقران امیر حاجی سیف الدین را با دیگر امرا و لشکریان بیلغامشی در پی او فرستاد و چون ایشان بسلطان احمد
رسیدند از غایت دهشت و اضطرار کتل و بار و بنه گذاشته از میان بیرون رفت سپاه ظفر پناه چون در ضبط مجموع اسباب و ارخته

او پرداخته تعجیل بر جه تمامتر از عقب او روانه شده سواران او را کشتند و الیاس خواجه پسر شیخعلی بهادر با اندک سپاه از جیحون
گذشته در موضع نکزار بسلطان احمد رسیده و با او غلبه بسیار بود و جنگی عظیم واقع شده و از طرفین جماعتی مجروح شدند و از آنجمله
الیاس خواجه را زخمی رسید که از کوشش باز مانده و میدان سبب سلطان احمد خلاص یافته جان از آن ورطه بیرون برده و جراحت
الیاس خواجه که او از مرض تعرق اتصالیست بسوء المزاج اصل برین منقضی شده بیماری صعب بر مزاج او استیلا یافت آنا از میان
دولت ابد پیوند بعجت بیدل گشت بیت مرض قوی و خطرناک بود لیکن یافت ٭ ز یمن دولت صاحبقران ز نو جانی ٭ و جورت از همه ادوای
نماند در ایش ٭ بدفع آیت حین الکمال نقصانی ٭ و در آن واقعه در نخجوان قتل و کشش بسیار واقع شد از جمله از شعله آتش انتقام قاری
ایناق در گشته ضیاء الملک قریب پانصد کس بگاه و دو عرصه تلف گشتند و حضرت صاحبقران ممالک آذربایجان را تحت تصرف و تسخیر
در آورده بحوالی شب غازان نزول فرمود اکابر و اشراف آنجا مثل سید رضی و خواجه حاجی محمد بندکر خطاط و قاضی غیاث الدین
و قاضی عبد اللطیف و غیرهم کمر بندگی بسته مراسم عبودیت تقدیم رسانیدند و برجب فرمان مال امان را اهالی تبریز حواله رفت و عمال
تحصیل آن قیام نموده تمام و کمال متخلص گردانیدند و رایات نصرت شعار آنحضرت یکماه در تبریز و نواحی آن توقف نموده فرمان لازم الاتباع
نقل بارق عادل نفاذ یافت و اورا در زیر دیوار کرده بنشه و ارخته اش اطارت کردند و از هنا فاسترند و پیشه کاران هر که در فنی از
اقسام مشهور و معروف بود همه را خانه و کوچ بسمرقند فرستادند و در آن اثنا امیر ولی را که از بیم جان گریخته سر بسر بیابان میکرد دیده و در
ولایت خلخال محمود خلخالی او را گرفته بقواری ایناق سپرد و قماری او را بیاساق رسانیده سرش را بدرگاه عالم پناه آورد و چون
فصل خریف در آمد ضبط تبریز بمحمد سلطان شاه مفوض گشت و رایات نصرت نشان بصوب نخجوان روان شد و از مرند و دره در عبور نمود
و از آب ارس بپل ضیاء الملک گذشته فرود آمد و آن قنطره ایست که در زیر طاق المحون کرده و طاق قباله و کس نظیر آن در جهان
نشان نداده چه در ولایت نخجوان بقرب قریه جولاهه که در آنجا آب ارس از دو سر کوهی میگذرد و پلی از سنگ تراشیده در غایت استواری
و استحکام و نهایت هموواری و حسن نظام متوجهی ساخته و پرداخته که مهندس عقل دراک از مشاهده آن حیران میماند و از جمله طاقهای آن دو طاق
چنان عالی و وسیع افتاده که عرض یکی چهل شصت گز باشد و زیاده و از آن یکی که باره تنگ ترست در وقت طغیانی تخمین چهل و پنج
و پنجاه و پنج گز کمتر است چه در غیر زمان طغیان سیل تمام ارس از طاق بزرگتر میگذرد که متصل است بکوه و فرو از آن را بکوه چنان بپیوسته
که زیر آن خالی مانده و آن را کاروانسرایی ساخته اند و از هر طرف پل در و دروازه از سنگ در آورده اند و بغایت خوبی بر افراخته
و چون رایات نصرت شعار از آنجا نهضت نموده بحصار کرنی رسید حصار گردون تا رجنگ در انداخته آن حصار را بگشودند و شیخ حسن را

که مأوای ایشان بود وکردن بسته بحضرت آوردند واز آنجا عطف نموده بحصار سرمالو که برکنار آب ارس واقع است
رسیدند واطراف وجوانب اورا فروگرفته جنگ درانداختند وبه نیروی دولت قاهره حصار را بغلبه وقهر مسخر کرده
خراب وویران ساختند وتومان ترکمان را که بزرگ آن قوم بود گرفته وبسته بدرگاه عالم پناه آوردند واز آنجا کوچ
کرده بقارص رسیدند وآن حصاری بغایت محکم واستوار بود تمام از سنگ وشخصی پیروز بخت نام که حکومت آنجا تعلق
باو داشت بجهات حصن ومحکمی جای مغرور گشته قلعه را مستحکم گردانیده بود ومدافعه ومقابله را آماده شده وحضرت صاحبقران
فرمان داد تا لشکر فتح قرین اسباب وآلات حرب مهیا داشته بر تمام حصار محیط گشتند واز همه جای کورکه زده سوران انداختند
واز آن طرف نیز دست جلادت برآورده پای مقاومت فشرده در دفع ومنع ایشان سر بازیها نمودند وجنگی در
پیوست که تا بهرام خون آشام گوی توالی قلعه زبر جد فام حصار فلک موسوم است واقعه ای آن اهوالی یاد نداشت
آخر الامر نسیم فیروزی از مهب دولت غرا وزیدن گرفت ووالی آنجا را از مهب صولت بهادران گردون سطوت مضطرب
ومضطر گشته از در عجز ومسکنت درآمد وبا قدام عبودیت وبندگی طریق طاعت وانقیاد سپردن گرفت وصدمه قهر عساکر منصور
آن حصار را غارتیده با زمین هموار کردند گفتار در توجه حضرت صاحبقران بغزو گرجستان خطاب مستطاب ملک
ذو الجلال با افضل واکمل اهل فضل وکمال صلی الله علیه وآله وسلم وعلی آله خیر آل چنانکه قال جل جلاله وعز من قائل یا ایها النبی
حرض المؤمنین علی القتال دلیلیست قاطع بر فضیلت محاربه ومقاتله با اعداء دین وفرقه ضلال ونص وفضل الله المجاهدین
باموالهم وانفسهم برهانی ساطع بر مزیت جهاد وعلو رتبت غازیان مجاهد نفس ومال لاجرم حضرت صاحبقران از بدو
حال باز پیوسته قصد ونیت غزا ضمیر منیر بود ودر این ولا آن نیت از قوت بفعل آورده روی همت عالی نهمت بصوب
تفلیس آورد واز ظاهر قلعه قارص نهضت فرموده ببالای موضع آن بغرا برآمد در موسمی که غلبه سرما بغایت رسیده بود
وشدت برودت هوا بغایت انجامیده بود چرخ پوشیده رخ خویش بسنجاب سحاب در پس پرده شده مهر جهانتاب
مقیم از آتش سوزنده چنان شد باطل کاندر دل شت عیان معجزه ابراهیم گر برافشانده شدی سوی هوا باده ناب
آمدی باز یکی لعل ویکی در یتیم پیوسته ابر از هوا چون دست کریمان سیم میپاشید وکوه از نهیب سرما چون دل مخالفان
بیدین از بیم میلرزید ودر چنان حال موکب همایون از راه کیتو بشهر تفلیس رسید گرجیان کافر کیش باستواری حصار خویش
مغرور گشته قلعه را استحکام تمام داده بودند وجنگ را آماده شده حضرت صاحبقران اشارت بشارت قرین قاتلوهم

بعزم

یعذبهم الله بایدیکم ویخزهم بسمع جان واذان اذعان شنیده با تقاد نیران محاربه ومقاتله فرمان داد امرای کامکار
وبهادران نامدار برحسب فرموده اسباب جنگ حصار مرتب داشته میمنه ومیسره وقلب وجناح برآراسته وبر حصار محیط گشته غلغله
تکبیر وتهلیل کوس شریعت محمدی علیه الصلوة والسلام فرو کوفتند واز اطراف وجوانب تورها وچپرها پیش برده جنگ در
انداختند بیت حسروان پرور صاحبقران چون بغزا بست کمر بر میان دست زد وتیغ ظفر برکشید غلغل تکبیر که دوران رسید
دلاوران لشکر اسلام به نیت صادق وسعی تمام کوششهای مردانه نمودند وتا بشارت وینصرکم علیهم ویشف صدور
قوم مؤمنین انتصار بگشودند وبموجب امر اقتلوهم حیث ثقفتموهم آن کفار خاکسار را بزخم تیغ آبدار آتش بار باتش زار
ماویهم جهنم وبئس القرار فرستادند ووالی ایشان ملک بقراط را اسیر کرده بدرگاه اسلام پناه آوردند فرمان واجب الاتباع بر
فشدوا الوثاق صادر شد که او را بند کرده نگاهدارند بیت چون علم کفر نگونسار شد سر در کفار گرفتار شد رایت اسلام
شد افراخته شرک ز بنیاد برانداخته صاحبقران کامکار بعد از آن فتح نامدار از آنجا روان شده وچون در تفلیس گوشت خام
میارکش نشاط شکار فرمود برحسب اشارت علیه امرا وقسم بتعداد وعساکر نصرت شعار از برانغار وجوانغار جرگه انداختند تمام
دشت وکوه آن مکاری ونواحی فرو گرفتند وبعد از چند روز که جرگه بهم پیوست چندان حیوان از گوزن وآهو ودیگر انواع بهایم
وسباع در آن جرگه جمع آمده بود که صورت واذا الوحوش حشرت قبل از وقوع اذا الشمس کورت برای العین مشاهده افتاد
وبعد از آنکه حضرت صاحبقرانی وشاهزادگان ونوئینان تیرمیمی وساسی که معهود است میان جرگه درآمده صیدی چند صید افکندند لشکر
نشاط شکار بپرداختند سایر سپاه ولشکری بکلبه درآمدند کس نماند از قوی وضعیف وتوانا وناتوان که تیر صیدش بصید مقصود
نرسید ودست آرزو بگردن مراد حلقه نشد وبسیاری از آنجمله بود که بی زحمت وشقت بدست بگرفتند وآنچه فربه بود میکشتند وهرچه لاغر
بود رها میکردند ودر پس تخجیر که افکنده شد سپاه از حمل آن عاجز آمده بسیار از آن بگذاشتند چنانچه مدتی سباع ووحوش وطیور از آن محظوظ وبهره
مند بودند بیت مدتی وحش وطیر را پس از آن فلک از کشته میزبانی کرد گفتار در مراجعت حضرت صاحبقران علی الاطلاق وبطرف
قراباغ از برای قشلاق حضرت صاحبقران از آنجا بسعادت واقبال نهضت فرموده درضمان حفظ ذو الجلال روان شد وعساکر نصرت
شعار حصن وقلعه بسیار که در آن کوه وحوالی آن دیار در تصرف کفار فجار بود بقوت بازوی کامکار وزخم تیغ آبدار تسخیر کرده
آن موضع را از خبث وجود آن طاعین بر کردار پاک گردانیدند ودست تسلط واقتدار بنهب وغارت برآورده وقائم مجد وشمار
قشوم روزگار آن سپاه فرخنده آثار گشت وچون ولایت سکی معسکر خیام موکب همایون شد حضرت صاحبقران از برای قلع وقمع

لشکر نصرت شعار را فوج فوج بهر جانبی روان فرمود امیر جهانشاه با بعضی امرا بر حسب فرمان تمام لشکریان را تاخت کرده
تغار رسیدند و بسیاری از ایشان به تیغ جهاد بگذرانیدند بیت بسی کافران را به تیغ غزا ۰ بکشت آن سپاه مظفر لوا ۰ غنیمت
نه چندان که شاید شمرد ۰ سپه با بسی برده آنجا ببرد ۰ امیر محمد درویش برلاس با گروهی انبوه از سپاه گردون شکوه بکوهستان
شکی درآمدند و جماعتی را که قدم بجادهٔ اطاعت و انقیاد ننهاده بودند در آن کوهسار دستبرد منقاد
ساختند و هر چه داشتند بباد غارت و تاراج دادند بیت سپاه مظفر در آن کوهسار ۰ برآورده از جان دشمن دمار ۰
بتاراج بردند بسیار چیز ۰ بلجه گرفته بسی برده نیز ۰ و ارغون شاه اختاجی و رمضان خواجه با فوجی از لشکر ظفر قرین ولایت
تنکوت شتافته آثار کمال غلبه و استیلا از قتل و اسر و غارت بظهور رسانیدند بیت کجا بودگان لشکر نامدار ۰ بشد غالب از عون پروردگار ۰
و امیر محمد بیک امیر موسی با فلیه سوار مصراع همه شیر دل پیشه پیکار ۰ بولایات اق جب رفتند و آن موضع نیز که مضبوط و مستحکم درازده
بیت بهر جا که رفتند از آن سرزمین ۰ مظفر شدند آن سپاه گزین ۰ و حضرت صاحبقران بنفس مبارک خود با سایر لشکر پیروزی
اثر در دامن البرز کوه روان شد و فوج عنایات ربانی مصاحب دولت روزافزون و جنود تأییدات آسمانی ملازم رکاب
همایون هیاکل منصور رایات غزو و جهاد به نیروی بازوی صدق نیت و حسن اعتقاد برافرخته و نصرت دین مبین و کوری
کفرهٔ لعین را غلغلهٔ تکبیر و تهلیل در جهان انداخته بیت چون کوکبهٔ شاه جهانگیر برآمد ۰ از هر طرفی غلغل تکبیر برآمد ۰
هر جا که سپاهش بسعادت گذر آورد ۰ در روضهٔ دین شاخ کرامت ببرآمد ۰ روشن شد از انوار هدایت افق دین ۰
تاریکی کفران ضلالت ببرآمد ۰ و امرای نامدار و بهادران پیل افکن شیر شکار که جهت تسخیر ولایات کفار و دفع فساد
شر اشرار باطراف و جوانب رفته بودند بسیاری از آن بی دینان را بتیغ غزا گذرانیده و قلاع و حصون ایشان را
مسخر کرده و ویران گردانیده و غنیمت فراوان در تحت ضبط و تصرف درآورده در موضع قلعه باردوی اعلی پیوستند
بیت بسوی اردوی اعلی بفتح باز آمد ۰ سپاه خسرو غازی ز هر بلاد و دیار ۰ گرفته قلعه و کنده حصار و کشته عدو ۰ بدست
کرده غنایم فزون ز حد و شمار ۰ و قلعهٔ سرخ نیز مسخر کرده و با زمین هموار کرده بقراباغ سرخاب آمد و از آنجا کوچ کرده
در کنار آب کر نزول فرمود و فرمان قضا جریان نفاذ پیوست تا از نی و خاشاک لوالها بپیچیده بر آب کر پل بستند و حضرت
صاحبقران غازی با لشکر منصور از آن آب عبور نمود عنان عزیمت همایون بجانب بردع معطوف گشت و اهل آن ولایت
مسخر و ایل شدند بیت بهر جا که صاحبقران برگذشت ۰ مسخر شده هر که بد ایل گشت ۰ جهان آفرینش که پرورده بود ۰

جهان بگرد

جهان بجو و برنا بنزد کرده بود ۰ و در قراباغ بقراط تفلیسی که پیش از این بقید و حبس او حکم جهان مطاع صدور یافته بود احضار
فرمود و بر وفق اشارت ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة زبان مبارک مقال که ترجمان الهام دولت
و اقبال بود بموعظهٔ حکمت آمیز برگشود و او را بدین قویم محمدی و طریق مستقیم شرع مصطفوی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات
دعوت فرمود و از میامن انوار نصیحت و ارشاد آنحضرت نور هدایت از روزن توفیق در درون تاریک آن گمراه تافت
و از برکت شربت انفاس عیسوی خاصیتش بقراط که از برسام ضلالت مشرف هلاکت شقاوت ابدی بود بصحت عقیده صافی گرویده
گشته حیات سعادت سرمدی یافت و زبانی که مدت العمر از تعلم فابواه یهودانه و ینصرانه تلقین ان الله ثالث ثلاثة فتوح
بود بشهادت فاعلم انه لا اله الا الله گویا شده و بمضمون ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله و خاتم النبیین بتصدیق نبی
باداء کلمهٔ طیبهٔ توحید رطب اللسان گشت و در سلک سعادتمندان کنتم خیر امة اخرجت للناس انتظام پذیرفت بیت دل از نور توفیق چنان شده
زبانش بتوحید گویا شده ۰ بقراط از زره که حضرت داود پیغمبر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در زرادخانهٔ و علمناه صنعة لبوس لکم حکمت
الان له الحدید پرداخته بود باتفاق اعمل سابغات و قدر فی السرد بشکل مستحکم ساخته داشت آن را با دیگر تحف و تبرکات بحضرت صاحبقران
آورده پیشکش کرد و همت پادشاهانه بحکم والمؤلفة قلوبهم افاضت فیض عواطف و مکرمت چندان درباره او واجب شناخته حکومتی که
باو تعلق داشت با دیگر ضمایم و مضافات باو ارزانی داشت و برلیغ عالم مطاع کرامت نموده اجازهٔ انصراف عطا داده و دیگر الطاف سلطانی
ساخت و باصناف عطایا و مواهب بی پایان اختصاص بخشید چنانچه اکثر اتباع و اشیاع و اهالی آن مملکت میل بملت حنفی کرده بسعادت اسلام
استسعاد یافتند و در آن ولا والی شیروانات امیر شیخ ابراهیم که بنفحات قدر و ثبات ذکر و مکارم اخلاق و قدم خاندان از ملوک
زمان ممتاز بود بارشاد عقل و دلالت دولت که صورت وفد نگاری بر بیان اخلاص و هواداری از راه انقیاد و متابعت بدرگاه
اسلام پناه شتافت و مساعدت سعادت شرف بساط بوس که مقصد اصلی سلاطین روزگار بود دریافته پیشکشهای لایق و تقوزهای بر وفق
بعز عرض رسانید و از جملهٔ لطایف که معهود شیخ تعیین نمود آن بود که در هنگام عرض تقوز که از هر نوع نفایس و تبرکات پیشکشید از مملوک
نه فرموده مجلس عرض رسانید و خود در میان ایشان ایستاده تقوز بنفس خود تمام کرد صورت اخلاص او در نظر حضرت صاحبقران موقع قبول
دریافت و از ترتیب و نوازش خسروانه سرافراز گردانیده تمام مملکت شیروان با توابع و لواحق باو ارزانی داشت و سیادت آن
ترتیب شیروان شاه روزگار شد و ملوک گیلانات که بامتناع جهات و محکمی کوه و جنگل و بسیاری آب و لای از قرنهای بعید باز اطاعت
پادشاهان نمیکردند درین ولا نسبت با بندگان حضرت صاحبقران از در متابعت و اذعان درآمده پیر و کسان خود را با تحف و هدایا

بجانب سریر اعلی فرستادند و اظهار متابعت و مطاوعت و فرمان برداری کرده باج و خراج تقبل نمودند در این اثنا شیخ علی بهادر
که بمحافظت اغرق همایون مامور بود با اغرق از راه اردبیل بفرابامغ رسید و حضرت صاحبقران آن زمستان در انجا بسعادت و اقبال
لب آب ارس قشلاق فرمود **گفتار در توجه حضرت صاحبقرانی به بردع و رسیدن خبر حرکت لشکر دشت** چون فصل شتا
باخر کشید و آوازه هجوم لشکر ربیع در عالم افتاد سپاه سبزه و گیاه در حرکت آمد **در اوایل سنه تسع و ثمانین و سبعمایه موافق**
توشقان ئیل رایت نصرت شعار حضرت صاحبقران کامکار بصوب بردع نهضت نمود **و مقارن این حال** آوازه در افتاد که توقتمش خان
اظهار عصیان کرده لشکری از راه دربند روان گردانیده است و صورت قضیه آن بود که علی بیک قونقرات و ادرکتمور و قبوقا
بهرین که از عظما و امراء الوس جوجی خان بمزید عقل و نیک اندیشی ممتاز بودند پیوسته توقتمش خان را بنصیحت آمیز از راههای
فاسد باز داشته بطریق صواب راهنمائی میکردند و از آن جمله همواره او را برعایت حقوق حضرت صاحبقران و سلوک جاده ادب
نسبت با بندگان آنحضرت تحریض مینمودند که خان را پادشاهی الوس جوجی و جای پدران از میان دولت حضرت صاحبقران بقبضه
اقتدار در آمده و این بزرگی و سرافرازی که بر مزید باد مطلقا از ممر تربیت و عنایت آنحضرت حاصل شده و انواع عواطف و مراحم
که در هر باب ارزانی داشته زیاده از آن است که شرح توان داد و وظیفه آن است که این معانی نصب العین ضمیر گردانیده دائما
لایقه بآنحضرت تقرب نمائی و از شرایط پاس داری و حق گذاری هیچ دقیقه را مهمل نگذاری که هر آینه شکر نعمت موجب مزید
رفعت و بسطت مملکت گردد و نیز بر اوضاع عالم اعتمادی چندان نیست اگر العیاذ بالله روزی حریف دولت را پای بسنگ
نامرادی بر آید پشتگیری عنایت آنحضرت پشت امید باز توان داد و از پهلوی التفاتش جبر اختلال حال توان کرد
و از برکت اخلاص آن در تمامان رونق ملک و سلطنت توقتمش خان روز بروز در ترقی بود تا ادرکتمور و قبوقا در گذشتند
و جماعتی طلبه سفویان که مخصوص توقتمش خان بودند و قرانجی که پدرش خود زر گشته بود پیش او راهی تمام یافتند و علی بیک را با وجود
تقرب آن عهد ان اختیاری نمانده و از شامت اغوا و فساد ایشان توقتمش خان از راه صواب بیفتاد و پای از جاده
موافقت و مخالفت حضرت صاحبقرانی بیرون نهاده سر طغیان و عصیان بر آورد و یاغی شد و لشکری گران را تجهیز کرده
باذربایجان فرستاد و چون این اخبار بمسامع علیه رسانیدند که فوجی از سپاه بیگانه را در آن طرف آب گردیده اند حضرت صاحبقران
شیخ علی بهادر را با ایکو تمور و عباس و عثمان و جمعی دیگر از امراء و لشکریان را فرمان داد که از آب گذشته کیفیت حال را
تحقیق نمایند و فرمود که چون ما را با توقتمش عهد و پیمان در میان است اگر آن گروه که دیده اند از لشکر او باشند در جنگ مبادرت

نمایند

ننمایند و پیش دستی نکنند و چون ایشان از آب گذشتند و روان شدند آنحضرت بتلقین ملهم دولت امیرزاده میرانشاه و امیر حاجی
سیف الدین را با جماعتی از امراء و لشکریان از عقب ایشان بفرستاد و چون امرا که پیش رفته بودند بسپاه یاغی رسیدند
و تعیین نمودند که لشکر توقتمش خانند بنابر فرمان حضرت صاحبقران جلادت و تیز جنگی که شیمه و عادت ایشان بود بتقدیم
نرسانیدند و جانب حزم فرو گذاشته حساب از جنگ بر نداشتند و باز گشتند دشمنان آن معنی را حمل بر ضعف کرده چیره
گشتند و در دنبال ایشان تاخته تیرباران کردند و جنگ در انداختند ایشان هم بدفع صایل مشغول شدند و جنگی عظیم در
پیوست **بیت** ز هر سو چو تنگ اندر آمد سپاه * یکی ابر گوئی بر آمد سیاه * که باران او بود شمشیر و تیر * جهان شد بکردار دریای قیر *
و چون امراء آنجانب از اول جنگ را در حساب نگرفته بودند جای توقف ایشان در جنگ تنگ بود و آب و مجال گریز
نداشتند و بدین سبب قریب چهل کس کشته شدند و بر خلاف معهود آن دلاوران را که سر آمد روزگار بودند چون زلف دلبران
دلبران شکستی روی نمود اما بعینه چون انگشت طره پر شکنج ماهرویان بود که در شکستگی نکهت بر در دلربائی زند و درین پریشانی
نه جمعیت هوشمندان را تاراج دهد و لهذا گفته اند **بیت** چون زلف بتان شکستگی عادت کن * تا صید کنی هزار دل از نفسی *
در آن اثنا امیرزاده میرانشاه با سپاه ظفر پناه از آب گذشته در رسیدند بهادران نامدار از یمین و یسار حمله آورده بقوت
بازوی کامکار و زخم شمشیر صاعقه کردار دمار از روزگار دشمنان بر آوردند و چون مخالفان را پای قرار از جای
رفته رو بفرار نهادند لشکر منصور ایشان را تکامشی کرده تا آن سوی دربند براندند و بسیاری از ایشان دستگیر کردند
امیرزاده میرانشاه آن گرفتاران را ابند کرده بدرگاه عالم پناه فرستاد و شوریده برادر هشیر در آن جنگ زخمدار شده
بود و بعد از آنکه او را باردوی اعلی آوردند بجوار رحمت حق پیوست و چون اسیران سپاه مخالف را بپایه سریر اعلی رسانیدند
بزانو در آورده صاحبقران کامکار از کمال تمکین و وقار رسانیه التفات بر جزای بد کرداری ایشان نینداخت و ملحوظ نظر
عفو و اغماض گردانید و توقتمش خان را بر قاعده پیشین پرسش فرمود و بر زبان عاطفت و نصیحت راند که میان ما حق پدر
و فرزندیست بمجه چه بود که بدین حرکت نامناسب اقدام نمود و بموجبی لشکر باینجانب فرستاد چندین هزار مسلمان بیگناه
عرضه تلف گشتند میباید که بعد ازین از امثال این کردار ناپسندیده محترز باشد در عهد و پیمان و فانچه فتنه که در خواب
رفته بیدار نسازد و این نصیحت که بر زبان مبارک آن موید کامکار گذشته موافق حدیث نبوی است **حیث قال صلی الله علیه**
و آله و سلم الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها و بعد از گذارش این کلام لطایف نظام مرحمت پادشاهانه فرمان فرمود که اسیران

خلاص گردانیده و زر و جامه بدهند و بدرقه همراه کرده از هیاکل منصور بگذرانند و بطرف دشت قپچاق که جای ایشانست
روانه سازند * بیت * دوستان را کجا کند محروم * آنکه با دشمنان نظر دارد * و امیرزاده میرانشاه و از آب کر عبور نموده در کنار آب
باردوی اعلی معاودت فرموده و از آنجا کوچ کرده رایت نصرت شعار در ضمان حفظ و تایید پروردگار متوجه کرجستان
شد * بیت * در ضمان حفظ یزدان در پناه عدل خویش * لطف و قهرش را کاو بیکه نیک و بد را نوش و نیش * ذکر قدوم مهد
اعلی سرای ملک خانم از طرف سمرقند با پادشاه زادگان ارجمند چون موکب همایون مقارن فتح و ظفر بکرجستان
رسید مبشر اقبال مژده رسانید که مهد اعلی سرای ملک خانم با امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل از سمرقند احرام حرم
امن و امان و قبله ملوک و سلاطین عهد و اوان یعنی آستان خلافت آشیان حضرت صاحبقران بسته بر سند حضرت را از
وصول این بشارت ریاض بهجت و شادمانی نضارتی تازه پذیرفت و در حدیقه آمال و امانی غنچه مسرت و شکوفه کامرانی
شکفت و داعیه دیدن فرزندان بحکم اذا دنت المنازل زاد شوقی چنان بر خاطر مبارک مستولی شد که از قراق رادرکولجه تنکز
گذشته برسم استقبال پای توجه در رکاب استعجال آورده و بی توقف روان گشت در موضع برند شمامه غذار وزیده و وصال شام آمال
معطر ساخت و در آنجا اتفاق ملاقات اتفاق افتاده دیده امید از مشاهده جمال مقصود منور گشت رسم نثار اقامت کرده چندان از
جواهر ریختند که دست ملازمان بیاد تمتد از جمع آن ستوه آمد و پیشکشهای ارجمند کشیده و آن مایه از اسباب و تجملات محل
عرض رسید که دیده بصیر از نظاره آن خیره گشت صاحبقران کامگار از آنجا سوار شده بسعادت و اقبال باز گشت و بجانب قلعه
النجق که کماشتکان سلطان احمد محافظان آن بودند توجه نمود و بعد از وصول چون سه روز بگذشت یرلیغ همایون نفاذ یافت
تا امرا و لشکریان در شب بکوه برآمدند و دیگر روز جنگ در انداخته فصیل زیرین را بغلبه و قهر بگرفتند و خراب کردند
و ایشان از بیم جان گریخته بپای قلعه رفتند و اهل قلعه که از بی آبی وقت حیاتی بر گردن کرده انقیاد می نمودند از
بی آبی و تشنگی بجان رسیده در صدد هلاک بودند بضرورت از در عجز و بیچارگی در آمدند و سوگندها خورده عهد کردند که
فرود آیند و قلعه بسپارند لشکر منصور از جنگ باز ایستادند از کوه فرود آمدند و پیش از بیرون آمدن مخالفان از بی بدبختی
و یک شبانه روز باران عظیم ببارید و حوضها و آبگیرها و حوضهای ایشان پر آب شد و چون از آن آب انتعاشی یافتند عهد بشکستند و نقض قول
نمودند حضرت صاحبقران محمد بیرک پسر شیر بهرام و اوج قرابهادر را تعیین فرمود که قلعه را حصار دهند و بسعادت
مراجعت نمود با عزم ییلاق و پیش از آن شیخ علی بهادر را بمحاصره قلعه بایزید فرستاده بود بعد از آن امیر حاجی سیف الدین

و امیر الکوتمور را

و امیر الکو تمور را با لشکری بمدد ایشان فرستاده و باتفاق قلعه را در میان گرفته نقب زدند و آب آن را از و دیده از اطراف و
جوانب جنگ در انداختند و باندک زمانی مسخر ساخته خراب و ویران گردانیدند و عالم قلعه آراسته بحضرت آوردند * بیت * لشکر
صاحبقران کامگار * شاه کیوان رفعت مریخ اقتدار * بر در آن قلعه گر در کوه * چون رسیدند وقت کارزار * قلعه گشادند و ویران
ساختند * حصر استند و آوردند خار * گفتار در توجه رایت نصرت نشان بدفع فساد قرا محمد ترکمان در این اثنا
بمسامع علیه رسانیدند که ترکمانان دست تعدی و طغیان بایذاء مسلمانان دراز کرده قافله حجاز و دیگر کاروانها را
متعرض میشوند و مجلس امن و سلامت از آن راهها گذر نمی تواند کرد حضرت صاحبقران بدفع فساد آن بدکرداران عزم جلیله
نخجوان نهضت فرموده متوجه ایشان شد و فرمان همایون صادر گشت که محمد بیرک که بمحاصره النجق مأمور بود بموکب گیتی ستان
ملحق شود و در راه فرمان داد که اغرق به الداق رفته در آنجا توقف نمایند و بنفس مبارک با لشکر نصرت شعار ایلغار فرموده
یکبار بایزید که او را قلعه آدین نیز گویند رسید سپاه ظفر پناه آنچه از الوس آدین در آن نواحی مانده بود غارت
کردند و چون از آنجا گذشته بقلعه آونیک رسیدند که مقر قرا محمد آنجا بود تمام ایل و حشم ترکمانان که در آن حوالی
و نواحی در کوه و دشت بودند بغارت رسیدند و چون از آنجا عبور نموده بارض روم رسیدند قلعه آن را در میان گرفتند
کرده کنار آب چپاچور مخیم نزول همایون گشت و ایلچی بجانب ارزنجان فرستاده طهرتن را که والی آنجا بود بایلی و انقیاد دعوت فرمود
و چون فرستاده بارزنجان رسید طهرتن مقدم او را بتعظیم و ترحیب تلقی نموده آنچه از لوازم ادب و جانسپاری توانستی
بود بتقدیم رسانید و از در اطاعت و فرمانبرداری درآمده خراج قبول کرد و ایلچی را بانواع رعایت و خدمت
خوشنود ساخته بازگردانید و حضرت صاحبقران سه فوج از لشکر ظفر قرین را گزین کرده فرمان داد که بطلب قرا
محمد بدر قرا یوسف ترکمان روان شوند بر حسب فرموده امیرزاده میرانشاه با گروهی از سپاه ظفر پناه * بیت * همه چو گوهر
شمشیر غرقه در آهن * دلیر و صفدر و رزم آزمای و قلعه شکن * همه بتندی چرخ و نهیب رستاخیز * بگاه کینه جهان سوز ز
آتش تیز * متوجه شده بایل و حشم آن مفسدان ظفر در آمدند و تمام اموال و چهارپایان از اسب و شتر و گوسفند و
غیر آن غارت کرده بسیاری از زنان و دختران ایشان را الجه گرفتند و مظفر و منصور بازگشته بموکب همایون باز پیوستند
و محمد بیرک با گروه دیگر از مردان کار و دلاوران تیغ گذار هم بر آن مهم روان گشت و بحسب اتفاق همراهان برکوه ایشان
واقع شد و بدرهای تنگ در آمدند و دشمنان واقف شده سر راه بگرفتند و بعد از جنگ و کوشش فراوان بنیروی

دولت حضرت صاحبقران از آن معنی خلاص یافته باردوی اعلی مراجعت نمودند و شیخعلی پسر ارغوی برلاس و اقبالشاه
برغوجی و تیلک قوچین بت دلیران شیرافکن و شیرگیر ٭ غرق شده با جوشن و تیغ و تیر ٭ فوجی از سپاه سرکرده روی جلادت
بجستجوی قرامحمد نهادند و در کوهی عظیم محکم و جای سخت باو رسیدند و بمحاربه و قتال اشتغال نموده کوششهای مردانه کردند و
جنگ بسیار واقع شد و للا خواجه در آن رزم بقتل آمد و چون خصم بآن کوه عظیم برآمده بود و از جنگ فایده متصور نه
امرا با سپاه بمعسکر ظفر پناه آمدند صاحبقران کامکار دیگر بار جهانشاه بهادر را با لشکر جرار بایلغار فرستاد و دامن ایشان
رسیده دست استیلا بغارت و تاراج برآورده و مال بسیار و مراکب و اسلحه بیشمار فتوح روزگار لشکر نصرت شعار گشته
مظفر و کامکار باردوی اعلی ملحق شدند بت ز بس غارت و الجه و چارپای ٭ در آن دشت شد بر سپه تنگ جای ٭
ز بسیاری برده و گوسفند ٭ سر سر شد آن لشکر ارجمند ٭ و شاه ملک پسر غیاث الدین برلاس بی اشارت و فرمان حضرت صاحبقران
بطرفی رفته بود و او را در بیابانی کشته و افتاده دیدند و آنحضرت از آنجا متوجه صحرای موش گشت و ایل و الوس آن نواحی را
غارت کرده بشهر اخلاط رسید و تمامی اهالی آن ولایت را مطیع و منقاد گردانیده در حیز ضبط آورد و چون از آنجا روان گشت
بشهر عادلجوز رسید والی آنجا را از در اطاعت و فرمان برداری درآمده باقامت رسم استقبال استعجال نمود و بسعادت
بساط بوس مستسعد گشته نثارهای فراخور کرد و پیشکشهای لایق کشید و بمساعدت دولت خود را در زمره بندگان درگاه
منخرط گردانید و عاطفت پادشاهانه او را از تربیت و نوازش اختصاص بخشیده ولایت و الوس او را ارزانی داشت
و از آنجا نهضت فرموده از کنار کول با تمامی لشکر از بندهای کذشته در الناق بمرغزار باقاسرای باغرق همایون پیوست

گفتار در توجه حضرت صاحبقران بصوب وان و وسطان رایت ظفر پیکر از آنجا متوجه وان و وسطان شد و ملک
عزالدین شیر از مهابت لشکر جهانگیر در قلعه وان درآمد و آنحصاریست بغایت محکم و استوار بر سر کوه بلند واقع شده و بلطف
آب دارد بت ز موج دریه و سنگ بناش چون مینا ٭ ز تف مهر گل بارهاش چون مرجان ٭ هزار سال ز باران اگر
زیان نرسد ٭ بجای قطره اگر بارد از هوا سندان ٭ ملوک را ز رسیدن بآن گسسته امید ٭ عقاب کاه عروجش فکنده بال از آن ٭
عساکر منصور روی جلادت بتسخیر آن نهاده قلعه را از جانب خشکی در میان گرفتند و ترتیب اسباب محاصره و جنگ حصار
مشغول شدند ملک عزالدین بعد از دو روز بتعلیم دولت از حصار فرود آمد و بسعادت بساط بوس سرافراز گشت اهل قلعه
از غایت غوایت و نهایت شقاوت طریق عصیان پیش گرفته یاغی شدند و راه حصار را استوار کرده مرافعه و مقاتله را آماده گشتند

بت بوسواس شیطان جهل و غرور ٭ ز راه سعادت فتادند دور ٭ کسی را که شد تیره روز بهی ٭ بادبار خود کوشد از ابلهی ٭
شتابد بپای شقاوت روان ٭ بسوی هلاک تن و فوت جان ٭ سپاه منظفر لوا از جب بر لیغ قضا امضا مراد و منجنیق ساخته
و فراخته جنگ درانداختند بت ز بس شب شب تیر و چرکان ٭ زمین گشت لرزان ز ترکمان ٭ ز تیر و از پیکان هوا تیره گشت ٭
همی آفتاب اندر آن خیره گشت ٭ و به نیروی دولت قاهره حضرت صاحبقرانی آن حصار نامدار که شعار فقدار هیچ کامکار
هیچ روزگار در هوای تسخیر آن پر واز نجسته بود بمدت چند روز بغلبه و قهر مسخر کردند و بسیاری از متمردان جاهل را بقتل آوردند
و بسی را دست و گردن بسته از بالای کوه درانداختند و جهان ز رخش و جو در آن بد کرداران فیاد چشه برد اشتند بت
ز کردن جهان را ببردند خشند ٭ بسی را ز کوه اندر انداختند ٭ شد ایمن ز شر و فساد اندیار ٭ بمین جهاندار چرخ اقتدار ٭
و در این اثنا ایلچی طهرتن از ارزنجان رسید تحف و هدایا و بسیار از نقود و جناس و پیشکشهای لایق از اسبان نامدار و
استران راهوار بعز عرض رسانید مضمون رسالت اظهار بندگی و خدمتکاری و رسوخ قدم در مقام هواداری و فاجکزاری
بت که صاحبقران را کمین بنده ام ٭ بخدمت کمر بسته تا زنده ام ٭ بپایه زمین خبر پرستندگی ٭ کنم بندگان را بندگی ٭
حضرت صاحبقران او را نوازش پادشاهانه فرموده یرلیغ قاطع ارزانی داشت که ایالت آن ولایت بر قرار با و مفوض باشد
و ایلچیان او را بانشور حکومت و خلعت خاص باز گردانید بت هر که در آمد ز در طاعتش ٭ یافته شایستگی و اوج وگاه ٭
و انکه کشید از خط فرمانش سر ٭ شد چو قلم سرزده و رو سیاه ٭ و فرمان عالی نفاذ پیوست که قلعه وان را خراب سازند و آن قلعه را ز
بناهای شداد و عادات که بر قله کوه رفیع بسنگ و گچ و سنگ برآورده هر و صله سنگ از آن بثبات کوهی و استحکامش بمرتبه که کار
انه خودی که از امرا و تومان بود با غلبه لشکریان متصدی تخریب آن شده هر چند سعی نمودند یک سنگ از آن نکندند بت سپهر گر
به وران نسازد خراب ٭ و گر کوه باره بر او بیا لیدا ٭ تو گوئی گر اقبال صاحبقران ٭ اساسش فکنده او ستاد قضا ٭ حضرت صاحبقران
از آنجا بسعادت معاودت نموده بمبارکی و طالع سعد بسلیمان رسید و ملک عزالدین را بعنایت خسروانه سرفراز گردانیده ولایت کردستان را
باو مسلم داشت و از آنجا قرین عون و تائید الهی بی توقف روان گشت **و در این اثنا حاکم ارمی تبرک بسعادت بساط بوس رسید** و در مقام
انقیاد و فرمان برداری مراسم بندگی و خدمتکاری بتقدیم رسانید عاطفت سلطان گیتی ستان کشور بخش ارمی را باو ارزانی داشت
و کیزکی صاحبجمال بخشید بت که آفتاب از شرم او رخ زرد بود ٭ صبح را از شوق او دم سرد بود ٭ زیر زلفش آفتاب روی او ٭ کرده
روشن چین بلیک موی او ٭ چون گشادی درج لعل از خنده باز ٭ مرده صد ساله کردی زنده باز ٭ و چون صاحبقران کامکار

کرز مراغه عبور کرده بگیلان نزول فرمود چند روز در آنجا توقف نمود و پیش ابن براهیم پادشاه آنکس فرستاده بود و والی شیراز
زین العابدین پسر شاه شجاع را طلب داشته که چون پدر مرحوم تو با ما دم از هواداری و یکجهتی میزد و در هنگام وفات عرضه داشتی مشتمل
بر سفارش تو نوشته و جهت [illegible] آنست که اثر آن بنوعی ظهور یابد که عالمیان از نزدیک و دور مشاهده نمایند چنانچه کرد این
ولا موکب ما اینجا رسیده و مسافت نزدیکست متوقف نباید تا بعنایات و عاطفت مخصوص گشته خان باز گردد که دوستانش بلند
پایه و سرافراز گردند و دشمنانش از غصه در سوز و گداز افتند چون سیاق سخن بذکر مکتوب شاه شجاع منجر شد صورت آن بر سبیل استطراد
ثبت افتاد ذکر مکتوب که جلال الدین شاه شجاع در حال وفات بحضرت صاحبقرانی نوشته بود هو الحی لا اله الا هو الحکیم
و الیه ترجعون حضرت گردون بسطت مملکت پناه معدلت شعار مکرمت آثار فرمان بزرگ کامکار اعتضاد سلاطین گردون اقتدار
شهسوار مضمار عدل جهان اعدل الاکاسرة زمین و زمان المنظور بنظر عنایات الملک الدیان قطب الحق و الدنیا امیر تیمور گورکان
خلد الله ملکه و سلطانه ملاذ قیاصره گیتی دار و ملجا جبابره چرخ اقتدار باد و در تعظیم اوامر سبحانی و تحری مراضی سبحانی موفق و
موید حق جل و علا آن یگانه جهان را از مقاصد دینی و دنیوی باعلی مدارج مرادات و اقصی مراتب مرامات رسانیاد بمنه
القدیم و طوله العمیم بعد از تبلیغ ادعیه صالحه و اثنیه فاتحه که مخلصان حقیقی بآنها تمسک کرده اند که چون بر رای ارباب الالباب
روشن و مبرهن است که دار دنیا محل حوادث و مکان صوارف است و اصحاب عقول بر زخارف مموه آن التفات نموده اند و نعیم
باقی را بر جهان فانی راجح داشته و تحقیق دانسته که فنا هر موجودی از قبیل واجبات و لقا هر مخلوقی از مقوله ممتنعات چند روزی
که از بارگاه مهیمن بیچون عزه شانه و عظم سلطانه منشور تعز من تشاء مرقع بتوقیع تؤتی الملک من تشاء ارزانی داشته [illegible]
ازینکه کان خدای تعالی بقبضه اقتدار این ضعیف نحیف داده بر حسب قدرت و امکان در اعلاء اعلام دین و اشاعت شرع تابع
اوامر سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه الی یوم الدین کوشیده و استقامت احوال رعایا و زیر دستان را خالصا لوجه الله
تعالی مطمح نظر همت خود ساخته بعون عنایت الهی و فیض فضل نامتناهی آنچه مقدور بوده و سعی با کافه خلایق توجهی کرده شده
که شمه بسمع مبارک رسیده باشد و چون نسبت با جناب معدلت پناهی عهد مصادقت و عقد مخالصت بروابط خلوص منعقد شده بود
متوقع روزگار گذرنده در ابقاء آن راسخ دم و ثابت قدم زیست و پوشیده مکنون خاطر و مکتوم ضمیر آن بود که بیت بقیات [illegible]
که شتم با تو تا در آن روز که گمانی که دفایت جود و از آنحضرت علی التعاقب و التوالی زلال الطاف و سیل الطاف جاری گشته
عالمیان را شکر و تحسین باشد مترشح بوده و این معنی موجب مباهات سید است در این وقت که از بارگاه کبریا نسیم دعوت

بیت هوا دار الی دار السلام بمشام جان رسید و متقاضی و لا تجد لسنة الله تحویلا حلقه طلب بر در دل کوفت بیت عرش است نشیمن تو شرمت ناید
کائی و مقیم خطه خاک شوی و الحمد لله تعالی که هیچ نگرانی و حسرت در دل نمانده است و با وجود انواع زلات و تقصیرات و صنایف آثام
و اجرام هر آرزو که در مخیله تصور بشری مرتسم تواند بود از مواید احسان حضرت واهب المنان که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة
اعین در این پنجاه و سه سال که اتفاق نزول در این آب و گل خاک افتاده در کنار مراد نهاده شعر متی زدت تقصیرا تزدنی تفضلا
کانی بالتقصیر استوجب الفضلا با قوافل رجاء عفو عمیم و رواحل امل رحمت و نعیم کریم رحیم احرام لبیک اللهم لبیک بسته نفس مطمئنه را
ندای ارجعی الی ربک راضیة مرضیة در داده بیت بدین مژده گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست با بضاعت کلمه طیبه
توحید که در سراچه دنیا بدان زینت انفاس محامل آمال از دوش نهاده روی تضرع بحضرت آورده مصراع کز دوست یک اشارت
و ز ما بسر دویدن رجاء واثق و امل صادق که هر چه از حضرت مفیض الخیرات روی نماید اگر چه عین زحمت دانیم محض رحمت باشد
بیت زهی سلام تو آسایش سکینه روح زهی کلام تو مفتاح گنجهای فتوح و الباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا
و خیر املا بر بقای عمر و دولت و دوام سلطنت و بسط جاه و مملکت آنحضرت سلیمان منقبت اسکندر رتبت
با حضرت با برکت باد و سایه معدلتش بر سر خلایق پاینده بحق الحق و اهله بنابر صدق نیت و خلوص طویت که نسبت با حضرت
معدلت پناهی از آب صافی روشن تر است واجب دید صورت حال انها کردن و فرزند دلبند مرزین العابدین طول الله عمره
فی ظل حمایتکم مصراع کو را بخدا و بخداوند سپردم و دیگر فرزندان طفل و برادران را نیز آنجناب مملکت پناهی سفارش نمودن احتیاج نیست
چه تحقیق دوستخواهی آنحضرت پیوسته ذخرا خلاف اندوخته ام تا چنانچه از نخبه کرم و لطف عمیم آن یگانه زمان و زمین سزد مضمون آن
حسن العهد من الایمان کاربسته قاعده مستمره ایشان را با جمیع ممالک مبارک خود مخصوص فرمایند و ظلال اشفاق بر احوال ایشان
گسترانند بوجهی که آثار آن صغار و کبار روزگار دریابند و در قرنها باز گویند و حاسدان و فاسدان را که سالها تا در انتظار آن
چنین روز بوده اند مجال شماتت و محل استیلا نیابند و این معنی موجب افتخار ذکر جمیل و اجر جزیل شناسند و این دوست مخلص را
که با قیاق عهد مودت توفیق عزلت یافته بفاتحه و دعاء خیر یاد فرمایند تا بمیامن همت آنجناب دولت از فحوای آیت
یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین محروم نماند هذا عهدنا الیه و العهدة فی الدارین علیه همواره بتوفیق
نشر مبرات از باب کاه و اسباب العطیات موفق باد و حق تعالی از عمر با فیضش برکت کناد بالنبی و آله الامجاد ذکر اقبال در توجه رایت
آفتاب اشراق بجانب فارس و عراق چون زین العابدین مار و روز دولت بشام رسیده بود و ایام سعادت بفرجام انجامیده

در آمدن تعلل نمود و فرستادهٔ حضرت صاحبقران را موقوف داشته باز نفرستاد و از اندیشهای فاسد که در خاطر او بود بخاطر راه
داده سلسلهٔ اقبال ناممکن میجنبانید رای آفتاب اشراق آن حضرت چون بر آن معنی اطلاع یافت نایرهٔ غضب جهان سوزش اشتعال یافته
عزیمت صوب فارس و عراق تصمیم فرمود و در پارس ئیل موافق سنهٔ تسع و ثمانین و سبعمائه حضرت صاحبقرانی روی همت عالی نهمت
بتسخیر ممالک عراق و فارس آورده لشکر ظفر قرین را گزین کرده منقلای تعیین فرموده پیشتر روانه گردانید و فرمان داد که اغرق
همایون بصوب ری رفته در ییلاق قش قشلاق نمایند و امیرزاده میرانشاه را با امیر حاجی سیف الدین و شیخ علی بهادر بضبط و
محافظت اغرق بازداشت و رایت نصرت شعار با باقی لشکر فتح آثار متوجه مملکت فارس گشت بیت روان شد بصوب سطرخ گزین * و هم گاه
ایران زمین * همه سند ظفر زیر ران * سعادت قرین نصرتش همعنان * دلیران توران زمین در رکاب * همه دل پر از کین و سر
پر شتاب * یکایک برآورده گرز گران * سنان داده آب و کمان کرده زه * ز گرد سواران جهان تیره گون * سپاهی برون
از حد و چند و چون * همی رفت از این گونه صاحبقران * نگهبان خداوند کون و مکان * و چون از ولایت همدان گذشته بجربادقان
رسید بتربیت لشکر فیروزی اثر التفات فرموده و از آنجا نهضت نموده بسعادت و اقبال روان شد و چون بظاهر شهر صفاهان محل
نزول همایون گشت سید مظفر کاشی که خال سلطان زین العابدین بود و از قبل او حاکم صفهان با خواجه رکن الدین صاعد و سایر سادات
و علما و اکابر و اشراف از راه استیمان و استعطاف از شهر بیرون آمدند و بشرف بساط بوس فایز گشته بعواطف مراحم پادشاهانه
مفتخر و سرافراز شدند و هیا گردانیدن مال اطراف و جوانب شهر را فرو گرفتند و صاحبقران کامگار بشهر در آمد و طرف [illegible]
قدوم همایون رشک حصار فیروزه کار طارم چارم سپهر گردانید و قلعه را احتیاط فرموده امیر ایکو تیمور را بضبط قلعهٔ طبرک
فرمان داد و بسعادت و اقبال بیرون آمده بمنزل مبارک معاودت نمود و در هر دروازه جمعی از لشکریان را بضبط
و محافظت آن نصب فرمود و یرلیغ لازم الاتباع نفاذ پیوست که در تمام شهر ارباب و اهالی هر محله بخدام همراه انتظام سپارند
و چون برحسب فرموده کاربند شدند اکابر و اصول شهر بدیوان اعلی آمده جهت تحصیل بهای هیاکر سنقور تا مال امان قبول کرده
و بر اهل شهر قسمت نموده و از برای استخلاص آن محصلان طلب شدند فرمان قضا جریان صادر شد که محلات را برابر قسمت کرده
هر امیری از مردم خود کسی بتحصیل فرستند و از برای ضبط مال نوبت ملک برلاس و محمد سلطانشاه را تعیین فرمود و اکابر صفهان از
درازی و توقیف محصلان بشهر در آمدند و بدرست کردن وجه مشغول شدند و چون از اراده پادشاه قهار جل و علا بر
آن دیار تعلق گرفته بود واذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه در این اثنا شبی یکی از جهال رستاق صفهان که او را علی کچه پا گفتندی

و از طرف آهنگران بود در اندرون شهر دهل زد و حشری از اشرار عوام کالانعام بل هم اضل جمع شدند و در تیمای که
برآورده گرد محلات برآمدند و اکثر محصلان را بکشتند مگر در چند محل که عقلا و وجوه در شده محصلان خود را از شر آن مفسدان
نگه دار و محافظت نمودند و بسیاری از لشکریان بجهت مهمات خود بشهر آمده بودند در آن شب عرضهٔ تلف گشتند و محمد پسر حاجی بهادر بقتل آمد
چنانچه قریب سه هزار کس در آن شب از غوغای عوام کشته شدند و آن جاهلان کم خرد چابک بعد از قتل اتراک دروازها شتافتند
و از جمعی که بمحافظت آن قیام نموده بودند باز گرفتند و بضبط و استحکام آن مشغول شده متصور باطل و اندیشهٔ محال بنیاد یاغیگری
نهادند روز دیگر چون کیفیت واقعه بسمع مبارک حضرت صاحبقرانی رسانیدند آتش خشم جهان سوزش که شعله نار الجحیم نایرها
زبانه زدن گرفت و لشکر نصرت شعار را بتسخیر شهر امر فرمود دلاوران سپاه تیغ انتقام بدست جلادت کشیده روی قهر
بشهر نهادند و مردم اندرون چون واقع شده بود اختیار از دست رفته در مقابله و مدافعه از بیم جان حرکة المذبوح میکردند
و بیان تیمور آقبوغا در آن جنگ کشته شد و چون بهادران ظفر قرین حصار گشودند و شهر تمام مسخر شد صاحبقران کامکار
جمعی را بفرستاد تا محلهٔ سادات و کوچهٔ موالی ترکه و خانهٔ خواجه امام الدین واعظ و اگرچه یکسال پیش از این حال وفات یافته
بود حمایت نمایند و بقتل عام و انواع عقوبت و انتقام فرمان داد بیت فتادند در شهر خیل مغول * برافتاد بنیاد مردم بکل *
بقتل و بغارت گشودند دست * سرای سران جمله کردند پست * و بعضی مردم بزرگ که لشکریان را بادب نگاه داشته بودند از
آسیب تعرض آن جاهلان بپاک صیانت نموده خانهای ایشان بسلامت بماند و بعضی مسلمانان از این ممر خلاص یافتند
و یرلیغ شحنهٔ قهر نفاذ یافت که تومانات و هزارجات و صدجات و سرکشیکان را بحصه در سر بسپارند و جهت ضبط آن
تواجیان دیوانی جلوه بنهادند و از ثقات استماع رفته که بعضی لشکریان که نمیخواستند که بدست خود مباشر قتل گردند از یساقیان
سر میخریدند و میسپردند و در اوایل حال سر بیست دینار کپکی بود و در اواخر که هر کس حصهٔ خود سپرده بودند بکسر به نیم دینار
آمده بود و کس نمیخرید و هم چنین هر کس را که مییافتند میکشتند و از غرایب حالات الهی آنکه جمعی که در روز از گزند تیغ سیاست
یافتند در شب خواستند که بگریزند از قضا برفی نشست و اثر پای ایشان در برف بماند روز دیگر آن کینه خواهان پی ایشان بر
گرفته برفتند و از هر جای که پنهان شده بودند آوردند و به تیغ انتقام بگذرانیدند لیقضی الله امرا کان مفعولا و از عدد
کشتگان آنچه بقلم در تحت ضبط کتاب و حساب در آمده بروایت اقل هفتاد هزار سر در ظاهر اصفهان جمع شد و از آن در مواضع
متعدد منارها ساختند بیت گاه که خوش خوش بود * گه همه آتش شود * نقشهای عجب * بازار خوشت خوشت * و حقیقة ان ات

که چون رجال ایشان عاقبت نه اندیش سر از اطاعت اولو الامر دور کشیده و صد هزار مسلمان را بناحق کشته این حال پیش ایشان آمد
فی الجمله قهر قهار شدید الانتقام فروغ علا جلوه کرد در آن زمان در صفاهان کرد تا بهرام خون آشام بر این بام فیروزه فام تیغ گذاری چنین قتل عام
کم اتفاق افتاده باشد والله اعلم واحکم و این واقعه در روز دوشنبه ششم ذی قعده سال مذکور اتفاق افتاد و اگر سلم دارا ز
دقایق و بدایع حکمت نامتناهی الهی حوادث و وقایع عالم کون و فساد را نوعی ارتباطی با اوضاع فلکی اثبات نموده که در صفاهان
دست داد قرب زمانی داشت با قران نحس از قرانات مثلثه هوائی در جوزا و قران نحسین در سرطان ذلک تقدیر العزیز العلیم

گفتار در توجه حضرت صاحبقران دشمن گداز مسکین نواز بجانب دار الملک شیراز

چون خاطر مبارک صاحبقران کامکار
از قضیه فتح آن دیار بپرداخت امیر حاجی بیک پسر امیر سار بوغا و تومان شاه را با سپاهی بمحافظت صفاهان باز داشت و در کنف حفظ و
تایید ملک دیان بصوب شیراز روان گشت و والی فارس زین العابدین چون خبر شنید بیت که صاحبقران آمد و صد هزار * دلیران جنگی
ز توران سوار * ره گریز نهاد و در شوشتر پسر عم او شاه منصور حاکم بود با وجود آنکه میان ایشان صفائی چندان نبود کالمستجیر بالنار
با سپاه خود راه کازرون متوجه او شد غافل از آنکه هر که بر دشمن اعتماد نماید از غدر او حذر واجب نداند سررشته سعادت
از دست داده باشد و در ملامت بر خود گشاده و چون بکنار آب دو رود آنکه رسید شاه منصور مردم او را فریب داده بجانب
خود دعوت نمود و چون مزاج لشکریان بلکه طبایع نوع انسان که انه کان ظلوما جهولا بر بی وفائی مجبولست مجموع خاک بی آزرمی
بر روی وفا پاشیده بطرف او مایل شدند و زین العابدین با اندک نفری بماند شاه منصور جمعی را بفرستاد تا او را بشهر آورده
در سلسله سلاسل با غلال و سلاسل مقید گردانیدند و آن جماعت که بموافقت منحرف از او گشته بودند همه را بگرفت و تمام اموال ایشان
باز ستده محبوس گردانید بیت هیچ دشمن بدشمن این نکند * که کند مرد بیخرد با خود * و چون رایات همایون صاحبقران در اول
ذی حجه سنه تسع و ثمانین و سبعمائه بفتح و فیروزی بشیراز رسید مملکت فارس بی کلفت دفع منازعی در حوزه تسخیر و تصرف
بندگان حضرت صاحبقران آمد و در سلک دیگر ممالک محروسه انخراط یافت و فتنه زین غایل بیت دولت آن است که بی خون دل
آید بکنار * ورنه با سعی و عمل باغ جنان این همه نیست * و در ظاهر شهر شیراز در حوالی تخت قراچه مرکز رایات نصرت آیات گشت و تمام
اصول و کلانتران و کلویان باحراز سعادت زمین بوس شتافتند و بعد از اقامت رسم خاکبوسی کمیز زر تومان کپکی قبول کردند
که بخزانه عامره فرود آورند و از برای کفایت این مهم امیر عثمان عباس بشهر در آمد و وجه مذکور تمام و کمال بوصول پیوست
و در روز عید عیدگاه بشرف حضور حضرت گردون بسطت آرایش پذیرفت و خطبه بالقاب همایون آراسته گشت و بعد از ادای وظایف

عبادت و قربان بمنزل همایون معاودت افتاد و والی یزد شاه یحیی که برادرزاده شاه شجاع بود و داماد او با پسر
بزرگش سلطان محمد و حاکم کرمان سلطان احمد برادر شاه شجاع و ابو اسحق نبیره شاه شجاع از سیرجان و سایر حکام اطراف و
جوانب مثل اتابکان لر و گرگین لاری که گویند که از نسل گرگین میلاد اند کمر بندگی و فرمانبرداری بستند و بشرف بساط بوسی رسیدند
و پیشکشهای لایق کشیده بعنایات و عاطفت پادشاهانه سرافراز گشتند و عساکر گردون مآثر حسب فرمان مطاع بعضی ولایات را
که قدم انقیاد بر جاده متابعت ننهاده بودند تاخت کردند و چون مملکت فارس با تمامی توابع و لواحق مسخر شد و در تحت
تصرف کارکنان قرار گرفت منشیان بلاغت شعار و دبیران لطایف نگار صورت عظایم امور و جلایل احوال که در آن مدت
از آثار عنایت بی غایت پروردگار عز علا مواهبه و جل جلاله روی نموده بود بنوک خامه گوهربار بر صحایف اعلام و اظهار
نگاشته فتحنامها پرداختند و مبشران با دار السلطنه سمرقند و خراسان و سایر ممالک و بلاد روان ساختند بیت مرد دخت فتحنامه حضرت
بسی نامه در باب فتح و ظفر * بر انگیخت کران کلک دبیر * ز میدان کافور گرد عبیر * رقم زد بسی داستان شریف * بحلی الطف
ادای ظریف * بعهد لطف چون گشت پیراسته * بمهر همایون شد آراسته * رسانید قاصد بهر کشوری * صدایش بر آمد ز هر منبری *
جهان شد سراسر کران تا کران * پر آوازه فتح صاحبقران *

گفتار در سبب معاودت حضرت صاحبقرانی بمستقر سریر سلطنت و جهانبانی

روزگار چون این فتح نامدار در عین شوکت و ابهت و اقتدار شاهد کرد و دفع عین الکمال را نیل
و قد فعه بر جمال حال فرخنده مآل کشید و از جانب ماوراء النهر چراغچی بهفده روز رسید و خبر رسانید که در آن طرف گرد فتنه برخواست
و تقمش خان دیگر باره خاک بدعهدی و بیوفائی بر فرق دولت خود پاشیده و لشکر گران بماوراء النهر فرستاده است
و صورت آن واقعه چنان بوده که چون لشکر دشت مقدم ایشان بیک یارق اغلن و ایلیغمش اغلن و عیسی بیک و سایر تغن
بهادر و دیگر بهادران از سغناق گذشته بصبران آمدند و بمحاصره آنجا مشغول شدند تمور خواجه آقبوغا که محافظت آنجا
بعهده او بود بمدافعه و مقاتله ایشان قیام نمود و پیروزیان هرچند کوششها نمودند و جنگهای مردانه کردند کاری از
دست ایشان نیامد و چون از تسخیر عاجز شدند از آنجا گذشته دیگر مواضع را تاختند و امیرزاده عمر شیخ که در اندکان
بود لشکر آن نواحی جمع آورده بدفع ایشان روان گشت و امیر سلیمان شاه و امیر عباس نیز سپاهی که در سمرقند مانده بود
مرتب داشته و امیر لعل برادر طغی بوغا برلاس و شیخ تمور پسر آق تمور بهادر از سمرقند گذشته متوجه شدند و با میرزاده
عمر شیخ پیوستند و باتفاق از آب سیحون گذشته بصحرای جولگ که به پنج فرسخی اترار واقع است بجانب شرقی در پاییز الکل

لشکر جانبین بهم رسیدند و صفها کشیده و میمنه و میسره آراسته بر یکدیگر حمله آوردند و جنگ در پیوست بیت از باد حمله اسب حرب استعمال
یافت ٭ ترک اجل بغارت جانها مجال یافت ٭ در تنگنای گشت خلایق در آن مصاف ٭ مرگ از بزرگی مرده ز خوش انتقال یافت ٭ و بهادران
شیران مقاتله و محاربه تا شب هنگام تمادی پذیرفت امیرزاده عمر شیخ که در کمال جلادت و مردانگی یگانه دوران بود کالبرق
الخاطف و الریح العاصف بر قلب معرکه زده و از آن سوی لشکر دشمن بیرون رفته از سپاه خود دور افتاد لشکریان چون
او را ندیدند متوهم گشته شکست یافته متفرق شدند و امیر عباس را در آن مصاف زخم تیر رسید و امیرزاده عمر شیخ بقوت دولت
قاهره در میان دشمنان بسلامت بیرون آمده باندک زمان شتافت و باز لشکرهای متفرق را جمع آورد و در آن اثنا خبر
که انکاتوره برادرزاده امیر حاجی بیگ از کفوت نیز حقوق انعام و احسان حضرت صاحبقرانی فراموش کرده عهد و پیمان
شکسته است و با لشکر گران از خوزستان ببیرام و تا شکست آمده لشکرانش دست فساد بغارت ولایت دراز کرده اند
امیرزاده عمر شیخ چون بر آن حال اطلاع یافت لشکر از کنده را فراهم آورده بجنبید آمد و در آنجا معلوم فرمود که دشمنان از
راه جمش بصوب اندکان روان شده اند فی الحال بعزم آنکه پیش راه ایشان بگیرد باز گردید و در کنار آب اخلیک که عبارت
از سیحون است بمقابل مخالفان رسید و از جانبین گذارها گرفته فرود آمدند و چند روز کنار آب در برابر یکدیگر بالای آب
بر رفتند و انتهاز فرصت را رعایت مینمودند شبی انکاتوره حیله کرده در محلی که فرود آمده بود هزار کس را گذاشت و بر گرد
تا آتش بسیار پراکنده بر افروختند و خود با باقی لشکر بالای آب روان شده بتعجیل راند و محلی گذر پیدا کرده و از آب گذشته
صف لشکر بیاراست امیرزاده عمر شیخ باستقبال او نموده لشکر هر دو جانب بهم رسیدند و جنگ در پیوست بیت جهان شد گرد
اندرون ناپدید ٭ کسی از یلان خویشتن را ندید ٭ بخون گشته آغشته هامون و کوه ٭ ز بس کشته آمد ز هر دو گروه ٭ امیرزاده
عمر شیخ کوششهای مردانه نمود و چون کثرت و فزونی دشمنان بیش از حد بود عنان از جنگ ایشان برتافته بحصار اندکان
در آمد و انکاتوره با لشکر از عقب روان شده و چون رسید خواست که شهر را از اطراف و جوانب فرو گرفته بمحاصره مشغول گردد
شاهزاده جوان بخت را عرق غیرت و حمیت ازلی در حرکت آمده از حصار بیرون شتافت و با تیغ تابنده و سپر توکل
روی جلادت بدشمنان نهاده جنگ در پیوست بیت بر آمد چنان از دو لشکر خروش ٭ که چرخ فلک را بدرید گوش ٭
ز عکس سر تیغ و برگ سنان ٭ سر از راه بیرون شد و دست از عنان ٭ ز زخم تبرزین و تیر خدنگ ٭ همه موج خون خواست از
دشت جنگ ٭ و چون لشکر چند بسیار بوده سپاه شاهزاده بشکستند و او از غایت شجاعت و دلاوری میان دشمنان

در آمده

در آمده و چون شیر شرزه و حمله کاره خصم بزخم تیر و شمشیر میدرید در آن حال توکل بهادر تیغ کشیده حمله کرده و عنان
شاهزاده گرفته از جنگ گاه بیرون آورد و انکاتوره نیز ایستادن مصلحت ندیده باز گردید و در راه کاو فرستاده پیش لشکر امیرزاده
عمر شیخ لشکریان را در پی او روانه گردانید و قریب سه روز تکاپشی کرده بسیار از سپاه چته را که از عقب میرفتند به قتل آوردند
و امیر سلیمان شاه و امیر عباس و ارغونشاه قوچین تیمور تاش و برات خواجه و سونچک تیمور و غیرهم چون از جنگ لشکر دشت که در
موضع جه کلک واقع شده بود شکسته باز گشتند بمحافظت آنجا قیام نموده و مخالفان رسیده دهها را غارت کرده بعضی
از ایشان متوجه بخارا شدند و فوجی دیگر از لشکر قمش بیان که از راه خوارزم آمده بودند چون بخارا رسیدند سودای تسخیر آن
در سر ایشان افتاد و بقصد محاصره در ظاهر شهر نشستند و در اندرون طغی بوغا برلاس و تلمش قوچین و دربی قوچین
حصار و قلعه را محکم گردانیده بمدافعه و مقاتله ایشان دست جلادت برگشادند و جنگ بسیار واقع شد و چون مخالفان از
تسخیر بخارا عاجز شدند بضرورت از آن کار روی برتافته بخرابی ولایات ماوراء النهر مشغول گشتند و در تخریب سرای آتش زدند و دیه ایلنشان
سلطان محمود پسر کیخسرو ختلانی بود و از قرشی و عزار گذشته تا کوی تن و لب آب آمویه تاخت کردند و در آن ولا امیر
عباس بزخم تیری که در جنگ کوکلک بدو رسیده بود درگذشت انا لله و انا الیه راجعون ٭ گفتار در رجعت حضرت صاحبقران
دین پرور و تفویض حکومت فارس و عراق بآل مظفر چون خبر واقع مذکور در شیراز بحضرت صاحبقران رسید امیر عثمان
عباس را با سی سوار از دلاوران نامدار بتعجیل هر چه تمامتر از راه یزد بجانب سمرقند روانه گردانید و حکومت شیراز با شاه یحیی
برادرزاده شاه شجاع تفویض فرمود و اصفهان را بسلطان محمد پسر بزرگ او و کرمان را بسلطان احمد برادر شاه شجاع و سیرجان را
با همه آنچه که ذکر او خواهد آمد بسلطان ابو اسحق که نبیره شاه شجاع بود برسم سیورغال کرامت فرموده مجموع را بر تیغ و الیغاء
لازم الاتباع بلند پایه گردانید و فرمان شد تا جناب افاده مآب قدوة المحققین و افضل المتأخرین سید شریف جرجانی
سمرقند نقل فرماید و از عظمای امرای شاه شجاع امیر علاء الدین اناق نیز با جمعی دیگر از اکابر و اعیان متوجه آن جانب گشتند
و از هنرمندان پیشه ور جماعتی را بخانه و کوچ روانه آن طرف گردانیدند و حضرت صاحبقران در اواخر محرم سنه تسعین و سبعمائه
عزم رجعت بطرف سمرقند جزم فرموده سوار شد با یمن طالع و فر نصر و ارتفاع دولت و اجلال حال و چون به بنه ابرقوه رسید پهلوان
مهذب خراسانی که حاکم ابرقوه بود کس فرستاده عرضه داشت که شهر را محافظی که بنفس مصلحت ننماید اگر [illegible]
بی توقف باحراز سعادت زمین بوس شتابم حضرت صاحبقران گیتی ستان توکل باورچی را فرستاده و مهذب باستقبال موکب همایون

استمالت نموده بوسیلهٔ امرای کامکار بشرف بساط‌بوس حضرت اعلی سرافراز گشت و چون رایات نصرت شعار به ابرقوه رسید مهذب گرگجه‌ای
بربیان ماتم حب المقعد و بشرف ترغو و بیاوری قیام نمود و باندازهٔ قدرت و کمیت پیشکشهای لایق کشید عاطفت پادشاهانه
شامل حال او آمد ابرقوه را با و مسلّم داشت و یرلیغ داد و حضرت صاحبقران از آنجا تعجیل براه سپاهان و تخته پل روان گشت بیت
همیرفت منزل بمنزل روان ٭ سعادت قرین و ظفر همعنان ٭ ز گرد سپاهش هوا مشک فام ٭ یکی حال روز و شب و صبح و شام ٭
جهان تاب از زر و زر همیدا نبود ٭ ز نعلین سپهر و ثریا نبود ٭ و چون آوازهٔ توجه رایات نصرت شعار بماوراءالنهر رسید دشمنان را
پای قرار بر جای نماند و طریق فرار اختیار نمودند بعضی بخوارزم رفتند و جماعتی راه دشت قبچاق پیش گرفتند و رایات فتح
آیات از جیحون گذشته بدار السلطنه سمرقند نزول فرمود و خداداد حسینی و شیخعلی بهادر و عمر تابان و دیگر امرا را در عقب مخالفان روان
و ایشان برحسب فرمان شب و روز رانده تا موضع سلین تکاشی کردند و بسیاری از مخالفان را بتیغ انتقام گذرانیده
مظفر و منصور بپایهٔ سریر اعلی معاودت نمودند **گفتار در پرسش نمودن حضرت صاحبقرانی امرا را که در ماوراء**
النهر گذاشته بود چون سپاه نصرت قرین حضرت صاحبقران را از فر دولت و اقبال آن نمونه کشتی‌بان در هر زمان
و ملکان غیر از شکستن ایشان و برآمدن خصم مخالفان عادت نبود صورت رزم معرکه‌ها و کلک که لشکر توقتمش خان را اندک غلبه
دست داد بر خاطر همایون نجات گران آمد و باحضار امرا که در آن جنگ بودند فرمان داد و ایشان را بر غو رسیده و از
کیفیت آن جنگ تفتیش و تفحص نموده ٭ بیت ٭ بفرمود تا هر که روز نبرد ٭ بمیدان چو مردان جنگی نکرد ٭ چو زن از پس … انداخت ٭
پیاده بشهرش همی تاختند ٭ و گر کهتری مردی کرده بود ٭ در آن مهتری مرانش نوازش نمود ٭ برات خواجه کوکلتاش را که بشر ابطال مردی
و مردانگی چنانچه عادت و شیمهٔ دلاوران عیار گشت منصوص در آن معرکه اهمال نموده بود برحسب فرمان گرفته و ریش تراشیده و معجر
عظیم کرده و گوناب و سفیداب کرده معجر پوشانیده و کوکچه ملک چون برسم شجاعت و جلادت قیام نموده در پای علم رقص
با بیست ده مرد در موضع چگال از کنار محمد بر سر سید نفر کافران که تورانی شبخون برده و پسران محمد و آن تومان را از
ذل اسیار کفار خلاص داده بوظیفهٔ نوازش فرزندانه … انواع سیورغال فرمود و بمزید عنایت و تربیت مخصوص گردانیده حکم
ترخانی ارزانی داشت و پایهٔ قدر امیرزاده عمر شیخ که در اظهار آثار جلادت و اقتدار ید بیضا نموده بود از پایس حسن
مراحم و عواطف پادشاهانه از اوج عیوق برگذشت **گفتار در نهضت همایون حضرت صاحبقرانی بجانب خوارزم**
نوبت پنجم در سال لوی ئیل سنه تسعین و سبعمائه حضرت صاحبقران بعون تأیید ملک دیان عنان عزیمت بصوب خوارزم

معطوف

معطوف داشته در موضع ارکی بار نزول فرمود و کونجه اغلن و تمور قتلغ اغلن که از توقتمش خان روگردانیده و بنجاه رکاب
عالم‌پناه آورده بودند با شیخعلی بهادر و شیخ تمور بهادر برسم منقلای از پیش روان ساخت و ایشان از نهر بغداد عبور نموده
عید خواجه را بقراولی فرستادند و او بمرکب جلادت گوی … رواج و از کله بابان ایلمش اغلن شخصی را گرفته بیاوردند کیفیت حال
مخالفان از او استفسار نموده او را پیش صاحبقران کامکار فرستادند و چون آنحضرت خبر دشمنان از وی باز دانست از آنجا روان شده
بجوی جلدرس رسیده و چون از آنجا بسعادت و اقبال بگذشت از طرف دشمن کسی گریخته آمد و خبر آورد که ایلمش اغلن و سلیمان صوفی
سر بسر و جان خانمان اختیار کرده خوارزم را گذاشته و گریخته‌اند و روی گریز بصوب توقتمش خان نهاده‌اند حضرت صاحبقران
امیرزاده میرانشاه و محمد سلطان شاه و شمس الدین عباس و اوچ قرا بهادر و الیکو تمور و سونجک بهادر را در عقب ایشان بیلغار روان
فرمود ایشان برحسب فرمان از راه قمرکنت و قرشاقنه و از برق سرعت سیر شتاب کرده بمخالفان رسیدند و بسیاری از
ایشان را بتیغ قهر گذرانیدند و با غنیمت نامحصور مظفر و منصور رجعت نموده بمعسکر همایون پیوستند حضرت صاحبقران چند روز بگلانزم
توقف فرموده یرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت تا تمامی اهالی و سکان شهر و ولایت را خانه کوچ بجانب سمرقند روانه
گردانیدند و شهر خوارزم را بالکل ویران ساخته جو کاشتند و تخم بدکرداری که مخالفان در کشتزار بی‌باکی فشانده بودند
هلاک و ادبار لشکر و زوال و خرابی دیار و کشور بار آورد **بیت** چو آمد بخوارزم صاحبقران ٭ گریزان شده دشمن از بیم جان ٭
مسخر شد آن مملکت بی‌نبرد ٭ بنقل اهالی آن امر کرد ٭ و چون شعلهٔ خشم حضرت صاحبقران از جسارت و بیباکی مخالفان
اشتعال یافته بود و بعد از سوختن خرمن شوکت و مکنت ایشان تسکین پذیرفت رایات نصرت شعار محفوف بعون تأیید
پروردگار متوجه سمرقند شد و بسعادت و اقبال بمستقر سریر سلطنت و جلال نزول فرمود و حقیقت آنکه اصل جبلّت
مبارک آن حضرت مجبول بر عدالت و رعیت‌پروری بود و وجهه همت عالی نهمت تعمیر بلاد و ترفیه عباد و تنظیم
از آثار قهر و خرابی احیانا از حضرت صاحبقران کردن تأثیر صدور می‌یافت جهت ضرورت جهانگیری بود و مصالح کشورستانی که
بی سیاست و القای رعب میسر نگردید لاجرم چون مدت سه سال از تخریب خوارزم گذشت مرحمت پادشاهانه در اواخر
سنه ثلاث و تسعین و سبعمائه هنگام مراجعت از یورش دشت قبچاق موسیکه سرچکی قوچین را فرمود تا که خوارزم را
بحال عمارت باز آورده و او محلهٔ قاآن را که چنگیز خان هنگام قسمت ممالک بفرزندان آنرا با کات و خیوق داخل الوس
جغتای خان کرده بود در حسابش ٭ و آبادان ساخت و الحالة هذه معمورهٔ خوارزم همانست **ذکر احوالی که در اثنای یورش**

همایون بجانب خوارزم روی نمود چون حضرت صاحبقران عنان عزیمت فرخنده مآل بصوب خوارزم معطوف داشته فرمان داد تا
ایلچیان روان شده ابو الفتح برادر کوچک محمد میرک که از آستان دولت آشیان روگردان شده بلخ و شبرغان گرده خود را در حوالی اندخود
و چون لالم بهادر قوچین از آن حال آگاه گشت او را تکامشی کرده در راه اسب لشکریان بطرف و شتاب میرفت تا در موضع حصار
با دررسید و او در پای درخت طاق خسپیده بود چون از موجب کفران نعمت و بسبب آن حرکت ناپسندیده سؤال کرد جواب
گفت برادرم میرک یاغی شده و کسی از طلب من فرستاده و من بآن واسطه فرار اختیار کرده پس اویرقتم لالم بهادر او را گرفته
بسته سوار گردانیده و از آنجا بازگشته در بخارا با میرزاده عمر شیخ که آنجا رسیده بود رسانید و صورت واقعه باز راند میرزاده
چون از آن حال آگاه شد در زمان خبر بخوارزم پیش حضرت صاحبقران فرستاد و بتعجیل متوجه سمرقند شد و چون بآنجا رسید
از حقیقت امر استکشاف نمود محمد میرک با وجود آنکه شرف قرابت و سعادت مصاهرت حضرت صاحبقران یافته چه همشیره
علی سلطان بخت بیگم را در حباله داشت و از میان تربیت آن حضرت ولایت ختلان وامثال آن نواحی تمام در تحت فرمان او
بود بحکم ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی نشاء غرور شوکت و حشمت راه سعادت و صواب از دیده بصیرت او پوشانیده
سودای محال اندیشه تسلط و استقلال بخاطر راه داده بود اگرچه خرد بهزار زبان فحوای بیت لمن انکه هرگز نکرده است
کس * بدین رهنمون بود بود است و بس * با او میرسانید سابقه شقاوتش درین کار آمده عزم مخالفت جزم کرده بود و با لشکر
که بسمرقند رسیده بود یاغی شده و از آنجا بازگشته و چون از قهلقه گذشته بودند لشکریان ختلان در ولایت ترمذ دست بیاغی
غارت برآورده بودند و نفس شهر را تمور تاش پسر آجی صوفی برادر امیر آقبوغا که داروغه آنجا بود محافظت نموده
و کوچه بند کرده از تبعه تعرض آن بدکرداران نگاه داشته بود امیرزاده عمر شیخ را چون کیفیت این اوضاع محقق شد از سمرقند بنهضت
نموده در یلغور یقاج نزول فرمود و لشکر جمع کرده و زنجعت میرک روان شد و او قوم خود را گردآوری کرده بود و به بداد خان
داد ملک زر و اسب و قمر بهادر که از کارکنان حضرت صاحبقرانی بودند غارتیده و اموال ایشان را تصرف نموده
و زرادخانه خاص که در آنجا بود گشاده و مجموع اسلحه و آلات ملک را بارازل و اوباش بخش کرده و اسب و جامه و عیم
وحشری بیطایل باندیشه باطل فراهم آورده و کمر مخالفت بر میان طغیان بسته مقاومت و جدال را آماده گشته بود بیت با سپاه
شوکت جهان فزا گشت * که خورشید در چشم او ذره گشت * غافل از آنکه اسباب صوری را در معرض تائید ملک قدیم همان حکم
خواهد بود که حبال و عصی سحره فرعون در مقابل عصای کلیم لاجرم چون امیرزاده عمر شیخ نزدیک رسید معهد وقیه فاذا هی تلقف ما یافکون

بظهور پیوست و سر غایت انت الاعلی بجلوه درآمد و از قوت دولت حضرت صاحبقران عقد جمعیت مخالفان از هم فرو گسیخت
و بمجرد آوازه وصول عساکر گیتی‌گشا از هزیمت یافته متفرق و پراکنده گشته و میرک را چون آتش نخوت و استکبار که از باد غرور و پندار
بالا گرفته بود فرو نشسته شکسته و خاکسار از آب وخش از ناحیه کیرک گذشته بجانب ختلان گریخت شاهزاده بتعجیل تمام از عقب او
روان شده و از حصار راه تیرکلی بجای شتافته کنار آب وخش رسید و شناه از آب بگذشت و میرک روی از دولت برتافته
راه بصوب حمایت شاه جلال الدین آورده بدره دروازه رفته بود و چون صاحبقران گیتی‌ستان را بیت عزیزی که هر کاز
درش سرتافت * بهر در که شد هیچ عزت نیافت * تعالی و تقدس بمحض عنایت و مهابت عزیز کرده بود هر که کفران نعمت کرده
و سر از هواداری او برتافت جز خواری و نگونساری نتیجه نیافت هر آینه شاه جلال الدین دست رد بسینه امید میرک بازنهاد
و او را بقلعه راه نداد چه یقین دانست که بقال حمایت و رعایت بیدولتان برگشته روزگار جز نکبت و ادبار ثمره بار نیاورد و تیره دو
من قال بیت چه بر کرمن روش باد بر نور * مرا از آنه بندی داد دستور * که از نیک و بدان بگریز چون تیر * دلش در کوی ماجید
گیر * و چون میرک خایب و خاسر از در دروازه بازگشت بیشتر ملازمانش که نوکر بودند دست از او بازداشته سر خود گرفتند و چون لشکر
منصور در کوه و دشت از راست و چپ و پیش و پس در طلب او بسیار شتافتند و از او خبری نیافتند امیرزاده عمر شیخ در ختلان بموضع
قبچاق دراق برای که قصر میرک بود نزول فرمود و منتظر میبود که دولت روزافزون چه لطیفه برانگیزد تا خاران و خدعه
بیکبار از شارع اقبال برخیزد بیت کبس کار کلی بر آن سان که خواست * زاقبال صاحبقران گشت راست * اتفاقا عثمان
پسر ارغون عمر با چند نوکر بسمرقند میرفت و از عقبه بوتاتو گذشته بر چشمه رسیده و پی اسبان دید که از جاده بیرون رفته
بود عون عنایت ربانی که پیوسته شامل احوال عوان حضرت صاحبقرانی بود در خاطر او انداخت که پی آن اسبان برگرفته
بطرفی که رفته بودند با نوکران روان شد و چون از چند پشته بگذشت محمد میرک را دید با چهار نوکر که نشسته بود و اسبان را
بعلف رها کرده فی الحال اطراف و جوانب او فرو گرفتند و عثمان عمر تاخته تخت اسبان را که رها کرده بودند بدست
آورد و بعد از آن ایشان را همه گرفته در بند کشید و خبر بامیرزاده عمر شیخ فرستاد و او را مصحوب خود کرده پیش شاهزاده باز گشت
و متوجه شاهزاده شد از آن شد و او را روز دوشنبه در اثنای راه بیابا شارتی که از آن شاهزاده رسید بیاساق
رسانید و ابوالفتح برادر او نیز در سمرقند همان شربت چشانیده دیده وران عالم عبرت را روشن گشت که عاقبت
غدر خیبت و جزای کفران نعمت عذاب الیم الا لعن الرحمن من کفر النعم و بعد از رفع این دغدغه امیرزاده عمر شیخ

روی توجه بصوب سمرقند آورد و در آنجا بسعادت پایبوس حضرت صاحبقرانی مستسعد گشت امیر جهانشاه در حسب فرمان با تمامی
یورلدای و طاینخان و اردوی از قندز متوجه معسکر همایون بود و چون به بلخ رسید امیرزاده کاربرلاس با مجموع لشکر بلخ و آن نواحی
بایشان پیوسته باتفاق بسمرقند رفتند در اثنای راه ایل یورلدای یاغی شده بازگشتند و میرجهانشاه صورت این حال بپایه سریر اعلی
عرضه داشت کرد خواجه یوسف ابن اولجایتو و جنید برادرزاده یورلدای و از لشکر بلخ میرعلی تاز را با خود همراه ساخته بازگرده
و در عقب یورلدائیان متعجل روان شده شبگیر کرده در بغلان بایشان رسیده و کوچ و خانه آن روز برگشتگان را غارت کرد
و درینحال با میرجهانشاه خبر رسید که میرکه یاغی شده است و لشکر جمع کرده در ولایت حصار نشسته است امیر جهانشاه سپاه
نصرت پناه را مرتب ساخته متوجه او شد و خواجه یوسف جهت ضبط لشکر خود با جنگ رفت و میرعلی تاز روانه بلخ شد تا لشکری که
در آنجا مانده بیاورد و مقرر کردند در کنار آب جیحون بهم پیوسته و چون جهانشاه بکنار آب رسید سالکان تمامی لشکر شاه
از آب گذشته و همانجا توقف کردند و چون شب درآمد جنید یورلدای و برادرش بایزید و علی اکبر با تمامی لشکر خود یاغی شده
شبیخون آوردند و ایشان سه هزار سوار بودند و با امیر جهانشاه هشتصد مرد بیش نمانده بود باستظهار دولت قرابت آثار
صاحبقران کامکار بهیچگونه تزلزل و اضطراب بخود راه نداده و توکل بر خدای عز و جل کرده با آن [illegible] پشت بآب آورده
سپرها و تورها در روی کشیده بمدافعه و مقاتله مخالفان مشغول شدند از آمد شد تیر از طرفین معرکه در آن تیره شب پر شهاب وار
نیب شمشیر و نیشان جان عیاران رزم آزمای سراسیمه شده در اضطراب افتادند بیت تیغ چون مشعل درافتاده بدل ؛ تیر چون شعله نور درآمد
به بصر ؛ گرد از خاک شد و تاریک گردان [illegible] ؛ وقت آورده شده کار که آهنگ ؛ در آنحال خواجه یوسف نوکری را از بالای اسب [illegible] در آب
انداخته روان ساخت و پیغام داد که مقام جلادت و پای ثبات بجای فشرد که اینک ما حکم را آماده گشته بمعاونت و مظاهرت شما
میرسیم لشکر نصرت نشان که در مقابل دشمنان چون سد اسکندر پای قرار استوار داشته بودند داد مردی و مردانگی میدادند از رود جیحون
این خبر پشت استظهار و بازوی اقتدار قوی گشت و خواجه یوسف و میرعلی تاز با صد مرد مکمل هم در آن شب از آب گذشته رسیده
و باتفاق حمله کرده کوششهای مردانه نمودند و چون صبح صادق از افق یمانی سر زد صبح فیروزی و ظفر از مطلع اقبال صاحبقرانی
دمیدن گرفت و لشکر دشمن با آن کثرت که در مقابله هر نفری هفت نفر بودند پشت هزیمت نموده روی گریز نهادند و از آب
گذشته بطرف بغلان گریختند و مصدوقه وان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین بابلغ وجهی بظهور پیوست لشکر منصور
تکامشی کرده بسیاری از ایشان بقتل آوردند و امیر جهانشاه با سپاه نصرت در قندز نشست و ایل و قبیله یورلدای از عقبهای سند و کش

گذشته

گذشته بکابل رفتند ابوسعید میسور چون یاغیگری ایشان بشنود [illegible] که با وجود سوابق عنایات که از حضرت
صاحبقرانی مشاهده نموده بود کفران نعمت روا داشته یاغی شده بجانب اتفاق قوغا میسور که دشمن ابوسعید بود حضرت صاحبقرانی اورا
بند کرده بمغولستان و طرف التای فرستاده بود و در اثنای [illegible] از آنجا گریخته بیامده اورا گرفته و باز بند کرده بپایه سریر اعلی فرستاد
در خوارزم و چون یاغی شدن ابوسعید بمسامع علیه حضرت صاحبقرانی رسیده بود اورا عتاب فرموده فرمان داد که بند
برداشتند و ایل و الوس میسور را به او ارزانی داشته پیش امیر جهانشاه فرستاد و چون صاحبقران کامکار از خوارزم بمستقر
سریر سلطنت بسعادت معاودت نمود رمضان خواجه و دیگر بهادران را با چند قشون از عقب کردون بمعاونت امیر
جهانشاه روانه گردانید و اورا فرمان داد که هر جا دشمنان روند از عقب ایشان بروند حسب فرموده امیر جهانشاه
و خواجه یوسف از قندز و بغلان از عقب مخالفان روان شده و از هندوکش و کابل گذشته در موضع لقمان بجنید و اتباع او
رسیدند و ایل و الوس ایشان را غارت کردانیدند و آنچه از عهده قهر ایشان بیکجان خلاص یافتند گریخته و چون امیر قوغا
از آن حال آگاه شده بود از همراه روی قصد بایشان نهاد و امیر سیفل قندهاری لشکر آنجا جمع آورده در راه با امیر اق بوغا
پیوست و باتفاق از عقبها و جنگلها گذشته بآن گریختگان روز برگشته رسیدند و راه بر ایشان بربستند بیت کوئی نقعه لشکر صاحبقران بلا
میرود از زمین و می بارد از هوا ؛ ایشان از بیم جان سراسیمه بجنگ مشغول گشتند و بعد از آنکه بسیاری کشته شدند و اندکی جریحه
که با ایشان مانده عرضه غارت و تاراج گشته و جنید و بایزید و ابوسعید بهزار مشقت سر بدر برده بکتاب هندوستان بدر رفتند و عساکر
منصور قرین سلامت و غنیمت موفور بمواضع خود باز گشتند بیت سپاه ظفر صاحبقران شد و نواز ؛ بهر جا که رو در غنیمت آمد باز
و در آن ایام که رایت نصرت شعار متوجه خوارزم بود سیورغتمش خان در ولایت بخارا بیمار گشت و بعد از چند روز نقل
شده بجوار رحمت پروردگار پیوست و نعش اورا از آنجا نقل کرده در حظیره کش نزدیک توبغان [illegible] در گنبدی که از جهت
او بود دفن کردند تغمده الله بغفرانه و در آن وقت که حضرت صاحبقران از تسخیر خوارزم فارغ یافته در پایه تخت دار السلطنه سمرقند
معاودت فرموده و آن خطه فردوس آیین از قدوم همایون حضرت سپهر آیین گشته سلطان محمود پسر سیورغتمش خان را بجای
پدر مقرر گردانید و رای عالم آرای او بر تعطف و اشفاق بر حال اولاد و اعقاب انداخته فرموده حضرت
رسالت پناه ختمی را حیث قال صلی الله علیه و آله تناکحوا توالدوا تکثروا جهت همت عالی نهمت بیافت کامکار کامگار
جهت [illegible] بپای سعی و اجتهاد برخواستند و اهالی مملکت دست سرور و شادمانی تبرعین شهر گشاده بنهایت

و بازارها آراستند و در باغ بهشت که نامش از محاسن صفات نشان میدهد و شاهد صفاتش مطابقه اسم و مسمی بیان
میکند سراپرده و خرگاه فراوان بمفرش زرین و رفعت آسمان بر زدند و برافراختند و آن افرشهای ملون و بساطهای ملمع
و هرگونه تکلف و تجمل از زر و در و زر و از جواهر تزیین و ترصیع ساختند و حضرت صاحبقران امیرزاده محمد سلطان و امیر
زاده پیر محمد برادرش و امیرزاده شاهرخ را با کرایم حلایل حور نژاد بطریق شرع مطهر عقد بستند در باغ بهشت تاریخ سنه
تسعین و سبعمائه داماد کرد حبذا عقدی که عقد ملک را داد انتظام * حبذا عهدی کز و شد رونق عالم تمام * تا در آن بزم همایون
گوهرافشانی کنند * آسمان از مه و فطرت بر جواهر ساخت جام * و بعد از اتمام این مهام صاحبقران گردون غلام لشکر بهرام انتقام را
اجازت انصراف داد امیرزاده میرانشاه بخراسان رفت و امیرزاده عمر شیخ باندکان و حضرت صاحبقران آن زمستان را در سمرقند
باقبال و کامرانی بگذرانید گفتار در نهضت همایون حضرت صاحبقران بجنگ توقتمش خان و ظفر یافتن بعون
ملک دیان چون توقتمش خان را سرنوشت شقاوت که خامه جف القلم بر پیشانی ادبار و خذلان او رقم زده بود در آن داشت که
حقوق عنایت و رعایت حضرت صاحبقرانی را فراموش کرده بر کفران نعمت اقدام نموده از تمام الوس جوجی که زیر آیین
تقویت و نصرت آنحضرت باو رسیده بود لشکر گران جمع آورد * ز روس و الس و بلغار و قبچاق * و قرم با کفه و الان و ازاق
همان ازو باشهر و با لمس هم * سپاهی بس گران آمد فراهم * و چنان لشکری از حیز شمار بیرون و از اوراق اشجار و قطرات امطار
افزون * بتاریخ اواخر سنه تسعین و سبعمائه موافق لوی ییل اول زمستان متوجه حضرت صاحبقران شد آنحضرت بر استعجال
الیلاغ یافت با لشکر سمرقند و کش از شهر سبز بیلاق نهضت فرمود و ساعر جرام نجم نزول همایون ساخت و تواجیان را جهت جمع
عساکر نصرت مآثر باطراف و اقطار ممالک روان کرده بود و بحسب اتفاق آن سال شدت برودت هوا بمرتبه بود که آسمان هموار از
پشت سحاب بر دوش افق کشیده و زمین موینه سنجاب قاقم پوشیده * بیت ز برف گشته هوا هم چو صفحه کافور * ز اربانده جهان
همچو گنبد بلور * هوا از غایت سرما چنان نمود اثر * که برد خاصیت از طبع مردم مخمور * در آن حال خبر آوردند که منقلای لشکر
توقتمش خان ایلمغش اغلن با سپاهی گران از آب خجند گذشته در نزدیک اوک زرنوق نشسته اند حضرت صاحبقرانی بکمال عزم
و ثبات که تعجیل بر ایشان رود امرا و نوئینان زانو زده مبالغه نمودند که چندان توقف باید که لشکرها از اطراف جمع آیند نقد این گفتار
در محک رای اصابت شعار آنحضرت تمام عیار ننمود و از نتیجه فی التاخیر آفات اجتناب واجب شمرده بر حسب اشارت بیت
از امروز کاری بفردا ممان * چه دانی که فردا چه گردد زمان * استماع غرایب را صواب ندانست و دست توکل در حبل المتین

صحرائی استوار کرده جمع شدن لشکرها را بپاید و با وجود آنکه در تمام راه تا سینه اسب برف نشسته بود با جمعی خاصه ایلغار کرده
متوجه گشت و یلغار کرده بیت روان شد باقبال فتح و ظفر * سعادت به پیرامنش راهبر * سعود فلک نقش او را نگهبان * جنود ملک
در پیش حرز خوان * و امیرزاده عمر شیخ از اندکان با لشکر یکبار بر آب گذشته و کنار آب خجند شتافته بموکب همایون پیوست حضرت
صاحبقران گیتی ستان کونجک اغلن و تیمور قتلغ اغلن و شیخعلی بهادر را با جمعی پیاده روانه ساخت تا راه گذر دشمنان ببینند روز دیگر وقت
طلوع آفتاب ماتحه نصرت انتساب از بالای قل اتار برآمده به یاغی رسیدند و سوران انداخته جنگ درپیوست بیت برآر تا بکوه
بغر تیغ * برآرایش شعله شد جان تیغ * زآواز اسب و غریو سوار * فرو مانده دست سواران زکار * و چون آتش حرب
از حمله دلاوران اشتعال یافت نسیم فتح از مهب اقبال حضرت صاحبقرانی وزیدن گرفت و مخالفان پشت هزیمت نموده رو
بگریز نهادند و بسیاری در زیر دست و پای اسب اجل سراسیمه کشته شدند و بعضی از بیم تیغ آتشبار خود را در آب خجند انداخته
خاک وجودشان بباد فنا بر رفت و آنها که از قتل خلاص یافته بصوب کرزیناقند لشکر منصور که پیشتر رفته بودند تا
راه بر یاغی بگیرند از پیش ایشان برآمدند و سپاه ظفر پناه از عقب روان شده و ایشان را سراسیمه وار از اطراف و جوانب در
میان گرفته و از زخم تیر و سنان و شمشیر و گرز گران دمار از روزگار ایشان برآوردند و خان حیاتشان بدست قهر
فرا سپردند و ایدی بردی بخشی را دستگیر کرده بخشیده که پیر ازین بخشیده و از بیم جان نام خود اظهار کرد و او را زنده
پیش صاحبقران گیتی ستان آوردند آنحضرت احوال و اوضاع توقتمش خان را استکشاف نموده او را خلعت عفو پوشانید و بعنایت
بعنایت پادشاهانه مخصوص گردانید و بعز ملازمت موکب همایون سرافراز گشت * سراج ارشاد بنده که بوده در رکاب تو و از آن
موضع کوچ کرده بسعادت معاودت فرمود در ماه صفر سنه احدی و تسعین و سبعمائه در آق قار فرود آمد و آنجا توقف نموده چون
از قدوم طلیعه لشکر بهار سپاه و تباه کار سرما پشت هزیمت داده و عیار بهجت آیین سبزه و ریاحین از اطراف و اکناف صحاری در
بساتین در حرکت آمدند بیت سلطان گل رسید و دیار چمن گرفت * اطراف جویبار سپاه سمن گرفت * لشکر ظفر پناه از اطراف
و جوانب رسیدند امیرزاده میرانشاه با سپاه از خراسان در بارگاه عالم پناه آمده لشکر بلخ و قندز و بقلان و ختلان
و حصار و دیگر بلاد و اعمال بمعسکر همایون پیوستند بیت از آواز یلان و گرد سپاه * نه خورشید تابنده بودی نه ماه * جهان
شد از گرد سم ستوران نهان * که خورشید گفتی شد اندر نهان * حضرت صاحبقران گیتی ستان فرمان داد که امیرزاده عمر شیخ و امیر حاجی
سیف الدین و الموتمور رفته و آب خجند را گذشته و عمده‌ای بازند ایشان با امتثال امر مبادرت نموده برفتند و در چند موضع

بی بسته و خبر بحضرت صاحبقران فرستادند و آنحضرت بتاریخ ربیع الاول سنه احدی و تسعین و سبعمائه موافق اول جیلان ییل از اینجا
کوچ کرده در رمضان امن و تایید ملک دیان روان شد و چون بکناراب رسید با فرزند کامکار و تمام لشکر از آن جا از آب گذشته
و تمور قتلغ اغلن و سونجک بهادر و عثمان بهادر را برسم منغلای تعیین فرمود و چون ایشان رجب فرمان روان شدند قراول از پیش ایشان
و فرستادگان قراول دشمن را دیده بازگردیدند و خبر با امرا رسانیدند امرا با لشکر کمین کرده حوزه را بدشمن نمودند و مخالفان چون
کسی راندیدند و شب درآمد از سر فراغت چون بخت خویش بخواب مشغول شدند غافل از این معنی که بیت بباید غنودن چنین بیخبر
که ناگاه سیل درآید بسر، لشکر نصرت شعار از دولت بیدار سوار شده بر ایشان شبیخون بردند بیت شب تیره رفتند گندآوران
چو شیر ژیان بر سر دشمنان، بگرز و سنان و بشمشیر و تیر، برآورد از جان دشمن نفیر، در آن شب دلیران نصرت شعار، بکشتند از
ایشان فزون از شمار، و چون منغلای شکر باغی نقل آمدند بقیه که خسته و خسته بعد شفق از آن ورطه سر بدر بردند و روی گریز
نهادند و از آب ارج عبور نموده بتوقتمش خان رسیدند و لشکر او صبران را محاصره کرده بودند و در آنجا جنگ جبه و الاد و توپچی منع و محاصره
مشغول گشته حکمهای بروانه کرده بودند و توقتمش خان بعد از عجز از تسخیر صبران سیمی را غارت نموده در آنجا کاری نشسته بود و چون او را از
وصول لشکر منصور آگاهی دادند شاه و سپاه هر که این خبر شنید از شکوه دولت حضرت صاحبقران پای ثبات و قرارش بلغزید خوف و هراس
بر ایشان استیلا یافته لشکری با آن کثرت سواد و بسیاری هیبت و استعداد بمجرد آوازه از هم فرو ریخت و هر کس بیت بهطرار زود راه گرفت بیت
و منهزم شده کالجراد المنتشر متفرق و پراکنده شدند بیت از آوازه شاه صاحبقران، فرو ریخت از هم سپاهی گران، ندیده
کس از دور گرد سوار، گرفته یکسر طریق فرار، از اینجا بباید تبرد لبیب، ز اقبال صاحبقرانی غریب، صاحبقران گیتی ستان چون از تهاجم
مخالفان آگاهی یافت امیر حاجی سیف الدین را با اغرق بسمرقند فرستاد و بنفس مبارک ایلغار فرموده در عقب دشمنان روان شد و خواجه شیخ
قوچین و قراقان بهادر روان شاه و دولتشاه حاجی با چهل مرد کزیده دو سه زبان گیری از پیش بفرستاد ایشان در موضع سارق
اوزن بقراول دشمن که در عقب بنگاه بودند رسیدند جنگی عظیم کرده بسیاری از ایشان را بقتل آوردند و بقیة السیف گریختند و چون بهادران
نصرت قرین مظفر و منصور بازگشتند در بیابان بقیه در خان که با صد خانه وار نشسته بود دو چار خوردند با ایشان نیز داد و رزم
بیکار دادند و بشکول بنیروی دولت قاهره قیه درخان را که بزرگ آن طایفه بود دستگیر کرده او را با قوم و گله و رمه بقهر و غلبه
راندند و بموضع اقسو بمعسکر همایون رسانیدند حضرت صاحبقران بدولت و اقبال از آن موضع نهضت فرموده از تنک چول از
چول گذشته بموضع سلن رسید و از آنجا روان شده و از سارق اوزن و کور چون گذشته بال قنون نزول فرمود گفتار در فرستادن حضرت

صاحبقران امیرزاده میرانشاه را بجانب خراسان در موضع ال قنون خبر آمد که ملوک سرابدال و حاجی بیک جون غربانی
و تمام لشکر کلات و طوس یاغی شده اند حضرت صاحبقران امیرزاده میرانشاه را با طغاء نایره آن فتنه فرمان داد و شاهزاده
رجب فرموده با لشکر نصرت شعار خود باز گردید و بتعجیل تمام شب و روز رانده بسمرقند آمد و چون مأمور بود بقلع ماده فساد
ممالک خراسان ملک پیرمحمد پسر ملک غیاث الدین با دو پسر زین العابدین و محمود که در آنجا بودند شربت فنا چشانیده و از نسل ملوک
کرت کس نماند و شاهزاده جوان بخت از آنجا بر سبیل استعجال بخراسان شتافت و در صحرای بحرآباد ملوک سرابدال با فوجی از
لشکر فدائی در پیش آمدند و از سر جان گذشته بر لشکر شاهزاده حمله آوردند و جنگی عظیم در پیوست عساکر منصور جوانغار و برانغار
پیش آمده ایشان را بنگاری وار در میان گرفتند و بزخم پیکان جان گداز قشیر آن اشرار را بر خاک هلاک انداختند و
ملوک کشته و خاک زیشنق بسیار نیم جان کنار انداخت و با جوقی از پیاده بتیز رفته از روی فرار بصوب عراق آورد
و امیر اقبوغا نیز که از هراة متوجه دفع آن شورش شده بود طوس را بعد از محاصره تسخیر کرد و حاجی بیک راه کوچانه علی بیک
جون غربانی از آنجا گریخته متوجه عراق شد و چون بسمنان رسید سادات هزاره کوی او را گرفته باز فرستادند و به تیغ سیاست
سپری شد و چون شاهزاده شاراليه مخالفان عصیان ورزیده را مقهور و مخذول گردانیده و عرصه آن مملکت را
از خبث وجود و لوث جنود ایشان پاک ساخت بمستقر سلطنت خویش نزول فرمود بیت درخت عصیان صاحبقران
که بارش هلاکت و رنج و هوان، کسی کاروان شاخ بخت ثمر، کروی کمو نی نه چند دگر، و عزم حضرت صاحبقران گیتی ستان
بر قرار جزم بود که بنفس مبارک در عقب توقتمش خان برود نویان و امرا اتفاق کلمه زانو زدند و بزبان اخلاص و نیکخواهی
عرضه داشتند که اگر رای عالی صواب داند اول بجانب خضر خواجه اغلن پسر تغلق تیمور خان و انکاتوره توجه نمائیم و ایشان را
گوشمالی بسزا داده نوعی سازیم که دگر باره اندیشه جسارت و فضولی بخاطر راه ندهند و بعد از فراغ از آن مهم روی
عزیمت بصوب توقتمش خان آوریم حضرت صاحبقران سخن ایشان را بسمع رضا اصغا نمود گفتار در توجه حضرت صاحبقران
بمغولستان بجانب خضر خواجه اغلن و انکاتوره نوبت پنجم در همین سال سنه احدی و تسعین و سبعمائه حضرت صاحبقران گیتی ستان
عزیمت جانب مغولستان مصمم فرموده و از موضع ال قنون مراجعت نموده براه یوزی باشی با لشکر و خدم و حواشی روان شد
و از توپا لیک قرق گذشته بعضی از اوزناق برآمد و اسبان لشکریان بغایت لاغر بودند از هر ده سوار سه نفر را بسمرقند
باز گردانید و اسبان ایشان را بهفت نفر دیگر قسمت فرمود و لشکر را آراسته ساخته بسعادت و اقبال روان شد و چون با یلقین

سوری رسید آب نبود سپاه از بی آبی در زحمت بودند و دو سه روز چاهها کنده آب حاصل کرده و برفتند ناگاه از نسمات
فیض الهی در آن بیابان در فصل تموز در سر سبزه برف و یخ بسیار یافتند چنانچه تمام لشکریان اسبان و چارپایان همه سیراب
گشتند و بادای شکر باری تعالی و تقدس قیام نموده روان شدند و چون بموضع توغرا اولنغ رسیدند رجب فرجه
شکار انداختند و صحرای ایغرا الی را رانده و گورخر بسیار صید کردند و هرچه فربه بود بردند آنچه لاغر بود نگذاشتند و در صحرای
اولن جرینغ بموضع چاپار ایغر رسیده فرود آمدند و از سپاه الکا تور اولن بوغا و اینکه چک با هزار سوار آمده
در آن صحرا الطلب قبیله بهرین میگشتند میرک ایلچی و پیر علی تاز قراول دست راست لشکر منصور بودند و با ایشان دوچار
خورده دست جلادت و اقتدار بجنگ و پیکار برگشادند و مخالفان هیچ توقف ناکرده پشت بهزیمت نموده روی گریز نهادند و لشکر
ظفر قرین شخصی از ایشان را دستگیر کرده بپایه سریر اعلی آوردند و کیفیت احوال از وی استفسار نموده معلوم شد که الکا تور در موضع
اوردکنک تار نشسته پس حضرت صاحبقران درزمان شیخعلی بهادر و الکوتمور را با جمعی بایلغار روانه آنجانب کردانید
و فرمان داد که بتعجیل تمام رانده سعی نمایند تا بموضع اوردکنک تار با الکا تور رسند و فرمود که در آن راه چلاک
کنند تا دشمنان از توجه ایشان آگاه نگردند و آن حضرت با عساکر گردون مآثر بیکبار کرده بعون ذو الجلال بر سبیل استعجال
در عقب ایشان روان گشت و چون روز شد بظهور پیوست که قنجی راه غلط کرده بجانبی دیگر افتاده اند آن روز راه
قیان قاری بتعجیل تمام رانده شب هنگام بموک ساپی فرود آمدند و روز دیگر راه یافته بآی اکوز رسیدند و چون
در آنجا نزول کردند صاحبقران گیتی ستان بابا و شاهزادگان و نوئینان و امرا مشورت فرمود که چون روز راه غلط
کرده ایم شاید که دشمنان خبر یافته باشند و متفرق شده مصلحت است که از دو طرف توجه نماییم بنابرآن امیرزاده
عمر شیخ را با بعضی لشکر روانه گردانیده امیر جلال پسر امیر حمید را قنجی ایشان ساخت و نفس مبارک با باقی سپاه ظفر
و شاه و تود قوی مراغ و قوراغن تو بورلاغن گذشته بموضع قراغوجور رسیده امیرزاده عمر شیخ با سپاه نصرت پناه
کوه و بیابان قطع کرده میرفتند و هر جا که با قوم دشمن دوچار میخوردند جنگ کرده همه را مقهور و منکوب کردانیدند
تا در موضع قوباق با الکا تور رسیدند و از طرفین سورن انداختند ب دلیران و شیران شمشیر کار + برافروختند
آتش کارزار + ز خون گشت پر دامن آسمان + ز بیم آب شد زهره روزگار + فرو بسته لبهای مردم ز نطق +
فرو مانده عضوهای گردان ز کار + بهادران لشکر نصرت شعار بعون تائید پروردگار بسیاری از آن نشان را بقتل آوردند باز

بکشتند

بکشتند و الکا تور انکاشی کرده از ولایت بدر کردند و از موضع قاقه برخی بگذرانیدند و غنایم بیشمار بدست آوردند و
بسی دختران ماه رخسار و دلبران لاله عذار اسیر گرفتند و شاهزادگان کامکار بعد از قهر و طرد مخالفان بدرگاه سپهر
منصور با غنایم نامحصور بسعادت معاودت فرمود و بموضع اختا و تمور بعز بساطبوس حضرت صاحبقران فایز شده و چون
مدتی بود که شیخعلی بهادر و الکوتمور بایلغار رفته بودند و هیچ خبر از ایشان نیامده فرمان اعلی نفاذ پیوست که امیرزاده عمر شیخ
با فوجی از سپاه بتفحص حال ایشان روان گردد شاهزاده حسب فرمان روی توجه براه نهاد و بعد از چند روز در اثنا
از راه دیگر بمعسکر همایون ملحق شدند و امیرزاده عمر شیخ چون به بیابان ایت الچی آله کول رسید ناگاه با شصت سوار از
دشمنان کلانتر ایشان قرا بیان تمور دوچار خورد و در آن حال با شاهزاده پنجاه کس بیش نبود اما مجموع امرا و بهادران
بودند مثل خداداد حسینی و تمور خواجه آقبوغا و حاجی محمود شاه یسوری و پیر حاجی ارلات و امثال ایشان بقوت استظهاری
که از لشکر ظفر قرین مصراع باقبال صاحبقران داشتند + توکل بر قادر بیضرت بخش کرده بی اندیشه و هراس بر ایشان حمله کردند
ب بیابان بجهاری گردید با سپاه + هرکس را در مقابل بتازد کس کینه خواه + لشکر صاحبقران دست جلادت برگشادند +
دل بتایید الهی بسته داد خصم داد + تیغ کین را برکشادند از نیام انتقام + روز روشن گشت بر چشم بداندیشان سیاه +
شاهزاده از صدق نیت و حسن اعتقاد در جهاد آن فرقه بغی و فساد داد مردی داده دست بردی نمود که ملک از فلک بزبان
تحسین ثنا بر شجاعت و جلادت او آفرین خواند و پیر حاجی پسر تلانکچی ارلات که از شجاعان و یکانه روزگار بود نقد
شجاعت را سکه جلادت زد و چون شیر غرّان در آن دشت کین بسی از مخالفان بیدین را داغ فنا بر جبین حیات نهاد آخر
چندین تن بر زمین انداخت و جان باسفل السافلین روان ساخت در رزم سرکشی از کمین قضا تیری بمقتل او رسید و بسعادت شهادت
فایز شد و از کرات فاقتلوا وقتلوا لاکفرن عنهم سیاتهم بهره مند گشت مصراع زهی حیات بکام و مردن بشهادت +
آخر الامر از مطلع و ان جندنا لهم الغالبون اختر سعادت گستر فتح و فیروزی طلوع نموده مجاهدان آن حضرت
قرین بر مخالفان فیاد دست ظفر یافته ایشان را منهزم گردانیدند و بسیاری بقتل آوردند هرچه داشتند از اموال و چهار
پایان بغارت بردند و گله های اسب و گوسفند رانده سالم و غانم بمعسکر همایون مراجعت کردند ب لفرد دولت صاحبقران
عون آله + امیرزاده عمر شیخ و آن گزیده سپاه + گشاده بازوی شمشیر و تیغ جهاد + شکسته دشمن بدکیش و کنده بیخ فساد +
بسوی اردوی اعلا محل جاه و جلال + مظفر آمده با عالمی غنیمت و مال + و چون صاحبقران گیتی ستان بموضع قراغوجور رسید

نزول فرمود و اموال و غنایم که عیار کردن آثار از اطراف و جوانب جمع آورده بودند بر لشکر قسمت نمود و چند روز در آنجا

توقف فرمود که ایلچیان فرستاده شد و فرمان داد که امیر جهانشاه و اوچ قرا بهادر و دیگر امرا با سی هزار سوار ایلغار کرده بطرف

از پس لشکر دشمنان بشتابند ایشان بر حسب فرمان روان شده و شب و روز رانده و از پس رسیده مغول لشکر از آنجا آب و یخی

از آنجا بجستجوی مخالفان کنار کنار آب روان شدند و بهر موضع از جزایر و غیر آن که دشمنان گریخته پناه برده بودند چون

برسیدند ایشان را بسبب قتل و غارت دمار و روزگار بر آوردند و درین طریق اسیر بسیار و غنیمت بیشمار جمع آورده مظفر و منصور

بازگشتند و بموکب همایون پیوستند حضرت صاحبقران ایل و الوس مغولستان که بجلادت تصرف و ضبط در آمده بود کوچ کرده

و با امیر ایلچی برادر طغی بوقا برلاس و تیمور بوقا و دیگر امرا قوشون سپرده روانه سمرقند گردانید و ایشان آن جماعت را

با اموال و غنایم بسمرقند رسانیدند و حضرت صاحبقران از حوالی گذشته منازل و مراحل قطع کرده بمحل ایل خوجه رسیده

در سرای اوردوی همایون بمحل معظم نزول فرمود **گفتار در قورلتای فرمودن حضرت صاحبقران و فرستادن لشکر**

باطراف و جوانب مغولستان باستیصال الوس جته چون حضرت صاحبقران گیتی ستان که **لهم لا منتهی لکبارها و همته**

الصغری اجل من الدهر هر مقصد که وجهه همت عالی ساختی و سایه التفات بر آن انداختی تا بکلی طرق و تمام وجوه در حیز

وصول نیامدی خاطر مبارک از آن نپرداختی درین یورش همایون که سپاه نصرت پناهش کرات و مرات بر دشمنان ظفر

یافته بودند و ایشان را مغلوب و منکوب گردانیده چنانچه تفصیل گذارش پذیرفت باز در باب استیصال الوس جته با امرا و

نوئینان مشورت فرموده فرمان شد که عیار کردن آثار فوج فوج از راههای مختلف روان شوند و مجموع در زمین و صحاری

آن طرف که محل حرکت و سکون قوم جته بیت احاطه نموده هر جا از ایشان نشان یابند اثر نگذارند بر حسب فرمان واجب

الاذعان مجموع قورچیان و قلاوزان جمع آوردند و راهها را تحقیق نموده ثبت گردانیدند و بر شاهزادگان و امرا قسمت

کرده مقرر شد که هر طایفه با قورچی معین از راهی مخصوص متوجه قلع و قمع مخالفان شوند و جمعی هم که از بیم تیغ جانستان

از هر گوشه بیرون رفته اند همه را بدست آورند و مجموع در موضع تولی جمع آیند از آن جمله امیرزاده عمر شیخ با لشکر اندکان

عمر قورچیان بر راه اقلان و پیان تمور پسر بکلک جته بر حسب فرموده براهی که مقرر شده بود روان گشت و اطراف و جوانب

طریق را تاخت کرد و هر جا که دشمنان را می یافتند قتل و غارت کار می فرمودند و از عقب دشمن اندر گذشته بعقبه قرا

خواجه رسیدند و مسافت میان سمرقند و قرا خواجه سه ماه راه است و فوج دیگر امیر جهانشاه و شیخ علی بهادر با سی هزار سوار

ایلچه

ارتسه تورکستان قنغور یغرچی ساخته از راهی که تعیین رفته بود روانه شدند و از قراتوت و شورگلوق گذشته هر جا که یاغی یافتند

بکشتند و غارت کردند و فوجی دیگر عثمان عباس با پنج هزار مرد تیغ گذار و امیر جلال و حمید یغرچی شده براه سنقر خان یولی از آن

لیغ و کوک یار شتافتند و هر آنچه دیدند هر که را یافتند و فوجی دیگر خداداد حسینی و شیر بهادر با پنج هزار مرد بجستجوی جلادت

آثار قمار تغور یغرچی ساخته از راه ارچکور روانه شدند و چون بموضع سقوت رسیدند با قومی بوغاجی و بیلکر طاقی شده

جنگ عظیم واقع شد **بیت** ز تیغ گشته هوا همچو میغ آتشبار ٭ ز نیزه گشته زمین همچو باغ آهن بر ٭ ز گرد گردان گردون شده کبود

زمین ٭ ز نعل اسبان هامون شده بشکل قمر ٭ به نیزه کرده دلیران چشم بیباکان کور ٭ ز نعره کرده یلان گوش خاکیان کر ٭

و آتش آن پیکار یکشبانه روز مشتعل بود تا باد فیروزی از چمن دولت صاحبقرانی وزیدن گرفت و بهادران شجاعت شعار

بزخم شمشیر آبدار مخالفان خاکسار را مقهور گردانیده منهزم و متفرق ساختند و غارت کرده با غنایم بسیار مظفر و کامکار

بازگشتند و حضرت صاحبقرانی بنفس مبارک با لشکر قول نهضت کرده کلمن دوجی باتفاق شیخ علی و ظفر یغرچی شده براه الیغ تول

توجه نمود و از بیلکر همایون ایلغار کرده به بیجان و ... بر آمد و الوس بوغاجی را درگیر گرفت و ادبار در معرض صد قهر

عیار کردن آثار اخته یک حمله دمار از روزگار ایشان آن بد نهادان بر آوردند و اموال نامعدود و غنایم نامحصور بدست

لشکر اقتدار شاه منصور افتاد و حضرت صاحبقران در زمان توجه بجانب قمقش خان امیر یادگار برلاس و امیر سلیمان شاه

و شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان را در آن زمان گماشته بود و چون لشکر قمقش خان بسر جنبه ورانده خان غرلت لنان معروف

گردانیده و بجانب جته معطوف داشت با ایشان کس فرستاد که شما نیز بمغولستان در آیید و بقلع و قمع دشمنان مشغول شوید ایشان

برحسب فرمان بمغولستان در آمده توی بوغا شیخ را اسیر نموده حضرت صاحبقرانی در آن سرحد نگه شده تا بر زرد اشتغال

و خود بطلب دشمنان روان گشته منازل و مراحل قطع کرده از آب او زدیان گذشته و از آب ایله عبور نموده در سوت کول و چیچک

رسیده ایل و الوس آن نواحی را غارت کرده مال و غنیمت بسیار بدست آن سپاه جلادت آثار افتاد و از آنجا بطرف آلای

قار روان شده و هر کجا که با مخالفان دوچار خوردند ایشان را کشتند یا در قید اسار آوردند **بیت** بهر کجا که رسیدند آن سپاه

کشورگیر ٭ عدو ز تیغ هلاک اندر بگشت اسیر ٭ و طلب ایل بوغاجی و سالوجی اطراف آن نواحی را تفحص نموده فرستاده

و چون از سولاوه و نکه شدند بخضر خواجه اغلان که حاکم مغولستان بود باز خوردند و با او غلبه بسیار بود و نوئینان و امرا

ایشان سوار و در او گلکش بصلح ننهادند و کنگش ... مستان سپاه نصرت شعار نمودند ضرورت جا ده شده و جلو بهانه

استوار کرده بر دشمنان تیر باران کردند و بزخم پیکان جانستان راه تسلط و استیلا بر ایشان میبستند و چون بعد از کوشش بسیار که
از جانبین در دو شبانه روز نمودند بیت یکی پشت بر دیگری بر نگاشت ٭ نه یکدست آن جایگه را گذاشت ٭ هرچند که ملک دیگرا
و حصار آن چه پروانه وار خود را بر آتش پیکار زدند ظفر نیافتند و جنگ قایم شده همه را غبطهٔ ناموس در آن بود که عرصهٔ آن
مقاتله و جدال بصلح رنجیده شود و امرا و ناموران با خضر خواجه اغلن عقد مصالحت بشروط و عهود موکد گردانیده و مصحوب بولدوز که
موجد اجتماع ایشان گردیده تا ز بور باز گشتند و شاه ملک ترخان از آن جنگ فرار اختیار کرده خود را در بیابان انداخته بود
و در موضع کشتو دولت زمین بوس حضرت صاحبقران استسعاد یافت و حالی که مشاهده نموده بود یکی در دو بعرض داشت
و چون صورت واقعه بمسامع علیه آنحضرت رسید بتعجیل هرچه تمامتر روان شد و شهزاده سلطان محمود خان تو نیز و از کون ارکنشه
بموضع یلدوز رسید و امیر یادگار برلاس و امیر سلیمان شاه و شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان که از محاربه و مصالحه
خضر خواجه اغلن انصراف نموده متوجه بودند در اینجا بسعادت بساط بوس سرفراز گشتند صاحبقران گیتی ستان مردان کار
از لشکر اختیار فرمود و غرق را گذاشته بایلغار روان شد و از کره کاه الاقیاق و از آب گذشته در عقب خضر خواجه اغلن بشتاب
روان براند و دران بیابان بیابان بیت که کس دیده فرازش کو بگیتی نخیز ٭ کسی زنده نشیبش مگر پای کمان ٭ زرنگ
عیشی بر دراهش برده همای ٭ ز استخوانها فرو خیرهای گران ٭ کسی بر روز سپید شب سیاه در ده ٭ بجز گمرهی کرده منزل
هیچ نشان فراز و نشیب و عقبها و مغاکهای آن قطع کرده بموضع قراتولاق رسید و از آنجا روان گشت و چون از تیز باش
گذشته در قشون های لشکر دشمن پیدا شد شب در آن محل توقف فرمود مخالفان چون از وصول لشکر منصور آگاه گشتند
خوف و هراس بر ایشان غالب شده در همان شب آهنگ گریز کرده هرکس سر خود گرفت بیت یکیشان سر از پا نشناخته باز ٭
بیابان گرفتند راه دراز ٭ گم و سرگشته درویش پای ٭ برفتند لرزان بهر راه و راه ٭ و لشکر جته چون از هم فرو ریخت از
غایت دهشت هر فوجی بگوشه بدر رفتند گروهی بنواحی صوب که لشکر منصور آمده بودند گریخته بیرون رفتند و با امیرزاده شیخ
باز خوردند سپاه شاهزاده ایشان را غارتیده دمار از روزگار بر آوردند و غلبه از آن گریختگان بطرفی دیگر رفته بودند
امیر جهانشاه و شیخعلی بهادر با ایشان دو چار خورده همه را بهمان طریق کار ساختند بیت کسی را که برگشت روز قضا
بکوشش نیابد خلاص از بلا ٭ اگر باد گردد نگاه گریز ٭ شود همچنان بر سرش فتنه تیز ٭ و حضرت صاحبقران از کوتل های این
گذشته دشمنان را تا قراتوش تکامشی فرمود و خضر خواجه اغلن دل از ملک و مال برداشته بهزار حیله جان بدر برد بیت

خضر خواجه کو چنبر الود خان ٭ چو کبک از بیم صاحبقران ٭ شده آواره یکباره از جای تخت ٭ تن از بیم لرزان دل از بیم سر ٭
نه ملک و نه مال و نه لشکر بجای ٭ ز دهشت نداشت سر از پای ٭ سپاهش همه کشته یا دستگیر ٭ زن و کودکانشان بخواری اسیر ٭
الوس گشته یکباره زیر و زبر ٭ نمانده ز مردم در آن بوم اثر ٭ چنین باشد احوال آن پادشاه ٭ که صاحبقران باشدش کینه خواه ٭
عساکر گردون مآثر بقیهٔ مخالفان را که در آن کوه و صحرا بودند تا قولان کوتل تمام غارت کردند و غنیمت بسیار از اسب و شتر و گوسفند
و غیر آن بدست آورده اسیر و برده بیشمار گرفتند و صاحبقران سپهر اقتدار مظفر و کامکار از آنجا بازگشته بیمس آمد و غنایم آن
فتوحات که محاسب وهم با تأمل و قیاس و تخمین از عقد و شمار آن عاجز آمدی بجمیع لشکر قسمت فرموده و از آنجا بسعادت
و اقبال نهضت نموده و از قهر تو و بالا بر عبور فرموده بموضع یولدوز مضرب خیام نزول همایون گشت و امرا و لشکریان که بر حسب
فرمان باطراف و جوانب بقطع و استیصال دشمنان رفته بودند با غنایم بسیار و برده بیشمار در این محل بحسب میعاد بمعسکر منصور
مظفر بسعادت بساط بوس فایز گشتند و آن موضعی است بغایت نزاهت و طراوت چشمه بسیار دارد و علف فراوان بود دشت
بیت ز بس چشمهٔ روشن باصفا ٭ به یلدوز خوانند آن جای را ٭ که معنی یلدوز اختر بود ٭ همان چشمهاش منور بود ٭
بقوت علفهای آن بوم و بر ٭ بجز نیست از قدرت دادگر ٭ که اسب ار چه باشد ضعیف و نزار ٭ یکی هفته گردد در آن مرغزار ٭
شود همچو کوهی روان بیکرانه ٭ قوی هیکل و فربه و زورمند ٭ و از آنجا تا سیر فنده و با همراه کاروان حضرت صاحبقران کسی را
پیش شاهزاده امیرزاده عمر شیخ باز فرستاد و فرمان داد که براه قلعه روان شود و مجموع مخالفان را که در آن نواحی و حوالی
باشند مستاصل و ناچیز گردانند شاهزاده بامتثال امر مبادرت نمود و از قلعه گذشته در راه بکوبلک که از امرا و بزرگ جته بود
باز خورد جنگی عظیم واقع شد بیت خروش آمد و نالهٔ کرنای ٭ بر انگیخت شهزاده لشکر ز جای ٭ دلیران رزم آزمای از دو روی ٭
خروشان و جوشان شده کینه جوی ٭ همه دشت بر جسته و کشته شد ٭ زمین سر بسر چون گل آغشته شد ٭ و آخر الامر شاهزاده در جنبه
از فر دولت ابد پیوند فیروز گشت و کوبلک را گرفته از تیغ انتقام گذرانیده و تمام الوس او را غارتیده و اسب و گوسفند بسیار
غنیمت یافته از آنجا روان شد و از موضع کورن داوج فرمان گذشته بکاشغر در آمد و از آنجا نهضت فرموده بالکا ظفر قرین
بمبارکی و طالع سعد باندکان که اقطاع خواص او بود نزول فرمود گفتار در رجعت حضرت صاحبقران جهانگیر
بمستقر سریر خلافت مصیر حضرت صاحبقران را چون خاطر همایون از کار جته بپرداخت بیت بر اعدای دولت
مظفر شده ٭ سپاه از غنیمت توانگر شده ٭ همه دشمنان کشته یا رانده ٭ به بندش اسیران بسی مانده ٭ و یار بداندیش را

سراسر * همه رفته وگرده زیر زر * برآورده از بوم دشمن دمار * برای گذر بر فرستاد پس از هزار * عزم دار السلطنه سمرقند

وجهه همت عالی ساخت و با تمامی عساکر گردون مآثر از تنگ بوله و از نهفت فرحه جاینع بوله وز درآمده و در کناطری عظیم کرد

بعیش و عشرت مشغول گشت و تمام نوئینان و امرا و اشراف را خلعت و اکرام و انعام پادشاهانه محظوظ گردانید **بیت**

همه دشت خرگاه و پرده سرای * ز دیبای زربفت کرده بپای * نهاده بخیمه درون تخت زر * همه پایه تخت از زر و گهر *

نشسته برو شاه توران سپاه * بچنگ اندرون گرز و بر سر کلاه * بدان فتح کرد جشن شاهانه ساخت * سران سپه را بجان نواخت *

بسی نامداران کشورگشای * بخدمت رهی وار کردش بجای * ز دست بتان نوش کرده بکام * شراب عتیقی بزرینه جام *

دران عیش و عشرت چه شد چند روز * روان گشت ازان منزل دلفروز * **و امیر جهان شاه را در فرق کشته در کشنبه**

پانزدهم شعبان سنه احدی و تسعین و سبعمائه موافق بلان ئیل نوبه سمرقند مرسلف شد و تعجیل رانده **در کشنبه مقیم ماه مبارک**

رمضان خطه جنت آیین سمرقند از فر قدوم همایون غیرت سپهر بلند گشت جهانیان را از بشارت فتح حضرت صاحبقران

و مراجعت نمودن در حصن اقبال و کامرانی نهال آمال و امانی بار و بار دار و اثمار بهجت و شادمانی تازه و بارور

گردید آغایان و شاهزادگان و نوئینان نثارها کرده طویهای لائق دادند و پیشکشهای مناسب کشیدند و لذا دادات

افراح افواج روایع عیش و عشرت را خیال سر سبز شده که فصل بهار رنگ بهار آمده و کافه خلایق در سایه عدل

و معاد امن و امان مرفه و شادمان آسوده از عمر برخوردار شدند و چون زمستان برسید صاحبقران گیتی ستان به بخارا

نقل فرموده در کول فرکتی قشلاق کرده و در آن محل قوریا کرفت قصرها ساختند و خانها پرداختند و چون در آن موضع

کول متعدد مست و هر گونه مرغان مخصص فوکه فرش آن را از رنج سکونه بسیار مشتمل ازبرای قوشلامشی وصید طیور غایت

مناسب افتاده لاجرم در ایام آن کولها سیمه خلاف میسر شده صاحبقران جهان گیر رغبت بدان مهم کرده و بندگان تمامی

فرقها سگ و ده هامرتب داشته بکولها در سپاه و غلغله و خروش طبلها و جلاجل و کوس مرغان را رمانیدند و میپرانیدند و بازان

بکول دیگر و شنجان قور افزای **قوانکلم** مشغول بودند اما از نشیب حمله جان گسل طغرل بازان مینمودند و از طبل باز مرغان را

برای عقاب و احتراز بدید بیت **بیت** نه چندان نه مرغان بانگ زمان * گرفتار شد که دم نفس توان * چه در طیور کرفت

مرغان دران موضع مرتبه ایست که صاحب تاریخ جهانگشای ثبت کرده که شاهزادگان جغتای واوکدای که در زمستان

دران قشلاق کرده بودند هر هفته پنجاه شتر وار قو برسم شرلغه بار دوی بزرگ که در قراقورم شسته بود میفرستادند

والعهدة علیه * هم دران زمستان اختر اقبال امیر سلیمان شاه باوج کمال صعود نموده بشرف مصاهرت حضرت صاحبقرانی

اختصاص یافت و طوی پادشاهانه ترتیب داده مجلس بسیار تجمل عرض ساختند و خدیجه سلطان بخت بیگم را بآن نوئین کامکار

دادند و امیرزاده میرانشاه قضایا و مهمات خراسان برحسب دلخواه چنانچه ذکر کرده شد کفایت نمود متوجه پایه سریر اعلی گشت

و امرا و نوئینان باقامت رسم استقبال قیام نموده و دران قشلاق بشرف بساط بوس خسرو آفاق فایز شد **بیت** چو بردرخت

شهزاده نامور * زد و لحاشی پیش تخت پدر * جهاندار بنشاند در بر گرفت * ببوسید روی و سخن در گرفت * بپرسید از راه

بیش و کم * زهر در سخن گفت شهزاده هم * وزان پس همی شد ملتمس * زمین بوسه داد و ثنا گستریده * شهنشه بسی آفرین خواندش *

بجای سزاوار بنشاندش * جهان شاه وزان اجتماع گزین * گزین تازه شد رونق ملک و دین * **و دران تا ای آن زمستان بر مقتضای**

رای حضرت صاحبقران امیرزاده ابابکر پسر شاهزاده میرانشاه دختر امیر حاجی سیف الدین نامزد شد و خدیجه بیگی خان زاده بر سم طوی

اقامت نموده هم دران اثنا برحسب عادت روزگار که هر شادمانی را غمی و هر سوری را ماتمی در عقب میباشد **وانه هو اضحک وابکی**

مهد اعلی قداق خاتون که حرم محترم صاحبقرانی بود ازین سرای فانی بدار القرار جاودانی نقل کرد **انا لله وانا الیه راجعون** خاطر

مبارک آنحضرت از وقوع این حادثه بغایت متالم شد و چهره همایون که دیده دین و دولت بآن روشن بود منغص ملول و ملال

و محزون گشت **ولا غرو القلب یحزن والعین تدمع** ختم کلام مجید عام و ترتیب اطعام و اضافت خیرات و صدقات بفقرا و مجاوران و ایتام

فوق ما یتصوره الاوهام باقامت رسوت و نعش محفوف بمغفرت را بکش بر ده دفن کردند **وفرش لا یموت مصراع** ذات شه کامکار

شاد باد * و چون زمستان باخر رسید صاحبقران گیتی ستان عزیمت دار السلطنه فرمود و بمه راه در پناه حفظ و تائید الله کامکاران و

شکارکنان بسعادت و اقبال منازل میگذاشت **بیت** بهر در که شکارستان نماند * شکار افکن شکار افکن همی راند * بفرخنده طالع

مسعود از قرشی گذشته در علفهای دلکش بر لب آب خشکا در اقیار نزول فرمود **بیت** سرا پرده شاه چرخ اقتدار * زمین را کشیده

زدیبا حصار * همه دشت گشته کران تا کران * پر از خیمه و خرگه و سایه بان **و کنگاج در قوریلتای فرمودن حضرت صاحبقران**

و چون از مبادی آثار شوکت و اقتدار حضرت صاحبقران کامکار آفتاب دولت ترک بخصیص لوس جغتای باوج عظمت و جلال صعود

نموده و کمال رفعت و استقلال یافت چنانچه از حدود مشرق تا مغرب بر تسلط و استیلا انجامید و از کثرت غنایم و افر که در یورشها حاصل

از فتوحات متواتره بدست جلادت عساکر گردون مآثر بیاقا بیاقیان معسکر ظفر مآب از زروی گشت و اسباب برابر ترا دو دیگر عهد از ان

فایق بودند هرآینه رای ممالک آرای که آیتی بود لازم الاتباع در شان احکام سلطنت و کشورکشائی اقتضای آن فرمود که در بیان شکر

اتفاقی روده و در بهار آن سال سنه اثنین وتسعین وسبعمائه در اقبار که از فرزند دل همایون ضبط انوار ابهت و افتخار بود نقور لیشامی ارک
فرمان داده و بعد از جمع تمام امرا و نویان از تومانات و هزارجات و صدجات و سایر سرداران و حکام مواضع و ولایات رسوم طوی
قرتقای و آداب آن بحشمتی و تجملی مرتب افتاد که جهان فریدون و افراسیاب دیده و مثل آن ندیده بود و نشنیده و چون اشارت علیه ارباب
زیاده کردن سایر سپاه بتقادیم پیوست بیت سپاهی که بیرون ز احصا بود * بخدمت کمربسته فرمان شنود * بموجبی که فرمان واجب الاذعان جریان
یافت قرار گرفت و مجموع التزام نمودند خط باز داده که رجب بهر سپاه معروض کاه رسانند و ترجمان بزرگ که خط باز جسته امیر حاجی سیف الدین
بود و امیر جهانشاه جاکو و امیر شمس الدین عباس و هم در آن و لاطویهای خسروانه مرتب گشت و جشنهای پادشاهانه مشتمل بر انواع تجملات و تکلفات
ترتیب کرده شد تغارهای گوهر آگین بر فرق خواتین بعقیق آتشین مصرع کفتی که ثریا در ماه کرده منزل * و ساغرهای بلورین درر و ساقیان
زهره جبین مصرع صافی زهره گشت همچون ضمیر عاقل بیت جهانی بشادی شد آراسته * همه بوم و بر زیور و خواسته * جهانی شهان زیر و پا چنین
پر از دُر و گوهر بسیار زمین * و بعد از آن سونج قتلغ آغا دختر بیرون بیک خان که نعالی بود از دودهٔ ابهت و جلال و رخسار جهانگیرش
حضرت صاحبقرانی حال با میرزاده عمرشیخ داده و بعد از فراغ ازین امور حسب اجازت و اشارت حضرت صاحبقرانی میرزاده
میرانشاه بخراسان معاودت فرمود و امیرزاده عمرشیخ باندکان و امرا و نویان نیز بیورتهای خود باز گشتند و حضرت صاحبقرانی بمستقر
سریر سلطنت معاودت فرمود و بعد از چند روز در ظاهر سمرقند مرغزار بلغر یغاج مرکز استقرار رایات فتح آثار حضرت شوکت شعار بیت
نظام حال زمانه قوام کار جهان * تمام گشته باقبال شهریار جهان * گفتار در لشکر فرستادن حضرت صاحبقرانی بطرف جته
صاحبقران گیتی ستان در اوایل سال نه کور امیر سلیمان شاه و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس برادر امیر عثمان و از امرای قشون
و خانه بچه کان صدیق تابان و سلطان سنجر پسر امیر حاجی سیف الدین و حسن جاندار و ایلک فوجین و عیسه خواجه و توکل باورچی و نفرات قاری
با پنج هزار سوار بطرف جته روان فرمود و چون از جیحون عبور نموده از تاشکند گذشته و بایسی کول رسیدند از پیش امیرزاده عمرشیخ بترمش
ایردی و پسر ترش بکش دیده و صد ترکمان با پنج هزار مرد از سیحان و دولاوران از جانب اندکان رسیده بایشان پیوستند و چون بلوک توره رسیدند
چند روز در آن موضع توقف کرده بتجسس احوال مخالفان مشغول شدند و از آنجا پی دشمنان گرفته از راه عقبه ارجو روانه شدند و از مخالفان
هر که را یافتند بیت بکشتند یا زنده کردند اسیر * زن و بچه شان الجه برد و پیر * غارت ببردند چیزی که بود * زخیل و زرشان برآورده
دود * باین طریق اطراف و جوانب آن اراضی و نواحی را بسرایک جلادت و جرات می پیمودند تا الماتو گذشته و از آب ایله شنا عبور
نموده بقراتال رسیدند که یورت الجاتو را بود و در آنجا خبر یافتند که از قوچیان ادلجه و خامطاجی که با چهارصد سوار قشر بجر گری

رفته بود و در شکارگاهی با قمرالدین دوچار خورده جنگی عظیم کردند و بسیاری از جانبین تقتیل آمده امرا از برای تحقیق کیفیت آن قضیه جمعی را
دنبال و بلکش را بتفرستادند ایشان از روی شهامت و حزم براه آوردند و چون بموضعی رسیدند که آن جنگ واقع شده بود کشته بسیار دیدند
و در آن میان از لشکریان خود از قوم شلنو شخصی را یافتند زخمدار که از جانش رمقی مانده بود چهل روز علف کذرانیده او را بمحضر
پیش امرا آوردند و تقریر کرد که در آن موضع با قمرالدین جنگ کردیم و بسی مردم از هر دو طرف کشته شدند و سپاه ما شکسته برون
رفتند و قمرالدین بصوب صحرا الحیلی بوجنی روان شد امرا متوقف در عقب و تعجیل برآمدند و چون از اجنی بوجنی بگذشتند و باوکه
کبیجی رسیدند بغرق در آن محل گذشته بالیغار روان شدند و چون بکنار ارتش رسیدند قمرالدین از آب گذشته بود و بطرف
تولس که گویند سمور و قاقم در آن بیشها باشد رفته و سپاهیان دیگر که رفته بودند و آن از آب گذشته یافتند امرا چند روز در آن موضع
درنگ نمودند و هر یک کس خود را از آب گذرانیده تا داغ و نشانها ایشان در جنگها صنوبر عالی که در آن بیشه بود کشیدند بیت
تا ز شیران سپاه حضرت صاحبقران * یادگاری بر درخت بیشه دشمن بود * که بحب بوم ازین کشور دشمن نماند * کاین سپاه ابد تسلط ارفراز
آن زمانه * و چون زمان کورش ایشان در آن بیابان قریب ششماه تمادی شده بود و لشکریان را زاد نمانده و در آن مدت جز گوشت
شکاری و پیاز صحرائی یکدیگر را نیندند و هوا نیز سرد شده بود از آنجا بسعادت معاودت نمودند و براه الطون کول که راست کی
از دو طرف او بحیره عظیم است که آنرا اتراک کول گویند و منازل و مراحل قطع کرده در سمرقند بپایه سریر اعلی سعادت بساط
بوس دریافتند گفتار در توجه نمودن خدیو آفاق بدشت قبچاق در پاییز همین سال سنه اثنین وتسعین وسبعمائه صاحبقران
گیتی ستان عزم نهضت همایون بجانب دشت قبچاق جزم فرمود و سایه التفات بتفقد حال لشکر و ترتیب سپاه انداخت بیت ز بیان
که بودش بعجز الیه * بیاورد از دشت چوپان گله * بگاو و داران لشکر نامدار * پیاده کس شاه کردش سوار * ز اسب و سلاح و زره و خفتان
سپاهش سراسر شده آراسته * و در تیر قند درضمان حفظ و تائید ذو الجلال بسعادت و اقبال روان شد و بر آب خجند پل بسته عبور نموده
در زمستان در تاشکند بیان باربین و خاص قشلاق فرمود و در آن اثنا دای مصلحت نالیش بزیارت مرقد تابان فرقدین شیخ مصلحت
قدس سره از سعادت حصول مقاصد دینی و دنیوی آنچه بآن قصد خان توجه بصوب تموره تحیز معطوف کردانیده و از صدق
نیت و صفای طویت مراسم زیارت بتقدیم رسانیده و ده هزار دینار کبکی از وجهی که تصدق را شاید با ارباب استحقاق صرف فرمود
و بتاشکند بسعادت معاودت نمود و در آنجا مزاج همایون آنحضرت از منهج استقامت انحراف یافته عارضه مرضی طاری گشت و طول
آن نقاهت تمادی کشید چنانچه امرا و ارکان دولت عظیم پریشان خاطر و اندیشه ناک بودند بیت ازیم

بکسرش جهان میلرزید • ور لفظ فاکش زبان میلرزید • او جان جهان بود و از ایلغار تحمد • بر جانش دو صد هزار جان میلرزید •
بیامن انفاس قدسی جهت امن و امان جهان و جهانیان بدعوت صالحان مواظبت نموده زبان حال هر گویا لال و فحوای
مقال باد امیر ساینده که چو تیغ تو کند م در میان بر خیزد • عصمت همه راز خانمان بر خیزد • از بستر غم که جای بد خواه تو باد •
بر خیز سبک ورنه جهان بر خیزد • تا آفتاب سلطنت و اقبال از کسوف سقم و ملال انجلا پذیرفته همایون ذات بیهمالش را
در دار و خانه ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین شربت شفا کلی کرامت گشت و روزگار بزبان تهنیت بمضمون المجد عوفی اذ عوفیت
والکرم و زال عنک الی اعدائک الالم و تحسک فی بره تهنیه اداء ملک فلکو الناس قد سلموا بر کشاد و کافه خلایق
شادمان و مستبشر گشته هر کس بگذرانیدن نذرها و شکرانها داد و بعد از چند روز که مزاج مبارک بکمال قوت باز آمد و امیر زاده میران شاه
با لشکر از خراسان رسیده بسعادت بساط بوس مستسعد شده رای عالی حضرت صاحبقرانی بترتیب لشکر التفات نموده امرا
و نوئینان را بنوازش پادشاهانه مخصوص گردانید و عامه لشکریان را او کلکا داد بیت در مخزن سیم و زر بکشاد •
بسپه را درم داد و دینار داد • ز اسب و سلاح و ز هر گونه چیز • بهر کس ببخشید و بنواخت نیز • و بعد از ترتیب لشکر غرجیان را بر
راه قسمت فرمود و در قول که مرکز رایات نصرت شعار بود و تمور قتلغ اغلن پسر تیمور ملک خان و کونجه اغلن و ابدکو اورت
برسم قولاوزی ملازم بودند و در روز پنجشنبه دوازدهم شهر ثلاث و تسعین و سبعمائه که آفتاب در هشتم درجه دلو بود موکب
همایون در ضمان عظمت و تائید ملک جلیل نهضت فرموده و امیر زاده پیر محمد جهانگیر و امیرزاده شاهرخ را جهت ضبط مملکت بازداشت
و امیر علی و امیر ملکت را ملازم ایشان بیاخت و اغایان مجموع را ارزانی که بانوی کبری چلپان ملک آغا بخت حاجی بیک
جته که دران سفر دولت همسا لسعادت ترفیق و مصاحبت آنحضرت مستسعد بود چون رایت ظفر پیکر محفوف بفتح مبین و نصر عزیز
حرکت کرد امرا تومان و هزاره و امراء قشون هر یک مورچل خود آن شدند و چون موضع قرایمان مخیم نزول فرخنده گشت ایلچیان
توقتمش خان برسیدند امراء و نوئینان ایشان را بمجلس نواب فرود آورده لوازم رعایت تقدیم رسانیدند و نوبت ظرف
بازنه کی چند روز دران منزل توقف افتاد و چون خبر وصول فرستادگان توقتمش خان بسمع مبارک حضرت صاحبقرانی رسید
بیت بفرمود تا بارگه ساختند • در آرندشان از در بارگاه • چو دستور از شاه در یافتند • بخدمت رهی بشتافتند • بعزت نهادند
سر بر زمین • زبانی پر از نوازش و آفرین • و بعد از تقدیم مراسم زمین بوس بکرت شعار و نه سر اسب راهوار که هر یکی
آورده بودند بعرض رسانیدند صاحبقران سعادت قرین رعایت آیین سلطنت را شنقار بر دست مبهر افتخار کرامت ارزانی

اذ

کرف اما از جهت پادشاهانه زیاده التفاتی نفرمود ایلچیان زبان استکانت و الحاح بصنوف اعتذار و استغفار گشاده
رسالت توقتمش خان را بوساطت عظماء امراء بزانو زده عرضه داشتند محصلش آنکه آنحضرت نسبت با من بمثابت پدر و پرورش کننده
پرورنده است چه سوابق حقوق انواع ایادی و نعم که درباره من ارزانی داشته زیاده از آن است که از هزار یکی و از بسیار
اندکی شرح توان داد و اگر آنکه در این باره و مخالفت بیجا یکاد که از شورش بخت تیره روز و از فساد مردم شریر بتحریر
بر آن اقدام نموده ام و از آن شرمسار و پشیمانم بکمال عواطف و مراحم خداوندانه عفو فرمایند ضمیمه سایر الطاف گردد
و من حد خود شناخته بعد ازین بسر موی از طریق متابعت و انقیاد بیرون ننهم و در مراعات شرایط ادب طاعتگذاری
هیچ دقیقه فرو نگذارم بیت کمر بنده و بستم بفرمان شاه • نه پیچم دگر سر ز پیمان شاه • حضرت صاحبقران فرمود که در مبادی حال
که او از دشمنان جسته زخم خورده و خسته تنها پیش ما آمد عالمیان را معلوم است که او را بسلک فرزندان در آورده رعایت او بجای آوردیم
کرده شد و از جمله برای او بار لشکر بار بر سختان کشیده و مدان تب جنین پت لشکریان و اموال و اسباب فراوان در آن باب صرف شده
و با وجود آن در تقویت و نصرت او اهتمام نمودم تا ملک و ملک را از دیار ارس خان جدا کرده بدو دادم و دولت او را بتوجهی قوی کردانیدم
که بر تخت الوس جوجی بکامرانی استقرار یافت دولت از فضل باری تعالی است اما سبب من بودم و بتوجه او بایاران عطوفت و شفقت
پسر خوانده ام و او مرا پدر گفت و چون دولت بر او قرار گرفت و قوتی و شوکتی بکمال خود شاهده نمود حق نعمت ما را
فراموش کرده شرایط فرزندی بجای نیاورد و چون ما با یاران رایت نهضت بتسخیر فارس و عراق مشغول بودیم طریق
عصیان پیش گرفته لشکر فرستاد تا حوالی مملکت ما را خراب کردند و سایه التفات بر آن خنبه افگندیم تا مگر از کردار ناپسندیده
خود انفعال پذیرد از نخوت و فضولی باز در درد و او از شراب غرور چنان بیخود شده که امیرانیک را زنه باز نمیداند
دیگر بار لشکر کشیده و گروهی انبوه بتعاقب پیش فرستاده و بولایت ما در آمدند و همان که روی توجه بجانب او آوردیم سیاهی
نادیده فرار اختیار کرده و اکنون که از غربت ما آگاه شده است از در عجز در آمده عذر خواهی مینماید چون کرات نقض عهد
و پیمان از و مشاهده رفته بر قول او اعتماد کردن از حزم دور است اما عزیمتی که کرده ایم و لشکر از آن جهت جمع آورده بتوفیق ربانی
تا بنهایتی با منتهای خود رسانند مصراع تا در پیامه گرده گار چیست • ارجع الیهم فلنأتینهم بجنود لا قبل لهم بها و لنخرجنهم
منها اذلة و هم صاغرون و با این همه اگر راست میگوید که طالب صلحت باید که علی بیک را باستقبال ما فرستد تا با امرا کفایت
کرده نتیجه مصلحت بانه بجای آورم و بعد از اقامت رسم طوی ایلچیان را حلقهای زر دوزی بوشیده و تاق تعیین فرمود و شقار

داده که بر رسم رعایت و مراقبت تقدیم رسانند و در چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول قورلتای کرده با شاهزادگان و
امرا مشورت فرموده چپاول توقمش خان را گرفته بطالع فرخنده و اختر سعد با تمام عساکر گردون مآثر روی کشورکشائی براه نها
ده و از پیش قراجوق و صبران گذشته سه هفته در بیابان و حول منازل و مراحل قطع کردند و بسی اسپان از قلت آب و کثرت سیر مانده
و خراب شد و در پنجشنبه غره جمادی الاول بموضع سارق اوزن رسیدند و چهارپایان را سیراب گردانیده و شکر باری تعالی
بجای آوردند و چون کاهلی عظیم آمده بود چند روز در آنجا توقف نمودند بعد از آن گذرگاه بازجته کوزکه زدند و کوچ کردند
بشاه راه آب که گذشته و در آن شب دو نوکر ایگو اوزبک گریخته به بیابان و حول بطرف توقمش خان رفتند حضرت صاحبقران
در عقب ایشان دو کس فرستاد و بایشان نرسیدند و رایت نصرت شعار از آنجا روان شده به پای ظفر پناه در بیابان و حول در
سفالکهای آب یافته میرفتند روز چهارشنبه بیست دوم ماه بکوهی رسیدند که الکجک تاق مشهور است و از آنجا کوچ کرده دو شب در
بیابان روز جمعه بموضع الغ تاق مخیم نزول همایون گشت مهر سپهر صاحبقرانی و جهانبانی بنشاط نظاره آن دشت بیالای کوه برآمد
صحرا در صحرا سبزه بود آن روز در آنجا توقف فرموده و امر عالی نفاذ یافت که لشکریان سنگ آورده در آن محل نشانه بلند یا تند
منار بر افراشتند و سنگتراشان چابکدست تاریخ آن ایام بر آن نگاشتند تا یادنامه بر روی روزگار باقی مانده و از آنجا
کوچ کرده شکارکنان روان شدند و کنار آب ییلاق جوق رسیده فرود آمدند و از آب گذشته بعد از هشت روز بموضع اناقوی
رسیدند و چون از ابتدای نهضت مبارک قریب چهار ماه گذشته بود و لشکریان را آذوقه نمانده و از اطراف آن بیابانها
بنجاهه رهنمای هیچ آبادانی نیست و در اردوی همایون که از غایت فسحت مجال و کثرت شجعان و ابطال و بسیاری خیول
و جمال دریائی بود در جوش و جهانی پر ولوله و خروش تنگی و گرانی پیدا شد چنانچه یکمن گوشت بصد دینار کپکی و یکمن غله [illegible]
که عبارت از شانزده من شرعی باشد بصد دینار کپکی رسید و یافت نمی شد حضرت صاحبقرانی قولی فرموده با امرا و تومانات
و صده جات و ده جات جار رسانیدند مجملا بسر بازرسند که هیچ فرد در اردو نان و کماج و بغرا و تماج و در تشیره و امثال
آن نپزد و در طلوع ییلاق اکتفا نمایند و مراجعه احتیاط تجربه نمودند و از یکمن آرد سنگ انبار که عبارت از شش من شرعی با
با اضافه سبزی که آن را سطرکویند شصت کاسه بلاق بیرون آمد و مقرر فرمودند که از لشکریان هر کب یک کاسه زیادت
کنند و شتر بیاره و آن هم نمی یافتند و بیشتر در آن صحراها میکشتند و از تخم مرغان و انواع جانوران که در آن بیابان پیدا شد
و علفی که مقرون است خورده روزگار میگذرانیدند و بدین طریق میرفتند و حضرت صاحبقران در روز شنبه اول جمادی الاخر شکار قمیار فرمود

وتواجیان باسر اجر انغار و برانغار جار رسانیده و سپاه بشکارگاه روان شدند و تمام آن صحرای بی انتها فرو گرفته وحوش بیرون از شمار
براندند و بعد از دو روز قمارشی کرده ب ملک هر سو که مرکب راند حالی ٭ ز بیمن از گور و آهو کرده خالی ٭ چو تختی کش [illegible]
افکند تا چاشت ٭ از آنجا سوی منزل راه برداشت ٭ و زان نخجیرگاه آمد سوی تخت ٭ بفیروزی قرین دولت و بخت ٭ و سپاه از
فر اقبال شاه عالم پناه از گوزن و آهو و غرم و دیگر انواع نخجیر چندان صید انداختند که جبان کثرت نعیش را وجود
چنان تنگی که دست داده بود فربه را گزین کرده برشته و لاغر را گذاشتند ب ز هر جنس چندان گرفتار ٭ که گیرنده را دست
بیکار شد ٭ و از جمله نوعی آهوان در آن صحرا یافتند از گاومیش بزرگتر که مثل آن هرگز مشاهده نموده بودند و مغول آن را قندغه
میگویند و شتیان غرم بسیاری از آن شیرانداخته بودند و مدتی قوت لشکریان از گوشت شکاری آماده بود گفتار در عرض
دیدن حضرت صاحبقران لشکر فیروزی نشان را بعد از فراغ از شکار رای اصابت شعار صاحبقران سپهر اقتدار پرتو التفات
بر بازدیدن جیش و عرض عساکر گردون مآثر انداخت لشکر از میمنه و میسره و قلب و جناح چون جوهر تیغ در آهن نشسته و مرکبان
بادپای را چون آتش جهنده در دل آهن در برگستوان نهان کرده ب سپاهی بکثرت فزون از شمار ٭ ظفر همره کمان تسلط شعار ٭
همیجا چو شقه سیلاب ٭ همه نیزه و گرز و خنجر بدست ٭ گرفته سپرها جرم جنگ ٭ بر افکنده برگستوان پلنگ ٭ نه از مرگشان باک و از تیغ تیز
نه از آب سهم و نه از آتش گریز ٭ برای یگانه بکوشش گروه ٭ بروز نبرد سندان برحمله کوه ٭ به بلکونه لشکری از حیز قیاس بیرون بکثرت
ستاره و صولت گردون برسر هر کل دسته فوج فوج و تومان تومان بمور چل خور روان شده و متوجه عرض گاه آمده ب جهان از رحش شان آماده
گشت ٭ برآمد آب و دود آمد بدشت ٭ یکی تاج بر سر زیاقوت و زر ٭ بچنگ اندرون گرز گاو سر ٭ عنان زد بسوی برانغار باز ٭
جهان بر سر کوه فولاد یافت ٭ در آمد روان زیر صف تخت ٭ فرد جست پر دیو چک از رای چست ٭ که تومان او بود از اقارب جمیع ٭
گروهی همه تیغ و خنجر بکف ٭ بقصد عدو تنگ بسته میان ٭ با لماس گلگون تیز کرده سنان ٭ سپهبد زده ز الوالنبی شید ٭
زمین بوسه داد و ثنا گستریده ٭ که بادا جهان در گران تا گران ٭ بفرمان صاحبقران جاودان ٭ سر و جان ما از زره دین و دل ٭
فدای سم مرکب شاه باد ٭ بر ایشان جهانبان در کرد آفرین ٭ که آباد بادا بکردان زمین ٭ و چون حضرت صاحبقران تومان
بروی یک قشون قشون بنظر التفات احتیاط فرموده بسعادت و اقبال پیش راند تومان خداداد حسینی که جمل در آنجا صفها
کشیده بود ب سپاهی همه صفدر و رزمساز ٭ دلیران گردنکش و سرفراز ٭ سواران جنگی و مردان کار ٭ کمند افکن و
گرد و خنجر گذار ٭ خداداد بعد از اقامت رسم اولجامیشی و پیشکش زبان اخلاص بعرض دعا و ثنا بگشاده ب بسی آفرین

که در شهریار * که باد این چنین جاودان کامکار * چنان باد گیتی که کامت بود * فلک بنده و اختر غلامت بود * تن و جان ما بندگان
سربسر * فدای ره خسرو تاجور * شهنشه مر او را نوازش نمود * بسی آفرین کرد و حرمت فزود * و بعد از توبان خدا داد شیخ تیمور بر
اقتضای دربار با هزاران سلسله ورزشته ایستاده بودند بیت سپاهی بسی کینه‌ور جنگ * که کین جستن خصم جنگ * چو شیر دمان و
چو شیر ژیان * بکف تیغ و گرز و کمند و کمان * شیخ تیمور رسوم بندگی مقدم رسانید و زانو زده بیت و از آن پس دعا کرد بر شهریار
که بادا مطیعت فلک بنده‌وار * بکام تو بادا زمین و زمان * نگهبان جانت خدای جهان * چو ما بندگان در رهت جان‌سپار
بهر وقت و هر جا هزاران هزار * جهانبان ز گفتار او شاد گشت * بر او آفرین کرد و زآنجا گذشت * و بعد از آن گرده انبوه
لشکر فیروزی اثر شاهزاده عمر شیخ را صفها مرتب داشته و اعلام فتح و نصرت برافراشته در آن صحرای وسیع المجال راه بر
گذرندگان صبا و شمال بسته بودند بیت ز انبوه لشکر در آن پهن دشت * بصد حیله باد از هوا میگذشت * سپاهی سرافراز و گردن‌کش
فروز * سواران جنگ‌آور و کینه‌توز * همه با دل شیر و نیروی ببر * ز نوک سنانشان خروشنده ابر * چون آفتاب رایت
ظفر پیکر پادشاهی محفوف بعون و تأیید الهی سایه وصول بر ایشان انداخت شاهزاده با قامت وظایف خدمت
مبادرت نمود و بعد از تقدیم مراسم آداب نوعی که از چنان شاهزاده سزد پاسخ همایون را زانو زده با تهنیه فاتحه مبارکباد
بیت که ای در ملک و دین فیروزی از تو * جهان را طالع بهروزی از تو * کلید بخت از فتح در و بند * گشاد از خدا چون
مرز در بند * نگویم کت ز بخت ارجمندی * که خود بخت از تو دارد سربلندی * بهر منزل که سنگ افشان کنی راه *
منور باد چون خورشید و چون ماه * بهر جانب که رو آری بتقدیر * رکابت باد چون دوران جهانگیر * کمترینه درگاه تو از جان *
غلامان را بهر فراوان * جهاندارش فراوان آفرین خواند * دعایش بر زبان رحمت راند * که از بخت بلندت یاور جان *
بر اعدایت همیشه برتری باد * وز آنجا شادمان مرکب روان کرد * غبارش در ره عنبرفشان کرد * و چون حضرت صاحبقران از
عساکر شاهزاده عمر شیخ نظاره کنان درگذشت لشکر سلطان محمود خان و توبان امیر سلیمان شاه گران تا آن دشت و بیابان
فروگرفته صفها ترتیب داده بودند و ایستاده بیت سپاهی ز ریگ بیابان فزون * که کین‌شان دریای خون * همه تند و
کینه‌کش و رزمساز * پلنگ و جهان‌سوز و دشمن‌گداز * ایشان نیز طریق معهود بجای ادب پیش آمده و هر یک رعایت
رسم‌های آورده بیت همی خواندند بر شهریار آفرین * که چون تو مبادا کلاه و نگین * خدایت بهر کار یاری دهاد * ز چشم بدان
رستگاری دهاد * جهانت بکام و فلک بنده باد * قضا یار و بخت فرخنده باد * براهت نداریم جان را دریغ *

اگر تیر بارد اگر گرز و تیغ * جهانبان بر ایشان ستایش گرفت * جهان آفرین را نیایش گرفت * بسی خواند بر هر یکی آفرین * که بودند با
داد و دین * و زآنجا با قبال بلند گذشت شاد * ز گردش غبار عطرسا گشته باد * و بعد از آن ما بجه خبر سپاهی آفتاب ارتفاع پرتو سعادت
بر لشکر شاهزاده جوان بخت محمد سلطان بهادر انداخت گردی از جانب جیحون خشمناک روزگار چون زلف پریشان خوبان بهم برآمدی و از
صدای خروش قهرمانان مهر سپهر چون دیده بلادیده عاشقان تیره و خیره ماندی فضای آن صحرای بی انتها را از غایت کثرت
تنگ آورده صفها آراسته بودند و تیاله بیت سپاهی ز بسیاری از حد برون * یکایک بمردی ز رستم فزون * دلاور سواران
پرخاشجو * دلیر و قوی هیکل تندخو * چو شیران خشم و پلنگان * ز جان از پی آبرو دست شسته * و چون حضرت صاحبقران دیده جهانبین
بنظاره آن جهان‌سوزان خونخواره برگماشت شاهزاده محمد سلطان در اقامت رسم اولجامیشی و عرض ملکش شرایط ادب بجای آورد
خطاب مستطاب را بمضمون دعا و ثنا بیاراست بیت که ای شاه سریر آفرینش * دعایت حرز جان اهل بینش * گذشته ز انجم و اختر کلاهت
گرفته مشرق و مغرب سپاهت * فروغ لعل خورشید از نگینت * طلوع صبح از اقبال جبینت * ز بهر سجده پشت کاه و بیگاه * کلاه افکنده هم
خورشید و هم ماه * مظفر بادت از دولت نشانه * بیاد آید زمان چون زمانه * همه خشمت در چاره بیازی * الطاف سوزی و
عاجزنوازی * سپهرت رام در فرمان‌روائی * خدایت یار در کشورگشائی * چو کار افتد بوقت جانسپاری * ز ما کوشش ز
اقبال تو یاری * زهی توفیق آن فرخنده چاکر * که در بازد براه خدمتت سر * شهنشه خطاب شاهزاده * نشاط افزود و خاطر
گشاده * بر او کرد آفرین از شادکامی * که ای شایسته فرزند گرامی * چراغی چون توانا رود و دانم * بهر روش بتابنده چشم جانم *
بهر کاری ز یزدان یاریت باد * ز عمر ملک برخورداریت باد * و چون همین منوال لشکر قول ظفر قرین که از وفور کثرت
بحری بود امواج آن افواج بهادران جلادت آئین فوج فوج بترتیب عز ملاحظه همایون درآمد و امرا و توبان مراسم آداب
معهود قیام نمودند و در انتظار لشکر نصرت شعار شاهزادگان کامکار میرانشاه بهادر دلاورانی که سرمه دیده روشن
اقبال را خاک معرکه حرب و قتال میدانستندی و گلگونه رخسار برافروخته سعادت بغیر از خون مبارزان جلادت
نشان نمیدانستندی صفها مرتب ساخته و رایت فیروزی باوج گردون برافراخته بسیط هامون را کران تا کران فرو گرفته بودند
بیت سپاهی به بسیاری از ریگ بیش * گذشته گه مردی از جان خویش * ندیده کسی پشت ایشان بجنگ * بسختی چو پولاد چون کوه ... *
فروزنده آتش کارزار * فرازنده رایت شهریار * و چون حضرت صاحبقران ظفر در رکاب و نصرت همعنان با ایشان رسید
امیرزاده میرانشاه که بشهوار سنه الف و کامکاری بود سالک گشته پیش آمد و آنچه از رسوم و آداب تقدیم تواند بود مصراع

جهان گر چنان نامداری سزد ✱ بجای آورد و ورد نوروزه طوطی ناطقه را باداء وظایف دعا و ثنا شکر خاگردانید بیت

که ای شاه دریا دل پاک دین ✱ فروزنده تاج و تخت و نگین ✱ جهان آفرین تا جهان آفرید ✱ چو تو پادشاهی جهان نه دید ✱

جهان بر تو را داد یزدان پاک ✱ زتابنده خورشید و از تیره خاک ✱ بگیتی همی خوبی از تو نواست ✱ کجا است مردم همه یاد تست ✱

توئی در جهان شاه بیدار بخت ✱ تورا دیده دولت سزاوار تخت ✱ درخشنده تیغت عدو سوز باد ✱ درفش و نشان از تو پیروز باد ✱

بکان بنده و مرکبت از بنا ✱ کمر بسته ایم از پی کام شاه ✱ درین داوری داورت یار باد ✱ سر تخت و بخت نکوکار باد ✱

خدیو جهان شاه صاحبقران ✱ ز گفتار شهزاده شد شادمان ✱ بر او آفرین خواند و بنواختش ✱ سخنهای بس گفت از هر دوش ✱

که بیدار دل باش سنجیده گوی ✱ بیزدان پناه و از او کام جوی ✱ مکن ایمنی در سرای فسوس ✱ که گه روشن است و گهی آبنوس ✱

ز تو نام باید که ماند بلند ✱ مگردد دل تو گیتی نژند ✱ جهان آفرین از تو خوشنود باد ✱ سر بدسگالت پر از دود باد ✱

و همچنین در برانغار امرا نامدار و تومانیان رفیع مقدار مثل محمد سلطان شاه و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه جاکو

و دیگر امرا و سرداران که تعرض بذکر هر یک نمودن موجب تطویل کلام میشود هر یک تومان خود را هزاره هزاره و قشون قشون

مرتب ساخته و مکمل آراسته بجای خود ایستاده بودند حضرت صاحبقرانی بهر فوجی که میرسید امرا از تو زده اسبان بکشیدند و زبان

اخلاص و هواخواهی وظیفه دعا و ثنا باد امیر سانیدند و عاطفت پادشاهانه همه را استمالت فرموده بنوازش و تحسین بلند

پایه و سرافراز میگردانید تا به وقت روز از وقت بام که جمشید خورشید بر خنگ فلک سوار گشت تا هنگام شام که قهرمان

گردون سپاه سیاره عرض سپاه اختری بیابان کرد در جلگای کش بموضع آق یار متفرق شده بود و امرا خط باز داده بودند

دیده شد بعد از آن کورکه زده سوران انداختند و فرود آمدند روز کارزار شوکت صاحبقران کامکار و کثرت و زینت

آن لشکر جرار متعجب مانده مصداق این قطعه ✱ قطعه ✱ ای سپاهت را ظفر لشکر کش و نصرت یزک ✱ نه یقین بر طول و عرض لشکرت واقف

نه شک ✱ رای العین مشاهده نمود گفتار در روان کردن حضرت صاحبقران کشورگشای امیرزاده محمد سلطان را بمنقلای

حضرت صاحبقران امرا و میران سپاه را با نعام و نوازش استمالت فرمود و خوش کرده منقلای روان ساختند در آن حال امیرزاده جوان

بخت محمد سلطان بهادر زانو زده التماس نمود که منقلای او باشد حضرت صاحبقران آن جرأت و دلاوری بغایت پسندیده افتاد

و ملتمس او را مبذول داشته مقدمه لشکر ساخت و زبان عاطفت و استمالت بنوازش او برگشاد بیت ✱ کامید سپاه و سپهبد بتو است

که روشن روان باشی و تن درست ✱ و در روز جمعه ششم جمادی الاخر باختیار و اتفاق منجمان و نجوم طالع فرخنده و اختر سعد از کنار

گردانید

گردانید و عظما و امرا نامدار بملازمت رکاب همایون تعیین فرمود و تا غایت از دشمنان خبری نیافته بودند شاهزاده دو

دو روزه راه رفته بمنزلی رسیدند که پنج شش جای آتش کرده بودند و هنوز تمام فرو ننشسته بود فی الحال این خبر بحضرت صاحبقرانی

فرستادند فرمان قضا جریان نفاذ یافت که مجموع چنان تفحص نمایند که افروزندگان آن آتش بکدام طرف رفته اند و سعادتش دیوان

که از حال لشکر نیک باخبر باشند و شرایط حزم و احتیاط مرعی داشته تغافل جایز ندارند بیت ✱ بفرزند شایسته فرمود شاه ✱ که آگاه باش

ز حال سپاه ✱ تن آسانی و غفلت از کار ما ✱ ندارد صواب نداند روا ✱ چو پوید مگر بر طریق خرد ✱ نبود دایم آگه ز هر نیک و بد ✱

و چون اشارت علیه بشاهزاده کامکار و امرا نامدار رسید با امتثال امر همایون مبادرت نموده شب و روز کوچهای دور میکردند

و تفحص کنان میرفتند و چون بآب توبل رسیده بگذشتند قراولان خبر دادند که مقدار محل آتش دیدیم و هر چند از تفحص آن کوشش نمودیم

شده از مجلس اثر نیافتیم باز این معنی را بحضرت صاحبقرانی عرضه داشت کردند چون صورت حال بمسامع علیه رسید فی الحال

کوچ کرده بتعجیل براندند و چون بآب توبل رسیدند بواسطه عبور لشکر منقلای که خراب شده بود حکم شد تا لشکریان چوب و خاشاک

جمع آورده کنده راست کردند و صاحبقران کامکار با تمام لشکر نصرت شعار از آن آب عبور نموده منقلای بتوجه سالار گردون اثر

آن دشت و هامون را در زیر سم ستوران گیتی نورد در آورده و از مخالفان هیچ اثری و خبری معلوم نمی شد و حرس بخبرگیری

بر فرق روان بیابان طی با پای سرگردانیده از کس نشان نمی یافت حضرت صاحبقران بالهام دولت ثابت ارکان شیخ داود

ترکمان را احضار فرموده با جمعی دیگر از بهادران بخبرگیری فرستاد و او مرد دلاور کاردان بود در بیابان و در کشیدن رنج

شده و در کفایت کارهای عظیم رنجها کشیده و گرم و سرد روزگار چشیده برحسب فرمان روان شد و دو شبانه روز بتعجیل تمام راه

در دشت دو هم الاجو قی چند یافت در پس پشته با دیگر بهادران پنهان شدند و چون صبح دمیدن گرفت سواری از آن الاجو قها بی

بیرون آمد صبر نمودند تا از ایشان بگذشت و در عقب او شتافته او را گرفتند و بحضرت صاحبقران رسانیدند آنحضرت ایشان را

تربیت فرمود و شیخ داود را بانعامات پادشاهانه مخصوص گردانیده کمر و ترکش زرین و خلعت خاص ارزانی داشت و از آن کس احوال

ترکمش خان پرسید گفت کجا باشد ما از ایل بیرون آمده اینجا ساکن شده ایم و از خان خبری نداریم اما چند روز است که ده سوار

جبه پوش آمده اند و در این نزدیکی بالای بیشه ایستاده اند و معلوم نیست که چه کسانند حضرت صاحبقران عید خواجه را با سی مرد تعیین

فرمود که مردم آن الاجو قها را کوچانیده بیاورند عید خواجه مردم الاجو قها را چنانچه امر شده بود بیاورد و قماری یساول را

فرمان داد که با پنج سوار برود و آن ده مرد را که در بیشه اند کوشش نموده بگیرد بیاورد قماری برحسب فرموده متوجه شد و چون

بایشان رسید همگنان پیش آمدند و بعضی کشته شدند و بعضی را دستگیر کرده بپایه سریر اعلی آوردند و خبر توقتمش خان از آن تحقیق شد کوچ کردند
و منازل و مراحل بسیار پیموده و از بسی آبها و کوهها عبور نموده روز دوشنبه هفتم جمادی الآخر بکنار آب ییق رسیدند و مجموع قورچیان
همایون رسانیدند که این آب را سه گذرگاه است یکی را ابغرایلی گویند و دوم را بورگجت و سیم را که از همه کوچکتر است چپمه گچت حضرت
صاحبقران که ضمیر منیرش مطرح انوار صدق و صواب بود چنین فرمود که ازین گذرها گذشتن مصلحت نیست چه شاید که دشمنان در کمین
باشند صلاح آنست که ببالای آب روان شویم و توکل بر عنایت حق جل و علا کرده در آب زنیم و بگذریم و همان ساعت کوچ کردند
و ببالای آن آب رفته سوار بر پایه از هر جا خود را در آب زده شناکنان بگذشتند و بدو روز تمام لشکریان از آن آب گران بسلامت
عبور نمودند و شش روز دیگر منازل و مراحل پیموده تا آب سمور رسیدند و قراولان لشکر منصور پیش رفته بودند صدای غلغله دشمنان شنوده آن
معنی را بحضرت اعلی عرضه داشتند و در آن حال امیرزاده محمد سلطان یکی از دشمنان را گرفته بدرگاه عالم پناه آورد و چون اوضاع از او استفسار
نمودند تقریر کرد که اهل قبیله اینجا بودند و چون از توجه لشکر آگاهی یافتند کوچ کرده برفتند و چون محقق شد که مخالفان کجا اند یرلیغ
لازم الاتباع صدور یافت که هیچکس از هزاره و قشون خود جدا نشوند و لشکریان در پس یکدیگر نغرند و در زمان لشکر ترتیب داده فوج
فوج روان شدند بیت چو از دشمنان آگهی یافت شاه ؛ کرانه گرانش بضبط سپاه ؛ بیاراست لشکر بآئین و ساز ؛ همه جنگجوی و
دشمن گداز ؛ روان شد بپای پیسه فوج فوج ؛ چو بحری که جوشان درآید بموج ؛ و چون حوالی آب یایک مخیم نزول همایون گشت
حضرت صاحبقران صباح روز دوشنبه غره ماه رجب بسعادت و اقبال شوکت بر سر پل ایستاد و فرمان داد که سپاهی از پل [illegible]
عبور کنند و چندان توقف فرمود که تمام لشکر قول از پل گذشتند و برانغار و جرانغار هر کس از مقابل خود در آب زده عبور نمودند
و بعد از آن قرین فتح و فیروزی از پل گذشته روان شد و در این اثنا قراولان سه نفر از دشمنان گرفته بیاوردند و حضرت صاحبقران
گیتی ستان از ایشان اخبار استفسار فرمود تقریر کردند که توقتمش خان از آمدن شما آگاه نبوده و نوکر ایدکو از اردوی شما گریخته آمده
و او را از توجه شما خبر دادند که با لشکر فراوان افزون از ریگ بیابان و برگ درختان میرسید توقتمش خان را از شنیدن این سخن
آتش در نهاد افتاده دود از سر بر آمده و گفت من نیز دو چندان لشکر جمع کنم و در زمان خبر باطراف و جوانب فرستاد و لشکر [illegible]
و اکنون در قرق کول نشسته است و باز طلب لشکر فرستاده بیت غلط بین که بدخواه را در سر است ؛ که فیروزی از کثرت لشکر است ؛ بصد گنج گوش [illegible]
سگان ؛ که جمع آورد لشکری بیکران ؛ خدا داند که هنگام جنگ آوری ؛ ز حق نصرت آید نه از لشکری ؛ سعادت شود رو بکین دیگر ؛ نه بسیاری لشکر و تیغ و
نبرد ؛ و توقتمش خان را تصور چنان بود که حضرت صاحبقران چون بآب ییق رسد از گذرها عبور نماید و در کمین فرصت منتظر آن را بهمای [illegible]

از الهام

از الهام تائید آسمانی این معنی را در حساب گرفته بود و از بالای آب گذشته بتجار رسیده و چون رای عقده گشای منیف و مناع
توقتمش خان احاطه یافت در آن منزل توقف نمود تا عساکر منصور تمام برسیدند میمنه و میسره ترتیب داده امر فرمود که تورها و جبرها
آماده کرده و پیرامون معسکر همایون طناب زده قمیص کشند تا لشکریان خود خندق بکنند بر حسب فرمان کاربند شدند و شرایط
حزم رعایت داشته آن شب در آن مرحله بسر بردند بیت دگر روز چون خسرو خاوری ؛ برآمد بدین کاخ نیلوفری ؛ از آنجا
کوچ کرده روان شدند و در هر منزلی بهمین طریق رعایت حزم مرعی میداشتند حضرت صاحبقران مجموع امرا را از تومانات و صدجات
احضار فرموده همه را بتجدید تربیت نوازش نموده خلعتهای فاخر بخشیده و ایشان و لشکریان را جبه های الاتی داد بیت چو بحر خسابت
درآمد بجوش ؛ به جام انعام کردند نوش ؛ سران را همه خلعت خاص داد ؛ به بخشش دل جمله شان کرد شاد ؛ در گنج و کوی آلات
برگستوان ؛ همه جوشن و تیر و تیغ و کمان ؛ گشاده بلشکر پراکنده کرد ؛ و از آنجا روان شد بعزم نبرد ؛ و در اثنای آن راه بکل و لای
عظیم رسیدند و تعب و مشقت بسیار از آن وحل گذشته فرود آمدند و در آن روز قراولان پیش فرستادند که از سپاه مخالف سه فوج
ظاهر شد و باز خبر رسید که در عقب ایشان قبیله دیگر پیدا شدند حضرت صاحبقران بسعادت و اقبال سوار شده پیش رفت و لشکر را امر فرمود
که صف راست داشته و میمنه و میسره آراسته روان شدند و در آن حال قراولان یکی از دشمنان را گرفته بیاوردند و او را بعد از استفسار احوال بیاساق رسانیدند و کنگ
بهادر و ارغون شاه را الغار فرستاد تا از سپاه دشمن خبری باز دانند و چون بر حسب فرموده روان شدند آنجا که خود را نموده بودند باز گشته رفته بودند
و ایشان هر چند در تفحص و تفتیش سعی بلیغ بجای آوردند از مخالفان اثری نیافتند و چون باز گردیدند حضرت صاحبقران مبشر [illegible]
کارنامه فرموده فرمان داد که از دشمنان خبری معلوم نماید بر حسب حکم مبشر با چند مرد مردانه متحمل تمام روانه شد و در اثنای راه
بجنگل رسید و در آنجا از دور دودی دید و چون بیک متوجه شد آواز سم شنیدند کس فرستاد تا کیفیت وضع تفحص نموده قلت و کثرت ایشان
باز دانند و چون تحقیق پیوست که طایفه از لشکر دشمن مردم خود را مرتب داشته بر سر ایشان راندند بیت چو دشمن شد آگه که لشکر رسید ؛ بر آمد بر این
تیغ کین بر کشید ؛ بجز جنگ چون چاره ره نبرد ؛ صف آراست و از هم جان پی فشرد ؛ شد از باد کین آتش جنگ تیز ؛ قضا گفته خفته را گوی خیز ؛
نماید بیانی که بر بسته رشین روزگار را [illegible] نصیب دولت حضرت صاحبقرانی بود یاوری نموده سپاه ظفر پناه بر مخالفان غالب آمده چهل کس از
ایشان را دستگیر کرده بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند حضرت صاحبقران مبشر را بانواع تربیت و عنایات پادشاهانه مخصوص گردانید
و جمعی را که با او بودند بصنوف عواطف سرفراز ساختند و الکاها داده نوازش فرموده و از گرفتاران قضیه آن سپاه را احوال توقتمش خان استفسار نمودند عرضه داشتند که
توقتمش خان لشکر را اجازت داده بود که در موضع قرق کول جمع شوند ما بندگان بر حسب فرمان باینجا آمده بودیم و بسبب تخلف از او [illegible]

و بیشه و بیابان و جنگل گشته میکردیم تا باین جا مبتلا شده‌ایم و چون حکایت تمام معروض افتاد قهرمان تفقد ایشان فرمان داد و در آن شب
پسر حاجی را زخم مجروح کرده بحضرت آورده بودند نا نوزده نفر عرض رسانیدند که نبه و از طرف سرای پیش خان پسر تقیم داد و در محلی که چند
گاه بود دیناقم و دیگر او ضیاع الملاع دارم صاحبقران گیتی ستان جلال پسر برجید را با یدکه ترخان و مولی و جهان تمور و جمعی از بهادران
بقراولی تعیین فرمود و فرمان داد که چون سپاهی سپاه دشمن به چند اگر بسیار باشد خود را بدیشان ننموده گریزان بازگردند تا ایشان فریفته شوند
و پیش آیند و هرچه روی نماید با علام آن مبادرت نمایند امیر جلال و امرا و بهادران برحسب فرمان روان شدند و چون از لای و گل راهها گذشته
سپاهی دشمن پدید آمد و از ایشان پانصد نفر جدا شده پیش آمدند و از این طرف جهان تمور پیش راند و با ایشان جنگ کرده بازگردید و مولی را
بحضرت اعلی فرستادند تا صورت حال معروض دارد و او از برق سرعت سبک‌رفتار گردیده بپایه سریر خلافت مصیر آمده کیفیت وضع …

ذکر محاربه قراولان و کشته شدن امیر الکو تمور

چون خبر دیگر بحضرت صاحبقران رسید اشارت علیه نفاذ پیوست که امیر الکو تمور با
بهادران پیش رود و از مخالفان خبری تحقیق بیاورد که در کجا اند و چه قدر اند و جمعی پیش آمده اند با اندک … و در جمیع احوال طریق حزم و احتیاط مرعی دارد
امیر نامدار با فال امر مبادرت جسته بتعجیل روان گشت و از رود علی عظیم و دو آب گذشته با امیر جلال حمید و دیگر قراولان ملحق شده و چون پیشتر رفت
گروهی از سپاه دشمن را دید که بر بالای پشته ایستاده نظاره میکردند فی الحال جمعی از مردان کار و بهادران تیغ گذار را بجانب ایشان روان
گردانید دشمنان چون توجه ایشان را مشاهده کردند بازگشته از پشته فرود رفتند و ایشان بر بالای پشته بجای دشمنان برآمدند و از آن
طرف پشته سی فوج سوار جمله چو کس (?) را دیدند در … صف کشیده و جنگ را مهیا شده و در کمین فرصت ایستاده و چون بر آن حال اطلاع
یافتند تماشا توقف نموده خبر بالکو تمور فرستادند و او در زمان رسیده بر بالای پشته برآمد و لشکر دشمن را مشاهده کرد و چون غلبه بود عطف کردن
مصلحت دولت و صواب در آن دید که … سپاه خود را روانه گردانید و خود با اندک نفری در عقب لشکر بایستاد و دشمنان
چون دریافتند که … و گل و آب بسیار در راه روان … امیر الکو تمور را … راندند و از کمال شجاعت و فرط دلاوری پای ثبات بفشرد و در جنگ
تیر آهن که از چند فوج با دو … و چندان کوشش نمود که تمام لشکر منصور سالم از آب و لای گذشتند و در این اثنا از قضا زخم تیری باو رسید و او
زخم خورده بود با وجود آنکه … اسب تیر خورده از آب گذشت و چون اسب را قوت نماند بیفتاد اسبی دیگر پیش کشیدند که بر نشیند
سوار نا شده تیری دیگر از پشت لا مرد لقضاء الله گشاد یافت و بر مقتل آن امیر آمده عرضه تلف گشت مخالفان غلبه کرده بانبوه گرد او درآمدند
و آن دلاور نامدار در جای معرکه پیاده پای ثبات فشرده در غایت جرأت و مردانگی دست جلادت از جنگ نکشید تا دشمنان او را نشناخته شهید کردند
و انا لله و انا الیه راجعون بیت
ز ظلم جهان کس سر جان نبرد ٭ کس از رقعه بازی بپایان نبرد ٭ هزاران جهان دوستی بسی ٭ بیابی و را … کسی

جهان را بدین گونه شد رسم و راه ٭ برآرد بگاه و ندارد نگاه ٭ و در آن واقعه … که چراغ دولت مخالفان را وقت فرو نشستن
بود خانه روشن میکرد امیر ملک پسر یادگار برلاس و رمضان خواجه و محمد ازلات را نیز بدرجه شهادت رسانیدند بیت چراغی که آن
فرو خواهد نشستن ٭ که در وقت مردن فزاید روشن ٭ حضرت صاحبقران بنفس مبارک با اندک سپاهی در آن حال بکنار آب رسید و امیر حاجی سیف الدین
و امیر جهانشاه ملازم رکاب همایون بودند اشارت علیه نفاذ پیوست که سپاه بشتاب از آب گذشته شدند و زخم تیر خاره گذار یاغی را برانداخته
بیت بیارید تیر از کمان دلیران ٭ بران رزم جویان جوشن وران ٭ برانند اعدا بشمشیر و تیر ٭ برآورد از جان آن بی نظیر ٭ نماند از مخالف
کس آنجا بجای ٭ که روی نداد در شیر پای ٭ و در آن معرکه جلال حمید و طایفه نیکو بندگی بجای آورده باسی کس از … فوج از لشکر دشمن
که در مقابل او بودند حمله کرده آثار جلادت و دلاوری بظهور رسانید و در آن زمان جبل فرو کوه … رعد نهیب برق آهنگ را
با قطاس هیبت و پاس بهر جانب بتاخت و از جرگان و مغفر تیر صدای فنا در گوش و جان مخالفان بیانداخت بیت خروشان
و جوشان گرفته بجنگ ٭ کمان کیانی و تیر خدنگ ٭ روان کرده از برج زاغ کمان ٭ عقاب اجل را سوی دشمنان ٭ و نه … مردانه کرد
و شاه ملک پسر تغای برکن کوششهای بهادرانه نمود بیت بهر تیری از لشکر دشمنان ٭ نگالی اندر افکند پهلوان ٭ و بایزید … کسی
داد مردی و مردانگی داده و از دشمنان بسی کس را دستگیر کرده بیاوردند حضرت صاحبقران از آنجا رجعت نموده بمعسکر ظفر قرین نزول فرموده
و جماعتی را که در آن موقف هولناک پای ثبات فشرده بودند و شرایط سرافرازی قیام نموده بانواع تربیت و نوازش پایه قدر افراز
گردانید و حکم ترخانی ارزانی داشته فرمان داد که یساولان دست و پیش ایشان نگیرند و در آمدن بحضرت منع نکنند و تا نه گناه از ایشان
و فرزندان آن صادر نشود نپرسند بیت جهان داد فرمان که تا نه نژاد ٭ هر آنکس که از تخم ایشان بزاد ٭ گنه شان نپرسند ابنای ما ٭
گرین پس نشینند بر جای ما ٭ و خویشان امیر الکو تمور را که بفیض شهادت فایز شده بود عنایت و مرحمت بسیار فرمود و از آن جمله شاه ملک پسر
قلعه های را بمزید عواطف پادشاهانه اختصاص بخشید و راه و رسم امیر الکو تمور را با و داده مهر کلان و مهر پروانه را بدو سپرد و چون فرمان شاه
بود که رایت نصرت شعار متوجه صوب شمال شده … رسیده بودند که در شب پیش از غروب شفق از طلوع صبح ظاهر شده چنانکه در
هنگام بودن آفتاب در برج شمالی نماز خفتن در آن موضع بحسب فتوی شریعت غرا واجب نمیشود و بعد از آن حضرت صاحبقرانی از آنجا بسعادت
و دولت … بنصرت آخته و رایت دولت و اقبال برافراخته و بر بلندی فرود آمد بیت برآن پشته سلطان فرخنده … ٭ برآسود تا صبح …
نفس ٭ جهان گشت سوگواری فگند ٭ برافروخت خور … ٭ و از آنجا بسعادت و اقبال روان گشت و چون … ایستاد که لشکر
منصور برسید و قراولان سپاه دشمن هر روز خود را مینمودند و باز گردیده میرفتند و آن جانب را پیش گرفته توقف می کردند حضرت صاحبقران

با شاهزادگان و نوئینان مشورت فرموده امیرزاده عمر شیخ را فرمان داد که پنج هزار سوار از پیش روان شود و منقلای
باو رسید تا بضرورت توقف نماید و از امرا امیر سونجک و سلطان سنجر و امیر عثمان و حسن جاندار و غیرهم باو بروند و چون ایشان
قتال امر مبادرت نمودند روز دیگر خبر آمد که منقلای از جانبین بهم رسیده اند رای عالی چون بر این حال اطلاع یافت ترتیب لشکر
فرموده بطالع سعد و بخت فیروز بیت روان شد سوی دشمن کینه خواه به نیروی اقبال و عون اله و در آن روزها از کثرت ابر
و بارندگی بیت هوا تیره بود و سحاب بانگ زن قضا خنجر فتنه میکرد تیز گفتار در تعبیه لشکر و آراستن جیوش ترک و دو تیغ
جنگ بزرگ صاحبقران گیتی ستان روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه ثلث و تسعین و سبعمائه موافق قوی ییل که بوا بعد از شش روز گشاده
موضع قندر چه نفس مبارک که منشأ آیین لشکر و منشی نسق و ترتیب آن شده و هفت قول مقرر فرموده منوچی که مجلس مثل آن ندیده و نشنیده بود
و امثال این نتایج از الهامات ربانی و تأییدات سبحانی تواند بود چه در خصوصیت عدد هفت بسی اسرار است که دهقان ترسیع ثانی باین راه برده
مصراع طلسمات این گلستان را نوائی دیگرست و آنکه قول اعظم بسلطان محمود خان پادشاه که همه مردان کار و هنوز از نهادران تیغ گذار
بیت همه جنگجوی و همه نامدار چو شیران آشفته در کارزار سپاهی چو دریای جوشان بجنگ همه تیز کرده بپیکار چنگ و با استعمال این
امیر سلیمان شاه رجوع فرموده و قول بزرگ را که ترتیب شاهزاده محمد سلطان سپرده و اطراف و جوانب آن را به دلاوران شیر افکن و نبرد آزمایان
صف شکن بیت همه جنگ را تنگ بسته میان بگردن در آورده گرز گران بجوش آب داده همه تیغ را سنان در جگر دوخته سنگ را مستحکم ساخت
و از بهادران لشکر و جباران مفسده پیشه فوجی مرتب ساخت بیت یلان سر فراز شمشیر زن نبرد آزمایان لشکر شکن هزیران جنگی و مردان مرد
از آتش خنجر برآرنده گرد همه کارشان کوشش و تاختن همه رسمشان رایت افراختن برگزیده ملازم رکاب همایون گردانید و ملحق و در عقب
قول بزرگ بایستاد و تا هنگام اشتعال نیران قتال و جدال که بهادران جانبین بهم در آویزند اگر فوجی از سپاه ظفر پناه را بمعاونتی احتیاج افتد
مدد آن لشکر مستعد کار باشد و در دست راست قول دیگر بیت همه شیر مردان کارزار دلیر و عدو بند کشورگشا بجاه و غادر صفدری
از ایشان تنی و زعدد لشکری ترتیب داده و برات نصرت آیات امیرزاده میرانشاه متکفل گردانید و در پیش شاهزاده محمد شاه با جمعی و قورای
جنگ شد و در قول دست راست امیر حاجی سیف الدین با لشکری آراسته و حشری که و دلاوری از سرجان برخاسته بیت هنر نمای و نبرد آزمای
ترکمان ظفر فزای و ولایت ستان و قلب شکن همه بسان سر سبزه بازکه و تیغ همه چو کوه بر شعر غرق در آهن با ایستاده و در جرنغار قول امیر
بیت گروهی همه پر دل و پهلوان مخالف شکار و ممالک ستان توانا تن و زور مند و دلیر بهیکل چو پیل و به نیرو چو شیر مرتب
ملازم رکاب همایون امیرزاده عمر شیخ گردانید و در قول دست چپ امیر ساربوقا و خداداد حسینی با فوجی از نامداران بیت

که گر برکشیده ندی از خشم تیغ شده تا آب خون در دل چشم میغ و گر مرغ پران نوزندی به تیر طمرزندی از زخم بهرام تیر
روی جلادت به پیکار دشمنان آورده و هر آینه دست راست و دست چپ از تومانات و هزارجات و قشونات هر یک در مقام
خود قرار یافته صفها برآراسته و پیاده و سوار در جبرها در پس دشته جنگ را مهیا و آماده گشته بیت شده آراسته لشکری چون سحاب که
گردش برخ آفتاب در آورده که هر یکی رستمی از ایشان کی در عدد عالمی سپاهی که شد تیره خورشید و ماه ز بس جوشن و تیغ و
خود و کلاه ز تیغ و زگرز و زکوس و زگرد زمین شد سیه آسمان لاجورد و در جانب قول دشمن پیدا آمد و توقتمش خان قلب جهان
شاهزادگان جوجی نژاد مثل ایش تمور اغلن و بیک یارق اغلن و اغلن و بیک پولاد اغلن و علی اغلن و اغلن
و غیرهم و امرا و نوئینان مثل علی و سلیمان صوفی غنغرات و اق و قبوته و اروس جوق قیات و عیسی بیک برادر بزرگ ایدکو
و حسن بیک و سرای دکوکه بوغا و یغلی بی بهرین و قونغور بی و دیگر امرا و سرداران الوس جوجی آراسته و سال کرده در رسیده ند
بیت سپاه اندر آمد همی فوج فوج چو دریای جوشان که آمد بموج شد از سم اسبان زمین سنگ رنگ ز نیزه هوا بیشه شد
پلنگ سراسر همه دشت و صحرا و کوه ز بس سم شوران لشکر ستوه تا از مخالفان در آن دشت کمین چندان لشکر رسید که محاسب وهم
با تأمل قیاس و تخمین از عقد شماران عاجز آمد صاحبقران گیتی ستان که از علو مرتبت و رفعت شأن بیت بود گردون فرود
پایه او عالم اندر پناه سایه او از غایت شجاعت و دلاوری بغیر مود تا تمام لشکر فرود آمده خیمها بزدند توقتمش خان چون
آن حال مشاهده کرد از کمال تمکین و غایت شجاعت لشکر منصور و بی التفاتی ایشان سپاه دشمن خیره بمانده و جای بجای از رفت
و با دهشتی تمام بتعبیه و ترتیب صفهای لشکر مشغول شد بیت بیاراست لشکر گران تا گران ابا تیغ و خنجر و گرز و سنان ز رسم جوشن
ترک و تیر و تبر همان درع و خود و سنان و سپر تو گفتی جهان برسر آهنیست و یا کوه البرز در جوشنیست و چون کار جانبین بر
یکدیگر صف برکشیده نه سپاه دشمن از هر دو طرف میمنه و میسره بچند قشون زیاده بر لشکر این طرف بود صاحبقران نموده کار در همه کار
استظهار بعنایت پروردگار و اعتماد بر فضل آفریدگار داشتی نه به بسیاری لشکر جرار و تمادی اسباب بسیار در هر جنگ عادت
پسندیده او بود فرود آمده دو رکعت نماز با خلاص و نیاز بگذارد و روی تضرع و خشوع بر خاک بیکانت و خضوع نهاده از
درگاه پادشاه بحضرت بخش تعالی و تقدس فتح و فیروزی طلبید بیت که ای کردگار نمودار خدائی در اسطرلاب فکرت روشنائی
نه زار بر جبین آید نامه تو نه از آثار ناخن جامه تو به درد جو بیابانی ز جنس خود نیابی گر نه زد حوالی زمه نور
و بعد از فراغ از مناجات با عالم السر و الخفیات توکل بر فضل نامتناهی الهی کرده بسعادت سوار گشت و متوجه شد دلاوران لشکر

و بهادران صفدر صدای صلوات و غلغلهٔ تکبیر در گنبد کیوان و چرخ اثیر انداخته و رایات دولت و اعلام اسلام باوج عیوق بر
افراخته و از طرفین کورگه و کوس و نقاره فرو کوفته گوش زمانه را از خروش شوران کر ساخته‌اند بیت برآمد خروشیدن کره نای
زمین و زمان اندر آمد زجای ۞ برآمد خروش سپاه از دو روی ۞ جهان شد پر از مردم جنگجوی ۞ تو گفتی شب تیره بود و روز
نهان گشته خورشید گیتی فروز ۞ درین حال شعبه دوحهٔ عظمت و جلالت و ثمرهٔ شجرهٔ نبوت و رسالت سید برکه قدس سره که از
مبشرات دولت روزافزون حضرت صاحبقرانی بود چنانچه اشارت رفته دست اخلاص به خاک برداشته و فرق مبارک بخضوع و ابتهال
گشاده از حضرت عزت فتح و نصرت خواست و در حسب سنت سنیهٔ جد بزرگوارش علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات کریمهٔ یا ایها
الذین آمنوا اذکروا نعمت الله علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم فکف ایدیهم عنکم واتقوا الله وعلی الله فلیتوکل المؤمنون
بزبان اخلاص بگذرانید و مشتی سنگ ریزه که از آن خاک برجانب دشمنان پاشید و صاحبقران منصور را مخاطب ساخته بزبان
مبارک راند که توجه حیث شئت فانک منصور در زمان دلیران هر دو سپاه با حمله آتش جنگ برافروخته و نایرهٔ حرب و قتال
و التهاب اشتعال یافت بیت دو لشکر تلاطم دو دریای خون ۞ ببسیاری از ریگ صحرا فزون ۞ ببند پر خون رگ تن تا عقیده ۞
بهم تیغ و خنجر برافرخته‌اند ۞ ز هر سو دلیران و کنه آوران ۞ کشیده شمشیر کین از میان ۞ گرفته کرایل و زوبین بجنگ ۞
نهادند دل بر فنا و بجنگ ۞ زمین شد غبار و برآمد باوج ۞ جهان گشت بحر و برآمد بموج ۞ ز گرد سواران پر خشم و تاب ۞
شده اینچه چشمهٔ آفتاب ۞ رخ شاه گردون شد از بیم زرد ۞ پر از خاک شد خیمهٔ لاجورد ۞ برآورده گردون کردانجهان ۞
برآمد فغان از جهان کالامان ۞ امیر حاجی سیف الدین از نیروی اقبال صاحبقران نصرت قرین پیش از همه شمشیر کشیده حمله کرد
و دست چپ دشمن که در مقابل او بود در هم شکست و براند بیت چنان برگرفته لشکر زجای ۞ که پیدا نیامد همی سر ز پای ۞
چند قشون که از سپاه دشمن زیاده آمده بود روان شد توقتمش خان لشکر خود را فرمود تا از عقب لشکر امیر حاجی سیف الدین
در آیند جلدت شاه بهادر چون این حال مشاهده کرد با سپاه خود پیش ایشان گرفته زخم شمشیر آبدار و ضرب سنان آتشبار ایشان را
باز گردانید و امیرزاده میرانشاه مرکب کوه پیکر هامون نورد بر انگیخته زرد چهره تیغ را از خون پردلان گونه یاقوت رمانی بخشید
و زمرد شمشیر را از تأثیر تو سهیل سعادت عقیق یمانی ساخت بیت بیکجمله شهزادهٔ نامدار ۞ بیفکند از ایشان فراوان سوار ۞
از مخالفان آنچه در مقابل قول او بودند هزیمت یافته برگشته و عثمان بهادر با قشون قبچاق پیش رانده با سه قشون دشمن جنگ
سوبت و دراثنا گرد فراز به خطائیده و خان عالی از سایمن دولت حضرت صاحبقران در زمان کشتی سوار و باز هراول دشمن

حمله برده مستغرق ساخت و شیخعلی بهادر که نهنگ دریای هیجا بود دست برد های مردانه نمود و امیرزاده محمد سلطان از قول
پیش رانده قلب دشمن برهم شکست و شیر بیشهٔ شجاعت امیرزاده عمر شیخ در جرانغار بقوت بازوی کامکار شمشیر صاعقه کردار آتش
سوزی حیات دشمنان درخشان کرده داد مردی و مردانگی داد و مقابل خود را مقهور ساخته منهزم گردانید بیت چو دریا
بموج اندر آید زجای ۞ نه ماند در پیش آتش تیز پای ۞ در پیش چو دشمن به چپ زد و در ۞ دلش تا نم از بهلکام سور ۞ و پیر دی پیک
و خداداد و دیگر گردان شجاعت در میدان جلادت جولان نموده و قول دست راست دشمن را پای ثبات از جای برده برانیدند و چهره سروران را
و سروران ظفرپناه با لشکر مقابل خود در آویختند و خاک معرکه را بایان در بیابان با خون مخالفان در آمیختند سپرها و جبه‌ها
بر پشت و تن دشمنان بزخم تیر و ضرب سنان و شمشیر دوخته و بر هم دوز دیده و سرهای گردنکشان و گردنهای سروران مگر زگران
وخم کمند شکسته و بسته آمد بیت زبس نیزه و گرز و شمشیر تیز ۞ برآمد تو گفتی همی رستخیز ۞ اجل برگشاده ز هر سو کمین ۞ چو دریای خون شد
زمان و زمین ۞ چنان شد که کس روی کشور ندید ۞ ز بس کشتگان شد زمین ناپدید ۞ توقتمش خان چون آثار ضعف در لشکر خود مشاهده
کرد و قوت مقابله با حضرت صاحبقرانی در خود ندید روی از آنجانب گردانید و متوجه امیرزاده عمر شیخ شد و چون لشکر او را
مرتب و مضبوط یافت از آن ادبیرا اجتناب نموده روی به شیخ تمور بهادر و هزاره‌های سلدوز آورده و با انبوهی عظیم از امرا و بهادران
لشکر خود بجنگ مشغول شد هر چند شیخ تمور و توابعش در مقابله تیرباران کردند ایشان فدائی وار دست از جان شسته روی بر سنان نیزه‌ها
و با تیغها و سالیقها حمله‌ها پیاپی آوردند و غالب شده بسیاری از مردم سلدوز را بتیغ قهر بگذرانیدند و از میانهٔ ایشان گذشته
در عقب لشکر منصور صف کشیدند و با ستادند مهر سپهر شجاعت و دلاوری امیرزاده عمر شیخ چون این حال مشاهده نمود بی توقف با جندی از
سپاهش بازگشته مقابل توقتمش خان در آمد و جبریاهش گرفته آتش پیکار برافروخت و در آن حال حضرت صاحبقران در عقب لشکر
توقتمش خان که منهزم شده بودند میرفت جلکه تواچی بسمع مبارک رسانید که توقتمش خان با چند فوج از سپاه خود از لشکر منصور
گذشته است و در پس پشت مردم ما صف زده ایستاده است آنحضرت هنوز متأمل بود و در آن معنی که از پیش امیرزاده عمر شیخ خبر
رسید صاحبقران ظفر قرین با جمعی بهادران جلادت آئین عنان توجه بصوب ایشان معطوف نمود توقتمش خان چون رایت
نصرت شعار مشاهده کرد پای ثباتش از جای برفت بیت عقل داند که چو مهتاب زند دست بتیغ ۞ ترک جنگش نماند راه و رخ قصبت
متوقف دست اضطرار تاب حسرت از تاج و تخت شسته دل از مملکت و پادشاهی بضرورت برداشت و از بیم جان سر خود در پیش
بیت عنان باره تیز تک را سپرد ۞ بصد حیله زان رزمگه جان ببرد ۞ و چون توقتمش خان رایات کفران نعمت و بی ادبی

کردن با ولی نعمت دشمن گیر شده فرار بر قرار اختیار کرد بیت با ولی نعمت ار بر دون آئی ✽ گر سپهری که سر نگون آئی ✽
پشت هزیمت بناه رو بگریز آورده و مضمون وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ بوضوح پیوست تمام الوس جوجی منهزم و شکسته
بیت دل از دستی خویش برده ✽ به چارگی پشت بر کاشته ✽ نموده نشان و سپه جلادت ✽ وزان کار باد اندر آمد بدست ✽
نه تاج و نه تخت و نه دولت بجای ✽ نه اسب و نه مردان جنگی بپای ✽ نگون گشت کوس و درفش و نشان ✽ بند هیچ بیدار کاب اندر عنان ✽
نه اسباب جنگ و نه بار و بنه ✽ همه سر جسته و برهنه ✽ بیابان سراسر پر از کشته شد ✽ همه دشت از آن کشتگان پشته شد ✽ همانا که فرسنگ بودی چهل
پر آکنده از خون ز آهن زیر گل ✽ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ و خامت عاقبت طغیان و غرور طغرای جُندٌ مَّا هُنَالِكَ
مَهْزُومٌ مِّنَ الْأَحْزَابِ بر منشور نقاوت آن مغروران گشته و سوء خاتمت بیباکی و بدکرداری فحوای سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ
بر صحیفه ادبار ایشان نگاشت بیت گر از کوه پرسی بیابی جواب ✽ که شاخ خطا بود نه هر ثواب ✽ به اندیش مردم بجز بد مبر ✽
بقا و جاه تر از خود نه بد ✽ شر اگر هم در سر شر شود ✽ چو کژدم که با خانه کمتر شود ✽ و چون توقتمش خان و اتباعش از مضمون
فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا صورت حال گشت حضرت صاحبقران بفتح و فیروزی نزول فرموده باقامت لوازم
شکر و سپاس ملک الملوک تعالی و تقدس بیت که چرخی به نیکونه بر پای کرد ✽ شب و روز را کشتی آرای کرد ✽ یکی را سزاوار تخت فرو
یکی را جهان تیره بخت آفرید ✽ قیام نموده شاهزادگان کامکار و امرای عالیقدر در پایه سریر نصرت مصیر جمع آمده و انوار ده
در زبان بهجت و انبساط تهنیت و مبارکباد آن فتح نامدار برگشاده و نثار بسیار کرده صاحبقران سپهر اقتدار ایشان را کنار گرفت و امرا
و بهادران ظفر پناه را با انواع عنایت و عاطفت نوازش فرموده انعامات پادشاهانه ارزانی داشت و لشکر را از زده و نقره منقوش
گزین کرد و بتکاشی در عقب گریختگان خون گرفته نفرستاد و بهادران و لاوران تیغ کین را بزهر قهر آب داده و کمند حلق حیات
قوت تاب داده و شمشیر آبدار را بفسان سوهان خشم تیز کرده و سنان تشنه را چون غمزه معشوقان و چشم قتالان خونریز ساخته و کمان جلادت
در بازو افکنده و چنین صولات در ابروانداخته بادپایان کوه پیکر را بر انگیخته و خاک دشت را بسم مراکب طوطیا ساخته در چشم کواکب
ریخته بر حسب فرمان از پی دونان چون برق جهنده و قضای رسنده و شتاب روان شده آن روز برگشتگان را از پس آب اتل بود
وا پس تیز قاتل نه از آن طرف گریز راه و نه از این جانب جنگی و محابائی بیت نه از پس راه و نه از پیش آن ✽ نه جز تیره بختی
درمان ✽ نه قوت که با تیغ جوید ستیز ✽ نه فرصت که جوید ره گریز ✽ از پیش رود اتل عمیق بود و آب از سر گذشت و از پس آب تیغ بالا گرفته
گردن بیرسید لاجرم در میان و سیلاب تیز ایشان را آب زنده کاره بر خاک هلاک ریخته شعله حیات ایشان باد فنا فرونشست

واندک مردمی از آن گرداب بلا جریده بیرون آمده رفت و زن و فرزند و مال و اسباب ایشان تمام دست لشکر منصور افتاد بیت
از فتنه آن لشکر انجمن ✽ غنیمت نه چندان که گویم که چند ✽ و از شاهزادگان و امرای الوس جوجی کونجه اغلن و تیمور قتلغ اغلن و ایدکو از
قدیم باز با توقتمش خان مخالف و عداوت میورزیدند و از او گریخته پناه درگاه گردون اشتباه حضرت صاحبقرانی که جلوه گاه
سلطنت و جهانبانی بود آورده بودند و در سفر و حضر ملازمت رکاب سعادت انتساب مینمودند و آن حضرت ایشان را بمزید عنایت
و عاطفت اختصاص بخشیده و تازه بتازه انعامات بی اندازه مبذول داشته مواهب پادشاهانه شش کمرهای مرصع و سرتاق
فاخره ایشان را بمواهب گران مایه سرافراز ساخته پایه منزلت افزوده در آن موقف که از یمن تائید الهی نسیم فتح و فیروزی بر رایت
نصرت شعار وزیده و توقتمش خان قضیه مَن نَجَا بِرَأْسِهِ فَقَدْ رَبِحَ غنیمت شمرده نیم جانی بهزار حیله از ورطه هلاک بیرون برده
و الوس جوجی بکلی از هم فرو ریخته متفرق و پراکنده گشته اند و جوانان جوجی زاده و ایدکو در پایه سریر اعلی زانو زده عرض
داشتند اگر اشارت علیه صدور یابد ما بنده کان برویم و هر کس ایل خود را استمالت داده جمع کنیم و بیاوریم عاطفت خسروانه
ملتمس ایشان را مبذول داشت و فرمان داد که جهت هر یک بر لیغ جهانمطاع نفاذ یافتند که هیچ آفریده متعرض و مزاحم خانها
و قوم ایشان نشود و خان زادگان نستانند ایشان حکمها را حاصل کرده خوشدل و شادمان بجستجوی ایل خود رفتند و آن صاحبقران
گیتی ستان در عقب مبارک گردون مآثر که بتکاشی مخالفان رفته بودند بسعادت و اقبال روان شد و چون بکنار آب اتل رسید
صحرای دید چو دشتی بود از زیب و صفا چون خاطر اهل حضور پر نور و خرم مرغزاری از غایت نضارت و طراوت
غیرت افزای روضه ارم بیت بساط سبزه چون جان فرو شده ✽ هوای معتدل چون مهر فرزند ✽ مضرب خیام نزول کارگزار
گشت سراپرده ابهت و جلالت پیرامون کشیده و در اندرون آن قبه بارگاه نصرت پناه باوج گردون بر آمده بیت سراپرده
از دیبه زر نگار ✽ در او خیمه و خرگه بیشمار ✽ بسیط زمین در سراپرده کم ✽ در او بارگه رنگ چرخ بنم ✽ زده هر طرف حجره و سایبان
سه فرسنگ ره از کران تا کران ✽ پی بزم شهزادگان بارگاه ✽ ز هر سو برافراخته سر بماه ✽ بهر جایگاهی خود از چار سو ✽
فرود هر یکی را زجم های دو ✽ و تیمور قتلغ که بطلب ایل خود رفته بود چون قوم خود را جمع آورد و بتشام رود ایچ زعایت
هوای خانی الوس جوجی در سر پندار او افتاد و حقوق حضرت صاحبقرانی را از قلم نسیان کشیده عهد وفا نمود با اتباع خود
روی بایشان نهاد و ایدکو نیز چون مرد خود را باز یافت و غلبه او جمع آمد نه چهره عهد را بناخن بیوفائی بخراشیده و از طرف
دیگر بیرون رفت بیت مخالف گرد و بجان دوستدار ✽ میفکن نیار دیگر خار بار ✽ ز اهل نجیب وفا مجوئید ✽ که ریحان

نرود به نجم سپید * بشد ارغنون بود باس بکم * که گوهر نوش کرده کم * کسی را که باشد بدی در نهاد * بیارد بکیفر کردی بس باد *
و کوکجه اغلن بعضی از قوم خود را قراسه آورده و چون در مجلس خاص بمرتبت قرب حضرت مخصوص گشته بود بر حسب وعده در درگاه
عالم پناه آمده محفوظ نظر رحمت و عنایات گشت و مجموع آن ایشان که بر حسب فرمان قضا جریان باطراف و جوانب رفته بودند مظفر و
منصور با غنایم نامحصور از اسب و شتر و گاو و گوسفند و برده فراوان از جواری حوری و غلمان و لدانی بدرگاه عالم پناه آمدند
و از مخالفان هر که بگریز راه اتل پناه برده بود همه را گرفته اسیر کرده بیاوردند و همه را بحضرت شعار اعلی اوردند تا نامدار چنان غنیمت
بدست افتاد که پای تحریر و تحریر بمیدان شرح و صفت آن نرسید بیت غنیمت کشان روز شهریار * غنیمت نبد بیش از شمار * آحاد و افراد
مردم اردوی همایون را که قوت شمار و شرح میان فقد حیوانات که غنیمت شده بود که هنگام مراجعت چون ایشان را ازان
خاطر شده بعضی بگذاشتند و بعضی بکشتند و ارزنده چنانچه بعضی ز ذرفنانی مظفر کرد در عازم موکب فرخنده بود در زمان توجه ایشان
بسته نظم کرده بود بیت کر بیابانه حیات ما الی * کف آریم ترک تماقی * جندان کنیزک حور وش و غلام چابک دل در عسکر ظفر پناه
جمع آمد که آنچه از برای خاصه حضرت صاحبقرانی اختیار کرده به بخیر لنکر بس بود و دختران کلرخسار و جوانان سرو قد لاله عذار
که آفتاب خاوری از شرم طلعت جهان افروزشان روی در پرده تواری بالحجاب کشیدی و از ماه شب زنده دار اکرایشان را
بخواب بدیدی جیب فرقد بر سر چو صبح از مهر جمالشان بدریدی بیت نکوئی پری وبا لی کهر * به بالا سرو ش و بچهره قمر *
روان راستمشاد و لوبنه ورنج * هم در مرجان کوبنده کنج * بیالا کمر در زر داده سر * برخ چون بهار و برفتن تذرو *
دهانشان تنکی دل ستنه * بزلف و رخش جانها کنند * و در آن منزل بهشت آئین که طراوت حکایت از ریاض فردوس بگ
میکرد جمیع شاه و کام حیزه کردن غلام شاه عشرت فرمود بیت یکی جشن شاهانه فرموده شاه * که باغ ارم کشت آن زیکاه *
باقبال شاه سپهر احتشام * جهانشاه بیاب شادی کام * همه عرصه دشت پرسبزه کشت * تو گوئی که جشم فلک خیره گشت *
او انی زرین فزون از شمار * پر از لعل گون باده خوشکوار * قمر بود و دل و شیرین و عرق * جهان را بر ریس شادی ورق *
زآمد شد ساقیان با قدح * فلک را دل از جای رفت از فرح * ز لحن مغنی و آواز ساز * بچرخ آمده زهره دلنواز *
حضرت صاحبقران بعون و تائیدات صمدانی در آن محل که مستقر سریر سلطنت و خانی توقتمش خان و فرزند او بود تخت پادشاهی
و جهانبانی بر آمده بعشرت و کامرانی مشغول شده مثنوی بکرد تخت خوان سرائی * جهان را داده از رخ دلکشائی * پری چهره
بتان نازک اندام * زجعد از بهر دلها بافته دام * عروسان لطیف ناز پرورده * زچشم مست بیره بیدل کرده * بریشم تار

عشاق بیزده * صلای عیش در آفاق بیزده * کرشمه ساز کرده ساقی مست * ز غمزه ناوک افکن شست در دست * خرامان جام در
کف چون تذروی * شکفته لاله بر شاخ سروی * بسبزه منزل همایون مازنیت و طراوتی بی اندازه در روضه سلطنت و جلالت روز
افزون از نفحات فتح و فیروزی سرسبز و تازه و آب رود بار مخیم مظفر بمتاب مالزلال ات و خرمی افزوده و زلال دولت و اقبال
از سرچشمه عنایت ذو الجلال بر جویبار روزگار فرخنده آثار گشوده فسحت معسکر ظفر پناه چون عرصه امید بیکنار در طول و عرض بسعت
مجال مکث و اقتدار کعرضها السموات والارض جامهای بلورین پر از لعل مذاب بر کف ساقیان صاحب جمال و سیاغرامانی و
آمال از زلال کرامت و افضال مالامال از تلاطم حباب فرحت و سرور جنود محنت رخت بربسته و سپاه غم وانده و پشت بهزیمت
داده و از صولت انتقام عساکر منصور لشکر دشمن شکسته و سپاه شوکت مخالف بکلی پراکنده نوای مطربان خوش الحان زمزمه
طرب و شادمانی در عشرتگاه ناهید انداخته و نغمه سرای بزم بهجت و اهتزاز این ترانه دلنواز در پرده کامرانی ساخته
بیت که جاوید صاحبقران شاه باد * ز عدلش جهان یکسر آباد باد * برآوا فرین از جهان آفرین * که تا زد بفرش زمان و
زمین * زمین گلشن از پایه تختش اوست * زمان روشن از پرتو بخت اوست * سر دشمنان باد خاک رهش *
سر تخت فیروزه عشرتگهش * فلک بنده و اخترش یار باد * خدای جهانش نگهدار باد * بدین منوال بیست و شش روز
در آن محل دلفروز بعشرت و کامرانی بگذرانیده و نگهداشته گفتار در مراجعت رایت آفتاب اشراق صاحبقران
آفاق بمستقر سریر سلطنت و جلال از دشت قبچاق چون از عون عنایت الهی ان فتح ارجمند میسر شد و در آن حوالی
و نواحی بجنس از مخالفان نه در بیابان و نه در جزیره ها نماند رایات نصرت شعار حضرت صاحبقران سپهر اقتدار محفوف بحفظ
و تائید پروردگار بصوب سمرقند که محل استقرار سریر سلطنت معدلت آثار بود توجه نمود مثنوی روان گشته در موکبش مهرتان *
جهان در رکابش بکی باستان * کله دار زرکان زرین کمر * کمربسته رکوب بیمین زر * عساکر منصور در عین رفاهیت و حضور
دو فور بهجت و سرور گران تا کران دشت و هامون فرو گرفته بسعادت روان شدند و در عشرت و کامرانی منزل بمنزل
شادمان و خوشدل میرفتند چه همه را غنایم و فتوحات ثروت و مال و زر برده و سرا و محبوبان صاحب جمال حاصل
شده بود و چون نشیمن دشتیان در آن بیابان بیپایان خرگاه که خرمنه جای ایشان است آنرا چنانچه ساخته اند از هم نکشایند
و بجای خود میسنهند و بر میدارند و هنگام حرکت و کوچ آن را بر گردون نهاده روان میشوند و مجموع آنها بدست تسلط و تصرف
عساکر گردون مآثر آمده بود هر کس بکام دل ماه با منزل در کنار مراد داشت قطعه عادت آن است که چون ملکی کرد فتح

مال غارت شود و خانه بماند بر جا ٭ و بدین فتح ز اقبال شه عالم گیر ٭ مال با خانه و با خانه‌نشین شد یغما ٭ لاجرم کثرت سواد اردوی
همایون بمرتبه رسیده بود که اگر کسی وثاق خود گم میکرد بیگاه دو ماه باز نمی یافت و چون تا آب تیق رسیده شد که تنگه اخلن را که
مسکن اصلی آن دشت بود جیب وطن راه صواب از دیده خرد پوشیده بود حب الشی یعمی و یصم و از طریق و قاعده ال نجم
با مردم خود راه گریز پیش گرفت و برفت بیت به بیگانه مردم مکن اعتماد ٭ که یابی در آخر خلاف مراد ٭ یقین است تا شبهه نبود
خرد ٭ بود میل اشیا سوی اصل خود ٭ و چون از آب تیق عبور نمودند بعد از چند منزل حضرت صاحبقران امیر حاجی سیف الدین
و دیگر امرا در اغرق گذاشته خود بتعجیل روان شد و در ضمان حفظ ذو الجلال به دولت و اقبال مراحل و منازل آن بیابان پرخطر و جولهای
پرخطر قطع فرمود و در ذی قعده سنه ثلث و تسعین و سبعمائه از هجران گذشته بسعادت و سلامت باترار رسید بیت چشم بد
از این دولت فیروز لواد دور ٭ و از رفتن و باز آمدن رایت منصور ٭ و چون از آنجا بسعادت نهضت نموده از آب سیحون عبور
فرموده سایه وصول بر خطه فردوس آئین سمرقند انداخت دیده‌های اهالی مملکت از غبار موکب همایون روشنائی یافت و
شعشعه آفتاب مسرت و شادمانی بر خاطر خیار اکابر و اصاغر آن دیار تافت شهزادگان و آغایان و امرا و نوئینان مثنوی
برفتند یکسر همه با نثار ٭ ثنا خوان و شادان بر شهریار ٭ فراوان زر و گوهر افشاندند ٭ بر او مدحت و آفرین خواندند ٭ و بعد از
اقامت مراسم نثار و تهنیت قدوم موکب فرخنده آثار جشنهای لایق سزاوار در محل حرمین بیارایند و طویهای بزرگ مرتب داشته
بعشرت مشغول شدند مثنوی سعادت باقبال صاحبقران ٭ بر آراست بزمی چو باغ جنان ٭ سراپرده افراشت تا جوزا ٭ گذشته
ز گردون بآئین و فر ٭ ز هر سو امیران چرخ اقتدار ٭ بخدمت کمر بر میان بسته وار ٭ مهیا و آماده اسباب عیش ٭ بجوی سعادت
روان آب عیش ٭ روان کرده ساقی سیمین عذار ٭ بزرین قدح باده خوشگوار ٭ مغنی بساز اندر آورده ساز ٭ سرود سرور
بهین نغمه دلنواز ٭ که این دولت و شوکت بر کمال ٭ بماناد از آسیب دوران زوال ٭ و چون چند روز عیش و شادمانی داد عشرت
و کامرانی داده شد امیرزاده میرانشاه بر حسب اجازت و اشارت علیه متوجه خراسان گشت رایت آفتاب اشراق بطرف تاشکنت بعزم
قشلاق نهضت فرموده و از آب خجند عبور نموده صحرای باربین مضرب خیام اقامت همایون گشت و در محرم سنه اربع و تسعین و سبعمائه
امیر حاجی سیف الدین با اغرق و تمامی لشکر که در سفر سال گذشته از تاشکنت روان شده بودند بآنجا رسیدند چنانچه مدت آن
یورش مبارک یازده ماه بود مجموع دشت و صحرای آن ممالک از بسیاری گله و رمه که از بقایای غنایم مانده بود مالامال گشت
و عاطفت پادشاه دریا نوال تمام شاهزادگان و خواتین و اشراف و اعیان مملکت را از فتوحات آن سفر همایون اثر

شش غلامان و دختران ماه رخسار و اسبان و گوسفندان بسیار برسم ارمغانی ارزانی فرموده و آن زمستان در آنجا باقبال
و کامرانی بگذرانیده و در اول بهار که سلطان بخت تسلیم کرده بسایه التفات بر محل شرف خویش انداخت فرمان فرمای ربع
مسکون از آنجا کوچ فرموده متوجه مستقر سریر سلطنت شده و چون از آب خجند بگذشت خاطر کامکار بشکار طاشکار فرموده
و امرا و لشکریان بر حسب فرمان باقامت مراسم آن قیام نموده شکاری بسیار انداخته شد گفتار در تفویض فرمودن
حضرت صاحبقران گردون سریر ایالت ولایت زابلستان و کابلستان با میرزاده پیر محمد جهانگیر چون بمجرای اقدار
از فر وصول و نزول صاحبقران کامکار حضرت سپهر فیروزه حصار گشت عاطفت پادشاهانه ممالک سلطان محمود غازی
انار الله برهانه از غزنین و کابل تا حدود هند و قندهار و آن ولایت و نواحی تا آب سند نامزد امیرزاده پیر محمد جهانگیر
فرموده و امرا و نوئینان مثل عمرزاده امیر سلیمانشاه و قطب الدین و علی خانجی پسر امیر موسی و بهلول پسر محمد درویش برلاس و سلام
پسر ایلچی خواجه برلاس و تیمور خواجه پسر آقبوغا و دولت خواجه کوکلتاش و حسین صوفی پسر غیاث الدین اوچ قرا و منوچهر تو
بقه و دیگر فرزندان و برادران امرا با لشکر گران ملازم رکاب شاهزاده گردانیده و مجموع خانه کوچ متوجه ضبط آن ولایت گشته
و حضرت صاحبقران ظفر قرین در رمضان بتاییدات رب العالمین روان شد و بتاریخ سنه اربع و تسعین و سبعمائه موافق ایچی ییل خطه
سمرقند از فر نزول همایون حضرت سپهر رتبت گشت بیت سعادت قرین و زمانه غلام ٭ همه کار دولت مهیا بکام ٭ و بعد از چند روز
کمال عاطفت و رافت حضرت صاحبقران چنان اقتضا فرمود که دران و لابعضی از پسرکان بزرگوار که دراری سپهر شهریاری
و درر بحر سلطنت و کامکاری بودند بر حسب اشارت تناکحوا تناسلوا تکثروا با کرایم جلایل در سلک ازدواج انتظام یابند
بسعادت و اقبال از شهر سمرقند بیرون فرموده مرغزار کان گل محل نزول همایون گشت و فرمان قضا جریان بترتیب طوی و سور و تهیه
اسباب جشن و سرور نفاذ یافت مثنوی غلامان شایسته کاردان ٭ ببستند در رسم خدمت میان ٭ یکی جشن شاهانه کردند راست ٭
مهیا در او هر چه اندیشه خواست ٭ بسیط زمین از کثرت سراپرده بارگاه و خیمه و خرگاه چون راز در سینه محرمان آگاه پوشیده
ماند و صحن هامون از رنگ تجمل و زینت گوناگون و انواع تعبیه‌های لطیف موزون حیرت فزای عقل ذو فنون آمد بیت
بآئین بزمگاهی ساز کردند ٭ گران قدر دو سرا در باز کردند ٭ شهنشه تکیه زد بر مسند ناز ٭ ز عشرت رنج سوز و گنج پرداز ٭
فروزان از چنین فرشاهی ٭ زمین تا آسمان نور الهی ٭ بگرد مسند عالم پناهش ٭ جهانی از بزرگان سپاهش ٭
برسم بندگی استاده برپای ٭ سر هر یک ز رفعت آسمانسای ٭ بخشت هر یکی افراسیابی ٭ سپهر سروری را آفتابی ٭

سر بر دار نشاط و کامرانی * بفر دولت صاحبقرانی * زمانه برگ عشرت ساز کرده * فلک درهای دولت باز کرده *
شراب شیره داده حباب مجلس * فزون از ذره از دوم مهندس * ز هر سو مطربان زهره آهنگ * زده چنگ طرب در دامن چنگ *
نواسازان نواها ساز کرده * سرود خرمی آغاز کرده * بدست ساقیان ماه پیکر * می لعل روان در کاسه زر *
ز بس جنبش و نشاط و شادمانی * جهان را تازه شد رسم جوانی * و حضرت صاحبقرانی درین جشن و کامرانی امیرزاده پیر محمد
عمر شیخ و برادرش امیرزاده رستم را با دو دختر غیاث الدین ترخان و امیرزاده ابابکر پسر امیرزاده میرانشاه را با دختر امیر حاجی
سیف الدین برسم شرع اطهر عقد بسته همه را که خدا اشات و زمانه زر نثیت و خروش مبارکباد در گنبد فیروزه فام سپهر افتاد مثنوی
نثار انجمن شد گوهر نثاران * ستاره بر مه و خورشید باران * طبق بر دست و مروارید ریزان * گهر چندان شده پنهان و جز آن
دران تاراج دریاهای زمین بوس * ز آن معزول گشته چوب بیاطوس * گفتار در نهضت فرمودن حضرت صاحبقرانی بیورش
پنجساله از حضرت تخت نشین کریاس جلالت پناس و ما ارسلناک الا کافة للناس و فرمان ده بارگاه رسالت پناه فاتبعونی
یحببکم الله شاه سوار مضمار انا نبی السیف راز دار خلوت لی مع الله وقت والوقت سیف علیه من الصلوات اتمها و من الزکوات ازکاها
و من التحیات اعمها و انماها مرویست که الجنة تحت ظلال السیوف ظاهر ترجمه حدیث مبارک آن است که بهشت زیر سایهای شمشیرها و از محل
ظلال این مقال فرخنده فال مانند آفتاب جهانتاب پیداست که روضه دولت و اقبال تا بشمشیر نصرت آب نضارت و سرسبزی یافته و
نهال امانی و آمال تا بجویبار تیغ ظفر آثار میوه پیروزی بار نیاورده هم از روی صورت بهشت امن و امان در جهان تیغ خسروان
جهانبان بر قرار مانده و هم از راه معنی فردوس برین زمین تیغ سلاطین معدلت آئین تواند بود در بسته جنت و کامکاری جهانداری
تمکن تواند یافت که نفس ارجمندش در نهضت بغاره و اقدام نمودن بر اهوال خطار ... گشته و سر بر فرمان دهی و جهانبانی شهریاری
سزد که همت بلند جنابش از تعاسات شدت حرب و درشت کارزار بر سر خشم نیارد کیتی ستانی بنشاند و جمال مراد از روی ... که سر
دولت از غبار معرکه ساز دولت آرزوی جهان با کمال عروس مقصود دست حلقه کند که طلعت سرو قامت نیزه عشق بازد بیت
کسی گردن مقصود دست حلقه کند * که پیش نیزه ها سپر تواند بود * بلندی و پایداری درخت بخت از سرافرازی سنان گشته
بالا دست دهد که مثنوی نهالیست در بوستان ظفر * که از جوی شمشیر بود آب خور * چو در موسم کین بهار آورد * سر دشمن ملک بار
آورد * و گشادگی چهره دولت از زخم ابروی کمان چشم توان داشت که زبان زه در دهان سوفار این نکته معنی دار ادا کند رباعی
پشتم زپی خدمت اسلام دوتاست * پشت ظفر از کجی من گردد راست * سهمی ز بنات نعش بیعت ورزد * قوس است که بشری او سعد ستاره نعش

تیر کوش راست روان طریق توفیق میرساند که رباعی من خود کج و راستان ز من راست روند * در من ظفرم بوکشت دولت درونند *
پشت از پی خدمت چو کنم خم گردم * از هر طرفی ز من سر اندیشوند * قرار بر چهار بالش مفاخر و معالی بحرکات متواتر و نهضات
متوالی میسر شود و عروج بذروه معلومات مناصب و مناقب بارتکاب شدائد جانی و متاعب متعاقب ممکن گردد مانند از خمول
و خفای محاق بسیر شبان روزی بمرتبه رسد که شب فراز آفاق از نور ظهور بر افروزد و آفتاب از وبال و الیه بر دشمن
بر توالی درجات شرف حمل رایات افتخار و اقتدار بر افرازد رباعی خرم دل آنکه با غم یار نساخت * ناکام نشست هر که با یار
نساخت * مه نور در آن گرفت کز نرسید * گل بوی در آن گرفت که با خار نساخت * و از شواهد صدق این دعاوی که اقوال
حکم از مجازی آن لایح و لایح است آنکه حضرت صاحبقران گیتی ستان چون از یورش دشت قبچاق منقضی الالویه ظفر و کامکار مراجعت
فرمود همت عالی نهمتش مقتضی آن شد که بر ممالک ایران که سابقا تسخیر فرموده بود گذری فرماید و آن بلاد را از فساد
بعضی مباکان که در غیبت رایت ظفر پیکر بکلم مثنوی چو بیشه تهی گردد از نره شیر * شغال اندر آید به بیشه دلیر * سر تهور
بر داشته بودند و گردن جلادت بر افراشته تعطف عنانی پاک سازد بیت درخشیدن ماه چندان بود * که خورشید رخشنده
پنهان بود * تواجیان را فرمان داد که با طراف و جوانب رفته لشکریان را خبر رسانند تا مستعد یورش پنجساله کرده متوجه
پایه سریر خلافت مصیر شوند در روز جمعه یا حجه هم رجب سنه اربع و تسعین و سبعمائه موافق پیچی یل نهضت همایون اتفاق اقبال
اتفاق افتاد و هوا از حرارت تموز تافته و ذرات های رایت از نسیم فیروزی جان یافته و چون ز غبار موکب همایون هوای بخارا
مایه بخش مشک اذفر و عبیر سارا گشت مثنوی بزرگان شهر آگهی یافتند * سوی رایت شاه بشتافتند * بشکرانه جان ز بشسته مهش *
که دیدند روی خداوند خویش * تمامی آن نواحی از دشت و صحرا لشکر منصور فرو گرفتند مثنوی شهنشاه توران سپاهی * که چشم فلک چون او
فرمش ندید * چنان شد ز گرد سواران جهان * که خورشید گفتی شد از ... نهان * و در آنجا یکشنبه غره شعبان نزول مبارک حضرت
صاحبقران از عرض مرضی طاری شد و مدت ... تعات نمود کوچ فرمود و چون بکوی زر که لنه ولایت بخارا است فرود آمد خیرگی زاری
بنزاید نهاد و صورت مرض اشتداد پذیرفت خواتین و فرزندان را طلب فرمود و حضرات علیا سرای ملک خانم و تومان آغا
و خدر نعلی سلطان بخت بیگم با سایر فرزندان و خواتین از سمرقند تعجیل شتافته در پایه سریر اعلی حاضر شدند و ... بغار
یافت کامیرزاده محمد سلطان که برسم منقلای اردش رفته بود و از جیحون گذشته لشکر را بموضعی که رسیده بود بگذارده و جریده باز
گردید و مجلسی حاتمی حیرت زای و مشکل قضیه دهشت افزای ذاتی که سلالات عالمی در ستلاء او بود در کسوت صحت عاری تا وجود

ی نظام سلسله وجود از یامن عدالت او سمت انتظام داشت از حلیه اعتدال عاطل گشت اطباء حاذق از ترک و تاجیک جمع آمده و امیر
حاجی سیف الدین بر سر ایشان ایستاده بترتیب ادویه و اشربه و طبیخ معالجه کما ینبغی قیام نموده و خواتین و فرزندان و امراء و نوئینان از پی تو
صفا عقیدت حضرت صاحبقران نشسته که قانون شفا بخش از دار الشفاء «و ننزّل من القرآن ما هو شفاء و رحمة» چشم توان داشت و مردار روی که
طبیب لطف «انّه لطیف بعباده» و طبیب «و اذا مرضت فهو یشفین» کرامت فرماید نمودند باید فرمود طبیب لها و حبیب خدا علیه افضل
الصلوات و اکرم التحیات «کل مباح و سبک...» «داووا مرضاکم بالصدقة» پیش نهاد همت ساخته دست تصدق از سر اخلاص بگشاد
و مزارات شریفه و مشاهد منبع متبرکه بسی هدایا و صلوات فرستاده فقرا و صلحا و عجزه و مساکین را صدقات وافر از زر و نفایس و ذخایر
ارزانی داشته و اسبان نامدار و بارگیران خاصه قربان کرده بمستحقان قسمت کرده بیامن دعوات صالحات که صافی دلان و گوشه
نشینان از برای صلاح کار جهان و جهانیان مدای مواظبت می نمودند بظهور پیوست و برکات صدقات «کی الصدقة تردّ البلاء و تزید فی العمر»
و در شب یکشنبه منتصف شعبان که شب برات موسوم است برات صحت و نزهت حیات آنحضرت کرامت آیات در دیوان «و اذا سألک عبادی
عنّی فانّی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان» اطلاق رفت و در یکشنبه پانزدهم شعبان مزاج همایون روی بصحت نهاد [illegible]
اعتدال، که عالم شد ایمن ز بیم زوال، خلایق [illegible] و بیامن [illegible] شادمانی [illegible]
وا داده شکرانه گوش فلک پر سپاس و درین زمانه بر آورده شد چب [illegible] که ذات خسرو گیتی پناه، [illegible] الطاف اله
و چون مزاج مبارک بکمال صحت باز آمد اشارت علیه صدور پیوست که امیرزاده محمد سلطان جهت ضبط لشکر منقلای از پیش روان گردد و در روز چهارشنبه
بیست و پنجم ماه بمبارکی و میامن و سعادت شاد حرکت فرموده و در سبیل طوف سوار شده [illegible] سلامتی ذات بزرگوار [illegible]
دل صغار و کبار از یامن صحت مزاج خسرو سپهر اقتدار مسرور و شادمان گشت و الحمد لله رب العالمین گفتار در نهضت فرمودن صاحبقران فریدون فر
بعد از صحت از جوی نور در روز دوشنبه غرّه ماه رمضان خاطر خطیر از توقف انتظام اسباب سفر شده و در روز شنبه ششم همان ماه کوچ کرده [illegible]
و ایمن و اقبال کوچ کرده بسعادت و اقبال روان شد جنود فتح و فیروزی از یمین و یسار و بیامن آثار سعود میامن قرین رایت نصرت شعار و حسب
فرمان جهانمطاع امیر حاجی سیف الدین متوجه سمرقند شد و در روز چهارشنبه دهم ماه موضع امویه مخیّم نزول همایون گشت و از آنجا مهد اعلی سرای ملک خانم
و تومان آغا را با تمامی خاتونان بسمرقند باز گردانیدند و موکب ظفر قرین از آب جیحون گذشته بقرب قلعه امویه فرود آمد و در روز [illegible] شاهزاده جوان بخت
شاهرخ را اشارت فرمود که بسمرقند معاودت نماید مثنوی: چلگه سلطان صاحبقران، گرامی خود را چو شیرین روان، ببرد و گرفت در آغوش [illegible]
ز مهرش بهنگام عزم گر شاد، ببر گونه لطفش چو توقیع داد، ببوسید [illegible] و در همان جمعه که شاهزاده بصوب سمرقند توجه نمود

چپ روان شد جهان داور کشور گشای، بحول اندر آمد بعون خدای، و بعد از طی منازل از ماخان و ده موده گذشته در سه شنبه سلخ رمضان
از باسیتی عبور فرموده و چهارشنبه غرّه شوال مبارک مستهل فرخنده و اقبال و در آن یورت باقامت نماز عید و عرض نیاز بر حضرت
فعّال لما یرید و تقدیم مراسم عید و آداب آن روز سعید قیام نموده و از آنجا بمبارکی کوچ کرده در موضع بلغ خاج خیوشان امیرزاده
محمد سلطان که بر رسم منقلای از پیش روان شده بود و در آنجا توقف نموده ملحق شد و امیرزاده پیر محمد جهانگیر با لشکر کابلستان و امیر جهانشاه
با سپاه [illegible] رایات فتح آیات حسب فرمان از قندز و بقلان توجه نموده منقلای تو بوده و خدایداد [illegible] از هرات [illegible]
قوام سر برخلاف بسته رسیده بود و در آنجا حضرت صاحبقرانی را طوی داده و پیشکشهای لایق کشید حضرت صاحبقران دریا نوال بسعادت و اقبال
از آنجا نهضت فرموده و در روز دوشنبه هشتم شوال بحوالی استرآباد رسید و کنار آب جرجان مضرب خیام نزول فرخنده گشت و در همان روز
شقه دو خه جلال و ریاست سید غیاث الدین پسر سید کمال الدین را با نثار و پیشکش همراه آورده بعز بساط بوس رسانیده و سید کمال الدین
در پایه سریر اعلی عرضه داشت «فحوا قضیه آنکه» سید کمال الدین در مقام اطاعت و فرمان برداری و اگر اتقیاد و اذعان بر میان جان خراج
قبول میکند و باقامت مراسم هواداری و خدمتکاری التزام مینماید عاطفت پادشاهانه سید غیاث الدین را بمزید نوازش و اکرام
اختصاص بخشید و چون موکب ظفر قرین باسترآباد رسید پیر پادشاه پسر لقمان پادشاه که بعد از وفات پدرش حضرت صاحبقران
او را بجای پدرش نصب فرموده بود وظایف خدمات پسندیده از طوی و پیشکش و آنچه از لوازم بندگی تواند بود بتقدیم
رسانید بیت: فخرست بندگان را در بندگی سلطان، ور نه چو آید از مور شایسته سلیمان. گفتار در تسخیر آمل و ساری و قلعه ماهانه سر
چون رایت نصرت شعار کوچ از استرآباد تشریف جنگل عظیم در آمد که از [illegible] دشوار گذر و خیال
در خلال آن چون ماهی در شست گرفتار آمدی برلیغ عالم مطاع نفاذ پیوست که تبرداران پیشه بکار یعنی لشکریان شیرشکار درختان
بیشه بریده در آن جنگل راهها گشایند حسب فرمان قضا جریان سه راه گشادند عرض هر یکی از آن یک تیر پرتاب
راه میانین را جهت عبور لشکر قول تعیین فرموده و دو راه دیگر جهت مرور جرانغار و برانغار مقرر شده و بدین طریق جنگل مسیر
و چون بساری رسید معلوم شد که سید کمال الدین از نقصانی که [illegible] او را [illegible] بود گریخته پیش سید رضی الدین بماهانه
سر نقل کرده است و ماهانه سر قلعه ایست در چهار فرسنگی آمل و جانب بحر واقع شده و تقرب آن بر فراز بلندی حصین ساخته
بودند که از یک طرف بدریا پیوسته بود و دیگر جوانب آن مغاک بود و مواضعی که هم از آب دریا که هنگام موج در آن میریخت
تا نزدیک یک میل علم دریا داشت چنانچه آب محیط بود بقلعه از جانب جمیع جوانب و پیرامون حصن درختهای بلند نزدیک یکدیگر فرو

برده بودند و خلال آن را از شاخهای درخت که بر هم بافته بودند استوار ساخته و باین تعبیه حصاری دیگر بر افراخته و در اوقات جنگ
آن دیار با مجموع خویشان و متعلقان و مردان کار و هر چه داشتند از ذخایر و نفایس بآن قلعه رفته بودند و سایر متمولان آن دیار
حتی تجار که از اطراف بآن ولایت رسیده بودند تمام اموال خود را باستظهار مناعت حصار بآن قلعه در آورده بودند لاجرم از
نقود و اجناس بتخصیص نقره و زر چندان جمع شده بود که محاسب وهم با تامل قیاس و تخمین عقد شمار آن نتواند کرد حضرت
صاحبقران چون از آن تنگنای آگاهی یافت بسعادت و اقبال روز آن شنبه و عساکر گردون مآثر در آن جنگل در میان گل و لای میرفتند روز دوم
بآن رسیدند از پایه سریر اعلی حکم قضا امضا صادر شد که سید غیاث الدین برود و پدرش را نصیحت کرده بیاورد و چون حکایت
سوء اعتقاد و فتح سیر و احوال آن طایفه بتواتر پیوسته بود غیرت اسلام و عصبیت دین چنان تقاضا کرد که بزبان پسرش بر سبیل تهدید
و سرزنش این پیغام گذارش پذیرد که مردم ولایت تو همه بد مذهب‌اند و هیچ مسجد ندارند و کسی جمعه و جماعات هیچ از ایشان نمیگزارد
فرایض و سنن اسلام قیام نمی‌نمایند و اگر کسی بیاید که بنماز مشغول شود او را ایذا میکنند و بمرتبه قتل میرسانند در این هم مبادرت که برادر
و چون سید زاده را روان گردانید فرمان لازم الاتباع نفاذ یافت که تمامی لشکر در ایلغار بروند و چون با امتثال امر مبادرت نمودند
حسب فرموده تقدیم رسانیدند و از آنجا روان شده و جمعی که لشکر بوده انداخته هر بیشه و جنگل که پیش پیاده میبریدند و خار و خاشاک
و چوب آن را بر آنجا و لاجا می‌انداختند و بکلی شسته و آن بیشه‌های بیابان که از پیش چو کامی ناشنیده در روز از نور آفتاب بهره داشت
و نه در شب از شعاع ماه و سیارگان خلقی همه صحرا ساخته هر روز مقدار یک فرسنگ کوچ میکردند و چوب و خس بر بالای گل و لای انداخته فرود می‌آمدند
روز دوشنبه هشتم ماه ذی قعده قراولان از طرفین بهم رسیدند جنگی عظیم واقع شد مثنوی خروش یلان ناله کره‌نای * همی کوه را
دل بر آمد ز جای * سپاه از دو جانب در آمد بجنگ * ز هر سو روان گشت تیر خدنگ * بکشتند چندان ز هر دو گروه * که شد خاک دریا و
هامون چو کوه * همی خواجه پسر شخلی بهادر در آن مصاف داد مردی و مردانگی داده بحکم مصراع مرا نام باید که تن مرگ راست * حیات فانی را
از برای ذکر جمیل که عمر ثانیست فدا کرد مصراع مرد آنکه نامش به نیکی برند * بعد از سه روز سید کمال الدین دراز و مولانا عماد الدین جهت پایه
سریر اعلی آمدند و زبان بکلمات تضرع گشاده امان طلبیدند حضرت صاحبقران فرمود که جمعی شما را سید و اهل صدام شروط آنکه سادات
که ولاة این ولایت‌اند هر یک از فرزندان خود یکی و نقره با ال ولایت جنس بفرستند تا لازم باشند و مردان ایشان ارتکب حاضر باشند
ایمن گردند و اعتماد کرده بحجاب بیایند و چون ایشان این سخن بر سادات تیرگی دیده دولت آن گروه کوتاه بین طریق صواب از نظر بصیرت
ایشان پوشیده داشت و بخیال محال که غرور تقیه قصور برایشان مستند به در حال نقاره زده اظهار مخالفت کردند صاحبقران گیتی‌ستان

واز عوانشاه و نوروزبیگی و نادرشاه و قراکول و شنبلی آتونی را با کشتیبان جیحون و رعد اندازان و نفط اندازان از راه کنار دریای قلزم
بفرستاد که کشتیها و دشمنان را بدست آورده روی جلادت بتسخیر حصارها نهاده سر آورند ایشان حسب فرموده رفتند به
نیروی دولت قاهره کشتیها و مخالفان را بدست آوردند و بی توقف ترتیب قشون کرده مردان کار با طوقها و علمها و نقاره
و نفیر کشتیها در آمده روی دریای قلزم از برق جبه و تیغ چون آفتاب رخشنده و از عربده کوس و خروش گیرودار
پر دلان آهن پوش گوش زمانه بدریده و چون رایت نصرت شعار سایه وصول بر آنجا انداخت بر طبق فرمان قلعه‌ها را
در میان گرفتند و جنگی واقع شد که نه دست زبان بیان تقریر آن رسد و نه زبان خامه را تحریر شرح آن دست دهد مثنوی ندانم کجا
پیکاری آمد پدید * که مشروح گردد بگفت و شنید * برافروخت آتش ز دریای آب * تو گفتی که در رود قیامت شتاب * عاقبة الامر
مبارزان سپاه ظفر پناه بفر اقبال روز افزون شاه حصار بیرون را مسخر کردند و خصمان از بیم جان باندرون گریختند روز پنجشنبه
غره ذی حجه صاحبقران با سکاری تابنده و چون پرورد گار سوار شده و به دو دوش به جانب حصار آوردند زهره مخالفان از
شکوه حضرت صاحبقران آب گشت و جان و جنان دشمنان از غایت دهشت و خوف و قلق و اضطراب افتاد بضرورت از حصار
بیرون آمده گروه گروه روی فرعیت بحضرت گردون بسطت آوردند بیت رخشان شد از سپهر امید اختر مراد * بشکفت در
ریاض امانی گل ظفر * اسلام گشت خرم آفاق پر سرور * چشم حسود کور شد و گوش خصم کر * صاحبقران دین پرور در اوایل ملاقات
بواسطه عقاید بد که نسبت بایشان میکردند همه را تهدید فرمود و سخنهای قهرآمیز گفت و در آخر بسبب سیادت ایشان را بتحسین اکرام
و بذل انعام نوازش تمام ارزانی داشت و بر حسب نص و تواصوا بالحق ایشان را بر سلوک طریق مستقیم تحریص فرمود که از معتقدات
فاسده بکلی رجوع نماید کرد و بعد از این طریقه سنت و اهل سنت و جماعت پیش گرفت علماء و صلحا را تعظیم کردن و حرمت داشتن و فرزندان را
بتعلیم علوم شرعی ترغیب نمودن و در آن کوشیدن که از اهل اسلام علی الخصوص منتسبان دودمان پیغامبر علیه الصلوة و السلام رنجی
نرسد بهیچ وجه و بعد از نوازش و نصیحت ایشان را بقلعه ساری فرستاد و فرمان شد که نیکو محافظت نمایند و چند روز در آنجا
توقف فرمود و از قلعه چنانچه شرح داده شد اموال بسیار متجاوز از حد شمار در تحت تصرف آمده بود قلزم مکرمت پادشاه دریا
نوال موجی زده و کشتیها از آن پر ساخته کشتی با مراد لشکریان انعام فرمود بیت گر دل و دست بحر و کان باشد * دل و دست خدایگان
باشد * و باشارت رای زرین آن حصن حصین را بعد از آنکه بجاروب تاراج پاک ساخته بودند توده خاک ساختند و منوربان حارث
باقی بیت و چون لشکر را از مرزبان ولایت علیه میرسید که در آن ولایت مردم بد اعتقاد و فدائی بسیارند بر تیغ لازم الاتباع از روز قبل جلال

صدور یافت که هر کس از سم سادات قسم باشد از میان سپاهیان و عوام بیرون آورده حاضر گردانند و کافه برکشان را بجام جهام
سرت جمام بچشانند امر عالی بنفاذ پیوست و آن نواحی از شر فساد آن گمراه جماعتی که اکثر در فن مذهب غریبی بنا فسدی تهمت آنکه فقیه و کما
علم بیت خون او را مهدر داشته بود بتخصیص شیخی مبادر حیه بنجام مرش بیبی خواجه اسکندر شیخی از برای مدرس از سبب و دیگر خویشان که
درویشان سید قوام الدین آن را گشته بودند و اهل فرو گرفته قتل بسیار کردند و حکم شد که سید کمال الدین را با اهل و عیال و کتب شان بجانب خوارزم و
و فرزندانش سید مرتضی و سید عبدالله را با پسران و جمعی از مردم دیگر بسمرقند گذرانیده تا شاملک روانه سازند و در رجب فرموده کارانه شده گفتار
در فرستادن قسمتها مما اتحکاه و طلبداشتن فرزندان خواتین عصمت پناه چون ممالک مازندران بکلی مسخر شد حضرت صاحبقران بشارت
فتح ساری و آمل و مازندران و توابع با بیلاکات ارجمند بسمرقند ارسال فرمود و فرزندان کامکار امیرزاده شاهرخ و نبیرکان صاحبقران
امیرزاده خلیل و امیرزاده رستم و سلطان حسین نبیره امیر موسی که دختر زاده حضرت صاحبقرانی بود و خدیجه بیگ بیسی سلطان و دختر
امیرزاده میرانشاه و حضرات خواتین سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر آغایان را طلب فرمود و در ماه محرم سنه خمس و تسعین و سبعمائه فرمان
داد و در موضع شاهمن از نواحی جرجان بیرانی عالی ساختند و در و عالی عمارتی بخشیده قادرن که از … ان بود تفویض نموده و چون آن
انجا چون در سکه ترکی … گشته بودند و آمل … ان گرفته و دارالملک بوده و مدتی به … موکب همایون مشرف گشته در … صاحبقرانی
پادشاهانه آمل را با … دولت و سعادت و اقبال معاودت … نموده متنم … شاهمن و در آن سرای نزول کرد و تواجیان را با طراف
روانه داشت تا هر که از سپاه که بهر جانب بودند همه را به پایه سریر اعلی جمع آورند بیت سپاه پراکنده را جمع کرد + ز هامون همی … شد
لاجورد + و بشارت فتح که مستقر سریر خلافت فرستاده بود روز سه شنبه هجدهم ذی حجه سنه اربع و تسعین و سبعمائه بانجف و هر آباد دار السلطنه سمرقند رسید
قطعه گوش گردون پر بشارت شد که از تایید حق + صبح فیروزی دمید از مطلع امن و امان + شاه مشرق را که در مغرب امان از فضل
اوست + فتح گشت از تازه کشور مازندران + از نسیم گلشن دولت معطر گشت ملک + در فروغ کوکب نصرت منور شد جهان +
غنچه امید همگنان در گلبن مراد و امن شکفته و دستگاهی بکشاد و همه را بهار بهجت و شادمانی از شاخسار آمال و امانی سر برزد و آوازه
خبر فتح را چندان سوبجی مفتوح شد که لشکری را از فتح کشوری دست نداد و بشکرانه چندان صلات و صدقات بمستحقان رسید که مساکین
و فقرا در انتظام اسباب جمعیت و کامرانی با اغنیا برابر شدند مهد اعلی سرای ملک خانم و تومان آغا با دیگر خواتین و شاهزادگان که
علیه حضرت صاحبقران بطلب ایشان صدور یافته بود روز دوشنبه بیست و چهارم ذی حجه از دار السلطنه سمرقند بمبارکی بیرون آمدند
و آن شب در موضع تونگ نزول کردند و روز سه شنبه باران و برف بسیار بارید و سرمای عظیم شد بیت برآمد سحابی ز دریای آب + فرو ر…

بپاشید

بپاشید برف + از آن برف سرد جهان شد تباه + دره تا کریوه شد انباشته + زباریدن ابر کافوربار + همی ریسه از شاخهای چنار +
آن روز آغایان و شاهزادگان بموضع شادمان درآمده بکاخها فرود آمدند و روز چهارشنبه از انجا کوچ کرده بمحلی که به دشت
معروف در خانقاهی که از مستحدثات حضرت صاحبقرانیست نزول کردند و دو سه روز در انجا توقف نمودند چون … کشت
سعادت و اقبال نهضت نموده و باز روان گشتند و چون بتیم روز بقرشی رسیدند کس از پیش حضرت صاحبقرانی آمد که فرزندان و آغایان اغرق
گذاشته بتعجیل بیایند و چون در آن ولا امیرزاده شاهرخ را که قرة العین دودمان دولت … بود در کان … عارضه … چشم طاری شده بود … باب
کردن در سیر تعذری داشت منازل و مراحل … کی طی کرده میرفتند روز دوشنبه شانزدهم محرم سنه خمس و تسعین و سبعمائه از آب آمویه بگذشتند
فرود آمدند و از انجا … کرده روز شنبه بماخان رسیدند و در مدتی که شاهزاده جوان بخت را راه می‌نموده بود بکلی زایل شده مهد اعلی
سرای ملک خانم عرضه داشتی بحضرت صاحبقرانی نوشت مشتمل بر سلامتی تمام فرزندان و عرض صورت حال که چون حکم … اجلاع
رسید رجب فرموده بی توقف روان شدیم و چون بقرشی رسیدیم اشارتی که در باب استعجال نمودن در سیر فرموده بودند بسمت
وصول یافت لیکن بواسطه رمدی که قرة العین سلطنت امیرزاده شاهرخ را عارض شده بود تعجیل نمودن میسر نمیشد و این زمان
چون بحمدالله تعالی آن رنجت بشفا … تبدیل گشته بشتاب هر چه تمامتر میآییم و چون عرضه داشت ارسال نمود از انجا کوچ کرده …
فرود آمدند و در انجا آغایان و شهزادگان اغرق گذاشته بتعجیل تمام متوجه شدند و شب و روز راندند و بعد از سیزده روز بموضع
جیلان رسیدند و حضرت صاحبقرانی از راه عطوفت و مهربانی ایشان را استقبال فرموده و در انجا بیکدیگر رسیدند فرزندان را کنار
گرفته دیده دولت روز افروزش که از گرد اعادی و فتح بلاد روشن شده بود از مشاهده طلعت اولاد و احفاد روشنائی افزود
و آغایان و شهزادگان نثارها کردند و جشنهای … کشیدند در عین اشتغال بعیش و طرب از انجا کوچ کرده بشاهمن آمدند و بسعادت
و اقبال نزول فرمودند و باسباب عشرت و کامرانی بر حسب دلخواه مهیا و … و امور سلطنت و گیتی ستانی در سلک … و …
و منتظم ریاض پادشاهی از چشمه سار فتح و ظفر سبز و شاداب و ارکان دولت و سلطان بارگاه کیوان رفعت …
گفتار در توجه حضرت صاحبقرانی بصوب فارس و عراق نوبت ثانی چون علو همت حضرت صاحبقران …
روا نمیداشت که در هیچ حال اوقات همایون بمجرد عشرت و شادمانی صرف و کامرانی گذرد هم در اوایل زمستان که آفتاب هنوز
در اواخر جدی بود عزیمت صوب ممالک فارس و عراق که بی تکلف واسطه عقد بلاد … ست تصمیم فرمود مثنوی دگر ره …
صاحبقران + ببستند گردان توران میان + دلاور سواران کوپال گیر + برآهخته شمشیر و آرشته تیر + و امیرزاده محمد سلطان و برادر

امیرزاده پیر محمد را بر سم منقلای روانه گردانید شیخعلی بهادر و سونجک بهادر و تمور خواجه اقبوغا و جهانشاه و دیگر امرا ملازم رکاب همایون
ساخت و تمام عساکر گردون مآثر را از هر ده مرد سه نفر اختیار فرموده در روز پنجشنبه بیست و چهارم صفر از مازندران در ضمان عون
و تایید مهیمن دیان تعالی و تقدس روان شد بیت کو کوکب شاه بود همیان ٭ که نامد بر جای خود یک زمان ٭ و امیر یادگار برلاس
و جهانشاه بهادر و امیر شمس الدین عباس و حاجی محمود شاه و امیر اوچ قراچه ضبط اغرق و ثقل لشکر باز داد که در عقب باهستگی بیایند
و از مخدرات تتق عظمت و جلال سرای ملک خانم و تومان آغا را با اغرق گذاشت و چلپان ملک آغا و سلطان آغا و نگار آغا را
بنصرت آسا مصاحب موکب همایون گردانید و امیرزاده شاهرخ را نیز منقلای ساخته و از ییلاق ولی گذشته و در دهستان و ری
و شهریار تمام لشکر تغار داده بگذشت و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد که از پیش رفته بودند چون بقزوین رسیدند خواجه شیخ
که حاکم آنجا بود بجنگ گرفته پیش شاهزادگان آورد و او را بحضرت صاحبقرانی فرستادند و از آنجا متوجه سلطانیه شدند و قحلی که والی
سلطانیه بود وفات یافته بود و از نقشاه نوکر او قایم مقام شده و چون لشکر منصور بآنجا رسید قلعه را گذاشته راه گریز نهاد بیت مور کی
مرد پای پیل بود ٭ پشه کی مرد جبرئیل بود ٭ شاهزادگان یک هفته آنجا توقف نمودند و سپاه را تغار داده و قلعه را ضبط نموده روی
جلادت بسعادت بصوب بغداد آوردند و چون بکردستان رسیدند یولی از حضرت صاحبقران چاپار و فرمان رسانید که ایشان بایلغار
از راه چمچال روانه شوند بر حسب فرموده از آنجا رجعت نموده بحصار سنقر رسیدند و قلات آن را خراب نموده غارت کردند مثنوی
همه بوم بدخواه بیداد کرد ٭ شد از صدمه قهر زیر و زبر ٭ برگشته ملعبه چارپای ٭ نماند اندران مرز جنبنده یک جای ٭ و هنگام
صبح که وقت کوچ بود کسی دیگر از حضرت صاحبقران رسیده خبر رسانید که کردان آن نواحی را بر تقبه طاعت در آورده بتبلیغ تغار
گردانیده اند و هر که مخالفت ورزد و تمرد نماید ولایت او را غارت کنند و تمام کوه و دشت آنجانب را از خبث وجود مفسدان و راهزنان
پاک سازند بر حسب فرمان واجب الامتثال روان شدند و چون بچمچال و کوه بیستون رسیدند سونجک بهادر و تمور خواجه اقبوغا و جهانشاه
بهادر با لشکری بطرف دیگر از کردستان بایلغار روانه شدند و شاهزادگان متوجه دربند تاشی خاتون شدند و چون بآنجا رسیدند یکی
از سرداران آنطرف بطمع الکه آن ولایت برت آورده گریخته پیش شاهزادگان آمد و تقریر کرد که راههای این ولایت کسی بهتر
از من نمیداند اگر فرمان شود قجرچی شوم و وظیفه بندگی بجای آرم امیرزاده محمد سلطان او را نوازش فرموده و کمر و خلعت و شمشیر بدو داد
طلا و زرنانی فرمود و شیخعلی بهادر را منقلای ساخته قجرچی را با او روانه گردانید ابراهیم شاه که حاکم آنجا بود بمقام متابعت
و انقیاد در آمده پسر خود سلطان شاه را با اسبان تازی و تقوزهای شایسته پیشکشهای لایق بحضرت شاهزادگان فرستاد و چون ...

استعداد

استعداد یافته تحف و هدایا رسانید و بهادران تیر خود نوکر گردانیده امیرزاده سلطان محمد کس فرستاد و شیخعلی بهادر را با
خواجه جهان پهلوان بر حسب فرموده رجعت نمود در اثنای راه بمنزلی فرود آمده به آش خوردن مشغول شده قجرچی که همراه داشت
چون از مقصود خود نومید گشته بود بفریب نفس حرامزاده اش خنجر کارد با او زد و آن شیر بیشه شجاعت بر و بازوی سگ نفس بر خاک
هلاک نهاد آری مکافات و مبرات در میان چندین بهادران و نیزه های سیاه حمله و گرزهای گران بمردی در آمده بود و دست برد
نموده سر بسلامت بیرون برده و چون وعده لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون در رسید زخم کاری جان بسپرد بیت چنین است آیین
این منزل پر هوس ٭ نماند درو جاودان هیچکس ٭ و هم در آن زمان قجرچی مکر دار را بعقوبت هرچه تمامتر بقتل آوردند و بسوختند
مصراع که واجب شد طبیعت را مکافات ٭ گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران بجانب لرستان و خوزستان
حضرت صاحبقران سپهر اقتدار در موضع شهریار از لشکر جماعتی برگزیده و امیرزاده میرانشاه را با بقیه سپاه آنجا باز داشت و فرمود که چندان
توقف نماید که اغرق از استرآباد برسد و خود بنفس مبارک با آن گزیده متوجه صوب ورود جرد شد و تعجیل تمام براند و امیرزاده عمر شیخ
با لشکر دست چپ براه آوه روان شد و در موضع کوشک چوپان عبور نموده به آوه رسید و از آنجا گذشته قلعه کمودار را گرد و در حال
مسخر گردانید و محمد قتی را که کوتوال آن قلعه بود گرفت بیت چو شهزاده نامدار ٭ در آمد بپیرامن آن حصار ٭ ز لرزه درون قلعه نفیر
گرفته و شد کوتوالش اسیر ٭ و شب در میان کرده روز دیگر بموضع مزدقان رانده و مظفر فراهانی که کاشته محمد قتی بود استقبال نموده پیشکش
بساط بوس دریافت و از آنجا کوچ کرده بکمره رسید و دشمن یار از راه عجز و اضطرار بیرون آمد شاهزاده محمد قتی و دشمن یار را
پیش حضرت صاحبقرانی فرستاد و آن حضرت روز جمعه غره ربیع الاخر بمبارکی و طالع سعد به بروجرد نزول فرموده و امیرزاده
عمر شیخ از راه رودن گذشته در آنجا بپایه سریر اعلی رسید و اجازت طلبیده بمور جل خود جرنغار رفت و حضرت صاحبقران سیف الدین قلدای را
بکوتوالی قلعه بروجرد نصب فرمود و شیخ بیک ایل را بضبط نهاوند باز داشت و از آنجا بسعادت و اقبال روان شد و روز سیم بقریه دزدی و
بخرم آباد رسید ملک عزالدین چون توقف بنابراعت ننمود بضرورت در اضطرار فرار اختیار کرد صاحبقران کامکار بسعادت
آنجا لشکر رانید و روز دیگر بمحاصره قلعه جماعتی را از سپاه تعیین فرموده امیرزاده عمر شیخ را متعاقب ملک عزالدین فرستاد و
از برای رفع متمردان و قلع و قمع ایشان باطراف و جوانب روانه گردانید و بنفس مبارک از خرم آباد نهضت نموده روی توجه
بصوب تستر آورده بمنزل که معروف بخیام زول همایون ... مردم دلاور راه زن ... و کوچ سفر بود تا جماعت دزدان
و قطاع الطریق لر که از کوهها فرود آمده بیصورت در سیاه دست ... از آب تیغ از لوح هستی فرو شویند بیت تا به تیغ ...

پشت لوح گیتی را از نقش فتنه و خبث وجود اهل فساد و بیاراید و منزل بمنزل آب زال رسید و امیر عمر شیخ بتماشای ملک عزالدین بکهار
شکوه برفت و در جستجوی او در آن کوهستان سعی بلیغ نموده اصلا از او اثری نیافت و تمام مردم قلعه و کوه و صحرا را مطیع و مسخر گردانیده
در آب زال بموکب همایون پیوست و امیرزاده میرانشاه که در عقب بود با جمعی از سپاه ایلغار کرده بدرگاه شتافت رانده و در راه قوت
لوک سرادال که از مول عمده لشکر شاهزاده از خراسان گریخته بعراق آمده بود از قبل شاه منصور داروغه کاشان بود
و چون از رایات شاهزاده خبر یافت کس بیرون فرستاده و زبان عجز و تضرع را امان طلبیده او را خلعت امان بخشیده و او بقدم انقیاد
بیرون آمده ملازم رکاب ظفر انتساب گشت و شاهزاده بسعادت و اقبال با غرق معاودت فرمود صاحبقران گیتی ستان
امیرزاده عمر شیخ را با لشکر بجانب دشت روات روان گردانید و چون بحویزه رسیدند کسرا یارای اندیشه مقابله و مقاتله نبود
داروغه اسلام نام که از قبل شاه منصور آنجا بود از بیم جان بگریخت امیرزاده عمر شیخ بضبط و نسق حویزه مشغول شد و حضرت صاحبقران
شب شانزدهم بسعادت سوار شده چاشتگاه از پول گذشته در اندرون دزفول نزول فرمود و در افواه شیوع دارد که
آن قنطره مربع الاوصاف پرداخته و برافراخته بهمن شاپور ذو الاکتاف طرح اساس آن بر بیست و هشت طاق بزرگ
واقع شده و بیست و هشت عدد تام است در مرتبه عشرات متولد از زوج عدد اجهات سفلی و آبا و علوی بطریق ضرب چه حاصل
ضرب چهار در هفت بیست و هشت است و لهذا منازل قمر که نص والقمر قدرناه منازل بآن ناطق است بهمین عدد مقدر شده و
حروف که از جلایل تحف و جزایل نعم که بوسایل رسل از حضرت پروردگار عالم به بندگان رسیده آن است که اصول منحصر در آن
بزبان عربی مبین که اتم السنه و افصح لغات است بهمین عدد آمده و در بحار زخار معانی که کریمه و لقد آتیناک سبعا من المثانی
محیط است بر آن گوهر مصداق این دعوی استخراج میتوان نمود و عدد جمله رکعات صلوة سفر و حضر همان است و توافق این امور دلیل روشن
بر خصوصیت خاصیت این عدد از جنبه و الحق خواص آن زیادت که در امثال این مجال شرح آن توان نمود شمه از خاطر امر نمود سبب
مستبصر دریابد که مهندسی که بنیاد عمارت آن پل کرده از خواص عدد که حکمای آن را در تام طبقی گویند با خبر بوده و در میان هر دو طاق
از آن طاقهای بزرگ طاق خوردی بر بالای آن انداخته چنانچه تمام اصول و فروع آن پنجاه و پنج طاق باشد عدد اسم مبارک مجیب
و آن مجموع شماره یکصد تا هفت و در ضمن این امور که ظاهر سهل مینماید بسی اسرار خفی است و ما یذکر الا اولوا الالباب
و تمامی آن طاقها را کنگرهای راشده و خشتهای پخته در غایت حصانت و استحکام بنوعی برآورده اند که بتمادی روزگار و
تعاقب لیل و نهار بفحوای فانظروا الی الآثار بکوش و موش اولوا الابصار بر پیشانی القصه چون صاحبقران سپهر اقتدار در دزفول از آب بفر

قدوم همایون آن شهر جامع سعادت و اقبال ساخت و بزر شمس الدین بهت ضرب و از نقره منقش کرده و کارکنان دولت قاهره
هر اسب و استر که در شهر بود مجموع ببردند و همان روز از شهر بیرون آمده و پیشین گاه متوجه شوشتر گشت و در شرقی فرود آمده
و بیابان را بعلف زار کرده و از آنجا شبگیر کرده سحرگاه بشوشتر رسید و کنار آب چهار دانگه مخیم نزول همایون ساخت حاجی کوتوال و سعید
نامی که از قبل شاه منصور تصدی ضبط و محافظت شوشتر بودند از آوازه توجه عساکر گردون مآثر گریخته بودند و صدور شوشتر از اهالی کلانتر
و اشراف آنجا که مرتبه ای بر سیادت بقدم اطاعت و انقیاد بیرون شتافتند و از آب گذشته بدرگاه عالم پناه آمدند و سرکوب
و تمام حشم و صحرانشینان آن نواحی و از اطراف و جوانب غارت کرده اسب و استر بسیار بیاوردند صاحبقران در باب نزول
آن قائم مقام مسیح بر لشکریان قسمت فرمود بیت جهان و هر چه در وی شاه کامکار بقهر بستد و بخش و بلطف بدوستان بخشید
در روز چهارشنبه هشتم از آب چهار دانگه عبور فرموده بظاهر شهر در ساباط گلخان فرود آمد و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیر محمد از
در بند تاشی خاتون کوچ کرده بمورچل روان شدند و از آنجا عقبها گذشته و تمام آن ولایتها را از کوه و دشت
کردستان و لرستان راه براه مسخر گردانیدند و مخالفان را استیصال نموده در این محل بسعادت صاحبقران استسعاد یافتند
بیت در هر طرف سپاه شهنشاه دادگر باز آمدند در کنف نصرت و ظفر ذکر بعضی از حکایات حکام فارس و عراق
که اتمام کلام در این مقام موقوف بر آن است در داستان مراجعت حضرت صاحبقران گیتی ستان از یورش سه ساله گذشته
که آنحضرت در زمان که عزم معاودت دار السلطنه سمرقند جزم فرموده از شیراز روان شد چون آل مظفر همواره دم از هواداری
و خدمتکاری آنحضرت میزدند و در آن ولا اکثر ایشان کمر بندگی بسته بدرگاه عالم پناه آمده بودند و بسعادت ملازمت استسعاد
یافته عاطفت پادشاهانه حکومت شیراز را بشاه یحیی که در آن وقت غره جبین آن دودمان بود تفویض فرمود و یزد را نیز
که سابقا باو بود برقرار مسلم داشت و اصفهان را بسلطان محمد پسر بزرگ او داده و کرمان را بسلطان احمد برادر شاه شجاع مسلم
داشته او را در وقت مراجعت آن ولایت کرامت فرمود و سلطان ابو اسحق پسر سلطان اویس بن شاه شجاع را بحکومت سیرجان با قلعه و توابع آن
سرافراز گردانید و پهلوان مهذب خراسانی را که داماد شاه شجاع بوده و پیش از قتل او و بعد از وفات او از قبل پسرش
سلطان زین العابدین حکومت ابرقوه کرده بود و در عهد آن کارکنان نقض نموده برقرار بضبط و ایالت آنجا باز داشت و در
انتقال شاه منصور برادر کوچک شاه یحیی حاکم تستر بود و سلطان زین العابدین پسر شاه شجاع از بیم توجه عساکر گردون مآثر از
شیراز گریخته به تستر رفته شاه منصور او را گرفته در بند کرده و چون حضرت صاحبقران در ضمان حفظ و تأیید یزدان از ایران

توران مبادرت نمود از سنه تسعین و سبعمائه هجری که تاریخ آن قضیه بود تا سنه خمس و تسعین و سبعمائه که صاحبقران کامگار از
مازندران متوجه فارس و عراق شد میان آل مظفر بس وقایع دست داد و مضمون بیت کفل کرده کردند گوران دشت ·
که شیر زآن گور که در گشت · گوران جای بر شکفته اند · هر بران جایل کرخفته اند · تفصیل این مجملات آنکه سلطان زین العابدین
که در قلعه کرکرد که بچهار فرسخی تستر واقعست در بند بود بمعاونت احمد شاه و ترشاشی و محمد شاه خویش او از بند خلاص یافته متوجه
بروجرد شده پیش ملک عز الدین کرت و باتفاق ... اصفهان رفته و چون سرداران اصفهان پیش او آمدند سلطان محمد ... بقلعه در
آمد و بعد از یکماه باتفاق محمد قورچی که قلعه در دست او بود متوجه یزد شدند و مملکت اصفهان بحوزه تسخیر و تصرف سلطان زین العابدین
درآمد و در خلال این احوال شاه منصور از تستر لشکر کشیده و بدر شیراز آمد کلانتری که اندرون شهر بودند سادات شیراز باتفاق
اتباع و اشیاع خود دروازه سلم باز کردند و او را بشهر در آوردند و شاه یحیی در ایوان ... نشسته بود تا او نیک نزدیک رسید
بعد از آن سوار شده از دروازه سعادت بیرون رفت و روی بیزد نهاد و شاه منصور با سپاه در ایوان نزول کرده و املاک متعرض
برادر نشده و کسی بکاشی او تعرض نساخته و چون سلطنت شیراز بر شاه منصور قرار گرفت لشکر کشیده قلعه ده بید و سرمق و حصار ... را
فتح کرده و بدر ابرقوه رفته و در آن توقف والی آنجا پهلوان مهذب بود شاه منصور بمحاصره مشغول شد و شیراز مراجعت نموده سلطان
زین العابدین ... لشکر ترتیب داده و منصور آنکه پیشتر آمده شاه منصور بر لب ترتیب شاه شجاع پدر او بوده و شاید که رعایت حقوق
واجب دانسته بکتابت او میل نماید متوجه شیراز شد و شاه منصور با سپاه خود از شیراز عازم مقابله و مقاتله ایشان گشت و بجای ... در ...
بوقلاقی ... اتفاق و صورتی که سلطان زین العابدین ... بر لوح خیال نگاشته بود در حیز دلخواه روی نمود و لشکر شاه منصور خود را
بر آب زده ... و جنگ در انداخته سپاه او را شکسته و او هزیمت یافته باصفهان باز گشت و پهلوان مهذب لازم استیلا شاه
منصور با شاه یحیی اساس مصادقت و مصافات در انداخت و در زمانی که شاه یحیی بکوهستان یزد که در سرحد آن تا ابرقوه
کم در ازاست رفته بود پهلوان مهذب قدم انقیاد و مطاوعت پیش او رفت و بعد از عهد و پیمان او را بابرقوه دعوت نمود
و بشهر در آورده در اندرون قلعه قصری که از برای خود پرداخته و بر افراخته فرود آورد و شاه یحیی بعد از استیلا بر شهر قلعه
ابرقوه با جمعی ملازمان مفسد مرتکب نقض عهد شده و پهلوان مهذب را گرفته بند کرد و بقلعه طبس که از قلاع حدود یزد است فرستاد
و او را در آنجا بامر شاه یحیی بقتل آوردند و شاه یحیی ابرقوه را ضبط کرده بامیر محمد قورچی که یکی از امرای او بود سپرد و بیزد معاودت
نمود و شاه منصور از شیراز لشکر بدر ابرقوه آورده و شهر گرفت و کلانتر شاه یحیی بقلعه پناه برده متحصن شده و شاه منصور جمعی از

مردم خود را بر ابرقوه نشانده و با معظم سپاه روی کین به جانب یزد آورده و چون شاه یحیی از این حال آگاه گشت پیش کاشته خود امیر محمد قورچی
فرستاد که قلعه بسپارد بشرط آنکه مردم منصور بولایت یزد در نیایند شاه منصور از راه باز گشت و قلعه تسلیم او کردند و بعد از ضبط شهر و قلعه
متوجه اصفهان شده و قلعه ... چرانیده و خرابی چند کرده بشیراز باز آمد و سال دیگر لشکر باصفهان کشید و همان طریق سپرد و باز گردیده و چون
سلطان زین العابدین از بیداد آن دشمن سلطنت فکن آمده استغاثات بمجموع اقربا و خویشان برده استعانت طلبید و از اشارت شعر
من استعان بغیر اللّه فی طلب · فانّ ناصره عجز و خذلان · غافل ماند سلطان احمد از کرمان و سلطان ابو اسحق از سیرجان با لشکرهای
آراسته بعزم معاونت او روان شدند و شاه یحیی تیز زبان فریب وعده داده و از یزد بیرون آمد اما با ایشان نه پیوست
و دیگر مظفریان جمع شده باتفاق فصل زمستان روی بانتقام شیراز نهادند و در بعضی ولایات ... خرابی بسیار کردند
و شاه منصور سپاه خود را مرتب داشته از شهر بیرون آمد و ایشان از کربال میل بجانب گرمسیر کردند و چون شاه منصور این خبر شنید متوجه ایشان گشت
و در حوالی فسا موضع جره جنگ واقع شد و شاه منصور بر وفق اسم خود مظفر آمد و همای حضرت سایه بر او افکنده غالب
گشت و ایشان یافته متفرق شدند و هر یک بجای خود باز گشتند و چون بهار شد شاه منصور دگر باره لشکر باصفهان کشیده و چون
بظاهر شهر نزول کرد خواجه عضد الدین صاعد که از اکابر آنجا بود ... و همین که بقبول شاه منصور رسید اصفهان بوی سپرده
و سلطان زین العابدین گریخت و در نواحی ری میان ... و شهریار ... او را گرفت و پیش شاه منصور فرستاد و او میل ... و امر ...
سر دیگر دیده آن گشت رسید و از دیده آن بازداشت و از اشارت فرموده من لا یرحم لا یُرحم هیچ حساب برنداشت و بعد از آن دو نوبت
لشکر بیزد کشیده و در نوبت دویم والده شاه یحیی که با او همین نسبت داشت از برای مصالحت فرزندان از حصار یزد بیرون آمد
و پسر را نصیحت کرد که چون برادر زادگان تو دو پسر مجرد یزد ساخته و فارس و عراق را تو گذاشته اگر با او نیز در این مضایقه کنی محل
ملامت و جای سرزنش باشد و او را الزام کرد که از در یزد در گذشت و بشیراز رفت و در این مدت چهار سال میان مظفریان چنانچه
شمه بیان بود که ... قصد یکدیگر کردندی چنانچه ... و مروت ... بیت نهادند شمشیر در یکدگر · شده تشنه آن مملکت سر بسر ·
شده تنگ زیشان دل سلطنت · که ده پادشه بود و یک مملکت · لیکن چون غرض اصلی تحقیق تاریخ ایشان است تعرض بذکر
تفصیل این زیادت القصه در آن وقت که حضرت صاحبقران در ظاهر تستر ... ماه بر افروخته بود شیراز
و اصفهان و ابرقوه شاه منصور را بود و خود در شیراز بود و یزد ... شاه یحیی بود و خود با دو پسر در آنجا بود و سلطان احمد در کرمان
بحکومت مشغول بود و سلطان ابو اسحق در سیرجان گفتار در نهضت حضرت صاحبقران سرافراز بجانب شیراز جهان ...

محمد سلطان و برادرش امیرزاده پیر محمد از طرف دربند تاشی خاتون مظفر و منصور مراجعت نموده در رفاهیت بمعسکر همایون پیوستند
صاحبقران گیتی ستان سونجک بهادر را بحویزه فرستاد بطلب امیرزاده عمر شیخ و خواجه مسعود سبزواری را که خواهرزاده علی مؤید سربدال
بود بحکومت تستر تعیین فرمود و لشکر سبزوار را که با او بودند باز داد و باز بلشکر الحاق کرده و در روز دوشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر سنه
خمس و تسعین و سبعمائه موافق تنخاقوی ییل بسعادت و اقبال متوجه شیراز شد و امیرزاده عمر شیخ که او را طلب کرده بود از حویزه
و حوالی و نواحی آن ضبط نموده و لشکرها مرتب داشته متوجه گشته کس فرستاد که بصوب شیراز روان شویم و چنان به که بخرق را سر کرده راه
عقب بانی در شیراز ملحق شوی و حضرت صاحبقران روز چهارشنبه بیست و ششم از آب دورق بگذشت و جمعه بیست و نهم بآب شور و
گنده رسید و فرود آمد و روز شنبه غره جمادی الاول در رامهرمز نزول فرمود و اتابک پیر احمد که حاکم لر بزرگ بود با پیشکش و هدایا
در آن محل بدرگاه عالم پناه آمد و بوسیله امرا شرف بساط بوس دریافت و زانو زده پیشکش کشید و ظفر کرد در خادم موکب فیروزی
شعار گشت و حضرت صاحبقران همین روز بسعادت سوار شده و از آب رهبر عبور فرموده فرود آمد و روز یکشنبه از آب سیدی
نزول نمود و روز دوشنبه از جایزان ایذج گذشته بصحرای زیره مخیم نزول ساخت و روز سه شنبه از کردستان و آب رفتون گذشته بهبهان
معسکر نصرت اشتمال گشت و روز چهارشنبه از آب شیرین عبور نموده در صحرای تستر نزول فرمود و روز پنجشنبه از تنگ هوش گذشته در سر آب خان
سیدک فرود آمد و روز آدینه دیه حولایه ازمایین رشک شهرهای جهان شد و روز شنبه ازباشت و آب شیب عبور نموده بمال
امیر شول نزول فرموده و روز یکشنبه از آب فادوان گذشته و بتصفار قلعه سفید کرده در صحرای نوبنجان فرود آمد و روز دوشنبه نهم جمادی الاول
از آن سده و از نوبنجان روان گشته بپای قلعه آمده و سعادت نامی شقاوت فرجام از قبل شاه منصور کوتوال آن قلعه بد مآل بود بیت
درمی بود کس خانه زی سفید * مر آن دز بر ایرانیان را نوید * عجب کوکی خدا آفرید * که مانند آن کس کسی ندید * ز سر
نه و لغزان زلختی فراز * خور زلف بتان پیچ پیچ دراز * بر آن سر که زیر ابر بالا ز راست * یکی دشت هموار پهناور است * ز یکفرسنگ افزون
بطول و بعرض * زمین دگر بر فلک کن تو فرض * بهر سو روان چشمه خوشگوار * درختان پر میوه دشت زار * شکاری بهمه در آن
پهن دشت * شده یار جهد و جعل کاه گشت * سران را بر آن ... خانها یافتیم * بسی سکن طرفه بر آن جهت * نیابد کسی زانگ عروج بر آن
نه از لف و عراده و منجنیق * اسیر سلاطین گیتی ستان * گسسته نکلی ز تسخیر آن * و حقیقت آنکه تسخیر آن حصار از روی اندیشه و قیاس
از حیز امکان بیرون است چه کویت از تمام کوههای آن ولایت بلند تر و انواع حیل که در فتح قلاع و کشودن حصار متصور است چون نقب زدن
و طور ساختن و منجنیق افراختن نیست با آن خاره یاره همه جا و در آن ... محکمی است که هر گاه کسی آسته جهانی مردم را از آن

سخر توانند کرد و با وجود این جهت زیادتی استحکام بسی مواضع بسته و گچ و آهک استوار کرده اند و چون محصول زراعتش تمام قلعه کفایت
و خانها و دخلها شکاری در بره و کوسفند در صحرایش بسیار از تمادی مدت محاصره اش اندیشه نیست بیت بر آن کس که در روزگار نشست *
نیابد کسی از ره خاره دست * ز سوی این ایمنست از خلل * مگر زآسمان تیغ باره اجل * پس اگر سعادتمندی بمدت دو روز چنین قلعه را
بقهر و جنگ بگشاید عقلای عالم را یقین گردد که دولت آن صاحب تأیید سری توانا بود الهی نه مجرد شوکت و پادشاهی و آثار عجایب
نا هموارش جلوه گاه کمال قدرت پروردگار باید دانست نه اهلی کوشش بهادران تیغ گذار و جوش غلبه اعوان و انصار بیت چنین
کاری نباشد جز خدای * که است افزون ز طور پادشاهی * و صورت این قضیه آنکه حضرت صاحبقرانی چون بپای قلعه سفید رسید
با معدودی از خواص ببالای کوه بر آمد و چون بدروازه نزدیک شد عیار گر دوران ماتر از چپ و راست سوران غلغله در انداختند
که از نعره دلاوران و خروش کورگه و نقاره و کوس بر آمد مصراع کوه از نهیب آنکه کمر در کمر شکست * بیم آن بود که باد فتنه ارتقی
نقعا بر روی بسیط زمین بیت فاما صفصفا لاتری فیها عوجا و لا امتا گرد شامیانه و بارگاه و گردون بالای کرسی
چون بسته ماه بأوج سپهر بر افراشتند و صاحبقران کامکار بسعادت و اقبال نزول فرمود و فرمان داد تا عساکر گردون مآثر متوجه
روی جلادت بتسخیر قلعه نهاده بآن کوه بر آیند بر حسب فرمان چون مور و ملخ در جوش آمده و از اطراف و جوانب پیاده و سوار توجه
حصار گشتند امیرزاده محمد سلطان از دست راست جنگ انداخت و امیرزاده پیر محمد با لشکریان را بر سبز دیوار کرده و رایت محاربه
و قتال بر افراخت و امیرزاده شاهرخ از جرانغار با سپاهی گذاشته بپای قلعه شتافت و مردم خود را پیاده ساخته آتش پیکار بنوعی
بر افروخت که تیغ بهرام در طبقه پنجم حصار نیلی چون آهن در کوره حدادان بتافت و سایر امرا و لشکریان هر یک از جای خود
حرکت داده باز هره شیر و خشم پلنگ آهنگ جنگ کردند بیت زبس جوشش و کوشش آن سپاه * بر آمد چهره نهان ماه * عقاب دلاور
بر افکنده پر * بر آمد جنگ و دل شیر نر * و دلاوران صف شکن و شیر شکاران فیل افکن خواستند که همان روز کمرها بالا بر آیند و قلعه
تسخیر نمایند و چون شب ظلام در رسید هر کس در مقام خود قرار گرفته روز دیگر چون خسرو سیارگان از رخ بحمل الارض
ببالای حصار فیروزه کار فلک بر آمده و از سطوت شکوهش گرده انجم که بر قلعه کوه مسکون گرده است استعداد برافراخته نموده فرود
نجسته است و گر بر فرق چرخ بر کشیده * نهاده دای کلاه زر کشیده * بر حسب فرمان قضا جریان شاهزادگان و امرا و سپاه
بهادران نبرد آزما جنگ را آماده گشته کمرکین در بستند و از صدای کورکه و غریو کوس و غوغای سوران دل کوه را لرزه افکنده جنگ در
انداختند و جنگ ... الحاق حصاری تیر و سنگ چون باران بهاری باریدن گرفت و موافقان دولت جان شیرین فدای کار خسرو کرده فریاد

و از کوه دویدن آغاز نهادند ناگاه از نوکران شیخ محمد ایکو تیمور اق بوغا نامی از مخیم دولت صاحبقرانی بجانب ایشان منصور بود که
هیچ آفریده از آنجا نتواند بر آید بالا رفت و صلوات فرستاد بیت برآمد بالا چو پران عقاب ۝ خروشان چو رعد از فراز سحاب ۝
که صاحبقران باد فیروزگر ۝ همه پیش او زار و خونین جگر ۝ و از شور و پر دلی خروش بر آورده به سربازی مشغول شد اهل قلعه را از
مشاهدهٔ آن حال که در تخیل ایشان نبوده دل شکسته و زهره از بازوی جسارت برفت و از غایت دهشت و سراسیمگی دست از جنگ باز
داشتند و لشکریان امیرزاده محمد سلطان از راه دروازه بالا رفته و قوچقارا با وجه نصرت و فیروزی بر فراز قلعه و دشمنان را مقهور
گردانیده قلعه را مسخر ساختند و هر که در آنجا بود از لشکری و رعایا از کوه درانداختند و محمد آزاد و مهتر سعادت کوتوال را گرفته پیش
حضرت صاحبقران آوردند و تیغ کین را بخون او رنگین ساختند بیت هر کس که کشد ز حد خویش سر ۝ جز تیغ سزای او نباشد ۝ کان را که خدای
برگزیند ۝ جز خیر کسی نکو نباشد ۝ و ازین جماعت که شاه منصور او را میل کشیده بود و در آنجا محبوس داشته بپایه سریر اعلی آوردند حضرت پادشاهی
او را نوازش فرمود و خلعت خاص اختصاص بخشید و تسلی خاطر شکسته او را فرمود که بعنایت الهی من داد تو را از آن ناکس منصور ستانم و جزای
فعل بد او با و رسانم و عورات که لشکریان نصرت آیات در قلعه اسیر کرده بودند همه را آزاد و فرمود که نجات بخشید و ملک محمد اوبهی را
بکوتوالی قلعه باز داشت و بسعادت و اقبال در رجب مظفر آخر روز سه شنبه یازدهم شوال بجان فرود آمد و آن قلعه را که پیشتر از همه بالای
قلعه را داده بود غایت فرمود و از نقد و قماش و خیمه و خرگاه و اسب و شتر و استر چندان اسباب تجمل ارزانی داشت که زور ساقی بکیسه
بود روز دیگر از حال خود متعجب مانده و زبان و لفظ نبرده مصراع اینکه می بینم به بیداریست یارب یا بخواب ۝ ترنم مینمود و چون پسین روز
صبح چهارشنبه بدمید صاحبقران گیتی ستان بمبارکی و طالع سعید از آن شهر و از دره بوان بر آمده به شیر مردان نزول فرمود و روز پنجشنبه
از آنجا نهضت نموده در جرجن فرود آمد و بماه ادیجمعه چهاردهم جمادی الاول موافق توشقان ئیل بنجوم رسید و در آن حدود خبر چند
از احوال شاه منصور استفسار برف مبالغ حلیه برسانید که پای سنگ وار در و موقوف یکجا خبر تحقیق است که روی گریز آورده
در واقع که مقول این بود چو قطره با دریای زخار برابری کردن و صعوه با شاه بازی در هوا معارضه بروز نمودن از مقتضای
عقل که کشاینده بند شک و نماینده راه یقین است بعید نماید بیت بکوشد ز خود ترک آزی کند ۝ چو گنجشک با باز بازی کند ۝
گفتار در جنگ کردن حضرت صاحبقران با شاه منصور و کشته شدن شاه منصور چون حضرت صاحبقران از خفیه شاه منصور
حسابی چندان بر نداشت در همان روز آن مقدار سپاه که حاضر بودند ده قول ترتیب فرمود یکی را که بر رایات فتح آیت گردانید
آن دیگر را نزد امیرزاده محمد سلطان فرمود و در قول دست راست امیرزاده پیر محمد جهانگیر داشت و منور خواجه اقبوغا را هراول گردانید

و قول امیرزاده محمد سلطان و در دست چپ با شاه زاده و قبل او شیخ تیمور بهادر را مقرر فرمود و امیرزاده شاهرخ ظفر کرده و در ملازم رکاب
نصرت انتساب ساقه و امیر عثمان عباس را بقراولی ارپس روانه گردانید و بآیه عیار گردون نا ز مرتبه دست روی سعادت
بشیراز آورد امیر عثمان چون قراول دشمن را در سر باغات به پیه در سفاکی پنهان شده تا ایشان بلد نشده و با حاجی تمور و الوس
و تموکه و دولی و قرا محمد و بهرام بیسوری از کمین گاه بیرون آمده در پی قراول دشمن کردند و بهرام بهادر با تیغ خون آشام
در عقب ایشان تاخته برسید و از آن یکی را قلم کرده بطرف حضرت صاحبقران رسانید آنحضرت از او کیفیت وضع شاه منصور و
کیت لشکر او استفسار نمود در ضمان تاخته به دروازه برانده و چون قرب بکفر سنگ رفته لشکر دشمن در بیابان شهر قریب سه چهار هزار
سوار پیدا، مجموع زره پوش و تمام یراق تکمیل انداخته و سلاحها را فرا خود بیت همه کارکش مردم از مای و تیر انداز ۝ همه جانب در کین کوزه
جوشن ور ۝ همه گلگته تن اند رسفاکهای هلاک ۝ همه بهاله دل اند نشانهای خطر ۝ و شاه منصور لشکر کشید و چون پیل خشمناک چالاک
جامه هر چند خود صواب از دهش بهوز زبان باد امیرسانند که بیت بترس از چه شیری ز شیر افکنان ۝ دلیری مکن با دلیر افکنان ۝
گوزن جوان گرچه باشد دلیر ۝ عنان به که برتابد از زه شیر ۝ بسر پنجه با فیت مستیز ۝ که نیروی دهرست آهن گداز ۝ مثنوی غرور
گلزار بازوت است ۝ که بسیار دست بالای دست ۝ ولیکن بحکم اذا جاء القضاء عمی البصر سابقه جنت زر قه و اجله پرده غرور دیده
او فرو گذاشته و در کوه با تیله وقت نماز جمعه رقیب سی هزار سوار زرک بر خاسته که لشکر سی حمله کرده و قشونها بهم زده صف
سپاه مخالف و لشکر تهایی که در عقب لشکر باز داشته بودند رسید بیت و از آنجا عنان را بعزم برزد ۝ بر انگیخت رخ سوی نادر دگر ۝
بگویم که مانند نا از دها ۝ چه دیوی که از بند گردد رها ۝ نه اندیشه جان و نه فکر سر ۝ نو گفتی که از خود ندارد خبر ۝ حضرت صاحبقران
با جمعی از خوارص آتیله نظاره جلادت آن پهلوان بیفزود و شاه منصور کمان بآنحضرت حمله آورد صاحبقران کامکار خواست که بضرب
نیزه سندان گذار دمار از روزگار او بر آورد بولاد جوهر که نیزه آنحضرت داشت از صدمه حملت هزیمت نموده بود و نیزه برد
صاحبقران جلادت یار با آنکه پیش او ده پانزده کس بیش نمانده بودند توکل بر حفظ و تایید پروردگار کرده پای ثبات و قرار استوار
داشت و هلالارز جای خود نجنبید تا شاه منصور برسید و دو نوبت شمشیر کجود حجت آن حضرت رسانید و از حفظ الهی که در همه حال حارس
و نگهبان آن حضرت صاحبقران بود هیچ ضرری بوجود مبارک آنحضرت نرسید و چون کوه با تیغ بر جای خود متمکن و ثابت ایستاد
همچنانکه نعیر با دمنا حامدین زاده یافت عادل آقا جی بر بالای سر آنحضرت سپر گرفت و قماری سیادل پیش آمده کوششهای مردانه نمود
و دشمن زخم شمشیر از کار بماند بیت ز گرد سپاه آسمان بست میغ ۝ همه گرز بارید و پولاد تیغ ۝ و محمود شاه و توکل با ورچی و اتا ملک

و محمد آزاد در میان سپاه دشمن درآمده آثار جلادت و دلاوری بظهور رسانیدند و شاه منصور از آنجا بطرف قول حمله برد و میرزاده
محمد سلطان لشکر دست راست مخالف را بتاخت بیت همه بحر شد چو دریای خون * درفش سواران ایران نگون * و بعضی بهادران
و دیگر امرا که ملازم او بودند در پی دشمن کرده برفتند و میرزاده محمد جهانگیر لشکر دست چپ یاغی را درهم شکست بیت در آن
میسره و میمنه رزم آزمای * ز گردان ایران نفشرد پای * بیکباره از هم فرو ریختند * هر آن کو نشد کشته بگریختند * و میرزاده
شاهرخ به نیروی دولت و رای فرخ بسیاله چون شتربان و هزبر غران جنگ بکرد و جماعتی را مقابل کرده و آن گروه که گریخته بودند
بازگشته نزد او جمع شدند و جلال حمید و بیرم صوفی پسر یوسف صوفی و پسران غیاث الدین ترخان و خواجه یوسف در پیش
وظایف شجاعت و جلادت تقدیم میرسانیدند و سپاه یاغی که در مقابله ایشان حمله میآورد همه را بزخم تیر باز میکرد و
و عبد الخواجه چراو و شیخ الکوکلتو نیز با ایشان اتفاق نموده مخالفان را راندند و قشون الله داد که بوفاداری معروف بود
و قشون شیخ نور الدین پسر سار بوغا که بایلک شهرت داشت و قشون توی دا و هزاره خاصه که ایشان را قوچین گفتندی
و قلب لشکر میبودند دیگر باره جمع آمده علم افراخته و قول راهنمود و ترتیب ساختند و قشون شیخلی ولالم قوچین و قشون بهرام داد
مردی داده از جای خود بجنبیدند و با دشمنان درآویخته دست بردهای دلاورانه نمودند و میرزاده شاهرخ با آنکه در سن هفده
سالگی بود بعون تائید الهی دشمنان را راند و سر منصور بحضرت صاحبقرانی آورده و از انور زده سر دشمن بر خاک بیفکند و به تهنیت
فتح و فیروزی اطاعت نمود و زبان بشاشت بدعا بگشود بیت سر دشمنان تو شد کنده * که خود دشمنان تو را همچنین باد * شاه منصور کرت داد
اگرچه * نثاری ازین بی بهاتر نباشد * و چون منصور مقهور بقتل رسیده شد بآن رزمگه زو سواری نماند * وزآن لشکر نامداری نماند *
برفتند از ایرانیان هر که زیست * بر آن زندگی بر بباید گریست * صاحبقران کامکار نصرت عنان و ظفر در رکاب بالای پشته
برآمد و شاهزادگان و نوئینان و ارکان گرفته لشکر و سپاس باری عز و علا بجا آوردند و امرا و ارکان دولت برسم تهنیت زانو زدند
گرده گفتند بیت زمان تا زمان زیب رتبه * بفتح و گشایش فروزنده * بلند اختر عالم افروخته * زوال اختر دشمن سوخته *
دعا عاده و عادت مغول سردری گفتند و ناقوره زده کوسه شدند و در این اثنا قشونی دیگر از دشمنان از زره و مکمل از عقب پیدا شد
و چون آب و آتش روی بجنگ نهادند حضرت صاحبقران و میرزاده شاهرخ سوران انداختند رو بایشان آورده بیت فتادند از
گردان فرزند کوه * زمین آمد از نعل اسبان ستوه * دشمنان از هیبت و صلابت راه گریز پیش گرفتند و رنگ از بیم زرد و روی
گشت سپاه خود را بطرف کوه قلاع سرخ انداختند صاحبقران ظفر قرین چندی از امرا و لشکریان سپاه را در عقب ایشان تاختند

روان فرمود

روان فرموده مخالفان بکلی مخذول و منکوب گشته از ایشان دیگر اثری ظاهر نشد بیت میان دو کوه از بس راه و دشت * ز خون دو رویه
همی شد گذشت * جهانی شد آغشته در خاک و خون * یکی بی سر و دیگری سرنگون * فراوان از ایرانیان کشته شد * بسی لشکر از جنگ برگشته شد *
صاحبقران گیتی ستان مظفر و کامران در و بیگان نزول فرمود و روز دیگر چون منوچهر خورشید چهره بعزم فتح کشور سپهر حمل زرنگار
افشانت شعار از دروازه افق برافروخت صاحبقران گردون اقتدار بسعادت و اقبال عازم دار الملک شده و دروازه سلم
مرکز بیغیرت آثار بتاخت و سپاه ظفر پناه در اطراف و جوانب شهر فرود آمدند و فرمان لازم الاتباع نفاذ پیوست تا بغیر از دروازه
سلم ثبت دروازه دیگر را ببستند و جمعی از ارکان دولت بشهر درآمدند و از مجموع کلویان و کلانتران محلات محلکاه باز ستده تمام
خزاین و اموال و اقمشه و امتعه و اسب و استر منصور و اتباع و اشیاع او جمع کردند و از شهر بیرون آورده بنظر عرض همایون رسانیدند
بخشش پادشاهانه مجموع از ابرار امرا قسمت فرموده و ال امان حواله رفته بحصول پیوست و میرزاده محمد سلطان را بجانب اصفهان
روان گردانید که آن مملکت را ضبط و نسق نموده الامانی بستاند و منشیان لطافت شعار صورت ترادف و تواتر فیض فضل پروردگار
که پیوسته بروزگار همایون آثار واصل و متواصل گشت بتسطیر زعفرانی و ترصیع زعفرانی در سلک تحریر کشیده و فتحنامه ها بسمرقند و دیگر ممالک
ارسال نمودند بیت دبیر سخن گستر چیره دست * نشست و ظفر نامه ها نقش بست * بهر کشوری گشت قاصد روان * پر آوازه فتح تو شد جهان *
و میرزاده عمر شیخ که در عقب مانده بود برحسب فرمان قضا جریان بغرق راه گذر کرده بیامد و هر جا که متمردان و مفسدان از و تول د
گرد میرسید غارت میکرد و در تحت ضبط میآورد و چون از نوبخان گذشته بکازرون رسید از حضرت صاحبقران فرمان آمد که همانجا
توقف کرده آن نواحی را ضبط نماید امرای عالی را اتفاق نموده منق و یاساقیشی آن مواضع مشغول و بعد از چند روز یرلیغ لازم الاتباع بصدور
پیوست که عازم پایه سریر اعلی گردد و بموجب فرموده توجه نموده در شیراز بشرف بساط بوس استسعاد یافت و چون آل مظفر بجای دیگر نتوانستند رفت
بیت و آن کس که جهان از آن او شد * از مملکتش کجا گریزند * بضرورت روی اطاعت به درگاه عالم پناه آوردند شاه یحیی و فرزندان او از
یزد و سلطان احمد از کرمان باستانه سلطنت بنیان شتافتند و هر یک بقدر استطاعت پیشکش بسیار از جواهر و نفایس و اسب و استر و خیمه
و خرگاه بمحل عرض رسانیدند و سلطان مهدی پسر شاه شجاع و سلطان غضنفر پسر شاه منصور خود در شیراز بودند حضرت صاحبقران گیتی ستان
با شاهزادگان فریدون قدر جمشید مکان و عظما و امرا و نوئینان کامکار و کامران در باغ میدان مدت یکماه بزم عشرت آراسته بعیش
و طرب گذرانیدند بیت خروش ارغنون و نغمه چنگ * رسانیده بگوش زهره آهنگ * شراب لعلگون در ساغر زر * بدست ساقیان
ماه پیکر * و سلطان ابو اسحق نبیره شاه شجاع نیز از سیرجان رسیده عز بساط بوس دریافت و پیشکش کشیده و حضرت صاحبقران سایه التفات بر حال

امور مملکت و نسق اسباب جمعیت و رفاهیت رعیت انداخته در رفع رسوم جور و تعسف و نصب الویه عدالت و انصاف بجای از مراحم
خسروانه پادشاهی داد گستر سزد تقدیم رسانید رباعی لطفش کرم چاره بیچاره کند * عدلش ستم زمانه آواره کند * در موسم عدل او بهار
نبود * آن پاره که پیراهن گل پاره کند * و مملکت فارس را که واسطه عقد ممالک و در حساب بلاد و امصار بمثابت فلک است بفرزند
ارجمند میرزاده عمر شیخ فرموده شاهزاده بترتیب اسباب جشن قیام نموده بحضرت را طوی داده و از انواع پیشکشها کشیده و انواع خدمات
پسندیده بجای آورد گفتار در گرفتن آل مظفر و تفویض ممالک ایشان بکاشتگان سعادت نشان چون اولاد آل محمد مظفر
از مدتی باز در آن ممالک تسلط یافته بودند و هر یکی در شهری و قصبه لوای سلطنت باستقلال برافراخته و دعوی آن داشت که سکه و خطبه بنام او باشد
و با وجود قرابت نزدیک اقارب چون عقارب نیش قهر آلوده زهر در یکدیگر زده و همواره قصد خون و مال یکدیگر داشتند و در خرابی مواضع یکدیگر
هیچ دقیقه فرو گذاشت نشده و هر که از ایشان بر یکی از خویشان دست یافت از خویش بحیله میل کشیده و پسر با پدر و پدر با پسر همین طریق
میورزید و در این واسطه در زمان ایشان رعایای بیچاره همواره دست رنج و عنا و لگدکوب هر گونه محنت و بلا بودند در این وقت که رحمت
صاحبقرانی سایه اهتمام بر انتظام امور آن ممالک انداخته بود علما و مشایخ و اهالی فارس و عراق صورت حال و تفاصیل احوال و افعال
آن طایفه بعز عرض رسانیدند و محصول در خواست آنکه نواب کامکار متعالیه حل و عقد آن دیار دیگر بدست تقدیر و اختیار ایشان
باز نگذارد که مسلمانان در مشقت و پریشانی میافتند و آن مملکت بخرابی میرسد بنابراین روز دوشنبه بیست و سیم جمادی الآخر
حکم جهانمطاع در گرفتن ایشان صدور یافت جمله آنها را گرفته قشونهایشان را غارت نمودند و برحسب فرمان تمغاچیان کس فرستاده اموال و ذخایر سلطان
احمد که در کرمان بود جدا کردند و حضرت صاحبقران میرزاده عمر شیخ را جهت ضبط مملکت فارس و دار الملک اهالی آن دیار در شیراز بازداشت و میرزاده
بهادر بوغا و امیرزاده عمر شیخ و امیر زرک جاکو و سونجک بهادر با فوجی از لشکر پیش و تومنهای سالیانه بگذاشت و از امرای خاصه شاهزاده پیر
نور پسر بیگلک چینه و اولوج و فرهاد و مش اردی و خواجه و غیرهم ملازم بودند داد و پسر غیاث الدین برلاس را بحکومت کرمان
فرستاد و غیاث الدین مذکور برادرزاده امیر جاکو بود و داروغگی یزد را بتمکه قوچین که برادر ایلچی بوغا بود رجوع نموده و اولام و چیرا
بجاده ابرقوه تا یزد فرمود و جمعی را بمحاصره قلعه سیرجان روان گردانید چه درآن قلعه از کاشتگان سلطان ابو اسحق نبیره شاه شجاع
غلامی گودرز نام کوتوال بود و چون آن حصن بیت وزنی بود با آسمان هم نبرد * بنزد کسی نام او در نبرد * تو دانی که بر تارک
مهر و مه * نشاید زدن نیزه و تیر و تیغ * بلکه فرو نقش بنداری بر لوح خیال محال و دوران بالا یاغی شده رایت عصیان برافراشت
و پسران شاه شجاع سلطان شبلی که وی را میل کشیده بود و زین العابدین که از ظلم و جور شاه منصور همان میل چشیده بود و در سیرقند قرار

و از بهر هر یک قطاع مقرر فرموده ایشان باقی عمر در سایه مرحمت حضرت روزگار برفاهیت گذرانیدند مصراع بس لطیفه که در همین برابر است
و تمام سروران از محمد قره و بسطام و سایر امرای ممالک فارس و عراق با خانه کوچ بسمرقند نقل کردند و مراحم خسروانه اتابک پیر احمد را محفوظ
نظر التفات گردانیده ایالت ولایت لرستان را باو ارزانی داشت و یرلیغ عالم مطاع بال تمغای همایون کرامت فرموده و پیر احمد از
میامن مرحمت حضرت صاحبقرانی با قرب ده هزار خانه در از متعلقان و اتباع و اشیاع خود که شاه منصور ایشان را غارتیده و
کوچانیده بشیراز آورده بود بمقام اصلی بازگشت و بجای آبا و اجداد خویش در آن ایالت بحکومت مشغول شد گفتار در توجه رایات
ظفر آیات طلوع اشراق بصوب عراق روز جمعه بیست و ششم جمادی الآخر حضرت صاحبقران از شیراز بنهضت فرخنده بسعادت و اقبال بجانب
اصفهان روان شد و در عین عشرت و شادمانی کامران و شکارکنان مراحل و منازل قطع میکرد و میرفت بیت روان میراند
لگام ظفر شاه * شکار افکن شکارافکن در آن راه * جهان خالی شد از صید چرنده * نماند اندر هوا مرغ پرنده * و بعد از قطع دوازده منزل
روز سه شنبه هشتم رجب قمشه محل نزول همایون گشت و فرمان لازم الاذعان بقتل آل مظفر جریان پذیرفت بزرگ و خورد ایشان را
بیاساق رسانیدند و دیگر ذکور و اناث آن دودمان که در یزد و کرمان بودند داروغگان در همانجا کار ایشان بساختند و آن
ممالک را از استیلا و تسلط ایشان بکلی بپرداختند و اوراق اقبال ایشان بارقام قل اللهم مالک الملک ارتسام پذیرفت و از فرجام احوال ایشان
مصدوقه و تلک الایام نداولها بین الناس بر وضوحی تمام یافت بیت منه تا توانی دل اندر جهان * که ناپایدار است و نامهربان *
هر آن باره جستی که بر نشست * سر کیقبادی و اسکندری است * هر آن شاخ سروی که در گلشنی است * نموداری از قد سیمین تنیست *
هر آن گل که در گلستانی بود * سمن عارض گلستانی بود * بجز خون شاهان درین طشت نیست * بجز خاک خوبان درین دشت نیست *
و حضرت صاحبقران از آنجا روان شد و روز جمعه دهم باصفهان رسید و غبار موکب سعادت آثارش سرمه دیده افتخار اهالی آن دیار گشت
میرزاده محمد سلطان برسم استقبال قیام نموده بسعادت بساط بوس استسعاد یافت و آن حضرت را طوی داده و پیشکشهای پادشاهانه کشید
و بصنوف خدمات شایسته چهره سعادت خود برافروخت صاحبقران گیتی ستان بجهت تفحص احوال اصفهان قشلاق نمود روز سه شنبه یازدهم رجب
از آنجا بمبارکی و طالع فرخنده نهضت فرموده میرزاده شاهرخ جهت خوانه پیشتر براه علوی متوجه مهد اعلی ملک خانم شد
و رایات نصرت شعار از اصفهان دوشنبه بجرباذقان رسیده و از آنجانب در میان قریه الکودان نزول فرموده و مردم آنجا که
فرقه از ملاحده بودند یاغی شده در نقبها تحصن جستند امر مطاع صدور یافت تا حصار کردن آن از بلندی جوی بریده و از بسی راه
آب آورده و در آن نقبها آب انداختند تمام آن خاکساران بادیهای از قعر آب با آتش دوزخ پیوسته و اموال و اسباب ایشان بتاراج

برف و حضرت صاحبقران شب در همانجا بسعادت و کامرانی بگذرانید و صباح شنبه کوچ کرده بصحرای فراهان فرود آمد و روز دیگر که شهباز
گنبد فیروزه یعنی آفتاب بحرکت آمد افق شتافته رمه ثوابت و سیاره شکار کی براند صاحبقران کرده و ازانجا کوچ کرده فراهان تا در صحرای
فراهان شکار انداختند لشکر بسیاره چشم گران انگاران بجای ان فرو گرفته انواع حیوانات را از وحوش و سباع براندند و در روز دیگر
جرگه بهم آمد بیت دران دشت شیران دشمن شکار ٭ فکندند بس آهو از هر کنار ٭ ز خون شکاری زمین شد تمام ٭ چو دامان چرخ از
شفق وقت شام ٭ حضرات اتیقه آیات عصمت سیاست سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر حرمهای شاهزادگان خانزاده و
دیگر خواتین و اغرق عقب گرفته دران موضع بسعادت بساط بوس فایز گشته و بعد از اقامت تهنیت فتح و سلامت نثارها کرده و
پیشکشها کشیدند و حضرت صاحبقران روز چهارشنبه ازانجا کوچ کرده روان شد و در مرغزار قول جوره نزول فرمود و سه روز در آنجا توقف
نمود روز شنبه بدولت و اقبال سوار شد و در روز دوشنبه هوای همدان از غبار موکب همایون عطرسای گشت و دران مرغزار خرم صحرای
خوشتر از باغ ارم سراپرده عظمت و جلال محیط بافلاک گشت و قبه بارگاه عالم پناه باوج گردون برآمد و گردان نامداران اندیشت
محل خیمه و خرگاه و سایه بانان گشت بیت بپوشید خیمه همه دشت و کوه ٭ ز انبوه شد کوه و صحرا ستوه ٭ و دوشنبه دران یورت
جنت مثال هلال خجسته فال شعبان شاد در افتاد و امیرزاده میرانشاه اغرق را در راه گذاشته بپایه سریر اعلی شتافت و
جهانشاه بهادر و امیر شمس الدین عباس و حاجی محمود شاه و اوج قرا بهادر که در اغرق مانده بودند از زراعتانیه با لشکرها باردوی
اعلی پیوسته بدولت زمین بوس مستسعد یافتند و امیرزاده محمد سلطان که در اصفهان توقف نموده بود مال آن ولایت تمام و کمال استخلاص
فرموده بدرگاه خلافت پناه آمده و لب اقبال را از تقبیل قوایم سریر اعلی شرف داد و مخدرات تتق سلطنت و کامکاری
سرای ملک خانم و تومان آغا حضرت صاحبقران را طوی دادند گفتار در تفویض فرمودن حضرت صاحبقران تخت
هلاکو خان را با میرزاده میرانشاه حضرت مملکت پادشاهانه ممالک آذربایجان و ری و دربند باکو و شروانات و گیلانات
با توابع و مضافات تا روم نامزد امیرزاده میرانشاه فرمود شاهزاده جوانبخت از تبریز و سلطانیه و دیگر ولایات ساوری و مشکش
آورده حضرت صاحبقران را در میدان طویهای پادشاهانه داد و پیشکشهای ارجمند بیرون از وصف چون و چند کشید و بزم
عشرت ز انتظام بهجت و حشمت در گرفته چند روز بعیش و شادمانی و عشرت و کامرانی بگذرانیدند صدای شندغو و قبوز و ولی با
و شغال زن بمسامع عشرت و علو شان و رفعت منزلت و مکان سروران توران در ایوان قهرمان نجم کشور بهمان انداخته و نوای بربطان
مجلس انس بنغمات زیره والحان دلپذیر رهنگی زهره را از نظر مهر سلطان سپهر انداخته بیت همه بزمگه شیره در شیره بود ٭ ز الحان جشن

چشم

چشم فلک خیره بود ٭ یکی مجلس آرای همچو آب ٭ بگردید جام فرها شراب ٭ و روز سه شنبه سیزدهم ازانجا کوچ کرده امیرزاده میرانشاه
بطرف قلاقی فرستاد و شکار رانده بمرغزار المه قرق نزول فرمود و روز دیگر سپاه ظفر لوا بر تمامی دشت و صحرا محیط گشته انواع شکاری
از گوزن و آهو و گور صید کردند و بموضع توماتو رسیده و چون روز دران جا نشستند و روز ششم چون رایت نهضت برافراختند بشکار
انداختند و از آنجا دشت راست و دشت چپ بیسون معهود بجرگه رفتند و روز دیگر صحرا ایش برباق را فرو گرفته صید فراوان
افکندند و تمام آن دشت را از خون شکار لاله گون ساختند کل توجه فرود آمدند و روز دیگر بموضع وال پر در جلگای گنبد ک فرود آمدند
و دران محل برغنداق کرده طویها ترتیب ساختند و بساط عشرت و شادکامی انبساط دولت و کامرانی بنواختند و در روز دوشنبه
ازانجا نهضت نموده مقدار چهار فرسخ رفته نزول فرمودند امیرزاده میرانشاه که پیشتر رفته بود از صحرای قولاغی کس بپایه سریر اعلی فرستاد
و عرضه داشت که سارق محمد ترکمان در میان کوهستان نشسته است و کوچ حشم خود را بکوههای محکم برآورده و لشکر بسیار جمع کرده و دم
از مخالفت میزند گفتار در تاخت کردن حضرت صاحبقران ظفر لوا حشم سارق محمد ترکمان را چون رای ممالک آرای از خبر
مذکور احاطه یافت رایت کشورگشای در ضمان حفظ و تأیید خدای بیچون از راه همه سغاسون روان گشت و از عقبه گذشته وقت در میان
کره صباح خجسته بقولاغی رسید و در دشت چابادار امر فرمود تا تمام راهها را از گذرها بمخالفان گرفته محافظت نمایند و بشاراز
حصاری بود که آنرا حبشی میگفتند و دیگر درهای محکم از کوه داشته راههای آن بغایت دشوار و تنگ ترکمانان دران پنج
متحصن شده و راههای تنگ گرفته بودند لشکر منصور پیش رفته جنگ در پیوستند بیت غریو کوس داده مرده را گوش ٭ دماغ زندگانرا
برده از هوش ٭ صفیر تیره چاکاک تیشه ٭ دریده مغز پیل و زهره شیر ٭ سنان رمحها سر تیز کرده ٭ جهان را روز رستاخیز کرده ٭
و بالای کوه برآمده ریزه سپاه و گوسفند بسیار فرود آوردند و برات خواجه کوکلتاش دران پرخاش کوششهای بهادرانه
نمود و از جمرها بکوه برآمده جنگ دلاورانه میکرد تا از شست تقدیر تیری باو رسیده و کمان حیاتش را زه بقا گسیخت و شیخ حاجی
پسر قازی نیز بکوه برآمده جلادتهای مردانه نمود و زخم خورده بازگردیده و بهمان زخم درگذشت مصراع شیر مردان جان فدای
نام نیکو میکنند ٭ ترکمانان مغرور چون صدمه لشکر منصور مشاهده نمودند بیان شب غره ماه مبارک رمضان مرجه
و از کوه اوران و عقبها گذشته روی بهزیمت نهادند عساکر گردون مآثر در پی ایشان کرده بکوهها برآمدند و چهارپایان بسیار از اسب
و اشتر و شتر و گوسفند جمع آورده غنیمت گرفتند و شیخ نور بهادر چابکسوار شده و در عقب گریختگان تعجیل هرچه تمامتر براند
و با ایشان رسید و بسیاری را بقتل آوردند بیت سپاه جهانگیر صاحبقران ٭ چو بشتافتند از پی دشمنان ٭ رسیدند شیران بر آن کوه ٭

بان روز بر گرجستان سد رانند ؛ بگفته زبانشان نه اندرو بس ؛ وگر ماند زیشان کسی نیز پس ؛ در خسته جسته چند تن از گرجستان که کیان غلامان
همه را از کر بیرون کردند و در آن حدود حصاری دیگر بود که جماعت کبران بسیار در آنجا جمع شده بودند حضرت صاحبقران بتسخیر
آن اشارت فرمود عساکر گردون مآثر اطراف و جوانب آن را فرو گرفته جنگ در انداختند و به نیروی دولت ابد پیوند مسخر ساختند
و قلعه و اهل قلعه را توده خاک و فرسوده هلاک گردانیدند و صاحبقران ممالک ستان با تمام شاهزادگان بسعادت و سلامت باز گشته
بدشت قولاغی نزول فرمود روز پنجشنبه دوم ماه رمضان بعزم مراجعت از آنجا نهضت نموده شب در بیان کرد و صباح دوشنبه در کنار آب
آق قتای باغرق همایون پیوست و در آن نواحی بهر منزلی یک دو روز توقف فرموده تمهید قلع و قمع مفسدان میفرمود و امیرزاده میرانشاه را
بمحاصره سارق قورخان فرستاده بود و اوج قرا بلکه تو و ایشان از یمن اقبال بی همال حضرت صاحبقران هر دو قلعه را مسخر کرده
و ویران ساخته و مخالفان را کشته و برانداخته مظفر و منصور معاودت نمودند و بمعسکر همایون لاحق شدند و در این ولا خان زاده ترمش ولی
سنیکلین کرده صاحبقران سپهر اقتدار امیرزاده محمد سلطان را فرمان داد که متوجه دربند گردستان شود و جماعت قطاع الطریق
که در آن نواحی دست جهالت بایذاء مسلمانان برگشاده اند از پای در آورده مستاصل گرداند شاهزادگان کامگار با قتال
امر مبادرت جسته ... متوقف روی توجه براه نهاده و خان زاده در آن یورت حضرت صاحبقران را ملوی باو شان
داده و آنحضرت از آنجا کوچ فرموده آلاق آمد و در شعبان در آنجا باقامت فرایض و سنن صیام و قیام بطلب مرضات مالک الملوک ذو الجلال
والاکرام بگذرانید و در یکشنبه غره شوال همایون فال بعد از اداء فطره و دیگر صدقات از انواع احسان و افضال باقامت نماز
عید قیام نمود و بعد از دو روز شیخ الاسلام اعظم نور الدین عبد الرحمن اسفراینی علیه الرحمة والرضوان که از کبار مشایخ روزگار بود
از طرف بغداد از پیش سلطان احمد جلایر برسم رسالت بپایه سریر خلافت مصیر آمد حضرت صاحبقران چنانچه ذات آن مؤید
گیتی ستان بود که در تعظیم اهل علم و صلاح مجتهد فیه فرد بگذشتی مقدم آن بزرگ دین را باعزاز تلقی فرمود و شیخ مشار الیه پیغام سلطان
احمد بعرض رسانید مشتمل بر آنکه کمر بطاعت و خدمتکاری بر میان جان بسته ام و ما دام دست شکوه آن حضرت قوت احراز سعادت بساط بوس
ندارم و اگر به بغداد بغریبانه مراقد معاودت نیست و قصد محاربه و معارضه در خاطر نه و نقود و پیشکشها که با شیخ فرستاده بود
از جانوران پرکن و پارس شکار الکش و [illegible] و بازیهای زر بمحل عرض رسید لیکن چون نقد اخلاص بالتزام سکه و خطبه که
متوقع بود رواج نیافته تحف و هدایا ملحوظ نظر التفات و قبول نگشت و شیخ نور الدین بجهة علم و تقوی اعزاز فرموده خلعت خاص
ارزانی داشت و اسب و زر داده باز گردانید گفتار در توجه صاحبقران اسلام ملاذ بجانب دار السلام بغداد حضرت صاحبقران رسول

سلطان احمد جلایر باز گردانید عزم توجه بغداد جزم کرده فرمان شد که امیرزاده پیر محمد جهانگیر اغرق را سر کرده با حضرات عالیات
سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر اغایان مراجعت نمایند و بسلطانیه رفته آنجا توقف فرمایند و امر فرمود تا لشکریان را جار زدند
که هر سری مرد از پایاب گذشتن و [illegible] ترتیب نمایند و روز جمعه سیزدهم شوال سنه خمس و تسعین و سبعمائه موافق توشقان ئیل بسعادت
و اقبال سوار شده و در ضمان عون و تائید ذو الجلال عنان توجه بصوب بغداد معطوف داشته بموضع یان ییلاق فرود آمد
بیت ز بس لشکر که بر جوشید از انبوه ؛ روان شد روی هامون کوه تا کوه ؛ چو کوه آهنین از جای جنبید ؛ زمین گفتی که بس
تا پای جنبید ؛ و از آنجا ایلغار بسکیر کرده و از کوه و بیابان گذشته روز سیم بنفس مبارک بقراولی از لشکر پیش شده و بسکیر کرده و از عقبها
گذشته بقوره قورخان رسید و چون صبح بدمید با صد سوار از مردان کار مجهزکان را که عالم ترکان بود بگریزانید و از
ولایتش بدر کرد و لشکر که از عقب میآمدند ایل و الوس او را که در شهرزور بودند بغارتیدند و از آنجا لشکر اختیار نموده و دیگر باره ایلغار کرد
بسعادت روان شد و آن راهی بود بغایت باریک و عقبهای صعب و درهای تنگ چنانچه مردم آنجا بدشواری تردد کردندی حضرت
صاحبقران در شب مجموع عبور نمود و شعلها برافروخته بسرعت هر چه تمامتر برفت و عساکر گردون مآثر فوج فوج در عقب میشتافتند
بیت بسی مشعل آتش افروخته ؛ زمین آسمانی پر اختر شده ؛ بتعجیل آن راه باریک و تنگ ؛ گذر کرد صاحبقران بیدرنگ ؛
بزرگان لشکر پس پشت او ؛ جهان آمده پاک در مشت او ؛ هر طرف لشکر گرد ها کرده ؛ چو دریا بجوشیده هامون و کوه ؛
و چون رایات نصرت شعار به مزار بزرگوار شیخ زین الدین ابراهیم لکی قدس روحه العزیز که بقبر ابراهیم لک مشهور است رسید از زبان کمان آنجا
استفسار کرده که کبوتر ببغداد روان کرده اید ایشان گفتند بلی چون گرد لشکر مشاهده کردیم کبوتر روان کردیم که لشکر رسید صاحبقران
گیتی ستان کبوتری دیگر طلب فرموده ایشان را امر کرد تا مکتوبی دیگر نوشتند که آن گرد که از دور دیده بودیم تحقیق کردیم
احشام ترکمانان بودند که از لشکر گریخته بدین طرف آمده اند و مکتوب بر بال کبوتر بسته رها کردند و چون آن کبوتر ببغداد رسید
سلطان احمد را فی الجمله تسکینی حاصل شد اما بکلی اعتماد نکرد و همچنان بنا بر خبر کبوتر اول بنه و اثقال خود را از آب بگذرانید صاحبقران
دین پرور پاک اعتقاد از صدق نیت و صفای طویت بآن مزار متبرک در آمده و یمن زیارت را احراز نموده از روح مطهر آن مرقد
منور استمداد همت فرمود و بتضرع و ابتهال از حضرت ذو الجلال نصرت و فیروزی طلبیده و خیر خاطر مسکینان و تطییب قلوب بیکسان
کردن از موجبات نیل مراد شناخته بسی صدقات بمستحقان رسانید و عثمان بهادر را بقراولی از پیش روان ساخت بنفس مبارک با عساکر گردون
مآثر متوجه شد آن مسافت که بیست و هفت فرسخ شرعیست بیک شب قطع کرد و صبحگاه روز شنبه بیست و یکم ماه مبارک مذکور ببغداد رسید

سلطان احمد جلایر از دجله گذشته بود و جسر بریده و کشتیها شکسته و غرق کرده و در آن طرف آب سواره ایستاده چون غریو و غرش سپاه
سپهر شکوه از اطراف و جوانب شنید بی توقف راه گریز نهاد و بطرف حله در رفت همه عساکر منصور از هر دو طرف بغداد بالا و زیر
قریب ده فرسخ زمین خود را در آب زده چون مرغ در هوا و نهنگ در آب گذشتند و محمد آزاد از آب گذشته کشتی خاصه سلطان احمد که غرق
کرده بود یافت و آن را باین طرف آب آورده صاحبقران گیتی نوال با لشکری در آمده از آب عبور فرمود و امیرزاده میرانشاه با جمعی
سپاه نصرت پناه از زیر شهر در موضعیکه بقریة العقاب معروفست بر آب زده سلامت بگذشت بیت چو مور و ملخ لشکر بی شمار ؛
بر آن آب چون باد کرده گذار ؛ روان در عراق عرب بجهند ؛ سمند جلادت بر انگیختند ؛ کشیدند مردانه دست ستیز ؛ ببستند
بر خصم راه گریز ؛ اهل بغداد از مشاهده آن حال متحیر مانده و بر روی دجله از گذشتن خیل جغتای از صحرا باز نشناختند و انگشت تعجب
بدندان گزیده و یقین دانستند که حضرت صاحبقران مؤیدٌ من عند الله است و اتباع او که بمزید قوت و وفور جلادت بر کافه
خلایق سمت رجحان دارند نه از مقوله دیگر سپاه القصه صاحبقران ممالک ستان با شاهزادگان و امرا بتلاشی روانه شدند و چون
بادمر که رسیدند اتباع اغلان و نوغان و ارکان دولت التماس نمودند که بندگی حضرت بمبارکی و سعادت معاودت
نموده در بغداد تشریف فرمایند تا بندگان تلاشی کرده سلطان احمد را بدست آوریم و چون تمنا آن سخن محض اخلاص و دولتخواهی بود
بسمع قبول راه یافت و آنحضرت از آنجا بسعادت مراجعت نموده خانه سلطان احمد را از نزول همایون رشک سپهر برین گردانید و انواع ذخایر و نفایس که
از ادبار مانده بود بحیطه تصرف بندگان حضرت در آمد و امرا و لشکریان آن روز روانه شده سکر کردند و صبحدم بلب آب فرات رسیدند
سلطان احمد نیز شب از آن آب گذشته بود و جسر بریده و کشتیها غرق کرده براه کربلا متوجه دمشق شده و عثمان بهادر چون بر آن حال
اطلاع یافت با دیگر امرا گفت مصلحت آن است که بر آب زده بگذریم و از برق خاطف سرعت سبقت کرده در عقب یاغی شتابیم
دیگر امرا گفتند که بر کنار آب برویم و گذاری شناسیم و جدا کرده بگذریم بر این رای اتفاق نموده روان شدند و در آن اثنا چهار
کشتی یافتند که بکنار آن [illegible] و در آن کشتیها نشستند و اسبان را بر پهلوی کشتی در شنا بگذرانیدند و تمام لشکر را بطریق بگذرانیدند و پای جنیبت
چالاکی برکاب آورده شتاب براندند و در راه اموال و اسباب یاغی از خیمه و خرگاه و نقود و اقمشه که از غایت دهشت و استعجال
در عقب بگذاشته غنیمت بگرفتند و امیرزاده میرانشاه نیز بحله رسیده و آنجا توقف نموده لشکر را بایلغار در عقب سلطان احمد فرستاد
ایباج اغلن و جوجی ترار و جلال حمید و عثمان بهادر و شیخ ارسلان و سید خواجه و شیخعلی بهادر و دیگر امرا و تومان و بهادران
بتعجیل هر چه تمامتر براندند و چهل و چهار نفر روز یکشنبه بیست و دوم در دشت کربلا بسلطان احمد رسیدند و آن چهل نفر همه امرا بودند که

اسبان لشکریان تمام باز مانده بود و با سلطان احمد قریب ده هزار سوار بود از آن جمله دویست مرد گزین باز گردیده و با شمشیرهای
کشیده حمله کردند امرا از اسب فرود آمده دست جلادت بکمان و تیر یازیدند بیت کمان بر گرفتند و تیر خدنگ ؛ ببردند از
روی خورشید رنگ ؛ ز پیکان بسی آتش افروختند ؛ تن بر زره را همی سوختند ؛ خدنگی که پیکانش الماس بود ؛ زره پیش او
همچو قرطاس بود ؛ و بزخم پیکان جان ستان مخالفان را رانده و سوار گشته و باز در پی ایشان کردند ایشان دیگر باره رو
بجنگ آورده حمله کردند و امرا دیگر باره خود را از اسب انداخته شهاب پیکان جگر سوز را از چرخ کمان بران دیو ساران بارید
و چون باز آهنگ گریز کردند امرا دیگر باره سوار گشته از عقب دشمنان بتاختند و ایشان سیم بار عنان پیچیده چنان حمله آوردند
که امرا را مجال پیاده گشتن نشد و بهادران جانبین در هم آویختند چنان جنگی پیوست که از نهیب آن بهرام خون آشام را بر فراز قلعه فیروزه
فام لرزه بر اندام افتاد بیت خروشان سوار و درفشان سنان ؛ سرافشان شده تیغ گردنکشان ؛ چو دریا شده از خون
گردان زمین ؛ تن بی سر افتاده در دشت کین ؛ و عثمان عباس داد مردی و مردانگی بقوت بازوی کامکار و ضرب تیغ آبدار
دمار از روزگار مخالفان بر آورد تا از چشم زخم زمانه بر دست او زخم تیری رسید و دستش از کار بیفتاد لیکن از یمن
اقبال صاحبقران سپهر اقتدار آن دلاوران نامدار دشمنان را برانده و غنایم بسیار گرفتند و آن روز هوا بغایت گرم بود
دشت کربلا چون چشم اعدا آل عبا از آب تهی و از شدت حرارت و غلبه تشنگی همه را بیم هلاک بود و هر کس در جستجوی آب تکاپوی نمود
ایباج اغلن و جلال حمید نیز همی بجستجوی آب روان کرده بجهد و جهد بسیار زیادت از دو شربت آب نیافتند چون بایشان رسیدند ایباج اغلن
یک شربت از آن بخورد و تشنگی او تسکین یافت جلال حمید را گفت از تشنگی هلاک خواهیم اگر آن شربت آب که باقیست
بمن بخشی غایت کرم و نهایت جوانمردی تواند بود امیر جلال در جواب او گفت که من از حضرت صاحبقران شنیده ام که شخصی از
عجم با یکی از عرب در سفری مصاحب بودند و در بیابانی همین بلا مبتلا گشتند و عرب را قدری آب مانده بود عجمی با او گفت که تمامت
جوانمردی عرب مشهور است چه شود اگر شربتی آب مرا از هلاک خلاص بخشی عرب تأملی کرد و گفت یقین میدانم که اگر این آب
بتو دهم مرا جان شیرین بتشنگی بباید سپرد لیکن روا نمیدارم که این فضیلت عرب را فوت شود و ذکر جمیل از جانب عرب فانی
و فتیان ... کنیم و جان فدا کرده آب بتو دهم تا این حدود نیک عرب را یادگار ماند و آب را بعجمی داد و او بآن شربت آب
از مرگ نجات یافته جان سلامت از بیابان بیرون برد و این ذکر ستوده بر روی روزگار باقی ماند امیر جلال این قصه را
ادا کرد و گفت من اقتدا بآن عرب میکنم و از بهره حظ خود برخاسته آب بتو میدهم و این حق بر نسل جوجی و الوس او اثبات میکردانم

با این بکلی الوس جغتای را باقی ماند بشرط آنکه چون پایه سریر اغلن بسی صورت این حال عرضه داری تا در تاریخ ثبت کرده شود و
معنی بمادی روزگار بر حواشی صفحات لیل و نهار یادگار ماند ایباج اغلن قبول نمود و بران گواه گرفت و امیر جلال بر هلاک خود نهاده
آب باو داد تا چاشت آید و دران شب که بسر حد موت رسیده بود خلاص یافت و امیر جلال نیز بترک آن مروت و نیکوکاری از آن
ورطه خلاص یافت و از آنجا با سایر امرا روان شده **بمشهد مقدس امام معصوم ابی عبدالله الحسین بن علی المرتضی رضی الله**
تعالی عنهما رسیدند و باحراز سعادت بتقبیل عتبه آن موقف مقدس و یمن آن زیارت که از جلایل قربات است
بر مخالفان فیروزی یافتند و علاء الدوله پسر سلطان احمد را با بعضی فرزندان و زنان و متعلقان اسیر کردند و سلطان احمد از غم
دل از ملک بریده بشته و زن و مال و عیال پسر را با معدودی بیرون رفت و امرا با اسرا و غنایم مظفر و منصور رجعت نموده بدرگاه عالم پناه
شتافتند و چون دولت زمین بوس دریافتند ایباج اغلن و امیر جلال ماجرای آب بازراندند مکارم اخلاق پادشاهانه را
آن حرکت پسندیده و از امیر جلال بغایت مستحسن افتاده بتقبیل کلمات پدرش امیر حمید یاد کرده روح او را بمصالح دعا شاد گردانید
و امیر جلال را زبان عنایت و تربیت ستایش نمود که درویش بسی جان بسیار رها کردی و آنکه در جهان روزی که جان در خطر
بود دل بر هلاک خود نهادی و ایباج اغلن را آب دادی تا لباس مفاخر الوس جغتای باین ذکر جمیل مطرز گردید و از همه پسندیده
تر افتاده و او را بانواع نوازش خسروانه اختصاص بخشید امیر جلال طریق عبودیت و بندگی بسر برده مراسم خدمت و جانسپاری
نمود **و آری طایفه ترک بیمن اتفاق و یکجهتی عالم مسخر گردانیده اند** و رزداده ... بر سایر طوایف از بنی نوع فایق و برتر آمده
بمنقبت متعالی منزلت **و جعلناکم خلائف فی الارض** فایز گشته و این خصلت که صاحبقران گیتی ستان را از خلال حمیده جام ... خاطر
افتاد حضرت پادشاه پادشاهان جل جلاله و عم نواله از صحابه کرام **رضوان الله علیهم اجمعین** مرضی داشته در مقام ثنای ایشان فرموده
و مواصفه فی القائلین و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة و این حکایت بدان سبب گذارش پذیرفت تا هوشمندان را
تذکره باشد که مروت و مردمی پیش خالق و خلایق محمودست و مشکور و نام نیکوی آن خصال بر روی روزگار تا ابد بخیر مذکور و مشهور والله الموفق
و الیه مرجع الامور **ذکر معاودت امیرزاده محمد سلطان بعد از دفع قطاع الطریق و تعقب کردستان** امیرزاده محمد سلطان
که پیش از یورش بغداد متوجه قلع و قمع کردان و قطاع الطریق شده بود بکردستان در آمده و بسیاری از آن طایفه را بقتل رسانید
بعضی را مطیع و منقاد ساخت و در آن جمله ... متمرد را که در قلعه کوهی شامخ متحصن شده بودند از بالای آن کوه در انداخته
و از فر دولت حضرت صاحبقرانی در کنف آن سیاست راههای کردستان از آن کاروان ... بی دهشت

و خوف یکباره شد و اگر کسی پیش حضور تردد می نمودند و این معنی مجرای سطور در زمان ذهاب و ایاب از آن طریق برای العین مشاهده کرده
بیت زعدلش جهان آنچنان ایمن گشت * که ایمن تر از خانه شد کوه و دشت * و شاهزاده جوان بخت بعد از حصول فراغ از آن مهم
از راه دربند تاشی خاتون عازم سریر اعلی گشت و در بغداد بسعادت بساط بوس مسعود شد و بعد از چند روز حضرت صاحبقران
او را بضبط و ربط و نسق و بسیط آن نواحی روان گردانید و بجای پیش امیرزاده میرانشاه کس فرستاد که از آنجا متوجه جانب بصره
شود و فرمان قضا جریان نفاذ پیوست که زنان سلطان احمد و علاء الدوله پسرش با هنروران از اصناف محترفه و پیشه وران
دارالسلام که هر یک در قسمی از اقسام کامل و تمام بودند با خانه و کوچ بسمرقند روند رجب فرموده کار بند شدند و خواجه عبدالقادر
نیز که از غایت اشتهار از تعریف و توصیف مستغنی است و در فن موسیقی سرآمد ادوار با خانه و کوچ نقل کردند و فتحنامها بجانب ...
و کاشغر و ختن و خوارزم و آذربیجان و فارس و عراق و خراسان و زابلستان و مازندران و طبرستان و دیگر بلاد و دیار سلطان
گشت **بیت** دبیران فاضل بکلک هنر * کشیدند بر نامه خط ظفر * چو شد ساز دستوری ساخته * بسی نامه فتح پرداخته * بشری
بهر کشوری شد روان * شاهان زرافشان ... * زمانه زبان بشارت گشاد * صدا در خم چرخ گردون فتاد * و صاحبقران
گیتی ستان مدت دو ماه در بغداد داد عیش و کامرانی داده و بر کنار دجله در قصرهای زر نگار روزگار همایون آثار بعشرت و عشرت
گذرانید **بیت** جهان بکام دل و کام دل بجهان راد * زمانه تابع فرمان و آسمان منقاد * نشسته فارغ و فرمان روانش عالم گیر
عدو گریخته و باز مانده کاشش اسیر * در بغداد شراب بسیار بود فرمان شد که همه را در آب ریزند رجب فرموده مجلس و دیگر جا
تمام شرابها جمع آورده در دجله ریختند و ماهیان را نیز بکام عیش از آن جرعه جام بهره مند شد **بیت** ز یمن عدل پروری شاه دادگر
ماهی در آب و مرغ هوا گشته بهره ور * و اهالی بغداد از شکرانه سلامت نفس و عرض و مال امان قبول کردند و محصلان بتحصیل آن قیام نمودند
و بخزانه عامره فرود آوردند **گفتار در فرستادن حضرت صاحبقرانی ایلچی بجانب مصر پیش برقوق** خواندگار عالی نهمت
حضرت صاحبقران دین پرور با من مسالک و استقامت ممالک در غایت بندگان خدا و سلامت آینده و رونده در راه اهتمام
و اعتنای هر چه تمام تر داشت و این ولا شیخ ساوه را که از مشاهیر هنروران عصر بود با جمعی مردان فرزانه بملاکات پادشاهانه
بجانب والی مصر و شام ملک الظاهر برقوق برسم رسالت روانه فرمود **مضمون رسالت آنکه** پیش ازین پادشاهان کامکار که از نسل
چنگیز خان بوده با ملوک آن ممالک منازعت داشتند و در آن واسطه بسی زحمت و تشویش با اهالی شام و سکان آن نواحی رسید و در
آخر میان ایشان رسل و رسایل متواتر شده قضیه بمصالحت انجامید و آن معنی موجب امن و امان عالم و عالمیان گشت و چون

پادشاه سعید ابوسعید بهادر خان انار الله برهانه بجوار رحمت حق پیوست و از نسل چنگیز خان پادشاهی شوکت نافذ فرمان در
ایران نمانده و ملوک طوایف پدید آمده هرج و مرج کمال عالم را دریافت این زمان چون سابقه عنایت سبحانی مالک الملوک
جل و علا تمام ممالک ایران تا عراق عرب که در جوار آن مملکت واقعست مسخر فرمان ما گردانیده خیراندیشی و نیکخواهی خلایق اقتضای آن
میکند که حق همسایگی رعایت کرده مراسله و مکاتبه مفتوح گردد و میان از هر دو جانب در آمد و شد باشند تا راهها ایمن شود و تجار
جانبین با من و حضور تردد توانند نمود و این معانی هر آینه مستلزم معموری بلاد و آسایش عباد تواند بود **والسلام علی من اتبع الهدی**
والحمد لله رب العالمین **گفتار در فتح قلعه تکریت** بعد از آن که دارالسلام بغداد در حوزه تصرف بندگان حضرت صاحبقرانی در آمد تجار
و مسافران بعز عرض همایون رسانیدند که درین حوالی قلعه ایست تکریت نام بحصانت مشهور و بمتانت معروف و نوکر و جمعی مفسدان
و متمردان پناه جسته اند و سر عصیان از جیب تعدی و طغیان بر آورده پای از جاده راستی بیرون نهاده اند و راه بر گذرندگان بسته دست
تطاول بنهب و تاراج مال مسلمانان بر گشوده اند و پیوسته کاروان مصر و شام را میزنند **بیت** حصاریست عالی ز یکپاره کوه * درا و ره
نیابند چندین گروه * نه عراده بر گرد او رو شناس * نه از گردش منجنیقش هراس * همه روز و شب کار و انبارشان * نه کوبری راه جا تا ...
و از غایت این عقده بسر انگشت تدبیر هیچ آفریده بگشاده و هیچ صاحب قوت دفع ایشان در حیز قدرت و مکنت خود ندیده و دعای استیصال
نموده بر تو رای مشکل گشای چون بر کیفیت آن حال افتاد فرمود که چون بحمد الله تعالی همگی همت ما بر صلاح حال بلاد و عباد و قلع و قمع اهل فساد
و فساد مصروفست کفایت این مهم را از ذخایر مثوبات اخروی و جلایل فتوحات دنیوی باید شمرد و فرمان داد که ربان اغلن ...
و امیر جلال حمید و شاه ملک و سید خواجه و شیخ علی بهادر از پیش روان شوند و بمحاصره قلعه تکریت اشتغال نمایند و ایشان باقبال ارجمند
بدانجا رفته و بمحاصره مشغول شدند و عاطفت پادشاهانه اهالی بغداد که بجهت ... بود بر همراه لشکریان انعام فرموده امیر عثمان عباس را که داروغه
کربلا مقرر شده بود در بغداد از غرق بازداشت و جهت مرمت بهای او هر روز ... دینار کپکی مقرر فرمود و رایت نصرت شعار **در روز**
شنبه بیست و چهارم ذی الحجه بسعادت و اقبال نهضت فرمود و بمزار متبرک شیخ صاحب قبول بهلول قدس سره نزول فرمود و بیمن
زیارت دریافته بهمداد همت نمود و امیرزاده شاهرخ را برسم منقلای از پیش روان گردانید و در دوشنبه الوداع کرده بیالای آب دجله توجه فرمود و
بمنزلی فرود آمد و از آنجا کوچ کرده روز سه شنبه بکنار کول عظیم رسید و آنجا نزول فرمود و در روز سه شنبه بسعادت نهضت نموده خانه محیم نزول
همایون گشت و **روز چهارشنبه غره محرم سنه ست و تسعین و سبعمائه هجری** از فر وصول موکب همایون رنگ قرای سپهر زینت گشت
و جمعه ... کوچ کرده بموضع ... رسید و شب آنجا نزول فرمود ... معسکر ... بیشه شیری دیده خبر آورد

گردون اقتدار بدولت روز افزون تفال نموده بعزم شکار شیر سوار شد و شیران بیشه شکار بیشه شیران خون خوار را محاصره کرده در میان
گرفته و پنج شیر شرزه غران که از نهیب آسیب چنگال ایشان شیر فلک بالکه آفتاب شکار را وحشت از آن سوی خانه ماه ... اندیشه بیرون
آمده بودند از خشم تیز دندان و چنگال کینه خون ریز کرده حمله آوردند دلاوران پیل افگن که بنیشتر پیکان سندان گداز شریان شیر ژیان گشودند
و بنوک سنان جان شکار حلقه حدقه شرر غران ربوده هر پنج را بیک زمان صید انداختند و طعمه دد و سباع ساختند و حضرت صاحبقران از آنجا
نهضت فرموده **روز دوشنبه** بقلعه تکریت رسیده و صفهای لشکر ترتیب ساخته و از غریو کورگه و کوس و خروش سوران هول **ان زلزلة الساعة**
شیء عظیم ... **بیت** ز غریو لشکر نامدار * در آمد بسر اهل آن حصار * بیازوی قوت بر آتش کشند * ز سیلاب خون غرق آتش کشند *
و در مقابل حصار قبه بارگاه گردون اشتباه ... صاحبقران خلافت پناه در کنف حضرت حفظ و تایید اله نزول فرمود **و این انا**
امیر موصل ... حاکم اردبیل ... با تقوزها و پیشکشهای لایق پایه سریر اعلی ... امرا ... بسعادت بساط بوس دریافتند
و از تقوزها و پیشکشها بمحل عرض رسانیدند و صاحبقران ممالک ستان سپاه ظفر قرین بر روزی نشان بتسخیر قلعه فرمان داد و آن کوه پاره بود بر لب دجله
واقع شده و چنانچه از بیخ آن بیک سنگ است و در زمان سلطنت ساسانیان بازان قلعه ساخته بوده و کنگره های آن بگچ و سنگ بر آورده و حصانت
و متانت آن بمرتبه که در هیچ روزگار گذشته اقتدار خسروان رفیع مقدار بکنگره فتح آن حصار نرسیده بود و تیر ... هیچ قلعه گشای کشور گیر بهوای
تسخیر آن نرسیده **بیت** از اندیشه فرق نتوان کرد * آتش دیدبان ز نور زحل * و والیش امیر حسن پیوسته بقطع طریق اقدام نمودی و نسبت با
هیچ پادشاه در مقام اطاعت و انقیاد نبودی و در آن وقت که آوازه توجه رایات نصرت شعار شنیده بود رعب و ترس بر او ... گشته ...
کوچک خود را بدرگاه عالم پناه فرستاده بود و اظهار بندگی و خدمتکاری کرده و مکارم ملکانه او را بعنایات و نوازش مخصوص گردانیده ... باب
و خلعت گرامی سرافراز گردانیده باز فرستاده و فرمود که برادرت حسن را بگوی که هیچ اندیشه نکند و بیدغدغه هر چه زودتر بیاید تا محفوظ نظر
عاطفت و تربیت گردد و چون برادرش رجب فرموده باو رسیده و پیغام رسانید آن بی توفیق از غایت وهم و هراس قوت بیرون آمدن
نبود و باضطرار و ضرورت دل بر طغیان و مخالفت نهاده جنگ را آماده گشته بود حاکم منصور رجب فرموده و امرای لشکر جهادانه ...
اقتدار از آستین سعی بر آورده روی همت بتسخیر حصار آوردند عراده ها نصب کردند و منجنیقها برافراختند و خانهای آن خونیان را از زخم سنگ
خراب ساختند **روز سه شنبه سیوم** ... امیر حسین ... را بشفاعت بیرون فرستاد تا چند سر اسب و دیگر تحفها و زبان عجز و مسکنت عرضه داشت
کرد که ما بندگان و ملازمان حضرت هیچ مخالفت و معاودت نیست اما سایه شکوه آن حضرت بزرگست و یارای بیرون آمدن ندارم اگر رحمت
پادشاهانه بنده را امان بخشد و عفو فرماید برادر و پسر را بپایه سریر اعلی فرستم حضرت صاحبقران ما در شیرا نوازش فرمود که گناه او را بخشیدیم

وازخون او درگذشتم برده بی توقف پسر را بیرون فرست و تعیین بدان که اگر در آمدن تقصیر نماید وبال خون خیدن خان
که در قلعه اند در گردن او خواهد بود و مادرش از آن سخن اندیشناک شده متحیر بازگشت و قلعه دار آمده و عیال گردون بارش
نقبها برده بجای حصار بیرون آمده بودند و سید خواجه پسر شیخعلی بهادر با نوکران و لاد خویش یک برج خالی کرده بودند
در شب میدر خفته و بقوت بازوی شجاعت و زخم شمشیر جلادت دشمنان را رانده حصار بیرون گرفته ایشان از بیم جان
بحصار اندرون گریخته و امیر حسین را دهشت و خوف زیاده شده بهنگام بامداد بیرون نیامده دل از جان برداشته بهر چه تمامتر
بجنگ مشغول شد حکم لازم الاتباع نفاذ یافت که تمام لشکر از اطراف و جوانب نقبها در آرند و برج قلعه را تمام خالی سازند حاج
برحسب فرمان زمین بخش کرده بموجب مفصل لشکریان قسمت نمودند و جلگه تواجی نسخه تفصیل مردمان رسانیده و بکار نقب مشغول گشته و مفصل
آن اینست از دست چپ کرده بدین موجب بود **اول تومان لنک خان که مقدم ایشان شیخ ارسلان بود و دوی کوش**
بکار آورده دیگر پیر پادشاه و پیره علی تیمور خان بجد تمام دست سعی بنقب برگشاد دیگر خواجه علی پسر خواجه یوسف اولجاتو
اردی دیگر الله داد پسر امیر توکل برلاس دیگر امیر جلال حمید و شمس الدین و علی هر سه یک نقب مشغول شدند دیگر ربان
و قلن و جمال الدین فیروز کوهی هر دو یک نقب اشتغال نمودند و دیگر یادگار اندخودی دیگر لطف الله جان تمور
دیگر حمزه تا ان دیگر آدینه قبلغه چی و تنگری بیردی هر دو یک نقب و از تومانات شاهزاده جهانگیر خواجه
و کمال یک نقب مشغول شدند دیگر چرکس سوجی و بایزید هر دو یک نقب دیگر جلال بادرچی و بیان قوچین ایشان نقب برج
سنگ رسیدند و به نیروی دولت قاهره مقدار رسی بجگرسنگ سوراخ کردند **دیگر** شمس الدین اوچ قرا و تولاق قوچین
دانه الغام خویش امیر عباس هر سه یک نقب **دیگر** جهان ملک ملکت و یوسف جلیل پسر حسن جاندار یک نقب **دیگر** خواجه راستی
دقرار محمد بیک یک نقب **و از کلان دولتقول** تومان ختلان علی درویش برلاس و شیخ حسن و شاه سوار هر سه یک نقب **و الله تومان** امیر طغی
بوغای برلاس و توکل و یوسف جوزه یک نقب در کار بودند **دیگر** سونجک و قنون توی بوغا شیخ بیک نقب **دیگر خواجه اسمعیل**
قی و دیگر شیخ درویش الغی **و از تومان** امیرزاده میرانشاه **و امیر قطب الدین برادر امیر قمر الدین دوغلت و احمد و محمد سلطان شاه و قلغتمور**
قوچین هر سه یک نقب **دیگر** حمزه سلدوز و حمزه قطلغه یک نقب **دیگر** طاهر ساده رو **دیگر** دولت خواجه ارلات **دیگر** امیرزاده پیر محمد
و پیر زاد اوچ قرا یک نقب **دیگر** محمد بیک ایلات و درویش به یک نقب **دیگر** یحیی کوتاه امیرزاده خلیل و امیری پیردی بخشی اوزبک
یک نقب **دیگر** قنون امیر عثمان که سرآن تنگ قوچین بود تو نعال امیر یادگار برلاس و سکلی خواجه و کلکچی بورچی و علی به یک نقب

دیگر پهلو

دیگر شیخ محمد ایکو تمور دیگر پیر شاه ملک و دیگر اولی بوغا مجلکاجی و شمشور به یک نقب دیگر اردشیر برادر قلغه تواچی دیگر سید خواجه
شیخعلی بهادر دیگر الله داد برادر امیر حاجی سیف الدین و امان شاه هر دو یک نقب دیگر شیخعلی قوچین و لالم قوچین و ابو بکری
هر سه یک نقب دیگر بیق صوفی و در سرکار او کوه را سوراخ میکردند دیگر خواجه مسعود سبزواری و در سرکار او نیز سنگ بسیار بود
و دیگر مراد بر غا پسر الچی بوغا قوچین و حاجی خداداد کشی در کنار آب یک نقب و تمام این جماعت باندک زمانی از رخنی
حوالی قلعه را چون غربال تنگ ساختند امیر حسین چون حال را بر این منوال دید مضطر و سراسیمه شده کس بیرون فرستاد و بجرم
گناه خود اعتراف نموده امان خواست حضرت صاحبقرانی فرمود که بیرون بیاید آمد و چون فرمانبردار شد روز دیگر شیخ ...ار ...
...اد و کسی دیگر مثل امیر شاهرخ فرستاد و دست توسل بدامن عاطفت آن حضرت زده درخواست کرد سایه حمایت بر حال او
اندازند و زبان شفاعت خون او را بخواهد شاهزاده جوان بخت از مراحم خسروانه التماس او را سبند دل داده و تقبل نمود که او را
حمایت فرماید امیر حسین برادر را نیز پیش شاهزاده فرستاد و مجرد استکانت بسجده اظهار کرده عرضه داشت که ما بنده کان کمترینی
بیان جان خود را از کمترین غلامان حضرت میشماریم اما برادر از استیلاء دهشت و خوف قوت بیرون آمدن ندارد و امیرزاده
شاهرخ او را به پابوس حضرت صاحبقران رسانید و سخن او عرضه داشت آنحضرت فرمود که تا او خود بیرون نیاید
و از بدکرداری و قطع الطریق توبه نکند هیچ عذر او مسموع نخواهد افتاد و اگر این معنی اقدام نماید او را خلعت عفو عام انداخته
داریم و با برادرش گفت که اگر نخواهد تو نیز برو پیش او باش و او را خلعت پوشانیده باز گردانیده و چون برادر او پیش رسید بر سورت
کردند که مدتی مدید است که ما در این مقام حبس بر در متصل و بسر خود زیسته ایم و آنچه خواسته ایم کرده ایم و کسی را دست بر ما نبوده اکنون
اگر بیرون رویم هر کس که جمعی که در این مدت اموال ایشان بناحق ستده ایم داد خواهند خواست و فرمان شود که آنچه بظلم از
ایشان گرفته ایم باز گردانیم و از عهده آن بیرون نتوانیم آمد و البته بید عذاب گشته شویم اولی آنکه تا جان در تن ورگ در
بدن باشد بکوشیم و جمعی قطاع الطریق که در آنجا بودند در این معنی با ایشان اتفاق نمودند و بنابرین اباطیل طبل زده بتجدید
اظهار مخالفت کردند شعله خشم حضرت صاحبقران از این معنی اشتعال یافت و فرمان نافذ شد تا کورکه و نفیر و بر غو و نقاره
فرو کوفته سورن انداختند زلزله در افتاد که کوهها از بیم حلول **القارعة ما القارعة** نزدیک بود که چون **عهن المنفوش** بباد فنا رود
بیت بلرزید کوه و بجنبید دشت ٭ غریو از نهم آسمان در گذشت ٭ تو گفتی که صور قیامت دمید ٭ زمین پاره شد آسمان بر درید ٭
صاحبقران کیتی ستان بخواند که بالای طور شیخ بودند بر آمد و چون تمام قلعه را بر سر حوالی کرفته بودند جوش آن که اتش در نهاد بعضی

ارکان دیوارها بنیاد و اهل قلعه رخنه را براوردند فدائی وار بجنگ مشغول شدند اشارت علیه صادر یافت که لشکر فوج فوج روی جلادت
باقتدار بجرب و پیکار آورند حسب اشارت مبادرت نمودند و هر جا که مجوف یافته بر ستونها نهاده بودند هیمه و نفط پر کردند
و شب چهارشنبه هیجدهم آتش در زدند ز نفط سیه چو بهار فرخت ٭ ستونها همه سر بسر پاک سوخت ٭ زمین دود کاه فراز از فرود ٭
سیه شد یکبارگی چرخ کبود ٭ خیابان دود شد سوی گردون بتاب ٭ که شد چشمهای کواکب پرآب ٭ نگون باره گفتی که بر دو پای ٭
بگردار کوه اندر آمد ز جای ٭ و اکثر دیوارهای قلعه بر زمین افتاد و برجی که بیق صوفی خالی کرده بود بکلی منهدم شده و بسی کس از آن بلند
افتادند **بیت** از آن باره چندی ز مردان دون ٭ فتادند چون بخت خود سرنگون ٭ اهل قلعه تحصنا و تیرها گرفته بجنگ مشغول شدند **بیت**
بر آمد خروش دلیران کارزار ٭ بپیروزی لشکر شهریار ٭ سوی رخنه در نهادند روی ٭ دلیران خصم افگن جنگجوی ٭ حکم جهانمطاع نفاذ یافت و دیگر
دیوارها که مانده بود از اطراف و جوانب نقب زده مجوف ساختند و هیمه انداخته و برجی که بسرکار الله داد و امان شاه بود بدستور
پیچ کنده هیمه ساخت امیر حسین و قلم گرفتن آتش در نهاد غلغله دو حیرت از سر بر آمده و از هول جان تعلل کوهی که اوار آن قلعه مانده بود بناء
جسته در آن حال امرا و بهادران نوزده اجازت طلبیدند که بان بالا بر آیند و تعجیل استیصال آن بی‌پر... اشتغال نمایند آنحضرت
فرمود که چندان تحمل نمایند که قلعه تمام با زمین برابر شود و چون کار بدین مرتبه رسید اهل قلعه بتضرع و زاری در آمده امرا و ارکان دولت را
شفیع انگیخته و بجان امان طلبیدند حضرت صاحبقران از غایت قبول نفرموده امان نداد و زبان دولت برگشاد که اگر پایه دار پایه
عنایات حق او را بدست خواهیم آورد **بیت** چو عون الهی مرا یار است ٭ سعادت قرین دولتم رهبر است ٭ بدست آورم رهزن شوم را ٭
بهم برزنم این بر و بوم را ٭ هاکردون از جوابی این سخن از حضرت صاحبقران بشنید روی جلادت بان قلعه کوه نهاده ببالا
بر آمدند و قلعه را بجنگ تسخیر کردند و امیر حسین را با هر که در آن قلعه بود گرفته گرفته بحضرت صاحبقران آوردند فرمان شد رعایا
از سپاهی جدا کرده تعرضی نرسانند و سپاهیان را بر تواجات بخش کرده سیاست نمایند حسب فرموده آن مفسدان حرامزاده را
جزای فعل بد که سالها خون مسلمانان ریخته بودند در کنار ایشان نهاده و تواجیان از سرهای ایشان برای عبرت
دیگران منارها ساختند و ایشان را بصد وجه **فنکل بومهم خاویة بما ظلموا** صفت ساکن و حال شد مضمون **و تزهقا هم کل ممزق**
وصف حال آمد **و هل نجازی الا الکفور** و این فتح مبارک در روز دوشنبه هفت و پنجم ماه مذکور مطابق قوی ئیل اتفاق افتاد
و باشارت صاحبقران گردون اقتدار یک دیوار از قلعه را قرار بگذارند تا بتمادی روزگار عالمیان بدیده حیرت و اعتبار مشاهده
نمایند که باستحکام و استواری قلعه بانچه غایت بجهد و بازوی قدرت و کامکاری چگونه تسخیر کرده **ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار**

گفتار

گفتار در مراجعت رایت نصرت شعار و جمع آمدن شاهزادگان کامکار و امراء نامدار که بهر جانب رفته بودند بر سبیل
ایلغار روز شنبه غره صفر المختوم بالفتح والظفر به پیروزی راه شد ملک ٭ ز تخت روند و در آمد بتخت ٭ سرتاج بر راز سقف
سپهر ٭ برافروخت رایت برافروخت چهر ٭ واز صوب حرب بسعادت و اقبال بازگشته بشکار رانده و جرگاه زده و شب در حول نزول
فرمود روز دیگر جرگاه بهم آمده گور بسیار و نخچیر بیشمار صید کردند جماعتی از شاهزادگان و امرا با انبوهی از سپاه منصور لوا فوج فوج جهت
دفع مفسدان و قلع و قمع مخالفان بهر جانب از عراق و بریه و اطراف و حوالی آن نواحی رفته بودند چه امیرزاده محمد سلطان
از کنار شط تا بطیحه رفته بود و امراء قول رستم طغی بوغا و شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان از آب شط گذشته بودند و شیخ
تمور بهادر و اوچ قرا بهادر و مبشر و ارغونشاه با لشکر بطرفی دیگر رفته بودند و امیرزاده میرانشاه با سپاه خود از جانب حله بحبره رفته
بوده و امیر یادگار برلاس و جهان شاه جاکو بایم روانه شده بودند و محمد درویش برلاس و شیخعلی مرغوتی و اسماعیل برلاس باتفاق رفته
بودند و این گروه بتفصیلی که گفته شد هر طایفه بطرفی در استیصال مفسدان و دفع فساد متمردان کوششها نموده بودند و در این مدت بسی صحراها و بیابانها
قطع کرده و از آبها گذشته و بسیاری از عظائم مهمات ساخته از آنجمله شهر بصره و واسط را ضبط و یاساشی کرده بودند و صحاری و براری
از اعراب بریه را که راه میزدند و مانع عبور قوافل حجاز میشدند نقل آورده بودند و بنه و خیل ایشان را غارتیده و تمامی اصول
و کلانتران آن بلاد و نواحی را از دور و نزدیک مطیع و منقاد گردانیده و خراج و ساوری بگردن داده و هر کس پای از خط
موافقت بیرون نهاده سرش بدست قهر از تن جدا کرده و اموال و اسباب ایشان عرضه نهب و غارت ساخته و امیرزاده میرانشاه و ملوک
سراوال را بضبط بصره و بازداشته و از شط العرب گذشته با میرزاده محمد سلطان ملحق شده و مجموع امرا و لشکریان با ایشان پیوسته و با حصول امانی
و مرام و دشمن سوز دولت کام مراجعت نموده در این ولا بموضع حربی بسعادت بساط بوس فایز گشتند و چون ملک بغداد و دیگر
بلاد عراق عرب در حوزه تصرف و تسخیر بندگان حضرت آمده بر وفق اشارت علیه اشتداد احکام بحکام و ولاة بلاد و ولایات آن نواحی
و حوالی و شوا بان حشام رکمانان **عراق تولیق ارسال نمودند مشتمل بر آنکه تا غایت این موضع** آنچه داده اند یافته بوده اند و در بیابان
خالی کوی مراد زده هر چه خواسته میکرده اکنون قدم اطاعت در راه خدمتکاری و فرمانبرداری نهاده بیاید نهاد و بعد از این
از قطاع الطریق و بدکرداری توبه کرده متعرض ابناء سبیل و بندگان خدا نباید شد تا سایه مرحمت و جناح معدلت بر حال شما
گسترده شود و اگر نه هر چه بینند از خود بینند **بیت** هیچ شک نیست که در خار کاری سمن ندروی ٭ هر که را سعادت
ساعد بوده و توفیق معاونت نموده روی اذعان بدرگاه عالم پناه آورده بقدر حال و استعداد خود از محمود نظر عنایت در بت

پادشاهانه گشته بصنوف عواطف و صنوف خاصگی بلند پایه و سرافراز شده و هر که را سابقه شقاوت از طریق متابعت و بندگی عنان
برتافت هدف تیر بلا و نهب سیل غضب خدایگان گشت بیت هر که سر از بندگی او کشید * جسم امیدش رخ دولت ندید * و آنکه شد چاکر
این آستان * شد بدین جنس چمن غم افزای جان * و درین اثنا امیر عثمان عباس با اغرق در بغداد آمده بمعسکر ظفر قرین ملحق شد والحمد لله
رب العالمین گفتار در توجه رایات همایون بصوب فرخنده فال بجانب دیار بکر و رعیت عثمان حفظه و تایید ذوالجلال صاحبقران
گیتی ستان بعد از تسخیر عراق عرب و توابع آن عزم دیار بکر جهت مهمات حالی ساخت و خواجه مسعود سبزواری بمحافظت بغداد فرستاد و خود
که رعایا و اهالی آنجا را در کنف حمایت و رعایت برگزیده از نقد حال بجز درویشان فاضل و اهل باشند و در تعظیم و اکرام سادات و علما
و نوازش و اطعام فقرا و ضعفا حسب المقدور بکوشند و رایت نصرت شعار در عنان ظفر اثر کار متوجه دیار بکر شد و امیرزاده میرانشاه
با امرا و لشکریان جهت فتح و ضبط ولایات بالا آب بغداد روانه گردانید و بنفس مبارک نهضت فرموده جسر بسته از آب گذشته آوازه مرحمت
تا مخالفان اعتماد بر آن کرده طایف حزم و احتیاط مرعی داشت بیت سکندر با شرفا عرب داشت * و در جمله از جانب بر
داشت * و از لشکر ظفر قرین از هر ده نفر ده نفر گزین فرموده باقی را در اغرق گذاشت و عثمان بهادر را بازداشت تا باقی
لشکر و اغرق را سر کرده از عقب بیاورد و از وی بر تواجی ر جهت ضبط بیابان و جبال و تاریت تعیین فرموده در اغرق امیرزاده محمد سلطان
و غیاث الدین ترخان و اوج قراباد در رجب فرموده با سپاه روانه گردند که آن را ضبط نموده بیارند و رایت منصور بتعجیل تمام بالا آب روان
و چون از تورق گذشته بقلعه کرکوک رسید اهل حصار قدم اطاعت و انقیاد پیش آمدند عاطفت خسروانه آن قلعه را با امیر علی موصلی
سیورغال فرموده آنجا بگذشت در این اثنا قزل امیر علی ... و امیر علی ... از درگاه عالم پناه شتافته بسعادت بساط
بوس مشرف گشتند و امرا آن نواحی بتعمیم و کوتوالان قلاع آن حدود بتخصیص حاکم التون کوپرک باحراز دولت زمین بوس مباهات
جسته کمر خدمتکاری بر میان انقیاد بستند مراحم پادشاهانه ایشان را بنوازش و اکرام اختصاص بخشید بکمرهای زر و جامهای فاخر سرافراز
گردانید و از بهر زنان و فرزندان ایشان زر و جواهر و قصب انعام فرمود تا برای پسران دختر بخواهند و جهت دختران جهیز ترتیب
نمایند و از آنجا بدولت و اقبال روان شده روز چهارشنبه بموضع اربیل رسید و والی آنجا شیخ ابراهیم طوی قامت مشکسار بسته
و انواع خدمات شایسته تقدیم رسانید و آن حضرت روز دیگر از آنجا نهضت فرموده کنار آب خازر مخیم نزول همایون گشت و روز
جمعه شانزدهم از آب گذشته موصل از فر وصول موکب نصرت قرین غیرت سپهر برین گشت صاحبقران سر فراز از صدق نیت تقدم جاری
باحراز میامن زیارت انبیا یونس و جرجیس علی نبینا و علیهما افضل الصلوات و التحیات مبادرت نمود بعد از استمداد همت و هم از ...

ده هزار دینار کپکی بتصدق فرمود تا بر سر تربه پاک معاودت ایشان گنبدها سازند و بقیه صلات و صدقات بمستحقان و درویشان
رسانند رجا واثق که میامن خیرات و مبرات که پیوسته از آن پادشاه دین پرور داد گستر صدور میافت چنانچه در دنیا دستگیر دولت
و اقبال بود در آخرت پایمرد مغفرت و رضوان باشد و ما ذلک علی الله بعزیز و امیرزاده میرانشاه که در رجب فرموده بتسخیر
الکاهای اطراف رفته بود از یمن اقبال روز افزون همه را بمقام اطاعت و فرمانبرداری درآورده و آنجا بسعادت
بساط بوس استسعاد یافت و پیر علی والی موصل کمر خدمتکاری بر میان جان بسته باقامت مراسم طوی و پیشکش قیام نمود بیت
چه طوی کرد صاحبقران را بزم * سلیمان و مور و ملخ نزم * بزد زانو و پیشکشها کشید * بحدی که دستش بآن بر رسید *
گفتار در توجه حضرت صاحبقران بسعادت انتما بجانب رها صاحبقران مالک ستان امارت موصل را بامیر علی والی موصل و جزیره مرحمت
ساخته از آنجا تکبیر کرده بمبارکی و طالع فرخنده متوجه رها شد و امرا و تومان ترتیب لشکر داده فوج فوج روان شدند
بیت جهان شد چو دریای شوریده موج * روان گشته دریا دلان فوج فوج * برآورد از کثرت جهانی دگر * ز گرد سپه آسمانی دگر *
و در اثنای راه سلطان عیسی والی ماردین کس بر سبیل استعجال باستقبال فرستاد و اظهار بندگی و خدمتکاری کرد تا برین جمله حضرت
صاحبقران در راه در منزل بحوالی ماردین رسید و او در ایلچی و انقیاد شتافت پیش وی کس فرستاد که با لشکر و عقب محل یا کبار
عزیمت سمر و شام مصمم است و از آنجا گذشته بر رأس العین نزول فرموده تمامی لشکر را بجیحون فرستاد و سپاه بر امغار ایل و ولایات جین و
قرا توبلق را غارت کردند و سپاه جرنقار مواضع و مزارع آن نواحی را بتاراج دادند و اسب و شتر بسیار و گاو و گوسفند بیشمار
غنیمت گرفته و چون عساکر منصور با قائم المحصور با اردوی همایون باز آمدند از آنجا نهضت نموده برها رسیدند کزک نام
که حاکم آن حصار بود چون خبر توجه عساکر گردون مآثر شنیده از بیم جان حصار را گذاشته بیرون رفت و بعضی رعایا نیز بموافقت
او بیرون رفته در کوه بلندی که در شهر مقام جستند حضرت صاحبقران امرا و لشکریان را از عقب ایشان بفرستاد و همه را غارت کرده
اسیر گردانیدند آنحضرت با شاهزادگان و نوئینان و ارکان دولت بمبارکی و طالع سعد بشهر درآمدند عمارات آن شهر مجموع از سنگ
تراشیده بر آورده اند و گویند از بناهای نمرود است و قصه آتش انداختن ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام در آنجا دست داده و
آن چشمه که از منبع یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم در میان آتش جریان یافته هنوز جاریست و در حوالی چشمه آثار بناهای و در
سعادت صاحبقران کامکار با اعوان و انصار در آن بدایع که هنوز ایمان تصدیق نموده بودند برای العین مشاهده
نمودند و در آن چشمه غسل کرده از آن آب بیاشامیدند و نوزده روز در آن شهر توقف نموده مجلس انس و بزم عشرت بیاراستند و طویها

امیر پیر دی بیک و امیر برک جاکو با لشکر تومنال متوجه اردوی اعلی و امیرزاده پیر محمد با امرای میمنه و اوج قرا متوجه شیراز
و نعش شاهزاده شهید را از موضع برگشته جراتو بشیراز نقل کردند و بر قرق عارتی بسپردند و بعد از چند گاه خواتین سونج قتلغ آغا
و ملک ملکت آغا و ملکت آغا و پسر امیرزاده اسکندر و دیگر عزیزان در شیراز زمانه نعش را از شیراز بکش بردند بیت زروش روان شهید دارالسلام *
شد آب و گلش سوی کش والسلام * و در آنجا بقعه که از نشو و نمای حضرت صاحبقران است دفن کردند بیت مرقدش هست روشن و پر نور باد *
با شهید کربلا محشور باد * و باعث بر آن نقل با وجود آنکه در سلک ممالک صاحبقران گیتی ستان تمام ایران با توران انتظام و التیام
یافته بود آن شد که آنحضرت بقعه را از کش ساخته و پرداخته است محلی که مزار متبرک شیخ بزرگوار شمس الدین کلال و مدفن پدر بزرگوار امیر
امیر طراغای در جانب قبلی آن قبه و از چین و بسیاران بقعه از برای امیرزاده جهانگیر و دیگر اولاد امجاد بتقاعد و معمار احداث
فرموده و چون دولت سرمد صاحبقران مؤید از جناب تأیید قدرت الهی و جلال مجد اکمل عنایات نامتناهی بود چنان در اسفار
سپهر اقتدار صحبت با آنحضرت غلامی داشته که سبب انزعاج و حصول ماه و جاه و دیگر اغراض دنیوی حمل نتوان کرد و چه امیر قرغا
که کمی از زمان خدمتکاران مخلص بوده مدت العمر در هر حال و هر محل که بوده هرگز جانب کسی پیش رفتی بودی که آوازه آنحضرت
از آن طرف شنودی و هنگام استراحت پای بآنجانب دراز نکردی جانثاران اخلاص آثار را بر انقیاد و جز انقیاد بسیار خواص منیدکان
سعادت یار نسبت با بقعه مذکوره هر یک نمودار ... ساخته بودند و در هر جا که بحکم و ما تدری نفس بای ارض
تموت وفات می یافتند ایشان را بر حسب وصیت بآن مدفن دفن می کردند بیت محققی که خدائی بود نه نفسانی * بموت د...
فوت نیابد زوال تن و انی تتمه قصه ماردین چون سلطان عیسی که ملک ماردین بود موکب همایون را باستقبال بتحفه بشرف بساط
بوس فایز گشت و مال و ساوری و تقار قبول کرده محصلان جهت تحصیل وجه و لشکریان از برای خرید و فروخت بشهر در آمده
گردی از تردد جمال و منوهی از جمله از دال جمع آمده بر لشکریان غوغا کردند حضرت صاحبقران چون برین حال اطلاع
یافت همان لحظه سلطان عیسی را طلبداشت و بزانو درآمده کیفیت حال از او استفسار فرمود و از هر گونه کاوش و خطاب در
مجاری کلمات او در جواب معلوم شد که در وقت بیرون آمدن برادر و اتباع خود را وصیت کرده است که بهیچ وجه حصار را
از دست ندهند و شهر نسپارند و مبالغه کرده که اگر من هزار بار کشته شوم و شفاعت کنم قطعا التفات نکنند که من جان
خود را فدای شما و سلامت ملکت میسازم و چون این معنی ثابت شد امر لازم الاتباع بگرفتن و بند کردن او نفاذ یافت
و چون لشکر و انبوهی سپاه بسیار بود و آخر زمستان در آن حوالی علف یافت نمی شد رای عالم آرای از ماردین ...

محاصره کردن مصلحت ندید و روز سه شنبه ششم ربیع الاخر از آنجا نهضت فرموده بطرف کوهستان روان شد و از دره گذشته فرود آمد
روز دیگر از آنجا کوچ کرده بجانب سنجر روان شد و تمام شاهزادگان و امرا لشکر بارکشیده بموزجل نزد بوره روان شدند و در روز
جمعه یازدهم ماه هوا متغیر شده و برق جستن و رعد غریدن گرفت و باران باریدن که گفتی تمام اجرام بها کشیده بیت فلک
خواست تا ترک خیمه سحاب * خیام معسکر برآرد بآب * ز دریا برآورد ابری چو قیر * سر مشک بگشاد ابر مطیر * تو گفتی جهان
باز طوفان گرفت * محیط از حجاز کیهان گرفت * در آن دشت امکان بودن نماند * بجز کشتی عزم امکان نماند * روان شد
چو کشتی بر آب * فرو ماند اشتر چو خر در خلاب * از آن سیل لاکل تیره جوش * از انسان بنودی برون غیر گوش * و زین
آن موضع بغایت پست بوده و گل و لای عظیم بازدید شد بحیثیتی که چهار پایان تا سینه در وحل فرو میرفتند و چند روز لشکر در لای
لای بماندند و بسیاری از استران و شتران قطار قطار تلف شدند و در گل غرق گشته بماندند و شتر لشکریان فرو آمدند و چهار ...
و زمان زمان شدت باران زیادت شد تا بحدی که اکثر مردم خیمها بکندند و پیاده براه افتادند و حضرت صاحبقران با ...
در جمعه دهم جمادی الاولی از آن لای بیرون آمده در علف زاری نزول فرموده و از بهر تفقد و استعلام احوال شاهزادگان
کس باز گردانید شاهزادگان و امرا با توابعهای خود هر کس در پیش خود شدند و ز طوها و تا جیرهای خیمها بر روی لای ها جسر
و راه ساخته بتمامی بیرون رفتند و از آنجا کوچ کرده بطرف موصل کهنه روان شدند و حضرت صاحبقران کسی را با پیشی تحف و هدایا
جهت فرزندان بجانب سلطانیه فرستاده بود و شخصی شیخ نام که در موضع جهانک با ملک عزالدین بشرف بساط بوس رسیده بود و
بنوازش مخصوص گشته در راه پای از راه صواب بیرون نهاد و دست جسارت بآن تحف و هدایا دراز کرده همه را بر
گرفت و بجزیره در آورده و ملک عزالدین حاکم آنجا عهدیکه با بندگان حضرت کرده بود شکسته بآن نور تحف مهمانان شیخ و یا ملک
صاحبقران کردن ایشان الزام حجت را دو نوبت قاصد فرستاده او را پیغام داد که شیخ را گرفته پیش بفرست تا از سر گناه تو
درگذریم و اگر نه تمام جزیره و قلاع و جبل جشم تو در زیر سم ستوران ناچیز خواهد شد ملک عزالدین را نخوت و ادبار ...
بود بر حصانت قلعه و آب شط اعتماد کرده و سخن قبول نموده غره و آنه که بنیاد برآب نهند استوار نیاید اما خاکسار را که باد نخوت ...
فروش بر پرده پندار پیش دیده بصیرت فرود آید بیت قضا چون ز گردون فرو هشت پر * همه عاقلان کور گردند و کر *
گفتار در توجه حضرت صاحبقران بجانب جزیره و نواحی آن چون ملک عزالدین حاکم جزیره از امتثال امری که
در باب ارسال شیخ صادر شده بود ابا نمود حضرت صاحبقران روز دوشنبه سیزدهم جمادی الاولی اغرق را گذاشته ایلغار فرمود

پادشاه ازمرتبت داشته عاطفت خسروانه جماعتی را که مراسم جان سپاری قیام نموده بودند عنایت فرموده باضعاف نوازش
سرافراز گردانید و اوکلکا راو جنید برکان درین موضع عز بساط بوس دریافته خدمتهای لایق بجای آورده و بجان
جبهه اهل دیال و ولایت خوزامان طلبه و والی حسن کیف نیز همانجا بسعادت بساط بوس استسعاد یافته تحصیل تیمن
عبودیت فرموده وظایف پیشکشی بتقدیم رسانید و میامن مراحم بیدریغ شامل حال او گشت و چون سلطان عیسی حاکم ماردین
درآمدن تعلل نموده خلاف آنکه خود اظهار کرده بود بظهور پیوست حضرت صاحبقرانی فرمود که مقتضای توره و یاساق چنانست
که یاغی را در میان ولایت گذاشته توجه بمملکتی دیگر نشوند بنابرین روز پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول بسعادت واقبال
سوار شده عنان عزیمت بصوب ماردین معطوف داشته بازگردید و درین حال سلطان علی حاکم ارزن که ملازم پادشاه بود ساقه پیشکشهای لایق
بمحل عرض رسانید و حاکم بتلیس نیز بهدایت دولت و رفاقت اقبال با آلت سلطنت آشیان آمده در سلک بندگان انخراط یافت
و محمد علی جلیبان ملک تاوش و آغا که مدت سی و پنج روز بود که از حضرت صاحبقران جدا مانده در اغرق بودند از پس
رانده بر بالای آن بدولت ملاقی فایز گشته در اغرق نیز از ماردین گذشته بموکب همایون پیوست صاحبقران کامکار لشکر نصرت
شعار را مرتب داشته روان شد و چون بصفت فرسخی ماردین موضع حملک مخیم نزول عسکر همایون گشت ملک عزالدین حاکم جزیره
بدرگاه عالم پناه آمده شرف بساط بوس دریافته پیشکشها کشید و خراج و ثغار قبول کرده بنوازش خسروانه مخصوص گشت و با
گردید و چون سلطان عیسی از توجه عساکر گردون مآثر آگاه شد با پسر اعلی ساقه با انواع پیشکشها که ایشان نامزد سپران آن سامان
و اموال و تنقوزهای لایق بیاورده بوسیله امرا در شنبه بیست هشتم ماه مذکور زانو زده بعرض رسانید آنحضرت از سبب تعلل در
آمدن سوال فرمود او بزانو درآمده زبان استغفار و اعتذار برگشاد پرتو آفتاب عاطفت خسروانه برحال او تافته صنوف
عنایت و نوازش پادشاهانه درباره او ارزانی داشت و بخلعت خاص اختصاص بخشید و از آنجا کوچ کرده نزدیک ماردین در آن
کوه مضرب خیام نزول همایون گشت ذکر واقعه شهادت میرزاده عمر شیخ انار الله برهانه شاهزاده عمر شیخ که باستجماع سایر ملکات
ملکانه در شجاعت و مردی آیتی بود و در میان سپاه منصور رایتی در قرب کیال که دره‌ایست بود از قلاع آن حوالی و نواحی آنچه
ایل شده بود و نه چون قلعه اصطخر و قلعه ترک و دیگر سر قلعه شهریاری به نیروی دولت روزافزون همه را فتح فرموده بود و
قلعه سیرجان که جمعی از امرا بمحاصره آن مشغول بودند هنوز فتح نشده بود رفته و حضرت صاحبقران در آنوقت که عزم توجه
شام و مصر جزم فرموده متوجه دیاربکر شد کس بطلب میرزاده شاه را له فرستاد و در زمانی که بمحاصره آن قلعه مشغول بود

خبر باو رسید

خبر باو رسید شاهزاده برحسب فرمان از کوه لاس و شاه شاهان والی سیستان و امیر حاجی سیف الدین را بر قرار بمحاصره بازداشت
و امیر زر برحسب نمود در آنجا یراق کرده امیر بوگلک را جهت ضبط مملکت فارس بگذاشت و بعزم بساط بوس حضرت صاحبقران توجه
دیاربکر شد و امیر بوگلک برحسب اشارت حضرت صاحبقران بعمر قلعه قهندز که شاه شجاع خراب کرده بود مشغول گشت و
شاهزاده با لشکر آراسته از راه کوهستان سوار شد و از کردستان عبور نموده بسرحد دره‌ای محقر رسید که آنرا خرماتو
گویند و اندک مردی در آنجا ساکن بودند شاهزاده بنظاره قلعه بالای تلی برآمد و ناگاه از قلعه تیری آمد و از قضا
بشاهرگ او رسید و درجه شهادت یافت بیت هردم بکمان کینه جوش * تیری گشته همان هدف * شکر که بگردی سپاهی
گردی چو گذشت بر تواند * دردی ز ازل حدوث آفتاب و دولتی بالاطراف که بجز زوال نپذیرد و در عرصه ظهور کاخ حشمتی بر
برده‌ان گشته که از زلزله فنا اختلال نپذیرفت بیت گلزار گیتی درختی نرست * که ماند ز جور تبرزن درست * درین باغ رنگین
چو پرتو زده * نه گل در چمن ماند خواهد نه سرو * فرزند ارجمندش امیرزاده پیر محمد در کار آن دولت را دود حسرت از سر برآمد
و حدوث آن واقعه هایله آتش اندوه در جان جهان زد نظم باز اجل چو جان جهان شکار کرد * دلها خراب از انده و
جانها فگار کرد * شام از فراق خسرو انجم زدند اشک * اطراف باغ پر گهر شاهوار کرد * زین هول صبحدم که سپهر
کارزار شد * درمان چه با قضا نتوان کارزار کرد * واین واقعه هایله در ربیع الاول سنه ست وتسعین وسبعمایه
موافق توشقان ییل دست داد و مدت عمر شاهزاده سعید شهید چهل سال بود لشکریان با ناله و خروش چون دریا بجوش آمدند و آن قلعه را با
زمین برابر ساخته هیچ نفس را در آنجا زنده نگذاشتند و چون خبر آن مصیبت جان سوز در ظاهر ماردین باردوی اعلی رسید
امرا متحیر مانده نه روی اظهار کردن داشتند و نه رای پنهان کردن بیت بوالعجب واقعه باشد و مشکل کاری * که نه پوشیده توان
داشت نه گفتن یارند * آخر الامر همه اتفاق نمودند صورت حادثه در خلوتی بعرض رسانیدند بیت حدیث شه و قلعه و زخم تیر * نمودند
بملک باره نفیر * صاحبقران کوه وقار از کمال نفس بزرگوار لباس کرامت پوشیده و شکوه وما صبرک الا بالله شعار ساخته زبان
بتسلیم ورضا انا لله وانا الیه راجعون برگشاده و از غبار ثواب جزیل و اجر جمیل بر سر راه محکوم جزع و
جزع بخود راه نداده حکومت مملکت فارس با توابع بفرزند ارجمند امیرزاده پیر محمد ارزانی داشت و یرلیغ عالم مطاع در آن باب
نفاذ یافت و امیرزاده پیر محمد در آن وقت شانزده ساله بود و اوج قرا بهادر را با حکم همایون متوجه آنجا ساخت که بشتاب هرچه تمامتر با میرزاده
پیوست رسیده و محل نمود و امرا با میرزاده مذکور بازگردانیده در رکاب دولتش توجه شیراز کرده و چون اوج قرا بهادر باتو رسیده و فرمان را نشان

و با تمام لشکر از دجله بگذشت و عبره گذشته بلشکر گاه در وقت سحر که آن روز بزرگان در خواب بودند بجزیره غافل هجوم کردند
تا چون قضای نازل بایشان رسیدند و تمام ولایت و احشام ایشان عرضهٔ تاراج و غارت گشت و در دست قلعه او را بر فلک قلعه و مال
و چهار پای بسیار فتوح و زور لشکر نصرت شعار شده و حاکم جزیره ملک عز الدین در آن آشوب بدست یکی از لشکریان افتاد و چون او را
شناخت بشکنجه و عقوبت بسیاری چیز از او بستد و او را رها کرد و چون صرصر قهر صاحبقران نواحی آن نواحی و دیار را بباد غارت
و تاراج برداد و حاکم جزیره با هزار مشقت نیمه جانی بیرون برده آواره شد صاحبقران گیتی ستان از آنجا نهضت فرموده بسعادت
و اقبال بازگشت **و در روز پنجشنبه شانزدهم از دجله گذشته** فرمان داد که تمام غنایم و گوسفندان را بموصل برند و رجب فرموده
آن را بجمل کشتی ده شبانه روز از آب بگذرانیدند و از آب بیرون راندند و باردوی همایون رسانیدند **گفتار در توجه حضرت
صاحبقرانی بصوب ماردین نوبت ثانی** چون شهریار عدالت شعار بهار از ریاض جنون و قدرت بدیع مختار جلّ و علا
جنود قوای نامیه را لتقویت لمعه بکار درآورده سپاه زبرجد گون لوای گیاه روی زمین بفیروزی فرو گرفته تمام دشت و صحرا
و علف آراسته حضرت صاحبقران کامکار بعد از فتح جزیره و توابع و قلاع و تسخیر آن نواحی و مواضع عازم ماردین شده و قورلتای فرموده
سایهٔ التفات بر ضبط لشکر انداخت و مجموع پیادگان را سواره ساخت **و در روز جمعه غرهٔ جمادی الآخر** متوجه ماردین شد **بیت** ز کوس شهنشه
برآمد خروش ٭ سپاهی چو دریا درآمد بجوش ٭ شده از جوش پولاد پوشان ستوه ٭ همه دشت و هامون و صحرا و کوه ٭ امیرزاده میرانشاه
با لشکرهای خود برحسب فرموده بمنقلای روان گشت و صحرانشینان آن ولایت که در بیابان و کوهها بودند همه را تاخت و غارت
کرد **و در روز سه شنبه دوازدهم ماه مذکور** صاحبقران کامکار با لشکر منصور بظاهر ماردین رسیده شهر را مرکز وار در میان گرفتند و خیمه و خرگاه
و سراپرده و بارگاه و طناب و رطناب کشیدند **بیت** تو گفتی یکی کوکب اندر اوج ماه ٭ برآمد با قبال بر تختگاه ٭ همراه صاحب تنجیم
در تحقیق وقت ولادت و استخراج جزو طالع و تحریر مراکز سایر بیوت و تعیین مواضع کواکب و سهام شرایط جهاد و دقیقه
اعمال بجای آورده و زیجه طالع همایون تقویم دولت بر سیاق سعادت کشیدند **بیت** سعد طالع و همایون جناب ٭ از آن گشت از سعد
شرف یافته آفتاب در حمل کرایند و از علم سوی حمل ٭ و چون این بشارت بسرشاخ مبارک صاحبقران گیتی ستان رسید موجب بهجت
و سرور گشت نعمت مضاعف پذیرفت و از غایت خرمی و شادمانی بار خشم و غضب آنحضرت بکلی فرونشست و لشکرانه آن عطیه جرایم اهالی
ماردین و تحوالی را در شیم عفو و اغماض کشیده و از سر انتقام ایشان گذشته مال را قبول کرده و بوی بخشید و آن ولایت را بسلطان صالح برادر
سلطان عیسی ارزانی داشت و بر تیغ آل تمغا کرامت فرمود **بیت** بخواهنده کان گر کسی زر دهد ٭ بجای زر او شهر و کشور دهد ٭

و در روز شنبه کوس کوچ زده بمبارکی و طالع سعد نهضت نمود و از آنجا کوچ کرده متوجه طرف سورکی شد و امیرزاده محمد سلطان با لشکر خود
براه میدان روان گشت و حضرت صاحبقران از راه تور و امیرزاده شاهرخ ملازم رکاب همایون بود و امیرزاده میرانشاه با لشکر خود از
راه جوش و امرا توکل و توبان بهادر جل و بهتین سپس هر کس از راهی بازگشتند و چون حضرت صاحبقرانی از راه تور بکنار شط رسید امیرزاده
میرانشاه را با جمعه سپاه آن نواحی بالای آب دجله بایلغار روانه کردانید و نفس مبارک از آب گذشته بعلف زاری در غایت نزهت
نزول فرمود و سه روز در آنجا توقف نمود و در خاطر همایون چنان بود که عنان عزیمت بجانب آمد که متصل دیار بکر است
انعطاف فرماید از پیش امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه خبر آمد که مردم حصار قراچه که عبارت از شهر آمد است که بکلمه بسیار
سحاب حصار مغرور گشته سرکشی میکنند و تقدم انقیاد پیش نیامدند **گفتار در توجه رایات کشورستانی گیتی ستان بصوب آمد و فتح آن**
چون حضرت صاحبقران بر مخالفت اهالی آمد اطلاع یافت در حال امیر جهانشاه را بایلغار بفرستاد **و در روز دوشنبه بیست و سیم
جمادی الآخر قرین نصرت و ظفر با تمام لشکر متوجه آمد شدند** و شب در میان کرده بآنجا رسید و مجموع لشکر از دجله گذشته بر آن محل
سلک عبور منتظم گشت و نقاره فرو کوفته و سورن انداخته و حصار را در میان گرفته فرود آمدند و آن حصار از استحکام و استواری بر تبه‌ایست
که کس مثل آن در عالم ندیده و نشنیده و چه باره‌ایست بغایت بلند از سنگهای تراشیده برآورده و بلچ استوار کرده و چرخ
و پروین تحقیقی است که برابر کنگره‌اش دو سوار پهلوی یکدیگر توانند راند و بر سر باره هم از طرف بیرون مقدار قامت شخصی بلند دیوار از
سنگ تراشیده برآورده اند و هم بر بالای آن آهنگ زده اند و باز بر سر آن از طرف بیرون دیوار سنگ برآورده و کنگره‌ها
ساخته چنانچه مجموع آن باره دو طبقه است تا هنگام بازگشتی وقت شدت سرما و گرما مردم در طبقهٔ زیرین توانند بود و
برجهای عالی ترتیب کرده اند و در میان هر دو برج ده یا ازده گز باشد و در اندرون حصار از دو چشمه آب شیرین جاری است و بیشی
باغهای معتبر است و این اوصاف از دیده ثبت افتاده نه از مجرد استماع و گویند از بنای آن حصار چهار هزار سیصد سال گذشته و
در هیچ عصر از اعصار دست قدرت و قوت هیچ دولت و صاحبقرانی بفتح و تسخیر آن نرسید مگر آنکه در ابتدای اسلام خالد
ابن ولید با فوجی از لشکر اسلام بعد از آنکه مدتی بمحاصرهٔ آن مشغول بودند از راهی که آب شهر بیرون میآید پنهانی درآمده اند و آن را
فتح کرده **القصه** چون پیرامن آن حصار مخیم نزول همایون کردند تا روز دیگر صاحبقران مالک ستان بسعادت و اقبال
سوار شده لشکر را بتسخیر شهر تحریص فرموده ایشان جگرها را آماده گشته با چپرها و تورها و چرکها پیش رفتند و از اطراف و جوانب
بر اهل حصار تیرباران کردند و ایشان هر چند از بالا سنگ بر سر آن دلاوران تیر و از میریختند چون کوه از جای نجنبیدند

مهیا در پیش قبه یک برج آورده نقب زده راه ساخت و سینه خواجه جنگ بسیار کرده برجی دیگر را نقب در آورده هم چنین از غوغا جوانان
نقب زده پیش از همه بالای برج برآمده داد مردی و مردانگی داده و دیگر امرای تومان کوششهای دلاورانه نموده هر یک ترقی
بالای حصار برآمدند و چنان حصاری منیع که در مدت سه چهار هزار سال هیچ آفریده بقوت و غلبه فتح نکرده بود از یمن دولت روز
افزون بدو سه روز مسخر گشت بیت واشمال این خراب وزین عجب تر · بسیار کرده دولت این شاه دادگر · و لشکریان باندرون
حصار در آمده شهر را غارت کردند و خانها را آتش زده چارپایان آنجا تمام در نقبها رفته پنهان شدند و کس ایشان را یافت
و سپاهیان با تیرها بالای حصار در آمدند و ویران کردن حصار مشغول شدند و چون آن بنا از غایت استحکامی برشبه بود که بسعی
بسیار اندکی از آن کنده می شد و خراب کردن آن از روزگاری چه است پاره زرهای باروی آن را چنانچه افتند در
آنجا کوچ کردند و روان شدند و روز جمعه آخر جمادی الآخر یکی از طایفه اوزبک بپایه سریر اعلی حاضر شده عرض رسانیدن
رسانید که ایقی صوفی یاغی شده میخواهد که درشت بگریزد در حال فرمان شد تا او را گرفته حاضر گردانیدند و چون تفحص
کرده شد اقرار کرد و معترف آمد و جمعی مردم که با او متفق آمده بودند باز نمود و حال آنکه حضرت صاحبقران بکرات امثال
این حرکات ناپسندیده از او مشاهده کرده بود از مکارم اخلاق ملکانه عفو فرموده و پیوسته در باره او عواطف
و مراحم پادشاهانه ارزانی داشته او را تومان داده بود و برادر را بعد از قتل خانان از او بزرگ‌تر امیری نموده
با این همه از سرشت مرتکب این حرکات ناپسندیده میشد بیت ز هر کس نشان نژادش شناس · که نیکی کند ناکسی ناسپاس
بنا برین حضرت صاحبقران به بند او و پسرش امر فرمود و جماعتی را که با او متفق شده بودند گفتار در رجعت با مجر رایت
آفتاب اشراق بجانب الاتاق رایت نصرت شعار محفوف بعون و عنایت پروردگار متوجه الاتاق شد و در جلگه مهروان
و نواحی آن از اتراک و ولایات مجموع حکام و کوتوالان و شحنگان و سرداران کمر خدمتکاری بسته درگاه عالم پناه شتافتند
و سعادت بساط بوس دریافته مال و خراجی قبول کردند فرود آوردند و چون حضرت صاحبقران از دنیا فارغ و با تمام
و شما عبور فرموده راهها تعیین نمود و امرای تومان را بلشکر چپاول مقرر کرده میرزاده محمد سلطان با امراء جرانغار از
راه چپاول روان شد و رایات ظفر نگار از راه سواس متوجه صحرای موش گشت و میرزاده شاهرخ ملازم رکاب همایون بود
و در آن طریق عقبهای بلند بود بغایت مرتفع و با آنکه بهار بود از بسیاری برف بسی چارپای لنگ شد و شتران راه تلف شد
روز شنبه پانزدهم شهر رجب از آن عقبهای دشوار و راههای سخت عبور نموده در صحرای موش نزول فرموده و میرزاده میرانشاه

با امراء برانغار از راه بتلیس گذشته باردوی کیهان پوی ملحق شد و میرزاده محمد سلطان نیز با لشکر جرانغار در آن محل رسید و
حکام آن نواحی مجموع مطیع و منقاد گشته و حاکم بتلیس حاجی شرف که تمام ولایت کردستان به نیکی در دست او بود به بندگی
درگاه عالم پناه پیوسته در مقام عبودیت و بندگی بود باعزاز سعادت بوس مبادرت نمود و بیمن آن از پیشکش کرد بیت بسی
اسب با زین و بر گستوان · بلند و قوی منظر و سخت استخوان · بسی برده از رهروان در شتاب · بگرمی چو آتش بنرمی چو آب ·
بصحرا ز مرغان سبکخیزتر · بدریا ور از ماهیان تیزتر · و از آن جمله یک اسب یک بود که با مجموع اسبان نامی که حکام و
سرداران از اطراف آورده بودند در صحرای موش دوانیدند از همه در رفت و هیچ باد پای گرد او نرسید حضرت صاحبقران
او را ملحوظ نظر تربیت و عنایت گردانیده و بسی نوازش فرمود و مملکت او را با دیگر ضمایم باو ارزانی داشت و یرلیغ داده و خلعت
طلادوز و کمر شمشیر زرین طلا پایه دیگر سرافراز ساخت و ایقی صوفی را باو سپرد که او را در قلعه محبوس دارد و راهها تفحص نموده
فرمان داد که بنویسند گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران لشکرها را باطراف و جوانب از برای تسخیر قلاع و بلاد
و دفع اهل شر و فساد رای ممالک آرای ممالک ستان صاحبقران محمد درویش برلاس را با فوجی از لشکر بمحاصره قلعه النجق
فرستاد و قرا یوسف و حشام ترکمانان از آوازه وصول عساکر گردون مآثر روی بگریز نهادند و رفتند حضرت صاحبقران با شاهزادگان
و امراء تومان قوریلتای کرده مشورت فرمود و رای مبارک بر آن قرار گرفت که لشکر در عقب ایشان برده بر نان اغلن
سپاه گردانیده و ایاجی اغلن و جهانشاه بهادر را با دیگر امرا او گرده از صحرای موش بایلغار روانه ساخت و فرمود که از پی
دشمنان تا هر جا که باشند بروند و در دفع شر و فساد ایشان کوشش نمایند و نفس مبارک در آن جلگا چند روز توقف فرموده بجهت
قلع و قمع آن جماعتی که درگاه عالم پناه را ندیده بودند میرزاده میرانشاه را فرستاد تا هر که بقدم اطاعت و انقیاد پیش آید
او را امان بخشد و از آنکه سرکشی ورزد دست انتقام از پای در آورده ولایت و حشام او را غارت کنند و در قلعه النجق بمحاصره
مشغول شود و تواچیان را فرمان داد بروند و از تمام ممالک لشکر جمع کرده بپایه سریر اعلی آورند و رایات نصرت شعار
مقرون بسعادت و اقبال بجانب الاتاق بازگشت و حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و سایر آغایان که در
سلطانیه مانده بودند زمستان آنجا گذرانیده و در فصل بهار که موسم تلاقی گل و بلبل و موعد مواصلت سمن و سنبلست از آنجا
کوچ کرده متوجه پایه سریر اعلی گشته و از تبریز گذشته بیامدند حضرت صاحبقران میرزاده شاهرخ را در روز شنبه بیست و
پنجم رجب باستقبال ایشان فرستاد و شاهزاده جوان بخت چهار شبانه روز در راه کرده در میان مرند و خوی بایشان رسید بیت

ز می قلعه داری جنگ · که در جنگ ترکان چو آتش جنگ · چه هر تو با شد بادکار زار · چنین کار را خار با شد مدار · جهان به ز تو قیمه دانی
برون · سر کوه ناگشته دریای خون · دراین گفتن ار زر کوه هست · که سوی صلاح تو رای منست · سخن چون بپایان رسانید خوف و
هراسش زیادت شد باز پسر را با پیشکش که از خویشان نزدیک او بود و دیگر سرداران و دلاوران دیار بآن نامدار بیرون فرستاد و تضرع
و زاری امان التماس که اول کرده بود در خواست نمود صاحبقران پسر را قدر داشت که او خاطر بیرون آمدن ندارد و بجان کمیش
لیانی که با او بودند فرمان داد روز دوشنبه بیست و یکم ماه مذکور میرزاده محمد سلطان با لشکری که ملازم او بودند بعسکر همایون پیوست و
شب هنگام لشکر منصور بپای کمر شتافته بجنگ مشغول شدند و تا روز کوشش مردانه نمودند و در اثنای جنگ تیری از قلعه انداختند خطی
بران نوشته چون بپایه سریر اعلی رسانیدند و بر مضمون آن اطلاع حاصل افتاد محصلش آن بود که سلطنت را که بیرون فرستاده از خویشان
نزدیک سعرتست و نهاد در و سر دار صحراست اکر او را بنه گشته پشت بتقلا را اینها بشکند بیت بشکفتی از خبر داده بود · که بنده ای ندر
چنین بنهاله بود · شهی را که دل گشت چون آفتاب · بود علم در پیش سر بر صواب · و حضرت صاحبقران روز دوشنبه بیست و دوم رجب
فرمود و او در پیش ساله گی بود و چون بپایه سریر اعلی آمد روی نیاز بر زمین نهاده پای بندگی حضرت را بوسید و زبان نوزده بلفظ
فصیح خون پدر درخواست کرد و عرضه داشت که اگر بندگی حضرت خون او را بمن بخشد من بروم و او را بگویم که با کفن و شمشیر درگاه
آید و در جمله غلامان حضرت باشد حضرت صاحبقران فرمود که خون پدرت را بتو بخشیدم بشرط آنکه بیاید و در حال آن کودک را که رحم
خلعت فرزندان خود را و پوشانیده و حمایل زرین در گردن او آویخت و امان نامه بقلم عاطفت نگاشته باو داد و پیش پدر فرستاد
و چون او را باین طریق بقلعه در آوردند اهالی آنجا در خروش آمده زبان بدعا و ثنا بر گشادند و جماعتی از بندگان حضرت را که
با آن کودک رفته بودند استقبال نمودند و ایشان را اسبی و زر و خلعت داده بتعظیم هر چه تمامتر باز گردانیدند لیکن سعر را خوف
بمرتبه غالب شده بود که سراسیمه مانده و اصلا راه بصلاح خود می برد و آن مایه قوت نفس که بیرون آید و خود را از آن مهلکه برهاند
نداشت و چون باز در آمدن تعلل کرد باز حضرت صاحبقران امر فرمود که امرای تومان هر کس با سپاه خود ایساله منجنیق ترتیب کرده
و سایر اسباب جنگ از عراده و رعد و تیر چرخ آماده ساختند کورگه و نقاره فرو کوفته و برغو کشیده بجنگ مشغول شدند بیت بر آمد خروشیدن
کارزار · سپاه اندر آمد بگرد حصار · ز بس ناوک و سنگ شد بر تنیب · نه شب از فرزه و فرز از نیب · عمارت کردن آن از زخم سنگ
منجنیق بسیاری از خانها که در آن بالا ساخته بودند خراب کردند این بنا · و در سعر از قلعه فرود آمد و سعادت بساط بوس دریافت زبان
تضرع بشفاعت فرزند برگشاد و در سر مجره خطر در عرضه داشت که او را چه حد مقاومت باشد کان ایمنی از آن این خطر از غایت خوف بنده

و اثنی از هیبت شکوه این درگاه شیر شرزه را ماء آب میشود اگر آن نیز تیز تر سد عجب نباشد مصراع جگینه بپای بیلان بجوق رکانده
و روز دیگر حضرت صاحبقرانی او را نوازش فرمود که اگر پسرت را امان جان و سلامت خانمان میطلبد بگو تا زود بپایه حضرات
عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و دیگر خواتین او را خلعتها داده روانه گردانیدند و چون بقلعه در آمد و صورت حال با
پسر باز راند دو نفس پشت بر کرده بود یاری ننمود و سعادت روی بر تافته بود دستگیری نکرد که از سر عناد و نخوت بپای اذعان و انقیاد
بدرگاه عالم پناه شتابد و دوران بعض خلاص با همچنان در مقام یاغی گری باز ایستاد یرلیغ لازم الاتباع نفاذ پیوست در تعجیل
حصار مجور بیارند بیت چنین داد فرمان شه نامور · که هر کس که بودار سپه سر بسر · به روز در ره از هر طرف تاختند · و از جنگ
بپرداختند · بدر اطراف قلعه به نیروی بخت · گران تا گران شیر افکنده درخت · امیری که در رزم بودی چو سام · علی قرقول
هکمان و عباس نام · شهنش گفت تا بر سران سپاه · شتاور زیگ شام تا صبحگاه · و بیجه هر چه تمامتر آن چو جهار دم هم جنبها و
دیگر آن بیابان انبار از سنگ و گل پر میکردند و بر میآوردند تا مجور تمام شد و از حصار ایشان بلندتر بود چنانچه بر قلعه مشرف بود بیت
چو سر کوب شد مجور با حصار · بگردون در آمد دم کارزار · گروه سپه بر سر مجور · چو دریای جوشان در آمد بشور · و از بالای
مجور که با کاخ ناهید و قصر هور برابر ساخته بودند و از آن منجنیقها که اطراف و جوانب حصار برافراخته چندان سنگ بر هوای ایشان برانگیخت
بیت که گفتی سپهر بلند اقتدار · کند اهل آن قلعه را سنگسار · نگر آسمان سنگباره همی · جهان را ز ایشان بر آرد همی · کسی را که با شاه دل نیست
راست · اگر بر سرش سنگ بارد رواست · و چون از ماه رمضان پانجده روز بگذشت کار دشمنان بغایت اضطرار انجامید و لرز
پی ای آتش در نهاد ایشان افتاده تمام رعایا را این وسطه از قلعه بیرون کردند و سعر و متعلقانش با جمع سپاهیان همچنان بجنگ و جلادت
میمودند و از بیم جان دست و پای میزدند لشکر منصور سنگ منجنیق خانهای ایشان را ویران ساخته و خرگاه بهار بر سران کوفته در آن حال
سعر مضطر و سراسیمه گشته باز باب خود بیرون فرستاده آنجا با میرزاده محمد سلطان آورده و تضرع و زاری بسیار نمود شاهزاده جوان بخت او را
او را پیش حضرت صاحبقران برده حال اضطرار او بر سبیل معروض عرضه داشت آنحضرت فرمود که اگر بپایه در امان آمد و فرمان داد که او را
خلعت داده باز گردانیدند و چون بسعر رسید و پیغام گذارده داشت و حیرت او زیاده از آن بود که آن سخن بشکیبی یا به بجان که دور کرد
قرار قرار نمود و بکوشش بیهوده دست و پای میزد گروهی از بهادران سپاه بکمرها و راههای باریک رفته بودند و چون شب شد خواجه شاهان
با هفت کس پیشتر از دیگران بپای حصار کمری بلند بر آمد بیت چو کبک طوطی زر زرینه پر · ز نیلی قفس شیان ورکر · و یا همچو کبک دراج
شاهین بچنگ · بر آورد بر دو بیارید جنگ · در آن شام مانند زاغ · که کس ره نبردی بشمع و چراغ · بر آمد ببالای کوه بلند

دولت دیدار میسر شده دیده اقبال منور شده و چون نواحی اخلاط مخیم نزول حضرت صاحبقرانی گشت خاقان حاکم
عادل جوزک که از هواخواهان دیرینه آنحضرت بود بپایه سریر خلافت مصیر آمده و پیشکشهای لایق کشیده و چون خدمات او در سر اخلاص بوده
درحضرت اعلی عز قبول یافت و عاطفت پادشاهانه شامل حال او گشته اخلاط و اعمال آنجا را باو سیورغال فرموده یرلیغ داد و روز
سه‌شنبه دوم شعبان در آن صحرا اشکار نهاد و روز چهارشنبه جرگه بهم آمده بیت جهان جوی چیده چو فرزین بسر چمنده بتر بری
شکاری بزر بران صید که چون گذر کرد شاه معنبر شد از گرد او صیدگاه شکار افکنان با ظفر همعنان ز نخجیر و خالی
شد آن مرز بوم ادیم گوزنان سرین تا بسر زبیکان زرین شده کان زر کمان شهنشه کمین تیغ شکاری بهر تیری انداخته
صید بسیار از آهوی سفید و قوچ کوهی و گوزن و غیر آن صید افکنده و چون مدت یازده ماه بود که شاهزادگان با فرق مبارک
در سلطانیه مانده بودند بمبتلای شدت شوق سلسله عواطف حضرت صاحبقرانی را تحریک داده و آغرق گذاشته ایلغار فرموده
روی توجه بسوی ملاقات ایشان آورد و از ارش گذشته در اوج کلیسای اله تاق استراحت نمود و صباح جمعه جمعیت آن
سعادت شعار که عید اخیار و ابرار است چشم امید روزگار بجمال اقبال و اتفاق دولت و شمایل روشن شاهزاده پیر محمد جهانگیر
و آقایان نثارها کرده ... رانهال آمال از زیبایی وصول بحضرت صاحبقرانی بازه بار ... تمام بهجت و شادمانی
در دیده گشت بیت بوقت دورنگی دون روزگار نشد دل کش هیچ بی هیچ خار از تذکره واقعه جگر سوز غم اندوز امیرزاده محمد سلطان زخم
جراحات مصیبت تازه گشت و شاهزادگان و خواتین و نوئینان مراسم تعزیت بجای آورده و لطایف دعا با دار بیت
گر فرو رفت اختری از آسمان سلطنت آسمان اوج شاهی جاودان تابنده باد ور گلی از شاخسار ملک بر خاک اوفتاد گلبن
اقبال سلطان جهان تابنده باد صاحبقران خلافت پناه زبان ... جام را با عاده اتاتمه گشاده چهره وقار پادشاهانه را
بگلگونه صبر جمیل برافروخت و رای ممالک آرای سایه التفات بر شمال جهانبانی ... خواجه اقبوغا را با فوجی از لشکر بعد
محمد درویش برلاس بمحاصره قلعه النجق فرستاد و در روز دوشنبه مبارکی و طالع فرخنده کوچ کرد و توجه قلعه آونیک شده چون
بآنجا رسید اهالی قلعه اطاعت و انقیاد نمودند هر چه داشتند از نقود و چهارپایان و قماش و غلات بیرون فرستادند و تضرع و زاری
اهل و اکسته مرحمت حضرت صاحبقران ایشان را معاف داشته از آنجا رجعت نمود و شب در بیابان کرده باوج کلیسا نزول
فرمود و درین اثنا از شهر ارزنجان که سرحد روم است طهرتن بدرگاه عالم پناه آمد و بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر بلند پایه و
سرفراز گشته تحفات پسندیده و قیام نمود و زانو زده پیشکشهای لایق کشید عاطفت پادشاهانه او را بانواع نوازش و تربیت

اختصاص بخشید گفتار در فتح قلعه آونیک چون مصر بسر فرامحمد که حاکم آونیک بود تا غایت بدرگاه عالم پناه نیامده و با قامت
مراسم بندگی و خدمتکاری قیام ننموده و داعیه تسخیر آن حصار از خاطر همایون حضرت صاحبقرانی سر برزد امیرزاده محمد سلطان را
با لشکری بجانب آونیک روانه گردانیده و خود بنفس مبارک روز سه‌شنبه شانزدهم شعبان کوچ کرده در علف زار جلکای اوش کرد
نزول فرمود و از آنجا نهضت نموده بتعجیل براند و از کوتل اله تاق گذشته روز پنجشنبه هژدهم پیشتر از امیرزاده محمد سلطان باونیک
رسید و از غریو کورکه و غریو سوران زلزله در جهان افتاد و بتسخیر حصار فرمان داد عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب
حصار جنگ انداخته به نیروی دولت قاهره حصار زیرین را مسخر گردانیدند و بازمین سخر ساخته مصر با اتباع که بجای عالی
قلعه کوه بر آمدند و آن قلعه کوهیست بغایت بلند و در مرتبه که چهال آن داشت که پیادگان کوه رو توانند رفت آن را بگچ و سنگ
استوار کرده بودند و طرف آن را با رو کشیده و دروازه محکم گردانیده و ترکانان در آن بالا جنگ و قتال را آماده گشته ... آلات و
توان و بهادران لشکر ستان پیاده شده جبر ارقه دینه دیک دروازه بپای کمر بر آمدند و جنگ در پیوستند بیت پیاده روان شد
بکردار پیل سوی مصر مانند دریای نیل به پیچان فلک رسید زنک بر آمد زهر جانبی کوس جنگ فتوحی زهر گوشه کاشنده
عراده زهر سو برافراشته که هر کس که چید فراز فصیل بتاوک زننده کردد قتیل فراز کمر با سیان چلک پیاده بچون شد
با یین جنگ چو تر کان خوبان دوصف رزم ساز یکی در نشیب و یکی در فراز و در روز جمعه نوزدهم مصر پسر و نایب خود را با
پیشکشهای لایق بیرون فرستاد و عرضه داشت که بنده مطیع و فرمانبردارم و مراقبت مواظبت ... کان درگاهیم و زهره بیرون
آمدن هم ندارم اگر آن حضرت این نوبت بنده را بجان امان بخشد از سر امن و اطمینان بوظایف خدمتکاری قیام نمایم حضرت صاحبقران
ایشان را نوازش خلعت و کمر داد و فرمود که از سر جرایم او گذشتیم باید که هیچ اندیشه بخود راه ندهد و بتوقف بیرون آید
و چون ایشان باز گشته بقلعه در آمدند و این سخن با در سانیدند توفیقش یاری ننموده آن سخن که خیر و صلاح آن در آن بود بسمع
قبول راه نداد و جنگ آغاز نهاده به تیر انداختن مشغول شدند روز دیگر امیر طهرتن پیش آمده مصر را از راه نیکخواهی نصیحت
کرد که این چه سودای فاسد است که فرو بر مخالفت میدارد با حضرت صاحبقران که سلاطین هفت اقلیم از سعادت دولت
سپر انداخته اند معارضه کردن نه طریق عقلست ترا ازین ورطه خطر بوسیله عجز و مسکنت خلاص ممکن نیست بیت بشاهی که
شاهان روی زمین بسر دند شاهی و تاج و نگین چو رستم دو صد بار ازو داد ... کمر بسته در جان اهواد آزادو فریدون
جمشید و خاقان چین بدرگاه او بنده کمترین نباشد ترا صلحت داوری همان به که رو سوی عجز آوری بیت

به نیروی اقبال شه بشکنند ◦ و در آن بالا بحجه اعلام لشکر منصور تیغ‌ها برافروخت و میرزا [illegible] و خواجه [illegible] چون آنجا
کردند با چند بهادران دیگر بالا رفتند و بکمری باریک رسیدند و مخالفان از وصول ایشان خبردار شده بجنگ مشغول گشتند **بیت**
شب تیره بود و گذرگاه تنگ ◦ دلیران سوی جنگ یازیده چنگ ◦ درخشیدن تیغ افروخته ◦ چراغ او براه اجل [illegible] ◦
پریدن جسته تیر از کمین کمان ◦ شده هر کار رهبر سوی جان ◦ و در آن جنگ امان شاه زخمدار شده و از آنجا بازگردید و
دیگر امرا و بهادران که با ایشان همراه بودند و ذکر هر یک بتفصیل تطویل دارد و پیش قیه کمری برآمدند که سنگ آن [illegible] رسید [illegible] و
بپای دیوار رسیدند و بزخم کلنگ و تیشه سنگها سوراخ کرده زیر باره را مجوف ساختند و بر سر چوبها بازداشتند در آن حال کوتوالان مصر چون
سیل بلا بر خود محیط یافتند از مصر اعراض کرده روی برگردانیدند و از بالای کوه خود را بپایان افکندند و خلایق که در اندرون حصار
بودند بجمع فریاد برآوردند و ساز و سلاح جنگ از سر گشاده و انداخته بیرون آمدن طلبیدند مصر از آن حال بیچاره عاجز و مضطرب
و روز آدینه که روز عید بود دیگرباره مادر و پسر [illegible] بیرون آمده با ایشان جامه سربرهنه ساخته مادرش بر خاک فتاده و روی تضرع بر
خاک مالیده و با آب دیده و سوز سینه خون پسر را درخواست کرد عاطفت پادشاهانه بزاری آن بیچاره ترحم نمود فرمود که او را بخشیدم
و از خون او درگذشتم اما اگر حیات خود میخواهد همین لحظه بیرون آید و اگر تقصیر نماید بتایید الهی قلعه را تسخیر خواهم کرد و خون خلایق
بگردن او خواهد بود مادر مصر متحیر و اندیشناک بازگشته بقلعه درآمد و آنچه شنیده بود بازرسانید مصر آن روز دیگر بیرون [illegible] و بقیه [illegible]
کرده بودند خود را [illegible] گرفتند مصر چون حال بر آن منوال دید برحسب ضرورت کفن در گردن انداخته و شمشیر در دست گرفته
روز شنبه دوم عید فرود آمده و آنجا بامیرزاده محمد سلطان برد و روی عجز بر خاک نهاده زاری بسیار کرد که خون مرا از حضرت
صاحبقران درخواست کن که تا جان در تن و رگ در بدن باشد کمر غلامی بر میان [illegible] و دست
الملک بر اسم خدمتکاری و جانسپاری قیام نمایم شاهزاده او را استمالت نموده دلخوشی داد و بدرگاه عالم پناه آورد و
شفاعت او را بعرض رسانیده خون او را درخواست کرد حضرت صاحبقران آن شفاعت را بقبول تلقی فرموده و در قلم عفو
بر جریده عصیان مصر کشیده او را بشاهزاده بخشید **بیت** شفیع گرامی و در کار بود ◦ گنه عفو شد گرچه بسیار بود ◦ تمام [illegible]
ادوات حرب که در آن قلعه بود فرود آوردند و فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت که مصر و سلطان عیسی حاکم ماردین
هر دو را بسلطانیه برند و مصر را از آنجا بسمرقند فرستند برحسب فرموده بتقدیم رسانیدند و بلطف خسروانه بهادران
و سپاهیان لشکر که آثار جلادت و مردانگی بظهور رسانیده بودند همه را نوازش فرموده و خلعت داد و کلاه ارزانی داشت

گفتار

گفتار در رجعت رایت نصرت شعار حضرت صاحبقرانی از آونیک حضرت صاحبقرانی قلعه اونیک را با میر [illegible] جمعی
از لشکریان را پیش او موقوف باز داشت و پنج روز در آن موضع جشن کرده عشرت و کامرانی گذرانید و **روز پنجشنبه نهم شوال**
بسعادت و اقبال از آنجا نهضت فرموده روان شد روز آدینه [illegible] **بیت** جهان خسرو تاجور جم نگین ◦ وزیر فلک برتر [illegible]
ز سوی سمرقند شادان رسید ◦ بسی [illegible] کشید ◦ شه از روی خبرهای توران زمین ◦ بپرسید تا باز داند یقین ◦ چنین گفت [illegible]
همه ملک شاه ◦ نیارد کسی تیز کردن نگاه ◦ چو چرخ [illegible] ◦ که یارد در آن تیز کردن نظر ◦ چه از [illegible]
ز آن سو شتافت ◦ خبر زین ممالک ستانی چو یافت ◦ حکایت بدستور [illegible] شاه ◦ چنین تا سوی منزلی کرد راه ◦ یکی مرغزاری چو
چو باغ بهشت ◦ که رضوان تو گفتی در آن لاله کشت ◦ گل [illegible] رنگ آن مرغزار ◦ علف خوار [illegible] و جای قرار ◦ فرود آمد آنجا
باقبال شاه ◦ سپاهش گرفته یکی روزه راه ◦ و در آن جایگاه چند روزی توقف فرمود **روز دوشنبه [illegible] دهم** در آن موضع طوی
عظیم فرمود کردن **بیت** در آن مرغزار چو خلد برین ◦ بفرمود شاه زمان و زمین ◦ که شاهان بزمی برآراستند ◦ نشاط فزاینده [illegible]
غم کاسته ◦ بگردون رسیده سراپرده گاه ◦ ز فرش آراسته تاج و کلاه ◦ بهر سو امیران و گردنکشان ◦ بآیین خدمت کمر بر میان ◦
جهان در جهان شیر و بوده شراب ◦ خورشهای الوان برون از حساب ◦ نوای مغنی و آواز رود ◦ عالم فکنده صدای سرود ◦
که تا زمانه زمانی بماد ◦ ز دوران زمانش زمانی بماد ◦ جهان باد [illegible] فرمان او ◦ خدا اونه عالم نگهبان او ◦ **و در این اثنا امیر**
[illegible] را بعنایتهای پادشاهانه بانواع نوازش و انعام اختصاص بخشیده و ولایت ارزنجان و آن نواحی
بدو ارزانی داشت و [illegible] تکاکرات فرموده و بکلاه و کمر مرصع سرافراز گردانیده روانه ساخت و امیرزاده [illegible] فوجی
از سپاه ظفرپناه پس از این برحسب فرمان [illegible] رفته بود و در محاصره آن حصار آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده
و امیر بایزید که حاکم آن قلعه بود چون عجز خویش و جلادت لشکر منصور مشاهده نمود و یقین دانست که قلعه بقهر و غلبه خواهند گرفت
امان طلبیده وعده کرد که اگر لشکر از پای حصار برخیزد من بیرون آیم امیرزاده [illegible] مبذول داشت از پای حصار [illegible]
و [illegible] از قلعه بیرون آمده [illegible] امیرزاده [illegible] بشکر کرده بدرگاه عالم پناه شتافت و بسعادت بساط بوس
مستسعد گشته **بیت** کمیت گرانمایه آورد پیش ◦ که زرین ستام [illegible] پیش ◦ عاطفت پادشاهانه او را بصنوف نوازش
و تربیت مخصوص گردانید و [illegible] و ولایت را باو بخشید [illegible] **بیت** شهش تربیت کرد و دادش مثال ◦ که در قلعه باشد
بود کوتوال ◦ یکی خلعتش داد و زرین کمر ◦ سوی قلعه کردش روان تاجور ◦ [illegible] انجام کرد ◦ [illegible]

گفتار در لشکر فرستادن حضرت صاحبقران بغزو گرجستان رفعت منزلت مجاهدان و علو شان غازیان بنص کتاب و سنت
بنوعی محقق و مقرر گشته که در بیان آن احتیاج بتکلف حجت و برهان نیست ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم
بنیان مرصوص لاجرم صاحبقران گیتی ستان را پیوسته از فضیلت غزو و جهاد همت عالی نهمت بودی و درین وقت
غزا بر امان اغلن و امیر حاجی سیف الدین و امیر جهانشاه و عثمان عباس را با لشکر گران بجانب گرجستان بسوی [illegible]
مبارک در راه چلکستان آل تاق عازم صوب گرجستان شد بیت ظفر بر یمین نصرتش بر یسار ✤ که خود زد ره لطف پروردگار ✤
علمهای او عرش فرسا همه ✤ الفهای انا فتحنا همه ✤ ز سم ستوران شیران کین ✤ چو سیماب در لرزه آمد زمین ✤ تو گفتی که آمد
لشکر گر ✤ گشت از ایشان چه [illegible] ✤ و چون عساکر گردون مآثر فوج فوج روان شدند فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست
و جماعتی که در آن حوالی یاغی بودند همه تار و مار شدند و حضرت صاحبقران در آن صحرا شکار انداخت بیت چنین داد فرمان
شه کامکار ✤ که بهر شکار از یمین و یسار ✤ همه کوه بالان و صحرا نورد ✤ برانند صید و برآرند گرد ✤ شه از پیش آراست
قلب سپاه ✤ پیاده شد از دو رخ سوی شاه ✤ چو باز سفید شکار دید ✤ غراب شب از بیم او بر پرید ✤ بهم بسته شد هر که
بر کاریان ✤ چو نقطه همه صیدها در میان ✤ چو ام سر هر که با که [illegible] ✤ در و دشت پر صید شد سر بسر ✤ ز کثرت بپوشید
روی زمین ✤ گوزن سیه چشم عنبر ترین ✤ ز آهوی مشکین دم تیز رو ✤ فرو بسته شد راه بر راه رو ✤ سواران چابک
و [illegible] ✤ فکندند هر یک دو صد [illegible] ✤ ز خون گوزن و دد و [illegible] ✤ سراسر در و دشت شد لاله رنگ ✤ ز بس صید کان
[illegible] شکسته برد ✤ زده صید فربه بلی [illegible] ✤ شکاری چنان کرد مالک رقاب ✤ که بهرام گور آن نه بیند بخواب ✤ و صاحبقران [illegible]
[illegible] و تا [illegible] و کار مراحل منازل قطع کرده به برف [illegible] از هر جا که اهل کفر و الحاد [illegible]
و غارت بکردند بیت [illegible] ✤ همه برف و هم کوه [illegible] ✤ بغارت برده [illegible] سپاه ✤ که واجب بود زجر
اهل گناه ✤ و چون باعث این سفر همایون از نیت جهاد و غزا و تقویت ملت شریعت غرا بود همراه فتوحات ارجمند و
سعادات برومند روی نمود از آن جمله چون [illegible] صحرای در غایت نزاهت فرود آمدند بیت
یکی منزلی دلکش و جان فزا ✤ ز باغ خورنق فزون [illegible] ✤ هر چند گامی در آن [illegible] ✤ روانه شده چشمه خوشگوار ✤
هوای خوش و [illegible] فراخ ✤ درختان [illegible] ✤ روان آب [illegible] ✤ چو سیماب در [illegible] ✤
ریاحین [illegible] ✤ صبا عطر [illegible] ✤ شکفته گل [illegible] ✤ [illegible]

در آن دل نشین دشت جنت مثال ✤ باقبال سلطان دریا نوال ✤ براه زواج جلال جبری ✤ سپهر فیروزی جهان داوری ✤
جهان گشت از آن اتفاق آن ✤ پر از عجب و عشرت و آفرین ✤ گفتار در ولادت همایون شاهزاده کیهان ابراهیم سلطان
نعم الله علی العباد کثیره و جلیل نعمائه الاولاد اهل دانش و بینش و دهقان اسرار کارخانه آفرینش از جلایل آلاء الهی تعالی و
[illegible] بیرون از حیز حصر و عدها که از فیض فضل قضای الهی بتمادی ایام و لیالی علی التعاقب و التوالی بر عالم و عالمیان [illegible]
اشخاص نوع عالیشان متعالی مکان انسان فایض و در آن است بکمالات فرزند رشید اولاد شمرده اند چه بقای نوع بتوالد و تناسل
منوط است و استدامت ایام دولت دودمان بوجود فرزندان شایسته بایسته متعلق و مربوط لهذا انبیا و برگزیده علیهم
الصلوة و السلام که منشور [illegible] بطغرای فحوای اولئک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده موشح و محلی است و حصول آن مطلب
ارجمند از حضرت بخشنده بی مانند تعالی و تقدس بزبان دعای [illegible] فرموده اند چنانچه آیه کریمه رب هب لی من لدنک ذریة
طیبة انک سمیع الدعاء و تتمه فاجعلنی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب از آن افصاح [illegible] لاجرم چون عنایت ازلی بر
وفق حکم لم یزلی [illegible] قدر و نجابت ذکر و تمادی روزگار بخجسته فال دولت و اقبال حضرت صاحبقران تعلق پذیرفته بود که کاخ
راسخ ارکان سلطنت و جهانبانی او را بکثرت اولاد امجاد و اعقاب کرام فرخنده فرجام از تطرق اختلال و انهدام ایمن گرداند و حیث
القضیة این حکایت و طراز خلعت این کرامت و غایت آنکه در روز فیروز شنبه بیست و ششم شوال مبارک فال سنه ست و
تسعین و سبعمایه که حقیقه غره ایام دولت و اقبال و مفتتح تباشیر صبح امانی و آمال حضرت و تابش شکوه از خزانه یهب لمن یشاء
اناثا و یهب لمن یشاء الذکور پسر زاده شاهر فرار سری که لسان سعادت [illegible] علی فیه صنعی شاه بانو بی گویا بود و کرامت
بیت یکی غنچه از باغ دولت دمید ✤ گزان باغ جان گل چشم گیتی ندید ✤ انوار سلطنت و پادشاهی از ناصیه مانوس مانند [illegible]
چهره حور لایح و تابان و آثار جلالت و سروری از فرق همایون [illegible] چون فروغ مهر از لوح سپهر واضح و درخشان بیت
فی المهد ینطق عن سعادة جده اثر النجابة ساطع البرهان ✤ ان الهلال اذا رایت نموه ✤ ایقنت انه البدر فی الکمال
بیت گرامی دری از دریای شاهی ✤ چراغ روشن از نور الهی ✤ مبارک طالعی فرخ سری ✤ مطالع تا جداری تخت گیری ✤
مهد اعلی [illegible] زمان سرای ملک خانم کس فرستاده صاحب علیه بحضرت صاحبقرانی [illegible] ... بیت
چو شاه این حدیث خوش گرد گوش ✤ محیط عنایت در آمد بجوش ✤ از آن مژده شاهان شد عظیم ✤ شکرانه بسیار زر داد و سیم ✤ همی
کف شکر جهان کردگار ✤ که آمد درخت امیدم ببار ✤ چو از بخت فرخنده شاه جهان ✤ بدو داد فرزند شه شادمان ✤ دو چشم [illegible]

و آن فره فرهنگ خیره بماند ✤ گهی روبر وی نبیره نهاد ✤ گهی بر سر و چشم او بوسه داد ✤ دلم گفت بر روی گواهی دهد ✤ که او را خدا
پادشاهی دهد ✤ چو سرو خرامان شود این نهال ✤ ببیند دوران شود این هلال ✤ که در روی پیداست از آغاز کار ✤ که گیتی ستانی شود
نامدار ✤ همه تاجداران شوندش رهی ✤ چو چشته شن این فر فرمان دهی ✤ امیران لشکرکش نامدار ✤ نمودند تقدیم رسم نثار ✤ جواهر بخروار
و زر ✤ بدرگاه آورده هم نامور ✤ شهزادگان و خواتین و امرا و نوئینان نثار بسیار کردند حضرت صاحبقرانی در این مسرت
و کامرانی کلاه بهجت باوج ماه برافراخت و دست همت دریا نوالش خزاین از ذخایر و نفایس بپرداخت بیت بدین شادمانی یکی بزم ساخت ✤
گردون سرمایه برفراخت ✤ شه از مهر فرزند فیروز بخت ✤ در گنج بگشاد و بنشست بتخت ✤ بشکرانه اندر سرای سپنج ✤ بخواهندگان
داد بسیار گنج ✤ کافه خلایق را بفیض انعام عام محفوظ و مسرور گردانید و طبقات مردم را از فرط احسان بی امتنان مرفه و معمور ساخت
پر نوا نوا شادیش برمایه سرایه و عمارات کار روان افراشته و ابواب معدلت و مرحمت بر جهان و جهانیان برگشاد بیت
بهر کشور و بوم از آن ابتهاج ✤ ببخشید یکساله مال و خراج ✤ همایون قدم بود و فرخنده فال ✤ شه از تقدمش مردم آسوده حال ✤
و صاحبقران این روز سلکه ... هر چند یقین است که جمیع حوادث البته مربوطه بمشیت بقادر مختار تقدست اسمائه و خاطر خطیر
بر این معنی اطلاع دارد که صانع عالم حکیم و علیم است و با آنکه وجود همه از محض جود آورده و فوج بسیار از جب حکمت بعضی سببی ارتباط
فرموده چنانکه اختلاف لیل و نهار و تفاوت طبایع فصول از سه سال اپشتا و صیف و خزان و بهار بسیر شمس متعلق ساخته و بحرف بکام
زرع و حصاد و موسم [illegible] هر گونه بدایع از انواع اثمار و ثمار آن باز بسته و نظام شهور را با آنکه شناختن اوقات عبادات از صوم
و حج و زکوة موقوف بر آن منظورات اشکال قمر مربوط گردانیده چنانچه از نص و یسئلونک عن الاهلة قل هی مواقیت للناس
و الحج مستفاد میشود پس تواند بود که فی الجمله اوضاع اجرام علوی علامات و امارات ظهور بعضی امور در قوابل سفلی باشد ذلک تقدیر العزیز العلیم
بنا برین اشارت علیه نفاذ پیوست و دقیقه شناسان صناعت تنجیم و تشنه این استخراج مولید و نقاء تم تخمیص مولانا عبدالله لسان که از ارباب
حساب و دقت نادر ... بیت همه زیج فلک جدول بجدول ✤ باسطرلاب فکرت کرده حل ✤ از سر نقطه حقیقت زمان ولادت فرخنده سلطان
تحریر نموده و تحقیق طالع همایون مشغول شده بیت ار اختر شناسان این روزگار ✤ خبر جست از کاوش شهریار ✤ چنین باز داده نشان
که گردد بآفاق مالک رقاب ✤ چو از مهد فرق آورد زر تاج ✤ از ایران و توران ستاند خراج ✤ شود ملک گیتی بفرمان او ✤ همه
گنج فرمان دهان زان او ✤ بحمله ار کشد تیغ کین ✤ کمر در چو خورشید روی زمین ✤ گیتی نماند یکی تاجدار ✤ به بندد میان پیش تخت کمر ✤
شود دشمن از تیغ تیزش جهان ✤ بهر جا که رو آورد از جهان ✤ مسلم شود ملک بی هیچ رنج ✤ خزاین در آید و مال و گنج ✤ بهر کشور [illegible]

قدرش فرسته سپاه ✤ کمر در تران خصم اجل پیش راه ✤ ز القاب این شاه عالی تبار ✤ شود سکه و خطبه هم نامدار ✤ کند وقف او را
لک و کمال ✤ بعلم و خطش کس نباشد مثال ✤ بحکمت زند دانشوران طعنه زد ✤ همه مردم اهل را پرورد ✤ کند گوش جان خط عنبر سرشت ✤
که با قوت جنس باز و نوشت ✤ چو نقد سخن در عیار آورد ✤ همه نغز حکمت ببار آورد ✤ سیاست کند چون نمود کینه ور ✤
بنجاید آنگه که با نیک سیر ✤ چو در انجمن سرو آزاد را ✤ بر آنکه بطعنه زند باد را ✤ هم او رود او کر بود زنده پیل ✤ کم از قطره
باشد بر رود نیل ✤ زند نام قدم مردی و مردمی ✤ سر رشتی بود صورت آدمی ✤ باو محکم سلیمان تخت ✤ رسد آنکه آفاق گیرد
دربست ✤ و از کیفیت اوضاع طالع تفصیل کند بر سر و دهقان دقایق احکام موالید اشتباه نماند که جاهل احکامی که ناظم در
سلک بیان کشیده مجموع از اصناف مسائل دلایل و شواهد ثبت افتاده که زایچه طالع همایون محیط است بران و مرتبه قواعد فن
بعضی آن گویت نه زان قبیل اغراق و اغراقات چنانچه شیوه شعراست اما چون رعایت جانب حزم و احتیاط را از تفاصیل اوضاع طالع
پادشاهان فرمان فرمایان در شرح آن شروع رفت و نه ذکر نکته دقیق که غرابتی دارد و گفتار پیروده حال آنکه اگر بقانون
اصول و قواعد این فن در بروج دوازده گانه و حالات لازمه هر یک نظر از خصوصیات اوضاع هر طالعی تکرار ذکر کرده شود
برجی که بطالع سلاطین نامدار که وثوق رجاء دوام ایام سلطنت و اقتدار ایشان تواند بود لایق تر و مناسب تر چنانچه از سابقه عنایت
ازلی همان برج طالع واقع شده و چه در شمول چنان طالع هم امور حال لعنت و حاشر و ثبات در هر دو سلطنت و از بطالع تربیت
که صاحبش از کواکب علوی باشد علی الخصوص کواکبی که بصفاد هزار و مقاصه از منوبات او شمرده و ظاهر است که ایشق عاشر خانه ...
تواند بود بیت بسیر بود عاشر خداوند زور ✤ که زان دیده و دشمنان گشت کور ✤ و این جمله آثار که ظاهر بر جهان باستدلال مانند و اگر نه
مصراع اهل دل در صورتش معنی رحمت دیده اند ✤ و حقیقت آنکه بیت رخشان ز ماه طلعش انوار سروری ✤ حاجت بحکم طالع و
شمار دینست ✤ و از اتفاقات بدیع که در این طالع همایون دست داده این است که بقواعد علوم یقینی محقق شده که از جهات متعلقات
و متعلقات حوادث زمان است و مکان و زمان او بحساب اشرف تواریخ یعنی سال هفتصد و نود و شش بجمله عدد بسم الله الرحمن الرحیم
بهیج و فارس که ظاهر است مطلع آفتاب آن ولادت سعادت انتساب بود از روی عدد مطابق شمار اسم بزرگوار الرفیع با آنکه اسم
شهر هر چند فارس می نویسند بزبان اشتهار که اعتبار آن در آن بفرس مذکور است که عدد آن موافق مجموع درجات فلکی است و
موافق اسم مبارک رفیع که متضمن القاب بروج واقع شده و در کلام ربانی حیث قال عز و علا رفیع الدرجات ذو العرش
یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده و در امثال این اتفاقات حسنه بسی اسرار مخفی مندرج است که واقفان [illegible]

زمن آن را در یابند والله اعلم بحقایق الامور ویردفی الاسماء وتنزل من السماء بهم مبارکش ابراهیم سلطان مقرر گشت که بعضی قلیل
باشد ب سلطنت از کلیج خلق کام یافت ٭ بر حق ابراهیم سلطان نام یافت ٭ واز بمول میامن توافق واذ یرفع ابراهیم
القواعد من البیت واسمعیل ارکان دولت واقبال این دودمان خجسته بنیروی سعادت این شاهزاده جوان بخت واولاد
امجادش مزید رفعتی یافت رباعی شاهی که زمانه کمترین چاکر اوست ٭ خورشید غلام بخت انور او است ٭ نامش ز خلیلست ولیکن ز حسب ٭
تا دان ملک سلیمان بن داود خور او است ٭ گفتار در جشن کردن حضرت صاحبقرانی جهة ولادت همایون بسعادت وکامرانی ب
چو سلطان خاور برافراخت سر ٭ بدامان گردون برافشاند زر ٭ حضرت صاحبقرانی در عین شادمانی وکامرانی از مرغزار
قارص بنهضت مظفره روان شده وبدشت ملک کول نزول فرمود وامرا که بجانب کرجستان بنیت غزو وجهاد رفته بودند غزوات
بسیار کرده وولایت کرجستان را مسخر گردانیده وبسی از قلاع ایشان را به نیروی دولت روز افزون گشوده مظفر ومنصور
با غنایم بمعسکر معاودت نمودند ودر این محل بشرف بساط بوس فایز گشته نقود بسیار وجواهر بیشمار نثار کردند ب
نثار بیشمار از سیم واز زر ٭ برافشاندند با بس لعل وگوهر ٭ ز لؤلؤ حلقها بستند ره را ٭ نثار افشان ثنا گفتند شه را ٭
کزین شهزاده دولت را نوی باد ٭ وزو پیوسته پشت دین قوی باد ٭ وبر حسب فرمان جهة اسباب طوی وترتیب این جشن
بسی بارگاه پادشاهانه عالی تر از شرف ایوان زحل وسراپرده خسروانه فسیح ووسیع تر از عرصه امل ب دران بهشتی چمن
همچون بهشت ٭ پر از خرده کاری ارژنگی برافراختند ب زده هر طرف خیمه وسایبان ٭ دو فرسنگ ره از کران تا کران ٭
ز سبزه رخ خاک پیدا نبود ٭ ز خیمه زمین پر ستاره نمود ٭ بسی خیمه وخرگه بیشمار ٭ زده پیش وپس لشکر نامدار ٭
تو گفتی بهم خیمه بیشمار ٭ زدستند در مرغزار جهان ٭ بهر سو یکی بارگه چون فلک ٭ بگردش گروهی چو حور وملک ٭
چهل استون زده سایبان دگر ٭ ز اطلس ودیبای تیماجی دگر ٭ مرصع یکی تخت زرین بپای ٭ نشسته بر او شاه کشورگشای ٭
خواتین فرخرخ نازنین ٭ ودان سایبان صبح چون حور عین ٭ بفرق سر حله تقاق زر ٭ گرفته خم از بار لعل وگهر ٭
چو برج سپهر از کران تا کران ٭ جواهر در او جمع چون اختران ٭ چو جنت یکی بزم آراسته ٭ مهیا در او هر چه دل خواسته ٭
گذرگه زنش صد قدم دور تر ٭ فرادان تنق با صراحی زر ٭ یمین گو رکه همه سطرهان ٭ شه رغوی سلطانی وتیغان ٭
ز سوی یسارش نی وچنگ وعود ٭ ز گردون گذشته صدای سرود ٭ دران بزم چون مجلس از هر گران ٭ چو بلبل نواساز ورزش گران ٭
یکی تقوز ایلجاوشان گزین ٭ مه شیبان تازی زرینه زین ٭ جبه مرصع کمرهای زر ٭ طلا دوز خلعت فکنده به بر ٭

یکایک همه شیشه پر زر زرست ٭ ز مهر سر انجام اهل نشست ٭ جهان تا جهان خوان وشادی خوان ٭ بر آراسته سرها بگران ٭
جدا از همه مجلس ارباب عیش ٭ مهیا ز هر گونه اسباب عیش ٭ مرصع صراحی وزرینه جام ٭ پر از باده لعل سیما مدام ٭
می خسروانی وساقی حرق ٭ ز لؤلؤ نعبیه در کرده تق ٭ بسی سرو بالای زهره جبین ٭ کشان ذیل بعاق اندر زمین ٭
بغات چو سرو وسمن بوی ٭ للبلف چو ماهمن کوبیه ٭ تو گفتی کواکب ز چرخ کبود ٭ همه آمدستند آنجا فرود ٭
شاهزادگان نامدار وامرا ونوئینان رفیع مقدار وجمهور ارکان دولت وسایر اعیان حضرت از کمال بهجت وشادمانی
وغایت مسرت وکامرانی بعیش وعشرت مشغول گشته ب ز بس خسرو میر فرخنده چهر ٭ بر چرخ هم تکابر از ماه ومهر ٭
همه با دو رو رنگ های صافی چو جام ٭ بکف باده از جام تا وقت شام ٭ وطوایف اکابر واشراف از سادات وموالی وعلما ومشایخ
واعالی که از اطراف واکناف بدرگاه عالم پناه آمده بودند ب همه نامداران ودانشوران ٭ ز اطراف عالم کران تا کران ٭
ز توران وایران وهر مرز وبوم ٭ ز هندوستان وقصبهای روم ٭ هر کس بحسب حال خویش بنیل امانی وآمال فایز شده از
شاخ شادمانی میوه کامرانی چیده وزبان مسرت بتهنیت گشاده مراسم ثنا ودعا بادا رسانیدند ب سپاس خدا که از افق سلطنت
ز نو ٭ ماهی طلوع کرد که روشن کند جهان ٭ خورشید طلعتی که ز فر جبین او ٭ صد گونه نازش است زمین را بر آسمان ٭ ودر آن
حضرت صاحبقران محافظت ذات شریف وجواهر لطیف او را که در کنف حفظ حفیظ علیم تعالی وتقدس پیوسته مصون ومحروس
والحمد لله علی ذلک بعهده اعلی تومان آغا که بلقیس زمان ونیز فیدافه عهده داوان بود نامزد فرمود آن ملکه ملک نهاد فلک
اقتدار مراسم طوی ونثار تقدیم نمود ب بشکرانه بانوی بلقیس فر ٭ برآراست بزمی وجشنی دگر ٭ که فردوس در جنب آن رشک
نمودی ز صد بوستان یک گیاه ٭ دران بزم شه کرد بخشش بسی ٭ فزون زانکه داند شمارش کسی ٭ بعشرت یکی هفته بگذاشته ٭
مراد دل از عیش برداشته ٭ وچون امیر عثمان عباس برسم اتالیکی آن شاهزاده جوانبخت بلند پایه وسرافراز گشته بود وحلیله او صاحبقرین آغا
که قرابت نزدیک بحضرت صاحبقرانی داشت بدایگی سعادت یافته ایشان نیز طویهای لایق وجشنهای موافق ترتیب داده
جشنها کردند ونثارها افشاندند ب بصد گونه اقبال وشادی وکام ٭ بعشرت بر آمد سه هفته تمام ٭ وچون از دو طوی
طوی ولوازم عیش فراغت حاصل آمد ومراسم شکر وشکرانه باقامت پیوست صاحبقران گیتی ستان در سه شنبه هجدهم ذی القعده
از ملک کول نهضت فرموده بسعادت واقبال روانه شد ودر برمر عنبر فرود آمد گفتار در فرستادن حضرت صاحبقرانی شاهزاده
جوان بخت ارجمند میرزاده شاهرخ را جهة ضبط ممالک سمرقند صاحبقران سپهر اقتدار صباح جمعه ب ذی القعده میرزاده

شاهرخ اشارت فرمود که متوجه سمرقند شود وبضبط واراداتی آن ممالک قیام نماید ودر باب داد گستری ورعیت پروری سعی بلیغ
بتقدیم رساند ودر این معنی از هر گونه نصایح پدرانه بسی سخن راند مختصر آنکه ب روان شو سوی تختگه با سپاه ٭ ولی روز بنیم سر برنگاه
تخت آنکه فارغ مباش از سپاه ٭ که قفلش بدولت بود رهنمای ٭ سپه ساز طاعت بشان دراز ٭ سوی عدل چون روز نشد سرفراز
ز گفتار پیغمبرش بر مگرد ٭ اگر در سری وگر در نبرد ٭ طلب هیچ جز نام نیکو مکن ٭ که این یک نامی گرد د کهن ٭
بر آن باش تا هر چه رفت گنی ٭ نظر در صلاح رعیت کنی ٭ خداوند را بر رعیت گمار ٭ که معمار ملکند پرور کار ٭
بداندیش توران دو ... ٭ که نفع تو دنیه درازه خلق ٭ ز ظالم ستان داد مظلوم را ٭ میارا بانصاف آن بوم را ٭
حوایج بر باد شه خوابخوش ٭ چو بیند ضعیف از قوی بارکش ٭ خداوند است بردار کر ٭ بیخشاد بخشایش حق نگر ٭
بسمع رضا مشنوا عاده کس ٭ وگر گفته باشد نیوش رس ٭ چو خشم آیدت برگناه کسی ٭ تامل کن در عقوبت بسی ٭
که سهلست لعل بدخشان شکست ٭ شکسته نشاید دگر باره بست ٭ رضا جوی حق باش وحق نشوی ٭ که گر کار بندی پشیمان نشوی ٭
فرو آی جهان ز من باد باد ٭ به نیروی دولت دلت شاد باد ٭ برسم وداع آنزمان ورش ٭ گرفت وبوسید چشم وسرش ٭
روان گشت شهزاده کامگار ٭ رفیق رهش عون پروردگار ٭ وچون شاهزاده شاهرخ بعزم تختگاه روی سعادت براه آورد
حضرات عالیات ملک خانم وتومان آغا ودیگر آغایان وخواتین نیز با تمامی اغرق برحسب فرمان قضاجریان متوجه سلطانیه شده
وبعد از وصول سلطانیه حضرات وخواتین با اغرق برحسب فرموده در آنجا اقامت کردند وشاهزاده جوانبخت از آنجا گذشته روان
چون منازل ومراحل قطع کرده از آب جیحون عبور فرمود واهالی ... بر رسم استقبال بانثار وپیشکش پیش آمدند ب زنزدیک شاه تا شحی
کس ٭ همه ره نثار وزر وپیشکش ٭ ز هر کشور وبوم فرمان دهان ٭ پذیره شدندش کهان ومهان ٭ چو آگاهی آمد سوی تختگاه ٭
که شهزاده آمد بکش با سپاه ٭ پذیره شدندش پیر وجوان ٭ سلیمان شه آن سرور کاردان ٭ جهنده این یسر فقرا ٭
که شمس ... ٭ سرا سر همه مردم پیشه ور ٭ نمودند هر یک دگرگون هنر ٭ بیاراسته همچو خلد برین ٭
همه شهر وکوی اندر ان ٭ بگسترده زربفت بر بوارها ٭ چمنهای گل گشته بازارها ٭ دهقان ز ربفت وخود دگر ٭
علم بسته دروازه تا سر بسر ٭ ز دروازه شهر تا قصر شاه ٭ فکنده ز ... ز اطلس براه ٭ همه شهر در زیور زرنگار ٭
زر وسیم در پای اسبان نثار ٭ وچون شاهزاده نیکو کار در عین جلالت واقبال بر مستقر سلطنت قرار یافت وزمان
... ونور آثار ودرجت ومعدلت چهارجهت خوش وجای روح افزای سمرقند که در آن ... شیرین لبان شکر خنده است غیرت فردوس برین

ورنگ نگارخانه چین گشت ب منادی بفرمود در شهر شاه ٭ که آید سوی بارگه دادخواه ٭ چو نوشیروان کرد بنیاد داد ٭
جهان را ز عدل عمر یاد داد ٭ چنان پند صاحبقران کار بست ٭ که از امر ونهیش در دولت تحت ٭ بر آن بور بادا آفرین خدای ٭
که گفت پدر کیسر آرد بجای ٭ ز مجاری احوال واوضاع سکان آن دیار وبقاع واهالی آن نواحی مسعود شد ب
بقومی که اقبال خواهد خدای ٭ دهد خسروی عادل ونیک رای ٭ بظهور آمد وکافه خلایق در مهاد امن وامان وبساط عدل
واحسان فارغ البال ومرفه الحال بیاسودند چه از کران تا کران آن ممالک وولایت از کمال معدلت وعدالت آن مهر سپهر جلالت
ب نکردی هیچ آب از باد فریاد ٭ قبای گل گشتی پاره از باد ٭ کبوتر ز عقاب آموختی پند ٭ بنگاهش چو دوری ارکن بند ٭
بجز مطرب کسی رهزن نبودی ٭ برهنه کس بجز سوزن نبودی ٭ گفتار در غزا فرمودن حضرت صاحبقران با کفار
کرجستان صاحبقران گیتی ستان دگر باره داعیه احراز فضیلت ویجاهدون فی سبیل الله باموالکم وانفسکم ذلکم خیر لکم درین نهضت
عالی نهمت گرفته عزم جهاد کفار گرج مصمم فرمود واز آن یورت کوچ کرده شکار کنان براه کوهستان کرجستان در آمد وکرجیان
آن نواحی را مقهور گردانیده وغارت کرد ب روان کرد لشکر بعزم جهاد ٭ سمند ظفر زیر ران بر نهاد ٭ ولایات کفران تاراج داد ٭
سران را زسر خود تاج داد ٭ وخان عزت مصعوب بیضی کرجیان که ... مشهور است ... ایشان قلعه وکوهها
وجایهای محکم متحصن شده بودند برحسب وعده وان جندنا لهم الغالبون بر همه غالب آمده مجموع را قتل وتاراج ودمار از روزگار
بر آورده ومظفر ومنصور از آن کوه فرود آمده ودر آن حلکا بسعادت واقبال نزول فرموده بعیش وکامرانی مشغول شد واز آنجا رایت
نهضت را فراخته بشهر تفلیس که تختگاه آن بلاد است نزول فرمود واز آنجا بازگشته شکارکنان بحلکای شکی در آمده چندان آنمحل را مضرب
خیام اقامت ساخت وجهة تسخیر ایل وولایت برتاز امیر حاجی سیف الدین وجهانشاه بهادر با جمعی امرا وگروهی گزین از سپاه
ظفر لوا بایلغار روانه فرمود وایشان برحسب فرموده شتابان رفته تمامی کوه ودشت برتاز را غارت کردند وایل والوس آن نواحی را
کوچ کرده برانده بدرگاه عالم پناه آوردند وشیخ نور الدین سارنوغا با لشکر گران بجانب کوهستان در آمد سیدعلی شکی از آلات
از خوف آن حال ملک ومال گذاشته راه گریز پیش گرفت شیخ نور الدین خانهای او را ... خاک برخراب ساخت وبباد
تاراج برداده آتش در زد وچون از آن مهم فراغ یافت اقبال لیا بپایه سریر اعلی آمد ودر این اثنا از شیروان خبر آمد که لشکر توقتمش خان بتوم
ایشان اطلس وایاس اطلس وعیسی بیک بیلی بی ودیگر امرا از دربند گذشته بعضی ولایات شیروانات را تاختند ب ... بسته ٭
که او رنگ ورایات افراشتند ٭ شهنشه شتل زد که نخجرخام ٭ بپای خود آن برگاید مدام ٭ تذروی که بردی سر آیه زمان ٭

بچرخ شاهینش آید کمان ٭ بلخ چون پر بسر را بیاز داد ٭ کمند خطی بچون باز داد ٭ و با لشکر نصرت شعار چون آفتاب کارزاری
روی توجه بسوی ایشان نهاد شاهزادگان کامران و امرا و نوئینان اعلام دولت برافراخته و اسباب جنگ و جدال آماده ساخته
فوج فوج روان گشتند بیت درو دار و غا و مرکب سپاه ٭ نم پای رسید و گرد بماه ٭ ز لشکر یکی جوش از اندازه ٭ ز بیغاره کرد دشمن
ناله کرنای رویین خم ٭ در افگند زهره هزار اکم ٭ کوه و صحرا ز بس نفیر و خروش ٭ ز طبقهای میان زد جوش ٭ لشکری بیشتر ز مور و ملخ
گرم گشته چو آتشین دوزخ ٭ همه پولاد پوش و آهن خای ٭ کین کش و دیو بند و قلعه گشای ٭ هر یکی در نهاد خود شیری ٭ قائم کشوری بشمشیری
لشکر توقتمش خان چون ازین حال واقف شدند بی توقف روی بگریز نهادند و بازگشتند و حضرت صاحبقران کنار کنار آب کر برقرار چون
از ارکنجین نیشاپرت خبر آمد که بوربیجیان از برای قشلاق یورتی مناسب اختیار نمایند ایشان بعد از تفحص علف زار محمود آباد را لایق دیدند
و صاحبقران سپهر اقتدار بآنجا رسیده بتقریب قره باغ در قاین کهنه نزول فرمود و مجموع لشکر نصرت شعار برانغار و جرانغار
تومان تومان یورتها بخش کرده فرود آمدند و چون خلق خاطر و دل فراغ حضرت صاحبقران شد باحضار اولاد و اسباط نقابت کالات
کس بسلطانیه فرستاد و حضرات را با اغرق طلب فرمود سرای ملک خانم و تومان آغا و چلپان ملک آغا و سایر خواتین و فرزندان
با اغرق بدرگاه عالم پناه آمدند و از آب کر گذشته باردوی همایون پیوستند و امیرزاده میرانشاه نیز از طاهر توجه درگاه عالم
پناه گشت و چون بپایل رسید او را پسری شد و چون این خبر بسمع مبارک صاحبقران رسید او را خلیل نام نهاد و امیرزاده پیر محمد بر
حسب فرموده امیر سونجک و حسن جندار و علی بیک جیبی را در شیراز گذاشته و با لشکر توجه نموده و در این محل باردوی همایون پیوست
و تفرج زمین بوس استسعاد یافت و آن زمستان در آن موضع بعیش و کامرانی و مسرت و شادمانی گذرانیدند بیت شب و روز از عشرت و
عیش و ساز ٭ بهر جانب دری ز خرمی باز ٭ گفتار در لشکر کشیدن صاحبقران ممالک ستان دوم بار بجانب توقتمش خان
در اوایل فروردین که سپاه سبزه بفرمان سلطان ربیع بجوش آمده روی بپیروزی بدشت نهاد و از قدوم میمنت آثار صاحبقران
بنیاد شوکت لشکر سرما و زمستان بکلی برافتاد رای ممالک آرای حضرت صاحبقرانی اقتضای آن فرمود که لشکر بطرف توقتمش خان کشد
و او را از نو گوشمالی دهد که دیگر باره پای غرور از حد قدرت و ملکت خود فراتر ننهد بیت کلاه پدر که شد از جام هوا سرمست ٭
فتنه انگیز از غمزه خوبان گردد ٭ باران سایه الطاف بر ترتیب سپاه انداخته لشکریان را او کله داد بیت علمی کرد کز گیتیان رنج ٭
ز گوهر کینی لشکر آمد برنج ٭ و فرمان داد که حضرات عالیات با اغرق بسلطانیه روند و سرای ملک خانم و تومان آغا با فرزندان همراه روانه
شوند و چلپان ملک آغا و بعضی خواتین دیگر در آنجا توقف نمایند و موسی رکمال را ملازم ایشان ساخت که با تمام امور ایشان قیام نماید

سلطانیه

سلطانیه متوقف باشند و بوداق بضبط آنجا قیام نمایند و بیرون از آن بر حسب فرمان توجه شد حضرت صاحبقران بتاریخ پنجشنبه پنجم جمادی الاول سنه
سبع و تسعین و سبعمائه از آنجا رایت عزیمت برافراخت ٭ با سلک رزمی توانائی بیاخت ٭ نشست از بر بادپا ره نورد ٭ بجوار لشکر
بیرون ٭ جهان در جهان لشکر آراسته ٭ ز کوس و کرنا فغان خواسته ٭ و عساکر گردون مآثر بترتیبی هر چه تمامتر فوج فوج علمها برافراخته
و جاپکین و چیپین جهات و طلایع انداخته توجه نمودند و چون رای توجه بصوب شرق و شمال داشتند بر حسب فرمان چنانچه معهود
سپاه ترکستان است روان گشت و حضرت صاحبقران هم در قشلاق حشمت آثار مکتوبی بتوقتمش خان نوشته بود بیت سخنهای پرورده در آن
که از مغز مردم رباید پلنگ ٭ خدائی که امید واری دهد ٭ عقابی که بر صلح یاری دهد ٭ زبان بند های چو پیکان تیز ٭
دری در تواضع دری در ستیز ٭ سخن ساخته در گذارش دونیم ٭ یکی نیمه امید و دیگر ز بیم ٭ طراز سر نامه بد از نخست ٭
بنامی که نامه شد درست ٭ خدائی که امید دارم از دست ٭ دل مرده جوینده را کام از دوست ٭ چه آوردم از هرچه آمد پدید ٭
رساننده هرچه خواهد رسید ٭ پس از آفرین جهان آفرین ٭ بسی داستان راند از مهر و کین ٭ که ای پرده ده دیو غرور تند ٭
چرا پایه خود نداری نگاه ٭ چه دوری نمائی دگر در دماغ ٭ که بر باد صرصر کشی چراغ ٭ فراموش کردی مگر آن نبرد ٭
که از ملک و مال برآورد گرد ٭ کمن بازکاری که این بزه گیر ٭ بنخجیر رنگان درآمد دلیر ٭ بطاراس خود فرود آورند ٭
که با دشمنان سر فرو آورند ٭ بهر کز زدم بومی که من تاختم ٭ ز بیگانه آن خانه پرداختم ٭ کسی کو مرا نیکخواهی نمود ٭
ز من هیچ بدخواهی او را نبود ٭ زبانم چو در عهد شد رهنمون ٭ ببردم سر از عهد دهقان برون ٭ کرم ژرف دریا بود دم بزد ٭
ز دریا برآرم نهنگ شیر کرد ٭ بهر جا که نیروی من پی فشرد ٭ مرا بود پیروزی و دستبرد ٭ چو کین آوری کین ستانی کنم ٭
شوی مهربان مهربانی کنم ٭ اگر گوهرت باید و گر نهنگ ٭ ز دریای من هر دو آید بچنگ ٭ درشتی و نرمی نمودم ترا ٭
بدین هر دو قول آزمودم ترا ٭ چو نامه بخوانی نیازی درنگ ٭ نمائی بمن صورت صلح و جنگ ٭ تغافل نسازی که سیلاب تیز ٭
بجوشت درآرد سیلاب ریز ٭ و شمس الدین المالغی را با آن مکتوب برسالت پیش توقتمش خان فرستاده بود و شمس الدین مردی
دانای سخنور کار دیده بود رسوم و قواعد توره را نیکو دانستی و سخنان دلپذیر ادای مقصود بر حسب اقتضای
هر مقامی توانستی و چون از دربند گذشته در دشت قبچاق بتوقتمش خان رسید و مکتوب رسانیده سخنان حضرت
صاحبقرانی بحسن عبارت و چرب زبانی ادا کرد در خاطر توقتمش خان نیات جای گیر آمد و میل بمصالحت مظهر
خواست که دست مجادله در دامن اعتذار آویزد و از سر صدق و صفا پای اطاعت در راه موافقت نهاده نوعی

بیارد که غبار وحشت از میان برخیزد امرای او از سر جهل و غفلت پای منع و افساد در میان آن کار زده نگذاشتند و دیت
پندار از خاک ادبار چشمه دولت و ولی نعمت و چشم سعادت خود را پاشیدند بیت گریزد کسی کز شهریاران آز ٭ زند مرد شوربخت راه دراز ٭
کسی را که دولت رود در زمان ٭ شود با فرومایه هم داستان ٭ توقتمش خان سخن آن بد دلان از راه صواب فتاده در شیب نخوت
غرور بهم و بیم شور گشت و سخنان خشونت آمیز در جواب مکتوب نوشت بیت بتیزی که صاحبقران نامه کرد ٭ سخنهای بر بد
سرخامه کرد ٭ و شمس الدین المالغی را خلعت پوشانیده بازگردانید و چون شمس الدین در آب سمور بموکب همایون رسید و از
اقامت مراسم زمین بوس مکتوبیکه از توقتمش خان داشت بعرض رسانید حضرت صاحبقران از آن جوابهای ناصواب بغایت
خشمناک شد و بعرض لشکر و ترتیب سپاه فرمان داد گفتار در عرض دیدن حضرت صاحبقران مظفر لوا لشکر فیروزی
نشان را شهنشاه دیندار صاحبقران ٭ خدیو فلک قدر گیتی ستان ٭ بفرمود تا رزم جویان سپاه ٭ درآیند با ساز سوی رزمگاه ٭
برآراسته گستراب و سوار ٭ همه با سلاح آنچه آید بکار ٭ و آب سمور در دامن کوه البرز واقع شده و از آنجا تا دریای قلزم
بحر پنج جا باشد بر حسب فرمان لشکر با ترتیبی تمام سوار شده توره انداختند چنانچه قول دست چپ در دامن کوه البرز بود
و قول دست راست در کنار دریای قلزم از جیب کوه تا لب دریا صفها برآراسته و از فرزند ترک رزم از بالا تا نشیب نعل داد
پایان مصراع درخشنده چون ماه تا کاسه ٭ از کثرت و بسیاری بمرتبه که در زمان چنگیز خان هیچ آفریده چنان لشکری یاد
نبود و نشان نداده و ندیده و در تجمل و آراستگی تحسینی که در قصص و حکایات ملوک عجم مثل آن نخوانده و نشنیده بیت
سپاهی بکثرت فزون از حساب ٭ بآیین فروزنده تر ز آفتاب ٭ همه غرق پولاد و آهن گسل ٭ هژبران پیل افکن شیر دل ٭
صاحبقران کامکار محفوف بعون ایزدی در کنار دست چپ و قول دست راست لشکر نصرت شعار گردیده بنفس مبارک خود
هر فوج که از سپاه ظفر پناه میرسید امیر ایشان با بهادران بزانو درآمده و زبان اخلاص و خدمتکاری بعرض بندگی و
جان سپاری برمیگشادند بیت که ای ملک را از تو فرخنده فال ٭ بعهدت سر فتنه پایمال ٭ سپهر برین پایه تخت تست ٭
جوان گیتی از دولت بخت تست ٭ سراسر سر و جان ما بندگان ٭ فدای سم اسب صاحبقران ٭ به نیروی اقبال او تا چو جور ٭
اگر برزد دشمن شود بحر و بر ٭ بروزی که باشد که دار و گیر ٭ بگرز و سنان و به تیغ و به تیر ٭ زمین کوه تا کوه پر خون کنیم ٭
ز خون شان جهان رود جیحون کنیم ٭ و هر یک زانو زده رکاب آن حضرت چنانچه رسمست بوسیدند و آن حضرت ایشان را نوازش فرموده
پادشاهانه استمالت بیفزود و چون در کنف حفظ الله بقلعه باز آمد کورکه و نقاره و کوس فرو کوفتند و کرنا های در غو

برکشیده

برکشیده و از قلب و جناح و میمنه و میسره تیغهای برهنه برطرف دشمن آخته سوران انداختند بنوعی که از صدای آن زلزله در کوه
و غلغله در صحرا افتاد بیت بجوشید بحر و بلرزید کوه ٭ روان گشت لشکر گروها گروه ٭ امرا و تومان و هزاره و قشونات فوج فوج مور و ملخ
روان شده چون از دربند گذشتند در دامن البرز کوه قومی از هواداران توقتمش خان بودند که ایشان را قیتاق گفتندی حضرت
صاحبقران جهت تفال باستفتاح ابرکه الفاتحه ام الکتاب بقلع و قمع آن بد نیتان فرمان داد عساکر گردون مآثر بر سر ایشان
ریخته و اطراف و جوانب ایشان را چنان فرو گرفته که از هزار یکی جان بدر نبرد و مجموع را غارتیده و جهای ایشان را آتش
زدند و آن بد کیشان خود در فرار دوزخ سوخته و در گلستان شعله انتقام افروخته وکذلک نفعل بالمجرمین و توقتمش خان شخصی
اورتاق نام بایلچی گری روانه جانب حضرت صاحبقران کرده بود در اثنا نزدیک معسکر همایون رسید و چون کثرت و
غلبه سپاه ظفر پناه مشاهده کرد هراسیده و هراسناک بتعجیل تمام بازگشت و توقتمش خان را آگاهی داد که صاحبقران با لشکران مستولای
و قول ترتیب داده ایلغار کرده رسید توقتمش خان را از استماع این خبر دود حیرت بسر آمده قراچی بیگلای ساخته با لشکری روان شد چون
حضرت صاحبقرانی با مجموع لشکر بموضع ترکی رسیده نزول فرمود بمسامع علیه رسانیدند که منقلای توقتمش خان قراچی با علبه تمام
در کنار آب خوی فرود آمده است صاحبقران نصرت قرین بنفس مبارک با لشکری گزین ایلغار کرده روان شد و در وقت صبح چون
باد از آب گذشته بر ایشان حمله کرد و بزخم شمشیر آتشبار دمار از روزگار مخالفان خاکسار برآورده عرصه صحرا و دشت را
بخون دشمنان لاله گون گردانید و سبزه تیغ از نهال اقبال غنچه فیروزی شکفانید بیت روی صحرا همه گلگون ز خون ٭
شد ز شمشیر گلگون جگر دشمن رو ٭ صاحبقران گیتی ستان با عساکر نصرت نشان از آنجا روان شده کنار آب سونج رسیده فرود
آمد و توقتمش خان بر کنار آب ترک لشکرهای خود جمع آورده بود همه تورها و عرابها و کوهها پیش داشته جای خود را محکم کرده
بودند و محاربه و مقابله را آماده گشته و چون حضرت صاحبقران صفهای لشکر آراسته نزدیک رسید بنیروی دولت ثابت ارکان و
شکوه عساکر کشورستان سیلاب رعب و هراس در خانه ثبات و تمکین توقتمش خان انداخت و توقف نتوانست نمود با سپاس
چرها انداخته و جنگ گریز تیز ساخته بازگشتند صاحبقران با لشکر ظفر قرین که رسیده اگر ده از آب ترک عبور نمود و توقتمشخان
تاب قوری در رسید با ایساو و جمع آتی لشکرهای خود مشغول شده و چون سپاه ظفر پناه را زاد و توشه کم مانده بود حضرت
صاحبقران کنار کنار آب بطرف ولایت جولات روان شد تا لشکریان از غلات آنجا آذوقه بردارند و از سر فراغ روی
جلادت باستیصال مخالفان نمایند در این اثنا قراولان خبر آوردند که توقتمش خان دیگر باره لشکر آراسته است و کنار کنار آب بطرف

شب در عقب لشکر منصور بپایه حضرت صاحبقران میمنه و میسره و قلب و جناح لشکر نصرت شعار ترتیب داده بازگشت و ببالا آب
نوح ایشان شد و چون ساق بیان جانبین نزدیک شد در روز سه شنبه بیست و دوم جمادی الثانی سنه سبع و تسعین و سبعمائه
موافق تنکوزییل در مقابل یکدیگر فرود آمدند قواجیان سپاه ظفر پناه برحسب فرمان قسمت کردند و لشکریان از چپ و جوانب برای
معسکر نصرت قرین خندق فرو برده چپرها زدند و بندها استوار کردند بیرون آن خندق خندقی دیگر کندند و در تیغ لازم
الاتباع نفاذ پیوست که در آن شب هر کس بجای خود پای ثبات برقرار داشته از محل خود حرکت نکند و از شبیخون برحذر بهیچ
آتش نیفروزد و آواز برنیارد و فغان ندارد بیت بفرمود کاتش نسوزد کسی • نباید که آید صدای جرس • امر عالی را امتثال
نمودند و در همان شب بیت ز رای کج و تیره ایلچی اجل • نگشت از طریق سعادت بحل • بادبار شد گمتش راهبر • خطا کرد
از بخت آن خیره سر • ز بود و ز نابود تمثال او • چه خیزد بجز تیره احوال او • ز توجی ز رادان و خاقان نژاد • کسی قرطغل را ...
گفتار در کوچ حضرت صاحبقرانی بعزم جنگ سلطانی روز دیگر که از نگین کار افق بیت شد خاور علمها برافراخت •
بتیغ روز شب را سر فکند جفت • فلک را شد تهی ز مهرها طاس • مبدل شد لباس آلماس • صباح چهارشنبه لشکر از هر دو طرف
بجوش و خروش درآمدند بیت علمها کشیدند لشکرکشان • برآمد ز رزو در محشر نشان • سپاه از دو جانب صف آراسته •
زمین آسمان وار برخواسته • نفیر از کوس کرده تا کاف • زمین را رسانیده عرش شکاف • بر تیره برآمد ز درگاه شاه •
سر بر نهادند گردان کلاه • صاحبقران سپهر اقتدار بر قوای جناب اشراق در نقش و ترتیب لشکر افگند و بنفس قول مرتب ساخت
توره انداخت و بهادران رزم آزموده را با کمان چپرها گرفته پیش ایستادند و میرزاده محمد سلطان را در قول بزرگ تعیین فرمود و
اطراف و جوانب قول را بدلاوران صفدر و صف شکنان دلاور محکم گردانید بیت ز رایات لشکر چو کوه بلند • بشمشیر و گرز و کمان و کمند •
سر جنگ تا ساقه از تیر و تیغ • برآورده کوهی ز آهن بتیغ • جداگانه هر کوکب هر گروه • حصاری برآورده مانند کوه
و بنفس مبارک با هیبت و بخت قشون تکل بیت همه آلت جنگ بر ساخته • چو دریائی از آهن انگیخته • در عقب لشکر بایستاد بیت نصرت
عنان گرفته و اقبال در رکاب • در آسمان رسیده بشارت فتح باب • و لشکر مخالف نیز در مقابل صفها ترتیب داده و علمها برافراختند
بیت ز تیره بیابان شد آوردگاه • بپوشیده دیدار خورشید و ماه • دو لشکر گویم که دو کوه قاف • رسیدند در جلوه گاه مصاف •
چو دریای هیجا درآمد بجوش • ز مردان جنگی برآمد خروش • اجل فتنه را کارسازی نمود • سپه با سپه دست بازی نمود • برآورد از تیر گیر
ده و دار و گیر • بپوشید روی هوا را به تیر • در این ساعت از طرف میسره شخصی خبر آورد که میمنه مخالف کونچه اغلن و بیک یارق اغلن و قتا

و داود صوفی و داود توقمیتان و اوتوکو با غلبه تمام بمقابل میسره لشکر منصور درآمده اند حضرت صاحبقران بتعجیل تمام متوجه
ایشان شد و با قشونهای آراسته حمله کرد ایشان چون صولت عساکر گردون مآثر مشاهده کردند پشت داده روی بر نهادند و از
حمله و بعضی قشون که با حضرت صاحبقران بودند جمعی در عقب ایشان روان شدند و ایشان چون بقول خود رسیدند باز ایستادند
و بر آن جماعت که از پی ایشان رفته بودند حمله آورده بازگردانیدند و بحضرت صاحبقرانی رسانیدند و بعضی را کشته و بعضی از
هر طرف گریخته و باین واسطه قشونات بهم برزده شد و ایشان دلیر گشته پیش راندند و بر حضرت صاحبقران حمله آوردند امیر شیخ نور
الدین جان فدای ولی نعمت و توکل بر حضرت عزت کرده پیش دشمنان فرود آمده و پنجاه کس با وی فرود آمدند و زخم تیر جگر
دوز ایشان را بازداشت بیت بهر تیر کز شستشان شد روان • بپهلو درآمد یکی پهلوان • و محمد آزاد و علی شاه برادر او و توکل باورچی
هر کس عرابه از عرابهای مخالفان گرفته پیش آوردند و هر سه را در پیش حضرت صاحبقران کامکار بجای چپر بر هم بستند و الله داد با قشون
وفادار بمدد رسیده او نیز بپهلوی شیخ نورالدین پیاده شد و حسین ملک قوچین نیز با تمغان برسید و فرود آمد و امیرزاده جاکو
با قشون خود پیاده و با ایشان موافقت کرد و قشون قول با توق علم رسیده کورگه زدند و برخروشیده و سوران انداختند و پشتی بر آن قشون
خود رسیده در عقب قشون قول فرود آمدند بیت نهیب غریو شدن کوس جنگ • بدرید زهره ببر و روی پلنگ • نفیر دلیران ز آو
باوج • ز هر گوشه سیرف خون موج موج • و هر چند لشکر دشمن فوج فوج آمدند و حملهای پیاپی کرده کوششها نمودند بهادران ظفر
پناه را که فرود آمده و سوکدامشی کرده تیر باران اعتنا از جای نتوانستند جنبانید بیت زبس قتل و زخم انداختن دشت کین • تو گفتی که دریا
خون شد زمین • ز بس کشتگان گرد بر گرد راه • چو بازار محشر شد رزمگاه • و خدایداد حسینی که قول دست چپ بود از کونچه اغلن که قول دست
راست مخالف بود گذشته از پس پشت جماعتی که در مقابل حضرت صاحبقران ایستاده جنگ میکردند درآمده و ایشان را تیرباران کرده اوراق عمر اعدا
حالت امیرزاده محمد سلطان با قشونهای خاصه آراسته و تکل بمدد رسیده و از دست چپ حضرت صاحبقران درآمده بجنگ مشغول شدند و
مجموع بهادران باتفاق حمله آوردند و یکبار بر لشکر مخالف زدند و زخم شمشیر آبدار و ضرب سنان آتشبار دست راست دشمن را منهزم گردانیدند
و امیر حاجی سیف الدین را که قول دست راست بود و از آن معسکر حالتی قتاد چه دست چپ مخالف که قول ایشان امیر عیسی بیگ تکچی
خوارزم بود غلبه کردند و از وی گذشته او را در میان گرفته و او نیز دل از جان برداشته با تومان خود فرود آمد و چپرها پیش کرد و
سوکدامشی کرده به قوه شجاعت دست جلادت برگشادند و چون کوه پای ثبات فشرده کوششهای مردانه نمودند و هر چند
سپاه مخالف بمدد یکدیگر میرسیدند و به نیزه و شمشیر و سالمق حمله میآوردند ایشان زخم تیر همه را باز میگردانیدند بیت خدنگ کمان کرد

جان ستوه • فشاکش کمان تیر بر هر گروه • تا جهانشاه بهادر با تومان خود از طرفی دیگر درآمد و بر دشمنان حمله آورده جنگ
عظیم در پیوست بیت برآشفته شیران گوپال گیر • فرو ریخته از دو سو تیغ و تیر • سنان چشمه خون گشاده ز سنگ • برآورده صد بیشه تیر
خدنگ • خدنگی همه سرخ گل بر باد • گل و خون برآورده از خار او • سم بادپایان ز خون چون عقیق • شده تا بخدین گون در عرق
و چون آن دو بر صاحب تدبیر دل و شیر دشمن شکار کشورگیر باتفاق بقوت یکدیگر باز داده قول دست چپ مخالف را که در مقابل
بود منهزم گردانیدند و تمور خواجه آق بوغا تیر دست بردهای دلاورانه نموده لشکر میسره مخالف که در برابر او بودند براند و امیرزاده رستم
عمر شیخ با تومان خود برق وار و صاعقه کردار برانداز و خرمن ثبات ایشان را بسوزانید و گریزانید و در آن خود سالی نام مرد نامدار
زنده گرفته آورد شعر ان الشری اذا سری فبنفسه • و ابن الثری اذا سری اسریهما • و غیلی بی بهرین که از معتبران و ایلچیان توقتمش خان بود
با بهادران لشکر خود پیش راند و بیت ستانید حور و دو گفتا منم • هژبری که در جنگ پیل افکنم • پلنگان در دم بر سر کوهسار •
نهنگان خورم بر لب جویبار • ستانم ز پهلو درآید شکاف • گراهی بگویم انگیزم اندر مصاف • و آواز برآورده عثمان بهادر که بیارزت
طلبید امیر عثمان را از آن لاف باد انگیز آتش حمیت زبانه زد و بی توقف بیت جلوئی روان گشت بر پشت باد • عجب بین که بر باد کوه
ایستاد • درآمد بمیدان چو سیلی بجوش • که از کوه در پستی آرد خروش • درآمد بناورد چالش کنان • بخون مخالف سکالش کنان •
و چون عثمان بهادر با قشون خود بایشان رسید از طرفین درهم آویختند و بیدریغ شمشیر و گرز و سالیق بر یکدیگر ریختند بیت زبس قتل
روی زمین خون گرفت • فلک ماند زان چیره دستی شگفت • عاقبه الامر از نیروی دولت قاهره عثمان بهادر غالب آمد و مخالف را
مقهور گردانید و برانداخت و دیگر امراء و بهادران عساکر گردون مآثر هر کس در محل خود دلاوری و مردانگی داده و از میامن اقبال صاحبقران
بیهمال سپاه مخالف را یکبارگی بر هم شکسته همه را متفرق و پریشان ساختند و توقتمش خان با شاهزادگان جوجی نژاد و امراء و نوئینان پشت
هزیمت داده روی بر نهادند و بسیاری از لشکر ایشان کشته شد بیت خداداد فرصت شهنشاه را • هزیمت در افتاد بدخواه را • ز دشت کین
خون و خوی ریختند • گرفتند و کشتند و آویختند • برآمد جوی خون صحرا و دشت • سراسر زمین سرخ چون لعل گشت • بخون غرقه شد ترکمان ریخال •
تو گفتی که در شفق شد هلال • چو بر دشمنان شاه شد کامکار • شد از خرمی کار او چون نگار • فرود آمد از باره خوش خرام • که دید انجم
مقصود رویش بکام • بشکر خدا روی بر خاک سود • که پیروزی از داور پاک بود • شاهزادگان و امراء و نوئینان زانو زده مراسم
تهنیت بجای آوردند و نثارها کردند و حضرت صاحبقران ایشان را کنار گرفته ستایش فرمود و رایات نصرت شعار از آنجا بنهضت متوجه فتح و
فیروزی روان گشت و چون کنار آب قورای مخیم نزول همایون گشت عاطفت پادشاهانه تفقد احوال اعوان دولت نمود امیر شیخ نورالدین را که در

جنگ جان سپاری کرده بود بمزید عنایات و ترتیب اختصاص بخشیده و پایه قدر او را بلند گردانید و اسب و جامه زردوخته و کمر مرصع انعام
داشت و صد هزار دینار کپکی او را کلکا فرمود و دیگر امراء و بهادران که آثار شجاعت و جلادت بظهور رسانیده بودند همه را او کلکا ...
بانواع نوازش خسروانه سرافراز گردانید گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران از عقب توقتمش خان حضرت صاحبقران
گیتی ستان اموال و غنایم که از اندازه بیرون در این فتح همایون حاصل آمده بود با اغرق گذاشت و امیرزاده میرانشاه را که منتشر
از انصاف از سبب خطا کرده بود دست مبارکش سبب گسری یافته در اغرق گذاشت و امیر یادگار برلاس و امیر حاجی سیف الدین را
پیش او بازداشت و لشکر اختیار کرده ایلغار فرمود و بنگامیشی توقتمش خان روان گشت و بتعجیل تمام شب و روز در عقب او میراند و چون
بمعبر اتل رسید که آن را گذار توراتور گویند پسر اورس خان قوریچاق اغلن را که ملازم حضرت صاحبقران بود جمعی بهادران
اوزبک که در سلک ملازمان موکب همایون منخرط بودند همراه کرده و اسباب پادشاهی آماده آراسته بخلعت طلادوز و کمر زرین
مشرف گردانید و از آب اتل گذرانید و خانی الوس جوجی را باو تفویض فرمود بیت آوردی جهان تیغ فراز • سر
تازیانه دادی باز • گنج در حضرتش روانه شده • غارت تیغ تازیانه شده • شاهزاده جوجی نژاد برحسب فرموده
بدان جانب آب رفت و بجمع اوردی و سپاه پراکنده و ضبط الوس مشغول شد و عساکر گردون مآثر در پی دشمنان شتافته
تا اوکک رفتند و بسیاری از ایشان را بقتل آوردند و آن روز برگشتگان را ازین طرف ضرب شمشیر قاتل بود و از آن طرف
آب خونخوار اتل شیرنیان را گرفته اسیر کردند و اندکی از ایشان بعد ما خود را در آب انداخته بآن طرف اتل گذشتند
و توقتمش خان خانی را با خانمان و هر چه داشت از بیداد و نهان گذاشت و از بیم جان با معدودی گریخته بطرف بلوکر
بجنگلستان درآمد و از چنگال شیران دشمن شکن امان یافت و لشکر منصور ازین سوی آب تا بآن موضع رفته که
در یورش اول دشت از آن طرف آب بآنجا رسیده بودند و غارت کرده و آن موضع نزدیک بظلمات و سپاه ظفر پناه
این نوبت نیز اکثر دشت قبچاق را غارت کردند بیت نه چندان غنیمت بلشکر رسید • که اندازه آید آن را پدید •
ز سیم و زر و نقره و لعل و در • منازل گران کرانشته پر • غلامان تتقاق خوبروی • کنیزان حوراوش مشکموی •
وشاقان موکب روی زود خیز • بهیدار تازه برافتاده تیز • مواشی و انواع حیوان بسی • شمار جهانی که داند کسی •
و امیرزاده میرانشاه که با امرای کبار آب قورای که در اغرق مانده بودند تا اغرق را بسر کرده در عقب بیاوردند در
موضع تولوقلوق از وقلوق بموکب همایون ملحق شدند و چون در آن سفر خجسته اثر شاهزادگان کرام و امراء عظام

بغرآسا ملازم رکاب معلی بودند ملهم دولت ملاحظه رعایت جانب حزم در خاطر همایون انداخت و فرمان واجب الاذعان بصدور
پیوست که امیرزاده پیرمحمد عمرشیخ با شهریار سوار بدار الملک شیراز معاودت نماید و امیر حسن آتون جاپس با سه هزار مرد با غیاث الدین
ترخان که داخل تومان او بودند بدار السلطنه سمرقند شتابند ایشان بر حسب فرموده روی توجه براه آوردند چون از دربند گذشته
باردوی بیل رسیدند از تبریز خبر آمد که قرا یوسف ترکمان با علبه ترکمانان که باز جمع شده اند در حوالی آلطاق است و عزیمت خوی
دارد و امیر حسن آتون جاپس و غیاث الدین ترخان بر قرار عازم سمرقند شدند و امیرزاده پیرمحمد امرای خود مثل امیر اکوتیمور برلاس
و کیش و دلخواجه و توکل بهادر بتبریز آمدند و سپاهی که در آن حوالی بودند تمام جمع گشته و برای شاهزاده میرانشاه که در تبریز
مانده بودند با ایشان پیوستند و عرض سپاه دیده روی جلادت بقلع و قمع مخالفان آوردند و چون بخوی رسیدند ترک و جاییق
با لشکر ملحق شدند و در اینجا خبر آمد که قراول قرا یوسف در قراوره است شاهزاده جوان بخت ایلغار فرمود و چون سایه صول
موکب کشورگشایش بر قراوره افتاد قراول قرا یوسف گریخت و پیش او رفت که در بندماهی بود و قرا یوسف را از آوازه
توجه عساکر گردون مآثر ارکان ثبات و قرار متزلزل شد و روی عجز و اضطرار بصوب هزیمت و فرار نهاد و امیرزاده پیرمحمد
در عقب او ایلغار فرموده به بندماهی راند و ملک عزالدین کرد با لشکر خود در آن محل بموکب امیرزاده جوان بخت ملحق شد
و شاهزاده مشارالیه امرا و لشکریان را از عقب قرا یوسف بفرستاد و سه منزل از پی ایشان رفته فرود آمد و امرا تا اونیک
برفتند و چون قرا یوسف را نیافتند بازگشته و امیرزاده پیرمحمد از آنجا رجعت نموده و از تبریز گذشته بسلطانیه آمد و خانزاده
او را طوی داده خلعت پوشانیده و بجانب شیراز روان گشت گفتار در تاخت فرمودن حضرت صاحبقران مظفر لوا ولایت
الوس جوجی و ولایت روس را همت عالی نهمت صاحبقران گیتی ستان که در هر امری غرض غایت قصوای آن رضای باری
بعد از شکستن و راندن توقتمش خان و قتل و قهر سپاه و لشکریان او خواست که مجموع آن ممالک و ولایات را در حوزه تصرف
و تسخیر آورده و تمامی اقوام و حشام آن حدود و نواحی را مقهور و مستاصل سازد بقصد الوس دشت راست جوجی خان بجانب آب
اوزی در آن دشت بیابان روان شد و امیر عثمان را بقراولی تعیین فرموده و او قلاوز گرفته روی جلادت براه نهاده
و چون بآب اوزی رسید در موضع منکرمن بیک یارق اغلن را و بعضی الوس اوزبک که در آنجا بودند تالان کرده اسیر
در تحت تصرف و ضبط آورد چنانچه اندکی که سوار و جان بیرون توانستند برد و باش تورا اغلن و آق تاو گریخته و از
آب اوزی گذشته با الوس هر جای که دشمن ایشان بودند در آمدند و حال ایشان آنجا از غارت و اسیر متزلزل شد و از آنجا

قومان آق تاو فرار جسته بروم رفتند و در حوالی اسپره و ... ساکن شدند والحالة هذه هنوز آنجا اند و چون حضرت صاحبقران از آب
اوزی بازگشت بسعادت و اقبال آهنگ روس فرمود عساکر گردون مآثر بیک یارق را در کنار آب تن دریافته از پس
آب خود را در بستند و از عقب لشکر جرار و بقراسو که از شهرهای روس است رسیده تمام آن را از اندرون و بیرون شهر غارت
کردند بیک یارق اغلن بغایت عاجز و بیچاره و از سر ضرورت و اضطرار اهل و اولاد خود را در چنگال ظفر بگذاشت و با یک پسر
گریخت و از میان ایشان بیرون رفت و سپاه ظفر پناه زن و فرزندان و متعلقان او مجموع پیش حضرت صاحبقران آوردند
و آنحضرت جهت ایشان خرگاه و خیام تعیین فرموده و انواع رعایت فرموده و از چهارپایان و قماش و اجناس و هر گونه تجملات
و سایر اسباب ارزانی داشته خوشدل و آسوده خاطر از عقب بیک یارق اغلن بفرستاد و امیرزاده میرانشاه و جهانشاه بهادر و دیگر
امرای تومان و هزاره با لشکریان آراسته و بطرف برانغار الوس جوجی دیگر باره تاخت کردند و با ایشان رسیده ملک خواجه و دیگر امرا
با تمام الوس او نقول بقتل و اسر و غارت دمار از روزگار برآوردند و اوروس جو قرا را غارت کردند و تمامی الوس و ولایت را
در تحت تصرف آوردند و مال و منال فزون از حد تخمین و وهم و خیال ضمیمه دیگر غنیمتهاست و گله در حساب گرفتند و زنان و دختران
ماه جمال اسیر کردند بیت گرفته لشکر سلطان آفاق * بسی مه پیکران از دشت قبچاق * پریوش دختران سرو بالا * ظریف و دلربا و
دلبند و رعنا * حضرت صاحبقران بجانب مسکو که هم از شهرهای روس است نهضت فرموده آنجا رسید سپاه ظفر پناه تمام آن ولایت را
از شهر و بیرون تاختند و مجموع امرا آنجا را منکوب و مخذول ساختند بیت به نیروی بازو و شمشیر تیز * برآورده از روسیان رستخیز *
زمین روسیان بر هم انداخته * شده دشت کوهی برافراخته * غنیمت بسیار بدست لشکریان فتاد * نه چندان کران مایه در کار بود
کزان رشماری بهره بر بود * زر کانی و نقره زیبقی * که مهتاب را داده پیرو نقی * ز کتان و انطاکی خانه باف *
زده کوه بر کوه چون کوه قاف * بجز وار و قندز نه عدد را * سمور سیه نیز بیش از شمار * ز قاقم تهیدان فروبسته بند *
که نقره ز آن گرد شاید کمند * و شق تغارهای پستان فروز * چو خال سیه بر رخ روی روز * فروزنده سنجاب و ابلق و ... *
همان کرده سیمان نادیده نعل * جز این مایه نیز بسیار گنج * که آید ضمیر از شمارش برنج * و ورای این قاصر و حاشیه امیرزاده
محمد سلطان نیز جمیع اقوام قبونچی قراول را غارت کرده و دیگر اقوام و طوایف مخالف نیز مثل قوم کور بوقا و بیرلان و بوز
و کلجی که از بیم لشکر منصور در بیابان متحیر و سرگردان گشته همه را دریافته غارت کردند و اموال و اسباب فراوان غنیمت گرفتند و
زنان و فرزندان ایشان را اسیر کرده بیاوردند بیت حلقوم ز آن پیروان روسی * چو گل اگنده در کتان روسی *

صاحبقران سپهر اقتدار از جوجی گرفته از آنجا متوجه طرف بالجمکین شده و چون بحصار ازاق رسید امیرزاده میرانشاه و لشکری که با او بجه
کار آب تن گرفته و دشمنان را تاراج کرده در آنجا بموکب همایون پیوسته و یرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت و در ازاق مسلمانان را
از میان غیر ملت جدا کرده رها ساختند و تمام بیدینان را به تیغ جهاد بگذرانیدند و خانهاشان غارت کرده آتش زدند
و مصدوقه کم من قریة اهلکناها بظهور آمد گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران بجانب چرکس رایت نصرت شعار از
آنجا نهضت فرموده بصوب قوبان روان شد چرکیان که علف زارها که میان ازاق و قوبانست سوخته بودند و میان سبب بسیاری
از چهارپایان عساکر منصور در آن راه تلف شد و قرب بیست روز از بی علفی تشویش کشیده و از آب و گل بسیار گذشته بقوبان
رسیدند و چند روزی در آن مرحله توقف افتاد صاحبقران گیتی ستان امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر جهانشاه
و دیگر امرا را بجانب چرکس فرستاد و مبالغه فرمود که هر چه زودتر آن ولایت را تسخیر کرده مراجعت نمایند شاهزادگان و امرا
بر حسب فرموده ایلغار کرده بتعجیل تمام بآن ولایت شتافته از یامن تأیید همایونی و فر دولت حضرت صاحبقرانی مجموع الوس
چرکس را بدست تسلط و استیلا تاراج کرده غنایم بسیار گرفتند و بسعادت و سلامت از آنجا معاودت نموده بشرف بساط بوس استسعاد
یافتند گفتار در توجه حضرت صاحبقرانی با لشکر دریا شکوه بجانب البرز کوه چون خاطر خطیر حضرت صاحبقران جهانگیر از جهت
ولایات روس و چرکس بپرداخت با تمامی عساکر گردون مآثر بصوب البرز کوه بازگشت و در این اثنا نسخه غیرت و حمیت پادشاهانه
نهضتی که در دواعی حقیقی بقتل امیر عثمان عباس فرمان داد و جان سروری بجمیع اقربا و بعضی از نفسان از پای در آمد ولا مرد
لقضاء الله و رایت کشورگشا بعزم غزا متوجه بوری شد که حاکم قوم بود و در آن طریق جنگلها بود و درختان را انداخته
و راه ساخته امیر حاجی سیف الدین را با فرقی لشکر بقصد جهاد بالبرز کوه برآمد و در قلعه های کوه و دره های محکم با مخالفان دین
محاربه بسیار کرد و در جمیع مواقف سپاه ظفر قرین بر وفق میعاد و ان جندنا لهم الغالبون مظفر آمدند و بسیاری از آن بیدینان را به تیغ
جهاد بگذرانیدند و بآتش جهنم و بئس المهاد فرستادند و قلعهای ایشان را خراب ساختند و غنیمت بیشمار از اموال کفار فتوح روزگار لشکر نصرت
شعار گشت و از آنجا مظفر و منصور با ملک و غنایم محصور باردوی همایون نزول فرموده و امیر حاجی سیف الدین که در آن قرق مانده
بود ترتیب طوی کرده و جشنی خسروانه برآراست بیت زده بارگاه بریشم طناب * ستونش ز زر و پخش از سیم ناب * بگوهر ستاره تخت زده *
نشسته بر او خسرو تاجور * سران جهان حلقه در پیشگاه * برافکنده در سایه کج کلاه * کمر در کمر تاجداران دهر *
به پیش جهانگیر پیروز بهر * بگستردند زعقاب زرین سرشت * زمین گشته چون روضهای بهشت * نهادند خوان الکنی سیم ریخ *

گراینده شد گرد عنبر بسیم * ز هر نعمتی کاید اندر شمار * فرو ریخته کوهی از هر کنار * خورشهای الوان ز هر گونه بیش *
بخوانهای زرین نهادند پیش * بخوردند چندان که آمد پسند * ز جام و صراحی گشادند بند * می ناب خوردند با بانگ رود *
ز گردون گذشته صدای سرود * یکی هفته از خرمی یافت بهر * برآسود با پهلوانان دهر * دگر هفته روزی بسنبه درست *
کز و فال فیروزی آمد درست * بفرمود تا کوس جنبانند * بر رفتن علمها برافراختند * گفتار در توجه حضرت صاحبقران
بقلعه کولا و طاوس و غیر آن حضرت صاحبقران باز عزم کرده از آنجا متوجه قلعه کولا و طاوس شد و ایشان نیز از جوانب
ساکنان البرز بودند و ساکنان آنجا را قلعها و حصارهای محکم بر بالای کوه بود و راههای بغایت دشوار داشت از بس بلندی مرتبه
که کنگره اش چشم خیره ماندی و کلاه از سر افتادی خصوص قلعه طاوس که در میان کمر کوه رفیع واقع بود چنانکه اگر جانوری ورزشکار
بجدی بود که تیر پرتاب آن نمیرسید عقل تسخیر آن از قبیل محالات میدانست و وهم گشودن آن بهیچ وجه تصور نمیتوانست کرد صاحبقران
کامکار جماعتی را از قبیله کرت که در عساکر منصور بودند و ایشان در کوه روی بجنگی چست و چالاک مینمودند که هر جا که رو نمودند
رفت بروند طلب فرمود و تفتیش و تفحص راههای آن همه فرمان داد ایشان بر حسب فرموده بجستجوی محل برآمدن و فرود آمدن
آن کوه مشغول شدند و هر چند کنده حیله نمودند اصلا طریقی که بآن قلعه توان رسید نیافتند رای مشکل گشای آنحضرت
بر تواند بستن آن کار فرو بسته انداخت و بعد از امعان نظر بفرمود تا چند نردبان بلند بساختند و بر یکدیگر پیوند کردند
و بر کمر اولین نهادند جمعی بهادران بالا برآمدند و نردبانها را برکشیده و بر کمر دوم نهادند و بالا برآمدند و باز برکشیده بر کمر سیوم
نهادند که قلعه در آنجا بود شیر مردان دل از جان برید با شمشیر کشیده و از پی یکدیگر بنردبان برآمدند و گروهی دیگر از دلاوران
جان باز دست از سرشسته و دل از جان برگرفته در بالای کوه طنابها بر میان بستند و سرهای طناب بر قله کوه مستحکم کرده اند و
با تیغهای آبدار بشمار تا برابر قلعه فرود آمدند و هر دو گروه باتفاق از زیر و بالا حمله بیاوردند و هر چند که از قلعه حجر و سنگ
بینداختند بهادران بدرجه شهادت فایز شدند و دیگر دلاوران و دلیران از فر دولت صاحبقران کامکار روی جلادت
بآن کار نهادند بیت حسن عالم سوز او چندان که عاشق میکشد * زمره دیگر بغیب از غیب عشق سر بر زنند * اهل قلعه چون آن شیران
و سماوی از فراز و نشیب با ابطال و مجاهدان یافتند سطوت و سهم گشته و بهادران سپاه ظفر پناه آن قلعه را باین نوع مسخر گردانیدند
و بسیاری از قوم اد کوتان که در آنجا بودند بقتل آوردند بیت روان شد یکی چشمه خون ز کوه * بفرمان سلطان توران گروه *
غلط شاه ایران و توران همه * که عدلش شبان بود عالم رمه * و کولا و طاوس را که سرداران قلعه بودند دستگیر کرده از پای

درآورده و رایات نصرت شعار از آنجا عطف فرموده متوجه قلعهٔ پولاد شد که اوترکو که از عظمای امرای الوس جوجی بود پناه بآنجا برده
بود و در اثناء راه در موضع طغان لکه روزی توقف نموده و در آنجا حیوان صید بود که لشکریان هر چند خواستند بزدند و از آنجا کوچ
بسعادت و اقبال روان شد و از برای الزام حجت مکتوبی بپولاد فرستاد مصحوب برادر اوترکو مسمی بقرباش و مضمون کتابت و پیغام آنکه اوترکو را
که التجا بتو آورده بسپرد و اگرنه بالشکری چون شیران دشمن شکار میآئیم و چون مکتوب بپولاد رسید از سر تنها پرستی که بحمایت
حصار خویش داشت در جواب گفت که قلعهٔ محکم دارم و اسباب جنگ آماده است و اوترکو پناه بمن آورده تا جان در تن باشد او را
نسپارم و تا توانم او را محافظت نموده نگاه دارم و چون این جواب بحضرت صاحبقران رسید شعلهٔ غیرت پادشاهانه برافروخت و
در راه آن جنگلی سخت بود چنانچه از کثرت اشجار و تشابک اغصان باد را جای گذر نبود از آنجا قاآن و دختران گذر کردی بر حالی
محدود یافت و عیال کرده تا سه فرسنگ جنگل بریده راه ساختند و رایات عزم برافراختند و چون بدانجا رسیدند قلعهٔ او را
دره بود بغایت سخت و مردم آنجا دره را گرفته بودند و دل از جان برداشته فدائی وار بجنگ مشغول شدند سپاه نصرت پناه بعون
الهی بر ایشان ظفر یافتند و قلعه را گشوده بسیاری از آن گمراهان را بتیغ جهاد بگذرانیدند و اوترکو گریخته در میان کوههای البرز کوه
بدر رفت و لشکر منصور خان و مان ایشان را غارت کرده آتش زدند و غنیمت بسیار و نعمت بیشمار گرفتند و در این اثنا شخصی خبر آورد که
سه فوج از مردم سیدن گریخته بکمر کوه برآمده اند و بسیاله حضرت صاحبقران متوجه ایشان شد و حصار کرده تا از جنگ در انداخته
ایشان را بکرفتند و تمام آن دو زخیان را بآتش بسوختند و در این اثنا امیرزاده میرانشاه خبر فرستاد که اوترکو را اسیر کرده ایم
و در میان کوهستان البرز بموضع ابا سه درآمده حضرت صاحبقران بسرادق سعادت و اقبال سوار شد و از عقبه ها و دره های
کوه البرز گذشته در ابا سه نزول فرمود و در آن محل اوترکو را گرفته بسته بدرگاه عالم پناه آوردند فرمان مطاع صادر یافت
که او را ببند نکال محبوس گردانند و لشکر منصور بسیاری از مردم آن نواحی را غارت کرده و در قلل رایات نصرت شعار باز
گشتند و بار دوی همایون پیوستند مصراع برآورده از کوه البرز گرد ٭ و صاحبقران کامکار با تمامی عساکر نصرت شعار چندروز
در باش طاق و حوالی آن توقف فرمود گفتار در توجه حضرت صاحبقران باجود بسیمسم و قلاع کفار که در آنجا بود
صاحبقران ممالک ستان با عساکر فیروزی نشان ایلغار کرده متوجه بسیمسم شد و چون بسعادت و اقبال بآنجا رسید تمامی آن الوس را
بفر دولت روزافزون مسخر گردانید و محمد پسر غیور خان لمر سلطان اطاعت و انقیاد برمیان جان بسته با ایل خود روی بپایهٔ سریر اعلی نهاد
آمد و شرف بساط بوس سرافرازی یافته در سلک بندگان درگاه انخراط یافت و جمعی دیگر از اهل الوس که گریخته بودند و پناه بکوه

و بکاهیای سخت درآمده که پیاده و سواری آنجا توانستی رفت حضرت صاحبقران بنفس مبارک متوجه ایشان شد و آن کوهها از
سپاه ظفر پناه دولت جلادت بجنگ برگشادند و مجموع آن قلاع را مسخر گردانیدند و با بشارت قهرمان قهر و مان آنجا را
بسته از کوهها پناه ساختند و در آن کوهستان بسی ولایات را بگرفتند و در تضاعیف آن موقف بسی محل بود که فرود آمدن از آن
نه سوار را ممکن بود و نه پیاده بلکه خود را از بام بیابیست کرده بغزا بشتابیدند و آن خدیو مؤید دین دار از غایت شعف
با هزار فضیلت جهاد بنفس مبارک مرتکب آن اهوال و خطار شده بیت هزار آفرین از جهان آفرین ٭ بر آن پادشاه پادشاه زمین
داد و دین ٭ که قصد ش نمودش بتیغ آختن ٭ بکجرایات تنها افراختن ٭ و در موضعی که از غایت ارتفاع و هم از عروج بر آن
قاصر آمدی بقوت دولت جهانگیر و حسن رای و تدبیر مجانفان را مقهور و اسیر کرده و قلعهٔ البجیز مسخر درآورد و دو لک
دو روز چنان آتش قهر برافروخت که تر و خشک آن در هم سوخت و مجموع کلیساها و بتخانه های ایشان را خراب و ویران
گردانید و از آنجا فرود آمده و بر کوه او هر را تاخت فرمود و لشکریان از غنیمت بسیار دست افتاد و از آنجا بازگشته بجانب
بش کت روان شد و آن ولایات را بانوار عدل و احسان و آثار مکرمت درخشان آراسته و اهالی آن مواضع که هم از
این آمده بودند و انقیاد بحمد مسرور فال یافتند و ملحوظ نظر عنایات گشته از خوف و هراس ایمن شدند و فرمان قضا جریان
نفاذ پیوست که لشکریان اصلا متعرض ایشان نشوند و کم و بیش زیان نرسانند تا عالمیان را معلوم گردد که هرچه از نیک
و بد بمردم میرسد جزا و سزای اعمال ایشانست چنانچه از فحوای نص من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها استفاد میشود و حضرت
صاحبقران از آنجا گذشته بر ولایت جو تور قزاق تاخت آورده و مجاهدان سپاه ظفر پناه تمام گمراهان که در آن کوههای بزرگ
نشست داشتند طعمهٔ تیغ فساد سوز گردانیدند و ایل جو تور قزاق را تاراج کردند اموال و غنایم بسیار در حیز حصول آمد و ایل
فراوان نیز بر گشته و از آنجا بموضع بوز قامق رسیده و در آن محل قشلاق فرمود و تمامی اهالی ولایات ممقنو و قاری
قونوق و کز سراوخان مطاوعت بپای انقیاد و متابعت بدرگاه عالم پناه آمدند و رسم بندگی و طاعتگذاری بجای
آوردند و عنایات و عواطف پادشاهانه سرافرازی یافتند و در میان جزایر بسی مواضع بود که مردم آنجا بر آب اعتماد کرده آن را
حصار خود ساخته بودند و در اظهار شعار خدمتکاری و فرمان برداری تهاون و تقصیر نمودند و ایشان را بالیق چیان
بیکفته یعنی ماهی گیران حضرت صاحبقران بجهة استیصال ایشان جمعی را بایلغار فرستاد و چون زمستان بود و دریاها بمقدار
دو گز و نیم یخ بسته بیت بفرمان شه بر سر آگیر ٭ ز پشت کمان ها روان تیر ٭ بپرنده پیکان بر آن روی یخ ٭ بسته

سپاهی چو مور و ملخ ٭ دلاوران بر روی یخ گذشته تمامی آن جزایر را تاختند و در حوزهٔ تسخیر و تصرف آورده ایشان را بغارت به
اسیر گرفتند و مظفر و منصور مراجعت نموده بمعسکر همایون پیوستند گفتار در تاخت فرمودن حضرت صاحبقران مظفر لوا حاجی
ترخان و سرای را چون عمر تابان از بندگان حضرت صاحبقران که برحسب فرمان بضبط حاجی ترخان مشغول بود از
محمدی کلانتر آنجا آثار مخالفت تفرس نمود صورت حال عرضه داشت پایهٔ سریر اعلی گردانید رای عالی تخریب و استیصال حاجی
ترخان و سرای را وجهه همت بلند جناب یافته دو اغرق امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر حاجی سیف الدین
و دیگر امرا را بگذاشت و خود بنفس مبارک ایلغار فرموده و آن زمستان بغایت سرد بود و برف بسیار بیت تاب سرما که روز
آتش تاب ٭ آب را تیغ تیز کرد آب ٭ کوه قاقم زمین حواصل پوش ٭ چرخ سنجاب در کشیده بدوش ٭ عساکر گردون مآثر بر
کوفه روان شدند و حاجی ترخان بر کنار آب اتل واقع است و حصار آن را متصل آب از کنار آن شهر کشیده اند تا باز بآب رسیده
چنانچه از یکجانب شهر آب بجای حصار است و چون زمستان در آنجا یخ بسیار می بندد که سطح آب حکم بسیط خاک میگیرد از آب
از پاره های یخ بجای خشت و گل دیواری بنیاد می نهند و شب هنگام آب بر آن میپاشند تا مجموع بر هم بسته یک تخته میشود و بسیار
بلند ساخته حصار شهر را بآن دیوار یکپاره از یخ تکمیل میکنند و دروازه مینشانند و در تحقیق این وضع غریب از اتفاقات است قضا را
القصه حضرت صاحبقران بنزدیک حاجی ترخان رسید محمدی با اندک نفری از خواص پیش از سپاه بحاجی ترخان رانده و محمدی
حاکم آنجا بضرورت باستقبال بیرون آمده بحضرت او را با امیرزاده پیر محمد و امیر جهانشاه و امیر شیخ نورالدین و تمور خواجه
اقبوغا با لشکر بطرف سرای فرستاد و حضرت صاحبقران بحاجی ترخان درآمد بعد از رحوالت مال امان تحصیل آن هرچه
در آنجا بود از صامت و ناطق عرضه تاراج و تاخت شد امرا ساله با امرا از آب اتل بر روی یخ گذشتند و برحسب فرمان محمدی را
بزیر یخ فرستادند و طعمهٔ ماهیان دریا ساختند سپاه ظفر پناه سرای را گرفته آتش زده بسوختند و چشام و مهتران آن نواحی را مجموع غارت
کرده برانده و بیاوردند و خراب کردن سرای بمقام جباری بود که لشکر دشت در تخریب زنجیر سرای کرده بودند چه در زمانی
که حضرت صاحبقرانی به تسخیر فارس و عراق مشغول بوده این جماعت آنجا را خالی یافته تاخت کردند و سرای قران سلطان خان را
که زنجیر سرای مشهور است خراب کرده لاجرم سرای این گونه زیر و زبر گشت مصراع کلوخ انداز را پاداش سنگ است ٭ و تمام اهالی حاجی
ترخان را کوچانیده شهر را آتش زدند و شاه عالم پناه بیایلاق سعادت نمود و چون بواسطهٔ شدت سرما و سورت برودت
هوا ضعف و فتور بحال لشکر منصور راه یافته بود و بیشتر چهارپایان ایشان تلف شده تنگی و غلا بمرتبه رسیده که یک من آرد زن

بهفتاد دینار کپکی و یک گوسفند بصد دینار و یک گوسفند به دویست و پنجاه دینار یافت نمی شد حرمت پادشاهانه غنایم حاجی ترخان
و سرای را از غلات و اموال و انواع فتوحات که آورده بودند بر لشکریان ارزانی داشت و تواجیان بر ایشان قسمت کردند
و بعضی بیاله گان سوار شدند بیت چو دریای رحمت درآمد بموج ٭ سر حال لشکر برآمد باوج ٭ گفتار در مراجعت فرمودن
حضرت صاحبقران بسمال از دشت قبچاق و بلاد شمال چون تمام ممالک دشت قبچاق و دست راست و دست چپ الوس جوجی
و سایر بلاد شمال بحوزهٔ تسخیر و تصرف درآمده حصار کردن تا از بلاد و مواضع آن قطر و نواحی را از ازاق و لک و ماجر و روس و چرکس
و باشقرد و ملس و ازاق و قرمان و آلان با مجموع توابع و ضمایم آن تاخت کرده آثار کمال تسلط و استیلا بظهور رسانیدند و از
دشمنان آنچه زنده مانده بودند آواره و سرگردان و متفرق و پنهان گشته حضرت صاحبقران گیتی ستان در اول بهار
سال نهصد و نود و هشت موافق سیچقان ییل از قشلاق بوغازقم بسعادت و اقبال نهضت فرموده بصوب دربند و از راه یکان
روان شد بیت سران سپه رایات افراختند ٭ ره دار و عالم بدر انداختند ٭ تو گفتی که گیتی گران از گران ٭ بجوش آمد از عزم
صاحبقران ٭ ز لشکر که فرش زمین سنگ بود ٭ بیابان بر نخجیر تنگ بود ٭ و چون از آب ترک بر روی یخ عبور نمود بموضع
ترقی نمودند صاحبقران کامکار از عرق جدا شده لشکر ظفر قرین ترتیب داده بیک جانب متوجه بلکوچه شد و بعد از وصول سپاه
نصرت پناه بلکوچه مردم پیاده گرفته فرود آمدند و لشکریان باطراف و جوانب بغارت شتافتند در آن حال شوقل از قاری و ورای
داو تر با سه هزار مرد جمع داشت اهل بلکوچه بیامد با آنکه ایشان را پیش از این عادت بود که بر بسته با کفار آن مواضع غزا کردندی
قراول دست راست از آمدن ایشان خبر یافت و بعز عرض همایون رسانید حضرت صاحبقران بیت در آمد بزین چون
یلی زرد ها ٭ سراپا کی گرده بر روی رها ٭ نه اسپی عقابی بر انگیخته ٭ نه تیغی نهنگی در آویخته ٭ و با پانصد سوار بیکل گرد و در پیش
ایشان باز رفت و ایشان در پس پشته فرود آمده بودند و اسبان بعلف رها کرده بحضرت بنفس مبارک تنها بالای پشته
برآمده احتیاط فرمود و تعجیل فرود آمده سپاه ظفر پناه را آگاهی داد و دلاوران بر آن تاختند و بیشتر را بتیغ گذرانیدند و
بنیاد شان برانداختند و بشر بهادر شوقل رسیده او را از بیم جان بیاله گویی برآمد دلاوران ناگاه از بیک چوبه تیر در نخجیر
شکار او را از آن بالا فلطانیدند بیت چنانش ده ور کرد پیکان تیز ٭ که گرد از نفس مرغ جانش گریز ٭ در شر اژدهای
لیکن بریده پیش حضرت صاحبقران آوردند بیت هر سر که از تو بتافت گردن ٭ آورد بر ش زمانه بستن ٭ و بعضی از ایشان را
دستگیر کرده زنده بیاوردند حضرت صاحبقران کامیاب بزبان عتاب و از ایشان سؤال فرمود که شما پیش از این بشعار اسلام

مشرف شده و دایما با کفار محاربه میکرده الکنون چه شد که از آن برگشته بمعاونت ایشان میآید و مجموع ملکهای خود متصرف شده و دیدی
کار خود اقرار نموده و زبان بمسکنت و دلها را باعتذار و استغفار برگشاده زینهار خواستند مراحم پادشاهانه شامل حال ایشان گشت و قلم
عفو بر جراید جرایم ایشان کشیده و همه را بخلعت و انعام نوازش فرموده رخصت داد که بمحل خود باز گردند و کلانتران و بزرگان
خود را پیغام رسانند که اگر در راه دین صادق دم و ثابت قدم هستید متوقف نباشید و در محل خود اثبات نمایید تا همه
بعنایات و تربیت سرافراز گردانیده و ولایت بر شما مقرر دارم و چون حضرت صاحبقران ظفرقرین لشکر خود معاودت فرموده عالک
گردون تا ز شکوه را به نیروی دولت قاهره بگرفتند و تمام آن پدیدیان را بتیغ جهاد بگذرانیدند و از کشته پشتها ساختند و مجموع
ولایتش را تاخت کردند و در این اثنا کلانتران قازی قوموق و او سر با قنات و اکابر آنجا بدرگاه عالم پناه آمدند و بذلت
و گناه اعتراف نموده بتمهید معذرت و انابت مشغول شدند و مراسم بندگی و وظایف خدمتکاری بجای آوردند حضرت صاحبقران
زلال عفو از شستن نقوش سیئات ایشان افاضت فرموده پرتو نیر عاطفت خسروانه بر احوال همه انداخت و با نواع عوارف و عواطف
از خلعتهای فاخره و جامه های زربفت و کمر شمشیر زر و اسبان تازی بنواخت و نصیحت فرمود که بر قرار سابق که همواره با مخالفان دین غزا
کنند و بتقویت اسلام و تشیید مهام از پا ننشینند و مدار بر نص قاطع **وجاهدوا فی سبیل الله حق جهاده** را نصب العین ضمیر داشته و فحوای
اقتلوهم حیث ثقفتموهم را بر لوح خاطر نگاشته بهیچ حال از احراز فضیلت تغافل و تکاسل روا ندارند و ولایت بر ایشان مقرر
داشته یرلیغها داده باز گردانید و از آنجا بسعادت و اقبال نهضت فرموده روی توجه بقلعه پرس آورده و بعد از وصول امر بحکم
مسخر گردانیده و لشکریان نصرت نشان گمراهان آنجا را طعمه شمشیر غزا ساختند و قلعه را غارتیده با زمین هموار کردند و از پدیدیان
گروهی انبوه بکمرها و غارهای کوه در آمده بودند و بسوراخها و شکافها که در میان جای کوههای بلند بود پناه برده صاحبقران
کامکار عنان عزت و اقتدار بجانب استیصال ایشان معطوف داشت و بقلع و قمع ایشان فرمان داد جمعی دلاوران جانباز با
ابنیه و ساز جنگ همه شیرافکن و نهنگ آهنگ در رسیدند و قطاسنتند ایشان را از بالای کوهها در برابر کمرها و سوراخها که آن گمراهان
در آنجا تحصن داشتند فرو گذاشتند و بزخم نیزه و تیر دمار از روزگار آن مخاذیل و مدابیر بر آوردند و بهمین طریق مجموع پدیدیان
که در بلند جایهای منیع متحصن شده بودند همه را مسخر گردانیدند و اموال و اسباب ایشان را قلیل و کثیر جلیل و حقیر بغارتیدند **فقطع
دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین** و حصار بیکا و حصار بالو و حصار درکلو را نیز بقهر و غلبه بگشادند و با زمین

هموار ساخته بودند و تار و پود شرا باد نهب و تاراج بر داده و از آنجا باقبال و سعادت سالم و غانم بأغرق همایون معاودت
نمودند اجر جزیل جهاد در دیوان مثوبات ثبت و سپاه ظفر پناه از کثرت غنیمت در عین غنا و ثروت و چون تمامی قلاع و ولایات
پشت البرز کوه که بجانب شمال داشت بعون تایید سبحانی و فر اقبال صاحبقرانی بحوزه تسخیر در آمده و از خبث وجود کفار و مخالفان
دین پاک شده رایات نصرت آیات بفتح و فیروزی روان گشت **ب** در آمد بزین شاه گیتی نورد ۰ ز هامون بگردون بر آورد گرد ۰
درای شتر خاست از کوچگاه ۰ سراهنگ لشکر در آمد براه ۰ کلوی آوازه شیپور بی شکست ۰ بعیوق انفس کام گیتی گرفت ۰
ز رنگین علمهای گوهر نگار ۰ همه روی صحرا شده نوبهار ۰ عساکر فیروزی شعار شادمان و بختیار هر یکی را نخجیر
سروقد گلعذار در کنار و غنایم بسیار فتوح روزگار بر اعدا بهانیر فکند **ب** همه شادی کنان اندر کنار ۰ نقد مقصود در تمام عیار ۰
و مجموع اهالی ولایت زیر گران مرکب همایون را بقدم اطاعت و انقیاد استقبال نمودند و زره و جوشن بسیار پیشکش کردند و عاطفت
خسروانه ایشان را بصنوف نوازش اختصاص بخشید و ایل قباج نیز مطیع شده امان جستند و مرحمت بیدریغ شامل حال ایشان گشت
و صاحبقران گیتی ستان در ضمان عون و عنایت رحیم رحمن از دربند باکو عبور نموده بعمارت و استحکام قلعه آنجا امر فرموده برجب
فرموده کار بند شد و طنطنه بشارت مراجعت حضرت صاحبقران در جهان افتاد **ب** بهر شهری از شادی فتح شاه ۰
بشارت بران بر گرفتند راه ۰ بکل ارادت را فراختند ۰ بهر کشوری جشنها ساختند ۰ و والی شروانات شیخ ابراهیم
که در این سفر ملازم رکاب همایون بود چند روز پیشتر رخصت خواسته بشاران آمده بود و بترتیب و تهیه اسباب ترغو و ساوری
مشغول شده و چون رایت ظفر پیکر بآنجا رسید باقامت رسم ساوری و وظایف خدمتکاری تقدیم رسانید و حضرت صاحبقران
از آنجا نهضت فرموده بعد از طی منازل و مراحل گذشته از آب محیم نزول فرخنده گشت **ب** سراپرده شاه گیتی پناه ۰
کشیدند با اوج خورشید و ماه ۰ و در آن محل شیخ ابراهیم طوی مناسب ترتیب کرده پیشکشهای فراخور کشید و مراسم نیکو بندگی
چنانکه بهوشه دار آن سعادتمند دولتیار بود اقامت نمود لاجرم عواطف پادشاهانه او را بانعامات بیکرانه مخصوص فرمود
و بخلعت خاص و کمر مرصع بلند پایه و سرافراز گردانید و در میان خاص و نزدیکان او نیز بخلعتهای فراخور بنواخت و شروانات
با توابع بر قرار بر او مقرر داشت و فرمود که در بندر انکو محافظت نموده از سرحد با خبر باشد و صاحبقران جهانستان ممالک گشتر
چند روز در آن محل دلفروز بعیش و کامرانی و عشرت و شادمانی گذرانید و از آنجا بسعادت و اقبال ارتحال فرموده و از آب
کر گذشته بموضع آق ... نام مضرب خیام و نزول همایون گشت **گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران موفق امیرزاده میرانشاه را**

بضبط آذربیجان و محاصره قلعه النجق حضرت صاحبقران ممالک آذربیجان و حکومت آن ممالک از دربند باکو تا بغداد و از همدان
تا روم با میرزاده میرانشاه تفویض فرموده چنانچه سبق ذکر یافته و پیش قبه بود که متعلقان شاهزاده مشار الیه که در خراسان مانده بودند
با کوچ تمام همراه لشکر باش باذربایجان نقل کنند در این وقت فرمان اعلی نفاذ پیوست که شاهزاده بضبط آن ممالک قیام نماید و قلعه النجق را
محاصره کند شاهزاده جوان بخت برجب فرموده عازم شد و صاحبقران کامکار او را برسم وداع در کنار گرفت و بانواع عنایات
نوازش فرموده روان ساخت و امیرزاده رستم و جهانشاه بهادر را با لشکر همراه او گردانید و فرمود که بمحاصره قلعه النجق مشغول شوند
و کوچ امرای شاهزاده و لشکر باش که طلبیده بودند دست راست بیاش قراباغ و نخجوان تا با و بیک یورت ساخته و دست
چپ سوق بلاق و درگزین تا همدان فرو گرفتند **ذکر فتح قلعه سیرجان و واقعه یزد و مخالفت ببلول مخذول
در نهاوند** در آن وقت که صاحبقران ممالک ستان بهیاکر گردون آثار در دشت قبچاق و اقصای بلاد شمال بدفع و استیصال
مخالفان اشتغال داشت قلعه سیرجان که سه سال متصل سپاه کشورستان بتخصیص شاه شاهان با سیستان آن را محاصره میکردند و
مخالفان چنان تنگ آمده بودند که بجز گوورز کوتوال باش کس خراب و در حال کسی زنده نمانده بضرورت و اضطرار قلعه سپردند
و گوورز را بغرامت عصیان آن جان بتیغ بیان سپرد و چون در آن یورش تمورک قوچین که آنحضرت داروغگی و ضبط یزد با او تفویض
فرموده بود ملازم عسکر همایون بود یکی را از نوکران خود بمحافظت آنجا باز داشته بود و چون مدت یورش فرخنده متمادی شد سلطان محمد
پسر ابوسعید طبسی و بعضی خراسانیان که از بقیه سپاه مظفریان در یزد مانده بودند بخیال فاسد و سودای محال که از وساوس شیطانی
در دماغ جهل و نادانی ایشان افتاد با یکدیگر اتفاق نموده یاغی شدند و گماشته تمورک را بقتل آوردند و از بزرگان و متعینان یزد
جمعی را بکشتند و بعضی را بگرفتند و در آن هنگام مال دو ساله اولات نقد کرده در خانه ضابط اموال دیوانی نهاده بود و جهت مهد اعلی
خانم چند خروار قماش در یزد خریده بودند آن جماعت نقود و قماش را تصرف نمودند و مجموع خیاطان شهر را جمع آورده قبای
بسیار دوزانیدند و هر جسور و ناکه دست از جان شسته با ایشان همداستان شد او را جامه پوشانیدند و زر دادند و بانک فرعونی
و جهال از اشرار الناس و قطاع الطریق بگام آمدند **ب** پراکنده چند را گرد کرد ۰ که از آب دریا برآرند گرد ۰ و امیرزاده پیر محمد
عمر شیخ از شیراز با لشکر متوجه جهاد با زره آن فتنه گشت و بسیار داروغگان آن حوالی و نواحی مثل اصفهان و کرمان و قهستان خراسان
با مردم خود و چریک آن مواضع روی توجه بیزد نهادند و در ظاهر یزد کرتی تمام مجتمع شده شهر را محاصره کردند و بجنگ مشغول
گشتند و چون این معنی بمسامع جلیله حضرت صاحبقرانی رسید فرمان اعلی صادر شد که امیرزاده پیر محمد جهانگیر با تمور خواجه آقبوغا

و دیگر امرا و لشکریان روانه آنطرف گردند و چون بآن حوالی رسند بنا بر آنکه در نواحی یزد علف زاری که دواب و چهارپایان جای گیری
توانند داد نیست لشکریان ایشان را در ییلاق کوشک زر و ولایت اصفهان گذاشته جریده بیزد روند و بمحاصره اشتغال نمایند شاهزاده
و امرا بامتثال امر مبادرت نمودند و چون از اصفهان گذشته بیزد رسیدند شهر را مرکزوار احاطه کرده فرود آمدند و هر روز دو نوبت
بالغدو والاصال بمحاربه و قتال اشتغال مینمودند و هم در آن ایام که صاحبقران گردون غلام بجانب دشت بود امیر یزید برلاس که
مرد اصیل نیکوسیرت و کاردانی شجاع پاک سریرت بود برجب تفویض آنحضرت والی نهاوند بود و بضبط آنجا مشغول و نوکری
داشت ببلول نام مفسدی شریر نهاد و کوهمه و فرجام از خبث طینت بر کفران نعمت اقدام نموده امیر یزید را بمکر و حیله هلاک گردانید
و نهاوند را بدست فرو گرفته اسباب مرفه و جدال را آماده ساخت **ب** مسول نفس و فریب هوا ۰ خرد را بکج راه داد از خطا ۰
بیک گیت روباه ریزه بجنگ ۰ که در بیشه شیر سازد درنگ ۰ و چون حضرت صاحبقران بسعادت و اقبال باروصل رسید امیر شیخ نورالدین را
بجهت ضبط اموال فارس بشیراز فرستاد و چون او بشیراز رسید امیر سونجک از آنجا برجب فرمان متوجه اردوی همایون شد و موکب ظفرقرین از
از روصل نهضت و در کنف تایید الهی روان شد و چون منازل و مراحل قطع کرده بسلطانیه نزول فرمود عاطفت پادشاهانه پرتو رحم بر حال
سلطان عیسی حاکم ماردین انداخت که از قرب سه سال باز در آنجا مقید و محبوس بود او را از بند خلاص فرموده بخلعت عفو و مرحمت سرافراز
گردانید و حکومت ماردین بدو مسلم فرموده و یرلیغ ارزانی داشت و او با امرا عهد کرد که مدة العمر از جاده انقیاد و خدمتکاری
انحراف نجوید و هر جانب که رایت نصرت شعار توجه نماید ظفر کردار ملازم باشد و در هیچ حال یکسر موی در وظایف خدمت و نیکو بندگی
تقصیر و تهاون جایز ندارد و پیمان را بایمان مؤکد گردانید و بجانب ماردین روان شد و فرمان اعلی نفاذ پیوست که امیرزاده سلطان حسین
و خداداد حسینی با دیگر همراه لشکریان بایلغار متوجه نهاوند شوند و بتسخیر آنجا قیام نموده ببلول مخذول را سزای کفران نعمت در کنار روزگار نهند
ایشان برجب فرمان بایلغار روان شدند و موکب گیتی ستان از سلطانیه متوجه همدان گشت و چون ایشان بنهاوند رسیدند گورکه زده و برکوشیده
سوران انداختند و قلعه را محاصره کرده و بعد از کوشش بسیار مسخر گردانیدند و مجموع یاغیان را بتیغ انتقام بگذرانیدند و ببلول کافر
نعمت را گرفته باتش بسوختند و بعد از وصول این فتح بمسامع جلال حکم لازم الاتباع صادر شد که ایشان بطرف لر توجه نمایند و
تمام قطاع الطریق لرستان را قلع و قمع کرده پس بنادان خاکیا را بآب تیغ دشمن سوز آتش فرو نشانند و کنار ساحل
گرفته مجموع آن بر و بحر را تا اقصای هرمز در تحت ضبط آورند و بفتح و فیروزی مراجعت کنند ایشان بامتثال امر مبادرت نموده از نهاوند
روان گشتند و چون رایت نصرت شعار محفوف بعون و عنایت پروردگار بهمدان رسید در آن جلگای فردوس آیین سراپرده ابهت و تمکین

برای بسیط زمین کشیده و قبه بارگاه عظمت و جلال از اوج افلاک درگذرانیدند و در آن مکان سعادت نشان حضرت
صاحبقران ماه مبارک رمضان را بطاعت و عبادت گذرانید و اوقات وظایف صیام و قیام و هرگونه فرایض و سنن بگذرانید گفتار
در فرستادن حضرت صاحبقران امیرزاده محمد سلطان را بجانب هرموز جهت ضبط آن ولایت با تمام توابع و لواحق آن
چون تباشیر صبح عید از افق بخت سعید طالع و انوار بهجت آثار مسرت و استبشار بر بشره روزگار ساطع گشت صاحبقران دین پرور باداء
صلوة و افاضت و اشاعت صنوف خیرات و مبرات قیام فرموده و بعد از تقدیم مراسم جشن عید امیرزاده محمد سلطان را روانه جانب
شیراز گردانید و امیر حاجی سیف الدین و امیر جلال حمید و امیر شاه ملک و ارغونشاه و اختاجی و دیگر امرا تومان و هزاره را ملازم
او ساخت تا بضبط و نسق آن مملکت قیام نموده هرموز و تمام بلاد سواحل را مستخلص گردانند همگنان برحسب فرمان روان شدند و درین
اثنا خبر فتح یزد رسید و صورت این حال چنان بود که چون مدت محاصره متمادی شد خلق شهر از بی قوتی بتنگ آمدند که با وجود آنکه
هرچه یافتند از مرده و مردار و غیر آن میخوردند قریب سی هزار کس از هر خانه بگرسنگی هلاک شدند و آن خبیثان ناپاک را
نیز که آتش آن فتنه بر افروخته بودند قوت نمانده از زیر خندق شهر نقبی کنده و بیرون رفتند که بگریزند سپاه ظفرپناه آگاه گشته در پی ایشان
کردند و پسر ابوسعید طبسی که مقدم آن یاغیان بود گرفتار شده در حوالی ابرقو کشته شد و تمام مفسدان که با او طریق بغی و عدوان سپرده
بودند بعضی را بشمشیر بگذرانیدند و بعضی را بآتش بسوختند و چون رای عالم آرای حضرت صاحبقرانی که مطرح الهامات ربانی بود اطلاع
داشت بر آنکه اهالی آن ولایت مردم مسکینند و در آن واقعه که روی نموده ایشان را اختیاری نبود از روی مرحمت حکمی بر آن نافذ فرموده بود
که چون شهر مسخر شود باید که غارت نکنند و امرای عظام برحسب فرموده هنگام فتح امرا بر در دروازه ها بنشاندند و تمول و جمعی را که در اندرون
آنجا بود با توکر اشتر از درون شهر فرستادند و لشکریان را آگاه کردند که بشهر درآیند و متعرض مردم شوند و از میامن مراحم آن پادشاه
دین پرور مسکین نواز هیچ آفریده ای را زیانی نرسانیدند و از جمله اهالی آنچه از جنبه آن که در آنجا تلف شده بود بازجوئی کرده پرسیدند
و با آنکه یزد از بیداد آن بدفعالان چنان خراب شده بود که در شهر هیچ دکان درنبسته و بیشتر خانها از فوت ساکنان غیر مسکون مانده بود
و اندک زمانی چنان شد که بسیاری از اوقات خوشتر و آبادان تر بود بیت شه چو عادل بود ز قحط منال * عدل سلطان به از فراخی سال *
و چون خبر فتح یزد بپایه سریر اعلی رسید فرمان همایون نفاذ یافت که شاهزادگان معاودت نمایند و لشکریان را رخصت دهند که بخانهای
خود روند برحسب فرموده امیرزاده پیر محمد جهانگیر براه خراسان بازگشت و متوجه قندز و بقلان شد و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ متوجه دار
عالم باز گشت و عساکر گردون مآثر هر کس روی فراغت بخانهای خود نهادند گفتار در رجعت حضرت صاحبقران برجیس قدر بهرام قهر

بجانب ماوراءالنهر حضرت صاحبقران گیتی ستان در زمستان ... بروز دوشنبه یازدهم شوال سنه ثمان و تسعین و سبعمایه بمبارکی و فرخی
بعد از همدان نهضت فرمود عنان عزیمت همایون بصوب سمرقند معطوف داشته در مرغزار جزه و دالی الحیفه درآمد و کس فرستاد تا امیرزاده
محاصره قلعه النجق را بسلطان سنجر حاجی سیف الدین و لشکریان امیرزاده میرانشاه بازگذارد و در عقب امیرزاده محمد سلطان متوجه صوب شیراز گردد
و همان روز بایلغار شکار فرمان داد و ارکان دولت و ملازمان حضرت جرگه انداخته بر تمامی آن شکار محیط شدند و روز دیگر که خسرو سیارگان
بر سر چرخ ... برهم زد و چون نیر اعظم چشمی بر سینه زد صاحبقران گیتی ستان بسعادت و اقبال سوار شده و شکار فرمود مصراع که هم صید گور است بهرام گور
هم صیدگاه * و بعد از فراغ از شکار عبدالملک قراقان را که از النجق آمده بود باز فرستاد که امیرزاده میرانشاه طلب دارد و سلطان سنجر آنجا امیرزاده
فرصت نموده بود و بآنجا رسید عبدالملک برحسب فرمان ملازم شد و ... روان گشته در حرم حضرت صاحبقرانی لشکر نصرت قرین را اجازت
انصراف داد و از عرق جدا شد و تحمل تمام و سعادت بر دوام روان گشت و سه منزل و چهار منزل را یکی کرده شتابان میراند بیت سمند سخن در عنان
فشی * فلک را بهنت میدان را در پی * جهنده چو برق تاخت ... گرده * فلک نه حلقه زده در گوش کرده * و چون مرکب ... از وصول موکب
فتح آیین عبرت ... امیرزاده رستم بسعادت بساط بوس فایز شد و بموجب اشارت علیه متوجه جانب شیراز گشت تا با امیرزاده محمد سلطان
بوده و حضرت صاحبقران در عین مراجعت از دشت قبچاق ... پیش امیرزاده شاهرخ فرستاده بود امیرزاده را با لشکر با جمعی از نجبا
امرا مثل رستم طغی بوقا و برلاس و پیر علی پسر حاجی محمود شاه یسوری و جمعی از ... که مانده اند روانه کرده ... ولایت فارس بگوشه
... امیرزاده ... موکب همایون ... و بعضی ... ساده ... پادشاهانه شاهزاده را ... نموده صد هزار دینار کپکی
انعام فرموده و اسب ... که بیکر کوه گران و با سرعت باد وزان ... و دیگر اشیا از صنوف التفات اختصاص بخشید
و هر یک ... امیرزاده میرانشاه فرستاده ... سعادت و اقبال ... ظلال ... سلطنت و جلال روان شد و امرا و لایت که
امیران و سرداران آنجا ... بتقدیم رسانیده و ساوری ... و پیشکشهای لایق بکشیدند و چون در کنف حفظ ... سعادت و اقبال
بخراسان درآمد امیرا قوقا از هرات باقامت رسم استقبال استعجال نموده بشرف بساط بوس ... و بتقدیم وظیفه ... ساوری ...
و پیشکشهای فراخور محل عرض رسانید و صاحبقران ... امرا ولایت که بر سبیل ... حال رعایا ... مستوفی ...
بجهت عبرت دیگر ... عرب ... و بعضی ... بحکم ... که شاید ... بر ... خود
گذشته امیر ... خراسان ... گذشته ولایت ... فرقه ... همایون ... سپهر ... و ...
سلطان بخت بیگم و سرای ملک خانم و دیگر آغاها با شاهزاده شاهرخ و دیگر شاهزادگان ... سعادت ...

و نثارها کرده پیشکشها کشیدند بیت هزار اسب مرصع کوش آدم * همه زرین ستام و سیمین سم * هزار اشتر ستاره چشم گرنگ * که دو دین
بود بار قطار شان لنگ * همه را در رباطها و ادانی گل بهجت و شادمانی شگفته و دیده امید همگنان از فروغ طلعت مراد روشن گشته
و طوایف لشکر و سپاه بااراده دیدار حضرت شعار از خراسان نهضت نموده بشهر کش درآمد و در آق سرای که از مستحدثات عمارات بلند جناب
آنحضرت است چنانچه اشارتی بآن رفته نزول فرمود و از صدق نیت و صفای عقیدت بمزار بزرگوار شیخ شمس الدین کلال و دیگر مشایخ و
اکابر آن دیار رفته و باقامت رسم زیارت قیام نموده مجاوران مزارات متبرکه را بصدقات و صلات بنواخت و بر قبر پدر نامدار
و امیرزاده جهانگیر و دیگر فرزندان و اقارب درآمده و حافظان را بتلاوت کلام الله اشارت فرموده تا ختمات کردند و ایشان را بجزایل
مواهب و عطایا اختصاص بخشید و تمامی بزرگان و شیخان کش و دیگر ممالک ماوراءالنهر از ولایت و شهر بپایه سریر اعلی شتافتند بیت
زمین بوسه دادند در بزم شاه * که خالی مباد از تو تخت و کلاه * تو آن جهاندار کشورگشای * که از داده دین آفریدت خدای *
بهر جا که روزی از رنگ دهد * پناهت خدا یاد و پشت خرد * و ارکان دولت و اعیان مملکت در آق سرای البسط بساط نشاط گسترده
بعیش و شادمانی و عشرت و کامرانی مشغول شدند بیت نوازندگان می ورود و جام * ز آراسته دست مجلس تمام * بتان بر روش
رامشگری * همه شیوه بیا مقیان و دلبری * و از آنجا بفرخی و فیروزی و خرمی و بهروزی کوچ کرده از قبه کش گذشته سمرقند گزین
که بیاحت بار جنش از جلوه ماه پیکران زهره جبین غیرت خلد برین و طیره حور العین بت درآمد اهالی آنجا دست مسرت و شادی
گشاده بودند و شهر را آذین بسته و از هر طرف بقعه های لطیف ساخته و مطربان خوش الحان نشسته بیت جهانی بشادی بیاراستند * بهر جای رامشگران خاستند *
همه شهر در زیور زرنگار * گهر فرش روی زمین از نثار * بآیین ببستند چار طاق * که هر یک بری ... نیلی رواق * بپوشیده در
هر یکی زیوری * ز رامش بهر گوشه رامشگری * همه مملکت گشته آراسته * در و بام و دیوار پر خواسته * چه در کوچها و چه بازارها *
ز زیور بر آگنده دیوارها * تمامی بازارها سر بسر * بیاراسته مردم پیشه ور * همه راه زیر پی بارگیر * بگسترده دیبا و خز و حریر *
نهان گشته بوم و بر آن دیار * ز زر ریگ ازین و سیم نثار * یمین و یسار و فراز و نشیب * بشد هیچ پیدا نه از زیب و زیب *
صاحبقران دین پرور پاک اعتقاد تحت مزارات اولیا و اکابر و علما و زهاد گشته مجاوران و سایر مستحقان را باتمام صدقات
و عطیات نوازش نموده بسریر سلطنت و جهانبانی برآمد بنشاط عشرت و کامرانی فرمود و جشنهای پادشاهانه ترتیب افتاد
و در جاهای خسروانه آراسته شد خرگاههای مرصع زده و بارگاههای طمع افراخته بیت بگسترد فرش صد نوع فرش * ز بهجت زمین گشت
مانند عرش * شده آراسته زی از تازه نوش * که عکسش نمیده بچشم سروش * جهانی چو ارنگ آراسته بود * زمین همان سبزه انجم نمود *

ز هر نقش گاه اندر نثار * فرو ریخته گونی از هر کنار * خورشهای الوان ز اندازه بیش * بخوانهای زرین نهاده به پیش * می
در فواگان زرین قدح * بمیخوار الکنده عکس فرح * مغنی مشکین نفس کرده ساز * سرودی خوش و نغمه دلنواز * ساقیان
سیمین ساق و سوجیان زرین نطاق ساغرهای مالامال از شراب زلال در گردش آورده قوزچیان خوش الحان و نغمه سرایان
شیرین زبان نوای بتان و در فنون و صدای بربط و قانون در گنبد گردون و فضای هامون انداخته بیت که تا باشد جهان
صاحبقران باد * زمانه علم کش او حکمران باد * مظفر یار او بادا سپاهش * بنقد از فیر دولت کلاهش * مراد و شرا سعادت از
ز تو مرد و زرش اقبال دلراه * زمانی تا بماه و فر ... ز شرق تا بمغرب زیر دیش * و چون خاطر خطیر آنحضرت از عیش و عشرت
پرداخت سایه التفات بر ضبط بلاد و تدبیر مصالح عباد انداخت سادات و علما و مشایخ و صلحای مملکت را علی تفاوت درجاتهم و تباین طبقاتهم
نوازش فرموده و بهره از فتوحات و غنایم که تازه از عراقین و دشت قبچاق و دیگر دیار آن آفاق آورده بود بمواهب پادشاهانه
محظوظ و بهره مند گردانید و احوال رعایا و زیردستان بتفسیر و تفحص اشراف فرموده هر کس که ظلمی رفته بود بعدالت و مرحمت جبران نمود و ظلمه
و متغلبان را بند کرده و دو شاخه برگردن نهاده و گوشمالهای عظیم داد و بعضی را بپاساق رسانید و خراج سه ساله بر رعایا بخشید
و جمعی کارداران متدین معدلت نهاد را باطراف ممالک فرستاد تا احوال رعایا تحقیق نموده بر هر که بیدادی رفته باشد تدارک نمایند و فقرا
و مساکین مملکت را جمع آورده زر و غله و جامه زمستانی ارزانی داشت و کافه خلایق و قاطبه برایا از میامن نصفت جهان گیر آنحضرت
و احسان آن داد ده گیتی ستان در مهاد امن و امان مرفه و آسوده و فارغ البال و شادمان دست دعا بدرگاه کبریا برداشته زبان اخلاص
بسر سایندند بیت که یا رب برای شاه صاحبقران * که آراست گیتی بامن و امان * بقائی ز بی حد بانداره بخش * بهر لحظه ای دولتی
تازه بخش * بهر کام او را بر او ده مجیر * بهیچش مباد احتیاجی بغیر * حضرت صاحبقران گیتی ستان بارگ سمرقند در کوک سرای بسعادت
و اقبال در عین عظمت و جلال بیت بعدل بنشست و داد بنیاد سود * خلق از او راضی و خدا خشنود * و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ را که از
فارس برسم احراز دولت بساط بوس آمده بود اجازت مرحمت فرمود و او برحسب فرمان بازگشته متوجه شیراز گشت و در خلال این احوال
اختری از افق سلطنت و اقبال درخشیدن گرفت و امیرزاده محمد سلطان را پسری متولد شد و بمحمد جهانگیر موسوم گشت و برسم معهود مراسم طوی
و نثار و لوازم بهجت و استبشار باقامت پیوست و در حساب شمارت آن بشارت توره ملک قوچین شاهزاده مشارالیه که بملک فارس بود ارسال رفت
گفتار در تعمیر باغ شمال اول فصل بهار که جمشید خورشید از نصف جنوبی فلک البروج بجانب شمال انتقال نمود بنزهتگاه شرف و اقبال
نشست و طناب سراپرده شاهی از دنبال ماهی بگردن بره بیت نشست خسرو گردون ببارگاه حمل * بنام نامیه منشور داد بهر عمل

مهندسان طبایع و معماران قوای نباتی در عرصهٔ باغ مصراع قصر فیروزه کار گلبن را • بیدریغ تر و صفی اساس انداخته و کاخ
و شاخ را بنقوش و زیب ازهار و اوراق بخوبتر صورتی بپرداخته بیت سه طرف جویبار چمن بهار سبز • ازری نوبهار سرو جویبار
سبز • بستان به نیکوئی شد چون روی دلبران • گل در میان سلطنه رسته کنار سبز • حضرت صاحبقرانی بباغی که بطرف شمالی سمرقند
سمرقند احداث فرموده بود و بباغ شمال مشهور نقل فرموده مصراع سراپرده بکیهان فسحت زده • کندلان و بارگاه و خیمه و خرگاه باوج
دوزده ماه برافراختند و آن آرامگاه ارم آیین را که از تمام بنای ... زینت سرای خلد برین ساخته فرمان جهان مطاع صادر گشت که ...
فردوس قصری قصر مشتمل بر شاهنشینها بغایت خوش اسم خود و ... بجانب امیرزاده ... سلطان بپردازند مهندسان کاردان ...
دست روشن روان که از تمام ممالک فارس و عراق و آذربیجان و دار السلام و دیگر بلاد بدار السلطنه جمع شده بودند و طرح آن را بکلک مهارت
بر لوح عبارت کشیدند و بعد از عرض قبول حضرت خسروانه ساختند و رای در اختیار وقت بنا دقایق حفظ و احتیاط مرعی داشته جامع
جمادی الآخر سنه تسع و تسعین و سبعمائه مطابق اودئیل در ساعتی فرخنده بطالع حمل بنیاد نهادند و چهار رکن آنرا برابر قسمت کرده بر ذمت
هر سرکاری استادان مملکی و هنروران کشوری تعیین نمودند و بجدی از حد بیرون و سعیی از اندازه افزون روز و شب بعمارت
آن مشغول گشته و صاحبقران فلک غلام از غایت اهتمام و اهتمام در اتمام آن مدت بماه و نیم بنفس مبارک ملتفت آن کار بود تا سقف
و مقصد ببلندی از شرفات ایوان کیوان گذشت و وضع بهیچ وجه از تزلزل بنیاد در خور نبود • حیرت فزای روضهٔ رضوان گشت بیت
فراز قبه کیوان رواق آن نزه ایوان • فرو چو بر بتفش طلوع مهر منیری • ز شوق آنکه شود حلقه در که قصرش • عروس چرخ سپهر کند ابرار کلی
ارکان را سنگ خالص بغایت ثبات و استحکام بر آورده و هر رکنی از آن ستونی از سنگ مرمر که از تبریز نقل نموده بودند نصب کرده سطح
دیوار شرا بلاجورد و زرجان طرفه و در تنقش ساخته که ... آثار نقش و تصویر ارژنگ مانی • نگارخانه چینی شد و فرش صحن سرای
از سنگ مرمر که چون آینهٔ صفا با نقش آن ... ... روح القدس بجهت آن
ورای کجا که جواز بیت رضوان را جواز گرد ... + تحریر کرده دام الله تعالی عزه و بقاه • و بعد از اتمام در آن مقام همایون فرجام
خاقان گردون اهتمام طویهای پادشاهانه و جشنهای خسروانه فرمود گفتار در تفویض فرمودن صاحبقران ملک ابد سعد و رای فرخ
مملکت خراسان بشاهزاده شاهرخ صاحبقران سپهر اقتدار با وجود کثرت اولاد و احفاد که هر یک از ایشان خسروی بود کامکار و فرمان
دهی رفیع مقدار بحکم ارباب الدول ملهمون میدانست که بقای دولت روز افزون و دوام اقبال دوران همایونش بوسالت
شاهزادهٔ ارجمند شاهرخ و عقاب خلافت آب او خواهد بود و طالع جرم رای صواب نمای عالم آرای که چشمه عکس بر تو انوار الهامات بانی

بود و جهان قضا فرمود که مملکت خراسان را که در اقلیم رابع و وسط معموره ربع مسکون واقع شده و واسطهٔ میان ایران و توران
و ممالک شرقی و غربی هم در ... و آبادانی ... بشاهزاده جوانبخت تفویض فرماید و در اثنای آن جشنها که در عمارت جهت امارت باغ شمال ... مؤید
ایالت ممالک خراسان و سیستان و مازندران تا فیروزکوه و ری بمهر سپهر سلطنت و سپهر خلافت المعتضد بالملک الذی یحکم و یامر
امیرزاده شاهرخ بهادر را نامزد فرمود و امرای نامدار و سرداران جان سپار مثل امیر سلیمانشاه و امیر سهراب جاکو و سید خواجه ...
و عبد الصمد حاجی سیف الدین و حسن جاندار و ملک و جهان ملک برلاس و امیر محمد فولاد و از فرزندان غیاث الدین ترخان علی ترخان و حسن صوفی
و از قوچینان توقتاق و للگی و توبچی و نقبای برکش و اولجه تو و محملکانی و ... و امیرک و غیر هم و از هر تومانی جمعی همه برگانه و کوچ بطلارت ... تعیین نمود
و دیگر امرا هر کس بسری با برادری همراه کردند و حضرت صاحبقران او را بر بقیع و داع ... وداع در ایام وداع اگرچه بیت جدائی او را ...
سخت بود • که او نور بصر و تخت بود • طلب کرد و کرفت اندر برش • بعضد مهر بوسید چشم و سرش • و زان پس برون آمد از پیش شاه •
جو شیر ژیان رو نمود او براه • روان گشت شهزاده لشکری • ببر و زر دقاهر هم مظفر ری • همه بادشه زادگان با سپاه • دو منزل برفتند با اوبراه •
امیران و هر کس که بود نامدار • برفتند هر دو را بنده وار • سران چون زخدمت گشتند باز • همی اند شهزاده سرفراز • ظفر همعنان لشکرش ... اتمامی
ز آرایش لشکر هوشنگ بیای • و چون بسعادت و اقبال کنار آب آمویه رسید در شعبان سنه تسع و تسعین و سبعمائه موافق اودئیل با تمامی لشکر از
آب گذشت و باندخود رسید و فرود آمد و از آنجا منازل و مراحل قطع کرده بیت بهر بورت و هر منزل و هر مقام • که آنجا رسید ازو احکام •
مهیا شده رغو و بیاورد • خلایق بشادی و رنگرکی • ز هی دولت مردم امید وار • که شاهی چنان باشد شهریار • و چون بحکم رسید امیرزاده خا
باسادات و علما و اعیان و اکابر همراه برسم استقبال پیش آمده نثارها افشانده و پیشکشها کشیده و از آنجا بسعادت و اقبال روان شد و در اواخر
شعبان بروزی مبارک و طالع فرخنده بظاهر هراة بمرغزار کهدستان نزول فرمود و آن مملکت را بانوار عدل و احسان و آثار ... رأفت
و افضال ... رشک بستان ارم و باغ جنان گردانید و ماه مبارک رمضان در آنجا با قامت فرایض و سنن صیام قیام نموده تقدیم
سایر موجبات مرضاة ملک علام بکمزر انید و بسعادت و اقبال از آنجا بشهر نزول فرموده و باغ زاغان را بتشمن همایون ساخت بیت
دست جور و در عدالت وداد • آن ملک بستان و کشمار • ستم را که بر کرف کرد ... • بازار کرد با کبوتر خویش • از سر فتنه بر دشتها •
گرد کوته درازد ستهها • حکام و ولاة خراسان و مازندران و سیستان با انواع هدایا و پیشکشها درگاه سلطنت پناه شتافتند بیت
کار دوران ز حمل کشو راد • کنجها زکنند بر در او • قلعه داران ز خزانها بردند • قلعها کلید بسپردند • و مجموع پادشاهزادگان از
اطراف برسم تهنیت تحفه و نثار فرستادند و در آخر این سال خبر دولت از برج اقبال طلوع نمود که حضرت را در شب جمعه بیست و کم ماه ذی الحجه

تسع و تسعین و سبعمائه موافق اودئیل بسری ماه بطالع جوزا بارقهٔ سعادت از جبین مبارکش لامع و انوار دولت از ناصیه بختیارش
ساطع و چون کس فرستاده خبر این بشارت بمسامع علیه رسید به بایسنغر موسوم گشت گفتار در نهضت همایون صاحبقران گیتی ستان بجانب فردوس
نشان کش و رسیدن امیرزاده محمد سلطان از یورش فارس و نواحی آن در شعبان سال مذکور حضرت صاحبقران از باغ شمال
بیمن و اقبال سوار شده براه رباط بام عازم شهر سبز گشت و چون بکلبای وکش رسید و ببارکی نزول فرمود و سراپرده علت بر بسیط
هامون کشیده و قبه بارگاه و تقبه خورشید ماه برافراختند و چند روز از آن سبزه و لاله زار بهجت آثار که بیت صد هزاران گل شکفته و ...
سبزه بیدار و آب خفته دراو • هر گلی گونه گونه از رنگی • بوی گل رسیده فرسنگی • اشجار روانکشان گلاب • ... سلسبیل لطف در
خوشاب • کامران و کامیاب توقف نموده بعشرت پرداخت و از آنجا کوچ کرده بشهر در آمد و باق سرای نزول فرمود و ماه مبارک رمضان
آنجا دیده بسعادت از آن محل نهضت نمود و به ییلاق سلطان از توج برآمد بیت همه کار جهان بر حسب دلخواه • زمانی بنده و فرمانش
ماه • در اثنای یورش پنجساله گفته شد که امیرزاده محمد سلطان بر حسب فرمان حضرت صاحبقران با جماعتی امرا متوجه ...
هرموز شده بود صورت حال برین منوال بود که چون شاهزاده از شیراز توجه مینمود با امرا کنکاش کرده مجموع را بهای ... کرد
و خود بنفس مبارک از طریق داراب جرد و طارم نهضت نمود و امیر جهانشاه و دیگر امرا ملازم رکاب نصرت انقیاب بودند
و امیر حاجی سیف الدین بواسطهٔ عارضهٔ ... که داشت در کرمان با فرق توقف نمود و امیرزاده رستم عمر شیخ که با تغار بود با تغار ...
امیر شاه ملک براه کازرون و فال کنار دریا روان گشت و امیر جلال حمید و ارغون شاه خواجی و میان تمور بیکچک چنه براه جرم
و لار متوجه شدند و از طرف دست چپ ایدکو برلاس از کرمان روان شد و کیچ و مکران را تاخت کرده غنیمت فراوان گرفت
بیت زمکران و دشت علی تا کیچ • مسخر کرده نهشتند هیچ • و بدین ترتیب هر طایفه بناحیه عبور نمود راه براه هر جا که والی
و اهالی آن تقدیم اذعان و انقیاد پیش نیامدند بغارتیدند و سرکشان را بدست قهر و زبانی در آوردند بیت همه سرکشان را
سرانداختند • مخالف وشان را برانداختند • امان یافت هر کس که گردن نهاد • شده عاصیان را سر و زر بباد • و چون بحدود هرموز
کهنه رسیدند هفت قلعه را از آن نواحی و حوالی مسخر کرده و ویران گردانیدند و از آنجا بکوشکک شتافته با آن نیز همان طریق پرداختند
و از آنجا بحصار شامیل رفته و آن را هم گرفته خراب کردند و بهرموز کهنه در آمده قلعه میناب را گرفته و آتش زدند و قلعه توجان و زرک
و تنگ زبان نیز مسخر گردانیدند و ویران ساختند بیت ز آسیب قهر لشکر صاحبقران دهر • باشند هفت قلعهٔ افلاک در خطر • هرموز هفت قلعه او را چه
اعتبار • جائی که این سپاه درآید بکر و فر • لاجرم محمد شاه ملک هرموز از بیم صدمهٔ آن سپاه پیروز مخالف سوز چون سیماب بجزیره ...

خود ساخته و چون گشف در جزیره جرون سر در نقاب عجز کشیده و از هیبت سپاه بحر جوش رعد خروش که زلزله در کوه و ولوله در دریا
انداخته بود از بسیاری ... ایل شد و بنهایت خوف و سهی تحفه از تنسوقات بحر فرستاده باج و ساو بر گردن گرفت بیت چو دانی هر موز از ... گران بحر مرجان و جوهر ...
بتر سید که آن شاه بحر اعتراف • چو موسی ره دریا در دره شکاف • اگر هر کسی آورد سنگ و خاک • شود ناب امانه آن مغاک • و گر شاه
زعمان بود آب خورد • ز عمان بر آید عیوق گرد • درجزه و ... کری باز کرد • بسیم و بزر خدمت آغاز کرد • بر آن شد مقرر که هرساله باج
رسانند نباشد بهیچ احتیاج • و خراج آنجا هرسال سیصد هزار دینار بود و مدت چهار سال هیچ از آن بکسی نداده بود مال چهار ساله قبول کرد
و اداء بعضی از آن متوقف نقدی و مروارید و اقمشه نفیسه بیت و تتمه التزام نمود که بدیر کرده ارسال نماید و امیرزاده محمد سلطان از آنجا کوچ کرده
بدولت و اقبال بازگشت و نور ملک برلاس را که برادر ایدکو بود پیش او فرستاد که آن زمستان در جیرفت توقف نماید و از مخالفان احتراز ...
موزری و نهان شده باشد او را بدست آورند و در بهار بشیراز آیند و خود ببارکی و سعادت بشیراز معاودت فرمود و متوقف متوجه ...
شد و امیر حاجی سیف الدین از راه یزد عازم درگاه عالم پناه گشت و شاهزاده تمام خوزستان و لرستان و آن نواحی را در تحت ضبط آورد
و در اثنای آن روزی شاهزاده بشکار سوار شده بود و جمال الدین فیروزکوهی برسم نوبت شکاری بیانه در رکاب همایونش پیاده بود و معمول اجل مقتضی که
کل اشیا بمقدار و لا یستقدمون ... آن خبر داده آن خون گرفته را بر آن داشت که بخبر کاری شاهزاده جوانبخت زد جانچه اثر اندک
جراحتی باندام همایونش رسید و خود از هول جان بطرف کوه دوید و بسر در آمد و در آن دره افتاد و جان بداد و بعضی چاکران شاهزاده
از عقب او بدره در آمدند و او را مرده یافتند سر از تن جدا کردند و بیاوردند و شاهزاده از آنجا کامکار و بقصیی ... مراجعت نمود
و از راه بروجرد و همدان روی توجه بسمرقند نهاد و منازل و مراحل قطع کرده از خراسان گذشت و از جیحون عبور نمود و در ییلاق سلطان
در توج بشرف بساط بوسی حضرت صاحبقرانی مستسعد گشت و حضرت او را در کنار گرفته بیت بپرسید و بس مهربانی نمود • بر آن آمد شادمانی
نمود • و شاهزاده زانو زده پیشکشها کشید و طوبهای بزرگ مرتب ساخته نثارها نثار کرده و حضرت صاحبقران از آنجا نهضت فرموده
بسمرقند تشریف داده و صدا علی خان زاده را از تبریز عازم پایه سریر خلافت مصیر گشت و چون بنزدیک سمرقند رسید فرزند ارجمندش امیرزاده محمد سلطان
برسم استقبال پیشباز رفت و آن بانوی عفیف را بدرد انداز دیدار فرزند دل بنه دیده و امید روشنائی پذیرفت و در سمرقند بباغ جنت غر بباغ بوستان
در یافته دیده و روش بخش از شمائله طلعت سعادت پرتو حضرت صاحبقران صورت نور علی نور شاهد نمود و طوی و جشنهای بسیار آراسته
طلاد وزه و سباب تارتی بازین زرمکل عرض رسانید و مجموع شاهزادگان خلعتهای کاهز زردوز پوشانید گفتار در خواستگاری نمودن حضرت صاحبقران
دختر خضر خواجه خان و جشن فرمودن جهت امیرزاده الغبیگ بیکسی چون حضرت صاحبقران این برده در امثال ... رفعتی کامل و ...

دانست هم از برای نفس مبارک و هم از برای اولاد و احفاد و در این وقت که شمع جهان را که بسر خضر خواجه اغلن بود گلگشتهای پادشاهانه
و سیورغالات خسروانه مخصوص گردانیده و در سمرقند پیش پدرش فرستاد تا جهة حضرت صاحبقرانی خواهر خود را از پدر خواستگاری نماید و [illegible]
این هم غیاث الدین ترخان را با تحف و هدایا و بسیار از نفایس اجناس و کرایم اموال همراه او گردانید و نفس مبارک در غایت فر از سمرقند بمرغزار کان گل
که در نزاهت از بهشت برین نموداری و در طراوت نگارخانه چین را از شرمساری بسعادت نزول فرموده و در آن محل فردوس سا مهد اعلی ملکت آغا
از هرات رسیده بیت لب خاک عنبرآلوده کرد ◦ زمین را بچهره زراندوده کرد ◦ بسی پیشکشهای لایق کشید ◦ دعا گفته شه را ثناگستری ◦ فلک را
لب از خنده پر نوش کرد ◦ جهان را ز در حلقه در گوش کرد ◦ ثنای جهاندار گیتی پناه ◦ چنان گفت کافروخت آن بارگاه ◦ اشارت علیه در باب
ترتیب طوی بعید و رسوت و هر کس از ارکان دولت و بندگان حضرت دست و میان از میان جان بخدمت گشاد و جهت هزار سراپردهای
کیهانی و بخت پر اکوسیه هامون در کشیدند و بسی بارگاه گردون رفعت باوج کیوان بر افراشتند مرصع بزر و جواهر و موشح بدرر و لآلی فاخر [illegible]
بیت جهان پر سراپرده و بارگاه ◦ گذشته سر خرگه از اوج ماه ◦ ز بس خیمه و خرگه و سایبان ◦ زمین گرده از آسمان روشنان ◦ و تمام
حوالی و نواحی آن را به تیغهای دلاویز و آذینهای طرب انگیز زیب و آرایش دادند و کرانا کران آن مرغزار فرح افزای بساط نشاط گسترده و خوان
شادمانی و شیره کامرانی نهادند بیت بهر شیره زان گونه گونه خورش ◦ که جان یافت زان ذوق و جان پرورش ◦ ز هر چه آن بود آرزو را
هوس ◦ همه بی کم و بیش یافت کس ◦ بخار بخور که عبیر جرعش از مشک اذفر و شمامه عنبر آمیخته بودند نسیم صبا را غالیه سائی آموخته و فروغ باده
یاقوت فام که ساقیان سیم اندام در ساغر زده و جام طرب انجام ریخته بودند بزم عشرت را از نور سرور افروخته بیت ز بوی مجمر مشکین مشام
دهر معطر ◦ ز عکس ساغر جهان هوای بزم منور ◦ شاهزادگان کامکار و سلاطین نامدار و بزرگان عالیمقدار از اکابر و اشراف کنار
اطراف و اکناف بدرگاه اقبال مطاف آمده بودند هر کس بحسب رتبت و منزلت خویش در یسا و یساق نشسته و چاوشان بهرام هیبت و یساولان [illegible]
صولت بر بادپایان کوه پیکر با زین زرکش نادروت و نقاره‌ها در نعت گرفته نشیرن چرخ از سهم ترجمان کنارشان از محاورات [illegible]
بیلک و آفتاب جهانتاب از بالای آن محراب [illegible] ان و لرزان میگذشت بیت هر روز آفتاب بدرگاه خاص ◦ آید بکامبوسی و لرزنده [illegible]
حضرات عالیات و خواتین رفعت سمات که هر یک بلقیس عهد و قیدافه عصر بودند بقباقهای مرصع بر سر و زر دوزهای [illegible] در پشت [illegible]
سپند کامکاری باز داده و دختران ماه روی و پری پیکران مشکین موی در مقام خدمت سراپا [illegible] ادب بر هم [illegible] بیت
نازک بدنان سرو قامت ◦ در شوخی و دلبری قیامت ◦ هر یک صنمی بهی نگاری ◦ سروی صنمی گلی بهاری ◦ از چشمه قند آب خورده ◦
با با لبیان شراب خورده ◦ سوچیان جان پرور دلنواز ◦ ساقیان سرتاقدم کرشمه و ناز بیت برکف نهاده سرخ می گزاشت طاقان ◦

اندیشه لاله زار شود دیده گلستان ◦ بخشوی زر زعفران و همین تراعجیق ◦ روشن تر از ستاره و صافی تر از روان ◦ از عکس و پرتو
شعاع آن ◦ از چشم مردمان نتواند شدن نهان ◦ و رامشگران خوش الحان آواز عشرت آغاز شده عود و نعمات نواخته و نغمه سرایان شیرین
زبان از جمله ایشان خواجه عبدالقادر ماهر که از نوادر زمان و یگانه دوران است با جنگ عود و چنگ زمزمه عاشقانه این ترانه در عالم انداخته
بیت که از فر اقبال صاحبقران ◦ جهان از رخم حشمت کامران ◦ همیشه جهان باد در خرمی ◦ کز و ملک تو شد بی مغمی ◦ خوش آن شه
که چون بزم عشرت نهاد ◦ جهان رامی ز ساغر عدل داد ◦ گل لاله را تا بود بوی و رنگ ◦ زمان را شتاب و زمین را درنگ ◦
رخش باد رخشنده چون آفتاب ◦ بتاج کی و تخت افراسیاب ◦ مدام از می لعل فرمان دهی ◦ مبیناد کس جام خسرو تهی ◦ و
بدین گونه مدت سه ماه بعیش و عشرت اشتغال نمودند و خدا داد جناب عفت مآب بیگیسی سلطان را با این شرع اطهر در عقد ازدواج
امیرزاده پیر محمد انتظام داده و بعد از آن خدایقلی خان زاده اجازت انصراف یافته از راه بخارا متوجه تبریز شد ذکر احداث
باغ دلگشای و عمارت قصر فرح افزای در اول پاییز همان سال سنه تسع و تسعین و سبعمائه حضرت صاحبقران فرمان داد که بر کنار مرغزار
کان گل که در نزاهت و طراوت از باغ ارم دلگشای تر و از نزهتان فردوس فرح افزای تر است باغی احداث نمایند بیت با معماران
که صبح زرین تاج ◦ تاج از زر نهاد و تخت از عاج ◦ مرد اختر شناس طالع بین ◦ طالعی کرد بس خجسته گزین ◦ چیره دستان
شغل بنائی ◦ در مساحت مهندس نامی ◦ خورده کاران بکار بنائی ◦ نقش بندان بصورت آرائی ◦ از هندسان دانشور و
بنایان صاحب هنر که از خاور تا باختر از هر مملکت و کشور بمستقر سریر خلافت مصیر جمع بودند بساعتی خجسته و طالعی فرخنده
برحسب اشارت علیه در آن محل بنیاد باغی نهادند مربع هر ضلعی هزار و پانصد گز شرعی و در میان هر یک از آن ارکان اربعه
دروازه عالی کنگره طاقهای آن بسقف مقرنس سپهر بر افراشته شد و با نواع زینت از کاشی کاری و غیر آن نگاشته گشت و بر
هر گوشه از چهار رکن آن برجی کبوتر سر با شیان نسر طایر بر افروخته و آن را بصنعت کاشی آرائی در غایت تکلف و زیبائی پرداخته
و عرصه باغ را بطریق شطرنج بگذارهای مربع و جمنهای مسدس و مثلث بخش کرده فرمان شد که در حواشی گذارهای آن سفیدار
نشانند و سپیدیها و شلکهای طرفین باصناف درختان میوه دار و انواع شجار بار دار و اشجار بیارایند بیت بجمنها چو بهشت
کشت زمین ◦ یافت هر یک بمیوه تعیین ◦ پرده وصف آن چو باز کنم ◦ در بستان فکر باز کنم ◦ میوه چند از آن کنم تعداد ◦
تا دهد میوه بار شاخ مراد ◦ بهتر آن کاول از بنا غازم ◦ آب در جوی ابلی اندازم ◦ بر شمینه بوش خوش منظر ◦ نقش کرده عاشق
بر سیر زر ◦ دار دار عاشقی که در داد ◦ چهره عاشقان دگشت زود ◦ و ز انواع سیب باز آرم ◦ نتوانم که جمله بشمارم ◦ کلابی

کم نقش شکین ◦ تاکنم سیب سرخ را تحسین ◦ عبدی و شکوانه و فرنگ ◦ همه را شرح چون دهم یکیک ◦ وصف زرد آلو از کنم
بیاد ◦ سیازم اول دل از غم و شک شاد ◦ خوش کنم دل بیاد سمرقندی ◦ که غرامم ز محنت دوری ◦ دم بنازی و شفتالو ◦
کاین سخن را بود دگر پهلو ◦ خواص آن راکه دانه شیرین ست ◦ تخم هیمان و بیخ تحسین ست ◦ هست از آن میوه بر بیع نشان ◦
نازک و دلپذیر و خورد و کلان ◦ چون درآیم بوصف آلوچه ◦ طلکم کم شود در آن کوچه ◦ شرح آلو بپرس و آلوش ◦ تا نیابد
کشت بستانش ◦ گرده بیدانه تون طبع نوازد ◦ مرغ دلها اسیر دام نیاز ◦ وصف انگور از تنظیم آرم ◦ مست گردد خرد ز گفتارم ◦
شکر انگور از شکر خوشتر ◦ کام امید زو بر از شکر ◦ صاحبی صاحبان دانش را ◦ صاحبی دلپذیر بخش را ◦ در حسینی سخن چکونم رفت ◦
دل عشاق از او بسیرک و نواست ◦ روز نم با بعل یکدانه ◦ خوش و شیرین چو لعل جانانه ◦ خورد که دانه شمار اموالش ◦ قیمت و قدر تاک
نقاش ◦ بوسه ده دوست آنکه تاک نشاند ◦ بیخ کرم از کرم بخاک نشاند ◦ کاین چنین میوه بود بارش ◦ عقل حیران از او و آثارش ◦
در بوصف انار پردازم ◦ خنده طبع پر گهر سازم ◦ چون دهم شرح ناشپاتی را ◦ منعقد شرحی نباتی را ◦ آلو انگور و فندق و امرود ◦
چون کنم تا ز هر صفت بربود ◦ یاد م آید چلوم از بادام ◦ چشم آن سرو قد سیم اندام ◦ و هم بچو پسته مانده باز ◦ بس کنم تا نهان بماند
راز ◦ و چون بنهایت خوبی و دلگشائی تمام شد بزبان اقبال لی بتقالش باغ دلگشا نام شد و اسم بطابق مسما باشد و در میان
آن قصری اساس انداختند مشتمل بر سه طاق رفیع و قبه منیع در رفعت و منزلت و علو شان و زیب و دلفریبی جنت ثابت جبان
افراخته و پرداخته گشت بیت بنائی محکم بفر و بقا ◦ مربع و نشاط آور و دلگشا ◦ زتصویر دولت فزوده جمال ◦ مبارک باقبال
فرخنده فال ◦ بر اطراف ارکان پرداخته ◦ ستونهای برتر بر افراخته ◦ نظر پرده دار از شوق صبوح ◦ درآینده هر دم بر در
صد فتوح ◦ و همت پادشاهانه از برای تطییب خاطر مخدره تقی جلالت که مرآت آن زمین پیشه و طراوت بسند درست با سم تکل خانم
دختر خضر خواجه که نوئینان را بحرام ستاری او فرستاده بودند نامزد فرمود و بعد از تاسیس عمارت باغ دلگشا رایت فتح آیات نصرت انتما
بصوب تاشکند نهضت فرمود و موکب همایون از آب سیحون عبور نموده در اسکران بقرب قریه خیاس بصوب جاهای نزول فرخنده گشت
و در آنجا قشلاق اتفاق افتاد و در آن موضع خانهای زمستانی ساختند و از فی فوریا کرفتند و حضرت صاحبقرانی بقریه یسی بزیارت
شیخ احمد یسوی فرمود که از فرزندان امام زاده محمد حنفیه رضی الله عنه علیه و علی آبائه السلام و بتعمیر آن مزار متبرک اشارت عالی ارزانی
داشت و عمارتی معتبر اساس انداختند مشتمل بر طاق و سیع رفیع با دو منار و گنبدی مربع سی گز در سی گز و گنبدی دیگر دوازده گز با
چهار صفه برای مرقد منور و قبلی گنبد بزرگ متصل آن و در دو جانب گنبد و چهار صفه دیگر هر یک بسیار ده گز و هم در شانزده گز و چند

جماعت خانه و دیگر حجرات و توابع و لواحق و فرمان شد تا دیوار و قبه آن را از کاشی کاری تزیین دهند و قبر از سنگ بیشه تکلف
تراشیده و نقشهای بدیع بر آن نگارند و اتمام آن را بعهده اهتمام مولانا عبدالله صدر فرمود و در رجب فرموده بعرض دو سال باتمام
پیوست و چون بیامن اقامت رسم زیارت قرین روز کار سعادت آثار گشت همت پادشاهانه صلات و صدقات بسیار بمجاوران مزار
و سایر ارباب استحقاق و افتقار تصدق فرمود و از آنجا بازگشته باردوی همایون معاودت نمود و بشارت رسید که مهد اعلی تکل خانم برج
جلالت اقبال و امرا رجب فر بعزم استقبال بو اورشنه و پانزده روز را آنجا رفتند و رسم نثار اقامت کرده بسامان رسانیدند و دوازده عدد طالع
اعزاز و تکریم بمحفه قبه مرصعی نشسته و تمام راه در هر یورت طویها بتکلف مرتب داشته و در روز خجسته غره ربیع الاول سنه ثمان مایه
نوشابه عهد را با مینی هر چه تمامتر بپارگاه عالم پناه فلک رسانیدند فرمان قضا جریان بترتیب جشن و تهیه طوی بزرگ نفاذ
یافت و قضاة اسلام و علمای انام رشته نکاح آن گوهر صدف سلطنت و خاقانی در عقد ازدواج حضرت صاحبقرانی با این شرع اطهر انتظام
پذیرفت آغایان و شاهزادگان و امرا و نوئینان دست بیعت و دستار بافات رسم نثار بر گشادند و امواج هر بار و زمین از زر و گوهر
گران بار گشت و تمامی همگان را اوقات و ساعات روز و شب مستغرق بشتاق تمتع از عشرت و طرب بود و زبان دولت در مقام تهنیت این
این ترانه میسرود که بیت جهان جهان شد از آن جامع و داد ◦ عروس دولت فرخ لقا کشید ببر ◦ طرب عروس و دل خلق عالمی دامان ◦
سرو جهنیت و پرده ساز فتح و ظفر ◦ عواطف خسروانه امرا و خواتین کرام جهت آب ام بودند همه را بکلگشتهای فاخر و انعامات وافر
مخصوص گردانیده و نوازشها نموده و ترحیبها فرموده و ایلچیان تغوز خان که از طرف ختای با تحف و هدایای نفیسه آمده بودند و بوسیله امرا
بقریب بار و برس بسعادت گشته و جلیشها شده بمضمون رسالت عرضه داشتند اجازت انصراف یافتند و چون آفتاب بحوت انتقال کرد رای جهت آن
اشراق امیرزاده محمد سلطان را بضبط سرحد مغولستان نامزد فرمود فرمان داد که اشیره را قلعه بگیراند و در تعمیر عمارت و بسیاری کاررت
اهتمام تمام نماید و بیرون آوردن یکی سار بوغا و میر حاجی سیف الدین و خدایداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و دیگر امرا با چهل هزار
سوار ملازم او ساخت و ایشان با تسال امر مبادرت نموده روان شدند و از عقب فولان گذشته اشیره را و آن نوجیر را معسکر ظفر مآب
ساختند و بترتیب مقدمات عمارت و زراعت مشغول گشتند و چون نسیم بهار گردون سریر بر صدر امکان مستقر شرف حوت کرد حضرت صاحبقران
جهانگیر از قشلاق تاشکند متوجه روی توجه بصوب سمرقند آورد و در راه نصرت شعار محفوف بعون و تائید یزدان و کار را ز آب خجند عبور نموده بساعت
وصول بسمرقند از جمعیت و آن خطه خلد آیین در نزول موکب ظفر قرین حضرت سپهر برین نیافت بعد از چند روز از آنجا نهضت فرموده جانب
بصوب کش معطوف داشت و در آن راه کویت که از آنجا تا سمرقند قریب هفت فرسخ باشد و در دهنه آن رود خانه جا در جوی پر نور و حصول اکابر

آنحضرت را چون از فضیلت غزو و جهاد بود و بشارت کثرت گردون صولت و آیات فتح و نصرت [illegible] داعیه یورش هندوستان از
خاطر مبارک سر بر زد و سخن [illegible] بشارت [illegible] مثنوی در آن شغل بازرگان رای زد • که دولت مرا بوسه بر پای زد •
چو ایران و توران مرا شد تمام • هندوستان [illegible] گردم [illegible] • بجوشم بجوشد جهان از شکوه • بجنبم بجنبد همه دشت و کوه •
هند و ترکستان در رزم آتشی • نماند در آن بوم گردنکشی • تمامی [illegible] دست برد • که گرد از [illegible] کوه خورد • [illegible]
[illegible] • که دولت نه پیچد سر از راستان • چو فرمود شاه جهان رای گوش • سخنهای فرخنده آورد پیش • گرانمایگان سپاه گزین •
نهادند از اخلاص رو بر زمین • که فرخنده فرمان صاحبقران • بر اهل جهان خاصه بر بندگان • هر آنجا نهد پای ما سر نهیم •
ز فرمان او بر سر افسر نهیم • گر آب و گر آتش کند جای ما • نگردد ز فرمان او رای ما • شه [illegible] تر شد ز گفتارشان • [illegible]

گفتار در یورش همایون حضرت صاحبقران جهانگشای بجانب هندوستان بنیت غزا

فحوای بشارت مؤدای کلام معجز نظام ربانی و مضمون میمون تنزیل واجب التبجیل سبحانی حیث قال جل من قائل ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص
دلیلست یقین نمای رغبت افزای بر علو رتبت مبارزان میدان جهاد و رفعت قدر و منزلت بهره وران آن معرکه با اهل شرک و عناد
و مؤیدات این معنی از نصوص کتاب و احادیث صحیح الانتساب زیاده از آن است که در امثال این مجال متعرض ایراد آن توان شد لاجرم همت
متعالی [illegible] صاحبقران مؤید [illegible] همواره در بند غزو کفار و محاربه و قتال زمره اهل ضلال و استکبار بود و در تاریخ رجب سنه ثمان و
[illegible] که از روی حساب سال فتح قریب موافق [illegible] که شمارش مطابق بحساب [illegible] بنیت غزا توجه بصوب هندوستان شد [illegible]
مقصد و توجه نصر من الله و فتح قریب بظهور پیوست و میامن احسان لقد نصرکم الله ببدر قرین روزگار همایون گشت و با سپاهی چون قطرات باران
در میان [illegible] در فصل بهار بیرون از حصر و شمار روی [illegible] بآن دیار آورد و امیرزاده [illegible]
[illegible] بیت چو آهنگ هندوستان کرد شاه • بتلقین الهام عون اله • بجوشید گیتی زمین و زمان • بجنبید
گیتی کران تا کران • روان شد سپاهی که حکام عرض • شمارش ندانست کس جز بعرض • ز شرق [illegible] • چو کوه روان [illegible] •
ز غارید کوس خاراشکاف • پراکنده سیمرغ در کوه قاف • خروش روارو بکیوان رسید • ز گرد سپه شد جهان ناپدید • ملوک ممالک
[illegible] راه • از آنجا که بخشش نصرت پناه • ز هر مرز و یاری و هر کشوری • سپاه گران با گزین سروری • [illegible] • ز توران زمین
[illegible] • که اقبال سلطان صاحبقران • چو خورشید [illegible] • و چون [illegible]
[illegible] بیت پلی بر سر آب جیحون روان • [illegible] فرمان بران • بر آن پل ز جیحون گذر کرد شاه • بتائید حق با تمام سپاه • [illegible]

دریا موهبت سپهر شکوه بران کوه فتاد رای ممالک آرای که از غایت اهتمام برونق و انتظام عالم هرجا که قابل عمارت بود ضایع
نمیداشت فرمان داد که در آن موضع باغی [illegible] که آن جوی خوشگوار در آن بهشت آثار [illegible] تجری من تحتها الانهار
کرده و در سر کوه پاره که میان آن بود قصری برافرازند و چون امر واجب الاتباع بامتثال انجامید و آن عمارت بر حسب [illegible]
[illegible] موسوم گشت و رایت نصرت شعار بعد از دو روز از آنجا نهضت [illegible] و از آن کوه [illegible]
[illegible] امیرزاده شاهرخ از قشلاق استراباد براه مازندران توجه نموده بسعادت تقبیل انامل کریمه [illegible] حضرت صاحبقران گزیده فرزند ارجمند را
ببر درگرفت و نوازش نمود مصراع ز دیدار فرزند شادی فزود • و شاهزاده باقامت رسم نثار قیام نموده پیشکش کشید و حضرت صاحبقران
از آنجا گذشته در [illegible] نزول فرموده و قبه بارگاه [illegible] و چند روز در آن موضع نزه و علف زارهای فرح بخش دولت
قدیم [illegible] و اقبال از اندازه بیش [illegible] حفظ ربانی در همه حال حارس و نگهبان و حامی تایید آسمانی قرین روزگار
سعادت و الحمد لله المنعم المنان. گفتار در ذکر نهضت توجه حضرت صاحبقران بصوب هندوستان صاحبقران [illegible] قندز و بقلان و
کابل و غزنین و قندهار با توابع و لواحق تا حدود هند شاهزاده [illegible] پیر محمد جهانگیر [illegible] چنانچه سبق ذکر یافت و چون آن مملکت
تحت ضبط شاهزاده مشار الیه درآمد و بانوار عدل جهانبانی برحسب فرمان اعلی اطراف و جوانب پیش او جمع شده متوجه فتح دیار
[illegible] گشت و با لشکری گران و امراء و نوئینان مثل امیر [illegible]
[illegible]
[illegible] کوه سلیمان را [illegible] و از آب سند گذشته [illegible] و از آنجا [illegible] بملتان رسیده و شهر ملتان را محاصره
کرده حاکم آنجا سارنگ برادر بزرگ ملو بود [illegible] بعد از وفات سلطان فیروز شاه از امرای [illegible] تمام یافته سلطان محمود
نبیره سلطان فیروز شاه را [illegible] حکومت هندوستان در تصرف گرفته و ملو با سلطان محمود در دهلی بود و سارنگ [illegible]
منصور هر روز دو نوبت جنگ [illegible] قلعه تحصین [illegible] خواجه [illegible] چون این خبر بحضرت صاحبقران
رسید در آن حال آنحضرت جهت قلع و قمع گمراهان و بت پرستان [illegible] ختای تصمیم [illegible] نموده بوده [illegible]
فرمان بدرگاه عالم پناه جمع آمده و پیش از آن هم مسامع علیه رسانیده بودند که در ممالک هندوستان با آنکه اعلام دین محمدی علیه
الصلوة والسلام در بعضی مواضع مثل دهلی و غیر آن برافراخته است و نقش کلمه توحید بر دراهم و دنانیر آن دیار نگاشته [illegible]
آن ممالک و مسالک [illegible] کفار [illegible] و ضلالت بت پرستان [illegible] و در آن ولایت [illegible]

حضرت

[illegible] از بالای کوه فرو [illegible] بعضی را [illegible] از کوه [illegible] تلف شده [illegible]
آسیب رسید و حضرت صاحبقران بسعادت سوار شد و امرا و لشکریان پیاده در رکاب نصرت انتساب روان شدند و کفار آن دیار
مردم [illegible] بیشتر از خرد و بزرگ برهنه باشند و کلان تر ایشان را [illegible] و ایشان را علیحده زبانیست غیر
پارسی و ترکی و هندی و اکثر ایشان غیر همان زبان خود ندانند مگر از موضعی که نزدیک ایشانست کسی آنجا [illegible] و زبان
ایشان وقوف یابد و قلعه ایشان که در دامن آن [illegible] و از آن سوی آب کوهی عالی بود سر بفلک کشیده و
عقاب بلند پرواز در رسیدن بقله آن طمع بریده و آن [illegible] از رسیدن سپاه ظفر پناه [illegible] آگاه شده بودند
و مقام خود را بگذاشته و از آن آب گذشته رختها را ببالای آن کوه عالی کشیده بودند و تصور آنکه کسی آنجا تواند رسید در آن
محل متحصن شده و چون لشکر اسلام باقدام سعی جمیل بقلعه آن گمراهان رسید نه کسی آنجا بود [illegible]
و خانهای آن خاکساران را آتش زدند و چون باز از آب گذشتند و اشارت علیه نفاذ یافت که عساکر گردون مآثر از اطراف و
جوانب بآن کوه برآیند مجاهدان دلاور چالاک زمزمه تکبیر و تهلیل بمسامع سکان صوامع افلاک رسانیدند و بقصد آن سگان
فهی کالحجارة او اشد قسوة روی جلادت بکوه نهادند شیخ ارسلان با تومان [illegible] پیش از همه اعدای دین را
رانده به قله برآمد که بر ایشان مشرف بود و علی سلطان تواچی از طرف دیگر [illegible] جای ایشان را فرو گرفت و شاه ملک در
موقف قتال و جدال با آن زمره ضلال سعی و کوشش بحد کمال رسانید [illegible] از بالای آن کوه [illegible]
بمرتبه بلند شهادت فایز گشتند [illegible] خواجه با جمعی از بهادران قوشون خود پیش رفته ببالای کوه برآمد
و سونجک بهادر نیز با مردم خود داد مردی و مردانگی داد و شیخعلی بهادر دلاور پیش از مردم خود ببالای کوه برآمده دشمنان را
رانده جای ایشان را [illegible] دست بردهای بهادرانه نمودند و باقی امرا و سرداران
و قشون با تمامی لشکر منصور از اطراف حمله آوردند و نصرت اسلام [illegible] شجاعت و دلاوری بظهور رسانیدند و بسیاری
از کفار [illegible] را به تیغ آبدار گذرانیدند و بعد از سه شبانه روز که پیوسته جنگ بود [illegible] بتنگ آمده [illegible]
خواستند حضرت صاحبقران [illegible] گمراهان [illegible] بقدم انقیاد [illegible] زبان [illegible] بکلمه توحید و نور ایمان [illegible]
خون و مال [illegible] شنیدند روز
چهارم [illegible] بدرگاه عالم پناه شتافتند و اظهار مسلمانی کرده زبان [illegible] برگشادند که ما بنده ایم و هرچه فرمان [illegible]

گزیده منزل انجم گزین • [illegible] روان شدند و از [illegible] گذشته اند [illegible] مخیم نزول همایون گشت گفتار در توجه
حضرت صاحبقران گیتی ستان بغزو کفار کتور و سیاه پوشان چون رایت نصرت شعار سایه شوکت [illegible] انداخت اهالی
آن ولایت روی تظلم و استغاثت بدرگاه عالم پناه آورده از جور و عدوان کفار کتور و سیاه پوشان داد خواستند که ما جماعتی مسلمانیم و
کافران هر سال [illegible] از ما میستانند باج و خراج طلبند و اگر در ادای آن تعلل و تهاون نمائیم مردان ما را بقتل آورده زنان و فرزندان را
اسیر کرده میبرند و چون این سخن بمسامع علیه رسید همت پادشاهانه در حرکت آمد و آنحضرت را [illegible] در این غزو [illegible]
دین و تقویت اسلام و غزو کفار و کسر اصنام بود [illegible] روی توجه بر قمع آن کافران ستمکار نهاد و [illegible]
کرده بسعادت و اقبال سوار شد و امیرزاده شاهرخ را با باقی لشکر و اغرق در ییلاق [illegible] بگذاشت و هر روز دو کوچ کرده تعجیل تمام
و چون موضع [illegible] از وصول [illegible] موکب همایون شرف گشت امیرزاده رستم [illegible] و جماعتی از امرا را با ده هزار مرد از طرف
دست چپ بجانب سیاه پوشان روان کرد و نفس مبارک [illegible] برانده و چون [illegible] رسید در آن محل قلعه خراب بود
عمارتش فرمان داد و اکثر امرا و تمام لشکریان [illegible] در آن موضع [illegible] ببالای کوه کتور برآمدند [illegible]
و هوا گرم [illegible] برف [illegible] بر بالای آن میراندند و
در روز که یخ [illegible] توقف مینمودند و باز [illegible] روان شده [illegible] تا ببالای کوه
دیگر [illegible] بعضی [illegible] آورده بودند [illegible] گردانیدند و چون کفار [illegible] مقام داشتند از
بالای آن کوه [illegible] تمام برف [illegible] مجموع امرا و لشکریان [illegible] از بالای کوه بعضی [illegible] فرود آمدند
و بعضی [illegible] روی برف [illegible] تا [illegible] بزمین [illegible] حضرت صاحبقرانی از چوب [illegible] ترتیب کرده [illegible]
بر آن زده [illegible] و صاحبقران مؤید غازی [illegible] چند کس از بالای کوه [illegible]
[illegible] فرود [illegible]
[illegible] حضرت صاحبقران غازی [illegible]
[illegible]
[illegible] و لاجرم بحکم من کان لله کان الله له در جمیع مدت حیات روی همت عالی [illegible]
و رایت فتح [illegible] از شرق تا بمغرب هر جا [illegible] منصور و مظفر آمد بیت هر آنکو [illegible] برای خدا • همه کار او [illegible] • [illegible]

بکابان مثابت کنیم عاطفت پادشاهانه ایشان را خلعت پوشانیده و عنایات داده بازگردانید و چون شب درآمد آن روز بیست کاتار
دل بر اسیر ملک شاه شبخون آوردند و بعضی کیران کانه جسته جسته جان بیرون بردند و قریب صد و پنجاه نفر اسیر گشته شدند و در مراتب تیغ
آتش دوزخ پیوستند و تمام لشکر اسلام بآن کوه برآمدند و برحسب فرموده «اقتلوا شیوخ المشرکین واستحیوا شرخهم علی جاعلیها افضل التحیة
والسلام» از آنچه مانده بودند مردان پیر را بتیغ غزا گذرانیدند و فرزندان و زنان را اسیر کردند و بر قلّه آن کوه و سر پل انس برای
بیدینان که بسجده حق در نیاورده بودند منارها برافراشتند و حکایت آن غزو نامدار را که در ماه مبارک رمضان سنه ثمان و ثمانمائه
یافته بود با تاریخ هم آنجا بر سنگ نگاشتند تا بتمادی روزگار خلایق مدید اعتبار مطالعه نمایند و شمه از کمال شوکت و اقتدار
صاحبقران نموده کا نگار دریابند چه اهالی آن دیار بر آنند که در هیچ عصر از اعصار هیچ پادشاه و صفدر را حتی اسکندر ذوالقرنین بر کجا
دست نیافته «بیت» آنچه این صاحبقران کشورستان در جهان «هیچ شاه کامران حتی سکندر آن نیافت» ذکر فرستادن
حضرت صاحبقران دین پرور محمد آزاد را به تفحص حال امیرزاده رستم و برهان اغلن و رجعت نمودن از کتور چون امیرزاده
رستم و برهان اغلن که بطرف سیاهپوشان رفته بودند خبری نیامد رای عالم آرای یکی از کتوریان را نجری جستها از خانه بحیه کان محمد آزاد
و دولت شاه و شیخلی و آیه کو جنراد بغور و شیخ محمد علی را با چهارصد بیس سه ترک و سیصد تاجیک مقدم بر همه محمد آزاد به تفحص حال ایشان
فرستاد و محمد آزاد با آن جماعت برحسب فرمان روان شدند و در راههای تنگ دشوار و منفذ بسیار و کوههای بلند برآمدند که نظم رکال گاه
«بیت» مانند چنبه دانه که در پنبه تعبیه است «اجرام کوهسار نهان در میان برف» «مبالغه و محفل الحال آن بود دلاوران صاحب
توفیق سپرها بر دوش استوار کرده و به پشت باز خفته خود را بر روی برف نشیب رها کردند و بعد از زمانی بزمین رسیدند و چون
از آن کارها رسته بقلعه سیاهپوشان آمدند هرچند گرد آن گردیدند کسی را ندیدند و آواز کس نشنیدند آثار و پای غلبه یافتند که
بطرف دره رفته بودند و از قلعه بیرون آمده بر پیش ایشان باز رفته بودند و در دره تنگ کمین کرده چون برهان اغلن و امیر
زاده رستم از امرا قوشون اسمعیل چانقه داد و سونج تمور و یحیی و آدینه و شیخ حسین سوجی و حیان تمور و شمس و قرتقه و از دولت شاه
و دولت شاه جاجی و هر ملک قوچی با سپاهی که همراه داشتند بدان دره تنگ رسیدند بعضی گذشته بودند و بعضی غافل فرود
آمده و جهات دارها کرده سیاهپوشان تاریک دل از کمین بیرون جسته بودند و مخاوضه بر سر ایشان ریخته و برهان اغلن از بددلی
دست را ای جنگ ناکرده جبانه اخته بود و گریخته و از این سبب بلشکر شکست افتاده «بیت» چو سردار در جنگ بنمود پشت «
نه خود را که نام آوران را بکشت» و چون کفار مشاهده کرده بودند که سپاه اسلام بدنکرز نتاله دلیر گشته از عقب ایشان درآمده

بودند و بزخم تیر و زوبین بسیاری از مسلمانان را شهید کرده بودند از آنجمله از امرای قوشون شیخ حسین سوجی و دولتشاه جاجی و آدینه
بعد از کوشش فراوان و جنگهای مردانه بدرجه شهادت استسعاد یافته بودند «انا لله وانا الیه راجعون» القصه محمد آزاد آن پی بر
گرفته از عقب سیاهپوشان روان شد و چون بآن دره رسید که جنگ واقع شده بود با سیاهپوشان تیره رای دو چار خورده و با ایشان
محاربه عظیم کرده داد مردی و مردانگی داد و بسیاری از آن کفار خاکسار را بشمشیر آبدار و خدنگ سندان گذار «بجهنم و بئس القرار»
فرستاد و ایشان را مقهور و منکوب گردانید و جیبه و اسلحه و اسبان لشکر اسلام که گرفته بودند باز ستد و مظفر و منصور برهان اغلن
و سپاه که گریخته بودند و از لشکریان هرکس جیبه و سلاح و اسب خود شناخته بستد و محمد آزاد برهان اغلن را لگد که اسب و این موضع توقف
جایز نمود و اینه دلی نه ایستاد و از عقبه برآمد و آن بطه لشکریان نیز از عقب او برآمدند و همراه چون سردار بیدل و بی جگر باشد
بر لشکر شکست آید و بعد از جنگ سپاهی بیان کرده اند و شیخ سعدی رحمة الله مجمل نظم آورده «به پیکار دشمن دلیران فرست»
«هژبران بناورد شیران فرست» «به رای جهاندیده کار کن» «که در جنگها بشکه آیسی» «نتابد سگ صید روی پلنگ»
«ز روبه چه حید شیر نادیده جنگ» «مخنث به از مرد شمشیرزن» «که روز وغا سر بتابد چو زن» «یلی را که دیدی تو در جنگ پشت»
«بکش گر عدو در مصافش نکشت» و حقیقت آنکه کم ناموسی که برهان اغلن در آن قضیه کرد از زمان چنگیزخان تا قوم قیات کس کرده
و در جنگ از نسل چنگیزی از او صدور یافته بود و حضرت صاحبقرانی از مکارم اخلاق پادشاهانه او را عفو فرموده بود
و بر قرار حرمت او میداشت و در این ولا او را از برای آن فرستاد که تا شاید جبران تنبه او را آن کم حاصل شود داو خاک عار
چنین بر فرق روزگار خویش کرد «بیت» سپهدار ترسنده بجز صفدری «که تنها نماند ز لشکری» «چو بیدل بود پیشوای سپاه»
شود کار لشکر سراسر تباه «سپهدار کم زهره هرگز مباد «که ناموس لشکر دهد او بباد» حضرت صاحبقران دین پرور بعد از فتح
کتور و قهر و قتل کفار و بو سیر جلال الاسلام و علی سیتائیرا با جمعی بفرستاد تا محل بیرون رفتن از آن دره تفتیش
نمایند و راه آگاهی یابند و لشکریان را فرمان داد تا زرع بیدینان ستم پیشه را که در آن موسم هنوز سبز بود از بیخ برکنند
و چون جلال الاسلام و علی برحسب فرموده جای بیرون آمدن پیدا کردند و در بعضی محل برف سوراخ کرده راه راست
ساختند حضرت صاحبقرانی در رمضان عون پروردگار مظفر و کامکار روان شد و از عقبها و کوهها گذشته بجادل نزول
فرمود و جمعی را بمحافظت انساجه که عمارت آن فرمان داده بود باز داشت و در آن محل سپاهیان رسیده تمام امرا و لشکریان که از
مدت هشت ده روز باز بسیاله بغزو کفار قیام نموده بودند سوار شدند و از آنجا نهضت نموده و زیل رایت نصرت شعار

بفتح و فیروزی باردوی همایون پیوستند و چون برهان اغلن و محمد آزاد و لشکری که با ایشان بود بمعسکر ظفرپناه رسیدند حضرت
صاحبقران برهان اغلن را که جنگ ناکرده از پیش کافران گریخته بود بمجلس همایون راه نداد و در معرض خطاب و عتاب آورده
با امرا بر سبیل طعنه و سرزنش فرمود که نقش قرآن مجید بآن ناطقست که اگر از مسلمانان بیست کس در کارزار مصابرت نمایند دویست
کس از کفار غالب آیند و او با ده هزار مرد از پیش ده نفری گریخته و مسلمانان را در مهلکه انداخته و این جریمه او را بکار
ساخته از نظر بینداخت «مصراع» کز چشم خویش پیش تر از ... و محمد آزاد را که بپایه باجماعه بیش در جنگ کرده پای ثبات
فشرده بود و بسیاری از بیدینان را بتیغ جهاد گذرانیده و ایشان را منکوب گردانیده و هرچه از سپاه اسلام برده بودند باز
ستده بود بتربیت و عاطفت خسروانه سرافراز گردانید و با انعامات بیدریغ نواخته قشون ارزانی داشت و جماعتی که
با او آثار جلادت و مردانگی بظهور رسانیده بودند همه را بعطایای پادشاهانه نوازش فرمود ذکر باز گردانیدن
حضرت صاحبقران ملکی ملکان امیرشاه رخ را بهراة آنحضرت در آن محل قرة العین سلطنت و پادشاهی امیرزاده میرزا شاهرخ را
اجازت داد که بخراسان معاودت نماید و هنگام وداع او را بزبان عطوفت و مهربانی نصیحت فرمود «بیت» که ای نور چشم
هوشیار «سخنهای پیرانه ام گوش دار» «بهر صورتی کافتد از خیر و شر» «مشو غافل از ایزد دادگر» «بهر حالی از شادی و از
غم» «مزن جز بفرمان شرع دم» «مفتخر از ری کار دولت بهش» «زنا بند حق دان نه از سعی خویش» «مکن خود بابان
کوش» «مراد از خدا دان و کوشش بکوش» و چون حضرت صاحبقران گوش سعادت آن چشم و چراغ دودمان سلطنت را بجواهر مواعظ
و نصایح بهارات او رانیک گرفته وداع کرده بحفظ و حمایت الهی سپرده روانه ساخت و رایت نصرت شعار از آنجا نهضت
نموده بسعادت و اقبال متوجه صوب کابل شد و از راه تل کوه هندوکش برآمد و از تیغ تیر که بخیبر مشهور است عبور کرده بجلگای
باران که در آنجا تا کابل قریب یک فرسخ است بطالع فیروزی نزول فرمود و چون طایر همت بلند پرواز آنحضرت عالی نهمت پیوسته
بپر و بال عدل جهان در هوای تعمیر بلاد و ترفیه عباد طیران نموده در این ولا از رودخانه که در آنجا جاریست نهری فرمان
داد و بر تمام امیران و لشکریان قسمت نمود و جوی بزرگ بطول پنج فرسنگ باندک زمانی از آب غرقان جاری شد و از نواحی
... که بر کوینه و چند قریه بسبب آن آب معمور شد و آن وادی غیرذی زرع حدایق ذات بهجت گشت «بیت» هر جا نسیم دولت صاحبقران
وزد «از خاک آب خیزد و از خار گل دمد» و بعد از کفایت آن مهم از آنجا نهضت نموده بسعادت و اقبال روان شد و چون بکابل
مرغزار در این معسکر سپاه ظفر پناه گشت ذکر رسیدن ایلچیان از اطراف و تایزی اغلن از قلماق و شیخ نور الدین از فارس چون مرغزار در آن

از قر نزول موکب نصرت آئین حضرت فرّ ای سپهر برین گشت و از طرف دشت ایلچی تمور قتلغ اغلن و شیخ امیرادیگو برسیدند و از جانب
چته نیز رسول خضر خواجه اغلن امرا و تومنات ایشان را بپایه سریر اعلی رسانیدند و بعد از اقامت رسم زمین بوس نیاز را دعا
و ثنا آراسته رسالتی که داشتند ادا نمودند مضمون کلام همان بود که ما بنده و چاکر و تربیت یافته آن حضرتیم و از پیش این حضرت
چهره اخلاص ما را خراشیده و پای از جاده متابعت بیرون نهادیم و گریخته در جاها بخاک گشته حیران گردیدیم این زمان
آن صورت در آینه عقل مشاهده کردیم و دانستیم که آن مخالفت ناپسندیده که باعث حرمان و سوختگی ما شد جهل و غرور بود
ندامت مدتی تاسف گزیدیم اگر عاطفت حضرت صاحبقرانی شامل احوال ما گشته نقوش آن جرایم بزلال عفو شسته گردد
بعد از این قدم از جاده بندگی فراتر ننهیم و از فرمان بندگان حضرت بهیچ حال تجاوز ننمائیم «بیت» جهان از کران تا کران آن تست
سرها همه زیر فرمان تست «همه بنده کائیم و خسرو تست» «و در این عهد فرخنده هر کس که هست» و تایزی اغلن که از
با قاآن مخالفت کرده و از قلماق گریخته هم در این محل بپایه سریر اعلی آمد حضرت صاحبقران او را کنار گرفته بزبان اعزاز و اکرام
پرسش نمود و بصنوف عنایات و عاطفت پادشاهانه مخصوص فرمود و خلعت طلادوز و کمر مرصع و اسبان رهوار و اشتران قطار و
اشتران خوش چشم لاله شیم بسیار با خیمه و خرگاه و هرچه در عداد تجملات سلاطین باشد در باره او ارزانی داشت و آن ظفر کردار
ملازم موکب همایون شد «مصراع» آزاد بنده که بود در رکاب «و هم در این محل امیر شیخ نور الدین پسر سار بوغا که هم در یورش جهاد
برحسب فرمان بفارس رفته بود که اموال بخاضبطه از شیراز با خزانه و بسی تحفهای ارجمند گرامی و تبرکات گران
مایه نامی مثل جانوران شکاری از طیور پرنده و فهود جهنده و دونده و صنوف ذخایر از نقود زر و جواهر و کمرهای مرصع
و خلعتهای طلادوز فاخره و نفایس اسباب و اقمشه رنگارنگ و کرایم پیله و هر گونه آلات و ادوات جنگ و اسبان تازی و زین
زر و اشتران شکوهمند کوه پیکر و اشتران بسیار بعضی قطار و بعضی سواری راهوار و چندین رکابی بارخوت و آلات زر و نقره
تکلل بسته و چترها بر بالای آن تعبیه کرده و سراپرده و بارگاه و خیمه و خرگاه همه از سقرلاط الوان و دیگر تجملات و مسوقات
فراوان مجموع این طرایف و ظرایف از لطف و خوبی بمرتبه که دیده بینندگان از نظاره آن حیران میماند و از بسیاری بیشانی
که اندیشه محاسبان از شمار آن سرگردان گشتی و حساب دیوان جلالت انتساب سه شبانه روز متعلق از آن ملی گرده نسخها پرداخته
و بمطالعه امرا رسانیدند و در روز عرض جمیع امرا و تومنات باتفاق آن را بپایه سریر اعلی عرضه داشتند و امیر شیخ نورالدین زانو زده از اول
صباح که افق نسیم ستاره بسان جواهر کواکب نثار کرده قرص زرین آفتاب برسم پیشکش بر طبق عرض نهاد تا زمان فرمان «اقیموا الصلوة»

به ترک بخشش آن منشیها مکیده باشند و در آن مجلس عالی که رشک خسرو پرویز و شوکت فریدون را در نظر روزگار خوار کرده
بود تا بزی اغلن و ایلچیان دشت و چته و دیگر جهانیان حاضر بودند و از مشاهدهٔ آن متعجب و حیران مانده و هم از الطاف و عواطف
آن حضرت که مثل آن در مخیلهٔ ایشان هرگز نگذشته بود و هم از رفعت و علو شان حضرت صاحبقران که یک بنده از بندگان او توانستی
که چنان تحفها بعرض رساند **واقعهٔ بخشش رقعهٔ بی شاه ب** فرازندهٔ چرخ گردون سپهر ٭ فروزندهٔ شمع رخشان مهر ٭ کسی را
که اهل جهان برگزید ٭ ز رفعت تواند بگردون رسید ٭ عاطفت خسروانه ایشان را بسی از آن تبرکها ارزانی داشت و بگویند که
امیر شیخ نورالدین در حضرت اعلی محل قبول یافت و از جلالت قدر و عزت محال زبان حالش از رتبهٔ عالی این زمزمه میسرود **بیت**
کامروز منم آنکه مرا جای بود ٭ نه در خور جلالت این شان بود ٭ و بعد از آن حضرت صاحبقران ایلچیان اوزبک و چته را از مرحمت
ترجمه کلاه و کمر و خلعت و اسب سرافراز گردانید و مقصات ایشان را مبذول داشت با نوازش نامه و سیالکات و تنسوقات خسروانه باز
گردانید و امیر شیخ نورالدین را فرموده بر بالای اغلن و کسانی که با او مخاطب بودند درخواست کرده مراحم بیدریغ گناه ایشان را باو
بخشید و صحیفه جرایم همه را رقم عفو کشید و هم در آن اولا سلطان محمود خان با لشکر دست چپ و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده پیر و امیر جهانشاه
و غیاث الدین ترخان و حمزه طغی بوغا برلاس و امیر شیخ ارسلان و سونجک بهادر و دیگر امرا برحسب فرمان بصوب هندوستان
روان شدند و پیش از این ملک محمد برادر خضرشاه اوغانی با جمعی رعایا بدرگاه عالم پناه آمده بودند و دادخواه که موسی اوغانی که مقدم
قبیلهٔ کرکیت برادر مرا که از بندگان آن حضرت بود کشته است و قلعهٔ ایریاب را خراب کرده و هزاره مارا قتل و غارت و اسباب و املاک مارا
بدست غصب و تغلب فرو گرفته و بدزدی و راهزنی مشغول است و هیچ آفریده مسافت را از آنجا نمی تواند گذشت و من بنده از بیم
جان گریخته بخدمت آمده‌ام و چون بشارت توجه موکب نصرت قرین شنیده‌ام اینجا توقف نمودم حضرت صاحبقران را از آن حکایت
نایرهٔ غضب اشتعال یافت و دفع فساد آن بدکرداران را وجههٔ همت عالی ساخته فرمود که تو خود اینجا باش و در تامین او را
طلب دارم اگر چه پایه داد تو از او بستانم و اگر تخلف نماید ترا لشکر دهم تا خون برادر او را بقصاص رسانی و در ... کسی را با
یرلیغ قضا جریان پیش موسی فرستاد که لوازم اطاعت رسانیده که تو قلعهٔ ایریاب را خراب ساخته و حال آنکه آن حصار بر سر راه
هندوستان واقعست و مناسب نیست که خراب باشد می باید متحمل جایی که ترا رعایت فرمایم آن ولایت را بتو ارزانی دارم
و قلعه را بکمال عمارت باز آری و چون فرستاده پیش موسی رسید متحمل باشکش بپایهٔ سریر اعلی فرستاد و بسعادت زمین بوس استسعاد یافته حلقهٔ بندگی
رای ممالک آرای صواب آن دید که او با تمام اتباع و لشکرش همت کردند تا مادهٔ فتنه و فساد در آن ولایت بکلی منقطع شود و او بکلی

طلاده و کمر شمشیر زر و اسب با زین و دیگر التفاتات پادشاهانه ایمن و مستظهر گردانید و فرمود که با تو لشکر همراه کنیم تا بروی و قلعه را
معمور و آبادانی تو خشم خود را کوچ داده نزدیک حصار آور و بعمارت قلعه مشغول شو و سعی کن تا رسیدن ما قلعه تمام شود و اگر کاری
مانده باشد چون ما برسیم چریک مدد کرده تکمیل سازند و ترا آنجا گذاشته متوجه هندوستان شویم و موسی را کال را با سه هزار مرد همراه
او کرده متحمل ایلچی پیش روان ساخت و چون موسی بایریاب رسید برحسب فرمان خشم خود را بحوالی قلعه در این کوه آورده عمارت حصار
آغاز نهاده و هر روز دویست و سیصد مرد با دل و سر با بجه تمام بکار مشغول بودند **گفتار در تعمیر قلعهٔ ایریاب و دفع قطاع
الطریق** حضرت صاحبقران گیتی ستان مهد اعلی سرای ملک و امیرزاده الغ بیک را که همراه بودند از مرغزار دورین بسمرقند باز
گردانید **و در چهارشنبه غرهٔ ذی الحجه سنه ثمان مائه از علفزار کابل پای توفیق برکاب توکل آورده سوار شد** و تعجیل راند و چون
با عساکر گردون مآثر در شنبه ماه بایریاب رسید عمارت قلعه آغاز کرده بودند سراپردهٔ عظمت و کامکاری با طناب دولت
و بختیاری استوار کرده باوج سعادت برافراختند و لشکر گرداگرد رسیده فرود آمدند و حکم جهانمطاع با تمام قلعه نفاذ
پیوست و آن حصاری بود معتبر مشتمل بر مسجد جامع و دیگر مساجد و سایر اماکن و مساکن و تعمیر مسجد جامع باهتمام امیرشاه ملک و
جلال الاسلام حواله رفت و چنان قلعه بمدت چهارده روز ساخته و پرداخته گشت و حضرت صاحبقران تواجیان را بجهة امر
فرموده که از اتباع موسی که بعمارت مشغولند هر کس که بیرون رود نگذارند که بمحل خود باز گردد و ایشان از این معنی رنجی یافته بودند
و چون قلعه تمام شد حضرت صاحبقران صباح جمعه ... متوجه جانب خندق و حصار برابر بی نور که آنرا تخت روان گفتند سوار شده
گرد قلعه میگشت و همراه توجیان پیاده ملازم رکاب همایون میرفتند و از اتباع موسی که کار میکردند هفت نفر بر بالای خانه بر سر
دروازه ایستاده بودند چون حضرت صاحبقران بمقابل دروازه رسید از روزن آن بالاخانه تیری بقصد آنحضرت بینداختند
چنانچه از آواز گذشتن تیر بسبب برسید اما چون حفظ الهی شامل حال آنحضرت بود گزندی نرسید نایرهٔ خشم پادشاهانه برافروخت
و از دیگر دروازه باندرون حصار درآمد و فرمان داد تا موسی را با مردم او که بعمارت آمده بودند مجموع گرفتند و آن هفت
جاهل چالاک که بر بالای دروازه تیر انداخته بودند از بیم جان دست اضطراب بجنگ برگشادند و چند کس را زخمدار کردند تا
کلکی سیتیاقی ... بالا بر آمده و آن را نقل آوردند و جانب همان روز برحسب یرلیغ لازم الاتباع موسی را با هزار و دویست
کس از اتباع او گرفته بودند ملک محمد سپردند و او با سه نوکر ایشان بقصاص برادر بخنجر انتقام سر از تن جدا کرده و آب دشنه
آتش فشان غلغلهٔ آن بادیه پیمایان را بر خاک هلاک انداخت و از سرهای ایشان منار ساخت و فرمان شد تا حشم ایشان را تاخت کردند

و جمعی از رنوستان به کرداران که در حشم بودند تا خبر شدند زن و فرزند و اموال ایشان مدت مطلوبان اریاب افتاد
کسانیکه از جور و بیداد آن جماعت دیده بودند در تعبها کشیده و صد و قه **وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون** بظهور پیوست
بیت کس به اسب ستم سوار نشد ٭ که نه افتاده خوار و زار نشد ٭ عاطفت حضرت صاحبقرانی قلعهٔ ایریاب را بملک محمد ارزانی داشت
و او از میامن التفات آنحضرت بجای برادر حاکم قلعه و والی ایل و حشم آن ولایات گشت و راههای آنجا که از دست نوع
مفسدان و حیلگران ایمن شد و حقیقت آنکه سپاس بیکران که حضرت صاحبقران این بزرگوار در باب اصلاح ممالک و ایمنی طرق و مسالک
در مستظم بلاد و ربع مسکون کرامت فرموده اگر کافه بنی آدم تا انقراض عالم باداء شکر آن قیام نمایند از عهده آن بیرون
نیایند **بیت** آنچه انصاف او بعالم کرد ٭ که تواند که شکر او گوید ٭ چه بباید ز دست خلق بکر ٭ فضل یزدان رضای او جوید ٭
گفتار در توجه رایت نصرت شعار بصوب شنوزان و نغز و قطع مادهٔ طغیان و عدوان جماعهٔ بربیان حضرت
صاحبقران مصالح ولایات ایریاب از فر دولت خلود افتاب بپرداخت و امور آنجا برنهج استقامت جریان یافت رایت نصرت
شعار **در شنبه هژدهم ذی الحجه سنه ثمان مائه نهضت فرمود** و عنان عزیمت بصوب خطهٔ شنوزان معطوف گشت و از کوه جبل عبور
نموده در حوالی آن خطه نزول فرمود و روز دیگر توقف نموده فرمان که شاهزاده و جوان بخت خلیل سلطان با جمعی از امرا از غرق از راه
فنجهای بصوب با نوروان شود و حضرت صاحبقران سپه را قدر را اعتبار فرمحه و شکیر کرده با چند هزار سوار روی توجه بصوب
قلعهٔ نغز آورد **و صباح سه شنبه بیست و یکم ماه مذکور رایات منصور** بآنجا رسید و پیش از این در مقام کابل امیر سلیمانشاه و دیگر امرا
با لشکر خراسان برحسب فرمان همایون متوجه نغز شده بودند و آن قصر را عمارت کرده و در استحکام سعی بلیغ نموده چون امرای اردوی
از غبار موکب ظفر شعار بشارت مقارن وصول فرخنده بمسامع علیه رسانیدند که قبیلهٔ بربیانی از قبایل اوغانی که مثال
متحم الامثال صادر شده بود که کمربندگی بسته با لشکر خود بعسکر ظفر پناه آیند و بوظایف طاعت و خدمتکاری قیام نمایند و
پای از جادهٔ انقیاد بیرون نهاده اند و لشکر نغز تاخته و پیش از این در آن هنگام که شاهزاده پیر محمد حوالی دیار هند را تاخت فرموده بود
و سپاه منصورش برده و غنایم بطرف کابل میآوردند آن جماعت جسارت نموده راه زده بودند و بعضی از آنها را بحرم ولایت
میر گذشته و در کوههای بلند و جنگلهای محکم تحصن شده و بقطع طریق اقدام نموده از وصول این اخبار آتش خشم آنحضرت زبانه
زدن گرفت و هم در آن روز **بیت** هنر تو جهان گیر صاحبقران ٭ ز تخت اندر آمد بتخت روان ٭ یکی باره کوه پیکر بزیر ٭
بگستی چو آهو به نیرو چو شیر ٭ سبق برده از آهوان در شتاب ٭ بگرمی تو آتش بنرمی چو آب ٭ با عساکر گردون مآثر که هنگام تاخت

نه باد جهان گرد گرد ایشان در یافتی و نه برق آتش نعل غبار نعل خنگ ایشان بلکه فی رودی قهر و انتقام بصوب آن بدکرداران
نمو سید فرجام و بعد از سه روز بایشان رسیده فرمان داد تا لشکریان پیاده بکوهها و جنگلها برآیند و آن سرکشان عاصی را انبوهی
بازوی جلادت و مردی بدست آرند و از پای در آرند برحسب فرموده تقدیم رسانیدند و خلق بسیار از آن بادیه پیمایان خاکسار را
بتیغ آبدار باتش دوزخ فرستادند و زن و فرزندان ایشان را اسیر کرده و اموال و اسباب ایشان بیاد تاراج بردادند و خانهای
ایشان را آتش زده و دود استیصال از دودمان آن دزدان بدفعال برآوردند **بیت** هر آنکو رضا صاحبقران سر کشید ٭ زمانه
سرش را از تن بر کشید ٭ کسی کو نهد بر خلافش قدم ٭ سیه روی گردد بسان قلم ٭ و بعضی از آن اشرار بصوب گریز وجهه همت
ساختند همت پادشاهانه مقتضی آن شد که در آن کوه توقف نماید تا بیخ آن قوم فتنه انگیز بشمشیر تیز بریده گردد و راههای آن
ولایت بکلی از خوف و خطر مفسدان ایمنی دار رسیده ماند **و در اثناء آن حال** کلانتران آن قوم اول نام روی اخلاص و فتنی جهاد
بدرگاه عالم پناه نهاده و بشرف بساط بوس استسعاد یافته توبه و استغفار وسیله نجات ساخت ضمیر منیر که بنظر فراست ملکانه از عنوان
اسرار باطن مطالعه فرموده دریافت که او را سعادت یاوری نموده بدل پاک و خاطر صافی از در ایلی و خدمتکاری در آمده
صحیفه زلات او را رقم عفو کشیده و بعنایت و عاطفت خسروانه سرافراز گردانید و بلباس ریستی از گرداب بلا بکناری یافته بانواع
تربیت و نوازش مخصوص گشت **بیت** چو صبح صادق آمد راست گفتار ٭ جهان در زر گرفتش محتشم وار ٭ چو سرو از راستی برزد علم را ٭
ندید اندر خزان تاراج غم را ٭ و امیر سلیمانشاه و بعد از آنکه قلعهٔ نغز چنانچه ذکر کرده شد با اوان ساخته بود در تعمیر و استحکام آن برداخته
خبر یافته بود که حشم کلاتیان که با قبیلهٔ یاقوت و گروهی با عدت و اهبت اند یرلیغ لازم الاتباع را مطاوعت و انقیاد تلقی کرده اند
و لشکر خود را بعسکر ظفر پناه نفرستاده و به دور و پیش از آنکه رایت نصرت شعار سایه وصول بر قلعهٔ نغز اندازد با لشکری که ملازم او بوده
بر سر آن حشم تاخت کرده بود و باوجود آنکه ایشان مردم قوی هیکل دلاور بودند همه مغلوب و منکوب گردانید و بعضی را بر تیغ قهر
گذرانیده و جمعی را دستگیر کرده زن و فرزندان ایشان را اسیر کرده و خانمان ایشان را بباد غارت و تاراج برداده و از خود دو سوار منبع
کلاتیان مظفر و منصور توجه بدرگاه گردون احتشام آمده و بیز ساوری سعادت کشته بصنوف تربیت و عاطفت پادشاهانه اختصاص یافت
و در جمعه غرهٔ محرم الحرام سنه احدی و ثمان مائه حضرت صاحبقران از ناحیه قبیله بربیان مراجعت نموده در حوالی قلعهٔ نغز بسعادت
و اقبال نزول فرموده امیر سلیمانشاه را با فوجی از لشکر بتوتان پیش امیرزاده پیر محمد فرستاد و شاه ملک فرازی را با بقیه
در قلعهٔ نغز گذاشت و از آنجا در ضمان حفظ و تایید ملک دیان روان شده و بموضع بانو محیم نزول همایون گشت و پیر علی سلدوز و امیر حسین قوچین را

با جمعی لشکر در آن محل باز داشت و رایت منصور از آنجا نهضت نموده روز جمعه ششم ماه مذکور سایهٔ اقبال بر کنار آب سند انداخت
و در همان محل که سلطان جلال الدین خوارزمشاه از چنگیز خان گریخته خود را به آب زده و بگذشت و چنگیز خان فرود آمده و از
آب عبور ننموده بازگشت اطناب سراپرده پادشاهی با وتاد عنایت الهی مشدود شد و قبهٔ بارگاه خلافت پناه سر رفعت با اوج
برافراخت حکم عالم مطاع نفاذ یافت که بر سر آب سند پلی بندند کاملان در زمان دست مهارت برگشادند و بدو روز از
سه پایه کشتی و نی جسری بهتر جستند و در این اثنا ایلچیان که از اطراف ممالک آمده بودند بعضی را روانه فرمود مثل سید محمد
مدنی که از حرمین شریفین مکه و مدینه شرفهما الله تعالی روی توجه بپایهٔ سریر اعلی که قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال جهانیان بود نهاده رسالت
مجموع حکام و اشراف آن اطراف آورده بود بعز عرض رسانید که همه در مقام انتظار ترصد ... و از ... که رایت جهانگشای
همای آسا سایهٔ سعادت بر فرق ایشان گسترده آن ممالک را در پناه حمایت و عنایت خویش آورد و ایلچی ملک اسکندر شاه والی کشمیر که
بجهت عرض عبودیت و اخلاص آمده بود او را نیز نوازش نموده بازگردانید و فرمان داد که ملک اسکندر شاه با لشکر خود در شهر دیپالپور
بعسکر ظفر پناه ملحق شود **گفتار در عبور فرمودن حضرت صاحبقران از آب سند روز سه شنبه دوازدهم محرم الحرام سنه احدی
و ثمانمائه موافق پارس ئیل که آفتاب از نقطهٔ اعتدال خریفی نه درجه گذشته بود** رایات منصوره از آب سند عبور فرموده عساکر گردون
مآثر مجموع آب را بسلامت گذار کردند و بر جول جرود فرود آمدند و آن جایی است در ازای دو ... طول دیده هوسناکان کشیده و عرض آن از دو مرحله
کرم و فتوت چه کاهاء فرود [illegible] در حوالی آن از آب و آبادانی هیچ اثر نه و این جول در کتب تواریخ بجول جلالی مشهور است
از آن سبب که چون سلطان جلال الدین خوارزمشاه از چنگیز خان گریزان شده و از آب بگذشت بدین جول درآمد و در آن جول
خلاص یافت و چون رایت فرخنده فال سایهٔ نصرت و اقبال بر آن حدود انداخت مقدمان و رایان کوه جود و بر ... طالع
سعود روی بدرگاه عالم پناه آوردند و کمر بندگی بر میان جان بسته سر بر خط فرمان و قدم در دایرهٔ انقیاد و اذعان نهادند و مراسم
پیشکش و شرایط مالگذاری و خدمتگذاری قیام نمودند و پیش از این بچند ماه رستم طغی بوقا برلاس بنا بر [illegible] برحسب فرمان
بطرف مولتان رفته بود و طغان فرصت جو تافته چند روز آنجا توقف نموده و همین رایان بطریق ملازمت تقدیم رسانیده
تغار و علوفه چنانچه باید مرتب داشته بودند و خدمتهای پسندیده بجای آورده لاجرم درایت ولا عاطفت پادشاهانه شامل
حال ایشان شد و احکام جهانمطاع در باب رعایت و مراقبت ایشان نفاذ یافت و خوشدل و شگفته خاطر بر ... و تفرقه بمقام خود بازگشتند
گشته هر آینه نهال ادب و خدمت ثمرهٔ دوستکامی و آسایش بار آورد بیت چو نه ... [illegible]

ذکر قضیهٔ شهاب الدین مبارک شاه تمیمی و مخالفت او بعد از متابعت شهاب الدین مبارک شاه حاکم جزیره بود که بر کنار آب چناب
و خدم و حشم بسیار داشت و اسباب و اموال بیشمار و پیش از این در زمانی که امیرزاده پیر محمد جهانگیر که در مولتان فرموده بود شهاب الدین
بند بندگی در گردن جان افکنده بقدم انقیاد و اذعان آمده بود و بجای بوسی امیرزاده سرافراز و بصنوف تربیت و نوازش مخصوص
یافت و چندی وقت بوظایف خدمت و ملازمت قیام نمود چون بمقام خود بازگشت دیو غرورش راه زد و بعلت جزیره ... که ... آب
سودای مخالفت و سرکشی در دماغ جهل او افتاد و بر کنار رودخانه قلعه ... بنا نهاد و آب که سبب حیات است او را سبب هلاک
شد و اشارت **بیت** ای که بر چرخ ایمنی زنهار * تکیه بر آب ملکی بشد ارا * از نظر بصیرت او محجوب ماند و چون حضرت صاحبقران
در جول عبور نموده کنار آب چناب معسکر سپاه ظفرپناه گشت از مخالفت آن مدبخت آگاه شده **روز پنجشنبه چهاردهم محرم الحرام** فرمان داد
که امیر شیخ نورالدین با تومان خود متوجه آن جزیره شود و ... بضرب شمشیر و تیر دمار از روزگار آن گمگشته تیه غرور و پندار
برآورد امیر شیخ نورالدین برحسب فرمان روان شد و چون بحوالی آن جزیره رسید شهاب الدین خندقی عمیق فرود برده و باره بسیار بلند
رفیع برکشیده و در آن متحصن شده و در حوالی آن محل حصین بحیرهٔ آب بزرگ بود سپاه ظفر پناه متوقف تا آن آب درآمده آتش پیکار برافروختند
و محاربه واقع شد که وصف آن بعبارت نگنجد و چون ترک شرقی جناب آفتاب روی بسر حجب تواری آورد تا هنگام مغرب نهاد و هندوی شب تیره رای
دست فرمای بعزم شبیخون کمین گشاد شهاب الدین با ده هزار کس از طرفی دیگر از اطراف شبیخون آورد و جنگی عظیم در پیوست **بیت** شد از
آتش تیغها تیره شب * چو زنگی که بگشاید از خنده لب * سر تیغ در چرخ مهتاب داد * سنان باغ کین را بخون آب داد *
ز بس کار شمشیر بارید خون * شب تیره را چهره شد لاله گون * امیر شیخ نورالدین با سپاه ظفر قرین حملهای پیاپی نموده
و صدمات متعاقب ... روز ... تیره شب با ایشان نمودند و لشکر شهاب الدین مانند ماهی بر کنار دریا باضطراب
افتادند و چون مرغ در غرقاب خواب دل از دیده حیرت گشادند و بسیاری از آن خاکساران را آب حیات از آتش قهر بباد فنا
بر شد و چون از آب تیغ عسال گردان ما زسیل ... که کشتی حیات مخالفان را که در ... بعضی خود را در
دریای ... افکندند و از گرداب حرب و ... بغرقاب دریا پناه بردند و در آن شب ... مثل منصور
بوج جوره و برادران در موقف جنگ و میدان نام و ننگ رایت مردی و مردانگی برافراشتند و کوششهای دلاورانه نمودند زخم
تیر ... و در آن ... حضرت صاحبقران در یا نوال ... بسعادت و اقبال بحوالی آن جزیره نزول فرمود و شهاب الدین
... که ... رعایت کرده ... کشتی فراهم آورده بود و چون از آن شبیخون با سپاه شکسته و بخت واژون بازگشت و بهزار حیله جان

از آن ورطه بیرون برده هم در آن شب با اتباع خود در آن کشتیها نشسته روی ادبار بفرار نهاد و بجانب اوجه که بجانب ... است
بزیر آب چناب روان شدند و امیر شیخ نورالدین با لشکر نصرت آیین برحسب فرمان بر عقب ایشان بر کنار آب سر رفتند و جنگ میکردند و خلقی بسیار
از هندوان تلف شدند و چون شیخ نورالدین با سپاه ظفر قرین بازگشت مراحم پادشاهانه جماعتی را که در آن شبیخون آثار جلادت بظهور رسانیده
و زخمدار شده بودند ملحوظ نظر عنایت و تربیت گردانیده و بتشریفات فاخره و انعامات وافره مخصوص گشته و چون کشتیهای شهاب الدین
بحدود مولتان نزدیک شد لشکر امیرزاده پیر محمد و امرای او و امیر سلیمان شاه و با لشکر امیرزاده ... که ... آمده بودند راه بر آن گریختگان
و آن سرکشان را در ورطه دستگیر کرده به تیغ انتقام بگذرانیدند و شهاب الدین زن و فرزند خود را ... در آب افکنده و نیمه جانی
بعد ... از آن ورطهٔ هایل بساحل انداخت و حضرت صاحبقران امیرشاه ملک را با لشکر ... تا جنگلها درآمده و مخالفان را که در آن
جایها گریخته بودند دمار از روزگار برآورده و او ... امتثال امر ... بامداد ... و ... جنگل درآمدند و بسیاری از
آن مدبران را بکشتند و غارت کردند و غنیمت بسیار و برده بیشمار و کشتیهای پر از غله ... باردوی همایون ...
و چون قضیهٔ شهاب الدین و ... بفوز و نجاح آخر شد و از آن مهم فراغت روی نمود رایات ظفر قرین با آیات فتح مبین ...
و با اوج سپهر برین برافراشته از آنجا نهضت نمود و پنج روز کنار ... روان شد **روز شنبه بیست و چهارم شهر مذکور بر آب جناوه**
برابر قلعه ... نزول اتفاق افتاد و در مقابل ... آب جمد و آب جناوه جمع میشود و از ... امواج آن مجمع البحرین ...
قدرت الهی در نظر بصیرت ... حسب فرمان ... بر ... کرده ...
... حیات ... **روز چهارشنبه بیست و هشتم ماه با تمام ...** ...
... پادشاهان ... آب ...
کار ... حضرت صاحبقران ...
تقدیر ... **گفتار در وصول رایات سعادت بقلعهٔ تلمبی** و چون حضرت صاحبقران
... از آب عبور نموده در آن طرف آب ... بارگاه خلافت پناه با اوج مهر و ماه برآمد و روز دیگر ...
قرار ... سعادت ... کنار آب ... مقابل شهر نزول فرمود ... تلمبی تا مولتان ...
از شهر با جمهور سادات و علما ... بدولت ...
یافته و ... حضرت ... از آن آب عبور فرمود ... از آب ...

دوشنبه غرهٔ صفر سنه احدی و ثمانمائه صحرائی که در حوالی قلعه تلمبی است مضرب خیام و مرکز رایات و اعلام و خواب کامیاب دولت
مال بر رسم امانی بر شهر تلمبی انداختند و سادات و علما که منشور جلالت ایشان از نص **قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی** توقیع
رفیع یافته و علمای کرام که شرفات کاخ قدرشان پرتو نیر **انما یخشی الله من عباده العلماء** یافته از آن ... طلاب و خطاب تسلیم معاف بودند و ...
گرانمایه سرافراز و ... با ... و احتشام فرق سپهر فرسوده نام فرمودند چه اهتمام ... حضرت صاحبقران درباره
این طایفه اعلاشان که از آل عبا و ورثهٔ انبیا اند بیش از آن بود که تعلیق تقریر و تحریر وادی وصف آن توان نمود و ... که باسم امانی
با اهالی تلمبی حواله رفته بود بعضی حاصل شد و بعضی در حیز توقف بماند و در آن ولا عساکر گردون مآثر کثرت از شمار بیرون و بقوت
هر چه ... افزون بود ... و ... احتیاج ... بر ... عالم مطاع صادر شد که هر جا غله ... بیاورند ... سپاهی که در ...
از ... بشهر ... ... زمانه ... سپاهی ... چون ... لشکریان ...
و بشهر نهادند و ... **و اذا اردنا ان نهلک قریة** ... آن ... که طوفان بلا ... بر ... نهادند و هر چه یافتند
بغارت بردند و مردم را اسیر کردند و بغیر از سادات و علما کسی از آن قصبه امان نیافت **و اذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له** ...
علیه حضرت صاحبقرانی رسانیدند که جمعی ... نواحی تلمبی ... امیرزاده پیر محمد ... درآمده
و انقیاد نمودند و بعد از آن ... صواب ... مخالف ... فرمان ... نفاذ یافت که امیرشاه
ملک و شیخ ... با تومانهای خود بدان ناحیه تاخت کنند ... شاهزاده ... بیرون ...
... دوستی ... که موجب عبرت دیگران گردد ایشان برحسب فرمان روی کین بجانب آن ...
آوردند ... و دو هزار هندو ... تیغ ...
... ایشان را ... زنان و فرزندان ایشان را اسیر کرده ... غنایم بسیار و نفایس بیشمار ...
عالم پناه ... و روز شنبه ... رایت نصرت ... تلمبی نهضت فرمود و روز دیگر بحوالی جال که در کنار آب ...
موضع ... فرود آمدند **گفتار در توجه رایات نصرت شعار جهانگشای بقصد ... کوکری** در این مرحله بسمع مبارک رسانیدند
که ... برادر شیخ کوکری با دو هزار مرد در موضع جال آب را حصار ساخته و ... عظیم ...
... بعنایت ... حضرت صاحبقران در زمان بسعادت و اقبال ... عزم ...
... از ترک ... امیرشاه ملک و امیر شیخ محمد ایکو تیمور ...

یافت و در پیش قول علی سلطان تواچی با پیادگان خراسان جنگ انداخته و نصرت الهی نصرت کرده مصراع بر عکس شد نام زنگی کافور
با هزار نفر شده از کنار کول آمده و چون مور که بال بر آرد پر و از آغاز نمود و در برابر لشکر منصور از محض جهل و فرط حمق بر
کشیده علی سلطان با پیادگان سنقرغان سر گشته گان گشته بجنگ مشغول شده و در آن محل بر آب و لای پیش بکار بر فرو خسته اما بجلادت
بلطف ربانی چنانچه او و چند کس دیگر زخم دار شده و امیر شیخ نورالدین و اته داد از عقب ایشان تا آب و لای در آمده و تیغ انتقام
خاکیان را باد فنا در داده و آتش دوزخ فرستادند و سرهای ایشان را بر خم سنان نوکنان سیاخته بمعسکر ظفر پناه آوردند و آن
نام لکب فرجام معکوس که رانده و گریزنده فرو بر سر گردان شده با بادیه گشته گان بیابان بدشت الفرار ارتحال کرد پس از آن کس که بسر رفت
صاحبقران تا خبر شد چنانکه کس از وی نشان نیافت و حیا کرده تا آثار مالکی و مسالک آن دو چنان ماکس زنده و سر ایشان
غارتیده گله و رمه فراوان راندند و روز دوشنبه دهم ماه مذکور لشکر منصور از آن کول و جال و وحل و لای که راهی بد بود و غربی
بغایت دشوار بیت وهم از آن افتان وخیزان رفتی از رفتی بدر عقل ز آن آن زمان و ز زان وادی از ادادی ان و عبور نمودند و بموضع
شاهنواز معسکر ظفر پناه گشت و این شاهنواز دهی عظیم است و اهالی آن قلعه و در آنجا انبار غله بسیار بود چنانچه مجموع لشکریان هر چند خواستند
بر داشتند و چند انبار باقی مانده و از آن موضع بعضی امرا بر حسب فرمان روان شده و از آب بیاه گذر کرده و در عقب اتباع نصرت انجه جنبر
بودند و رو بگریز نهاده تاخت کردند و ایشان را در یافته غارتیدند و غنیمت فراوان آوردند و حضرت صاحبقران دو روز در آن مرحله
اقامت فرموده و حکم قضا نفاذ صدور یافت که انبار غله و کاه که مانده بود جمله آتش زدند و بسوختند و روز پنجشنبه سیزدهم ماه
رایات ظفر پناه از شاهنواز حرکت و عزم روان گشته و در لب آب بیاه بمقابله قریه جنجان که مجموع اهل قصبه در آنجا جمع آمده بود اتفاق نزول
افتاد و فرمان عالی نفاذ پیوست که لشکریان از آب بگذرند و در آن روز معتمد مر ملک نام از نوکران شاهزاده کرام جهان پیر محمد
همراه بمعسکر همایون رسید و خبر سلامتی ذات همایون آن مظهر الطاف ایزد متعال برسانید بیت ماه سر در شاه جهان گیر شد چند و از
مژده سلامت فرزند ارجمند و ز فضل وطرب گرد شادی و خرمی و در شکر خانی سپاس عالی گفتار در رسیدن شاهزاده عالی
پیر محمد جهانگیر از مولتان پیش از این در ذکر سبب یورش هندوستان گذارش پذیرفت که امیرزاده پیر محمد شهر مولتان را محاصره کرد
و چون مدت محاصره شش ماه متمادی شد امداد و بیان از سمت بی ملک آمدند چنانچه با کل بر دار و سیله سد رمق مباحث کرد ساز کنند که ای النحط
بود از سر ضرورت و اکثار بیرون آمد و مولتان مسخر گشت و کس فرستاد تا صورت این فتح عرضه داشت پایه سریر اعلی گرداند و بعد از آن بیماری
عظیم رسید و از دو نام چهار پای شاهزاده بسیار التلف شده و درو ظاهر شهر باند درون نقل کردند و حکام و سرداران هند و حند و ان حوالی که اکثر

ایشان از در ابی واز خان در آمده ده و ازهواداری بیرون رفته بجمع روی از جاده متابعت برتافته و با اظهار مخالفت تکاسر نموده ایشان
فاسد بخاطر راه داده و در بعضی مواضع داروغگان را بقتل آوردند و در چنان حالتی که امیرزاده پیر محمد را تمام لشکریان پیاده مانده بودند
و مخالفان به اندیش سر عصیان و طغیان بر آورده شبها تا در شهر شتابند و او بغایت متفکر و متحیر بود ناگاه آفتاب رایت فتح آیات حضرت
صاحبقرانی از افق آن نواحی بر آمده و از انتشار پرتو آن خبر مخالفان تیره رای را کار از دست و دست از کار بیفتاده و پای ثبات و قرار
از جای رفته سر بسیمه و مضطر گشته و از میان آن اتفاق که محض کرامت و نتیجه ارشاد ملهم دولت بود شاهزاده با اتباع از بعضی ورطه
حیرت نجات یافته از سر استظهار متوجه معسکر ظفر قرین گشته و روز آدینه چهاردهم صفر در لب آب بیاه بموکب نصرت پناه پیوستند و شاهزاده
بسعادت پای بوس حضرت صاحبقرانی سرافراز گشت و آنحضرت او را در کنار گرفته با نواع مرحمت و نوازش پادشاهانه اختصاص بخشید و جنید
بورلکای و برادرش بایزید و محمد درویش طاشخانی که در یورش خوارزم از امیر حاجی سیف الدین گریخته بعد از سعی مشقت هندوستان افتاده بودند
در آن وقت که امیرزاده پیر محمد مولتان را مسخر فرموده از طرف هند پیش شاهزاده آمدند و شاهزاده ایشان را همراه آورده و در آن محل
بساط بوس رسانیده و عفو جرایم ایشان را درخواست نمود مراحم خسروانه گناه ایشان ببخشید و چوب یاساق زده رها کردند و روز شنبه پانزدهم
رایت ظفر پناه از آب بیاه عبور نموده بموضع جنجان سایه اقبال انداخت و از آنجا تا مولتان چهل کروه است و در این دو سه روز تمام لشکریان
بعضی بکشتی در آمده و بعضی بهنگ شنا خود را بر آب زده خود را از آن دریای روان بیرون کشیدند و از فر دولت قاهر هیچکس را گزندی نرسید بیت
چو بخشایش پاک یزدان بود دم آتش و آب یکسان بود به بیچارگی چاره کار ما در آب و در آتش که دارد نگاه مدت چهار شبانه روز
در قریه جنجان توقف افتاد و در سه شنبه هجدهم امیرزاده پیر محمد در آن موضع طوی داده و پیشکشها کشیده و پیشکشهای گرامی از تاجها و کمرهای
زرین و اسبان تازی با زین و تقوزهای گران مایه از نفایس اقمشه و رخوت و انواع اوانی و ظروف از طشتها و شربه‌ها و آفتابه‌ها مجموع از
زر و نقره ساخته بعرض رسانید چنانچه اهل دیوان و ارباب قلم دو روز بکتابت آن اجناس مشغول بودند و تفصیل آن قلمی می کردند
و همت حضرت صاحبقران دریا نوال در روز عرض تمامت آن نفایس را او تبرکات را بر امرا و وزرا و ملازمان قسمت عالیحضرت نموده بحسب قدر
و منزلت هرکس را از فیض بخشش بی دریغ محظوظ و بهره ور گردانید بیت چو در بخشش کشاده که شود زر مجسم ز آن بر آنکه بود عرفی زر زاید
یلدیکر نور هرگز نتوان که در خورشید جدا کرم از خاطر خسرو نتوان کرد جدا کا جهان چو تیغ آتش جاره بر براق جهان چو
برار باب هنر و چون بحر رحمت آنحضرت از نسیم اهتزاز موهبت و مکرمت بموج در آمده بود و لشکریان امیرزاده پیر محمد را اسبان در شب کل
تلف شده و در این سفر مشقت کشیده و بر سر گاو سوار و بعضی پیاده بمعسکر همایون رسیده بودند در آن روز سی هزار سپ با ایشان بخشیده و معاودت

بیت سجاوش بسلم در عدم می بجست روزی که نقد وجودش گمشده گان بهمان مرداد که از چمن امانی و آمال دهقان
سر بر زد و فیض اردت گوهر بار صاحبقران کرد و ن افتد از سر بسر شادابش مسعود فته و انقطاع تفوی سقاب نها طلع نفسیه
رزقا للعباد بظهور می پیوست و گشت هر خوشاب وزنت که در سوره زار فیاد اهل فساد بر بیامد از قهر قهرمان چو خوشه
پژمرده و نا چیز شد و بیت فاصبح هشیما تذروه الریاح بلکه زبان ایام در نکام انعام و مقام ترسم شکار خطاب میکرد که
بیت کف اکرم تو بحری است در اوصاف جود که قرباحت تسلیم بت با پاش شعاع تیغ تو برقیست رعد در تابال
که فراجل بود قطره‌های بارش و بعد از آن رایات نصرت شعار از موضع جنجان نهضت فرموده سایه اقبال بقریه سهوال انداخت
و روز آدینه هشتم ماه از قریه سهوال ارتحال نموده مرحله اصوان مخیم معسکر ظفر آسا گشت و یک روز آنجا توقف افتاد و روز
دیگر از اصوان روان شده و مرحله جهوال مرکز رایات ابهت و جلال آمد اهالی دیبالپور سابقا ایل و منقاد امیرزاده پیر محمد
شده بودند و شاهزاده مسافر کابلی را با هزار مرد مدد و دفعه گی ایشان فرستاده و چون نه کار واقع شده روی بغتا ابتلا
الهی لیمیز الخبیث من الطیب تا مخلص از مرائی و موافق از منافق امتیاز یابد ظاهرا ضعف حال لشکریان شاهزاده را دیافت
ایشان از قلت درایت سابقه شقاوت باغلان سلطان فیروز شاه متفق شده و مسافر را با آن هزار مرد تیغ بیباکی
بکذرانیدند و از سر شرارت نفس خبث فرمن امن و امان دیار خود بسوزانیدند بیت سر در گشته و پریشان مای
دست کوش تیر زند بر پای و چون طنطنه توجه رایات نصرت شعار بصوب آن دیار انتشار یافت آن به فرمان از بیم
جان خانمان بدرود کرده گریخته بودند و بحصار بطنیر رفته در این وقت که حضرت صاحبقران بسعادت و اقبال بجهوال
رسید امیر شاه ملک و دولت تمور تواچی را در آغرق گذاشته فرمان داد که آغرق و لشکر از راه دیبالپور بر جانب
بنزدیک دهلی در موضع سامانه ملاقی موکب همایون و آغرق دست دهد و از آنجا با ده هزار سوار ایلغار نموده والوار دهکیه
فرموده عنان توجه بصوب اجودن تافت و روز دوشنبه بیست و چهارم ماه علی الصباح رایت ظفر پرتو بنفوذ و نجاح از
افق قصبه اجودن بر آمد و پیشتر منور فلک شعار و شیخ سعد نکوت آثار از نبیره شیخ نورالدین پیشتر اهالی شهر را از راه
صواب و جاده صلاح گردانیده و بر جلای وطن داشته بودند و ایشان را اغوا کرده همراه خود ساخته روی گریز بطرف
بطنیر که از قصبات بلاد هندوستان نهاده و بعضی بصوب شیخ منور شکلم دار الملک دهلی رفته بودند و جماعت سادات و علما
که بر توفیر ارادت قدیم از وزن رضا در جهت بیاحت حال ایشان تافته بود مکارم اخلاق حضرت صاحبقرانی رهنمای نجات

ساخته پای ثبات بدامان توکل کشیده بودند و در جای خود آرمیده و در آن صباح مقرون بفوز و نجاح بیت صبحی
مبارکیست نظر بر جمال شاه دیده منورست بنفر و جلال شاه گوش سعادت شنیده بدرگاه عالم پناه شتافتند و دیده
امید را از غبار موکب ظفر قرین روشن ساخته بنوازش بیکران و مراحم بی پایان اختصاص یافتند عاطفت پادشاهانه مولانا ناصر
الدین عمر و پسر خواجه محمود شهاب محمد را بداروغگی و حمایت آن شهر تعیین فرمود تا اهالی و سکان آن خطه را محافظت و مراقبت
نموده نگذارند که عبور عساکر و گذشتن طبقات لشکریان رنجی بایشان رسد و از این حال حال صدق انا عند ظن عبدی
بی فلیظن بی ما شاء در نظر اعتبار اهل استبصار جلوه مینماید چه آنان که از حسن اعتقاد و نیکو نهادی گمان خیر برده بودند
و بجای خود قرار گرفته بسلامت بماندند و از صدمات وصول و مرور چنان لشکری بیشمار را صلا گزندی نبرد و این احوال
ایشان نشست و جماعتی که از سوء ظن و بد اندیشی جلاء وطن اختیار کرده همراه شیخان ضال مضل برفتند مجموع بقتل و اسر و
تاراج گرفتار گشتند و مضمون اذا کان الغراب دلیل قوم سیهدیهم الی دار البوار وصف حال ایشان شد بیت هر که را
زاغ رهنما باشد منزلش وادی بلا باشد و حقیقت آنکه شیخان ظاهری که از معرفت بهره ندارند و بشید و زرق صورت زهد و صلاح
بر آراسته اند غول بیابانی که با فواه مشهورات در واقع بیابانانه چه تقدم سیر و سلوک از مقام حیوانی نگذشته اند و از زردی
ظاهر حال ایشان مینمایند و در باره استعدادات طالبان را از راه راست بیاراند و در تیه ضلالت سرگشته بیازند بیت
پوشیده مرقعند از بن خامی چند بیچیده ز طامات الفاظی چند نا رفته ره صدق و صفا گامی چند بدنام کننده نکونامی چند
گفتار در فتح شهر بند و قلعه بطنیر و استیصال اهالی آنجا از صغیر و کبیر قلعه بطنیر حصنی بغایت حصین بود از قلاع مشهور کشور هند
و از راه دور افتاده بیکجانب دست راست و اطراف و جوانب آن جولت و اهالی آنجا را آب از کولیت بزرگ بر در شهر که
از چشمه کال بر میشود و هرگز لشکر بیگانه آنجا نرسیده و بدین واسطه از اهالی دیبالپور و اجودن و دیگر مواضع خلقی بسیار از بیم صدمه
سپاه گردون مآثر پناه بآن حصار آورده بودند و لشکری عظیم آنجا جمع شده چنانچه در شهر نمی گنجیدند و بسی چهارپای و عرابها
مشحون بصنوف رخوت و اجناس در حوالی حصار بازداشته حضرت صاحبقران گیتی ستان صباح سه شنبه بیست و نهم ماه به اجودن
در آمده و از صدق نیت و صفای طویت در قبه مرقد منور شیخ فرید شکر گنج قدس سره استمداد همت نموده دست نیاز از گنج رحمت
الهی ذخایر فتوحات نامتناهی اندوخت از آنجا بیرون آمده بعزم تسخیر بطنیر روان شد و از رود دونه گذشته در خالص کوتلی
فرود آمد و از آنجا تا اجودن ده کروه است و تا بطنیر پنجاه کروه و سه کروه و یک فرسنگ شرعی است آنحضرت همان روز که تعلیم خاطر

کوفی رسید نماز چنین گذارده بسعادت سوار شد و بقیه روز و تمام شب راه گرد از زیر پا سوده تا آن حول کشیده در عزم ملکانه یک
منزل قطع فرمود و چون روز شد قراولان که پیش رفته بودند قراول گبران شکسته و شیخ درویش التقی و دو کس فرود آورده
و همان روز که چهارشنبه بیست و ششم بود چاشتگاه موکب گیتی گشای جهانگیر بظاهر بطنیر رسیده و گذر کرده خروش سورن و غلغله
تکبیر و تهلیل از چرخ اثیر در گذشت و هرچه در پیرامن عرصه نهب و غارت گشت و والی آن شهر و قلعه که او را راو دولچین میگفتند
و راو بلغت هند بهادر را گویند سپاهی گران و تیغی فراوان داشت و زمام امور آن نواحی بقبضه اقتدار و اختیار او بود و
در آن حدود از آینده و رونده باج میستد و تجار و کاروانی از سبب تعرض او ایمن نبودند و چون از وسوسه دیو غرور
و پندار بحمایت حصار و تیغ و ابنه بسیار مغرور گشته سر از ربقه متابعت و مطاوعت و گردن از طوق بندگی و الحاق در پیچیده بود لشکر
فیروزی اثر از دست راست امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین و الله داد و از دست چپ امیرزاده خلیل سلطان و شیخ محمد ایکو تمور
و دیگر امرا متوقف روی جلادت بتسخیر شهر نهادند و بحمله اول و صدمه نخست شهر بند را گرفته و گروهی انبوه از هندوان
بقتل آمدند و آب تیغ شعله حیات بسی از آن خاکساران باد پیما فرو نشست و غنیمت فراوان بدست بیتلای سپاه کشورستان
افتاد و هم در دم امرا و تومان و قشونات پیرامن در آمدند و با ملک محاصره چیره دست شجاعت بگشادند و راو دولچین
با بهادران هند بر قلعه تیاله بوده مقابله و مقاتله را آماده گشته و از امرا امیرزاده شاهرخ امیر سلیمان شاه و سید خواجه و جهان ملک
حمله بردند و سید خواجه حوز را بشمشیر رسانید و جهان ملک نیز چند بار حمله کرده کوششهای مردانه نمود و دلاوران گرد آن باز
از اطراف و جوانب بصدای برغو و ادای کرنای و خروش کورکه و کوس بجوش در آمده با صدمات مردانه شتافت کرده هجوم
و چون نزدیک شد که قلعه را بغلبه و قهر بگشایند سیلاب رعب و بیم در خانه قرار و تمکین راو دولچین افتاد از سر عجز و اضطرار
آغاز شفاعت و خواهشگری نهاد و سیدی را بحضرت صاحبقرانی فرستاد و درخواست کرد که آن روز او را امان بخشند تا روز دیگر
کمر بندگی بسته بدرگاه عالم پناه آید مراحم پادشاهانه ملاحظه جانب فرستاده که از منتسبان دودمان رسالت بود فرموده ملتمس او را
مبذول داشت و لشکر مظفر لوا از جنگ تیغ بخش از در حصار باز گشت و از شهر بیرون فرموده در سایه حفظ پادشاهانه بردرگاه
آمد و چون روز دیگر راو دولچین بعهد خود وفا ننمود و بیرون نیامد فرمان اعلی صادر که هر شخصی از قشون قضا نشان بعده و حوت
که هر یک زرا را در مقابل خود نقب فرو برده بزیر قلعه رسانند رعب فرموده بحفر نقب مشغول گشتند و هر چند از بالای قلعه آتش
و سنگ و ناوک و خدنگ بر لشکریان میبارید پنداشتی برسر آن دلاوران گل افشان میکردند راو دولچین و کلانتران اتباعش

جوق

چون آن حال مشاهده کردند آتش دهشت در نهاد ایشان افتاده و از حیرت از سر آمده و غلبه خوف و هراس پاس کلید ایشان نام فرود آمد
مضطر و مضطرب بسر رجا آمدند و تضرع و زاری را شفیع نجات و رستگاری ساختند و بزبان مسکنت و بیچارگی عرضه داشتند که خود را مقیم
سر صدق و راستی قدم در جاده فرمانبرداری و طاعتگزاری می نهیم و از مرحمت پادشاهانه امیدواریم که صحیفه گناه و خطای ما بنده گان را
برقم عفو کشیده بجان امان بخشد صاحبقران دادگستر بحکم العفو زکوة الظفر حاجت ایشان را بحسن قبول تلقی فرمود و راو دولچین در
آخر همان روز با نایب پسر خود را همراه کرده با جانوران و اسبان تازی بدرگاه خلافت پناه فرستاد عاطفت پادشاهانه پسر او را بتشریف
خاص و جامه زربفت و کمر شمشیر زرنگار نوازش فرموده باز فرستاد و دست استظهار قوی گشته و دست امید بدامن مراد پیوسته
و روز جمعه بیست و هشتم ماه چاشتگاه راو دولچین از حصار بیرون آمد و شیخ سعد الدین اجودنی با او بود بر آستان سلطنت آشیان
که سجده گاه سرافرازان روی زمین و جای بوسه سلاطین جمشید تمکین بود روی نیاز مالیده بسعادت بساط بوس استسعاد یافت
و جانوران خوب و سه تقوز اسب با زین زر برسم پیشکش بعرض رسانید عنایت پادشاهانه شامل حال او شده و بکجامهای طلا دوز
و کمر زر و تاج بلند سرافراز گشت و چون جمعی کثیر از مواضع آن ممالک مخصوص اهالی دیبالپور و اجودن و از جهات سکونت داشت
کشورکشای که بحیله در آن قلعه جمع شده بودند امیر سلیمان شاه و امیر الله داد برحسب فرمان بضبط درون قلعه مشغول شدند دوشنبه بیست و
نهم مردم اطراف را که آنجا گرد شده بلشکرگاه ظفرپناه حاضر گردانیدند و طایفه طایفه را بمحصلان سپردند و قرب سیصد اسب تازی
بیرون آوردند و بحت ملکانه مجموع با امرا بهادران تخشیده و چون اهالی دیبالپور مسافر کابلی را با هزار کس از سپاه امیرزاده پیر محمد از بعد
کشته بودند بانتقام ایشان را به تیغ خون آشام تمام بکشتند و زن و فرزندان ایشان را برده کردند و مردم اجودهان را که
از بی حمیتی و بیدولتی روی از رایات ظفر پیکر تافته بودند و گریخته بعضی را بیاساق رسانیدند و چندی اسیر گرفته و اموال ایشان را تاراج
کردند آری عطیه طالع حضرت صاحبقرانی فلک اقتدار فضل ربانی و تایید صمدانی مقتضی آن بود که هر آفریده که یک سر مو از جاده
متابعت آن حضرت سپهر رفعت فراتر نهد البته از دست قهر سپاه ظفر پناهش از پای در آید و سر باد دهد و هر که از سر صدق و
اخلاص دامن اقبال بی انتقالش زند سر همه در زیر دست و پای مرکب کواکب شمارش با خاک یکسان کرد بیت بس گل
که بنیش فرو شکست * بس شیر شرزه را که سگوش شکار کرد * هر کس که او نشست غباری بگوهرش * در حال گردش فلکش خاکسار
کرد * و کمال الدین برادر راو دولچین و پسر او چون از سیاست سپاه کشورستان مثبت با مجرمان دیگر مشاهده نمودند بی
محابا پیکار راه داده و از غایت خوف دهشت سر رشته صواب از دست عقل صلاح اندیش ایشان بدر رفت و از جوانب بیت

دامن دولت جاوید گریبان امید * حیف باشد که بگیرند و دگر بگذارند * غافل مانده روز یکشنبه سلخ صفر با وجود آنکه راو
دولچین در معسکر همایون بود باندیشه باطل دروازه ببستند و در بلا و عذاب بر روی حال خود باز گشادند و راو دولچین بدین
سبب در بند افتاد و شعله خشم حضرت صاحبقران اشتعال یافته بیت بفرمود تا لشکر نامدار * در آیند بر این آن حصار *
بیازوی قوت خراش کنند * ز سیلاب خون غرق آتش کنند * عساکر گردون مآثر چون سد غیور بجوش و خروش در آمده بحرب
و تخریب سور مشغول شدند اهل قلعه بیقین دانستند که مقاومت با آن گروه گردون شکوه از حیز قدرت و مکنت ایشان بیرون
و اگر در آن جهالت اصرار نمایند درهای فتح حصار را ضرب قهر برایشان در توبه بسته ماند و امید از خلاص و نجات بکلی گسسته
گردد برادر و پسر راو دولچین از روی عجز و بیچارگی بیرون آمدند و روی ندامت بر خاک نهادند و بزبان تضرع بوزش و
استغفار برگشادند و کلیدهای دروازه به بندگان درگاه سپردند و روز دوشنبه غره ربیع الاول از امرا امیر شیخ نورالدین
و الله داد جهت درست کردن مال امانی باندرون قلعه رفتند و به تیره رایی و روش دلانه و کمهانه در گرفتن مال و ادا کردن وجه
پیش نهادند و در راستی که بگوای مهر مبارک پادشاهی سبب سگالی انحراف جستند و در میان ایشان گبران و گمراهان
بسیار بودند آغاز مخالفت و عصیان کردند و قضیه بخصومت و پیکار انجامید مصراع واول النار جرم ثم تشتعل * و چون این خبر بسامع
ضمیر منیر خاقان جهانگیر رسید آتش خشم بالا کشیده و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که آن خاکساران را به تیغ آبدار گردن
دمار از روزگار کفار فجار و گرد استیصال از دیار آن منافقان بی اعتبار بر آورند سپاه ظفر پناه از اطراف و جوانب قلعه
دفعها بهیبت لشکر و دیوار انداخته بالا بر آمدند اهل حصار آنچه گبران بودند بر وفق اشارت یخربون بیوتهم بایدیهم زن و فرزند
و مال خود را آتش زده بسوختند و قومی که دعوی مسلمانی میکردند زن و فرزند را گوسفندوار سر بریدند و هر دو طایفه اتفاق نموده
آهنگ جنگ و جدال و عزم رزم و قتال کردند گروهی قوی هیکل سنگین دل آهنین چنگ دستر سراسر کوه جهالت و دریای
ضلالت را پلنگ و نهنگ بیت همه تند و کینه کش و تیز جنگ * به نیروی شیر و بهیجا پلنگ * چو عفریتی از شهر خوان آمده * ز دوزخ
دوزخ برون آمده * و از لشکر اسلام رباعی سپاهی بهیبت چو امواج دریا * گروهی بکثرت چو اعداد اختر * ز جستن بگرز و بحرص انار
صف جنگ * جدائی جو اعراض لازم ز جوهر * رجب فرصه در قلعه ریخته و تیغ جهاد آخته و غلغل تکبیر و تهلیل در خم چرخ اثیر
انداخته با آن گمراهان در آویختند و جنگی عظیم واقع شد چنانچه بسی از غازیان درجه بسعادت شهادت فایز شدند و بعضی مجروح
گشتند و امیر شیخ نورالدین را که بعزم جهاد کمر اجتهاد بسته با دست جلادت بغزا گشاده بود یکی از نهادان آن را بزخم تیغ از

بای

پای در آورده و جماعتی گبران با شمشیرهای کشیده در میان گرفته بودند و نزدیک بود که دستگیر کنند او دلوان نیز بفدای و فیروز سیاقی
باتفاق حمله کردند و چند کس از آن بدنیان را به تیغ آبدار بر خاک هلاک انداختند و امیر شیخ نورالدین را از آن ورطه بیرون آوردند
و آخر الامر نسیم نصرت که مجاهدان غازی را حسب وعده الهی مقرر است از مهب تایید وزیدن گرفت و صبح فیروزی از مطلع نصر
من الله و انت العزیز الرحیم دمیدن آغاز نهاد و لشکر اسلام غالب گشته ده هزار مرد از هندوان دیو نژاد حضرت نهاد را به تیغ
جهاد بگذرانیدند و از کشتگان و خون آن روز پشته کان تمام آن خطه را کوه و دریا گردانیدند و آتش در خانها و بناها شهر در قلعه
انداختند و مجموع عمارات را خراب و ویران کرده با زمین هموار کردند و آن دیار را از شرر قهر و انتقام لشکر اسلام کان لم
تغن بالامس گرفته نوعی شد که پنداشتی هیچ متنفس در آن ناحیه نبوده و کذلک اخذ ربک اذا اخذ القری و هی ظالمة ان اخذه
الیم شدید و از غنایم آنچه در آن قلعه بدست آمد از زر و نقره و اسب و رخت عاطفت حضرت صاحبقران همه را بلشکریان بخشید و جهت
زخمداران را بانواع مراحم پادشاهانه نوازش نمود و اوزدن مرتبه و فیروز را که در معاونت امیر شیخ نورالدین کوششهای مردانه
کرده بودند در مقام سرافرازی بالای دست برده های دلاورانه بعنایت و تربیت اختصاص بخشیده و تشریف و انعام ارزانی داشت
گفتار در بیان توجه رایات کشورستانی از بطنیر بصوب سرستی و فتح آباد و اهرونی چون تمام اهل شهر و کدام شهر ویرانه زیر و زبر
کرده شد باد قهر از جیفه کشتگان آلوده و هوا از بخارات مردار بسیار متغیر گشته حضرت صاحبقران چهارشنبه سیم ماه
از آن محل نهضت فرموده پرچم رایات فتح آیات شانه زده شاه ظفر همین سلطنت لوا کشورکشا را چون تشکر با طلیعه در اهبر و چارده
کروه راه رفته بموضعی که آن را کنار حوض آب خوانند مخیم نزول همایون گشت و روز پنجشنبه چهارم از آن محل بسعادت روان شده بقلعه فیروزه
رسیدند و بفیروزی از آنجا گذشته هم در آن روز بشهر سرستی که از غبار مرکب ظفر قرین ازین بسته و اهالی آن شهر پیشتر بیدینان
بودند و خوک در خانهای خود نگاه میداشتند و گوشتش میخوردند و از آوازه وصول رایات نصرت شعار مجموع گریخته بودند و شهر را
گذاشته فوجی از عساکر گردون مآثر از عقب ایشان شتافته بسیاری از آن گمراهان را دریافته باشان گردند بر حسب فرموده
اقتلوهم حیث ثقفتموهم به تیغ جهاد بگذرانیدند و چه بسیار اسب و دیگر اسباب و اموال در تحت ضبط آورده همه سالم و غانم باز
گشتند کمال و فرش که در آن جنگ بتیغ شهادت فایز شده و در زمره بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتیهم الله انخراط یافت حضرت صاحبقران
یکروز در شهر سرستی اقامت فرمود و روز دیگر بسعادت و اقبال از آنجا نهضت نموده بجه کروه مسافت قطع کرده بحوالی حصن فتح آباد فرود
آمد عنایت ازلی در سکون و انتقال شامل و لطف لم یزلی در نزول و ارتحال کافل نظم امور دولت و اقبال و مردم فتح آباد با هم خوار

عزل ضلالت از طریق قویم و صراط مستقیم عدول کرده روی ادبار به بیابان فرار نهاده بودند و جمعی طایفهٔ لشکر ظفر پناه در پی ایشان
روان شدند و بسی از آن برگشتگان را بدست قهر از پای درآوردند و چهارپایان و ذخایر و علایق را از بز تسلط و استیلا به
آورده مراجعت کردند و روز یکشنبه هفتم ماه مذکور رایت نصرت شعار از فتح آباد بفیروزی روان شد و از قلعهٔ رجب نور گذشته بیانه
وصول بر حوالی قصبهٔ ارونی انداخت و چون اهل آن موضع جمع کاروان صواب اندیش نبود که برسم استقبال پیش آمده خاک
ساحت بارگاه عالم پناه را اثر سرمهٔ دیدهٔ دولت سازند تا نیر عاطفت پادشاهانه پرتو توجهات بر حال مردم اندازد لاجرم
اهالی آنجا از صدمات عساکر گردون مآثر بعضی طعمهٔ تیغ انتقام گشته و بعضی در قید اسار گرفتار شدند و لشکریان غلهٔ بسیار برداشته
ابنیه و عمارات را آتش زدند و در آن محل جز تودهٔ چند خاکستر اثری نماند و روز دوشنبه هشتم ماه سپاه ظفر پناه از قریهٔ
ارونی بر حسب فرمان کمال عزیمت ساختند و در صحرای قریهٔ تونه لوای دولت و اقبال برافراختند و در آن حدود
از قومی که ایشان را جتان گویند گروهی انبوه از دیرگاه باز استیلا یافته بودند و عنان چپاکی از جادهٔ سداد و راستی
برتافته دست شر و فساد بدزدی و راهزنی برگشاده و راه برآینده و رونده بسته بودند و پای طغیان و عناد از
حد سلامت بیرون نهاده کاروانیان را بانواع ایذا از قتل و نهب و غارت تعرض می‌نمودند و چون آن خبر از انوار ماهچهٔ رایات
فتح آیات روشن یافت آن تاریکان گمراه از بیم در میان جنگلها خزیدند و کثیف وار سر در حجاب تواری کشیدند و اکثر آن
جنگلها نیشکر بود فرمان قضا جریان نفاذ یافت و از سپاه ظفر پناه یک قشون با توکل بندۀ قرقره و مولانا ناصرالدین
عمر تاخت کردند و از اهالی آن دزدان رفته قریب دویست کس را بقتل آوردند و چهارپایان ایشان را گرفته جمعی را اسیر
کرده بمعسکر همایون آوردند **گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران کامکار و قلع و قمع جتان مفسد بدکردار** چون
همت عالی نهمت حضرت صاحبقران بقلع و قمع مفسدان و نابکاران و ایمنی راهها و سلامت مسافران مصروف بود **روز سه‌شنبه
نهم ماه ربیع الاول از تونه نهضت فرمود** و اغرق را با غنایم و اثقال که جمع آمده بود در عهدهٔ اهتمام امیر سلیمانشاه بطرف
سامانه روان داشت و او هم در آن روز از قلعهٔ کوسکنه گذشته نزول کرد و حضرت اعلی بعزم استیصال که در بیابانها و جنگلها پنهان
شده بودند ایلغار فرمود و در آن روز از آن جتان دیوسیرت عفریت نهاد قریب دو هزار مرد از تیغ قهر سوز لشکر
فیروز بر خاک هلاک افتادند زن و فرزند ایشان را اسیر گرفته اموال و چهارپایان را تاراج کردند و مادهٔ شر و فساد آن
شریران که از زمانی مدید باز جانب و از نسیم از آن حدود برخرس و بیم بکلی منقطع گشت **بیت** ز بیم دولت صاحبقران این ...

که دست حشمت جمشید و رای اسکندر ⁂ مبارزان مجاهد بضرب تیغ جهاد ⁂ از آن عدو و بنه مرتع فتنه و شر ⁂ و در آن نواحی جمعی از سادات
که رایات جلالت آیات قدر شان بر جمیع تراجم **قل لا اسئلکم** افراشته بود از روی مقام رسیده و به دلالت توفیق روی امید ببارگاه خلافت
پناه آورده و بعز تقبیل انامل کریمه که کوک خاتم خاتم العقم بر نگین نگینش فحوای **بیت** هر در سعادت که عنایت گشاید ⁂ مفتاح
فتوحش زیر انگشت تو باشد ⁂ در خاتم خاتم جمشید بگیرید ⁂ آن بخت نیابیش که در انگشت تو باشد ⁂ یگانه بود استسعاد یافتند
عاطفت حضرت صاحبقران که نتیجهٔ تمایش از صدق نیت و حسن اعتقاد بر مودت و ولای عترت طاهرهٔ نبوی **علیه و علیهم الصلوة والسلام**
مجبول بود مقدم ایشان را باعزاز و اکرام تلقی فرمود و در باب امانی و آمال ایشان را بزلال ترحیب و اجلال سیراب و شاداب
داشت و همه را سرتاپای جامه‌های گران مایه فرحبخش قامت حال ایشان بخلعت کرامت و افضال جمال سرو سهی بخشید و داروغه
گماشت که ایشان را از تعرض سپاه و ذره نیسان آفتاب آثار رعایت نماید **و روز چهارشنبه دهم ماه امیر سلیمانشاه با کوچها که در تو
مونک** بود بنزدیک شهر سامانه نقل و آن شب در آنجا بودند **و روز پنجشنبه یازدهم** بکنار آب کهگر رسیده رایات نصرت شعار کرا[ز]
تونه جهت استیصال جتان ایلغار فرموده آن روز در کنار آب کهگر که قریب سامانه بود بایشان پیوست و چهار روز برای انتظار
وصول اغرق بزرگ در آن یورت توقف نمود **و دوشنبه پانزدهم ماه از آن محل نهضت نموده** حوالی پول کوتله مخیم نزول
گشت و امرا و لشکر جرانغار مثل سلطان محمود خان و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده رستم و امیر جهانشاه و غیاث الدین ترخان
و حمزه طغی بوغا برلاس و شیخ ارسلان و سونجک بهادر و جمعی دیگر از امرای دست چپ که در مرغزار کابل براهی که تعیین یافته
بود بر حسب فرمان روان شده بودند و در آن راه هرجا شهر و قلعهٔ مخالف رسیده بودند همه را فتح کرده و اهالی آن را مقهور ساخته
و تاراج کرده و از پول کوتله گذشته آن طرف پل برکاب رایات نصرت آیات گشت و اغرق بزرگ و باقی لشکر که از راه دیبالپور
قیام نموده و ضبط آن بعهدهٔ شهامت و صرامت امیر شاه ملک بود در آن روز بمعسکر همایون ملحق شدند **و روز چهارشنبه هفدهم**
در آن منزل توقف افتاد **و روز پنجشنبه هیجدهم** از کنار پل کوتله بسعادت و اقبال روان شد و بجگره راه رفته حوالی پل کران
خیام نزول برافراختند **و روز جمعه نوزدهم** از آنجا کوچ کرده بقریهٔ کیتل رسیدند و مسافت میان سامانه و کیتل هفده کروه بود و کروه
فرسخ شرعی باشد و دو میل **گفتار در صدور فرمان واجب الامتثال بروان شدن سپاه ظفر پناه** چون شاهزادگان و امرا
و لشکریان که بر حسب فرمان هر فوجی براهی متوجه شده بودند مجموع جمع آمدند و بموکب همایون پیوستند چنانکه گفته شد در آن محل
حکم قضا امضا نفاذ یافت و تمام امرا از میمنه و میسره هر یک بجای خود بتوره روان شوند و بر انغار امیرزاده پیر محمد و امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه

و ایدکو برلاس و امیر شیخ نورالدین و امیر سنجراب و تماری و تمور خواجه آق بوغا و دیگر امرا و در جرانغار سلطان محمود خان و
امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و امیرشاه ملک و شیخ ارسلان و شیخ محمد ایکوتمور و سونجک بهادر و دیگر امرا و
قول تومان میان سپه و تومان کلان و امیر الله داد و علی سلطان تواجی و باقی تومانات و امرا و قشونات و این نسق ثابت کرده میان
کرش فرسخ شرعی باشد و دو میل عرض با ساسی مخیمه بطرف دهلی روان شدند **بیت** سپاهی بکثرت فزون از قیاس ⁂ که اندر
بیابان هم و ایس ⁂ ز غریدن کوسان گاه رزم ⁂ بهول قیامت شدی چرخ حزم ⁂ همه تیغ برّی ملک بهر دین ⁂ نشان اب
ز بهر آب کین ⁂ سرکشان باز توفیق ترک ⁂ ز بهر غزا دل نهاده بمرگ ⁂ **روز دوشنبه بیست و دوم ماه بقلعهٔ اسندی رسیده** و از کیتل تا اسندی
هفده کروه است و مردم سامانه و کیتل و اسندی که بیشتر کیش مجوس داشته همه بتقلید شقاوت دامن گیر شده خانهای خود را سوخته بودند و بطرف
دهلی گریخته چنانچه سپاه نصرت شعار در آن دیار دیاری ندیدند **روز سه‌شنبه بیست و سیم از حصار اسندی نهضت فرموده** بکنار جهانت قلعهٔ
تغلق پور مرکز اعلام ظفر انجام لشکر پیلام گشت و اهالی آنجا طایفه‌ای از بدبختان ثنویه بودند که دیدهٔ بصیرت شان از اشراق
نور توحید محروم مانده کاینات و حوادث را دو مبدأ اثبات کنند و آنرا یزدان و اهرمن گویند و نور و ظلمت ازان تعبیر نمایند
و هرچه از قبیل خیرات است از یزدان دانند و فساد و شر که در مجاری امور عالم رو نماید باهرمن نسبت کنند **والحق ان لا موثر فی
الوجود الا الله** القصه معتقدان آن حصار که ایشان را سالون میخوانند مجموع روگریز نهادند عساکر گردون مآثر قلعه را آتش زدند
و تمام سوخته از آن در گذشتند **روز چهارشنبه بیست و چهارم ماه رایات نصرت پناه** سایهٔ وصول **بر شهر پانی پت** افکند و از تغلق پور تا
پانی پت دوازده کروه است اهل پانی پت بموجب فرمان پیشتر از آن رو در فرار نهاده بودند و در آن انبار
و دانهٔ غلهٔ بسیار که در آن بوده که از ده هزار من سنگ بزرگ که عبارت از صد و شصت هزار من شرعی باشد افزون آمد آن را بلشکریان بخشش
کردند **و روز پنجشنبه بیست و پنجم از آنجا کوچ کرده** وش کروه راه رفته بر لب آب پانی پت فرود آمدند **و روز جمعه بیست و ششم امرای برانغار**
و جرانغار با سپاه فیروزی شعار جبه پوشیده و جنگ را آماده گشته روان شدند و باقی مقاربن رایت ممالک آرای و سعادت همای
عساکر کشورگشای **روز شنبه بیست و هفتم فرمان قضا جریان نفاذ پیوست** که امرای برانغار تا موضع جهان نمای که عمارت از عمارات
سلطان فیروزشاه است در دو فرسخی دهلی که بر بالای کوهی ساخته در دامن آن کوه آب جون که دریای روان است تاخت کنند ایشان بر حسب
فرمان از قریهٔ کانی گزین تا جهان نمای تاختند و چهارپایان آن ناحیه را اسیر کرده و غارت نموده منصور و غانم
بازگشتند **روز دوشنبه بیست و نهم** حضرت اعلی از مقابل قریه بر آب جون عبور نموده بکنار حصار لونی توجه فرمود که قلعه

بود و همان روز بقلعهٔ لونی رسیده فرود آمد و آن قلعه در میان دو آب واقع است یکی آب جون و آن نهر است بزرگ که سلطان فیروزشاه
از آب کالینی بریده است و بقرب فیروز آباد به آب جون متصل میشود و جمعی امیر جهانشاه و امیرشاه ملک و امیر الله داد باشارت حکم قضا نفاذ
بپای آن قلعه آمده بودند و میمون میشوم که حاکم آن قلعه بود و ساکنان آنجا چون از رشد بی‌بهره و از سعادت بی‌نصیب بودند باقدام اطاعت
پیش نیامدند و فریب شیطان ایشان را بجنگ مشغول شدند و چون رایت فتح آیت سایهٔ وصول بر آن محل انداخت شیخی که از سر عقل ارشاد
یافته بود بیرون آمد و از سر صدق گردن نهاد اطاعت عبودیت بجا آورد و دیگر ساکنان قلعه از گبران و نوکران ملوخان پای جهالت
از طریق ضلالت بیرون نهادند و دست جسارت از خسارت و بیباکی باز نداشتند امر واجب الامتثال باستیصال آن زمرهٔ ضلال صادر شد
عساکر گردون مآثر روی جلادت و اقدام بفتح حصار آوردند و از اطراف و جوانب نقب زدند و در وقت نماز پیشین که هنگام رسیدن
رایات ظفر قرین بود تا وقت نماز پیشین قلعه را بگشادند و بیشتر گبران در اندرون حصار خانهای خود را با زنان و فرزندان سوخته بودند
حضرت صاحبقران آن شب بیرون حصار توقف فرمود **و روز سه‌شنبه سلخ ربیع الاول فرمان داد** و از نوکران ملوخان
هر که بنور اسلام متحلی بود جدا کردند و گبران بیدین را بتیغ جهاد بگذرانیدند و تمام اهالی آن حصار را غارت کردند و سادات که بودند
عالمیان و سرور سینهٔ اهل ایمان را تعلق نگرفته قلعه را خراب کردند **و روز چهارشنبه غرهٔ ربیع الآخر** حضرت صاحبقران از حصار لونی
براهنمائی اقبال سوار شده و بلب آب جون بمقابل جهان نمای فرمود تا گذرهای آب را بنظر احتیاط درآورد و بنفس مبارک تفحص نماید
و هنگام عصر بسعادت بازگشته بمعسکر ظفر قرین آمد و چون دهلی نزدیک بود جهت کیفیت وضع محاصره با شاهزادگان و امرا مشورت فرمود
و رای بر آن قرار گرفت که اول غلهٔ بسیار جهت عساکر نصرت شعار جمع آورده در آن حصار ضبط نمایند و بعد از آن بموجب نایبه
اسباب محاصره و قمع شر پردازند و از برای بیتای آن امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه و دیگر بهادران در کار شدند و هم **در غرهٔ ماه رجب**
فرمان روان شد تا جانب دهلی را تاخت کنند روز دیگر خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر تماشای جهان نمای فرمود از سر عطوفت
سپهر کوکب فلک شکوه فرمود سوار شده قریب هفتصد سوار با خیل خاص بر بالای سرو کوس دولت و از آب جون گذشته تماشای
جهان نمای که در حقیقت جهانی بود جهان نمای بنیاد نهاد سلطان فیروزشاه و در وضع این نام ملهم شده بود باین معنی که
عمارتش از حضور عالی دردمی و جهان در صورت بنای جهان نمای نوشته **شعر ولیس علی الله بمستنکر ⁂ ان یجمع العالم فی واحد**
حضرت صاحبقران گیتی‌گشای بعد از تفرج جهان نمای جستاطا فرمود که محل بزم و جدال و میدان محاربه و قتال کجا مناسب تر افتد
و علی سلطان تواجی و جنید بورلدای که بقراولی رفته بودند باز آمدند و علی سلطان محمد سلفرا گرفته آوردند و جنید دیگری را ...

بعضی از احوال و اخبار محمد سلطان عرضه داشت و در اثنای این حال ملوخان با چهار هزار سوار و پنجهزار پیاده و چهل فیل از میان
درختان ظاهر شده و بیرون آمده و نزدیک جهان نمای که حضرت صاحبقرانی در کنف حفظ ربانی از آب بطرف لشکرگاه گذشته بود قراولان
لشکر منصور سید خواجه و مبشر با سعید مرد و مقابله و معارضه شغلهای ایشان مشغول گشته بنزدیکان تا کنار آب جاهها و در آنجا بتراند
محاربه و قتال اشتغال یافت حضرت صاحبقران سونجک بهادر و الله داد را امر فرمود که بمعاونت سید خواجه مبادرت نمایند ایشان
برحسب فرمان باد و قشون چون باد از آب گذشتند و بسید خواجه پیوستند و با تفاق حمله برده بدست جلادت به تیر باران بردند چنانکه
چون کشتن و شجاعت و دلاوری سپاه ظفر پناه مشاهده نمودند کجات در فرار دانستند و در همه شد بحت روی گریز به هزیمت نهاده چون حرف
نجی از هم فرو گسسته و سید خواجه برکب بر روی ایشان رانده و سنان آبدار آب حیات آن جاهلان را بر خاک هلاک ریختن گرفت و بسی
مردم ایشان تلف شد و در حال گریز پیل جنگی ساقط شد و عقل دانشور از وقوع این اثر بطلوع قباب فتح و ظفر مستبشر گشت چه رای جهان
از گریه ابر آذری بخشنده در ایاس استدلال کند و بصیرت ثاقب از وزیدن نسیم بهاری بمیدان رواج گلبرگ طراوت استقبال نماید بیت
بکاری که اقبال یاری دهد ✽ ز اول بپاس بحولی نهد ✽ چو از اول قدم خصم پایه کند ✽ بسعرت دهد مژده بخت بلند ✽
گفتار در نقل کردن رایت نصرت شعار بجانب شرقی قلعه لونی و قتل اسیران کفار که در اردوی کیهان پوی جمع
آمده بودند در روز جمعه سیم ربیع الثانی رایات نصرت آیات از مقابل جهان نمای کوچ کرده نهضت فرموده و جانب
شرقی قلعه لونی مضرب خیام نزول فرخنده گشت قبه بارگاه خلافت پناه با اوج مهر و ماه برافراشته شد و در آن یورت ظفر
بزرگوار و امرای نامدار و سرداران قشون که تاخت رفته بودند مجموع در پایه سریر اعلی حاضر آمدند و خاک ساحت درگاه عالم پناه
طوطیای دیده دولت یافتند و حضرت صاحبقرانی با آنکه در امور سلطنت و جهانبانی و مصالح رزم آزمائی و کشورستانی مؤید
من عند الله بود و نفس مبارک در چندین مصاف و معرکه جنگ گاه حاضر شده بود که هیچ سردار سپاهی پیشه را دست نداده و شهنشاهان جهان
و خسروان کشورگشای را میسر نگشته لاجرم در آن مجمع خاص و انجمن سپاه با عام اما جه و خواص زبان مبارک که ترجمان علم دولت بود بر گشود و بعبارات
که جامع نکات بود سنن دلپذیر بر زبان آورده و با سیاق سلاطین قدیم و غزوات مبارک و حروب ادا فرموده و قواعد نبرد آزمائی و وصف ملکی
و رسوم تیغ گذاری و دشمن افکنی که درس نمود و قانون حمله بردن و پنجه در پای دغا در فکندن و طریق کوشش نمودن و از گرداب
هیجا بیرون آمدن و جمیع آداب پیکار و شرایط رزم و کارزار بنوعی در سلک بیان کشید که اگر روزگار رسم دانشی جهانی نوری و بر جان
نگاشتی که هر کسی در برانغار و جرانغار و هراول و قوم در کدام مقام بایستد و چگونه صف در میان لشکر بوند و حمله مخالفان

چون رو گسسته حاضران حلقه گوش و هوش از استماع آن کلمات ملک سمات که دعوی کلام الملوک ملوک الکلام را از آن سر بر می تافته
پر لولو شاهوار ساختند و زمین عبودیت بلب ادب بوسیده زبان اخلاص بدعا برگشادند که بیت درخشنده تیغت عدو سوز باد
درفش و سنان از تو فیروز باد ✽ ستاره روش پیروزت کند ✽ فلک بر سر دیده جایت کند ✽ سر سرکشان زیر پای تو باد ✽
همه وردِ اختر ثنای تو باد ✽ و در همان روز امیر جهانشاه و دیگر امرا بعرض همایون رسانیدند که از لب آب سند تا این منزل نزدیک
صد هزار هندوی بیدین از گبر و بت پرست اسیر گشته اند و در معسکر ظفر پناه جمع آمده و در حساب اگر روز جنگ با اهالی دهلی
ناینده هجوم کرده با ایشان موافقت نمایند و چون اتفاق آن روز که ملوخان با لشکر و پیلان بیرون آمده بود آثار بشاشت و خرمی در
ایشان ظاهر شده بود و این معنی رهبر صوب اندیشه ایشان بر تیغ قضا نفاذ بصدور پیوست که مجموع هندوان که در دست لشکر باشند
بقتل آورند و هر کس در امتثال امر تأخیر و تهاون رو دارد او را بکشند و زن و بچه و مالش از آن او باشد که تقصیر او بعرض رسانند
برحسب فرموده بروایت اقل صد هزار هندوی بیدین را بتیغ جهاد بگذرانیدند و از آنجمله مولانا ناصر الدین عمر که یکی از زمره ارباب
عمایم بود پانزده هندو در خیل داشت و با آنکه هرگز گوسفندی ذبح نکرده بود در امتثال فرمان هر پانزده را طعمه شمشیر غزا ساخت
و حکم لازم الاتباع نفاذ یافت که از لشکریان از هر ده نفر یک نفر در آن یورت توقف نموده زن و فرزند هندوان و ستوران که از
تاراج حاصل شده بود محافظت نمایند و بعد از آن عزیمت طرف شهر تصمیم داده رفت و پیش همان روز کوچ کرده بکنار آب جون
فرود آمدند جماعت منجمان و اختر شناسان در باب اوضاع فلکی بوسیله انجمن میکردند و از انظار سعد و نحس کواکب سخنی میراندند
حضرت صاحبقران پاک اعتقاد قضیه امل التنزیه والتقدیس لا یؤمنون بالتثلیث والتربیس علامات نجومی را بسان دار بنهاده رأی و نظر
بعروه عنایت پروردگاری زده که این سقف فیروزه فام بهائی و این جرم های درخشنده نورانی افروخته قدرت بیچگونی ذات متعالی
و تقدس بیت ز سعد و نحس کواکب مدان نور و حرج ✽ که فرقها نه بجو مادر این دریا ✽ و حضرت صاحبقرانی که منظور نظر
قدرت قادر قدیم باشد کی ز مقارنه نحسین غم و شادی بخود راه دهد و همایون ذاتی که از یمن وجود بشارت بیمن بزم دولت
ساز بهجت و اختر از نور زرد و خورشید اوج ملک و دولت در ذروه شرف و رفعت رایات افتخار و بیانات افروزد و چگونه از اندیشه نظر
اختر مطلقات جمات را در عهده تعویق اندازد بیت رایت ورای سر نفس تا زحل انگنده اند ✽ فوز چسنج حبنه و سایه بر دیدهء
دوشان سقف گردون فارغند از احتراق ✽ ساکنان ربع مسکون بینند از خطر ارا ✽ روز دیگر وقت صباح که بنگام فوز و نجاح آنحضرت بعبادت
نماز بامداد فراغ یافته و وظایف اوراد و مطالعه مصاحف ربانی و کلام سبحانی کلا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه اداء نموده تفأل از مصحف

مصحف مجید تعالی برگشاد این آیه از سوره یونس برآمد انما مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض مما
یأکل الناس والانعام حتی اذا اخذت الارض زخرفها وازینت وظن اهلها انهم قادرون علیها اتاها امرنا لیلا او نهارا فجعلناها
حصیدا کأن لم تغن بالامس کذلک نفصل الآیات لقوم یتفکرون فحوای ترجمه ظاهر این آیه اینست که مثل دنیا کانی این جهان بی ثبات
که آمیخته شود بوی رستنیهای زمین از آنها که آدمیان و حیوان خورند تا چون فراگیرد زمین پوششهای رنگین و آراسته گردد و گمان برند
اهل آن که غله و میوه از آن میتوانند گرفت و منفعت از آن خواهند یافت ناگهان سه حکم ما شبی یا روزی و آن رستنیها را هیچ
سازد و چنان گرداند که گوئی در دیروز نبود و همچنین بیان و تفصیل میسازیم آیات و علامات را از برای قومیکه فکر کنند
و اندیشه نمایند در بدایع و صنایع آفریدگار جل و علا و چون تفت در این فال شهر بود دلالت بر آمدن این آیت دلیل
باشد روشن بر زوال اقبال مخالفان و نقصان و خسران ایشان و با زینت ملوخان که روی زمین سپاه و پشت و پناه کشور
هند بود تفأل فرمود و این آیه از سوره نحل برآمد ضرب الله مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء ومن رزقناه منا رزقا حسنا
فهو ینفق منه سرا وجهرا هل یستوون باری تبارک و تعالی در این آیه مثل زده که فرد مؤمن را بمثال بنده زر خریده و عاجز که
قادر نباشد بر هیچ چیز و آزاد مردی که از فضل خدا تعالی رزقی فراخ و بهره تمام یافته باشد و آشکارا پنهان و آشکارا
نفقه کند و بحسب ناچیز هرگز برابر یکدیگر باشند از این دو فال خجسته که بغایت مناسب و موافق حال افتاد سر اعجاز قرآنی
و کمال لطف و عنایت ربانی نسبت با حضرت صاحبقرانی بظهور پیوست ان فی ذلک لذکری لاولی الالباب حضرت صاحبقران
صاحب تأیید اعتماد بر فال قرآن مجید کرده روز پنجشنبه هفتم ماه مذکور از کنار آب جون بعون تأیید الهی سوار شده و از آب
گذشته دیگر طرف آب معسکر سپاه ظفر مآب گشت لشکریان رعایت حزم را خندقی فرو بردند متصل پیشته که آن را جهان نمای
خوانند و از شاخ درخت و چپر حصار ساختند و پیش خندق گاومیشان را گردن و پای برهم بستند و در پس چپر چپرها برافراشتند
گفتار در رزم حضرت صاحبقرانی با سلطان محمود والی هندوستان و ظفر یافتن بر ایشان اندر پرتو آفتاب هدایت جناب
وحی بیانی که رازبیان معانی نص ومن یهاجر فی سبیل الله یجد فی الارض مراغما کثیرا وسعت ساحت ادراک و اتقان
اسرار تنزیل جناب و بر پیشگاه ضمیر منیر مستشفان از نازل تأویل یافته روشن گشت که مرتوقی دانشمند که از برای رضای حق سبحانه و تعالی
مهمات بجانه و تعالی مرارت مهاجرت اوطان بر حلاوت مواصلت اهبه و خلان اختیار کرده مرکب جهاد بغزا کرده و در راه
نیکو بندگی درگاه آله جل و علا منحنی یافت و مشقت غربت را بکام همت کامیاب عالی جناب شیرین ساخته در موقف هول و خطر

از بیم جان و خوف سرانداز به هر آینه در مغانم و بفضل من فضل الله بیبی غنایم از عظایم فتوحات دنیوی و کرایم مغفرات مثوبات
اخروی فایز گردد بیت هر کو بکام صدق درین ره روان شود ✽ بر منتهای همت خود کامران شود ✽ تخصیص فضلیت از صفای
طویت افضل اعمال و اشرف عبادت و سرحد نظام قصد و اهتمام در حرکت و آرام مجرد انتقام در سلک مخاطبان تؤمنون بالله ورسوله
وتجاهدون فی سبیل الله باموالکم وانفسکم بوده و از نظایر این سیاق آنست که چون صاحبقران مؤید دین پرور در بدو صفحون
بیت بگیر قبضه شمشیر عدل و جنبش کن ✽ برو بگرد همه هند پادشاه بیا ✽ هر آنکه یشهد ان لا اله الا الله ✽ بگو بیا ارزش در حمایت
تیغ ما ✽ روی همت بلند به نیت غزا و جهاد بعیوب ممالک هندوستان نهاد و بهر دیار که رسید جنود فتح و ظفر باستقبال موکب
همایون استعجال نموده چنانچه شرح داده شد بسی بلاد و قلاع مسخر فرموده از خبث وجود کفار فجار و بدبختان بدکردار پاک ساخت و در
هفتم ربیع الثانی روز پنجشنبه که بقبضه حکمت فاطر السموات والارض نظم سلطانه آن روز از میامن ایام کوکب قوت
و قهر و انتقام یعنی ترک حصار فیروزه فام بهرام خون آشام منسوب علی الصباح که بفوز و فلاح و نجاح خاقان شرقی پناه
آفتاب در معرکه سپهر طلوع برافروخت و سپاه شاه و سپاه چتر برنیت و داده جهان پناه گردون و کهنه و پلی در پی گوسلوان را از
آن هند و نژادان ظلمات بعضها فوق بعض برداخت خورشید رای کشورگشای حضرت صاحبقرانی از مطلع تأییدات آسمانی
بر آمد پرتو التفات بر قهر دشمن و ترتیب سپاه نصرت پناه انداخت و چه سپاه بیت بر عدد لشکرش وقوف نداند ✽ چهره گشاینده یقین
گمان را ✽ طاق موجی از آن کرهت که طوفان ✽ صدیک از آن بود غوطه ده جهان را ✽ سعادت در فال سوار شده صفوف
عساکر ظفر قرین محفوف بعون خیر الناصرین رجب شارت احات شعار برانغار را زر فرشکوه شاهزاده کامکار پیر محمد
جهانگیر و امیر برلاس و امیر سلیمانشاه و امیر سنغراب و قماری و تمور خواجه آقبوغا و دیگر نوئینان زینت پذیرفت بیت
چو جسر و صف میمنه ساز کرد ✽ ز تیغ زره ها راه دین باز کرد ✽ و جرانغار از شوکت امیر زاده سلطان حسین و شاهزاده خلیل سلطان و امیر
جهانشاه و شیخ ارسلان و دیگر امرا آرایش یافت بیت صف میسره هم چو آراسته ✽ یکی کوه گفتی ز پولاد خاست ✽ و هراول لشکر نصرت
و شهامت امیرزاده رستم و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و الله داد و بسیار ارکان انتظام گرفت بیت هراول چنان گرد آن جنگ گاه ✽
که در حیرت افتاد از آن مهر و ماه ✽ و ما مجر رایت نصرت آیت حضرت صاحبقران از اوج قلب و القلب مستقر سلطان الروح ✽
بطالع فرخنده بر آمده انوار فتح و فیروزی بر مفارق عکمان گسترد بیت ز قلبی که چون کوه فولاد بود ✽ پناهنده ز قلعه آباد بود ✽
بعون صمدانی لشکری آراسته گشت که تا جمشید خورشید شهوار سپاهی آراسته کرد از پهار چهارم میدان آسمان جولانگاه شاه و ماه و سپاه انجم حشم زمانه چنان

انبوهی ایستاده و پیلهای با آن کثرت و شجاعت روی جلادت بر رزمگاه نهاده بیت فراوان کس جمع شد پیش ازین • ندیده کسی لشکری
پیش ازین • و بدین نسق و ترتیب پیش راندند و از جانب سپاه مخالف قلب به مرکز رایت سلطان محمود نبیره سلطان فیروزشاه گشت با ملو خان
و میسره را به اهتمام طغی خان بود و میر علی موجه و معالجی از سرداران لشکر هند و میمنه در حیز ضبط ملک معین الدین و ملک هانی و بسیار از سالاران
آن سرزمین بدین نسق و این صفها آراسته با ده هزار سوار تکل کینه دار و چهل هزار پیاده جنگی با اسباب و آلات حرب و پیکار روی مقابله و مجادله
بکارزار آورده و عمده استظهار ایشان پیلان کوه پیکر بود چون دریای خروشنده و از بادیان کجک آمده بوده همه را سلاح و کجیم بر پشت
دوشنده بر دندانها پیکانهای سم آلود کرده و بر پشتهای مهر دار شتر و رگوده بر پشت بسته مثال هر یک از چوب تختهای مجوف محکم ساخته و در آن
تختها لکان چنه ناوک انداختن و چرخ انداز و گلوله شسته و تخش داران و رعد اندازان در پهلوی صف پیلان آماده جدال و قتال
ایستاده و با این همه معارضه با آن سپاه انبوه و پیلان و اگرچه ضعاف مضاعف آن بودندی در نظر جلادت فوجی از حساب کردن ما نه
وقعی چندان نداشت اما پیلان را ندیده بودند و از افواه دهشت شنیده که پیکان در صلابت بجنبد چنانکه تیر و شمشیر بدان کارگر نیست
و قوت ایشان بمرتبه مزیدی که خیال برآن متصور نه درختان قوی را با دحمله از بیخ برآرند و بناهای عالی را باشارت پهلو ویران سازند
و هنگام کارزار بخرطوم ثعبان کردار اسب را با سوار از زمین در ربایند و بهوا برانداختند از کثرت سماع این حکایتها که پیش طباع مذکور گشته
وهمی بخاطر بعضی لشکریان راه یافته بود چنانچه در وقت تعیین مواضع سرداران و اعیان رعیت حضرت صاحبقران که در همه حال
شامل احوال علم و کمال بودی از جمعی علمای رفیع مقدار ظفر کردار که ملازم رکاب همایون آثار بودند مثل خواجه افضل پسر مولانا
و شیخ الاسلام سید جلال الحق والدین کشی و مولانا عبدالجبار پسر قاضی القضاة مولانا نعمان الدین خوارزمی بزبان اشفاق و دلداری
سؤال فرمود که جای شما کجا خواهد بود ایشان از دهشت آن حکایتها که شنیده بودند بی اندیشه بجواب مبادرت نمودند که جای بندگان در
آن محل که خواتین و عورات باشند چه عجب بیت در آن زمان که بود بیم جان ستمکش مرد • بزیر چادر ناهید اگر خزد بهرام •
و چون حضرت صاحبقران آن دغدغه در لشکریان تفرس نمود از برای اطمینان خاطر شرایط حزم و احتیاط مرعی داشته فرمان داد که از چپر پیش
صف لشکر حصاری سازند و در پیش آن بخم خندق قیام نمایند و پیش خندق گاومیشان را پهلوی هم داشته گردنها و پایهای ایشان را بهم
گاو بر هم بندند و خارهای خسک بزرگ از آهن ساخته بودند و تعیین رفته که پیادگان از آن نگاه دارند و چون پیلان حمله آورند در
راه ایشان افشانند و چون عنایت ازلی در همه باب یاور صاحبقران کامیاب بود پس از آن آفتاب فتح از مطلع اقبال برآمد
که اینها بکار نیامد و در آن حین که لشکر جانبین بهم نزدیک شدند صاحبقران متوجه پاک اعتقاد در میان لشکرگاه بر پشته عالی بر

بالای بلندی سوار ایستاده بود و اوضاع و اطراف و جوانب را بنظر احتیاط در می آورد چون تلاقی فریقین مشاهده فرمود چنانچه
عادت سعادت آثار آن حضرت در کارزار بودی در هر کارزار بقدم صدق پیاده شده و روی اخلاص و نیاز به درگاه پادشاهی بی نیاز
آورده و تکبیر صدق نیت و صفای طویت عقده نماز بسته بقیام توجه تام و قرائت کلام ملک علام و رکوع خضوع و سجود خشوع
و تشهد تعیین و ایقان و سایر ارکان تسلیم و اذعان دو گانه از برای یگانه حقیقی بگذارد و پیشانی مسکنت و ابتهال بر خاک تضرع
و ابتهال نهاده از حضرت ذوالجلال نصرت و اقبال طلبید و صلاح خاصی در گوشش خروش و کثرت اعوان و انصار جلادت کیش دریافت
بیت شه پاک دین در مقام نیاز • همی گفت با داور پاک راز • که ای برتر از هیچ برتری • که دارند ترا جز تو حق گری •
همه رضای تو جویم بجان • براه ثنای تو پویم بجان • ندارم غروری بگنج و سپاه • تو دارم همه کار و دارم پناه •
کرم کرده بارها بارهای • ازین بارهم لطف کن کارگاهی • که جز تو ندارم بسوی کس • کس بیکسانی بفریاد رس •
لاجرم متوقف میامن مناجات دعا قرین روز کار همایون آثار گشت ودر غرایب اتفاقات که بغایت عجایب بود در آن روز کار صفهای
میمنه حضرت صاحبقران سپهر اقتدار در آن موقف رو نمود آن بود که چون آن حضرت به ادای نماز و عرض نیاز مشغول بود بعضی
امرا که در هراول بودند مثل امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک واقعه دادند و در خاطر گذشت که اگر حضرت صاحبقران از لشکر قول
برانغار را و ما نیکان را مدد فرستد نشانه قوت دولت و بشارت فتح و نصرت باشد و چون آنحضرت از توجهی که داشت برداخت
و روی دولت که از گلگونه خاک سجده گاه برافروخته بود با حوال لشکر منصور آورده فرمان داد که علی سلطان تواجی و از قوشان رستم طغای بوغا
که پیلان بسیر بوده در سلک لشکر قول انتظام یافته مرتب گشته بودند الطون بخشی و بشری و موسی رکمال با قوشونات خود بمدد برانغار
رانند و جمعی دیگر از امرای قشون را بمدد هراول فرستاد و ایشان را از آن رو قوی گشته بفتح و فیروزی جازم شدند و بی اندیشه پیکان
زدند و پیلان را با آن شکوه و هیبت که وصف زبون میراندند و از فر اقبال صاحبقران بیهمال و برکت آن کرامت که اظهار فرمود
پیلان را در آن معنی با استظهار واقعه زرا فزود و آثار جلادت و مردی آن دلاوران در اقطار عالم اشتهار یافت و تا به تمادی روزگار
آرایش اوراق لیل و نهار گشت و همان مثل شده که شیر شکار کنند و طعمه دیگر جانوران باشد که در بیاد جاب او روز کارکند بیت اگر به
فروزی از مه صد چراغ • ز خورشید باشد بر او نام داغ • و صورت حال و کیفیت احوال آن محاربه و قتال چنان بود که بیت
چو گشت از دو سو لشکر آراسته • جهانی پر از جانش برخاسته • بلان رایت کین برافراختند • کورگه زنان سوی رزم تاختند •
بغریدن کوس خالی دماغ • زمین لرزه افتاد بر کوه و راغ • ز فریاد رویین خم ارتشب بیل • تو گفتی جهان کوفت کوس رحیل •

درایهای هندی درآمد بجوش • ز نیوان کیوان گذشته خروش • نخستین درآمد دو لشکر بکین • ازان جنبش از جا برآمد زمین •
دو داره برآمد ز راه نبرد • هراسی درآمد بمردان مرد • ز پولاد پوشان لشکر شکن • تن کوه لرزید بر خویشتن •
قراولان ظفر قرین سونجک بهادر و سید خواجه بهادر و الله داد و نصرت قماری و جهان تمور بهادر و محمد آزاد و دیگر دلاوران چون پیاده
مخالف را بدیدند از طرف برانغار کمین گرفتند و چون قراول دشمن پیش آمد و از ایشان درگذشت بیت روان تاختن کرده از کمین جستند
لوای شجاعت برافراختند • ز زین کوههاچپ برخاستند • بشمشیر هر عقده کاستند • و با تیغ ظفر نگار چون شیر غران در طلب شکار از سر
ایشان درآمدند و قرب پانصد و ششصد کس را بیک حمله بر خاک هلاک انداختند بیت سیاست درآمد بگردن زنی • ز چشم جهان دور شد
روشنی • و در قبل برانغار شاهزاده پیر محمد لشکر سپهر حمله شمار عدد خود را از جای برکرده بر ایشان حمله برد و امیر سلیمانشاه نیز با سپاهی
کوه توان را در زیر پای تیز کرده عنان بدست جلادت سپرده و شاهزاده پیر محمد تا بیدو دولت سر مهیل را بشمشیر رسانید و بهادران
برانغار باتفاق میسره سپاه بهرخواه رود که اساس قرار بر استظهار طغی خان منوط بود از هم فرو ریخته برانندند و در حوض خاص
بکنده رانیدند و در جرانغار امیرزاده سلطان حسین و جهانشاه بهادر و غیاث الدین ترخان و دیگر دلاوران بقوت بازوی کامکار
و زخم تیغ و سنان آمد از تیشه باره مخالف را که بلوک و ملکین ملک معین الدین و ملک هانی که پیش میمنه بجای بر هم شکسته حمایه زده
ز عقب ایشان روان شده امیر جهانشاه که قلب جرانغار بود از عقب دشمنان درآمده و نزدیک دروازه رسیده بود بیت چو از
بخت از پیش تاختند • سنان را بگردون برافراختند • و چون قلب دشمن با پیلان ز آسیب حمله آوردند امیرزاده رستم و امیر شیخ نورالدین
شمشیر رسانیده و امیرشاه ملک داد مردی داده و دولت تمور تواجی و منکلی خواجه و دیگر امرای قشون و سایر بهادران و دلاوران
بقوت دولت حضرت صاحبقران بر صف پیلان جنگی زده و در میان آن نهنگان بیستون هیکل بمدار ستون روان درآمده و سپاهیان
از حمله کوهها گور بکار ساختند و به تیر و شمشیر خرطوم از دو صف پیلان را مجروح بیگیج زده و بیابان انداختند بیت فکنده بهر دشت خرطوم پیل
مثال کشتگان چند میل • ز خرطوم پیل و سر جنگجوی • همه دشت باشند چوگان و گوی • کیامان ابغر سراکحه گشت • ز کشته همه دشت
سراسر قدم گشت • مبارزان ممالک هندوستان از بیم جان حرکت المذبوحی میکردند و بقدر طاقت و توان پای جلادت
فشرده دست برد ها نمودند اما چون ستیزه با تند باد نه حد پشه ضعیف نیاید و پهلوی تفاوت با شیر ژیان زدن نه بانداز
قدرت و طاقت آهوی ناتوان انجام الامر پشت باشیر روی هزیمت بر زمین نهادند و فحوای نص الم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل
صورت حال گشت و سلطان محمود و ملو خان گریخته خود را بشهر انداختند و در دروازه ببستند و امیرزاده خلیل سلطان از جرانغار

به نیروی بخت جوان و ضرب حسام زمرد فام یاقوت افشان از آن پیلان که بدست استظهار معاندان بان قوی بود پیلی در قید اسیر آورده
و پیلبانان را مکوس سار کرده بطریق کاومیشی که دهقان از پیش شیار کنند براند و بحضرت پادشاه روی زمین ساند بیت چو داری
ز بس لطف پروردگار • چو پیل قوی و چو کاوزار • چو بازوی دولت گشاید کمند • سر شیر گردون درآید به بند • برانغار بل
ازین به چه باشد دلیل • که طفلی چنین شکار پیل • کجا بود شهزاده در چند • هم از پانزده سالگی پیل بند • همو داد ز بس
سیه مه بوی شیر • چو شیر افکنه پیل جنگی اسیر • و چون از مهب عنایت آفریدگار نسیم فتح و فیروزی بر رایت نصرت شعار وزید
و مخالفان یکبارگی پشت داده روی بفرار آوردند صاحبقران سعادت قرین وقت نماز پیشین بر در دروازه دهلی رانده و باره دهلی
را بنظر احتیاط درآورده عنان گردون کیهان نورد را از آن سخا بر تافت و کنار حوض خاص مرکز دولت و اقبال نزول فرمود و
حوض خاص دریاچه ایست از ممدحات سلطان فیروزشاه و صفت آن بمرتبه که تیر پرتاب از یک طرف او به دیگر طرف نمیرسد و چون
در موسم بشکال از آب باران پر میشود یکسال تمام اهالی دهلی آب از آن برمیدارند و مرقد سلطان فیروزشاه بر کنار آب
واقع است و چون آن محل از حلول موکب معلی تزیین و تجلی گشت شاهزادگان و امرا و ارکان دولت در پایه سریر اعلی حاضر آمده بیت
همه بوسه دادند روی زمین • نهادند بر خاک راهش جبین • ببسته میان از پی چاکری • گشاده زبان از ثنا گستری •
که بر خسروان فتح فرخنده باد • جهانش مطیع و فلک بنده باد • و بعد از تقدیم مراسم تهنیت آثار شجاعت و مردانگی که از شاهزادگان و امرا
و بهادران صدور یافته بود و غرایب امور که بفر دولت قاهره و در آن مصاف از هر کس بظهور پیوسته باز میراندند حضرت صاحبقران از
ملاحظه و فور نعم الهی آب از چشم مبارک روان گشت و شکر باری تعالی که او را از عالمیان برگزیده چنان فرزندان کامکار و اعوان و انصار
خدمتگذار ارزانی داشته بود بادا رسانید و آن شیران بیشه شجاعت و نهنگان دریای مردی و جلادت را دعا کرد و وصلی ارزانی فرمود
در مجاری احوال آن صاحبقران بیهمال متعین می بوند که ذات بزرگوارش مظهر قدرت آفریدگار و مصدر غرایب آثار و بدایع
اطوار بوده با چنان قهر و سیاستی که از ذکر موقف جلالی در هر مقام معلوم میشود رقت قلب و شکسته دلی بحیثیتی که چون شکر نعمت پروردگار
سپاس بر پروردگار یکتای میاورد آب از دیدگان روان میداد و رنگ نیاز بر چهره خضوع و خشوع میدارد و با وجود اشتغال ظاهر بتمام عالم
از حضور باطن بمثابتی که هر حاجت که بنده گانش را بحکم ضرورت بخاطر میگذرد از دل روشنش سر بر میزد و مصلحت آن را کما
می بنده و اصابت رای بمرتبه که مدت عمر بهر کاری که بکلک اندیشه بر لوح ضمیر منیر نگاشت عینه صورت تقدیر بود که واقع شد
از اندیشه یکسر موتفاوت نداشت و کمال شجاعت و دلاوری بدرجه که از بدایت حال تا حین ارتحال که عنان ازین سرای فانی

وزوال بر تافت هرگز در هیچ ورطه دست و فعال بجواهر خطیرش راه نیافت و این معنی دلیلی روشنست بر صدق توکل و دوام توجه بجناب
حق **بیت** دلی را که مرکز گردد یکیش · نه از چرخ ترسد نه از انجمش · چو هستی ز چرخ و ز انجم چه باک · چو هست همان بر زمین ز رنج خاک
لاجرم از قوت اسلام و حسن اعتقاد قول منجمان را پس پشت اعتراض بیفکند و روی توسل بسوی تفأل از کتاب کریم بیتهاق بیاورد
و از غایت اخلاص و اختصاص هر مراد که در موقف دعا از حضرت کبریا مسئلت نمود مقرون به نجابت از منع غیب منتوق چهره گشاد
با تحلیات معدلت و مکرمت و داد و دهش و مرحمت و بخشش و سایر ملکات ملکانه و اوصاف پادشاهانه از مطلع تمام تاریخ جهان
بدایع اطوارش شمه در عنوان یافت **بیت** گواهی دهد در جهان خاک و آب · همان بر فلک چشم افراسیاب · که چون او نبودست شاهی بجنگ
نه در بخشش و کوشش و نام و ننگ · فریدون و کیخسرو نامدار · منوچهر و اسکندر کامکار · نبودند در عهد این پادشاه
و گرنه شدندی ورا خاک راه · جهان گر همه گوش این ماجرا · کرم هم زنسل همایون او · که بنود چنین پادشاهی دگر
کرم هم ز اعقاب این نامور · چو سلطان دین دار و دانش پژوه · شه شتری فر گردون شکوه · منیت خلایق ز داد و دهش
سکندر سعادات دارا روش · شهنشاه ابو الفتح مظفر قرین · ملاذ سلاطین روی زمین · ستی خلیل الله در حرم
فرزندهاش سلطان تمام · چو سستی عنایت جهان را بفال · گزو ملک و ملت بیابد کمال · در اسمش اشارت بابن مرده هست
لقب یکان زآسمان نازل است · ز نسبت دو ستی خلیل خدا است · بفرجام سلطان فرمان رواست · بدولت فرازنده کاخ و عرش
گوهر فرازنده اصل و فرع · به نیروی قدسش قوی پشت دین · بعهدش حرم گشته روی زمین · فلک احرم در ش قبله گاه
جانش ملوک جهان را پناه · چو نقشش که به زبان در دفا · کند شرح **ما فتحنا** ادا · زکلکش بتفسیر **نون والقلم**
عقود جواهر شده منتظم · دلش بحر و دست ابر و داد ان گهر · کفش کان و اصناف جوهر هنر · هنرهاش از تیغ بر بسته قلم
بصوت از سم بحث رجم · حدیث جم و رستم از راستم · ولی قدر ممدوح خود کاستم · جم ار بنده خانه ای بخردرس
بی کوسش فخر اصطخر و رس · و گر کین گذارد نگاه بنرد · سر صد چو رستم بر آرد بگرد · مفاخر که هر گرد رنده مرده هست
ولی در مقام ستایش خطاست · مباهات صورت نه سر و تاج · ندارد صور نزد معنی رواج · کمالات این پادشه معنوی است
نه تنها جهانداری و خسروی است · بصورت جهانگیر و صاحب سریر · بمعنی ز سر و لایت خبیر · گشوده در معرفت بر دلش
بجائی نمانده ز آب و گلش · بمیراثش از رب **اعلی سریر** · در دانش علم **لدنی خبیر** · دلش غرق انوار **حق الیقین**
بصورت ده داد دنیا و دین · خلافت که ظل خدائی بود · شهی را کزین آشنائی بود · جهان پادشاهی بر این دار و دین

زهی فیض فضل جهان آفرین · خدایا ز ترتیب عین الکمال · نگهدار این شاه را لایزال · و نسل ماه و دانش با هوش فر
بعدلش جهان را همه خشک و تر · بماه و قران ده کامران · فزون از همه عادت شمار وجها · **گفتار در گریختن سلطان محمود و ملوخان**
از شهر و فتح دهلی و ایلغار و نستاوان حضرت صاحبقران از عقب ایشان چون سلطان محمود و ملوخان شکسته و عقده دولت و شوکت از
هم گسسته بشهر در آمدند از آن حرکت که کرده بودند و جراتی که نموده خایب پشیمان شدند اما بعد از وقوع ندامت حاصلی ندارد هم در آن
شب چهارشنبه که زمانه چون سینه دوان تیره روز جامه در نیل سوگواری زده بود **بیت** شبی کز سیاهی در آن مایه بود · که او خود در
تحت سایه بود · فلک را بارگه را برانده در نیل · سر انبان مانده در پای پیل · و چون نیمه از شب بگذشت سلطان محمود از دروازه
حوض رانی و ملوخان از دروازه بر که که هر دو در جانب جنوبی جهان پناه واقع است بیرون رفته گریختند و در بیشه و بیابان
آواره گشتند و چون حضرت صاحبقران آگاهی یافت که سلطان محمود و ملوخان گریختند امیر سعید و تمور خواجه آق بوغا و خاند سعید برلاس
و الهداد بخشی و غیره در عقب ایشان بفرستاد و ایشان تعجیل نمودند و بساری از گریختگان فرود آوردند و غنیمت فراوان گرفتند و در پی
ملوخان سیف خان که ملک شرف الدین بشمار یافته و خداداد اسیر گردند و باز آمدند و هم در آن شب امیر الله داد و دیگر امرا قشون را فرمان
داد که بضبط دروازه که ایشان بر آن رفته بودند و دیگر دروازهای شهر قیام نمایند تا کسی از شهر در نرود **و روز چهارشنبه هشتم ماه**
چون علم ظهور خسرو سیارگان مانند رایات منصور خاقان صاحبقران از افق فیروزی برافراختند حضرت صاحبقران
جهاندار گیتی ستان بدروازه میدان نزول فرموده در عیدگاه نشست و آن دروازه از دروازهای شهر جهان پناه است
و در مقابل حوض خاص واقع شده و در آنجا بارگاه زده و بار داده سادات و قضات و اکابر و اشراف که در شهر بودند مجموع
بدرگاه عالم پناه شتافتند و غرّ بساط بوس دریافتند و فضل الله بلخی که نایب ملوخان بود با سایر اهل دیوان دهلی خاک بساط
سلطنت ایشان را سرمه دیده اقبال ساختند و جماعت سادات و علما و مشایخ شاهزادگان و نوئینان توسل نموده التماس نمودند
امیر زاده پیر محمد و امیر سلیمان شاه و امیر جهان شاه و دیگر امرا در هنگام مجال حاجت ایشان را عرضه داشتند مراحم پادشاهانه ملتمس شان را
بقسم انجاح رسانید و اهالی دهلی را امان بخشید و برسم معهود طوق فتح آیات با نقاره‌ها بر بالای دروازه‌ها بر آوردند و غلغله فتح و نشاط
فیروزی از حصار فیروزه کار سپهر گذرانیدند و جهت ضبط تاریخ این نظم ثبت افتاد · **چهارشنبه هشتم مه ربیع الاخر · که گرفت خسرو صاحبقران**
دهلی را · ز فتح شاه که مجموع شهری تاریخ · شود معین و خورشید بود جدی را · تو باز کوی که کار جهان بلکه · ز شه تعالی که تا بدان
به سال زفا · ز فتح شاه در خاطر یکی است شصد و یک · خدای این نفحه نامه ز رای اوج کاه · ز آب یاری حضرت بنام دو ناشاه

به سال خاره و کل فتح شده بود · و مجموع سلاطین دهلی و اکابر آنچه بود از شهر بیرون آوردند و به درگاه عالم پناه حاضر
گردانیدند و سلاطین همه برسم خاک بوسی سر بر زمین نهادند و مانند جمعیکه امان خواهند یکبار نعره برکشیدند و صد و بیست پیل کوه پیکر جنگی
تحت تصرف بندگان حضرت در آمد و بعد از مرحمت بعضی از آن از برای شاهزادگان بممالک فرستاد و بعضی بسمرقند آوردند و از
آن جمله دو زنجیر بتبریز بردند یکی بشیراز و پنج زنجیر بهراة و یکی بشیروان پیش ابراهیم و یکی با آذربایجان بطرخان **و روز آدینه دهم ماه**
مذکور مولانا ناصر الدین عمر با سولت که با دیگر اکابر و اشراف که ملازم پایه سریر اعلی بودند بشهر در آیند و خطبه را بالقاب
همایون حضرت صاحبقران بیارایند و پیشتر معهود آنجا چنان بود که در خطبه نام فیروز شاه و دیگر سلاطین یاد میکردند بحکم
اذا جاء نصر الله بطل نهر معقل آن رسم از قلم نسخ گشته و خطبه بنام مبارک حضرت صاحبقران زینت یافت و لاجرم
خطیب منبر نه پایه افلاک خطبه ممالک هفت اقلیم بنام همچنین فرجام آن پادشاه گردون غلام آراسته بود و منشی دیوان **جعلکم خلائف**
فی الارض منشور خلافت روی زمین باسم جلالت آئین آن جمشید سکندر تمکین موشح ساخته و سران لطایف نگار و ضیان
فصاحت شعار بلاغت آثار ذکر فتوحات نامدار تعلیم سکبار آورده خبر آن بشارت بزرگ را بطبایع اهالی هر بلاد و دیار رسانیدند
و آوازه غزوات و صیت ماثر و مقامات حضرت صاحبقران در اطراف و اکناف جهان و اقطار بحر و بر انداختند تا گران کیهان انتشار یافت
بیت جهان شد پر آوازه فتح شاه · ز هر جانبی تا بکسال راه · فزود اهل اسلام را خرّمی · دل شرک از خوف و خشیت غمی
از آن اهل ایمان با من اندرند · گران کافران خون دل میخورند · و تکچیان دیوان بر حسب فرمان قضا جریان بشهر در آمده
و مال امانی ترجیه کرده محصلان بتحصیل آن مشغول شدند و چون صبح فیروزی از افق اقبال بر آمده بود و عروس مراد در بزم امانی و آمال
جلوه گر شده ارکان دولت و اعیان بزم حضرت و عشرت ترتیب این ترانه را زیب داده و نخواهی در هنگام مجال بساحت جلال سر بر افراشت
بیت همان به که چون گشته روز رزم · همی تازه گردد شبستان بزم · خوش آید چو دشمن بمرد و شکست · بر دوستداران بعشرت
نشست · زمانی ز شغل جهان بگذریم · بمرجان پرور و جان پروریم · برسم فریدون و دشمن کشی · نشانیم داد دل از زود و می
با خاطر همایون حضرت صاحبقرانی نشاط عیش و کامرانی فرمود و نهال فرح و شادمانی در ریاض حصول امانی نشو و نما نمود
و از نسیم باد شکبوی مشام بهجت و سرور معطر گشت و از صفای جام خسروانی زنگ ملامت و حضور ستوره شد و در آن بزم دلکشای
فرح افزای عاطفت حضرت صاحبقران پرتو نوازش و تربیت بر تقصیر احوال شاهزادگان و امرا و ارکان دولت انداخت
و همه را بجرایل مواهب پادشاهانه و جلایل عطایا و منح بیکرانه بلند پایه و سرافراز ساخت و صدای سرود و نوی جان بخش

الحان زهره در مشکوی نشاط در آورده بیاد طرب را این ترانه آموز میفرمود **بیت** که ای صاحبقران داد گستر · بفرمان تو بادا
هفت کشور · چنین باد آنکه او شادت نخواهد · خراب آنکس که آبادت نخواهد · سری کز طوق تو جوید جدائی · جدا از تن چنانکه سر ربائی
مباد هیچ هفت اقلیم را نور · غبار چشم زخم از دولت دور · **روز پنجشنبه یازدهم ماه فوجی از لشکریان** بدر دروازه دهلی جمع
شده بودند و چون سباع شکار جوی که در گله گور را موافقه و مانند عقاب شکوه بند که قصد مرغان ضعیف جثه کند بر مردم حمله
میبردند و تعرض رعایا میکنند حکم جهان مطاع بصدور پیوست که امرا عظام منع آن طایفه اقدام نمایند اما چون ارادت قدم بجز
آن بلاد و تعذیب اهالی آن تعلق گرفته بود اسباب آن دست فراهم داد و از آن جمله در شاه آن حال حضرات عالیات جلیات ملک آغا
و دیگر خواتین بعزم تماشای هزار ستون که ملک جونه در جهان پناه احداث نموده بود بشهر در آمده بودند و در برابر دیوان علی تکچیان شبل
جلال الاسلام و دیگر اهل قلم بدروازه نشسته بودند و توجیه مال امانی نسق میکردند و هم در آن حال چند هزار سوار از لشکریان که برات غله
و غله داشتند روی بشهر نهادند و بر ایشان لازم الاتباع نفاذ یافته بود که هر یک از امرا جماعتی از آن نوجی که مامور شده بودند و بشهر
گریخته بگیرند و بدین سبب بیشتر غلبه در اندرون آن شهر کشیدند و چون گروهی انبوه از لشکریان در شهر جمع آمدند جوق جوق هندوان گبر در شهرهای
دهلی ز بیری و جهان پناه و دهلی کهنه دست تمرد دراز کردند و جنگ و محاربه آغاز نهادند و خلقی بسیار از آن هندوان خانمان
مالهای خود را آتش زدند و خویشتن را با زنان و فرزندان بسوختند لشکریان دست تسلط و استیلا بغارت و تاراج بر گشادند و باوجود
حمایت و بیادلی هندوان و بی فرصتی ایشان امرا دروازه‌ها ببستند تا لشکر بیرون باندرون نتوانند آمد و خرابی بسیار واقع
نشود لیکن در آن شب جمعه قریب پانزده هزار مرد از سپاه ظفر پناه در اندرون حصار بودند و از اول شب تا روز غارت میکردند
و آتش در خانها میزدند و در بعضی مواضع گبران جاهل بمحاربه و قتال قیام مینمودند علی الصباح که روز شنبه بود و تا ز خسرو سیارگان
بنه هندوی شب تاراج گشت تمام سپاه بشهر در آمدند و غوغای لشکر برخاست **و روز آن آدینه سیزدهم ماه غارت عام اتفاق**
افتاد و بیشتر محلات جهان پناه و سیری را غارت کردند **و روز شنبه چهاردهم ماه** بنیز بر همان و تیره بگذشت و هر نفری از لشکریان صد و پنجاه
کس از مرد و زن و کودک اسیر کرده بیرون آوردند چنانکه ادنی کسی را بیست نفر برده بیش بدست آمده بود و سایر غنایم و فواید
از انواع لآلی و جواهر بخصوص یاقوت و الماس و اصناف اقمشه و رخوت و نفایس گوناگون و ظروف و اوانی زر و نقره و نقود
بحد و شمار و از تنکهای علائی و غیر آن نه چندان بود که شرح شمه از آن بعبارت کلک و زبان در حیز بیان آید و از آن جمله
بیشتر جواری که اسیر کرده بودند پارها و خلخالهای زر و نقره در دست و پای داشتند و انگشتهای پای با انگشترهای قیمتی آراسته

بودند ونبات وادویه وعقاقیر وتنقلات که آن ملک را التفات بآن نمی کرد روز یکشنبه نوزدهم بر دهلی کهنه تاختند وبیشتر هندوان بدین
آن شهر گریخته بودند ودر مسجد جامع جمع شده ومستعد قتال وجدال گشته امیر شاه ملک وعلی سلطان تواجی با پانصد مرد
مکمل توجه انگاشته ند وبضرب تیغ جهاد جانهای دشمنان دین ودولتخواهان دولت را در قعر دوزخ فرستادند واز سر
هندوان برجها باوج کیوان رسیده واز تنهای ایشان طعمه ددان ومرغان آماده گشت بیت زبس خون که از کشتگان شد
روان • محیط بلاگشت هندوستان • زبس کشته کافار بر یکدگر • همه کوه شد بوم وبر سربسر • ملی شوی ظلم وکفر وجفا •
برآورد از آن خطه دود فنا • وچون هم در آن روز تمام دهلی کهنه غارت کردند واهالی وساکنان آن دیار آنچه زنده بماندند
در قید اسار وربقه تسخیر گرفتار گشتند چند روز متواتر اسیران را از شهر بیرون میآوردند وهر یک از امراء قومانات
وقشونات جوقی را برگرفتند واز ایشان چندین هزار اهل حرفه وپیشه وران بودند وحسب فرموده چنان مقرر شد که از ارباب
صنایع وحرفت که ملازمان وچاکران خاصه بیرون آورده بودند بعضی شاهزادگان وآغایان وامرا که بسعادت ملازمت
استسعاد داشتند قسمت نمایند وبعضی دیگر بجهت شاهزادگان وآغایان که در مستقر دولت بودند نگاهداشتند
وچون همت عالی حضرت صاحبقران بمقتضای نیة المؤمن خیر من عمله بر لوح ضمیر نگاشته بود که در دار السلطنه سمرقند مسجدی جامع
از سنگ تراشیده بسازد چنانکه شرح آن خواهد آمد اشارت علیه صدوریافت که مجموع سنگتراشان جهت خاصه سرکار شریفه ضبط نمایند
واز ملاحظه وقایع این داستان محرر مضمون واذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد له وما لهم من دونه من وال در نظر بصیرت
اصحاب خبرت وکمال جلوه نماید چه با وجود آنکه عفو پادشاهانه رقم امان بر عنوان حال آن مردم کشیده بود
ودر آن خطه خطبه بنام القاب همایون که دیباچه دیوان امن وامان عالم وعالمیان بود خوانده چون تقدیر سهام ارادت
ازلی خلاف آن بود بواسطه آنکه جمعی سپاه روی تیره رای ایشان پای جسارت از حد خویش فراتر نهادند واز سر طغیان وعدوان
دست تعرض بعساکر گردون مآثر دراز کردند قضیه آن بجایی کشید که شرح آن پیرایه تحریر یافت بیت دانی که حساب کار تو • از رشته اندازه
بیرون است • چون کار با اختیار ماست • بهر کردن کار کار ماست • ولله عاقبة الامور • ووضع این سه شهر که مذکور شد
چنان افتاده که سیری محوطیست بسوی مدور ودهلی کهنه بسوی شمال آن ونیز بزرگتر از سیری واز سور سیری که بجانب شرقی مایل
بشمال واقعست تا بسور دهلی کهنه که از طرف غرب مایل بجنوب افتاده دو جانب باره کشیده است وآنرا جهان پناه میگویند واز دهلی بزرگتر
واز سیری سه دروازه بجهان پناه گشاده است وچهار دروازه به بیرون وجهان پناه سیزده دروازه دارد شش از جانب شمال

مایل بغرب وهفت از جانب جنوب مایل بشرق چنانچه از دهلی که عبارت ازین سه شهرست سی دروازه به بیرون گشاده است والله اعلم

گفتار در نهضت همایون حضرت صاحبقران مظفر لوا از دهلی وتوجه نمودن بدیگر مواضع هندوستان بجهت غزا

حضرت صاحبقران بیهمال مدت پانزده روز بسعادت واقبال در دهلی توقف فرمود پس توجه رایت فتح وظفر نگار روای
شمس وقمر ومجالس سلطنت وکشورگشایی عشرت افزای روان جمشید ودر کنف انتظام ونظام امور دولت وکامرانی وکامکاری بعون عنایت
حضرت باری برهان صدق من کان لله کان الله له وحسن حال اعوان وانصار نصرت شعارش از فنون فتوحات وغنایم و
کثرت جمیع هرگونه نفایس وکرایم مفسر آیه فانقلبوا بنعمة من الله مالک الملک بخشنده که در دولت سرای تؤتی الملک فیض
رحمت او گشاید وجهان در بر وی جباران بیشمار تنزع الملک کمال حکمت او بندد بیت خداوند خورشید گردنده ماه • فروزنده
تاج وتخت وکلاه • کسی را که خواهد برآرد بلند • یکی را کند سوگوار ونژند • وچون دهلی باتمام از شومی عقاید وقبح افعال
واعمال اهالیش بحکم نص واذا اردنا ان نهلک قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول خراب شده واز کمال
تسلط واستیلا عساکر گردون مآثر آثار فدمرناها تدمیرا بظهور پیوست حضرت صاحبقران از رای قلع وقمع اهل شرک وطغیان
عازم دیگر مواضع هندوستان گشت وهنگام نهضت همایون اشارت علیه صدور یافت که سادات وقضاة وعلما ومشایخ در
مسجد جامع جهان پناه آیند واز ملازمان خاص یکی را بر ایشان داروغه ساخت تا نگذارد که از جنس سپاه ظفر پناه گرد زحمت و
ملال بر دامن آن طایفه گرامی نشیند و روز چهارشنبه بیست ودوم ربیع الآخر سنه احدی وثمانمائه وقت چاشت
بعون الله رایت جهان پناه کوچ فرمود بطالع مسعود وبخت فیروز در فیروز آباد که از شهر تا بدانجا سه کروه است نزول نموده
ساعتی در آنجا توقف کرده متنزهات آنجا بنظر جهان بین درآورد ودر مسجد فیروز آباد که برکنار آب جون از سنگ تراشیده بر
افراخته اند دوگانه بدرگاه یگانه بی انباز بصدق ونیاز بگذارد وشکر وسپاس نعم الهی که از اندیشه وقیاس بیرون بود
بادا رسانید وچون بسعادت سوار گشته از دروازه فیروز آباد بیرون فرمود سید شمس الدین از سادات ترمذ وعلاء الدین نایب
شیخ کوکری که پیش ازین در عسکر ظفر مآب برسالت بشهر کوتله رفته بودند برسیدند وعرضه داشتند که بهادر نهار حاکم آن خطه
سر انقیاد بر خط فرمان نهاده وکمر خدمتکاری بر میان جان بسته روز جمعه بشرف خاکبوسی درگاه عالم پناه مستسعد خواهد شد وچون ایشان
طرف جهان نمای بقرب وزیر آباد نزول فرمود ایلچیان دو طوطی سفید که بهادر نهار بصحبت ایشان فرستاده بود بعز عرض رسانیدند
وآن دو طوطی از عهد سلطان تغلق شاه باز مانده بودند ومدتها در مجالس سلاطین سخنوری وشکرخایی کرده خاطر [illegible]

این تحفه گرامی که بزینت تکلم از سایر حیوانات عجم امتیاز یافته در قفس فضایل بیانی طیران نموده تفال فرموده وصول آن بموکب
همایون آثار را بیت در تحال شمرا مبارک نمود • که فرخ بود فال فرخ زدن • واز دهلی تا بوزیر آباد نهضت نموده وآب جون
عبور فرموده شش کروه راه پیموده در موضع مودوله فرود آمد روز آدینه بیست وچهارم از مودوله روان شد شش کروه قطع
کرده بموضع کته محل خیام نزول همایون گشت ودر آن روز بهادر نهار وپسرش قلماش با پیشکشهای لایق وتحفهای بایسته بدرگاه سپهر
اشتباه آمدند وبسعادت بساط بوسی فایز گشته برسم بندگی وخدمتکاری تقدیم رسانیدند وتربیت ونوازش پادشاهانه یافته
وسرافراز گشتند روز شنبه بیست وپنجم از کته نهضت نموده مرحله باغپت از وصول رایات نصرت شعار رشک باغ بهار وغیرت نگارخانه
فرخار گشت ومسافت میان این دو موضع شش کروه است روز یکشنبه بیست وششم از باغپت کوچ کرده پنج کروه راه بریده در
موضع اسار که میان دو آبست عسکر پادشاه ظفر قرین گشت ودو روزی در این منزل توقف افتاد

گفتار در فتح قلعه میرت

چون از قلعهای مشهور کشور هند قلعه میرت بود وحضرت صاحبقران روز دوشنبه بیست وهفتم ربیع الآخر رستم طغی بوغا وامیر شاه ملک وامیرالله داد
را از موضع اسار بدر گهار فرستاده وایشان روز سه شنبه بیست وهشتم آنجا خبر فرستادند که الیاس اوغانی وپسر مولانا احمد تهانسری
وصفی گبر با جماعتی گبران در قلعه میرت تحصن نموده اند واهل بغی شده ومحاربه وقتال را آماده گشته ومیگویند که پادشاه ترمشیرین
بدرین قلعه آمد ونتوانست گرفت حضرت صاحبقران را این سخن بر خاطر مبارک گران آمد واز نسبت قصوری که بترمشیرین خان
کرده بودند خشمناک شد وفی الحال بنفس مبارک روی همت بانتقام بسوی آن تیره رایان شقاوت فرجام آورد و در همان
روز سه شنبه وقت نماز پیشین بسعادت واقبال سوار شد وبا ده هزار مرد بر رانده وشب در میان کرده بیست کروه قطع فرمود روز چهارشنبه بیست ونهم
ماه وقت نماز پیشین رایت جهانگشای سایه وصول بظاهر قلعه میرت انداخت ودر زمان فرمان قضا جریان نفاذ پیوست که امرا
وقشونات هر یک برابر خود نقب فرو برند وچون شب هنگام شد مقابل هر برجی وباره ده گز وپانزده گز نقب بریده بودند گبران
از مشاهده آن حال سراسیمه وحیران شدند واز غایت وهم وهراس نیرو وتوان از تن ودل ایشان برفت ومانند صید ضعیف که چون
حمله شیر غران بیند خشک برجای بماند ودست وپای ایشان از کار بیفتاد روز دیگر امیرالله داد با قشون خود که بوفاداری اشتهار
داشت واز قوچیان بودند بدروازه قلعه آمد وزمزمه تکبیر وتهلیل غازیان بلند گشت وغلغل سپاهیان قلعه فرو زد حصار افلاک شد
وفی الحال یکی از نوکران او سرای نام پسر قلندر که شیر بیشه شجاعت ومردی بود پیشتر از همه کمند بر کنگره قلعه انداخت وبالای
باره برآمد وبعد از آن دیگر بهادران ودلاوران چون آفتاب در سرطان باوج حصار بر آمدند ومتعاقب رستم برلاس که رستم نقیل اوراد

لودی سروران قلعه الیاس اوغانی وپسر مولانا احمد تهانسری را چون سگان گرفته بدرگاه عالم پناه آورده وصفی گبر که از کافران لعین
بود در جنگ کشته شده بود وبه آتشی که بجهان مرسید بسزا معذب گشته روز پنجشنبه غره ماه جمادی الاول سلاح غیرت دین بهادر تیغ
جهاد بصیقل توفیق تیز کرده بوت حیات ارباب ضلالت باقی گبران که از آن قتل بر بوده در گشته ومجموع گبران آب تیغ آتش دوزخ بسوختند
وزن وفرزند ایشان برده بسیار گشت وبحسب فرموده تیشه در نقبها انداختند وبرج وباره آنحصار را از صلابت برآن قهر برفرازی
گذاشته خاکستان بازمین برابر کرد واین فتح در سلک دیگر فتوحات ارجمند افزود وزبان روزگار تهنیت کنان بدین نظم ابدار ترنم
نمود بیت زمان تا زمان در سپهر بلند • بفتح دگر باش فیروزمند • بهر شب که مه طوف گردون کند • چراغ تو را روغن افزون کند •
بهر روز خورشید با تاج زر • بیابی بتخت تو بنده دگر • ودر این واقعه با آنکه از مواقف آثار حضرت صاحبقران حرفی از دوایر
وقطره از عمانی بیش نیست اگر نیکو تامل نماید شمه از جلایل احوال وکرایم اخلاق پادشاهانه آنحضرت بظهور می پیوندد وچه آن که
از گبران نقل کرده شد که این قلعه را ترمشیرین خان نگشاد از علو همت وصفای نیت فرمود که خدای تعالی گشادن آن بر ما آسان
گرداند واز غایت همت حمیت موقف روی توجه بانتقام بی ادبان آورده وچنان حصاری که مثل ترمشیرین خانی از فتح آن دست باز داشته
یک فوج از سپاه ظفر پناه بیکبار آن گشادند نوعی که پیش از انداختن حصار از سر قوت واستظهار در روش امکان با یار وبرآمدند و
آثار شوکت واقتدار از مخلوق بهتر مقدار توانا بود ومرتبه برای متصور نه والملک لله الواحد القهار وبا وجود آن خصال
حمیده وآداب پسندیده بمرتبه که پیش از فتح قلعه اشارت علیه صدور یافته بود که تهدید نامه باهل حصار نوشته وقانون سنت پیغمبر
برای رعایت دعوت مطهر از صدمات قهر برسانند واز قلم منشی در حال تحریر آمده بود که ما را با پادشاه ترمشیرین چه نسبت وچون
هنگام عرض آن کلمه خوانده شد خاطر مبارک از آن عبارت بهم برآمد وبا جمعی که نوشته را گفته بودند که بر آن منوال نوشته
عتاب وعقاب فرمود بزبان ادب راند که ترمشیرین خان بر ما سابق وفایق است وتحقیق از جلایل فواید ضبط تواریخ شناخت
امثال این لطایف که با چنان رفعت وعلو منزلت وسعت اسباب وبسطت مملکت عنقاوار شرب عذب اخلاق از شورانیدن
دیو غرور وشیطان پندار تغیر نگشت تا سعادتمندان صاحب توفیق قدوه واسوه خویش سازند واز میامن آن بمراتب بلند و
مناقب ارجمند فایز گردند بیت دلا تا بزرگی نیاری بدست • بجای بزرگان نباید نشست • بزرگیت باید درین درس بس •
بیاد بزرگان برآور نفس •

گفتار در غزوه دریای گنگ با جماعت گبران

چون قضیه قلعه میرت بفتح وفیروزی تمام سرانجام
شد صاحبقران گیتی ستان در همان روز پنجشنبه غره جمادی الاول فرمان داد که امیر جهانشاه با لشکر جرار بعزم غزا متوجه بالای آب

چون نمونه دیگران آن طرف را تاخت کنند و با سپاه آن نواحی و طوایف فرنگیه جهاد تقدیم رسانند و ایشان با امتثال امر مبادرت نمودند
و در قفا امیر شیخ نورالدین تعیین فرمود که ضبط کرده و زنگ آب قرسو غربت سازد و رایت جهانگیر در کنف حفظ ملک قدیر
بجانب دریای گنگ روان شد و مسافت میان قلعه میرت و دریای گنگ چهارده کروه بود و در اثنای راه امیر سلیمانشاه بموکب ظفر قرین
پیوست و همت عالی نهمت بجهاد کافران آن نواحی و حوالی وجهه قصد ساخته شش کروه راه رفته و موضع منصوره مرکز اعلام نصرت شعار
گشت و شب در آنجا توقف افتاد و اول صبح آدینه نهم ماه مذکور از آنجا کوچ کرده موکب دریا شکوه محیط شمال بجانب دریای گنگ
روان شد و وقت طلوع که آفتاب نور پیروزی گستر بموضع پیروزپور رسیدند و در جای تفحص محلی که از آب توان گذشت سه کروه
راه رفته جانب سلطانی پور که از آب رسیدند اما پایاب نداشت که لشکریان بسهولت عبور توانند نمود بعضی لشکریان سوار شناه
از آب گذر کردند و چون صاحبقران دریا نوال عزم فرمود که از آب عبور نماید امرا که حاضر بودند زانو زده عرضه داشتند که
امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه با لشکر برانغار بقرب پیروزپور از آب گذشتند اگر رای ممالک آرای صواب بیند امروز درین
طرف آب توقف نمودن مصلحت نماید آن سخن محل قبول یافت و فرمان صادر شد که بعضی بهادران از آب بگذرند و در تومانات
امیرزاده شاهرخ و سید خواجه پسر شیخ علی بهادر و جهان ملک پسر ملکت و دیگر دلاوران برحسب فرموده از آب گذشتند و حضرت
صاحبقران دو کروه بر ساحل دریا رفته نزول فرمود و روز شنبه دهم ماه از ساحل دریای گنگ کوچ کرده بطرف تغلق پور که در بالای
آب گنگ واقعست توجه فرمود و از آن موضع تا تغلق پور مسافت کرده بود چون پانزده کروه راه قطع شد مسامع علیه رسانیدند
که در پایان آب گنگ حشری تمام از هندوان جمع شده اند برلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت و امرا و تومان مثل امیر شیخ و
علی سلطان تواجی و دیگر امرا با قشونات با پنج هزار نفر روانه آن طرف گشتند و رایت نصرت شعار بر قرار بصوب تغلق پور توجه بود
در اثنای راه ذات همایون که ملکش سبب انتظام عالم و عالمیان بود تغییر مزاجی طاری گشت و در بازوی کامکار ورمی که مایه
تلخی بود پدید آمد و وجع و درد بنیاد نهاد ملازمان بتدبیر و معالجه مشغول شدند و در آن محل خبر آمد که انبوهی عظیم از گبران بر چهل
و هشت کشتی سوار شده بر روی دریا می آیند هر کشتی روان کرده پاره کوه است از دریا بار گشته یا زنده پیلی رشته و در رود نیل
جسته بیت چو پیلی ببیدان لنگر زده تاب • و در اپیلان باد و مید پیش آب • بر فتن برآورده پر مرغ وار • همه ره بپیچیده بر خویش
چو مار • و چون که بوی این خبر بمشام اطلاع آنحضرت رسید از غایت شعف و شره مجاهده با اهل شرک و فساد و شوق با فراز رایت
غزا و جهاد آن حالت مزاجی که روی نموده بود بکلی زایل شد و در آن صبح اثر نمانده و بتوقف سعادت و سلامت سوار شد و با هزار کس

بندگان خاص که در آن محل بدولت ملازمت فایز بودند روی توجه فرخنده بدریا آورده و چون از وصول آن لشکر نصرت مآل
بکناره دریا صورت مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ وقوع یافت دلاوران جهادآیین و مجاهدان ظفر قرین بمقابله دشمنان دین درآمده
بعضی بی اندیشه خود را در آب انداختند و نهنگ آسا در آن بحر عمیق شناور گشته بسوی آن خاکساران شتافتند و بعضی پایان آب را
فرو گرفته آتش پیکار برافروختند و بر آن ماهیان بیدین از کنار آب تیرباران کردند و ایشان از غایت ضلالت و جهالت
در مقام معارضه سپرها در کشیده تیر میانداختند و آنان که از آب و در آب انداخته شناور شده بودند چون بمخالفان رسیدند دست جلادت
بر کناره کشتی زده بانه زور درآمده بعون تأیید ربانی و تقویت حضرت صاحبقرانی کشتی و کشتیبانان گبران را در هم
شکست گردانیدند و در میان موج دریا بقعر دوزخ فرستادند و زن و فرزند ایشان را اسیر کرده بیاوردند و برحسب اشارت بیت
نمود کشتی تکین خود بجای از بیم هیجا • که خود روح القدس گوید که بسم الله مجریها • و آن کشتیها که گرفته بودند درآمده و شوکت قهرمان را
باقی گبران شده و با آن مخالفان دین ده کشتی مانده بود در میان دریا جنگ کمر بسته و دست جهل و تهور بجنگ برگشادند و از فرط
جهل چون موج دریای اخضر بر روی گبر برآمدند بیت چو دریای محیط آرد ز موج • برآید آن گه که جوش برآمد باوج • نهنگان جنگی چو دریا
بجوش • فکندند در کام ماهی خروش • عاقبت سپاه ظفر پناه چاره آنکه همه از زخم تیر و شمشیر هلاک گردانیدند بیت
اگر ماهی از سنگ خارا بود • شکار نهنگان دریا بود • ز کافر نشاید سپر ساختن • پس آنگه بآب اندر انداختن •
گفتار در ذکر سه غزوه که حضرت صاحبقران بنفس مبارک در یک روز با گبران اتفاق افتاد قال الله سبحانه و تعالی اما
یصفون الا ان حزب الله هم الغالبون مالک الملوک جل و علا که رفع و خفض معارج و مدارج سعدا و اشقیا از آثار لطف
و عنف اوست و رقم عزت و ذلت بر ناصیه دولت و نکبت اهل اقبال و ادبار نگاشته خامه رضا و سخط او در این آیه از کلام معجز نظام
اشارت بشارت انجام کرامت فرموده که غلبه و پیروزی مخصوص والیان کشور دین و تابعان شرع مبین است هر که مؤید صاحب توفیق که
نصرت شرع و بر افراختن اعلام اسلام و در انداختن بنیان شرک و بر انداختن بنیاد اصنام وجهه همت عالی سازد سزاوار لقب حزب الله
گشته البته بر مخالفان و معارضان مظفر گردد و غالب آید و هر بی سعادت که از طریق حق و جاده صواب انحراف و اجتناب جسته
در تیه جهالت و ضلالت سرگردان شود از حزب شیطان است و همیشه مغلوب و منکوب گردد بیت یکی را ز گردون دهد پایگاه
یکی را ز کیوان در آرد بچاه • دلی را فروزان کند چون چراغ • نهد بر دل دیگران درد و داغ • و از مصداق این سیاق آن است
که چون حضرت صاحبقران از غزوه اصحاب کشتی که در دریای گنگ بودند باز پرداخت بر ساعت از ساحل دریا کوچ فرمود

و رایت ظفر پیکر متوجه موضع تغلق پور شد و چون آن موضع محل نزول همایون گشت در همان شب یکشنبه چهارم ماه چون چهار دانگ از شب
بگذشت قراولان امیر الله داد و بایزید قوچین و الطون بخشی که قراول رفته بودند کس فرستاده عرضه رسانیدند که ایشان گذار نیکو
پیدا کرده اند و از دریای گنگ عبور نموده اند و در آن طرف گروهی انبوه و حشری بیشمار از کفار با استعداد فراوان جمع شده اند
و سردار ایشان ملکی است که مبارک خان نام رایت عناد و تمرد برافراخته اسباب جدال و قتال را آماده ساخته و چون
شعاع شعور اطلاع حضرت صاحبقران بر کیفیت آن احوال وقوع افتاد سحرگاه که ایام وزیدن نفحات لطف الهی است بجهت غزا
سوار شد و بازوی کامکارش بقوت وَاللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ آراسته و رایت نصرت شعارش بشاهد فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللهُ پیرایه نصرت
و انتصار فیروزی آثار خروش کورکه و کوس گوش بهرام بمقام تحسین رسانیدند و در پس فرو رفتن شعشعه شب هندو نهاد ظلمانی
کسوت رومی روز نورانی پوشانیدند آنحضرت پیش از صبح با هزار سوار از دریای گنگ عبور فرموده یک کروه راه رفته بودند
نماز بامداد گذارده و با تقدیم وظایف اوراد قیام نموده و مجموع سپاه ظفر پناه جبه ها پوشیده و بعزم غزو جهاد روان شد و چون
بنزدیک لشکر مخالف رسیدند مبارک خان ده هزار سوار و پیاده ترتیب داده بود و با طبل و علم و خیل و حشم ایستاده بیت سر و تاجی از
دعوی کج نهاده • بتلبیس رنگی بر آمیخته • در آن حال بخاطر خطیر صاحبقران جهانگیر که مطلع انوار اسرار غیبی بود خطور نمود که هندوان بیدین
بعدد بسیارند و سپاه اسلام در این محل اندک و لشکرهای میمنه و میسره که باطراف و جوانب روانه داشته ایم بمسافتی عظیم دورند پس بر حسب
محض توکل بر فضل خداوند خسرو فیروز بخت شادمان بود که ناگاه بفتح هزار سوار از تومانات امیرزاده شاهرخ که شیخ ایلچی بهانه و جهان ملک از
آب گذشته بودند و بتاخت رفته برسیدند و بموکب همایون پیوستند بنوعی که اگر صد و قراری گرفته بودی برحسب فرموده وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ
لَاخْتَلَفْتُمْ جهان راست بازی وین اتفاق از غرایب الطاف حکیم کارساز و لطیف بنده نواز است بیت یاری از حق بجو که حق نفسش
عقده مشکلات گشاید • هرچه خواهی از او طلب که خداو • ره بگنج مراد بنماید • صاحبقران گیتی ستان لشکر و پاس حضرت
شان بقدر وسع و امکان ادات کرده فرمان داد که امیرشاه ملک و امیر الله داد با هزار سوار از بندگان خاصه که ملازم بودند بر
دشمنان راندند و صلابت و شوکت ایشان بنظر التفات در نیاوردند بهادران میدان جهاد هر عالی بنیاد نمودند و دست دلاوری
بتیغ غزا آختند و بی اندیشه بر سر گبران تاختند از قوت دولت اسلام و فر اقبال صاحبقران گردون غلام زمین هیبت و دل آن
بیدینان جهان مشغول شد که بیتوقف روی بوادی فرار و گریز نهادند و چون غضنفر صف شکن هیکل بدنشان و دو
ناتوان از صدمه شیر غران بر بند و از غایت دهشت مبارک خان از رکاب و فرزند از بیت • باز نشناخته شتافت و در جنگلها

خزیده و لشکر منصور از عقب ایشان درآمده خلقی کثیر از آن بیدینان را بتیغ غزا گذرانیدند و زنان و فرزندان ایشان را اسیر ساختند
و لشکریان را غنیمت بسیار بدست آمد از آن جمله گله های گاو بود از حیز ضبط و شمار بیرون و از اندازه وهم و قیاس افزون حضرت
صاحبقران ساعتی در آنجا نزول فرمود و در زمان خبر آمد که در دره کوپله بر کنار آب گنگ گبران بسیار مجتمع شده اند فی الحال
با پانصد سوار متوجه کوپله شد و باقی لشکر بگرفتن غنیمت مشغول بودند و چون موکب همایون بنزدیک آن دره رسید مخالفان بسیار
بودند از اعدا و این حشری عظیم جمع آمده و از امرا شیخ شاه ملک و علی سلطان تواجی با جوقی از انصار غازی آواز تکبیر
و تهلیل بفلک دوار رسانیدند و بر سر ایشان راندند و بضرب شمشیر آبدار آتش فنا در خرمن عمر کفار انداختند و آن بیدینان را با
آن کثرت و غلبه مغلوب و مقهور گردانیدند و غنیمت فراوان حاصل آمد و اثقال لشکریان از مزید غنیمت و مظان شمار نشسته زیادت از صد بود
ملازم رکاب نصرت انتساب بودند ناگاه گبری ملک شیخه نام با پانصد سوار و پیاده مانند قضای ناگهانی رسید و روی بموکب جهان پناه
نهادند حضرت صاحبقران دست مبارک فراکشان بسوی آن گبران شتافت و چون نزدیک آمدند چنانچه پیاده ایشان رسیدی یکی از گبران بگمان
ناکرده پیش راند و بموقف عرض رسانید که این شیخ کوکر است از جمله بندگان درگاه که بسپاه ظفر پناه ملتجی گشته بدین
سبب روی سعادت بطرف کوه آورده و شیخه گبر بعضی از لشکریان اسلام را تیغ رسانید و چون حضرت صاحبقران آن حال را مشاهده فرمود
عنان گشت آور گیتی نورد را بسوی آن ملعون تافت و در زمان آن گبر تیره روز را که بسمت عُتُلٍّ بَعْدَ ذَٰلِكَ زَنِيمٍ درست بود بشمشیر و نشتری
بر سر زده و از پشت زین بر روی زمین انداختند و آن گبران را بستند و بنزدیک رکاب نصرت انتساب آوردند حضرت صاحبقران
از او حال پرسید او بجای جواب جان داد و جهان را ز خبث وجود آن لعین و اتباع پلیدش بپرداخت و سپاهی بهرام مرتبه ظفر روز
بیشتر قرین روزگار ظاهر گشت و در میان سیاف خبر آوردند که در دره کوپله که از این موضع تا آن جای دو کروه است حشری انبوه
و خلقی بسیار از هندوان مجتمع شده اند و در این سیاف مشهات که از کثرت درختان و تنگنای مضایق افغانان ... و از شقاق آن
اتفاق و خیران بیرون نتوان رفت و جمله مستان بسیار بود که نیایان غلیظ و قوی که اگر کسی یکی از آن را بجبل بکوفتی
هم نمی رسید حضرت صاحبقران در آن روز دو نوبت تحمل مشاق رکوب و اخطار شده بود و بنفس مبارک در معرکه غزا آفات فرموده
جهاد فرموده اسلام آن رسیده که زمانی در بستر راحت بیاسایش فرماید چون این خبر بمسامع علیه رسید همت ملکانه از غایت رغبت بجهاد
بطلب راحت و تن آسانی اختیار ننمود و در حال جمعی از خواص بندگان و چند کس از امرا و قشون که در ملازمت بودند متوجه آن دره شد
و چون بمیانه کوه در راه بود هندوان کافر بسیار و لشکر حاضر اندک بود حضرت صاحبقران را در خاطر گذشت که اگر ازین

برمحمد و سلیمان شاه و میر رسیدند از لطایف صنع پروردگار توانا بوده و حال آنکه روز پیشتر ایشان را بر سبیل تاخت بناحیه دور فرستاده بود
و متوقع نبود که در این موقف حاضر آیند چه در مقابل پیروزپور از آب گذشته بودند و تقریب آن بود که رایت جهانگشای بطرف
آب عبور بخواهد فرمود و در این روز یکشنبه وقت نماز دیگر بعضی یکجا در حمیر سبز نقش بسته بود و از درجه غیب طلسم بزرگ شکسته برسیده و پیوسته
همایون پیوسته بیت نگار لوح قضا بود رای شاه جهان * که هرچه گشت در او گشت از آن * و باتفاق سپاه گبران رانده و از بایان
طاعت و رتبت شجاعت بکرد اگر چه ضرب تیغ و تیر در آمی سپر گشاده و گبران گمراه را تیغ جهادگیر در آیند و غنایم فراوان بدست
لشکر اسلام افتاد از الوان و اموال و انواع چهارپایان تمتی شتر و گاو بسیار که محاسب وهم تیزبین بعقد انامل قیاس و تخمین شمار
آن نتوانستی و در آن گیرودار امیرزاده پیر محمد و شال روز کار خسته آثار حضرت صاحبقران که بنفس مبارک در مصاف کفار حاضر
آمده بود و مثال این توفیق بر سبیل ندرت اتفاق افتاده بانه تخصیص سلاطین رفیع مقدار او را و چون آن روز بآخر رسید و چهره روزگار
چون روی هندوان و راه تیره بختان سیاه شد لشکر و در آن بیشها که محل فرود آمدن بود از تنگی جای موضع فرود آمدن نبود
سپاه ظفرپناه اسلام مظفر و منصور با غنایم و فتوحات نامحصور مراجعت فرموده و قیم مرحبت فرود آمدند رایت فتح آیت باوج اقبال
و فیروزی فرخنده زمانه و دعای دوام ایام سلطنت و پادشاهی حضرت صاحبقران و در زبان ساخته بیت قمرا جاودان باد ایزد
پناه * بکام تو گردنده خورشید و ماه * جهان آفرین از تو خشنود باد * تن بدسگالان پر از دود باد * همیشه پناهت جهاندار باد *
سر دشمنانت نگونسار باد * گفتار در استیصال گبران که بدره کوپله بودند و ذکر سنگی که بر شکل گاوی واقع شده و در آنجا
و تقطیم گمراهان دره کوپله در دامن کوهیست که دریای گنگ از آنجا روان میگردد و پانزده کروه راه بالاتر از آن موضع سنگیست بشکل
گاوی و آب آن دریا از دهان آن سنگ بیرون می آید و گمراهان و بت پرستان آن سنگ را پرستش مینمایند چنانچه کسان از راه دور اطراف و جوانب
روی توجه باین دره می آورند و در آن گاو سنگی از غایت تقرب سجود مینمایند و مردگان خود را میسوزانند و خاکستر آن همراه آورده در آن آب میریزند
و اثر او وسیله نجات او میدانند و زر و نقره نیز در آن آب نیاز میکنند و کنان در آن آب در می آیند و بر سر خود بر میزنند و سر و ریش میتراشند و آن را
عبادتی میدانند چنانکه حج گزاران اسلام اهل یمانیت ابونصر عتبی در ترجمه یمینی حکایت غرایب گفتار هند و عقاید فاسد ایشان را که در
این آب دارند در کتاب یمینی آورده چه بعد از آنکه ناصر الدین سبکتگین و پسرش سلطان محمود سالها در هندوستان بغرض جهاد قیام نموده
و بلاد و قلاع آن دیار بنیت حجر کشور ساعی المجاهدین و رمی مقیم در اوایل فرحال توجه فتوح شد و لشکر اسلام تا این حدود رسیده
و صاحب ترجمه یمینی آن نیز در ذکر غرایب و مغازی یمین الدوله محمود صاحبقران نموده و در دهلی که روی هندوستان نیز

آورده و بعضی شاهزادگان و امرا را با فوجی از لشکر براهی روان ساخت و خود با بقیه سپاه ظفرپناه براهی دیگر متوجه گشت و هر دو گروه
هرچه در راه بود از بلاد و قلاع مواضع و قری را همه مسخر ساختند و اهل کفر و ضلال را بر انداخته پیرو قتند تا دهلی که تختگاه آن ممالک است
چنانچه تفصیل شرح داده شد و بعد از فتح دهلی از آب گنگ عبور نمودند و در این نواحی که سخن بذکر آن رسیده وظایف غزا بتقدیم رسانید
فسبحان الذی ایده بنصره و الغزات و رفع بعضهم فوق بعض درجات و چون در آن دره گروه انبوه از گبران منزوی مانده بودند
و اموال بسیار از مواشی و منقولات در تصرف ایشان باقی بود روز دوشنبه پنجم جمادی الاول خورشید رایت نصرت شعار از افق عزیمت
طلوع نموده سپاه بیمان جنبش ستاره شمار در حرکت آمده متوجه دره کوپله شدند و چون ارادت قدیم باستیصال زمره کفر و ضلال
تعلق گرفته بود آن بدبختان بغلبه و کثرت مغرور شده همانجا توقف نمودند و خیال محال مقاتله و جدال بدماغ بی مغز راه داده
حکم احیا و آماده گشتند و بگاه پیله جمشید شرقی آفتاب آفتاب سنجق در بقاع از کرانه معرکه سپهر برافراخت لشکر اسلام یاسامشی کرده
در دره رسیدند میمنه از فرشکوه امیرزاده پیرمحمد و امیر سلیمان شاه آراسته و میسره از شوکت و مهابت جماعتی از امرای نامدار زینت یافته
و در منقلای قول امیر شاه ملک و دیگر نوئینان رفیع مقدار رایت گشت و اقتدار بر افراشته و چون صدای غریو کورکه و کوس
نقاره و نفیر در آن کوه و دره افتاد و آواز تکبیر غازیان و تهلیل موحدان با آن صدا درپیوست و لشکریان ظفرقرین دریا صفت بکوش
در آمده خروش در آوردند زمره کافران خاکسار را آب گشت و آتش خوف و اضطراب در خرمن ثبات و قرار آن بیچارگان افتاد
مجموع از غایت بیم و هراس دست عجز را در فرار زدند و کوهسار گریختند و لشکر اسلام از پی ایشان در آمده تیغ زنده فام را
از تشنه رنگ آن تیره روزان سیاه روی گونه یاقوت رمانی بخشیدند و گبران بد نهان را تیغ غزا گذرانیدند و اندکی از
آن در طیبه جانی بیرون بردند و پراکنده گشتند و اموال و اسباب بحد و شمار فتوح روز کار لشکریان نصرت شعار گشت و چون اطراف
و نواحی از خبث وجود مشرکان پاک شد رایت فتح آیت در همان روز بازگشته از دریای گنگ عبور فرموده در ساحل دریا باقامت
نماز پیشین قیام نموده و بر فتحهای ارجمند و نیل درجات بلند شکر بجا آوردند و همانجا بار در پایین دیده هم در آن ساعت سوار شده و پنج کروه
راه برانده و در طرف زیر آب گنگ نزول فرموده حفظ الهی در حرکت و سکون حارس و نگهبان و فتح و ظفر در رکاب دولت
کیتی ستان و الحمد و المنه لله العظیم المنان گفتار در عزم مراجعت حضرت صاحبقران از ممالک هندوستان چون قابلیه قدرت
کامله و هو الذی یسیرکم فی البر و البحر حضرت صاحبقران را توفیق ارزانی داشت و تا یید بخشید تا اقامت فرض جهاد را وجهه همت عالی
ساخته لشکر اسلام را به دیار هند کشید و فرمان داد تا سپاه ظفرپناه چند فوج شده هر فوجی برای متوجه شده و در تر جهه آن ممالک می گ

پای تخت هندوستان بت هر کجا حصاری و قلعه بود همه را تسخیر کرده و از خبث وجود گبران و بت پرستان بآب تیغ غزا پاک ساختند و از
فتح دهلی و قلع و قمع مفسدان آنجا پرداخته و رسوم کفر و ضلالت از تمام سواحل دریای گنگ و دره کوپله و سایر مواضع آن حدود
و نواحی بر انداختند بموجبی که کیفیت آن تفصیل شرح پذیرفته رای عالم آرای آنحضرت که در آیینه حال صورت مآل استقبال مشاهده مینماید
و بحسن تدبیر تقدیر باز مینماید عزم مراجعت تصمیم فرمود و روز سه شنبه ششم جمادی الاول بسعادت و اقبال از کنار آب گنگ نهضت
فرموده عنان توجه بطرف اغرق همایون معطوف داشت و در راه سران سپاه بر هر یک مورچل خود روان شدند و فرمان همایون شد که در بیجان
بروند و اغرق را در موکب نصرت قرین رسانند و روز چهار شنبه هفتم یاتش کرده در دره قتله نزول فرموده و میان این منزل و محل اغرق تنها چهار
کروه بود و در آن موضع خبر آوردند که در دره های کوه سوالک که آن را یک لک و دو لک از نه هند و ستان می خوانند گبران بسیار از هندوان
ستیزه کار به کرد در جمع شده اند و چون صورت این حال بر لوح ضمیر صاحبقران جهانگیر نقش بست بر تیغ عالم مطاع نفاذ
پیوست که لشکر منصور که در غرقند کوچ کرده براه آن کوه روان شوند و آنحضرت بنفس مبارک ایلغار فرموده مجلی کوچ کرده ماند بود تا
بکوه سوالک در کنف حفظ الله تعالی و تبارک فرود آمد و در آن محل امیرزاده خلیل سلطان و امیر شیخ نور الدین که از اغرق آمده بموکب
همایون ملحق شدند و امیر سلیمان شاه و دیگر امرا در موقف اخلاص و هواخواهی زانو زده عرضه داشتند که اگر رایت فتح آیت بمستقر ظفر
قرین مراجعت نماید ذات بیهمال در سریر سعادت و اقبال استراحت فرمایند بندگان و چاکران بر سر آن هندوان تاخت برده و نهب
دولت قاهره و مایه از روزگار ایشان بر آوریم آنحضرت جوابی فرمود که اگر محرر کتاب سطور موکب خانه نور و سواد دیده حور برق
منشور ذکی بهشت معمور نگارد سزاوار آنکه مضمون آنکه باقامت فرض جهاد قیام نمودن متضمن دو فایده است یکی از خارج مثوبات اخروی
و یکی حصول غنایم و فتوحات دنیوی و چنانکه شما را در این وجه نظر بر این دو فایده است ما را نیز مطمح نظر همت نیل سعادت سرمدی است
و تقسیم باقی از برای خود و جمع فواید مالی و منافع حالی از برای لشکریان که ملازمند و لاغر و ظاهره حال زیر دستان نمودن این بار
داد گستری و مرحمت فرمودن در باره ضعفا و مساکین از خصال ستوده سلاطین عدل پرور است داد گرزی اگر اهل آفاق
روز حشر * سایه حق به پادشاه دادگر خواهد فگند * و هم در آن روز علم صاحبقران که امیر جهانشاه که از برای جر انغار روده بیش از آن
هیئت بطرف با لا آب جون تاخت رفته چاپه و باد یکرا امرا با هر ز فعلیت غزه کفار فایز و بهره مند کرده امیر جهانشاه از حسب فرمان
بدرگاه اسلام پناه شتافت گفتار در تاخت فرمودن کوه سوالک حضرت صاحبقران روز پنجشنبه دهم جمادی الاول عزم بجهت گبران
سوار شده و در آن دره راهی بود بغایت تنگ و بهجت تیره راهی بود بد بروز و بفرجام خلقی بسیار جمع کرده و حشری بیحد شمار فراهم

آورده و بجهات کوه و محکمی جای مغرور شده و در فرقه بند در گشته مصاف کردن آغاز نهند امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمان شاه و امیرزاده
و امیرزاده سلطان حسین و امیر جهانشاه و دیگر امرا در قول امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و سایر امرا براه غار برانغار و جرانغار و قلب است
جلادت و زبان سعادت بغزو کفار و تسخیر ملک جبار گشاده روی بآن گمراهان نهادند و حضرت صاحبقران در دهانه آن دره چون
کلمه توحید در دهان منافقان قرار نزول فرموده بود و توقف نموده و فرق فرقه فرسایش همه را قوت دل و نیروی بازو داد فرمود در
زمان تیغ غازیان سرافرازی افغان نهادند و زاغ کمان مجاهدان با زجان بیکاران پرواز داد و خنجر زمرد شکل الماس فعل یاد دل و دیده
گمراهان گذرانیده بیا بام شد و تمام سنگ و خاک آن کوه و دره از خون هندوان بشیبه رنگ لعل فام گشت بیت زهی فرات
رز نقل * زخون سنگ آن دره مجموع لعل * نهال سنان از نصرت بیار * زسرهای گبران بر آورده بار * ز بس گرد که قتاره دلگیر آهنگ *
شد آن دره تا قله کوه راست * ز بس خون که از زخم چرخ آمدی * ز بند هندوستان خون بجوی آمدی * اهل اسلام بجای ظفر در سایه رایت اسلام
با اقبال فیروزی بر گشاده و حزب شیطان و آن زمره کفر و ضلال پست و ناچیز شده و غنایم فراوان از اموال و برده و مواشی و غیران مجموع
دیگر فتوحات غازیان و مجاهدات اسلام و اثارت علیه از موقف مرحمت و عاطفت پادشاهانه صد درباتی که در آن مردم قوی حال که هر یک بسعید
چار صد گاو گرفته بود ند بعضی باز بسته و بر مردم ضعیف بخش کشته و در میان ضعیف و بنده و پر دی افراد و افراد لشکریان در نور دیله و
خورد و بزرگ مجموع از آن غنایم و فتوحات بهره مند گشته هیچکس محروم نماند و شب پنجشنبه که حجه شرقی تار شب شبستان مغرب مرآسید
حضرت صاحبقران باتفاق امیرزاده پیر محمد زول فرموده و منزل شاهزاده ایرحسین اتفاق عشرت شب ماه روان فیروزه طاق گردون
گشت و روز یکشنبه بیت چو خورشید رخشنده بنمود چهر * در باغ گشاد گردون سپهر * رایت منصور از آن مرحله روان گشت و بسعادت و اقبال باد
جایگاه رسید موضع بهره که از نواحی ملکی و مشهور ولایت میاپور و روز دوشنبه دوازدهم از بهره کوچ کرده چهار کروه راه رفته
در موضع شق سار پیاده اتفاق نزول افتاد و بسبب بسیاری ضیغت که لشکریان ظفر قرین را جمع آمده بود و نقل آن با آهستگی جز
میشد هر روز زیاده از چهار کروه راه رفتن تعذری داشت و روز سه شنبه سیزدهم ماه از آنجا نهضت فرموده بموضع کندر معسکر سپاه
نصرت پناه گشت و مسافت چهار کروه نزدیک بود و بابلق ایام رام و رخش فلک برحسب مراد و وش لگام و حفظ ملک علام
در جنبش و آرام بهر منزل و هر مقام حارس ذات سپهر احتشام والحمد لله علی تتابع الافضال و دوام الانعام * گفتار در مواقف
غزوات که در حدی دیگر از کوه سوالک در بیشها واقع شد روز چهارشنبه چهاردهم جمادی الاول که خسرو سیارگان از
بحر مغرب و ظلمات بهجت کمالی دیگر از افق رتبت طلوع و ظهور را فراخت حضرت صاحبقران از موضع کندر نهضت فرموده و آنات پکون

عبور نموده حدی دیگر از کوه سوالک را مرکز لوای کشایش ساخت و همان روز بمسامع جلال رسانیدند که در آن حدود یکی از رایان
هندو رتن نام ندای دعوت در داده و کلمه فساد در انداخته خلقی کثیر از مجوس و اتباع هندوان از اطراف و جوانب بهم پیوسته اند
و در رقبه ایالت و حکومت او درآمده و بکوههای منیع و بیشهای حصین پناه جسته که از غایت بلندی کوه شعاع بصر از نشیب آن
بفراز نمیرسد و از غلبه درختان بیشه پرتو آفتاب و ماه از بالا بزمین نمی افتد چنانکه در جهات و محلی از کوه و بیشه بازنگران
گذشته است و خبر درخت بریدن و راه پیدا ساختن و بآنجا درآمدن ممکن نیست حضرت صاحبقران در چنان محلی باخطر و
جنگلی پرخطر چندان توقف نفرمود که شب بگذرد دهم در شب پنجشنبه یازدهم ماه فرمان داد امرای قشونات مشعلها افروخته
ولشکر با ترتیب ساخته روان شدند و ببریدن و انداختن درخت و پیدا ساختن راه دست جلادت گشادند و بفر دولت
قاهره در آن شب دوازده کروه مسافت راه رفته و گذر پیدا کرده قطع نمودند و چون برق خاطف از آن بیشها بگذشتند
در روز پنجشنبه یازدهم ماه که خسرو سیارگان زرنگار از اطراف قاف لاجوردی سطاف بر افراشت اعلام ظفر فرجام اسلام
بمیان دو کوه کوه سوالک و کوه کوکه رسیده بود و سر بفیوق افراخته و رای رتن در آن محل میمنه و میسره را برسم و آیین رزم
دلهه جوده با اتباع و اشیاع جنگ آماده گشته و اسباب قتال و جدال مهیا ساخته اما همین که صدای غلغله کوس و کورگه نفیر و غریو
آن کوهسار افتاده و خروش زمزمه تکبیر و تهلیل غازیان بگوش کفار فجار رسیده ارکان ثبات و قرار ایشان تزلزل یافت و خیال
طاقت و پیکار آن گمراهان انهدام پذیرفته چندان توقف ننمودند که جز اضطرار براه هزیمت و فرار دلهه طریق گریز پیش گرفتند و
امرای قشونات و لشکریان پیروزی سمات از پی ایشان روان شدند و تیغ خونبار در کار زده روزگار کفار فجار بر آوردند و گبران
خاکساران را به چار شمشیر جهاد کشته بنده با آتش دوزخ و بئس المهاد فرستادند و چندان اموال و اسباب و رمهات و ذخایر بدست
غازیان و مجاهدان اقبال که ناطق نطق از احاطت بذکر آن قاصر بود چه هر یک از لشکریان صد سر و دویست سر گاو و در تصرف
برده گرفته بودند هم در آن روز در یلغار امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه بهره دیگر آفات فرض تقدیم رسانیده بودند و جمعی
کثیر را از جنة القلب کافران طعمه شمشیر آبدار ساخته و غنیمت بسیار بدست لشکر اسلام افتاده و در هر کنار امیر جهانشاه نیز ملحمه در روی کار آمده
برده بود و جمعی آن هندوان بیدین را تیغ غزا گذرانیده و اما غنیمتی چندان بدست لشکریان بناه بوده و شب آدینه لشکرهای میمنه
و میسره مجموع مواکب همایون پیوسته در میان دو کوه فرود آمده و خرمن کفر سوخته و کار اسلام ساخته چهره دولت افروخته و رایت اقبال
افراخته روز آدینه شانزدهم ماه صاحبقران گیتی پناه از آن دره که در میان دو کوه بود باز بکوه سوالک درآمده و از آن منزل آن

ولایت کوکرت پانزده فرسخ بوده و در آن دره چندان خلل مستور بود که در حیز حصر و شمار نیاید و محکمی کوه تا غایتی که وهم
تیز رو را عروج بر آن ممتنع و محال نماید و در آن بیشها کثرت گبران تیره رای و هندوان ظلمت افزای زیاده از آن که صورت یکی از آن
در آیینه خیال چهره گشاید حضرت صاحبقران از برای قلع و قمع کافران در آمدن بچنان جاهای خطرناک اختیار فرموده و
چون لشکر جرانغار که منقلای آن بعهده امیر جهانشاه بوده و لشکر خراسانیان را در لشکر از عقب اندک چیزی باقیه بوده فرمان قضا
جریان نفاذ یوفت که ایشان پیشتر فراز روند و تاخت کنند و در آن روز چاپین تمور قراول بود چاشتگاه سلطانی مواکب
ظفر پناه شتافت و عرضه داشت که غلبه گبران و حشر هندوان بیش از آنست که تصور توان کرد آنحضرت بنفس جهان پناه ایستاده و لشکر نیز
و سپاه خراسانیان برجب فرموده بتاختن رفتن و فراگرفتن مبادرت نمودند و دایره کرده در بزرگ کار را محیط گشته دست جلادت
بقهر و قتل هندوان برگشودند و بصاعقه شمشیر جهاد خرمن حیات اهل شرک و فساد سوخته غنیمت فراوان و عدده و اسپه پایان
فراهم آوردند و همان روز وقت نماز پیشین از قشون شیخ نورالدین و علی سلطان تواجی خبر آمد که از طرف دست چپ دره ایست
و در آنجا از گبران حشری جمع شده که از هر چه تصور نماید افزونست و چندان مواشی و مراعی دارند که از حد ضبط و شمار برون
حضرت صاحبقران در زمان عنان گران گیتی نورد که بر باد صبا و شمال پیشی گرفتی بصوب آن دره معطوف داشت و فرمان داد
که امیر شیخ نورالدین و علی سلطان تواجی بر سر آن گمراهان رانند ایشان برجب فرمان روان شدند و تیغ جهاد بر بنیاد
آن بدبختان نهاده و سیل خون از هر طرف روان گردانیدند و رایات نصرت شعار بر قله کوه افراخته شد تا میامن اقبال
صاحبقرانی قرین روزگار مجاهدان شود و فتح و ظفر که پیوسته دست بفتراک دولت روز افزون زده اند شامل حال غازیان
گردد بیت هر کجا رو نهاد موکب شاه * نصرتش همعنان ظفر همراه * و آنحضرت از آن قله کوه نظاره میفرمود که سران سپاه
شجاعت و مبارزان میدان جلادت در آن دره چاله درآمده چگونه داد جهاد میدهند و زمره کفر و ضلال را بچه نوع سزاوار
کار روزگار می نهند و آنچه از آن طاغیان بیدین از ضرب تیغ غازیان ظفر قرین بر خاک هلاک افتادند بقیة السیف خسته و جسته
رو بگریز نهادند و لشکر منصور با غنایم نامحصور بازگشته و سعادت زمین بوس مستسعد شده بنوازش و تربیت پادشاهانه اختصاص
یافتند و از جمله چندان مراعی و مواشی غنیمت گرفته آورده بودند که شرح شمه از آن در حیز حصر و بیان نگنجد و حضرت صاحبقران
از کمال مرحمت تا وقت نماز شام در آن بالای کوه توقف نموده بشارت فرمود که از لشکریان هر که غنیمتی نیافته باشد او را
نصیب بدهند و بهره ورگردانند و چون قیام بیش از اندازه بود هر کس آن مقدار که ضبط میتوانست کرد و تحت تصرف در آورد

همان شب در آن دره فرود آمده بعون ربانی از جمیع احوال حارس الکمیان وحفظ یزدان در کاه و بیگاه نزدیک دار و پاسبان و در آن بیشها
و جنگلها حمدوه بسیار بود و چون شب بنه مهیا مینمودند و جزای لشکریان میبردند و در عرض یکماه از ابتدای شانزدهم جمادی الاولی
که رایات جهان گشای در میان دو کوه بود کوه سوالک و کوه کوکه تا غایت شانزدهم جمادی الاخری که سایه وصول بر نواحی جمو انداخت
هفت فرود و بیشتر با طوایف کفار و مشرکان دست بیرون یافته از اکه شرح تفاصیل آن باطناب میانجامد و در مدت سی روز هفت
قلعه از معظمات قلاع گشوده شد که هر یک در حصانت و محکمی حیزی بوده از فر دولت قاهره مفتوح گشت و آن قلاع چنانکه در دستوری بانفس
الطباق چرخ سلوی مجادلات منزد همه یک فرسخی و در سه فرسخی یکدیگر واقع بوده و مردم هر قلعه مخالف اهالی دیگر قلاع و در کل آن
آن مواضع در ایام سلاطین سابق از اهل جزیه بوده و در این مدت سر از ربقه انقیاد اهل اسلام بر تافته و در التزام جزیه رجوع نمیکرده و بحکم
حکم شریعت غرا خون و مال ایشان هدر بوده و بجهاد و محاربه ایشان از فضل جهاد و غزا و یکی از آن قلعها قلعه مشهور بود از ایشان ملک شیخ کوکر که
آنجا بوده و بوسیله جمعی مسلمانان که در میان ایشان بوده قدم در دایره متابعت نهاده و ظاهر کردن انقیاد بطوع نمیکرد و فرمان برداری مینمود
اما دلایل نفاق و علامات خبث اندرون از صفحات احوال آن لایح و روشن بود و چون دلالانی بر ایشان انداخته و از مجاری او صحیح
آن گمراهان مخاذیل غدر و فساد و تفرس شرف کی از ایشان طرح لطیف بجهت مقرر کرده که جاسوس نوبه دل انهی بستانند و
تازل جامه کهنه کالای که اندک شبی و رشت قیمتی گران بر آن نهاده و آن روز بکشتند کمان مر سلاح که داشتند مجموع بیرون آوردند و بعهده جستند
و مرحسن هر بر هیچ سلاح در دست آن آوانه و بعد از آن حکم واجب الاتباع صادر شد که جمعی نفر گرد در سلک خدام هند و شاه خازن
کوکی از بندگان درگاه جهان پناه بود و در آن وسط بچنان از جا در بهاد و عین بطراف جیبی و بعضی مسلمانان از قتل آوردند
و برنوبت چت غازیان لشکر اسلام بمقام آن جاهلان شقاوت فرجام و جیب کشت مجاهدان کفر سوز روی جلادت بتسخیر آن قلعه کرده
و آن را فتح کرده دو هزار گبر بتیغ غزا گذرانیدند و از جمله آن قلاع قلعه ملک دیوراج بود و قلعه دیگر بنیروی اقبال صاحبقران
باندک زمانی مسخر گشت و آن دیار از خبث وجود مشرکان و بیدینان پاک شد شرک و بت پرستی انهدام یافته مراسم و شعایر
شرع مطهر بظهور پیوست و اساس این دولت رسوخ و استحکام پذیرفت والحمد لله علی تواتر نعمائه الظاهرة والباطنة گفتار در
موقف فرودات حضرت صاحبقرانی در نواحی جمو باری سبحانه و تعالی که از کمال قدرت بازوی نیروی مجاهدان میادین دین
بقوت تایید وان جندنا لهم الغالبون تقویت بخشیده در منشور سعادت حامیان حوزه اسلام توقیع رفیع الا ان حزب الله
هم الغالبون کشیده عنایت بیقیاس صاحبقران گیتی ستان را بمزید توفیق و تایید مخصوص گردانیده بود و قامت اقبالش را خلعت

کرامات نصرمن الله پوشانیده لاجرم در هر موقف که آن نوئین پاک اعتقاد رایت سعی و جهاد را در جنب همای نصرت بال سعادت در سایه
ایشان ساخت و در هر معرکه که مرکب جهان نورد در جولان در آورد جنود فتح و فیروزی عنان در عنان پشاه مسرای گردد چون
همت عالی او فرودات حد دو کوه سوالک و اطراف آن کافرستان فراغت یافت و ضمیر منیر از کفایت این مهم بپرداخت روز یکشنبه شانزدهم
جمادی الاخری رایات نصرت شعار در موضع مینار در منان حلقه نماید بدر و در کار بجهت بحر بیش کرده راه قطع کرده در منازل فرود آمد
که از نواحی جموت نزول فرمود و در همان روز امیر شیخ محمد ایکو تمور و جلال منقون امیرزاده خلیل سلطان و امیر اسمعیل برلاس مرحوم
فرمایند ناهالی آن ولایت مردم دلاور بوده و جنگلهای محکم داشته چیرها را کنار جنگل ترتیب کرده مقابله و مقاتله را آماده گشته
و رایات عصیان و عناد در ابراز افراخته مبارزان لشکر اسلام متوجه شدند که به یک جنگ مبارزت نمایند و در آن کافران حمله کنند و آن حال از موقف
جلال گسس آمد و فرمان رسانید که محاربه موقوف دارند تا روز دیگر که لوای نصرت انتما سایه توجه بر آن صوب اندازد و روز دوشنبه هفدهم
ماه حضرت صاحبقران گیتی گشای برنگاه جهان پیما سوار شد و سپاه ظفر پناه صفها کشیده میمنه و میسره و قلب و جناح ساخته جنگل پرخطر
مسامع سالکان صوامع افلاک رسانیدند و طاغیان بیدین را از مجرای استماع طنطنه کوس نقاره و غریو خروش لشکر غزا کار زهره ظفر
زهره چاک و جگر پاره گشت و بیتوقف ده را گذاشته در بیشها گریخته و شغال وار در جنگلها پنهان شدند مبارزان جلادت آیین جبرها را برداشته داخل
جنگل شدند و لشکریان از سر فرصت در آن خاطر هر بره در آمده علوفه بسیار بدست آوردند و افواج لشکر اسلام مرتب و مهیا گشت و همان روز
آن موضع روان شدند و چهار کروه مسافت بریده فرود آمدند و هم در آن روز ادکو تمور و توکل قارا و فولاد و از جمله امیرزاده رستم و محمد زمان و
گرازه بیهمی برلاس رسات بطرف کشمیر رفته بودند و در صحبت ایشان بحکم لازم الاتباع پیام شاه سکندر روانی یکجا انقیاد یافته در آن منزل
ایلچیان شاه سکندر بار دوی اعلی رسیده و عرضه داشتند که شاه سکندر احرام بندگی بسته روی نیاز بقبله اقبال و کعبه آمال آورده و بموضع جبهان
رسیده و در آن مرحله مولانا نورالدین که از جانب او برسالت آمده بود نوبی موت و مقرر کرد که امرای دیوان اعلی مقرر فرمودند که سی هزار اسپ
و صد هزار درست زر که هر یک دو مثقال و نیم از کشمیر تسلیم نماید و بجهت قبال آن امر بازگشت تا بعد از اتمام آن مهم دیگر باره
متوجه شود و باحراز سعادت بساط بوس فایز گردد و چون این معنی بسمع عالی رسید رای عالم آرای آن را نپسندید و مراسم تفقد و دلداری
کشید و باز بنوبت فرمود که شاه سکندر را تکلیف مالایطاق کرده اند و زیاده از اندازه وسع ولایت او طلبیده شده بعقل کیمیا
رخشان و خیر درخشان بیت روشن و هویدا که زر ممالکی چه ملکی مطالب باید کرد که در خور وسعت و قدرت آن باشد تا شرایط تلطف و عدالت
مرعی مانده رسولان صدق خدمتکاری و طاعتگذاری شاه سکندر بعز عرض همایون رسانیدند و کمال اخلاص او در غلامی و خدمتگذاری بانه

نموده عاطفت پادشاهانه شامل حال آن گشته فرمود که هیچ باز نماند و زود ودی متوجه شود در روز سه‌شنبه هجدهم ماه همچنان شاه بلند رد
معمدزن الدین در تعقیب کشمیر روان ساخته قرار آن چون هفت و هشت روز از آن تاریخ بگذرد و جناب سند رسیده تا ورود این منزل
مداین کوه دهی بود که وهی انبوه در آنجا بوده لشکریان ظفر قرین تا آن موضع تاخت برده و هندوان تیره روان از خانمان گذشته ده را
بدست خویش آتش زدند و بجای منظر در راه فرار پیران گرفته بمضمون یخربون بیوتهم بایدیهم وایدی المؤمنین صورت حال ایشان
گشت لشکریان اسلام از آن ده علفه و علوفه بسیار یافته و در همان روز دو ده دیگر را که بآن نزدیک بود وقت نماز تاخته و بسی غله بار
همه از آن مواضع نقل کردند و در آن راه درا اشتر را که از بندگان درگاه بود زخم تیر رسید و چهارشنبه نوزدهم از آن منزل کوچ کرده
در مقابله قصبه جهو اتفاق نزول افتاد و مسافت چهار کروه راه بود و در این منازل و مراحل قرب چهار فرسنگ راه مزارع و کشتزار
بود متصل یکدیگر چنانچه غله چهارپایان عساکر گردون مآثر بآسانی حاصل شده و از آن چراگاه علفخوار کردند و روز پنجشنبه بیستم ماه رایت
نصرت پناه متوجه قصبه جهو شده و در آن دره که منبع آب جهو است در آمد و لشکر منصور چند نوبت از آب گذشته و در دامن کوه بر طرف
دست چپ جهو بود و در دست راست قریه منو در این دو محل [illegible] قوی هیکل پر از جنگل و کوهها و جنگلها در غایت محکمی و دشواری
واقع شده چنانچه در آنجا در آمدن از محالات می‌نمود و آن بدبختان زنان و فرزندان خود را [illegible] با جمعی از هندوان کافر
جاهل مشهور که حریص بوده بالک زحمت حیات از سر خود بگذرانند و بگمان [illegible] که جان را بباد فنا بر دهند موضعی حصین از کوه پناه
برده بودند و [illegible] و چون سگ که در وقت طلوع ماه باواز آید نعره میزدند و تیر بجانب انداختند رای حضرت صاحبقران که مکانم [illegible]
لوح تقدیر بود خواست که آن مدبران هالک را نوعی در دام تسخیر آورد که سپاه اسلام [illegible] و بوسیرت [illegible] فرمان داد که
ایشان را بحال خود باز گذاشته متعرض نشوند و قریه منو را تاخت کنند لشکر منصور رجوع فرموده ده را غارت کردند و گاه [illegible] قصبه جهو
در آمدند و بجهه علوفه و علفه غله بسیار [illegible] و اشارت علیه صدور یافت که چند قشون مرد جلد در کمین جا [illegible] جنگل [illegible] توقف
رایت ظفر پناه با سپاه روان شد در روز آدینه بیست یکم ماه از آب جهو گذر کرده چهار کروه راه براند و مرغزار در کنار جاده بحضرت خیام
نزول همایون گشت و در آن مقام چهار فرسنگ در چهار فرسنگ کشتزار و علفخوار بود و چون موکب همایون از دره جهو نهضت فرموده هندوان [illegible]
صفت [illegible] از شیران کوه [illegible] بیرون آمدند غافل از آنکه چند قشون کرده سپاه نصرت قرین در کمین [illegible]
فرصت ناگاه آن [illegible] جلادت آیین از کمین چون شیر [illegible] بیرون آمدند و بر آن گمراهان حمله آوردند و بسیاری از ایشان را
بتیغ جهاد گذرانیدند و از قفای ایشان تا [illegible] دولت [illegible] تا آنجا که [illegible] بسیار کشته شد [illegible]

اسلام پناه آورده حضرت صاحبقران شکر و سپاس آفریدگار زمین و آسمان که فروزنده چراغ دولت سوختن و سوزنده خرمن شوکت
مشرکان ارادت بیعلت اوست بجای آورده و زبان ستایش گشایش گوش اسرار را بجواهر این کلمات جایز است که زهی قادر بی کمال
که این کبیران لشکر مشهور که هر روز در مقام غرور و سرکشی هیچ گرفته ... التفات می‌نمودند امروز همه را گردن تسخیر ملک لشکر اسلام کرده
و آن فتح را از فیض فضل ذوالجلال دانسته حمله بر صاحب ... در میان ... و همراه برکندیده که ... ایشان ... توفیق
رونشانی یافته باشد هر چه واقع گردد از آثار قدرت مسبب الاسباب جل و تعالی شانه نه از سبب بیت در وجه اکاین دهم گواه
این ملک را بنده کار ساز زمین زمین و فلک چو گوش بنده اند بتسلیم خدمت سر افکنده اند در زمان آن بدبختان از عقیده و سبیل
ساخته و بر خاک مذلت و خذلان افتاده و ای جهو را در جنگ زخمی رسیده بود جمعی ... در رعایت خطه لشکر اسلام علاج کرده
و بانواز و مشیر و بسی وعده و وعید سعادت اسلام در یافته و هر چند رجب اگه لا تهدی من احببت مقررست که بیت پی دیده [illegible]
که خرد دیده را نبود چراغ اما چون زبان بکلمه توحید بیاراست و گوشت گاو که در کیش آن حرامست و کیش آن ... بموافقت سلامت
بخورد و بحکم قضیه نحن نحکم بالظاهر والله یتولی السرائر بتشریف و نوازش سرافراز گشت و بموجب التماس او شرط رفت که او را قات
فرمایند و در سایه حمایت نگاه دارند در روز یکشنبه بیست و سیم ماه در آن منزل توقف افتاد که عساکر منصور که بولایت لهاور رفته بودند
باردوی معظم ملحق شوند ذکر قضیه شهر لهاور و شیخا کهوکر در همان منزل خبر آمد که شاهزادگان و امرا که رجب فرمان متوجه
آن طرف شده بودند بلده لهاور را مسخر کرده‌اند و مال امان را استحصال مینمایند شیخا کهوکر را که آخر کار او موافق اول حال بیامد
هم گرفته انداری بسیار کس در بادی هم جهل حال را زلف و خال کرده جبال بیارآیند و در فرجام از قبح فعال و زشت کردار
شرمساری برند و بسی مردم در ابتدا از سر جهل بنده کی و خدمتکاری بگشایند فرمان برداری و طاعت گذاری برافروزند و عاقبت
چون آینه امتحان در میان آید سیاه روئی و زرد رخساری شمر الجعل الی سیاه والعطر مراکب ولکن عزیز فی الرجال ثبات
بیت روز عروسی بود شانه حکایت کند هر که بموقع دروغ زلف نهد بر عذار تخصیص در حضرت صاحبقرانی که نقش کین بادست
و طراز خلعت فرمان روائی او راستی باشد هر که در این دولت روز افزون قدم اخلاص بر راستی نهد آنکه بعضی ... کند ... کرده هر که
جاده خدمت این اقبال بی زوال اندیشه کجی سپرد از راه دهر ... خسارت و خذلان جاودان سخت بیابد رباعی بوسید کی زنی که
این ره بوست گر راست روی مبارک و میمون است ور زانکه نه بر طریق شایسته روی افزون نه هزار نیزه بالا خون است
حال آنکه شیخا کهوکر هم در اوایل یورش فرخنده فال بسعادت ملازمت موکب گیتی گشای فایز شده و از نوازش و تربیت پادشاهانه بلند پایه

و ترا فرزند کشت بمحبتی که در حدود هند و هندوستان هر کجا بنده دان بوده و توسل شده که از اتباع و اشیاع شیخا کهوکر ایشان را غارت نکند
و اسیر نگیرند و در میان دو آب دریای گنگ و دریای جون اجازت طلبید که بولایت خود رود و سپاه در پیش کرده در آب بیاه
که آن را لهاور نیز خوانند بعسکر ظفر پناه پیوندد و چون رخصت یافته بمقام خود باز گشت سپاه ناشاد گسترد و مجلس عیش و عشرت بیاراست
و میعادی که در چنان موقعی مقرر کرده بود رسم نسیان در آن کشید و با وجود خلف وعده که اظهر علامات نفاقست عدم مبالات
و بیباکی شعار روزگار شقاوت آثار خود ساخت و جماعتی از بندگان درگاه که از طرف ما وراء النهر بیامدند باکجا رسیدند
مثل مولانا عبدالله صدر و هندو شاه خازن و دیگران که تربیت یکی از ایشان پایه قدر بر زوده جاه و جلال فیواست نهاد
بهیچیک التفات ننمود و از مضمون اشارت بیت دست هر ارزالی مقبلان سرکش از خدمت صاحبدلان خاک که هم [illegible]
گل کند غالیه در دامن سنبل کند غافل و لاغر بیت کلیم بخت کسی را که بافتند سیاه سفید کردن آن نوعی از محالات
لاجرم فرمان قهرمان قهر نفاذ یافت که ولایت او را غارت کنند و او را گرفته بیاورند وهل نجازی الا الکفور در روز دوشنبه
بیست و چهارم ماه موکب نصرت پناه از آب جاده عبور نموده پنج کروه راه قطع فرموده نزول کرد در آن روز نوکران امیرزاده
پیر محمد از تبریز رسیدند و خبر سلامتی شاهزاده و فرزندان و سایر چاکران و دو لتخواهان که در آنجا بودند آوردند و چاپ بغداد
و مصر و شام و دشت قبچاق و حال النجق بعز عرض رسانیدند در روز سه‌شنبه بیست و پنجم چندی از ضعفای لشکریان در آب غرق
شدند مرحمت حضرت صاحبقران فریادرس بیچارگان گشت و حکم واجب الامتثال صدور یافت تا اسبان و اشتران خود را به غیر
باز ماندگان دادند و ایشان را از آن سو در ساحت سلامت گذرانیدند مصرع هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش
و در آن روز هندو شاه خازن را بطرف دار السلطنه سمرقند روانه داشت تا بشارت قرب وصول رایت فیروزی شعار ساکنان
انتظار اهالی آن دیار برسانند و هم در آن روز نوکران امیرزاده پیر محمد عمر شیخ از فارس آمدند و مژده سلامتی شاهزاده
رسانیدند و در تقاضیل احوال ملک و جریان امور بر وفق ارادت خبر داده و بیلاکها و تبرکات از جمله تنسوقهای بحری و غیر آن
معروض داشت در روز چهارشنبه بیست و ششم ماه از کنار آب جاده کوچ کرده شش کروه راه رانده در چاپان فرود آمد و در
آن روز یکی از ایچیان تبریز را بدار الملک سمرقند فرستاد تا بشارت رسانند که شعار رایت جهانگشای که چون باد صبح فرح
کاینه فزاید و چون نسیم بهار که جان در تن روزگار دمد مستقر سریر سلطنت اقتدار خواهد رسید و فرزندان کامکار که منظور نظر عنایت
ابدی کارند هر چه زودتر باستقبال شتابند و هم در آن روز رای عالم آرای بر آن قرار گرفت که منزل عساکر منصور الذکر را که

دغدغه عبور فرمایند جاه این در رفتن مبادرت نمود و مسارعت فرمود بیت و عده وصل چون شود نزدیک آتش شوق تیز تر
گردد در روز پنجشنبه بیست و هفتم ماه بسعادت هفت فرسنگ کرده راه قطع کردند و در آن جنگل بر سر یک محمه حضرت صاحبقرانی محفوف
بحفظ و تایید ربانی فرود گرفته و در آن روز شیر و ان سر فرازی به شجاعان لشکر ظفر قرین از هر طرف بر آن صید تاختن آورده هم
و از میان امرا امیر شیخ نور الدین شیر و امیر زاده پیر محمد بن شیر را خسته در دامان این حال امیرزاده پیر محمد امیرزاده
رستم و امیر سلیمان شاه و امیر جهانشاه از لهاور بازگشته بمعسکر همایون رسیدند و بر غزوات اقدام نموده بندوان بیدین را بتیغ جهاد گذرانیدند
و غنیمت فراوان حاصل کرده بعز بساط بوس فایز شده و نفایس تنسوق و پیشکش بمحل عرض رسانیدند صاحبقران دریا نوال در زمان
هر یک از جاه داران را که همراه بوده انعام فرموده از جمله نظر تقاص انجیده زر داده افتاد و در شمول عنایت مندرج گردانید و جامه خاص
و رکش خاصه با بند زر ارزانی داشت و دیگران را فراوان و شال بند پایه سر افراز گشت اعاظم و اکابر جهان چشم امید بر آن
دوخته که یک التفات از نظر تربیت آنحضرت مشرف شوند تا بخت بلند پایه سایه بر حال ایشان اندازد و دو ساطین سلاطین
دوران عمری ترصد مینمودند که بحسن اهتمام از آن درگاه عالم پناه اختصاص یابند تا همای دولت ایشان را در زیر بال
سعادت گیرد و هر شخصی که ملحوظ نظر التفات صاحبقران گیتی ستان شد بر ملوک زمین و خسروان زمان فایق آمد بیت
ذره که هوای او بر خواست زآفتاب گذشت پایه قدر و هم در آن روز برلیغ لازم الاتباع نفاذ پیوست که امرای هزاره
و برانغار و سایر امرای قشونات هر یک بر ای معین بمحل و مسکن خود باز گشتند و مجموع شاهزادگان و نوئینان و امرای تومانات
و هزارجات و قشونات هر یک را باندازه قدر و رتبت بخلعتهای گرانمایه نوازش فرمود و شاهزاده پیر محمد جهانگیر را کمر
مرصع و تاج خاص اختصاص بخشید و اعیان ممالک هند جماعتی که اقبال آسا ملازم موکب جهانگشای بودند از امرا و سادات
همه را بصنوف عواطف پادشاهانه مخصوص گردانید و تشریفات فاخر پوشانید و بر لیغها کرامت فرموده رخصت رجعت ارزانی داشت
و خضر خان که بیان کیفیت او را گرفته و از قلعه بند کرده و او گریخته به پانه از ولایت ملی پیش آمدن که ملکی مسلمان بوده رفته و چون
رایات نصرت شعار سایه سعادت بر آن دیار انداخت بر هنمونی توفیق روی اخلاص بدرگاه عالم پناه آورده بود بدولت
زمین بوس استسعاد یافته و ظفر آسا ملازم موکب جهانگشا گشته در این ولا عاطفت پادشاهانه او را بمزید عواطف اختصاص بخشیده ایالت
ولایت مولتان را با و تفویض فرمود و چون در آن حدود شکارگاهی بود چون عرصه جنت گرمان با طول و عرض و در آنجا شیر و ببر
و کرگدن و گوزنهای و آهوی چینه و گوزن کبود و سایر انواع شکاری بسیار بود و در جناف طیور مثل طاوس و طوطی و دیگر مرغان گوناگون

بجهة شکار شاه شکار در این جزایر حشم را اشاره رفت و در دفعه همه از خاص و عام این سرزده و بموجب فرمان عیالکرده شکار آن

و قمرغه از جمیع این نواحی که در آن شده و بعد از آنکه شیران بیشه شرک و ضلالت و پیل تنان بیداء کفر و جهالت را که **اولئك كالانعام بل هم اضل** وصف حال ایشانست در معارک جهاد و مواقف غزا بسیار انداخته بودند بعزم شکار حیوانات نظم پیوستند

و بنخچیر وحوش بیشه و صحرا و طیور و پرندگان فضای هوا رغبت نمودند **بیت** برون جسته بازان بسیار خیز ❊ بچون صید کرده

تیز ❊ دراج چنگل شاهین تاراج ❊ نه طوطی را نه پر بالا نه دراج ❊ ز دو طاووس تیز آهنگ بیزه ❊ پر طاووس شاهین چنگ بیزه ❊ چندان

شکاری در آن بیشه و صحاری بعون باری میسر شد چنانکه پای تعیین برای قیاس و تخمین بلنگ و عدد آن کمان برای حصر و شمار آن نرسد

و از جمله کرگدن فراوان از ضرب تیغ و پیکان سپاهیان بیجان شده و آنکه کرگ در کمال قوت بحیثیتی است که ماه را با سوار آرد به جانداران

و جرم آن حیوان صلب محکم است که از زخم انواع اسلحه مثل شمشیر و پیکان و غیر آن بندرت در او کارگر میشود **و روز آدینه بیست و ششم ماه مذکور**

از صید فارغ شده نهضت کرده اثنای راه موضعی که آن را جهان کوبه و سرحد کشمیر است نزول شد ❊ غایت نزاهت و غری **مصراع**

صافی زهر که ورت بچون بحر عقل ❊ مضرب خیام نزول همایون گشت ❊ **ذکر صفت کشمیر** چون کشمیر از شهرهای مشهوره عالم است و وضعی غریب

واقع شده که در کسی که بقصد سفرش در آنجا بانه کمتر آنجا برود کیفیت بعضی از احوال آنجا بجهت زیادت بصیرت طلبه از ارباب آن سرزمین استکشاف

رفته مقدار تفتیش و تحقیق تقریر شده ثبت کرده می شود و جهت **بمزید علم** از اقالیم ولایت طول و عرض نوعی که از کتب آن معلوم مستفاد

میشود **ومن الله التوفیق** کشمیر ولایتی است قریب علی وسط اقلیم چهارم و چه اول اقلیم بکیات که عرض سی و سه درجه آمد و سی دقیقه

و طرف آنجا که عرض آن سی و شش درجه و بیست و دو دقیقه و عرض سی و شش درجه و پنجاه و چهار دقیقه است و عرض کشمیر از خط استوا سی و پنج درجه

و طول آن از جزایر سعدا یکصد و ... درجه آن ولایت طولانی افتاده و از جمیع جوانب محفوف بر رواسخ جبال کوه چنانکه جنوبش بکجا بیکجا است

و زمین سند واقع است و کوه شمال بطرف بدخشان و صوب خراسان و جانب غربش بصوب موضعی است که محل آنجا و ولایت اقوام

افغانی چانه و طرف شرقش منتهی میشود بحدود ارض تبت و مساحت طول آن عرصه آنچه معمور واقع شده و از حد شرقی تا جانب جنوبی

غرب بچهل فرسخ و عرض آن از جانب جنوبی تا حد شمال بیست فرسخ و در نفس آن تبت بمواره دو کوه است ده هزار قریه معمور است مشحون

بچشمه های خوشگوار و آب و سبزه بسیار و زبان زده خاص و عام است که در تمام آن ولایت از کوهستان و هامون صد هزار ده محل عمارت

و زراعت و از شواهد جودت آب و هوای آن دیار آنست که حسن منظر و لطف شمایل خوبان آنجا از دیر باز مشهور است قرین کشمیر چنانکه

گفته اند **رباعی** شاه همه دلبران کشمیر توئی ❊ خرم دل آن کس که بیرون توئی ❊ آنکه که ره همراه تو کسی که بیند ❊ اندر کف پای کس بیرون توئی ❊

و در کوه و دشتش انواع درختان میوه و از است و ثمارش بغایت خوب و ساز کار اما چون اکثرش میل بسردی دارد و برفهای عظیم میبارد

میوه های گرمسیری مثل خرما و نارنج و لیمو و امثال آن در آنجا حاصل نمیشود و لیکن از گرمسیرات نزدیک نقل میکنند و در وسط آن هامون چنانکه

از طرف شرقی و غربی هر یک بیست فرسخ تا بکوه شهری نگر نام است که نشیمن حکام آن دیار است ❊ بطریق بغداد شهری عظیم در میان

آن جاریست که مقدار آبش از دجله بغداد بیشتر و عجب آنکه چنان آب قوی مجموع از یک چشمه بر میخیزد و منبعش هم در آن ولایت است چشمه

در کوهنه و اهالی آنجا بر سر آن نهر قریب سی جسر از کشتی بسته و در شهر از آن جمله هفت جسر در میان شهر نگر که مرکز ولایت و محل

حکام است واقع گشته و این آب بعد از آنکه از حد کشمیر بگذرد از آن جانب بمواضع آب و ملتان آب جمد بیرون شده و در بالای ملتان با آب

جناوه می پیوندد و هر دو از ملتان گذشته تا با آب راوه که از دیگر طرف ملتان میگذرد متصل میشود و بعد از آن با آب بیاه با ایشان

میرسد و مجموع نقرب اوچه با آب سند می پیوندد و همه را آب سند میگویند و در آن زمین تته بدریای عمان میریزد و از ده تایی

ملک الهی انه معمار صنع **والقینا فیها رواسی وانبتنا فیها من کل زوج بهیج** سوی از ارتفاعات جبال بر این عرصه فسیح کالا

کرده اند اهالی آن سرزمین بآن سور از شرور تعرض اعادی ایمن شده بی کلف مرمت و اندیشه آنکه مرور زمان و آسیب باد و باران خللی آن

یابد چه منظم راهها جام ولایت سه طریق است یکی بصوب خراسان و آن راهیست بغایت دشوار چنانکه نقل احمال و اثقال در آن

طریق بر پشت دواب میسر نمیشود و مردم آنجا که بآن کار معهود شده اند از ابرو دوش گرفته بچند روز بجائی میرسانند که چهار پای

بار نتوان کرد و راهی که بصوب هندوستان دارد بر همین منوال است و طریقی که بصوب تبت واقع شده و از آن دو راه تا آن

تربت اما چند روز راه علف بسیار است که صفت زهر دارد و ستوران را از آن طریق عبور دشوار است که چارپایان تلف میشوند

من جهته بر راه و و فالی انه حفت من مشامه ❊ من التزمیع و من جال من الانام ❊ القصه حضرت صاحبقران **شب شنبه بیست و نهم ماه**

موضع جهان شفت تلچه چهار گروه راه قطع فرموده کنار آب و نشانه مرکز رایات نصرت شعار گشت **روز شنبه** رایت ظفر نگار بجانب

جو در کار ازلی که با شارت علیه بسته بودند گذر فرموده در عبور آن آب بلشکریان چاوه را از ترک و تاجیک معاونت و مساعدت با قصی

الغایة از زوائی شده و میرشاه ملک و جلال بلال اسلام مامور گشته که تمام لشکر را از پل بگذرانند **لکتاره** در روان شدن حضرت

صاحبقران **بهمت باستعجال بصوب سمرقند صباح گجکه سلخ جمادی الاول** حضرت صاحبقران پس از لشکر اشرف تلچه بطرف سمرقند ابتعاد نموده است

کرده راه برد آب و نشانه معاونه و موضع سیالک است که از توابع کوه جود است محل نزول همایون گشت **روز دوشنبه غره ماه رجب ماه غزه**

سالگی از موضع سیالک است بسپهر تیز که یعنی سمند عالم نورد برآمد و بطالع سعد روان گشت و حوالی قلعه بروجه از فر نزول فرخنده خیر شد جمیع

بدین گشت و در همان روز اول وقت ضحی بعد از اداء نماز باز ملنک سوار شده و بکول جلالی در آمد و بمحل مرحمت تام نزد بانه و وقت نماز شام

از آن چول بیرون آمده و بر کنار بحالی که از آب چنه کالا تغیه در آن مانده بود نزول فرموده و از قریه بروجه تا این منزل که سی کرده است بسبب

این چول بکول جلالی بیشتر از یافته **در روز دوشنبه دوم ماه وقت چاشت** بیلطانی ساحل آب سند از وصول دریای کمرت و نوال غرق

عرق خجالت و انفعال شد و امرا که بمحافظت حد و نواحی تعین شده و ضبط طرق و مسالک آن سرزمین با ایشان مفوض بود مثل پیر علی سلدوز

و دیگر سرداران بموجب فرموده بر سر آب سند پلی از سه پایه و خس و کشتی بسته بودند ماهیت فتح آیت روان و در آن پل عبور نموده تا نیم روز بر لب

آب توقف فرموده و امیرانه و اردو را از سر پل بگذرانیده که غرق و شکریان که در عقب بیامدند گذرانیده و احکام نماز پیشین با قامت وظیفه وقت قیام

نموده بسعادت و اقبال سوار شده و ده گروه راه رانده و نزول جلال فرمود **و چهارشنبه چهارم ماه** از آن موضع روانه گشت و مرحله ای تونزول همایون

گشت و پیر علی تاز و پیر حسین قوچین و دیگر سرداران که جهت دفع نواحی افغانیان بموجب فرموده در باتو بودند و از مدت مقام

بازشرف ملازمت ساحت گیتی پناه دریافته در این مقام چشم سعادت را بسرمه کام روشن گردانید و لب عبودیت بر وک زمین بوس

رسیده و بمبادرت توفیق دهد و پیشان از مشابه حال انتصور در عبورار ی یافت و کیفیت مساعی کادوس کشیده حضرت صاحبقران

امیران را بامهان بمقاومت ... و فرمان داده که کاوان بیجا حیاتکر رسانند که از ایشان غارت کرده بودند و پیر علی و جماعتیکه با او بوده در آنجا

توقف نمایند که تمامی لشکر از آن حدود عبور کنند **و روز پنجشنبه پنجم ماه موافق اول فروردین جلالی که روز نوروز بود** بیون آمد عازم طرف نغز شده در روز

آدینه ششم قلعه نغز از وصول رایت فیروزی اثر معسکر جنود فتح و ظفر گشت و در آن روز نوکر شاهزاده میرانشاه رسیده و نامه داشت باشارت فتح

و فتوحات بلگران و سلامت وجود همان اقبال از ذریه غرا ایلغیان ممالک آذربیجان رسانید بامید **ت** نوافل شاهانه کا**ت** ❊

فخر جهان گیر صاحبقران ❊ جهان بود گیر کران تا کران ❊ بر آوازه فتح هندوستان ❊ و هم در آن روز محمد برات خواجه و بنده ابایزید

بکابل رسیده که لشکر آنجا جهه او فایان چاوره و گفته شد که پیر سلیمان شاه و در زمان توجه رایت کشورستان بصوب هندوستان جهت شر

او فایان در موضع بنان بن و آن مسلمانان قلعه نغز را بحسب فرمان عمارت کرده بود لیکن در قلعه چشمه و ذنگوری بود و خارج احصار

واقع شده و از موقف رای ثاقب اشراق حضرت آفاق که چشمه انوار صلاح و صواب بود بمقتضای آن شد که آن چشمه در اندرون حصار باشد

و باوجود ظلمه اشتیاق میدیدار فرزندان رعایت مصالح جهاد و جد در حصول آن ورود و مراد و دوش بدارالخلافه سمرقند در آنجا توقف فرموده چنان

معلوم نمود که از عیار انجم شمار هر چه مقرر و در قلم رایت حضرت شعار با آنجا رسیده اند و معروض رای انور ... که از جمله اسباب

جهانداری خیر و ادب مقل ... است اشارت علیه نفاذ یافت که آن معمارها تا تمکه عازم موکب ظفر قرین گشته مردم را از موای نغل

نقل جمع را بنیش آورد و تافته شد و هر کس از سران سپاه مجموع نوکران و اتباع خود را که رسیده بودند بعضی از آنها بر آن نیز باز خوانده و بعد از آن

فرمان قضا جریان نفاذ یافت که قلعه را اضافتی کنند چنانچه چشمه در اندرون حصار آید و بموجب تفصیل قسمت عمل بیاسا و حضه **روز شنبه هفتم ماه**

و یکشنبه و دوشنبه تا نماز دیگر آن مهم باتمام رفت تحمی که امرا و اشراف تا بدیگران چه رسد بدست خویش بموجب فرموده خشت میکشیدند

و پیش از دوشنبه که مهم باتمام پیوست از نوکران امیرزاده پیر محمد حضرت قماری را با بسی از قشون او و سه افغان جهت نغز مقدم

یارق اغلن با چهار صد خانه کوچ او از کل بمحافظت قلعه نغز تعین فرموده و منسلک ارباب منشوران امیرزاده شیخ نورالدین شیخ حسین

سخت کمان نامزد کرده بطرف گنبد شیخ مبارکشاه مبارکی روان گشت و در آن جا اتفاق نزول افتاد **روز سه شنبه دهم** از آن منزل کوچ

کرده براه کرباج روان گشت و در آن درد شیخ احمد خواجه افغانی بشرف وصول حضور در بارگاه عالم پناه فائز شده و لب دوش از شبنم د

دریا نوال از ستاف زلال سعادت و همسال اقبال نمود لیکن شیخ از آفات و قضایا شیخی که در امثال این ولایت بسیط غالب است

بهناف رسیده کان نتوانه بوده ظاهراً آمده و پیش بر در افتاده و درهم تقریر روشنی موفق گشت **و طوبی لم طوبی لاصحاب التوفیق** بر و مند باد

آن همایون درخت ❊ که در سایه او توان بر درخت ❊ که از سایه اش آسایش جان دهد ❊ که از میوه اش مایش خاک نهد ❊ و همان روز

وقت نماز دیگر خانه شیخ عبدل بموضع بیلکا از فر قدوم مبارک حضرت صاحبقران مثل روضه رضوان گشت و این شیخ ... ساعد

توفیق وظیفه خدمت بقدر وسع تقدیم رسانید **و روز چهارشنبه یازدهم** از موضع بیلکا نهضت نموده بدانه و لک در آمده نزول فرموده و در آن

روز مولانا ناصح را پیش شاهزاده شاهرخ فرستاد که تمزده وصول رایت جهانگشای برساند **و روز پنجشنبه دوازدهم** ماه قریه سرخاب محل نزول

همایون گشت و چاشت همان روز از آنجا کوچ کرده بهوای کابل از فیامو کب نصرت قرین سنگ ... شده و در آنجا جلیبان ملک ... بعضی از

لشکر که بسبب لاغری ایشان باز مانده بودند و شتران قطار مجموع کم شده و شتران بارداران که ایشان را سرکرده و ضعف چار و رده و مبارکی ایشانجا

گذشته شب هنگام بمنه جوی نو آمد و نکوئی های گرم است که سعادت عالی همت آن حضرت ... فرمیجه چنانچه اشارتی بآن کرده شد **در روز**

جمعه سیزدهم روز کاخانه جوی نو پای همت بر رکاب توجه در آورده بموضع عربان فرو د آمد و فرمان قضا جریان صدور یافت که در آن بیرراه

رباطی بهتر از آجر بسازند و چون موکب همایون بسعادت روان گشت طاهکنداران باقبال و مر بیارت نمودند و بموجب فرموده با تمام

پیوست **در روز شنبه چهاردهم ماه** از عقبه شیرکول ... آن گذشته و رفضائی که از عقبه تا بدانجا قریب دو فرسخ بود نزول فرموده و از فرط

ازدحام عین الکمال در دست و پای مبارک آن سرور آفاق قرحه بادید شد و الم بیقرار به آمد بعضی از آنکه به سر کردن آن

و آفتاب در آن تاب در اضطراب افتاد و آن منزل را که نمانه در آنجا با خوشی آغاز نهاد این عارضه دست داد نا خوشک خوانده ...

همان روز از قبة الاسلام هراة نوکر امیرزاده شاهرخ برسید و خبرهای ملایم طبایع جلال رسانید و چون آنحضرت از شدت وجع
سوار شدن نتوانست روز دیگر همانجا توقف فرمود و سیم روز از آنجا روان شده و در محفه بجانب جسر ... کشیده و چون در محفه
نیز وجع زیادت میشد بنه گاه دو ساخته محل عالی را که عالمی در آن درج بود بگردن گرفته بپای آب ... میبردند و آن راهی
بغایت تنگ و دشوار و آن عقبه ... و ... تا آن عقبه ... و در آن عقبه تا بنهایت دره است
ده دو نوبه از یک آب میباید گذشت و روز یکشنبه پانزدهم نوکران حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و سایر خواتین
و شاهزادگان از سمرقند برسیدند و ملازمت بعز عرض رسانیدند اخبار سلامتی فرزندان کامکار و عرضه داشت مقدار ...
حضرت صاحبقران ... قتلغ ... نوکر تومان آغا را روانه داشت که ایشان را از غرق تعجیل باورد و بواسطه ملالت مزاج همایون
خاطر بندگان و دولتخواهان بغایت پریشان و روز بروز ... صغیر و کبیر ... روی ... تغیر میشود تا آخر روز چهارشنبه هجدهم که
از آب دره عبور افتاد و روح الامین بامر رب العالمین رقیه بسم الله ارقیک من کل داء یؤذیک بر دست و بازوی آن سرور
سپهر تمکین دمید و انوار صبح سعادت و سلامت از مطلع و اذا مرضت فهو یشفین بر خشید و ذات بزرگوار خسرو دین دار
که سلامتش سبب ... جهان و جهانیان بود از فضل ذو الجلال بکمال اعتدال باز آمد همگنان مراسم شکر و ثنا با قامت رسانیدند
و روز پنجشنبه از موضع سیرآب بمحفه نشسته بطرف بقلان توجه فرمود و قریه ... از شرف نزول فرخنده بر چرخ برین تفاخر نمود
و در آنجا آش خورده بسعادت و اقبال روان شد و بموضع قراطاق فرود آمد و خواتین امیرزاده پیر محمد و حرم امیر جهانشاه و ...
... ولایت بقلان ساوریهای لایق ترتیب کرده بمحل عرض رسانیدند و روز آدینه بیستم ماه رایت اسلام پناه وقت
چاشت سلطانی بموضع سمنگان رسید و هم در آن روز کوچ کرده بموضع غزنیک مخیم نزول همایون گشت و روز شنبه بیست و یکم ماه بموضع
خلم از وصول موکب جهانگشای مشرف شد و نیمروز از آنجا روان شده نیم شب بلب آب جیحون رسیدند گذار کردن حضرت
صاحبقران از جیحون و استسعاد یافتن حضرات و فرزندان بعز ملاقات آن پادشاه کشورستان و در روز یکشنبه بیست و دوم
چاشتگاه صاحبقران دریا نوال بکشتی از آب عبور فرموده در مقام ... سپهر سلطنت و جهانداری امیرزاده الغ بیک و ...
ابراهیم سلطان و ... بیکی سلطان و مخدرات تتق عصمت و جلالت سرای ملک خانم و تکل خانم و تومان آغا و سایر شاهزادگان
و مجموع اهالی ... از سمرقند و اطراف بعزم استقبال پیش آمده بدولت ملاقات حضرت اعلی استسعاد یافتند و زبان بهجت
فتح باد و تهنیت فتح آراسته دست استبشار بافشاندن نثار بر گشادند و ... بر سر ... نثار ریخته شد که تمام

ایلی

... جیحون چون جیب و کنار ... خاک بجواهر و زر آمیخته گشت زبس گوهر و زر که پاشیده شد شعاع مه و مهر پوشیده شد تو گفتی که از
موج کرده ... فرو ریخت انجم سراسر سحاب و روز یکشنبه و دوشنبه ... خان زاده علاء الملک که ... میرزا ...
... شبه و ... بمقدم و ... قدس ... آفتاب ... افزون بود حضرت صاحبقران گیتی ستان را
... و ... لایق بموقف عرض رسانید و روز سه شنبه بیست و سیم رایت نصرت شعار از ترمذ ... جهانگشای انتقال نمود و روز
چهارشنبه بیست و چهارم ماه موضع ... رایت سپهر ... و روز پنجشنبه بیست و پنجم از قلعه ... آب ... محل نزول ... گشت
... و جمعه بیست و ششم ... رایت فتح آیت شد و روز شنبه بیست و هفتم موضع ... و روز یکشنبه موضع ...
... و در این منزل موضع شاهزاده شاهرخ از هراة رسیده ... دولت ... طلعت جهان آرای صاحبقران کشورستان
... و مراسم ... و نثار تقدیم رسانید ... چو شهزاده آمد به پیش پدر ... جهانجوی
عالم ... گرامی ... روز ... زمین ... شاه ... و هم در آن ...
... امیرزاده ... حضرت صاحبقران ... بستان ... بسعادت پای ...
و ... عدل گستری ... روز دوشنبه ...
... روز سه شنبه سلخ ... وصول موکب ظفر قرین ... و ... صفای طویت ...
شیخ شمس الدین کلال و دیگر مشایخ بزرگوار ... مزار ... فرزندان ... زیارت نمودند و صدقات بسیار بفقرا
و محتاجان کرامت فرمود ... شبانه روز ... آن سرای ... عیش و ... دولت و سلطنت
... و مراسم ... سپهر ... روز ... غلام ... سه شنبه چهاردهم ... از شهر کش ... آب ...
قبه بارگاه خلافت پناه باوج مهر و ماه بر آمد و روز چهارشنبه پانزدهم موضع ... محیم نزول همایون گشت و پنجشنبه شانزدهم از عقبه
آنجا گذشته در ... اتفاق نزول افتاد و روز آدینه هفدهم از آنجا ... حضرت نقل فرمود
و روز شنبه هجدهم ... باغ ... جهان ... آن حضرت ... و یکشنبه نوزدهم باغ
دولت آباد را از ... مقدم فرخنده ... و روز دوشنبه بیستم ماه جاشتگاه حضرت صاحبقران ...
مبارک و طالع میمون از آنجا ... باغ ... نزول فرموده ... عمارت ... تمام شده ... و ... در آنجا
جشنی پادشاهانه ترتیب کرده ... و مجموع خواتین و شاهزادگان و نوئینان حاضر شده زبان تهنیت ...

چند ... که هر یک از ... چنان ... گرامند ... و ... روز پنجشنبه
بیست و یکم شعبان رایت جهانگشای ... روح ... سلطان ... ملک ... دار الملک سمرقند
در آمد ... آن وعده که ... رسیده او ... و آن کار که ایام ... برآمد و زبان حال ... فرخ ...
... الحمد لله الذی احلنا دار المقامة من فضله لا یمسنا فیها نصب و لا یمسنا فیها لغوب ستایش گزارش شد و بعد از
... زیارت مرقد ... قثم ابن عباس رضی الله عنهما فرموده ... و صدقات ...
... از آنجا ... اعلی تومان آغا آمده و بعد از ... باغ ... نقش جهان تشریف داد و ...
و ... حرکت فرموده باغ ... جهان ... حقیقی کردانید و در این محل ... که در عقب ... رسید
حضرت صاحبقران از آنجا باغ ... نقل فرمود ... که در عقب بودند برسیدند ... هر ...
شاهزاده آن ... عظیم ... عجب ... صنع قادر جلیل ... چ ... از ... باید
هر یک ... و ... پادشاه جهانگیر ... مجموع شاهزادگان و حضرات و کافه طبقات اکابر و اشراف از اهالی مملکت
و اطراف را علی اختلاف درجاتهم از نفایس ... ممالک ... و هر کس را بر حسب رتبه از جواهر و طلا ...
و غلام و ... نصیبی وافر محظوظ و بهره ور گردانید و ... برادر بزرگ ... که حاکم ... بود ... و دیگر ...
... ممالک ... امیرزاده محمد سلطان ... و سایر امرا که در آن سرحد بودند مجموع را انواع ارمغانی ارسال فرموده انعام
و ... بر مفارق عالم و عالمیان گسترانید و شاهزاده جوان بخت شاهرخ رخصت انصراف یافته بمستقر سریر سلطنت خود
باز گردید و الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین گفتار در بنای مسجد جامع که حضرت صاحبقران
فرموده در دار الملک سمرقند چون از منطوق آیه کریمه انما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الآخر مستفاد میگردد که عمارت مساجد
نتیجه صدق ایمان است بذات و صفات خالق اکبر ... احوال ... حضرت صاحبقران ... در ... هندوستان که ... بنیان شرک و طغیان ... هندوستان ... و بقیه المؤمن خیر من عمله
که در سمرقند مسجدی ... و ... آن ... افلاک ... و چون موکب جهانگشای ... حفظ ... حضرت ...
بدار السلطنه معاودت فرمود ... عمارت ... و بحکم الاعمال بالنیات روز یکشنبه چهارم ماه ... ساعتی که
موافق ... بود ... قدس سره ... صاحب ...

وطالع

و طالعی ... از ... طرح انداختند و ... کاران چابکدست که هر یک سر آمد کشوری و یگانه ملکی بودند دقایق هنر
و مهارت در تشیید ارکان و توطیه بنیان آن بظهور رسانیدند و در ... تراشان آذربایجان و فارس و هندوستان و دیگر ممالک
دویست نفر در نفس مسجد بکار بودند و پانصد کس در کوهها بسر ... و روان ... شهر ... میمودند و اصناف صناع و پیشه وران
که از تمام معمور عالم بپای تخت جمع آمده بودند هر کس در قسم خود غایت جهد مبذول داشت و بجهت جمیع آلات ... بکار
... از کشور هند بسمرقند رسیده بود همه را بکار آوردند و سنگهای عظیم بزرگ بجا کردن و مردم بسیار میکشیدند و سرکار ...
... و در ... بحر قدرت ... لطایف بشری ... محبه بصیرت ... میفرمود و در خلال این حال امیرزاده
محمد سلطان که بر حسب فرمان در این مدت بسرحد ختا ... بود ... بر سید و در خانقاه تومان آغا بشرف
بساط بوس استسعاد یافته رسم نثار و پیشکش با قامت رسانید و حضرت صاحبقرانی شاهزاده را ... نوازش فرموده آنحضرت از غایت
اهتمام که در اتمام آن شغل دینی داشت بنفس مبارک بسر عمارت حاضر میشد ... در آن مدت اکثر اوقات بقرب مسجد ... خانم
و خانقاه تومان آغا ... دینی و ملکی ... بنیاد ... رعایت ... عمارات
... مساحت قدر ... ایوان کیوان رسیده و صفای صحن ... هوای روح ... و ... عابدان
جنان ... رضوان ... چ زهی ... بنائی که ... بهشت ... چهارصد و هشتاد ستون از سنگ تراشیده
... سقف ... و فرش ... تمام ... سنگهای تراشیده ... چنانچه ... فرش
... چ ... طاق ... منظور ... نشان ... هیچ ... کهکشان ... آسمان ... فرو بوری قبه گردون
... طاق ... کهکشان ... و در هر رکن از ارکان چهارگانه ... مناری ... آسمان کشیده
ندا داده ان آثارنا تدل علینا بچهار رکن عالم ... و ... مرتب شده بود ... اقلیم ... اسلام
اسلام میخواند و گرداگرد ... از طرف بیرون ... طاق ... آراسته ... تو انوار حروف و
کلمات سوره کهف و دیگر آیات بینات قرآنی بر آن ... کمال ... و قبله ... فلنولینک قبلة ترضیها ... بصیرت
... فاینما تولوا فثم وجه الله جلوه ... توفیق ... و محراب ... عذر خواهان و بالاسحار هم
یستغفرون ... صورت حال اولئک الذین نتقبل عنهم احسن ما عملوا ... جلای
تسبیح ... غلغله در حلقه ذاکران ... ملکوت انداخته ... لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون

تدخرون افتاده و جا داده اتفاقی که آن پادشاه این بود و صاحبقران را الکلم من بنی لله مسجداً و لو کمفحص قطاة بنی الله له بیتاً فی الجنة بهر فرد
از آن قصری از فردوس برین کرامت کرده و بهر خشتی بهشتی و بهر سنگی از ریاض جنت عرضها السموات والارض روزی شود و در آن
بیک که محل افتاده بهچون حضرت از فرزند کارات برشمار نور در عین بهجت و سرور جا و وداق منشرح باشند و چون ماه مبارک رمضان که ایام
فرخنده فرجامش ماه از مبک ختام رواج متاع للقیام فرحان فایح است و در لیالی عالی قدرش انوار مصابیح تراویح لامع و لوایح
و میامن فرایض و سنن صیام قیام الحکمه لیالی و ایام ببرکات اقامت نوافل و واجبات روز سعید و عید مشرف گشت رای عالم
آرای صاحبقران در باب عطاء رایج و لکثا به توالتفات بر بسط بساط مسرت و انبساط انداخت و طویهای بزرگ و جشنهای خسروانه
ترتیب فتاد از جمله خدمتعلی رفیه خانیکه طوی کرد که تا شیرین فیروزه فام سپهر یگانه سیمین ماه و صحن زرین مهر تزئین گشته و زهره خنیاگر شکل آن
ندیده بود و تیر بر صحایف تدبیر انقطراز آن بر آن نقش بر کلک محبر نگرفته وصلی الله علی سید الانام و داعی الخلق الی دار السلام محمد و آله الکرام و صحبه
العظام وسلم تسلیما دائما ابدا کثیرا والحمد لله رب العالمین ذکر اسبابی که باعث شده بر توجه حضرت صاحبقرانی بصوب ایران
زمین بیورش هفت ساله از علم تقدیر ربانی که مجاری امور عالم بنگاره نهانی سلطنا بران مترتب است شاهزاده میرانشاه در پاییز
سنه ثمان و تسعین و سبعمائه موافق بیچان ئیل در حوالی خوی بتقریب شکار بر سر گرم تگرمان شاه طو شکار فرمحه بود در اثنا تکتاز
بعوجی باز خورد و از فراز زین در و فرو گشته بیت خوش گفت آن و چرا زنند که بر و بدست • دست داده و قضا نقش دگر کرده بدست
شاهزاده که مانند او شهسوار در روی زمین کم او فتد بسر دگرد بر زمین افتاد و از شدت آن سقطه زمانی بیک از خود رفت فرو
از نهاد امرا و ارکان دولت بر آمد و لشکر سرا سر آقا و نوکر جمع آمده و در قلق اضطراب افتادند تا بعد از دیر وقت اندک حرکتی کرد
و لی بجمله از حیات در او پدید آمد تا سه شبانه روز هیچ نوبت هوش طاری گشت و طبیبی که متصدی اصلاح بود موجب فساد آمد و سهو یا بهم
که متصفیان هم بود در معالجه خطا کرد و از مقاصد این اسباب خلل و خشی بدماغ آن جوان دوده اقبال از عین الکمال راه یافت چنانچه
خسروی که ناموس تخت آذربایجان والوس هلاکو خان از کمال شهامت و صرامت نوعی قایم داشته بود که بر زیادتی بر آن صورت نمی بست
بیت • الغرض چون بکشیدی تیغ کین هنگام رزم • تیر گشتی چشمه خورشید تابان از هراس • از آسیب چشم زخم بعد از وقوع این حادثه
چنان شد که اکثر افعال و اقوال از نهج صواب بانحراف داشت گاه از تجرد تو همی خون کسی هدر ساختی و گاه برای اسراف و اتلاف گنجی
بر دادی بتجربه عمارات امر بتخریب نمود و بسی کارها را که نه در خور جهان سروری بود ارتکاب نمود و از جمله مرجعی در اوایل فصل تابستان
بر کوکبه عساکر فرمان داد بعزم یورش بغداد سوار شد و هر شبانه روز دو کوچ میراند و همانا تصورش این بود که سلطان احمد جلایر آوازه

رایت نصرت شعار ارکان ثبات و قرار تزلزل پذیرد و نقیضه او را که نشسته راه فرار پیش گیرد و چون شاهزاده نقیبه از هم لک رسیده از حرکت
آن که جماعتی از عیان سفیهان انگیخته اتفاق نمودند و هم متوکله شده که غدری اندیشند و چون حمیت ملکانه جهت عنداد که پیش بود وصول نقیضه
باز کرده و بجان خبر تبعات نمود و بر فرار میراند تا بظاهر بغداد نزول فرمود و سلطان احمد چون صیانت که ماه توهم محاصره بغداد است
لب و کنار بر بندان محکم گرفته جای کلهدست و چون از جانب تبریز ایلچیان متعاقب آمدند و از اندیشه عصیان بیاز آمده کار مرخصه از بغداد
روز که رایت نصرت شعار سایه وصول بدان دیار انداخت هر روز دو کوچ سفر بود و چون آنجا رسید جماعتی که بقصد غدر و عصیان متهم
بودند و از جمله قاضی بود همه را بتیغ سیاست بگذرانید و در باشیر تمال اسال بنا بر آنکه مخالفتی از سه جلی بنگی دلالت توهم فرموده تحقیق بامحمد
لشکر کشیده و ولایت او را غارت کرد و چون آوازه استغراق اوقات شاهزاده بعیش و عشرت و قلت التفات او بضبط و نسق
امور ممالک انتشار یافت گرجیان جیب نهاد که دیو فساد و طغیان ایشان در شیشه صلابت قهر حضرت صاحبقران مقید بود سر
شدند و در آن مدت که آن حضرت در یورش هندوستان فرمحه بود پای جسارت از جاده اطاعت بیرون نهاده مخالفت آغاز کردند
و در آن وقت سلطان طاهر بن سلطان احمد جلایر با جماعتی اتباع در قلعه النجق بود و سلطان سنجر حاجی سیف الدین برحسب فرمان قضا جریان از مدتی پیش
باز آن قلعه را محاصره میکرد و بر این قلعه از جمیع جوانب دیواری از سنگ بر آورده بودند چنانچه کس از قلعه بیرون نمیتوانست رفت و کس
از بیرون داخل قلعه نمیشد و دور حصار تنگ تنگ آمده بودند و آن فرصت گرجیان غلبه عظیم از مثابان جمع آوردند و سید علی شاه ارم
شعار اسلام متحلی بود هم بضبط آنکه ولایت او را تاراج کرده بودند چنانچه گفته شد با گرجیان اتفاق نمود و بعزم استخلاص سلطان طاهر که در
قلعه محاصره گرفتار بود گرجیان و کاورش با تمواران رسیده و بود شوقه النجق شد و بولایت آذربایجان در آمده دست تعدی و عدوان
بغارت ولایت مسلمانان برگشادند و چون سلطان سنجر از آن حال آگاه گشت از در قلعه برخاست و شیر زرق و صورت و قصه را عرض
میرانشاه رسانید شاهزاده پسر خود شاهزاده ابابکر را با چند کس مثل سلطان سنجر و حاجی عبدالله عباس و محمد قزغن و شیخ محمد توجی و
دیگر امرا با عقابان نامزد آن قلعه فرمان داد و ایشان بصوب النجق روان شدند و چون گرجیان بکنار النجق رسیدند سلطان طاهر با لشکر قلعه را تا گی
صالح و سید احمد اغتایی و سه ازنا در گرجی سپردند و گرجیان همراه بزرگ و بهادران را از ان در کوبند و چون سلطان طاهر بن سلطان احمد
بود بعد از حصول مراد باز آمده و هم در آن حوالی لشکر تبریز با ایشان رسیده و سپاه جانبین صف کشیده جنگ در پیوست و چون گرجیان غلبه بودند
لشکر ایشان بهورش آمده میمنه و میسره لشکر تبریز را برانده و سید علی بیگی از عقب بیرون تاخته روی مقام با میرزاده ابابکر نهاد
شاهزاده جوان بخت با آنکه ده سال است در سالگی بود پای ثبات فشرده و یک جوهر تیر کمان جلادت در آورده واریث ظفر گشاد و او

برتوارمی زره و کلاه خود سید علی آمده و از آن کشته کرده و برگ گردن او نشست و آن حبابک بر خاک هلاک فتاد ولا [illegible]
و چون گرجیان غالب شده بودند و لشکر تبریز را رانده و شاهزاده نیز بازگشت و ولایات از آن در طمع بیرون آمده گرجیان بموضع خود
مراجعت نمودند و از تبعات تغییر دماغ شاهزاده آن بود که طبعش بکلی مایل عیش و عشرت شده و اکثر اوقات بشرب خمر و لعب نرد
مشغول بود و این نیز موجب آن گشت که امور نامناسب از او صادر و بیاف و در وی در شاه ملکه خانم بیگنش خانزاده که سابقا
نهت ایلچی نیز باوداد خدمتعلی آن معنی پیش از عهد تنگ آمده و از تفتیش و تحقیق فتاده آن قدر را محکم بایستاد و در آن قضیه حرمی جمعی از مردم
با نسبت عزت آن بانوی خواجه ایناق که راه وزارت و نیابت داشت جریده با حرم خود گریخت و برای
پس پای ان قوجین رفت و حامل حرمش که در مدت امارت اندوخته بود بباد غارت و تاراج رفت و این وحشت بآن بکجایی که
خانزاده از خشم متوجه سمرقند شد و چون حضرت صاحبقران از غزو هندوستان معاودت نموده و مستقر سریر سلطنت قرار گرفته بساط
علیه رسانیدند که با حوال بعضی ممالک ایران خصوص آذربایجان فتوری راه یافته است و هم در آن ولاعهد است آب خانزاده
که از تبریز توجه فرموده بود بسمرقند رسیده و در قصر باغ چنار بشرف بساط بوس استسعاد یافت و حال خبط دماغ شوهرش شاهزاده میرانشاه
و شکایتی چند که از او داشت بعز عرض همایون رسانید و عرضه داشت که اگر رایت همایون متوجه بطرف نشود اندیشه مخالفت و ادا
چه تمام بآن ساق بحضرت را ترک کرده و اموال خزانه را باسراف و تبذیر تلف نموده و این معانی موجب آن شد که حضرت صاحبقران
گیتی ستان از مناعب سفر هندوستان هنوز نیاسوده و بعد از غیبت سفری که آن از چهار ماه در مستقر سریر سلطنت توقف نفرموده عزیمت
صوب ممالک ایران تصمیم فرمود بیت جهان کاروان شاه سالار بود • و در آن کاروان بار بسیار بود • ز هر گوشه بار می فتاد
همان کار در کار رهیا و فتاده • و در آن کارها یاد او کوه دل • چنانچه گشت فردوس • گفتار در نهضت حضرت صاحبقران
بایران زمین بیورش هفت ساله بود پادشه سایه حق بحق • بود کار ایشان بهم رونق • چو ظل افکند قدرت ای شهه • بگیرد
فا [illegible] کس • نماند بحال کس کار شاه • چو پشت کس [illegible] • یکی را که در عهده شه عالمی • تن آسایی او در [illegible] نیست
دمی • تخصیص شاهی که گردون سپر • ندیده و چو او خسروی بر سریر • ماه و در ماه و خنک فلک را از نوغلنه ی سکنه یعنی [illegible]
در ایام و لیالی بسر حد کمال قبول رسیده و آفتاب هر بام و شام در امان آسمان قدر خود [illegible] یعنی جهانگشای [illegible] فرمان روایی
در آن [illegible] و کیهان بمانی میسر نگردد آن آنرا که نه از عزایم خجسته فرجام سعی تمام و کوشش بر دوام [illegible] ایام را مهمت و
گردش روزگار رام نشد و هرگز اعتصام [illegible] بوسته خون [illegible] مهمت نه عقد [illegible] نظام یابد و نه قواعد سلطنتش استحکام

حضرت صاحبقران مصراع که ختم گشت بر او تا ابد جهانبانی • چون از یورش هند و ستان که مدت یکسال [illegible]
وقطع بیابانی و تحمل شدائد جدال و قتال باز مره شرک و ضلال اشتغال مینمود مراجعت فرمود بی آنکه چند گاهی باستراحت
و آسایش بگذراند بنا بر [illegible] گذارش پذیرفت باز عزیمت جانب ایران پیش نهاد همت عالی ساخت و رایات عزم خسروانه
برافروخت و لوله در زمین و زمان انداخت توجیهان بزرگ برحسب فرمان بهر طرف کس فرستاده سپاه استعداد یورش هفت
ساله کرده بدرگاه عالم پناه جمع آیند و بقدر توان و امکان در استعجال کوشیده و اهمال تعلل ننمایند بیت چو شد منتشر قصه عزم
شاه • بجنبش در آمد ز هر سو سپاه • در آمد ز هر جانبی لشکری • روان گشت جیشی ز هر کشوری • و حضرت صاحبقران سید خواجه
علی بهادر و جهان ملک و پیر محمد پولاد را که در ملازمت میرزاده [illegible] بودند روانه همراه کردانید تا بشاهزاده شاه الیه الامان
که با لشکر متوجه آذربایجان شود و پیر سلیمان شاه [illegible] تبریز شوند و چون [illegible] این سخن بشاهزاده رسانیدند در زمان بجمیع سپاه
خراسان فرمان داد و پیر سلیمان شاه با سید خواجه [illegible] و شاهزاده [illegible] تا از بعد از فراهم آمدن عساکر بسعادت و اقبال
سوار شده و براه [illegible] توجه فرمود و چون بکنار جیحون رسید [illegible] از آب جیحون عبور نموده بود و توکل قرقرا
آمده فرمان رسانیدند که [illegible] اردوی بزرگ از [illegible]
شاهزاده برحسب فرموده [illegible] عزم بصوب [illegible] و در آن راه بواسطه صعوبت طرق و مسالک و علف و گیاه بهای
مهلک چهار پایان بسیار تلف گشت و بعد از بسی زحمت بدولت و فیروزی بفیروزه کوه رسیده و رای ممالک آرای شاهزاده
محمد سلطان را جهة ضبط توران زمین بسمرقند که مستقر سریر سلطنت بود گماشت و پیروی بیک ساربوغا و امیر حاجی سیف الدین و خواجه
چینی و امیر شمس الدین عباس و صدیق با بان و ارغون شاه و ختاجی و ایاس خواجه و شیخ علی بهادر و دیگر امرا که بضبط سرحد مشغول بودند
بر قرار بملازمت شاهزاده بمان شغل باز داشت و امیر اسکندر شیخ را جهة ضبط اندکان و محافظت آن سرحد تعیین نمود و رایات
جهانگشای نصرت انتما در اول پاییز روز چهارشنبه هشتم محرم الحرام سنه اثنی و ثمانمائه مطابق تنگوز ئیل [illegible] که بحساب [illegible]
موافق سال تاریخ است در حرکت آمد بیت شه نوجوان گیر دوش شیر • بر خش اندر آمد ز عالی سریر • روان گرد رایات یعنون اله •
روان در پناهش جهانی سپاه • و باغ قراتوبه بعز نزول همایون شرف اختصاص یافت و از آنجا بسعادت و اقبال [illegible]
از عقبه گذشته بکش فرود آمد و کرامات زیارت شیخ شمس الدین کلال دریافته صلات و صدقات بارباب استحقاق رسانیده و از آنجا
روان شده و چون بترمذ رسید از مزارات متبرکه آنجا مخصوص مشهد منور سادات و مرقد معطر قطب الاولیا المحققین خواجه محمد علی حکیم

ترمذی و شیخ بزرگوار ابوبکر وراق و دیگر مشایخ کبار قدس سرهم اجمعین استمداد همت نمود و صلات و صدقات بمجاوران و سایر مستحقان
رسانیده و از جیحون عبور فرموده و بلخ در مرغزار پای حصار ... نزول نموده همان طریقه مرضیه سلوک داشت و از مزار و ارواح مقدس
اولیا که در آن سرزمین آسوده اند بتخصیص خواجه عکاشه و خواجه زمان و سلطان احمد خضرویه و فضیل عیاض و سفیان ثوری و غیرهم
نور الله مضجعهم اقتباس انوار سعادت و استفاضه مدد از برکات نموده خانه امیر یادگار برلاس را که ... بود از فر
قدوم فرخنده و شوکت سپهرین بخشید امیر مشار الیه برسم نثار و پای انداز قیام نموده شرایط خدمتکاری و طوی و پیشکش
بتقدیم رسانید و از آنجا بسعادت و اقبال بسوی هرات روان شد و چون مراحل و منازل قطع فرموده موضع سارق قمش [?] مخیم
نزول همایون گشت ... امیرزاده شاهرخ و حضرات علیات ملکت آغا و گوهرشاد آغا و فرزندان از هرات آمده در آن محل معلا ظفر
پناه ملحق شدند و بسعادت بساط بوس فایز گشته نثار پاشیدند و پیشکشها کشیدند و امیرزاده سیورغتمش را که بچهار ماه پیش از این تاریخ
پنجشنبه ششم رمضان سنه احدی و ثمان مائه موافق سیم خورداد ماه جلالی سنه احدی و عشرین و ثمانمائه بطالع سنبله در هرات از
ملکت آغا متولد شده بود مشمول یمن نظر حضرت صاحبقران گردانیدند و آن حضرت دیده عطوفت بروی باز کرده مبتهج
گشت و هم در آن محل امیر اقبوغا از هرات آمده بسعادت زمین بوس استسعاد یافت و برسم نثار و پیشکش قیام نموده مراحم خسروانه او را
نوازش فرمود و بخلعت خاص سرفراز گردانیده و اجازت انصراف ارزانی داشت و چون از آنجا نهضت نموده و طی مسافت فرموده
بمزار متبرک شیخ الاسلام عالیمقام احمد جام در آمده و ساقی اخلاص کوس مالامال ... ان درداد و حریفان فقر و فاقه را
از جرعه نذر و صدقات سرخوش و دلشاد گردانید و از روح بزرگوار صاحب مزار استمداد همت نموده و امیرزاده رستم را که
شیراز پیش برادر بزرگش امیرزاده پیرمحمد فرستاده که برادران باتفاق روانه بغداد شوند و امیر سونجک را با ده هزار سوار ملازم
او گردانید و در صحاری ... آنجا شکار کرده ... شکارانه ... و بعد از دو روز که ... بیت ز هر گونه صید ... هیچ
فکنده چنانکه از حد گذشت • و از آنجا در کنف حفظ پروردگار تعالی و تقدس ... نشابور و بسطام روان شد و در راه ...
... را نقاره داده ... در آمده و چون از ... گذشته ... از فر نزول همایون گشت امیرزاده
شاهرخ که برحسب فرمان از راه مازندران ... بود در آن محل بموکب گیتی گشای ملحق شد تتمه قصه امیرسلیمانشاه که برحسب فرمان
از پیش آمده بود امیر سلیمانشاه که برحسب فرموده پیشتر متوجه تبریز شده بود چون بری رسیده و از تقریر ... که در دار
ری بود کیفیت ... امیرزاده میرانشاه و ... بتبریز معلوم داشت از آنجا بهمدان رفته توقف نمود و امیرزاده ابابکر

با امرا و امیرزاده میرانشاه مشورت کرده باتفاق خط نوشته پیش امیرسلیمانشاه که البته بباید آمد و چون امیرسلیمانشاه بتبریز رسید بعد از
دو روز امیرزاده میرانشاه را با معدودی باستقبال رایات فتح آیات روان کرد و امیرزاده ابابکر در ظاهر تبریز بمرغزار ... رسم توی
طوی داد و خلعت پوشانید و اسپان متعدد کشید و سید خواجه و شیخعلی بهادر را که همراه او بود اسب و جامه داد و از آنجا متوجه
قراباغ شدند و چون صاحبقران کامکار از ری و شهریار گذشت امیرزاده میرانشاه برسید و آن روز رخصت ملاقات نیافت و هم
آن روز امان از تبریز با هدایا و پیشکش که امیرزاده پیرمحمد عمرشیخ ارسال نموده بود پیاده و ... بساط بوس فایز گشته آنچه همراه داشت
بمحل عرض رسانید امیرزاده میرانشاه روز دیگر بدولت پای بوس مستسعد شد و زانو زده پیشکش کشید لیکن از انظار مراحمی که از او
معهود یافته بود محروم نظر التفات شد مصراع بیچاره ... • امیر خواجه اقبوغا و جلال الاسلام برحسب فرمان جهت
تحقیق احوال شاهزاده پیشتر بتبریز رفته و نواب و عمال او را گرفته بند کردند و دفترهای دیوانی طلب داشته اموال و اشیاء که چند سال
که بدیوان اعلی تعلق داشت و شاهزاده بطریق اسراف و تبذیر بکس داده بود از نسخه بیرون کشیده مجموع استرداد نمودند و چون بمسامع
علیه رسانیدند که افراد ... شاهزاده عیش و عشرت که موجب اختلال ملک گشت ترغیب می نموده اند ... که پیوسته
ملازم بودند و او را بآن داشته اند حکم واجب الاتباع نفاذ یافت که ایشان را بدار عبرت برکشند و ندیمان مجلس شاهزاده را مثل
مولانا محمد قهستانی که با وجود وقوف بر مصطلحات فنون علوم در شیوه نظم و نثر و جد و هزل یگانه دوران و اعجوبه زمان بود و استاد قطب الدین
نائی و حبیب عودی و عبدالمؤمن گوینده که هریک در فن موسیقی یگانه ادوار روزگار بودند همه را گرفته و چون پای دار آوردند
بحکم ... مولانا محمد بعادت مطایبه و ظرافت با استاد قطب گفت که خدمت پیشوائید در جمیع حالات مقدم و پیشوای ما هم
در این مقام نیز همان رسم مرعی باید داشت و جلاد اول قطب نائی را ... بدار کشید و چون نوبت بمولانا محمد رسید این بیت
نظم کرده بخواند و قضا حکم خود را براند بیت پایان کار ... • ... اعتبار نیست • منصوروار اگر ببرندت
بپای دار • مردانه پای دار جهان پایدار نیست • و رفیقان ایشان را همان شربت چشانیدند و چون حضرت صاحبقران ... سلطان ...
از صفاهان آمده بدولت بساط بوس استسعاد یافته سرافراز گشت و از هرگونه ظرایف و نفایس و تنسوقات پیشکشهای فراوان کشید
و رایات نصرت شعار براه قرا دره و اردبیل متوجه جانب قراباغ شده در صحاری موقان ... شکار کرده بکنار آب ارس نزول نمود
و بر آن آب از کشتی پل بسته بسعادت و سلامت عبور نموده قراباغ اران را مضرب خیام جلال و مرکز رایات و اعلام دولت و اقبال
گردانیده ... در حوالی ... گشت که یورت ... بود قشلاق کرده و امیرزاده ابابکر و امیرسلیمانشاه در آنجا شرف بساط بوس

استسعاد یافته و امرا و امیرزاده میرانشاه و اعیان بپایه هریک فراخور حال خود پیشکشها کشیدند و چون پیش از این والی ولایت ...
سیدی علی ارلات با لشکر اتفاق نموده بود و به ... آمده بود و جان بر سر آن نادانی کرده چنانچه شرح داده شده در این وقت سیدی
احمد که متصدی ایالت ایل و ولایت او شده بود بواسطه جرایم پدرش از بیم انتقام خدام صاحبقران ... مضطرب و بی
آرام گشت و التجا بملک شروان امیر شیخ ابراهیم برد که او بمزید اخلاص در بندگی آنحضرت بمزید اختصاص رفته بود بیت
هرکه باخلاص کند بندگی • سر بفرازد بسرافکندگی • شیخ ابراهیم باستشفاع عفو پادشاهانه او را ... بسیر آورد و بعز
بساط بوس رسانید سیدی احمد زمین عبودیت بلب ادب بوسه داده شیخ ابراهیم عفو جرایم او را از عواطف مراحم پادشاهانه در
خواست کرد و عواطف حضرت صاحبقران نقوش تقصیرات او را بقلم عفو و اغماض در کشید و بصنوف تربیت و نوازش سرافراز گردانیده
منصب و مقام پدرش با او ارزانی داشت و شیخ ابراهیم ... بسیار آورده بترتیب طوی مشغول گشت و چندان اسب و گوسفند
جهت آن طوی کشته بود که مطبخیان از ... آن عاجز بودند و ... همه بخشید و در روز طوی ... پیر ...
و دیگر اسباب جشن مجموع در خور آن بود و بعد از آن پیشکشها کشید و از جانوران و غلامان و جواری و انواع قماشه ... و
جبا و اسلحه و غیر آن و از جمله ... اسب ... ذکر رسیدن اخبار از سایر اطراف و اقطار در اثناء احوال مذکور خبرهای ملایم
که شواهد و علامات قوت دولت روزافزون بود از اطراف و اکناف جهان برسید از جمله آنکه ... قتلغ اغلن که بعد از شکست و
ضعف توقتمیش خان از پیش حضرت صاحبقران رفته بود و خانی الوس جوجی براو قرار گرفته و بحکم ان الانسان لیطغی ان
رآه استغنی کفران نعمت کرده دم از مخالفت میزد در این وقت وفات کرده است و آن الوس بهم برآمده و پریشان گشته و دیگر
آنکه ملک الظاهر برقوق که ممالک مصر و شام در حیطه سلطنت او بود ودیعت حیات عاریتی باز سپرده و میان امرا و ممالیک او
مخالفت و منازعت واقع شده و بمحاربه و قتال انجامیده و بسیاری از اعیان ... بقتل آمده و فرج پسر او که ...
صورت وجودی و اعتباری ندارد و دیار شام و مصر بیکبارگی بهم برآمده و دیگر آنکه در ولایت ختای تنگوزخان که پادشاه آن ملک
بود ... کفر و ضلالت گذرانیده در گذشته است و هرج و مرج باهل و الوس او راه یافته و دیگر آنکه خضرخواجه اغلن که حاکم جته
... اجازت ... و میان پسرانش شمع جهان اغلن و محمد اغلن و شیرعلی اغلن و شاه جهان بواسطه ... مخالفت
... شده و دیگر آنکه امیرزاده اسکندر عمرشیخ با امرا از اندکان لشکر کشیده و بمغولستان رفته و بقوت دولت قاهره بر آن غالب شده
و ایشان را مقهور و منکوب گردانیده و وصول این اخبار که مجموع یک روز اتفاق افتاد موجب مزید بهجت و استبشار دولتخواهان سعادت یار گشت

والحمدلله الواحد القهار • و تفصیل قضیه امیرزاده مشار الیه آنست که چون الوس جته بواسطه وفات خضرخواجه اغلن بهم برآمد امیرزاده
اسکندر آن معنی را غنیمت داشت و با آنکه در سن پانزده ساله گی بود لشکر اندکان جمع آورده و با امرای که ملازم او بودند مثل پیرمحمد
طغی بوغا برلاس و توزک برلاس و بیان تیمور ... و پیرحاجی ... و ... پسر بهمن ... متوجه مغولستان گشت و امرای که
برحسب فرمان اعلی در سرحد جته بودند مثل ... و خداداد حسینی و امیر شمس الدین عباس و ... برلاس و صدیق ...
و غیرهم توجه نمودند و چون موکب شاهزاده ... کاشغر رسید امرا بوی ملحق شدند و باتفاق روی جلادت ... آورده ...
تاخت کردند و از آنجا گذشته سارق قمش و ... و ... قورغان و چهار طاق و ... و چون بجانب اوچ
رسیدند ایل و الوس که در آن نواحی یورت داشتند بعضی بانقیاد و ایلی پیش آمدند و بعضی کوچ کرده ... قلعه ایست که راه ...
دارد و در حصانت و محکمی بمرتبه ایست که اهالی آن نواحی و حوالی آنرا امیدگاه روز وقایع و شداید شناسند امیرزاده مشار الیه با
اعیان ... بصوب ... ساخته و چون برسیدند در ظاهر آن فرود آمدند و بترتیب اسباب ... حصار ... چون
... و بریدن نقب ... مشغول شدند و قریب چهل روز بمحاربه و مقاتله اشتغال نمودند و بعد
از آن اهالی قلعه انقیاد کرده پیشکش بیرون فرستادند و جمعی بازرگانان ختای را نیز که آنجا بودند با اموال بیرون کرده فدای خود ساختند
و از آنجا ... بطرف ... فرستادند ... ییلاق است و ... قشلاق و ... و ... را تاخت کردند و حرم
امیر خضرشاه حاجی ملکت آغا و ... و غیرهم اسیر گرفته و ... را نیز تاخته و ایل بسیار از آن مواضع کوچانیده برآوردند
و بعد از آن فتوحات ... امیرزاده اسکندر متوجه ختن شد و از ختن تا خان بالیغ که تختگاه ختای است براه آب و آبادانی صد و
شصت و یک منزل است و از آنجا تا قراخواجه ... و از قراخواجه تا ... که سرحد ختای است از کوه تا کوه دیواری کشیده
و دروازه ها ساخته ... جماعتی در آنجا بمحافظت سرحد قیام مینمایند و از آنجا تا ... که از شهرهای ختای است
... منزل است و از آنجا تا خانبالیغ چهل منزل است و ... چهل منزل ... دیگر است که از ختن تا سرحد ختای ...
رفت اما هیچ آبادانی نیست و ریگ فراوان است و چاه که در آن چول ... اگرچه زود بآب میرسد و در بسی موضع آب آن ...
دارد و هر جانور که میخورد هلاک میشود و از غرایب آنکه ده چاه که میان آنها ... که آب ...
خوشگوار و از ختن تا کاشغر پانزده روزه راه است و از کاشغر تا سمرقند بیست و پنج منزل است و در ختن دو رودخانه جاری است
و قراقاش و یشم ... آن دو رودخانه یشم است و از آنجا بدیگر ممالک میبرند و آب هر دو رودخانه از ... فرود ...

امیرزاده اسکندر بحکم رسید اهالی آن تقدیم اطاعت وانقیاد بیرون آمدند و پیشکشها کشیدند و از نیروی دولت قاهره حضرت صاحبقران
قلاع و بقاع آن حدود و نواحی مسخر گشت و امیرزاده مشارالیه بجانب قرغوتاق رفت و آن کوهیست بلند بغایت سخت چنانچه بالای
زمین ایستاده اند تا صعود بران متعسر گردد و بیکان ختن و توابع حکام حدود ختن و توابع پناه و محبات آن کوه بردند امیرزاده
چون بر حالت و کیفیت آن کوه و قلاع اطلاع یافت بازگشت و آن زمستان در کاشغر گذرانید و از پریملکان مغول و جوروشان ختن دو تغوز
اختیار کرده مصحوب شیخ بیساول بدرگاه عالم پناه روانه داشت و او در اثناء یورش شام که بعد ازین شرح داده خواهد شد بمعسکر ظفر قرین رسید
و یک تغوز دختر و یک تغوز اسب با امیرزاده محمد سلطان فرستاد و او باین عزم یورش جته بترکستان آمده بود و چون امیرزاده اسکندر توقف
نانموده مبادرت نموده بود و از پیش رفته آن معنی بر خاطر شاهزاده گران آمد و بیلاک او را رد کرد و از آنجا رجعت نموده بسمرقند رفت
و چون بهار شد امیرزاده باندکان آمد و از آنجا بعزم دیدن امیرزاده محمد سلطان متوجه سمرقند شد و چون باق کنل رسید باو رسانیدند
که خاطر شاهزاده متغیرست و قصد گرفتن تو دارد و چون او نیز در خاطر اندیشه غدری داشت متوهم گشت و باندکان معاودت نموده به قلعه در آمد
امرا که آنجا بودند مثل پیر محمد طغای بوغا و پیر حاجی ... ازین معنی رخ بر مخالفت و عصیان کردند و لشکر اندکان را جمع آورده حصار را
در میان گرفتند امیرزاده اسکندر با ایشان سخن کرده از قلعه بیرون آمد و در محلیان را از نزول و آن یافت که امیرزاده پیر شیخ
احداث فرموده بود و ایشان نوکران خاصه او را گرفته بند کردند و خبر بسمرقند پیش امیرزاده محمد سلطان فرستادند که او را اندیشه مخالفت
بود بقلعه در آمده با نوکران او را گرفته ایم در پیش شاهزاده کس آمده امیرزاده اسکندر را با نوکران بسمرقند بردند و در کنار آب کوهک او را بیاسا
رسانیدند و بر عو رسیده امیرزاده اسکندر را بند کردند و بیان تمور بیک را که اتالیش بود با بیست و شش نفر نوکران امیرزاده بیاسا رسانیدند
نقل آوردند **گفتار در نهضت همایون حضرت صاحبقران گیتی گشا بعزم جهاد کفار بطرف دره خشا** بمقتضای نص **یا ایها النبی**
حرض المؤمنین علی القتال غزو کفار و قلع و قمع بنیان ... مسرح نظر حضرت صاحبقران گردون اقتدار بودی لاجرم در
همان زمستان **سنه اثنین و ثمانمائه** که قراباغ از آن معسکر نصرت نشان بود عزیمت غزو کرج مصمم فرمود و شیخ ابراهیم و سیدی احمد را
خلعت داده بصنوف نوازش و تربیت مخصوص گردانید و جهت اطراف الوس ارزانی داشت و برلیغ جهان مطاع نفاذ پیوست که از مجموع لشکرها
که از هر ده نفر سه نفر ده روزه گرفته ملازم موکب گیتی ستان باشند و باقی لشکر و اغرق در همانجا توقف نمایند و رایت نصرت شعار
در ضمان حفظ آفریدگار ایلغار کرده با تمام شاهزادگان متوجه ولایت ایشان شد و چون لب آب کر مخیم نزول همایون فرمان واجب
الاتباع نفاذ یافت تا کشتیها جمع آورده بر سر آب پل بستند و شاه و سپاه بر آن پل بگذشتند و شیخ ابراهیم با لشکر شروان بموکب ظفر

قرین ملحق گشت و سیدی احمد نیز ملازم شد و موکب همایون از آنجا نهضت نموده از تفلیس گذشت و بجانب دره خشا که اهالی آن بیابانی گرجستان
بود روان شد و مجموع آن دره جنگلستان بود بحیثیتی که از تشابک اشجار و اغصان باد وزان بهیان از خلال آن گذار متعذر گردد **بیت**
چنان تنگ در هم کشیده بود • که رفتن در آن کار اندیشه بود • درختانش سر برکشیده بسر • چو خط دبیران یک اندر دگر •
نتابیدی اندر وی از چرخ نور • ز تنگی رهش بود گندی ز مور • برلیغ عالم مطاع نفاذ پیوست تا لشکریان ظفر پیشه ده روزه راه
درختان را به تبر و تبرزه بریدند و راه ساختند بعرضی که پنج شش قشون در پهلوی یکدیگر توانستند رفت و در آن ایام بیت
روز متصل برف میبارید و پیوسته از برف ... سحاب بر کوه و هامون خورده کافوری بیخت و چون لشکر اسلام بمحل انتقام گرجیان
شقاوت فرجام رسیدند غازیان نعره تکبیر و تهلیل در خم طاق فیروزه فام انداختند و تیغ جهاد از نیام انتقام کشیده روی برف را
که پشت زمین در پرده حمل گرفته بود از خون بد دینان غیرت رخسار لاله و زعفران ساختند هر که یافت شد امان نیافت و هر کجا
بیشه آمد ناچیز گشت و خشا که بیابان ... آن مردم لعین **الذین یکذبون بیوم الدین** او بود از عجز و اضطرار ترک خانمان گرفته
فرار اختیار نمودند عساکر گردون مآثر در طلب او تا دره آق سو شتافتند و بسی گاو و گوسفند و غیر آن از اموال و خانها غنیمت یافتند
و چون خشا از بیم مجاهدان شیر شکار شغال وار بجنگل گریخت سپاه دین پناه خانهای و درختان را آتش زدند و دهها را بعرصه نهب
و غارت ویران ساختند **بیت** ساکنان دوزخ و شکل آتش سوخته • چهره فتح و ظفر غازیان افروخته • و چون عیش آن گمراهان
بیخبر کوارنده و می بوده و مرد و زن و اطفال ایشان بر آن معتاد بودند چنانچه هر که میمرد در جب **بیت** وصیت که هنگام فوتم ز رنج
مرا • بمی بشوئی و از چوب رز کنی تابوت • بیشراب دفن نکردند و از برای افراز کفار و تنقیص عیش ایشان که نص **واغلظ علیهم**
بآن ناطق است امر عالی نافذ شد تا باغات و بساتین بر لشکر ظفر قرین قسمت کردند و مجموع بالای کوهسار آمده رزها که اهل آن بآن
باده خوشگوار پرورده بودند از بیخ بر کندند و دیگر درختها را بعضی بریدند و بعضی پوست باز کردند و عمارات آن سو منزل مخصوص کلیسا
که محل عبادت آن نامقبول مخذولها بود با خاک برابر گردانیدند **و در فلهای ایلغار** دولت روزافزون حضرت صاحبقرانی اگر
در زمستان سال سابق **که پارس ئیل بود** در بلاد هندوستان و نواحی و حوالی دهلی و دریای گنگ غزا میفرمود و بتخانها خراب میساخت
در این زمستان **توشقان ئیل** مدت یک سال تمام نشده در ولایت گرجستان بجهاد مشغول و کلیساها بر میانداخت **شعر** **در من قال بیت**
براق عزم تو گامی که برگرفت از هند • نهاد گام دوم بر اقاصی اران • خدایگانا اگر هند را بری ... و در این طول و عرض
هزار جا سکندری خوردی و اگر زره وار دوانی ... تا زندی از عهده • بجز و قطع بیابان ... سپردی نیارستی **بیت** کسی که بار گران آهن ...

حکایات او حالتی دیگرست • **گفتار در مراجعت رایات نصرت شعار از غزو دره خشا** چون مبارزان میدان جهاد قریب یکماه بیشتر قرار
آن بلاد را ... آن مراتب قتلا و بستیلا سپردند و بسیاری از نامداران کفار را طعمه تیغ آبدار کرده بتفرعات **جهنم و بئس المهاد**
فرستادند و حاکم ایشان خشا او آواره و گم او آواره گشت و دیار کفر ویرانی پیش از اندازه گرفت و در هنگام شدت برودت هوا از
حد گذشته بود و دامها از کثرت برف در بند آمده **بیت** فشانده خورده کافور گون میغ • فسرده چشمها چون چشمه تیغ • جهان از
جور چرخ چنبری پیر • ز گرد برف شیب کرده چون شیر • ز رنگ حسن احوال میندر • میان آب مرغابی بر آواز • شده علاج
وی در پنبه کاری • دگان بر چیده عطار بهاری • ز بیم شکر پر حرم بهمن • گریزان آتش اندر سنگ و آهن • ز سهم زهریر
مهرانور • ز ابر تیره نا ورده برون سر • و بواسطه لشکریان را قوت یافت نمیشد و بعضی را بغیر از پوست درخت خورش
نماند چنانچه بسی از چهارپایان تلف شدند حضرت صاحبقران مرکب مراجعت در زیر ران عزیمت کشیده و از آب کر گذشته در موکب فتح و نصرت
و فراغ بقراباغ معاودت نمود باردوی مبارک نزول فرموده دیده امید فرزندان را بنور طلعت فرخنده روشن گردانید و در آن مقام
از موهبت ذوالجلال و الاکرام امیرزاده خلیل سلطان را پسر جمیل پر مجد ... اثر کرامت شد و او را برکل نام نهادند چند روز متوالی بمراسم
تهنیت و نثار قیام نمودند و طویهای پادشاهانه مرتب داشته عیشها کردند و طربها فرمودند و در آن اثنا فرمان اعلی صدور یافت
که امرای امیرزاده میرانشاه را که در محاربه گرجیان که بحوالی النجق اتفاق افتاده بود تقصیر کرده بودند و فرار کرده در دیوان بزرگ
پرغو رسند امیرزاده شاهرخ و امرا با امتثال امر قیام نمودند و چون بعد از پرسش و تفتیش و تحقیق صورت حال چنانچه واقع شده
بود بعز عرض بندگان رسانیدند حکم واجب الاتباع نفاذ پیوست تا حاجی عبدالله عباس و محمد قرچان را پیش چوب بیاسا زدند و شیخ
حمزه ایردی را که پیش از همه گریخته بود اشارت شد که بیاسا رسانند و به رعایت شاهزادگان امان یافته او را نیز
چوب بسی و پیش زدند و از هریک از ایشان بجرمانه سه صد اسب بستدند و بر مجموع عیان نوکران امیرزاده میرانشاه بجهت جلال او
تخارقات و سه صد اسب حواله رفت و تمام اسبان بر بهادران سپاه ظفر پناه قسمت کردند و عاطفت پادشاهانه امیرزاده
و امرا که در آن جنگ جلادت نموده بودند و سیدی علی تکلی را که چون شیر بر خاک هلاک انداخته بصنوف تربیت و نوازش اختصاص
بخشید **بیت** شه از قلق خدا از آن دهد جزا و سزا • نعیم و لطف بد و نیک زیردستان را • و هم در آن اثنا بر امیر علی
که کرات حرکات نامناسب از او بعضه در پیوسته بود چنانچه سبق ذکر یافته و باز تجدید جرم بزرگ از او بظهور آمده بود حسب اشارت
شحنه قهر بیاساق رسانیده و پسرش را نیز همان شربت چشانیدند و قوشون و نوکران او را برستم فولاد دادند فنیجان ...

تعز من تشاء و تذل من تشاء و هو علی کل شئ قدیر • تتمه احوال امیرزاده رستم که از جام متوجه شیراز شده بود و
ذکر جریمه که از برادر بزرگ او امیر پیر محمد بظهور آمده گفته شد که امیرزاده رستم حسب فرمان حضرت صاحبقران گیتی
ستان از جام متوجه شیراز شده و امیر سونجک با ده هزار سوار بموجب فرموده ملازم رکاب او بوده و چون ایشان
از راه یزد و ابرقوه بشیراز رسیدند امیرزاده پیر محمد برادر را در قراباغ طوی کرده خلعت پوشانید و صد هزار دینار
کپکی بخشید و امیرزاده رستم و امیر سونجک و برادر زاده اش حسن جاندار و حسن جهاداول که هر دو در شیراز بودند برحسب فرموده
از راه بهبهان و تستر عازم جانب بغداد شدند و امیر سعید برلاس و علی بیک عیسی که از پیش امیر عباس بود قهبه ضبط شهر
باستادند چه اشارت علیه باین معنی نفاذ یافته بود و امیرزاده پیر محمد که حکم جهان مطاع جهانبان بود که او لشکر را سر کرده برود و از
عقب ایشان روان شود تن بجنگی داده بهانه مرضی که داشت تخلف نمود و از نیمه راه شولستان بازگشت و امیرزاده رستم
و امرا به نکور لو استرک را در راه هم تاخت کردند و غنیمت بسیار گرفتند و از آنجا ایلغار کرده و از در قول گذشته در منع دو سه روز
تمام حشام ساکی و فیلی را غارت کردند و از آنجا روان شده باد را و باک سادا غارت کردند و اسیر گرفتند **و چون در جمادی**
الآخر سنه اثنین و ثمانمائه بمندلی رسیدند امیر علی قلندر که از قبل سلطان احمد آنجا بود آهنگ جنگ کرد و او را با جمله
لشکر از مردم او یا زده کس را دستگیر کردند و بتیغ سرفشان از پای در آوردند و مندلی را عرصه نهب و تاراج ساختند
و امیرزاده پیر محمد که بعلت تمارض از راه برگشت چون بشیراز رسید بواسطه اغوا و افساد جمعی تاجیک بدفعل که ملازم او شده
بودند خیال فاسد بدماغ راه داده ترتیب سموم قاتل و دیگر تصورات باطل اقدام نمود و هم از نوکران او جمعی امیر سعید برلاس را
آگاهی دادند و هنگام تفتیش در روی او شاقه نگفتند امیر سعید او را در قلعه فهندز محبوس گردانید و خود جهت محافظت او در
قلعه ساکن شد و علی بیک عیسی را در شهر گذاشت و خبر بپایه سریر اعلی فرستاد و در قشلاق قراباغ که مخیم نزول حضرت
صاحبقرانی بود فرستاده امیر سعید برسید و صورت حال بعرض رسانید یرلیغ عالم مطاع صادر شد که امیر الله داد بشیراز
رود و مفسدان که شاهزاده را بدآموزی کرده اند بیاساق رسانند و امیرزاده رستم را بجای برادر بزرگ نصب کنند و او را بند
کرده بیاورد امیر الله داد حسب فرموده روان شد و چون بشیراز رسید از مفسدان بد آموز مولانا محمد خلیفه و سید جراح و رستم
خراسانی را هم آنجا بیاساق رسانید و دستوی توشجی یادت و پای بریدند و مبارک خواجه و محب شربتدار و شیخ زاده فریدا
بند کرده نشان صاحبقران گیتی ستان را بعراق عرب پیش امیرزاده رستم فرستاد و در مندلی بعد از انهزام امیر علی قلندر

و رسید و چون میرزاده مشارالیه بر مضمون فرمان واقف شد متوقف از آنجا توجه بشیراز گشت درجب فرجه حسن جاندار و حسن جهاندار علاء
اوبار گشته و امیر نوکلک براه مچال روی توجه بعراق آورد که محل اردوی همایون بود و چون امیر جلال حمید که در سنه الی ارضد شد
جلادت عساکر منصور گریخته بود ببغداد رسید و صورت واقعه بعرض سلطان احمد رسانید منظرای عظیم کمال او راه یافت و از غایت
دهشت و حیرت بفرمود تا دروازها را مجموع ببستند و جسر گشادند و از امارات دولت قاهره و از آن واقعه غریب روی نمود سرچشمه
آنکه حضرت صاحبقرانی علویت خوزستان و ضبط آن بشیروان ارزانی داشته بود در آنجا دل بر جمع مال بسته دست استیلا برگشاده و از
شمس الدین دهدار و دیگر متعینان و متمولان آن دیار وجه بسیار بزجر و قهر ازستده و بعضی از کلانتران حویزه را بقتل آورده و با هزار
سوار از آنجا متوجه بغداد شده و گرچه تکاری بسته با قدام موادر روی پیش سلطان احمد رفت سلطان احمد مقدم او را گرامی داشته مزید
زیب اختصاص بخشید و او تحفه با مراء و اتباع او از دروستی درآمده هرکس را مبلغی که شده از ده هزار دینار و سیصد هزار دینار بغدادی
محظوظ گردانید و از تقادم تقدیرات الهی متصل وجهی که بهر کس داده بود از زرسته و او ضایع شده و دست یکی از نوکران سلطان احمد
کوزه بعادرنام افتاد و از آن اثنا که سلطان احمد از غلبه حیرت دروازها بسته بود بعرض او رسانید توهمی که داشت یکی هزار
شد از جمله سیصد و ده هزار دینار باسم رایج متصل شب بود سلطان احمد فی الحال او را فشانده و دست خود کردن بزد و در آن وقت گرداز
با جمعی برانش قلب صدری و منصور ... قزلاق بود یادگار خواجه ابوبکر شاه ده هزار انجام داد تا شیروان را بقتل
آوردند و سرش را ببغداد فرستادند و در شهر تکبیر زنعه قریب ده هزار کس از مردم خود را بکشت و دو خاتون را که یکی مادرش بود
و او را از خوردی پرورده و بزرگ کرده بواسطه فرناله یا شش بروی او کشته بان طریق هلاک کردند و دیگر زنان و همکاران
که در حرم دولت او بودند بیشتر را بدست خود بکشت و در دجله انداخت و بعد از آن در خانه بنشست و هیچ آفریده را راه نمیداد
چنانچه پیش خاصه که با و چیزها بیاوردند در بسته از بام فرو انداز یا بگشید و چون چند روز برین و تیره بگذشت شش
کس از مجرمان را ببغیر بود تا هفت بارگیر از طویله خاصه گرفته بدان جانب دجله بردند و شب بکشتی از آب گذشت و با آن شش کس
سوار گشته متوجه ایل قرایوسف ترکمان شد و مدتی مطبخیان بر قرار طعام در خانه میبردند و تکبه تکاری میسپردند و مردم را
از غیبت او اصلا خبر نبود و چون سلطان احمد بقرایوسف رسید او را لشکر با شتر اجازت شهر تسلیم کرده ببغداد آورد و چون
برسید ایشان را بان طرف آب منزل تعیین نمود و خود بکشتی بگذشت و از پس نقد و قماش و اسلحه و اسبان تازی و بار رخوت و جنان
که قرایوسف و ترکمانان و او و ایشان را خوش آمد بیافت گذاشت که دست تعدی بغارت دراز کنند و چون از هجوم سپاه حضرت صاحبقران

بغایت خایف و ترسان بود پیوسته جاسوسان را برگماشته تفحص احوال آنحضرت میکرد و چون در اواخر سنه ثلثین و ثمان مائه
خبر آوردند که رایت کشورگشای روی عزیمت بصوب سوریه آورده اندیشه کرد که اگر عساکر گردون مآثر بجهة روم و شام در آیند
راه گذر که هم بکنارس همان بود و بر او بسته مانده فرج را بجهة ضبط شهر بار گذاشته زن و فرزند و اموال و نفایس خود را برداشته با قرایوسف
از بغداد روان شد و از فرات گذشته روی گریز بروم نهادند و چون بحلب رسیدند حاکم آنجا تمورتاش با دیگر امرا از شهر بیرون
آمده و راه بریشان ببستند و جنگ در پیوست شکست بر لشکر حلب افتاد و ایشان از آنجا روان گشته بروم رفتند و قصه فرجی از پیش
ظفر پناه که در پیش سوریه ایشان و دچار خوردند و کردند آنچه کردند خواهد آمد. گفتار در قوریلتای فرمودن حضرت
صاحبقران بعزم غزای گرجستان و چون فصل زمستان که اوان جولان منقبه نصرانی شعار و زکس هیودی عیار بپایان
با خر انجامید و مبشر صبا که مفسر آیه و احیا به الارض بعد موتها بشارت ورود ورد محمدی تمام که من شم الورد الاحمر
ولم یصل علی فقد جفانی صلی الله علیه و آله و سلم برسانید حضرت صاحبقران کامکار سپهر اقتدار در اول لوی ییل از قشلاق بیرون آمده

ب قوریلتای فرمود وقت بهار • که گشت زمین شد چو روی نگار • شدند انجمن جمله شهزادگان • بزرگان و گردان و
آزادگان • جهانگیر با سروران رای زد • بموج اندر آمد محیط خرد • و بعد از ادای اقداح بشارت تقدیم احراز فضیلت
جهاد و غزو با زمره شرک و فساد وجهه همت عالی نهمت گشت ب و زان پس شه اسباب طوی ساخته • یکی جشن شاهانه پرداخته
که بر جهان گیر روشن ضمیر • برآمد بخت خلاف سریر • پر از شیره شد صحن هامون تمام • خورش خورده شد آنگه سیکبی و جام •
پس از عیش و عشرت ز اوراد پیش • مهمات دولت گرفتند پیش • و در ای آفتاب اشراق پرتو نفقه التفات بر احوال امیران
انصار انداخت و شاهزادگان و امرا و کافه لشکریان مظفر لوا را او قلکها و ده پیلکان را سیورغامیشی و طرق و منازل صوب گرجستان را
تفتیش و تحقیق نموده تفصیل آن ... و در زمان صفا معین از قراباغ روی توجه بولایت ملک گرگین نهاد ب بیاب اندر آمد ز بالای
تخت • روان گرد راب به نیروی بخت • و چون بعد از دو روز بصحرای بردع مضرب خیام گیتی ستان گشت وقت بارگاه گردون
اشتباه با وج ماه برآمد ب همه رشک گشت از کران تا کران • پر از خیمه و خرگه و سایبان • طهرتن که از سابقه عنایت ازلی
به بندگی و هواخواهی آنحضرت اختصاص یافته بود از ارزنجان برسید و سعادت بساط بوس دریافته زانو زده تقوزها
و پیشکشها کشید ب زمین را بنقش بندی نمود • نثار کرد و ستایش فزود • حضرت صاحبقران صنوف مراحم و عواطف خسروانه
درباره او ارزانی داشت خلعت و کمر و کلاه سرافراز گردانید و طوق و علم و نقاره بلند آواز ساخته رخصت رجعت بآنجایگاه

رایت فرمود و اشارت علیه نفاذ یافت که در ضبط و محافظت جای خود آتش بفخر شرایط حزم و احتیاط مرعی دارد و از آن سرحد
از تعرض سپاه روم صیانت نماید ب جهانداری گفتش که بیدار باش • بداد و دهش کوش و در کار باش • بمردی نگهدار
آن مرز و بوم • مشو غافل از بدسگالان روم • و رایت نصرت شعار از آنجا نهضت نموده بکار رکان منازل و مراحل میسپری شد
و چون حدود گرجستان از غبار سم مراکب ظفر قرین عطرسا گشت قاصدی پیش گرگین فرستاد که طاهر پسر سلطان احمد جلایر را که آنجا
ماندست و چون فرستاده بخدمت او رسید پیغام بان بدبخت شقاوت فرجام رسانید از غایت جهل و ضلال جواب نه بر نهج صواب بازداد ب کران
کز سعادت بیافت • برادر تو نور دانش بتافت • زبانش چو پوید طریق خطاب • نگوید بجز هرزه ناصواب • لاجرم
چون فرستاده باز آمد و صورت حال عرضه داشت از جسارت خسارت مآل آن بدنهاد بدفعال نایره خشم حضرت صاحبقرانی
افروخته گشت و از افراط جد و تعجیل بروان و سپاه ظفر پناه را فرمان داد تا بولایت گرج درآمده خروش تکبیر و تهلیل در دیار
کفر انداختند و دست جلادت بغزو اهل شرک و ضلال برگشاده مواضع و مساکن ایشان را ویران ساختند و اشجار و غلات را
با میوه رسیده و خوشه کشیده از بیخ برکندند و گرجیان از غایت خوف و اضطرار پناه بکوههای بلند و غارهای استوار برده
بودند و در مواضع سخت که وصول بآن طریق غلبه و استیلا در اندیشه و رای عقلا نگنجد حصارها محکم ساخته و سکنها پرچینه بهاداران
لشکر اسلام چون پشت شجاعت بقوت دولت قاهره صاحبقرانی قوی بود بی اندیشه روی تهور بقلع و قمع کفار نهادند
و بعضی دلاوران از سر جان برخاسته در صندوقها می نشستند و جمعی آن را بزنجیرها و طنابها استوار کرده از بالای کوه فرو
میگذاشتند تا بمقابل مغارها میرسیدند و آن شیرمردان موفق در آن صندوقها معلق زنان بپای مردی و مردانگی بر
منجوقها و از سر اخلاص دست جهاد گشاده بانتقام اسلام از کفر شقاوت فرجام میگرفتند و بعضیان بکیش را که دران مغارها
تحصن جسته بودند بزخم تیر و ضرب نیزه و شمشیر مقهور گردانیده و مغارها در آمدند و آن خاکساران بادپیما را بتیغ آبدار
از مغاره باتشی که وقودها الناس والحجارة بفرستادند و در بعضی مواضع که تحصن ایشان بود آتش نفط بیانداختند و عمارتی
که از چوب ساخته بودند میسوختند و هرچند اهل شرک و ضلال بسیار بودند و در مواقف مقاتله و جدال از بیم جان بجان
میکوشیدند بروفق میعاد الا ان حزب الله هم الغالبون در هر موقف نسیم نصرت الهی از مهب فضل نامتناهی بر رایت اسلام
میوزید و علمای ظفر زرافزای تائید خالق قوی و قدر جناح نجاح بر لشکر پادشاه دین پرور دار کفر میگشتند و درین منوال
باتو و حصارنامه زرگ ... جهاد و هنگام کفار نابکار ... بود مفتوح و مسخر گشت و هرکه ... و تعلیم والله یهدی من یشاء

الی صراط مستقیم سعادت اسلام دریافت او را امان بخشیدند و هرکه از غوایت طغیان و ضلال لن نؤمن بهذا القرآن میگفتند
سرش از تن بتیغ جهاد بپرداختند ب سوی دین توفیق پروردگار • هرآنکس که رو برد شد رستگار • ولی غازیان ممالک پناه •
نماندند امان مشرکان را بجای • حضرت صاحبقران از سپاه غزا پیمای جمعی را مرادران و لشکریان جاوه در محافظت تفلیس گذاشته
بازداشت و رایت ظفر قرین نزول فرمود گرگین سپیدی که نام گرگین حامیان شرع متین بدیه و یقین شاه ... و چون روبه گرگین
از مهابت شیر قرین رو بگریز نهاد ب بدشمن ز برگشت و بیچاره شد • نیابید ره کام آواره شد • وز آن وران کرج و بزرگران
آن دیار از غایت عجز و اضطرار و نهایت تذلل و انکسار روی تضرع و ابتهال بقبله ترفع و جلال آوردند و در موقف انقیاد و اطاعت
بزبان استکانت و خشوع امان خواستند ب بدرگاه صاحبقران آمدند • ثناخوان و زاری کنان آمدند • بریده دل از جان بیداد از
جهان • گشاده بپوزش یکایک زبان • و چون آن ولایت تحت تسخیر و تصرف سپاه بهرام انتقام اسلام درآمد کلیساها و دیرها که از مدتی
مدید باز محل عبادت و معبود آن گبران مخذول بود همه را بسر نیزه تیشه تخریب با زمین هموار ساختند و در محل تسبیح و تهلیل آن ملک
و مساکن انداخته آن از زمین برکت وصول غازیان صاحب تائید از جامع اقامت اذان و اداء فرایض و سنن بهترین ادای
وقت زهرا و خاتم پیغمبران تمتع و بهره مند گشت و برکات آن بروزگار این دولت پایدار که تا انقضاء حقاب و عصار پاینده
باد ... و صل شد والحمد لله رب العالمین گفتار در توجه حضرت صاحبقرانی بعزم غزو بجانب پلنک کرجی بعد از فتح و تسخیر
ولایت ملک گرگین رای رزین صاحبقران سعادت قرین غزو دیگر ولایات گرجستان سلطنت نصرت تجلیا ... ایلغار فرمود
و طرق ... همت عزم دره جانی پلنک کرجی برافراشت ب ز تخت اندر آمد بتخت روان • سمندی قصر سر و گردون نوان •
روان از پیش لشکر بیشمار • بره صف در شد و خنجر گذار • و چون با نجه خبر ... از نقطع آن دره برآمد عساکر گردون مآثر حدود
و جوانب آن را فروگرفتند و از صدای نعره و نقاره و بر غو زلزله در آن کوه و دره انداختند و اطراف آن ولایت را تاخت کرده
غنیمت بسیار و مال بیشمار ضمیمه دیگر فتوحات سپاه اسلام شد جانی پلنک با جان بلب رسیده و دلی چون برگ بید لرزان از خوف و هراس
از خون طپیده بقدم سلامت و انقیاد بیرون آمد و حصار و مغاره را تسلیم کرد ب چو دشمن فرومانده یکبارگی •
برون آمد از عجز و بیچارگی • بدرگاه صاحبقران سجده برد • ولایت بحکم امر حضرت سپرد • لشکر منصور کمر جهاد و بازوی اجتهاد
بسته دلگاه و به تیغ غزا که بصیقل ظفر زدوده بود و از چشمه نصرت آب ... حیات کافران خاندانه و بهر
سقر و سعیر و بئس المصیر فرستاده مساکن و عمارات ایشان را هم بسوختند و بتقرر دولت قاهره صاحبقرانی ب چو برباد تاراج و تحجیر

نگفته نقش در آن بوم زود • نماند چیزی بجز سنگ و خاک • وز آن پس بآتش بپرداخت پاک • و از آنجا در تقلیبات فیروزی آیت
مراجعت نمود با فرق پیوسته حضرت صاحبقران سید علی خواجه و شیخ علی بهادر را از راه سیاه آب تاخت روانه ساخت و امیرجهانشاه و امرای لشکر
جوانغار را از دهانه دره باستعجال ارسال فرمود و موکب گیتی ستان در ضمان عون و عنایت یزدان از راه سماوار روان شد و لشکریان
از هر جانب بتاخت رفته بودند مظفر و منصور با غنایم نامحصور از آب و گو نقده فرمان باردوی همایون ملحق شدند و آن لشکر ظفر بنیان
مور شمار در جمیع اطراف و اکناف آن دیار از برای زجر و قهر کفار قلعه های ایشان را بر کندند و کلیسا ها ویران ساختند بیت کرات
قهرامتان بوم و بر • نماند از عمارت بکلی اثر • و در سر دره قلعه بود بکمال استحکام و حصانت و نهایت ارتفاع و متانت
بیت چو عهد عاشقان محکم حصاری • معاذ الله زخیر بار کاری • و چون رایات نصرت شعار سایه وصول بر آن انداخت در زمان فرمان
واجب الاذعان نفاذ یافت و عساکر گردون آثار همان روز جنگ در انداخته از بیم مسخر ساختند و ویران گردانیدند بیت
حصاری بدان استواری که بود • که تسخیر آن ممتنع مینمود • دلیران لشکر بفرمان شاه • گرفتند چون نقش از کرده راه • و از آنجا کوچ
کرده صحرای کرج مضرب خیام نزول همایون گشت حضرت صاحبقران امیرجهانشاه را با دیگر امرا و اغلبه تمام از لشکر ظفر قرین بطلب گرگین بیدین
بایلغار فرستاد و آن بدفعال لعین چون از گرگین در بیشها و درها گریخته بود لشکر منصور فوج فوج در جستجوی او شتافته و میان
بیشها و درها دره راه او را بسیار طلب کردند و چند کس از خواص نوکران او بدست آوردند اما او را نیافته و غارت بسیار کرده با غنایم
بازگشته و بمعسکر همایون پیوستند حضرت صاحبقران از آنجا نهضت نموده و از آب کر گذشته بسعادت و اقبال نزول فرمود بیت
ز توفیق رفیق و چشم مراد • نصرت بزرگ و سپاه منصور • گفتار در فتح قلعه زریت و حصار سوانیت در این اثنا منهیان و جواسیس
بعرض مسامع علیه رسانیدند که جمع کثیر از نامداران کرج قلعه زریت را پناه ساخته اند و در آنجا متحصن شده و آن حصاری بود بغایت استوار
بالای کوهی بلند واقع شده چنانچه مرکز در جمیع تاریخ کس ندیده و نشنیده که آن را بقوت و غلبه گرفته باشند ابنا بپای آورده
و قبل از چنین روان گشتی و باد جهان گرد از فراز آن نقش در یافته گذشتی بیت در او پیش یک طرت خسته گشته • همچو اندیشه رو
ضمیر منیر صاحبقران جهانگیر که تدبیر گشای هر کشور است تسخیر آن حصار انداخت و بایلغار روان شد و لشکر فیروزی اثر را بپای آن قلعه کشیده و پیرامن
آن مضرب خیام نزول همایون ساخت اعوان و انصار سپه اقتدار ترتیب منجنیق و عراده و دیگر اسباب جنگ حصار مشغول شدند
روز هفتم برلیغ لازم الاتباع صادر شد و عساکر گردون مآثر جنگ سلطانی انداخته و آن قلعه را به نیروی دولت قاهره مسخر گردانیدند و هم
در روز کنده و افکنده و با زمین برابر گردانیدند و مجموع گرجیان بد کیش را که در آنجا بودند بتیغ غزا گذرانیده و سپاه ظفر پناه با غراف

و جوانب تاخت برده بهر جانب که سر گشته را گرد کرده دستگیر کرده میآوردند و بموجب فرموده اقتلوا المشرکین کافه اعدا را بتیغ جهاد گذرانیده
روانه جهنم و بئس المهاد میگردانیدند و از بس خون که بحکم شرع مبین بر خاک کین ریخته بسیط زمین لاله زار شده مخالفان دین را ماتم زده
و از بس جثه کشته که بر هم افتاده دشت سر بسر کوه گشت و دامان کوه از خون رود بار بیت زبس کرج گرگین و بیدین شد • زمین با سپهر
برابر شده • رسیده و گشت اندر آن فلکگاه • ز خون یاهی بکار بتاه • جهان شد ازبس جیفه زخم دار • چو کوهی که باشد بخشکی نگار
و در این اثنا خبر محقق شد که گرگین لعین در موضع سوانیت نشسته است و از خطر آتش خار اضطرار در پای شقاوت شکسته حضرت
صاحبقران تحقیق وقت را بجا فرمان داد و جمیع سپاه که هر طرف تاخت برده بودند اشارت نمود و همه لشکر را در طرف
گذاشته و رایات عزم جزم را بر آن جانب افراشته و در کنف حفظ فرد کار با تمام لشکر یلغار فرمود و روی توجه براه نهاد بیت روان شد جهاندار
با داد و دین • بعزم غزا با سپاه گزین • ز گرد سپاه آن در سیاهی شده • ز جوش زمین پشت ماهی شده • گرگین از استماع توجه رایات
قرین نصرت سراسیمه و بیچاره از سوانیت آواره گشت و با قلق و اضطراب جان که از نصوب بنگاه گرگین لشکر منصور چون بمقام سوانیت رسیدند
از اثر اقبال بی همال صاحبقرانی بیک حمله گشادند و دل در کین بسته بکاوش او روان شدند و بسیاری از مردم او رسیده بقتل آوردند
و گرگین خاکسار از آب بگذر گران گذشته بهزار جان کندن نیم جانی از آن ورطه بیرون برد بیت زبس ساخت پا تا ابولی رست
چو تیری که یابد رهائی ز شست • و چون کار بر گرگین تنگ و کارد باستخوان رسید یقین دانست که دولت گشت او از حمایت سلطان انجم
جلالت ... که خبر توجه موکب ... بگرگین ... بدرگاه عالم پناه فرستاد و صورت
فرو ماندگی و اختلال حال بر رسم تضرع و ابتهال عرضه داشت نمود که من سر را اطلاعی کرده که هیچ بنده کاری و بد کرداری خود ... و اقرار
جسیم ... هر انجه سزای او بود رسیده و مکافات آن کشیده ام اگر رحمت پادشاهانه بندگی حضرت رقم عفو بر جرایم این بنده معترف
کشد ... بعد از این از روی اطاعت از قبله فرمان برداری ... و از ذریت اهل اسلام جان محترز
بجهة بیچارگان در درگاه و باج و خراج بر گردن عجز و هیاج گرفته سال بسال مال بخزانه عامره رساند بیت اگر عفو شاهم ببخشد گناه
نه پیچم دگر روی خدمت ز راه • کمر در مقام سرافکندگی • بجان بندگی تو را بندگی • اگرچه گنه کارم و تیره روز • بعفو تو امیدوارم
هنوز • گفتار در توجه حضرت صاحبقرانی بجانب ایوانی کرجی چون ملک گرگین در زور سیکسی و بیچارگی در آمد و بگناهان خود اعتراف
نمود و از جسارت که در مخالفت سلطان قاهر ... قاهر شده بود پشیمان گشت و ... نمود و ... تحمیل را بدرگاه
عالم پناه فرستاده و بشفاعت و زاری عهد بست که مدت العمر در اوقات وظایف خدمتکاری و اداء مال و جزیه تهاون و تقصیر جایز

ندارد و مرحمت حضرت صاحبقران جریده جرایم او را بنقوش عفو و اغماض بنگاشت و عنان عزایم خسروانه بصوب ولایت ایوانی
که یکی از عظمای امرای کرج بود معطوف داشت بیت شه نوجوان کرد صاحبقران • در آورد جیش ظفر زیر ران • روان شد
بتائید حق لشکری • که لرزید از انبوه شان کشوری • سپاهی چو آشفته پیلان مست • همه نیزه و گرز و خنجر بدست • و چون رایت ظفر
پیکر با تولایت در آمد عساکر گردون مآثر اطراف و جوانب آنرا تاخته اعلام اسلام برافراختند و خروش تکبیر و تهلیل از چرخ
اثیر گذرانیدند و رسم معهود خویش از تسخیر قلاع و تخریب مساکن و بقاع کفار فجار باتمام رسانیدند و از آنجا با کمال شوکت و شکوه
دامن همای کوه روان شده روی توجه بدیار قراقلقانی نهادند و اهالی آن مردم کوه نشین جمله سپاهی پیشه بودند آن ولایت را
نیز تاخت کرده حصارهای ایشان را گشادند و آتش قهر در اماکن و مساکن آن و دودمان نهادند و بتائید ربانی و نیروی
دولت حضرت صاحبقرانی مجموع کرجیان آن نواحی و حوالی را غارتیده و بسی از ایشان را بتیغ جهاد گذرانیدند و مصداق انا کذلک
نفعل بالمجرمین باظهار رسانید و ما النصر الا من عند الله العزیز الحکیم • گفتار در مراجعت حضرت صاحبقران از جانب گرجستان
چون همت عالی نهمت صاحبقران گیتی ستان که معروف بود بتقویت دین مبین و تشیید شرع حضرت سید المرسلین علیه و علیهم افضل
الصلوات و اکمل التحیات از غزای گرجیان فراغ یافت و مجموع آن دیار و بلاد از خبث وجود اهل ضلال و فساد بآب تیغ جهاد
شسته شد و رایت کشورگشای عالم آرای بعزم معاودت نهضت فرمود و بعد از قطع منازل و مراحل ییلاق سکول محل نزول اعلام
گشت و در آن سرزمین ... رایات نصرت قرین از مرج برین درگذشت باز مسامع علیه رسانیدند که جماعتی از بندیان
کرج در موضع ... گرد نشسته اند یرلیغ واجب الامتثال از موقف جلال صدور یافت و امیرشیخ نورالدین را با بسیاری جلادت
آئین ایلغار کرده بموجب فرمان بطرف ایشان روان شد و چون همت پادشاهانه حضرت صاحبقران مقتضی آن بود که عظایم امور
ملک و ملت و مصالح ضروریات دین و دولت بنفس مبارک خود سازد بعد از چند روز رایت عزیمت بر افراشت و عساکر گردون
مآثر را ترتیب کرده ... از عقب ایشان نهضت فرموده روی سعادت و اقبال براه آورد بیت پی ... فیروز
... و چون جند ... گرد ... بمدت پنج روز ... قلعه
از قلاع گرجیان ... مسخر کرده با زمین هموار گردانید و زبان تیغ غازیان موحد از مشرکان ثالث ثلثه کور اچار تکبیر فنا بگوش
جان رسانید بیت چو فیروز شد رایت غازیان • به نیروی اقبال صاحبقران • بکندند یکباره آن بوم و بر • بسی قلعه
کردند زیر و زبر • و زان کج نهادان نادرست کیش • بکشتند هر سو از اندازه بیش • و رایات منصور محفوف بعون و تائید ملک غفور

از آنجا بازگشته در سکول باردوی همایون نزول فرموده و در آن محل چند روز اوقات فرخنده در عین عشرت و شادمانی و کامکاری
و کامرانی گذشت در این اثنا ایلچیان از طرف فرنگ رسیدند و ... که از قیاصره روم بود و بقیه ایشان ...
و بوسیله ارکان دولت قاهره تقبیل زمین بوس استسعاد یافته صورت هواخواهی امرای ... عرض بندگان پایه سریر اعلی رسانیدند
و عواطف پادشاهانه ایشان را نوازش فرموده خلعت پوشانید و بجانب اوطان خویش بازگردانید بیت ...
نهاد از نوازش کامران گشت باز • و ایشان براه طربزون بازگشتند و اردوی کیهان پوی را جهة ملاحظه چارپایان ...
در صحرای علفزار سکول توقف افتاد و تمام امرا و لشکریان بدرگاه عالم پناه جمع آمدند و ملوک اطراف و اکناف سر انقیاد بر آستان
متابعت و مطاوعت نهادند و دولت تائید ابواب امانی و آمال بر روی دولت و اقبال گشاده و ابلق توسن ایام بلگام رام و ممالک
شرق و غرب مسخر فرمان و تابع احکام و الحمد لله ذو الجلال و الاکرام • گفتار در موجبات توجه موکب قیامت قیاس بجانب سمرقند
بیت سبحان خالقی که صفاتش ز کبریا • بر خاک عجز میفکند عقل انبیا • حضرت مسبب الاسباب تبارک اسمائه و جل ... علت وجود
هر حادثه و حدوث هر واقعه بوجود واسطه و حصول رابطه منوط و مربوط فرموده تا در مجاری امور عالم چنانچه آثار کمال قدرت کامله بر نظر
اعتبار دیده وران جهان باز رود فاعتبروا یا اولی الابصار جلوه مینماید اسرار جمال حکمت شامله نیز چهره میگشاید و بظهور آید بیت
در تمام آفرینش پیش هر کو عاقلست • هیچ حکمت باشد که در قدرت کامل است • چون اراده الهی ... جمیع اسباب
بجواد بیک لحظه و ما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر علیه حکم احداث امر صلاح حال هر کشوری را توجه ... بارسته که عقد جمعیتش
بهیچوجه انتظام نیابد و از انجمله نظم احوال ... عالم ... نفس ... کلی بر توالتفات او
اصلا نپاید و هیچ ... ثبات و قرار جماعات عالم کبیر مرتبط تمکین و استقلال پادشاهی عدیم المثال است
که بحسن سیاست ملوکانه نظام مملکت را دوام ... فساد ... و لهذا علما و حکما گفته اند نسبة الملک الی المدینة
کنسبة النفس الی البدن و ظاهر است که چون تدبیر نفس افعال قوای حسی و حیوانی که کارکنان او اند ...
بود بدن صحیح باشد و احوال او بر نهج سلامت و استقامت گذرد و اگر آن تدبیر ... نه بر قانون ... بدن از
حلیه صحت و عافیت عاطل ماند و آتش فساد و زوال ... و بر همین منوال اگر ملک مملکتی یا والی ولایتی لازم مرکز عدل و راستی
عدول جوید و بوسوسه دیو غرور و طغیان طریق بغی و عدوان پوید هر آینه ... رو بزوال نهد و حال اهالی مملکتش اختلال
پذیرد و از شامت کردار ناصواب او ملک و ولایت ... بلا پامال گردد بیت خانه کن ملک ستمکاری است • دولت باقی ز کم آزاری است

و انتظار این نسبت حال قیصر روم و سلطان مصر و شام است که چون در آن عهد دو دولت از ایشان افعال نکوهیده و حرکات ناپسندیده بعید در صورت نایره غضب حضرت صاحبقران اشتعال یافت و ثوران خشم قیامت نهیبش موجب آن شد که با وجود تمادی مدت سفر و بعد عهد دیار معمور از مواضع خویش دو مملکت بر آن عطف را در تقبیه الیه ان کیه وریش تافت فرمود و هر دو را به نیروی دولت قاهره مسخر گردانید و مجموع بلاد و قری و مدن و بقاع هر دو دیار فرسوده سنابک مراکب فیروزی عواقب گشته بسی ضرر و نقصان بسکان و قطان آن اماکن و مساکن رسید و لابد للمقصود ان یکون شرح این مقال و تفصیل این اجمال آنست که ایلدرم بایزید که در آن عهد قیصر روم او بود بمرتبه شوکت و وسعت مملکت از قیاصره سابق ممتاز داشت و بسیاری از ولایات روم مثل ولایت آیدین منتشا و کرمان و قرمان که دست استیلا و تسلط پدرانش بآن نمیرسید بحت تسخیر و تصرف درآورده و دیار فرنگ چهار بار را مطیع و منقاد گردانیده و بعد از آنکه قرعثمان قاضی برهان الدین حاکم سیواس در جنگ لشکر گرفته بقتل آورد لشکر کشیده سیواس را مسخر ساخت و تا بملطیه که متصل است بولایت حلب لشکر تصرف درآورد و ملطیه را بشکر از مدت مدید باز تابع شام بود محاصره کرده و گرفت و در سیواس امیری مصطفی نام داشت و فالکه شت و ملکت ملطیه به پسر مصطفی تفویض کرد و بی آنکه کسی متعرض شود و مقابله او در ایام سالم و غانم مستقر سریر ایالت و حکومت معاودت نمود و کثرت لشکر و غلبه اتباع و اشیاع او بمرتبه رسید که دوازده هزار سگبان داشت لاجرم از اجتماع این امور بخار نخوت و غرور بدماغ پندارش او برآمده و جاده صواب و سداد از نظر بصیرت او پوشیده از این معنی غافل ماند که **بیت** خدا اینکه بالا و پست آفرید * زبردست هر دست دست آفرید * و باندیشه فاسد ایلچی پیش طرتن فرستاد که قرا یوسف را از این مطیع و منقاد این جانب چاپه بود و خراج ارزنگان و ارزروم و آن اطراف وجوب حاصل کرده بخزانه ما رسانیده و سخنی چند زیاده بر طور خود که نه حد امثال او بود پیغام داد ظهور این صورت حال عرضه داشت بستادگان پایه سریر اعلی گرد حضرت صاحبقران دانست که صاحب روم باده غرور نوش کرده و از راه انداخته است خواست که او را بسیالت خضر قلم که در ظلمات دوات بآب حیات رسیده راهنمائی فرماید **گفتار در نامه فرستادن حضرت صاحبقران قضا هجوم بجسته قدوم بقیصر روم** رای ممالک آرای خدیو جهانگیر دین پرور انشراح مهر شعشعه فرمان داد که بلیغ نامه عتاب آمیز بایلدرم بایزید نوشته باشد که از بیخوری نشوه حکومت و جاه و غلبه لشکر و سپاه هشیار گشته روی صلاح و رشاد براه سلامت نهاده آورده و بر حافات سلامت سر امتثال برخط فرمان نهاده خامه سحرکار در بیان لطائف نگار گرفت و صدر کتاب را بحمد و سپاس حضرت آفریدگار و تحیت و درود سید و سرور اخیار و ابرار **علیه وعلی آله الکرام وصحبه الکبار افضل الصلوات واکمل التحیات** موشح ساخت **بیت** سرنامه کرد بس بنام خدا *

کزو دست گیرد بهر دو سرای * خداوند عالم بفرمان اوست * زمین و زمان غرق احسان اوست * ثنای خدا را برای زبان درود نبی ساخت نظم القرین * وز آن پس رقم زد کلک هنر * سخنها که بر جان زند نیشتر * خطابی سراسر عتاب و ستیز * چو تیغی بالماس کین کرده تیز * عتابی بیکباره تهدید و بیم * که گردد دل از خواندن او دو نیم * و سخن را بمضمون فرموده **رحم الله امرء عرف قدره ولم یتعد طوره** اساس انداخت محصلش آنکه خدای بر بنده رحمت کناد که قدر و پایه خود را بشناسد و پای از حد خود فراتر ننهد امروز بحمد الله تعالی ممالک ربع مسکون در تحت تصرف بندگان ماست و بسیط روی زمین جولانگاه سمند فرمان ما سلاطین عالم و ملوک اطراف مطیعند و منقاد و امور سلطنت و فرمان روائی جاری بر حسب آرزو و بهیچ مراد سروران آفاق اوامر و نواهی ما را گردن نهاده اند و گردنکشان جهان در ربقه اطاعت ما بر شده اند **بیت** زور یا بدریا سپاه من است * جهان زیر پر کلاه منست * ملوک زمان صف زده بر درم * بسیط زمین تنگ بر لشکرم * بروی زمین حکمرانی کجاست * که از جان نه منقاد فرمان ماست * کوه گران سنگ مجلله سپاه ظفر پناه ما را تاب نمی‌آرد و گردون گردان سر از متابعت ما جان امر ما بر نمیدارد **بیت** چرخ فلک ار نه بر مرادم گردد * قطبش بدو پاره محورش خم گردد * و حال نسب و تبار تو که منتهی بترکمانی کشتی بان میشود بر رای خبرا روشن است محتاج بیان نیست **بیت** چه حاجت که گویم تبار ترا * شمارم نشان و نگار ترا * همه مردم روم تا مصر و شام * شناسند اصل ترا خاص و عام * همان بهتر که کشتی سودای محال را که در غرقاب غرور و پندار افکنده بادبان جرات و جسارت فرو گیری و در ساحل سلامت و استقامت لنگر توبه و انابت بیفکنی تا از تلاطم امواج انتقام و عقوبت غرق دریای بلا و محنت نگردی تا چه غایت بسماع پیوست که با وجود آنکه فرض جهاد کمر اجتهاد بسته و بغزو لشکر فرنگ بازوی جلادت گشاده و عنان عزیمت عنان توجه و تعرض بصوب آن دیار بخلاف یافت خاص این جنگ که چون الوکات از ثغور اسلام است بسلامت باشد و از مرور و عبور لشکر منصور غبار تفرقه بر وجنات روزگار اهالی آن دیار ننشیند که این معنی خود با نه موجب ملال مسلمانان و شماتت بدخواهان گردد زنهار زنهار طریقه ادب مرعی داری و پای پندار از گلیم قدر خود دراز نکنی **بیت** که بر خوان خود زنگ نازی کنی * که گنجشک باشی و بازی کنی * چرا حد خود را نداری نگاه * که چهره بجگ خورد از سپاه * نه پا ز اندازه خود برون * که جمعی بجاه و جا سرنگون * بعد از این با قدام غرور بیراه فضول مرو **مصراع** که سیخ مهر غرور تقصیر این دم سرد * فحوای **ان الشیطان فی الغرور** ... کارفرمای و مؤدای **[illegible]** در فقره روی خود گشای **بیت** مکن آنچه هرگز نکرده است کس * بدین رهنمون تو دیوست و بس * ترا با من این سرکشی از کجاست * ندانم که افکنده از راه راست *

به سودای کشتی و خر تورا * نیفتاد از کی آفتاب از کجا * اگر پشه را تاب عنقا بود * سزد گر ترا کینه با ما بود * کجا صعوه را این جگر که با باز در روی برابر شود * تو در بیشه روم گردیده * نبرد دلیران کجا دیده * به پیکار فرنگ ار بزیست * زنا دیده این و دعای نبی است * مشو غره کاینهمه مردی تست * اگر بشنوی با تو گفتم درست * مجوز رزم پیلان به نیروی مور * بخار سر خود میاور بزور * کبوتر که پهلو زند با عقاب * بمقصد سرش در شتاب * شغال ار کند پنجه با نره شیر * سر بخت خود را در آرد بزیر * مدبت خود را بمستی مچزه * مزن تیشه از جهل بر پای خود * کجا از کریم مرا این داوری * که با من کند چون تو ئی همسری * ولی از تو انصاف نا خوب * کسست از خرد ترکمان بی نصیب * مبادا که این پند نشنوی * که چنگ در آخر پشیمان شوی * اگر من بروم اندر آرم سپاه * بوم بنده و بهم بوم گرده سیاه * مبادا که من زین کنم رخش کین * که بر هم زنم آسمان و زمین * منت آنچه حق است دادم پیام * تو دانی تو بر خود و السلام * و چون مکتوب بمهر اشرف اعلی موشح و محلی گشت در صحبت جمعی بروم گماردن پیش ایلدرم بایزید فرستاد و ایشان از برق سرعت سیر استعاره کرده روی بصوب روم نهادند و چون بمقصد رسیده مکتوب را رسانیدند و با داء رسالت و پیغام قیام نمودند ماده سودای محال در دماغ قیصر روم بیش از آن غلبه داشت که بلعاب خامه و جلاب کتاب و خطاب تسکین یابد بجواب نا صواب مشغول شده زبان جرات بلاف و گزاف گشاد که مدتیست تا مرا مقابله و مقاتله او در خاطر است و این زمان عزم جزم کرده ام که با لشکری جرار و خونخوار توجه نمایم و اگر او پیش نیاید تا به تبریز و سلطانیه بیایم **بیت** به بینیم تا دور گردان سپهر * کرا سر برآرد برستی بمهر * و یا گردش چرخ نا پایدار * کرا کرد خواهد درین کار خوار * **گفتار در توجه حضرت صاحبقران گیتی ستان بصوب سیواس و تسخیر آن** چون ایلچیان از جانب روم معاودت کرده بدرگاه عالم پناه آمدند و جواب دور از صواب ایلدرم بایزید بعز عرض بندگان حضرت رسانیدند شعله خشم پادشاهانه برافروخت و قشون قهر رایت عزم بلاد روم برافراخت و در حوالی آونیک مخیم عسکر ظفر پناه گشت امیر الله داد که حسب فرمان باوردن امیرزاده پیر محمد بشیراز رفته بود برسید و او را بند کرده باورده حکم لازم الامتثال نفاذ یافت و در دیوان بزرگ امیرزاده شاهزاده را بنفو رسیده چوب یاساق زدند و بند برداشته بگذشتند و از بد اموزش شیخزاده فرید و مبارک خواجه که بند کرده آورده بودند چپاساق رسانیدند و حضرت صاحبقران حضرات عالیات سرای ملک خانم و خانزاده و دیگر حرمان شاهزادگان با شاهزاده جوان بخت الغ بیک و دیگر درر برج سلطنت و جهانبانی را در عهده ضبط و اهتمام امیرزاده عمر و برادر بزرگ امیر الله داد خداداد و مولانا قطب الدین بجانب سلطانیه روانه گردانید هدایت فرخنده فال سعادت و اقبال نصفت نموده در کنف حفظ ذوالجلال روان

و در ظل آن رایات فتح آیات لشکری گران همه آراسته و مرتب و لشکری بیابان مجموع سلیمین دل و آهنین سلب روی جلادت براه آورده **بیت** چو دریا دمان لشکری فوج فوج * در و هر سواری بکردار موج * بهر موجی اندر نهان یک نهنگ * ز شمشیر دندان و از تیر چنگ * سنانها بابر اندرا فرشته * ز چرخ برین نعره بگذاشته * و چون هوای ارض روم از غبار سم گیتی گشای عسکر ... بیابان و صحرا از خیمه و خرگاه مالامال شد هر جن پیش آمده معسکر ظفر پناه گشت و در اول دولت ساباط بوس فارغ گشته و بعد از آنکه در آن روزها ... لشکر بچرگ آمد و چون از ارزنگان بگذشت حضرت صاحبقران در افتتاح **محرم سنه ثلاث و ثمان مائه** ایلغار فرموده بسیواس راند **بیت** خود و نامداران بر خاشجوی * سوی شهر سیواس آورد روی * همی بر شد آواز شان تا و مس * بر پیش سپاه اندرون کوس و پیل * بنه بر زمین پشه را کار گاه * نه اندر هوا بادرا مانده راه * ز جوش سواران و از گرد و سیل * زمین شد بکردار دریای نیل * چنین تا سپاه بر شارستان * که سیواس بود نام آن کارستان * سوی شهر چون لشکر آمد فراز * بسه چیره زد دشت شیب و فراز * بر آورده ده دیده سر بر هوا * پر از مردم و ساز و جنگ و نوا * ز خارا لی افکنده در قعر آب * کشیده سرباره اندر سحاب * بچرخ از همه شهر برشد خروش * ز جوشن وران باره آمد بجوش * و در آن محل **از اخبار سیبان بسامع علیه پیوست** که ایلدرم بایزید پسر خود را ارطغرل با تور ناش که در آن عهد از عظمای امرای روم بمزید شجاعت و جلادت سمت امتیاز داشت و دیگر امرا او با لشکری گران برسم محافظی بسیواس فرستاده بود و در ... توجه رایات حضرت آیات در کلان تباشان تزلزل پذیرفته بطرف روم روانه شده اند فرمان قضا جریان صادر یافت و امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه و امیر شیخ نور الدین و سونجک و سید خواجه شیخعلی بهادر و دانه خواجه و دیگر امرا با قشون و لشکریان با یلغار از عقب ایشان روان شدند و در قیصریه گذشته بایشان رسیدند و همه را متفرق و پراکنده گردانیدند و تمام آن حدود و نواحی را تاخت کرده بباد تاراج بردادند **بیت** چو دشت قصه آن سپاه گزین * بدشمن رسیدند با تیغ کین * بسی را فکندند بر خاک پست * گریزان شد آنکس که از تیغ رست * بهم بر زدند آن بر و بوم را * شد زهره تازان قیصر روم را * و لشکر منصور با آیام نامحصور معاودت نموده در ظاهر سیواس معسکر ظفر قرین نمودند و بسعادت بساط بوس مستسعد گشتند و شهر سیواس بارو ئی بغایت محکم و استوار از اساس تا کنگره مجموع سنگ تراشیده هر سنگی دو گز و سه گز ارتفاع بود و طولش یک گز و ... و بنیاد پای دیوارش ده گز بود و ارتفاعش تا سر کنگره بیست گز و سپردیوارش شش گز و عرض دروازه ... و بانی آن علاء الدین کیقباد سلجوقی بوده و از جانب شرقی و شمالی و جنوبی که طرف قبله بود خندق عظیم پر آب داشت چنانچه نقب زدن احتمالی میسر نمی شد که چون یک گز بکنند

آب بر تیاه لیکن در جانب غربی آن شهر که محل نزول رایت فتح آیت بود نقب بر وجه صورت می بست و در اندرون شهر مصطفی که از
قبل قیصر روم در آنجا بود آنجا چهار هزار سوار که هر یک خود را در شمار رستم و اسفندیار می شمرد داشت در باب حرب و پیکار
مرتب و مهیا مقاومت و جدال را آماده شده بود بیت حصاری حصین بود پر ساز و برگ چپاه وی از دل نهاده برگ و در اندرون
باره از سنگ بود حصاری پایان را سر جنگ بود عساکر ستاره شمار گرد دو آن قلعه را در اطراف و جوانب چهار عراده و منجنیق بر
افراختند و در مقابله دروازه عراق منجوق نصب ساخت بیت بر و ساخت از هر طرف منجنیق بپای آمدن باره از سنگ سخت برآمد ز هر سوی
در سنگ منجنیق جای کوه گران و گرز و در آن جانب شهر که نقب زدن متعین شد نقب چیان چنین جنگ بیدرنگ بکار مشغول گشته
و از جانبین روز رزم از مایان صاحب شجاعت کرکین و بازوی جلادت بسته و کشاده و از مردی و مردانگی میدان داده جنگهای عظیم
واقع شد بیت زمین پر بتمامی به دریا کرده زمین زیر دریا شده از خون مرد بر از باران شده آسمان بر از آتش مرادف
زمین و زمان و بعد از هشت روز که از تواتر سنگ عراده و منجنیق باره را اختلال اثر شده بود نقبها تمام گشته و بر جاها
سر چوب گرفته شعله قهر را افروخت و فروماند تا آتش در نقبها زدند بر جا فرود افتاده و اهل حصار را دود آتش و حیرت بسر برآمد
و نزدیک شد که عساکر کشورگشای شهر را بستد مصطفی در و خاک از مصطفی خراسی بر رسم نصیحتی نزد آن سر عجز و اضطرار بپای
سکنت و انکسار بیرون آمد مجموع اکابر و اشراف از سادات و قضاة و علما و مشایخ روی امید به درگاه اسلام پناه آوردند
و با حرز سعادت بساط بوس مبادرت نمودند بیت چو چاره ندیدند شهری و لشکری گرفتند زنهار و خواهشگری هراسان بدرگاه
شاه آمدند تا گستره عذر خواه آمدند خروش بر آمد ز کودک و مرد و زن همه پر و برنا شدند انجمن و در تیغ لازم الاتباع
نفاذ یافت که سلطان را امان داده و اهالی ایشان را از تیغ قهر برهانند و بعد از آن ارمنی و نصرانی را از اسیر کنند و چون
سپاهیان المیدم باریه که در شهر بهای مخالف قتل کرده بودند و از سر جهل و ضلالت دست جسارت بمحاربه و قتال برآورده
ارمنی بودند حکم شد و چهار هزار سپاهی از ترکمانان قسمت کردند و همه را زنده زنده در چاهها کرده بخاک انباشتند
تا عبرت دیگر مخالفان گردد و فرمان واجب الاذعان صدور یافت تا حصار سیواس از کنگره تا اساس ویران سازند و بر
حسب فرموده با زمین هموار ساختند بیت شد از قهر سلطان مالک رقاب حصار و حصاری خراب و یباب و در اثنای
محاصره مبایع عالیه رسانیدند که سلطان احمد که با قرا یوسف از بغداد گریخته بود متوجه صوب روم است حکم لازم الاتباع
صدور یافت که فوجی از سپاه ظفر پناه بقصد ایشان روان شوند و چون با قتال امر مبادرت نمودند با قرق او رسیده دست جلادت

بعد

نهب و غارت برگشادند و خواهر برگش سلطان و اهل شاه و زنان و دختر ش را اسیر و دستگیر کردند و او بمویی جسته جان از آن ورطه بیرون
انداخت و بروم پیش ایلدرم بایزید رفت و سپاه ظفر لوا سالم و غانم مراجعت نمودند گفتار در توجه حضرت صاحبقران بجانب
ابلستان در آن زمان که صاحبقران گیتی ستان بتسخیر سیواس مشغول بود جمعی از اوباش را وضعه ابلستان از غایت جهالت و بیباکی
سپاه سپاه لشکر ظفرلوا را دزدیده و میبردند غافل از آنکه بکار بستائی شیر خاره میکردند و با خرطوم فیل بازی کردن در
گوش کوشیده است و از حد کرجی باد پیمائی نوشیدن بیت کسی بکار و بکار بست تن بر نکند جنگ سنگ کس با ابر لاجرم
چون رای کشورگشای از قضیه سیواس فراغ یافت عنان انتقام بجانب ولایت ابلستان معطوف گشت و طرف را با ارزنجان باز
گردانید تا بطلیطه سیر جه قیام نماید و امیرزاده شاهرخ رجب فرمان قضا جریان برسم منقلای روان شد و امیر سلیمان شاه و چند امیر
دیگر با فوجی از لشکر فیروزی اثر که همه را گزیده بودند و همی کرده و ملازمت رکاب سعادت انتساب شاهزاده شاه را یک گشته و چون
شاهزاده و امرا با ایلغار شتافتند و به ابلستان رسیدند جماعت ترکمانان از استماع توجه ایشان شهر گذاشته گریخته بودند و در کوهها
و جایها پنهان پراکنده و پریشان گشته همت خسروانه شاهزاده شجاعت آیین جوشش جلادت عزیمت بتیز کرده بتعجیل از عقب ایشان براند
و چون سپاه بهرام انتقام با آن قوم شقاوت فرجام رسیدند و ایشان از بیم جان جنگ اضطراری بجنگ باز بستند از گرد راه بیاد حمله
آتش آهنگ همه را غبار وار پراکنده و گردانید و بسیاری از آن خاکساران بی آب را بآب تیغ بر خاک هلاک انداختند بیت
گشته گردان کشورستان تیغ سیاست بسی ترکمان شد از خون دشمن زمین لعلفام نهنگان از این سان کشند انتقام و اسب
و اشتر بسیار و گاو و گوسفند بی شمار بحوزه تاراج لشکر منصور درآمد و بعسکر نصرت مآب پیوستند و حضرت صاحبقران قاصدی با استمالت نامه
بطلیطه فرستاده و ایشان را بمطاوعت و انقیاد دعوت فرمود مصطفی حاکم سیواس که در آنجا در وغا بود و از سر جهل و جاهلیتی که
لازمه سرشت ترکمانان است و اهل روم گرا از آن بطلیطه اند قاصد را محبوس گردانید و از رسیدن این خبر آتش غضب خسروانه اشتعال
یافته رایات فتح آیات متوجه آنجا شد و چون شقاوت بمقتضای ادبار گرد و ز آتش غیظ ایشان او و اتباع او بود در آن روز
برگشته گان دربست تار فرار اختیار کرده کوه گرفتند و چون رایت نصرت شعار سایه وصول بر طلیطه انداخت سپاه کینه توز مجموع
در روز آن را تسخیر کردند و کرجیان و ارمنیان را اسیر گرفتند و مسلمانان را امان بخشیدند و اهل اهالی بسته و جنگیان ما دید و حضرت
صاحبقران امیر جهان شاه و دیگر امرا را با ایلغار فرمان داده با همه در باب اظهار آثار شجاعت و جلادت و اصرار در ادامت قهر
مخالفان و اتباع سیاست و جهات سخن رانده و از امرای تومان جمعی همراه ایشان کرده امرا سپاه ظفر لوا پای استقلال در رکاب

استعجال آوردند و عنان از طرف بصوب فرمان تافتند روان شدند و تا قلعه کاخته تاخته رایات غلبه و استیلا بر افراختند و سیل نهب
و غارت در فراز و نشیب آن حوالی و نواحی روان ساختند بیت سپاه ظفر پیشه بشتافتند ندادند امان هر کرا یافتند بهر جا که انجم
آمده بست ز چنگال تاراج ایشان برست و از حدود ملطیه تا آن مواضع قلاع متعدد مسخر شد بعضی بقهر و عنف و بعضی بطوع
و انقیاد و چون تمام آن ولایت را بغارت نهب کردند سرکشان در ربقه مطاوعت و بندگی کشیدند و با غنایم فراوان و اموال
بی پایان بازگشته در ملطیه باردوی اعلی ملحق شدند و عواطف و مراحم پادشاهانه ملطیه را با توابع و غنایم بقرا عثمان ترکمان ارزانی
داشت به نیروی اقبال بی زوال در اندک زمانی سرحد ممالک روم و شام بحوزه تسخیر و تصرف اعوان دولت قاهره درآمد
و غلغله صیت این فتوحات در خطه خافقین افتاده دل و دیده ملوک و سلاطین عالم از غایت وحشت و هیبت خیره و تیره گشت و تنم
توبه منصره من شاء گفتار در موجبات توجه صاحبقران بهرام انتقام بجانب شام از غزه دره حکم اسرار که غواص بحر
ما کذب الفؤاد و ما رای علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات از قعر محیط علم الاولین و الآخرین برآورده و در یوم محمد
سعادت است وسیع مقدار ساخته زواهر جواهر این کلمات است که اذا اراد الله انفاذ قضائه و قدره سلب من ذوی العقول
عقولهم و فحوای ظاهر این حدیث را محصل آنست که چون خدای تعالی خواهد که حکم و مقدر خویش را نفاذ بخشد و قضیه که تقدیر فرموده واقع گرداند عقل
از عاقلان بازستاند و منهج صلاح و بهبود از نظر بصیرت ایشان بپوشاند تا باندیشه ناصواب خود بکاری چند قیام نمایند که موجب وبال
نکال ایشان شود و بمجرد ارادت الله بودن آن تعلق پذیرفته باشد وقوع یابد و از جزئیات این سر بدیع کلمات مجر جان و ما ینطق
عن الهوی و از آن خبر داده است که چون مشیت قضا بکار رفت جف القلم پیش از انتظار عیون حوادث از منایع عدم رقم زده بود که از مهی دیار
شام و در آن ایام معرکه کتاب بغزه انتقام گردد حکام و ولاة آن ممالک را از آفت سیل سطوت و عزم و چشم خرد بی نور ساخته و از جاده
سداد و رشاد انحراف جسته بحرکات شنیع اقدام نموده از آنجمله در شهور سنه خمس و تسعین و سبعمائه که رایات نصرت شعار سایه فتح و فیروزی
بر دارالسلام بغداد انداخته بود حضرت صاحبقران بعد از تسخیر عراق عرب شخصی بهنر در فاضل اصل از مشایخ ساوه که در اعلاء
عالی را نظر از فضایل و معالی آراسته بود برسم رسالت با جمعی بجانب حاکم مصر بر قوق فرستاد چنانکه در قصه فتح بغداد بیان یافت
رفت و چون شیخ مشارالیه بر جه رسید که از حدود شام است او را در آنجا برسم معهود موقوف داشته خبر بمصر فرستادند و بر قوق از نقصان
خرد و کمال جهل با قوانا سلطان احمد جلایر بقتل ایشان امر کرد و با آنکه بهیچ آئینی ایلچی را هیچ حاقده و رسم از قواعد شرعی و سیاسی
رسوم ملکی و ملتی روا نیست آن بزرگ را با جمیع ملازمان بتیغ ظلم و بیباکی بگذرانیدند و خاتمت عاقبت خاک اری خطر شنیع خیدک بنده ا

کو کلیه

و حکایت حکم سلطان محمد خوارزمشاه در باب کشتن ایلچی و بازرگانان پادشاه جهانگیر چنگیز خان و مال آن که بچه انجامید و
ما الهاقته فی شرحها طول شنیده بودند و امثال این معنی از شواهد و امارات سلب عقل تواند بود که مضمون حدیث مبارک
افصاح از آن نموده بیت قضا چون ز گردون فرو هشت پر همه عاقلان کور گشتند و کر و دیگر آنکه چون صاحبقران گیتی ستان
ممالک آذربایجان و عراق عرب را بحیطه تصرف و ضبط درآورده عنان عزایم خسروانه بصوب دشت قبچاق و اراضی اوس
و چرکس و سایر بلاد شمال معطوف فرموده اتمش قوچین را که در قلعه آونیک گرفته شده بود در زمان غیبت و بعد رایات نصرت
شعار محاربه با قرا یوسف ترکمان اتفاق افتاده و بحکم تقدیر دستگیر شد و قرا یوسف او را بنده کرده بمصر فرستاد پیش بر قوق و برقوق
حبس و توقیف او را ضمیمه جرایم سابق ساخت و از همه غریب تر آنکه در این هنگام صاحبقران گیتی غلام از حدود ملطیه ایلچی با مکتوب
فرج پسر برقوق که بعد از وفات پدر سلطان ممالک مصر و شام شده بود فرستاد مضمون کتاب آنکه از بدو افواج حرکات ناپسندیده
بظهور آمده از آنجمله بقتل ایلچیان بجانب موجبی فرمان داده و اتمش را که از بندگان درگاه است محبوس گردانیده و باز نفرستاده و چون
او لباس حیات عاریتی باز سپرده پرسش و جزای او به توان قیامت افتاد تو جبابیه بر خود و اهالی مملکت رحم کنی و اتمش را در زمان
روانه این طرف سازی تا از ظلام قهر و انتقام سپاه جهانگیر گام مرکوز سلالات اهل مصر و شام بشام زنند و اگر بوسوسه شیطان لجاج و
عناد خلاف این معنی بخواطر راه دهی جمع آن بلاد و دیار را زیر و زبر و عبور عساکر منصور ویران خواهد شد و زر و وبال
خون و مال مسلمانان بگردن تو خواهد ماند و چون ایلچیان بحلب رسیدند برسم معهود ایشان را موقوف داشته خبر بمصر فرستادند
فرج سفر جام بطریق نکو هیده پدر کس فرستاد و ایلچیان را مقید ساخته در قلعه محبوس کردند بیت خطائی عجب کرد صاحب خرد
عجب نیست گر گو بکاهد خرد کسی را که نبود شرف در نژاد بنا شد عجب گر بود بدنهاد نه بر قوق با شاهی مصر و شام
غلامی بد او خواجه اش هم غلام غلامی به از هر کس بی تبار خجل گشته از بیع او چند بار چو از دولت خواجه بفروزد قدر
کشیده از بام جهل تیغ غدر ولی نعمت خویشتن را کشت زار فلاح از چنین کس توقع مدار به بیباکی و غدر شاهی گرفت
دگرچه بعون الهی گرفت ولی در تبارش چو شاهی نبود در او شیمه پادشاهی نبود چه آید ز هر کس نژادی نژند
که باشد بر پاک رایان پسند چنین بود برقوق و پورش فرج چو شاخی بر از بیخ بر سنج کج بخوردی بجای پسندیده تا
بیاموخته ز کسی رسم و راه ندیده ز کار جهان گرم و سرد نه هنگام رای و نه گاه نبرد همان به که سازم سخن مختصر
به رهبر گهر به پسر بهتر سخن ز آن طوسی چو در خور نوشت درختی که تلخست او را سرشت بیا داور آن گفتار سر بسر

که امجن دارایجات چسبیده و نه ⁂ و چون سماع خبر فرج بشام شود، و وقوف حضرت صاحبقرانی رسید، ماده خشمی که بواسطه
امور نه کور در خاطر اشرف اعلی آنحضرت بود، زیادت تزاید و تضاعف پذیرفت و چون ابلهدم باینها با وجود اظهار شجاعت
و جلادت و وعید و تهدید که پیشتر ازین بر آن بیخام ما لمخبر بود، اصلا بعرض نیاورد، و در آن مدت که عساکر گردون آثار
بتسخیر و تخریب سیواس و ملطیه تا کاخته و فتح آن نواحی و اطراف که مجموع داخل ملک او شده بود مشغول بودند، دم درکشیده
و بهیچ نوع متعرض نشده و جنبشی نکرد، اول عنان عزیمت سعادت انجام بصوب بلاد و امصار مصر و شام معطوف گشت و الاراده بالقضا و الله
تعالی، گفتار در توجه حضرت صاحبقران گردون بسطت بصوب ممالک مصر و شام از لطایف غرایبی که مضمون
عبارت میمون اشارت اللهم افضل میسر لما خلق که علی قائلها افضل الصلوه و اکمل التحیات منطوی بر آن است که هر که از
برای شغلی عظیم و امری جسیم مخلوق شد، باشد آن کار در نظر همت او سهل نماید و در ذوب تمکت و اقتدار او با سانی ترانه و از هم
عقول و اوهام دیگران از محال انگارد و از قبیل ممتنعات شمارد و از آنجاست که چون سابقه عنایت ربانی حضرت صاحبقرانی
از برای جهانبانی و کشورستانی خلعت ایجاد در زانی داشته بود آثاری که در آن امور از دولت او بظهور می پیوست ورای طور
اندیشه و افکار اهل روزگار بود و از آن جمله در آن هنگام که فرمان ده مصر و شام زلات گذشته مدد شرارت بیه زمیمه کوشش مهم جنایت
ولی توقیف و حبس ایلچی آنحضرت جرات نمود و خبر آن جسارت خسارت مآل بمسامع جلال رسید نایره غضب پادشاهانه شعله
زدن گرفت و عزیمت آن ملک تصمیم فرمود، هنگام آن عزم و اقدام نمودن بر آن نیت باهم عالمیان امری بغایت خطیر
و هولناک بود و اکثر امرا و علما و فضلا و نسیح مقدار را نمونه و عرضه داشتند که درین ایام یورش هند و شان اتفاق افتاده و بیوان
مراجعت می نمایند که لشکر منصور در سواحل جوش بتراحی نماید، در قلل رایت فتح آیات متوجه ممالک ایران شد و در قرارت
گرجستان و تسخیر بلاد و قلاع آن ولایات گذرات تا اقصای بروانه کردند و کوششهای عظیم نمودند و در عقب آن چون خبر فرو گرفتن
سایه ابهت و استیلا بر حدود روم امداد یافت از سیواس تا سرحد حلب به نیروی دولت قاهره بگشادند و داوردی هرگز
داده در این ولا روی توجه بدیار مصر و شام آوردن بغایت صعب و دشوار می نماید چه در آن دیار شهر و قصبه بسیار و حصارهای
رفیع و قلعهای منیع است و کثرت لشکر و حاداوان بلاد و بسیاری سپاه و تجملات ایشان شهرتی عظیم دارد و در خاطرها
وقتی تمام اگر چنانچه رای جهان گشای اقتضا فرماید سپاه ظفر پناه را اجازت شود تا بخانهای خود رفته چند گاهی بیاسایند
و بعد از آن یراق تازه کرده با ترتیب که لایق چنان مملکت باشد بیایند حضرت صاحبقران ملتمس ایشان را بسمع رضا در جای

فرمود که نصرت و ظفر طلبه است که از فیض فضل پروردگار قرین روزگار گرده و غلبه لشکر و افزونی سپاه در آن باب هیچ
دخلی ندارد و بارها دیده ایم و آزموده که عنایت پروردگار چه کارهای دشوار بر ما آسان کرده است و چه دشمنان قوی را با وجود
تسلط و استیلای ما و را زور و همت بلند جهانپناه ما و دل در تختهٔ صفحات جان و جهان را منقوش نقش اخلاص نگاشت تا عون
و تائید الهی مدد فرماید و کار را بر حسب دلخواه برآید امرا مجموع لب به دعا و ثنا بگشادند و کمر بندگی در میان جان بسته
دل بر یورش مصر و شام نهادند حضرت صاحبقران گیتی ستان سایه التفات بر ترتیب لشکر انداخته رایات عزایم خسروانه
با اوج فیروزی برافراخت طنطنه کورکه کوچ زلزله در زمین و زمان افکند عساکر گردون مآثر فوج فوج چون دریای
پر از موج روان شدند بیت جهانجو چو از تخت شد سوی زین ⁂ بجنبید گیتی سراسر زمین ⁂ فرو بست راه بیگانه کرد
جهان نورث تستین ⁂ بیابان یکی گام می کردند ⁂ همه چرخ یک برج می کردند ⁂ گفتار در فتح قلعه بهسنی و عنتاب
چون آفتاب ظفر تاب رایت فتح انتساب از مطلع صبح سعادت و اقبال بفال فرخنده برآمد و پرتو توجه بسوی شام انداخت
فرمان واجب الاذعان نفاذ یافت و امیرزاده شاهرخ با جمعی از عظمای امرا برسم منقلای بایلغار از پیش روان شدند و چون
بقلعه بهسنی رسیدند و در حوالی آن حصار اطناب خیام نزول در هم کشیدند حضرت صاحبقران با سایر عساکر گردون مآثر
برسید و آن قلعه در محلی بلند فرود آمد و نظر جهاندار فراز و نشیب آن حصن زیبا ساحت را باز نموده و آن حصنی بود در میان دره بارو
برجهایش چون معاقد همت و قواعد دولت آنحضرت در غایت بلندی و نهایت استواری و حصاری از غلو علو کنگره فرقد فرسایش
ایوان کیوان در مجلت و شرفیاری اساس عمارتش بر سر کوهی قوی بلند محکمه کشیده گشته و شرفات باره و برجش از طاق منطقة
البروج گذشته بیت سرکشی گر تندیش چرخ فلک را قرطه چاک ⁂ در شکسته ارکان حصنش تا سماک ⁂ بر فراز باره او
پاسبان در تیره شب ⁂ ماه را چو چشم اسپی دیدی از سوی سماک ⁂ گر نشستی فی المثل بر سطح دیوارش مگس ⁂ پایش از
صافی بلغزیدی و افتادی بخاک ⁂ عساکر گردون مآثر از گرد راه حمل شهر را سخر ساختند و بدست غارت و تاراج
از هر چه اسم مال بر آن افتد بپرداختند و در قلعه از قبل ولاة شام بعتمی نام متصدی ضبط و محافظت اهتمام بود
و در فروش تحمیل تحقیق حصن دماغ تسخر ساخته و بحصانت و محکمی حصارش فریفته از راه صواب بیند و در آن حال
که صاحبقران بعمال احتیاط قلعه پیش منجنیق گران که در میان آن ساخته بودند برافراخته سنگی گران از هوای
و مقابل جانب آنحضرت انداختند و آن سنگ ترد یکی خیمه خاص بر زمین خورد و از آنجا لغزیده باندرون خیمه افتاد شعله

خشم جهانسوز از آن جرات و جسارت برافروخت بر لیغ قضا نفاذ صادر گشت که اطراف قلعه را بر ابر تقسیم کرده حصار را در گرداب
در میان گیرند جبار دران ممالک ستان قلعه گشای با امتثال فرمان پیوسته از جوانب انحصار نقب کردند و از جمله یکی
در همان موضع که سنگ ایشان فرود آمده بود و اول سنگی که از آن منجنیق انداختند به نیروی دولت قاهره بر منجنیق ایشان آمد
و آنرا برهم شکست و آن حال اتفاقات از اظهار امارات نصر عزیز و فتح مبین توانند بود و در این اثنا امیرزاده
رستم با لشکر فارس بلغار رسید و باندک مدتی حصاری چنان را از جمیع جوانب مجوف ساخته باره و برج از آنکه از هم
سنگ منجنیق بر دور جسته بود بر سر چوب کرده متصل از دهشت آن واقعه مشکل چون مرغ نیم بسمل در اضطراب افتاده
کس بپایه سریر اعلی فرستاد و اظهار عجز و اضطرار کرده عرضه داشت که از هیبت شکوه سلطنت و جلادت آنحضرت قوت بیرون
آمدن ندارم از راه مسکنت و بیچارگی مراحم پادشاهانه را شفیع میسازم که بنده را قرو بانده را آزاد فرمایند و از
سر خون این خاکسار بمقدار که نامه باید که در درگاه عالم پناه تعادی حضرت
صاحبقران فرمود که بعد از تسخیر قلعه ترا آزاد سازم که اگرچه این اشکار بر خیره حصار و محکمی شهرتی دارد و شاید
که بعضی مردم کوته نظر تصور کنند که سپاه ما را از گشادن عاجزی بود بیت مدار از بهر جهان جوی را ⁂ نزیبد که هر کس گمانی برد ⁂
در روز پنجشنبه هفتم صفر سنه ثلاث و ثمان مائه فرمان شد که نقبها را آتش زدند و برجها افتادن گرفت و از مشاهده آن حال
خوف و هراس در دل اهل بیان استیلا یافت و ارکان ثبات و قرار متعلل چون برج و باره حصار یکبار انهدام پذیرفت
در زمان قضات و ائمه و سادات را با هر چه دست گشاد بیرسید از انواع تحف و تنسوقات و هر چه که در قلعه بود
برسم پیشکش بیرون فرستاد و شاهزاده کامکار امیرزاده شاهرخ را شفیع ساخته بعز عرض همایون رسانید که بتعجیل
در مقام بندگی بنده کافران درگاه است و از بد امت گناه خویش زرد روئی و نامه سیاه و زبان مسکنت و لیکار با عتذار
و استغفار گشاده امیدوار است که رحمت بیدریغ فریادرسی فرماید او را بجان امان بخشد عواطف حضرت صاحبقرانی ابواب
شاهزاده بخشید و شفاعت او را بکرامت قبول تلقی نمود و زلات او را عفو فرمود جاقو فرستاد که او دعاگو و ثناخوان
گشته و سر بر در دولت فره و وزرا بفرخنده القاب جلالت انتساب آنحضرت زینت یافت و چون از آن مهم فراغ حاصل شد
اردوی کیهان پوی را از خزو گره کوچ در حرکت آمده و عنان توجه بصوب عنتاب معطوف گشت و آن شهر حصاری است
بغایت حصین از هر دو جانب بیرون و اندرون از سنگ تراشیده بر آورده و خندقی که عمق آن سی گز بوده و عرض

آن بجای بیست گز از آب خندق گرده و قولی روان بر بالای آن مرتب ساخته و خاکریزش را که از سنگ بود مجوف کرده بود
چنانچه سوار در وی توانستی راند و تیرانداز ما که نشسته و چون رایت نصرت شعار سایه وصول بر آن حصار انداخت شهری
یافتند مشحون بنعمت فراوان و غله و میوه بپایان و آذوقه گان در باغ و دشت و تمیز مجموع گریخته بودند و جمعی رعایا
در دروازه بسته و چون که موکب همایون برسید شهر بسپردند و این هم ضمیمه دیگر فتوحات شد و من الله النصر والتأیید
گفتار در توجه موکب گیتی ستان بشهر حلب و فتح آن حضرت صاحبقرانی از میامن کمال محبت و صدق ولا
و قولا که با دودمان متعالی شان قائل نصرت بالرعب مسیرة شهر علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات داشت از آن
معنی بحظی وافر و نصیبی کامل محظوظ و بهره مند بود و رایت کشورگشایش بهر صوب که توجه نمود بیم و هراس در دل ملوک و
سلاطین آن جانب بنوعی مستولی گشت که از غایت دهشت و حیرت محجه صواب از نظر بصیرت ایشان محجوب بماند بیت
کسی را که از خوف شد دل زجا ⁂ ز حیرت نداند صواب از خطا ⁂ ازین جمله در این که اردوی ظفر مآب در حوالی
بهسنی و عنتاب بود حاکم حلب تمورتاش در قلق و اضطراب افتاد و بجانب مصر که تختگاه آن ممالک بود خبر فرستاد
و از آنجا حکم شد که مجموع عساکر و اجناد دیار و بلاد شام با ترتیب و اسباب تمام از هر مقام روی توجه بحلب آورند و
وفق این تدبیر که تقدیر بر آن مخنده شده دن که ملک الامرای دمشق بود با لشکری جرار و تجمل بسیار بحلب آمد و هم چنین از
حمص و حماه و انطاکیه و طرابلس و نابلس و بعلبک و کنعان و غزه و رمله و قدس و کرک و قلعة الروم و سایر قصبات
و ولایات آن اطراف و اکناف امرا و سرداران با اهبه و ساز مقابله و مقاتله مهیا آمده بهمراه فوج فوج متوجه آن جانب شده
و باندک زمانی سپاه گران و حشری بیکران در حلب جمع آمدند بیت نهادند روی لشکر از شیب ⁂ ز هر شهر و هر بوم سوی حلب ⁂
ز هر سو گروهی فراز آمدند ⁂ گروه گروه از آمدند ⁂ ز اعیان با نام چندین هزار ⁂ ز آحاد لشکر برون از شمار ⁂
ز اسباب و آئین چه رانم سخن ⁂ که هر چند گویم نیاید به بن ⁂ و بعد از آن اجتماع تمورتاش که ملک الامرای حلب بود
و مرد عقل و کیاست از سایر اقران و امثال امتیاز داشت با دیگر امرا بساط مشورت گسترد که این کار سرسری نیست که مارا دست
داده پیش ازو وقوع این واقعه در غیاب تامل می باید کرد چه این صاحب شوکت که متوجه این طرف شده دولتی عظیم دارد و از
ذاتش آثار غریب و امور عجیب بظهور میرسد و تا غایت هر جا که توجه نموده اگر شهر بوده و اگر قلعه آن را فتح کرده و گشوده و هر
کس که با او مخالفت ورزیده انگشت ندامت بدندان دریغ گزیده و جزای آن بدترین صورتی دیده و کشته شده اند و نیز

کینه که چون مملکتهای وسیع مثل خوارزم و بلاد ترکستان و خراسان و طبرستان و سند و هندوستان تا انتهای دریای گنگ و طبرستان
و عراقین و فارس و خوزستان و کردستان و آذربایجان و دیاربکر با جمیع توابع و لواحق از قبضهٔ تملک و استیلای پادشاهان معتبر و
سرداران صاحب شوکت نامور باندک زمانی استخلاص نموده در تحت تصرف و اقتدار خود مجموع قرار داده که شهری را یکی از کارکنان
او با چند نفر از نوکران خود نگاه میدارد و در ایران و توران کسی را مجال نیست که بر فضول یا حرف جسارت بگذارد و امثال این
امور بی تأییدی عظیم از جانب حق نتواند بود بیت خدائی بود این چنین کارها * خدای از زمانی نباشد روا * آنچه بخاطر ما میرسد
میباید بمقتضای این بیت که از راه اطاعت و مصالحت درآئیم و سکه و خطبه بنام او بیاراییم و سادات و ائمه و علما را که فراوان اند پیش
پیش و نمی مزاره وسیله سازیم و آنچه توانیم از پیشکشهای لایق و تنسوقات موافق بنظر رسانیم باشد که بحسن حیل چنان توان ساختن
که روی توجه ازین دیار بگرداند و این مملکت بسلامت بماند بیت که آن صاحب تاج و شمشیر و تخت * روان کرد رایت بهر سوی
بخت * قوی دولت و تیز گردن کش است * که خشم سوزنده چون آتش است * نباید که آن آتش از روی شتاب * که منشیند الا بدریای
آب * و چون تمور این مشیخان تقریر کرد جمعی که از خرد و کاردانی بهره داشتند رای او را استحسان نمودند که طریق صواب
همینست و غیر از این نه لیکن اکثر ایشان را تخصیص شده ان حاکم دمشق دماغ پندار از بخار غرور آشفته بود و بخت گران خواب بر
بستر جهل و غفلت خفته گفتار او را که راهی بتمامی نکات و سلامت میبرد وقعی ننهادند و زبان لاف بهر گونه گزاف برگشادند
کین باب خاب هر که دل تیره سازد ار یافتن مراد محروم ماند این مملکت بدیگر ممالک که تیمور گرفته چه نسبت دارد شهرهای
ایشان را از گل و خشت برج و باره ساخته و حصارهای ما مجموع از سنگ خاره و از جمله در این دیار چندین شهر سنگین حصار از
و خاره و اسباب حرب و کارزار در تصرف ماست که اگر یکی از آن خواهند که بجنگ بستانند سالها میسر گردد و این قوم
بجایگاهی است که بخواطر خود راه داده اند و اگر اندیشهٔ شما از کثرت ساز و سلاح ایشانست و بسیاری سپاه و لشکریان در بنیاد
نیز بحمدالله تعالی بسی تفاوت میان ما و ایشان کمانهای ما دمشقی است و شمشیرهای مصری و نیزها عربی و سپرها حلبی و در
این مملکت بغیر از شهرهای معظم شش هزار قصبه و ده دهلیم آباد و اگر از هر موضعی یک نفر مرد بیرون آید لشکری جمع شود که
در هیچ عرصه گاه نگنجد و این همه سپاه که ایشان راست ریسمان است و این حصارهای ما سکر شده از کنگره تا اساس و چون قسطلم
تقدیر بویل و ثبور آن سرگشتگان تیه ضلالت و غرور جریان یافته بود هرچند تمور آتش و بعضی مردم زیرک مبالغه کردند
که مآل جنگ و جدال کس نمیداند که بچه رسد و نسیم نصرت و فیروزی معلوم نه که از مهب غیب کدام طرف وزد فرق مجادله و

بیرون و کار خود بر فق و مدارا پیش بردن بسلامت و بکام اقرب است بیت شنیدم ز دانای فرهنگ دوست * که در
کارها رفق و نرمی نکوست * به نرمی چه کاری توان برد پیش * درشتی مجو بیش از اندازه بیش * جماعت مغروران بر گفتهٔ
ناصح نصیحت گوش نکردند و امرار نمودند که در استقبال این وقایع ثبات و تهور و مردانگی بکار باید که از عجز و بددلی و میل بحرف ناقص و فتور
و خلل چیزی نگشاید و بعد از گفتگوی بسیار بر آن قرار یافت که از شهر بیرون نروند و پشت استظهار بحصار باز داده شهر را
بر هم نزنند و از تعرض مخالفان نگاه دارند یعنی بیت بباره بر آئیم با تیر و سنگ * بر آئیم چشم از بود چون نهنگ * کمان
گوشها سوی گوش آوریم * ز پیکان نهانی بگوش آوریم * بتازیم روزی بسوی ستیز * که آن باز گویند تا رستخیز * و از آن جانب
صاحبقران گیتی ستان با الهام دولت ثابت ارکان از مقتضای کاردانی و کامیابی نهضت فرموده بعد از یک دو کوچ
شش هفت فرسخی رکاب بتکین و وقار گران کرده عنان باز کشیده میداشت و هر روز مقدار پنج فرسخ تخمین کوچ میفرمود
و بعد از نزول فرمان واجب القبول نفاذ یافت و کراراً لشکر ظفر قرین خندقی میکندند و از تورا حصار میکردند پیرامن
آن میکشیدند چنانچه گرد راه یک هفته قطع کرده شد و در هر منزل شرایط حزم و احتیاط رعایت مخالفان چون ازین طایفه
مهابت آنحضرت وقوف داشتند بدیدند که ایشان را لکرمی داده شده است و آن قوت و شوکت ندارند که زود و زود پیش
توانند آمد و بدین سبب دلیرتر شده و از آن رای که فی الحقیقه نزد کمتر بصواب بود تکاور نموده باقدام تهور از شهر بیرون
آمدند و خیام ادبار در خطا فرجام بهوای سودای کج و خیال خام بر افراشتند بیت کسی را که دولت بگرداند راه * براهی نشاید
که افتد بچاه * و در روز پنجشنبه نهم ربیع الاول سوافق لوی ئیل رایت گیتی فروز سایهٔ قرب و وصول بحوالی حلب انداخت و امیرزاده
سلطان حسین با نوکری چند خاصه تقراول زمین رسیده بود و اگرچه جماعت غلبه بودند پای اندیشه بر ایشان تاخت و ایل
حمله سواری را به نیزه از پشت زین در روی زمین انداخت و او را دستگیر کرده از میان معرکه بیرون آورده و نوکرانش نیز
داد مردی و مردانگی داده دو کس را گرفته و باقی لشکر چون آن دست برد مشاهده کردند که هر کس آن نخوت بودند شناخته نمودند
مجموع روی گریز نهادند بیت چنان برافروخت شعلهٔ آتش جنگ * جهان گشت بر کاروان تنگ * و در همان روز امیرزاده ابابکر با گشت کس
پیش رفته لشکران تعاقبه ایشان آمدند و جنگی عظیم در پیوست و بعد از کوشش بسیار از طرفین بساط محاربه بتمام رسانیدند و هر کس
بمحل خود باز گشت و در روز دیگر بعضی از بهادران لشکر نصرت شعار سوار شده در مقابل مخالفان بایستادند و کسی را مجال آنکه قدم
پیش تواند نهاد نداد نبسیم روز چون آفتاب شرقی انتساب آفتاب تیغ ظفرتاب از نیام ظلام برکشیده بمیدان فراسید و سپا

پیشتاز کواکب را که از اول شام تا فراهم سفر فروزند حصار چرخ دوار مرکز اعلام شوکت و احتشام ایشان بود روز جا
لشب رسانید بیت سیم روز کافراسیاب سپهر * برافروخت از جانب شرق چهر * دلیران شامی انجم تمام * بجستند از بیم
زرین حسام * حضرت صاحبقران به آراستن سپاه نصرت قرین و برافراختن رایات رزم و کین فرمان داد بیت بجنبید
لشکر زکرانه * کران گشت یال یلان از زره * پر از تیر و شمشیر شد رزمگاه * ز آهن قبایان زرین کلاه * برآمد ز کوس
کورکه غریو * زبیم آب شد زهرهٔ زهره دیو * و در حسب رای جهانگشای و فرمان قضا جریان ضبط و ترتیب لشکر برانغار بعهده جلادت
واقتدار امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و جماعتی از عظام نوئینان مثل امیر سلیمانشاه و دیگر امرای نامدار قرار یافت
و در قول امیرزاده ابابکر بیت برآراست شهزاده کامکار * سپاهی ز کثرت برون از شمار * گروهی ز جان گشته جویای کین *
با بروی مردی درانگنده چین * و در جرانغار سلطان محمود خان و امیرجهانشاه و دیگر نوئینان عالیشان و امرای توان
جنگ و سالاران سپاه کشورستان قیام نمودند و آثار شهامت و جرات بظهور رسانیده و قبل ایشان سلطان حسین بود بیت
شد آراسته لشکری بیکران * یل و پردل و در وغا کاردان * همه پشه رزم را زهره شیر * بدریا چو سیحا نهنگ دلیر * و قلب
سپهر شکوه در سایهٔ چتر آفتاب پایهٔ حضرت صاحبقران از کثرت اصناف و افراد انسانی و حیوانی و بسیاری و بسیاری رایت و ساز
جهانبانی و ملک ستانی جهان ثانی مینمود و از جمله اسباب ابهت و مهابت صفی پیلان کوه شکوه از بقایای غنایم و فتوحات
غزو دیار هند و دهلی آئین آراسته شد که ارکان تمکن و استظهار مخالفان چون دیوار ست بنیاد از صدمهٔ پهلوی پیلان
بلرزه درآید بیت سوار اهنین پاره برسته پیل * همه برج آن باره از زنده پیل * همه پشت پیلان بولاد تن *
پر از پیش اندازه و ناوک فکن * درآورده خرطوم پیلان بهم * چو ماران خم اندر فکنده بخم * و هنگام ترتیب لشکر سور شمار بشر
شکار و تعیین مواضع شاهزادگان بزرگوار و امرای رفیع مقدار بر لیغ بلاغ لازم الاتباع نفاذ یافت که یک تومان از
از مردان کار بر بالای تپه که بر طرف راست معرکه واقع بود بایستند قرار بر آنکه لشکر گران دارند و از جای خود بهیچ حال حرکت
ننمایند و اگرچه دشمنان انهزام یافته یکباره روی بفرار آرند و از رکاب سپاه و رجال حلب و شام با کثرتی و افر و تجملی تمام
بیمنه و میسره و قلب ترتیب ساخته صفها برکشیده و رایت غار و دهشت او برافراختند بیت سپاهی ترتیب آئین و ساز *
همه تنه و گردن کش و سرفراز * گروهی که هر یک بهنگام رزم * گه کین بدی رستم زال پیش * یکایک بمردی بهنگام حرب *
فرو برده در شیر غران بضرب * بشمشیر خاره و پهلوی بود * به نیزه دو ده در کوه سندان بزد * و چون از جانبین کوس

و نیزه در خروش آمد و سوزن انداخته خون ریخت در رگ مردی بهادران جوش زدن گرفت بیت بکوه اندر آن کوس کین بهم
خواست * ز پیکان ابر از هوا ژاله خواست * سواران شه آمد فرو ساخته * یلان از کمینها برون تاخته * زخون تیغها لاله
لاله گردد ارکشت * سنان ارغوان تیغ گلنار گشت * ز هر گوشه آویزش سخت بود * سرکار با گردش بخت بود * و در آن جا
امیرزاده ابابکر با سپاه نصرت شعار کوششهای مردانه نمودند و میسرهٔ مخالفان را بعون الهی چون شکنج زلف بنفشه مویان
از یکدیگر بر هم شکسته بیت سلغرا وار فیروز جنگ * درآمد بمیدان کین سیه رنگ * جهان گشت چون جایگاهان قفس *
فکنده بکین سلاح و فرش * بسر بر شده خاک و خون موج زن * کمیت تعتیان کشته سور برگ * و بهادران جرانغار بمردی
و نیروی بازوی سلطان حسین و امیرجهانشاه میمنهٔ دشمن را از هم فرو ریخته پراکنده و متفرق ساختند بیت چو سلطان حسین آن یل
نیزه دار * برآورد از اعدا ابر این و دمار * یکی خواست زنهار و دیگر گریخت * گریزه هر سو همی رخت ریخت * یکی رخ بشر
افکنده و دیگر کلاه * گریزان گرفته پیراه و راه * و دلیران جلادت آئین در قلب سپاه ظفر قرین داد مردی و دلاوری
داده نوک پیکان و سنان را در دیده و سینهٔ معاندان نشاندند و پیلان خورتق زان جودی فیان را پیش راندند بیت
زخم کرده خرطوم پیلان کمند * بیال یلان اندر افکنده بند * ز دندان بر خصم آتش انگیخته * همه خاک با خون برآمیخته *
یکی را بهر دندان بر افراخته * یکی را بزیر پی انداخته * شده دمدمه ترس ارشادمه رتکالات در ارکان دشمن و ثبات ایشان
راه زوال بذیرفت و عنان خوف بصوب گریز تافته روی بدروازه منقوصه نهادند و تمام لشکر مخالف متفرق و پراکنده گشته
اکثر روی فرار بصوب دمشق آوردند و فوجی از غضار منصور بکاشی رفته بسیاری از ایشان را بقتل آوردند و بعضی فرود آورده اسب
و اسلحه بستدند چنانچه از کثرت و اجتماع آن انبوه و بسیاری بغیر از یک سوراک که بجنب خیزران دو فرسنگ رسانید کس بسلامت
بیرون نرفت بیت سیک رزم جویان شمشیر تیز * فکندند در شامیان رستخیز * ز چندان گسسته که کار ماند * بتن هیچ از جانشان
سر نماند * برآمد ز شرق ظفر صبح کام * شده روز فرمان ده شام شام * و چون لشکر حلب انهزام یافته از ظهر و با دروازه
شهر و حصار آوردند در شارع شهر در دروازه ازدحامی واقع شد که کسی را مجال گذر نماند و عساکر گردون مآثر از
عقب ایشان لجام ریزان روان شدند و هر که میرسیدند بتیغ کین میکشیدند لاجرم از غایت هول و هراس چندان خلق در خندق
ریختند که از اسب و مرد مالامال و تا نزدیک طاق دروازه بر بالای یکدیگر افتاده مرده بودند و در تمام آن راه چندان
خلایق بر یکدیگر ریخته تلف شدند که اگر کسی بامداد به سیر ملکت پیاده بر بالای جثهٔ کشتگان میگذشت بیت چه بر روی

اب و چه برب و برد * به افغانه بر جا برار زخون و گرد * همه دل تنگ و همه شهر چاک * همه جامه خون و همه کام خاک * یکی
ورع در بر سر از گزرت * یکی بر سر افغانه خنجر و بت * قومی از لشکر منصور بغارت اردوی ایشان که بیگاه از شهر بیرون زده
بودند مبادرت نموده و هرچه یافتند تاراج کردند بیت سراپرده و خیمه و خوابگه * سلاح و ستوران و زرادگه * همه کرده و بر از
اندازه بیش * جدا هر کسی بردز آن بهر خویش * و گروهی از بهادران و انبوهی از دلاوران روی جلادت بتسخیر شهر آوردند و
در همان روز شنبه یازدهم ربیع الاول سنه ثلث و ثمان مائه شهر را به نیروی دولت قاهره مسخر گردانیدند بیت وز آن
پس بغارت نهادند روی * فتادند در شهر و بازار و کوی * برافروخت گوئی بحبت سعیر * چه حور و چه غلمان گرفتند اسیر
بشهر اندرون آب و دستر نماند * بسی هرچه از جا بباید براند * نهان و آشکار آنچه در شهر بود * سراسر بتاراج بردند زود *
چه از زر چه از زینه بهت رنگ * ز دارایش رزم و زر ساز جنگ * بسی جامه زرنور پر بها * پر از گوهر قیمتی درجها *
ز زرینه آلات و سیمین ظروف * نه چندان که آید بتکس و دوش * ز نقد و ز اجناس هر گونه چیز * که باشد بنزدیک دانا عزیز *
گفتار در جنگ قلعه حلب و فتح آن چون شهر و ولایت از دست برخاست بهادران لشکر منصور شهر گرفته از بیم جان
روان بقلعه درآمدند و آن قلعه کوهی معمول از سنگ خارا سر باوج قبه خضرا کشیده و در دامنش خندقی عریض عمیق که آب بپایانش
چنانکه اجرام فلکی بجای آب اگر خواستندی کشتی گشتی بیت ز بالاش گفتی که در ژرف چاه * فلک خیمه و چشمه آب ماه * ببالای شد
برج از دو بر فراز * بجای رسیدی سوی زیر باز * و خاک ریز قلعه از لب خندق تا دیوار حصار مقدار صد گز بیش و سنگها تعبیه
بنیز ساخته و بر درخته که چاره در صعود بر آن امکان پذیر نشدی و تورابش تیر انداز بجهات و جملگی حصار بازگشته و رایات
نصرت و شعار دگر باره برفراشتند و این قلعه بخروش و فریاد در آمده بیارد و برجها نقاره و غریو نقاره و کوس در عالم انداختند
نفط اندازان از هر طرف دست تجلد برگشادند و در عدادان آغاز نهادند بیت ز کین اردوی شاهیان چین گرفت * سراسر
ز تیره بر چین گرفت * بپوشید بارانگه آفتاب * ز پیکان فرو ریخت پر عقاب * صاحبقران گیتی ستان بسعادت و اقبال بشهر
درآمد در برابر قلعه نزول عظمت و جلال فرموده بر مسند سلطنت و فرمانروائی متمکن شد و حکم واجب الامتثال نفاذ یافت
تا عساکر گردون مآثر پیرامون خندق فرود آمدند و بزخم تیر جهت سفیر گذاشته که کسی از مخالفان مجال آن نشود که سر از
برج و باره بیرون تواند کرد بیت شد از گرد و دشت گردان گره * دهان کرده سوفارها بر زره * زناغ کمانشکه پیچ و تاب *
دل دشمنان را همه تیر تاب * و بر حسب فرمان قضا جریان نقب چیان جیره دست بیارودی جلادت و قوت و توان حالی

خندق را فرا پل شال سوراخ کردند و باستظهار دولت قاهره پایدار و حمایت جمعی از بهادران جلادت شعار بعد از آب
خندق گذشتند و بکار مشغول شدند بیت کمر سعی بسته بشه دوران * گشادند زخم تیشه دوران * و در تک نقب دلاور از سر جانبازی
بجای تهور از درون قلعه بیرون آمدند و عزم رزم رمی اندیشه سرطناب که بربالای حصار دست بردم بود بر جانبانتند تا در تندی خاک
ریز بر زیر آمدن و بر آمدن توهم توانند و تیغ کین از نیام انتقام برآورده بسوی نقب شتافتند بهادران لشکر منصور که با نقبچیان
بودند از نقب بیرون آمدند و همه را زخم تیر مبتلا گشتند بیت دو خم کمان کاف و زه دال شد * خدنگش عقاب سبکبال شد *
بهر کس که منقار او بر رسید * روان مرغ جانش ز تن بر پرید * اهل قلعه از نهیب آن دست برد چون سپر انداختند ایشان را
بطناب بالا کشیدند و بعد از آن کسی را یارا نبود که از سوراخ برجها نگاه کند تا به بیرون آمدن چه رسد و بیکبار از نقب
گشت که کار این دولت روز افزون برتر از آسمانی و حاصل ستیزه و عناد با آن حضرت جز پشیمانی حضرت صاحبقرانی
گسترانیدن سیاست جبین ایشان فرستاد با مکتوبی مضمونش آنکه ملک جل سلطانه جهان را مسخر فرمان ما کرده است و عنایت ازلی بقبضه
لم یزلی ممالک عالم را بقبضه اقتدار ما سپرده نه حصانت قلعه و حصار لشکرها را مانع میشود و نه کثرت سپاه و اسباب نگاه خصم را
دافع اگر بر جان خود رحم کنید شما را به بود و اگر نه در خون خود و اهل و عیال سعی کرده باشید و زر و مال انداخته اهل قلعه را چون
چاره نبود ضرورت دامن گرفت دست قضا گریبان و شه دون و تمور تاش با سادات و قضاة و همه اشراف مملکت کلید قلعه و
مفاتیح خزاین برداشته دروازه باز کردند و باقدام انکسار روی بدرگاه عالم پناه آمده روی عجز و ذلت بر خاک نهادند و در تیغ
مطاع لازم الاتباع نفاذ یافت و شه دون و تمور تاش و قریب هزار نفر را از سرداران و لشکریان که با ایشان در قلعه بودند بر توامانات
قسمت کرده مقید ساختند و چون قلعه با آن حصانت و متانت از جلادت و تیز جنگی بهادران فتح آن مخالف یافت بعضی لشکرهای آن
بنیش قهر گشته و چون سر حلقت زرکان در پیش افتاده رای عدو بند جهانگشای بر وفاداران را که در قلعه گرفته بودند معبر پیش
بر فوق فرزانه پیغام داد که شه دون و تمور تاش در دست بندگان ما اسیرند و خلاف ایشان موقوف رسیدن آنست باین جانب
بزودی اوراغ نفرستند تا در سر خون ایشان در گذشته ایشان را آزاد کنیم و گذاریم و او را امیدی تعیین مجاز فرموده بعضی از ساخت
و القصه تفرج دو جناب قلعه درآمد و بعد از دو روز بیرون فرمود و امیر جهانشاه بدروازه قلعه نشسته بضبط اموال مشغول بوده
و ذخایر قلعه که مالامال بود از خزاین قدیم که سلاطین بروزگار دراز جمع نموده بودند و کرایم مال و اسباب جدید که اهل شهر در آن جا
چندان نقد و جنس بحیطه ضبط نواب کامیاب درآمد که از حیز حساب و شمار بیرون بود و چنانچه از همه ملوک و همه پادشاهان رسید

بیت که جان را بتیغ بستانند * بسر نایژه بخش کنند * مجموع آن غنایم با سرلشکریان ارزانی داشت و اعزاق و اثقال را بجای
و اموال در قلعه حلب گذاشت و بسند غزالدین ملک هزار گری و شاه شاهان که والی سیستان بود و موسی توی بوغا و سلطان محمود
بیان تمور اقبوغا و سلطان ملک و مراد قوچین و پاینده جوره و شیخ عمر تواچی را بضبط و محافظت قلعه نامزد فرمود و بعد از
پانزده روز توقف در آنجا رای عزم خسروانه متوجه دیگر بلاد شام آورد و چنانچه بیمون و اتابید انه و ولی حمید گفتار در تسخیر شهر
و قلعه حمص و از فتح حمص حضرت صاحبقران در آن اوان که اردوی کیهان پوی بیلغار حلب نشسته بود امیرزاده پیر محمد عمر شیخ
و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و امیر سونجک و دیگر امرا را برسم منقلای بایلغار بجانب حمص فرستاد و ایشان چون بآنجا رسیدند
حصار شهر را بنیروی دولت قاهره بگشادند اما فتح قلعه اندرون شهر بواسطه آنکه بغایت حصین و مستحکم بود در توقف افتاد و
چون رای کشورگشای عالم آرای از تمام قضیه حلب برجب دلخواه و بهوا امان فراغ یافت رایات فتح آیات در ظل حمایت تائید الهی بصوب
حمص روان شد و در اثنای راه سه چهار قلعه که در حوالی و نواحی بود بعضی بجلادت عساکر گردون مآثر مفتوح گشت و چون چتر ظفر
سای سایه وصول بر آن دیار انداخت و اهل قلعه حمص از بالای حصار شکوه و شوکت و کثرت عساکر ظفر پناه از دور مشاهده کردند بجز
از اطاعت و انقیاد چاره ندیدند و از سر ضرورت هرچه دست گفت سرهای از گنبش و ترکات برافتند و بپای عجز و
وخضوع از قلعه بیرون آمده بپایه شاهزادگان و امرا که فرستاده بودند بردند ایشان را شفیع ساخته امان خواستند مراحم پادشاهانه از
گناه ایشان در گذشت و مجموع غنایم و فتوحات آن دیار را با امراء و شاهزادگان که دیگر کرده شد ارزانی داشت و مدت پنج روز در آنجا
توقف فرمود تا لشکر در همین رعایت بطرف برجب نمودند و چارپایان از تعب سیر جانی برآسودند و در آن مدت در بارگاه کیخسرو
نزول آنحضرت بنا کرده با تمام بیوت و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت بیرون از برای خود خانها بر افراشتند بیت ملک دو هفته که
اردو مقیم گشت آنجا * شد آن مقام چو شهری بزر مقام وبنا * و بعد از آن امرا بر حسب نذر پیشین مجلس انجمن بسته در خبر عرض همایون
رسانیدند که لشکر منصور قریب دو سال است که در سفر و جنگ و پیکار تا غایت بار اثر مجموع اند یا در مقابل مخالفان در ضرب و حرب با
دشمنان با سپاه بسیار و بسیار آنچه در خانهای خود گذاشته‌اند اگر رای جهان آرای صواب داند از اینجا بساحل دریای طرابلس شام و آن سواحل
لشکریان در آنجا استراحت نمایند و چارپایان بجا آسایند و اول بهار از سر قوت و قدرت روی توجه بتقلیع و قمع دشمنان
آوریم تعداد این همه هرچند در نظر مشرفی خرد که تا دولت به بصیرت نموده و مملکت صمیر ملهم صاحبقران جهانگیر تمام عیار
نمود و بدان التفات نفرمود بیت شه شیر دل خسرو تیغ زن * در آن داوری گفت با انجمن * جواب آن چنان شد که آدم شتاب

که آدم دشمن بتازانه صواب * و از عزایم خسروانه رایات فیروزی نشان روانه صوب حمص گشت و یکی از امرای بزرگ برسم قراولی
پیشتر بشهر رسیده و از خیراندیشی و نیکخواهی خلایق مضمون الا الکلم نزر بین بادراک رسانیده و اهالی آنجا از روی عاقبت نگاهی
بشر رسانیده و چون هوای آن دیار از غبار سم مرکب گردون بغبار رسیده وصول و اعیان حمص کمر طاعت و بندگی بسته با پیشکش
و نثار بیرون آمدند و بدرگاه عالم پناه شتافته مراسم خاکبوسی تقدیم رسانیدند لاجرم سحاب عاطفت آنحضرت از اوج
برج عطف و مرحمت پرتو امن و امان بر آن ملک انداخت و علی اکبر را داروغه و حامی ایشان ساخت بیت نصیحت شوند از آنکه
شد از بلا میعاد بیکار * گفتار در فتح شهر بعلبک صاحبقران گیتی بسعادت و اقبال از حمص نهضت فرموده با ظفر پناه طلایه
بزرگ متوجه شهر بعلبک شد و بعد از منزل حوالی گذرگاهی سفرب خیام نزول همایون گشت و در آنجا فرمان قضا جریان نفاذ پیوست که گروهی
از عساکر گردون مآثر بطرف ساحل بصوب صیده و بیروت بایلغار روان شدند و چون رایات نصرت شعار بعلبک رسید مردم از تقاضای
حصاران شهر در تعجب افتادند چه آن را از سنگهای بغایت بزرگ برافراشته‌اند چنانچه یک سنگ که در گوشه دیوار قلعه بود بطرف باغستان
کرده بودند از یک طرف هفت و شش گز بود و در عرض و گزی در تعاقب هست و بعلبک به سبب خرابی حصار و بلندی عمارت
در افواه مردم چنانست که در زمان حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام و عاملان یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل تعمیر آن قیام نموده‌اند
والله اعلم بحقیقة الحال و با این همه از فر دولت فیروزی اثر بی هیچ زحمتی مسخر شد و از بسیاری غله و میوه و هر گونه نعمت لشکریان را
وسعتی عظیم رو نمود و برحسب حکم واجب الاتباع که در توقف جلال صدور یافت امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و امیر سونجک و دیگر
امرا با سی هزار سوار متوجه دمشق شدند گفتار در توجه حضرت صاحبقرانی بجانب دمشق چون بعلبک نزدیک کوه واقع شده و
آن هنگام زمستان درآمده بود و برودت هوا شنیده بافته برف و باران باریده و در آنجا توقف بسیار رفت و رایات فتح آیات در روز
شنبه سیم جمادی الاول که آفتاب ششم درجه جدی بود از آنجا نهضت نموده بعد از قطع کمنزل بقصد زیارت روضه مطهر نوح نبی
علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بکرک فرموده و بعد از زیارت آن سعادت و استعطاف انوار یمن و برکت روی توجه بدمشق آورد و
در آن اثنا جماعتی از عساکر منصور که بصوب صیده و بیروت رفته بودند آن اطراف و نواحی را تاخت کرده با مال و غنایم بسیار
بموکب گیتی گشای پیوستند و در این مدت که اهالی شام از توجه صاحبقران گردون غلام آگاه گشته بودند چون سنقر بر سر سلطان ممالک
مصر امرا و اعیان حوالی شام بعرض فرج پسر برقوق که در آن وقت صاحب تخت مصر او بود رسانیده و بونسه او را
عزیمت جانب دمشق ترغیب و تحریص نمودند تا باغوای ایشان از راه صواب منقاد و ترتیب و تجهیز لشکر مشغول شده و سپاهی گران

و لشکرهای بیابان جمع آورده با شوکتی تمام و تجملی بیش از اندازه ادراک عقول داده بود متوجه شام گشت بیت برافراخت فرمان
مصر و شام ٭ بیاراست لشکر پی انتقام ٭ روان جمع کرده از مصر و قیدار ٭ سپاهی بکثرت فزون از شمار ٭ گروهی دلاور که هنگام
جنگ ٭ برآرند دمار از کام نهنگ ٭ چو بنده بگاه دغا کوه کرد ٭ شب وصل دانند روز نبرد ٭ همه کم دل و وقت کین جمله دل ٭ به پیش
جلت و ریکسل چو رخشان سپاهی گران جمع یافت ٭ عنان عزیمت سوی شام تافت ٭ و چون بدمشق رسید در ضبط و استحکام شهر و قلعه از لوازم
حزم و لوازم محافظه دقیقه بجای آورده و بقرب ایالی کار زیاد کم نهاد و شخصی زبان آور و مزور فتان را که از تلبیس و زرق
صورت اهل فقر آراسته بود با جامل فدایی همراه کرده و هر یک را خنجری زهرآلود داده برسم رسالت پیش حضرت صاحبقرانی
فرستاد تا کرامت کار کزاردن پیغام فرصتی یابند و غدری سکالند و چون بحضرت حوالی دمشق رسیده آن بعیدان مکار ملعون بموکب همایون
پیوسته و پی داشت روی تزویر بپایه سریر خلافت مصیر نهادند که رسالت گزارند و آن بهانه کام خود برآرند و با وجود آنکه ایشان
چند نوبت سعادت قرب آنحضرت دست داده و مجال یافته از بیامن حفظ الهی که پیوسته حارس ذات همایون آنحضرت بود فرصت نیافته
تا از قوت دولت قاهره حال حیله و شرارت آن جباکان بدنهاد در خاطر خواجه مسعود سمنانی که از نویسندگان بزرگ دیوان اعلی بود
افتاد چون ایشان را گرفته بکاویدند دشنهای زهرآلود در ساق موزه ایشان بیافتند بیکبار ایشان را چاره نماند مقدمشان بضرورت صورت
قضیه باز نمانند بیت اگر فتنه گیرد جهان تا سماک ٭ چه از فتنه دارد که حق یار باک ٭ صاحبقران موید کامکار و طایف لشکر و سپاس بردرگاه
بجای آورد و صلات و صدقات بمستحقان رسانید و برای صواب آن که زحمان ملهم دولت بود بیان فرمود که بقواعد و آیین سلاطین
کشتن ایلچی رسم نیست اما این شخص که بافسوس چنین حیله کرده و شر بر صورت در باب کال نیت وی بر خود بسته بجانب مفسدت و فتنه
واتقا بدو هم او و هم دیگران را بمحض زیان قیام نموده و عین خسران و فرمان شد بحکم ولا یحیق المکر السیئ الا باهله او را بهمان کارد
زهرآلودی که با خود داشت کار ساختند و از نزد شعر مصراع اگر بار خار است خود کشته ٭ و در کوش جان انداختند و جیفه مردارش
را برای عبرت دیگران بسوزانیدند و رفیقان و دکانه اش را گوش و بینی بریده با که پیش حاکم مصر فرستادند
بسعادت و اقبال سوار گشته عیاکر گردون مآثر را ترتیب داد و روی توجه بشهر دمشق نهاد و در آن بیشه که بقعه بسیار نهاد دور
حضرت جایگاه معسکر ظفر قرین گشت و رعایت حزم را پیرامن لشکر خندق کندند و بحجره و سنه استوار کردند و صاحبقران معالی مکان
بیالای پشته برآمده و سواد شهر و قلعه ملاحظه نظر حیاط در آورده و اشارت فرمود که قراولان با زدی جلادت تحکک نمایند
و هرزه کرد در اره دست بردی بجانب افغان سرکش نمایند برحسب فرمانکه کوسه کک بایکر قراولان سابقت نمودند و از جمله جمعی نامی پهلوانان و

و دانه خواجه پسر ادامی و توکل باورچی والطون بخشی و تکل پسر توک توجین میش رفته بیاده حمله آتش بکار برافروختند و چون
شیران محاربه بالا گرفت خواجه شیخعلی بهادر از طرف دست راست رسید و از دست چپ امیرزاده رستم جدو ایشان رانده داد
مردی و مردانگی دادند بیت غو کوس و نای بنزدیک کجاست ٭ زمین گرد شد گشت با چرخ راست ٭ جهان نعره مرد جنگی گرفت
هوا از تف خون چهر زنگی گرفت ٭ و چون صبح تیغ آفتاب الملتهب از مطلع سهام شجاعت سپاه مشرقی انتساب برآمد قراول
لشکر شام روی ناظر از مغرب فرار دیگر نهادند و بهادران بهرام انتقام بخاجم موکب اسلام بسیاری از ایشان را زود حیات شام
ممات رسانیدند و جمعی را دستگیر کرده بلشکرگاه ظفر پناه آوردند قهرمان قهر برکشتن خون ایشان فرمان داده و ایشان را داد
شده اند و جماعتی که از حلب آورده بودند همه را بتیغ سیاست بگذرانیدند و در همین شب از لعب بازی چرخ شعبده باز
صورتی غریب روی نمود و امری عجب واقع شد امیرزاده سلطان حسین در حال مستی بوسوسه و فریب جمعی با جنگ
مفسد روی جسارت از صوب صواب و صلاح و سداد بگردانید و متوجه اندرون دمشق شد شامیان را از این حال صبح شادمانی
از کوه اندوه برآمد و او را با آیین سلاطین بشهر بردند و نقد بیش تعظیم و اکرامی تمام تلقی نمودند و فرج حاکم مصر بواسطت
او را فرج بعد از شدت انگاشت و از دقایق اجلال و تجمیل سر مویی فرو نگذاشت و از نوکران سلطان حسین بجانب خواجه داود
امیرشاه ملک را از آن حال آگاه گردانیدند و او صورت واقعه را بمسامع علیه رسانید و چون روز شد اردوی کیهان پوی کوچ
کرده روان شد و بطرف قبلی دمشق که صوب کنعان و غربت و صحرائیست ده مقدار فرسنگ راه برفتند و فرود آمدند در حب علم
و حب الاقبال در گرد اردوی خجسته نزول فرخنده در حال ازحد جوانب حصاری بیالای شخص بلند قامت از سنگ برآوردند
و در پیرامن آن خندقی حفر کردند و قراولان بهر طرف روان شدند و از تومانات و هزاره جات پیاده و سوار بجد داد لی
بیرون آوردند تا شب پاس دارند و بعد از ده روز حضرت صاحبقران پادشاه بوران را برسالت پیش حاکم مصر فرستاد
مضمون پیغام آنکه آثار حزم و عزم ما در کارها دانسته اند و علو همت ما در تحصیل مطالب و اتمام مقاصد و مآرب ساخته و عاقلان
دانند که دامن کبر بر دامان در دامن غیرت و حمیت اگر شاه است و اگر خیر دانسته مقصود اصلی پادشاهان از کسب ملک و کشور
باوان مهر خوف و خطر رعایت ناموس است در حال تغافل از تحصیل آن ملک مجرد جمع مال و کنز بیت همه کار جهان ناموس و
نام است ٭ وگرنه نیم نان روزی تمام است ٭ کرامت امیر اطلمش و تقدیر قضیه و در آن حوزه ی قضیه چندان تعلل و تاخیر کردید
که وقت حمیت عنان عزیمت ما بجانب تاخت و بسی خرابی و خلل با حوال واوضاع مردم این مملکت راه یافت بیت کرد از کوه برمیخ

بیابان چو آب ٭ که شاخ خطا میوه ندهد صواب ٭ با این همه اگر اطلمش را در ارسال نمایند و سکه و خطبه بالقاب ما پیاراسته اند تا بباطل
تمامی در فوز دیده و شود بر خود رحم کرده بیت و بر اهالی این دیار اگر نه لشکر جرار نمکور ما را قتل مخالف و قهر دشمن و شهرگشایی
و لشکن رسم معهود است و غایت مقصود بیت طریق مدارا و راه ستیز ٭ گر آن بهتر آید و زین بیجز ٭ نمودیم تو عقل را کار بند ٭
و زین هر دو ره کن یکی را پسند ٭ و چون فرستاده بایشان رسید بر خلاف گذشته مقدم او را با عزاز و اکرام پیش آمدند و مراسم ترحیب
و تعظیم بجای آوردند و چون در آن دیار شیبانی در عداوت بسیار مسور زدند و در تمامی ایشان دفعی است غلبه از آن طایفه
مردم را جمع آورده و در نظر او جلوه گردانیدند و آوازه اظهار قوتی و شوکتی تصور کردند و حال ایشان در آن قضیه بر سبیل تمثیل
مضمون این بیت بود که گفت بیت ما نیم آب دیده که سقای کوی دوست ٭ صد مشک از این متاع بیکبار آمد ٭ القصه چون از بیابان
بانواع خدمات خاطر جوی کرده باز گردانیدند جماعتی از معول و جهان مادر عقب او روانه درگاه عالم پناه کردند و بعرض رسانیدند
پایه سریر اعلی رسانیده که ما بندگان در مقام طاعت و انقیادیم و اطلمش را تا بچهار روز دیگر فرستیم و اگر آن حضرت از سر جرایم ما
درگذرد بعد از این در اقامت وظایف فرمان برداری و طاعتگذاری تقصیر و اهمال جایز نداریم و آنچه ممکنت و توان ما گنجد
رضای جانب شریف بندگان ایشان بدست آریم عواطف پادشاهانه ایشان را بمرحمت و نوازش سرافراز گردانیده و بتشریفات
و صلات اختصاص بخشید و وعده های نیکو داده و مستظهر و خوش خاطر باز فرستاد و اهالی ملک از بزرگان مصالحت بجانب شادمان
و فرحناک شدند گفتار در محاربه حضرت صاحبقرانی با سلطان مصر و ظفر یافتن در عز تسلط و کامرانی چون رایات نصرت
شعار ده روز در آن منزل توقف فرموده بود و علف نمانده فرمان شد با یورتچیان علف خوشه را که در طرف شرقی دمشق واقعست
احتیاط نمایند ایشان با امتثال فرمان مبادرت نموده صورت حال عرضه داشتند و حکم جهانمطاع صدور یافت که لشکر از آنجا کوچ کنند
و بغوطه نشینند تا چهار پایان در علف باشند و چون اردوی کیهان پوی در حرکت آمد و تقدیر آسمانی بویرانی آن دیار جریان پذیرفته
بود اهل شهر از جهل و نادانی گمان بردند که ایشان را خوفی و ضعفی روی نموده و عزم فرار مصمم شده و متوجه صوب شرقی گشته
و بنابر آن قلق کاذب اندیشه کردند که لشکری انبوه همراه در حال کوچ کسی ضبط نتوان کرد فرصت غنیمت یافته پیشتر دو کارزارش
برو که اگر با حشری عظیم بیرون میرویم و بیکبار از پس و پیش ایشان در آمده حمله بکنیم البته سرچشمه دست ما چه میشود و از هم
فرو ریخته متفرق و پراکنده میگردند و ما را بهمین ناموس در عالم بس که تا روز قیامت مردم باز گویند و باین اعتماد که متیجه
وساوس شیطانی بود لشکر مصر و شام تمام سوار گشته بیت بلکه رزم را لشکر آراستند ٭ بکوشش همه شهر برخاستند ٭ زمین باد از گرد ایشان

درخش سپه آسمان بار شد ٭ و از اوباش و عوام شهر و ولایات که در آن اندرون جمع شده بودند هر که در خود اندک قوتی میدید
سر در پی سواران نهاد و در عقب ایشان افتاد بیت حشری بجد از عوام الناس ٭ پیش انداخته کمان و قیاس ٭ همه در سر
فکنده باد غرور ٭ برگرفته ز تیغ تا ساطور ٭ دل نهاده برگ در روی جنگ ٭ خنجر و گرز و چوب و سنگ بجنگ ٭ و چندان خلق
از شهر بیرون آمدند که مجموع صحرای دمشق از سور و رده چالمه مالامال گشت سواران همه جبه پوشیده و برگستوان انداخته و خود
با نواع اسلحه و اسباب جنگ مکمل ساخته و پیادگان از تیر و کمان و خنجر و سپر و جماق و تبر هر کس هر چه یافته بود برداشته و صورت غلبه
و غوغا بکلک سودا و جهل برکت بر لوح خیال نگاشته و حقیقت آنکه در ظاهر دمشق از طوایف خلایق چنانچه اتفاق افتاده که کثرتی
چنان در یک محل کس ندیده بود و نشنیده و چون قراولان حضرت صاحبقرانی را از آن حال آگاهی دادند دانست که روز سلامت
شامیان بشام نزدیک شده و آفتاب سعادت ایشان بسر نورد ادبار رسیده و دل بعون رحمت نامتناهی الهی قوی داشته رای صواب
نمای را بر تدبیر آن واقعه گماشت و بازگشته روی شجاعت بایشان آورد و فرمان داد تا لشکر فرود آمدند و در سلک احمال و اثقال
در پیش خود پناهی ساختند و در ساعت خیمه و خرگاه برافراختند و آنحضرت بانچاه کس از خواص ملازمان بر بالای پشته برآمده بر
قاعده معهود بنماز مشغول شد و بعد از نماز و عرض نیاز بدرگاه بی نیاز نظر بنده نواز جبه توکل پوشیده در مسند دولت ابد پیوند
بسعادت و اقبال سوار گشت و از پس کورکه و کوس که فرو کوفتند و غریو و خروش سورن که سپاه بخت کوش در خم طاق آبنوس سپهر
انداختند زلزله در زمین و زمان افتاد و در آن حال لشکر جرار با تمام برسیدند و سپاه شام پیش آمده بودند نزدیک شده صاحبقرانی
کامکار سپهر اقتدار بسوی برانغار کس فرستاد و امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابابکر و امیر سلیمانشاه و دیگر امرای
تومان روی جلادت بمقابله و مقاتله دشمنان آوردند و فرمان داد که سایر عساکر گردون مآثر پیاده حمله آتش پیکار برافروزند و
خرمن اعمار مخالفان خاکسار بتیغ آبدار صاعقه کردار بسوزند و در جرانغار سلطان محمود خان و امیرزاده خلیل سلطان و امیر جهانشاه
و غیاث الدین ترخان و امیر توکل و بادکار برلاس و شیخ ارسلان و خواجه برلاس و پیرعلی سلدوز و دیگر امرای تومان و هزاره
با سپاه ظفر پناه بتاختن و سراندازی در آمدند بیت فرو ریخته از دو جانب سپاه ٭ دلیران خصم افکن کینه خواه ٭ سرافشان شد
تیغ کردنکشان ٭ چو برگ خزانی ز باد وزان ٭ زمین در زمان گشته پر خاشجوی ٭ ز خون هم در و قلعه بسیار جوی ٭ تو گفتی
جهان زیر و رو در همی ٭ و زان ابر الماس باره همی ٭ ز بس چیغه کاقاله بر کرد کرد ٭ بهر گوشه کوهی بر افراخت سر ٭ ز بس کشته فتاد
در آن رزمگاه ٭ مجال گذر تنگ شد بر سپاه ٭ بسی شامیان گشته زار ٭ بسر افکنده بر خاک خار ٭ و آن شام را مصر و از دلیل

زبس خون که در دشت کین شد سبیل ؛ و در مقدمه و در برانغار قول ارغونشاه و تومان امیر سونجک و امیرشاه ملک و سیف خواجه شیخ علی بهادر
و دیگر امرای قشون جان‌نثار و محمد آزاد و توکل باورچی و دریا و دیگر بهادران دلیران شجاعت در میدان مبارزت درآمدند و در تمام
میمنه و میسره و قلب جنگ در پیوستند و محشری رخ نمود که هیجان از بیم و هول وحده یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب دلها در اضطراب
افتاد بیت برآورد کوس نبردی خروش ؛ محیط بلا زد بیکباره جوش ؛ دو لشکر نهادند لها برگ ؛ ببارید تیر از دو سو
چون تگرگ ؛ ز خون گشت روی زمین پرنگار ؛ ز پیکان دل و چشم کیوان فگار ؛ ز رگ تا گره از گره بوسته تیغ ؛ ز الماس گون
چکاچاک تیغ ؛ سنان ها دل زنده و زندان شده ؛ برانید تا مرگ خندان شده ؛ عاقبت صبح فیروزی از مطلع اقبال
بی‌زوال دمیده شکست بر سپاه شام افتاد و بهادران لشکر منصور بارزوی سعادت و سیاه جلادت آن لشکر بیکران و حشم بیابان را تا کنار
عمارات دمشق رانده و پراکنده ساختند و بسیاری از سوران و تیغ گذاران را بشمشیر قتال بر خاک هلاک انداختند و بیاد
افناء جان داده و یاد ... آن بود که شهور ... ببرید چهر چهار آن نوانند رسید بیت نگفتند چندان کرو ... که
... شد پشته هر سو چو کوه ؛ همه دشت بدرود خون تاخته ؛ سلاح و درفش و سر انداخته ؛ کسی را که شد شهر اندرون ؛ دگر
کشته گشت و لگه ماند از زبون ؛ ز بس خون که هرجای پاشیده بود ؛ زمین همچو روی خراشیده بود ؛ و این واقعه در روز
سه‌شنبه نوزدهم جمادی الاول سنه ثلث و ثمانمائه موافق لوی ییل وقوع یافت و در اثنای کارزار قتلغ ... سلطان حسین
که میسره لشکر شام بجانب دست او فرستاده بوده در مقابل امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ بجاده و تولاق قوچین که از
حمله نیکوان امیرزاده شاهرخ بوده ... او گرفته پیش شاهزاده مشارالیه آورد و خود بمسامع علیه حضرت صاحبقرانی
رسانید حکم ... یاساق و ... بعد از چند روز بشفاعت امیرزاده شاهرخ او را از
یاساق زده ... در حجاب ... و در آمدن مجلس همایون ... گفتار در فتح دمشق و از دیگر
فتح آن از آنجا کوچ کرده ... روز پنجشنبه فرود آمد و دیگر روز که روز ... شب شامی نژاد
تیره جبین پشت داده رو به هزیمت نهاد و ... بشارت فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین در جهان افتاد
اردوی کیهان پوی برحسب فرمان قضا جریان ... کوچ در حرکت آمد و بر ... صادر شد که عساکر گردون ...
... روان شوند و پس صفوف عساکر ... که هر یک ... بر خلاف عادت در ... آن
... روان بجهار ستون بیت تند چنین حصار او آهن ؛ زخم دندان او حصار افکن ؛ چون فلک نیلگون و راه براه ؛

سر همه سایه گستر زنگ سیاه ؛ بوس سورش از شیب و فراز ؛ از رده‌ها که دهان گشته اندرز ؛ صفی چار رانیده و در اثنای راه لشکری که
از دروازه برانغار تا نهایت جرانغار صف در رسته چهار فرسنگ بالای صف آراسته از پیش و پس محل بلند که مشرف بود بشهر درآمدند چنانچه
اهالی مملکت از لشکری و رعیت از کثرت آن سپاه ظفرپناه آگاه گشته چه تا غایت برکثرت آن اطلاع نیافته بودند و چنان بنوعی مجمع و از
محل مرتفع صف‌ها بسته و آراسته و عنقا برکشیده و کوه که فرو کوفته سوران انداختند بیت خروشی برآمد که کیوان بسید ؛ تو گفتی که هر آنچه
دیده و از آنجا پیش رانده و نزدیک شهر بر لب جوی مغاک که بیابانت خندقی بود فرود آمدند و در تو ها و کاو سرها و سه پا
پیرامون معسکر نصرت مقر حصار گونه ساختند و بعد از رکعات حزم حکم شد و سوران از جوی گذشته در مقابل دشمن کشیده میمنه
و میسره و قلب و جناح بقوز و بکاح بیاراستند و در طرف مخالف هرچند لشکری بجد و اندازه از سوران و پیاده با اسلحه و اسباب آماده
بود از بیم و هراس دست برد که روز پیشتر مشاهده کرده بودند خوفی عظیم داشتند و یارای پیش آمدن نداشتند حاکم مصر با امرا ایشان
مشورت و از حافظی و تشکل و شدن تا وشیخی حاصکی و جمعی از نوکران و محرمان مشوره کرد که در این واقعه تا چه مصلحت چه میبیند
بعضی گفتند که اگر چه زخمی رسید و بسی مردم از کشته شد و حصار بر قرارست و مردم تیغ زن بیشمار که زر بسیار و ذخیره اند که دل قوی
داشته روی بکار آوریم و جنگ را ساخته گی کرده شهر و قلعه نگاه داریم و بعضی که از تجربت و دانش ممتاز بودند این رای را صواب ندیدند
و در قسم تزیف کشیدند که خود را بتصورات فاسده بازی دادن نه کار دانایان است در حالتی که این جماعت بی رعایت ضبط و محافظت
حزم کوچ بکرده و هر کس بکال خود مشغول بوده با آن غلبه و ترتیب از پس و پشت ایشان درآمدیم و آنچه غایت سعی و کوشش بود بجای
آوردیم و قضیه آن رسید که هر کس بچشم خود دید چاره آنست که امروز بسازیم و چون شب درآید ظلام لیل لباس سلامت سازیم
و راه مصر پیش گیریم که یکیاره فقد ربح گزاف گران و عبوس بیکران از سپاه و لشکریان در شهر و قلعه مینهد و علام الناس که تمام ایشان
عالم الغیب والشهاده داند که چه بهترست از بهر نفس و مال و عیال بکان خواهد کوشید اگر دولت یاوری نماید و شهر نگاه دارند مقصود
حاصلست و اگر امر بر خلاف آن باشد باری از این فرقه ما خلاص یافته باشیم بحکم ایشان را این سخن معقول نمود و بعد از قرار بر اینکه
فرج حاکم مصر ایلچی با پیشکش پیش حضرت صاحبقرانی فرستاد که آنچه در روز واقع شد غوغای عام بود و لی جفا با جمعی جهال و اوباش
از نادانی جسارتی نمودند و سزای خود دیدند ما بر جان عهد کرده‌ایم که عرضه داشت کرده‌ایم اگر لشکر امروز مصاف دارند و بسلامت
فردا آیند فردا هر چه فرمان آنحضرت باشد کار بند شویم و بعذر تقصیرات گذشته حسب المقدور قیام نمائیم و چون ایلچی در بارگاه
عالم پناه ادرسانت بگذرد و بر لشکر جهان مطاع صادر شد و لشکر جلادت آیین معسکر ظفر قرین بازگشته فرود آمدند و چون والی

سپهر از بیم خون ریز مقتل که در صحرای شام واقع شد بصوب مغرب گریخت و فراش شب پرده‌های سیگون شام ظلام از جمیع جوانب فرو
آویخت فرمان ده مصر و شام با اکثر امرا و ارکان دولت ساخته گی گریز کرده در نیمه شب جمعه سوار شدند و روی فرار بمصر نهادند
و همانا از پیش گریخته بسبیل پیش امیرزاده شاهرخ آمد و صورت حال باز نمود و شاهزاده جوان بخت او را بحضرت اعلی فرستاد و چون
رای ممالک آرای بر آن قضیه اطلاع یافت اشارت علیه نفاذ پیوست و امیرزاده بابکر از دست راست و امیر جهانشاه از دست
چپ گرد شهر فرو گرفتند تا کس بیرون نتواند رفت و از امرا تا صد هزار و تومانیان قسیم تفدار سونجک و شیخ نورالدین و شاه ملک
و الله داد و برندق و جهانشاه و علی سلطان با دیگر سرداران و بهادران و غلبه از لشکریان در عقب گریختگان روان شدند و بسیار را از
ایشان یافته یا بر خاک هلاک انداختند و باقی هرچه داشتند از اسب و استر و شتر همه گذاشتند و نیمه جانی بهزار مشقت بیرون بردند بیت
شب قیرگون شد ز گرد سپاه ؛ چو زنگی که پوشد پرند سیاه ؛ جهان پاک چون تیره دوزخ نمود ؛ در او تیغ چون آتش و شب چو دود ؛
مخالف شتابان براه گریز ؛ سپه در عقب مانده با تیغ تیز ؛ ببار او چنان حال مجلس ؛ ره دور در پیش و دشمن ز پس ؛
فگنده این سلاح آن یکی رخت و بخت ؛ فلک خاکشان بر سر بخت و بخت ؛ سلاح و کلاه شان ز هر گونه چیز ؛ فتاده همه راه پر راه نیز ؛
و چون روز شد حضرت صاحبقران بسعادت و اقبال سوار شده و فرمان داد تا سپاه ظفر پناه پیرامون شهر تاخت کردند و در روز دیگر
شنبه بیست نهم ماه مذکور بود چون خسرو شرقی جناب آفتاب رایت سعادت از قله حصار فیروزه کار سپهر برافراخت بحکم بارک الله
فی بعثها و خمسها فرمان قضا جریان صادر یافت که لشکر تمام کوچ کرده بترتیب روان شوند و از باغستان گذشته نفس شهر را در میان
گیرند برحسب فرموده کاربند شدند و قطرابق که در پای حصار واقع است و از منحدرات ملک الظاهر سلطان مصر بجهت نزول همایون حضرت قیصر
زرنق کرده و لکن شاهزادگان و نوئینان و امرا و لشکریان در عمارات ظاهر شهر فرود آمدند و مواضع و محلات بیرون که اصل دمشق
آن است بتمام حقوق تحت تصرف عساکر درآمد و چندان مال و اسباب و اسلحه و انواع قیمه و اصناف امتعه بدست ایشان
افتاد که از امل محاسبان چالاک در نقد شمار بعضی از آن ها فراتر آید و صاحبقران دین پرور از صدق نیت و صفای طویت بعزم زیارت
امنه طلعة و سنه جبیبه رضوان الله تعالی علیهما که از ازواج طاهرات سید کاینات و سرور مخلوقات علیه افضل الصلوات الزاکیات و اکمل التحیات
المبارکات بجهرانه و زیارت بلال حبشی رضی الله عنه بسعادت سوار شده و در آن مقامات بارکات بمناجات عالم السر والخفیات قیام
نموده استغاثات و استعانات فرموده بمنزل همایون گشت اهالی دمشق در قلق و اضطراب افتادند و سادات و قضاة و ائمه علماء مشایخ
و صلحا و وزرا که ساله بقدم اطاعت و انقیاد بیرون آمدند و در موقف سلطنت و جلال متضرع و ملتمس ابتهال مستحمل گشتند و بترکات

و مقربات بعرض بندگان درگاه عالم پناه رسانیدند و ملتمس امانی قبول کرده بار بیافته و حکم شد که تحصیل وجوه امانی بر ذمت
گرده با ستخلاص آن قیام نمایند و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک و امیر الله داد و از تحصیلان خواجه مسعود سمنانی و جلال الاسلام
بشهر درآمدند و برحسب فرموده دست در دروازه را بمصلح و مسلک بر آوردند و باب الفرادیس که دروازه آنست و امرا و تواچی کان در آنجا
نشسته بضبط اموال مشغول شدند و محصلان در اندرون وجوه و اموال استعمال نموده بیرون میآوردند و بمیسردند و در روز جمعه در
مسجد بنی امیه خطبه بنفر القاب همایون زیب و زینت یافت گفتار در فتح قلعه دمشق با آنکه حال شهر بدین مرتبه رسیده بود
یزدار کوتوال قلعه با جمعی چند از آنکه آنجا بودند پشت استظهار در پندار ناقل کمات آن حصار باز داده با اظهار مخالفت
جسارت نموده و تحقیق آن قلعه در استحکام نصیب و حصول با مور حاکم است از آنجا ملک الظاهر اسلحه عظیم ما فراخته اند در غایت
بلندی و استواری ساخته و پرداخته و خندقی بعرض چهل گز تحقیقا پیرامون آن فرو برده و با این همه مشحون بوده بذخایر بسیار و اسباب
بسیار و فنون آلات و ادوات کارزار و چون مردان کار و دلاوران جلادت آثار بر فراز چنان حصاری استوار بعد از ماتی
و منجنیق‌ها آغاز نهادند و بزخم تیر ناوک و قاروره‌های نفط و غیر آن مجال نمیدادند که کس نزدیک تواند رفت بر لیغ لازم الاتباع
نفاذ یافت و شاهزادگان و امرا و تومان و لشکریان از جمیع جوانب قلعه بترتیب پیش رفتند و سرکارها بخش کرده بساختن
اسباب جنگ حصار مشغول شدند و منجنیق‌ها و عراده‌ها بر افراختند و از چوب بسیار ها گرفته سر مورچال ساختند چنانکه از قلعه مشرف بود
و آب خندق را نقب زده بیرون بردند و در اندرون خندق حفر گاه پیش برده نقبچیان بکاری هرچه تمام‌تر بکار مشغول
شدند و مورچه‌وار از فراز و نشیب صور بلکه بر خلاف معنی ممنود بیت بر آوردند مایان آهن گسل ؛ پر از خشم سرها برآورده دل ؛
آثار بهادری و مردی بظهور میرسانیدند گاه از ضرب تیر و کمان شش پرنده بر مرگ بر مرگ جان‌ها میرسید و گاه از شکستی
منجنیق و عراده کوه‌ها بر سر مردم میبارید گاه از نهیب کمان رعد فغان از جان و بیکان در دل بر آمده و در میانه
و گاه از تیزی طبع قاروره نفط دود بر سر آتش در جگر برق و بیم افتاد بیت کمان گشت دستان صفت تهمتن کار ؛
ور انجم بیکان دو دل گشت زار ؛ از آن تهم مرگش آگاه درست ؛ ز خون خورد آب و رخش برگ رست ؛ هوا گشت پیکان پر
خانه زنبور ؛ شده ز سنگ از آن رخ خورد چو قیر ؛ همی زخم عراده از هر کران ؛ ببارید بر مغز سنگ گران ؛ همان اژدها
بار پیکار ساز ؛ که آتش ازو دید بر فرزان ؛ درخت گلی نفت از آن سان شعله رگ ؛ از آن آتش شاخ و برگ ز دل سوختن ؛ بر آسمان گرده
مرغان جنگ ؛ چو مرغان که شان برگ دنقار جنگ ؛ همی آن مرغ گردی پر زده پر ؛ ز جنبش دل کوه پر پیاره شد ؛ و ز دلهای تار

جماعتی گفتند که از شاهزادگان امیرزاده پیر محمد و امیرزاده شاهرخ و از نوئینان امیر سلیمانشاه و امیر جهانشاه و دیگر امرا [illegible]
بجانب کشتن کشته و تمام چهارپایان لشکر در حمایت مراکب ایشان بعلف زار روان شوند و برحسب فرموده در این ایام نقبچیان
بسعی تمام در کار بودند و ستونهای عظیم را آتش در انداختند و برگه بر آن سر تخته و تلین تخته بیرون آوردند و باره و برج بر
سر چوبها نگاه داشتند و پیش از همه نقب برج طارمه که بلندترین برجها بود و بر کار التون بخشی تمام عمل شد و فرمان صادر گشت که آتش
در آن زنند و چون شعله قهر در آن نقب زبانه زدن گرفت برجی بآن بلندی و استحکام تمام فرو افتاد و راهی گشاده از حصار
پدید آمد بهادران لشکر منصور سپرها در سر کشیده بتعجیل دویدند که از آن رخنه بقلعه در آیند ناگاه باره دیگر دیوار بیفتاد و گردی
عظیم برخاست و از مردم خراسانیان و بلیسیان و دیگر مواضع قریب هشتاد کس در زیر آن بماندند و دلاوران سپاه که روی جلادت
بقلعه نهاده بودند باز ایستادند و حصاریان فرصت یافته باز آن رخنه را محکم ساختند لیکن خوفی عظیم و هراسی تمام بخواطر ایشان
راه یافت و در قلق و اضطراب افتادند و از بیم جسارتی که در اظهار مخالفت نموده بودند یارا نداشتند که بیرون آیند باز حکم قضا
نفاذ از حضرت اعلی بصدور پیوست و دیگر نقبها را آتش زدند و یکطرف از حصار بیکبار بیفتاد و نیزه دار کوتوال و کلانتران قلعه
سر فرود آورده در زنهار آمدند و بپای اضطرار بیرون آمده مفاتیح قلعه و خزاین بیرون آوردند و دیگر اطراف حصار که بر چوبها
گرفته بودند همچنان بماند و یرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت و ایشان را که مقدم اهل قلعه بودند بیاساق رسانیدند مصراع که
ایلی پس از جنگ ناید بکار * و اموال و اسباب فراوان و نفایس و مرصعات چندان که در قرنها باز در آنجا جمع شده بود بتحت
ضبط نواب دیوان اعلی درآمد و در قلعه انبار بسیار بود و از محصول اوقاف حرمین غله بسیار در آنجا بسر شده و چون صاحبقران
دین پرور بر آن حال اطلاع یافت فرمان داد که هیچکس متعرض آن نشود چنانکه یکی از نوجوانان [illegible]
او را چوب بسیار زدند و بجا بستند و اشارت علیه صدور یافت [illegible]
چه آخر سال بود و ایام برشتانی قوت تمام داشت [illegible] و برحسب فرموده مجموع [illegible]
و بانواع نوازش فرموده [illegible] و چندیان را که همه غلامان [illegible] بیشتر چرکس و ممالیک و چند حبشی و زنگی
مجموع از قلعه بیرون آوردند و بر شاهزادگان و امرا بخش کردند و هرکه در قلعه ماند کوچک و بزرگ از مرد و زن همه را اسیر گرفتند و
زنان همه آورده با دیگر پیشه وران و صنعت کاران شهر از جمیع اصناف برحسب فرموده با کوچ برداشت کردند که سمرقند برند
و از علما مولانا جمال الدین و مولانا سلیمان را با کوچ نقل فرمودند و ذکر آنکه حضرت صاحبقران از قصر ابلق بجانب [illegible]

بود نقل فرموده و در آن محل دلگشا که عمارتی بود بغایت نزه و جان فزا از لمعان بوارق توفیق ضمیر منیر صاحبقران جهانگیر
نقش پذیر تصور این معنی شد که در مملکتی چنین وسعت و چندین مردم بهوا و هوس این عمارات مستحکم و مواضع نزه خرم و باغهای
دلگشا و سرابستانهای فرح افزا ساخته اند و پرداخته و از برای حرمهای مطهر آل علی علیه افضل الصلوات و السلام نه از روی مروت
و نه از راه دینداری مروی رحمت [illegible] که بر سر مزار مبارک ایشان چهار دیواری برآرد و چون زبان [illegible] بآنحضرت [illegible]
این معنی گوهربار گشت اشارت علیه نفاذ پیوست تا بر آن دو مزار شریف بزرگ دو قبه عالی بسازند و اتمام آن در عهده اهتمام
[illegible] امیرزاده خلیل سلطان و از امرا امیر شیخ نورالدین و علی سلطان و [illegible] خواجه کردند [illegible] دو گنبد فلک مثال از
سنگ سفید [illegible] بکمال یافت و چون نقد رایج در آن بلاد نقره مغشوش ظاهری بود جهت تخفیف حال آن برحسب فرمان قضا
جریان نقره [illegible] صد مثقالی و ده مثقالی [illegible] و القاب همایون شرف
یافتند و نقره در میان لشکریان بجهتی بود [illegible] شصت هزار دینار کپکی بوصول
پیوست و اشارت علیه صادر شد که فتحنامها بمستقر سریر سلطنت و دیگر ممالک ایران و توران ارسال نمایند و [illegible]
و کتاب [illegible] آثار بلکه لطایف نگار و ظرایف [illegible] ظفرنامها [illegible] باطراف و جوانب عالم روان ساختند
و در آن مکتوبات طلا و نقره [illegible] فرخنده نام عالی زینت یافته بود بحضرات شاهزادگان و سایر اشراف و اعیان ممالک
ایران و توران [illegible] فرستادند و صاحبقران گیتی ستان خواجه حسن [illegible] امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ فرستاد که [illegible]
و امیر جهانشاه طرف ساحل دریای افرنج و آن نواحی و حوالی تا شهر عکه بتازند و ایشان تمامت آن ولایت را بسم
مراکب تسلط و استیلا سپرده با اموال و اسباب بسیار گرفته [illegible] معاودت نمودند و در تضاعیف این احوال حضرت صاحبقران را
مرضی طاری شد و چند روز [illegible] که بر ذات مبارک [illegible]
مزاج همایون از نهج اعتدال انحراف یافت [illegible] فرستادند تا شاهزادگان
و امرا بزرگ بزودی معاودت فرمایند و متقارن وصول ایشان [illegible] و اذا مرضت
فهو یشفین بزودی شفا یافت و در آن اثنا حضرت صاحبقران را [illegible] در مجمع خواص از سادات و علما
و ارکان دولت فرمود که همیشه بسمع ما میرسید که در آن زمان که مروانیان با اهل بیت نبی [illegible] داماد و عمزاده وصی
علی مرتضی رضی الله تعالی عنه عداوت میورزیدند [illegible]

اهل شام با ایشان در آن افعال ذمیمه و حرکات ناپسندیده موافق بودند و معاونت مینمودند و [illegible] این معنی [illegible] غریب و مستبعد
میشمرد که چگونه طایفه از امت بهترین انام [illegible] انوار هدایت و ارشاد و از تیه کفر و ضلالت رسته [illegible] اسلام
و عرفان رسیده جانب اهل بیت او بگذارند و با مخالفان ایشان همداستان [illegible] هرگونه ستم و بیداد در حق ایشان روا دارند ان هذا لشیء
عجاب و این زمان آن نقل تحقیق پیوست که اگرچه [illegible] اهل عدل بادشاهان [illegible]
حواله بایشان رفتی و چون [illegible] از خاطر عاطر آنحضرت [illegible] بحکم قضیه الحکم الاصل یسری فی الفروع
در جمع خاطر [illegible] روز چهارشنبه غره شعبان سنه ثلث و ثمانمائه عساکر گردون مآثر دست تسلط و
استیلا بنهب و غارت برگشادند و روی قهر بشهر نهادند بیت هر کوچه [illegible] تاراج [illegible] * زمانه [illegible] *
خروش خلایق بگردون رسید * تو گفتی که صور قیامت دمید * همه بام زن بد [illegible] کوی مرد * همه شهر شور [illegible] کرد *
اهالی دمشق را از ذکور و اناث [illegible] کردند و اموال و اثقال ایشان بغارت بردند و از بسیاری زر و جواهر و نفایس [illegible]
فاخره و هرگونه اسباب و مرصعات [illegible] صورت و اخرجت الارض اثقالها شاهد [illegible] افتاده و لسان تعجب [illegible] بسیاری آن
دلها بفحوای و قال الانسان مالها قایل گشت و [illegible] کثرت غنایم آن ملک بحیثی بود که چهارپایان [illegible]
همه اسب و استر و شتر [illegible] لشکریان آمده بود [illegible] نفایس [illegible]
مصری و [illegible] روسی و [illegible] که در اول وهله برگرفته بودند بیانداختند و نقود و [illegible] زر و نقره [illegible]
از بسیاری مردم صادق القول که رای العین مشاهده کرده بودند استماع رفته چون وضع عمارات دمشق چنانست که [illegible]
سنگ برآورده اند و بر بالای آن [illegible] از چوب ساخته اند [illegible]
خانه قابل احتراق است و چون آتش [illegible] در موضعی [illegible] در زمان متوجه [illegible]
و خانه مردم بسعی تمام [illegible] سوخته میشود [illegible] و این واقعه در ایام [illegible]
یافته و در این ولا روز پنجشنبه دوم شعبان [illegible] آتش در شهر افتاد و مردم را [illegible]
و سعی در آن نبود بیت جهان پاک از آتش چنان برفروخت * که زیر زمین گاو و ماهی بسوخت * ز باشیدن آتش از هر کران *
[illegible] گفتی ز چرخ اختران * چو جوشنده دریای [illegible] * [illegible] * [illegible] بهشت *
ز آتش دمان دوزخی گشت زشت * و چون [illegible] حضرت صاحبقران دین پرور در باره محافظت مساجد و بقاع خیر بسیار بود

امیرشاه ملک را بفرستاد تا جامع بنی امیه را از آسیب آتش صیانت نماید و چون سقف آن نیز از چوب بود و [illegible]
بام اندود بر بالای آن زده و در آن وقت [illegible] هرچند لشکریان کوشش [illegible] کرده آتش [illegible]
[illegible] مناره شرقی آن مسجد که تمام از سنگ برافراخته بودند تمام خاکستر گشت و [illegible] منار عروس [illegible]
[illegible] که حضرت مسیح علی نبینا و علیه السلام بر آن منار نزول خواهد فرمود با وجود آنکه آتش
از چوب و [illegible] سلامت بماند و چون دمشق بکلی بسوخت و [illegible] در آنجا بوده تاراج رفت و سایر ولایات
شام را تاخته بودند و غارت نموده رای صواب نمای جهان آرای خسرو گیتی ستان عزم رجعت تصمیم فرمود و اشارت علیه
از موقف رفعت صدور یافت که اسیران دمشق و سایر ولایات شام را رها کنند و [illegible] که با تمام آن مهم قیام
[illegible] بیت [illegible] * [illegible]
دستگیر * [illegible] * [illegible] * [illegible] * [illegible] *
گرچه بسیار [illegible] * [illegible] * ضبط احوال سلاطین کرده اند * هم به نثر و هم به نظم آورده اند * کس
[illegible] * [illegible] * گشته روشن صورت [illegible] * [illegible] *
[illegible] * کی تواند کرد چون من صد هزار * [illegible] * [illegible] * گرچه [illegible] *
[illegible] * [illegible] * [illegible] * دولت صاحبقرانی [illegible] * [illegible] *
کاین گهرها [illegible] * [illegible] * [illegible] * داور دین [illegible] *
[illegible] * [illegible] * [illegible] *
[illegible] * [illegible] * [illegible] *
[illegible] * [illegible] * [illegible] *
[illegible] * [illegible] * [illegible] *
[illegible] * [illegible] * [illegible] * [illegible] *
[illegible] * [illegible] * [illegible] *

علم عرفان جهان دیگر است ❊ رتبه معنی و صورت برتر است ❊ ظاهرش مشغول نظم ملک و دین ❊ جان انیس حضرت جان آفرین ❊
بر دلش نور تجلی تافته ❊ بهره از علم لدنی یافته ❊ گوهر بحر ضمیرش بی ریب ❊ و آنچه او راست بیشک و عیب ❊ حق تعالی این
ظل الله را ❊ آن صاحب کشور و هم تاج را ❊ یارب این اقبال را پاینده دار ❊ کامرانی حاصل و توفیق یار ❊ تا ابد باد این
سعادت برمزید ❊ ربع مسکون ملک و سلطانش عبید ❊ باطن از انوار عرفان مستنیر ❊ مظهر فرمان ربانی قدیر ❊ گفتار در مراجعت

نمودن رایت نصرت شعار از دیار شام روز چهارشنبه چهارم ماه شعبان موافق اوایل بیلان ییل با فر بخت اقلیم
گردون بجهت اشرف بوس سعادت منظور حضرت صاحبقران همال سعادت و اقبال از فتوحات که در خاطر دولتش بکتابت
در وقت عنایت تخمیر براه قاره و بک روان شد و در غوطه نزول فرموده و از آنجا اشارت علیه صدور یافت که دو شال نختم الاستال
قلمی کرده مضمون یکی آنکه امیرزاده محمد سلطان که برحسب فرمان قضا جریان در سرحد مغولستان نشسته بود محافظت و ضبط آن حدود را بعهده
خداداد حسینی و بردی بیک سارو بوغا و دیگر امرا که آنجا بوده گردد و خود متوجه درگاه عالم پناه شود که ایالت تخت هلاکو خان بامیرزاده
استحقاق او شده و مضمون شال دیگر آنکه مهد اعلی تومان آغا با فرزندان روی توجه بمعسکر ظفر قرین آورند و چون احکام لازم الاتباع
بمهر مبارک موشح گشت مصحوب [illegible] خواجه روانه داشتند و چون اردوی کیهان پوی از غوطه کوچ کرده و از قاره و بک گذشته
بعد از قطع سه منزل هوای حمص از غبار موکب همایون عطرسای گشت اهالی آنجا بارشاد سعادت از طریق مستقیم متابعت و انقیاد
انحراف نجسته بودند لاجرم از عبور لشکر منصور هیچ تشویش و غبار بحال ایشان راه نیافت و حضرت صاحبقران با امرا مشورت فرموده
بر تیغ سلاح [illegible] نوبت که از برانغار امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیرزاده سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین با ده هزار سوار
بطرف شهری که حضرت سلیمان نبی علیه السلام احداث فرموده و عمارات آن از سنگ تراشیده است روان شوند و حسام ذوالفقار که
در آن صحاری [illegible] تاخت کنند و از جرانغار امیرزاده سلطان حسین و امیر زنبق با هزار سوار متوجه صوب انطاکیه گردند
و از قول امیرزاده خلیل سلطان و رستم طغای بوغا برلاس و تمور خواجه آقبوغا و علی سلطان تواچی و دولت تمور تواچی و توکل قرقره
با پانزده هزار سوار بقصد ترکمانان گرلک که بکنار فرات نشسته بودند بصوب و جهت توجه سازند مجموع برحسب فرمان روان شدند و لشکر برانغار
تا شهر [illegible] بشتاب رفته [illegible] دویست هزار گوسفند از حسام ذوالفقار گرفتند و ایشان با شتر و اسب [illegible] خود را به بادیه کشیدند
و شاهزادگان و امرا با عساکر منصور از آنجا بازگشتند و از جبل عبور نموده بکنار فرات آمدند و ببالای آب روان شدند و سپاه جرانغار چون
بنزدیک انطاکیه رسیدند آب عاصی در راه ایشان حایل بود و گل و لای عظیم بود آنچه در آن حوالی یافتند غارت کردند و عنان انصراف معطوف داشتند

و در راه با لشکر قول که در ظل رایت امیرزاده خلیل سلطان بود ملحق شدند و باتفاق توجه نموده در کنار فرات بحوالی قلعه الروم [illegible]
رسیدند ایشان از سر جهل پای تهور پیش نهادند و دست جلادت بجنگ و پیکار برگشادند بیت هر سو جنگجویان رفته بر تیغ آب
سیل خون از چشمه تیغ ❊ سنان خالی زبان از سینه گشاده ❊ دلیران را بجام مرگ می داده ❊ ز دست نامداران زره دست ❊
همی لرزید تیر و رمح می جست ❊ و چون مقاتله با سپاه بیرون از حد آن سرکشان گستاخ بود و در شیخ حسین پسر کوکه که کلانتر ایشان
بود کشته شد دیگران روی باتباع روی بهزیمت و اضطرار بر بادیه فرار آوردند و بسیاری از ایشان قتیل آمد و غنایم فراوان از اسب و شتر
و گله و رمه ضمیمه دیگر فتوحات عساکر گردون مآثر گشت و در آنجا گوسفند زیاده از هشتصد هزار رأس بود و لشکریان از راندن اسب و شتر و دیگر
مواشی تنگ آمدند و چون رایت نصرت انتما بحوالی حمص رسید مردم آنجا از شقاوت و بدبختی اظهار مخالفت نموده عماراتی که سپاه ظفر
پناه کاه توجه نموده بودند مجموع کنده بودند و ویران کرده از آن حرکت ناپسندیده آتش خشم جهان سوز اشتعال یافت و لشکریان
هرچه در آن شهر بود بتاراج بردند و عمارتش را [illegible] آتش در مساکن ایشان نهادند بیت چه بردند پاک آنچه شایسته بود ❊
زدند آتش اندر همه شهر زود ❊ همه بوم و بر آتش و گرد و دود ❊ ز هر سو خروش زن و مرد خاست ❊ حضرت صاحبقران از آنجا [illegible]
متوجه جانب حلب شد و در روز [illegible] تا حلب [illegible] منازل و مراحل قطع کرده بآن نواحی رسید سید عزالدین هزار گری [illegible]
شاهان و موسی توبوغا و دیگر امرای قشون که در قلعه حلب بودند برحسب فرموده او را با زمین برابر ساختند و در شهر بقیه که مانده
بود بسوختند و در اقبال پیشاپیش موکب ظفر قرین پیوسته درایت فتح آیت از آنجا بکوچ بکنار فرات رسید و در این محل امیرزاده رستم و امیرزاده
ابابکر و امرای برانغار که بایلغار رفته بودند از زیر آب فرات رسیدند و امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده سلطان حسین و امرای قول
و جرانغار از بالای آب بیامدند و مجموع عساکر بساط بوس مسعود گشته [illegible] بسیار از اسب و شتر و غیر آن کشیدند و از کثرت غنایم حیوانات
در عسکر همایون جمع آمد که در اردوی بآن عظمت گوسفندی بیک [illegible] رسید و چون امیرزاده سلطان حسین در این ایلغار آثار جلادت و مردانگی
بظهور رسانیده بود و مراسم بندگی قیام نموده عواطف پادشاهانه نقوش جرایم او را بزلال عفو تمام فرو شست و اجازت
ملاقات کرامت فرموده بشرف پای بوس سرافراز گشت و از ملاحظه نظر التفات دیده دولتش روشنایی فزود گفتار در گذشتن

حضرت صاحبقران با سپاه از آب فرات و شکار فرمودن و چون شاهزادگان و امرا که بهمقون رفته بودند از اطراف
و جوانب سالم و غانم با فتوحات و غنایم باز آمدند و باردوی همایون ملحق شدند فرمان قضا جریان صادر گشت که از فرات
عبور نمایند و از برای حمل رخوت خاصه از قصبه بیره که بر کنار فرات واقع است دو کشتی بیاوردند شاهزادگان و امرا و تمام

لشکریان گروه گروه سر و سینه از آب بگذشتند و بحوالی قلعه بیره فرود آمدند امیر آنجا با پیشکش بدرگاه عالم پناه آمده بقدر مکنت
کوشش وظایف خدمتکاری بجای آورد عاطفت خسروانه شامل حال او شده و حکومت آن شهر باو ارزانی داشت و اهالی آنجا
سلامت ماندند و هیچ آسیب بایشان نرسید و در آن محل قرا عثمان برسید و بعز بساط بوس سرافراز گشته پیشکش کشید و بنوازش پادشاهانه
اختصاص یافت و چون رایت نصرت شعار از آنجا نهضت نمود خاطر همایون میل شکار فرموده شاهزادگان و امرا و لشکریان از جرانغار
و برانغار بجرگه روان شدند و بجرگه از راه [illegible] بیت باقبال گردند رای شکار ❊ که هنگام نخجیر گاه بهار ❊ شده لاله
از ژاله پر در دمن ❊ ز پیروزه پوشیده گل پیرهن ❊ و چون [illegible] بحدود راس العین جرگه بهم رسید با آنکه در این ایام صید بسیار بهر
ذخیره افکنده بودند چندان شکاری از انواع و اصناف حیوانات جمع شده بود که [illegible] بیت ز بس گرد
بیابان سیه گشت مور ❊ [illegible] ❊ گشاده کمین یوز بر آهوان ❊ چو دزدی که حمله بر کاروان ❊ نشسته [illegible] عقاب [illegible] ❊
چو بر اسب گردی بناورد چیر ❊ از آن گشته نخچیر بی راه و راه ❊ بر آن سگهای دشت چون [illegible] ❊ چنین از گوشت شکاری ملامال
و ساغرهای ملامال بر دست ساقیان مه جمال در گردش آمد بیت بکف جام و در گوش بانگ رباب ❊ بر آتش سرین گوزنان کباب ❊
و رایت فتح آیات از آنجا کوچ کرده بسعادت و اقبال روان شد و چون هوای شهر رها از روح وصول رایت جهانگشای روح افزای گشت
اکابر و اعیان با تحف و هدایا بیرون آمده و مشمول مرحمت بیدریغ گشته ایمن و آسوده خاطر بازگشتند بیت جهان جان بگیان ایمنی داد ❊
سوی شهر خود شد فرستادگان ❊ و از آنجا گذشته موکب همایون در حصاری که محل ارباب مخالف بود عبور افتاد بر تیغ سلاح [illegible]
الاتباع از موقف جلال صدور یافت و مجاهدان جهاد پیشه ساحت اسلام را از خبث وجود ایشان پاک ساختند و مال و منال
ایشان را غنیمت گرفته قلعه را با زمین هموار گردانیدند و در آن اثنا از سمرقند هند و شاه خزانچی آمده جواهر نثار و اخبار [illegible]
که از خزانه عنایات ربانی بفر سعادت صاحبقرانی آن دیار و بلاد را کرامت شده بود و استعدادت یافته بعز عرض رسانید
و از پس حضرات عالیات از سمرقند تو کل خانم و تومان آغا و از سلطانیه تو کل ملک سرای خانم با هدایا و تحفها همراه هند و شاه
بدرگاه عالم پناه آمدند و تحفها و تنسوقها معروض داشته خبر سلامتی و صحت شاهزادگان بمسامع علیه رسانیدند **گفتار در توجه حضرت**
صاحبقران ظفر قرین بشهر ماردین رایت نصرت [illegible] ضمان حفظ و حمایت پروردگار روی توجه بصوب ماردین آورد و در آن
نواحی هند و شاه خزانچی و ملازمان حضرات عالیات را که همراه آمده بودند با سلام و مکاتبات که نگاشته قلم [illegible]
عاطفت شده بود باز گردانید و سلطان حسین کیفا که بحصن کیفا اشتهار یافته و سلطان ارزن و دیگر امرا و سرداران آن نواحی و اطراف

با نثار و پیشکشها بدرگاه سپهر اشتباه آمده بدولت زمین بوس فایز گشتند و چون ملک ماردین پیش از این بقیه سر بندگان درگاه عالم پناه
در آمده بود و در قلعه سلطانیه محبوس مانده بعد از مدتی عفو گناه شاهانه [illegible] دستگیر آن برگشته روزگار شده و او را خلعت کرامت
پوشانیده و با نواع نوازش و تربیت سرافراز و بلند پایه سرافراز گردانیده و باو بندگان حضرت عهد و پیمان موکد گرداند که
تا باشد وظیفه خدمتکاری و بندگی [illegible] بجای آورد و در رضای خاطر خدام گردون غلام بهیچوجه تقصیر و اهمال روا
ندارد و اصلا جایز نشمرد و بمقتضای پیمان عهدی آن بود که در یورش شام ملازم اردوی کیهان پوی بودی و اگر [illegible]
یکی از فرزندان یا برادران را بمبادرت آن سعادت مأمور نمودی و چون در این ابواب از تخلف رای ناصواب تقصیر کرده
بود از خبث باطن خود متوهم شده و در این وقت [illegible] رسم استقبال رایت خجسته فال تقاعد ورزید و با این همه [illegible]
قدوم موکب نصرت آیین غیرت سپهر برین بر رحمت صاحبقران [illegible] سایه التفات بر تفقد حال او انداخت و بوعدها عنایت
در عهد [illegible] از سابقه شقاوت [illegible] روی [illegible] حصار
باز داد [illegible] قرب وصول [illegible] توقف عساکر گردون مآثر
بود و جنود [illegible] فرمان شد و مجموع عمارات از بازارها و خانها و غیر آن خراب کردند و آتش زدند و امرای ممالک [illegible] قرا عثمان را که
موضع او بآن قلعه نزدیک [illegible] سرافراز گردانیدند [illegible] محاصره آن حصار اقدام نماید
تفحص و تجسس [illegible] عاطفت پادشاهانه سلطان حسین کیف و سلطان ارزن و دیگر حکام و اطراف [illegible] که با قدام
اطاعت و انقیاد [illegible] سلطنت ایشان شتافته بودند [illegible] و کمر [illegible] گردانیده و اجازت
انصراف ارزانی داشت و در این اثنا حضرت صاحبقران امیرزاده [illegible] سمرقند فرستاد تا از آنجا [illegible] محافظت سرحد [illegible] قیام
نماید **گفتار در ایلغار فرستادن حضرت صاحبقران اسلام پناه بطرف گرجستان و جانب بغداد** چون اردوی کیهان پوی از
ماردین کوچ کرده روان [illegible] حکم [illegible] بنفاذ پیوست که امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیرزاده ابابکر و امیر
جهانشاه و امیر تمور خواجه آقبوغا و سید خواجه شیخ علی بهادر و دیگر امرا با لشکر جرار زره آهنگ بجانب النجق و دیار گرج روان
شوند و قلعه النجق را فتح کرده روی توجه بصوب گرجستان آورند شاهزادگان و امرا بامتثال امر مبادرت نموده و چون بالنجق رسیدند
باز [illegible] محاصره عساکر منصور بود و در آن مدت امرا و بهادران بنوبت محاصره آن قیام مینمودند و در هنگام توجه رایات نصرت
بصوب سیواس و شام [illegible] امیرزاده [illegible] شیخ محمد [illegible] امیرزاده شاهرخ [illegible] برحسب فرموده با [illegible] رفته

مشغول بودند و اهالی بغداد را زبده حالی تنگ آمده و چنانچه از آن نفری از آن مانده بودند و از مقوتی قوت و جرم
و شال آن کنه رمق میاخته هم نمانده بضرورت بیرون آمده قلعه را بسپردند و کوتوال آنجا شیخ احمدی اغلوشاه را بسته کرده بدرگاه عالم
پناه روانه داشتند و چون شاهزادگان و امرا بحوالی اونیک رسیدند و از فتح النجق آگاه گشتند روی توجه بر حسب فرمان متوجه شدند مستعجل
راندند و رسیده و دست تسلط بغارت آن ولایت برگشادند ملک گرگین از آن واقعه در حیرت و اضطراب افتاد و از در عجز
و مسکنت درآمده کس فرستاد که من کمترین بنده از بندگان درگاه عالم پناهم و چون رایت فتح آیت سایه سعادت بانجانب
اندازد بدریافت دولت زمین بوس خواهم شتافت و شاهزادگان در آن کس فرستاده صورت انقیاد و اذعان او را عرض
داشت آستانه گاه بارگاه اعلی کردند و روی قهر از تخریب و غارت آن دیار برتافتند و تا آن [illegible] در حکول و حوالی کریلاق شتاب
بود توقف نمودند مصراع تا چه فرمان آید از فرمان ده گیتی ستان ÷ و هم در آن ایام حکم واجب الامتثال از موقف جلال
صدور یافت که سلطان محمود خان و رستم و امیر سلیمان و امیر سهراب جاکو و رستم طغی بوغا و سونجک بهادر و توکل برلاس و دیگر امرای
تومان و قشون با انبوهی از سپاه ظفر پناه بایلغار روانه صوب بغداد شوند و چون بر حسب فرموده مبادرت نمودند از مراحل
نموده جانب قبلی بغداد مضرب خیام نزول ایشان گشت فرج نامی از قوم جلایر از قبل سلطان احمد متصدی حکومت آن
مملکت بود بواسطه کثرتی از اتراک و اعراب که در آن وقت آنجا جمع شده بود طبیعت نخوت و غرور در دماغ پریشان او
خیال محال نهاد و عنان جهالت از ضلالت بدست فریب امانی و آمال خسارت مآل داده با استظهار حصانت حصار و کثرت
اعوان و انصار با حشری بیشمار روی تهور بجنگ و پیکار آورد و در مقام مقابله و مقاتله بایستادند و چون آوازه لشکر نصرت
شعار انتشار یافت امیر علی قلندر از سندلی و جان احمد از یعقوبه توجه نموده بتقرب مداین از دجله گذشتند و فرج شاه از
حله و میکائیل از شیب متوجه گشته در صرصر بهم رسیدند و با سه هزار مرد در ته روی تهور به پیکار آوردند و از این جانب
امیرزاده رستم و امیر سلیمان شاه و دیگر امرا با سپاه ظفر پناه سوار شده ایشان را بشکاری در میان گرفتند و بکنار دجله راندند
در حوالی عمارت امیر احمد جنگ واقع شد و جان احمد با جمعی بهادران و لشکریان کشته شدند و جمعی از بیم تیغ تشنه خود را
بآب انداختند و بیشتر غرق شدند و دیگر امرا بکوشش بسیار جان از آن ورطه بیرون بردند و با وجود چنین شکستی که
بحال ایشان راه یافت فرج بغرجام چون عرق احمقی در بزرگی و ایالت نداشت و آن مرتبه گزاف یافته بود و شنیدن
نمیدارد که رود از سر نخوت و جاه برخیزد و آب تسکین بر آتش فتنه ریزد زبان عذر و تقریر آن معذرت برگشاد که سلطان احمد

قرار فرموده

قرار فرموده و مبالغه نموده که اگر حضرت صاحبقران بنفس خود بپایه شهر تشریف کند و رعیت را در جا عبدارد از این امر آگاه
و هر چند لشکر که بیاید البته در مقام مقاومت و ثبات قدم نهاده مملکت نگاه دارد و به مجلس بسیار دم از زر و سخن او تجاوز
نتوانم کرد و بدین بهانه پا می‌کرد و به حیله از شقاوت دو بسته رایت عناد و عصیان برافراشت و عامه مردم را از رعایا و
لشکری اغوا کرده بملازمت باره و محافظت شهر باز داشت و در هر محال باشتعال نیران قتال و جدال اشتغال نموده جسارت میکرد
ولیکن شهابش آمده دریای بحار امواج دریا آورد بیت چو جهان از بودن او سیر گشت ÷ در دلش دیو جهالت چیره گشت ÷
از خیال فاسد و فکر محال ÷ برده دندان طمع در ملک و مال ÷ تا سرش رفت از برای سروری ÷ هم رعیت شد هم لشکری ÷
و در روی کیهان پری در ظل رایت صاحبقران جهان جوی متوجه صوب تبریز گشت و سپاه ظفر پناه بر حسب فرمان بجرگه روان شده
و همه راه شکار کنان طی مسافت میفرمودند بیت شه و لشکر چو شیران شکاری ÷ شکار افکن روان اندر صحاری ÷ کشیده چهره و بسته
درکان تیر ÷ چو شیر افتاده در دنبال نخجیر ÷ گروهی شیر بوزان بر نشانده ÷ گروهی تیغ بر جوی آب رانده ÷ گروهی از پلنگان [illegible] ÷
بنعره تیز کرده در پی صید ÷ گروهی باز را پرواز داده ÷ کلنگان را بچنگ باز داده ÷ در اثنای راه لشکر نصرت پناه از راه [illegible]
نعیین که حصن حصین بود گذر افتاده و باشارت علیه تسخیر و تخریب آن صادر گشت مردم قلعه را خبر شد و با پیشکشهای پسندیده پیش
آمدند و کلید قلعه را پیش آوردند مرحمت پادشاهانه ایشان را امان بخشید و از عبور سپاه منصور هیچ مضرت بایشان نرسید و چون
موکب ظفر قرین را وصول بموصل اتفاق افتاد حکم جهان مطاع بنفاذ پیوست که بر آب دجله از کشتی جسری ببستند و طبقه عالی اردو
از آب بگذشتند گفتار در توجه صاحبقران گیتی ستان بجانب بغداد و فتح آن همراه تومان که بر حسب فرمان بغداد رفته بودند
کس فرستاده صورت عصیان و طغیان فرج و سخنان او که عذر مخالفت ساخته بود بعرض بندگان عالم پناه رسانیدند حضرت
صاحبقران چون بر آن حال اطلاع یافت بنفس مبارک با فوجی از عساکر گردون مآثر ایلغار فرمود و مهد اعلی جلبان ملک آغا را
با اغرق او باقی لشکر گذاشت و ضبط آن بعهده شجاعت و مراعات امیرزاده شاهرخ کرده امیر شاه ملک را ملازم رکاب
او ساخت و مقرر فرمود که براه چاپاران و قلاعی تبریز روند و رایت نصرت شعار در عنان عطوفت بدرگاه
براه التون کوپرک متوجه بغداد شد و چون سایه وصول بر آن دیار انداخت بر کنار دجله زیر آب در مقابل دروازه
قریه العقاب قبه بارگاه کیوان اشتباه اوج مهر و ماه برآمد و در اطراف و جوانب شهر مضرب خیام سپاه و بهرام انتقام گشت
و یرلیغ لازم الاتباع صدور یافت که نقبچیان آیین جنگ بدرگاه [illegible] باز دی جلادت بگشایند و بر لوازم حوزه قیام نمایند

از شاهزادگان امیرزاده میرانشاه و امیرزاده رستم و امیرزاده خلیل سلطان و از نوئینان امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین
و برندق و جهان شاه و رستم طغی بوغا و علی سلطان و دیگر امرای تومان و هزاره و قشونات هر کس در سر کار خود نقبچیان را
بر کار شدند و بهادران پردل و کاردان بمحافظت و محارست ایشان بایستادند فرج بغرجام از برای تحصین قبه سعیدی را که
از آن بطالعه ملک همایون حضرت صاحبقران مشرف شده بود برسم رسالت بیرون فرستاد تا کیفیت حال بیقین بازداند
و چون رسول بشرف بساط بوس استسعاد یافت و در پایه سریر اعلی مشافهه پیغام بگذارد و بخلعت و نوازش مخصوص گشته بازگردید
و صورت واقعه چنانکه بود بفرج رسانید آن تیره رای بخت برگشته با آنکه دانست که راست میگوید از سر جهل و بدبختی او را بدروغ
متهم گردانیده و بکشتند و در حبس باز داشت تا آن سخن با دیگران نگوید و در انکار آمدن حضرت صاحبقرانی اصرار نموده بر قرار در جنگ
و پیکار میکوشید و از رذالت آن جسارت خسارت مآل بجا نمیشد بیت شوم اختری بخت بد شقاوت حال او ÷ هر کار که او کند بود عین
وبال او ÷ و در اثنای این احوال خواجه مسعود سمنانی و ملکی خواجه را که بر سر کار مجبور بودند از شست تقدیر تیر رسید و بسبب حلول حادثه
ناگزیر بی مدت درگذشت بیت مرگ حق است لیک از تقدیر ÷ که [illegible] سبب شود که تیر ÷ حضرت صاحبقران لقمان نواحی را پیش امیر
زاده شاهرخ فرستاد تا با اغرق مبادرت نموده متوجه جانب شوند لقمان در موضع قلاعی بشاهزاده رسید و ایشان بر حسب فرموده
بازگشتند و چون آن لشکر گران و کثرت سپاهیان بسیار گرد بغداد رسیدند مخالفان را دهشت و حیرت از سر برآمده و بغداد که آن را دارالسلام
گفتندی نسبت با ایشان دار الظلام گشت و حصار کردند و در جمیع جوانب شهر هم ازین طرف آب و هم از آن طرف دجله خیام نزول
در هم کشیده فرو گرفتند بغداد با آنکه دوران قریب دو فرسخ بود چون نگین در حلقه گرفتند و حکم قضا نفاذ پیوست و دروازه
قریه العقاب جسری بر روی دجله ببستند و کماندان حکم انداز در آنجا کمین ساختند تا کسی زیر آب نتواند گریخت و محافظت آن
در عهده اهتمام شاهزادگان عظام امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ مقرر فرمود و ایشان در برابر دروازه سوق سلطان
فرود آمدند و در آن طرف آب محمد آزاد و لشکری برش خواجه با فوجی از لشکر بر حسب فرموده مقابل شهر با سر تا سر حراست مینمودند
تا هیچ آفریده بدر نرود و فی الجمله تمام شهر از جمیع جوانب چنان محصور و منضبط گشت که تا آنکه از طرف دجله منفذ بازدرون شهر
و کشتی بسیار داشتند هیچ آفریده را از هیچ طرف راه خلاص و مجال گریز نبود و در تضاعیف این احوال سیدی احمد اغلن شاهی را
که کوتوال قلعه النجق بود و بعد از فتح او را بدرگاه عالم پناه روانه داشته بودند چنانچه سبق ذکر یافت بیاوردند و در قهر آن فعل و اشارت
فرمود و گفتی هرگز نبود و یرلیغ ساطع العصمه پیوست که قلعه را بحکم او به سپارند تا بشرایط ضبط و محافظت آن قیام نماید و آن کس که

سیدی احمد را

سیدی احمد را بدرگاه عالم پناه آورده بود با یرلیغ بازگشت و هم در این والا امیر موسی که از جانب مادر از نبیره امیرزاده
محمد سلطان رسیده اخبار امن و سلامت آن دیار بعرض همایون رسانید و فصل [illegible] صدور یافت انتقال که [illegible] در حضان حاصل
شده بود معروض داشت و فرج بغرجام را با اهالی شهر از غایت دهشت و هراس دیده عقل تیره گشته بود و چشم بصیرت خیره
مانده از بیم سر دست برد های دلیرانه مینمودند و فدائی وار دست از سر شسته بکار مشغول بودند و چون سپاه منصور نقبهای آتش
زدندی پاره از دیوار حصار بغداد ایشان در زمان آن رخنه را بخشت پخته و گچ برآوردندی و حصار استوار کردندی و بحسب اتفاق
فصل تابستان بود و آفتاب در برج اسد و بغداد از بلاد گرمسیر است و حدت حرارت بحیثیتی که امیر او در میان آب لعاب در دهان
بجوش میآمد و مرغ در هوا از تاب گرما جگر سوخته از هوا بیرون افتاد بیت ز گرمی کوه را شد فاس شد دق ÷ گرفته سنگها حمای محرق ÷
فلک را شمع کافوری فروزان ÷ ز تابش خلق چون پروانه سوزان ÷ جهان خورشید را انگاشته گرم ÷ که از فصانه هر کوه [illegible] نرم ÷
شدی خون از حرارت در بدن خشک ÷ چو در ناف غزالان خون مشک ÷ زمین چون دیگ بر آتش فروزان ÷ میان استخوانها مغز جوشان ÷
در میان بحر زخار ÷ گهر در سینه همچون دانه نار ÷ و سپاهیان لشکر ظفر قرین در چنان حال جبها پوشیده بودند و جوشن ساخته در دست و تیغ برهم
برافروخته و با آنکه شاهزادگان و امرا چند نوبت التماس نمودند که یکبار از مجموع اطراف و جوانب حمله کنند راه
شهر بقهر و غلبه بستانند مروت و وقار و تمکین پادشاهانه کثرت آیین شان را منع فرمود که تعجیل ننمایند باشد که این بیخردان بهوش
آیند و از در پوزش و اعتذار درآمده شهر را بسبیل مطاوعت و انقیاد بسپارند تا مستحق قتل و اسر نگردند و این مملکت بکلی خراب نگردد
و چون بر طبق نگارش جف القلم بما هو کائن نوشته بود وان من قریة الا نحن مهلکوها آن رسیده بود در آن روز دیگر کسان اصلا تنبه
نپذیرفتند و از کجرفتاری و بار بر مخالفت اصرار میفزودند تا در شهر غلا و قحط پدید آمد و چون قریب چهل روز بگذشت گفتند بیست و هشتم ماه
ذی قعده سنه ثلاث و ثمان مائه روزی مردم شهر از شدت حرارت آفتاب تاب ایستادن نداشتند و بیشتر بخانها رفته باروها را خالی
گذاشته بودند و خودها را بر سر چوبها کرده و بجای خود بر آن داشته از شاهزادگان امیرزاده خلیل سلطان و از امرا شیخ نورالدین و
رستم طغی بوغا روی جلادت بشهر آوردند و بر دیوار حصار زدند نهاله اول امیر شیخ نورالدین بالا برآمده و ماهچه طوق
با اوج عیوق برآورده بر غوغا کشیدند یکدفعه کوس و نقاره فروکوفتند و هم در زمان از طرف بالا امیرزاده میرانشاه و امیرزاده
شاهرخ و امیر سلیمان شاه و دیگر امرای تومان و هزاره و صده و از دیگر طرف امیرزاده رستم و امیر شاه ملک و برندق و علی
سلطان و سایر امرای قشون یکبار حمله کردند و دیوارهای حصار را بخندق کشیدند و حصار گرداگرد از اطراف و جوانب بشهر درآمدند

و شهر بدین بعید و قد ان زلزلة الساعة لشیء عظیم مشاهده افتاد و حضرت صاحبقران آن روز بسر آن جسر فرموده که برحسب فرمان
در زیر بغداد بسته بودند و چون سپاه بهرام انتقام با تیغ خون آشام بشهر شتافتند خون گرفتگان حصاری بهر طرف توجه نمودند راه
نجات مسدود یافتند از بادیه بی نیازی آتش بلا جان ... بسیاری از خلق خود را در آب انداختند و از بیم نهنگ جان ستان
تیغ تن را طعمه ماهیان دجله ساختند از جمله بسی مردم در کشتیها نشسته و بسی شناه بزیر آب روان شدند و چون بجسر رسیدند از زخم تیر
کمانداران کمین بیاز شربت کل نفس ذائقة الموت بچشیدند و فوج شقاوت فرجام با دختری که داشت بکشتی درآمده و بالای آب
گریزان شد سپاه نصرت شعار بکنار آب بیرون شتافتند و بر ایشان تیرباران میکردند تا از سهم پیکان آتشبار خود را در آب انداختند و شعله
حیاتشان فرونشست و آن کشتی هم غرق شد و جماعت قلاچان برحسب فرمان بآب درآمدند و او را مرده برآوردند و ... خذلان
انداختند و چون در آن مقام هنگام جلوه صفات جلالی بود نعوذ بالله من ذلک و از عموم تا ثیر بسی از لشکریان کشورگشای بحکم قضا
تلف گشته بودند بر تیغ انتقام قهر صد ... که از لشکریان هر نفری سری باورد سپاه کینه خواه سر بر خط فرمان نهادند و دست
اجتهاد و کمر انقیاد بسته در طلب سرها کوشش کشادند شیر از غایت غضب سرخ روی برآمده فحوای ان الموت الذی تفرون منه
فانه ملاقیکم به بزرگ و خرد رسانیده و بسبب حرارت خشم زبان انتقام از کام نیام بیرون کشیده پیغام ذوقوا العذاب
بما کنتم تکفرون بخاص و عام میرسانید بازار سیاست چنان تند گشت که دلال اجل پیر هشتاد ساله را با طفل هشت ساله بیک نرخ
... که کسوت هستی ... صاحب مال و فقیر ... بیت ز بس کشتگان کوه ها ...
که مردگان را شمار ز بس قتل شد مرگ با خود بجنگ که بسیار کردی ... ز کثرت خود ملول فلک ... حیرتی در عقول
و نواحیان برحسب فرمان بضبط شمار روس مخالفان ... قیام نموده از سرها منارها برافراختند و عبرت عالمیان ساختند
تا دیگر کهتران با مهتران نستیزند ... بیت نشاید که روباه شیری کند رعیت بشاهان دلیری کند
نشاید که مردم شوند ز جنون ز اندازه قدر خود پا برون بفرمانده ار کو جسارت کند فلک ملک ... غارت کند
ز فرمان سلطان کسی سر کشد که گیتی بپاش قلم درکشد الا ای ... ... القصه جمعی از علما
و مشایخ که خود را به درگاه عالم پناه رسانیده سالم ماندند و عواطف پادشاهانه شامل احوال ایشان شده همه را با انعام و صلات
نوازش نمود و جامه و الاغ ارزانی داشته ... فرمود که ایشان را بمامنی که خود خواهند برسانند و دیگر مردم ... تلف گشته بودند
کارسازان ... و نوبت ... رسید فرمان قضا جریان ... که بغیر از مساجد و مدارس و خوانق عمارات ...

رجب فرموده بارو و بازارها و خانها و بقاع و رباط و دور و قصور و غیر آن همه را زیر و زبر ساختند و مضمون تلک بیوتهم خاویة
بما ظلموا بظهور پیوست و کان امر الله قدرا مقدورا گفتار در بازگشتن حضرت صاحبقرانی از بغداد و توجه فرمودن
بجانب تبریز چون آب دجله از بسیاری کشتگان گونه سرشک عاشقان مهجور گرفت و هوای بغداد از عفونت جیفهای مردگان
چون نکهت انفاس بدحالان رنجور تغییر پذیرفت حضرت صاحبقران گیتی ستان در عشر اول ماه ذی الحجه از آنجا بسعادت و اقبال
نهضت نمود و در ضمان حفظ ذو الجلال ... بالا آب ... همان حوالی نزول فرموده و موسی
که از راه در آمده بود با احکام و مکاتبات باز گردانید ... فرستاد که بضبط خود قیام
نماید ناموسی که از پیش میرزا محمد سلطان بخوارزم باز آمده ... که سلطان محمود و امیرزاده خلیل سلطان و امیرسلیمان شاه و امیرشاه ملک
و برندق و علی سلطان تواجی و توکل برلاس با جمعی امرا و فوجی از عساکر ظفر لوا بیلغار روان شوند ... مبادرت نمایند
دجله گذشته تا مشهد شرف نجف علی علیه السلام برفتند آن موضع کرم منظم را ... بعرض ... رسانیدند و
ظفر ... و تمام آن نواحی تاخت کرده مخالفان را مقهور گردانیدند و سالم و غانم ... و غانم باز گشته
بساط بوس فایز شدند و آنحضرت از راه شهر زور روی توجه بصوب تبریز آورده و معظم لشکر و اغرق را بعهده اهتمام امرای
بزرگ باز گذاشته ... که از عقب بیایند ... بیلغار فرموده امیرزاده
جوان بخت امیرزاده میرانشاه و امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان اقبال آسا ملازم رکاب ... بودند و در اثنای
آن راه کردان ... از غایت جهل و طغیان ... متعرض ... میشدند و بقطع طریق اقدام مینمودند و چون این معنی بسمع
مبارک حضرت صاحبقرانی رسید اشارت علیه نفاذ یافت و جمعی از سپاه در حوالی راه کمین ساختند و ... درآمدند از
کمینها بیرون تاختند و ایشان را گرفته قریب سی نفر ... بر سر راه بود بیاویختند در محرم سنه اربع و ثمانمایه
... ... وصول ... حضرت صاحبقرانی ...
... قطع منازل و مراحل ... وصول ... حضرات عالیات سرای ملک خانم و خانزاده
و دیگر حرمهای شاهزادگان با فرزندان ... امیرزاده الغ بیک و دیگر دراری سپهر سلطنت و جهانبانی ...
استقبال ... نمودند و بمقام ... زبان بتهنیت فتوحات برگشودند و نثار ...
... بر فرق ... و ... تا ... کوچ کرده ... و چون ...

از وصول و نزول موکب فرخنده و قبول رونق ارم یافت سادات و علما و اکابر و اعیان ممالک ایران بتخصیص تبریز که ...
رایت فتح آیات مجسته فال بحرام ساحت بارگاه جلال ... رسیدند و دیده ... انوار ... ساختند
شربت نوازش و افضال نوشیدند و خلعت کرامت و اعزاز پوشیدند و اغرق و لشکر که در عقب ... بایلی رسیدند و مدت
... در آن نواحی توقف افتاد و چون همه ... اطراف و اکناف درگاه علما ... جمع آمده بودند و خاطر عاطر حضرت ... علی
بکشف عقاید دینی و تحقیق مسایل شرعی ... در آن مدت اکثر مجالس که در پایه سریر خلافت مصیر منعقد گشت بمباحثه علمی ...
اهل فضل و تقوی ... و در آن ولا رخصت ... امیرزاده ... اجازت ... فرستاد و فرمان شد که بعد از وصول ...
و حسن جداول متوجه موکب ظفر قرین گردند گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران امیرزاده شاهرخ ابوالمعالی را بزنجان
در آن ایام که حضرت صاحبقران گردون غلام در شام بود ... سلطان ... قرایوسف که ... سپاه
انتقام ... لشکر کشیده ... اوزنجان را محاصره کرده ... شهر را فتح نموده ...
... قرایوسف ... قلعه زنجان امان ... سلطان احمد ...
... ارزنجان ... فرزند ... مراجعت نموده و این وقت ...
... زیارت کوچ کرده ... نزول مبارک ...
... امیرزاده شاهرخ ...
... سلیمان شاه ... امرای تومان و
هزاره ملازم رکاب فرخنده ...
... یلاق ... توقف نموده ... بر حسب فرموده ...
... شاهزاده ...
...
... صاحبقران ...
...
مفتوح گردد ...

با نجام رسید ... شاهزاده ... بدرگاه عالم پناه فرستاد در
صورت حال عرضه داشت پایه سریر اعلی گردانید و در آن محل توقف فرموده حضرت صاحبقران از موضع ...
فرزند ... کوچ کرده ... رضوان ... گشت
ذکر رسیدن مهد اعلی تومان آغا و شاهزادگان از ... پیش از این ... که در وقت مراجعت از ... فرمان قضا جریان ... شده بود
... که مهد اعلی تومان آغا با فرزندان متوجه اردوی کیهان پوی گردند و چون حکم ... بایشان رسید ...
... روان شدند ... وصول بخارا ... شیخ عالم سیف الدین ...
و دیگر مشایخ ... عزم راه کردند و از ... گذشته ... خان آمدند و از راه
بیابان ... بمشهد طوس علی ... زیارت ... صدقات ...
توجه براه آوردند و چون ... حضرت صاحبقرانی ... فرمود ...
برج سلطنت ... امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده ... فرخنده ...
گردانید ... مهد اعلی تومان آغا با فرزندان ...
... شرف ... سعادت ... طایف نثار ...
... حضرت صاحبقران ...
...
...
...
... حضرت صاحبقران ...
...
...
...
...

در این ولا بدولت سرب که حالیا نه امر گردند و شحنه عدل حضرت نصفت شعار از برای قطع ماده ظلم و فساد بعضی از
اعوانان ظالم نهاد را یاسا و بعضی را ادب بلیغ فرموده و به بذل تمام و انعام عام گردن و جان خواص و عوام را بربقه رقت
الاحسان عبید الاحسان در آورده **گفتار در توجه حضرت صاحبقران گیتی ستان بجانب گرجستان و رفتن بقراباغ**
اران بعد از چند روز که تبریز از فر شکوه حضرت صاحب قران گیتی ستان رشک حدیقه جنان و روضه رضوان گشته بود رای
عالم آرای عزیمت صوب گرجستان تصمیم فرموده و چون ملک قدیر از سریر خلافت مصیر مرکب سپهر توامان ماه سیر برآمد و بموضع
قسم توبه نزول فرموده و با نظارت شحنه قهر خواجه اسمعیل خوافی را **جزاء بما کانوا یکسبون** بر سر دار و بازار بدار کشیدند و چون رایت نصرت
شعار در کنف حفظ پروردگار تعالی از آب ارس عبور نموده بنخجوان مضرب خیام عبادت بهرام انتقام گشت حضرت صاحبقران
با خواتین و فرزندان و جمعی از خواص ملازمان بتفرج قلعه النجق که دران نزدیکی فتح شده بود فرموده و بالا برآمده فراز و نشیب
آن را بنظر احتیاط در آورده و از آنجا باردوی همایون باز آمده بسعادت و اقبال نزول کرد و دران محل طهرتن رسیده
و با دولت سعادت بساط بوس فایز شد و زانو زده رسالت ایلدرم بایزید را بصورت مجرد الکتیاره تقاد در عقد ارادت
بعرض رسانید و زلال حسن تقریر نایره غضب پادشاهانه را تسکین داد و حضرت صاحبقران چند روز دران محل توقف فرموده
ایلچی گرجستان رئیس ملک گرگین فرستاد و خراج و جزیه و باج طلبداشت و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و سلطان حسین و امیرزاده ابابکر
و امیر جهانشاه و امیر تیمور خواجه آقبوغا و دیگر امرا رخصت فرموده از حوالی سنکول متوجه شده و الوس شاهزاده جوان بخت
امیرزاده شاهرخ ملحق شده بدرگاه عالم پناه آمدند و رایت نصرت شعار از حلکای نخجوان کوچ کرده بمرند شاه بر نزول
فرموده و دران کوهستان روان شده و چون بکوکچه تنگز رسیده نشاط شکار از خاطر همایون سر برزده و چون رسم جرگه جانها معهود است
با قامت پیوست از انواع حیوانات بخصیص گوزن چندان جمع آمده بود که شمار و هم بحر بیان کاف در هوای حزره بحکین آن طراف
تواند نمود و چون شکار کرده فرود آمدند و دران محل امیرزاده شاهرخ و امرا که ملازم رکاب او بودند بموجب فرمان آنجا
بعسکر ظفر قرین پیوسته علامت فیروزی شعار و از آنجا نهضت فرمود و چون موضع سنکور از وصول اردوی کیهان پوی
حضرت زر نشان نهضت بکر بهرام گورکت امیر کوبر غیاث الدین برلاس از کرمان آمده بسعادت تا یید ستر بساط بوس
رسیده و وظیفه الجاشی اقامت نموده پیشکشها کشید و دران محل محمد که بگرجستان رفته بود باز آمده ملک گرگین بهادر خود را
با بسی اموال و اسباب و هر گونه تحف و هدایا از جاکر داشتگی ری و ابنای جهان پناه روانه درگاه اسلام پناه گردانیده بود مسعود فرستاد

یعطوا الجزیة عن ید وهم صاغرون اظهار رسانیده و برادر ملک گرگین بوسیله امرا ملک طغلین دولت زمین بوس دریافت
و پیشکشها کشیده و پیغام برادر بگذرانید مضمونش آنکه ما بندگان کمینه خدام آستان سلطنت آشیانیم و اگر چه این جهل و نادانی جریمه بظهور آمد
از آن پشیمانیم اگر رحمت پادشاهانه عفو گناه و سوز را بمحو نقوش زلات بندگان فرمان دهد من بعد از وظایف خدمتکاری و طاعت
گذاری هیچ دقیقه نا مرعی نگذاریم و جزیه و خراج سال بسال بخزانه عامره رسانیده و بسپاریم و از لشکران معتدار که مقرر شود بر
حسب اشارت خدام گرددن غلام جاریم عاطفت بیدریغ معذرت ایشان را بقبول ارزانی داشت و گناه ملک گرگین بخشید
و برادرش را محفوظ نظر عنایت گردانیده خلعت داد و اجازت انصراف داده فرمود که برادر بگو ترا امان دادم و خانه
قهرازین دیار بر قیام بشرط آنکه بعد ازین خدمتگاری و با مسلمانان طریق ادب سپرده رعایت ایشان واجب شماری و
بهیچ وجه از وجوه اندیشه ایذا و تشویش اهل اسلام در خاطر نیاری و لشکر مرتب داشته بعسکر ظفر قرین رسانی و رای صواب نمای
تمور خواجه آقبوغا بسمرقند فرستاد تا با دیگر امرا ملازم امیرزاده عمر باشند و باتفاق ضبط آنجا قیام نمایند و بعد از چند روز رایت
فتح آیت و از آنجا نهضت نموده حوالی قراول توبه مضرب خیام نزول همایون گشت و دران محل خبر آمد که امیرزاده محمد سلطان که پیش ازین
بوده او را بموجب فرمان از سمرقند توجه نموده و چون به نیشابور رسید امیر حاجی سیف الدین که ملازم رکاب او بوده بواسطه عارضه
مزاجی بجوار رحمت حق پیوست حضرت صاحبقران را از قدمت خدمت و سوابق حقوق ملازمت او خاطر شریف بجانب متألم شده
عبرات از دیده روان فرمود و بکلمه **انا لله و انا الیه راجعون** اعتصام نمود **والی الله ترجع الامور انه هو الغفور الرحیم**
گفتار در قشلاق فرمودن حضرت صاحبقران در قراباغ اران و رسیدن میرزاده محمد سلطان از سمرقند فردوس نشان
بعد از یکماه که در حوالی قراول توبه اتفاق توقف افتاد حضرت صاحبقرانی از آنجا کوچ کرده بسعادت و اقبال روان شد
و از بردع و گنجه گذشته **روز سه شنبه ثانی عشرین ربیع الآخر سنه اربع و ثمانمائه موافق بیلان ییل که آفتاب در منتصف قوس بود در**
قراباغ نزول فرمود و از برای صاحبقران کامکار و شاهزادگان نامدار و سراپرده ها از نی ساخته و اندرون آن خیمه و خرگاه
با وج مهر و ماه برافراخته و چون مقرر چنان بود که اول بهار رایت نصرت شعار متوجه دشت قبچاق شود هر کس بجای خود رود
بجانب دربند خیمها زده و قشلاقها گرفته مراحم پادشاهانه تمامی لشکر را او کلکا داده و دران ولا از طرف دشت ایلچیان رسیدند
و بوسیله امرا زمین بوس دریافته زانو زدند و از زبان خان قبچاق و قاآن تا با دار سانیده و اظهار اطاعت و انقیاد کرده
و هدایای جبایه رسانیده حشم آن حضرت تلطیف نموده فرمان داد و دران اثنا خبر آمد که امیرزاده محمد سلطان که بموجب فرمان از سمرقند با لشکری آمده

و بجانب جیحون روانه توجه نموده بود از آب آمویه گذشته باقی نام رسیده بیت تمام شاهزادگان مثل امیرزاده پیر محمد و امیرزاده ابابکر
و سایر اولاد و احفاد بزرگ و خورد با امیر سلیمان شاه و امیر جهانشاه و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و دیگر نوئینان با جمیع بعزم استقبال
استعجال نمودند و در جمع ارس گذشته کنار آب تا فلق مجمع البحرین گشت و میان شاهزادگان رسم معانقه و ملاطفه با قامت پیوست و از پای
بهجت و استبشار باد آمد تهنیت سلامت و استفسار احوال جهان گونه سالها و از جانبین طریق نثار جگشن سلوک افتاد و باتفاق
روی بسعادت بدرگاه عالم پناه نمودند حضرت صاحبقران گیتی ستان **بیت** ز مهرش گرفت اندر آغوش تنگ ❊ چنین تا بپرداز گشت
دو کف پیر سید از رنج راه و درد ❊ روان بر وی شهزاده پیش نماز ❊ در موقف ادب زانو زده پیشکشهای لایق از هر نوع چنانکه
مثل آن بندرت چشم روزگار جهان بیننده ندیده بود تمکن محل عرض رسانیده و امرا که اقبال نما ملازم رکاب شاهزاده بودند
چون امیر شمس الدین عباس و دیگر نوئینان تقسیم فرمان ساحت کبریای جلال اساس را بمقبل نثار ستایش و سپاس گردانیده
و در مقام ضراعت و بندگی زانو زده پیشکشها کشیدند و روزگار از آن اجتماع فرخنده آثار در فصل زمستان رونق بهار خرم از تازه گرفت
و خاطر کبار و صغار از حسن اتفاق مطرح انوار فرحت و استبشار شد فرط سرور و نشاط بساط عشرت و انبساط گسترده عام نمود
و طویهای بزرگ و جشنهای پادشاهانه با تمکین فزون از اندیشه عقل فرزانه ترتیب افتاد فرق جمال آغایان خورشید مثال تاب
دلال از نقابهای پر دین ایتاق بزرین اشراف زیب و زینت یافت و چند روزی بمحوای طرب بود ای این نظم دلگشا ترانه
سرود تمتع و چهخالکت **بیت** زمانی ز شغل جهان لکدریم ❊ هرجان بر و رده جان پروریم ❊ برسم فریدون و آیین کی ❊
ستانیم داد دل ز رز و دو می ❊ و حضرت صاحبقران امیرزاده محمد سلطان را بملاحظه عنایت و ترتیب اختصاص گزیده **بیت**
سرش را بپایست از تاج زر ❊ میان کرده کاوش بزرین کمر ❊ و از جمله نوازش که در باره او کرامت فرموده تفوز باتاری مجموع نقد
حکت بزین زر انعام فرموده بعد از طی بساط طوی و عشرت سایه التفات بر نسق امور سلطنت و مصالح مملکت انداخت و یکباره واثق بود
که بواسطه جزیه شاهزاده مشار الیه او در اینه کرده بود چنانچه اشارت بدان رفت و بپایه سریر خلافت مصیر آورده در دیوان
بزرگ ادا بر عنوان رسید و چوب لیاقی زده و چند ترا بسته بگذرانیدند **گفتار در ایلغار فرستادن حضرت صاحبقران انجم موکب**
باطراف و جوانب پیش ازین پیوسته تحریر کلک بیان گشت که سلطان احمد جلایر از بیم هجوم عساکر گردون مآثر از بغداد گریخته بروم
رفته بود و آنجا با ایلدرم بایزید برده چون آوازه توجه رایت ظفر پناه بصوب روم در افواه منتشر مردم افتاد سلطان احمد از
حوالی قیصریه از ایلدرم بایزید جدا شده و متوجه عراق عرب شد و از راه قلعه الروم کنار آب فرات پیش آمده در آنجا بغداد وقت

و با وجود آنکه بغداد از بنیاد بر افتاده بود و بکلی مستاصل شده بعمارت آن مشغول شده و دیگر مخالفان که از خوف جان متفرق شده
بودند و در گریزگاه آواره گی و پراکندگی مرکب بلجی قرده و چون سور یا کسی بار دیگر آمده و جمع میشدند و چون پرتو این خبر بر ساحت ضمیر
منیر صاحبقران جهانگیر افتاد حزم پادشاهانه اقتضاء آن کرد که پیش از آنکه ایشان را تمکن حاصل شود بکلی مستاصل ساخته جبر کرده شاهزادگان
و نوئینان را احضار فرموده مشورت نموده تقدیم رسانیدند و فرمان داد که چهار فوج از عساکر نصرت شعار بطریق ایلغار از دیار بکر
روان شوند از آنجمله امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیر سلیمان شاه و جهان ملک شاه ملک و میر علی تازه و دیگر امرا متوجه صوب کردستان و خوزستان
و واسط مامور گشتند و امیرزاده ابابکر و امیر جهان شاه و دیگر امرا با تومان صوب بغداد تعیین رفت و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده
خلیل را با جمعی از امرا و لشکریان عزیمت سمتی ولایت عراق عرب مقرر شد و امیر برندق با گروهی از سپاه ظفر پناه بتاخت جزیره و اشتغال
بقلع و قمع طاغیان آن نواحی و حوالی نامزد گشت و چون بحکم مرحمت ضمیر نصرت ماثر از بغداد الکراد پر فساد بیه قرشی در کنده ورودی
جسارت نموده بودند سفارش بلیغ در انتقام بتقام صدور یافت که اول مردم بطریق کاران فرق بسازند و در تمهر زار روزگار
از غار هزار آن هزاره برآرند و با آنکه فصل شتا بود و شدت برودت هوا بدرجه اعلی و کثرت برف و دراها بحکمی
که نامه داستان آن نمی نمایند عبور میسر نمی شد شاهزادگان و امرا با امتثال امر مبادرت نموده هر فوج بصوبی که اشارت رفته
موقف روان شدند و در ناحیه با تنی خاتون که گردان سپه از غلبه برف و سختی سرما از کوهها فرود آمده بودند و در مجرا نشسته
تحت ازایشان آغاز کردند و حشری بیشمار بتیغ آبدار بشتابان گذرانیدند جماعتی روی بصحرا نهاده و نهادند که جان تندان دربست
بابیرون برند و در بسیاری برف و استیلای برد میسر نشد بلکه عجز زینهار آورده ایشان پیش و چون آتش قهر که بخفیف خود بسوخت
چیالی بر افروخته بودند اشتعال یافته بود خرمن زندگانی ایشان بسوخت و چند فتنه که در هوای جهل و ضلال پرواز داده بودند
سایه شات و آفات عاقبت بر حال ایشان انداخته روز حیات ایشان تیره تر از زاغ شده ورودی برف از خونشان گون
منقار طوطی گرفت **بیت** ز بس کشته کافتاد در کوه و دشت ❊ جهان گفت بس بس که از حد گذشت ❊ و بعد از آن امیرزاده ابابکر
و امیر جهانشاه روی جلادت ببغداد نهادند و در آنجا انتهابات و مرات چنان برسیدند که مرغ بلند پرواز را در فرو تنشست
آن مجال عبور دشوار بود و علی الجمله چنان روزی ببغداد رسیدند که سلطان احمد از غایت اضطرار بکشتی برامن خود را
بی از آن گشتی در انداخته و بر شط گذشت و از آن طرف آب با سلطان طاهر پسرش و معدودی از نوکران بر بیابان با وپای
سوار شده متوجه صوب حله شد و لشکر بالیغار آمده آن راه درست در بغداد توقف افتاد علی الصباح چون توجه سلطان احمد تحقق شد

امیر جهانشاه بکاوشی تا حله رفت و چون او خبر یافته بود و از آب فرات بگذرد و خانه و مالک رفته بود آنجا توقف نمود
و از برای عرض صورت حال سوروری را تعجیل روانه درگاه عالم پناه گردانید و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده خلیل سلطان
از راه چمچال در آمده مندلی را غارت کردند و امیر علی قلندر که از قبل سلطان احمد آنجا بود گریخته و از شط گذشته مردم و احشام
آنطرف جمع آورده کنار دجله تا لب آب پای تحله قرار گرفت و امیرزاده خلیل سلطان با بنده سلطان بر جهانگیر برلاس
با پانصد مرد جلد از بالای آب بفرستاد تا از شط عبور نمایند و از عقب ایشان در آیند و خود با لشکر در برابر بایستاد
و چون بابنده سلطان از آب گذشته قفای مخالفان فرو گرفت لشکریکه در مقابل ایستاده بودند روان بر آب زدند و چون
باد گذشته آتش کینه را با آتش قهر در بنه ثبات و خرمن حیات اعدا فکندند و مجموع اشرار را متفرق و پراکنده ساختند و
غارت کردند و امیر گرفتند و امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه در ورود پیغام یعقوب بازوی تسلط دراز کرده احشام ساکی
و جلی را تاراج کردند و امیرزاده رستم که جهت قشلاق از شیراز بشوشتر آمده بود برحسب فرمان متوجه بیابان موت و از آنجا باتفاق
روی توجه بجانب عباده و واسط نهادند و شیخ اویس کرنجوجی کری ایشان را که بر بنه گماشته بود و نگهدار مریضه گوسپندان جلد
نگذاشته و شب گیر کرده بجنبیدند زیارت سید احمد کبیر دریافتند و از آنجا در وزرا رفته اعراب عبادله را تاخته و غارت کردند
و اسباب و شتر غنیمت بسیار گرفته و از آنجا معاودت نمودند و باز از آب عبور کرده بشوشتر آمدند و امیر سلیمانشاه و دوستم و دردولتو
و محمد مجد بشر و داروغه زقول و تمور خاجه دار و خاجوزه و شمس الدین و چهار که متصرف و عمله از خوزستان بود همه را بغزه کرده
و جه بسیار از ایشان استخلاص نمود و امیرزاده رستم از آنجا برحسب فرمان عازم شیراز گشت و شاهزادگان و امرا که با امیرزاده
و جواب بحیون رفته بودند از ایشان در عراق عرب توقف نمودند و دیگر مخالفان را تاخت کرده غنایم بسیار گرفتند در
اول بهار برحسب فرمان عازم درگاه حضرت صاحبقران گیتی ستان شدند و امیرزاده پیر محمد و امیر سلیمانشاه و دیگر امرا که با ایشان
بودند بهمان عزم روان شدند و در پل خالص که نزدیک جبل حمری واقعست در ده از ده فرسخی بغداد و چهار فرسنگی قرا بهم
مجموع بهم رسیدند و باتفاق روی توجه بپایه سریر اعلی نهادند گفتار در ذکر اسبابی که تجدید موجب عزم حضرت صاحبقران
شد بجانب روم چون قرا یوسف ترکمان در میان مملکت سلطان روم تا ترتیب دست فساد بر گشاده بود و پای از جاده راستی
و سداد بیرون نهاده و سر به بیباکی بر آورده راه طریق بر آینده و رونده او از بزرگ و کوچک میشوراند و از طمع مخالف ملک
راه زیر امکی ساخته و آخر طمع او از ره حجاز را تبه بر سانید حضرت صاحبقران که طبع همایونش رحمتی استی بر کشیده رشتی

برخاتم دولت ابد پیوند که غره جبین سلطنت و فرمان فرمایئست نوشته بنظام حقوق اسلام و قطع ماده شر و فساد او بر
ذمه همت پادشاهانه واجب شناخت و او در آنوقت از بیم عساکر گردون مآثر گریخته بود و بروم رفته و ساحت حمایت
قیصر که ماین نجات تصور کرده بنابراین داعیه یورش روم در خاطر مبارک سر بر زد و چون آن معنی اشتهار یافت و آوازه
بروم رسید قیصر متوهم شد و اهالی آن دیار در اضطراب افتادند اکابر و اعیان مملکت از علما و صلحا و اشراف مشایخ
ایلدرم بایزید رفتند و زبان نصیحت این معنی را بعبارات مختلف عرضه داشتند که این پادشاه بسیار شوکت که
عازم این جانب شده دولتی عظیم دارد و تا غایت هر که پای از جاده فرمان بر داری او بیرون نهاده سر
بر باد داده و هر که از متابعت او برتافته بیکبار امان نیافته اعوان و انصار او هر کار بزرگ و شغل خطیر که پیش بگیرند
باسانی میسر میشود و روی توجه بهر کشور و دیار و شهر و حصار که بیاورند بآنک سعی مسخر بگردد و این معنی بمبالغه غایت
ربانی و تاییدات آسمانی تواند بود با چنین صاحبدولتی مخالفت ورزیدن اصلا مصلحت نیست صواب آنست که از در
مصالحت و موافقت در آیند و در تراضی خاطر ایشان حسب المقدور سعی نمایند ایلدرم بایزید را آنسخنان معقول نمود
و خود نیز خایف و اندیشناک بود یکی از قضات اسلام با ایلچی سخندان و مکتوبی مشتمل بر اظهار اطاعت و اذعان بحضرت
صاحبقران گیتی ستان فرستاد و در قراباغ اران بدرگاه عالم پناه رسیدند و بوسیله شاهزادگان و نوئینان شرف
بساط بوس استسعاد یافته مکتوب رسانیدند و زانو زده باداء رسالت قیام نمودند محصل کتاب و خطاب تمه آنکه چون
عنایت ازلی از خزانه تُؤتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ خلعت پادشاهی و جهانبانی بر قامت اقبال آنحضرت آراسته ما
در مقام مطاوعت و طاعتگزاری صادق دم و ثابت قدمیم و اگر بعد ازین خلاف این معنی بظهور آید بعد ازان جز
طریق اطاعت و انقیاد سپرده نخواهد شد حضرت صاحبقران فرمود که چون والی شما باقامت فرض جهاد قیام
مینماید و پیوسته با فرنج غزا میکند ما بالطبع اصلاح خواهان آن میشیم که متوجه آن طرف شویم و لشکر بآن مملکت کشیم که
خاطر بهیچوجه رخصت نمیدهد که دیار اسلام را خرابی روی نماید و موجب شماتت بدیان گردد لیکن قرا یوسف ترکمان که
یورت او و آباءش در میان ممالک اسلام واقع شده و مفسدیست که در ارتکاب فساد و از جهالت تعطیل طریق و نهب اموال مردم و غارت قوافل
و ذمیمه جسارت مینماید و بسبب افساد و بیداد او مسلمانان پیش ازین بسر رسیده که فرزیکانکان اطراف و در این وقت از بیم عساکر
منصور ما گریخته و بآنجانب آمده والی شما او را جا داده حمایت میکند و این معنی بغایت نامیندیده است او را از کمال
نیکوکاری جای نکرد

بار باید که تقصیر تفصیل قضیه آن دو محل برگماشته کار او را فرو گذارند یا او را بنده کرده پیش ما فرستند تا گناه او برسید و جزای او داده شود
یا او را از مملکت خود برانند تا ماده نزاع انقطاع یابد و اساس موافقت و دوستی استحکام پذیرد و بعد ازان جهت غزای کفار آنچه مقدور
باشد از مساعدت و معاضدت بجای آوریم فرستادگان روم قبول اوامر علیه را بخضوع و خشوع التزام نمودند آنحضرت ایشان
روزی چند بعزم شکار سوار شده و از آب ارس عبور فرموده خدم بجرگه شکار و شکار و در آن تمام تمامت ان صحاری و جبال را احاطه
کرده بعد از چند روز جرگه بهم رسیده و از کثرت اجتماع انواع حیوانات و اصناف جانوران معده وقت وَإِذَا الْوُحُوشُ
حُشِرَتْ مشاهده افتاد شاهزادگان برحسب فرمان بمیان در آمدند و ناوک پیکان آتش افشان صید فراوان انداختند و عاطفت
پادشاهانه طغرلی و ایلچیان روم را رخصت فرمود که شاهزادگان موافقت نمایند جمعی از ایلچیان مثل محمد رزاده و توکل بادوجه
و دیگر ترکان علم انداز با ایشان بجرگه در آمده و بسی شکاری را از طعمه حیات عاری ساختند و چون جرگه بیک فراهم آمد چنانکه
پنج شش صف لشکر از عقب یکدیگر بایستادند و شاهزادگان و امرا هر یک بجای خود باز نشستند و تماشا میکردند و تمام شکاریان
از هر نوعی بالای هم افتادند که تماشا و تنها از ایشان پیدا گشت و بعد ازان اجازت شد که عامه سپاه بصید و قید مشغول
گردند هر کس حسب المقدور پنج شش بر دست میگرفتند و میبردند و چون خاطر همایون از شکار بپرداخت بار دیگر عالی رجعت فرمودند
بعد از چند روز حسب اشارت علیه جشنی خسروانه ترتیب یافت که چشم زمانه در ادراک آن خیره مانده و مرتب گشت و در آن جشن ایلچیان روم را
نوازش فرموده خلعتهای فاخر پوشانید و بانعامات پادشاهانه کلاه و کمر سرافراز گردانیده و فرمود که ما را این زمستان همین
جای توقف خواهد بود و اول بهار تایید پروردگار نهضت نموده تا حدود روم میآئیم و انتظار وصول فرستادهٔ ازپیش والی
بکشیم اگر جوابی بر نهج صواب رسید فهو المراد والا بیت به جنیم تا خود هنگام جنگ، که گردد چو موم و که گردد چو سنگ،
و بایزید چهارای ایلچیه را با جمعی از رسم رسالت با مکتوبی بر او شان گرد و روان ساخت مضمون کتابت بعد از سلام و تحیت آنکه
سخنانیکه ایلچیان رسانیدند از سر صدق و دیانت بیان که آنچه در باب قرا یوسف ترکمان گفته ام کاربند شود و یکی از خواص
امرا و بزرگ خود را بفرستند درین جانب عهد و میثاق را با یمان مؤکد گردانند و بعد ازان ابواب رسل و رسایل از جانبین
مفتوح گردد و مسلمانان در میان متضرر نشوند و الا بیت و گر من سپاهی فرستم بروم، تو از تیغ فولاد گردد چو موم،
وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى گفتار در حفر نهر برلاس بحر ناستاهی آلهی کرانه ندارد و آثار علم و قدرت قدیم حکیم نهایت
نپذیرفت و چون خلعت اعزاز طراز خلافت پادشاهی بعنایت بنده و نوراز نوع گرامی انسانی کرامت شده و بیلسان اتصال دایم الاتصال

فضل و افضال که پیوسته از آن دریای بی نهایت بمظاهر اسماء حسنی و صفات علیا بر ارباب استعدادات مخلوقات جاری است و در تقسیم
نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ قسمت بهره رفته نصیب هر خجسته رعلوم بمیرسیده نهرهای عظیم و جویهای بزرگ بر زمین فاقت اینانی یافته و آنچه
از منبع قدرت و علت افتخار یافته تواری قدرت و اختیار که از سکینه خلیج اعظم آن در خرم تک واقعند از سلاطین بزرگوار بر آید
و لاجرم از انقطاعیه نامدار در هر دیار غرایب آثار و بدایع اطوار بظهور آمده بر روی روزگار یادگار میماند و بتعاقب سیل نهار
و تمادی اعصار و ادوار مجوای شعر إِنَّ آثَارَنَا تَدُلُّ عَلَيْنَا، فَانْظُرُوا بَعْدَنَا إِلَى الْآثَارِ، بگوش و هوش اولوا الابصار میرسانند
و از جمله ملوک گذشته در صحاری حوالی ارس جوئی بزرگ از آن نهر بریده بوده و بمرور ایام منقرض و انجرام پذیرفته بکلی منطمس و ناپیدا
شده بود و در هنگام شکار نظر صاحبقران کامکار بر آن افتاد بر حسب همت پادشاهانه مقتضی تجدید حفر آن جوی شد و جهت
آن قصه از آب ارس عبور نمود تجدید آن نهر فرمان داده و برحسب اشارت علیه تواجیان آن را بر امرا و لشکریان قسمت کرده بتقرب
یکماه جوئی که ده فرسخ طول آن بیشتر بود بنوعی حفر کرده شد که جریان کشتی در آن ممکن بود و دهنه آن جوی از نهر ارس بموضعیست
که کلوسک جلکشی معروف و پایانش تا محلی که اعراب سر جبیل گویند و آن جوی نهر برلاس موسوم گشت و از آن آب بسی از قری و طواحین
و باغات و بساتین معمور شده و با آنکه اوقات همایون ساعات صاحبقران مستوره صفات چنانچه او سطاوی قصص و حکایات گذشته
مستفاد میشود پیوسته در طی بلاد و بودشهای سنگین بمقاصد مصالح گیتی ستانی و کشورکشائی فتح و فیروزی و تمهید قواعد سلطنت
و جهانبانی از موافق نوازی و مخالف سوزی مصروف بود از بس همت کار را که با مر عمارت راجع گردد چندان آثار گوناگون در
دیار از نفحات معمارت آنحضرت صدور یافته که حفر نهر مذکور نسبت با آن جوی حوزه ایست قیاس باقمان و نهری مختصر از نهر جیانان
وَمَا التَّوْفِيقُ إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ التُّكْلَانُ وَ الْمُسْتَعَانُ گفتار در نهضت رایات منصور از قراباغ و توجه نمودن بصحاری سکور تو اقبال
هفتم در جدوت رسید که وزیروج ذوجه ین است و امتزاج لطیف از فصل خلف لازم آن آفتاب رای صاحبقران گیتی ستانی خواست
آنکه در دیار روم بفرض جهاد قیام مینماید و ایلچی ترک بایندکان در رگاه پیک جهانه منزلت در تصمیم عزم یورش و فتح کردن
آن غزیمت مسترد بوده و چون روم ملکی عریض و وسیع است و در آنجا لشکر بسیار مستعد آماده رزم و پیکار و عساکر نصرت شعار از سالها
باز پیوسته در تضاعیف یورش و ایلغار مشغول نهر مخالفان و تسخیر بلاد و دیار امرا در این وقت از توجه بجانب روم متفکر و اندیشناک
بودند و چون شمس الدین المانعی بواسطه زیرکی و زبان آوری در پایه سریر اعلی راه سخن گفتن داشت نوئینان و امرای بزرگ باتفاق
او را بر آن داشتند که بهنگام مجال مسامع جلال رسانید که امرا بر آنند که در باب غزوت روم تاملی سزا نماید فرمود که جای این سخن است

و این سخن را باین معنی رواج داده که زعم منجمان آن است که لشکر ختای را از کوچ روم یعنی بینایه و چون شمس الدین مذکور صحت اندیشی
نوئینان بعرض رسانیده و بکلام احکامیان متوکل گردانید حضرت صاحبقران جهت رفع دغدغه او را مولانا عبدالله لسان را علیه الرحمه
از کیفیت اوضاع و انظار فلکی استفسار نموده مبالغه فرمود که آنچه از دلایل نجومی مبنایه بر آن است باز کشف مولانای مشارالیه عرضه داشت
که در تقویم امسال که سرورش اقاله حکم احکام قطعی شده است و طالع این دولت در غایت قوت است و از مخالفان در غایت ضعف
بحسب اتفاق ذوذوابه ظاهر شده بود در برج حمل چنانچه در آخر روز تا وقت غروب شفق از جانب غروب مینمود و بعد از چند روز
هنگام صبح در طرف مشرق پیدا بود مولانا عبدالله از مؤلفات مولانا محی الدین مغربی نسخه بمجلس همایون آورده نقل نمود که ذوذوابه
در برج حمل ظاهر گردد لشکر از جانب مشرق بر بلاد روم مستولی گردد و والی روم در دست ایشان گرفتار آید القصه از روز پنجشنبه
سیزدهم موجب شهر ربیع ثمان مائه از یورتی که قشلاق قرباغ بود کوچ کرده هم در قراباغ سبزه زاری فرود آمده و چند روز
هم در آن حوالی توقف فرمود و چون فصل زمستان تمام آخر شد و سلطان ربیع ربان بهفت اقلیم پیمان و از برجهای زمستانی عبور نموده حمل که
اول برجهای بهار است انتقال کرد آنحضرت در روز پنجشنبه هفتم شعبان سنه مذکور موافق اول نوروز جلالی و تلاقوی ئیل
بسعادت و اقبال سوار شده و از قراباغ اران در ضمان حفظ و کلائت ملک دیان متوجه سمرقند گشت و میرزاده محمد سلطان برحسب فرمان
از آب کر گذشته کنار کنار آب روان شد و رای جهان آرای مولانا عبدالله صدر را از برای منفرد اصفهان و ضبط اموال آنجا در سال گذشته فرمود
و مولانا قطب الدین قومی را که هم از صدر بود جهت نسق معاملات و دیوانی تبریز فرستاد و رایت نصرت شعار از بردع و گنجه گذشته و بجهاری
شکور بمعرض خیام نزول همایون گشت و بعد از چند روز که جهت عرض توقف افتاد رایات آفتاب اشراق روی توجه بجانب اتفاق آورد
و چون سرحد گرجستان کنار شهر معسکر ظفر قرین شد از راه پای دولت روز افزون کوس گرانمایه زیب افسر سلطنت و پادشاهی
گشت در روز آدینه بیست و چهارم رمضان سنه اربع و ثمانمائه هجری که شب اسم اردی بهشت جلالی سنه اربع و عشرین و ثمانمائه بود
موافق ایت ئیل میرزاده شاهرخ را پسری آمد بطالع سرطان و چون این بشارت بمسامع علیه رسید سواد بهجت و سرور تضاعف پذیرفته فرمان
لشکر دیپاس قیام افتاد و او را محمد جوکی نام نهادند و تمامی آقایان و شاهزادگان و امرا و نوئینان زبان و دست استظهار
بتهنیت و نثار برگشادند و کفالت و محافظت او بعهده علی خانزاده قرار گرفت و میرزاده محمد سلطان که از اطراف آب کر
شده بود جماعه لشکریان البرز را تاخته و غنایم گرفته در محل معسکر ظفر قرین پیوست و چون در اردوی کیهان پوی از منقله گذار کرد کوچ در کوچ
آمد قربانی و جب الاذعانی نفاذ یافت و حضرات عالیات سرای ملک خانم و دیگر خواتین عظام و حرمهای شاهزادگان و فرزندان

ارجمند

ارجمند میرزاده الغ بیک و میرزاده ابراهیم سلطان و میرزاده پیر محمد جهانگیر و میرزاده ایجل و میرزاده بایسنغر و میرزاده
سیورغتمش و دیگر درراری سپهر کامکاری باز گشتند و آدینه بیست و پنجم قتلغ بلارات ایشان ماسور گشت و چون به تبریز رسیدند بموجب فرمان
بقیه فصل تابستان در آنجا توقف نمودند و اول ماه سلطانیه فرمودند و بسعادت و اقبال بشاهت و جلال بسیده اقامت
و استراحت باز دادند و چون بولی سکول از اشراق اشعه رایات فتح آیت منور گشت مکارم اخلاق پادشاهانه بر طبق مضمون
و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا محمد ایلچی را پیش یلدرم بایزید فرستاده مؤدای رسالت بعد از تقدیم نوازش و استمالت اگر تیمور چند
حصار که دون مارز روی غربت بتصرف ملازمان قول اهانت کرده پیش ازین اجلاع رفت اگر آن ایلچیان صحیح قبول راه دهی
و تقصیرات او یکبار آوری و قلعه کماخ که پیوسته داخل این مملکت بوده در تحت تصرف حکام و ولات ممالک ایلکانی گذاری ممالک
روم ترا مسلم ماند تا در آن حدود از سر اطمینان خاطر و فراغبال با مخالفان دین بجهاد و قتال اشتغال نمائی و هر چه ملتمس از جناب باشد
مبذول و مساعدت دریغ نداریم بیت اگر بشنوی آنچه نیکوتر است ✽ نکردی زپیمان عهد درست ✽ نداریم دریغ از رضای تو هیچ ✽
عنان از طریق سعادت مپیچ ✽ گفتار در قلعه ترکوم و معاودت شاهزادگان و امرا که در زمستان بتاخت رفته بودند
در آن نواحی حصنی بغایت حصانت و استحکام بود بقلعه ترکوم موسوم و مشهور و قریب دویست نفر از بدبختان گرجی در آن محصن
شده بودند و سر طغیان از ادای جزیه پیچیده متعرض مسلمانان میشدند و آینده و رونده را زحمت میرسانیدند در آن وقت طغی که
حاکم ایشان بود نایبی گرجیک نام قایم مقام خود ساخته بود و غنیمتی نموده چون صورت این احوال بسمع مبارک حضرت صاحبقران
رسید یرلیغ جهان مطاع صدور یافت که امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و امرا قشون موسی توی بوغا و سعادت تمور تاش
و تمور ملک و غیرهم روی اهتمام بتغییر نظام آن گمراهان شقاوت فرجام آورند ایشان برحسب فرمان متوجه آن قلعه شدند و از برای اتمام
حجت پیغام فرستادند که اگر مطیع شوید و جزیه ادا کنید در امان باشید آن تیره روزان بخت برگشته از تکیه حصار و فریب غرور پندار
در ورطه هلاک و دمار افتادند و باستظهار حصانت حصن جنگ و پیکار آماده شدند و چون سپاه ظفر لوا غلغله صلوات و تکبیر از چرخ اثیر گذرانیده
دست اجتهاد باقامت جهاد برگشادند آن کوردلان گمراه تا چند روز در مقام معارضه جان سپاری بودند روز ششم صبح ظفر از مطلع اقبال بتمامی
برآمده قلعه فتح شد و آن خاکساران باد پیمای از آب تیغ غازیان باتش دوزخ پیوستند و قلعه را از بیخ کنده با زمین هموار ساختند
و بعد از ده روز طغی که آن حاکم بی نوع بود پناه به درگاه گردون اشتباه آورده و عفو پادشاهانه از آن در یافت و چون رایت نصرت شعار بارک
رسید چند روز در آنجا توقف افتاد و فرستادگان از روم باز آمدند و چون از بیعاد ترسید و هماعین دو ماه گذشت و خبری نیامد حضرت صاحبقران

فرمود که عجب حالتیست نزاده و تبار عیاری عظیم است هرچند یلدرم بایزید را و ساز کاری میکنیم او با شنه که روم هم بغز اسلام است
از هیبت عبور لشکر کینه ور با سایر عالم بانه عرق رکانی او را انگیزد که قدم در طریق مستقیم متابعت و مصالحت نهد و امیدوار نجات را باید
متنفرسنده و از خود رائی تنیزه و از حد گذرانیده و بان رسانیده که بضرورت لشکر بر سر او میباید کشید با آنکه هیچ طمع بملک و مال او
نداریم بیت خانم که تقدیر داور چیست ✽ که داوری برکه باید گریست ✽ اگر زیکی اگر بد بحکم خداست ✽ کرا راه پرسش چون و چراست ✽
و مهد اعلی تومان آغا و میرزاده سعد وقاص پسر میرزاده محمد سلطان را از محل سلطانیه باز گردانیده و از آنجا کوچ کرده با
عساکر گردون مآثر متوجه روم شد و چون در فراز ارض روم از نزول افواج سپاه فیروزی علامت نمودار صحرای قیامت گشت
شاهزادگان و امرا که در زمستان از قراباغ بطرف گرجستان و عراق عرب بایلغار رفته بودند و ایشان را مقهور گردانیده
و غارتیده چنانچه تفصیل گفته شد در اول بهار با قنایم بسیار از راه قلاغی و عقبه سونتی متوجه درگاه عالم پناه شده بودند
اتناق وقاونک گذشته در این محل بمعسکر ظفر قرین پیوستند گفتار در فتح قلعه کماخ و رسیدن رسولان از جانب روم از قلاع
مشهور که بحصانت و استواری معروف و مذکور است قلعه کماخ است بر روی سنگ پاره واقع شده که اندیشه را در ترقی معارج
آن نردبان از طبقات سموات باید ساخت و در پیرامن آن دره ایست که اوهام را در قطع مهابط و مصاعد آن پای سلک حیرت
بر آمده با ربسر هیجده فتور باید انداخت و در دامن آن باغات و بساتین بسیار برکنار فرات خوشگوار تذکر نیه جنات تجری
من تحتها الانهار بیت زبیش سر بار و سنگی بلند ✽ ز طرف حصارش فلک را کمند ✽ به پیرامنش دره دیولاخ ✽ تنگ اندر او هم
میدان فراخ ✽ شکفته بر بام تسخیر آن ✽ کمند طمع هیچ عالیکان ✽ بساتین او در کنار فرات ✽ نموداری از فردوس و آب حیات ✽
و از غرایب آن سرزمین آنکه هرسال در فصل بهار سه روز متوالی صغار طیور بجنبه بجه عصفور که از نور بر آورده باشد در هوا فرود
میآید و اهالی آنجا او را جمع آورده نمک سود میکنند و در اوانی و ظروف ذخیره میسازند و هرچه در آن سه روز گرفته نشد دیگر در بیش
بزرگ شده میپرد میرزاده محمد سلطان در پایه سریر اعلی زانو زده التماس که تسخیر قلعه مذکور باو حواله رود حضرت صاحبقران کرده
ملتمس او را مبذول داشته با لشکر امرا و تومان و هزارجات تسخیر آن قلعه فرمان داد و شاهزاده برحسب فرموده باسباب آلات محاصره
و جنگ حصار بایلغار متوجه شد و چون آنحضرت بارزنگان رسید امیرزاده ابابکر و میرزاده خلیل سلطان و سلطان حسین میرزا و
اسکندر و امیر جهانشاه و امیر شیخ نورالدین و امیر برندق را با لشکر از عقب امیرزاده محمد سلطان فرستاد و چون آن شاهزادگان
بشارالیه رسیدند اطراف و جوانب قلعه فرو گرفته بمحاصره مشغول گشتند بیت تا به ده روز تا بتش جنگ ✽ بجموم روان کرد خرسنگ ✽

دلیران

ز بس نعره و غریو کوس قتال ✽ فزون گشت آن زلزله در عروق جبال ✽ سپاه منصور آب از قلعه بسته نقبها زدند و از ریسمان نقبها ساختند کمند
و هم شیر مردان طرب بلرها که نقبجیان جز روی سنگ و بر کنان جا بیاز زده و بالا رفته و بر قلعه بیاوران بالا استوار کرده و میرزاده
محمد سلطان جماعتی از بهادران را تعلیم تعیین نام توشه مقرر فرمود که با آن نردبانها بالا روند مردان کار در آن شب تاریخ
یوش ای بالک و جوش نقب نقش گرفته و چون اهل حصار خبردار شدند دست بخنجر ربیع و دفع برآورده و در آن سنگهای گران
پران کردند و علی پسر سجف دوشت عمرزاده امیر عباس با چند کس دیگر از نردبانها خلاصه شده در افتادند و ودیعت حیات را بمتقاضی
اجل باز دادند روز دیگر که خسرو سیارگان با تیغ گیتی ستان از قله قلعه فیروزه حصار بر آمده رایت فیروزی بر افراخت عساکر
گردون مآثر کورگه فرو کوفته جنگ سلطانی در انداختند و از جانبین رعد و برق در کار آمده و در فراز و نشیب سنگ و خدنگ آمد و شدن
گرفت از جوش لشکر و خروش گرد فرمول روز محشر را نمود و زبان تهور مردان مرد و دلیران روز نبرد در مقام سربازی و جانبازی
بیاری این ترانه میسرودند که رباعی گر سر برود ترک کلاهی کم گیر ✽ ور تن نخورد کیاهی کم گیر ✽ بر مزرع گیتی ز دوار
باد فنا ✽ از خرمن تحفه کاهی کم گیر ✽ امیرزاده محمد سلطان در ایقاد نیران قتال و اعزاز بهادران در جنگ و جدال سعی
جمیل مینمود و امیرزاده ابابکر آثار جلالت و دلاوری بظهور رسانیده و گردان ادوش از دلیران با توق بیالا بر آمدند افواج
عساکر گردون مآثر بعون باری چون لک کوهساری باطراف قلعه بر دویدند و چنان حصنی حصین و حصاری وسیع و منیع را بیک حمله
سلطانی مسخر گردانیدند و چون خبر فتح بحضرت صاحبقرانی رسید فی الحال از مرغزار ارزنگان سوار شده بسعادت و اقبال تومان
قلعه مذکور گشت و چون بآنجا رسید فراز و نشیب آن بنظر حمایت در آورده و چون از آن قلعه تا ارزنگان هفت فرسخ مسافت بود
از ظهرتن که والی ارزنجان بود رجوع فرمود و از آنجا مراجعت نموده رایت عزم قضا امضا برافراخت و تسخیر ممالک روم را جهت
بادشاهانه ساخت بسیاری از باغیان در غارها کریخته پناه بجاهای محکم برده اند امیر شیخ نورالدین و علی سلطان توجی و دولت
تمور تواجی برحسب فرمان متوجه ایشان شدند و چون سطوت پاس امرا ابراهیم هم کندند و در شاه را گردند خوف و هراس بر ایشان مستولی
و قدم اطاعت و انقیاد پیش آمده بتضرع و انکسار زینهار خواستند و از یافته جان از آن ورطه هایل بسلامت بیرون بردند و چون جلال
مسیر اعلی بمعرض خیام عساکر ظفر فرجام قراباش گشت ایلچیان یلدرم بایزید که در رسم رسالت بروم بالعموم تعلق گرفته بوده و فرود آمده
بایزید را بوسوسه نفس در کاوب از راه صواب بیفکند تا بعد از اظهار از خان و انقیاد رایت خذلان برایت عناد و استبداد بر افراخت
و جواب پیغام نه بر وفق ادب و سداد باز فرستاد و سخنان پیش از حد حوصله بر زبان جسارت رانده بود و سبب قلعه کماخ عذری نامعقول

فرو خوانده تو مجاری امور عالم منوط بارادت آفریدگار است و انتظام اسباب وقایع و حوادث مطلقا بتقدیر فاعل مختار تعالی و
تقدس بیت بلی هرچه هست از صواب ار خطاست * سبب دارد اما سبب خداست * چه خواهد که ویران کند کشوری *
شود پایمال بلا سروری * مسلط کند دیو طغیان براو * که تا سر بغیری نیارد فرو * چو از حد خود پا فراتر نهد * عنان را
بدست جسارت دهد * فتد بر سرش قاهری کامیاب * شود او گرفتار و ملکش خراب * القصه فرستادگان قیصر روم بوسیله
شاهزادگان و امرا بعز بساطبوس رسیده و پیشکش و پیلاقات از جمله جانوری چند شکاری و ده سر اسب مخمل جرقس رسانیده ورقم
رده پیغامی که دانسته کمتر ز ده خاطر همایون از ینجا ان مغز جام بهم بر آمده و پیلاقات را رد کرده زبان خشم برگشاد که بیت
گر آئین نبودی نیازرده را * که کشتی به تندی فرستاده را * سرت را جدا کردمی از تنت * شدی تو گر بر تو برقت * و بعد تسکین
نایره غضب فرمود که چون کسی را سعادت یاوری ننماید نصیحت و نیکخواهی او را سود نمیکند هرچند خواستم که آن نادان را از کرده پشیمان گردانم
ایلچی فرستاده بجای او نرسید و آن شاه مردم بنجی سلوک و نیک قول قرار نگرفت و الوند قرایوسف را بعز رسانیده و قلعه کماخ را کلیدشکنان
ما نیز ادم او و هم ملک او بیلاقات بیامد بحمدالله تعالی که قلعه کماخ بجنت و مسخر نشده کاناشه اکنون او را بگوئید که چون نشنیدی و
با نیکخواه رسانیدی مردانه باش و صد نه تنعم شکر ما آماده باش بیت اگر مرد کاری بیفشار پای * که اینک رسیدم نگهدار جای *
گفتار در حرکت رایات حضرت صاحبقرانی چون رای جهان خسرو گیتی گشای عزم رفتن بروم جزم فرمود فرمان قضا جریان نفاذ یافت
که عساکر ظفر فرجام از ترس ارمجاری سپاهی جمع نمایند بیت بجنبید از هر سوی سروران * دلیران نبرد و نام آوران * سپاهی بعدد
ز اندازه بیرون * همه تند و قوی هیکل چو گردون * دلیرانی همه چون تیره مردار * کمرها بسته بهر رزم و پیکار * چو ابک
عاشقان از هجر دلبر * جهان پیمای و خون ریز و دلاور * همه چون آتش سوزان جهان سوز * همه چون خنجر خوبان جگر دوز *
یکایک تیغ زن چون نرگس یار * سر از هر صف شکن چون زلف دلدار * ز بس تیره کمان کش و قربان * شده چون ملک حیران و لرزان *
ز گردان سپردار و کمان کش * جهان پر شد چنان کز تیر و ترکش * فضای دشت هامون شد چو تنگ * ز انواع سلاح و آلت جنگ *
ز گرز و تیر و شمشیر و خنجر * ز درع و جوشن و خفتان و مغفر * بمیدان لشکری آراسته دیدن * ز گلگون اسرنی مردی گرد و چین *
صاحبقران بهمال سعادت و اقبال بر بالای پشته که شایانه خسروانه با وج سپهر برین بر افراخته نشست و لشکر فوج فوج و کرده
کرده بزیب و زین از فرق تاگ تا نعل مرکوب غرق آهن تر تیب یکه شده و هر فوج که بمقابل صاحبقرانی که در جهان نقابل ابد پرسیده
مقدم تنها آمده زانو زده لب بیکشید و زبان اخلاص را به دعا و ثنا آنحضرت بیارایست بیت که باد این و جان ما بندگان فدای

سم اسب صاحبقران * بر آریم گرد از قفال شاه * نمانیم در روم و ترکش سپاه * به ملک و شمس هم بر زنیم * مس آنگاک جان
بکشیم * سر بدسگالت کش جدا * ز تن دور گرد و شمشیر داد * و زبان عاطفت پادشاهانه او را مشمول و مرحمت قوی دل و مستظهر
ساخته بفرمود بیت که کیتی بجا باد از دوران تهی * که این خاندان است تاج مهی * و بدین منوال تومان تومان و هزاره هزاره
فوج فوج متعاقب و متوالی میرسیدند و باقامت رسم مذکور قیام نموده میگذشتند و چون نوبت بلشکر میرزاده محمد سلطان رسید که بتازگی از
سمرقند زیر سلطنت مصیر آمده بود و چند سپاهی انبوه و ملک شکوه تجمل و انجمن مغرور و خوش داشت که تا مواکب کواکب در میدان سپهر جولان نمایند
کس مثل آن ندیده و نبوده و نشنیده و چون مقررست که اتفاق از موجبات و اسباب گیتی ستانی و جهانبانیست مصراع کاری باتفاق
جهان میتوان گرفت * شاهزاده بتلقین ملهم دولت اراده کرده بود که جماعت هر فوجی از لشکر در صورت محسوس مصیر که اقصی غایات
ظهور است اتفاق نمایند و بر حسب فرموده او طایفه را بتمام علم و سنجق و جبه و زین و کلیم و مجموع سلیحه و اسباب از ترکش و کمر و نیزه و سپر
و چماق و طغرا تمامی بمرسوم بوده و طایفه را همه زرد و جمعی را سفید و بعضی را بنفش و دیگران الوان بهمین قیاس و بعضی تمام جوشن پوش
و فوجی مسیوع زره و زره درآرنشینی که از اطراف بحری که ورای آن کلک تصور بر لوح خیال نتوان نگاشت و شاهزاده بپای جاه خانها
مکلل آراسته مرصعه کاه رسانید باقامت رسم ایلچاشی و پیشکش مبادرت نموده و لب ادب بعبارات ادعیه و فواتح اثنیه بگشود بیت
که جاوید باد اجهان سر بسر * بفرمان ای خسرو تاجور * فلک تا ز کتم عدم شد پدید * نظیر تو صاحبقرانی ندید * همه عالم
از عدلت آباد باد * که لطف الهی تو را داد داد * کمین بنده جمله کهتران * بجان بسته ایم اندرین ره میان * به نیروی
بخت تو در یک هجوم * بر آریم گرد از همه بوم روم * نمانیم در روم برگ درخت * نه شاه و نه گاه و نه تاج و نه تخت * سر بدسگالت
شو تاج دار * و گر خود بود قیصر تاجدار * رخ فرخ شاه از آن بر شکفت * بزیر لب خشت از لطف گفت * جوان بخت بادی و
روشن خرد * خدایت نگهدار در از چشم بد * و چون از اول صباح تا نزدیک عصر که نماز پیشین فوت میشد لشکر گذشت حضرت
صاحبقران بتقبیه اداء ظهر پرداخت و فرمان داد که ایلچیان روم را سوار کرده تا آخر صف سپاه برسانند و چون فرموده نفاذ یافت
ایشان را از مشاهده آن کثرت و عظمت و ملاحظه آن اسباب و آئین دود حیرت از سر بر آمد و رعشه هراس و بیم در اعضای ارکان
وجود افتاد روز دیگر مراحم پادشاهانه ایلچیان را بنوازش فرمود اجازت انصراف ارزانی داشت و فرمود که با یزید را بگوئید
که چون در مملکت تو رسم غزا و جهاد قایم است بر خاطر ما غایت گران می‌آید که آن بلاد را از عبور لشکر ما آسیبی رسد با این همه هنوز با تو
طریق مجامله و مسامحه میرسیم متعلقان طهرتن را باز فرست و یکی از فرزندان بکتاب ما روانه کن که او را بثابت فرزند خود را اشتهار افزون

بسلامت رانده و ملوک ظفرقرین متوجه شده و سلطان حسین نیز از عقب برسیده و امرا و پیادگان که بر جانب آن متوجه صوب انگوریه شده بودند
امرا از پیش بانکوریه رانده و تمام ولایات و حشام و ایل و الوس آن نواحی را تاخته غنایم بسیار گرفته و پیادگان در عقب بسلسله
بحفر چاه و احداث سیاه راه براه مشغول گشته و رایت فتح آیت با سپاه ظفر پناه به منزل بانگوریه و آن سرزمین مضرب خیام
نزول اجلال و تمکین گشت و قیصر روم از امرا یعقوب نامی را بانگوریه فرستاده بود که بضبط و محافظت قلعه آنجا قیام نماید بیت
سرباره آن ندیدی عقاب * یکی کنده بر گرد آن پر آب * یکی شارستان گردش اندر فراخ * سراسر همه قصر و ایوان و کاخ *
ز رومی سپاهی دلیر اندر او * همه نامداران پرخاشجو * و یعقوب قلعه را محکم ساخته محاربه و مدافعه را مهیا و آماده شده و حضرت
صاحبقران روز دیگر بعزم احاطه قلعه بکوه گردون شکوه کیهان نورد بر آمده و شیران بیشه شجاعت را بتسخیر قلعه اشارت فرمود دلاوران
بموقف روی جلادت بحصار نهادند و شیران قتال را اشتعال دادند و نقبها برده فی الحال از آن باز شدند و جمعی دلیران مثل مقصود
و توکل باورجی و شهسوار و سرای و علی شیر و دیگر بهادران به بر حیکه بطرف آب بود بر آمدند و نزدیک بآن بود که قلعه مسخر شود ناگاه از قراول
خبر آمد که قیصر با لشکری از هر چه تصور نماید بیشتر از عقب آمد و بچهار فرسخی رسید حضرت صاحبقران بمعسکر ظفر قرین مسرور بوده و دلاوران که
بالای برج بر آمده بودند جنگ کنان بزیر آمدند و حکم واجب الامتثال نفاذ یافت و لشکر کوچ کردند و مقدار یک اب تاختن مسیر
رفته آب را در عقب گذاشته و بنوره فرود آمدند و بوظیفه حفر خندق و استحکام آن پرداخته قیام نمودند بیت زمین را کنده
گرفتند پاک * شد آن جای هامون سر بسر مغاک * بت آمد کوان شمع بفروختند * بهر جای آتش همی سوختند * و در عمر عبور لشکر این
چشمه خورد در دامن کوهی بود و در آن کنار بغیر از آن آب یافت نمی‌شد و چون رایت رومی روز انعکاس یافته جز سنجری نسب سیایه
سلطنت بر اطراف واکناف عالم انداخت و چشمه خورشید در دامن کوه گردون بمکدرات ظلمت و تیرگی آلوده گشت اشارت علیه نفاذ یافت
و جمعی رفته چشمه را بهر گونه که ممکن بود بقاذورات خراب ساختند و صاحبقران صافی درون پاک اعتقاد هنگام آنکه مردم پهلوی راحت
بر آورده بر بستر رقاد نهند بخلوتخانه راز درآمد و با حضرت کارساز بنده نواز عرض نیاز آغاز نهاد و جبین اخلاص و افتقار بر سجده
تضرع و التجا نهاد و زبان مناجات برگشاد که پروردگارا هرچه مدت عمر از حضرت و پیروزی روزی شده و از فتح و ظفر
روی نموده محض عنایت و مرحمت تو بوده و اگر نه ازین چه آید و از عاجزی که بوده جان و تن بارادت تو باز بسته چه گشایه عنان
لطف و کرمت که پیوسته ارزانی داشته باز چشم میدارم و بکرم بی دریغ که همه کرامت فرموده امیدوارم بیت ای همه هستی تو پیدا شده *
خاک ضعیف از تو توانا شده * چاره ما ساز که بی یاوریم * گر تو برانی بکه رو آوریم * گفتار در ترتیب سپاه و تعبیه لشکر جوانب حضرت

صاحبقران تمام شب بیک وزاری معاونت و یاری از حضرت باری جل و علا مسئلت نمود هنگام صبح که در صدر بارگاه خافقین ترکی
آفتاب رایات جهان آرای مفحوای فالق الاصباح بفوز و نجاح برافراخته و با ترک زمان تیغ ظفر تاب از نهیب آفتاب بیک رو و یله
تمام بوم روم چون دیگر بلاد روی زمین همه مسخر گردانید حضرت صاحبقران گیتی ستان روی دولت بغزا آورد بترتیب لشکر کشورگشا آورد و
بر کوب حیار کردون مآثر فرمان داده از سپاه ظفر پناه مردان کار و رزم آزمایان نامدار تیغ گذار از خیمها و خندق بیرون آمدند
بیت بجنبش در آمد سپه فوج فوج * چو دریای جوشان بهنگام موج * سپاهی فزون از قیاس و گمان * شده تنگ از ایشان
فضای جهان * دلیران گردنکش صف شکن * همه شیر صولت ولی پیلتن * دل و جان پر از کین قیصر همه * کمر کرده شمشیر و خنجر همه *
و بر حسب اشارت علیه صفوف حیار گردون مآثر با آئینی مرتب و آراسته شد که ظفر بصد دل عاشق پرچم اعلام آن رزم آزمایان
سپهر انتقام گشت و ابلق ایام بحسب الکام رام ارادت و کام آن کشورگشایان پیروزی فرجام شد بیت برارایت رزمی که
خورشید و ماه * ندیدست هرگز چنین رزمگاه * لشکر نصرت شعار جرانغار را ایت استظهار بعز اقبال بی همال امیرزاده شاهرخ
و امیرزاده خلیل سلطان قوت گرفت و از نهایت و مرتبت نوئیان عالمیان مثل امیرسلیمان شاه و امیر یادگار اندخودی و امیر
طغی و سونجک بهادر و دولت تیمور و دیگر امرا مواد استعداد همت تضاعف و تزاید پذیرفت و قبل ایشان سلطان حسین بود و علی
سلطان و موسی توی بوغا و بستری و در برانغار فیروزی آثار رایت شوکت و اقتدار امیرزاده میرانشاه مزدوج مهر و ماه
بر آمد و نیروی شجاعت و جلادت امیر شیخ نورالدین و امیر برندق و علی قوچین و امیر جهانشاه و امیر طهرتن و حاجی عبدالله عباس
و سلطان سنجر و حاجی سیف الدین و عمرتابان و شیخ ابراهیم شروانی و غیرهم علاوه آن شده و قبل ایشان امیرزاده ابابکر
بوده و امیر جهانشاه و قراعثمان ترکمان و توکل برلاس و پیر علی سلدوز و از اطراف قلب قیامت نهیب که از غایت کثرت
و کمال عظمت زمان بیان از وصف آن قاصرست گروهی بیشمار از دلاوران تیغ گذار روی تهور بی تفکر بجنگ و پیکار
آورده از تجلد دست با شمور ظلمن بوده امیرزاده محمد عمر شیخ و شهسوار و سرای و جلال باورجی و تاینوق و توکل
مغول و تاجی با بوسوی و اسکندر هندو بوغا و خواجه علی پسر خواجه یوسف اردی و دولت تیمور و حسن برلاس خواجه
و محمد قوچین و سرای خواجه و ادریس قوچی و شمس الدین المالغی و هر بیک و تواجی و ارغون ملک و پیر محمد و بهاءالدین و
قرا احمد و بیک ولی الجکیده و چقماق و دو خواجه ایلچی بوغا و عبدالله و صوفی خلیل و محمد تواجی و ادریس تیمور و شیخ محمد و قرامان
و سنجر و حسین و حسن و عمر بیک پسر لک و زجین فرمانی و جهانشاه و پیردی بیک قوچین و احمدی و عجب شیر و محمود و بهلول و امیرزاده بیک

عنایت و تربیت این بنده کز ازو در مهربان ترند تا تمام ممالک روم به تو تسلیم داریم و غبار وحشت بکلی فرو نشیند و از جانبین
آن سو نقص هم در تو متفرد دولت خورشید ملات باقی وهم اهالی آن دیار در مقام امن و شفقت بوده خاطر و فارغ البال
بیاسایند و برکت و ثواب آن روزگار همایون واصل گردد والسلام علی من اتبع الهدی ذکر فتح قلعه بازوک چون همیان
روم بر حسب اشارت علیه بازگشتند از منهیان اخبار صحیح مبارک رسید که در این حدود قلعه ایست بازوک نام و جمعی عاصیان
پناه بانجا برده متحصن شده اند و باستظهار حصانت و مناعت آن حصن حصین سر از جیب تمرد برآورده و در زمان فرمان لازم الاتباع
واجب الاذعان صدور یافت که امیر شیخ نورالدین و امیر برندق متوجه تسخیر و تخریب آن قلعه شوند و ایشان با قبال امر سعادت
با لشکر فیروزی اثر روان گشتند و چون بقلعه رسیدند بیت دم نای رویین برآمد بمهر خروش یلان برگذشت از سپهر بفرمود تا نامداران
شکار زره از کمین نهادند سوی حصار و چون آتش قتال اشتعال یافت و نیران دغا بالا گرفت حکم اندازان سپهر فروز زخم بیکان
دیده دوز حصاریان را از بالای سور نوعی دور کردند که کس را مجال آن نبود که سر برآورد و تفنگچیان آهنین چنگ سپر برگرفته
کار کردند و به نیروی سعادت و قوت بازوی جلادت دیوارهای قلعه را بینداختند و لشکر نصرت شعار بحصار درآمده عاصیان
خاکسار را عرضه تیغ آبدار صاعقه کردار کردند بیت چون نهادند جیش فتح آئین روی دولت بدان حصار حصین شد
حصار از بنیادشان کنده کس نماند از حصاریان زنده گفتار در توجه رایات نصرت علیه بصوب قیصریه و انگوریه
هم در حوالی سیواس جمعی صاحب وقوف که مسالک و طرق آن دیار دیده اند بعرض همایون رسانیدند که راه تو قات جنگلستان است
و گذرهای تنگ دارد و ایلدرم بایزید با حشری فراوان و لشکری بی پایان بتوقات آمده است و سر آب گرفته و قراولان نیز آنجا
جنگل ادیده بوده و از آن خبر داده حضرت صاحبقران کامکار آن راه گذاشته و عنان اقتدار بجانب یسار معطوف داشته براه قیصریه
روان شد و علی سلطان قوچین را بر پیش بقیصریه فرستاد تا لشکر را گذرد و از آنجا تجاوز ننمایند و رایت فتح آیت شش منزل از سیواس
بقیصریه تخییم فرمود و اهالی شهر را خلعت امانی ارزانی داشته چند روز در آنجا توقف نمود بیت مدان ... بیایان رخته ...
که کار شد رسته با بنگاه دجاجی از ده کانی بیاده بتحصاد سود خاید بوده لشکریان نقب زده همه را گرفته و غارت
کردند و چون غلات آنجا وقت حصاد رسیده بود فرمان شد که سپاه منصور از انبار علوفه را ... اجتهاد بنهند و رای کشور
کشای ممالک آرای امیرزاده ابابکر و امیر شیخ نورالدین را بقراولی تعیین فرمود و با عساکر گردون مآثر چهار ... و پیاپی
کرده از قیصریه متوجه انگوریه شده و سه منزل بر کنار آب بزرگ که آن را قزل اوزن گویند قطع مسافت نموده روز چهارم بنواحی قیرشهر

معسکر سپاه ظفر قرین گشت و در آنجا از قراول خبر آمد که سپاه و لشکر ایلدرم بایزید بسیار اند فرمان واجب الاذعان صدور یافت و لشکریان
صف شکن روی بجانب دشمن آورده بتوره فرود آمدند و برسم معهود رعایت حزم را خندق کنده و بمجرد رسیدن محکم گردانیدند و برای
صواب نمای امیرشاه ملک را با هزار سوار بزبان گیری فرستاد و در حجاب ظلام لیل سیل تحمل دشمن شتابان سیل کاوش و فرسنگ راه
و هنگام آنکه کوکبه شاه فلک سپهر از جانب شرقی افق بحوالی اردوی روی چرخ کان نجوم هجوم انجمه صبح دمیدن گرفت امیرشاه ملک
نزدیک اردوی ایلدرم بایزید رسیده بود در کمین مترصد فرصت پنهان بایستاد و چون قراولان مخالف از قشون بیرون آمدند بر ایشان
حمله برده جنگ سخت واقع شد و چون قیصر آگاهی یافت که فوجی سبک از سپاه ظفر پناه بیان و لیری پیش رانده اند بر خاطر او عظیم
گران آمد و از دهشت و حیرت رخنه ای در آرام خود امیر پیدا کرد و وقت طلوع آفتاب کوچ کرده متوجه قیرشهر شده و امیرشاه ملک
کس تعجیل پیش حضرت صاحبقران فرستاد و قضیه جنگ و توجه ایلدرم بایزید بصوب قیرشهر عرضه داشت آنحضرت ایلچی خواجه شیخعلی بهادر
و حاجی تیمور و برادرش مراد و دانه خواجه و امیر حسین قوچین و سلطان ملک پسر اوج قرا و دیگر دلاوران شغف برد را بزبان
گیری روان ساخت و امیر شاه ملک ایلچی ... ب الکام در کار عالم پناه رسیده و چون روز شد حضرت صاحبقران تسلیم وار شاهزادگان
و امرا را با ایشان بصورت مشورت فرمود که در این مقام دو رای است یکی آنکه همین جای توقف کنیم تا زمانی رسیدن مخالف
مردم و چهارپایان استراحت نموده کوفتگی را بینداز نه دیگر آنکه بمیان مملکت یاغی در آئیم و غارت کنان میرویم و ایلغار بهر جانب
بفرستیم تا او را از ضعف تحمل بامید رانده و لشکرش که بسیاری پیاده اند ویران شود و بعد از تفتیش دقایق جهانگیری رای ثانی را اختیار
فرمود و از آنجا کوچ کرده بسعادت و اقبال روان شد و امیرزاده سلطان حسین را با ده هزار سوار در یورت بازداشت و در تیغ جهان
مدار گشت که امیر برندق و بسری و دیگر امرا با قشون ارکس بانکوریه روند و اگر از طرف دشمن لشکری متوجه باشد راه بر ایشان
ببندند و لشکر بالکه سپسراه ایشان توجه ننمایند و در دو منزل که آب نیست چاها فرو بردند امرا را حسب فرموده راه نهادند
و عبد الرحمن که قوچی پیاده بود بر بیاورد لکانی را سرکرده همراه ایشان امیر و بهادران که روز پیش بزبان گیری رفته بودند بعضی از
ایشان در قفس صحرا جمعی از مخالفان باز خوردند و جنگ کرده دو کس از ایشان را بگرفتند و یکی را بسر و دیگری را از تنه بیاوردند و چون
میشعل صبح زنگ ظلام از مرآت گیتی بزدود و بهادران بازگشتند پسر قیصر با هزار مرد دلاور بزبان گیری آمده بود و در شب از
ایشان بی خبر گذشته و در دره ای پنهان شده بهادران که بازگشته بودند باو باز رسیدند و جنگ در پیوست و با آنکه شغب سواران
بودند و هم بهرداران غلبه بسیار جنگ کنان بیرون رفته و چون مخالفان سپاهی سپاه امیرزاده سلطان حسین را از دور بدیدند بایستادند و

که مقاومت با چنان سپاهی از حیز امکان و قدرت ایشان بیرون است روان با مردم خود روی دست بصوب گریز آوردند و از میان بدر
رفت مصراع زیرکی جای گریز شناختن است والفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین و در قبل جرانغار سلطان حسین با لشکر
فتح آثار پیش رانده و بازوی شجاعت به نیروی دولت گشاده و ضربات پیاپی نیزه و تیغ مانند لمعات صاعقه و برق از تیغ بیدریغ
آتش در نهاد ثبات و قرار دشمنان نهاد بیت تابنده دولت جو فرزند شیر درآمد به پیکار اعداء دلیر گهش گفتی از ابر و شمشیر برق
زباران قهرش سر خصم غرق رزرمی برکینه چندان گشت که گفتی فلک تیغ دارد بدست و امیرزاده محمد سلطان را عرق
کفایت و شجاعت موروثی جنبیده ولب حمیت برگشاده و از حضرت صاحبقران اجازت خواست که نهنگ آسا چون نور دریا در لجه دریای
هیجا تازد و کشتی حیات مخالفان را در غرقاب فنا اندازد بیت که من زنده و دشمن شه بجای برآنم که چند این رهنمای
زشاه آنکه بر تافت روانه گی من و دو بناشیم الاکه اشارت علیه نفاذ یافت که بمدد جرانغار بشتابد شاهزاده بامتثال فرمان
مبادرت نموده و با بهادران بازوی جلادت و دست قدرت برگشود بیت روان کرد از شیر دلیر نهنگی نهنگ دژها بزیر
چنین تا لشکر رومیان همی تاخت بر سان شیر ژیان صف لشکر رومیان بر درید کسی از یلان پوستین را ندید و دلاوران
افرنج سرزر مقابله دست تهور بهادر فیروز و مقاتله برکشاده کوششهای مردانه نمودند و چند نوبت از طرفین غلبه کرده یکدیگر را از جا
در آخر الامر ظفر جنگان لشکر منصور غالب آمده دمار از روزگار ربراس افرنجی و سپاه او که برانغار لشکر مخالف تکیه ایشان
آراسته بود برآوردند و پیاده بسیار در زیر پای اسپان لگدکوب بلا شده و عرضه فنا گشتند بیت بکشتند چندان ز رومی سپاه
که گل شد همه خاک آوردگاه به پیش صف رومیان کس نماند ز گردان شمشیر زن کس نماند و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیرزاده
اسکندر و امیرشاه ملک با رزم آزمایان قول پیش رانده بسی از دشمنان را نیست گردانیدند و امیر شیخ نورالدین و امیر برندق
داد مردی و مردانگی داده پیادگان میسره مخالف را از بالای کوه بنشیب خطر دوانیده و رانده و بسی از ایشان را بتیغ بیدریغ
گذرانیدند بیت پر از کشته شد عرصه رزمگاه جهان گشت بر چشم دشمن سیاه و چون آثار ضعف و فتور در سپاه مخالف بظهور
پیوست امر عالی صدور یافت که سایر شاهزادگان و نوئینان یکبار حمله کنند بیت بفرمود شاه سپهر احتشام
که لشکر کشند از دو جانب تمام بجنبید لشکر بهر جای بفرمان سلطان کشورگشای ز میمنه امیرزاده میرانشاه و امیر جهانشاه
و شیخ ابراهیم و حاجی عبدالله عباس و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و طرتق و مبشر و عمر تابان و پیر علی و دیگر امرا و از میسره
امیرزاده شاهرخ و امیرزاده خلیل سلطان و امیر سلیمان شاه و رستم طغی بوغا و سونجک و علی سلطان و دیگر نوئینان باتفاق

حمله کردند و مجموع عساکر گردون مآثر لجام ریزان بر مخالفان تاختند و نیران محاربه و قتال نوعی اشتعال یافت که پهلوانی جنگ
بزرگ ایرانیان و تورانیان در نظر روزگار خوار گشت و داستان سهراب رستم و اسفندیار را اعتبار نماند بیت دلیران ایران و
توران سپاه گرفتند بر لشکر روم راه جهان تیره شد آتش کارزار که میخواست کردن بکان زینهار ز بس خون رومی در آن
ترک و تاز هزار اطلس رومی افکنده باز غریو کورکه بر دریده گوش بجای اندر فتاله سرها ز دوش ز بالک سپه کوشها خیره
شد ز گرد سپه چشمها تیره شد تو گفتی که دریا بجوش آمده است نهنگ دژم در خروش آمده است ز بس کشته کافتاده بر روی کین
زمین پشته شد تا بچرخ برین ز بس خون که از کشتگان شد روان جهان گشت دریا کران تا کران گروهی بدادند سر در نبرد
گروهی نهادند رو در گریز و در آن زمان امیرزاده محمد سلطان برانغار دشمن را براند و شش قشون لشکر شاهزاده بر بالای
تلی که محل ایشان بود برآمدند و ایلدرم بایزید با لشکر خود متوجه آن محل شد و سپاه شاهزاده را از آن بلندی رانده بجای ایشان
برآمد و ایشان چون شاهزاده بپوستند بازوی جلادت بمجانب مخالف آورده جنگ را آماده بایستادند و چون ایلدرم بایزید
بران پشته اطراف لشکر خود را احتیاط کرده میمنه و میسره را شکسته و پراکنده یافت حیرت بر او غالب آمد و از سپاه و برانغار و جرانغار
او که متفرق شده بودند جمعی از پیاده و سوار پیش او جمع آمدند حضرت صاحبقران با امیرزاده شاهرخ روی نیروی دولت قاهره
بقصد قیصر آورده هامون نورد همایون بهر در ابراندند و امیرزاده میرانشاه نیز با امرا برانغار و امیرزاده حسین و امیر سلیمانشاه
در جرانغار متوجه و مجموع سپاه ظفر پناه از اطراف روی باتش نهاده بایلدرم بایزید نهادند او دلاوریش را چون پیکاری که بحر که
دریای دریا در میان گرفتند بیت گرفتند شان لشکر اندر میان سواران قاآن صاحبقران جهان آتش افروخت از گرز و تیغ
که گفتی هوا گوهر بارد ز میغ قیصر بقیه روز بهر نوع که بود پای تجلد بفشرد و بهادران سپاه خود را نگاه داشته هنگام فرو رفتن آفتاب
عنان از معرکه پیچیده و از آن بالا فرود آمده و بضرورت روی بمنظر الصعوب فرار نهاد و عساکر گردون مآثر کوچه داده بر ایشان
تیرباران کردند و بسیاری هدر رفت و فوجی از سپاه ظفر پناه بتکامشی هزیمت یافته گان روان شدند بیت ببستند
گردان توران میان همی تاختند از پی رومیان بشمشیر تیز آتش افروختند همه بوم و برشان همی سوختند بس
رومیان بر همی تاختند در دولت از ایشان بپرداختند فرو دم دژم می برآورده گرد بگردون بر افشانده گرد نبرد
در آن روزگار از یقین تقدیر پروردگار مصدوقه غلبت الروم بر سپاه آن بلاد دیار خوانده و بیشتر گرسنه گان از تشنگی
فوت شدند چه آفتاب در تشمه در جه اسد بود و هوا بغایت گرم بود و در آن مرحله که ایشان برزمگاه مانده آب نبود

جاکو و دیگر امرا و دولت جب قول جلال الاسلام بود و توکل قرقرا و علی محمود شاه و ولی سونجک و جانی بیک و بایدکار و شیرین
بیرش خواجه و محمد خلیل برادر دولت تمور تواجی و شیخ حسین و میرک ایلچی و ملک و بابنده برادر الطون بخشی و لقمان تواجی
و سلطان برلاس و عبدالکریم حاجی سیف الدین و عادل و قطب الدین سلیم و حیدر ایان و جهان ملک ملک و توباق قوچین
و عبدالصمد حاجی سیف الدین و میر محمد سکلوم و شیخ ارسلان لک خانی و دولتخواجه برلاس و الیاس لک خانی و یوسف برلاس
و علی عباس و سید خواجه و شیخ علی بهادر و عثمان تواجی و اسکندر شیخی و شاه شاهان سیستانی و ابراهیم قمی و شاه توران
سیستانی و میراول و پادشاه و بوران و دیگر سرداران و در پس قول ایلچی توق امیرزاده محمد سلطان از اوج ظفر رایت
نصرت شده در عین شرف و تمکین و در قول ایلچی لشکری بسیار جمع مجمع و مرتب بر دین آیین و عقبان جیب از انتظام جلال و احتشام
امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و برادرش امیرزاده اسکندر و از نوئینان نامدار امیر شمس الدین عباس و امیر شاه ملک و الیاس خواجه
شیخعلی بهادر و دیگر بهادران نصرت اشتمال و رفت شعر قوم اذا الشر ابدا ناجذیه لهم ٭ طاروا الیه زرافات و وحدانا
بیت گروهی که هر یک بهنگام کار ٭ بمردی ز گردون برآرند دمار ٭ سپرسرده لیره و تیر دراز نای ٭ تهمتن برند از فریدون
برای ٭ و چهل فیل گزیده را در قلب ایشان نصرت آیت بازداشت که از هر طرف که بعد از احتیاج افتد فوجی از آن بر
حسب اشارت معاونت ایشان شتابند و چند زنجیر فیل شکوه مند کوه مانند که از غنیمه غنایم هندوستان با رد وی ظفر مکان
بوده همه را گلیم انداخته با اسلحه و اسباب مردم تکمیل ساخته و بر بالای هر یک کمانداران علم انداز و نفط انداز آتش بازی جنگ
آماده گشته مقدم صفوف عساکر کرده آن از ترتیب بازداشته بیت صف رزم پیلان هندی به پیش صف ٭ زهره شیران رومی در تف
رخنی افزوده بیل آن بوم را ٭ زناجوس هند عاج رود مرا ٭ قرین ره شاه شرقی افتاب ٭ که چه بر سند و بتان شد کامیاب ٭
ز دهلی براند پیلان سوی شام ٭ تا شد ز حاجب سفر مقام ٭ خشم او بغداد را صعد وم کرد ٭ دو لبش آهنگ تخت روم کرد ٭
لاجرم قیصر بغل تمام ٭ آمد اینک بپای خود بدام ٭ و ایلدرم بایزید ترتیب و آرایش سپاه خود قیام نموده لشکری گران و حشری بیان
که از تمام ممالک روم و جبال خان آن بوم و اطراف افرنج و غیر آن جمع آورده بود بپاره و فوج فوج را موضعی لایق و محلی مناسب
مقرر کرد و پیشه از آن جمله در قلب میمنه پسر برادرش لازی فرنجی را که برادرزنش بود با بیست هزار سوار از افرنج تعیین نمود و ایشان مجموع خانه
خود را موافق باطن تاریک سیاه ساخته سیاه پوشیده بودند و عادت ایشان در لبس جبا جبان است که از سر تا قدم بفولاد و آهن
می پوشند که بغیر از چشم عضوی دیگر پیدا نیست و بند های آن را از پشت پای بهم بسته قفل میزنند و تا آن قفل باز نمی کنند جبا از خود دور نمی شود

جدا

جدا نشود و در قلب میسره پسر مهین خود را اسلمان چلبی با عساکر روم بازداشت و خود در قول ایستاد با سه پسر موسی چلبی و مصطفی
در پس و پشت خویش جای داد و محمد چلبی که ارشد اولاد او بود و بکر شجاعت اشتهار یافته و امرا و سرداران روم مثل قوج پاشا
و علی پادشاه و عبه بیک و تمورتاش و خواجه فیروز و عیسی بیک و حسن پادشاه و خلیل و مراد پادشاه و سروچه و ابرنوسی یعقوب
و یوسف و ایل هربان و تنگری برمش و ایلیان و داود و بالی و شاهین و پنج پسر ایلیکور و احمدی و پسر طاهر و محمدی و قتلغ پادشاه چیچی
هریک با فلیه سپاه بجای خود قرار یافته قیصر روم با تمام لشکر روی جلادت بآن درگاه آورده مرتب و آراسته روان شده و
چاشت سلطانی قلب و میمنه و میسره ترتیب کرده و پیادگان دلاور با چیرها پس در پیش بر سینه تیر در پس شبها بایستادند و از چپ و
کورکه و کوس فرو کوفته سوران انداختند بیت برآمد خروشیدن کرنای ٭ فغان دلیران رزم آزمای ٭ دو لشکر روی اند آورده
روی ٭ جهان شد پرآواز پرخاشجوی ٭ گفتار در محاربه حضرت صاحبقران جهانجوی با قیصر روم و ظفر یافتن بر او
چون سپاه فریقین صف آراسته و در رزمگاه رسیده با آهنگ جنگ در مقابل یکدیگر بایستادند و از غریو کورکه و کوس چرخ باسنه رود گرد
و لبهای آبنوس و از بانگها پر افسوس گشت صاحبقران ستوده پاک اعتقاد برسم معتاد پیاده شد و روی مسکنت و افتقار بحضرت آفریدگار
تعالی سلطانه آورده و بوظیفه نیاز و عرض راز و نیاز که در معرکه حادث پسندیده آن خدیو برگزیده بود قیام نمود تا دیده
همت عالی و صدق نیت و صافی روی آرزوی مراد در آینه حسن اعتقاد بی نقاب ارتیاب مشاهده فرمود و فرزند خواجه
عبدالله انصاری قدس سره اگر گواهی داد و نداوی خواه راستی مهتر تحقیق را طرفه حله آراست و چون از رتبه یقین پای توکل بر رکاب
سعادت انتساب درآورده سوار شد و روی عزم خسروانه بکارزار نهاد و فرمان داد که بهادران عساکر گردون مآثر بیاد حمله
آتش پیکار برافروزند و شعله تیغ صاعقه کردار خرمن غرور و پندار مخالفان در هم سوزند نخست از قلب براتغار امیرزاده ابابکر
لمران مسابقت در میدان مبارزت رانده و با سپاه نصرت پناه دست کشورگشای دشمن گیر بکمان و تیر برآورده بزخم پیکان جان
ستان و طلارک خون فشان جرانغار مخالف را که قلبش پسر مهین قیصر اسلمان چلبی بود برهم زدند بیت چو شهزاده بر گرد رکیب
رنجای ٭ بجستی شاهین و فر همای ٭ عقاب خدنگش زاغ کمان ٭ بسته عقدی بهر کران ٭ و حمائل ورود فراقی نهر ٭
طلاقی روان جان بدخواه مهر ٭ زبرنده منقار شوم ٭ خراب فناشیان ساخت روم ٭ و امیر جهانشاه و ترخان
نیز حمله آورده دست چپ دشمن را بکلی برانده و گریچی که از دیگر فرزندان قیصر بمزید جلادت و سعادت اختصاص داشت
گرفتار کرده و آنچه جد و سعی و کوشش بود بجای آورده و چون شیوه جلالت عساکر ظفر دار بدیده یقین دید بیکان دانست

بیت بتحصیل آنکه ثمره از سعادت ٭ بخیر اخلاق نیت آیین و عادت ٭ جهانبانی که مقصود از جهان اوست ٭ ببین کو هر ز کان
کن فکان اوست ٭ بتن زیب سریر پادشاهی ٭ بجان گنجور اسرار الهی ٭ دلش دریا و جوشش فیض احسان ٭ کفش از عطای
عام باران ٭ زبانرا عطایش گشت ابید ٭ چو شاخ دولت او تازه جاوید ٭ بنانش تیغ انهار توفیق ٭ زبانش مطلع انوار
تحقیق ٭ بدولت ملک و دین را داد داده ٭ بنصرت سکه گردون گشاده ٭ بقدرت ملک جم زیر نگینش ٭ بهمت بحر و کان در آستینش ٭
سپهر از حشمت او بر سرای ٭ جهان آرای جهانش جنگ رادی ٭ زفقر قدر او ایوان کیوان ٭ و ثاقی مسکن سنجر کمینه دربان ٭
جهانداری جوان بخت و جهانگیر ٭ که از بخشش جوان شد عالم پیر ٭ غیاث الدین ابوالفتح الکه خورشید ٭ بروئیش کرد روشن چشم امید ٭
ورش برتر بپایه مرحی س ٭ که ابراهیم سلطان کوی دوس ٭ مثل شیشه از پدر دانا ٭ همه کفتی کو گفتی مصطفی را ٭
بدین لطف و کمال و دانش و داد ٭ نه پندارم که باشد آدمیزاد ٭ چه گویم در وصفش فضلی هست ٭ سخن زان سوی امکان گفتنی هست ٭
خرد پیش دل هشیار اوست ٭ فلک با کاخ قدرش عرفه است ٭ ظفر خیل سپاهش را طلایه ٭ لوای جیش او را فتح سایه ٭
زبحر همتش گردون حبابی ٭ جهان در پر براو سرابی ٭ چو کلکش مشک ساید بر کافور ٭ کند سنبل ز ریحانی چم جور ٭
نهال خامه اش از ابر گهربار ٭ بباغ دین گل می آورد بار ٭ بنی کز وی چو ریزد شکر کام ٭ امید خلق از شیرین شود کام ٭
ز بیم تیغ او بدخواه در خواب ٭ گره بند برشت در گلاب ٭ چو شمشیرش عدو را چاره سازد ٭ نه تنها تن که جان هم پاره سازد ٭
کمان گر یا بد آن سهم از سعادت ٭ که یازد سوی او دست جلادت ٭ کمان نون منحنی و زه دال الف تیر ٭ خدا و فتح آرا آن قسمت جهانگیر ٭
بهر مقصد که شد تیرش روانه ٭ بباشد تیرش عنبر از نشانه ٭ بکجرکی تیر قضا اوست تقدیر ٭ جز این معنی خطا نکند کس تیر ٭
ثبات تن کوه مرا در موقف جنگ ٭ جگر خون کرده لعل آب شده سنگ ٭ ثنائش هر چه زین منوال گویم ٭ بآب چاه لالائی شویم ٭
کلامم پست و قدرش بس بلند است ٭ تهی دستیم و کالا ارجمند است ٭ بیا زم با دعای کارم ٭ که آنرا چاره با اخلاص دارم ٭
خدایا تا بود گاه اجابت ٭ ز رحمت جان دعا از جای جابت ٭ قرین مستجاب باد یکسر ٭ دعای دولت این دادگستر ٭
همه کارش بکام از عون توفیق ٭ درونش روشن از انوار تحقیق ٭ جهانش باد از اقران جهانبان ٭ ممتع جاودان از زندگانی جهان ٭
گفتار در فرستادن حضرت صاحبقران لشکر با اطراف و اکناف مملکت روم و فتح ناحیتها بلاد و امصار ایران و توران
حضرت صاحبقران از آنجا کوچ کرده در زمان حفظ ذوالجلال در مرغزار انگوریه بسعادت و اقبال نزول فرموده و یعقوب
کوتوال با قدام تضرع و ابتهال بیرون آمده و قلعه را به بندگان درگاه سپرده و او را بعلی سلطان تواجی سپردند و تمغال و دوان

برجب

برجب فرمان بتوجیه و تحصیل اموال انگوریه قیام نمودند و چون خاطر انور از محاربه قیصر بنوعی که سمت تحریر یافت فراغ یافت
فرمان قضا جریان نفاذ پیوست که امیرزاده محمد سلطان بجانب دست راست که تختگاه روم بود روانه گردد و امیرزاده ابابکر
و امیر جهانشاه و امیر شیخ نورالدین و امیر سونجک و دیگر امرای تومان ملازم رکاب او باشد و فرمود که امیر شیخ نورالدین در
برسا بضبط اموال و خزاین آنجا قیام نماید و شاهزاده و امرا تا کنار آب بیره رتقه که بغاز استنبول مشهور است تاخت کنند
و امیرزاده سلطان حسین و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه و رستم طغی بوغا و سید خواجه و شیخعلی بهادر و پیرعلی سلدوز و
دیگر امرا بطرف قونیه و آقشهر و قراحصار و علائیه و عدالیه فرستاد و اشارت علیه صادر گشت که فتح نامها صادر کرده
منشیان بلاغت شعار و دبیران رفعت آثار مثل مولانا شمس الدین منشی و دیگر کتاب فصاحت دثار بدایع نگار ظفر نامها
بپرداختند و بجموع ممالک ایران و توران روان ساختند فتحنامه سلطانه مثل حضرات ملکات در سال رفت و یکی بتختگاه سمرقند
پیش امیرزاده عمر و یکی بجانب کابل و زاول و هند پیش امیرزاده پیر محمد جهانگیر و یکی بتخت فارس پیش امیرزاده رستم و محمد سلطانشاه
و کاشغر و ختن و بدخشان و خراسان و خوارزم و مازندران و طبرستان و گیلان و آذربایجان و عراق عرب و عجم و کرمان
و کیچ و مکران و سیستان و سایر بلاد بحر فتحنامها فرستادند بیت بهر سو سوار رونده دوان ٭ بهر سو با نامه در همعنان ٭ و از
آن جمله چون بشارت آن فتح ارجمند بدار العباد یزد رسید خواجه غیاث الدین علی سمنانی که در آن حال از قبل دیوان اعلی
بضبط اموال آنجا آمده بود تیمی در عیش بازار شهر ساخت و از جهت ورود آن خبر آنرا دار الفتح نام شد و مدتی اشتهار یافت
و بی تکلف بازار خانه با آن تکلف و آیین در تمام روی زمین نیست و حکم واجب الامتثال صدور یافت که امیرزاده
خلیل سلطان با لشکر توجه صوب سمرقند شود و سرحد ترکستان رود و در محافظت آن مرز بر رسم فراغت و تیقظ تقدیم رساند
و از امرا امیر شیخ و دولتخواجه تیمور تواجی ملازمت موکب او مامور بودند و چون امیر اقبوغا در راه بجوار رحمت حق
پیوسته بود فرمان شد که امیر مضراب نیز با شاهزادگان تا خراسان برود و در آنجا توقف نماید و فرموده نفاذ پیوست
و صاحبقران کامکار چون تا یبه بر در کار از انگوریه نهضت نمود و بنفس نزول سوی حصار فرموده و بالای حصار برآمده
اطراف آن را بنظر احتیاط درآورده و مرغزار آنجا از فر نزول همایون رشک سپهر فیروز چهار گشت و در زمان ابن احوال
امیرزاده شاهرخ را با ده تومان لشکر جرانغار بجانب کول حصار و استانوس و کیز روان ساخت و آفتاب رایت فتح آیت
بعزم ملکانه دوش در میان کرده پرتو وصول بر کوتاهیه انداخت شهری خوش هوا و جلگه دلگشا انواع میوه ها در غایت

بیت هر کس که ز تیغ تیز گردان جان برد • در حسرت آب جان شیرین بسپرد • و چون نسیم فتح و ظفر از مهب تایید ملک اکبر بر پرچم
رایت سعادت پیکر و زنده صاحبقران گیتی ستان شوزید و مظفر از آنجا بازگشته باردوی همایون فرود آمد و وظایف شکر و سپاس آفریدگار
که انوار فتح و فیروزی از مشرق عون و عنایت بی علت او تابد و بس بجا آورد بیت زمین شد ز زر دمی چو دریای نیل • جهانجوی
با تیغ و کوپال و پیل • به پیروزی از رزم میدان گشت باز • باردوی فرخنده آمد فراز • بسی آفرین خواند بر کردگار • که داد
گشت بر دشمنان کامگار • و شاهزادگان و امرا جمع آمده بتهنیت فتح و ظفر زانو زده به تهنیت فتح و اقامت رسم
نثار قیام نمودند و روز جمعه نوزدهم ذی الحجه سنه اربع و ثمانمایه موافق تنکوز ییل بود که خطیب تایید آسمانی خطبه این
فتح نامی را بنام اقبال حضرت صاحبقرانی خواند و لله الحمد والمنه آوردن لشکر منصور قیصر روم را به درگاه مظفر لوا از عساکر
فیروزی آثار که بتکامشی در عقب گریختگان رفته بودند سلطان محمود خان با ایلدرم بایزید رسید و او را دستگیر کرده در زمان
پیش حضرت صاحبقران گیتی ستان فرستاد چون اوتاد دولت بجلو موسوم قیصر روم را دست بسته خفتن گاه بدرگاه عالم پناه •
آوردند عرق مکارم پادشاهانه در حرکت آمد و حامی عاطفت فرمان داد که او را دست گشاده بحرمت درآوردند و چون بعز
ملاقات استسعاد یافت مورد او را با عزاز و اکرام تلقی فرموده نزدیک خود نشاند و در سبیل معاتبه بطریق رفق و مجامله زبان گوهر
بیان جواهر فشان راند که هر چند احوال عالم منوط بارادت و قدرت پروردگار است و هیچکس تحقیق اختیار و اقتدار نیست
لیکن از روی انصاف و راستی این همه که ترا پیش آمد با خود کرده بیت اگر بار خارست خود کشته • و گر پرنیان است خود رشته •
بارها پا از رقعه خود بیرون نهاده مرا بران داشتی که روی کین بانتقام تو آرم و از برای سلطنت عز و گفتار که در این دیار بان قیام نماید
تحمل کردم و آنچه وظیفه مسلمانی و خیر اندیشی باشد از مدارا و یارگاری با تو تقدیم رسانیدم و در خاطر داشتم که چون بصفت مثنوی واند
در ثابت و انقیاد درآئی ترا مددها کنم و هرچه محتاج باشد از مال و لشکر مساعدت نمایم تا در نسر تمکین و استعلا باقامت مراسم
اشتغال توانی نمود و به تیغ جهاد شوکت شرک پیدا یان از اطراف و اکناف دیار اسلام توانی در ره و در سبیل از ما التماس کردیم
که قلعه کماخ تسلیم نمائی و متعلقان طهرتن را روانه کنی و قرا یوسف ترکمان را از مملکت برانی و معتمدی روانه داری که عهد و پیمان
موکد گردانند و بدین جزئیات مضایقه کردی و سرکشی و عناد پیش گرفتی تا قضیه بانجا انجامید و با این همه بیکمان اگر حال
بر عکس بودی و این قدرت و استیلا که حضرت عزت مرا ارزانی داشته تورا داده بودی بر من و لشکر من این زمان چه کردی
اما بشکرانه نصرت و پیروزی که از عنایت و رحمت حق مرا روزی شده در باره تو و مردم تو جز نکوئی نخواهم کرد خاطر آسوده دار

ایلدرم بایزید در مقام خجالت و انفعال بذلت تقصیر خود معترف شده گفت که در واقع خطا کردم که سخن صاحبقرانی چون شما نشنیدم
لاجرم سزای خود دیدم اگر عفو پادشاهانه گناه مرا بخشید من و فرزندان تا زنده باشیم از جادهٔ خدمتکاری و فرمان برداری
پای بیرون ننهیم صاحبقران دریا نوال او را خلعت خسروانه پوشانید و بصنوف استمالت و نوازش ایمن و مستظهر گردانید و
قیصر چون آن مکارم اخلاق مشاهده کرد بعرض رسانید که فرزندانم موسی و مصطفی در جنگ همراه بودند و خاطرم
متعلق بایشانست اگر فرمان عالی نفاذ یابد تا تفحص حال ایشان کرده اگر زنده باشند بیابند مضمون ارکان الطاف آنحضرت حکم مطاع صادر
گشت و تواجیان در زمان بجستجوی ایشان روان شدند و بعد از چند روز موسی را یافته پیش حضرت صاحبقرانی آوردند مرحمت
پادشاهانه او را بخلعت خاص اختصاص بخشیده پیش پدر فرستاد چادر فرجه بود از برای او خرگاهی خسروانه بر در یک منزل همایون
مرتب داشته بودند و حسن برلاس و بایزید چیهای برحسب فرمان بمحافظت و مراقبت احوال او قیام نمودند بیت ایست کمال
کامکاری • وین پروری و بزرگواری • و شتاب کلام در این مقام عنان جریده خوش خرام خامه را بصوب ثبت اثری از آثار حضرت
خیر الانام علیه الصلوة والسلام انعطاف میدهد که روز فتح مکه بهر دو دست مبارک حلقه در کعبه معظمه گرفت و باواز بلند فرمود
الحمد لله الذی صدق وعده و نصر عبده و اعز جنده و هزم الاحزاب وحده و لا شیء بعده یعنی شکر و سپاس آن خدا را که راست
کرد اینکه وعده خود را و یاری داد بنده خود را و غلبه بخشید لشکر خود را و گریزانید گروههای مختلف مخالف را به تنهائی تحقیق هیچ
که اثری از او بظهور آید بغیر از او بعد از آن با اهل مکه خطاب فرمود بطریق سؤال که ماذا ترون انی فاعل بکم الیوم یعنی چون می بینید
وچه گمان میبرید که من با شما چکنم امروز ایشان گفتند آنحضرت سید هستند گفتند اخ کریم و ابن اخ کریم اخ الکریم و الکریم اذا قدر غفر
کرمی و کریم زاده و کریم چون دست یابد گناه بخشد حضرت رسالت پناه ختمی مآب علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات فرمود که من
شما را همان گویم که یوسف با برادران خطا کار گفت لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین هیچ ملامت و سرزنش
نیست بر شما امروز بیامرزد خدا تعالی شما را و او ارحم الراحمین است لاجرم از نتایج محاسن افعال و اقوال آن سرور بیمثال
که مذکور مکارم اخلاق سرور آفرینش علی الاطلاق بشد همچنان که آل و عترت طاهره او علیه و علیهم الصلوة والسلام از سایر
سایر شعب و قبایل بنی آدم بمزید شرف و سیادت اختصاص دارند اولاد و اسباط او در میان صاحبقران آخر الزمان نیز باد بر اعقاب
و اخلاف ملوک و پادشاهان از اعاظم سلاطین و جهانداران و بزرگان عصر و اوان بوده اند و کیفیت احوال و اوضاع
ایشان از مضمون اینه تاریخ معلوم میشود و بالسنه و افواه عالمیان مذکور است بمضمون مفاخره برا بالفضل تبارک ذلک متهازنده مستغنی

خوبی و بسیاری مصراع ییلاقهای دلکش با چشمهای جاری • لاجرم در آنجا مدت یکماه اطناب خیام توقف و اقامت
با وتاد تمکین و استقامت در عین سعادت و سلامت استوار ماند اهالی آنجا خلعت امان یافته وجوه امانی بمعرفت عمال دیوان
بمحصول پیوست و مبلغی خطیر از اموال تمورتاش که در کوتاهیه بود و بروزگار دراز اندوخته علاوه آن شد رای صواب
نمای روز بعد از وصول بکوتاهیه امیر شاه ملک و عبد الکریم حاجی سیف الدین و از امرا و قشون عبد الخواجه برادر چکلی
سیلای و شیخ حاجی یلدز و دیگر پهلوانان و تظاهر ایشان را با فوجی از لشکر کشورستان بطرف کراده و خواجه ایلی و حصار فرستاد
فرمود و چون ممالک روم تا بساحل دریای مغرب جولانگاه سپاه خاقان مشرقی گشت در عین تسلط و کامرانی
و قیصر با فرزند زنده و نه در بند سلاسل پیکر نه هم در آن مملکت سایه رعایت و حمایت جمیع عشیره جلال از بغداد و حوضان
گرامی نهاد سپاس دلی تکلف و هر آینه نهایت کمال در قدرت و شوکت و استقلال مخلوقی را همین تصور توان نمود خاطر
همایون از توفر اسباب بهجت و مسرت پر تو التفات بر عیش و عشرت انداخت • و در بزم امانی و شاخ افراح و شادمانی با
حضور سروران سپهر احتشام و نوئینان بهرام انتقام بر جبین احترام انتظام یافت بیت شاه توران نشین ایران گیر • روم تسخیر
کرد و قیصر اسیر • چون میسر شد آنچه دل میخواست • شاد بنشست و بزم عیش آراست • و از صبوح و صباح اوقات فوز و نجاح از برای
استرواح روح بشرب راح و نظاره ملاح مینگذشت و در آن حین بیت تا با می و معشوق توان بردن سر • عاقل نکند رای اهالی
ساقیان ماه رخسار شیرین کار بادهای تلخ خوشگوار در داده و مغنیان خوش آواز نغمه پرداز زبان بهجت و اهتزاز باداء این
سرود برگشاده که بیت زمین خرم است و زمان شادمان • بفیروزی شاه صاحبقران • جهان دار دریا دل و دادگر •
گرا و گشت بدو اکنون هنر • خداوند خداوند جهان • خداوند توران و ایران زمین • ارز و شاه با داد دل اهل حق •
جهان را بعدلش مزین ورق • بماناد جاوید در عز و ناز • بکام دل دوستان سرفراز • و در تضاعیف این احوال سپاه
فرخنده مآل باطراف و جوانب تاخت برده چندان اسباب و اموال بدست مراد هر یک افتاد که شرح نتوان داد
کسی که هیچ نداشت صاحب گله ها شد و آن را که باحتیاج ضروری زحمت می یافت انواع نعمتها بدید آمد والله خیر الرازقین
و همت پادشاهانه اموال و ذخایر تمورتاش که در آنجا تحت ضبط و تصرف خازنان درآمده بود همه را بامرا و بهادران قسمت فرمود
بیت چو دینار در پیش چشمش چو خاک • ز بخشش نترسد دل ترس ناک • زمانه سراسر با و زنده باد • خرد تحت او را فروزنده باد
تتمه داستان امیرزاده محمد سلطان که بطرف برسا رفته بود چون امیرزاده محمد سلطان رجب فرموده بایلغار از الکوز (?) بجانب برسا

روان شد بجرو زخیان تعجیل بر آنکه با او از سی هزار سوار چهار هزار سوار پیش بر برسا رسیدند و چون ایلچه رایت قتال (?)
شاهزاده از افق آنجا بر آمد امیر سلیمان چلبی پیشتر رسیده بود و از خزاین پدر آنچه از روی دست میتوانست برد برداشته بود و روان
رفته و از اعیان و اهالی آن مملکت هر کرا قوت و مکنتی بود عیال و اموال برگرفته بعضی بکوه گریختند که بر بیابان در آن نواحی است
و چندی بساحل دریای گریخته بودند عساکر گردون ماثر از عقب ایشان شتافته همه را دریافته و غارت کرده در قید اسار آوردند
از جمله شیخ شمس الدین محمد جزری با اکابر برسا مثل سید محمد بخاری و مولانا شمس الدین فناری و دیگر اشراف و اهالی بیرون رفته بودند
و در صحرای گزنه با او رسیدند و غارت کرده با برسا باز گردانیدند و پیش امیر شیخ نور الدین بردند و زن و دختر قیصر در یکی شهر کهنه پنهان شده
بودند و دختر سلطان احمد جلایر که ایلدرم بایزید جهت پسر خود مصطفی اورا خواسته بود با متعلقان او در برسا مانده بود هم ایشان و هم اسباب
سپاه منصور افتادند و گفته شد که سلطان احمد و قرا یوسف ترکمان که از بیم لشکر بهرام انتقام گریخته بودند و به روم آمده و سلطان احمد
دیگر بار ببغداد رفته بود و قصه او سبق ذکر یافته و قرا یوسف چون سپاه ظفر پناه بحوالی قیصریه رسید از برسا گریخته بطرف حله و عرب
رفته بود و چون برسا که تختگاه روم بود بیمنازعی و معارضی بدست تسلط و استیلاء بندگان حضرت افتاد امیر شیخ نور الدین بطلب در
آمد و خزاین ایلدرم بایزید را که مشحون بود بنقود و اجناس بیقیاس از زر و نقره و اقمشه لآلی و جواهر و نفایس قمشه و انواب فاخر
و سایر منسوجات و تجملات از هر گونه ذخایر مجموع تحت تصرف و ضبط در آورده و از تکچیان دیوان اعلی چلبی پیانی و سیف الدین
تونی ثبت محاسبات آن اشتغال نمودند و بعد از انضباط اموال بر گزیده ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها بظهور پیوست و تمام
شهر را بگلف نهب و تاراج پاک رفته آتش افروختند و تر و خشک در هم سوختند چه خانهای ایشان از چوب است و چون شهرهای
که در عقب مانده بودند رسیدند امیرزاده محمد سلطان بصوب ساحل بحر روانه شد و امیرزاده ابابکر با ده هزار سوار از طرف
دست راست بجانب ازنیک فرستاد که از متعلقات مدن و بلاد دیار روم است و بحوالی شهر بخونی و سایر کاربست مسود کهساری از آن
تراشیده و در غایت بلندی و استواری و بر دور آن رودخانه آبش دریا چه ایست که دهان دور روز راهست و آبش در غایت عذوبت و خوشگواری
و در آن تر و بکنار قلعه و کذا غلطه و استنبل واقع شده و امیر سونجک را با لشکری جرار از طرف دست چپ بصوب کانه و دریا
کنار روانه ساخت و ایشان آن اطراف و نواحی را تاخت کرده تا ساحل بحر تاخته و چون امیرزاده ابابکر بازنیک رسید و تا کنار
دریا رانده ساحل را از خون دشمنان دریائی دیگر ساخت امیر سلیمان چلبی در آنجا بود و لشکری عظیم از چپا و غال و مخالفان پیش او
جمع آمده بودند لیکن چون صولت لشکر ظفر لوا که نهنگان دریای هیجا بودند دیگر باره معاینه دیده و دانست که قوت مقاومت با ایشان

در وسع طاقت مردم روم و سپاه آن بوم هر چند باشد بیت مصراع دل هر یاکرده از آن گشت + دگر ز جنگ تام را فیروزی
لذاب عار گذشت و با بهره بقیه که بجهت وزن و لوحش را امیر سپاه کشورگیر به باختند و چون ایلک فیروزی از شهر ازنیک را غارت کرده
خراب ساختند و تا جایی چه تا خسته مخالفان را برانداختند و از تاراج و خسران حدود و نواحی به پرداختند امیرزاده ابابکر خبر
فتح ازنیک با میرزاده محمد سلطان فرستاد و بازنمود که تمام این ولایات بحوزه تسخیر و تصرف درآمده و مسلمان چلبی کریخته و از آب
گذشته خود را بجزایر چلیه بیرون انداخت و شاهزاده در مرغزار مخالیچ نشسته بود چون خبر بدو رسید صد مرد گزین را تعیین فرمود که بشارت
فتح ازنیک و کیفیت سایر احوال را بمسامع پیشگاه اعلی پادشاه رسانند و شتقاری که جوانان دولت همای آیین برج سعادت
از هوای سعادت شکار کرده و بپال اقتدار در فضای کامکاری طیران نموده بار ابابکر تحف و هدایا در صحبت ایشان ارسال نمود
و امیر داود ابابکر نیز راق سلطان را با شنقاری بدرگاه عالم پناه فرستاد و بیان بر سانید که کوتاهیه که دو مرحله راست
عقبه ایست بسیار درشت و طول آن زلیه از چهار فرسنخ تا یک شبانگاه مرتبه که باد آتش نهاد تا از آن مضایق خلاصی یافتی
صدره بر خاک افتادی و آتش از جبین روان شدی و حشری بسیار از جتا خان غدار پناه بآن مسیر برده بودند و چون شاهزاده
شاهزاده بآن مسیر درآمد جتا خان فرصت غنیمت شناخته تیغ انتقام بر کشیده و از اطراف و جوانب بر ایشان ریختند اتفاق جای آن
بود که پای دهم جان سنگ دشت در آید که عقل از گشته شود دولت جلادت ازکار رفته مانده لیکن از نیروی دولت قاهره محمد قوشچی
سوری و از ایسم و احمد و فخرالدین و محمد قلندر و خضر با تنها بقیه صد مرد پای تجلد ثبات فشرده دست جلادت به تیر و کمان و شمشیر و سنان و ناوک
گرده ابوه جنگی کردند که چشم زمانه و آن کوشش مردانه حیران ماند بیت هر دانگی آن گروه گزین + روان بر کشادند بازوی کین +
به پیکار خونابه زده شمشیر تیز + نمودند به خواه را رستخیز + و چون جتا خان روی گریز نهادند ایشان محمل تمام رانند و در کوتاهیه دیده
امیده را از بیرشه خاک درگاه عالم پناه روشن گردانیده و خبار عرضه داشته و بیلاکات بگذرانیدند و امیر شیخ نورالدین ابراهیم
ودفاین قیصر که ضبط نموده بود طلا و جواهر جدا کرده و پیش الدین الماشی سپرده و جمعی مردان کار بدرقه او ساخته بحضرت صاحبقران
فرستاد و او هم در کوتاهیه بعز بساط بوس استسعاد یافته آنها را بمحل عرض رسانید و امیرزاده محمد سلطان از ولایت مخالیچ معاودت نموده در
برسا نزول فرموده و امیرزاده ابابکر با نیسی قایم از ایلغار بازگشته در آنجا بموکب شاهزاده پیوست و امیر سونجک نیز ساحل را غارت
کرده و کاننده را دریا ساخته هم در آنجا بایشان ملحق شد و امیرزاده محمد سلطان با لشکر کوچ کرده بعلفزار نیکی شهر که بر برسا متصل است
نزول فرموده و امیرزاده ابابکر باذن و رخصت حضرت صاحبقرانی دختر بزرک قیصر را بحجت تصرف و نکاح درآورده ذکر احوال میرزاده

سلطان حسین

سلطان حسین و امیرزاده سلیمان شاه که بجیحون رفته بودند امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه که با جمعی امرا نامدار و طلبه
تمام عساکر فیروزی آثار بطرف جرجیا نقار با بلغار شتافته بودند کنگ زرکان را بجا رسیدند و آق شهر و قرحصار رکرفته امیر سلیمان شاه لشکر
برای محافظت اهالی آن جا در هر سو فتح دروه خانی نصب کرده و جوکس سوجبرا و آق شهر بازداشت و در شهر ها الامانی انداخت و حوالی
و اطراف را تاخت و جهت بلغ و قوم حمید را غارت کردند و چندان اسب و استر و گوسفند جمع شد که لشکریان را ز راندن آن عاجز آمدند
و شهرها و آق سرا نیز بحوزه تسخیر و تصرف درآمد و امیر سلیمان شاه در قونیه نشست و از این شهر نیز وجوه امانی حاصل کرده ضبط نمود
و از جمله کدشتکریان گرفته بودند بر سم معهود خان ببینه و جمیع آن اموال را از عمالت و ناطق بدرگاه عالم پناه فرستاد و سید خواجه
شیخعلی بهادر متوجه ولایت و ایل ایدین شد و ایشان را غارت کرده تا کنار دریا براند و از مخالفان هرکه در معرض افتاد و هر چه یافت
شد عرضه قتل و تاراج گشت فاذا انزلنا بقومٍ سوء فلا مرد له و خزاین قیصر و اموال برسا که امیر شیخ نورالدین ضبط کرده بود
قطار در قطار و مهار در مهار بار کرده بازن و متعلقان و فرزندان ایلدرم بایزید و کنیزان چنکی او مجموع جا در ده و هم در کوتاهیه بعز عرض
رسانید و مکرمت حضرت صاحبقران زن ایلدرم بایزید که دختر لاس فرنجی را با دختر و سایر متعلقان او پیش شوهر فرستاد و ز بیان
مکارم اخلاق خسروی پرورد آن عورت که غایت در خانه قیصر کنور بر شید و بود بشرف اسلام استسعاد یافت و شیخ شمس الدین جزری را
هم آورده بودند بدولت دست بوس مبارک سرافراز گشت و ظفر کردار ملازم و امیر محمد پسر قرمان را که از دوازده سال باز در بند
ایلدرم بایزید مقید بود بدرگاه صاحبقران موید آوردند و مراحم ملکانه او را ملحوظ نظر عنایت گردانیده و بخلعت و کمر گرامی
موقر ساخت و تمام ولایت قرمان از قونیه ولارنده و آق سرای و انطاریه و علائیه با توابع و لواحق باو داد و آق شهر را
نیز باو ارزانی داشت و از یمن التفات بحضرت ممالک مذکوره الی یوسا چه ابر ده و بعد از آن بطرز بندان او تسلیم و تقریر یافت
گفتار در نهضت رایت فتح آیت از کوتاهیه حضرت صاحبقران بعد از یکماه که در ییلاق کوتاهیه بعمر و رزد در عین عیش و ناز
و بهجت و اهتزاز بگذرانید از آنجا بسعادت و اقبال کوچ کرده روان شد و امیرزاده محمد سلطان که امیر شمس الدین عباس را در شهر برسا ضبط
و فرق باز داشته بود عازم درگاه عالم پناه شده و امیرزاده ابابکر و امیر جهان شاه و سونجک بهادر ملازم رکاب سعادت
انتسابش بوده در اثنای راه رسیده شرف بساط بوسی کیهان پوی بخشید و بسعادت زمین بوس فایز گشته مکنسها کشیدند و رای عالم
آرای که ملهم بود بمصالح ملک و دولت فرمانی داد که عیان تمور و مراد برادرش را که از ایشان جرم جنه ظهور رسیده بود جانشان
رسانند و پسر سایان تمور و دیگر برادرش را نیز هر جا که باشند بجان شربت چشانند و فرموده که در نفاد حکم قضا ثبت توقیع

بنکاح آمد و امیرزاده محمد سلطان با امیرزاده ابابکر و امرا که با او بودند بر حسب اشارت علیه از آنجا بازگشته در برسا و شهر و نیکی
پیوسته در ایات نصرت شعار رکاب تنوقوز ایلغ روان شد و در عقبه گذشته بصحرای التون تاش مرغزاری نزه قبه بارگاه سپهر اشتباه بمجاری
ایوان کیوان گشت و قهرمان قهر بقبل خواجه فیروز که بر بقیه قلق باو زشت فرمان داد و در آن محل بار مجلس انس انعقاد یافت و بزم عیش
و طرب آرایش پذیرفت و لدان و غلمان را چهره بر جبین بارهای نوشین باکواب و اباریق و کاس من معین بگردش در آمدند
و شعلهای مسرت کاه همایون حواشی بساط را بفنون مشتهیات عیابج مزروع و فاکهة مما یتخیرون بیاراستند و خوانسالاران بحر
دست مواید طعمه گوناگون و لحم مما یشتهون کستردانیدند اطراف بزم جنت مثال بناز نیان صاحب جمال و حور عین کامثال
اللؤلؤ المکنون مزین و مشحون بود و دیگر تکلفات و تجملات از حد عد و اندازه او هام و ظنون بیرون بیت بزمی از روضه جنان
خوشتر + ساقی و باده حوری و کوثر + از مرادات هر چه خواسته دل + همه پیر حجت طلب حاصل + در آن محل بکارزم پادشاهانه
ایلدرم بایزید را طلبیده است تا چنانچه بنکام رزم مرارت زهر قهر انتقام چشیده در وقت بزم حلاوت نوش مسرت و کام بکام
جانش رسد چنانچه از دست موقف باس و هراس و دلش در سینه طپیده از فرحت مقام الفت و استیناس دل طپیده و شکسته این ...
در تسیه کرده و آیین پادشاهی در رزم و بزم و عنف و لطف و مکافات و مراعات و قهاری و بردباری و سخت گیری و سازکاری
و بسط و قبض و کشاد و کرفت و داد و ستد و منایه و چون او بمجلس آوردند موهبت خسروانه کسر خاطر او را با نواع نوازش جبر فرمود
و جراحت سینه ریش را بتازه مراسم مراحم ارزانی داشت و کیسه امانی او از نقود هرگونه الطاف موعود از آنجمله تفویض سلطنت
ممالک روم بر قرار معهود مملو ساخت که شاید مالا مال غبار اندوه و ملال از لوح ضمیر منکسر بکل شسته شد و بسبور رفتار مجدد فرحتی
تاج استظهار بزین کشت بیت گر نسیم لطف او بر آتش دوزخ وزد + دلو چرخ از دو زخ آب زمزم و کوثر کشد + ور سموم قهر او بر
آب دریا بگذرد + جاودان ز قعر دریا باد خاکستر کشد + و بعد از آن رایت نصرت شعار از آنجا نهضت نموده روی توجه بصوب
تنغوزلغ آورد و عون ربانی در حرکت و نگهبانی و تاییده آسمانی کافل حصول آمال و امانی و ثبته الحمد والمنة گفتار در فرستادن
در رسیدن فضلا و ایلچیان بهر جا و از هر جا حضرت صاحبقران مولانا بدرالدین احمد پسر شیخ شمس الدین محمد جزری را
برسالت بمصر نامزد فرمود و مضمون رسالت آنکه بتایید الهی تمام مملکت روم مسخر فرمان بندگان درگاه شد بار دیگر ممالک ایران و توران
انتظام یافت میباید سکه و خطبه دیار مصر و شام و ضمایم و ملحقات آن باتمام بفرالقاب محمدت فرجام ما زینت پذیرد و اطمش با در ...
زمان روان ساخته باینجانب فرستد و اگر از قصور عقل و غرور نفس در امور مامورانه که فتور و قصور جایز دارند بعد از آن جهت روم

لشکر متوجه مصر خواهد شد تا دانند و قد اعذر من انذر و قاصدی چند را با فتح نامه روم همراه کرده و بتاریخ یوم الجمعه ربیع الاول
سنه خمس و ثمان مائه روانه آنطرف ساخت و مولانا عمر رجب فرموده با ایشان تا حدالیه برفت همه را از آنجا نشانه تا در فرحه ...
بیرون آمده بمصر شتابند و خود بازگشت و در آن ایام که کوتاهیه مرکز اعلام و مضرب خیام سپهر احتشام بود صاحبقران خورشید اعلام
قاصدی چند از سال نموده بود و دو نفر تفسیطیه که باستنبول مشهور است پیش تاکور و طلب جزیه و باج فرموده و دو نفر دیگر پیش
اسلمان چلبی که با سر بقیه گریخته بود و در کنار حصار که پیش در استنبول ساخته بود نشسته و پیغام داده که بدرگاه عالم پناه جباید
آمد یا مال فرستاده و اگرنه لشکر کامیاب نشاب متوجه بطرف آب خواهد شد و در این اثنا قاصدان استنبول باز آمدند و تاکور ایلچی همراه
ایشان کرده و حاصل کلام و مودای پیغام اظهار بندگی و خدمتکاری بالتزام انقیاد و طاعتگذاری ادا و جزیه و باج را گردن قبول ...
نهاده و امتثال امر و نواهی را باقدام متابعت و فرمان برداری استقبال کرده و ایلچی طلوری بسیار تحف و تبرکات بیشمار فرستاده صاحبقران
جزیه و باج را مقرر فرموده و فرستادگان قبول آن را بعهد و میثاق موکد گردانیده ند و عاطفت پادشاهانه ایشان را خلعت پوشانیده و رخصت
انصراف ارزانی داشت و چون رایت کشای بموضع ملق رسید قاصدان از پیش اسلمان چلبی معاودت نمودند و او شیخ سلطان را
که در زمان پدرش منصب در جمیع قضا با شغل خطیر وزارت در سلک جاه کشید تو بود بر سم رسالت با سیصد پیشکش از جانوران و اسبان
و طلوری فراوان و غیر آن با ایشان فرستاده بود و عرضه داشته که بنده و از جا کران درگاهم و چون رحمت آنحضرت مردم را از قسم عفو
بر جرایم جرایم کشیده در مجلس عالی راه پیشکش کرامت فرمود است بنده را هم مراحم بیدریغ نزار استظهار است هرگاه اشارت علیه
صدور یابد بی توقف باستان سلطنت آشیان شتابم و کمر خدمتگاری بسته بوظایف خدمتکاری قیام نمایم حضرت صاحبقران سبحانی
او را بسمع رضا اصغا فرموده و زبان گوهرفشان رانده که آنچه بودنی بود واقع شد و نگاشته قلم تقدیر وقوع یافت اکنون از
گذشته در گذشتیم چاره که بیاندیشه متوجه شود تا مجاب رحمت بکلی مرتفع گردد و آثار عنایت و تربیت بظهور پیوندد و شیخ رمضان
کمر و کلاه سرافراز گردانیده و باز فرستاد و سلطان محمود خان با امیرشاه ملک بجیحون رفته بود و بواسطه مرضی که طاری گشت در کنگ
بر نغ بجوار رحمت حق پیوست و چون خبر این واقعه بحضرت صاحبقرانی رسید آتش حزن در کانون اندرون اشتعال یافته آب رقت از
دیده همایون و زبان توفیق ترجمان انا لله و انا الیه راجعون گشاده در اثنای راه امیرشاه ملک که با امرا و لشکریان با ایلغار رفته بودند
کلک رلق و آق تقیه و حدالیه که بر کنار دریا واقعست همه را تاخته و در حدالیه شیخعلی بلالی و شیخ حاجی سلدوز در اثنای محاربه ...
شدند و الله بکاب در زبان کرده سواحل دریا کنار را بمجموع غارتیدند و تمام ولایت منتشا و تکه ایلی را تاراج کرده و براه ...

وافتتاح موفور و اموال و اسباب نامحصور رجعت نموده بعسکر ظفر قرین ملحق شدند و در وقتیکه جمشید خورشید منازل بروج خریفی می پیمود
آفتاب رایت فتح آیات سایه وصول بر تنغوزنغ انداخته موکب ظفر قرین در آن سرزمین نزول فرموده سید خواجه شیخعلی بهادر که پیشتر بجانب
ایل ادین بجیحون رفته بود چنانچه سبق ذکر یافته بعد از رجعت به تنغوزنغ آمده بود و چون آن محل گرمسیرست و هوای آنجا خاکی
دور و بعضی از لشکریان را که همراه او بودند بسبب انحراف مزاج زمان حیات منقضی شد و او را نیز مرضی عظیم طاری شده بود حضرت
صاحبقرانی بموجب فرموده ما من مسلم یعود مسلما غدوة الا صلی علیه سبعون الف ملک حتی یمسی وان عاده عشیة صلی علیه سبعون
الف ملک حتی یصبح وکان له خریف فی الجنة علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات سایه التفات بر عیادت او انداخت و شدت
مرض او را بفر حضور پر نور تربت شفابخش ارزانی داشت و زبان حال مریض بمضمون این فرض مترنم گشت که بیت تا مسیحی کن
زان جهان نشد او زنده ۞ امید لطف تو دارم درین جهان آورد ۞ و در آن حوالی چشمه بود که آب آن هر جا در کنج سنگ شده و بعضی
لشکریان نادانسته از آن آب بیاشامیدند بسبب هلاک بهائم گشت گفتار در تعیین فرمودن مواضع قشلاق حضرت صاحبقران
پادشاه زادگان و نوئینان در باب قشلاق مشورت فرموده هر یک از شاهزادگان کرام و امرای عظام را شهری تعیین نمود که زمستان در آنجا
بگذرانند و کس پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاد که بلاد و ولایات آن اطراف را تاخته در سرمای ایلی شهر مغنی سپاه قشلاق کند شاهزاده
از تنگی شهری بر جا کوچ کرده متوجه مخالیج شد و در آن محل چند روز توقف نمود و از آنجا ایلغار فرموده بپای کیسری رفت و آن شهر و
ولایت را بباد تاراج برداده در مرغزاری فرود آمده بودند و چون پاسی از شب گذشت الیاس سوباشی با گروهی انبوه از
جتا خان که در آن حوالی بودند شبخون آوردند و قاورز که یکچند اول رفته بود خبر دیر رسانید و مخالفان ناگاه در اردو در گشتند
و چون سپاه بعضی بجیحون متفرق شده بودند و بعضی در اردو نبودند غافل منتظر شاهزاده سوار شد و در رزد … رفت و امیر جهانشاه
و دیگر امرا هم در آن شب آمده حمله آوردند و مجموع آن جتاکان را … انتقام در آوردند و در همان مرغزار فرود
آمدند و شاهزاده که در عقب بود در رسید و چند در آن محل توقف و امیر جهانشاه امیر سونجک را با لشکر بجانب بیرغو فرستاد
و ایشان آن شهر را با ولایت غارت کردند و شاهزاده تمام سواحل را تاخته عرضه تاراج ساخته بمغنی سپاه رفت و در آنجا بر قشلاق
کرد و مغنی سپاه در دامن کوهی واقع شده انهارش جاری و آبها در غایت عذوبت و سازگاری و هوای بساتینش لطیف تر از
نسیم بهاری وجهت قشلاق امیرزاده شاهرخ و لشکر عراق ولایت گرمسیر ایلی مقرر گشت و شاهزاده … الغ میرغ
و ملک برنغ قشلاق فرمود و حضرت صاحبقران از تنغوزنغ بسعادت و اقبال روان شد و چون بمرو غرنغ رسید که شهری بود … بحث

دیوهای

و میوه های لطیف انالی از خلعت امانی ارزانی داشت و بغیر از مال امانی که بسته محکمی با همچو تعرضی نرسانیدند و موکب گیتی ستان
از آب منده ورس که عمورتاش بر سر آن پلی بسته بود عبور نموده فرود آمد و در آن محل سران … امیر محمد … بدرگاه عالم
پناه آمده سعادت زمین بوس دریافته و هزارجت جنس کشیدند مراحم پادشاهانه ایشان را از میان اقران بمزید التفات و عنایت
مخصوص داشته بخلعت و کلاه و کمر معزز و موقر گردانید و … ظفر … و امیر محمد مال قبول کرده با محصلان الیاس قوچین
و فیروزشاه و ملک … بارگاه خود بازگشت و چون رایت نصرت شعار به کزل حصار رسید چند روز در آن محل توقف
افتاد و نواب و محصلان مال امانی توجیه کرده تحصیل نمودند و در آن حوالی کوهی بود و دویست نفر از جتا خان …
ساخته هر که از لشکریان جهت هیمه و علف بآن کوه میرفت متعرض شدند و بقتل و نهب اقدام نمودند و چون پرتو …
حضرت صاحبقران در آنجا … اشارت فرمود فوجی از سپاه کینه خواه متوجه شده آن کوه را در میان گرفته
… از عکس تیغ … گلگون گشت … قطره خارا ۞ … و در آن …
دیار … و از آنجا معسکر ظفر قرین بازگشته و در آن موضع مولانا عبدالجبار خوارزمی که بیمار بود بجوار رحمت پروردگار پیوست
و رایت کشورگشای بعد از چند روز از کزل حصار نهضت فرموده در کنف حفظ آفریدگار روان گشت و چون شهر یاسلیق …
خیام نزول همایون گشت چند روز توقف فرمود و بعد از تحصیل مال امانی از جای محافظت اهالی آنجا داروغه تعیین نموده
تماجی را بضبط اموال باز داشت و در رمضان … ملک … نظام … که … مشهور … نزول
فرموده محصلان مقرر و وجوه امانی تحصیل رسانیدند و جمعی که با امیر محمد … رفته بودند با نقود فراوان
و اسبان و دیگر چهارپایان و انواع تحف و هدایا … که امیر محمد … در آن محل رسیدند …
و در این اثنا مبارک قلعه بوت که در کنار دریا حصنیست بغایت حصین تمام از سنگهای بزرگ تراشیده برآورده و از سه طرف
محفوف بدریا و از یک طرف خشکی و خندقی عمیق فرو برده اند و هر دو را از زیر تا بالا سنگ و گچ برآورده و حشری عظیم از انواع
… آنجا جمع آمده … از مواضع بزرگ … چنانچه … زیارت آنجا
روند ونذر و صدقات رسانند و مسافت یک تیر پرتاب … از آن حصار در قلعه دیگرست بر سر کوهی …
و مسکن اهل اسلامست و در میان اهالی این دو حصار … بساط محاربه گسترده است و چون … از سه طرف بدریا
متصل است … از اطراف کشتیها … و خود … و سلاح … حرب …

میلاد شده و چون مردم آن مقام در گوشه بلاد اسلام با مخالف … مقابله و مقاتله نمایند و فرنگ استظهار بسیار
و اهتمام تمام بنگاه داشتن آن است تا غایت اهل … را کسی دست استیلا بر ایشان نیافته هرگز جزیه و خراج به هیچ پادشاه نداده
و در ایام دولت طغیان و عدوان با … و آزار اهل این دیار گشاده … لشکرها جهاد بسته و لشکر کشیده
و بقدر وسع کوشیده و بفتح نه انجامیده باز گردیده و … ترتیب … محاصره کرده و بجایی نرسیده و مسلمانان
از انحصار حصار … بسیار در زحمتند و در میان ایشان دایما قتل و کشش … و جویهای خون در دریا میپیوندد وکان الامر …
گفتار در غزو ازمیر کبران و فتح آن چون صورت حال ازمیر کبران در لوح ضمیر حضرت صاحبقران انتقاش یافت و فرط
عصبیت دین وحمیت اسلام در حرکت آمد و دفع فساد آن گمراهان و قلع و قمع ایشان بر ذمه همت خسروانه واجب داشت
… که امیرزاده پیر محمد عمر شیخ و امیر شیخ نورالدین و دیگر امرا متوجه آن قلعه شوند و بطریق سنت اول رسولی
فرستاده ایشان را به ملت غرای احمدی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات دعوت نمایند اگر سعادتشان مساعدت کند و باسلام
در آیند ایشان را بنوازش … مستظهر و امیدوار گردانیده … تا صنوف عواطف و احسان پادشاهانه در بارهٔ ایشان بظهور
پیوندد و اگر … سرکشی کنند و ادای خراج و باج بر گردن اذعان و انقیاد گیرند جزیه بر ایشان مقرر کرده
و مال بستانند و اگر از سابقه شقاوت رایت فساد … بر افرازند تیغ غزا و جهاد … زمره فساد و ضلال بر اندازند شاهزاده
و نوئینان بامتثال فرمان مسارعت نموده بی توقف روان شده ایلچی بازمیر فرستادند و اهالی آنجا را بانواع بیم و امید
باسلام دعوت کردند و چون حکم ازلی بشقاوت ابدی ایشان جریان یافته بود وعد و وعید اصلا نافع نیفتاد و
… که صاحب آن قلعه بود باطراف و جوانب که تعلق بفرنگ داشت چون رادس و غلطه و ساسون و …
… و در کلو … کس فرستاده بود و لشکر طلبیده … و بهادران
فرنگ … حشری عظیم … در آنجا جمع آورده … ذخایر قوت و تحمل و ترتیب اسلحه و اسباب
مدافعه و جدال رعایت حزم نموده و چون … اسلام را بر آن احوال اطلاع افتاد صورت قضیه را عرضه داشت …
پایه سریر اعلی کردند و چون پرتو این خبر بر آینه ضمیر سلطان جهانگیر افتاد اقامت فرض جهاد را … ساخته
… کوه … و با آنکه زمستان بود و باران … عظیم داشت … فراسواد
و چون عنایت نعم المولی و نعم النصیر روی رایت اسلام بصوب ازمیر آورده تاریخ فرخنده … ششم جمادی الاول …

بلک

با لشکر نصرت شعار ناچیه الکا رفت بیت همه شیر مردان روز نبرد ۞ که از قعر دریا برآرند گرد ۞ مرکب کیهان نورد … و تسلیم
بقبضه توفیق صمدانی سپرده بیت روان شد بفرخنده تر ساعتی ۞ فرازنده رایت … ۞ بجوش آمده زمین و زمان ۞ بجنبید
لشکر گران ناگهان ۞ و در موقف جلال فرمانها بهر طرف روان شد و امیرزاده میرانشاه و پیر حسین امیرزاده ابابکر و امیر جهانشاه و دیگر
امرا که با ایشان بودند مجموع روی عزم بحضرت … متوجه ازمیر گشته و چون رایت فتح آیات صاحبقران ظفر قرین سایه وصول
بر آن قلعه … انداخت طنطنه … و کوس و دولوله خروش … و جوش سپاه گوش و دیده سپهر و مهر تیره و خیره ساخت
و از تموج لشکر جرار در ساحل آن محیط … مرج البحرین یلتقیان شاهد … فیروزی اثر … فرمان …
… از موج … روی کین … ازمیر … و از اطراف حصار که بخشکی داشت جنگ
انداخته امرا … نقبچیان بکار داشته و ترتیب اسباب جنگ حصار از منجنیق و عراده … آن مشغول شدند بیت
… جنگ برساختند ۞ همه تیر و خاره در انداختند ۞ در مقتضای رای گیتی گشای از طرف دریا امیرشاه ملک مردان
جلادت پیشه کاردان را … فرمان باز داشت و سه پایهای بلند استوار ساخته در میان آب نزدیک یکدیگر … چند
در بالای چوبها انداخته بطریق جسر استوار ساختند و از هر دو جانب قلعه تا آنجا که پایهای سه پایه بزمین میرسید راهی
که سپاه منصور بر زبر آن متمکن توانند ایستاد که بمحاربه و مدافعه قیام نمایند مرتب و پرداخته شد و بهادران لشکر اسلام … بآنجا بر آمدند و
بازوی شجاعت گشاده از طرف قلعه با اهل حصار نبرد و پیکار میکردند و از جانب دریا … کس را مجال آن نماند که …
قلعه آید یا چیزی پیش ایشان آورد ۞ و در اثنای این احوال امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه با امرا از …
قشلاق مغنی سپاه با … که گذشته بعسکر همایون ملحق شدند و امیرزاده محمد سلطان روان … محاربه مبادرت
نمود و بهادران سپاهش پیش رانده داد مردی و مردانگی دادند و اشارت علیه نفاذ پیوست که دلاوران لشکر نصرت شعار یکبار
بکار در آیند و بازوی اقتدار برزم و پیکار بر گشایند امرای تومان و هزارجات با … هر کس از جای خویش پیش
رفته آتش حرب و قتال نوعی اشتعال یافت که از صبح تا شام و از شام تا بام از جانبین کوششهای مردانه مینمودند یک لحظه
کمی آسودند از طرف حامیان اسلام غازیان خروش تکبیر … و دست قدرت و توان
به تیر و کمان یازیده عقابان تیز … بهوای کارزار شکار مرغ روح کفار … پرواز میدادند …
و عراده و منجنیق در قلعه را پاره پاره میساختند و از بالای حصار … بدکردار … تیر و منجنیق …

نفط و ناوک و سنگ بی ساودن و درنگ میانداختند و ولوله نفیر گبری زمان زمان بگنبد دیر بهرام و کیوان میرسانیدند و در این
کرّات آناءَ اللیل و اطرافَ النهار در میان مسلمانان و کفار آتش رزم و پیکار افروخته بود از سنگین بر میان بستاقی سیدان غازیان
در این سعی در کمر پیمان زده بپیوسته بنوعی جنگ میکردند که دریا از اندیشه خطر غرق شوریده و تلخ دهان در قلق و اضطراب افتاد بیت
طوفان روان در هر فرو شان و برق تیز · وز دود ابر دیده انجم سرشک ریز · بحر محیط کف زده بر سر زبیم غرق · از بسکه
گشت روی این جمله موج خیز · و در چنان روز کار صاحبقران نمودند که در یک لحظه از دو سر کار مجاهدان فیروزی آثار غافل
و داخل شدند و چون نقبچیان نقبها بریده و ستونها بیرون آورده برج و باره حصار را بر سر چوبها گرفته حکم قضا نفاذ صادر شد
و نقبها را هیمه نفط انداخته آتش زدند و دیوارهای قلعه چون بخت درون مخالفان سرنگون شده و بسیاری از کفار با
دیوارهای حصار بر خاک هلاک و خسار افتادند و ادار البوار جهنّم و بئس القرار موصلند غازیان ظفر پیشه تیغ جهاد در
اجتهاد گرفته و در رو در رو با دو میان شمشیر زده از رخنها درآمده و کبران را مغلوب و مقهور گردانیده و قلعه را مسخّر ساخته
و صبح فیروزی از مطلع نصرٌ من الله و فتحٌ قریب سر زده جهانیان و جان ارباب ایمان و عرفان از انوار جان... و بشّر المؤمنین منوّر گشت
و چون فتح از جهت نسبت با مسلمانان عیدی بزرگ بود متعصبان دین مجاهدین کبران را قربان آئین تمام سر بریدند مگر اندکی که
خود را از ورطه هلاک بلجّه دریای مواج انداختند و بیشتر ایشان نیز اکثر غرق شدند و مصداق فغشیهم من الیمّ ما غشیهم بظهور پیوست
و معدودی چند از شقت خود را بکشتی انداختند و برحسب فرمان واجب الاذعان قلعه و خانه و سایر عمارات که از سنگ و آجر و اوج
قبّه دوّار برافراخته بودند همه با زمین برابر کردند و مجموع سنگ و آجر و آلات آنرا بدریا ریختند و مضمون قاتلوهم یعذّبهم الله
بایدیکم و یخزهم و ینصرکم علیهم و یشف صدور قوم مؤمنین وصف الحال آمد و در بعضی مواضع افرنج کشتی بزرگ که آنرا منحنت
از سفاین را که میگویند و آن را ده باده بان و زیاده هم میباشد و مشحون بمردان کار و بسیاری از سلیحه و اسباب جنگ و پیکار بمدد
اهالی ازمیر متوجه آنجانب شده بود و چون نزدیک رسیدند از شهر و حصار را اثر ندیدند متحیر بماندند و غرق دریای خوف و دهشت
گشته کشتی بازداشتند اشارت علیه صدور یافت که از سرهای کبران که بر تیغ قرار ارزش جدا شده چند بکمان رعد سوی
کشتی اندازند رعد اندازان سری چند بجانب ایشان انداختند و بعضی در کشتی افتاد و چون آن کوردلان بچشم سر سرهم کیشان خود
مشاهده کردند و خاسر باز گشتند و از ابتدا تا وصول رایت جهانگیر بازمیر تا انتها تسخیر تخریب آن کامش دو هفته بیش نبود
مردم آن دیار که وقوف حال حصار داشتند تحصن ایلدرم بایزید را انگشت تعجب در دهان حیرت ماند بیت چنین کار کیر محرز دار

آثار

آثار · چنین کرده سلاطین چو کردار باید کار · و به تجربه بر همه روشن شد که حضرت صاحبقران در پادشاهی و جهانستانی ثانی ولایت
و فیروزه فیروزی عنوان و انصارش از کوثی دیگر بیت کاران دولت زجانی دیگرست · کشفاین سرا عرانی دیگرست · ذکر
دستان را در اثنا بعضی بنظم در این زمین مسلمانان عبور فرا ولی از رفقا طریق حاصل قصه مذکور بجانب مقام باز رم
و از لباده وقت صورت این نظم بطریق مختصر کی بی اندیشه بیاد آید از خاطر سر بر زده که بیت وز بیم خراب گشت از میر · تیمور بود
جهان گیر · وآن قلعه که هیچ شاه نگشود · بر لشکر پیش کرده تسخیر · در جنگ بهفت سال قیصر · نگشاد بر آن غبار تغییر · مرغش و لمه پیش
ز بنیاد · زین شه بدو هفته یافت تسخیر · این بیت کمال کامکاری · بازوی قوی و حسن تدبیر · ذکر رسیدن ایلچیان تجدید
در پیش پسران ایلدرم بایزید نقل است که احوال مذکور شیخ رمضان که پیش ازین اسلمان چلبی باسم رسالت بدرگاه عالم پناه آمده
بود باز بپایه و بوسیله امرا عز بساط بوسی فایز گشته تحف بسیار از جانوران و اسبان و نفایس اقمشه و ظروف فراوان برسم
پیشکش رسانیده و بزبان ضراعت و خشوع عرضه داشت که چون عاطفت خسروانه نقوش جرایم ایلدرم بایزید را از قسم عفو کشیده
غایت عنایت و انواع مکرمت و رعایت در باره او ارزانی فرموده عموم عالمیان را بکمال لطف و افضال بیدریغ سواد استظهار
و استمداد بسمت نفایف در زد و باد بذرفته و سعت میدان امید واری فسحتی بیش از اندازه یافته خصوصا مهین فرزند او را که المرتن
غلام این درگاه اسلام پناه است و در مقام اخلاص و هوا خواهی بتشال اوامر و نواهی پادشاهی امر که حدمتکاری بر میان جان
و گوش طاعتگذاری بر دریچه فرمان دارد و چون فرستاده این سخن بادراک ساحت مکارم اخلاق ملکانه نظر عطوف بملاحظه حال اخلال
پذیرفته قیصرزاده کاشت و ملکوت تمام ارزقه و مجموع آن نواحی بر او مسلم داشت و در تیغ جهانگیر مال تقاضای درآن آب بیقاد برداشت
و فرستاده خلعت فاخره و اسب تکل بزین زر و جواهر مستوف نوازش سرافراز گردانیده اجازت انصراف داد و وزرای سلیمان چلبی
خلع طلا دوز و کلاه دیگر فرستاده هم در آن مدت مهمان پسر از پیش برادر او عیسی چلبی رسولی قبطا این نام با تحف لایقه شایسته
شتافت و مراسم زمین بوسی و گذرانیدن هدایا و پیشکش قیام نمود صورت هوا خواهی و فرمانگذاری او را عرضه داشت در زمان
التفات همایون دیده امید او نیز بمصنوف مکرمت از نوازش ایلچی و ارسال هدایا روشنائی یافت مصراع از آسمان فیض نان اعاده
ورای آفتاب اشراق امیرزاده محمد سلطان را فرمان داد که بقلعه توجه که یک روزه راه از ازمیر برکنار دریا واقع است توجه نماید
که جمعی کثیر و خلقی تمام از افرنج پناه بآن حصار برده اند و چون شاهزاده بفرمان گذاری مسارعت نمود و حوالی قلعه محل نزول رایات
ظفر قرین گشت جهت سیاست سپاه بهرام انتقام دیده و دل دور و نزدیک از بیم و هراس آگنده بوده و هرکس را مجال اندیشه مخالفت نماند

و چون ایلدرم بایزید را در آن وقت مرضی طاری شده بود و مزاج از نهج سعادت انحراف یافته لطف خسروانه اطبّاء حاذق مثل
مولانا عزّالدین مسعود شیرازی و مولانا جلال الدین عرب را ملازم او گردانید تا بوظایف معالجه و تداوی قیام نمایند و با
رایت فتح آیت از رابع بربع المغار فرهمند در میان کرده صباح شنبه ششم رجب سنه خمس و ثمان مایه پرتو
وصول برانکوریه انداخت و روز دیگر رجب اشارت واجب الاتباع امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر
و سلطان حسین و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و علی سلطان تواجی و امیر سونجک و دیگر امرا و بهادران روی جلادت
بحصار نهاده بعضی بکوه برآمدند و بعضی در این کوه حمله مردوار بردند و از جوانب جنگ انداختند به نیروی دولت قاهره
حصار را تسخیر نمودند و عیار گردون باز شهر درآمده بسیاری از مخالفان را بتیغ قهر گذرانیدند و بعضی از ایشان از بیم جان
خود را بکشتی درانداخته پناه به نشیمن بردند بیت برآمد از آن شارستان رستخیز · همه بر گرفتند راه گریز · و امر لازم الامتثال
از موقف جلال صدور یافت که مهندسان بیدرنگ کشتیها از چوب و تخته و کاه و امثال مرتب سازند سپاه ظفر پناه بفرمان
گذاری مبادرت نمودند و باندک زمانی بعد کواکب که در بحر اخضر فلک جاریست مراکب و سفاین در آن بحیره روان
گشت و تمام شاهزادگان و امرا در آن کشتیها درآمده متوجه قلعه نشین شدند و آن را مرکز وار در میان گرفته کور کور فرد
کوفتند و سوران انداختند آب دریا از نهیب آن خروش بجوش درآمده طبیعت آتش گرفت و مصداق وَاِذَا البِحارُ سُجِّرَت
بوضوح پیوست مصراع عقل حیران شد در آن حال شگفت · مردم قلعه از مشاهده آن واقعه غریب و هیبت آتش قلق و اضطراب
در نهاد افتاده و دود دهشت و حیرت از سر برآمد و شیخ بابا که سردار و کلانتر آنجا بود دست از جان شسته پای اضطرار بیرون
آمد و از سر عجز دست امید بدامن مراحم شاهزادگان و امرا زد و چون او را با پایه سریر خلافت مصیر آوردند و بعز
زمین بوسی استسعاد یافت روی تضرع و زاری بر خاک مالیده بجان امان خواست عفو پادشاهانه از خون او درگذشت و فرمان
شد که او را بجانه و کوچ نقل نمایند و لشکر منصور نشیمن را مسخّر کرده تمام اموال و اسباب که آنجا جمع آمده بود بدرگاه عالم پناه
آوردند و همّت صاحبقران دریا نوال همه را بلشکریان ارزانی داشت بیت همه مال نشیمن بتاراج داد · سپه را بسی بدره و تاج
داد · و در این اثنا پیش امیرزاده محمد سلطان اثر بیماری ظاهر شده خبر آوردند که شاهزاده را عارضه مزاجی طاری شده خاطر همایون
حضرت صاحبقران بغایت نگران شد و آن را تعجیل روان ساخت که کسی در دسته را بزودی بفرستد که کیفیت حال نیکو باز نماید
و موکب جهانگشای از آنجا کوچ کرده روی توجه بصوب آن شهر نهاد و چون که از رایت نصرت شعار لشکر جرار ورود

امیرزاده

امیرزاده شاهرخ اتفاق افتاد شاهزاده مراسم طوی تقدیم رسانیده و پیشکشها کشیده و سلطان حسین و امیر سلیمان شاه نیز بطریقه پیشکش
پسندیده بجای آوردند و در آن اثنا امیر محمد قرامان از قونیه بدرگاه عالم پناه آمده باسم مال امانی و رسم تحفه و تهادی
بسی وجه نقود و اقمشه و اسب و شتر بمحل عرض رسانید چنانچه از اندازه قدر و وسع مملکت او زیاده بود مراحم پادشاهانه که او را
از بند ایلدرم بایزید خلاص کرده بود و جای مدارس باد کرد ضمایم ارزانی داشته چنانچه سبق ذکر یافته تجدید داد او را بصنوف
مکرمت و نوازش اختصاص بخشیده و باز گردانیده و رایت فتح آیت بدلکا سعادت و اقبال روان شد ذکر چشم پوشیدن ایلدرم بایزید از ملک
روم و رخت بستن ازین مرز و بوم کلّ نفسٍ ذائقةُ الموت فی البریّة جارٍ و ما هذه الدنیا بدار قرار بیت بقائی که روی فناش نیست
فنائی هم اگر هم آن لا خوشست · بقاست آن ملکه جز آن کاست · بقای حقیقی بقای خداست · و مصداق این سیاق آنکه در روز دوشنبه رابع
عشر شعبان سنه خمس و ثمان مایه خبر آمد که ایلدرم بایزید را در اق شهر از سطوت سلطان نافذ اجل قیصر روح از کشور بدن
از علاج یافته وقت گذشته بمرض تنگ نفس و خناق در دار فنا بدار بقا ارتحال نمود خاطر عاطر حضرت صاحبقران از استماع
آن واقعه مدهوش بغایت متألم شد و قطرات عبرات از دیده همایون و زبان گوهرفشان کلمه اِنّا لله و اِنّا الیه راجعون
روان گشت و نظر بصیرت آن روشن ضمیر صایب تدبیر از وقوع آن حادثه تفوق و استعلاء تقدیرات یزدانی بر تدبیرات
انسانی مشاهده نمود چه همّت عالی نهمت آنحضرت بکلک اندیشه بر لوح خیال نگاشته بود که چون ازعرای مملکت روم فراغ کلی
حاصل شود و تمام بلاد و قلاع و مدن و بقاع آن دیار بحوزه تسلّط و تصرف بندگان سپهر اقتدار درآید ایلدرم بایزید را بکلاه
مراتب پادشاهی و بذل اسباب و ادوات سلطنت و پادشاهی رعایت حال فرموده مرا باو ارزانی دارد و نوعی سازد که
دست قدرت و شوکت او در ضبط آن ممالک و حفظ ثغور اسلام و اقامت وظایف غزو جهاد با زمره ضلال و عبده اصنام از اول
قوی تر باشد و چون قلم تقدیر بر خلاف آن جریان یافته لوح وجود ایلدرم بایزید بحکم لکلّ اجلٍ کتاب در نوردیده شد بیت
من سعی همی کنم قضا میگوید · بیرون ز کفایت تو کاری دگرست · و چون حضرت صاحبقران بکهو و اق شهر رسید از پیش امیرزاده محمد سلطان
دانه خواجه آمده و تقریر کرد که مولانا فرج طبیب شاهزاده را مسهل داده و منضج بغداده و بخار اخلاطی متوجه دماغ شده و مرض
بصرع انجامیده خاطر همایون بغایت نگران شده و دانه خواجه را دوانه باز گردانیدند که تا رسیدن موکب فرخنده هرچه زودتر
خبری بفرستند و بسعادت و اقبال در اق شهر بار دوی همایون نزول فرموده و از کمال عاطفت پادشاهانه باز ماندگان
ایلدرم بایزید را بصنوف نوازش دلجوئی فرموده جامها پوشانید و موسی چلبی پسرش را بکلفت خاص و کمر شمشیر مرصع و ترکش بنده و طلا

پیش از این قلعه با قدام تضرع و مسکنت پیش آمده و قبول جزیه و اداء آن در گردن عجز و اذعان گرفته بجان امان خواسته شاهزاده
جزیه بر ایشان مقرر فرمود و گماشتگان باستیفاء آن وجوه قیام نمودند و شاهزاده با امرا و لشکر که با او آمده بودند رجوع
فرموده باغرق خود که در قشلاق منغلی بیاه گذاشته بازگشت **ذکر شفقت و الطاف حضرت صاحبقران در باره اهالی ازمیر مسلمانان**
حضرت صاحبقران بعد از تسخیر ازمیر گبران سایه مرحمت و اشفاق بر مفرق حال اهالی ازمیر مسلمانان انداخت و ایشان را
بخلعت و انعام سرافراز و بلند پایه گردانید و جباخانه و اسلحه بسیار از تیر و کمان و تیغ و سنان و سایر اسباب و آلات کارزار کرامت
فرمود تا دران سرحد بپای مردی توفیق دست جهاد و کمر اجتهاد در غزو اهل شرک و فساد گشاده و بسته دارند و نگذارند که
سیدجان باز باتخاب آیند و عمارت قلعه اشتغال نمایند و چون ساحت سواد اسلام بیمن اهتمام صاحبقران گردون غلام از
غبار آن خس پر فساد و شر که از آن ممر بسبب آسیب و ضرر از گبران بمسلمانان میرسید پاک شد و نهال حال غازیان آن مرز
و محافظان آن ثغور از حسن تربیت و عنایت در فور کرامت و موهبت آنحضرت هزار گونه از بار و اثمار امانی و آمال از آرایش یافته
پشت استظهار و بازوی اقتدار ایشان در غزو کفار و دفع اشرار چون کار دین و شرع **سید المرسلین علیه و علیهم افضل الصلوات و اکمل التحیات**
المصلین قوی و متین گشت رایت نصرت شعار در کنف حفظ و تایید آفریدگار از نواحی ازمیر نهضت نموده با غرق همایون مرجعت فرمود
و از آنجا کوچ کرده بسعادت و اقبال روان گشت و چون صحرای ایازلق از فر وصول و نزول موکب فتح آیین رشک سپهر برین گشت امیر سلیمانشاه
که از انکوریه بجیحون رفته بود و در راه باسواق آمده و در قراینجاج بموکب فتح امیرزاده شاهرخ ملحق شده و جریده بدرگاه عالم
پناه شتافت و در آن محل سعادت بساط بوسی دریافت و روان باد کرده و شاهزاده مشار الیه نوبت و یکی از ملوک فرنج
که جزیره ساقز که مسعکی از آنجا خیزد در حیطه حکم و فرمان او بود چون تواتر استماع اخبار آثار سیاست نصرت شعار او در آن ستی
فرو ده بند ار هشیار گردانیده بود با پیشکار و تحف و پیشکش بسیار مرتب داشته مصحوب ایلچی زیرک سخن گذار بپایه سریر سپهر نظیر فرستاد
و بزبان مسکنت و انکسار پیغام داد که این بنده از بندگان درگاه پیشگاهم و رسانیدن جزیه و ساو بر گردن انقیاد
گرفته سایر اوامر و احکام خدام آنحضرت را کمر امتثال و طاعتگزاری بر میان ضعف و ناتوانی بسته ام و چشم امید به اشراق انوار مرحمت
و الطاف پادشاهانه نهاده و چون فرستاده باردوی اعلی رسید و بوسیله امرا پیشکش و هدایا بمحل عرض رسانیده و بادای رسالت قیام
نمود عاطفت بیدریغ شامل روزگار عالم و محکوم آن دیار گشت و بعد از قرار جزیه ایشان را خلعت امن و امان کرامت فرموده
ایلچی با نوازش خسروانه سرافراز گردانیده و دستوری انصراف ارزانی داشت و حکم قضا نفاذ صدور یافت که امیرزاده پیر محمد بن عمر شیخ

فوچی

فوچی و دیگر امرا با لشکر ایغار کرده و ایل ترم را تاختند و بنواحی منتشا روان شده و تمام آن نواحی تاخته و بسی اموال و اسباب
غنیمه بدست آورده بازگشت و در بلد منتشه از مجموع آن ولایت وجوه امانی بسته و از آنجا مظفر گردانیده باردوی اعلی پیوستند و حضرت
صاحبقران از ایازلق کوچ فرموده بسعادت و اقبال روان گشت و چون ملکای تنغوزلیغ مخیم نزول همایون شد امیرزاده محمد سلطان که
از قشلاق منغلی بیاه بیرون آمده بود و از راه آله شهر با لشکر توجه نموده گشته از پیش برانده با معدودی از خواص ملازمان در
آن محل بپایه سریر خلافت مصیر آمده و فرمان شد که او با لشکر بایغار از جانب دست چپ براه انکوریه توجه نماید و در قیصریه
باردوی اعلی ملحق شود و شاهزاده در تنغوزلیغ توقف کرد تا لشکر برسد و حضرت صاحبقران از آنجا نهضت نموده بسلطان حصار
نزول فرمود و جماعتی جتیا خان در کوههای آنجا متحصن شده بودند فرمان شد و همه را بتیغ هلاک گردانیدند و عاطفت پادشاهانه
کوتاهیه و تنغوزلیغ و قرا شهر و الوس کرمیان را به یعقوب چلبی که حکومت آن ملک بحق ارث باو میرسید و از ایلدرم بایزید
گریخته بشام رفته بود و بعد از فتح شام ظفر گردار ملازم رکاب همایون گشته کرامت فرمود و یرلیغ جهان مطاع ارزانی داشته
بخلعت و کمر سرافراز گردانید و در آنجا بازداشت و الحاله هذه که او وفات یافته ایالت آن ولایت منوط به پسر او تعلق دارد
و رایت فتح آیت براه اشرف روان گشت و چون سایه وصول بدان ناحیه انداخت امیرزاده شاهرخ از آن محل که قشلاق فرموده
بود توجه فرمود و بموکب گیتی گشای پیوست و در مراحل لقا دریافت که سپاه ظفر پناه از گرد راه روی جلادت بتسخیر قلعه آنجا آورده
ایشان بی توقف کمر اهتمام بسته قلعه را بگشادند و از قضا تیری بسینه جلال اسلام رسیده سبب هلاک او شد و بعد از قتل رجال از
نسوان و اطفال فی الحال با زمین هموار گشت **والحکم لله العلی الکبیر گفتار در فتح قلعه اگریدر و نسبین و صفت آنها** در ولایت حمید بحیره ایست
بزرگ طول آن هفت فرسنگ و عرضش چهار فرسنگ آب آن شیرین و خوشگوار و چند رود خانه بزرگ بر آن میریزد و از یک
موضع بیرون میرود و در اطراف آن باغات و بساتین و مزارع بسیار و بر کنار آن شهر بندی از سنگ برافراخته اند و
باگریدر اشتهار یافته طرفی آن متصل آب و طرفش بکوه پیوسته است و در کتب تواریخ فلک آباد مشهور و یکی بنسبین
و نسبین را که بزرگترست قلعه ساخته اند و عمارات و باغات پرداخته و اهالی آن حدود و حوالی اموال و اسباب و نقود و اجناس
و غلات و از تقاعات هر چه در محافظت آن مزید اهتمام بودی ایشان را در آن قلعه نگاه داشتندی و در این نوبت مردم بسیار
در آنجا جمع شده بودند و باستظهار آب که از جمیع جوانب محیط است بآن ایمن نشسته و چون این معانی بمسامع علیه حضرت
صاحبقرانی رسید داعیه تسخیر آن قلعه از خاطر خطیر سر زد و فرمان قضا جریان صادر گشت که اغرق براه آق شهر روان گردد

جعفای بخشیده ودر جمله صد سر اسب با و ارزانی داشت ویرلیغ اعلی موشح بآل تمغای همایون کرامت نموده روانه ساخت و فرمود
که نقش هر شتر که در اوقاف شهر بزار شیخ محمود حیران بابات سپرده اند محفوظ انگاشته تا این سلاطین به بر سایر عمارتی که آنجا
ساخته دفن کنند وحضرت صاحبقران عرض گذاشته متوقف در اوقاف شهر توجه جانب امیرزاده محمد سلطان **دررفتار راه جماعتی**
ترکمانان در وقت که خضر بک وابراهیم متوای ایشان بوده از جاده سلاطت انحراف جسته کوتیه راه بر ابن آن تنگه ره پناه برده
بوده و متحصن شده فرمان عالی نفاذ یافت و عساکر گردون مآثر روی توجه بدفع ایشان نهادند و هنگام آنکه از ظهور طلیعه
صبح صادق متحصنان قلعه فلک سپهر ناپدید شدند اطراف آن کوه را فرو گرفته بودند بدولت جلادت تکاب و تیر بارید
بسیاری از آن برگشتگان را بخاک هلاک انداختند و بعضی گریختند و مجموع مال و منال و اسب و شتر و گوسفند و گاو ایشان را
غارت کرده زنان و فرزندان ایشان را اسیر گرفتند و حال آن شوم اختران را عبرت دیگران گردانیدند **بیت** کسی که در اقبال شاه داد
زدست * ز سر بر آمده و از باد راه پیش برست * هر آنکه کرد خلاف خدا شود مقهور * خلاف امر اولو الامر هم خلاف خداست *
وهم در آن تاریخ روز شنبه شانزدهم ماه دولت خواجه ایلچی بر بخار سید و عرضه داشت که مرض شاهزاده زیاده شده و استعدادی عظیم یافته
حضرت صاحبقران بتعجیل براند وبعد از وصول و نزول چون ببالین بیمار آمد زحمت بجایی رسیده بود که اصلا سخن
نمی توانست گفت آن حضرت را ملالی عظیم روی نموده و از محفه خوابانیده هم در آن روز کوچ فرمود و چون سه مرحله از تنگ
از قراحصار گذشته در منزلی قرار گرفتند شاهزاده نامدار بجوار حضرت پروردگار پیوست **واین واقعه در روز پنجشنبه هجدهم شعبان**
سنه خمس وثمانمائه موافق توی ییل که آفتاب در آخر درجه حوت بوده وقوع یافت و مدت عمرش بیست ونه سال بوده **بیت**
بر خاک ریخت آن گل دولت که باغ ملک * با صد هزار ناز به پرورده در برش * بگریست تخت زار بر آن شاخ ارغوان * بگذاشت
فرق افسر شاهی بگوهر سر * در خون چه لاله رام که چرا چنین عزا * با شه سر پیاله وسودای ساغرش * **سوگواری و تعزیه داری حضرت**
صاحبقران در فوت شاهزاده سعید امیرزاده محمد سلطان دریغا که پژمرده شد ناگهانی * گل باغ دولت بروز جوانی *
دریغا که خورشید اوج جلالت * چو صبح دوم بود کم زندگانی * دریغا سواری که عز صید دلها * نمیکرد بر مرکب کامرانی *
دریغ آن سرو افسر شهریاری * دریغ آن قد و قامت پهلوانی * بحسرت برفت از جهان کامکاری * که هیهات تا بیند این چرخ ثانی *
در این موسم از چه زمین سرکوبی * سزد گر کنه جامه را آسمانی * تو را با یاد ای گل بصد پاره کردیم * کنون گر کشی آب شادمانی *
چه افتاد گوئی که گلبرگ رعنا * نگون گشته رخساره ارغوانی * جهان بی ثباتست وناسود دائم * چنین بوده آری سرشت فانی *

بحکم

بحکم تعلق طبیعی ومحبتی جبلی که افراد انسانی را نسبت با اولاد و احفاد حاصل است و فرموده **اولادنا اکبادنا علیه افضل شرایف الصلوات واکرام التحیات**
ازان آگاهی بخشیده حضرت صاحبقران را از وقعه شاهزاده آزاده جان بجوانی داده صبر و قرار از دل دیار خاطر زر کوه ریکبار رخت
بربست و با کمال تمکن و وقار عنان اختیار از قبضه اصطبار بیرون رفته از مسند سلطنت وجهانداری بر خواست و برسم تعزیت سوگواری
نشست **بیت** فتاده ز چشم آب بر فرق خاک * همه جامه خسروی کرده چاک * زبان حال دران محال از غایت اندوه حزن و
ملال گاهی بمحتوای این مقال سرود ودر ورود نوحه گذاری مینمود **بیت** کای میوه باغ دل کنون مستعجل * چون افتادی ز شاخ اقبال بگو *
کونی که ز آفت بیمار ترو زین * ترسید ز روان چو جان بنهفت اندر دل * و گاهی مضمون این موزون خون در درون غالی ودون
بیان داشت **بیت** دردا که دل ز خار زنه غمناک افتاد * در دیده سیل بار خاشاک افتاد * نوباوه باغ عمرم از شاخ امید *
ناآنکه رسیده بود بر خاک افتاد * وحقیقت آنکه **بیت** گر ورای ماتم نمودی روی خاک ز زاری تر * خسرو سیارگان بگردید بر
سر خاک راه * حرمت سلطان رعایت کرد یعنی کو سرت * ورنه بر سر داشت زر سرآسمان زرین کلاه * صعوبت آن واقعه الیم
چون موجب حال بسیار شد که عالم را ثبات روح بود در عقیقات مصیبت روزگار غدار را ز گرد و در موسم ربیع مدنی ایمن که
نوجوانان شنجار وریاحین در گلزار و بساتین حلتهای سبز و ارغوانی بعزم عشرت و شادمانی تازه پوشیده بودند جهانیان از
پلاس ولباس سیاه و کبود در رو از دیده رانده این سرود میسرودند **بیت** بگذر بباغ زین پس و بگذر لاله زار * زیرا
که داغ بر دل باغست ولاله زار * سلکش بنفشه بر سر از نونهال سر * با جامه کبود پریشان و سوگوار * گل پیرهن دریده
سنبل بریده موی * بلبل بنوحه ناله بر آورده زار زار * امرا و اعیان و سایر لشکریان و اعوان از مرد و زن در آن سوگ
سیاه برتن پلاس و نمد بر گردن خاک بر سر و سنگ در بر و بستر از کاه و خاکستر فغان و نوحه و زاری در بیت الاحزان کیوان
انداخته و در بیش خوناب اشک و ماتم گاو زمین را ماهی صفت شناور ساخته **بیت** همان جهان جامه کرده چاک * بار
اندر آمد سیر گرد و خاک * گشادند گردان سر از سر گر * هم از چشم عذیده خون جگر * ز بس ناله زار و از بس خروش * برد
بر آمد خروش فزع * وبتخصیص حرم شاهزاده معصوم مرحوم مغفور خانیکه محروم و مهجور **بیت** همی ریخت خون و همی کند موی *
سرش پر ز خاک و پر از آب روی * بر آورده از فغان و خروش * زمان تا زمان زو همی رفت هوش * چنین است رسم سپنجی سرای
جهان چو فروش است و گندم نمای * نگاهی بنه دل برو بر مخار * که آشوب زر زیست تا پایدار * کسی را که پرورد عمری بناز *
کند پایمال قفا ناگهان * ز دست اجل هیچکس جان نبرد * زمادر نزاد آنکه آخر نمرد * صاحبقران سرافراز دران مصیبت جگر سوز

جان که از آن با سوز اندرون و دل پر خون زبان همایون بکلمهٔ انا لله و انا الیه راجعون بیاراست و فرمان داد که بعد از اقامت
مراسم تجهیز و تکفین شاهزادهٔ با داد و دین را با تابوت شکوه رحمت حق التابوت در محفه نهادند و با دولت سوار مقدم ایشان الکه سرخ حرم
و محملی سیاه در بر ایشان و دانا خواجه و دو خواجه امیر ابو خاودات سر شمر و دو میل و شمر اول کوکلتاش و دروه شاه دوده
روان ساخت و فرمود که چون با ونیک رسند و میل دار ده شاه گوهر دریای مغفرت را صدف نو سازند و در تابوتی مجدد بمزار
بزرگوار قیدار ستر علی پناه علیه الصلوة و السلام که در ولایت سلطانیه واقع است برند و بامانت بسپارند تا بعد از آن بسمرقند نقل کرده شود
و دیگران با محفه و تابوتی خالی بر طبیب ارسنوار کرده در آونیک توقف نمایند و بعد از توجه ایشان حضرت صاحبقران با غرق دریای
سعادت نموده و از سرغز راق شهر کوچ فرموده بسعادت و اقبال روان شد و چون اهل اردوی کیهان پوی مجموع در لباس سوگواری
بودند تا غایتی که در سب خنک سواری نکردند و هر بامداد و شبانگاه بگریه و زاری مواظبت می نمودند پس از قطع چند مرحله
ارکان دولت زانو زده عرضه داشتند که مجموع سپاه و تمام مردم درین راه کبود و سیاه پوشیده اند و تمادی این حال بساحت
اقبال لایزال لایق نماید رای حق نمای ظلمت زدای بعد از استماع این سخن خاطر همایون را به ملاحظهٔ بشارت ان الله مع الصابرین تسلی بخشید
و اشارت علیه بتغییر لباس نفاذ یافت و خلایق از جامهٔ تعزیت بیرون آمدند و فی الواقع بیت چو شد کسوت عمر لیلی تار و پود
چه سود از لباس سیه یا کبود ذکر وصول ایلچیان خاقان گیتی ستان بمصر و تفصیل آن مجمل احوال چون ایلچیان حضرت صاحبقرانی
بمصر رسیدند فرج پسر برقوق الملقب بالملک الناصر که فرمان ده مصر و شام بود خبر فتح روم و قضیهٔ ایلدرم بایزید که شوکت و مهابت
او در دل اهالی آن ممالک بیش از پیش واقع داشت شنیده و خطر رسیده تعیین دانست که با بندگان آستان حضرت صاحبقران گیتی ستان
بغیر از انقیاد و اذعان علاج خلاصت و محض خسران و از تعللی که پیش ازین و او نیز تا غایت در فرستادن اطلمش ورزیده بوده و کشیده
کشیده پشیمان گشت و بمشورت و استصواب ارکان دولت و اعیان مملکت اطلمش را از حبس بیرون آورده بمجلس علیه و تعظیم عظیم کرده باجماع
عذر خواهی نمود و سکه و خطبه در تمام بلاد مصر و شام بالقاب فرخنده و فرجام صاحبقران سپهر احتشام بیاراست و اطلمش را تشریع ساخته با
دو رسول احمد و اقتضه روانه درگاه عالم پناه گردانید که صورت ندامت از تقصیرات گذشته و صدق اخلاص او در خدمتکاری
و طاعت گذاری و قبول خراج و مال که سال بسال بخزانهٔ عامره رساند بعرض بندگان پایهٔ سریر اعلی رسانند و رسم پیشکش
اموال فراوان از نقد و جواهر و رخوت و اقمشهٔ فاخر بلند گرانی دیگر آن و شترهای مصری و اسبان نامدار و سایر ترکات
و مسوقات آنجا بار با ایشان همراه فرستاد و چون بولایت روم در آمدند اطلمش استقبال مخفه پیش از ایلچیان بدرگاه عالم پناه شتافت و خبر

ساباط بوس

ساباط بوس استسعاد یافته اخبار مصر و شدت خوف و انقیاد اهالی آن دیار تقریر عرض همایون رسانید و چون ایلچیان ملوک ظفر قرین بوسیله
وسیلهٔ امرا فرا ساباط بوس دریافته تحف و هدایا بمحل عرض رسانیدند و سخنان فرج سمع مبارک رسانیده مرحمت پادشاهانه شامل حال او
گشت و بزبان مکرمت فرمود که چون او در صغر سن سایهٔ عطوفت پدر از سر او افتاده مراقبت احوال او بر ذمت همت ما واجب است اگر
در سلوک جادهٔ فرمانبرداری که راه آئین رستگاری و کامکاری جهان تواند بود ثابت قدم باشد صنوف عنایت و تربیت درباره
او ظهور یابد ما چنانچه از سر استظهار و اقتدار بضبط امور ملک و ملت و خدمت حرمین شریفین عظمهما الله تعالی قیام تواند نمود و ایلچیان را
نوازش نموده بخلعت و کمر و کلاه سرافراز گردانید و اجازت انصراف ارزانی داشته از برای فرج تاج و خلعت خاص و کمر مرصع
فرستاد و در بنوید عواطف بیکرانه و مراحم خسروانه مستغرق و مستظهر ساخت ذکر تصمیم عزم همایون با ارجاع و انتقال و کوچ دادن طایفه قراتاتار از مملکت روم
بسمت ماوراء النهر قراتاتار قومی اند از اتراک در آن وقت که منکوقاآن هلاکوخان را با ایران فرستاد ایشان را داخل لشکر او کرده
و چون هلاکوخان تخت تبریز قرار گرفت ایشان را بسبب شرارت نفس که داشتند با کوچ بسرحد روم و شام یورت داد و چون بعد از وفات
سلطان سعید ابوسعید خان در ایران پادشاهی صاحب اعتبار نماند ایشان سرکشی آغاز کردند و پنجاه و دو فرقه شدند و هر صده سر خود
یورتی اختیار کردند و چون ایلدرم بایزید بعد از انقضاء مدت قاضی برهان الدین بر سیواس و آن نواحی مستولی شد ایشان را داخل
لشکر روم گردانید و در مملکت خود جای داده و چون در آن ممالک از خراج و جهات تکلیفی چندان نمی باشد هر یک از ایشان بانک و خیل
خوشوقت و صاحب ثروت شدند و چون حضرت صاحبقرانی را در خاطر بود که ایشان را نقل فرماید در میان الوس جغتای دهد
و در آن زمان که سرداران ایشان بدرگاه عالم پناه آمده بودند ایشان را بخلعت طلادوز و کمر شمشیرهای زر و انواع عاطفت و نوازش
سرافراز گردانیده بود و نوبتهای پادشاهانه نوید داده و در این مدت کس متعرض احوال ایشان نشد بنابراین ایشان خود را ایل
و مطیع دانسته در یورتهای خود ساکن و ایمن نشسته بودند و درین وقت رایت فتح آیت در آن محل که ایلچیان مصر رسیدند سه شبانه روز
توقف فرموده با شاهزادگان و امرا رسم جانقی در میان نهاده صواب آن دانست که قراتاتار را از آن دیار کوچ داده بماوراء النهر
برند و چون ایشان سی و چهل هزار خانه وار بودند و غلبه بسیار فرمان داد که شاهزادگان و نوئینان هر کس بجایی روان شوند و ایشان را
چنان در میان گیرند که هیچ کس بیرون نتواند رفت و سفارش فرمود که شرایط حزم و تیقظ بتقدیم رعایت نمایند و ایشان را رهبری کار سازند
بر حسب فرموده امیر جهانشاه با دیگر امرا از جانغار و لشکر امیرزاده محمد سلطان بطرف توقات و اماسیه توجه نمودند و امیر سلیمانشاه
با فوجی از سپاه برانغار روی عزم بصوب قیصریه و سیواس آورد و بعد از آن رایت نصرت شعار در ضمان عون و تائید آفریدگار

کرده بصوب صحاری و اماسیه و ارزنجان و شهر سیواس فرمان فرما بود و امیرزاده شاهرخ و سلطان حسین را با لشکرهای گران امر فرمود که
راه های ایشان گرفته لشکرها که هیچ آفریده بیرون نرود و چون موکب فیروزی مخائل بعد از قطع منازل و مراحل از آب فرات گذشته به ایشان
رسید کس فرستاد کلانتران ایشان را طلبید و در زمان دو سردار ایشان از روی تبرک و مروت به درگاه عالم پناه شتافتند و چون سعادت زمین
بوس حاصل گشته عاطفت پادشاهانه ایشان را بحسن التفات و لطف کامل مستظهر و مبتهج خاطر ساخته خلعتهای طلا دوز پوشانید و کمرهای
زرین بخشید و از برای مزید امن و اطمینان ایشان بصورت عهد و قسم فرمود که در باره شما جز عنایت و مرحمت بظهور نخواهد پیوست و
مرتبت که آبا و اجداد شما بفرمان سلاطین ماضی از توران زمین که جای اصلی و مأوای قدیم ایشان بود بیرون آمده اند و در دیار
بیگانه بغربت گذرانیده و اکنون بحمد الله تعالی از اینجا تا آنجا حکم یک ولایت دارد مجموع در تصرف و فرمان بندگان ماست شما را فرصت
غنیمت باید شمرد با زن و فرزند و متعلقان و جمیع اموال و اسباب و گله و رمه یکبارگی از اینجا کوچ کرده همراه اردوی لشکریان بو
ولایت اصلی خود جای آمده در سایه عدالت و مرحمت ما روزگار بفراغت و رفاهیت گذرانید ایشان بعد از ادای دعا و ثنا
بشنیدند که اوامر و نواهی حضرت پادشاهی را از اخلاص و هواخواهی گردن اطاعت نهاده ایم و بندگان را دولت و رای آن باشد
که در پناه حمایت خدام آستان سلطنت آشیان باشیم بیت زهی سعادت آن بنده خجسته مآل * که راه داد درین آستانه اش اقبال *
حضرت صاحبقران فرمان داد و ایشان را گرن گرن و جوق جوق ساخته با امرا و تومانات قسمت کردند و همه را با تمام گله و رمه از آنجا
کوچانیده روان ساختند و بر تیغ اعلی نفاذ پیوست که بمجلس ایشان گوسفند و چهارپای نخرد که موجب سبکباری ایشان باشد و اندیشه فرار
بخاطر راه دهند **احضار فرمودن حضرت صاحبقران حضرات عالیات را از سلطانیه به تبریز** چون خاطر همایون از غزای
روم و مهمات آن مرز و بوم بکلی فراغت یافت و تسخیر تمام شهرها و قلعه های مملکتی بآن طول و عرض و کمال استعلا و استقلال در انفاذ
امر بر عالی و دون بر سبیل فرض که بروزگار بسیار از دست ملک و اقتدار قیاصره نامدار و اکاسره کامکار بر نیاید بلکه در وسعت
میدان اندیشه و پندار کبار سلاطین عالی مقدار کمتر گذر یافته کمتر رسال عوق تایید ربانی عطیه سعادت صاحبقرانی بسهولت و آسانی
میسر شد والحق بیت بر اقبال این سلطان ترقی تا یافت * عقل بکو معنی صاحبقرانی در نیافت * ماه رایت نصرت اشراق از آفاق
عزایم خسروانه بر توصوب مرحمت انعطاف یافت و موکب ظفر قرین در کنف حفظ و تایید رب العالمین روان شد و عساکر منصور و غنایم موفور
موافق سر در و مخالف مقهور الحمد لله الغفور الشکور بیت رفت و تباشیر فتح لامع از اعلام او * آمد اقبال نتیجه تایید اقدام او * و اشارت علیه
از موقف جلال صدور یافت و شمال واجب الامتثال سلطانیه در سال رفت که حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا و چلپان

ملک آغا

ملک آغا و خان زاده که والده شاهزاده سعید محمد سلطان بود با سایر آغایان و فرزندان که آنجا بودند توجه نمایند و تا عهود
قلعه اونیک بیایند و چون صاحبقران روم بخش قیصر نشان بقیصریه رسید اهالی و کلانتران آنجا از نادانی پریشانی بخود راه داده
در نقبها پنهان شده بودند در زمان فرمان قضا جریان نفاذ پیوست و علی سلطان تواجی با فوجی از سپاه متوجه ایشان شدند
و چون برسیدند ایشان از بیم جان تیغ و مدافعه بر خواسته و جنگ و محاربه آغازیدند و علی سلطان از سوراخی که ممر آن شبستانی
نقبی بود نظر میکرد ناگاه از گشاد شست تقدیر تیر بیعت صفیر قرار رسیده و بر شاهرگ او خورده در حال جان تسلیم کرد انا لله و انا
الیه راجعون عساکر مظفر لوا آنجماعت را مجموع بدست آوردند و محمد برادر علی سلطان همه را بتیغ انتقام گذرانید مصراع انجام
جهان کار چه باشد جز این * و رایت فتح آیت از آنجا نهضت نموده بسعادت و اقبال روان شد بیت مظفر جهان از جهاندار گرد
گران تا گران عرض لشکر کشش * و چون از سیواس بگذشت مراحم ملکانه قرا عثمان را بصنوف نوازش سرافراز گردانیده و جامه
داده و بمحل خود باز فرستاد و لکران عزم در طی منازل و مراحل مواظبت نموده بمرغزار ارزنجان از وصول و نزول موکب گیتی ستانی
ارزنجان ورد نق تاج خان یافت و طهرتن از رسم خدمتکاری قیام نموده پیشکشها کشید و از جانوران و اسبان و تقوزهای لایق
و غیر آن و از آنجا بسعادت و اقبال روان گشت و بعد از کمه و منزل عاطفت بیدریغ طهرتن را بتکلفت خاص گرامی و نامی
ساخته اجازه انصراف داد و کسانیرا که توجه حضرات عالیات از سلطانیه آورده بودند باز فرستاد که فرزندان عمل کرده
پیشتر بیایند و چون ارض روم از فر قدوم همایون غیرت فزای مرز و بوم گشت دراری سپهر سلطنت و جهانداری امیر
زاده الغ بیگ و امیرزاده ابراهیم سلطان و امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده ایجل و امیرزاده سعد وقاص برسیدند
عواطف حضرت صاحبقرانی ایشان را در آغوش مهربانی گرفته بزبان تلطف پرسش نموده و دیده امیدش از نور مکاتب کم
از ناصیه هر یک مهر درخشید روشنائی فزود لیکن چون رویت امیرزاده محمد جهانگیر و امیرزاده سعد وقاص جراحت داغ و فوت
محمد سلطان تازه ساخت قطرات عبرات از آن جهان احزان باریدن گرفت مضمر حصیل دیده شهنشاهی **وصول حضرات عالیات در قلعه
اونیک باردوی همایون** حضرات عالیات که حسب فرمان از سلطانیه متوجه شده بودند در تبریز زیارت کرده و لباسهای سوگواری
در بر داشته تا قلعه اونیک بیامدند و در آن حوالی نشستند و چون حضرت صاحبقرانی نزدیک رسید خان زاده را حادثه جان گسل
فرزند دلبند بشنوانیدند بیت بر آشفت گفتی از آن آگهی * تنش گشت یکبارگی از جان تهی * بر زد آه و شد زان خبر بیخبر *
بیفتاد بر خاک و بر خاک سر * سراسر همه جامها بر درید * بسوزی که از سنگ خون بچکید * دو زلفین چون تاب داده کمند *

بیت اگرچه دو همه پس ناله است و جان فرسا ✤ بصبر کوش که با چاره است لطف خدای ✤ بجرم قرآن و قصه دگر نگاه دل ✤ در نجات
بمفتاح صبر بازگشاید ✤ اشارت علیه بنهاد صوت و مردم از شعار سوگواری و جامهای سیاه بیرون آمدند و عواطف
پادشاهانه تجدید شامل حال الطائفه گمان شد و همه را با عزاز و اکرام خلعت و انعام نوازش فرموده بمواضع خود بازگردانید

نهضت اردوی کیوان شکوه بطرف گرجستان و جلالت منزوین آن بیابان

چون همت عالی نهمت حضرت صاحبقرانی در همه حال
اهم مطالب و اعظم مقاصد و مآرب تقویت دین و اعلاء اعلام اسلام و احراز فضیلت جهاد با زمرهٔ ضلال و فساد و عبدهٔ اصنام
بوده است و در مقتضای عهدی که گرگین ملک گرج در سال گذشته با بندگان درگاه اسلام پناه کرده بود چنانچه که در این هنگام
رایت فتح آیت را باقدام سلک و فرصت استقبال نموده بودی و در ساحت جلال روی تضرع و ابتهال بر خاک ذل سوده فرموده
و تا غایت از سابقهٔ شقاوت توفیق آن سعادت نیافت عصبیت این و غیرت پادشاهانه باعث آن شد که حضرت صاحبقران عزم گرجستان
جزم فرموده بسعادت و اقبال سوار شده و بصوب مملکت روانگشت و سلطان مادر دین ملک علیمی از تقاعدی که پیش از این نموده بود
و بدریافتن دولت بساط بوس شتافته پیشکش و دانست که در وقت اورا فرو نشستن روی لطف آنحضرت دوائی شعور خشیت باد جود
هرگونه خوف و بیم از تقصیرات خویش باتی چند لرزان و دل پرش روی امید بار دوی کیهان پوی نهاد و چون رسید از رای فرخ
رحمت امیرزاده شاهرخ را قبله حاجت ساخته دست توسل بدامان بندگان آن آستان زد شاهزاده جوان بخت او را بدرگاه
عالم پناه آورده و او سر برهنه کرده بشیوهٔ گناهکاران درآمد و زانو زده زبان دعاگوی شناگستر با عذر و استغفار روان ساخت
صاحبقران فریدون کش بعد از عتاب و سرزنش از جرم او درگذشت و بعنایت پادشاهانه مستظهر و امیدوار گردانیده او مال
و خراج چند ساله را در آورده بود با پیشکشهای لایق بمحل عرض رسانیده و ملحوظ نظر تربیت گشته بتاج و خلعت و کمر معزز و موقر
شد و بمزید عطوف اختصاص یافته دخترش را نزد امیرزاده ابابکر گشت و بشرف مواصلت با دودمان بزرگوار بلند پایه
و نامدار آمد بیت اکسیر عفو شاه بشایسته که بکند ✤ قلب سیاه روی گنه را زر خلاص ✤ و در این والی والی سپرا قنو قارچی بیگی
پیشکشها بدرگاه اسلام پناه آمده و بوسیله امرای عظام زمین بوس دریافته پیشکش کرده است از جانوران و بستان و غیر آن کشیده هم از حکام
گرج کوستندیل با رزملک گرگین که با او مخالف بود با قدام عبودیت شتافته ساحت جلال را فرموده جبین خضوع و لب خشوع گردانید
و بتقدیم پیشکش گذرانید و از مرجات مرزبانان حدود و سرداران ولایات اعزام حرم انتبت و جلال که ملاذ ملوک عصر و ملاذ سلاطین
اطراف بود بعقد اخلاص بسته بیرسیده و خلایف فدکاری در رسم ایلچی و عرض پیشکش و تنسوق تقدیم رسانیدند و در ایام حضرت صاحبقرانی

انگشت بجه از بن کند ✤ با ناخن دو گلبرگ رخساره را ✤ خیابان زد که خون شد جگر خاره را ✤ ز رنج مگه پیش بس آب و خون ✤
زمان تا زمان اندر آمد نگون ✤ و تمام آقایان و قوطهای سپاه برسم سوگواری بر سر گرفته و جابانی نوحه و زاری در گرفته و چون
حضرت صاحبقران نزول فرمود فغان از تازه تیز شد و جهان نمودار رستخیز گشت زمین در پس لباس ازرق و کبود ساخت آسمان از تف
و آسمان دوران ماتم برگم چون ما زمین خاک بر سر کرد بیت روان گشت از چشمها خون دل ✤ ز خون خاک روی زمین جمله گل ✤ خراشیده
شد از ناخن همچو خار ✤ بسی چهره چون نو گل نوبهار ✤ برآمد ز هر سینه بر چرخ دود ✤ سیه گشت از آن دود چرخ کبود ✤
و از برای حق (تسکین) اضطراب فغان زاده تابوت خاکبرا که سر تفقیل (؟) کرده بودند چون تنی بیجان پیش او حاضر کرده دا
از سوز سینه و تاب جان چون ریحان پر منزل دوران چو من مکیل او تخته نوحه و زاری می‌نمود و در وصف حال مضمون این
مقال از چشمها چشمه های خون میگشود بیت دو چشم ره بود کشم کز ✤ ز فرزند دلبسته ماتم خبر ✤ کاتم نمود از شهریاران گزند ✤ که
با ترکش زر زراه دور آورند ✤ کاتامی این مه که در روز کار ✤ که نقش تربت تو شد مرا غمگسار ✤ ترا تخت ایوان شده تا مرد ✤
بیا تو تابوت اکنون زمی بخت بد ✤ سزد گر ز دیده خون گوز ✤ کنم صحن گیتی همه لاله زار ✤ که چون لاله از دهر بیجان کسل ✤
شهید جوانی شده ای داغ دل ✤ و چون جزع و فزع بر فوت شاهزاده هنری و صورت کوتی شاهزاده سعید بغایت رسید بصبر حقایق
بین حضرت صاحبقرانی ملاحظه جانب نفس بانی و لطیفهٔ ربانی که باتفاق شرع و عقل زنده هر دو شرا اولی داشت و جهة
ترویح روح پرفتوح انور مکارم و اصلاح در بارهٔ فقرا و مساکین ارزانی داشت و بسی صلات و صدقات مستحقان گرامیت فرمود
و بندگان درگاه کیوان بنیان برحسب فرمان قضا جریان ترتیب طعام سالار کی نمود و تمامی سادات و علماء و اکابر و اشراف
که از اطراف آمده بودند و مجموع امرا و سران سپاه در ساحت جلال جمع آمده هرکس بمادری خود ختم و حافظان قرآن تلاوت
کتاب مجید تبرک جسته ختمات کریمه با تمام پیوست و چون خوانسالاران خوانها نهاده و سماطها کشیده و اطعمه گوناگون از حد حسبه در
چون پیران معرف اِنّما نُطْعِمُکُم لِوَجْهِ رسید گور که شاهزادهٔ مرحوم را بخروش در آورده و خروش در امرا و لشکریان و سایر
خلایق از تابع و متبوع مجموع نوحه و زاری در آمده یکبار فغان و فریاد در عالم سخت گرفت چنانکه چندی خلقند و بعد از آن گور را
پاره ساختند و چون علما و ائمه و مشایخ که از تبریز و سلطانیه و قزوین و دیگر ممالک برسم استقبال و ادای تعزیت بدرگاه عالم
پناه شتافته بودند در مجالس تعزیت بمصقل مواعظ و نصایح زنگ کربت و ملال از مرآت ضمیر زدودند و فحوای آیات و حدیث
مناسب مثل اِنّما یُوَفّی الصّابِرُونَ اَجْرَهُم بِغَیرِ حِساب و انّ المیّت لیعذّب ببکاء اهله علیه بسمع مبارک میرسانیدند و بر حسب فحوای

بت

شاه حال بمثابه گسسته عرس رجب حال در خور قدر و شرف نوازش مبذول و همه جانب متوجه و منتظر ساخته و خلعت پوشانیده و کاکی
خود با زبلکردانیده **بیت** پیوسته بدرگاه شهنشاه زمان * آینده و رونده سر فرازان زمان * **تفویض فرمودن ایالت فارس بمیرزاده پیر محمد**
و حکومت صفاهان بمیرزاده رستم در حوالی سنکول نظر رحمت و شفقت حضرت صاحبقرانی بر روی حال امیرزاده پیر محمد عمر شیخ باز شده و او را
بصنوف نوازش سرافراز گردانیده ایالت دار الملک شیراز بدو ارزانی داشت و دریغ عالم مطاع در آن باب کرامت فرموده
خلعت و کمر گرامی و ناموریافته روان کرد و لطف الله بیان تواچی و برفاو جلبان شاه و ارلات ملازم او کرده و کس بشیراز
امیرزاده رستم فرستاد که در دولای کیهان بوی گردد و او در ییلاق نغر زرد بود که فرستاده بوی رسید و همان که بر فرمان وقوف یافت
متوجه عزیمت نمود و در خانیار از اعمال جرباذقان که از جمله منازل و مراحل آن طریق است باز از موقف جلال خبر آمد که اصفهان را
تو داریم آنفرق بجا فرست و خود به بروجرد رفته قلعه آن را بکمال عمارت باز آور و هم در خوانسار امیرزاده پیر محمد که متوجه شیراز بود
برسید برادران یکدیگر را کنار گرفته زبان بجهت و استبشار باستفسار حال و اوضاع برگشادند و بحکم فرموده هر یک روی عزیمت بمقصد
خود نهادند امیرزاده پیر محمد بصوب شیراز روان شد و امیرزاده رستم گماشته را بصفاهان فرستاد و خود به بروجرد شتافته بعمارت قلعه مشغول گشت
و آن را معمور و آبادان گردانید **ومن الله التوفیق والاعانة** * **مفوض داشتن حکومت عراق عرب و بصره و اولکای آن بعهده امیرزاده ابابکر**
چون سلاطین کامکار و پادشاهان جهاندار از موهبت کرامت **هو الذی جعلکم خلائف فی الارض** بکلاه و فر و منصب کل اختصاص یافته‌اند
آثار اسماء و صفات جمالی و جلالی حق تعالی جل و علا و نتایج لطف و قهر نامتناهی الهی تبارک و تعالی درین عالم خراب بظهور رسانند
طایفه را که در عالم معدلت و کمال ظهور در اظهار بیایند گاهی که صاعقه خشم **غضب الله علیهم و لعنهم** درخشیدن گیرد ایشان را به نیران کین جهان
بسوزند و کشوری بر اندازند و چون نسیم عنایت **یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین** وزیدن آغاز نهد هم ایشان یک التفات خرابی ولایت
ویران را افزونه و مملکتها معمور سازند **بیت** گاه چه خوش خوش شود * که همه آتش شود * تعبیهای چنین * بار خدا خوش است *
لاجرم حوالی اراضی فارس که شرف آن می‌یابد **سریر کسری کامرانی مولد سلیمانی** از وصول و نزول موکب ظفر قرین رتبه
سپهر برین یافت حضرت صاحبقران شاهزادگان و نوئینان را احضار فرموده زبان گوهرفشان که ترجمان الهام اقبال بود بدین کلمات گویا
درین ایام بغداد بواسطه مخالفتی که با عساکر ما پیدا نهادند و آن محکم حصاری بنا نهاده و خود و مملکت را بر باد دادند و در تبعیت قهر و انتقام
با آن دیار یکبار بر افتاد و چون بغداد از امهات بلاد اسلام است و علوم شریفه از آنجا انتشار یافته و در بمهار از آنجا اشتهار پذیرفته خاطر
کرام است که آن مملکت بکمال عمارت باز آید و باز آن مرز و بوم نشیمن نصفت و عدل گردد حاضران زبان اخلاص و دعا بتحسین

ز سر تو بنوح ببالی از انکه در عالم * عمارت از تو به پیدا آمد از پس طوفان * و رای عالم آرای مقتضای آن مقصد را بشبهات و عبرت
امیرزاده ابابکر حواله نمود و حکومت عراق عرب و واسط و بصره و کردستان و ماردین و سایر دیار بکر و ایل اویرات و هزاره‌جات
آنجا و آنچه از توابع و ملحقات آن بلاد است نامزد شاهزاده مشارالیه فرموده و جماعتی از امرای عظام مثل پاینده سلطان برلاس
و پیر حسین برلاس و امیر سونجک و سلطان سنجر حاجی سیف الدین و دولت خواجه ایناق و دیگر توشیان را با لشکر گران ملازم رکاب
او ساخت و امراء عساکر عراق عرب و اکابر آن نواحی را بملازمت و متابعت او فرمان داد و او را امر فرمود تا از راه
دیار بکر در آمده و زمستان و شریران آن اطراف که مانده باشند او را به تیغ سیاست نیست گرداند و چون بانجا در آید و هوا
باعتدال گراید بعراق عرب توجه نماید و تخت به دفع قرا یوسف که در آن وقت بر عراق عرب مستولی گشته بود اشتغال نماید و بعد از آن
مردم آن اطراف و نواحی را استمالت فرموده بعمارت و زراعت ترغیب نماید و در آبادانی بغداد سعی تمام نموده نوعی سازد که
بزودی معمور گردد چنانچه در سال آینده **بعد قضاء الله و قدره المبرم** محل مجاز از آنجا روانه شود **و ما التوفیق الا بالله سبحانه**
و شرح استیلا یافتن قرا یوسف بر عراق عرب سال آن است که او از خوف عساکر گردون مآثر گریخته بروم رفته بود چنانچه سبق ذکر یافت
و چون سپاه ظفر پناه در یورش روم بحوالی قیصریه رسیده بود باز از آنجا قرار جسته بعراق عرب آمده و جسام ترکمان را رجیع آورده در
پایان است نشست و سلطان احمد از بغداد بکنگش پسر خود سلطان طاهر آمده و اتفاق فرو رفتن که مدار کار سلطان طاهر با او بود
بطرف سلطان طاهر از آنجا متوهم شد و با امرا پدر مثل محمد بیک حاکم اردوی و امیر علی قلندر و میکائیل فرخ شاه که ایشان نیز
از سلطان احمد خایف شده بودند مشورت کردند و باتفاق یاغی شدند و شب از جسر گذشته باینطرف آب آمدند و چون سلطان احمد
از آن حال آگاه شد جسر ببرید و کنار آب گرفته در مقابل پسر در برابر نشست و کس بقرا یوسف فرستاده او را طلبید و چون قرا یوسف
بادوست باتفاق از آب گذشته و از جانبین لشکر آراسته جنگ واقع شد و شکست بر جانب سلطان طاهر افتاده و او در هر حال
فرار جوئی پیش آمد خواست که مرکب از آنجا بجهاند با اسب و جبه در آب افتاد و شعله حیاتش فرو نشست و چون سلطان طاهر بجزای
عقوق والد بسری شد و امرا و لشکریان که با او بودند متفرق و پراکنده گشته سلطان احمد از قرا یوسف ناسپاس شده بغداد
رفت قرا یوسف از عقب لشکر کشیده بدر بغداد آمده شهر گرفت و سلطان احمد از بیم جان بکالی پنهان بجهانی قراحسن نام او را دید
دور شب سلطان احمد را از آنجا بیرون آورده او را بر دوش گرفته قریب بجسر شیخ ببرد تا در راه شخصی چشمی رسیدند که او وی
داشت و سلطان احمد بر آن سوار شده با قراحسن به کرت قبیله سازگی که او شاب کرده بود و جمل مرکب وار نقد و نحم در تکه

دست طمعش بدان رسید که جکش سلطان احمد را و بعضی امرا و نوکرانش که متفرق شده بودند مثل شیخ مقصود و دولتیار و عادل و غیرهم
در آنجا بدو پیوسته و از آنجا متوجه شام شده و عراق عرب بحت متصرف و مستولی قرا یوسف در آمد و چون بحکم **الکلام یجر الکلام**
این قصه گذارش پذیرفت عنان خامه باصل داستان معطوف یافته تحریر میشود که چون حضرت صاحبقران امیرزاده ابابکر را بجانب بغداد
روان ساخت کس بوره جرد پیش امیرزاده رستم فرستاد که متوجه بغداد گشته با میرزاده ابابکر ملحق گردد و باتفاق روی جلادت بدفع
قرا یوسف آورند و حکم شد که تومان ارس بوغا از همدان و شمس سوجی از نهاوند و شاه رستم از شستر و دیگر جموع لازم رکاب امیرزاده
رستم ببغداد روند و چون امیرزاده ابابکر حسب فرمان روان شده باربل رسید عبد الله حاکم آنجا و کلانتران پای جسارت
از حد خود بیرون ننهاده بودند همه را گرفته و بند کرده بدرگاه عالم پناه فرستاد و جته جکش بسیاران نیز مصحوب تاق سلطان
ارسال نموده با بنده سلطان برلاس در آنجا و جهت جات استظهار باز سپرد و امیرزاده ابابکر غرق گشته از آنجا بالمعاد
متوجه دفع قرا یوسف شد و امیرزاده رستم بر وفق فرمان از بروجرد عزیمت نموده و براه قبه ابراهیم لک شتافته و از بغداد گذشته
در حوالی حله با میرزاده ابابکر پیوست **فرستادن ملک کرکین والی گرجستان ایلچیان بدرگاه عالم پناه گردون اشتباه** موکب گیتی ستان حضرت
صاحبقران از حوالی قارص بنفت نهضت سعادت و اقبال میرانده و صید کنان منازل و مراحل میموده بولایت کرج در آمد **بیت**
بارض در آمد چو دریای تند * صبا بر شده از گرد و پای کند * و پیشتر شیخ ابراهیم حاکم شروانات که سلوک جادهٔ نیکو بندگی و
جان سپاری باقدام اخلاص و هواداری پیشه دولت بختیاری او بود حسب فرمان روان شده بود و مداخل و مخارج
گرجستان را ضبط کرده و چون ملک کرکین که والی آن ولایات بود از جنبه رایت فتح آیت آگاهی یافت برنج روش و تحف بسیار طیبه
گرفت و در زمره عجز و اضطرار ایلچیان را با پیشکش بسیار بدرگاه عالم پناه فرستاد **محصل پیغام آنکه بنده را چه حد آنست که آنحضرت نقش مبارک**
متوجه قهر این خاکسار مقصد گرداند و کمینه در مقام خدمتکاری و طاعتگذاری داغ بندگی آن آستان بر جبین جان دارد و هم
اشارت بندگان عالمیان باشد از ارسال و انقیاد احکام واجب الامتثال متوقف و اهمال تقدیم رسانم اما سایهٔ مهابت
آنحضرت بسی بزرگست و در این مجال یارای آن ندارم که سعادت خاکبوسی ساحت جلال دریابم اگر مرحمت پادشاهانه
این بنده را مهلت بخشد تا بعد از تسکین غلوای خوف و هراس چون سلطان ماردین و دیگر حکام مواضع بدرگاه عالم پناه گردون
اشتباه شتابم و سعادت زمین بوس دریابم غایت بنده نوازی و چاره پروری باشد حضرت صاحبقران از مزخرفات کلمات ایلچیان
التفات ننموده در مقام قبول تحف و هدایا که آورده بودند نکشیده در جواب فرمود که او را بگویند که قضیهٔ تو بنائی که شرف اسلام و شیخ

جرایم و تقصیرات بشان میشود نفعی ندارد اگر خواهی که زنده و باقی روان توجه نمائی اندیشه با اگر عنایت ایزدی شامل حال
تو گردد و دولت ایمان دریابی از هرگونه نوازش و ترحیب که درباره تو بظهور پیوندد و عالمیان تعجب بمانند و اگر توفیقت
یاوری نکند و از آن سعادت بهره مانی **رجب شریف غزای محمدی علیه افضل الصلوات واکمل التحیات** جزیه بر تو مقرر داریم و دولت
تو بتو باز گذاریم و تنظیر وابسته دار باز گردانیم و اهالی این دیار از قتل و اسیر و تاراج امان یابند و عرض و ناموس تو سلامت ماند
والی قسطنطنیه هم کیش تست و چون روی التجا بدرگاه آورد شنیده باشی که از انعام جهان در شان او چها کرده شد قیاس حال خود
باو کن و در آمدن تعلل نمائی هیچ عذر مسموع نخواهد بود و بعد از آن ایلچیان اجازت انصراف یافته باز گشتند **ورود خلال ایلچیان**
داروغای تبریز بیان تو چین با عمال و نویسندگان از بیجان بدرگاه عالم پناه آمدند و بسی جانوران و حیوان و غیر آن بمحل عرض
رسانیدند و از جانب عراق عرب **امیر علی شغانی که در این مدت از قبل خواجه علی سمنانی بضبط و نسق دیوان آن ممالک مشغول بود رسید** و پیشکشها
کشید و جهت حضرت اداء افضت فرمود و چون وقت ادراک غلات گرجستان بود عزم روانه شده که بیابان گذرانند که غلها
بردارند و خود را قوی سازند لاجرم رای صواب نمای اشارت فرمود و امیر شیخ نورالدین و دیگر امرا با لشکریان بر سبیل ایلغار ساخته
و بموضع و بلاد میدیان در آمده ایشان را متفرق و آواره گردانیدند چنانچه گرجیان مجموع بگریختند و امیر شیخ نورالدین چندان بشت
که لشکریان بفراغت غلها بدرویدند و کوفته و ریخته برده و در اردوی همایون بازرسیده **و من جملة العیون و از کتاب**
ذکر متحصن شدن بعضی از گرجیان بقلعه کرتین و شرح آن در اراضی گرجستان بر بلندی که در وادی زرق عیق واقع شده کوهی از جمیع جوانب
تند و مسوار مقدار صد ذراع انجا گر سر بچرخ دوار کشیده و از طرف جنوبی آن کوه شعبه جدا گشته و بارتفاع از او بر گذشته چنانچه از بالای
کوه جز بنردبان یا ریسمان و نظایر آن بغیر از آن سنگ پاره بر نمی توان آمد و آن کوه بغیر از یک راه باریک هیچ ندارد و در سر آن کوه
و بسطه درها جای نزول لشکر و خیام متعذر است لاجرم آن کوه را قلعه ساخته اند و بکینها برداخته و دروازه محکم گردانیده اند که کوه
سر قلعه است و خمهای سنگ جهت اذخار آب باران مرتب داشته و عالم آنجا را تال که ارغا... کرج بود با سی نفر از غلمای لزنا و ران
و غلبه گرجیان در آن قلعه متحصن شده بودند و باستظهار ذخیره بسیار از اندیشه فوت آسیمه بودند و فارغ البال و آب گیر ما از فیض صبح
چون امر **یمن المزنون** الاما لاب عذب زلال و از جمله چند کله خوک و گوسفند در آنجا بحجز بسته و خمهای شراب بسیار آماده ساخته بودند
و چون پرتو شعور حضرت صاحبقرانی بر این معانی افتاد همت عالی عنان عزم پادشاهانه را بصوب تسخیر آن قلعه انعطاف داد و چون
طریق استخلاص بر آن قرار محاصره منحصر میبود و آن تعذری داشت که در چنان محل که وسط بلاد دشمن است سپاه اندک توقف توانند و قلعه را

علفه و علوفه فرو مانند که آب در شوری باف شد ناچار به رسم مردم صورت بین که بحسب ظاهر مقامات عقلی بنیاد امور و اسباب
ظاهر گشته از آن عزیمت انصراف نموده و زیران عمل بر آن حمل کرده که آنحضرت بنفس مبارک توجه نمود که اما از قلعه شاید که از دست
دانستیلای خوف بیرون آیند و حصار بسپارند و اگر چنان گشته بغیر از کوشش و کشش چاره نبود که تسخیر آن بقهر و غلبه از قبیل
محالات اندیشه مردم اینجا بود غافل از آنکه اکثر معظمات وقایع در این عالم بر غرایب و بدایع رسمیهای پوشیده و تربیت
جبایه که ادهام عقلا از آن قصور می یابد و بیش از نوع شیعه ادراک آن نمی باید بتخصیص که اهل سلطنت عظمت و قدرت پروردگار
در آن روزگار ذات بزرگوار صاحبقران کامکار بود بیت زانچه از صاحب تایید آید ٭ عقل انگشت تحیر خاید ٭
القصه روز آدینه رابع عشر محرم الحرام سنه ثمان ماده رایات اسلام پناه در سایه حفظ اله سایه وصول بر حوالی قلعه
کرتین انداخت و از قلعه بهرچند بر رسم مکش بیرون فرستادند و زبان تیغ با اظهار بندگی و فرمان گذاری بر گشادند و چون از آنجا شنیده
که بندگان درگاه گردون محل با شان آن تملق و تحیل دست تعرض از ایشان کوتاه نخواهد کرد پشت بندار بلجات حصار باز
داده مخالفت و عصیان آشکار کردند و با انداختن تیر و سنگ جسارت نمودند حضرت صاحبقران امرا را امر فرمود که
باطراف قلعه فرود آمدند و طرف دروازه را بعهده جلادت و کاردانی امیرشاه ملک مقرر داشته فرمان داد که در مقابل آن
حصنی حصین بسازند و دیگران را فرمود که از دو جانب قلعه دیگر بنا کنند که اگر فتح کرتین روز دیر بیاید جماعتی از سپاه ظفر
پناه در آن قلاع بمحاصره قیام نمایند و امیرشاه ملک به نیروی دولت قاهره در مدت سه روز قلعه برافراشت
که گنجایش اقامت سه هزار کس داشت و نظایر آن ماثر از سعادت بندگان آستان سلطنت آشیان بر تیغ دوران شان
صاحبقران گیتی ستان از برابر قلعه نقل فرموده محلی که مجال انداختن عراده و منجنیق بود مخیم نزول همایون ساخت و اشارت
علیه صدور یافت و منجنیق و عراده و قرابغرا استعداد راست کردند و حکم شد که در مقابل پشته قلعه که محل نزول همایون بود
ملچور از سنگ و چوب بسازند و چندان برآورند که مشرف باشد بر قلعه و چون آن کوه را سنگ شامخ را از منجنیق و امثال
آن خطری زیادت نبود گرجیان بر فراز آن فارغ نشسته بودند و در خاطر آنکه مرغ بلند پرواز دشوار از آنجا تواند
رسید چگونه کسی بر بالا دست یابد و چون کیفیت براین منوال گذشت از قوم کرت که در کوه روی از قاف تا
بقاف نظیر ندارند پیلک نامی در شب آدینه بیت و یکم ماه مذکور باستظهار اقبال غرب آثار صاحبقرانی در زدید و تیزی تمام
شد و بر بالای آن سنگ پاره که در جانب جنوبی قلعه بود برآمده بقلعه رفت و دیگر کس نیز گرفته بالای آن سنگ بازآورد

وازآنجا

و از آنجا نیز کرده نشانه بگذاشت و بزیر آمد و گرجیان را از آن اطلاع نیفتاد روز دیگر پیلک در پایه سریر اعلی سرگذشت باز
چنانچه دست داده بود باز راند رای عقده گشای ارشاد فرمود از ابریشم خام و ریسمان طنابهای قوی بیا فتند و نردبان
استاچوبی را سر در یک طناب و سری در دیگری استوار کرده نردبانی ساختند و حکم شد که چهار کس از کرت بان کوه
پاره برآیند و نردبان مرتب داشته بار گشتند با جمعی از دلاوران بآن نردبان بالا برآیند و تسخیر قلعه قیام نمایند و در شب
فرموده شب شنبه بیست و سیم ماه پیلک و سه نفر دیگر از طایفه کرت با طنابی در رازقه که نردبان آن بر توان کشید
از کمری که بر کوهی بدشواری لرزان لرزان از آنجا گذشته چهار نفر آن کوه بر آمدند و ریسمان فرو گذاشته نردبان بان برکشیدند
و از اتفاقات حسنه که لازمه این دولت روز افزون است بر سر آن قلعه در حقی براه بود و چون نردبان برکشیدند سر
آن در رخت بستند و امیرشاه ملک بر زبر اینکه بنجاه مرد از ترکان و دلاوران خراسان که در مجلس عالی صاحبقران بسامی
ایشان قلمی شده بود از جمله در غداق پیلک را به نردبان بالا فرستاد و دوربان گرجیان غافل که جز گران خوابی از بخت بهره
نداشتند مصدوقه اَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ بظهور پیوست ترجمه کلام معجز نظام آنکه آیا ایمنند
ساکنان آن دهها از آنکه بیاید بایشان بیم و بلای ما شبی و ایشان در خواب باشند و چون صبح صادق دم صافی اندرون را
نور از قلعه قاف گردون بر افراخت و گرجیان تاریک دل از خواب برآمده در حرکت آمدند یکی از خراسانیان بی اختیار
نعره تکبیر بر داشت و بآواز بلند بر خاتم پیغمبران و ناسخ ادیان دیگران صلوات فرستاد و محمود بقیرجی از جمله بندگان
شاهزاده جوان بخت امیرزاده شاهرخ بر آن قلعه نفیر کشید و چون گرجیان در آن حال که اصلا در خیال ایشان نگذشته بود آگاهی
یافتند سراسیمه از بیم جان بشتافتند و دست ضرورت بمنظر در محاربه و پیکار برگشادند و حضرت صاحبقران سوار شده از رود
عبور فرموده و در برابر آن قلعه که مجاهدان دلاور بالا رفته بودند نشست و فرمان داد که تمامی لشکر فرو زدی از غلغله
الله اکبر الله اکبر در اطراف بر آورده کوس که فرو کوفتند و سورن انداختند بیت غریو دلیران بیرد از نهیب ٭ ز تنها توان
رجا ناشکیب ٭ و چون آن راه از فراز آن سنگ پاره بقلعه بغایت تنگ بود و باریک و جای مخاطره زیادت از یک کس مجال
پیش ستادن و دادن نمی نه با اهل قلعه نداشته تخت از مجاهدان دلاور سپری پیش گرفته پای تهور پیشتر دوده و رزم از زبان
در پناه او دست گشاده جهاد ضرب هرکه کافری جان بمالک دوزخ میسپرد تا غازیان ظفر پیشه را سنت وَالَّذِينَ قَاتَلُوا
بعضیت وَاقْتُلُوا قرین کرده ناگاه از شست قدر تیری پر خطر از بان صاحب پر آمد که در ضد بیان از زخم پیر بنه جفت واز آن در فال

وپسر را کرجیان بر دوشته حمیت دینداری عبدالله سبزواری را کوس در آورده شیروار با جمعی صاعقه کردار حمله برده و مار از
روزگار کفار بر آورده دوازده زخم خورده از کثرت جراحت بیطاقت شده و بعد از آن از ترکان محمود نامی محمود فرجام را که از
کران پیش رفته او از ناوری را که استظهار گرفته کمان رتبت بر داد و پای بلکنت ورزان بنجاه مرد که بالا بر آمده بودند
بعضی متوجه دروازه قلعه شدند و آنجا نیز جنگ در پیوست و باندک زمانی که هم در اینجا و هم در آن قلعه نیران قتال اشتعال
داشت نسیم نصرت از گلزار لطف پروردگار وزیدن گرفت و مخدره فتح از دریچه حقا علینا نصر المؤمنین چهره نموده دروازه را
شکسته عساکر گردون مآثر بقلعه در آمدند و چنان قلعه که تصور تسخیر آن در حوصله اندیشه هیچ دانا نگنجد هم در یک ساعت نجوم
مسخر گشت چنانکه از ابتدای وصول رایت نصرت آیت تا انتهای تسخیر و استیلا روز پیش نبود بیت دولت این قوت
بعهد هیچ فرمان ده نداشت ٭ طوق دولت طالع صاحبقرانی بر فراشت ٭ گرجیان گرفته چون کار از دست رفته دولت از پای
در آمده دیدند بکنیستی که مرکز بایان گمراه بود و پایان ناموس بر آوردند عساکر نصرت شعار چند نفر از ناوران از بالای کوه
بزیر انداختند و عالم ایشان را در زاویه مجموع گبران در غال دست و گردن بسته بساحت جلال آوردند چنانکه بکلیسیای ایشان
خلاص نیافت در زمان قضا جریان نقاره یاف و طوق اعلام اسلام ببالای حصار بر آوردند و مؤذنان بلند پایه که نفس
ومن احسن قولا ممن دعا الی الله بیت علو شأن ایشان از منار افتخار بگوش روزگار میرسانید فرز آن کوه را السکوه اسلام
آراسته بر بام کلیسیای ثالث ثلاثه گویان اذان محمدی گفتند و راستی قول این حال مبرهن بود بنوال رقم ترقین بر دفعات
غزوات محمود سبکتگین کشید بلکه از آن فتح مبین روایح جهاد و جهاد صحابه و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین بمشام جان اهل
ایمان رسید بیت کاری که شد ز دولت او در دیار گرج ٭ زان سبکتگین نشد اندر بلاد هند ٭ و بر وفق فرموده اقتلوا
شیوخ الکفار و استحیوا شرخهم علی قائله افضل الصلوات و اکمل التحیات زنان و تمام مردان آن را بتیغ شرع بگذرانیدند و زنان
و کودکان را اسیر گردانیدند و تحفه خسروانه زن زال را بشیخ ابراهیم والی شروانات بخشید فقطع دابر القوم الذین ظلموا
والحمد لله رب العالمین و در حسب فرمان منجنیقها و عرادها و مجوز را که بر آورده بودند آتش زدند و صاحبقران دریا نوال از آنجا
بسعادت و اقبال باز بار دوی همایون فرود آمده و بلک را مخصوص گردانیده و او کلکای فراوان از نقد و جامه و شتر و گوسفند
و اسب و استر و خیمه و خرگاه و دختر و قطار و حمار و ده و باغ و آسیا و غیر آن ارزانی داشت و محافظت آن قلعه را به یکی از
سرداران خراسان محمد توران که بپادشاه توران معروف بود تفویض فرموده جماعتی از خراسانیان را پیش او بگذاشت و امراء

و نواحی آن ولایت را بقلاع نامزد او فرمود تا آنکه دور دراو داخل حوزه اسلام در آمده از لوث وجود کفار فجار پاک و دور دو طلیعه بار الحرب
گردانید و سجده ببار زد و بجای چلیپا ناقوس ناموس دین برحق را قایم گردانید و من الله التوفیق و التأیید انه حمید مجید ٭
نایل شدن مولانا قطب الدین بتقبیل بساط سریر فلک مسیر ودر خلال احوال مذکور مولانا قطب الدین قومی از شیراز با تمام عمال و
نویسندگان آنجا بدرگاه عالم پناه آمدند و پیشکش از نقد و اجناس و اقمشه و اسبان و استران و کالی با سایر اسباب
و آلات و خیمه و خرگاه با هر گونه تنسوقات بمحل عرض رسانیدند و متعاقب ایشان حاجی ساقی ... میرزاده رستم رسیده پیشکش که شهزاده از
اصفهان خواجه مظفر نطنزی ... و از نقود و جواهر و لآلی و اسبان و استران زینی و رکابی و اقمشه و خیمه و خرگاه و قطار و حمار و
انواع اسلحه و اصناف ظروف و اوانی نقره و زر بیت سراسر مرصع بدر و گهر ٭ دل افروز تر هر یکی زان دگر ٭ پیشکش چندانکه ...
رسانید که شکل آن بندرت چشم زده روزگار را شایسته صاحبقران دریا دل محمود شاهزادگان و امراء و اعیان ... پیشکشها نعمی
کامل انعام فرمود و بعد از آن از کرمان ایکو برلاس را حکم داده که بضبط مال آنجا رفته بود و سیف الملوک حاجی عبدالله که محصل آنجا
بوده با چند هزار سیاه بوس در یافته بآدابی که حضرت تقدیم رسانیدند و از اکابر و اعیان کرمان مولانا ضیاء الدین سراج
و شیخ صدر الدین که هر دو متقلد منصب قضا بودند و سید حمزه و شیخ محمود زنگی عجم که کتاب ... که مشتمل است بر نشتر از آثار و تعاویذ
حضرت صاحبقرانی نظم او است همراه ایشان و از اتفاقات آنکه شیخ محمود مشار الیه در راه از پولی که در تفلیس بر آب گرفته اند در افتاد
و آب زندگانی از جوی حیات جسمانی آن سالک ربانی انقطاع یافت مصراع غریق بحر رحمت باد جاوید ٭ و چون ... شیخ قطب الدین
که کتاب مذکور را بعد از وفات پدر ذیلی پرداخته بدولت تقبیل قوائم سریر خلافت مصیر فایز گشت عاطفت پادشاهانه شامل حال
او شده و الم جراحت تماس المراهم مراحم ملوکانه تسکین پذیرفته ... و یوسف جلیل که در روغا بود با غیاث الدین سالار ... که بضبط اموال
آنجا رفته بود و مباشران اشغال و دیوانی آنجا رسیدند و همچنین از جمیع ممالک عراقین و سایر ولایات حکام و علما از اطراف و اقطار باستقبال
بر رسیدند و ساحت بارگاه گردون اشتباه را بسجده ... خضوع و خشوع کرده و هر گونه تحف و هدایا از کرایم اموال و اشیاء نفیس
و نفایس و اجناس لایق فایق را بوسیله سعادت یک التفات از بندگان آستان اقبال نشان مباهی شدند فسبحان من اعزّ من یشاء
و یذل من یشاء و بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر ٭ معطوف گشتن عنان پیروزی نشان بنهب و غارت بلاد گرجستان چون ... انتقام ... حق را
سپهر احتشام ... با قلع شعب جهاد ... و اخفاء ضلال و فساد ... کمال داشت بعد از فتح ... نوبتی که ... قرار فرمود تمام شاهزادگان
کرام و امرای عظام و عساکر ... و سرداران عساکر ظفر پناه جمع آمدند و بعد از ترتیب جشنی پادشاهانه رای اسلام آرای کفر فرسای عزم جانب گرجستان

تعمیم فرمود و دولت دریا نوال مکرمت و افضال برگشاد و مجموع شاهزادگان و نوئینان و تمام جهان و اماثل و ارکان دولت را علی تفاوت
طبقاتهم بانعامات خسروانه محظوظ گردانید و همه را درخور حال او کلکلاه داد بیت سر کج کلهان و افسر بداد * سپه را برانداره بیرون نهاد
و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک و دیگر امرا با لشکری گران از پیش روان ساخت و فرمان داد که اطراف گرجستان را تا حدود ابخاز
که نهایت آن دیار است تاخته ایشان در رجب فرخنده توجه نموده و راه جلکتان بر شیران بیشه جلادت در فتّان را انداخته راه بیابان بیشه
و در یک صندوق بقصد قعر دره ارجیان و گرجیان تاخته و بار کفر بصر قهر از آبادانی بیرون کشیدند درایت فتح و ظفر افراخته
و بعد از چند روز میان ولایت آن بیشه بیابان در آمده و از صعوبت عواصف خانات غازیان و عبور سیلاب سیاست سپاه گیتی ستان قریب هشتصد
قصبه و مزرعه و دیه عرصه نهب و تاراج گشت و در آن مجموعات هر که دیده آمد ناچیز شده و کلیسا و معابد آن گروه سنگدل در زمین توده
با خاک برابر افتاد و در بعضی مواضع سپه سالار مغارها که در کوهها و درها ساخته بود بنردبان بالا رفته بودند و در آن بر غارها بشسته و ده دوازده
تن حسبه اشارت از موقف حضرت صندوق بافته و تقارا بر نحره? سیستان استوار ببسته در هر صندوقی یک نفر و دو نفر از
مجاهدان دلاور می نشستند و جمعی در بالای کوه صندوق را تا برابر مغاره فرو هشتند و آن بهادران موفق در آن صندوق معلق
دست شجاعت بتضرت دین حق بر آورده به تیر و شمشیر جون شیر دلیر جنگ میکردند و با وجود آنکه در سوراخ از آن کاوش ها کس متمکن بودند
بقوت اسلام و نیروی دولت بی انصرام بر آن غالب شدند و بعضی از صندوق بمغاره جستند و مخالفان را مقهور گردانیده و بتیغ غزا
سیکزرانیدند و غنایم و سبوی که مدت نهب و تاراج اندوخته شده با مثوبات اخروی که برجب میعاد اعد الله لهم جنات تجری من
تحتها الانهار خالدین فیها ذلک الفوز العظیم غازیان را مذخرست انتظام یافت و شرح این مغاره در آن ولایت بسیار بود و چون
شرح این تفصیل طولی دارد بهمین طریق مجمل اختصار یافته و بحکم قاتلوا الذین یلونکم من الکفار ولیجدوا فیکم غلظة که نصب یاموجبان
خطاب مبین یایه گرفته و بیکار کشته با گروهی که بر این شمااند از کافران و ناید که بیابند ایشان در شما درشتی و سختگوئی در آن
کار مبالغه و مجاهده مجاهدان کردن تا شرعه آن اماکن و مساکن آن گمراهان مخصص دوزوکان بس جون قواعد عقاید باطله ایشان
منهدم گردانیده بودند درختها و رزها را بعضی از بیخ برکندند و بعضی پوست باز کردند و بعضی را آتش زدند و هر جه در امکان گنجد از
خرابی و افزار کفار مقتدیم رسانیدند و کذلک نجزی کل کفور و روز دوشنبه چهاردهم ربیع الاول بر آن سپهر اقتدار از ایغار مظفر و کامکار
بازگشته بموکب ظفر قرین پیوستند و روز سه شنبه با دلیر بندگان و کثیر ساز عزم شکار فرموده و در ساحت رایات نصرت شعار شکاری بسیار آنجا جمع
و باز در جمعه بعد هم ماه مذکور خاطر موفور بسرور شادی شکار فرموده و در فصل خزان از خون جانوران صحرا دشت نمود در لاله زار گشت و چون

بیشه و جنگل صحرائی برده علفه قتل و قید در شیران گرجرا جهه غرایب یافتند و غازیان جهاد اهل سنت با بند ایشان لعین بر قرار
معهود از مقتضای فرموده و اغلظ علیهم هیچ دقیقه نامرعی نگذاشتند و از گرجیان هر که را می یافتند عرضه تیغ فنا میکردند بیت مجام
که از بیرون گلیسیا * مجاور در آن باب رخت بنه * زکفار کو یافت شد کس نماند * عمارت در آن بوم و بر کس نماند * کفار دره رود
ایمچان ملک گرگین و قبول نمودن جزیه در کمال احتیاط گرگین جمعی از سرداران گرج که در بند سپاه کشورگشا اسیر بودند بیش از این گرفتار بوده
گرگین را آگاهی داده که اگر حضرت صاحبقران با سپاه گیتی ستان خواهی اینجا سر سند رزدیار از من و ارمنیان از تو خواهد گرگین ملک گرج تمام
کار زمینداران و هم گرجیان با وی رسید خوف و دهشت زاید گشت و در زمان معتمدان خود را با پیشکش فراوان روانه درگاه اسلام پناه کردانیده و
بنیه سرداران گرج گرگین را در این قضیه مناسبتی دارد نصیحت اسقف نجران قوم خود را چه بطلب ثقات روات منضبط است و در سلک
صحاح اخبار و آثار منخرط که چون سلطان انبیا و رسل علیه و علیهم الصلوة والسلام لشکر نجران کشید و اهالی آنجا عناد و انکار پیشانی
اصرار و اسکبار رها بسته نه اسلام قبول میکردند و نه جزیه بنحو دیگر شد این آیه فرو آمد فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم
ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی بگوای محمد مخالفان را که بیائید
تا بخوانیم پسران ما را و پسران شما را و زنان ما را و زنان شما را و نفسهای ما را و آن شما را پس دعا کنیم و تضرع از خدا
بخواهیم که لعنت و قهر الهی نصیب دروغگویان گرداند که طرف باطل دارند و چون بحضرت رسالت این آیه نازل شد و برایشان خواند
راضی شده قرار دادند که از جانبین بیک موضع آیند و دعا کنند و از جانب حق حضرت نبی و وصی و زهرا و سبطین علیهم الصلوة
والسلام هر پنج برون خرامیدند و از آن جانب نیز جماعتی بیامدند و چون اسقف دعاگو عالم نصرانیان پیش ایشان
گفت که من روئی چند می بینم که اگر خدا بخواهد کوهها را از جا برود اگر شما مباهله کنید همه ما هلاک شویم نصرانی زنده نماند
ایشان چون بر قول اسقف خود اعتماد داشتند ترسیدند و با انقیاد و اذعان پیش آمده متعهد مالی چند از نقره و حله و غیر آن دادند
و جزیه برگردن گرفته عهد کردند که سال بسال برسانند و لشکر اسلام بامراد و مرام بازگشت آنچه اسقف نجران از تجلیات جمالی در آن محفل
مشاهده نمود در واقع چنان بود سرداران گرج از تجلیات جلالی در این قضیه دیدند و ابتهام راست دیده بودند و چون ایلچیان
گرگین با ارمغانی که همراه بودی رسیدند اظهار تضرع ساخته بتضرع عرضه داشتند که گرگین در مقام بندگی و اطاعت گذاری است
اگر از سایه عنایت و مکارم توقع شود که عفو ارتکابات شامل حال او گردد و از خشم حضرت صاحبقرانی فرود نشیند او در کمال
دل آرام اموال و نفایس تحف و هدایا آنچه مقدور تواند کرد فی الحال ارسال نماید و جزیه و خراج بر گردن انقیاد و اذعان گرفته

سال بسال بخزانه عامره رسانند و از لشکر آن قدر که مقرر شود هر گاه که فرمان نفاذ یابد به معسکر ظفر مآب فرستند امرا از عجز
و بیچارگی او در حرم آمده و بعد از عرض فرمان و گذرانیدن پیغام ایشان بر رسم معهود در وقتی مناسب سخن گرگین بپایه سریر
خلافت مصیر در انداختند و زانو زده معروض داشتند که چون همت حضرت اعلی بر اعلاء معالم دین و مراسم شرع سید المرسلین
مصروف است و بحمد الله تعالی ناموس اسلام در این دیار نوعی قائم گشته که در هیچ روزگار رسیدگی آن نبوده پیوسته سلاطین کامکار
و پادشاهان رفیع مقدار از این طایفه بهمان خوشنود بوده اند که هر سال یا سالی اندک هدیه و پیشکشی جهت اظهار انقیاد ارسال
کردندی و اگر احیانا ایشان را یورشی روی نمودی معدودی چند از سپاه بجنگ گاه فرستادندی و بمجرد این از سر حرارت
جبابرانه از تفلیس منصرف گشتندی و بحدود ممالک اسلام دلیر آمدندی و سالها این طریقه استمرار یافته بود اکنون بفر دولت
قاهره راضی شده اند که در اقاصی مملکت خود دم در کشیده بیکجان امان یابند و مسلمانان تا دار الملک ایشان دخل ساخته بر سبیل
تسلط و استعلا معاش می توانند کرد اگر عواطف پادشاهانه ایشان را ابقا نمایند بعد از ادای جزیه و ساو هر چه فرمان اعلی نفاذ
یابد بجان بیک طاعتگذاری و فرمانبرداری تمرد رزد و باطاعت بندگی و خدمتکاری قیام خواهند نمود و هر چند امرا از این گونه
مبالغه ها کردند حمیت دین و عصبیت مسلمانی که در جبلت حضرت صاحبقرانی مرکوز بود بآن معنی رضا نمیداد تا نوبتیان آن قضیه
با علما و متقیان در میان نهادند و ایشان در مجلس همایون بعد از تمهید مقدمات متفق الکلمه عرضه داشتند که چون این طایفه
جزیه قبول کنند و متعرض ایذاء مسلمانان نشوند حکم شرع آنست که ایشان را امان دهند و دست قتل و تاراج از ایشان
کوتاه دارند عاقبت آنحضرت برحسب فتوای علما و شفاعت امرا شیخ ابراهیم را که یکی از متعلقان او بود ممنون ساخته قبول
ملتمس گرگین را از سر کرم در جناب ایشان و ایلچیان را در میان خوف و رجا بازگردانید و چند روز در آن نواحی بعشرت و شکار
روزگار گذرانید تا ایلچیان مجلس باز آمدند و هزار تنگه زر سکه زده بالقاب همایون از آنجهت و هزار اسب با بسی اقمشه و کرایم
اموال و خزاین از آنجمله بسی از ظروف و اوانی زر و نقره و بلور و یک قطعه لعل خوش رنگ آبدار بوزن هشت ده مثقال که از آن نوع
بآن وزن کم اتفاق افتد بیاوردند و بعز عرض رسانیدند و ادای جزیه و خراج را بعهود موکد التزام نمودند حضرت صاحبقرانی
دین پرور عنان عزیمت از آن صوب بر رجعت منعطف گردانید و بعد از چند کوچ بتفلیس رسیده در آن حوالی و نواحی دیرها و کلیساها
مجموع خراب ساختند و چون از آب کر گذشته و بمنزل از آنجا عبور افتاد جهت احداث عمارت بیلقان صوب قراباغ توجه
عزیمت همایون گشت و با جمعی از خواص از اغرق جدا گشته از پیش روان شد و چون از ارس گذشته بحوالی بیلقان و آنجا از قزل

موکب گیتی ستان رسید کاخ و ایوان رفیع ارکان برجیس و کیوان شد و اغرق و لشکریان بعرض دو هفته رسیدند و طنبه خیام موکب
و حشام در هم شدند **بنا فرمودن خاقان گیتی ستان شهر جدید را در بیلقان** از مضمون مشحون بلطایف **هو انشاکم من**
الارض واستعمرکم فیها عظم شأن العقل و عز سلطانه الکامل الشامل مستفاد میشود که شغل عمارت از معظمات امور عالم
و مهمات جمهور بنی آدم است و چون همت عالی نهمت صاحبقرانی بهمه حال در همه حال خیر و صلاح عالم و عالمیان بود خواه در حضر
و خواه در اثنای سفر هر جا که اندک مدتی اقامت فرمودی رای ممالک آرای را اندیشه احداث خیری بودی که نفع
آن بتمادی روزگار بمستحقان رسیدی و از جمله در این ولا که چون خرگاه خورشید پرتو بوصول براه بطروج
خرنقی افکنده بود رای آفتاب اشراق بر آنکه قشلاق در قراباغ اتفاق افتد داعیه تعمیر بیلقان از خاطر مبارک سر زد
و آن شهر از مدتی مدید باز خراب و ویران شده و که نه از عمارتش آثار مانده بود و نه غیر از خرابات الارض در او دیار معمور
بیت چو در بیلقان جای مردم نماند * در او کس بجز بوم و کژدم نماند * چنان گژدم و مار بسیار بود * که بودن در آن خطر دشوار
بود * و با آنکه موسم سرما بود و ابر چون کف کریمان گاه سیم بار و گاه گوهر فشان **بیت** زمستان و بارندگی روز و شب *
بر آورده از جان نفخان از تعب * مقارن وصول جلال و نزول تمکین در آن سرزمین یرلیغ واجب الاتباع نفاذ یافت که
مهندسان روشن روان و معماران کاردان طرح شهری برکشیدند مشتمل بر سور و خندق و چهار بازار و خانهای بسیار و
حمام و خان و ساحت و بستان و غیر آن و از اساس انداخته و اطناب نموده بر شاهزادگان و امرا قسمت کردند و
لشکریان بجد تمام بکار مشغول شدند و مجموع آن عمارات از خشت پخته بمدت یکماه تمام کردند و دور باره که بزرگ
دو هزار و چهارصد گز و عرض دیوارش یازده گز و مقدار بلندی آن پانزده گز و عرض خندق سی گز و عمق آن قریب
بیست گز و در هر ضلعی از اضلاع چهارگانه حصار برجی معتبر برافراخته و در میانه دیگر برجها برآمده و از دو جانبش دو دروازه
گشاده و همه را شرفه و کنگره و سنگ انداز مرتب ساخته حقا که اتمام آن کار که از دست اقتدار سلاطین کامکار بیکسال
دشوار برآید در ماهی که با برودت هوا پیوسته بارندگی بود جز بر تائید آسمانی و عطیه سعادت صاحبقرانی حمل توان
کرد زیرکان جهان از کمال قدرت و فرمان روائی تجدید متعجب بمانند و در تحیر مجاری احوال آن خدیو بیهمال جای تعجب بود
که خشم چون چین کین بابروی عتاب افکندی جهانی زیر و زبر شدی و بهنگام رضا چون لب لطف بتبسم و ترحم بگشودی عالمی
از نو زنده و سرور منور گشتی **بیت** روانش بخلد برین شاد باد * ز اخلاق او عالم آباد باد * ز رای ملک آرای سلطان و بر در و کمر

و تمام از آن در زمین زمین و گرجستان با طبرزون نامزد امیرزاده خلیل سلطان فرمود و بهرام شاه برادر جلال اسلام را
بمحافظت سلطان تعیین نمود و چون همه در عمارات و آبادانی نقاط بغایت نضارت و حیات موقوفات نباتی و حیوانی بآب چنانچه
نص وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ از آن افصاح نموده و در مواضع متعدده از قرآن بیان احسان در معرض تعداد افضال او
وصف روضهٔ رضوان و نعیم جاودان بذکر جویهای روان تکمیل فرموده که جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ همت پادشاهانه باعث شد
برآنکه از رود ارس جدولی بریده شود که آب آن از بیلقان بگذرد و در اراضی آن نواحی جاری آن خیر جاری معمور و مسکون گردد لاجرم
فرمان قضا جریان نفاذ یافت و ارکان دولت بهمه تمام توجه کفایت آن مهم نشستند و نواحیان مسافت جوی را بر عساکر سپهر
برآوری قسمت کردند و نهری روان طول آن شش فرسخ بعرض پانزده گز شرعی که بیش مماه تمام سرانجام گشت و در کنار
و دو طرف آن زمینات آیات و امارات دولت حضرت صاحبقرانی انتظام یافت وَمَا التَّوْفِيقُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ وَإِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ
مجلس فرمودن قضاة و علما در تمام علما برای جبر کسر عباد در آن مدت که اراضی سلطان مرکز اعلام فرقه فرسای و مضرب خیام
عساکر گیتی گشای بود اکابر و اعیان و اماجد تمام ایران و توران برسم استقبال رایات فرخنده فال از اطراف و اکناف احرام
کعبهٔ جلال بسته بودند و در درگاه عالم پناه جمع آمده و بکام بار عام در مجلس ارم بهجت حرم احترام از علمای نامدار و فضلای تقوی
شعار مجمعی منظم انعقاد یافت و چون خاطر همایون بکشف معضلات مسایل دینی و پژوهش از جهات فرض و نوافل اسلامی شغفی تمام داشت
بحثهای شریف در میان میافتاد و سخن بهر گونه فواید و لطایف منجر میشد از جمله روزی سلسال مقال بزمره فضل و کمال نوادی فضیلت
عدل و مرتبت اعیان و افضال سر بر کرد حضرت صاحبقرانی [illegible] روانه که آن بحث بمجرد گفتگوی زبانی بی نتیجه
منتفی بمقاصد و جهانی [illegible] شود افاضل [illegible] صواب [illegible] ساخته فرمود که علما در هر زمان پادشاهان
نصیحتهای بزرگانه کرده اند و بر کارهای خیر داشته و از حرکات ناپسندیده منع فرموده و در این عصر شما هیچ مرا ارشاد نکرده و از
کردنی و ناکردنی هیچ بامن نگویید ایشان باتفاق زبان ادب بمعذرت برگشادند که بحمد الله تعالی بندگان حضرت ازین مقوله
نصایح امثال ما مستغنی است بلکه بمکان [illegible] افعال و اقوال شما طریق سداد و رشاد می باید آموخت صاحبقران صافی
سریرت در آن کلمات اگرچه در واقع چنان بود اعراض نمود و فرمود که مرا سخنان تکلف آمیز که رسم ساکنان مجلس گویند
و بر آن خاطر من چه نیک اصلا خوش نمی آید و این سخن نه از برای آن میگویم که مردم معتقد هوا خواه من شوند و مرا از آن غایره
ملکی یا مالی باشد که عنایت ذو الجلال کارها در کمال شوکت و استقلال از آن گذشته است که امثال اینها احتیاج افتد مقصود من آنست

کشا

که شما هر یک در مملکتی آمده اید و البته از کیفیت احوال و اوضاع آنجا و سلوک معاش داروغگان و کاشتکان دیوان آگاه باشید
آنچه دانید که بر نهج شریعت و قانون عدالت و نصفت واقع میشود باز نمایید تا بعز آن رسیده تدارک پذیر گردد و دست تعرض
متغلبان و ستمکاران از دامن روزگار ضعیفان و عاجزان بکلی کوتاه شود علما و فضلا چون این سخنان شنیدند باتفاق زبان اخلاص
بدعا و ثنا برگشادند بیت براو خواندند آفرین از خدای ۞ که تا جای باشد تو با نیکنامی ۞ ز دولت جهان یکسر آباد باد ۞
دل زیردستان تو شاد باد ۞ جهاندار با داد چون گشت جفت ۞ بپا از زمانه نیارد نهفت ۞ و هر یک آنچه از نقش و سیمین دیار خود
معلوم داشته بعرض رسانیدند حضرت صاحبقران هم در آن مجلس جمعی را از اهل علم و تقوی که بزهد و ورع و تقوی موسوم بودند اختیار
نمود و هر یک را بایمنی شدن از قبل دیوان اعلی نامزد قطری از اقطار ممالک فرمود تا بآن جناب شتابند و بغور قضایا رعایا و
اهالی آنجا رسیده اگر بر عاجزی ظلمی رفته باشد تلافی حال او واجب دانند و بهت مرحمت و شفقت غبار اضرار از پای مظلومان برافشانند
و هرچه ثابت شود که بزور ناواجب از کسی ستده باشند از مال خزانه که در آن طرف باشد باز دهند و ستمکاران را بسیاست بلیغ
عبرت دیگران سازند و صورت احوال و اوضاع بعد از تحقیق ثبت کرده باز گردند و بعرض رسانند تا رسوم جور و بیداد بکلی
مرتفع گردد و رعایا که ودایع آفریدگارند مرفه و آسوده خاطر توانند زیست و بعد از این قرار بزبان گوهربار آورد که غایت
خاطر توجه ما بر مصالح جهانگیری و کشورگشائی بود این زمان همگی همت در بند رعایت خلایق و امن و آبادانی ممالک و مسالک
و غرض از این سخن آنست که مردم من بعد بی تحاشی قضایا بعرض رسانند و هرچه متضمن صلاح مسلمانی و دفع شر و فساد مفسدان
و شریران باشد باز نمایند بیت من ار در اکنون جهان پشت راست ۞ مرا زین سپس پاس مردم سزاست ۞ که با زیردستان
مدارا کنم ۞ ز خاک سیه مشک سارا کنم ۞ که با خاک چون جفت گردد تنم ۞ نگیرد ستمدیده دامنم ۞ مبادا که از کارداران ما ۞
هم از لشکر و خیل کاران ما ۞ بخسپد کسی با دل دردمند ۞ که از درد او بر من آید گزند ۞ اگر کاردار یک مشت خاک ۞
زیان جوید از بنده و مغاک ۞ اگر زنده باشد بسوزم تنش ۞ کنم بر سر دار برگردنش ۞ بگویید با مردم زیردست ۞ رعایا
و درویش هر کس که هست ۞ مباشید ترسان ز تخت و کلاه ۞ بر ما شما را گشاده است راه ۞ گرا بر تری کوه و دران ماست ۞
بجایگه در تخت فرمان ماست ۞ کسی دید رنجی و با ما نگفت ۞ همی داشت آن رنج در دل نهفت ۞ منم پیش یزدان ازو دادخواه ۞
که در پرده بی نهفت ماه ۞ بجایگه باشد زبان از فلج ۞ و گر تف خورشید تابد بشیخ ۞ و گر برف و باد از سپهر بلند ۞
روان گشت سندان دسانه گزند ۞ همان گر نبارد ببور و زنم ۞ ز خشکی شود دشت خرم دژم ۞ تلافی آن جمله بر گنج ماست ۞

کاریج قرد مایه گمان رنج مات ❊ بنایه فراج اندران توم جست ❊ که ابر بهارش بباران نشست ❊ ترا نام گیتی شود چون
بهشت ❊ کنم دفع رسم بد و کار زشت ❊ که چون شاه با داد و بخشایش است ❊ جهان پر ز خوبی و آرایش است ❊ یکی گنج خواهم
نهادن ز داد ❊ که باشد روانم پس از مرگ شاد ❊ و مضمون این داستان یکی از فضلا که در آن مجلس حاضر بوده است بنحوی آن
که ذکر شد و گوش خود شنیده ثبت کرده است و آنرا کریمه ماشهدنا الا بما علمنا مصدر ساخته و در آخر این کلمات ختم نموده
که عالمیان بدین عواطف امیدوار تر شده اند و جهانیان باین اشاعت عدل و احسان مطمئن خاطر گشته و همه از سر صدق و
نیاز بحضرت کارساز دست نیاز برآورده میگفتند بیت یا ربا این کامگار عادل را ❊ دولت و عمر جاودانش ده ❊
هرچه از حضرت تو میخواهد ❊ کرم اوندیت تمامش ده ❊ این جهان چون مسخرش کردی ❊ بعد صد سال آن جهانش ده ❊
جدال امیرزادگان با قرا یوسف و شکست خوردن و فرار نمودن او و ... پس از این وقت رسیده ملک بایسنغر که امیرزاده رستم در حوالی حله امیرزاده ابابکر بود
و شاهزادگان که در موقف بیرون دیگر رستم و بعضی از روزگار بوده بعد از طاق اتفاق از فرات بگذشته و در نزد حله کنار نهر العلقم
که مقابل قریب بودند و همت بقرا یوسف رسیده بود با ایشان از سپاه زیاده از سه هزار کس نرسیده بود و قرا یوسف با غلبه تمام و لشکری گران
از آن جانب جوی روان خندق ساخته بود و جنگ آماده ایستاده و چون رتبه تقدم بحسب سن امیرزاده رستم را بوده امیرزاده ابابکر از راه آب
باو گفت که در مقابل لشکر شما با بیعه امیرزاده رستم در جواب گفت که من بر حسب فرمان بکمک آمده ام و قول ما را اتمام و هر یک از
طرفی در آئیم و بعد از این قرار شعله هیجای آمد از صاعقه کردار برافروخت و از خروش و جوش سواران تحت گوش کوش و اوش
مخالفان کری و کوری انداخت و تخت امیرزاده رستم روان رزجوی بگذشت و بر دشمنان حمله برده آتش محاربه و قتال برافروختند
گشت بیت دلاوه برآمد ز هر پهلوی ❊ چکاچاک برخاست از هر سوئی ❊ تو گفتی هوا تیغ باران بسی ❊ سراسر جهان تیغ دار و سی ❊
ز بس کشته افکنده بر روی زمین ❊ شده از جوش کشتگان آهنین ❊ و در آن اثنا دار و گیر از تیب پیکان خونریز تیر بار علی براد فرا
یوسف از بار گیر در افتاده و در پس از آن جدا کردند و سایر لشکر منصور هم از جوی گذشته کوششهای بهادرانه نمودند و امیر سونجک داد
مردی و مردانگی داده بیت سپر جا فشان ناف با تیغ تیز ❊ همه دراینده جاره جز راه گریز ❊ مخالفان چون شیوه جلادت
سپاه ظفر پناه مشاهده کردند روی اضطرار بصوب فرار نهادند و قرا یوسف با حال تباه و روی سیاه چون روز دولت خود رو
بشام نهادند معدودی از مردم کس با او بیرون رفتند و تمام ایل و احشامش که قریب ده پانزده هزار خانه وار بودند از اموال
و اسباب و گله و رمه از گاو و گوسفند و شتر و غیر آن بحوزه استیلا و تصرف عساکر گردون مآثر در آمد و لشکریان امیرزاده رستم از کرم اسب

که مادر هلکه و اسپند بود با اتباع و اشیاع و خویش را قریبا در قید اسار آوردند و بغیر عرب که بر تمام اعراب بریه حاکم و فرمان روا
بود دیگر سران و بعضی از آن نواحی که تا غایت گردن از جهان نهاده بودند همه را مقهور گردانیدند و در اثنا بغیر سلطان ولیکن
جوی از نوکران امیرزاده ابابکر سارق و قتلغ خواجه پسر دارش بگرفته قبل امیرزاده رستم آق سروی از ازبک برسیدند و بشارت فتوحات
مذکوره و کیفیت آن و فتوحات بعز عرض همایون رسانیدند و سر برادر قرا یوسف را که سپاه مظفر لوا در موقف دغا از تن جدا کرده
بودند بیاوردند و بعد از آنکه مواد شر و فساد قرا یوسف و دیگر مفسدان از آن دیار و بلاد انقطاع یافت امیرزاده ابابکر از سر
قرار فت روی مرحمت و رافت بتدارک خرابی آن مملکت آورده با اهتمام تمام رعایا را استمالت نموده بعمارت شهر بغداد و زراعت
مزارع و مواضع قری و ولایات آن مشغول ساخت ورود سعادت نمود امیرزاده عمر بخدمت لوای خاقان بحر و بر امیرزاده عمر پسر
امیرزاده میرانشاه که در سمرقند بود و حضرت صاحبقران پیش از این او را از برای تفویض ایالت آذربایجان و توابع آن طلبیده
بود در اراضی سلطانیه برسید و در روز جمعه غره جمادی الاول سنه ست و ثمانمائه که بحقیقت غره ماه جلال و جاه و اول سعادت
و اقبال بود بشرف بساط بوس فایز گشت و در آن اثنا نوکر عمر شیخ پسر نوئین از بغداد آمده و سر ملک عزالدین حاکم کوه جلک که در این مدت
از جهالت و ضلالت دم از عصیان و مخالفت میزد به درگاه عالم پناه آورده و تقریر کرد که تن او را بوت کرده و بکلاه او آنکه او را دیگر
و عبرت دیگر متمردان و طاغیان ساخته و هم در خلال آن احوال تحفه عدالت حضرت صاحبقرانی مولانا قطب الدین قومی را که پیش
از این با عمله داران شیراز آمده بودند تواسطه بیدادی که با اهل فارس کرده بوده و از آن جمله حکام توجه او بصوب اردوی کیهان پوی بتبلیغ
سیصد هزار دینار کپکی بالیسم نثار و پیشکش از رعایا و محترفه ستده و مولانا صاعد همراه جماعه مذکور آمده بوده و صورت حال را بتلک
عرض بر لوح ضمیر نگاشته خطاب فرمود و برلیغ لازم الامتثال از موقف جلال صدور یافت که شیخ درویش الغی او را بزدلانه و دو شش
نقد ساخته با وجهی که علت نثار و پیشکش از مردم گرفته بشیراز برده و آن وجوه را بصاحبان حق باز رسانند و او را عنوان نوکران را
که جزری چند از اولاد خلق رسیده بوده از حلق بیاویزند و اگر بخلاص خود رقبه باشد جبر حال حلال پذیرفته او را واجب
دانند و خواجه ملک سمنانی را جهت ضبط اموال شیراز روانه گردانید و حکم شد که مولانا صاعد نیز باز گردد و بر رعایا رسانند که هر
زیادتی که مولانا قطب الدین بار تکاب آن جسارت نموده ارش او بجهت تدارک فرمود حضرت صاحبقران و چون حکام بنفاذ پیوست
و جماعت مذکور بشیراز رسیدند او را عنوان را بر کشیدند و در روز جمعه که جمهور خلایق شهر و ولایات در مسجد جامع جمعه و نوبت وزیر را بجامع
از خاص و عام پر شده مولانا قطب الدین را بازو و لانه و دو شاخه در پای منبر سنگین بازداشت و مولانا صاعد بر بالای منبر آمده بسخنان

حضرت صاحبقران بسمع علاقی رسانید و بزبان ... خواجه عماد فقیه را تغیر کرده باین عبارت ادا نمود که بیت اگر عیب
شد این مملکت ز شاه مراد ❊ که نزد مردم دانا گناه مولانا است ❊ و از اطراف و جوانب جامع غلغله دعا و ثنا آنحضرت بمسامع
سکان صوامع عالم بالا رسید و وجه سیصد هزار دینار کپکی که باز آورده بودند بمدت دو ماه بموجب خطوط قضاة و اشراف مملکت و
نویسندگان بتفصیل رکنبر بصاحبان مال رسانیدند و این ذکر جمیل بر صحایف لیل و نهار تمادی روزگار یادگار ماند و بعد از آن
امیرزاده پیر محمد عمر شیخ مولانا قطب الدین را ... بسمرقند فرستاد **قشلاق فرمودن حضرت صاحبقران گیتی ستان در**
قراباغ و وقایع آن چون خاطر همایون حضرت صاحبقران از کار سلطان فراغ یافت رایت نصرت شعار بعزم قراباغ روان شد و رای
آفتاب اشراق ... پرتو فرمان انداخته بود و در ... قشلاق قوریا مرتب ساخته بودند و آنچه ... بعد از وصول همایون
قوریاهای خاص ... نزول اجلال و تمکین ... یافت و شاهزادگان و نوینان مواضع ... نزول ... و سایر
اتباع و لشکریان هر یک بجای خود فرود آمده و از شکوه شوکت آن معسکر محشر انبوه و کمال ... حشمت ... جلال سلطان
قراباغ رنگ بهار تازه شاخسار گشت و آن رونق باغ ارم ... امیرزاده رستم که پیش از این فرمان ... بود که در قراباغ
تقوزقتای که از برای ... ایلچی ... با امیرزاده عمر ... خواهد شد که حاضر گردد و از راه قلاقی ...
آمده ... مشغول گشت و چون بسمع مبارک رسیده بود که ... باشارت حضرت صاحبقرانی ... فیروزکوه ...
بود ... علامات عصیان و ضلال بر صفحات اوضاع و احوال او ظاهر شده امر فرمود که امیر سلیمانشاه متوجه ری شود و برای تحقیق
و تفحص آن حال کار ... حکم شد که امیرزاده رستم نیز در کفایت آن مهم کمر موافقت و معاونت بسته ... توفیق رهبر ... آمده
ظلمات ضلالت بیرون آمده باقدام ... بکام ... نوش ... مشمولات ... سازند و اگر در
... تباهی و گمراهی ماند ... کاشان ... نواحی و سرزمین جمع آورده هرجا که باشد ...
و ... امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه باقبال ... متوقف روان شدند و امیر شیخ ابراهیم ...
آورده طوی عظیم ترتیب کرد و انواع پیشکشهای ... از جانوران و غلام و کنیزک و ... بعرض رسانید ...
کشیده و مجموع شاهزادگان و خواتین و امرا و ارکان دولت را پیشکشهای گرانمند ... وظیفه ... و خدمت بجای آورد
و در آن ایام هر هفته ... جشنهای عظیم فرمودند و داد عیش و کامرانی دادند **در اثنای این احوال از عراق عرب**
خبر آوردند که ... سلطان احمد جلایر را که ... ده سال ... عداوت و خلاف ... یافته بود خبر آوردند که ...

زمان از پای درآمد **و از جمله حالات در آن ازمنه و اوقات تشید برکه علیة التحایا و البرکات برسید** و صاحبقران پاک اعتقاد
سوره و خصال از خیمه و خرگاه برسم استقبال بیرون فرمود و بنیه مشار الیه اقامت مراسم عزا شاهزاده محمد سلطان را
... از سر برگرفته آغاز زاری کرد و حضرت صاحبقران او را در کنار گرفته بسیار بگریستند و از طرف ماوراء النهر از کش و قرشی
و بخارا و ترمذ و دیگر مواضع سادات و اکابر و ائمه و علما و مشایخ مثل خانزادگان ترمذ و خواجه عبد الاول و خواجه عصام الدین
و خواجه افضل کشی و پسران شیخ الاسلام کش عبد الرحمن و عبد المجید و دیگر بزرگان آن ممالک بدرگاه عالم پناه آمدند و بشرف
تلاقی مفتخر و مستعد گشته مراسم تعزیت تقدیم رسانیدند و بهرگونه مواعظ و نصایح از قرآن و حدیث خاطر همایون را تسلی دادند
و چون ضمیر الهام پذیر خاقان جهانگیر زلال تعالی ... از غبار ملال و کلال ... شد و خاطر همایون از تحقیق مسائل علمی و معارف
دینی میلی تمام بود هر روزه بعد از آنکه رای منیر از قضایای کلی و مهمات سلطنت و عدل گستری فراغی حاصل آمدی اواخر روز
فضلاء اطراف و علما و اشراف در مجلس ارم مثال جمع آمدندی و مباحثات شریف و القاء مسائل شریعه و بحث از لطائف
علوم و معانی ... محفل ... و از سوانح حالات که در ... آن اوقات وقوع یافت آن بود که نویسندگان دیوان
کرمان مقرر آمده ... کرده بودند ... تمام ... و این معنی در زمان عمارت سلطان ... حضرت صاحبقران ...
دیوان اعلی ... مشغول شده و در این محل ... آغا که عمزاده آنحضرت بود و دختر او ... در حباله او
... درآمده و آن معامله ... تومان ... قبول ... شد که وجه ... رسانده و حکومت
کرمان باز باو قرار گرفته رخصت انصراف یافت و حکم شد چون بکرمان رسد برادرزاده او سلطان بایزید که او را ...
توجه ... بجای او فرستاده بودند متوجه پایه سریر اعلی گردد و ... پسر ... آغا را ... تحصیل
اموال آذربایجان به تبریز روانه داشت و پیر محمد پولاد را که از امرای امیرزاده شاهرخ بود بحکومت ... فرستاد
و بیک ملک آغا که حرم امیرزاده پیر محمد جهانگیر بود ... احرام حرم جلالت ... بدرگاه
خلافت پناه آمد و با پسر ... سلطان ... که ... شاهزاده مشار الیه بودند ... همراه
بیاورد و بسعادت بساط بوس فایز شده از نفایس ... هند و تحف و طرایف ... پیشکش بسیار کشید
مامور فرمودن امیرزاده شاهرخ را بسمت گیلان و اتفاق ... آن چون ملوک گیلانات ... در ... کرده در درگاه
... باشند ... باعث تصمیم عزم ... شده و رای صواب نمای ... ولایات ... و جلال

با محمد زاده قلی سلطان قراجی و بایزید بیک ولد الی و سیول بیک رکاس روان یافت و امر فرموده که در جهه و گیلان بیجگل درآمده قشلاق
و امیرزاده شاهرخ را فرمان داد که صوب گیلان را وجهه عزیمت ساخته با لشکر متوجه قزل آغاج شود شاهزاده با اقبال فرمان
مسارعت نموده فرزند ارجمندش امیرزاده ابراهیم سلطان با تومان خود و امیر جهانشاه و شیخ ابراهیم و رستم طغی بوغا و سید خواجه
شیخعلی بهادر و دیگر امرا و تومان با لشکرها ملازم رکاب سعادت مآب شاهزاده بودند و چون بقزل آغاج رسیدند توقف نمودند
و حکام گیلان از استماع توجه عساکر گردون اقتدار بهرام انتصار سیلاب اضطراب در خانه تحمل و وقار انداخت و سلیمی عظیم رسم خراج
قبول کردند و شاهزاده کس فرستاد که اموال آنجا را تحصیل کرده بیاورند و سید رضی کیا که از ولات ولایت و اعاظم گیلانات
بشرف سیادت و فضیلت علم امتیاز داشت و امیر محمد رشتی که از عظمای ملوک آن طرف بود پیشکشهای لایق ترتیب داده باتفاق متوجه شدند
و دیگر حکام آن دیار هر یک متعلقی با تحف اموال بسیار ارسال نمودند و چون برهنمونی اقبال بساحت جلال رسیدند و بتقبیل قوائم
سریر خلافت مصیر سرافراز گشته پیشکش بمحل عرض رسانیدند و زبان ضراعت و انکسار عرضه داشتند که ما بندگان مجموع در مقام خدمتگاری
و طاعتگذاری تکمیل و تتمیم ادای خراج مال را دست سعی و اجتهاد گشاده ایم و بتقبل اوامر و نواهی را کمر انقیاد و اذعان
بر میان جان بسته حضرت صاحبقران ایشان را بصنوف خلع و تشریفات سرافراز گردانیده نوازشها فرمود و چون رضی کیا بسلسله سیادت
طاهره پیوند داشت بموجب مقتضیات مراحم صاحبقران پاک اعتقاد چنان خواست که ترتیب او مرعی فرماید که مجموع اهالی آن دیار ممنون
منت او باشند از مال گیلانات که ده هزار من ابریشم که بوزن شرع قریب پانزده هزار من باشد و بمقتضی ... و سه هزار
مقرر شده بود انچه رسم ولایت او و دیگر آن امیر محمد بود نصفی و انچه رسم سایر ولایات بود ثلثی باو بخشید و فرمان جهانمطاع
نفاذ پیوست تا محصلان وجوهات مذکوره آن مسلم دارند آن سلطانه تمامیه و رای صواب نمای قلعه کافرا که در سرحد روم واقع
و محافظت آن بعهده تمسکی ازخون امیر عباس بود مقرر نموده او را با جمعی روانه گردانیدند و از جمله وقایعی که در قشلاق
قراباغ حادث شد آن بود که سید برکه را مرضی طاری گشت و هر چند اطبای حاذق بتدبیرات لایق و ادویه موافق
در معالجه او سعی نمودند اصلا مفید نیفتاد و چون طرار اعمار آن یگانه روزگار به **کل نفس ذائقة الموت** رسیده بود نفس شریف او
دعوت **ارجعی الی ربک راضیة مرضیة** را اجابت نموده و ازین تنگنای تغیر و انقلاب بگلشن جنات عدن مفتحة الابواب انتقال فرمود
رضی الله عنه و رضی عنه خاطر عاطر حضرت صاحبقران از حدوث این واقعه بغایت متألم شد و عبرات حزن و اندوه از دیده
مبارک باریدن گرفت و بعد از اعتصام **بکلمه انا لله و انا الیه راجعون** فرمان همایون نفاذ پیوست که نعش او را باندخود نقل کرده با بات

بسپارند

بسپارند و در آن محال عاطفت پادشاهانه ایالت ولایت همدان و نهاوند و دورود و بروجرد و مواضع لرکوچک با تمام توابع و لواحق
با میرزاده اسکندر رجوع فرمود **پناه السلطنة ملک عیسی و ملک عزالدین تتار سپهر آیین** چون فصل زمستان با خر انجامید سلطان ابراهیم
ملک عیسی با بسی تجملات و اسباب بدرگاه سلاطین پناه آمده و مخدره عصمت را که نامزد امیرزاده ابابکر شده بود با خود بیاورد
و ملک عزالدین شیر نیز از زو سلطان با پیشکشها بیان بسیار آمده بعز بساط بوس حضرت منشرف گشت و زانو زده مجلس گشتند و فرمان قضا جریان
صادر شد که تمام امرا و سرداران تومن ها و گوخان که در مواضع آذربایجان و عراق متوطن اند هر یک بسری یا برادر با کوچ بسرعت برسید
و بجهت کفایت این مهم مهمی را نامزد فرمود که مرتب قوجی را از آن کوچ جانب سمرقند برند **و چون ماه مبارک رمضان درآمد** و از وقایت
شاهزاده سعید محمد سلطان طاب ثراه یکسال گذشته بود جهت ترویح روح منور او فرمان واجب الامتثال از موقف جلال شرف صدور یافت
که علما و فقرا و مساکین و قضات و سادات و اشراف و علماء و ائمه اطراف در مرتبه قرار خویش متقابل صف قرار گرفته
بعد از تقدیم مراسم ختمات و تلاوت آیات کلام الله مجید طعمه گوناگون و حلویات بی نهایت از حیز اندازه و قیاس بیرون بمحل عرض رسید
و به عوات صالحات تختم گشت و بعد اعلی خانزاده از حضرت صاحبقرانی اجازت اقامت عقوبه سلطانیه شد که نعش شاهزاده را
بمزار بزرگوار حیدر بسمرقند نقل کنند و در آن نشاط شکار رای خاطر بزرگوار صاحبقران کاملکار بر زد و بسعادت و اقبال
سوار شده و در آب ارس عبور فرمود و امرای عظام و سپاه بهرام انتقام در شکارگاه قرار گرفتند **بیت** پلنگ آسمان
نور زرگهر • بدان دمز را فگنده زنجیر زر • شکار اعل از اطلس زند نگار • چو بگشتند کرکسان شکار • تعصب دودی جنگ بر
تک که نبود دگر جای آن گونه تنگ • بیکل شر ری قوی استخوان • بیت هلی کرکین دهان • بتندی قدمی که باید سوی
دشت بهمن نقصه نشان • بهنگام صیدش چه شیر و گورک • برآهو صید پو گرفته بتنگ • خیان حمله آورد بر شیر عرین •
که شیری بر آهو گشاید کمین • شود عاجز از جنگ او ببر و پلنگ • اگر شیر شرزه ببیند بچشم پلنگ • و بعد از آن شاهزاده از اطراف
جرگه بهم پیوسته انواع و اصناف چرندگان از وحوش و سباع و سایر جانوران صحرائی جمع آمده که اگر وصف آن چنانچه
راویان راز دیده باز گوید نوشته شود بر مبالغه و اغراق محمول افتد **بیت** جهان در جهان جانور فوج فوج •
چو بحری که از جا درآید بموج • و چون حلقه جرگه بر چرندگان تنگ تنگ آمد و باداب و رسوم معهوده که بکرار اشارات
بان رفته شکار شیر کرده شد **بیت** ز نخجیر کوه و ز آهوی دشت • گرفتند زنده ز اندازه گذشت • ز گور و گوزن و ز آهو چنان
ببرد اخته ای دلا دهان • و پس از فراغ از شکار سلطان کیهان سیر ان سلاطین شکار با اردوی همایون مراجعت فرمود **بیت**

فرش فرزوده بسر و سریر ☼ مهدش گواه کشتی بر ☼ والحمد لله العلی الکبیر و همت صاحبقران دریا نوال اکابر سادات و علما
و ائمه سمرقند و کش و بخارا و سایر بلاد ماوراء النهر را از طرایف تبرکات دیار روم و افرنج از نذر و رقه و رخوت و غیر آن
به صلات وافر و انعامات متکاثر اختصاص بخشید و بانواع اصطناعات پادشاهانه از خلعتهای شاهوار و خیول راهوار
و زر و استر و جواری و غلمان و غیر آن سرافراز گردانید و اجازت انصراف ارزانی داشت و ایشان داعی و ذاکر و
شاکر ببلاد و دیار خود مراجعت نمودند توجه فرمودن موکب فیروزی کوکب بمقر سلطنت سمرقند مینو مانند چون [illegible] ممالک شام
و روم بحیطه تسخیر بندگان حضرت صاحبقران درآمد و تمام مواضع آن دو مملکت وجه وجب فرموده نقل براکب و تسلط اهل اسلام
بپایه مظفر لوا گشت و در تختگاه مصر سکه و خطبه بالقاب همایون آراسته قبول ادای خراج و مال سال بسال و زیور کردن طاعت و انقیاد
ساختند و کلمات بالکفار گرج اقامت فرض جهاد تقدیم رسانیده و بنیان مکنت و شوکت ایشان بیکبارگی انهدام پذیرفت بیت
جهان راز چین داده تا زنگبار ☼ به تیغش که زنده بادا برقرار ☼ داعیه عزم تسخیر ممالک ختای بضمیر صاحبقران گیتی گشای گشت
و اول بهار که جهانگیر فلک شرقی انتساب آفتاب از منازل شتائی بمحل شرف و پادشاهی انتقال نمود و از نفحات نسیم نوروز
شرقی نژاد تاج ابتهاج از هر جانب بر شاخ گل بستند و اطراف و جوانب فرود بیت نسیم بهاری در اطراف باغ
برافروخت از لاله هر سو چراغ ☼ هزار از ریاحین شده مشک بیز ☼ بشاخ چمن باد را داده خیز ☼ خبر داده از گل بهر سو هزار
شاه چمن خوانده بر شاخسار ☼ رایت فتح آیت از قشلاق قراباغ نهضت نمود در چهارشنبه چهاردهم رمضان سنه ست و ثمانمائه
موافق پیچن ایل روی توجه بمستقر سریر سلطنت ابد پیوند سمرقند فردوس مانند آورد و بر آب ارس جسر بسته بسعادت و اقبال بگذشت
و در علفزار کنار ارس بحوالی قریه بغت آباد که از قری نهر برلاس است و از مستحدثات التفات همت عالی نهمت آنحضرت
نزول فرموده امیرزاده شاهرخ که بر حسب فرمان واجب الاذعان بطرف قزل اغاج رفته بود معاودت نموده بمعسکر ظفر قرین
پیوست تفویض فرمودن محل حکومت الوس هلاکو خان را با میرزاده عمر بهادر در آن ولا بر حسب فرمان اعلی خدام کامیاب
بترتیب اسباب طوی و تهیه جشن قیام نمودند و عاطفت پادشاهانه حکومت الوس هلاکو خان را با میرزاده عمر تفویض فرموده
یرلیغ عالم مطاع بال تمغای همایون ارزانی داشت که تمام ممالک آذربایجان با توابع و ضمایم و روم تا استنبول و شام تا سرحد مصر
حکم و فرمان او باشد و شاهزادگان که متصدی ایالت فارس و عراقین باشند یکبار و فرمان او حاضر شوند و امرا و لشکر ایران [illegible]
زاده میرانشاه را بوی داد و در آن محل امیرزاده عمر را اجازت انصراف داده امیر جهانشاه را با چند امیر مثل رستم موسی و [illegible]

برلاس و جینه بوربلدای و غیرهم را با ده هزار سوار بتوزغال نامزد ملازمت او کرد و سفارش فرمود که از سخن و صوابدید امیر
جهانشاه تجاوز ننمایند و شاهزاده مشارالیه را تاج و خلعت و کمر مرصع و اسب با زین زر ارزانی داشت و تمام امرا را نیز
بجامه و کمر سرافراز و مامور گردانید بیت وز آغاز شهزاده بدرود کرد ☼ تن خویش تا روی پدرود کرد ☼ و او را در کنار
گرفته روانه ساخت و امیر جهانشاه از الم هجران دولت ملازمت درگاه عالم پناه بسیار گریست و زبان حالش بمؤدای
اندوه فزای بیت هنوز رایت شاهم ز چشم ناشده دور ☼ دل از تصور دوری چو بید لرزانست ☼ عزم نمودن رای جهان
آرای حکام ممالک مثل امیر شیخ ابراهیم و سلطان ماردین و ملک عزالدین شیر و کستندیل گرج و تیرک و جالیق و بسطام همه را بمملکت
و کمر نوازش فرموده ملازم رکاب امیرزاده عمر ساخت و او بصوب ییلاق طاق توجه نمود و حضرت صاحبقران بعون عنایت ملک
وهاب از آنجا کوچ کرده شکار انداخته و صید بسیار افکندند و بعد از قطع مراحل علفزار کنار آب غلق که آن را جای یلاروه
گویند از فر وصول و نزول اردوی کیهان پوی رشک روضه مینو گشت و در آنجا چند روز توقف افتاد و ماه مبارک رمضان
بآخر انجامید و اول روز شنبه که مفتتح اسبوع جدید و غره عید سعید بود اقامت سنن و واجبات آن روز شریف و جهت
پادشاهانه گشت و مولانا نظام الدین شنبی که از فضلا و بلاغت شعار روزگار بود و چندی از مآثر و مفاخر حضرت صاحبقرانی
بسلک بیان نگاشته بقراءت خطبه عید و اداء صلوة اشتغال نمود و بعد از وظایف فرایض و نوافل صدقه و صلوة و مراسم
جلایل مواهب و جزایل عطایا و صلات جشن عید و سایر رسوم آن روز خجسته بآئین شاهان بادا و دین ترتیب و اتمام گشت
بیت یکی جشن شاهانه شد ساخته ☼ لوای جلالت برافراخته ☼ ز بس شیره و خوان آراسته ☼ مهیا شده هر چه دل خواسته ☼
تعاقب نمودن امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه اسکندر شیخی را سبق ذکر یافت که امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه از برای تجسس حال اسکندر شیخی
بر حسب فرمان متوجه صوب ری شده و چون بآنجا رسیدند اسکندر از ترس و رای پای جسارت از جاده مستقیم بندگی
بیرون نهاده بود و در میان جبال و تلال سرگردان گشته و قلعه فیروزکوه را مستحکم ساخته بسر کوستان خود رفته و آنجا که شنیده بود و خود بکوستان
و جنگل جلاوان و رستمدار گریخته شاهزاده بختیار و نوئین نامدار در طهران ری هفت روز توقف کردند و از ساله کالاری و قم
و کاشان و ساوه و درگزین و آن نواحی دو هزار مرد جمع آوردند و در پی اسکندر روان شدند و رستمدار را بر ستمدار درآمدند
و قلعه نور را محاصره کرده بنیروی دولت قاهره بگشادند و ویران ساختند و در آنجا ملک کیومرث پیش ایشان آمد و چون میان
او و اسکندر مخالفت و دشمنی بود بحسب فتنه الحرب خدع او را بگرفتند و پیش اسکندر فرستادند و بزبان مصلحت و فریب بنام [illegible]

که دشمن بود فرستادیم اندیشه بگذار و بی توقف بیا بیت که تا زندگی خسرو عهد و رست * جهان بنده و باشی که بودی نخست *
و عمری بعزت بسر برده * بیکی درختی که پرورده * بسکندر بعد از ظهور علامات عصیان با راه آمدن ... با کموهرت طریق
مصالحت و دوستی پیش گرفت و او را بتربیت رسانیده و از راه صواب بیرون جست و با یکدیگر عهد بستند باتفاق اظهار مخالفت کردند و در
اوایل شوال که کنار آب علق مخیم نزول موکب همایون گشت از پیش امیر سلیمانشاه و کس آمده و خبر این واقعه بعرض اشرف ایشان پادشاه سرور علی
رسانید حضرت صاحبقران بسعادت و اقبال از آنجا روان گشت و کس بجهان پیش امیر سهراب فرستاد که با لشکر آنجا براه ساری آمل
متوجه قهر و انتقام بسکندر گشته مهم او انجام کرده * و در جمعه هفتم شوال نوکر امیرزاده خلیل سلطان از جانب ماوراء النهر رسیده
اخبار امن و استقامت آن طرف بعز عرض همایون رسانید * و در نهم فرمودن امیرزاده ابابکر را بعقب امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه * چون رایات
نصرت شعار باردبیل رسید امیر شاه ملک و از امرا هزاره پیر علی سلدوز با جمعی از پیش بری فرستاده و امر فرمود که از احشام
خلج و اعراب که در حوالی ساوه و قم و کاشان و جرباد قان اند تا گرد ... لشکر جمع آورده امیرزاده اسکندر فرمان داد که توجه نموده
با امیرزاده رستم و امیر سلیمانشاه ملحق گردد و حضرت صاحبقران از اردبیل و میانه گذشته بسر چم زنول نزول فرموده و از آنجا دولدای که
در آن ولایت بود احرام کعبه جلال بسته و از عقب متحمل بانده رسیده و چون سعادت بساط بوس دریافت مکارم اخلاق پادشاهانه
او را جهة قدمت خدمت کنار گرفت و بصنوف نوازش مخصوص گشته خلعت و کمر داد که اتفاق ملاقات دیگر معلوم نیست چه با یکدیگر
از احوال اینجانب بملا فاضل شویه احمد جلایر تا جنگ مزاج ... و از او ... قرا یوسف ترکمان ملک زنجبر
باشنیده و او را وداع کرده باز گردانید و رایات فتح آیات از آنجا روان گشته * و در پنجشنبه هشتم شوال سنه ست و ثمانمایه بسلطانیه رسید
و آنجا محصلان که بتحصیل کلیات رفته بودند بیامدند و بسی اموال از غنایم و نقود و نساجان و قماشات و تبرکات بیاوردند * و در شنبه بیست و
دویم ماه مذکور از سلطانیه نهضت نموده از قطع مراحل و وصول و نزول موکب ظفر قرین بصحاری قزوین را رونق تازه بخشیده و چون
امیرزاده ابابکر از مرحمت حضرت صاحبقران آگاهی یافت از اردبیل ... از راه کلش ... بصحرای قزوین
راند و بعز بساط بوس فایز گشت و امیر برندق برلاس و امیر سونجک ملازم بودند و بوسیله سرای ملک خانم و امیر شیخ نور الدین
از حضرت صاحبقران درخواست نمود که بپرسش شاهزاده میرانشاه مراجعت فرماید که در بغداد پیش او باشد عاطفت پادشاهانه
ملتمس او را مبذول داشته امیرزاده میرانشاه را کنار گرفت و اجازت داده چهار هزار دینار کپکی و صد سر اسب با دیگر ظرایف و
نفایس انعام فرموده شاهزاده را بطرف سلطانیه باز گشت و چون رایت ظفر نگار از قزوین روان شد بسوق بلاق رسید

بامیرزاده ابابکر

بامیرزاده ابابکر دویست سر اسب و صد دست جبه و صد هزار دینار کپکی انعام فرمود و فرمان داد که در عقب امیر سلیمانشاه رفته باتفاق
روی جلادت بدفع اسکندر شیخی آورند و حرم شاهزاده شاه ملک دختر حاجی سیف الدین را وجیل که از توابع بغداد است برسم سیورغال
ارزانی داشت و او را اجازت مراجعت بطرف سلطانیه باز گشت و شاهزاده شاه رالیه بعقبه خاتون برف کوفته براه و دور بکوه ... نشستم
و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمانشاه ملحق شده ایشان در آنجا راهات حزم نموده خندق کندند و بنا نهادند و درخت بسیار ساقند و در
آنجا بیست روز توقف نمود پیشتر لشکر رسید باز از بوقف جلال حکم و جبال الاقبال آمد که در عقب اسکندر روند و رجب فرموده
روان شدند و چون بجنگلستان بود و درختان انبوه راه بسیار تنگ دشوار که گذر را خراب کرده بودند بجو بیاد و تحمارات
بیا فکنده و بدین طریق از پی اسکندر میرفتند و در جستجوی او هر طرف میشتافتند و از مخالفان هر که را می یافتند بقتل میآوردند چنانچه
خورشید اشراق از سوق طاق نهضت نموده * و در سه شنبه غره ذی قعده بکلکال ری درآمد و مرغزار ساروق قمش مخیم نزول همایون گشت
و رای صواب نمای جهانبانان و دو اقبال ... راه ری و خوار روانه ساخت و پیک ملک آغا حرم امیرزاده پیر محمد با فرزندانش
اجازت یافته بجانب غزنین و قندهار روانه گشت و حکم شد که امیر شیخ ابراهیم بجانب ... و دیگر امرا که بنقل قرابانان و خانه کوچ
آذربایجان در عهده اهتمام ایشان بود مجموع از راه فاری ورامین و سمنان روان شوند بر حسب فرموده از هر تومان یکی ... قزوین
که متوکل بود بر جمیع ار قرا باتات ایشان را راند و متوجه شدند و امیر شاه ملک که جهة جمع کردن لشکر از پیش آمده بود باردوی کیهان
پوی پیوست و صاحبقران دریا دل و دریا پاش مصراع * آن زینت ملک و دین و دنیا و پرورش * از مرغزار ساوق قمش
روان شد و چون سلطانیه کل خوشان که در دامن ... واقع است و ویران بود رسید و بنظر عنایت در آورده فرمان داد که آن قصبه را باخیج
سنگ عمارت کرده معمور گردانید و از آنجا گذشته با لشکر آراسته از دماوند عبور نموده بفیروزکوه رسید فیروز فیروزی
زیور خاتم سلطنت و جهانبانی و جواهر آمال امانی منتظم در عقود دولت و کامرانی * در نیه الحمد و المنة * فتح قلعه فیروزکوه بمساعی
و پای مردی سپاه نصرت پناه کیوان شکوه * از قلاع معتبر که ... اند ساعت و محکمی مشهور اند و صفت آن در کتب و تواریخ مسطور
و مذکور قلعه فیروزکوه است که بر فراز کوه عالی ساخته اند و حصار آن را در غایت استحکام برافراخته و در وصفش گفته اند بیت از
محکمی است کوهی * اندر فراز کوهی * در وی سپاه جسته * از بر دلان گروهی * و چون رایات فتح آیات روز دوشنبه نهم ماه مذکور بپای
وصول بر فیروزکوه انداخته حصار گرد آن تا از اطراف و جوانب ادرا فرو گرفتند و لشکر که زده سوزن انداختند و فرود آمدن
و هر یک در اردوی پس رفته سیاه ... ترتیب ساختند و بترتیب منجنیق و عراده و دیگر اسباب جنگ حصار مشغول شدند رعد انداز از رعد اندازی

درگرفته و شکاف شد کان سربازی از زیر گرفته چون یک برج از حصار قلعه در دامن کوه بر سر رود خانه بنا کرده اند و باروی آن
تا بالا بر آورده و مردم قلعه آب از آنجا برمیداشته دلاوران لشکر منصور پیش رفته آب را از پای کوه بگردانیده و آنچه از آن برج
بماند بهر گونه خار و راسته و حیله بجا آورده و نگذارده ساختند اهل حصار از سر اضطرار دست جسارت بجنگ و پیکار برکشادند و از بیم جان
دل برگ نهاده به مدافعه و مقاتله پای بفشاردند و چون شب درآمد از نوکران شاهزاده جوانبخت ابراهیم سلطان و محمد آزاد و شیخ
بهلول جان قربان با بهادری چند از کمر با یک قلعه کوه برآمده بپای باره رفته و چون حصاریان آگاهی یافته روان شتافتند
و منع معارضه مشغول گشته نیران محاربه و قتال اشتعال یافت و چند نفر از بهادران که بالا بر آمده بودند زخمدار شده و چون
روز شد سپاه ظفر پناه کورگه زده سوران انداختند و از اطراف یکبار بر آمده جنگ تیز ساختند شاه و آن حال لشکر نصرت انجمن
و سایر اهالی قلعه را که از جمله سیصد نفر مرد و یوسف مازندرانی و سپاهیان جنگجوی جلکی بودند در قلق و اضطراب افکنده و از قلعت
دست و هراس جمیع ایشان حضرت صاحبقرانی فرستاده تضرع و زاری امان خواسته مرحمت پادشاهانه فرستادگان را خلعت پوشانید
و نوازش فرموده و استمالت نموده باز گردانید چون ایشان بقلعه باز گشتند پسر سکندر و دیگر متعلقان او که آنجا بودند بدرگاه عالم پناه
شتافتند و قلعه را تسلیم دادند لشکر فیروزی از قلعه درآمدند و تمام مالیان انبار الکوچ بیرون آوردند و چنان حصنی بر آن
حصانت (بیت) در او مردم نرم ماه بودی ◦ ز راز آسمان آگاه بودی ◦ از نیروی دولت قاهره بدو روز فتح شد
و حضرت صاحبقران زنگی تونی را با جمعی بکوتوالی قلعه باز داشت و روز چهارشنبه یازدهم [illegible] بسعادت و اقبال [illegible] مقدار نیم فرسنگ
براند و بمرغزاری فرود آمد و حضرات عالیات سرای ملک خانم و تومان آغا را با شاهزادگان ارجمند میرزاده الغ بیگ و میرزاده
ابراهیم سلطان و میرزاده بیگل و میرزاده سعد وقاص روانه سمرقند گردانید و بموجب فرمان براه سلطان میدان
روان شدند و رایت ظفر پیکر بعزم دفع سکندر نهضت فرمود و درین اثنا خبر آمد که قرا تاتار یاغی شده اند و کیفیت این قضیه چنان
بود که یک گروه از قراتاتار که نقل ایشان در عهده خواجه تنکری بیرمش بود در ظاهر دامغان دست غدر و طغیان از آستین
عصیان و عدوان بر آوردند و او را زخمها زده بینداختند و سر خود گرفته رفته در دره خوار کرکی که بعد ازان بیاید
تنکری بیرمش را که برهنه زخمدار بجبر افتاده بود شناخت از حیاتش رمقی باقی بود او را باندرون دامغان بردند که معالجه کنند
و در استماع این خبر دیگر گرفتند عزم ارکحش کردند چون امیر شمس الدین عباس و الملش شاه و ولی پسر سونجک و دیگر امرا و قشون
که موکل گروه بودند بسیاری از ایشان را نیست گردانیدند از آنجمله در اندرون و بیرون دامغان دو سه هزار کس کشته شد

چنانچه

چنانچه از کثرت کشتگان راه بر گذرندگان بسته مانده (بیت) چو شد دیده بخت تاتار تار ◦ بکوشش بود کرده چند از تار ◦
ظلمی سیه بهر خود یافته ◦ رخ از صوب اقبال برتافته ◦ دلیری نمودند و باغی شدند ◦ که نفرین بر آنان که باغی شدند ◦
بشومی اندیشه نابکار ◦ بکشتند از ایشان فراوان هزار ◦ وز بس جنگ کشته شد بسته راه ◦ عقوبت بر آرد وبال گناه ◦
و چند فوج از ایشان بطرف جنگلهای استراباد گریختند و دیگران را امیر شمس الدین رانده با خود ببرد و چون پرتو شعور صاحبقران
بهمال برین احوال افتاد جهان قوچین و فاضل پسر سیف الملوک و حاجی سیف الدین و ده خواجه و رستم پولاد و قماری بهادر با پانصد سوار
از عقب گریختگان روان ساخت (مصراع) که هر جا که باشند با ایشان رسند ◦ و در آن عقب امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر برندق را با
فوجی از سپاه بفرستاد و ایشان بموجب فرمان تا بدهستان براندند و چون تاتار بعضی کشته شده بودند و بعضی گریخته و بیشتر را امیر شمس الدین
و دره عکاف برده بودند از آنجا بازگشته و موکب همایون پیوستند و جهان قوچین و دیگران که از دنبال ایشان از پی گریختگان رفته
بودند از بسطام گذشته از عقبه لکر و عبور نموده بکلی بمازندران درآمدند و در موضع قراتغان بکنار دریای قلزم بتاتار رسیدند و با آنکه
ایشان پانصد مرد بیش نبودند و تاتار لشکری عظیم بی اندیشه با ایشان جنگ کردند و بنیروی دولت قاهره غالب آمدند و کار
ده هزار خانه وار تاتار بدست آوردند و قریب هزار کس از ایشان بکشتند و جهان قوچین از آنجا متوجه درگاه عالم پناه شد و اغرق
که با حضرات عالیات بصوب سمرقند روان شده بود و چون به بسطام رسیدند اغرق امیرزاده شاهرخ روان شد و از آنجا چند امیر برای
نیشابور عازم هرات گشت و سرای ملک خانم و تومان آغا با اغرق بزرگ براه جاجرم و اسفراین رفتند محاربه نمودن امیر سکندر با سپاه
گردون اثر و فرار نمودن او و اسیر شدن عیال او چون عادت صاحبقران کامکار و جهان بود که در کفایت مصالح و مهمات ملک و ملت
بنفس مبارک التفات فرماید درین محال عنان عزایم خسروانه بصوب استیصال اسکندر شیخی معطوف گشت و امیرزاده شاهرخ را که ظفر کردار
ملازم بود آنکه عارضه طاری شد فرمان قضا جریان نفاذ یافت که از اردوی [illegible] برقرار با معسکر نصرت قرین باشند و او با اهلکیان
بازگشته بهرات رود و شاهزاده بموجب فرموده توجه نمود و موکب فتح آیین متوجه جانب جلاو شد و با آنکه در آن طرق و میان کوههای
بلند سر باوج افلاک کشیده بوده و دره های ژرف در پستی بمرکز خاک رسیده و فراز و نشیب آن کوهساری ناهموار که (بیت) کسی
ندیده فرازش بجز چرخ پیر ◦ کسی زو نشیبش بجز پای کاو ◦ در چند روز مسافت طی کرده شد و چون عساکر گردون مآثر بپالای
کوه جلاو برآمدند اسکندر از فرط هیبت و اضطرار فرار اختیار کرد و روی شقاوت و ادبار بجنیم دره نهاد (بیت) چون از دولت
خود برگشته ◦ نیت عجب گر بجنیم دره ◦ و رایت نصرت شعار روز جمعه [illegible] ذی قعده بجلاو رسید و چون اسکندر [illegible] آن موضع

بودند و گریخته روز دیگر از آن محل کوچ کردند و در آن راه دره ایست عمیق بسیار درخت که بوستان انجا ابر و میغ و باران کی جا شده و دران
دره جویست بزرگ بغایت تیز گذر که باب میتوان گذشت و نه بشنا و از غایت صعوبت و دشواری راه بجهنم دره مشهور شده و پلی که بر بالای
آن آب بسته بودند اسکندر از آن آب گذشته و آن راه ویران ساخته و چون حضرت صاحبقرانی بانجا رسید و عبور از آن آب متعذر بود امر
فرمود که پل بندند بندها کرده دشمن که از آن چوبهای دراز را که بر روی خاک بند کرده دیگر بر سر هم بسته شده و باز بر آن سر چوبی دیگر
به میخ وصل کرده و پیش نهاده بستند تا مقدار چوب بلند شد بعد از آن چوبها انداختند و بر بالای آن تختها میخ کردند و چون پل بسته شد
و راه گشاده روز دوشنبه بیست و نهم تخت جهل بهادر که بقراولی مقرر بودند با پانصد مرد کمک شدند و از عقب ایشان یوسف برلاس
با قشون تومان گذشت و بعد از آن سید خواجه شیخعلی بهادر و از پی امیرزاده سلطان حسین و امیر شیخ نورالدین کمک شدند و بالای کوه
جهنم دره بر آمدند و جنگلها بریده راه ساختند و طلب اسکندر شتافتند و حضرت صاحبقران عبور مصمم کرده از راه رفت و بالای گذرگاه
نزول فرمود و در آن ایام متصل میغ و باران بود و در این منزل سید اسماعیل گرمکانی را از گرشکان که از قری ترشیز است
اسلام پناه آمد و با حراز دولت دست بوس سرافراز گشت و فرمان حزم صاحب عزم صاحبقرانی لشکریان را در آن جنگلها بجستجوی اسکندر
از هر طرف روان کرد و بجز جمعی ایشان سادات مازندران بودند و از قراولان که بیاسای این مهم شتافته بودند دریای توچین و
شاه ملک برلاس و بهلول برلاس و صدر برلاس و شیخ درویش الهی و شیخ محمد قوچین و بیک تیمور قوچین و خداداد جوره روز پنجشنبه
بیست و ششم در میان جنگل نزدیک کنار دریای قلزم باسکندر رسیدند و شیخ درویش الهی از خوف باز گشت بدان بهانه که یوسف برلاس را
با جمعی از سپاه که از عقب بدو آمده بودند تعجیل بیاورد و اسکندر با دویست پیاده و سی سوار از خواص خود با آهنگ جنگ از قبول
آمده بایستادند و قراولان لشکر منصور رسیده بودند چه نفر بیش نبودند و دلاوری اسکندر را که ترکه بعد آخری مشاهده کرده
بودند بیم رسیده و در واقع او را بهادری و پهلوانی موروثی بود چه مشهور است که قبیله او از نسل بیژن اند که پدرش گیو بود و مادرش
بانو گشسب دختر رستم چنانچه فردوسی از زبان بیژن گفته مصراع بیا شیر جنگی پدر گیو بود * و با این همه قراولان از بیم باز خواست
حضرت صاحبقرانی دل بر مرگ نهاده بایستادند که اگر قضائی رسد هم این جای اولی و بتایید دولت قاهره آنحضرت از
کثرت تجربه چنانچه آن از دست ندهند دست جلادت به تیر و کمان یازیدند و اسکندر با سواران خود چند نوبت به نیزه حمله آورد و هم
ایشان پای ثبات فشرده تیرباران کردند و اسکندر را کاری از پیش نرفت عاقبت اسکندر که در رکاب همایون بود جهان
در لشکری نمی گنجید شامت کفران نعمت از اندک نفری روی برتافت و پشت بهزیمت داد با آنکه غلبه از سوار و پیاده داشت

بیت بکوه و بکان چیزی از خیر و شر * ز کفران نعمت ندان شوم تر * ز کفران نعمت چه آید خزان * که نقصان عمر است و خسران
دین * بجز این نعمت دلیری که کرد * که رخش جهانش بکنده نخورد * بکنده که بد رستم روزگار * ز کفران نعمت چنین گشت خار
و چون از نیروی اقبال صاحبقرانی اسکندر نامور در زمان با غلبه لشکر از آن چند نفر گریزان شده و مخذول گذشته بجنگل درآمد
دیگر بخت و قراولان بجای خود بایستادند و ندانستند که از کدام طرف بیرون رفت و یوسف برلاس و سیف الملوک حاجی
عبدالله عباس از عقب برسیدند و با قراولان باتفاق متعاقب اسکندر در آمدند و دست تسلط بنهب و غارت برگشاده و از اسب
و شتر و اقمشه و زر و غنایم بسیار گرفتند و شب در آنجا توقف نمودند و امیر سونجک که با امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و
امیر سلیمان شاه بود و از پیش روان شده و از طرف دست چپ پیاده و پای پیادت بیت چو شد روز و شب در آن آمده * درخشنده ماه
ز بالا برید * امیر سونجک از طرف دست چپ بکنار کوه و جنگل روی توجه بجستجوی اسکندر آورده و عمزاده او لهراسب و دیگر
کیان او رسیده و دلیری کرده امیر علی پسر اسکندر و دختر زنان و متعلقان او را اسیر گرفت و در آن پنجاه منصور بهادر زاده و جمعی از
قوم اسکندر را با امیرزاده علی و قیاچ امیرزاده سلطان حسین و سید خواجه شیخعلی بهادر با هفتاد مرد بقراولان پیوسته و باتفاق از عقب
او بجنگل در آمده روان شدند و چون از زمره نیک گذشت در میان جنگلستان و کنار دریا باسکندر رسیدند و با او دویست پیاده
و پنجاه سوار مجروح از بیم جان جنگ را آماده گشته در مقابل ایستادند امیرزاده سلطان حسین بر ایشان حمله کرد و بطریق خدعه
فریب گریزان شد و چون مخالفان دلیر گشته و پیاده و سوار از جنگل بیرون آمده از پی ایشان شتافتند روان بازگشته
و با تیغ انتقام بر ایشان ریخته و بسیار پیادگان را با خاک برآمیخته و زر هنجاب وفادار مردی و مردانگی داد و او را نیزه بر روی
زده بودند و با وجود چنین زخمی جنگ بسیار کرد و نوکران امیرزاده سلطان حسین از جلاویان دو سوار فرود آوردند و اسکندر مقهور
و مخذول بجنگل درآمده بطرف گیلان در رفت و بعد از آن خبری محقق نیامد بعضی گفتند به زی فقرا بر آمده و صورت فقر د
عزلت را حصار جان افکار ساخت و بعضی گفتند دران بیشه با جان شیرین تلخی بسپرد و امیرزاده سلطان حسین از دو
نفر جلاوی که گرفته بودند یکی را زنده مصحوب قران درویش پیش حضرت صاحبقران فرستاد منزل همایون بالای آن پشته
بود که سبق ذکر یافته و چون قران درویش او را پیاده درد بآنحضرت احوال اسکندر بتفصیل از او استفسار فرمود و امیرزاده سلطان حسین
از آنجا بازگشته بکنار آب دریای قلزم با امیرزاده رستم و امیرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر و امیر سلیمان شاه و امیر شیخ نورالدین
که با لشکر غله بجستجوی اسکندر بیگرز رفته بودند و چهار حوز ده باتفاق بکنار قلزم بطرف گیلان قریب سه فرسنگ رفته فرود آمدند و امیر سونجک

جاکو که رجعت فرمان یافته بخراسان از راه آمل و ساری که بطلب اسکندر شتافته بود با ایشان ملحق شده و سایر امرا که همان مهم
بجنگلها درآمده بودند مجموع در آنجا جمع آمدند و چون اسکندر شیخی تمامت جایی بهزار شقت بیرون برده و نوعی نیافته که او را از
او اثری پیدا شد شاهزادگان و امرا از آنجا بازگشته بدرگاه عالم پناه آمدند کمال حمیت پادشاهانه ایشان را با آن همه
کوشش که نموده بودند عتاب فرمود که چرا از پی اسکندر نرفتند و امیرشاه ملک را مقدم ساخته همه را باز بطلب اسکندر بجانب گیلان
فرستاد و ایشان یک شبانه روز در میان جنگل و لای و زمینهای برنج کار برنج و درخت بسیار رفته و متصل از آسمان باران
می‌بارید و زمین لای بود چنانچه مجال تردد و آمدن نمی‌یافتند و در آن حال از حضرت صاحبقران فرمان رسید که رجعت نمایند
رجعت فرموده باز گردیدند و رایات منصور از فرارسته مذکور نهضت نموده و از آب جهنم دره به پل گذشته در حوالی قلعه نور که از
قلاع رستمدار است نزول فرمود و عیال شیخ برادرزاده اسکندر را با جمیع از اقربا و نوکران که گرفته بودند پیش حضرت صاحبقرانی
آوردند عاطفت خسروانه ایشان را مرحمت فرموده و از سر خون ایشان درگذشت و بجان امان بخشید و شب بنگام امیرزاده
ابابکر و امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه خبر آورد که کنار آب جهنم دره رسیده ایم و عبور از آن متعذر است و مارا استعداد
پل بستن نیست امر عالی نفاذ یافت و محمد آزاد و توکل باورچی باسی کشتیبان جیحون متقدم ایشان اردو شاه بر رفتند و بازدوی
جهارت گشاده پل بستند و شاهزادگان و امرا و لشکریان از پل گذشته شتافتند و سعادت بساط بوس دریافتند و شب
آنجا توقف افتاد و رایات فتح آیین از آنجا بصوب گیلان بطرف قلعه هرسیق روانه شد و در حلکای کلاره دشت رسیده چند
روز توقف نمود و در این اثنا امیرغیاث الدین علی پسر سید کمال الدین را تربیت فرموده مملکت آمل را بجهته عداوتی قدیم
که میان او و اسکندر بود بوی ارزانی فرمود نهضت فرمودن خاقان صاحبقران از کلاره دشت بطرف لار و دماوند
چون از جزای کفران نعمت و نهیب تیغ سپاه گردون صولت اسکندر شیخی چون آب حیات ناپیدا و گم نشان شده و هرکه را
که با او منسوب بود از فرزندان و زنان و متعلقان و هرچه دست از قلاع و اموال و چهارپایان و غیر آن در قید ایسار
و حوزه تصرف و اختیار جوانان و انصار دولت پایدار در آمد رای صواب نمای عزم توجه بصوب سمرقند خرم نموده شاهزادگان
که ضبط و حمایت عراقین بعهده شهامت و حمایت ایشان قرار یافته بود و سید عزالدین هزارگری و برادران و سید علی
مازندرانی را همه را با خلعت و لباس قدر و رفعت بلند گردانیده و بشارت فرمود که هر یک بولایتی که نامزد ایشان شده
باز گردند و امیر سید برلاس را ملازم امیرزاده ابابکر در عقب فرخجه امیرزاده رستم بصوب صفاهان و امیرزاده ابابکر بغداد

وامیرزاده اسکندر

و امیرزاده اسکندر بهمدان و سید عزالدین هزارگری و سید علی بآمل روانه شدند و رایات نصرت شعار از کلاره دشت نهضت نموده
بعد از چند کوچ بولایت لار رسید در پای کوه دماوند که پادشاه ارغوان در آن موضع کوشکی ساخته است و حالا ببلوک ارغوان
معروف است و در روز یکشنبه بیستم ذی الحجه از آنجا بسعادت و اقبال سوار شده با امرا و خواص کان تعجیل روان شد و در روز سه شنبه بیست و
دوم بخرزاری بفیروزکوه نزول فرمود و امیر سلیمان شاه را بخلعت طلادوز و کلاه مرصع سرافراز گردانیده بحکومت ری و فیروزکوه
و آن نواحی باز داشت و جهان قوچین را که داروغای ری بود اجازت ارزانی داشته بضبط قلعه گلخندان فرمان داد و از
آنجا براه سلطان میدان روان شد و در روز پنجشنبه بیست و چهارم به بسطام رسید با عزاز زیارت سلطان العارفین قدس سره مبادرت
نموده استمداد همت کرده دست توفیق باقامت نذور و صدقات برگشود و عالم شیرآباد بهر پیرزاده که در این سفر همعنان ظفر ملازم
رکاب همایون بوده باجازت حضرت تا علی شیر باستر آباد رفته باز در این محل رسیده و پیشکشها کشیده و از جمله نقود پیش بود
عاطفت خسروانه او را خلعت داد و بازگردانید و هم در اینجا از خواجه که در عقب ما مانده بود برسید و عرضداشت نمودند صورت
حال را عرضه داشت فرمان شد که کلانتران ایشان را با بنه همه را روانه سمرقند برند و امیر فرمود که داروغگان مواضع
و ولایات ایشان را بدرقه کرده برسانند و صاحبقران سپهر احتشام همان روز از بسطام روان شد و چون قریه خبوشان وصول رایات
نصرت شعار جهت آثار گشت حسن صوفی ترخان از پیش شاهرخ آمده استفسار نمود که در کجا ادراک دولت ملاقات فرزند
مفاخرت و مباهات سازیم رای صواب نمای او را باولاغ بازگردانید که تعجیل جاید چنانچه در کنار جیحون برسد حضرت
صاحبقران تعجیل روان شد و روز چهارشنبه غره محرم سنه سبع و ثمان مائه از میانبور کوچ کرده بمشق آباد فرود آمد و در روز جمعه سیم
بمزار متبرک جام احمد نزول اقبال ساخت و بوظایف زیارت و استمداد همت قیام نمود و از آنجا سوار شده و بر آب هریرود رسیده
نزول فرمود و امیرزاده شاهرخ از هرات برجب فرمان توجه نموده بود آنجا رسیده دولت ملاقی دریافته دیده امید روشن
گردانیده و پیشکشها کشید و بت پادشاهانه از آنجا عتقی که ملازم رکاب همایون بودند بخشید و قبوغاه و قراوولها چون فراغ
که در غیبت حضرت صاحبقرانی اندیشه فاسد از جهل و نادانی بدماغ راه داده بودند و شاه شیخ مرد را گرفته در آن محل بپایشان
بیاوردند و بشارت شحنه قهر هر دو را در یاسا که نجات از حلق باد کشند و خواجه احمد طوسی را جهت ضبط اموال و نفوذ عمال
خراسان تعیین فرموده و در مدت چهل روز دویست تومان کپکی از کارکنان و عمال استحصال نمود و حضرت صاحبقران ماه روز
روان شده و امیرزاده شاهرخ را که بمتابعت رکاب سعادت انتساب مباهی بود اجازت انصراف داده و کنار گرفته بازگردانید و چون

بلوکان رسیده نزدیک رباط بر سر چشمه نزول فرمود و تیمور خواجه آقبوغا که از پیش رفته بود باقامت رسم استقبال استعجال نموده بود
در آن محل رسیده و بشرف رکاب بوس مشرف گشته و از آنجا روان شده و بکنار آب مرغاب فرود آمد و مردم اوزده و حاجی قلتو آیاق تیمور ملازمت
کردند در حال از موقف جلال فرمان لازم الامتثال نفاذ پیوست و او را پای سوراخ کرده سرنگون بیاویختند و از آنجا تعجیل رانده
و در اثنای راه حکام و داروغگان ولایات و کلانتران الوس جغتای از اطراف پی در پی میرسیدند و بساط بوس ...
بکنار بسیار مانده را جهانیده در آن بیابان سوار شده و تعجیل میراندند و رایات نصرت شعار بلنگر شیخ زاده بایزید رسید
و از آنجا نهضت فرموده اند خود را که و آب دره گز گذشته بعلی آباد فرود آمد و از آنجا روان شده بقرب قریه آدینه مسجد نزول فرمود
بزرگان بلخ برسم استقبال پیش آمدند و حضرت صاحبقران را بشرف اقامت و نیاز نماز زده باقامت وظایف دعا و ثنا قیام
نمودند و آنحضرت بسیاه گرد رسیده نزول فرمود و از آنجا توجه نموده از جیحون بکشتی بگذشت و در ترمذ بخانه خانزاده علاء الملک
نزول فرمود و خان زاده مشار الیه رسم طوی تقدیم رسانیده پیشکش کشید و از آنجا روان شده و از قلعه و چکدالک عبور نموده
موضع ... برجی محل نزول همایون گشت و از آنجا ... مانده آق سرای را بمقدم فرخنده عشرت فردوس اعلی گشت و متوقف مزار ترک
شیخ زاده شمس الدین کلال شتافته بقیه او همت نمود و زیارت پدر سعید امیرزاده جهانگیر و سایر فرزندان و اقربا دریافت
و از آنجا سوار شده و از عقبه کش گذشته بباغ تخت قراجه فرود آمد و از آنجا بباغ نو و در قصر جهان نما نزول فرمود و در آن محل
خواجه یوسف و الغ شاه و امیرزاده قیدو و پسر امیرزاده پیر محمد جهانگیر را بدرگاه عالم پناه آوردند و غرز مین بوس دریافتند
شاکر گشتند و ملکش گشتند و مهد اعلی تکل خانم نیز با تمام خواتین و امرا باستقبال شتافته سعادت تقبیل بساط جلالت شاه
دریافته و رسم نثار تقدیم ... خلعتها و تقوزها بعرض رسانیدند و چون صاحبقران گیتی ستان جهان تعجیل رانده بود که مردم از ترتب
وصول موکب همایون تا غایت آگاه نبوده در این محل سادات و قضات و اکابر و اعیان شهر مجموع بیرون شتافته و بشرف بساط
بوس استسعاد یافتند حرکت موکب همایونی از قصر جهان نما و نزول فرمودن در باغ چنار صاحبقران گیتی ستان از قصر جهان نما بسعادت
سوار شده و در محرم سنه سبع و ثمانمایه بسمرقند در باغ چنار نزول فرمود و از آنجا بشهر درآمده بمدرسه شاهزاده سعید
محمد سلطان که باغایت ساخته بودند و ملاحظه آنحضرت بیافته بود فرموده رسم زیارت اقامت نمود و بباغ چنار آمد
و خاطر خطیر بر توشال و بر بساط نشاط عشرت و انبساط انداخت و چون حضرات عالیات و شاهزادگان که با اغرق از
فیروزکوه پیشتر روان شده بودند حسب فرموده براه باورد و ماخان و مرو توجه نموده هنوز نرسیده بودند ایلچی بتعجیل

فرستاد

و نیاز که شایسته و در خور بود بجای آورد و مهد اعلی تومان آغا از کنار قریه امونه عبور نموده بمرغزار کان رسیده بود فرود
که فرستاده حضرت صاحبقرانی رسید و چون سرای ملک خانم هنوز نرسیده بود سه روز آنجا توقف نمود تا مهد علیای مشار الیه
در آن محل ملحق گشته تعجیل ... روان شده رانده و از آنجا کوچ کرده و از رباط ملک گذشته بمرغزار چهار ستار
فرود آمدند و از آنجا بتالکن رانده و بکوچه ملک آمدند و از آنجا بساوری و بیابان گذشته و کناره کش آمدند که محل آب
روان است استعجال فرموده و بسمرقند شتافته از عزلای حضرت صاحبقرانی بمراقی سعادت صعود نمودند و سرای ملک خانم
بباغ چنار فرود آمد و تومان آغا بباغ بهشت و حضرت صاحبقرانی هم بآنجا فرمود و از قدوم فرخنده شکفتند باغ بهشت
و چون از یورشی که مصطفی تا نجش فتح تمام ممالک شام و مصر و روم بود رایات نصرت شعار در غایت استعلا و اقتدار منشور سلطنت
با حدود مراجعت نموده و بر حسب عادت روزگار سموم زوال و انتقال جای تب عین الکمال بود دنیل ملال بر جمال حال آن ذات
مبارک و از نهج اعتدال انحراف پذیرفته اندک مرضی طاری شد و بعد از یک هفته از دارو خانه «و اذا مرضت فهو یشفین» شفا بدل
و بعد از صحت مزاج مبارک عزت و جلال بباغ شمال انتقال یافته چند روز بدولت و اقبال توقف فرمود و در آنجا جهت فرزندی یکی
تولد شد تمام آغایان و شاهزادگان و نوئینان جمع آمده جشنی پادشاهانه ترتیب کرد و بعد از آن باغ بلند از شکوه بمقدم آن
فردوس مانند شد و از آنجا روح پیما که پر نوجات و تقاره قلب انداز بود براه داخل سمرقند درآمد و بخانه شاهزاده سعید محمد سلطان
حفت به الرحمة و الرضوان کرامت نزول همایون اتفاق افتاد و فرمان شد که متصل بمدرسه که بعمارت شاهزاده مشار الیه
انشا کرده گنبدی جهت مرقد منور آن بسازند بر حسب فرمان در شکاه ساخته خانقاه متصل صفه جنوبی قبه فلک تمثال و از ازاره تا انتها
رخام منقش بزر و لاجورد ترتیب یافته و سرداب از برای دفن مغفرت معدن بیرون خفتند خانه چند که در حوالی آن بود بر
ساختند و با مجموعه بهشت آیین ترتیب کردند و مطرح انوار الهامات حقانی یعنی ضمیر منیر حضرت صاحبقرانی پرتو التفات اهتمام بر
استکشاف احوال خاص و عام از ابراهیم تراجم بنیاد ... و چون مسجد جامع که از متحدثات آنحضرت که در آنجا در کار
آن که در مدت غیبت آنحضرت برآورده بودند در نظر همت بلند کوچک و کوتاه نمود امر عالی صدور یافت که از جوانب
بیارند و کشاده تر و عظیم تر از آن بنیاد اندازند و برافرازند و خواجه محمود داود بواسطه تقصیری که در توسیع و ترفیع واقع
کرده بود در معرض بازخواست آمد و در مدرسه سرای ملک خانم که در مقابل جامع واقع است نزول فرمود و جهة استحکام مبانی معدلت
و نصفت علمداران و بیگیان را ... کرده در معرض خطاب و عتاب آورد و بعد از سوال و جواب هر که را از ... تقصیری ...

به‌کرمی رسانیده بود او همهای بلیغ دیده و عقوبتهای بلیغ رسیده و از آن جمله محمود داود و محمد جلد که از عظما نویسندگان بودند و در ربقه
عقیدت رایت حضرت شعار متعلقه امر وزارت مردود را بکان کل و از تأملی که بعد از آن شرح داده میشود بکلی برکشیدند و صاحبقران
عالمیان از مدرسه مذکور بباغ چنار فرمود و ایلچیان که از دشت آمده و در آن محل رسانیده امر بعمارت زمین بوس دریافت
و شونقار و دیگر سوغات که آورده بود بکذرانیدند و پیغام ادا کردند که مضمون آن اظهار مطاوعت و انقیاد بود بعز عرض رسانیدند حضرت
صاحبقرانی از آنجا بسمت باغ دلکشا فرمود چند روز آن روضه دلفروز مشمول یمن نزول همایون بود و در آن اثنا ازجانب فرمان‌فرمای
ممالک افرنج ایلچی رسید و پیشکش و تحف و هدایا و فر وانواع تبرکات و تنسوقات نادر بموقف عرض رسانید از آنجمله پرده‌ای بود که
در نقوش آن صورتگری نموعی یافته بود که اگر کلک مانی همچنان بر لوح ارتنگ جاری بودی از طرح تقریر آن تصویر بعد گونه
قصور و تقصیر موسوم گشته شرمساری کشیدی و هم درین زمان قضا جریان صدور یافته بود که در باغی که بامر واجب الامتثال در جنوب
باغ شمال ساخته بود و طول هر یک از چهار دیوار آن قریب هزار و پانصد گز شرعی بنا آن شام باهتمام تمام در میان آن قصری
که از مجموع نگار و نقوش که باشارت حضرت صاحبقرانی در دیگر بساتین و باغات ساخته و برافراخته بودند بزرگتر بود و چون
زینت عمارت شام اندر خام حیاتا و آب روان در اماکن و مساکن آنها بار علومی تمام دارد تا پایان آن طرف در سنگ تراشی و منقوش
کاری و تخراعات فواری جاری بجانب ماهر سنگتیاکاری که خاتم بنیان در آن بوس و وزان و غیر آن بکشند ایشان در و دیوار
و فرش عمارات از سنگهای الوان چنان خوردی و نازکی مبادرت نموده لاجرم از سنگ مرمر در داخل آن قصر مربع چیلرکارها لطیف کرده
کمال حذق و مهارت نمایش نموده و در ترتیب فواره و بسیار تراهات و مفردات آن بیغره و علمه فارس و عراق طاهر ترا جانشی
کاری در غایت لطافت و بسوازی بپرداختند و حضرت صاحبقران مبارکی و طالع خجسته بانجا فرمود و بندگان کامیاب بر حسب
اشارت علیه ترتیب طوی قیام نمودند و جشنی خسروانه مشتمل بر جمیع مشتهیات و مستلذات مهیا داشتند و شاهزادگان و امرا و اعیان
رسم تهنیت و نثار بتقدیم رسانیدند و در آن طوی ایلچیان افرنج حاضر بودند و بهره ور مصراع که خس نیز در بحر در رد و کذر ⁂
چون مجموع ممالک روی زمین در نظر قدر صاحبقران سعادت قرین مختصری نمود همت عالی نهمت آنحضرت در آن بود که تا معموره
عالم بحوزه تسخیر و تصرف در نیاید در یک محل اقامت فرماید و با استراحت و آسایش گراید لاجرم در آن هنگام که مستقر سریر سلطنت بفر قدوم
همایون مشرف و مزین بود صواب آن دید که پیش از آنکه رایات فتح آیات بعزم غزو بدیار ختای بارتفاع نهضت نماید متقضاء فرمود
تا ملکها توالده و الکشرو احلی فایده شرایف الصلوات و کرایم التحیات نسبت با جمعی از شاهزادگان بوقوع بیوندد و فرمان قضا جریان

نفاذ یافت که ترتیب طوی قیام نمایند و باطراف و اکناف خبر فرستند که حکام و سرداران و سایر اشراف و اعیان بقربان
حاضر شوند بیت بفرمود سلطان صاحبقران ⁂ که اعیان عالم کران تا کران ⁂ بیایند یکسر سوی جشن و سور ⁂ که هنگام
عرس است و وقت سرور ⁂ طلب کرد اشراف ایام را ⁂ خداوند هم خاص و هم عام را ⁂ و از شاهزادگان چلکر نژاد نامزد کی
الغ بیک و ابراهیم سلطان و پیر محمد بن عمر شیخ و عمر و ... چون قرلتای شود اگر فرمان باشد امیرزاده پیر محمد و ایرزاده شاهرخ از عراق
بیایند حضرت اعلی فرمود که پیر محمد بیاید اما امیرزاده شاهرخ متعلق نیست چه تمامی عراق و آذربایجان را بعهد اهتمام او سپرده اقتدار
باو قویست و کس بطلب امیرزاده پیر محمد روان گشت و کان کل بتعیین محل سور سرفراز گشت در چهارم ماه شهر ربیع الاول سنه
ست و ثمانمائة مطابق بحجی تیل از قرار نزول همایون فردوس آیین شد بیت بلندی و پستی و صحرا و دشت ⁂ بنزهت چو روضات جنات
گشت ⁂ خشک لاله شد سنگ لعل گهر ⁂ گیا کیمیا گشت و شد خاک زر ⁂ ز نزهت بشد کان گل کان گل ⁂ ز رشک گلستان
رنگ دوران گل ⁂ زده خیمهای بریشم طناب ⁂ دراو فرش زربفت بیش از حساب ⁂ همه پرده‌ها دیبه شوشتری ⁂
همه فرشها سندس عبقری ⁂ چنان نقشها کرده بر روی کار ⁂ که نقاش چین گشته زاو شرمسار ⁂ وجهه منزل خاص چهار
سراپرده بیرامون بامون کشیده و خرگاهی دولت ستون مصراع سراسر زرین بزر و گهر ⁂ سر از اوج ماه و خور
گذرانیده بیت سراپرده شاه دوران او ⁂ تو گفتی بهشت است و رضوان او ⁂ دو دوازده پای عالم آرای را
که ظاهرش زر سقرلاط هفت رنگ و اندرونش از مخمل الوان بود طنابهای ابریشمین و ستونهای منقش با قبه‌های زرین
حشری گران از فرشیان ملک مهیه بر پای کرده بودند و سعت سایه این گنجایش استقلال قریب ده هزار کس داشت بیت
سپهری بصنعت برافراخته ⁂ جهان در جهان سایه انداخته ⁂ و مجموع شاهزادگان نهال و نوخان با هیبت و جلال
باستقلال سراپرده و بارگاه و خیمه و خرگاه بیت بامر شهنشاه عالم پناه ⁂ در آن دشتگاه بهشت اشتباه ⁂ برافراشته بودند
و با سایبان بستان برابر شده بیت گران تا گران زیر چرخ کبود ⁂ سراپرده و خرگه و خیمه بود ⁂ ز رفعت گرفته برابر
خیام ⁂ ستونهای آن خیمهای خام ⁂ بگسترده فرش صد گونه فرش ⁂ ز نهجت زمین گشته مانند عرش ⁂ و تمام حکام و
کلانتران و سایر خلایق از اطراف و اکناف ممالک جمع آمده و طنبه خیام بنظام در مقام بر حسب کام و مرام در هم پیوسته
بیت منازل زلطف قباب و خیام ⁂ شده رشک روضات دار السلام ⁂ خلایق ز هر سو فراز آمده ⁂ همه جوش دل در نیاز
ساز آمده ⁂ ز هر شهر مردم بذوق و سرور ⁂ رسیدند بهر تماشای سور ⁂ ز چین در سقلاب و در زنگ و روم ⁂

همه اهل آن مرز آباد بوم ٭ ز مازندران و خراسان و فارس ٭ ز بغداد و شام مبارک اساس ٭ ز ایران بلاد و ز
توران زمین ٭ ز هر بقعه کان هست مردم نشین ٭ و از جمله واردان در آن بلاد تنگلی بوغا حاجب که از امراء ملک الظاهر
برقوق بود به فصاحت و دانش و تحلی بصنوف فضایل از حفظ کلام الله و وقوف بر بسی فواید و لطایف از فنون علوم و تحلی
بمشرب اهل تحقیق و غیر آن امتیاز داشت و منشی در این شهادت از جانب اهل صاحب مصر ابن برقوق پسر مشار الیه
الملک الناصر فرج که صاحب تخت مصر بود به رسم رسالت رسید و انواع تحف و هدایا از نقود و جواهر و صنوف اقمشه فاخره با
برکات و منسوجات آورده بعز عرض رسانید و از جمله زرافه که از بدایع صنع آفریدگار است جل و علا و نه شترمرغ علاوه آن
نوادر بود و امیرزاده خلیل سلطان که در ترکستان بود توجه نموده رسید و بسعادت بساط بوس فایز گشت و امرا و نامداران
و سرداران عالیمقدار مثل یادگار برلاس و بردی بیک و خداداد حسینی و داود ملک برلاس و پیر محمد طغی بوغا برلاس بسعادت
تمور تاش و دولت تمور باورچی و غیرهم بدرگاه عالم پناه شتافتند و شرف تقبیل قوایم سریر خلافت دریافتند بیت
امیران گردن با فر و جاه ٭ بزرگان لشکر سران سپاه ٭ ز هر سو بدرگاه شاه آمدند ٭ پرستنده تاج و گاه آمدند ٭ و امیر
زاده پیر محمد بر حسب فرمان که باحضار او صادر یافته بود از غزنین بیامد و شفقه تقدیم وظایف الحاشی بجا آورد حضرت صاحبقران
او را در کنار گرفت و از تذکره مصیبت برادرش امیرزاده محمد سلطان سعید قدس سره مصراع هر که که بود جگرم دیده ترم
بظهور پیوست و بزبان عطوفت او را پرسش نموده تسلی فرمود و شاهزاده باقامت رسم نثار و پیشکش و تقوزهای جهان
و چندان که سزد و باید قیام نمود روز دیگر چون از فیض جهان چشمه خورشید گیتی پوش تیره و تار بود واللیل اذا عسعس
انداخته حلقه زلف والصبح اذا تنفس درپوشیده مراحم پادشاهانه او را خلعت طلا دوز و کلاه و کمر زرانی داد و دیگر امرا
نیز جامه پوشانید و مجموع از کسوت سیاه و لباس سوگواری بیرون آمدند ذکر خلال این احوال خواجه احمد طوسی که برحسب
فرموده بلغه و عمال خراسان مشغول بوده وجه مفرده و خزانه عراقیان با تقوز و پیشکش فراوان بمحل عرض رسانید و چون در آن
ایام خاطر همایون حضرت صاحبقرانی متوجه شادمانی بود و پرتو خرمی و نشاط بر خاطرها کار رسا تافته و از جمله
محرفه و پیشه وران هنر آن اقسمین در آورده به لحق آذین کشاده بودند و طایفه در خور شغل خویش تهیه های لطیف و طرب
اختراع نمود بیت برانگیختند اهل هر پیشه ٭ سزاوار کار خود اندیشه ٭ ز هر صنف مردم وضیع و شریف ٭ جدا بسته
آذین بطرزی لطیف ٭ جواهر فروشان با آیین و فر ٭ جا و بخته شه های گهر ٭ بیاراسته گله شاهوار ٭ ز هر گونه گوهر فزون از شمار

زیاقوت

ز یاقوت رمانی و لعل ناب ٭ ز ناسفته و سفته در خوشاب ٭ دگر باز چه گویم که نگشته چشم ٭ کسی سوی بلور و مرجان و یشم
ز بغچه کمر بسته زیبا حجل ٭ ز زرهای پاکیزه چون حجل ٭ ز زرکش زرگر بهر اهتزاز ٭ شده کان کل کان زر سر بسر
ز بس خاتم و یاره و گوشوار ٭ عروس جوان گشت پیر روزگار ٭ بجایگه که ماوای بزاز بود ٭ جهان را ز خرمی نیز بود
ببسته پیراهن زبر و از حجنه ٭ شده افراخته چارطاقی بلند ٭ گرفته همه زیر و بالای آن ٭ بدیبا و استبرق و پرنیان
بگسترده در روی بساط حریر ٭ شده خوبرویان در آن جایگیر ٭ همه مطربان نوازنده بیان ٭ ز آوازشان زهره در تیر راز
همه بلبل آواز و طوطی سخن ٭ بعشوه ربوده دل از مرد و زن ٭ همه سروقد و همه ماهرو ٭ غزلخوان و گوینده و دلکشی
ز هر صنفی از مردم پیشه ور ٭ بیاراسته چارطاقی دگر ٭ شده هر یکی مجمعی دلگشای ٭ ز خورشید رویان لیلی سرای
ز هر گونه ساز و ز هر گونه ناز ٭ نظرباز مسکین بعرض نیاز ٭ شده بسته مهوشان پرشکر ٭ ز هر طرف رودی سرودی دگر
از این سان کا بیش صد چارطاق ٭ سرافراخته سوی این نه رواق ٭ دوان گرده قواله فروش ٭ برآورده از طبل و سرنا خروش
سهی سرو قدان نوخواسته ٭ سبدها ز هر میوه آراسته ٭ از آن هر یکی بوستانی دگر ٭ بصد لطف چشمی جهانی بسر
به و پسته لوز و امرود و سیب ٭ بترتیب آیین پذیرفته زیب ٭ چنان کرده در باب زینت گری ٭ که در رشته در گنده گوهری
گشاده در او نار خندان دهان ٭ چو درجی که یاقوت باشد در آن ٭ چه گفتم نه درجی ز زر مجمری ٭ فروزنده هر دانه اخگری
ز بوی فواکه بنزدیک و دور ٭ معطر مشام همه خلق سور ٭ فواکه باتیسما داده زیب ٭ فروزان و درخشنده و دلفریب
دگر جمع قصاب در عرض جوش ٭ گرفته بسی شیوه فرو دوش ٭ بصنعت شده آدمی گوسفند ٭ کشیده بهر گوشه پیکر نژند
بزان سحرگوی با شاخ زر ٭ روان گشته اندر پی یکدگر ٭ بظاهر بز بیدل در نهان ٭ پری دلبر برده دل از کس و جان
پری در درون خوک گرگی یعن ٭ مبدل کند صورت خویشتن ٭ پری چهرگان هم بصورت شدند ٭ که از جنس فیل که از گوسفند
بدین شیوه هم کو شیشی دو رجست ٭ گهی بوزینه گاه شیری درست ٭ ز هر جانور پوست کرده برون ٭ چو جان کرده خود را نهان در درون
برآورده خود را بشکل و برنگ ٭ چو روباه و کفتار و ببر و پلنگ ٭ بصورت دد اما بمعنی پری ٭ بتن دام جان تار جان بر خوری
حلوایم زقاق و کان سو نگار ٭ روان ساخته شتری برگرفت ٭ ز چوب و نی و ریسمان و پلاس ٭ بصنعت فکنده شتری را اساس
در او شده نهان تا نماید عیان ٭ هنرهای خود را بخلق جهان ٭ بر مینی چو پرده برافکند کش ٭ که صانع نهان گشته در صنع خویش
بهین حکم در در جهان سربسر ٭ بچشم بصیرت در او کن نظر ٭ جهان جامه صحبت هستی که هست ٭ نهان از چشم صورت پرست

از و دوران درآور هین بحکم خرد * بهر یک دوان هم که خوش بد
از و گفتم اما تو آگاه باش * ببین غیر و جویای آنه باش
کنون تا نگردد سخن بس دراز * ز تواف کردم بتداف باز
که بر ساخته‌اند از کمال هنر * ز تخته بسی مرغ با بال و پر
بنای مناره ز تخت و گل است * مناره ز محلوج بس مشکل است
به این حسن تدبیر کان منار * ز محلوج و نی کرده‌اند اختیار
مناری که ایشان برافراخته * فلک را ملک نردبان یافته
مناری چو سرو قد دلبران * که باشد ز جا نی یکجا نی روان
سراپاش پیاده مشوش بود * ولیکن بس قطن سکوش بود
برادر ملکی کرده دایم قرار * که بوده سر فلک ... ر
وگر پرسی از مردم چوم کر * بآیین ایشان طریقی دگر
برآورده دست هنر ذوفنون * دو هودج روان ترک ... مون
چه شد هودج و شتر آراسته * درآمد بهودج دو نوخواسته
بچستی و چالاکی و زیب و فر * ولادای تر هر یکی زان دگر
ز رخسار هر یک شده مه خجل * ولی غمزشان آفت این و دل
گرفته بکف هر یکی پوستی * بهر دم ولی برده از دوستی
بآن پوست بازی کنان یا کمی * ز دولهاتابان شیوه آرام آب
در آن دست بازی و پاکوفتن * در افتاده شوری در آن انجمن
حصیری حصیری عجب بافته * چونی در هنر موی بشکافته
بلکی دو خط کوفی و معقلی * نوشته بسی خوب و مشکلی
در آن نقشهای نماند از هوس * محمل بروج مانی ز رشک و هوس
بهر گونه هر صانع چیره دست * هنرها نمودند بلوری دگر
چو فصلی شنیدی ز حرف دوان * حدیثی بگویم ز بازیگران
عجب گونه دوری براه و داربار * ز حیرت شده مردم از کار باز
فرو بسته جایی سر ریسمان * که فرقش همی سود بر آسمان
کشیده در هر سو رسنهای دار * ز بالا و زیر از یمین و یسار
که وداد کان بود چارم سپهر * نه آن سه رسن بازکو بود مهر
خجل ماه تابان ز رخسار او * ز گردون گذشته سرود از او
ز خوبی نوعی منور ز رخ طناب * که گفتی دو شه بر فلک آفتاب
بچستی چنان رفته بر ریسمان * که رخشان شهاب از بر آسمان
عجایب در آن روز بسیار بود * رسن بازی انجا کمین کار بود
ز تفصیل این قصه گر دو دراز * قلم کو باصل سخن گرد باز

و در سلک انتظام عقد این جمعیت همایون عقد شاهزادگان جوان بخت بوده چه رای اصابت شعار صاحبقران کامکار چنان اقتضا نمود که در آن ولا میرزاده الغ بیک و میرزاده ابراهیم سلطان و میرزاده ایجل ابن میرزاده میران شاه و از فرزندان میرزاده عمر شیخ میرزاده احمد و سیدی احمد و بایقرا هر یک با کریمه از مخدرات تتق ابهت و جلال در سلک ازدواج انتظام یابند لاجرم

بیت
بفرمود سلطان گردون سریر * که اخترشناسان روشن ضمیر
تفحص نمایند حال سپهر * نظر کرده در ماه و ناهید و مهر
زمانی همایون گزیننده چار * سزاوار آن کار فرخنده بار
بفرمان که زری شده انجمن * منجم آزمایان بسیار فن

بدانش

بدانش گزین کرده شه طالعی * سعادت فزاینده همایونی
کواکب قوی حال و انظار نیک * سهام و دلایل یکبار نیک
چو کرده ملک تزوجیان پسند * مبارکترین طالعی ارجمند
ز در جهان دار چرخ اقتدار * زر و در بروده بر دست سالار بار

در مجلسی عالی قضاة و اشراف و ائمه و علما و ممالک و اطراف مجتمع انعقاد یافت بیت که از حجلت جلالش آن جمع غم گرفت * برجیس باز شکر آن فرقه طیلسان * و بعد از تصحیح مقدمات عقد و رعایت شرائط آن امام همه دوران شیخ شمس الدین محمد جزری بقرات خطبه نکاح محفل را زینت بر ساخت و شرح بخشید و قاضی قضاة سمرقند مولانا صلاح الدین بتلقین کلمات ایجاب و قبول قیام نمود شاهزادگان را بر نهج قواعد حق عقد بست و روزگار از بهجت و استبشار زبان تهنیت و دست نثار برگشاد بیت درم ریخته از کران تا کران * هوا گشت ابر جواهر فشان * فرو ریخت چون قطره از ابر بهار * ز زر و گوهر و لالی شاهوار * ز بس گوهر و زر که افشانده شد * ز بر چیدنش دستها مانده شد * حضرت صاحبقرانی مخلوف جانیدات بیمانی بسریر خلافت و جهانبانی بر آمد و خرگاه ... شکوه خانی و خرگاهی رفعت ... و ذریت روضه رضوان بخشید خواتین و خاتونان و کنیزان عفافهای پروین مثال زینت فزای خوبی و جمال ساخته بسند ابهت و جلال ... گونه غنچه و دلال جا گزیدند و از خوشی و اتباع هر یک فوجی از دختران زهره جبین با ملاحت شکر و لطافت شیرین از سنبل عنبر فشان بر فرق سروروان نقولها بسته ... از آن و لبهای سوداز دکان نقولها جسته بیت که ای جیش نقولت نقولها دل * خاک قدمت بسر قبولها دل * در حول و شهر آشوبی نطاق طاقتها را قبیه طاق ابروان ساخته و در کشور زیبائی و دلربایی زیبنده تاج تا جها با اوج مسرت و ابتهاج برافراخته بیت جهان شد نمودار خلد برین * پر از حور عین گشت روی زمین * و شاهزادگان سلاطین عظام و امراء نوئینان عظام سواقف و مقام ... را بوفور جلالت و احتشام مزین یافته و سادات و ائمه و حجیان و امرای بزرگ و جمیع که از چهار گوشه هفت اقلیم آمده بودند در سایه دوازده پایه فلک فرسای هر یک مرتبه خویش قرار گرفته و سایر اصناف خلایق از اهل و تومان و هزاره و اشراف و اعیان هر مملکت و دیار علی اختلاف طبقاتهم مقدار یک اسب تاختن دور بیادری نشسته و بساولان بهرام اقتدار با خلعت زرنگار و کمرهای مرصع سوار وظایف خدمت خویش را از پرسیدن ... تقدیم میرسانیدند و فیلان شکوهمند کوه مانند را تختها برپشت بسته و بانواع تجملات و تکلفات آراسته بجای خود بازداشته و شترهای مرصع ... مشحون بصراحیهای زرین و تنقهای سیمین در زیر دوازده پایه سپهر فرسای بترتیب نهاده بر فراز هر یک کاسهای چینی و بلور و زر ملو بمانند لآلی و درر در طبقات طلا و نقره مهیا و آماده و انواع مشروبات از باده و قمزه و شلت و عرق ...

دانسته و مجموعه روزگار را اوراق ملمع لیل و نهار بصد گونه نقش و نگار عجب و بشتاب نگاشته بیت جهان گشته چون جنت آراسته *
جهانی بنظاره برخاسته * و چون شاهزادگان و نوئینان بآیین طوره و رسم معهود کاسهای مدام مملو زباده یاقوت فام بر حسب
مرام پی در پی نوشیده بر رسم نوش و وقار تقدیم نمودند آنچه حکام بسیاط و وضع خوانات از کثرت سفره و بسیاری طعمه گوناگون اتفاق
میافتاد بوسیله تقریر و تحریر شرح نتوان داد خلایق را در آن سور که مبالغه در سخن فیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین فحوای
فرح فزای اولئک لهم رزق معلوم و فواکه وهم مکرمون وصف حال آمده مضمون عندهم قاصرات الطرف عین کانهن
بیض مکنون مقرون گشته بیت در آن جشن شد تحفه چندان طعام * که شد هیچها بر شرم تمام * بنعمت گرفته سالار خوان *
شد لحظه غافل از کار خوان * زمان تا زمان رفته آورده پیش * خورشهای الوان ز اندازه بیش * همه دشت بر خوان زر آراسته *
ز نعمت ره راه هر دل خواسته * خورشهای جان پرور خوشگوار * لذیذ و لطیف و معطر نگار * بسی کاسه و خوان مرصع تمام *
یکی پر شراب و دگر پر طعام * پر از میوه مختلف هر طبق * ز باغ جنان برده مجلس سبق * و در طبق خوردنها انواع اشربه ترتیب
و مبالغه چه بعد از شربهای خاص از برای اهل اختصاص جهت عشرت عام در مواضع آن جشن گاه با از ده خم جمهای متعدد بر
بالا برگشاده بالا [illegible] و صلای طرب و عیش در داده و از هر طرف ساقیان سیمین ساق زهره جبین جامهای زرین
بگردش در آورده مصدوقه یطاف علیهم بکاس من معین بیضاء لذة للشاربین بعین الیقین مشاهده افتاده از برای اتمام سرور
و حضور جمهور فرمان صدور یافت که در آن سور هر کس هر چه خواهد از تکالف نماید و هیچ آفریده منع و زجر کسی نکند بیت بفرمود
سلطان صاحبقران * منادی گری گشت فرمان رسان * که ایام سور است و شادی و عیش * نزیبد ز کس تندی و قهر و طیش *
در این جشن کس را نگویند بحث * اگر تیره روز است و اگر تیره بخت * اگر کامکار است اگر بینوا * نگویند با کس ز چون و چرا *
جوان ترک گانی ببردم رسید * زدند لبها گل شادمانی دمید * دگر هرچه کردند رنگ و وبه * کس انگشت طعنی بحرفی نزد *
کسی را کسی گوشمالی نداد * که عود و طنبور را اوستاد * قدم زد بمجلس را کسی * بجز دف که هر دم زدندش بسی *
و جوی که باشد تن او فگار * بجز نی نبود اندر آن روزگار * بتحقیق آن جشن مجمع * که بودند اهل جهان مجمع *
سپاهی و شهری و خورد و بزرگ * دهقانی و رومی و تاجیک و ترک * همه شاد بودند آسوده حال * نه تن را گزند و نه دل را ملال *
جهان خرم و خلق بهجت حال * حوادث لگد کوب و غم پایمال * در آن جشن فرخ که گردون پیر * ندیده و نه چندان شنیده نظیر *
نه آن بود از اسباب شادی و کام * که وصفش بصد سال گردد تمام * می ارغوانی بزرینه کاس * که از پرتوش گشت روشن حواس *

شرابی

شرابی معطر چو مشک و گلاب * شرابی ملون چو یاقوت ناب * بگردش در آورده سیمین بران * خرد گشته سرمست و حیران در آن *
شرابی که از او روح گیرد صفا * شرابی که از خسته یابد شفا * شرابی که از او پیر گردد جوان * شرابی که از او تازه گردد روان *
شرابی که از او چهره گلگون شود * شرابی که از او طبع موزون شود * شرابی چنین جلوه گاهی چنان * که یابد روان بوس سلطان از آن *
خلایق سراسر چو شیخ و چو شاب * یکی سرخوش آن مست و دلبر خراب * همه کف شراب و همه لب سرود * ز جان سوی جانان پیام درود *
بهر جانبی ساقی ماه روی * قدح کرده پر باده مشکبوی * خرامان بهر گوشه صد دلستان * غزلخوان و سرمست و دامن کشان *
همه سرو بالا و سیمین ذقن * همه کبک رفتار و طوطی سخن * ز رخسارشان شرمسار آفتاب * ز مژگانشان خون دل مستتاب *
مرادات مردم میسر تمام * جهانی همه شادمان خاص و عام * گرفته در آن سور هر یک نصیب * امیر و فقیر آشنا و غریب *
گدایان رسیده بصد عز و ناز * می ناب خورده با آواز ساز * چه مغنیان شیرین زبان خوش آواز و رامشگران دلکش الحان نوازنده
بیوسون ترک و ایالغو مغول و رسم ختای و قاعده عرب و طریقه فرس و ترتیب عجم از جمله خواجه عبدالقادر که از مرتبه شهسواران عرصه
مشغول با دیگر نظایر و امثال او تار قانون و شغان و عود در مضراب نشاط و انبساط نواخته و آواز مجموع سازها از ادوات النفخ
و ادوات الاوتار در هم انداخته بیت مغنی بوقت سوال و جواب * بهم ساخته عود را با رباب * بقانون امور طرب ساز کرد *
بنوعی که طبع فرح پیشه خواست * نشسته صف در صفا آن انجمن * قولوان و گوینده و ساز زن * غزلخوان نه تنها خوش آواز بود *
که صد دل بیک نغمه هم میربود * ربابی و دفاف و تصنیف گوی * چو طنبوری و چنگ زن ماهروی * چو صوفی ز الحان آن پرخروش *
معلق زنان زهره در آسمان * و در آن جشن دلگشای چون قامت آرزوی هر کام جوی بخلعت هر گونه مقاصد و مطالب آراسته و تزیین یافت
و در حجله خاطر و ضمایر اکابر و اصاغر داماد مراد شاهد عروس هر مقصود در کنار آمد و از برای شاهزادگان بیت
ز هر گونه پوشیدنی گزین * سراسر مکلل بدر ثمین * بسی جامه و خلعت نامور * کیانی کلاه و مرصع کمر * بآیین معهود کردند بار *
گران بار ز ان نهاد قطار و جمار * جل استران اطلس و پرنیان * برآورده زرین جلاجل فغان * شترها زرین بهر گونه زیب *
ز رنگ باویزه و دل فریب * مدیحان کشیدند تا جشن گاه * جهان مانده حیران از آن رسم و راه * و شاهزادگان را تقوز جامها
پوشانیدند و تاج و کمر مرصع علاوه آن نموده و پای اندازها از انواع قماش زربفت گوناگون از نخ و نسیج و حریر و اکسون
بیرون از حیز وصف بگسترده چون اندر آمدند و ارکان دولت بطریق معهود هر نوبت وظیفه المجلسی تقدیم میرسانیدند و جواهر سیم و زر
و لعل و یاقوت و گوهر رسم نثار هر بار افشانده چنانکه در فصل خزان آن سرزمین از زر و در نوبهار در لاله زار جامل گشت

چون شب درآمد و بسیط ارض از بسیاری شمع و فانوس گرفته ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح توضیح کرده تمثیلی روشن نموده در
آن ایمن اوقات و اسعد ساعات دراری سپهر سلطنت و کواکب برج وصال و اتصال انتقال نمودند و بعد از آن حاجب
حیا پرده ادب فرو گذاشته و داوران سخن را در آن حرم بار نیست کلام اللیل یمحوه النهار روز دیگر که پادشاه ممالک افلاک پرتو
عاطفت بر نشیمن سواد خطه خاک افکنده جواهر انوار بر مفارق جهانیان نثار کرد حضرت صاحبقران بنابر اعزاز شاهزادگان تشریف
حضور و مرور ارزانی داشته در سرادقات بشتافته ارکان دولت باقامت رسم نثار سحاب آثار شتافته و مجموع آقایان و امرا چهره بندگی
و متابعت را بگلگونه موافقت پاراسته بیت چو گیتی تزین شد زر فرخار بر افشاند گردون در و گوهر فلک ریخت بس
گوهر شاهوار در آن سور فرخنده مهر نثار و سایر اکابر و اشراف سلوک همان طریق واجب شمرده برسم سابق نقود بسیار
پاشیدند بیت شاهیر اشراف عالم تمام بآداب خدمت نموده قیام همه تهنیت گو شدند پیش تخت نثار و هدایا
ز اندازه بیش در آن روز در هیچ دل غم نماند چه غم کز ملالت اثر هم نماند جهان شد پر آواز بانگ طبل و نفیر و بحث
الثری تا باوج اثیر زمین گشت لرزان ز آواز کوس صدا بر شد از رکان کل تا بطلوس و از جمله متمنان ارزان جشن
مربع سوال تحریر آنکه در آن کمال عظمت و جلال رسولان اطراف و جوانب بودند چه از مصر و بلاد فرنج و هندوستان و دشت
قبچاق و جته و دیگر جوانب بدرگاه عالم پناه آمده بودند همت صاحبقران دریا نوال ایشان را با تمام اکابر و اشراف که از اطراف
و اکناف ممالک جمع آمده بودند و مجموع توجیان و سرکان را بانگلقهای فاخر و انعامات وافر نیکنام و بلند پایه و سرافراز گردانید
و در آن جشن جهان مدت عشرت و شادی قریب دو ماه متصل متمادی بود بیت دو مه سور بود اندر آن جشنگاه بسی عیش کردند شاه و
سپاه و عقیب فراغ از طوی و جشن سورهای جهان آرای پرتو التفات بر مصالح ملک و ملت و نظم امور جمهور انداخت و یرلیغ لازم الاتباع
صدور یافت که در اقامت لوازم امر معروف و نهی منکر سعی بلیغ بجا آورند و بعد از این هیچ آفریده بارتکاب شرب خمر و دیگر مناهی
اصلا جسارت ننمایند و چون نمایش و آرایش جانب صورت که دنیا عبارت از آن است باعلی مدارج عظمت و جلالت و اقصی مراتب
شوکت و حشمت بنصاب کمال پیوست و در ظل ظلیل مرحمت بی دریغ عموم خلایق از مستلذات حسی و مشتهیات وهمی و خیالی بحظ اکمل
و نصیب اوفر محظوظ و بهره ور گشتند رای جهان آرای حضرت صاحبقرانی روی همت عالی از تماشای این صورت بصوب وادی
ایمن معنی آورده دیده بصیرت را بمونسه قبس هدایت و از سحر توفیق روشن ساخته از صدق نیت و خلوص طویت بیت
در آمد بگلگشت سرای نیاز همی گفت با داور پاک راز که ای برتر از هر چه گنجد بفهم نه عقل از جلال تو فهم نموده ام

که داند ترا جز تو و جز تو کو ⁂ تو باشی و باقی همه گفتگو ⁂ خدایا چه گویم سپاس ترا ⁂ عطای برون از قیاس ترا ⁂
ز عالم رحمت تو بردی دستی ⁂ سرم را بدولت برافراختی ⁂ ز فضل تو دارم من این سروری ⁂ تو دادی مرا پیشی و برتری ⁂
ز لطف تو است این همه دار و گیر ⁂ وگرنه کیم من فقیر و حقیر ⁂ شگفت آید از کار تو هم بسی ⁂ که عاجزتر از خود ندیدم کسی ⁂
مرا حکم و فرمان روانی از تست ⁂ دلیری و کشورگشائی ز تست ⁂ به بزم از عطای توام بهره ور ⁂ بهنگام رزمم تو بخشی ظفر ⁂
ز فضل تو تا یافتم سروری ⁂ مرا بخشیدت سپهر داوری ⁂ بعون تو شد رتبه من بلند ⁂ وگرنه منم عاجزی مستمند ⁂
وجودم ز انعام ستای کریم ⁂ پناهم توئی در هراس و بیم ⁂ بلطفم چو خواندی بتقریب مران ⁂ بحق تا شوم خاک آن آستان ⁂
ز عون توام گرنه یاری رسد ⁂ همه عزت من بخواری کشد ⁂ عزیزم تو کردی بجود و کرم ⁂ مکن شرمسار از گنه کاریم ⁂
بلطف تو خو کرده ام سالهاست ⁂ امیدم همان است و حاجت رواست ⁂ والحمد لله علی ترادف آلائه و توافر نعمائه

مشورت فرمودن خسرو گیتی ستان با شاهزادگان و امرا در یورش چین و ختا در ابتدای طلوع آفتاب سلطنت و اقبال حضرت صاحبقرانی از مطلع ابدالآباد
تیاثی معموره ربع مسکون تحت تسلط و استیلاء ملوک طوایف و حکام مختلف درآمده بود و سالها استقرار و استمرار یافته و بواسطه
مخالفت و منازعت والیان و فرمان دهان بهمه بلاد که بر وفق مضمون لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا مستلزم
فساد و تباهی احوال جهان است امن و استقامت از ممالک و امان و اطمینان از طرق و مسالک منعدم شده بود و قاطعان
طریق در راهها و متمردان مفسد در شهرها چیره و مستولی گشته مزاج جثه عالم از نهج اعتدال بکلی انحراف یافته بود و
ظاهر است که در دوران خلافه ... که نسخه تمام عالم است چون مواد فاسده غالب شود و مزاج از منهاج مستقیم صحت و
سلامت منحرف گردد بی مسهلی قوی که ماده مرض را دفع کند تدارک و تداوی آن صورت نمی بندد و مملکت تا مواد آن
بیماری دفع کرده البته ... مصالح بتحلیل رود و چون ارادت قدیم قادر حکیم تعلق پذیرفته بود با آنکه مزاج عالم از شربت
تلخ و شیرین قهر و لطف صاحبقران بکمال اعتدال باز آید یا تقیه عنایت ازلی او را از میان سعادتمندان دودمان
برانگیخت و بتشریف کرامت و آتیناه الملک اختصاص بخشید لاجرم داعیه گیتی ستانی و جهانبانی تلقین و ما تشاؤن الا
ان یشاء الله رب العالمین از ضمیر خرده دان دوربین آن حضرت سر برزد و بعون الهی در اندک زمان معظم ممالک
کیهان مسخر گردانید و آنرا از قبضه تغلب و تصرف گردنکشان و جباران زمان استخلاص نموده با نور عدل جهان آرای
در بسیط جهان بساط امن و امان بنوعی گسترد که ای ... اگر مثلا ... سیم و زر در طبق سر از باختر تا خاور برد

و از هیب جلال مصون و مستمر، مانند زر و سیم نرگس از تعرض دست جبار ایمن و فارغ است بیت کس نیارد تیره تر خورشید دید از
عدل او * گرچه از شرق تا بغرب هفت زر نثار برد * بلی در خلال این احوال بسی امور هایل از کشش و غارت و اسر و تاراج از
برای ضرورت جهانگیری واقع شده چنانچه در تضاعیف این صحایف بتفصیل گزارش پذیرفته و در این وقت که آنحضرت از تسخیر شام و روم
و گرجستان و ضبط تمام ایران زمین باز گردیده تا گران بسعادت معاودت نموده و در مستقر سریر سلطنت و جهانبانی نزول فرموده با الهام
دولت سرمدی عزم خسروانه تصمیم یافت که آنها را تدارک نماید و باز با حرز از فضیلت جهاد که لغزوة واحدة خیر من الدنیا
و فیها علی قایلها افضل الصلوات و اکمل التحیات آن تقصیرات را تلافی فرماید بنابراین چون از قضیه تزویج میرزایان جوان
بخت فراغ یافت بحکم و شاورهم فی الامر شاهزادگان و امرا را در مجلس خاص جمع آورده فرمود که عنایت پروردگار
تعالی و تقدس ما را دولتی چنان ارزانی داشته که عالم را مسخر گردانیدیم و پادشاهان روی زمین را بغلبه و قهر مطیع و منقاد گردانیدیم
والحمد لله سبحانه آنچه ما را از وسعت مملکت و استقلال در سلطنت و نفاذ حکم و فرمان و کثرت انصار و اعوان حاصل شده کم پادشاهی را میسر
دست داده باشد و چون استیصال این امور بی مهابت و سیاست و انتقام میسر نمی شود بضرورت در آنها ملک گیری و کشورستانی
صورتی چند واقع شد که موجب مضرت بسی جمعی مردم بود این زمان در خاطر چنان است که بعد از این بکاری قیام نماییم که کفاره
آن آثام باشد و خیری که از دست هرکس بر نیاید که جنگ کفار است و قلع و قمع مشرکان و بد دینان که آنرا قوت و شوکت
تمام می باید صواب آنست که همان لشکر که آن جرایم از ممر ایشان وقوع یافته بجانب چین و ختای بریم که دیار کفرست و آن را
غزا و جهاد بتقدیم رسانیده بتخانها و آتشکدهای ایشان را خراب سازیم و بجای آن مساجد و معابد بنا کنیم تا باشد که بحکم ان الحسنات
یذهبن السیئات سبب آمرزش آن زلات گردد وما ذلک علی الله بعزیز شاهزادگان و نوئینان زبان ادب بدعا
و ثنا بگشادند و آن رای مبارک را بستایش و آفرین تلقی نمودند بیت که از شاه رایت برافروختن * زمانه کمان جان فرا
ساختن * و بر تیغ عالم مطاع نفاذ پیوست که تواچیان شمار سپاه از هزار و هزاره سلکه تحقیق کرده سالی زیاده کنند هر اسب
فرموده شرایط تفتیش و تفحص بجای آورده و هر جا که قابلیت اضافه داشت سامان زیاده گردانیده و در ترتیب کردند بعد از آن
اشارت علیه نفاذ یافت که مجموع امرا الوس و حکام ولایات بترتیب لشکر و جمع سپاه مشغول شدند کلانتران الوس و سرداران
نسخه تواچیان بزرگ بستدند که بجهه یراق و دستور باشد و جمعه کرده آوردن لشکر باطراف و جوانب توجه نمودند
و حضرت صاحبقران مسعود بعون و تایید ملک دیان از کان گل بشهر فرموده و در مدرسه سرای ملک خانم تشرف نزول همایون

مخصوص اختصاص یافت و عاطفت پادشاهانه امیرزاده پیر محمد جهانگیر را بتاج و کمر و اسب گرامی گردانیده و اجازت انصراف
بجانب قندهار ارزانی داشت و تمامی نوکرانش را اسب و جامه داده و امیرزاده احمد عمر شیخ را که مادرش در حباله شاهزاده
بود و خود در این طوی بمصاهرت شاهزاده اختصاص یافته بود ملازم رکاب او گردانیده و برادر همراه متوجه قندهار شدند و ایلچی
مصر را تکلف و کمر مغرز و سرفراز فرموده انعام فراوان داده رخصت مراجعت ارزانی داشته مولانا عبدالله کشی را با ایلچی رسالت
رفیق او ساخت و مکتوبی که بعرض شد که طول انتقاد از عرض مجموع بزرگ داشته بخط مولانا شیخ محمد پسر خواجه حاجی بندگیر تبریزی
که در فضیلت کتابت و حسن خط سعید وقت و ابن البشری اذا اسری بسراها بظهور رسانیده و در صحبت ایشان بملک فرستاد و از جمله
مضمونش جواب سخنی بود که او در باب سلطان احمد و قرا یوسف عرضه داشته بود چه گفته شد که ایشان از نهیب عسکر گردون مآثر
گریخته پناه بآن دیار برده بودند و چون ملک آن ممالک در سلوک مسالک هواداری و طاعتگذاری رسوخ قدمی داشت هر دو را
گرفته باز داشته بود صورت حال بکلک اخلاص بر صحیفه عرض نگاشته در این ولا مرقوم خامه فرمان گشت که سلطان احمد را بند
کرده سر قرا یوسف را از تنه گردن گشاده داده بدرگاه فرستند و کرت سیوم ترغیب بسی بیلاکات پادشاهانه از خلعت و تاج
و کمر و انواع تحفه و تنسق بار رسول و کتابت ارسال فرمود بیت یکی هدیه آراست کاندر جهان * ندیده کسی از کهان و مهان *
و سایر ایلچیان که از بلاد افرنج و دشت و جته و دیگر اطراف آمده بودند همه را نوازش فرموده سرافراز و خوشدل گردانید
و مهد علیا تومان آغا که بر حسب فرمان بجشن طوی حاضر شده بود اجازت انصراف یافته بهراة باز گشت و خدایداد علی بیگ سلطان را
تا بلغ که تا محله سپهر معروش باشد ایند از آن کم اتفاق فراشت پیش تو مرش امیرزاده اسکندر بهمدان روانه داد و از راه بخارا و
متوجه شد و مرحمت سیورغال تاشکنت و سیرام و یکی و اشپره و ولایت جته تا ختای بامیرزاده الغ بیگ نامزد نموده و اندکان و اخسیکت
و طراز و کاشغر تا ختن تمام با توابع و ملحقات نامزد میرزاده ابراهیم سلطان فرموده و بر تیغ اعلی توشیح یافته کرامت نموده و از آن
شارالیه پیر محمد طغی بوغا و سعادت تمور پسر و شیخ بهلول جان تمور آق بوغا و محمد آزاد روان شدند تا لشکرهای آن نواحی را گرد
کرده تا باشکنت که وعده گاه اجتماع سپاه عالم انقلاع بدانجا بود و تمور خواجه آقبوغا را بسبب جرمی که از او بظهور آمده بود بند
کرده بمغولستان باسی کول فرستاد و از مدرسه سرای ملک خانم بارگاه (?) فرموده و در کوک سرای که از مستحدثات معمار همت
آن حضرت سعادت و اقبال فرود آمد عالم و عالمیان از میامن عدل و احسانش معمور و مسرور همت عالی نهمت بر احراز فضیلت
غزو و جهاد مصروف و مقصور والله غالب علی امره بتوجه فرمودن حضرت صاحبقران بغزو اهل العیوب ممالک چین و ختا لذت رستاکه وجه خطاب

کرامت انتساب وبشر المؤمنین بان لهم من الله فضلا کبیرا صلوات الله علیه وسلم اجمعین گوشوار مسامع است و مضمون ساطعه آن آیت که جوان کشی
قصد زیارت بیت الله احتمال شد اید بعد از اختیار نماید و پس از وصول بمقصد ناهم القدرات کمین گشاید در دو جهان فضل نامتناهی الهی ثواب
دفعه بر در باسم ایشان منظور گردد و پوشیده نیست که اقامت مراسم جهاد و فتح دیار کفر و فساد در آن زمان بکتاب سنت و خطر لشکر قضیه من اشتر
با عبادت مذکور مشارکت دارد و صاحب حقوق کل داد و قربت لاجرم شمول عنایت سبقت ازلی نسبت با حضرت صاحبقرانی مقتضی آن
بود که حادثه ضروری آن نوبه کامیاب در اثنا سفری و قوع یابد که مقصود اصلی در آن قیام بفرض جهاد و انتقام اسلام و از اهل شرک
و فساد باشد چون هنگام حلول واقعه آنحضرت نزدیک رسیده بود بعد از تصمیم عزم جانب چین و ختای که بلاد اعدا دین است با آنکه موسم
برودت هوا و شدت زمستان بود و صوب سفر بر سر سفر داعیه تعلل و تاخیر روا نداشت و توجه بهنگام معهود و تحویل حوت
نگذاشت و همه کس منوقف شد و بقضای آن غزوت گشت و امیر زنده ق را فرموده که شحنه لشکر جهاد کرده باز بند که چه مقدار
مرد در این یورش لازم خواهد بود امیر مشار الیه بموجب بیانی که در کاغذ کل مقرر شده بود جهاد نخجه عرضه داشت که از ما وراء النهر
و ترکستان و خوارزم و بلخ و بدخشان و حصاریان و مازندران و قوم تاتار که ایشان را با کوچ از روم نقل کرده اند و خانه کوچ
ایران زمین که از آذربایجان و عراق آورده دویست هزار سوار و پیاده جلد نامدار همه زرده کار زار جمع میشود بیت گروهی
دلیری بنرد آزمای • بر اعدای دولت بلا خدای • بکثرت ستاره بصولت فلک • با قبال خسرو ظفرشان یزک •
صاحبقران دریا نوال در حال بیت سر گنج دولت کرم کشاد • به رادا و ودرش گروشاد • غنی گشت لشکر زبس سیم و زر • روان شد
بپای ملس آراسته • و حکم واجب الاتباع بران قرار یافت که امیرزاده خلیل سلطان و امیر احمد عمر شیخ و از امرا خداداد حسینی و امیر شیخ نور الدین
عباس و دیگر امرا با تومانات و هزارجات با لشکر تاشکند و شاهرخیه و سیرام قشلاق کنند و امیرزاده حسین با بعضی لشکر جرانغار
برنیسی و صبران و ترستان گذرانند و شاه رخیه را در قدیم فناکت میگفته اند و در عبور لشکر چنگزخان خراب شده که از عمارات او
اثر نمانده تا در سنه اربع و تسعین و سبعمائه حضرت صاحبقران بعمارت آن فرمان داد و کاشتکان بر حسب فرموده از آنجا عمارت
کرده و حصاری استوار برای آن بر آورده و اهالی آن حوالی را بمجموعه آنجا نقل نمودند و چون خاطر عاطفت با شاهزاده آنرا بمرحوم
شاهزاده کامکار شاهرخ فرمود شاهرخیه شد شهار یافت و رای صواب نمای ضبط سمرقند را باهتمام در غوریکه و بازکیت و جای قلعت
کجحار با شیخ نوره حواله فرمود و رایت فتح آیت در پنجشنبه بیست و سیم جمادی الاول سنه سبع و ثمانمائه که آفتاب در شعف قوس بود بیمن
مشتری و بعد قمر در میزان بین قرس آفتاب و تثلیث مشتری بطالعی که منجمان اختر زروه آن یتبش اختیار نموده بودند از سمرقند روانه و روی توجه

عشلاق آق سولات آورده بموضع قراطاق از مضعد عشاق نزول افتاد شاهزادگان کامکار و امرا و نامداران ملازم موکب همایون و خیل
سپاه مورشمار شیر شکار که از اطراف و جوانب حنبش در آمده از حیز قیاس و تخمین بیرون بیت ز آوازه عزم صاحبقران •
بجنبید کیسر زمین و زمان • بغره کوس و بکوشیده دشت • خروش سپاه از فلک در گذشت • زهر جانبی رایتی شه بدید •
روان فوج فوج از سپه در رسید • علمهای افراخته رنگ رنگ • برآورده تیغ نور از گرد رنگ • زبس جوش لشکر براه دشت •
بسیط زمین تنگ شد از سپاه • همه با دل شاد و با ساز جنگ • همه گیتی افروز با نام و ننگ • نهان شد همه روی هامون ز نیل •
هوا یکسر از پرنیان گشته سیل • نبد بر زمین پشه را جایگاه • نه اندر هوا باد را مانده راه • به پیش سپاه اندران کوه و سیل •
زمین شد کر دار دریای نیل • و رایت گیهان ریب آفتاب اشراق از قراطاق نهضت نموده در ضمان حفظ مهیمن خلاق براه ایلان
اوتی روان شد و چون بعد از طی منازل و مراحل سایه وصول بر موضع نامق انداخت فراش صنع و بشی الشحاب الثقال سایبان
کلی پریشان ابر گران تا کران بیشان بر افروخت برقی گران و باران طوفان نشان جاری و بادی عظیم وزیدن گرفت برودت
هوا بغایت حضوری رسید و موکب ظفر قرین از آنجا کوچ کرده و کران عزم بر قرار رانده و آق سولات از فر وصول و حلول
رایات سعادت آیات نزهت روضات جنات یافت و چون آن محل لکنه بوم است و هیزم بسیار حاصل مشیر فرمان قضا جریان
نفاذ پذیرفته و در آنجا جهت قشلاق قوریاهای خاص گرفته و جهت سکنی عمارتها پرداخته بعد از استقرار حضرت اعلی در قوریاهای
خاص شاهزادگان و امرا و لشکر هر یک بجای خود فرود آمدند و خسرو انجم سپاه اقلیم سپهر در زمستان خانه جدی در آمده بود و شدت
سرما از آنکه لعاب کمال داشت روز بروز بیشتر بود و چون در آن حال بحسب اتفاق فصل شتا از معهود دیگر سالها خارج بود
آفتاب عالمتاب از کثرت سیاری اکثر اوقات در حجاب سحاب متواری بود و ابر باکریه و زاری در گوهر فشانی و کافور باری
بیت بدی ابر در ریشش بیمان وار • گهی کافور پرو که گهربار • چو بیند چشم مهر از برف جسته • بهی از ابر چشم او بر بسته •
ز بسیاری برف بسته ما دام • زمین گنجی که است از نقره خام • ز بس نم گاه و از ابر که در • هوا چندان شسته شد آب گسر •
ز نریا در تماشا شیر گردون • که سازد برتن خود پوست وارون • بدریا ماهی از حسرت برآرد • که هم کاشانه باشد با نهنگ •
بسان سرفرا نفل اندرآتش • که خوش ارباب زن گرده برآتش • بر زری خشته زاهد در مناجات • که با حامی بود روز مکافات •
بصحرا جانوران کز قارت • ز قوتش زنها بابت لب لب • تعلق خاطر امیرزاده خلیل سلطان با شاد ملک و نیت حضرت صاحبقرانی بتمادی ماند
عشق بت کش شرزنر زبون آمده از ره • بحرت گر فرقه بران آید از ره • که دوستی کند که جان اقرا • که دشمنی که دوری خون انداز ره •

امیرزاده خلیل سلطان جهان سلطان دختر امیرزاده علی را در حباله داشت و امیرزاده علی خواهرزاده حضرت صاحبقرانی بود و از
قضا امیرزاده خلیل را با شاد ملک که از قنقلان امیر حاجی سیف الدین بود تعلق خاطری پیدا آمده و آن سودا در خیال شاهزاده بنوعی استیلا یافت
که عنان اختیار از قبضه وقار و اصطبار او بیکبار در ربوده و در غیبت حضرت صاحبقران او را بحبالهٔ نکاح در آورده و چون حرم شاهزاده
از آن قضیه آگاه گشت شعلهٔ غیرت اشتعال یافت و آن حال را در سمرقند بعرض حضرت اعلی رسانید و چون فرمان جهان مطاع
باحضار شاد ملک صدور یافت شاهزاده نوعی ساخت که او را پنهان کرد و از آن معنی آتش خشم سوزش گرفت و حکم شد که او را
باز دید کرده تا خبر سازند امیرزاده پیر محمد جهانگیر خون او را درخواست کرده و بمقتضای آن حکم در توقف افتاده باز در قبولات
مسامع علیه رسانیدند که شاهزاده نطفه او را همراه دارد امر عالی نفاذ یافت و بیرلیغ رفت و او را بیاورد و قهرمان
قهر بقتل او اشارت فرمود مهد اعلی سرای ملک خانم را خاطر بر شاهزاده بسوخت و کمال محبت و دل گرانی حضرت
صاحبقرانی نسبت با اولاد او خلاف چه است با امیر شیخ نورالدین شاه ملک بر سبیل بو ضعیت [illegible] که در پایه سریر خلافت
مصیر عرضه دارند که در صدف وجود این عورت دردانه از نسل صلب شاهزاده مکنون است و چون آن سخن بسمع قبول افتاد اشارت
شد که او را بمهد اعلی تومان آغا سپارند تا بعد از وضع حمل فرزند را محافظت نماید و او را بیکی از غلامان دهند و اهم اطلاق
بر جمیع مطالع نفاذ پیوست و شاهزادگان و حکام و داروغگان تمام ممالک نشانها نوشته شد مشتمل بر آنکه هر کس در محل حکومت
خود اقامت مراسم عدل و دادگستری شعار ساخته در بند رفاهیت و آسایش خلایق باشند و سخن مفسدان و عوانان بی ملاحظت
نمایند و با رعایا و زیردستان که ودایع حضرت پروردگارند لطف و مرحمت واجب دانسته بنوعی پیش برند که روز بازخواست نزد اشتباه
گشته در حضرت ذوالجلال خجالت و انفعال نباید دید بیت هر آنکس که خواهد که یابد بهشت * نگردد بگرد بد و کار زشت *
هر آنکس که او کار یزدان بجست * بآب خرد جان تیره بشست * ورایش بار کامش بلندی بود * بر سروران ارجمندی بود *
به نزدیک یزدان ز نیکی گرفت * بیابد بپاداش خرم بهشت * نزادوده ازش گر گیتی بود و تار * بگیتی بمانی نکی یادگار *
که جا دیده هر کس کند آفرین * بر آن شاه کآباد دارد زمین * ز یزدان و از ما بر آنکس درود * بماند بحفظ خدای ودود *
همه گوش دارید و فرمان کنید * از این پند ما ارش جان کنید * و هر نشانی از آن مکتوب بیکی معتمدی از شاهزادگان و حکام
ممالک فرستادند و بموجبی که مقرر شده بود امیرزاده خلیل سلطان تا شکنت رفت و امیرزاده سلطان حسین به سیران و یسی و از
اطراف و جوانب از برای زواده لشکر عرابها و گردونها و انواع ماکولات و مشروبات بیاوردند و بهمان دیار که بهر دلاف [illegible]

بودند از آن اشارت بروفق علی پیر رسانیدند و عاطفت پادشاهانه مجموع ازان شاهزادگان و امرا و لشکریان می بخشید و از آن
از خراسان سید خواجه شیخعلی بهادر از پیش امیرزاده شاهرخ آمده خبر سلامتی ذات شاهزاده رسانید و رای صواب نمای امیرزاده را
بجانب تاشکند روانه داشت که برسانیدن قنقار لشکر بهرام بمقام قیام نماید و فرط مرحمت پادشاهانه امرا و بزرگان سپاه را فرموده
بود که هر یک از حال تومان و هزاره جات و قشونات و صده جات خویش یک یک را خبر باشند و نوعی مجوزی نمایند که در آن راه هیچ
آفریده را چه باحتیاج ضروری باز ماند کی جاشنه لاجرم بسبب آحاد لشکری بآن کثرت و بسیاری چنان مرتب گشت که یک سوزن
از آنچه ضرورت باشد چنانی با خود داشت که دارائی و کس آن توان کرد و بر همین نسق همه اسباب و آلات جنگ از صنوف اسلحه و آنچه
در محاربه و مدافعه بکار آید مهیا و آماده بود و از جمله چندین هزار خروار غله مقرر بود که همراه ببرند و حکام رفتن براه بکار
تا در بار گشتن بکار آید و چند هزار شتر آبستن همراه بوده که بر فرض احتیاج شیر ایشان مدد قوت لشکریان آید و الحق چنان غله که شمار
آن جز بتأمل قیاس و تخمین عقد نتوان کرد با چندان اسباب و [illegible] که عجب که گردون بر [illegible] آن [illegible] صاحب بولکی
دیده باشد و امهات مهمات که مدار آن بر چند و خلایق از شاه و گدا [illegible] که حصول آن
در وسعت خیال هیچ عاقل نگنجد متحیر و متعجب مانده بودند و زیرکان از ملاحظه اذا تم امر دنی نقصه خوف عظیم طاری شده بود و بیان
مردم جاری گشته و چون در عقب لشکری بآن کثرت و شوکت اسباب در عسکر ظفر مآب باندک زمان جمیع آمده آن [illegible] زیاده
و اندیشه بخاطرها راه داده خلق بمضمون این دعا ورد زبان هم ورد جان ساخته بیت که یارب تو این شاه را لا زوال * که مهد [illegible]
الکمال * الهی تو این دولت پاینده دار * ز چشم بد جاودان گوش دار * [illegible]
در وقتی که آفتاب هنوز در آخر جدی بوده و شدت سرما بمرتبه که نطاق نطق [illegible] بوصف آن قصور دارد چنانچه بسیاری از مردم
و چارپایان در آن تلف شدند و بسی دست و پای و گوش و بینی و دیگر اعضا بیفتاد و اکثر اوقات بر آسمان [illegible]
کله بسته بوده و برف فرو آن تا فرو آن زمین بر هم بیت ز بس ابر و برف اندر آن بهمن دشت * تو گفتی فلک و زمین گشت گشت *
و در آن ایام آخر قران علوین در [illegible] هوائی در برج دلو وقوع یافت چون داعیه احراز فضیلت غزو و جهاد در خاطر مبارک صاحبقرانی
پاک اعتقاد بغایت قوی بود [illegible] تا شدت برودت [illegible] و از کیفیت راههای [illegible] استفسار نمود [illegible]
[illegible] و جبال و غیرها استکشاف فرمود [illegible] رایت توجه [illegible] رای خورشید اشراق بر توقف [illegible]
قرار گرفت که امیرزاده خلیل و امیرزاده [illegible]

ورستم قلی بوغا و برادرش پیر محمد و نوئین سروان پسر بیان آقا و عبد الکریم حاجی سیف الدین و پیر علی تکلی بوغا ایلچه وزاده خاله بسعید
سیلدوز و سعادت تمورتاش و دیگر امرا برحسب فرموده درحوالی تاشکند و شاهرخیه و سیرام قشلاق کرده بودند آفتاب بنیمه حوت
رسید مجموع بخیمه درآیند و بیکبارگی توجه نمایند و میرزاده سلطان حسین که بطرف دشت قبچاق در یسی و صبران بود چون بهار شود او نیز
متوقف سوار گردد و چون رایت نصرت شعار در شعبان حفظه مرور کار از اقسولات روان گشت و شب در بیان کرده با وزن ابا
نزول فرموده و ازانجا نهضت نموده در بولخواجه بسیج فرود آمد و ازانجا روانه شد سوکلت مخیم نزول همایون شد و ازانجا کوچ کرده بقارتاشا
و ازانجا بسلطان شیخ و ازانجا بقریه زرنوق و ازانجا روان شده از آب سیحون بر بالای یخ عبور نموده نزول فرمود و آب سیحون
از غایت سرما نوعی بسته بود که مقدار دو سه گز جایات کند که آب برتوان داشت چه در آن سال از اوایل قوس تا اواخر حوت
مجموع گذرهای سیحون و جیحون لشکریان و کاروانیان و عرابه‌ها و چارپایان و غیرها بر روی یخ میگذشتند و در کنار سیحون بسعادت سوار
شده روز چهارشنبه دوازدهم رجب در اترار به سردی ییلک بقرار نزول همایون اختصاص یافت و تمام شاهزادگان و امرا و لشکریان
که بدولت ملازمت فایز بودند هر یک بجانه فرود آمدند و از غرایب اتفاقات آنکه در سرائی که محل نزول همایون بود در روز
آتش از نم بخاری در گوشه از سقف خانه افتاده و احتراقی واقع شد و در زمان فرو نشاندند اما این معنی موجب ازدیاد تشویش خاطر
دولتخواهان گشت چه در آن ایام مردم خوابهای بسیار دیده بودند و حادثه که وقوعش نزدیک رسیده بود در خاطرها اثر کرده
اندیشناک و هراسان بودند و لایه غلقه دران یلوبام و ما حفرتان سپهال موسی رکال ... ارکل فرموده تا راه پل النغص نماید که
میتوان گذشت یا منوزنده داوا باستثال فرمان مبارک نهضه و احتیاط کرده باز آمد و عرضه داشت که چها عبور ممکن نیست و دیگر
رجب فرنجه بطرف سیرام و عسکر فلان جهان مهم شناخته بود او هم معاودت نمود و تقرر کرد که دو عقبه دو نیزه بالا برف نشسته است
و دران ولا ارجش توقمش خان که از مدتی باز در صحاری دشت به حال گریشته بگشت قرا خواجه که از نوکران قدیم او بود بدرگاه
عالم پناه آمده در روزی که حضرت شاه علی صدر دیوان فلک شکوه را بفر مسند سلطنت تاب زینت چرخ برین بخشیده بود تا بنوی اغلن
و ارزاده داوکه ی قاآن و باش تمور اغلن و جاوه اغلن از نسل جوجیخان در طرف دست راست نشسته بودند و دیگر جانب از حضور شاهزادگان ملک
جوان بخت الغ بیک و ابراهیم سلطان و اجل ارماتسه بود قرینه توقمش خان بوسیله امرا شیل بیردی بیک و برادرش شیخ نورالدین و شاه ملک
و خواجه یوسف بفرساط بوس مسعود گشت و پیغام توقمش خان بزبان بنده ار عرضه داشت که جزاء کفر کفران نعمت و جهان دیدم و کشیدم اکر
عاطفت پادشاهانه بر رسم عفو بر جرایم زلات این ضعیف کشد بعد ازین سر از ربقه طاعت و پای از جاده متابعت نکشد و پیرون نهند

مکارم

مکارم اخلاق ملکانه قرینه را نوازش فرموده و استمالت نمود که بعد ازین یورش بعنایات الهی الوس جوجی را باز استخلاص نموده باو
سپارم و در خاطر همایون چنان بود که هم بان چند روز که از اترار بعزم فرو کنار نهضت فرماید خوانین و شاهزادگان را که برسم
متابعت ملازم بودند باز گردانند و قرا خواجه را نیز اجازت انصراف داده با تحف و هدایا جهت توقمش خان روان سازد
نگاشته کلک تقدیر غیر آن بود والحکم لله العلی القدیر نزول شهریار گردون وقار در خطه اترار و ارتحال از دار فانی ایدل اگر از غبار تن پاک شوی *
تو روح مجردی بر افلاک شوی * عرش است نشیمن تو شرمت بادا * کائی و مقیم خطه خاک شوی * و بسیم افروز و تکریم که از حرم
تعظیم یا ابن آدم خلقت العالم لاجلک و خلقتک لاجلی سوزکرد و رواج بسی لطایف و معارف بمشام جان سعادتمندان تحفه
دان میرساند از جمله آنکه پایه قدر و منزلت نفس انسانی بیت آنکه نفس کلام حق گویاست * که جهان را برای او آراست *
و آنکه تن جامه خلافت حق * جز ببالای او نیامد راست * از آن برتر و بلندتر است که محل تصرف و ترفع و منزل آسایش و تمتع
او همین سرای فانی و تنگنای عالم جسمانی تواند بود بیت بنگاه کین جهان دل منه که جای دگر * برای مسکن تو برکشیده اند
قصور * چه بحقیقت دنیا نسبت با او حکم کشت زاری دارد که دهقان دانا اندک زمان بشغل زراعت قیام نماید و آن را
محصول آن ذخیره روزگار بسیار بکار آید و از اینجاست که مهندس قدرت کامله حکیم علیم معمار صنع لقد خلقنا الانسان
فی احسن تقویم دار الخلافه بنیه انسانی را نوعی ساخته و پرداخته که از آن شهر جامع پنج شارع واسع بصوب عالم رصاص و مراتع
گشاده است که بهر یک از آن شوارع طایفه مخصوص از قوافل اخبار و آثار علم و قدرت آفریدگار تعالی و تقدس باخطه جوح
در میاید و در آئینه والی تولایت میرسد تا بآن خبرت و شعور از هستی و یکتائی آفریننده و پرورنده عالم و عالمیان جل و علا آگاهی
یابد و به تفکر و تدبر در گونه گونه عجایب و غرایب که در ضمن مبدعات و مخلوقات مندرجست بمعرفت صانع و اطلاع بر اسما و صفات
او سبحانه و تعالی فایز گردد و وظایف بندگی و پرستش بتقدیم رساند و شکر و سپاس نعمه از نعم بیقیاس که در باره او کرامت فرموده
بجای آورد و بعد از وصول بسعادت معرفت که مقصود از تعلق جوهری بآن صفا و پاکی با پیکری تکدر خاکی همانست روی
التفات از جانب جسم و جسمانیات گردانیده آنرا پس پشت اعراض انداخته به فبصرک الیوم حدید ... بنظاره
عالم ملکوت و مشاهده جمال و جلال حی لایموت بر دارد و جاودان فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر بعیش و نعیم و جمال
و مستعد و مستبشر باشد بیت عارفان را بجنت ملکوت * بود جز جمال رحمان قوت * و اعراض کلی نفس انسانی از تدبیر
و تصرف پیکر جسمانی را مرگ میخوانند و صورت بیجان آنرا اعظم مصایب و بلیات میدانند و اگر چه فی الحقیقه تمامی سعادات

رکال نفس بموتست و لهذا قدما و حکمای انوار علوم از مشکوة وحی انبیا علیهم الصلوة والسلام اقتباس نموده‌اند تعریف آدمی بحی ناطق
مایت فرموده‌اند مصرع نشنیده که هر که بمیرد تمام شد ؛ پس حالتی که نفس بعد از قطع تعلق بدن مشغول احوال آن خواهد بود با
دنیا چون فراخی موطن دنیاست نسبت با وضع جنین در ظلمات رحم بلکه اوسع و ابسط از آن چه نسبت دنیا با رحم نسبت تناهی است با سعت
عالمی که بموجب ان الینا ایابهم ازلیت توران نیست و نهایت غیر متناهیست و هر چند حال بعضی نفوس که مربوب اسماء جلالی حق
باشند چون مضل و مذل و قهار و منتقم و نظایر آن در عالم صعب هولناک مینماید چون بنیاد اینجا بر محض لطف و رحمت بعلت و قضیه
سبقت رحمتی غضبی محض و مشعر کمال کرم و بر و باری و وفور عفو و غفاری حضرت باری است و اری می بخشد که ارواح مؤمنان موعود
رحمت بشارت قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله بکنانه وعدان ان الله یغفر الذنوب جمیعا شنیده
انه هو الغفور الرحیم ب گرچه زلت جستم خواه بود ؛ و آن یار عزیز نه تو خواه بود ؛ از خیر محض جز نکوئی نامد ؛ خوش باش که
عاقبت نکو خواهد بود ؛ تفصیل سعادتمندی که پادشاه توفیق پیش از حلول واقعه ناگزیر رحلت خاقان از اهتمام در صوب بلخ که بجهه
اعراض دنیوی باز گردد بر تابه و بعد فوت منوطه مدارک و تلافی و تدارک گذشته باقی عمر از برای عمر باقی در یابد و فیه
در من قال دلا کوش که باقی عمر دریابی ؛ که عمر باقی از این عمر درگذر یابی ؛ و چند شواهد مقبول حضرت والدت ملک متعال
و پادشاه لم یزل و لا یزال است با صاحبقران بیهمال در اوایل عنفوان سن سال که مملکات ممالک ربع مسکون بحیطه تسخیر و تصرف
خدام سپهر احتشام در آمده بود در بیعه عدالت و داد گستری که اصل جبلهٔ همایون آنحضرت مجبول بود بر آن نوعی قوت گرفت و استیلا یافت
که بهمگی همت عالی نهمت معروف گشت بر استکشاف احوال ایتام و رعایا و زیردستان و اشاعت آثار عدل و احسان نسبت با ایشان
چنانچه از سوانح و سانحهای سابق مستفاد میشود ب جراده دهش گیتی آباد کرد ؛ دل خلق عالم همه شاد کرد ؛ و خاطر خطیر بکلی
بدان شد که بعد اوقات فرخنده ساعات باری صرف کرده شود که کفارهٔ ایام سوالف ایام گردد و مجموع نقوش تقصیرات و
تفریطات گذشته بعمد شود و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفوا عن السیئات تحقیق بیاید و این قضیه بعد از معاودت مستقر
سلطنت بالکلیه شاه و سپاه در هفتم سال بوطن اصلی باز آمده بودند و هنوز تجاوز تمام نکرده بود بیتوقف عزم غزو کفار چین و ختا
جزم کرده روی توجه بدان دیار آورده و بعضی که شرح داده شد و در اثناء آنکه رایات ظفر آیات از ایشان فتد تا آنجا عبادوس فریخ
شرح علیه ز فر وصول و نزول موکب کواکب شمار از سقف طارم فیروزه حصار برگذشته بود در چهارشنبه دهم شعبان سنه سبع و ثمانمائه
مزاج همایون از منهج اعتدال انحراف پذیرفت و تب محرقی طاری شد و لسان حال مجوای این مقال که ب سعیده دم که شد محرم سرای

بشنوم

بشنیدم اینه توبوا الی الله از لب حور ؛ سرتا قدم گشته بعزم درست و بیقین صافی صادق از جمله منکرات و مناهی توبه فرموده و عدت برخی
و شد آن زمان بیا فزود ب چو بیند فزون درد بر رنج شاه ؛ سپهبد گرفته خورشید و ماه ؛ چو آزرده شد ناله
داودی خبر ؛ زهم حلقها پاره شد جگر ؛ در آن دم که برزد دم دردناک ؛ و زن و مرد را بود بیم هلاک ؛ ز درد مرض شد ضعیف آن بدن
نه آرام ماند و نه صبر و سکون ؛ همایون تن شاه را از غم رنج ؛ نه ملک و سپه کرد و نه مال و گنج ؛ ز تاب مرض چون زکوة مزاج ؛
نرفت آتش سوزش نه علاج ؛ و با آنکه مولانا فضل الله تبریزی که از مهره اطبا حاذق بود ظفر کردار ملازم رکاب سعادت
انتساب در معالجه و مداوای سعی بلیغ مینمود و روز بروز ضعف کلی ببدنه اعیاف و علتی دیگر بر سر دیگر چنانکه چند مرض مختلف جمع گر
از معالجه جمعی بعضی دیگر از دیاد پذیرفت ب چو آمد قضا از مداوا چه سود ؛ چه جای پزشک از مسیحا چه سود ؛ نبود اندران درد آن
شفا ؛ نداند اجل را طبیبان دوا ؛ چو دارنده زره بگذشت سوء المزاج ؛ فرو ماند دانا حکیم از علاج ؛ شد اعضای شاه از آن رنج
سخت و سست ؛ ولی بود رایش چو اول درست ؛ و چون قوای دماغی از اول تا آخر بسلامت بود چنانچه نفس مبارک با وجود حمی
چنان پرسش احوال لشکر و نسق آن مشغول شد و چون بدل صایب دریافت که مرض قابل علاج نیست و ملابد وقوع ضروری ناله جان
و خواص امرا را احضار فرمود و از سر تشیط و بیداری بوعت مشغول گشت که بتحقیق میدانم که مرغ روح مرا قفس تن بشاد گردانید
بحمد الله بعد از توفیق معموره عالم را چنان ضبط کرده ام که امروز در تمام ایران و توران کس را مجال آن نیست که بر فضول اراده
با دیگری جور و جفا کند بیچاره را آزار رساند و از فضل بیشمار ملک غفار چشم دارم که گناهان مرا اگرچه بسیار است بهمین بخشد
که دست تعرض ظالمان از ضعفا کوتاه کرده ام و نگذاشته ام که در زمان سلطنت من از قوی بر ضعیف آزاری
رود لکن آنچه بمن رسانیده شده مرا خبر نبوده اگرچه دنیا باقی بدار بدو دنیا مانده چنانچه با من وفا نکرد با شما هم نخواهد کرد مگر اینکه
مهمل گذاشتن سبب آشوب ممالک و نا امنی طرق و مسالک و مقصوری جمهور خلایق گردد و هر آینه روز قیامت از آن پرسش و
بازخواست خواهد بود اکنون فرزند پیر محمد جهانگیر را ولیعهد و قایم مقام خود گردانیده ام که تخت سمرقند در تحت فرمان
او باشد و بر سر تمکین و استقلال بنه بر مصالح ملک و ملت و کفایت مهمات لشکری و رعیت قیام نماید شما همه باید که متابعت و
سلاطیعت او بجای آورید و باتفاق در تقویت دولت او بجان بکوشید تا عالم بهم بر نیاید که موجب تشویش و پریشانی مسلمانان
باشد و سعی چندین ساله من ضایع گردد چه از اتفاق و یکجهتی شما مردم از دور و نزدیک حساب بر دارند و هیچ آفریده را یارای
آن نبود که با اظهار مخالفت و سرکشی جسارت نماید و بعد از من عنایت نمود که مجموع امرا و بزرگان حاضر گشتند و بلوکر

سلطنت شوکت گردانند که وصیت مذکوره بجای آرند و مخالفت آن بهیچ حال روا ندارند و دیگر امرا و سرداران که غایبند همان
سوگند بدهند امرا از استماع این سخنان در حیص و بیص اضطراب افتادند و آب حسرت از دیده خون گشته دل خونین از جان روان ساختند و روی نیاز
بر خاک نهادند و امیر شیخ نورالدین و امیرشاه ملک با شدتی عظیم و ولی از بیم دو نیم زبان عجز و تسلیم برگشادند که جان
و روان مجموع بندگان فدای یک لمحه زندگانی حضرت صاحبقران باد ای کاش عمرها همه سراسر بجای گزیده حیات آنحضرت
قبول یافتی که بطوع و رغبت فدا کردیمی بیت گر از جان ما سود بودی ترا ؛ بنودی دریغ از تو جانهای ما ؛
ولی این زمان هیچ تدبیر نیست ؛ که امکان تغییر تقدیر نیست ؛ اگرچه ما بندگان را بی وجود شریف حضرت صاحبقران هیچگونه
تمتع از حیات و وجود زندگانی نخواهد بود لیکن ما را نفسی در تن و رمقی از جان باشد پای خدمتکاری از جاده جانسپاری
و طاعتگذاری آنحضرت بیرون نخواهیم نهاد که بنده اگر خلاف رای ولی نعمت چندان شد هیچ برخورداری نه چندانکه در این بیت
که بندگان بسعادت ملازمت آستان سلطنت آشیان سرافراز بودیم جز بندگی و سرافکندگی شغلی نداشتیم و تا در حیات باشیم
همان طریقه خواهیم سپرد و بزبان این سخنان میگفتند و با الماس مژگان جواهر اشک خونین دمادم می سفتند بیت ز غم کرده
لب از دیده دریا روان ؛ ز جان رفته آرام و از تن توان ؛ بعد از آن عرضه داشتند که اگر فرمان شود میرزاده خلیل سلطان
و امرا را خبر فرستیم تا باتفاق از تاشکند متوجه درگاه عالم پناه گردند و دولت دیدار مبارک دریافته وصیت از زبان
همایون بشنوند که هرچه ما بندگان برحسب فرمان صورت دهیم با ایشان خواهیم رسانید چنان باشد که خود از آن بفهم
استماع نمایند آنحضرت فرمود که وقت تنگ رسیده و پیش از این مجال امثال این حکایات نیست آنها که غایبند حاضر نمی توانند
شد و دیدار ایشان … ملاقات تا بقیامت ماند و بحمدالله تعالی که مرا از مرادات دنیوی هیچ آرزو در دل نمانده مگر دیدن
فرزند شاهرخ که میخواستم که یکبار دیگر به بینم و میسر نشد الحکم لله خواتین و بعضی از شاهزادگان که ملازم بودند در این مجمع
شده منتظر بودند که حال آنحضرت بچه انجامد چون استماع این سخنان تحمل و شکیب از قبضه اختیار ایشان بیرون برده بجزع
و فزع درآمدند و … جگرسوز خون دل از فواره دیده … روان ساخت حضرت صاحبقران روی بفرزندان
کرد و فرمود که هرچه در باب نسق ممالک و رعایت خلایق گفته آمد یاد دارید و از حال رعایا و زیردستان غافل
مباشید و قبضه شمشیر را بدست شجاعت و مردی محکم گیرید تا همچون من از ملک و پادشاهی برخوردار باشید ممالک ایران
و توران را از مخالفان و معاندان … و عدل و احسان معمور و آبادان ساخته ام اگر موجب وصیتهای من عمل

کنید

کنید و داد و دهش پیشه و همت سازید سالهای فراوان دولت و مملکت بر شما باشد و اگر میان شما اندک مخالفتی واقع شود فتنه بک
نه و دشمنان را مجالات فایده … راه یابد و تدارک آن مشکل باشد بیت چو با یکدیگر عهد خود استوار ؛ بود مملکت بر شما پایدار ؛
وگر هر یکی رای دیگر کنید ؛ عمل بر خلاف مقرر کنید ؛ پر از فتنه گردد بسیط زمین ؛ خلل راه یابد بملک و بدین ؛ بعد از آن شدت
مرض تزایدی پذیرفت و فواقی عظیم طاری شد و با آنکه در بیرون حفاظ و موالی بختم قرآن مشغول بودند اشارت علیه صدور یافت
که مولانا حبیب الله پسر مولانا عبید درون آمد و ببالین بتلاوت کلام الله مجید و تکرار کلمه توحید مواظبت نماید و چون
شب درآمد و عالم از غایب شدن پادشاه هفت اقلیم گردون لباس تاری و پلاس سوگواری در کردن آنحضرت میان
شام و خفتن بروفق من آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة زبان ترجمان جان و جنان ساخته کلمه توحید را چند نوبت
ادا فرمود و … یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة تسلیم نمود انا لله و انا الیه راجعون
بیت دریغ آن شهنشاه صاحبقران ؛ جم تاج بخش ممالک ستان ؛ دریغ آنکه دیگر نیاید زمین ؛ بعهد قرن شاهی این داد و
دین ؛ دریغ آنکه دیگر نبیند سپهر ؛ نظیرش در آیینه ماه و مهر ؛ دریغ آنکه او بود دیهیم و تاج ؛ گرو بود ازو دین را رواج ؛
دریغ آن جهاندار پاک اعتقاد ؛ صلاح و پناه جهان و عباد ؛ و این واقعه هایله جانسوز در شب چهارشنبه هفدهم شعبان
سنه سبع و ثمان مائه هجری اتفاق افتاد و موافق چهاردهم بهمن ماه جلالی سنه ست و عشرین و ثلاث مائه که آفتاب منیر
در درجه حوت رسیده بود و ظرفای روزگار این تاریخ را بعبارات مختلف نظم کرده اند از جمله مولانا بهاءالدین جامی این رباعی گفته
رباعی سلطان تمور آنکه چرخ را دلخون کرد ؛ وز خون عدو زمین گلگون کرد ؛ در هفده شعبان سوی علیین تاخت ؛ فی الحال ز
رضوان سر و پا بیرون کرد ؛ و دیگری گفته بیت شهنشاهی که بادش جنت جاودان آمد ؛ وداع شهریاری کرد و از گیتی جهانی آمد ؛
و سن مبارک آنحضرت بهفتاد و یک سال رسیده بود موافق آنکه عدد اعظم سوره کریمه قرآنست و مدت سلطنت آن حضرت بیست سال …
استقلال سی و شش سال بود و عدد سه حرف که ماده افضل اذکار معانی است یعنی لا اله الا الله و این ضبط و ثبت … افعال و اقوال
آن معدلت شعار در یا … و قصد کلمه طیبه توحید ختام یافت هم از امارات کمال دولت و اقبال است و از موجبات
وثوق رجا و قوه حسن ظن بالک علوشان و رفعت شرف و مقام آن پادشاه سعید مبرور در بهشت ایام سلطنت صوری در دار غرور تحقیقت تحفه موانست
که عدد سنین سلطنت پادشاه را با شمار بنین از ذریت روز افزون اتفاق افتاد چه از ذکور اولاد و احفاد سی و شش پسر و پسرزاده
تفصیلی که در خاتمه این مقاله بازنموده خواهد شد از آن مرتبه … باز مانده بعدد هر سالی از مدت سلطنت و فرمان روائی فرزنده اقبال

مستاصل سروری و کشورگشائی والفضل بید الله یؤتیه من یشاء و از میامن محاسن سیرت و آثار ایشان بحسب مرتب و رفعنا بعضهم فوق
بعض درجات آن حضرت مشمول کرامتی گشته که زمره متعالی قدر اولئک الذین هدیهم الله فبهدیهم اقتده و در موقف مناجات
مسلک منهج انکا حکم الله و هو الصدق العالمین من خلیله واجعلنی لسان صدق فی الآخرین فحق القسم رجا فیه و جعله من ورثه
جنة النعیم بفضلک العمیم و بنت الجسیم المنت انت التواب الرحیم و از تفصیل و تفضیل حالات حضرت سلطان و جبروان میرزا خلیل و شاهزادگان
چگونه گویم که از هول این داستان ▪ لرزد زمین و تیره زمان ▪ چگونه گره بر زبان او فتد ▪ قلم کاه بت از بیان او فتد ▪
عجب کادمی زان خطر جان ببرد ▪ کشید آن بلا را و از غم نمرد ▪ چون صاحبقران سعید مغفور از این دار غفلت و غرور بجنت سرای
بهجت و سرور انتقال فرمود هول آن واقعه فات علامات سیلاب اضطراب در جهان و جهانیان انداخت و نهیب آن حادثه
سنگ سوز بعبارها و اعمار کبار و صغار از بحار و شررها تیره و خیره ساخت ▪ بیت ▪ شد آن لحظه هول قیامت عیان ▪ برآورد از
برآمد نفیر و فغان ▪ ز حیرت دل خلق عالم خراب ▪ جگرهای شاهان ز ماتم کباب ▪ بر آشفت احوال خلق جهان ▪ ز اندیشه
غمناک شد انس و جان ▪ همه خلق عالم پریشان شدند ▪ سراسیمه و زار و حیران شدند ▪ نه اندیشه خواب کس را نه خور ▪ نه سر مانده بر
حال خود نه خور ▪ و حقیقة الحال تغیر فرخنده طالع صاحبقران علیه شآبیب الغفران و الرضوان مقتضی آن بود که دولت ثابت ارکانش
جاودان با امتداد زمان مهمان باشد و ممالک روی زمین که از اتفوت بازوی اقبال مسخر کرده بود و با نوار معدلت و افضال
معمور و منور داشته تا انقراض عالم در سایه سلف اولاد و خلاف بزرگوارش مخلدان برقرار بماند و اگر نه در این واقعه هایله جای
آن بود که سپهر تیز گرد از پای از هم بسته برجای فرو ماند و ماه درخشنده و مهر از غایت دهشت ماه شرق گم کرده و کرباره برجام
دور سقا نشاند ▪ بیت ▪ چه بهم که برکیان انجم ▪ هم نعل فکنده و هم سم ▪ شد وقت که اینچنان جمال ▪ بنهند مخدره وبال ▪ از هیچ
آن شب سزا بود که ماه چهره خورشید و لباس قیرفام ظلام پوشید و کلاه کلکشان بیاشد و برسم تعزیت بر آن نشینند و گردون بوقلمون
گریبان صبح دریده و دامن شام در خون شفق کشیده و سرنگ ثوابت بسیار و تمام فرو بارد و خورا دو فاکی عزا تا کمر بخیز
چند ابر طوفان بار که در این روزگار و زود زار میگریست اگر کشن خوناب بیستی نه قطرات آب جهان هم تراه که در لباس سوگواری
بود پوشش از خاک و خاکستر و شستی نه از تاریکی شب کلی نقاب و در جمله صعوبت آن مصیبت انده فزای جان کاه آنکه کسی را مجال
دم زدن بود و نه قوت شکیبائی نهان و پیش ▪ بیت ▪ فریاد ز دردی که درون سوز دانرا ▪ گفتن نتوانند و نهفتن نتوانند ▪ شاهزادگان
و [illegible] شاهی از تارک انداخته و خلعت شکیبائی قبا ساخته و خواتین و آقایان رده پیا خراشیده و موی بیابریده و امراء ارکان دولت

گریبان

گریبان جان دریده و در خاک و خون طپیده آن شب که ابر تیره در فغان و اشکباری بود در چمن سوگواری و دل افگاری
گریه و زاری و سوگواری لکه رانیده و چون صبح را شعله مهر در جان گرفته او نیز شیون چپ آغاز نهاد و روی تحسر دست
تجهیز و تکفین میت آوردند و در جنب و حیث نه و شاهزاده خلیل مشغول شد و مولانا قطب الدین صدر تعلیم آن شغل
شروع و واجبات و سنن آن و تلاوت دعوات و آیات قیام نمود ▪ بیت ▪ گرامی تنش پاک شسته آب ▪ معطر بکافور
مشک و گلاب ▪ کفن جامه کردند و تابوت جای ▪ سپرده بغفران یکتا خدای ▪ و بعد از فراغ تعزیه در ودواع [illegible]
پیری یک سار بوغا و برادرش شیخ نورالدین و شاه ملک و خواجه یوسف و دیگر خواص و نزدیکان اتفاق نموده عهد کردند
و سوگند خوردند که متفق باشند با یکدیگر و در امضای وصایای صاحبقران سعید مغفور مکمل و کمتیه یکجان کوشند و چون عزم
رفتن بغرا استور فتح یافته بود و واقعه آنحضرت را پنهان میداشتند و افغان را از تغییر لباس و اظهار [illegible] و زاری منع کردند
تا دشمنان بزودی آگاه نشوند و امرا که پیش افغان آمده با ایشان کنکاش کردند و با میرزاده خلیل و امراکه در تاشکنت
بودند خبر فرستاده وقوع واقعه باز نمودند و به بیسی و مهران پیش امیرزاده سلطان حسین کس فرستادند که از حضرت صاحبقران
بشنیدند [illegible] با معدودی توجه نموده متحمل باشد و خضرخواجه حسین را بایتشن کجاب غزنین روانه شد که امیرزاده پیرمحمد را [illegible]
وفات حضرت صاحبقران سعید مغفور و وصیت ولایت عهد قائم مقامی که در باره او فرموده اگاهی دهد تا هر چه زودتر
به تختگاه سمرقند شتابد و سپارش شاهزادگان و حکام که در هر اقلیم و ولایت بودند مکتوبات ارسال نمودند مضمون آن اعلام وقوع
حادثه جانسوز و سفارش رعایت حزم که هر کس در ضبط و محافظت مملکت خود وظیفه تیقظ و هوشمندی بجای آرد و از حدود
و ثغور هر صوب با خبر بوده اصلا غفلت و اهمال در هیچ حال از احوال روا ندارد که سالها است تا نقیه مفسدان و بدسگالان
از بیم سر فرو برده اند و با انتظار روزی چنین روزگار منصور و بنده را سکه رانده غافل و بیخبر نباید بود و دل از عون و عنایت
پروردگار بسته در اشاعت عدل و احسان جناب الامکان کوشش نمود و علاقه را از وضع و شریف هر یک بجای خود چنان
و چنین که اندیشه عصیان و طغیان بخاطر و خیال ایشان راه نیابد و هر نوشته بصوب فرستاده و شاهزاده فرستادند شیخ تیمور
و حسین بصوب هرات توجه امیرزاده شاهرخ شد و علی درویش که ملک بچه بهتار دریافته بود بجانب تبریز پیش میرزاده
عمر شتافت و دولت تیمور بجانب بغداد پیش امیرزاده میرانشاه و امیرزاده ابابکر و لکری بطرف فارس و عراق روان شد
[illegible] اتوت مخصوص بمغفرت حی لایموت را از شهر [illegible] سمرقند شاهزادگان و امرا و اقایان که در اترار بودند [illegible]

مذکور وقت عادهٔ خلقش تابوت محفوف رحمت حی لا یموت را به پای دربان مغفرت در رضوان گرفته در محفه زر تمها از راه بردند
آورده روی توجه بصوب سمرقند نهادند و بشارت آب جمنه بر روی یخ گذشته در میان جیه که کنار آب بود فرود آمدند واز آنجا
تا کنار آب دو فرسخ و چون صبح دامن لباس سوگواری شب را چاک زد شدت و اندوه آتش حزن واندوه در کانون
درون جمعیت زدگان منوعی را فروخت که فرمن تحمله و اصطبار همگنان بسوخت ب عاقبت بالا گرفت از هر درونی دود
آتش اندر سینه پنهان بر نتابد بیش از این ✤ تفرقت کن تا غایت محفی سینه شد پرده از روی بر درید و مجموع آن انجمن از سر دردمندی و سوگ
وزاری در آمده یکبار فغان بر آوردند و شوری در جهان افتاد که صدای آن از ثریا تا افلاک کیوان در گذشت ب ز سوز
دردهای پر اضطراب ✤ جگر سوخته یاران را در آب ✤ زبس دود آه از دل آتشین ✤ در افتاد مرغ هوا بر زمین ✤ چه کار
افتاد بر عام و خاص ✤ که تا مرغ و ماهی نشد زان خلاص ✤ و امرا و خواص و کیان و قوچیان دستارها از سر و جامها از خطره
فرود بر خاک و خاکستر انداخته و خواتین و آغایان مویها از بن ورده و از زخم ناخن چهره و چهرها کنده و خرقه که خویشتن را
شرف هلاک ساخته ب ز فوت شه عادل کامیاب ✤ بنای سرای جهان شد خراب ✤ چنان آتش افتاد در روزگار ✤
که پرشد فضای جهان از شرار ✤ روان گشت از چشمها جوی خون ✤ ز خون گشته روی زمین لاله گون ✤ ز آه و ز فریاد پر شد جهان ✤
بگردون گردان بر آمد فغان ✤ ز دل رفته صبر و ز جسته توش ✤ بر آمد ز جانها غریو و خروش ✤ ز تن رفته توان و ز دل رفته شکیب ✤
جگرها شده خون ز هول و نهیب ✤ و بعد از فغان و زاری بسیار چون جزع و فزع ارغنه در گذشت امرا نصیحت پیش آمدند و زبان
دلخواهی عرضه داشتند که چون شد آنچه بلا از حب قضا و رحمن گیرد کوه خارا چون موم از آتش گرم نرم شود و سینه بلند از برق
ملکوت سست نهاد نگردد نقد روان سپر تیر بار شمرد و قهرمان اجل شاه و گدا و ضعیف و توانا را بیک حساب شمار و بعرصت
ریخته در ... داستانی و اصطبار بپایه کوشید و بعد قد و خیرات و فاتحه و ختمات روان پاک را شاد گردانید که همه را مرگ در کمین است
و بزرگ و کوچک را عاقبت کار همین ب که در مرگم همه و تو با دار ✤ و آنکه شد مرده زاده ست زنها در ✤ و جوانان شایسته آن هر آن امروز
و احران ز باران مرتبه بود که بزوال شمال این نصایح فرو شسته امرا بروح مقدس حضرت رسالت پناه ختمی علیه افضل الصلوات و
اکمل التحیات ترتیل حیثیت ذکر وفات او و روان سید بختان آن مصیبت زدگان را شفقته که حضرت پیغمبر عربی و علی آله الصلوة والسلام
بهترین اولین و آخرین بود و خدای تعالی عالم را بطفیل وجود مبارک او آفریده و او را از تمام آفرینش بر گزیده و خاتم انبیا و رسل گردانیده
با این همه چون وقت اجل موعود رسید روح پاک از بوته تن گسسته روی تسلیم در رضا بفردوس اعلی آورد هر گاه که چنان بزرگواری

در این سرای فانی جاودانی نماند دیگری هم نخواهد ماند هر چند واقعه مشکل و مصیبتی جانگسل است صبر از رضا بقضا و یاری
جستن از خدا در سرّا و ضرّا و شدّت و رخا و دلها شکوه نیست ب اگر چه واقعه بس مشکل است و جان فرسای ✤ بصبر کوش
که کس بگذرد ز حکم خدای و مشورت نمودن خواتین و امرا در نشستن پادشاه زاده ابراهیم سلطان بتخت و چون خواتین و شاهزادگان و امرا از سماع این
ذکر جان پرور محظوظ گشته واز خطاب انّا اعطیناک الکوثر قصه وفات آنحضرت همایون سیر علیه سلام الله مطلع الفجر فوج فوج شکسته دلی
شده و جرعه مفرح گردانیده زفغان و زاری بحزن و سوگواری اکتفا نمودند امرا پیش ایشان جمع آمده مشورت آغاز نهادند و با
دل خونین و خاطر حزین گریان گریان میگفتند که چنین اجتماع لشکر که بدین بسیاری از ترک و تازیک و مکار و جهانداران نامدار و بهادران یلان
تیغ گذار که هنگام کارزار هر یک از ایشان ثانی سام سوار و ثالث رستم و اسفندیار است با چنین اهبه و ساز و چندین اسباب
و آلات که از گران و اثقال و احمال ایشان زمین را طاقت است که تمام در آب فرو رود و از زمان جمشید تا اکنون کس ندیده است و
نشنیده و بعد قرنهای بسیار مثل این لشکر یاد و بهجت که دست دهد ب ز روزی که در جنبش آمد فلک ✤ بزد بر فلک صف سپاه ملک ✤
بهرام داده تیغ و سنان ✤ بیرجیس در داده قبیان ✤ ندیده است هرگز کسی تا کنون ✤ سپاهی چنین از کواکب فزون ✤
بدین ساز و سامان لشکری پر هنر ✤ نبوده است و نبش نباشد دگر ✤ و شک نیست که این سپاه با این اسباب اگر ملک مخالف را بیم
متوقف و مادر روزگار و یار روزگار کار گذار خاکسار برادرانند و هر چند خبر واقعه صاحبقران سعید مغفور مرحوم مهمان مجاور
تغلاق و خطا نیان خواهد رسید لیکن چون خبر چنال صدق و کذب دارد اگر ما با این لشکر گران جلوان را بسر حد ایشان رسیم
منتشر آن باشد که ایشان متوهم شوند که اگر حضرت صاحبقران در گذشته بودی کسی را قوت و قدرت لشکری چنین با سخار رسانیدن
نبودی و تصور کنند که آنحضرت زنده است و این آوازه بمکر و حیلت انداخته و از این توهم خوف و هراس بر ایشان غالب شود
و نصرت و ظفر قرین رایت اسلام گردد مصلحت آن است که عزم و نیت آنحضرت را امضا کنیم و توکل بر داور فیروزی بخش کرده
لشکر بجانب ایشان کشیم و مردانه در اقامت غزوه و جهاد باکافران و بت پرستان که آنحضرت قصد کرده بود بکوشیم و انتقام اسلام
از آن سیه بختان خودکام بواجبی بکشیم و چون خاطر از آن شغل خطیر بپردازیم رایت سعادت بفتح و فیروزی بر افرازیم و با تقی
کمال و لجمیت بشایسته اهتمام و اهتمام بضبط و نسق ممالک محروسه اندازیم و مهمات سلطنت و جهانبانی چنانچه بایه بسازیم که
بحمد الله تعالی از ذکور اولاد و اخلاف صاحبقران مغفور زیادت از سی شاه و شاهزاده هستند و هر آینه از سابقه لطف
الهی بعضی سلطنت و فرمانروائی متقرر خواهد بود هر واقع مصیبتی عظیم باشد که لشکری چنین با چندین تحمل و اسباب و اسلحه و ادوات

که ایشان را از فضل ذو الجلال و نیروی اقبال صاحبقران بیهمال حیات شده است بعد از آنکه چنین مرحله پیش آمده است و از بر خورد
دل در غرض بسته اند و حلقهٔ نفاق را آماده گشته تا آنکه کاری منکر از دست ایشان بر آید باز گردند و متفرق شوند بر حسب رای مجموع
آقایان و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت که حاضر بودند در استصواب و صلاح اتفاق نمودند و عزم بر آن قرار گرفت که
امرا با لشکری که همراه بودند در رکاب میرزاده سلطان ابراهیم که صاحبقران مغفور او را در این یورش با خود بتخاجیر برده متوجه
شوند و با میرزاده خلیل و امرا که در تاشکنت بودند ملحق شوند و چون میرزاده خلیل در آن وقت جت و کمال بود و از دیگر
شاهزادگان حاضر سن بزرگتر او را بحکومت برداشتند که اسم ایالت و شاهی بر او باشد و نوئینان بزرگ باتفاق مصالح و مهمات
سدی نمایند سرانجام کنند و این نسق توجه ختا کرده و بعد از تسخیر و تخریب دیار کفر و تادیب و تعذیب عبدهٔ اصنام و اوثان بشاد
بتختگاه سمرقند مراجعت نمایند و شاهزادگان و آقایان و امرا قورلتای کرده و جابجای صاحبقران مغفور بجای آوردند و مضمون حکم
و فرمان که بنظام و حیثیت صدور یافته بود کار بستند ومن الله العون والتائید ، رسانیدن جنازهٔ خاقان مغفور بسمرقند و کیفیت
چون مشورت مذکوره بر حسب مسطور قرار یافت در همان صبح محفه که ازمین جنازهٔ سلطان سعید طیب الله ثراه مهبط انوار رحمت الٰهی
بود مصحوب امیر خواجه یوسف و علی توچین و جمعی از خواص روانه سمرقند گردانیدند سفارش نمودند که تعجیل برانند و در راه سلوک
خبر ناشنیده و ایشان در اتمام آن شغل خطیر بجان کوشیده نعش محفوف بمغفرت را شب دوشنبه دوم شعبان داخل سمرقند
بسمرقند رسانیدند و در همان شب بر نهج مقتضای سنت مطهره دفن کردند و جابجا رحمت باری تعالی و آن تربت که از قبل القبر روضة
من ریاض الجنة علی قائلها الصلوة والسلام شد و ما ذلک علی الله بعزیز و جمله امرا که جامه رفت و چون جدا شدن جنازه حضرت
مصیبت تازه کرده از چشمهای خونین و خون جگر و شاهزادگان روان شده و باز از آن حالت جگر سوز زمین و زمان پر از ناله
و فغان گشت بیت دگر باره چشمها سیل بار ، چو باران که بارد بوقت بهار ، فلک را رسن ناله کر گشت گوش ،
زناله زمین و زمان پر خروش ، و چون آن ولوله فرو نشست باز امرا با آقایان برسم مشورت بنحو بوجهی که مرحوم صاحبقران
سعید مغفور وصیت فرموده که ولیعهد میرزاده پیر محمد باشد و ما بندگان بر همان عهدیم لیکن شاهزاده مشار الیه در قندهار است
و شاید که لشکر بیکبار بنه برده باشد و از او تا با ما مسافتی بعید است و ما یورش ختا در پیش داریم اگر توقف بکنیم تا او برسد دیر
میشود و در واقع وارث ملک و تخت صاحبقران سعید شرعا و عقلا امیرزاده شاهرخ است که فرزند صلبی وارث حقیقی است
و عالمیان را معلوم است که صاحبقران سعید مغفور شاهزادهٔ مذکور و فرزندانش را از دیگر اولاد و احفاد دوست تر میداشت و بعد از انوار

سعادت

سعادت و فر سلطنت از ناصیه مبارک آن شاهزادهٔ نیکو سیرت پاک اعتقاد مسلمان نهاد درخشنده تر از شعشعهٔ خورشید انور است
و بعدل و داد گستری و رعیت پروری از جلالت مهر و سعادت مشتری بسیار مشهورتر بیت درخش سپهر فروز شاهنشهی است ، دل
روشنش چشمهٔ آگهی است ، از او خواهد آرایش تخت و تاج ، و زو سلطنت یافت خواهد رواج ، از او باز یابد ممالک امان ،
و زو باز گردد زمانه جوان ، و لیکن چنانست که خبر واقعه باید که فرستاده ایم بزودی باو خواهد رسید و عنقریب توجه بنحو خواهد آمد که
بیاید چون برسد او را روان بشهر در آوریم تا مملکت بر قرار باشد و مردم را اندیشهٔ مجال فکر محال و فرصت فضولی و فتنه انگیزی
نباشد و حضرات عالیات سرای ملک خانم و تکل خانم و تومان آغا و دیگر خواتین با میرزاده الغ بیک و دیگر شاهزادگان در عقب
محفه متوجه سمرقند شده و در آن باب نمودند که شرایط حزم و احتیاط بجای آورند و هر جا که فرود آیند بیک بر خبر باشند و چون وقت
هنگام وداع باز چه ولوله و شور در جهان افتاد و در فغان و زاری و نوحه و اشکباری چه رستخیز واقع شد بیت کس چنین دید چنین حال
بجز دشمن شاه ، آه از آن محنت جان سوز و بیدرد هم صد آه ، و چاشت همان روز امیرزاده جوان بخت ابراهیم سلطان و امرا
بعزم یورش ختا و نیت غزو کفار بسعادت سوار شدند و در موکب شاهزاده در حبیه حیدر بیت درفش درخشان شاه سعید ،
مقارن بتایید رب مجید ، همان طبل و کوس جهانت صدا ، قطار جلیهای فتح اشتما ، روان شد چو شهزاده مرکب رزم ،
و زان حال و اشرار آن کمتر خوانند ، که رایات ایالت فرمان دهیست ، نه زان نوبت آیین شاهنشهی است ، جوانان پیشه از
جمله شهزادگان ، برادر سزد ملک صاحبقران ، که جایش حواله باو شد بتخت ، هم آخر باو باز گردد درست ، چو حالات
عالم ز زشت و نکو ، بتقدیر حق است نکون او ، چنین بر ز رشته و زیر بری ، مگر آنکه یابند ز دانش ربی ، کر از راز آگهانی و این
نیست ممکن ، و گر عاقلی بس قوای سلک ، و چون از آب سیحون گذشته یک فرسخ رانده در جانب شرقی آن از لب بار جوی ارج
بنزدیک پل قلدر بسر فرود آمدند و قبهٔ بارگاه شاهزاده عبید و ماه بر آمده و توق پادشاه مغفور در مقابل آن ارزه که معهود است
سر بتعوق برافراخت و بعمل خانه حضرت مغفرت آل صدر معسکر همایون شاهزادهٔ بهمال ارواح تحیت طنطنه بشارت وراثت
آن برگزیده در حبهٔ درگوش جان هوشمندان انداخت و در آنجا رسولان بجانب دست راست پیش امیرزاده خلیل سلطان
و امرا بزرگ که در تاشکنت و شاهرخیه بودند روان کرده باز نمود که نعش محفوف برحمت و رضوان حضرت صاحبقران را بسمرقند
فرستادیم و آقایان نیز در عقب روان شدند و ما عزیمت ختای جزم کرده متوجه شده ایم و بطرف دست چپ پیش امیرزاده
سلطان حسین فرستادند و همین حال را اعلام کرده پیغام دادند که با لشکر متوجه گشته چنان کن که در موضع چو کلک بهم رسیم و میتی که صاحبقران

سعید مغفور فرصت رسانیم و براق دیده با اتفاق متوجه غزا شویم و چو کلک کرده کار بود فریب در نظر هیچ اعتبار

بکتاب شرقی **ذکر حرکت ناصواب امیرزاده سلطان حسین بسمت سمرقند و خیال محال او** و فحوای حقیقت نمای ریب زدای حدیث قدسی

و تُرید و اُرید و انا ارید و انت ترید و لا یکون الا ما ارید بسمع جان هوشمندان میرساند که تیر هر تدبیر که از شست تقدیر

گشاده نشد هرگز بهدف مقصود نرسد لاجرم چون درآن ولا سابقه قضا با مشیت عزم فرزای گشاد خطای تعلق گرفته بود

سعی و کوشش امیرزاده در آن باب مفید نیفتاده و با آنکه امرا بعد از وقوع حادثه ناگزیر صاحبقران سعید اتفاق نمودند که آن قصد را

با تمام رسانند بجایی نرسید و شعبده باز سپهر بازی برانگیخت که آن منصوبه بکلی از هم فرو ریخت **و شرح آن قضیه آنست که چون**

خبر وفات صاحبقران سعید بامیرزاده سلطان حسین رسید عرق بداندیشی که در جبله او مرکوز بود و خیال فتنه انگیزی که از آن

در زمان حیات صاحبقران سعید بارها بظهور آمده بتخصیص در یورش شام که از فرط جنون و سبکساری در آن هنگام که لشکر مخالف

بمقابله درآمده بودند روگردانیده و جدا گشته روان گردید و پیش پسر برقوق رفت و نزدیک شد که لشکر منصور را چشم زخمی رسد

حمایت ربانی و قوت دولت صاحبقرانی دستگیر گشت چنانکه مشروح گفته شد باز در چنین وقتی بحرکت آمده و باندیشه آنکه

و تخیل محال بعضی از لشکر دست چپ که با او بودند پراکنده ساخته و اسبان ایشان گرفته با هزار کس دو اسبه تعجیل براند و از آب خجند

گذشته براه قزاق متوجه سمرقند شد که بمکر و حیله اهالی سمرقند را فریب دهد که او را بشهر درآورند و در چنین هنگام روز ایلچی

که بطرف او رفته بود باز آمده و آن خبر آورده و چون وقتی عجب بود خوف و هراس تمام در خاطر خاص و عام افتاد **بیت**

از آن هول موهوم مستقیم ؛ دل خلق را کرد پر خوف و بیم ؛ **پیش آمدن و طلب برداشتن امرا امیرزاده خلیل سلطان را** و چون امیر شیخ

نورالدین و امیر شاه ملک از حال سلطان حسین و حرکت ناصواب او آگاه شدند در زمان کس پیش امیرزاده فرستادند که ضبط سمرقند در عهده او بود

مکتوبی فرستادند مشتمل بر آنکه سلطان حسین بازده از خیال آغاز نهاده و لشکری که با او بود بیم برده و با هزار سوار دو اسبه متوجه سمرقند شده

باید که باخبر باشند و در ضبط و محافظت شهر و حصار شرایط حزم و احتیاط مرعی دارند و تا ممکن باشد دروازه را بسته نگاه دارند و هیچ باب

غفلت و ذهول روا ندارند و اگر او بحوالی شهر آید و میسر شود البته او را بگیرند و بند کرده نیک نگاه دارند تا از مهمات فساد

واقع نگردد که با او و سخن او هیچ اعتماد نیست و در پیش حضرات عالیات نیز عرضه داشتی روان کردند مشتمل بر اعلام قضیه سلطان حسین

اگر بر جا رسیده باشند توقف فرمایند تا بندگان از عقب برسیم و بخواجه یوسف هم نوشته دادند و بر قضیه اطلاع داده مبالغه نمودند

که در محافظت شهر از دقایق جلادت و تحمل هیچ دقیقه نامرعی نگذارد و آنرا بجمله مرجع تمامتر شهر رساند که از خیالات فاسد سلطان حسین

دور نیست که بر سر سپه یسین خواهد که خود را در شهر اندازد و فتنه و فضولی آغاز کند هم چنین نزد امیرزاده خلیل سلطان و امرا و بزرگ ایلچی

مصحوب تاشکنت که از اترار تا آنجا شش روزه راه کاروان است روان ساختند و حرکت ناپسندیده سلطان حسین را شرح داده

باز نمودند که حال از آن گردیده که ما اندیشه کرده بودیم و بعزم یورش ختای توجه نمودن صواب آنست که شما با تمام لشکر بموضع اقرکه

علفزاری معتبر و چراگاهی مناسب باز گردید و ما هم از اینجا متوجه شویم و بعد از ملاقات و وصایای حضرت صاحبقران سعید چنانچه

فرموده و بر آن عهد از ما بستده و امر کرده که بشما رسانیم و با اتفاق براق ملاحظه دیده آنچه مصلحت وقت باشد و رای همه بر آن قرار

گیرد پیش گیریم و چون از اترار بیرون آمدند و سایر پیشتر روز چهارشنبه شاهزاده سلطان حسین و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک از آنجا بر اتفاق

بعزم سمرقند کوچ کردند و امیر بیردی بیک در آنجا بجهت محافظت بایستاد و چون از مخالفت سلطان حسین تفرقه بحوالی راه یافته بود تمام لشکر

جبه پوشیده و سوار شده روی توجه بسمرقند آوردند و آخر روز از آب سیحون عبور نمودند در زمان یخ بسته چنانچه بر سر تیر اندازه بار از

در آب فرو رفت گفتی که یخ توقف کرده تا ایشان پای ثبات فشرده بوده و سر تا پای فسرده و از آنجا سبکتر گرده بحضرات

عالیات ملحق شدند و از تقادم تقدیرات الهی امیرزاده خلیل سلطان و امرا که با تمام لشکریان ترک و تاجیک و عراقی و اردوی

پیش از رسیدن ایلچی که از اترار رفته بود خبر یافته بودند که سلطان حسین لشکر را پریشان ساخت و با فوجی از ایشان متوجه سمرقند شد

و از استماع آن خبر دهشت و حیرت که بسبب واقعه قیامت نهیب داشته بود زیاده تر شده و امیرزاده احمد عمر شیخ و امیر خدایداد حسینی

و امیر زاده کار شاه ارلات و امیر شمس الدین و امیر برندق و دیگر امرا که در آنجا بودند **علی تغافل ... ابراهیم** مجموع اتفاق نمودند و با آنکه کسی

نفرستند و با شاهزادگان و حضرات عالیات و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و نزدیکان حضرت صاحبقران سعید مشورت

کنند از آن رضای طلبند امیرزاده خلیل سلطان را بپادشاهی برداشتند و با او بیعت کردند و از عاقبت خیانت بر خطر حساب

و قطعه در این قال بحث از کی نگر پایان کار ؛ بنای نهادن توان استوار ؛ ز پایان اگر یاد ناری بحث ؛ اساس امورت نبود بر

پشیمان شوی آخر از کار خویش ؛ دلت گرده از جور ایام ریش ؛ از آن پس که باید تجارت کنند ؛ پشیمان بود سود نشد ؛

نامه فرستادن خواتین و شاهزادگان با امرا تاشکنت و سرزنش امیرزاده چون خبر بیعت امرا و میرزادگان که در تاشکنت بودند با امیرزاده خلیل سلطان

در اترار به خواتین و شاهزادگان و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک رسید مکتوبی بر سبیل تعنیف و سرزنش بایشان نوشتند مشتمل بر

آنکه صاحبقران سعید مغفور هنگام وصیت مقرر فرموده که ولیعهد و قائم مقام او امیرزاده پیر محمد جهانگیر باشد و بر این معنی از ما عهد بستده

و سوگند داده که روی متابعت و مطاوعت از او نگردانیم و ما بر آن عهد ثابتیم و قطعا از آن نخواهیم گشت **بیت** ما زیم فرمان شده داد که

ز حلم سلاطین به پیچیم سر * ز ما تا کمر در چه اجان ما * بیا بر خلل عهد و پیمان ما * و آنچه شما پیش گرفته‌اید خلاف فرموده آن حضرت
و در واقع از شما بسیار بعید است که از سخن و صواب دید ولی نعمت خود روی بر تافته وزان تجاوز کنید بیت خلاف وعده‌های شاه و از شما
نجابت غریبست و بس نیز * حقوقی که شد رسته رستاخیز * بیازی اول وفا با حقیقت * کسی را که دل نیست با شه وفا * در نیست او را مگر
قفا * تصور آن بود که اگر دیگری از آن مقوله حکایتی گوید او را مانع شوید و منع مشغول شوید نه آنکه از شما بکمال دانش و کاردانی
این حرکات صدور یابد چه هر که او را از عقل بهره باشد داند که این کار ناپسندیده است البته است و پریشانی بار آورد و زنهار
که با خیالات فاسد کار ناآموزندگان هم داستان شوید و چهره نام و ناموس خود را بناخن بدعهدی و بیوفائی مجروح شده و ار(؟)
واقعه چنین که روی مصحف قسم کفران نعمت بر صحیفه حال کشید که نقش آن بر نامی و کارچاق سواد لیل و نهار بتمادی روزگار باقی
و مسلم است که این معانی بر شما پوشیده نماند عجب آنست که غلطی چنین صریح چگونه بر چنین بزرگان فرزانه کاردان افتاده نامه را هم
کرده مصحوب ابوک جوره روانه گردانیده‌اند و چون مکتوب با مرا رسید و بر مضمون آن اطلاع یافتند از کرده خود منفعل گشته پشیمان شدند
و ندامت فایده نداشت که اختیار از دست رفته بود رسیدن برندق جهانشاه از طرف تاشکند و پیش شاهزادگان با لشکر فیروز چون موکب
شاهزادگان و حضرات نجات با امرا یاق سولاه فرود آمدند برندق جهانشاه از طرف تاشکند رسید و بخیز خاطر شاهزادگان و چون
بسعادت یافته مراسم تعزیت و سوگواری باقامت پیوست و بعد از آن با امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک مجلس محاوره و مشاوره منعقد گشت
و کنایتها که امیر خدایداد و امیر شمس الدین عباس کرده بودند در میان آوردند و محصل تحریر و تقریر آن بود که ما این کار از برای صلاح و سعادت
این دولت و سلامت و انتظام ملک و وقت کرده‌ایم واقعه نجابت اوصاف کیست که روی مصحف در رسیدیم که ناگهان فتنه و غوغا
دست دهد که تدارک آن مشکل بود مقصود خیراندیشی این صورت بر هم بستیم تا سری پیدا شود و کسی را مجال سرکشی و خودرایی نباشد
و سلطنت در این خاندان بر قرار ماند و عالم بهم بر نیاید بیت درین کار رازی از در صفا داشتیم * که خیر همه خلق میخواستیم * کردیم
این جهت از خوف آن * که واقع شود فتنه ناگهان * و کمان آن بود که شما نیز با این مصلحت همراه باشید چون وصیت صاحبقران مغفور
خلاف این بود فرموده آنحضرت بر جان ما روا نیست و حاشا که تا زنده باشیم سر مو از سخن و صوابدید آنحضرت تجاوز روا داریم
هر چه شما در باب امضای وصایای حضرت صاحبقرانی مصلحت بینید ما نیز رای شما را تمام آن بجان خواهیم کوشید چون امیر شیخ نور الدین
و امیر شاه ملک مضمون نوشته همراه و تقریر امیر برندق جواب این سخن یافتند با او گفتند که باری تغییر وصیت و صوابدید پادشاه سعید
بهیچ وجه جایز نخواهیم داشت و امیرزاده خلیل را متابعت و انقیاد نخواهیم کرد بیت اگر از فرمان شه سرکشیم * سجل وفا را قلم در کشیم

گرفتار خذلان و خسران شویم * سزاوار لعنت چو شیطان شویم * بسی بیم باشیم از این احتراز * که واجب دانند کار ساز * امیر برندق
رای ایشان را تحسین قبول تلقی نمود و در پیش شاهزادگان باز آمد عهد کرد و آنرا بسوگند مؤکد گردانید که از مقتضای وصایای صاحبقران
سعید بکسر مو تجاوز ننماید و از آنجا باز با امرا خدایداد و علی و یادگار شاه ارلات و شمس الدین عباس و دیگر امرا و میران پیام کرد با تقریب
نوشته و ایشان را بر متابعت وصیت و نقض میثاقی که با خدایداد خطا کرده بودند ارشاد نمودند که اگر حقوق پادشاه سعید یاد داده و روند
شرمساری آورده از مکافات اندیشه کنید و امیرزاده جهان سروری پسر کشته فرمهد او را او گر گونه سیار زند که این معنی در پیش خدا و خلق
مشکور افتد و نزد خلایق مستوده باشد زنهار دامن عرض خود را بلوث غداری میالایند که تا قیامت بهیچ آب پاک نتوان ساخت بیت
شکسته عهد شده کامیاب * چگونه روز جزا در جواب * ندانم از آن پس زدل خرد * که نام شما را به نیکی برد * و تنها با امیر برندق و ...
و امرا از بان پیغام دادند که خطائی کرده‌اید و تدارک آن باید کرد و این عهد بسته را هیچ بر آورده حمله یکمنه رحجب فرمهد و ولی نعمت
که اذعان فرمان او بر همه عین فریضه دل بر متابعت و انقیاد امیرزاده پیر محمد بنهید و نوعی سازید که امیرزاده خلیل سلطان نیز سر
اطاعت در آورده و همه در این باب عهد ناما نوسیده و نقرستند چنانچه در سمرقند جاریست تا پیش شاهزاده و بمعهد فرستیم و امیر برندق
با مکتوبها باز گشته روبراه نهاد بیت دگر روز چون مهر گردن نگار * رخ از کوه بنمود کرد نگار * برون تاخت آن شاه زرین علم
نشیب زمین بر تاج سنگ و درم * شاهزادگان و حضرات و امرا کوچ کرده و امیرزاده الغ بیک با امیر شاه ملک و فوجی از سپاه
مجموع سلیح و مکمل بطرف رستمات از راه او روان شدند و امیرزاده ابراهیم سلطان با امیر شیخ نور الدین و جماعتی از لشکر بهمان طریق کلکه
و تمام سلاح و دیگر طرف از راه توجه نمودند و ایشان را آن تعجیل جازم گرفته شد که هر چه زودتر بشهر در آمده مملکت را ضبط نمایند
تا خللی وارد نشود و فتنه روی ننماید بعد از آن مصالح سلطنت و مهمات ممالک بر حسب وصیت صاحبقران سعید انتظام یابد و در آن
زمان شاهزادگان جوان بخت هر دو در سن یازده سالگی بودند و امیرزاده الغ بیک چهار ماه و هشت روز بزرگتر بود و چون جلل(؟)
بموضع قرشی رسیدند امیر شاه ملک بر حسب اراده همگان پیش براند و چون بیرون رسید ارغونشاه دروازه را بسته
و حصار را استوار کرده چه امیرزاده خلیل سلطان نوازش نامه باو فرستاده بود و مضمون آنکه امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک را که متوجه شده‌اند
بشهر نگذارد و اختیار نگهدارد و او را خیلی نوید داده که از فوق ترکانی و کوته نظری از راه رفته بود و خاطر بان طرف داده امیر
شاه ملک از دروازه بنجراه که در سمرقند در هست در دروازه چهار راه رفت که امیر خواجه یوسف و ارغونشاه و دیگر سرداران اندرون
آنجا بودند و چون باب ... که ضبط شهر در عهده او بود او را اراده ... که حکم حضرت صاحبقران

ابن مست و وصیت نیز چنین است که ولیعهد آن حضرت امیرزاده پیرمحمد باشد هرگاه که تمام شاهزادگان و امرا جمع آمده اتفاق
نمایند و شاهزاده مشار الیه را بپادشاهی بردارند سخن در گنجایم و شهر تسلیم نمایم امیرشاه ملک چون کلمات مرد و بشنید دانست که
خاطر آن ترکان نژاد از دولت حق [illegible] و عهدهای امیرزاده خلیل سلطان شده است و هرچه معقول و مشروع خواهد گفت فایده
نخواهد بخشید عنان برتافته گریان گریان بازگشت و چون از آب کوهک عبور نمود جلیل آباد که در قرای سغد کلانست رسید شاهزادگان
و حضرات از غصه قرخی گذشته بصحرای جلیل آباد آمده بودند صورت حال عرضه داشت و آنچه از باطن ارغون شاه دریافته بود باز نمود
و الم غبن و حیف آن قضیه جراحت مصیبت ملکان تازه کرده و از حضرت صاحبقران یاد کرده بسیار بگریستند و غمی که در آن سوگواری
داغ حسرت بر دلها نهاده بود یکی هزار گشت و بعد از بسی زاری همانجا فرود آمدند و سرای ملک خانم و تومان آغا و امرا کنگاش کرده
مصلحت در آن دیدند که توجه بخارا شوند و حضرات عالیات صواب آن دانستند که امیرشیخ نورالدین بسمرقند رود و همراه اندرون را نصیحت کند
شاید که قبول افتد و رای بر سخن ایشان قرار گرفت و امیرشیخ نورالدین همان روز سه شنبه که غره ماه رمضان بود پای عزم در رکاب
استعجال در آورده سوار شد و چون بدروازه چهارراه رسید بحکم وقت زبان برگشاده اندرونیان را بانواع نصیحت کرد و پند
نیفتاد و بر همان جواب اصرار نمودند که با امیرشاه ملک گفته بودند امیرشیخ نورالدین از اسب فرود آمده پیاده از پل بگذشت و در دروازه
بایستاد که بارى یکجه قضیه است که در میان است مرا تنها باندرون گذارید تا بحضور سخن کنم و صلاح و فساد این کار بگویم تا در آخر
ندامت نباید کشید و هرچند در آن باب مبالغه کرد بجایی نرسید بیت نصیحت نخواهد شنید آنکه مست + ز جام می عشوه و غرور است +
ز باران گلستان پر از گل شود + چمن پر ریاحین و سنبل شود + ولی شوره گر در برد خار و خس + که نفعی نه بیند از آن هیچکس +
ز بوی گل نکس شود خوش مشام + که نبود دماغش بریخ از زکام + و چون سخن در ایشان اثر نکرد امیرشیخ نورالدین بضرورت
سوار شده و بجلیل آباد مراجعت نمود و کیفیت حال پیش شاهزادگان و حضرات عالیات شرح باز راند گردن نهادن امیرزاده خلیل سلطان
دار السلطنه امیرزاده پیرمحمد را و در [illegible] گفته شد که امیر برندق و ارق مولات با امیرشیخ نورالدین و امیرشاه ملک در باب
قبول وصیت و تبعیت آن بجان است و با نوشته و پیغام ایشان متوجه تاشکند گشت و چون بامرا بزرگ رسید و نوشتها برسانید
و پیغام بگذارد و ایشان را بهیچی که با امیرزاده خلیل سلطان کرده بودند پشیمانی عظیم روی نمود و سخنان که امرا گفته بودند و پیغام کرده
همه را مسلم داشتند و تصدیق نمودند و باتفاق زبان اذعان برگشادند که تاج و سریر گنجینه دار السلطنه که صاحبقران سعید مغفور وقایت
عهد و پیش از حق او وصیت فرموده ما جمله بر آنیم و تغییر و تبدیل آن روا نخواهیم داشت و مجموع بر آن معنی پیمان ببستند و در آن باب عهدنامه

نوشته

نوشته و هرکس مهر خود بر آن نهاده و امیرزاده خلیل نیز بحکم ضرورت تا بآن رضا داد و بخواست عهدنامه را بخط و مهر
خود بیاراست و ایلچیش را بر سیاقت نامزد کرده با عهدنامه و تحف و هدایا روانه داشتند که از پیش امیرشیخ نورالدین
و امیرشاه ملک برود و از آنجا متعجل شتافته بشاهزاده ولیعهد رساند و امیرزاده خلیل ایلچیش را بهنگام توجه طلبداشت و
گفت امیرزاده پیرمحمد را نیازمندی ما عرضه داشته بگوی که مصراع ما باخلاص هواخواه شماییم + اما آنچه زبان میگفت
و محل دل و جانش مستغرق هوای سلطنت و سودای جهانبانی بود و بعضی امرا نیز با اندیشه درونی او همراه بودند و جمعی که
اسم و رسمی نداشتند و از نو پیش او راه یافته بآرزوی امارت و بزرگی گاه و بیگاه شعله سودای او را هیزم و کوره
و فریب تیز میکردند که این دولت و ملک سلب مرگ غالب شده بود فرصت غنیمت باید داشت و متوقف عزم بزرگ
کرده بشهر در آمده بر تخت پادشاهی نشستن و گنجها را سرباز کرده عطا و بخشش خاص و عام را چاکر و غلام خود باید ساختن
که الانسان عبید الاحسان و بحقیقت کار از پیش بردن که چنین کارها بسستی و درنگ بر نیاید و مثل این فرصتی که بقهر بغارت نمیدهد
دگر فوت شود باز یافتن از قبیل محالات است بیت چه خوش گفت دانای روشن روان + که باد و [illegible] +
که از وقت هر کار غافل شود + که هر کار آید بوقتی کند + و چون از تواتر سماع امثال این کلمات داعیه شاهزاده استیلا پذیرفت
امیران و سروران حضرت صاحبقران و شاهزادگان و زنان امرا و ملازمان که در تاشکند و سیرام بگوشه بودند
جمع آورده برادر و عراقیان که با او یکدل و یکجهت بودند بخش کرد و بسی از نقود و اقمشه و رخوت و جبه و اسلحه و اسباب لشکر که در
آن جانب بود بایشان داد و کوچ کرده با سری پر از سودای سلطنت روی توجه بسمرقند نهاد و چون بنزدیک آب [illegible]
فرود آمد و مقرر چنان شد که نخست امیر برندق و لشکر دست راست از پلی که کشتی بر سر آب سیحون در بالای شاهرخیه بسته
بودند بگذرد و بعد از آن شاهزاده عبور نماید و از عقب او امیرخداداد و امیرشمس الدین و دیگر امرا روان شوند و امیر برندق
پیش از این بیکجهه با امیرخداداد و امیرشمس الدین برسم مشورت در میان نهاده بود که من داعیه دارم که از پی شاهزادگان و امیر
شیخ نورالدین و امیرشاه ملک بروم و با ایشان بپیوندم که چنین عهد کرده ام و مرا با او گفته بودند که ما نیز از مقتضای وصیت صاحبقران
سعید تجاوز نخواهیم کرد و خلوت امیرزاده خلیل را گردن نخواهیم نهاد و عزم داریم که از او برگردیم و بطرف حق رو
کنیم امیر برندق رای ایشان را استصواب نموده بود و گفته که شما روزی چند در حوالی تاشکند توقف کنید که من آنچه
روی نماید شما را اعلام کنم و بعد از آن هرچه صلاح باشد پیش گیرید که مقاصد بحصول مقرون گردد ان شاء الله تعالی

نقض عهد کردن امیرزاده خلیل سلطان و امرا و تملک سمرقند با خیال فاسد چون امیر برندق و رستم طغی بوغا و عبد الکریم حاجی سیف الدین قبچون رسیده واز
پل گذشتند امیر برندق جسر بریده تا کسی دیگر از آب عبور نتواند نمود و آلات پل از میخ و طناب و غیر آن برکنده و برپا نموده
روی بجانب سمرقند نهاد و که موکب شاهزادگان ملحق گردد و از آنجانب امیر خدایداد و امیر شمس الدین با لشکرهای خود بازگشته متوجه جیحون گشته
شدند و چون امیرزاده خلیل ازین حال آگاهی یافت بکنار آب آمد و مقرر بود که جسر بسته در روز دیگر تمام لشکر از پل گذشت و امیر برندق
چون بحوالی دو آبه رسید جلال باورچی که ملازم رکاب امیر شاه ملک بود در سمرقند از قبول حضرات و شاهزادگان گریخته پیش امیرزاده
خلیل سلطان رفت در آنجا با او دوچار خورد و قصه رفتن امیر شاه ملک بسمرقند و راه دادن او خواتین شهر را و بازداشتن امیر برندق
چون سلوک منهج صواب موافق بود از استماع این خبر دلگون گشت و از تصور سلوک خاری که در پای امیر خلیده روی
طلب از صوب صلاح گردانید و در نقض عهد که نتیجه نحوست است از آنجا بازگردید و متوجه امیرزاده خلیل سلطان
شد و رستم طغی بوغا از او تخلف نموده در جایی با دیگر طایفه شاهزادگان پیوسته شد و خبر بازگشتن امیر برندق عرضه داشت و چون امیر برندق
خجلت زده و شرمسار با امیرزاده خلیل سلطان رسید زبان مرحمت بعذر خواهی گشود و عهد باو تازه کرد و آن را با ایمان مغلظه موکد
گردانید و شاهزاده با اتباع از عهدنامه که در باب متابعت امیرزاده پیر محمد نوشته بودند و مهرها بر آن نهاده و در صحبت امیر شمس الدین
فرستاده آن را نابود انگاشته بقصد سلطنت و تقاعد مملکت روی عزم بسمرقند نهادند و چون این خبر با میر شیخ نور الدین و امیر
شاه ملک رسید حضرات علیات را عرضه داشتند که سخن مفسدان و فضولان شور مزاج رواج یافته است و امیران با امیرزاده
خلیل بیعت از سر گرفته اند و عهدی که قبلی کرده بودند و مهر خود بران نهاده شکسته اند و باتفاق متوجه سمرقند شده بیت
کسی را که سست است پیمان او + مبر نام او را و برکش بگو + مگو هیچ پیمان شکن را تو مرد + زنه عهد بگریز و گردش مگرد +
کسی را که پیمان نباشد درست + بر او خلعت مردمی نیست چست + کسی کو نورزد وفا و سپاس + سگ از وی بسی به ز روی قیاس
جای آنست که دلهای مومنین از غصه پاره پاره گردد و صاحبقرانی چنانکه بحقیقت جهانی را جان و عالم را مایه امن و امان بود
درگذشته است و هنوز از آن واقعه جانکاه گذشته تردد میشد که ایشان را تربیت آن پادشاه سعید از خاک سیاه برگرفته
باوج مهر و ماه رسانیده حقوق نعم گوناگون او را بس پشت افکنده اند و دل را بکلی از عهد و پیمان او برداشته این درد
چگونه توان نهفت و این سخن کجا باز توان گفت بیت جهان پادشاهی که گردون سپهر + ندیده و نه بیند برابر نظیر + شهی گشته
شاهان عالم تمام + بدرگاه او پیش رهی و غلام + خدیوی که تا او نشسته حکمران + نشسته فاش معنی صاحبقران + ز نوع بشر تا

بشمس

شمس و قمر + بگردنده فرمان او را دگر + بجز او برکس نگردیده سر + ز عکس جمالش بنور نیره سر + چو گردید ازین منزل پر فریب +
جهانی شده پر هراس و نهیب + وصایای او را نکردند گوش + گروهی دو دین به دنیا فروش + شگفت این که از ذره پرورده +
غلامان آن شاه دین پرورند + از آن پس که عمری بدوران او + نشستند بر خوان احسان او + چو از نقش الهی یا فتند +
ز فرمان او روی برتافتند + خطا که از آن افعال ناپسندیده اگر کوه سنگین دل را شعور بودی زار زار بنالیدی و اگر نه
سعت رحمت حق جلت وَلکِن یُؤَخِّرُهُم اِلی اَجَلٍ مُسَمّی فرموده بودی از آسمان سنگ باریدی تنگ نداریم که کفران نعمت جزای
آن ناپاکان هرچه زودتر در کنار روزگار ایشان خواهد نهاد و امیدواری بلطف حضرت باری جل و علا داریم که ما بندگان را
توفیق ارزانی دارد تا زنده باشیم حق ولی نعمت خویش فراموش نکنیم و از فرموده صاحبقران سعید مغفور بهیچ حال تجاوز ننماییم
و از روح پاک آن پادشاه اعتقاد دین پرور استمداد نموده در رضای وصایای او و خدمتکاری شاهزادگان جوان بخت
بجان بکوشیم و حسب المقدور وظایف بندگی و جانسپاری بتقدیم رسانیم و منه العون و التایید انه حمید مجید
مشورت نمودن شاهزادگان در متابعت وصیت امیرزاده پیر محمد امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک چون مضمون این کلمات که ثبت
افتاد با حضرات علیات عرضه داشتند که چون قضیه بدین انجامید مصلحت وقت آن مینماید که ما در رکاب شاهزادگان متوجه شویم
و شما بسمرقند فرمایید و ما از آنجا پیش امیرزاده پیر محمد رویم و وصیت صاحبقران سعید مغفور بشما رسانیم و اگر توفیق یاور آید کام
نقصان پیمان شکن را عذرخواهی چنانچه باید بجای آوریم بیت گر بمانیم زنده بردوزیم + جامه کز فراق چاک شده +
ور نمانیم عذر ما بپذیر + ای بسا آرزو که خاک شده + حضرات علیات رای امرا را استحسان فرمودند و چون عزم بر آن قرار
یافت از پیش ایشان بیرون آمدند و گروهی از سران سپاه که بجان صاحبقران سعید جعل الله الجنة مثواه بوده بودند
جمع آورده با ایشان نیز رسم مشورت بازنمودند که خلایق را معلوم است که نسبت با صاحبقران سعید محرمیت و قربی که ما را بود دیگری را نبوده
و همه ما از غایت التفات آنحضرت از دیگر بندگان زیادت بود اگر ما حق تربیت آنحضرت فراموش کنیم چگونه از ازل واجب باشیم
و اگرچه بعد از واقعه آنحضرت ما را اختیاری نمانده و کسی پیرامون ما نمی گردد دست از فرمان و دل از بیم او باز نخواهیم داشت اگر
دیگران از کفران نعمت بیشماری از دقایق خوف ندارند ما را همت عزم آن داریم که پیش امیرزاده پیر محمد رویم که بحکم وصیت سعید
او است و در خدمت او کمر بندگی بسته تا توانیم فرمان ولی نعمت خود با تمام رسانیم و اگر در آن کار از سر جان و خانمان بباید
گذشت بگذریم و از سر عهد و پیمان نه بیت که از ما گر آید چنین کار زشت + نه بینیم در چشم خرم بهشت + شما گر بزرگان آنحضرتید

دران قضیه چه شکوه و اندیشه شامت ایشان با اولاد و اطفال و دیده وصل بار زار زار بگریستند و بعد از جزع و فزع بسیار باتفاق گفتند
ما را غیر از القای فرمان حضرت صاحبقران اندیشه نیست چون رای شما بقضای وصایا را تمام فرموده آنحضرت که متابعت و موافقت
شما با خلاص بسته هر چه از دست ما بر آید بجان خواهیم کوشید و چون آن زمره حق شناس که مرغ روح در قفس تن بقرار
نموده امتش بوده و توکل قرا و حسن صدر اول و ارسلان خواجه ترخان و بیکتوی و شمس الدین المالیغی و موسی رکال و بیشتری و وفادار
که در دوام بیت باسم و رسم او وفادار بوده ٭ نکو سیرت و نیک کردار بوده ٭ و دیگر خواص و مقربان صاحبقران سعید مغفور نور الله
مرقده بنور البهجة والسرور توجه نمودن شاهزادگان و امرا از قلعه آباد بطرف بخارا بعد از تصمیم عزم بخارا روز دوشنبه نهم ماه مبارک رمضان
شاهزادگان عالی مکان امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم سلطان که افراد اولاد امجاد حضرت صاحبقران بودند
بیت چو گیتی که روشن بمهر است و ماه ٭ بدین هر دو روشن روان بود شاه ٭ یکی چشم شه روشن از روی او ٭ یکی روی
جان ورش سوی او ٭ یکی از دل و جان باو متصل ٭ یکی راحت جان و آرام دل ٭ یکی جای تخت فرقد مقام ٭ یکی وارث دولت
بر دوام ٭ یکی مرکز ملک از او استوار ٭ یکی نام از او زنده و پایدار ٭ حضرات علیات را وداع کردند و در پیش مصیبت جان سوز
بیش مفارقت و هجران محنت اندوز بگداختند چه آن از وجه جان که از دوران روز تمام ظهور پیوست که خواتین و شاهزادگان
بضرورت از یکدیگر جدا می باید خاست حالتی روی نمود که از تحریر آن بیم هست که آتش در خامه گیرد و از تقریرش اندیشه آنکه پیوند تن و
جان انقطاع پذیرد فغان و فریاد از نهاد عصمت زادگان تا شادروان و طوفان هجران ارکان شکیب و قرار بباد داده کان دل افگار از
جیاد بر برد و بخصوص مهد اعلی سرای ملک خانم و تومان آغا در اثنای قلق و اضطراب حیران دست تحسر بر سر و روی زدند که جراحات
بسته از تازه خسته جوی خون روان شد و با سیلاب سرشک بر اجمه بعد و قه برج الهجران عیان گشت و بعد از جزع و فزع بسیار شاهزادگان
کنار گرفته بحفظ و حراست پروردگار سپردند و ایشان از قلعه آباد مصراع با درونی ز غم غرق زرداب ٭ متوکلا علی الله روان شدند
و امیر شاه ملک نطاق وفاق و دست اخلاص جهت بسته یتاق در رکاب سعادت انتساب ایشان روان شدند و خزانه صاحبقران سعید
از نقود و جواهر و اثواب و اقمشه و اسلحه و غیر آن که همراه بودند تمام با خود بردند و رستم طغی بوغا را از پیش بخارا فرستادند
ورود حضرات علیات بسمرقند و رسیدن ناله و ولوله بچرخ بلند حضرات علیات و دیگر شاهزادگان چون بایقرا و اکمل و سعد وقاص
و سیورغتمش و غیرهم با جمعی از خواص از قلعه آباد کوچ کردند و با توق و طبلخانه صاحبقران سعید مغفور و قرق متوجه سمرقند شدند و لباس
تعزیت در پوشیده شعار سوگواری آشکارا کردند و چون با ناله و افغان نوحه کنان بدروازه چهار راهه رسیدند پیرامان اندرونی

از جنت

از جنت اندرون وقاحت بر پیشانی باز بسته در گشادند و توقیعی بخواجه داده آن روز ایشان را راه ندادند ایشان با خاطری
پریشان و دل خونین از جفای آن بدکیشان در باغ امیرزاده شاهرخ که بنزدیک آن دروازه واقعست نزول فرمودند و آن شب را
آنجا گذرانیدند و چه شب بیت شبی تیره از دود دلهای زار ٭ جهان گشته از دود خونین شرار ٭ ز گشتن پشیمان شده آسمان ٭
شده آفتاب از خجالت نهان ٭ و چون آن شب تیره پایان رسید و تیره گذشت بیت روز دیگر که باز چرخ بلند ٭ پرتو مهر بر جهان
افگند ٭ حضرات علیات با شاهزادگان و ملازمان بشهر در آمدند و خانقاه امیرزاده محمد سلطان را که مرقد منور بناز نعیم
مخلد صاحبقران سعید بود آنجا محل نزول ساختند و با قامت رسم عزا ولوله در جهان انداختند عهد بوفا اند خلقه سرها گشاده
و موی ها پراگنده و روها خراشیده و خود را در خاک افگنده و خان زاده و رقیه خانیکه و سایر خواتین و شاهزادگان و امرا که در
شهر بودند و زنان اشراف و اعیان مملکت موی گشاده و روی سیاه کرده و نمد در گردن انداخته و همه جمع آمدند و امیرزاده
محمد جهانگیر که در شهر بود و دیگر شاهزادگان و امرا و ارکان دولت و تمام اکابر و اشراف و اعیان مملکت مثل خواجه عبدالاول
و خواجه عصام الدین و سید شریف جرجانی و امیرک و غیرهم بجمع تغییر لباس کرده حاضر شدند و تمام اهالی سمرقند بازارها
بسته و زبان بناله و افغان گشاده و ولوله در جهان افتاد و در پس غریو و نوحه و زاری حالتی دست داد که آسمان را بیم وصول
وعده یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب در خاطر راه یافت بیت عالمی مرد و زن بماتم شاه ٭ همه چون ماه در لباس سیاه ٭
کاه پوشیده که فرو شده ٭ در مصیبت سیاه پوشیده ٭ گشته شهر از غریو مهوشان ٭ تعزیت خانه سیه پوشان ٭ شده
گیتی ز دود آه سیاه ٭ آه از آن نکبت و هزاران آه ٭ آری سپهر خلاف و جهان نا ثابت مغرب و عجب ان هذا لهو الحق اقوال
بود عجب که زمین از اشعار سوگواران و هوا از دود آه سرشک باران سیاه بود ولی نور ماه اوج سعادت و عالم آرائی در عقده
خسوف کل شیء هالک افتاده بود چگونه گیتی عاری نگشتی از فروغ جهت جمهور بیت دل شه باغی زمان و زمین ٭ ز فوت شهنشاه
دنیا و دین ٭ دل خلق شد ز آتش غم کباب ٭ بنای جهان از حوادث خراب ٭ گریبان جان چاک زد صبحدم ٭ بزد دست زلف بیچ
خم ٭ پر از رنج و آشوب شد بحر و بر ٭ مصیبت گرفته تاج و کمر ٭ و الحق آن واقعه هایله نه حالی بود مخصوص طایفه بلکه مصیبتی
بود عالم و عالمیان را بیت ازین سیل اشک بر سر طوفان ورقه ٭ خوناب قبه قبه بشکل حباب شد ٭ ایام ست رای قدر بخت گیر
گشت ٭ او ملک پای وقفا تیز تاب شد ٭ ماتم سرای گشت سپهر چارمین ٭ روح القدس تعزیت آفتاب شد ٭ و بکل
القمه در جهان بنیه عالم از حزن گلب کرباف نمی شد تدبیری بود و غیر از رضا بالقضا که نزد وفق اهتراضا خاطرها بود سکری

نداد و در وحی الهی مسطور چه قرآن قهرمان کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ جاریست و روان بر صغیر و کبیر واقعی و حالی و دون إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ
رسیدن نامهٔ خواجه یوسف و ارغونشاه با برادرزادهٔ آن شاهزادگان بود بحکم امیرزاده الغ بیک و امیرزاده سلطان ابراهیم که از حصار شادمان بخارا متوجه
بخارا شده بودند روز جمعه چهارم ماه رمضان بخیر ولک حصار قوس که حصنی رفیع و منیع است و آب سمرقند از زیر آن میگذرد
رسیدند در آن محل برادر نیکی خواجه پیان تیمور خان از سمرقند آمد و از خواجه یوسف و ارغونشاه نامه با امرا آورد مضمونش
بعد از رفع تحیت و سلام آنکه ما دروازهٔ شهر که از برای شما گشاده ایم نه از جهة غدر و اندیشه یاغی گری بود مقصود ما رعایت
عهد حضرت صاحبقران است که تغییر آن هیچ حال روا نمیداریم و اگر امیرزاده خلیل سلطان خواهد آمد ما و همین طریق خواهیم سپرد
که با شما سپرده ایم و بر این جازمیم که تخت را نگاه داشته هیچ آفریده نسپاریم تا وقتیکه امیرزاده پیر محمد که ولیعهد آن حضرت است
و بر حسب وصیت تسلیم او کنیم صورت حال اعلام کردیم تا شما را دل مانده گی نباشد و ما را معذور دارید و در آخر مکتوب سوگندها
کرده که بموجب نوشته عمل خواهیم کرد و در آن تجاوز نخواهیم نمود امرا چون بر مضمون کتاب اطلاع یافتند دانستند که بر آن قسم که مؤکد
فرموده اند و بر سخن ایشان اعتمادی نیست لیکن از برای تسلی ایشان را در مقام جواب باز فرستاده گفتند که ایشان را از ما سلام برسانید
که طریقی که گزیده اید عین صواب و سداد است بیت ای آنکه لاف میزنی از دل که عاشق است * طوبی لک ار زبان تو با دل
موافق است * بر همین رای ثابت و جازم میباید بود و بضبط شهر چنانچه از دوستی شما سزد قیام نمودن و در خلاف این بهیچ
هیچ شخص اصلا نشنودن که اگر شما بر همین عزم محکم باشید و شرایط وفاداری و حق گذاری مرعی داشته شهر را نگاه دارید تا بامیرزاده
ولیعهد بسپاریم وصیت پادشاه سعید که تمام آن بر همه فرضست بجای آورده باشید و پیش خالق و خلایق پسندیده افتد
و ذکر مردانگی و نیکنامی شما بر روی روزگار بماند و چون شاهزادهٔ مشار الیه بر سریر سلطنت استقرار یابد شما که تخت از برای او محافظت نموده
باشید و تسلیم داشته هرآینه بمزید قربت و اختصاص از دیگران ممتاز باشید و در ایام دولت او بلند پایه و سرافراز گردید و چون مقصود اهل
ازین گزیده و اندیشه دیگر بخاطر راه دهید عهد ولی نعمت شکسته و مرتکب غدر و خیانت شده بغیر از آنکه کم ناموسی و زشت نامی
آورده و آن را هیچ ثمری نباشد البته سر انجامش به پشیمانی کشد و غالبا ایمان از شما پوشیده نماند و همین سخنان را تسلی کرده و نوشته را هم
روز میان تیمور خان دادند و او در زمان بازگشته روی توجه بسوی سمرقند نهاد استقبال نمودن خواجه یوسف و ارغونشاه امیرزاده خلیل سلطان را
چون بیان تیمور خان روانه سمرقند شد امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک در رکاب شاهزادگان بر قرار متوجه بخارا شده و بعد از
دو سه روز خبر آمد که امیرزاده خلیل سلطان که با امرا و لشکریان از تاشکند خان قرب صوب سمرقند تافته بودند و بمرتبه ملک و سلطنت

شتافته چون بنزدیک رسیده امیر خواجه یوسف با نثار و پیشکش پیش رفت و ارغونشاه که از آنجا بسمرقند چهار سادات سعادت و موکب
شاهزاده دریافته رسم نثار پیشکش تقدیم رسانید و اکابر و اشراف سمرقند نیز مجموع باقامت رسم استقبال استعجال نمودند و چون کنار
آب کوهک منضرب خیام شاهزاده گشت ارغونشاه با کلید شهر و قلعه و مفاتیح خزاین و کنوز متوجه شده و در آن محل بعز بساط بوس شرف
گشته تسلیم داشت و جماعتی به عهد و پیمان گیلان باتفاق کمر اطاعت بسته ملازم شدند و نه از کفران نعمت و تغییر وصیت خداوندگار
باک داشتند و نه از شکستن پیمان و ایمان که یاد کرده بودند و بزرگ خانهٔ عهد و پیمان نگاشته وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ امیر
شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و دیگر خواص و مقربان که همگی همت در بندگی رضای و وصایای پادشاه سعید بوده چون این خبر استماع نمودند
زبان معاتبه بطعن و لعن آن نمک بحرامان برگشادند و با ایشان مکتوب نوشته مشتمل بر فنون تعییر و توبیخ و هر گونه نکوهش و نفرین و دیم
قاصدی بان جماعت فرستادند و خود بتعجیل روانه شده و رستم برلاس که او را پیش روانه بخارا ساخته بودند که برادرش حمزه که حاکم آنجا
باستقبال شاهزادگان مبادرت نمود و بنزدیک بخارا موکب همایون ایشان پیوست و چون بظاهر شهر رسیدند فرار بر ترک ادب و غیر
فرموده استعداد محت نمودند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک و رستم برلاس بتجدید عهد بستند و سوگند تؤکد کردند و از آنجا سوار
شده و در رمضان سنه مذکور بقلعهٔ بخارا در آمدند و در آن محل نزول کرده بعمارت و زیادتی حصانت و استحکام آن مشغول شدند
و یراق در آن دیدند که شاهزادگان و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک در قلعه باشند و ضبط یک دروازه که بشهر متصل است
بانضمام قسمتی تعلق بامیرزاده الغ بیک و امیر شاه ملک داشته باشد و دیگر دروازه که بطرف بیرون دارد با نضمام دیگر از
قلعه و بارو در حیطهٔ التفات امیرزاده ابراهیم سلطان و اهتمام امیر شیخ نور الدین بضم رستم برلاس و برادرش حمزه
و تیمش و توکل قرقرا و دیگر امرا در شهر باشند و هریک بمحافظت دروازه از دروازهای شهر و برج و باره آن قیام
نمایند و بر این نسق قرار یافته کاربند شد و بتعمیر و مرمت حصار مشغول گشتند نزول فرمودن امیرزاده خلیل سلطان در سمرقند
و جلوس او بر تخت جهانبانی بپایهٔ سریر ... بر حسب اختیار مولانا بدر الدین منجم در روز چهارشنبه شانزدهم رمضان سنه سبع
و ثمانمائه مطابق توی ئیل که آفتاب در ششم درجهٔ حمل بود امیرزاده خلیل سلطان در دار السلطنهٔ سمرقند در آمده و ارک عالی را با
گنج عالم در حیز تصرف در آورد و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت را نوازش زبان تهنیت به جاه و شاه او برگشادند
و از برای ملاحظهٔ وصیت حضرت صاحبقران سعید امیرزاده محمد جهانگیر که پسر امیرزاده پیر محمد ولیعهد بود باسم خانی
نامزد کردند و او در آن وقت نه ساله بوده اسم او با آن رسم بر سریر خانی بر داشته احکام نفت میکردند و امیرزاده خلیل سلطان استقلال

مسندی امر سلطنت و ضیا ملک گشت و سکه و خطبه در ماوراء النهر بنام او شد چنانچه از مضمون **مصراع** تاج زر بر سر خلیل نهاد ٭
تاریخ آن مستفاد میشود و بعد از دو روز بخانقاه امیرزاده محمد سلطان رفت که تربت مغفور برحمت پادشاه سعید مغفور آنجا
بود و بسعادت زیارت فایز شده تعزیت از سر گرفت و مجموع خواتین و شاهزادگان و امراء و اعیان و تمامی بزرگان متعینان مملکت
و عامه خلایق با لباس سیاه و پلاس سوگواری بگریه و نوحه و زاری درآمدند **بیت** دگر ره ز عالم برآمد خروش ٭ فلک را
بس تا که کرگشت گوش ٭ ز اندوه آن ماتم جانگسل ٭ روان گشته از دیدها خون دل ٭ پلاسی ز تار بلا یافته ٭
جهان را گردن در انداخته ٭ زکام ذنب زهری انگیخته ٭ مه و مهر را در گلو ریخته ٭ بگردید عالم ز آئین خویش ٭
که آمد عجب مشکلی سخت پیش ٭ درستی بدانچه واقع بود که در مثال این مقال شرح توان داد **بیت** صدای شکسته گشت که تا
دور روزگار ٭ در گوش های چرخ بماند از آن طنین ٭ شد خم گرفته پشت زرکی بشکل جیم ٭ شد سرب رنبه شین ز سر عنبیان
سین ٭ در جان برق آتش و در چشم ابر آب ٭ بر فرق باد خاک و در آواز رعد این ٭ و بعد از اقامت رسم تعزیت جهت
ترویح روح بزرگوار آنحضرت ختمات قرآن مجید تقدیم رسانیده و فقرا و ضعفا و سایر مستحقان را بتصدق صلات و صدقات
گردانیده و چند روز ببساط وکاوان متعدد و گوسفندان فراوان ذبح کرده و طبخ نموده سماطها گسترده و خوانها نهادند و الوان
اطعمه گوناگون و انواع خوردنیها ازحد فزون و چون بسر آن آش برداشتند و بعد از آن بر سر گور که خاص الخاص افغان و زاری در آورده
و چون زمانی بغریو و فغان با دیگر صحبت بزرگان موافقت کرده کوس را پاره ساختند و از کار خود افتادند و در آن چند روز
فضلای عصر و شعرای روزگار مرثیه ها خواندند و قصیده ها گذرانیدند از آنجمله **سرخواجه مسعود بخارائی خواجه عصمت این ترجیع**
سلک نظم کشیده ای فلک خرگاه ویران کن که سلطان غایب است ٭ تخت گو بر خاک منشین چون سلیمان غایب است ٭ اختر مردم
بسان اختران باریده نیک ٭ کز سپهر سلطنت خورشید تابان غایب است ٭ شاه انجم را بگردون کاخ و ایوان گو مباش ٭
چون سرافراز ملک از کاخ و ایوان غایب است ٭ چرخ را جامه کبود و علم را دفتر سیاه ٭ ملک را سرمایه بود عدل را جان غایب است ٭
شد سیه گوئی مه و گشت چو کاه هلال ٭ شهسوار ملک و ملت چون ز میدان غایب است ٭ و آنکه بودی آبروی دین و دولت شد عدم ٭
و آنکه دادی انتظام کار دوران غایب است ٭ شاه بدر از کشته گردد هر طرف اسکندری ٭ کاندرون ظلمت خاک آب حیوان غایب است ٭
آفتاب ملک و دین از اوج سلطانی گذشت ٭ یوسف مصر شرف در چاه و زندان غایب است ٭ میکند زین غصه دایم نسر طایر پر و بال ٭
تا همای سرخ قدرش ز فرمان غایب است ٭ ای خزان بنیاد باغ و بوستان در هم شکن ٭ کان درخت میوه دار از باغ و بستان غایب است ٭

خسته تیغ حوادث بر فراش رنج و غم ٭ کو سپر از درد و نومیدی که دوران غایب است ٭ مشتری کو خفته دولت تا مس محزون ٭
کز سر ملک شاه بخندان غایب است ٭ اشک باران دیده چون گنج و گهر کم کرده ٭ روشنی چون ز کواکب چون ماه سر کم کرده ٭

وله ایضا

دوش سوی عرصه افلاک میکردم نگاه ٭ مرکش را دیدم ز ماتم کرده پیراهن سیاه ٭
تا سحر خیل نجوم از ناله کرده جهان ٭ بر سپهر هشتم از کشته کم کرده راه ٭ پاسبان بارگاه هفتمین یعنی زحل ٭
پا در گلم کرده بگلشنی کرده بارگاه ٭ مشتری از اوج رفعت رفته در برج زوال ٭ چرخ ششم گشته چون قد هلال از غم دوتا ٭
پنجه ماتم شکسته نیزه بر پیکرا ٭ مهر را چرخ فلک افکنده چون یوسف بچاه ٭ دف شکسته زهره و تیر از کمان افکنده خود ٭
قد بسان کرده سیاه آئینه مه را باه ٭ چرخ کرده کوچه سیمین ز راه کهکشان ٭ خیل انجم کرده در گردن نمدهای سیاه ٭
صبح غرق خون شده هر دم گریبان میدرید ٭ ماه هر ساعت ز گردون بر زمین میزد کلاه ٭ با خرد اندیشه از بهر خرد کردم سؤال ٭
سر بر آورده بزاری کرد سوی من نگاه ٭ گفت روز ماتم شاه سلیمان رفعت ٭ شهریار ملک و ملت خسرو گردون سپاه ٭
آن جهانگیری که روز داوری انصاف او ٭ دست بسته ظلم را وادی بدست داد خواه ٭ شاه دین تیمور نویان آن سرافرازی که شد ٭
عالمش زیر نگین همت خیل و سپاه ٭ گاه تدبیر امور ملک داری عقل کل ٭ پیش رای انورش میکرد عرض اشتباه ٭
کرده عالم بر سپاه خصم بودی غم نداشت ٭ کی بعهد آنکه حفظ از روش دارد نگاه ٭ هیبت عدلش جهان را کاه بد سلطان روز گاه ٭
کهربا از بیم دایم بر حذر بودی ز کاه ٭ تو ستش گاه جهانگیری چو در سر آمدی ٭ هر عرصه زمان فارس بودی کم بلک روز راه ٭
آن ملک خوئی که هرگز دشمن صد ساله را ٭ می زرفت از بیم عفوش بر زبان نام گناه ٭ عاقبت در خاک رفت از اوج تخت سروری ٭
تا کند پیش از همه تدبیر ملک آن سپاه ٭ **وله ایضا** ٭ سالک آخر گشت گردان یا گشته از سفر ٭
ای سپهر از شهسوار خود کجا یابم خبر ٭ شهسواران روز و شب گشته در میدان غم ٭ در فراق او بجای گوی میبازند سر ٭
سفر و غم فرق میمون و میان نازکش ٭ خاک بر سر کرده تاج و حلقه شد زخود کمر ٭ تیر گشت و کمان ماند پی بر استخوان ٭
تا قیامت هر دو افتادند دور از یکدیگر ٭ خنجر مصری ز ماتم کرده پیراهن سیاه ٭ میخورد هر دم بجای آب خوناب جگر ٭
بارگه ویران شده خیمه گریبان چاک کرد ٭ چتر و خرگه شد چو اجرام فلک زیر و زبر ٭ مو پریشان کرده توق و نیزه از بیکسی شد ٭
تیغ شد بی آب و نیر محنت آمد بر سپر ٭ روز و شب در ناله زارند با هم کوس و نای ٭ چاکران را سینه خسته از ماتم سلطان خبر ٭
داشتند ارباب دولت دیده بر راه امید ٭ کز ختا آید ز خسرو مژده فتح و ظفر ٭ کی خبر بودی که گردون چند چندین سفر ٭

می شد از تابش بر هر دلی داغ دگر * گر برفت آن آفتاب از اوج عزت زیر ابر * باد باقی سایهٔ شهزادگان تا صور *
و چون حضرت صاحبقران سید پاک اعتقاد را از صفای نیت و صدق محبت و مودت نسبت با وداد آن نوبت در خاطر شریف چنان
بود که بعد از وفات مرقد او در پایین قبر مرتضی سید میر سید برکه باشد بعد از چند گاه تابوت او را از اندخود نقل کرده در قبه
که عمارت صاحبقرانی متصل بصفهٔ خانقاه مذکور بر او ساخته بود دفن کردند و آنحضرت را چنانکه وصیت فرموده بود در پایین او نهادند
و امیرزاده محمد سلطان را نیز از آن قبه نقل کرده در پهلوی آنحضرت مضجع ساختند نور الله مرقدهم بغوادی المغفرة والغفران و
عطرها بنسایم الانس من حدایق یبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان و چون سلطنت سمرقند بر امیرزاده خلیل سلطان قرار گرفت
در خزاین و گنجور بر گشاده امرا و ارکان دولت و لشکریان را کلکا دادن گرفت و انعامات فرمودن آغاز نهاده و در آن امر
شرایط اعتدال و اقتصاد مرعی نداشت چنانچه نقود را بطریق غله که از خرمن گاه نقل کنند بترازو و کیل بخشش شد و بخروار زر بمردم
مصراع الله الله که تلف کرده که اندوخته بود *
پوشیده نماند بر ضمیر منیر صاحب خبرت منقبت ارجمند پادشاهی را سایهٔ عظمت و جلال الهی دانند و پایهٔ بلند جهانبانی و نافذ فرمانی را پرتو
انوار آثار قدرت نامتناهی شناسند نه بینند که آن منصب عالی و شغل خطیر جز بتوفیق عنایت ربانی و معاضدت تاییدات سبحانی
در قبضهٔ اختصاص نهانی بحضرت کبریا بجای تصور نه تدبیر و از صواب و پنداری بتجانس تر از فریب سراب مصراع کمال علقه
اقبال ناممکن بحسبانی * خسروشاهی همای که بر مجموعهٔ جهان بخشش رحمة من ربك بال سعادت گسترده و قهرمانی رقاب بنی آدم
بقوهٔ قاهره عقاب که غیر از قاف قدر بعنوان الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة محل قرار و ثبات
نیابد و بمجرد کثرت خزاین و دفاین و بسیاری لشکر و چاکر و غلبه و اعوان و انصار کار سلطنت نسق و استقرار نپذیرد بیت نه هر که
چهره برافروخت دلبری داند * نه هر که آینه سازد سکندری داند * نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست * کلاه
داری و آیین سروری داند * چه اسباب شوکت و کامکاری و مقدمات ملک ستانی و جهانداری آنچه امیرزاده خلیل سلطان را بحسب
اتفاق دست داد از ابتدای آفرینش باز عجب ار کسی را میسر شده باشد از روی نسب و نژاد نبیرهٔ حضرت صاحبقرانی عالم طراز بود
و هنگام وفات آنحضرت اکثر خانان نامدار و امرای کامکار و تمامی لشکر جرار فیروزی آثار با او در تاشکند بودند و از وصول
خبر آن واقعهٔ جانسوز هول و هراسی عظیم بخود بر ایشان راه یافت و مجموع در غرقاب قلق و اضطراب افتادند و چون از اولاد و احفاد
آنحضرت ایشان از شاهزادهٔ مشار الیه کسی در آن نزدیکی نبود از غایت دهشت و حیرت او را بپادشاهی برداشته و آیین تعیین را بجای

حفظ

حفظ دولت پایدار و حمایت خانوادهٔ بزرگوار از تغلب روزگار ناهموار نتوانستند و چون بسمرقند شد و چون نزدیک رسیده و
نسبت عام بوده و بمجرد وقوف شامل حال تمام اقوام بزرگان و اعیان سمرقند نیز تضرع نموده موکب شاهزاده را استقبال نمودند و زبان تهنیت
بدعا و ثنا بر گشودند و امرا که ضبط شهر و محافظت گنج و خزاین در عهدهٔ اهتمام ایشان بود در دروازه باز کرده بقدم انقیاد و طاعت
پیش رفتند و چنانچه سبق ذکر یافته کلید شهر و مقالید خزاین که تحت ما ان مفاتحه لتنوء بالعصبة اولی القوة داشت سپردند
و بدین گونه اتفاقات تختگاه سمرقند بحیطهٔ حکم و تصرف امیرزاده خلیل سلطان درآمده و در آن وقت مملکتی بآن معموری و شهری بآن
عظمت در تمامی روی زمین نبود مردم اطراف و اکناف عالم از اکابر و اماثل و علما و فاضل و هنرمندان و پیشه وران و اهل
صناعت در هر صناعت و دیگر طبقات خلایق بیشتر با کوچ در آن شهر جامع جمع شده بودند و متوطن گشته و اما حدیث وفور خزاین
و ذخایر از نقود و جواهر و نقره و زر و ظروف و نفایس که از هر یک از آن خزانها مالامال بود چنانچه محاسبان ماهر از حصر
و احصار یکی از آن عاجز و قاصر آمدندی و سایر اسباب و تجملات پادشاهی از صنوف اسلحه و جبه و خیمه و خرگاه و سراپرده و سایبان
و بارگاه و غیر آن زیاده از آن بود که بوسیلهٔ تقریر و تحریر شرح پذیر گردد و چه ذخیره و اندوخته سلاطین دوران [illegible]
سروران جهان و گردنکشان ایران و توران از قتاق تا اقصای روم و از هندوستان تا نهایت شام و خوارزم و دشت
قبچاق تا پایان روس و چرکس و بلغار و فرنگ با فتوحات و غنایم هر دیار و بلاد مجموع بآنجا انتقال یافته بود و مدت سی و شش سال
خراج و مال ربع مسکون سال بسال آورده بودند و ضمیمهٔ آن شده و با آنکه چنان شهری بآن اسباب آماده و کثرت اتباع و اشیاع
از سور ده باده ناگهان مدت شاهزادهٔ مشار الیه افتاد باندک زمانی هیچ را نه و بعرض چهار سال از مجموع آن خزاین و اموال و گنج
و جلال اثری باقی نمانده و سبب سرعت زوال و انتقال آن دولت و اقبال قضاء الله الکبیر المتعال آن بود که شاهزاده را چنانچه اشارتی
بآن رفته با عورتی شاد ملک نام از کنیزان امیر حاجی سیف الدین تعلق خاطری پیدا شده بود و پنهان از حضرت صاحبقرانی او را بحبالهٔ نکاح
درآورده و جز دزدیده و بترس و بیم مجال صحبت و وصال با او نداشت الانسان حریص علی ما منع و در زمان سلطنت و استقلال
بحضور خاطر و فراغ بال شوهر غنج و دلال او شده و چنان فریفتهٔ جمال او گشت که شاد و ادمن و ما نوسن علی قلبها العقلة
والسلام غافل مانده و از نکته بیت سکوی نماند در آن خاندان * که بانگ خروس آید از ماکیان * ذا اهل اقباله و زمام تصرف
و اختیار بقبضهٔ سلطه و اقتدار او داد بیت ز جام محبت چنان مست شد * که سررشتهٔ کارش از دست شد * فرو بسته چشم خرد

دست عشق * خود را چه کار هست با دست عشق * دلش بود مشغول محبوب و بس * نه فکر جهان و نه پروای کس * زمام ارادت
با و داده بود * که سوز در جانش افتاده بود * بلی عقده حل بود در دست او * بزرگان و گردنکشان پست او * بجان بود در بند
اذعان او * بسر و نفس جز نفرمان او * بنابراین اسباب مجاری امور شاهزاده عالیقدر علیه جناب در بیشتر ابواب از نهج صواب
منحرف بود و از جمله رجحان مقتضای حال که غلبه در حکم او در اجابت اثر سرود و پرده ساز وقف نوای بیت در این پرده عشق *
دنیا چه قدر دارد * عشق است و داد اول * بر نقد جان توان زد * بگوش جان رسید دست اسراف و اتلاف ذخایر
بر انباشته مجموع نقود و اجناس کنوز و خزاین که به مبالغه وهم از حصر و تخمین آن عاجز بود باندک زمان صرف کرد و بیشتر رجحی کرد از خر
خزانی بکلی ازان شاه بیشه وبا آنکه دست همت آن مقدار شوخ نیست که تمام اموال عالم با مجموع قسطی صد یک زکوة آن بخشد بیکلم هر تنی هر
کس و ناکس داد و چون از فرمایه ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا عدول جست و سنت سنیه حکیم عادل علیم [illegible]
جلّ وعلا بقوله الکریم وان من شیء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم مرعی نداشت و از حد کرم که عبارت از داد
چیزیست که لایق باشد بکسی که سزاوار بود بدان مقدار که مناسب افتد تجاوز نمود بخشش چنان نبذیره اسراف انتساب و اتصاف یافت
بیت خیال کرد اسراف در صرف مال * که امروز مردم بگاه سؤال * چو آغاز اوصاف او بکنند * حکایت ز اسراف او بکنند *
و چون معظم مصارف آن وجوه مقتضیات رای و رضای جهان بود که مبتلای او بود بموقع و غیر موقع بی دریغ صرف میشد
بیت بر آن سیر که خاک سیه بر دریغ * بر افشانده گوهر چو باران ز میغ * بنامستحق جزای خزین * که غازنشه خر بکجی قلیل *
قضیه اتفاقیه بود شایسته دیناری قنطاری میبرد و بس مستحق صنوف کورش با آرزوی عشر عشیر آن میبرد و مضمون این نقطه المعدوده که
بیت سیه بر دوست فلک بغت اصحاب یمین * بلعابیکه بداند بیمین یسار دل * و آنکه او را رهی نو بره باید بر سر *
فلکش نعل بر این ره وزر بجوال * بی اغراق و ابطال بظهور پیوست فسبحان من لا مانع لما اعطی ولا معطی لما منع و از جمله امکاراب
دول را اجتناب از اشغال آن و حبت و شاهزاده جهانزاد محمود آن بود که جمعی مردم بیگانه هست پایه را لائق عنایت و تربیت
اختصاص بخشید و هر یکی را فارغ سیاست و مرتبه امارت و سروری رسانید و از آن جمعی هم خاطر همراه او بسر آن پایه تغیر بر ترف
دهم داغ آن فرومایگان را از انکار پندار و بطرف محطوطات و بسی فسانه و از آن ناشی بیت یکی را چه خواهی که بیاری تو نه * بزرگیش
خر پایه پایه مده * که گر بر کرانش بزرگی دهی * نه قدر تو داند نه قدر مهی * و از فاسدات منهر که در غمی مجاری تقدیر وقوع یافت
چون مالک تصرف در مزاج صاحب ملک بخت با مخدرات حرم سرای پادشاه سعید مرحوم بلحاظ رتبه دست و حشمت ده روزه او بنظر اقتدار

ایشان در نیامده شاهزاده را بتعریف که خواتین و سراری آنحضرت را هر یک با میری و جهانداری میانه داد تا از صمیم دل و جان
مطیع و هواخواه گردند و از معاونت و مظاهرت ایشان کار ملک و جهانداری انتظام یابد و بکثرت وسوسه بانجا رسانید که
شاهزاده با گروهی واجب التعظیم که نسبت با او بمنزله مادر بودند طریقی سپرد که هیچ دانا نپسندد و چه ایشان را بتکلیف و زور هر یک
بکسی داد که آنکس صدخمه بیکاری او هست حور فرشته نهاد را در دام کام هر بن انداخت و همای عنقا منش یا در ایشان از دواج جفت زغن
ساخت و دردانه قیمتی را در سلک خزف کم بها کشید و یاقوت رمانی را توام جزع یمانی گردانید بیت چنین کار کردن شرمسار *
نه از روی خلق و نه از کردگار * چو فارغ بود شه ز ناموس و داد * بزودی دهد مملکت را بباد * لاجرم از آن حرکات ناموجه طباع
کافه خلایق از رعایا و لشکری متنفر شد و خاطرها بکلی از جنس اخلاص و کردید و امور مملکت و مصالح سلطنت بزودی از نسق و نظام بفساد
و بزوال و انصرام انجامید بیت یکباره چو دل بکطرف داد ملک * آباد نماند ملک و نه شاد ملک * و ز خامی تدبیر باندک مدت *
از دست بشد ملک و بر افتاد ملک * و اصل این مفاسده مصاحبت نااهل و موانست ناجنس بود بیت زنهار نیک را واجب
اجتناب * که از بد شود کار نیکان خراب * نکوئی ز هم صحبت بد مجوی * ببد تا توانی سخن هم مگوی * و از وقوع این حادثه بکلیان را
روشن گشت که از مخبر ضمیر حضرت صاحبقرانی که در باب قتل واقعات آن حضرت بمبالغه میفرمود سهری نبود و نه عجب بر خاطر مورد الهامات
ربانی و مهبط انوار اسرار صمدانی باشد هیچ کرزف خطور یابد اللهم کما جعلته فی الدنیا من اعاظم الملوک والسلاطین فاحشره یوم
البعث والنشور فی زمرة السعداء من الشهداء والصدیقین آمین یا رب العالمین جلایل مناقب و مفاخر سنیه و کرایم اوصاف
و اخلاق حمیده مرضیه که حضرت صاحبقرانی انار الله برهانه بتوفیق الله تعالی با رتبه علیه سلطنت و جهانداری و غایت قصوی
در شوکت و قدرت و کامکاری جمع فرموده بود از کمال دینداری بفرط معدلت و نکوکاری که آثار آن مجاری رعیت پروری و مکرمت
گستری و امثال فرمان بجد ان الله یأمر بالعدل والاحسان نسبت با کافه خلایق و زیردستان بظهور می پیوست در تضاعیف این مجلد
نمه که زرش پذیرفته مقصود در این محل تنبیه بر فضیلتی چند است که حضرت صاحبقران مخصوص و ممتاز بهم بآنحال که بدر و سیم اعلحضرت تومنه
خان بود از نژاد بوزنجر خان که آن شعبه از قوم قیات تا ترک بن یافث بن نوح علی نبینا و علیه السلام بیت پدر بر پدر خان چرخ اقتدار *
سلاطین فرمانده کامکار * بجمله اند لیکن چون آنحضرت امیر طراغای و پدر پدرش امیر برگل اند غایت جانب امارت و ایالت و قیام
بضبط و شنوائی الوس و زمان خانیه اعراض بجمله بوده و آن را با آبا و اعمام گذاشته مجدد رسوم سروری و شاهی و تونس سلطنت و پادشاهی
در این دودمان همایون آنحضرت چه در شب حیات بکلی روی همت عالی نهمت باستحصال مراتب علیه و استکمال مناقب سنیه او روده بسال

تفحص در طی وقایع احوال مختلف انچه از نتایج آثار و غرایب اطوار از آن متوهم نامدار بظهور آمده و در موقف اصابت رای
وحسن تدبیر دگاه در معارک شجاعت و دلاوری و مضایق دار و گیر نه همانا که عشر عشیر آن از دیگری صد در یا فته باشد
و طرفی از آن در اوایل مقاله بتفصیل شرح و نوشته هوشمند چون آن را بنظر تامل و تدبر در آورد تیقن گردد او را که در انچه
گفته شد هیچ مبالغه نیست و در سن سی و چهار سالگی بسریر خلافت سریر سلطنت و فرمان روائی بر آمده و محل اصلی و
ماوای قدیم خویش تختگاه ساخت و در عرض سی و شش سال که بقیه مدت زندگانی و روزگار کشورستانی و جهانبانی آنحضرت
بود تمام الوس جغتای خان و الوس جوجی خان و الوس هلاکو خان و منتظم بلاد و ممالک ربع مسکون را چنانچه شرح و بسط
ثبت افتاده بحوزه تصرف و تسخیر در آورد و وسعت بسط مملکت و التیام و انتظام اسباب شوکت و سلطنت بجائی رسانید که
مزیدی بر آن متصور نبود و مثل این از دیگری مروی نیست چه طوایف ملوک و حکام که پادشاهی در خانواده‌شان مرتی
مانده و سدره سلسله مرطانجه که بانی کاخ برتری و کامرانی بجهه طرحی انداخته است و بکمالی که از فضل ذو الجلال دولت آن دودمان
مقدر بجهه اولاد و اعقاب او رسانیده و انه چنانچه از تدقیقات ناظمه تاریخ و اصحاب اخبار که بنظم و نثر تازی و دری ساخته و پرداخته
مستفاد میشود و از شواهد کمال تفوق و اقتدار آن جهاندار عالیمقدار آنکه هر جا از نزدیک و دور که پرتو التفات بر تسخیر آن
انداخت از قبضه تصرف و اختیار ولاه و حکام سابق بکلی بیرون آورد و یکی از فرزندان یا بندگان خود سپرده و چون دیگر سلاطین
در فتح قلاع و بلاد بمجرد اظهار اطاعت و انقیاد والی آن دیار و ارسال تحف و هدایا اکتفا نمی فرمود بیت زیزدان درود و ثنا
آفرین : بر آن شاه روشن دل پاک دین : که مثلش زشاهان فرخنده فر : نبود و از این پس نبود دگر : و از خصایص آنحضرت
آنکه هر چند سنت سنیه مشورت میداشت و رسم قرلتای و جانقی که آیین پادشاهانست بجای می آورد هرگز در هیچ قضیه بنا در کار
برای و رویت هیچ آفریده ننهاد و در هر باب آنچه از فیض ملهم دولت بر صحیفه خاطر خطیر نقش بست صواب آن واضح و
بهمان کار کرده و تدبیر آن موفق جهانگیر در هر امر از جلیل و حقیر بعینه گفتی نسخه تقدیر ملک قدیر است که مطلقا از وصمت خطا و تغییر
سالم و بری بود چنانچه از تضاعیف این فتحنامه معلوم میشود و مجالی که در رای و تدبیر مستقل بود و بعد از تصمیم عزایم پادشاهانه
در امضای آن نفس مبارک توجه بنفس نمود و معظمات مصالح ملک و ملت و مهمات اشغال دولت و سلطنت از خیر و شر و بزرگ و خرد
و از صلح و جنگ در شتاب و درنگ مجموع بذات همایون خویش مباشرت و بتفصیل سر انجام مینمود بیت چه گویم که احوال آن تاجور :
برونست ز ادراک نوع بشر : ز وصف کما ینبغی قاصرست : تعجب مکن زین هدا قادرست : و از محاسن آن خاقان کسری معدلت

چندان آثار از مدن و امصار و قری و انهار و قلاع و حصار و ابواب البر از مساجد و معابد و رباط و خانقاه و سایر عمارات
از قصور دور و بساتین و باغات و غیر آن در جمیع معموره عالم باز مانده که جز در سلک تطویل مستقل بتفصیل شرح توان داد و چه خیرات ابنیا
که در تضاعیف این تالیف اشارتی بآن رفته سبی خوانق و رباطات و رودبار در طرق و مسالک ممالک توران و ایران احداث
فرموده و معموره بنیه و در وجوه از صدقات جاریه آن بقاع انقطاع می یابد و در حب فرموده اذا مات الانسان انقطع عنه
عمله الا من ثلثه علی قائله افضل الصلوات و اکمل التحیات مثوبات آن بروح آن برگزیده نامدار واصل و متواصل گردد بیت
بادا یارب روان آن شاه کریم : در خلد برین بجز جاوید مقیم : و از جلایل منح و عطایای ربانی نسبت با حضرت صاحبقرانی کثرت
اخلاف و اعقاب چه از ذکور و اولاد انچه هم در زمان حیات دیده امید روی ایشان روشن داشت سی و شش پسر و نبیره و
نبیره زاده بودند بدین تفصیل از نسل شاهزاده سعید مرحوم جهانگیر یازده پسر چه از رحمت رحمان و تحفه مرقد غفران محمد سلطان
سه پسر مانده بود محمد جهانگیر نه ساله سعد وقاص شش ساله یحیی پنجساله و پسرزاده پیر محمد جهانگیر در سن بیست و نه سالگی با هفت پسر ابن پیر
قید و نه ساله خالد هفت ساله بوزنجر سعد وقاص بکر قیصر جهانگیر و از شاهزاده سعید شهید عمر شیخ نه پسر زاده بودند پیر محمد در سن بیست و شش سالگی
با یک پسر عمر شیخ هشت ساله رستم بن عمر شیخ در بیست و چهار سالگی با دو پسر عثمان شش ساله و سلطان علی یکساله اسکندر بن عمر شیخ بیست و یکساله
احمد بیست و ده ساله و سیدی احمد با بکر ده ساله بایقرا دوازده ساله و شاهزاده میرانشاه بود در سن سی و هشت سالگی با هفت پسر و
نبیره ابا بکر بیست و سه ساله با دو پسر اسکندر نه ساله و عثمان چلبی چهار ساله عمر بن میرانشاه بیست و دو ساله خلیل سلطان بیست و یکساله
ایجل ده ساله سیورغتمش شش ساله و شاهزاده عالی نسب شاهرخ در سن بیست و هشت سالگی با هفت پسر الغ بیک و ابراهیم سلطان
هر دو در سن یازده سالگی بایسنغر هشت ساله محمد جوکی سه ساله جان اغلن دو ساله یاروی یکساله و از نسل صاحبقران سعید مغفور که در شمول
سلطنت و جهانبانی و حصول دولت و کامرانی برونق آمال دادی تا انقراض عالم فانی باقی باد این سی و شش پادشاه و شاهزاده نامدار ذکور
از ذکور اولاد و حکام جلول و قصه سروری آنحضرت موجود بودند و اناث مخدره مقدره در سن بعثت و هیبت بحجاب و ... از
سلسل صلب آنحضرت سلطان بخت بیگم از شاهزاده سعید عمر شیخ سه مخدره مانده بودند و از میرزاده سعید محمد سلطان سه دودمان حرم
جلالت شاهزاده میرانشاه چهار مخدره بودند و از شاهزاده عالی نسب شاهرخ یکی و از آن امیر پیر محمد بن جهانگیر سه و از آن
میرزاده ابابکر و میرزاده خلیل سلطان هر یک یکی و میرزاده سلطان حسین دختر زاده حضرت صاحبقرانی بود و پسر محمد بیک برکی
در آن وقت بیست و پنج ساله بود و چون نگارنده لوح قضا قلم بآموکاری چنان بود که بقای دولت ابد پیوند این دودمان از جمیع

نسخه روشنه شاهزاده شاهرخ با ابنه و اولاده امجاد بحضرت معدلت حرم باز و بمفاخر صاحبقران سعید مغفور شروع در اتمام خاتمه
کافل و شامل صادرات افعال و احوال آن شاهزاده نیک ماند و من الله العون والتأیید ٭ سر نامه قصه خوانی خموش ٭

زبان درکش و باز کن گوش و هوش ٭ سر سخن که صاحبقران در گذشت ٭ فلک نامه دولتش در نوشت ٭
که تا محشر این دولت سرمدی ٭ بود خاص شاه احمدی ٭ از آن نقش این دولت آمد بکار ٭
وزین دولت آن نقش بست استوار ٭ نه آن دولت از نسخ یابد زوال ٭ نه این دولت از انتقال اختلال ٭
ازین تو امان پایه ملک و دین ٭ برفعت گذشت از سپهر برین ٭ با قبال شاهی کزو جاودان ٭
بود تازه آثار صاحبقران ٭ خدایی که این نسخه زو زیب یافت ٭ ز تحقیق این ضبط ترتیب یافت ٭
پناه سلاطین ایران زمین ٭ بارث همه توران ملک یمین ٭ نظر کوتهی بین که من کیستم ٭
ز ایران و توران سخن بیستم ٭ دو عالم بمیزان قدرش جوی است ٭ ز نور ضمیرش خرد پرتوی است ٭
ز قصر جلالش فلک پایه ای ٭ فریدون ز خیلش فرو مایه ای ٭ برای آفتاب دهش سحاب ٭
فلک کام بخش و دول کامیاب ٭ به دیدار مهر و برفعت سپهر ٭ سلیمان مکان و منوچهر چهر ٭
ملوک اقتدار و ملائک سیر ٭ مبارک لقا و همایون اثر ٭ معین حق و ملک و دنیا و دین ٭
فلک را جز او نیست نقش نگین ٭ جهاندار ابوالفتح فیروز بخت ٭ که از مهر و بیرش سزد تاج و تخت ٭
ز ارکان عالم او فرو ختم ٭ بسی دولت از گنبت اندوختم ٭ ولی گوهر نام فرخنده فال ٭
نگنجد در این بحر اندک مجال ٭ دهم شرح حالی که دانا از آن ٭ روان اسم عالی کند خرد جان ٭
ز دو بیتم سلطان شدم کامیاب ٭ که دوی برشته ز فیروز آفتاب ٭ [illegible] ٭
سلطانی ار زانی و تخت و گاه ٭ برمز ار چه از نام دادم نشان ٭ بوقت تماشا نده ام پنهان ٭
چو وصفش ز اندیشه برتر بود ٭ سخن هر چه گویم نه درخور بود ٭ چنین آفتابی ز اوج سریر ٭
نتابیده تا چرخ دارد مسیر ٭ چنین سروی از جویبار ظفر ٭ نبالیده چون این نباله دگر ٭
گسسته نشد فیض جان آفرین ٭ بلی نیست ممکن وجودی چنین ٭ باین دانشش داده این و فر ٭
کلام نباشد که باشد بشر ٭ وزین روشنم شد که قوم مسیح ٭ کجا کرده اند آن خطای صریح ٭

چنین

چنین بندگان را که حق برگزید ٭ ازو آیه آثار قدرت پدید ٭ سپاس آن خدا را که در ملک وجود ٭ مقالات عالم سراسر نمود ٭
دلش بحر و در موج بحر کرم ٭ جواهر لآلی ز سر تا قدم ٭ کفش ابر و در ابر باران جود ٭ زبانش نشه سر باغ وجود ٭
ضمیرش ز الهام ملهم سروش ٭ زبان ترجمان پیام سروش ٭ جبین مطلع آفتاب جلال ٭ بری آفتابش ز نقص زوال ٭
لبش در سخن چشمه نوش هم ٭ خم نقشش پیرایه عفو و حلم ٭ نظر دیده لطف ز لطفش روان ٭ حیاتی ز نور رخش جان ٭
کمر بسته تا ان سپهر مهی ٭ کله برج خورشید فرماندهی ٭ قبایش حریم کمال و جلال ٭ سراپرده رحمت ذو الجلال ٭
همه خلق و خلقش معطر ز طیب ٭ دل روشن آینه سر غیب ٭ کفش نیل بر زرد رنگ سحر ٭ وزین نیلی روان رنگ سحر ٭
بهر ساد آدم هر چه در عهد اوست ٭ جوا مارعدس سراسر کوست ٭ کمالی کزو یافت تیغ و قلم ٭ در اقسام جامه ز یاقوت هم ٭
ز کلکش جو جواهر کرانم کلام ٭ زبانم شود نیک ز بحول تمام ٭ ز نقش زبان خون حاید بسم ٭ که از کلکش اندیشه گردد دو نیم ٭
با قبالش این تو امان گزین ٭ گهر گرفته زمان و زمین ٭ دو دریا نشین از کف پادشا ٭ ز موج فیض ملکت ودین پادشا ٭
یکی جان ستان و یکی دل نواز ٭ یکی فتنه سوز و یکی چاره ساز ٭ یکی گوهر ملک زرد گشته صاف ٭ یکی جوهری وحی را جلوه یافت ٭
یکی دشمنان را دلیل اجل ٭ یکی دوستان را نفیس امل ٭ از آن یک بنای شرع استوار ٭ وزین یک رسوم هنر آشکار ٭
از آن گشته بهرام بازهره آب ٭ وزین گشته از ظلمات خراب ٭ چو شبان نقشش زده دم زکین ٭ شود قطع عقده شهور و سنین ٭
بر ریکان کلکش خط اژدهای شده ٭ خرد در زحیرت دل از جای شد ٭ ز لطف خطا گی شرم اندرم ٭ که با قهر تیغش بنام بهم ٭
ولی هر چه زان دست با خوش است ٭ وگر فتنه جانی سیکنه دلکش است ٭ عجب زین امن او گیتی آراسته ٭ به نی روضه وحی پیراسته ٭
از آن امن آثار نصرت عیان ٭ وزین نی نزین زمین و زمان ٭ نی خامه این و نی نیزه را ٭ ز سر چشمه فیض نشو و نما ٭
نهالیست در گلشن مملکت ٭ که در سایه اش پرورد معدلت ٭ چه در موسم کین بهار آورد ٭ سر دشمن ملک بار آورد ٭
نسیم ظفر میوه ریزد ز بار ٭ نثار سم مرکب شهریار ٭ چو برگی که آن تنه فرخنده فر ٭ در اندیشه چون بگذرد نیشکر ٭
رسیده ان بان آن نامه از کلک او ٭ بدولت چهارم خان سخن ٭ ز دولت مه دولت توان گفت باز ٭ در این معنی ارزوی کوتاه دراز ٭
سعادت مجسم شده در زمین ٭ ز فتح مبین یافته جبین ٭ بسی خیل اقبال در راه بر ٭ مجسمه تیغش رسایی ظفر ٭
ز گرد رهش گر کند سرمه کور ٭ شب تیره بیند پی پای مور ٭ ز تاب دو سو انش تو گویی که تب ٭ ز خشم و جلالش پا و دست ٭
بسیل جو فیل و بهیبت هژبر ٭ بر بستی چو سیل و بیالا چو ابر ٭ بجالت دعقابی بدر شکوه ٭ بدریا چو کشتی بهامون چو کوه ٭

ز شیهه رعد که پویه برق * یکی ختن طی کند غرب و شرق * ز ترتیب کوس و کوس گاه ملک * نشان از رخ ماه و پشت سمک
ز شیهه نعلش چو جوید مسیر * بجای رود راه کیهان خور * تنش جمله قوت سرش پر ز هوش * پیک تیر پیکان فیلان دهد گوش
کند گوش پیکان و شیهه صفیر * چو پیکان بود در روش مثل تیر * هر آنجا که در خاطر آرد سوار * کند جیش از اندیشه آنجا گذار
نگاه دو چشمش خور و آسمان * بر او رنگ رگ شسته جو فشان * سبیلش چو آب آورد گاه گاه * گهی سطل شه گهی دسته ماه
رکابش همه تن دهانست و بس * چو گردد که پابوس دارد هوس * عنان را عجب دوستی داده دست * که دارد به حکم ارادت نشست
دوال رز دولت قرین مراد * باقبال دریا نگهبان باد * جز این در حق وی نداریم صواب * دو پیکر که تا بر در او رکاب
جهان روشن از فیض انوار او * در خیر و شر صلح و پیکار او * ز لطفش توان شمه بار گفت * بتابید رحمت در آن چه نهفت
ولیکن ز قهرش چه گویم سخن * روان عزم پیش کند جان و تن * ز رزمش بیارد زدن صبح دم * هراسم که عالم بر آید ز هم
چو دریای هیجا بر آید بشور * دلاور کند قصد ترتیب قور * ز حفظ الهی بود جوشنش * کند بکری پیرهن در تنش
دعای خلایق ز که تا بمه * زره حلقه از رشک کامی به * ز نصرت کلاه و ز تائید خود * نگهبان خدای فراز و فرود
بجنگ ار بود حاجت این آنقدر ساز * ولی خود بجنگش نه قصد نیاز * خلافش بود زهر و ترس که خورد * پناه امان تا بروز نبرد
سعادت امان کی دهد خصم را * که روی آورد سوی شب دغا * و گر زنده ماند بفرض محال * محال است او در خیال جدال
گر قسم نباشد جهانگیر سپاه * به تنها نهد رو بآوردگاه * که آنجا تواند مقابل شدن * و گر پر ز رستم بود انجمن
گر از سیاست گرهی نهد بار * چه خوانم در اندر این کارزار * گر از روبه و شیر سازد شکل * خرد بر در مانم نهد صد خلل
چهین به گرز رزم جویم گریز * که سر باز دهد کس که ورزد ستیز * به بزمش گر آیم که هنگام بار * جهانیست پر عشرت و قید دار
سلاطین بخدمت کمر بر میان * در افکنده خود در فلک در میان * فضای هوا جمله تاج و کلاه * بسیط زمین پر ز خیل سپاه
ز اطراف و اکناف هر سو گروه * ز گرد ایستاده صحن گیتی ستوه * ز حکام هر مرز و نزدیک و دور * شده بسته ره بر جهاد و عبور
چو گردون بسی گرد عالم شتافت * بآیین سازه این محفلی نیافت * روان جسم مهر از آتش فکنه * ثریا تجلی کنی از رسته
سپهر جهان مجلس دل نواز * دل اهل راز آتش نیاز * ملازم فنون کمال و هنر * درآینده اقبال و فتح و ظفر
رخ جهان محرم جاه و وقار * در استادگان دولت پایدار * ز گلستان رویان مراد * سرود و فرح پای کوب نشاط
سعادت مغنی بشارت سرود * صدای خوش کرنا ز چرخ کبود * کرم ساقی مجلس و بزم کام * عطا [illegible] جام

ازانکه

ازانکوه بزم طرب ساخته * ز دولت بعشرت نه پرداخته * چو دمساز عون الهی بود * نگهبانش سوی شاهی بود
و گر زانکه سوی هنگام طوی * برای می آمیه ورد و سبوی * بیفشانده از مهر بر عوی عام * فلک دانهای کواکب تمام
در بارگاه عالی ظفر پرده دار * زمین بقا پرده را پود و تار * بر آن در ز لشکر غلامان شرف * دعا بر سرش و استجابت بکف
پر تیر از اخلاص پیکان یقین * کشادش بآمین روح الامین * الهی بحق دعای رسول * به سبطین زهرا و زوج بتول
باولاد و احفاد آن دودمان * به تسبیح و تقدیس کروبیان * که جاوید این شاه پاک اعتقاد
بماناد اقبال بروز دیاد * بعدلش جهان یکسر آراسته * ز کیهان رسوم بدی کاسته
خلایق سرفراز احسان او
زمین و زمان تحت فرمان او

در زمان دولت و فرمانفرمائی و عهد خلافت و جهانآرائی سلطان کامران خسرو صاحبقران و خاقان خواقین جهان السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ناصر الدین شاه غازی دام الله تعالی ایام سلطنته و بقاء ملکته و در زمان سرکار جلالت مدار شوکت و حشمت آثار نتیجة الخوانین العظام و عمدة الامراء الفخام آقای خداجهان دام مجده العالی این مجلد تاریخ گوشته قد وفقت باتمام هذا التاریخ فی یوم الخمیس السابع من شهر شعبان المعظم سنه عشر و ثلثمائه بعد الالف من الهجرة النبویه علیه الاف الثناء و التحیه قد تم بید راقمه حسن بن مراد علی الحاجی الشیری من محال دار السلطنه اصفهان [illegible]

از مطالعه کنندگان حاجت که از دعوات [illegible]
آن غماض نمایند جزاکم الله

سنه تحریر ۱۳۱۰
فی سنه ۱۳۱۰